



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آر علی مرتضیٰ

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تاریخ احمد شاہی

تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان



نویسنده: محمود حسینی جامی با تصحیح غلامحسین زرگری نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ احمدشاهی

نویسنده:

محمود بن ابراهیم حسینی منشی

ناشر چاپی:

محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تاریخ احمدشاهی	۱۴
مشخصات کتاب	۱۴
فهرست مندرجات	۱۴
مقدمه مصحح	۲۰
مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی این کتاب از قرار زیر است:	۲۲
۱- وصف	۲۲
اشاره	۲۲
۱- ۱- وصف میدانهای جنگ.	۲۳
۱- ۲- وصف بهار و نوروز در خطبه‌های هر سال از سالهای حکومت احمد شاه.	۲۴
۱- ۳- وصف باران هندوستان	۲۵
۱- ۴- وصف قلعه قلات.	۲۶
۲- سجع و موازنه	۲۶
۳- کاربرد آیات و احادیث و جملات عربی	۲۷
۴- جایگاه شعر در نثر تاریخ احمدشاهی	۲۷
[دیباجه]	۳۶
اشاره	۳۶
در بیان تصنیف این کتاب مستطاب و سبب تألیف این نسخه سعادت انتساب	۳۸
ذکر شمه‌ای از نسب این برگزیده درگاه حضرت ذو الجلال بر سبیل اختصار و اجمال	۴۱
گفتار در بیان شمه‌ای از طغیان نادر شاه و ذکر مجملی از بدایت احوال این خدیو خداگاه و کیفیت هلاک شدن آن پادشاه جفاکیش به‌دست مستحفظ	
در بیان طلوع آفتاب سلطنت و اقبال و سطوع نیر سپهر عظمت و جلال به عون و عنایات حضرت ذو الجلال از مشرق سعادت و کمال به طریق اخته	
[وقایع سال اول]	۴۷
در بیان رسیدن رایات نصرت‌شعار به دارالقرار قندهار و شرح جلوس حضرت جهانبانی بر تخت فیروزبخت مملکت‌ستانی و وقایع سال اول جلوس میم	

- در بیان مخالفت و یاغیگری جماعت بریجی و ترینی و تعیین شدن محبت خان و مانو خان دزانی از درگاه ظلّ سبحانی به تنبیه آن بدمستان باده غرو
- در بیان وقوع محاربه فیما بین لشکر ظفرپیکر سلطانی و جنود مخالفان طوایف دزانی و ظفریاب شدن ملازمان رکاب خاقانی بر سالکان مسالک نادانی
- در بیان فتح قلعه قلات رزانت‌سمات به تائیدات خالق الارض و السماوات بر روی مجاهدان موکب ظفرکوکب فیروزی‌ریات نصرت‌آیات ----- ۵۶
- در بیان فتح قلاع غزنین کابل و پیشاور به نیروی اقبال خدیو دادآور ----- ۵۸
- در بیان توجه موکب ظفرانتساب به صوب پنجاب و مسخر شدن آن مملکت به‌دست بندگان رکاب خاقان مالک‌رقاب ----- ۶۲
- در بیان ایلغار نمودن خاقان مؤید اقبال‌مند به‌سمت سرهند و مسخر شدن آن [قلعه] سپهرآثار به نیروی بازوی بهادران ظفرپیوند ----- ۶۵
- در بیان محاربات خاقان ممالک‌ستان با احمد شاه پسر محمد شاه، پادشاه هندوستان و به قتل درآمدن قمر الدین خان وزیر آن سرکار و وقوع مصالحه
- [وقایع سال دوم] ----- ۷۱
- وقایع سال سعادت‌اشتمال دوم مملکت‌آرایی این فرازنده لوای جهان‌گشایی مطابق سال لوی‌ئیل ترکی موافق سنه هزار و صد و شصت و یک هجری ۱
- در بیان نهضت پادشاه ثریاجناب به صوب مملکت پنجاب و ذکر معاودت آن حضرت به دار القرار قندهار بعد از بند و بست امور آن دیار ----- ۷۲
- [وقایع سال سیم] ----- ۷۳
- وقایع سال سیم جلوس خاقانی مطابق سال سلان‌ئیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۲ هجری ----- ۷۳
- شرح شمه‌ای از احوال جماعه بلوچیه ----- ۷۳
- در بیان طغیان علی شاه در ممالک خراسان و کیفیت کشته شدن اولاد نادر شاه به تیغ ستم آن حکمران ----- ۷۵
- ذکر محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان و گرفتار شدن او به تقدیر ملک منان ----- ۷۷
- در بیان نشستن شاهرخ میرزا بر اریکه فرمان‌روایی ایران و وقوع محاربه فیما بین او و ابراهیم خان و دیگر وقایع آن زمان ----- ۷۹
- در بیان نفاق امرای خراسان با شاهرخ شاه و گرفتار شدن این والایه به‌دست امرای جفا دستگاه و جلوس میر سید محمد متولی بر اریکه سلطنت و ز
- در بیان گرفتار شدن میر سید محمد متولی مشهور به شاه سلیمان و جلوس شاهرخ شاه بار دوم بر سریر فرمان‌فرمایی ممالک ایران ----- ۸۸
- شرح شمه‌ای از احوال یوسف علی خان و گرفتاری میر سید محمد مشهور به شاه سلیمان ----- ۸۸
- ذکر ورود شاهزاده خورشیدکلاه تیمور شاه از ولایت مشهد به درگاه آسمان‌جاه و سرافراز شدن ملا گل محمد بایری به خدمت خزانه‌داری و منصب امیر
- در بیان ورود لقمان خان برادرزاده خاقان گیتی‌ستان از ولایت ایران و شرح شمه‌ای از خوارق عادات پادشاه روشن‌ضمیر کامران و به یاسا رسیدن اشرف
- در بیان مخالفت محبت خان در ولایت بلوچستان و ذکر عزیمت خاقان ممالک‌ستان به آن مکان و فتح حصار استوار مستنگ و پناه آوردن محبت خان
- در بیان ورود میر علم خان از ولایت کثیر الفسحت خراسان به درگاه عرش اشتباه پادشاه عالم و عالمیان و کامیاب شدن مومی‌الیه و تفضلات و تفقدا
- [وقایع سال چهارم] ----- ۹۵

- وقایع سال چهارم کشورگشایی مهر سپهر کامکاری مطابق سال ایتئیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۳ هجری ----- ۹۵
- ذکر مشورت نمودن خاقان ممالکستان با امرای علو القدر سمو المكان در خصوص عزیمت به سمت مملکت کثیر الفسحت خراسان و ملاحظه فرمود
- ذکر ارتفاع رایات عالیات به جانب ولایت هرات و محاربه بهادران موکب جهان‌گشا با امیر خان عرب میش‌مست حاکم آن‌جا ----- ۹۸
- ذکر حرکت شاه‌رخ شاه از بلده فاخره مشهد به عزم امداد امیر خان و روگردان شدن میر علم خان از سعادت ملازمت این آستان سپهرنیا و شرح م
- در بیان مستاصل شدن امیر خان سردار هرات و التجا آوردن مومی الیه با اعزه آن‌جا به درگاه آسمان‌سمات ----- ۱۰۴
- در بیان ورود رؤسای ولایت ترکستان به رکاب سعادت انتساب ظفرتوآمان و اظهار شکوه و شکایت از دست رحیم خان اتالیق بخارا و مأمور شدن مخلص
- در بیان مأمور شدن انزله خان نسقچی‌باشی به کمک اسماعیل خان حاکم خواف و از هم پاشیدن سلک جمعیت شاه‌رخ شاه به میامن اقبال شاهنشاه
- ذکر ارتفاع رایات شاهنشاه موید به صوب بلده مشهد و کیفیت بغی ورزیدن و محصور شدن اهالی آن حصار محکم و مشید ----- ۱۱۱
- در بیان محاربه بهادران ظفرفرجام با اهالی آن ارض فیض‌مقام و بشارت دادن حضرت امام رضا علیه السلام به شاه حق‌آگاه سکندراحتشام و خمود نای
- در بیان نهضت موکب منصور به جانب خوشان و نیشابور و اطاعت نمودن رؤسای الکای مزبور بعد از وقوع محاربات موفور و به تسخیر درآمدن ولایت
- [وقایع سال پنجم] ----- ۱۱۹
- وقایع سال فرخنده‌فال پنجم جلوس میمنت‌مانوس این زینت‌افزای اریکه شهریاری مطابق سنه هزار و یکصد و شصت و چهار هجری نبوی موافق سال
- ذکر محاربه خاقان ممالکستان با میر منوی پسر قمر الدین خان وزیر پادشاه هندوستان و شکست یافتن مومی الیه از بهادران موکب منصور و مسخر
- در بیان معاودت شاهنشاه صاحب‌توکل به سمت دار السلطنه کابل و کیفیت صادرات آن زمان و ذکر سوانح ممالک خراسان ----- ۱۲۷
- در بیان قضایای ترکستان ----- ۱۲۸
- در بیان توجه موکب نصرت‌پرور خدیو آفاق به عزم قشلاق به سمت الکای پیشاور ----- ۱۲۹
- [وقایع سال ششم] ----- ۱۲۹
- وقایع سال ششم کشورگشایی این زبینه اورنگ فرمان‌روایی مطابق سنه ۱۱۶۵ هجری موافق سال پیچی‌ئیل ترکی ----- ۱۲۹
- در بیان نهضت موکب ظفرپرور از الکای پیشاور و رسیدن خبر طغیان خان خانان به مسامع پادشاه معدلت‌گستر و ایلغار نمودن سپاه نصرت‌آثار به دار
- ذکر به هم خوردگی دولت شاهزاده احمد پسر محمد شاه پادشاه هندوستان و وقوع مخالفت و نفاق فیما بین او و امرای سمو المكان ----- ۱۳۱
- تممه احوال عماد الملک و مراجعت او بی‌نیل مقصود از ملک سورجمل‌جات و دیگر واقعات آن اوقات و نشانیدن عماد الملک عالم‌گیر را بر تخت سلطنت
- در بیان حدوث نفاق میانه امرای پراتفاق اعراب و اکراد خراسان که مضاد دولت خداداد خدیو آفاقستان بودند ----- ۱۴۳
- در بیان ظهور مخالفت اهالی قندوز و لشکر کشیدن مخلص خان به سر ایشان و به اطاعت درآمدن آن جماعت و رحلت نمودن مخلص خان ----- ۱۴۵
- [وقایع سال هفتم] ----- ۱۴۵

- وقایع سال هفتم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۶ هجری موافق تخاقوی ئیل ترکی ----- ۱۴۵
- ذکر طغیان میر علم خان در مملکت خراسان و رسیدن آن خبر به درگاه خدیو جهان و جهانیان ----- ۱۴۶
- [وقایع سال هشتم] ----- ۱۴۷
- وقایع سال هشتم جهان‌آرایی این مهر سپهر سروری مطابق سنه ۱۱۶۷ هجری موافق سال استائیل ترکی ----- ۱۴۷
- ذکر تفویض ولی‌عهدی و نیابت سلطنت به شاهزاده خورشید طلعت والاجاه تیمور شاه و ارتفاع رایات عظمت و شان به جانب مملکت خراسان ----- ۱۴۸
- در بیان فتح قلعه تون به تائیدات قادر بیچون ----- ۱۴۹
- در بیان کیفیت محاصره مشهد ----- ۱۵۲
- فرار میر علم خان ----- ۱۵۳
- در بیان گرفتاری میر علم خان ----- ۱۵۷
- ذکر التجای شاهرخ شاه به درگاه آسمان‌جاه و به تصرف درآمدن ولایت مشهد و ذکر دیگر وقایع و صادرات آن ولایت ----- ۱۵۹
- [وقایع سال نهم] ----- ۱۶۵
- وقایع سال نهم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۸ هجری موافق تنگوزئیل ترکی ----- ۱۶۵
- ذکر تفویض تاج و تخت سلطنت ایران به شاهرخ شاه و وقوع انواع مراسم و مکارم خاقانی درباره آن والاجاه ----- ۱۶۷
- ذکر ملتجی شدن عباسقلی خان حاکم نیشابور به درگاه پادشاه موید منصور ----- ۱۶۸
- ذکر انحراف اسماعیل خان حاکم خواف از جاده انقیاد این شهریار حمیده‌اوصاف ----- ۱۷۱
- در بیان عزیمت خاقان قدسی‌نژاد به سمت ولایت استرآباد ----- ۱۷۲
- در بیان مستاصل شدن اسماعیل خان زنگنه از صدمات سطوت بهادران موکب ظفرطنطنه و در آمدن او از در انابت و استیمان به وسیله شفاعت برخو
- در بیان تعیین عمال اخلاص شعار به جهت دفترخانه مبارکه سعادت‌آثار و ذکر عزیمت شهریار کامکار به سمت دارالقرار قندهار ----- ۱۷۴
- ذکر ورود پادشاه والاجاه تیمور شاه به دارالقرار قندهار حسب فرمان واجب الاذعان شاهنشاه کامکار و عزل و نصب بعضی از حکام ولایات بر سبیل
- ذکر طرح بنای والای اشرف البلاد احمد شاهی و برپا شدن آن اساس استوار به یمن معماری همت علیای شاهنشاهی ----- ۱۷۶
- ذکر شکار فرمودن خاقان مالک‌رقاب و کیفیت پناه آوردن تغلی به آن جناب ----- ۱۷۹
- [وقایع سال دهم] ----- ۱۸۰
- آغاز سال سعادت‌اشتمال دهم جلوس خاقانی، مطابق سال سچقان‌ئیل ترکی، موافق سنه هزار و یکصد و شصت و نه هجری و رسیدن اخبار فسادانگیز
- در بیان نهضت رایات عالیات از معموره اشرف البلاد احمد شاهی به عزیمت استیصال کفره سراپا تباهی ----- ۱۸۴

- در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار سپاه ظفرتوآمان به تنبیه گردن‌کشان ممالک ترکستان ----- ۱۸۵
- ذکر داخل شدن خاقان ظفرقراول به شهر دار السلطنه کابل ----- ۱۸۶
- شرح ترخیص ایرج خان، ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان سفیر این آستان سپهربنیان و نقل نامه خاقان ممالک‌ستان که سعادت خان مد
- ذکر لطافت خاقان موید کامکار درباره رعایای بلاد و امصار و احداث باغات و عمارات با تزئین بر معابر و مسالک مسافرین و مترددین ----- ۱۹۰
- رسیدن خبر فتح خان جان خان سردار از ولایت ترکستان و مطیع و منقاد شدن طایفه قطغان به ضرب شمشیر غازیان ----- ۱۹۱
- شرح نهضت الویه ظفرنشان از دار الملک کابل به جانب هندوستان ----- ۱۹۳
- در شرح ورود مسعود جنود فتح‌اثر و نزول فیض‌شمول وفود نصرت‌پیکر به الکای پیشاور ----- ۱۹۵
- ذکر وفات شاهزاده دیان در ایام اقامت اعلام ظفر علامت در الکای پیشاور ----- ۱۹۶
- ذکر انتهاز موکب ظفرپرور از الکای پیشاور و شرح صادرات و واردات عرض راه و وقوع فتوحات گوناگون به تفضلات اله ----- ۱۹۶
- در بیان ورود رضا قلی خان ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان درانی و گذشتن مکتوب پادشاه هند از نظر فیض‌اثر خاقانی ----- ۲۰۰
- در بیان ورود موکب مسعود به قصبه سون‌پت و وقوع آویزش فیمابین چرخ‌چیان نصرت‌نشان و افواج هندوستان و هزیمت یافتن آن باطل‌پژوهان و شر
- ذکر ورود پادشاه والاپایگاه عالم‌گیر شاه به درگاه آسمان‌جاه و مفوض شدن سلطنت هندوستان به آن والاجاه و دخول خاقان والانتژاد به شهر شاه چهار
- در بیان مخاطب شدن شاهزاده خورشیدسیما تیمور میرزا به خطاب تیمورشاهی و ذکر تفویض سلطنت ممالک موضوعه هندوستان به آن برگزیده عنا
- ذکر انسلاک صبیح رضیه عالم‌گیر شاه والاجاه در سلک پرده‌آرایان سرادق شاهزاده تائید سپاه تیمور شاه ----- ۲۱۵
- در بیان رسیدن خبر اجتماع کفره فجره در موضع متھرا به ایماء و اغوای سورجمل ضلالت‌انتما و ذکر مأمور شدن سپاه نصرت‌فال به استیصال آن جم
- [وقایع سال یازدهم] ----- ۲۲۱
- وقایع سال یازدهم جلوس میمنت‌آنوس مطابق سنه میمونه اودئیل ترکی و معاودت خاقان ممالک‌ستان از ولایت هندوستان و ذکر دیگر سوانح آن زم
- در بیان عزل حاجی جهان فوفلزی از خدمت مدرسی شاه تائید سپاه تیمور شاه و سرافراز شدن ملا فیض الله خان برادر قاضی ادریس خان پیش‌نماز
- در بیان سوانح ممالک ترکستان و مأمور شدن نواب خان الکوزی به سرداری آن مکان و ذکر عزیمت بندگان اعلی‌شاهی ظل‌اللهی از دار السلطنه کابا
- در بیان سوانح ممالک وسیع المسالک هندوستان و به قتل درآمدن عالم‌گیر شاه به تیغ ستم غازی الدین خان و ذکر ورود طایفه مرهته به ولایت مزبور
- [وقایع سال دوازدهم] ----- ۲۳۲
- وقایع سال فرخنده‌فال دوازدهم فرمان‌فرمایی این لشکرکش عرضه جهانگشایی مطابق سنه ۱۱۷۱ هجری نبوی موافق سال پارس ثیل ترکی --- ۲۳۲
- شرح کیفیت مخالفت نصیر خان بلوچ حاکم بلوچستان و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه از الکای پیشاور به درگاه عرش‌بنیان ----- ۲۳۴
- در بیان نهضت اعلی حضرت ظل‌اللهی از دار السلطنه کابل به جانب اشرف البلاد احمد شاهی و ذکر دیگر صادرات آن اوقات ----- ۲۳۶

در بیان عزیمت خاقان ممالکستان به جانب ولایت بلوچستان و وقوع محاربات نمایان فیما بین سپاه اقبال و نصیر خان و ظفریاب شدن ملتزمان موک
در بیان برآمدن طایفه بلوچیه از سنگر خود به عزم شبیخون و مغلوب شدن آنها به نیروی بازوی بهادران ظفرمقرون و ذکر اشتعال نیران حرب و جدا
ذکر امان خواه شدن مادر نصیر خان با رؤسای معتبر بلوچستان و التجای او به درگاه عرش بنیان و کیفیت سرافراز شدن نصیر به عنایات نامتناهی ظل

[وقایع سال سیزدهم] ۲۴۸

آغاز سال سعادت اشتمال سیزدهم جلوس خاقانی مطابق سنه ۱۱۷۲ هجری موافق سال توشقان نیل ترکی و ذکر نهضت خاقان ممالکستان به جانب
در بیان رسیدن اخبار فتنه انگیزی طایفه مرهته ضلالت شعار و کیفیت تسلط یافتن آنها بر جمیع امرا و راجه‌های نامدار و شرح پرخاش نمودن آن گروه
در بیان ذکر اجتماع کفره شقاوت آثار به عزم رزم و پیکار بهادران موکب ظفرشعار ۲۵۲

در بیان نورآگین شدن حوالی سرهند از میامن نزول موکب جاه و جلال و رسیدن سپاه مرهته به ده فرسخی معسکر و ذکر دیگر سوانح و صادرات آن
در بیان صف‌آرایی پادشاه موید اقبال مند و ملاحظه فرمودن سان عساکر نصرت‌مآثر ظفرپیوند ۲۵۵
در بیان نهضت موکب جهانگشا از منزل بوریا و عبور نمودن بار و بنه سرکار والا از دریای جمنا و وقوع محاربات موفور فیما بین قراولان موکب منصور
در بیان فراهم آوردن جنکوی وخامت آثار موازی دویست هزار سوار جزار و مقابل شدن او بار دوم به سپاه ظفرشعار و اتفاق ورزیدن غازی الدین خان با
در بیان تاراج شدن اموال و اسباب اهالی شهر وسعت بهر شاه جهان آباد به مقتضای تقدیرات خالق عباد ۲۶۹

در بیان محاربه خاقان موید کامکار با ملهار برگشته بخت و جنکوی تیره روزگار و به قتل درآمدن پانزده هزار نفر از آن گروه ضلالت شعار در میدان حرب
[وقایع سال چهاردهم] ۲۷۷

وقایع سال سعادت اشتمال چهاردهم جهان گشایی این لشکرکش عرصه عالم آرای موافق سنه هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری مطابق سال لوی‌ئیل
در بیان تسخیر قلعه ثابت خان و ذکر دیگر صادرات آن زمان ۲۷۹

در بیان ظهور خرق عادت از خدیو موید کشورگشا و عبور اردوی کیهان پوی والا از دریا ۲۸۶
در بیان سبب استیصال باهوی فتنه پرور در میان سنگر و مشوره نمودن او با رؤسای لشکر در باب جنگ میدان صاحب قران ممالکستان و اتفاق نمود
در بیان صف‌آراستن خدیو زمان و شهریار دوران، شاه در دران آفاقستان به عزم رزم کفره ضلالت بنیان ۲۹۴

در بیان تیب‌آرایی باهوی فتنه جوی وخامت‌مآل، به عزم حرب و جدال غازیان موید دشمن مال ۲۹۵
در بیان آغاز شدن ولوله فتنه و غلغله آشوب در عرصه جنگ به طور فرنگ ۲۹۶

در بیان پرواز نمودن طایران بانهای شورافزا در عرصه رزم و هیجا ۲۹۷
در بیان اشتعال نیران جنگ از طرفین به برق‌دستی تفنگچیان رعدآهنگ ۲۹۸

در بیان زور آوردن سپاه مخالف بر توپخانه سرکار و مأمور شدن دسته همیشه کشک به مدافعه اعدای تیره روزگار و حمله آور شدن ایال کوه‌تمثال از ه

ذکر مأمور شدن حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان بامیزی و رسول خان قوللر آقاسی سرکار تیمور شاه، به کمک سرداران جانب میمنه ۰۱
در بیان زور آوردن کفره فجره به شجاع الدوله و نجیب الدوله از طرف مسیره و مأمور شدن خان جان خان سردار به امداد آن بهادران شهامت‌آثار ۰۱
در بیان رسیدن سپاه تازه‌دم به کمک کفار سراپا فتنه و حمله آوردن آن گروه مخدول بار دیگر به غازیان جانب میمنه و مأمور شدن محمود خان قوللر

ذکر تعیین حسن خان الکوزی به کمک شاه ولی خان بامیزی ۳۰۳

[وقایع سال پانزدهم] ۳۱۱

آغاز سال پانزدهم جهان‌آرای شاهنشاه تائیدسپاه و شرح مفوض شدن دارایی مملکت هندوستان به عالی‌گهر پسر عالم‌گیر شاه و ذکر معاودت آن برگز
ذکر سوانح ممالک ترکستان ۳۱۲

ذکر تفویض دارایی ممالک موضوعه خراسان به پادشاه والاجاه تیمور شاه و مرخص شدن آن والادودمان از درگاه عالم‌پناه ۳۱۴

در بیان عزیمت خاقان ممالک‌ستان به جانب ممالک وسیع مسالک هندوستان و انهزام کفره ضلالت‌نشان به نیروی بازوی این برگزیده ملک متان ۱۶
در بیان رایت‌افراختن شاهنشاه هفت کشور به عزم رزم و پیکار کفره برگشته‌روزگار تیره‌اختر و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت‌پیکر و به
رسیدن خبر محبوسی درویش علی خان بیگلربیگی هرات به درگاه آسمان‌جاه شاهنشاه قدسی‌صفات ۳۲۳

ذکر تسخیر خطه جنت‌نظیر کشمیر به حسن کوشش نور الدین خان بنی عم وزیر، در سال فرخنده‌فال شانزدهم جلوس این برازنده اورنگ و سریر و ب
در بیان فسادانگیزی چرته سنگ برگشته‌روزگار و مأمور شدن سپاه نصرت‌شعار به استیصال آن کافر شقاوت‌آثار و وقوع محاربه فیما بین او و غازیان فیر
[وقایع سال هفدهم] ۳۳۱

وقایع سال فرخنده‌فال قوی‌ئیل ترکی مطابق سنه هزار یکصد و هفتاد و هفت هجری، موافق سال هفدهم جلوس میمنت‌مانوس ۳۳۱

در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار به تنبیه فساداندیشان کفره ضلالت‌شعار و نهضت حضرت اعلی شاهی به صوب اشرف البلاد احمد شاهی و
در بیان رسیدن آسیب عین الکمال به خان جان خان سردار از کفره ضلالت‌شعار به مقتضای گردش روزگار و توجه خاقان ممالک‌ستان به سمت مملک
[وقایع سال هیجدهم] ۳۳۶

گزارش وقایع سال هیجدهم از فرمان‌فرمایی شاهنشاه دوستان‌نواز اعداگداز و نگارش صادرات و واردات این سال میمنت‌آغاز بر سبیل اجمال و ایجاز ۶
ذکر ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی به سمت اشرف البلاد احمد شاهی و رسیدن اخبار فسادانگیزی درویش علی خان، به مسامع ایستادگان پایه سر
در بیان کیفیت عزل شاه ولی خان وزیر از منصب جلیل‌القدر وزارت خدیو آفاق‌گیر به تقدیر رب قدیر و سرافراز شدن او به خلعت سپهسالاری و بی‌اخ
ذکر تفویض صاحب‌اختیاری امور دین و دولت به خان سمو المکان ملا ادریس خان قاضی سپاه ظفرصولت ۳۴۴

در بیان عزیمت خاقان کشورستان به سمت ولایات نزهت‌نشان هندوستان ۳۴۴

ذکر سوانحی که در ایام فشلاق سرهند به ظهور رسیده ۳۴۵

- ۳۴۶ [وقایع سال نوزدهم]
- وقایع سال فرخنده‌فال تخاقوی‌ئیل ترکی مطابق سنه میمونه هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری موافق سال نوزدهم فرمان‌فرمائی این زبینه اریکه شهر
- ۳۴۷ در بیان وفات قاضی ادریس خان پیش‌نماز و مدار المهام شهریار گردن‌فراز
- ۳۴۸ در بیان محاربه سپاه نصرت‌شعار با کفار برگشته‌بخت تیره‌روزگار و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم فیروزی‌پیکر
- ۳۵۰ ذکر ورود این براننده اورنگ ظل‌اللّٰهی به اشرف البلاد احمد شاهی و شرح آمدن شاه خورشیدکلاه تیمور شاه به رکاب ظفرانتساب شاهنشاهی
- ۳۵۲ در بیان انعقاد انجمن دامادی پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه بر سبیل ایجاز و اجمال
- ۳۵۵ [وقایع سال بیستم]
- ۳۵۵ نگارش سوانح سال بیستم جلوس میمنت‌مانوس
- ۳۵۵ نهضت خاقان ممالک‌ستان به جانب مملکت هندوستان
- ۳۵۷ [وقایع سال بیست و یکم]
- ۳۵۷ اشاره
- نگارش وقایع سال بیست و یکم لشکرکشی این رایت‌افراز عرصه دشمن‌کشی به تاریخ بیستم ماه شوال سنه ۱۱۸۱ هجری موافق سال خجسته‌مآل تنگ
- ۳۵۸ ذکر معاودت خاقان ممالک‌ستان از راه دار الامان ملتان و به یاسا رسیدن علی محمد خان خوگیانی صوبه‌دار آن مکان
- ۳۵۹ در بیان مآل حال میر خوش فساداندیش و ذکر عاقبت کار درویش شقاوت‌کیش
- ۳۶۰ ذکر انحراف مزاج وهاج پادشاه آفاق و شفا یافتن آن حضرت به معالجه فضل و کرم حکیم علی الاطلاق
- ۳۶۱ بیان ظهور کرامات و ذکر شمه‌ای از خوارق عادات این خدیو روشن‌ضمیر قدسی‌صفات
- ۳۶۲ [وقایع سال بیست و دوم]
- ۳۶۲ وقایع سال فرخنده‌فال بیست و دوم جلوس میمنت‌مانوس در سنه ۱۱۸۲ هجری مطابق سچقان‌ئیل ترکی
- ۳۶۳ ذکر ارتفاع الویه خاقان ممالک‌رقاب به‌سمت مملکت پنجاب و معاودت آن حضرت به هم‌عنائی تائیدات حضرت رب الارباب
- ۳۶۴ [وقایع سال بیست و سوم]
- ۴ نگارش وقایع سال فرخی‌اشتمال بیست و سوم جلوس سعادت‌مآل و گزارش برخی از صادرات و واردات احوال موکب اقبال بر سبیل ایجاز و اجمال
- ۳۶۵ ذکر تفویض منصب وزارت به شاه ولی خان بامیزی وزیر سابق
- ۳۶۶ ذکر نهضت اعلی حضرت ظل‌اللّٰهی به‌سمت اشرف البلاد احمدشاهی و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه به درگاه آسمان‌جاه
- ۳۶۷ [وقایع سال بیست و چهارم]

- ذکر چگونگی وقایع سال بیست و چهارم کشورگشایی این فرمان‌فرمای ممالک جهان و کیفیت ارتفاع الویه عظمت و شان به‌سمت مملکت خراسان ۷
- در بیان محصور شدن اهالی مشهد مقدس و وقوع محاربات فیما بین نصر الله میرزا و بهادران موکب بندگان اقدس و ذکر دیگر صادرات و سانشات آن اوقا.
- در بیان محاربه غازیان فیروزی‌نشان با علی مردان خان و به قتل درآمدن مشار الیه به شگرف‌کاری اقبال خاقان ممالک‌ستان ۳۷۰
- [وقایع سال بیست و پنجم] ۳۷۳
- ذکر سوانح سال بیست و پنجم اریکه‌آرایی خدیو موید بی‌همال بر سبیل ایجاز و اجمال ۳۷۳
- ذکر انعقاد انجمن دامادی شهزاده‌های والا جناب بلنداقبال شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب به سبیل اختصار و اجمال ۳۷۴
- ذکر اشتداد عارضه دماغ شاهنشاه ایوب طاقت صبرشعار و شرح ورود پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه حسب الامر والد ماجد بزرگوار و تبیین شمه‌ای از فـ
- [وقایع سال بیست و ششم] ۳۸۰
- وقایع سال کدورت اشتغال بیست و ششم خاقانی مطابق ۱۱۸۶ هجری موافق سال لوی‌ئیل ترکی ۳۸۰
- شرح جلوس شهزاده ثریامکان شاهزاده سلیمان بر اریکه شاهنشاه خلد آشیان به اغوا و اغوای شاه ولی خان ۳۸۲
- در بیان ورود نعلش مقدس شاهنشاهی به اشرف البلاد احمد شاهی ۳۸۳
- ذکر بی‌قراری شاه تائیدسپاه تیمور شاه از استماع قضیه هایل شاهنشاه علیین آرامگاه و شرح ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی از ولایت هرات به‌طرف
- در بیان شمه‌ای از صفات حمیده و اوصاف پسندیده خاقان عرش‌آشیان ۳۸۵
- نمایه ۳۸۷
- اشاره ۳۸۷
۱. فهرست آیات و احادیث و اقوال ۳۸۸
۲. فهرست اشعار و امثال و حکم ۳۹۲
۳. فهرست لغات و ترکیبات ۴۰۰
۴. فهرست جنگ‌افزارها ۴۰۲
۵. اصطلاحات دیوانی- نظامی- اداری ۴۰۳
۶. فهرست اقوام و طوایف قبایل ۴۰۶
۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ۴۰۸
۸. فهرست مکان‌ها ۴۶۸
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۴۸۲

تاریخ احمدشاهی

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی منشی، محمود بن ابراهیم، قرن ۱۲ ق.

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ احمدشاهی / محمودالحسینی بن ابراهیم جامی؛ مقدمه، تصحیح و فهرس محمدسرور مولایی.

مشخصات نشر : تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان)، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۷۱۷ ص.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۸۳۳-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون سپاری)

یادداشت : این کتاب قبلاً با عنوان "تاریخ احمدشاهی (تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان)" با تصحیح و تحشیه غلامحسین

زرگری نژاد توسط انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۴ نیز منتشر شده است.

یادداشت : نمایه.

عنوان دیگر : تاریخ احمدشاهی (تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان).

عنوان دیگر : تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان.

موضوع : احمدشاه درانی، شاه افغانستان، ۱۱۳۵-۱۱۸۶ ق.

موضوع : افغانستان -- تاریخ -- درانیان □ ۱۱۶۰ - ۱۲۴۲ ق

موضوع : افغانستان -- شاهان و فرمانروایان

موضوع : افغانستان، تاریخ، قرن ۱۲ - ۱۳ ق.

شناسه افزوده : مولائی، محمد سرور، ۱۳۲۴ -، مصحح، مقدمه نویسن

رده بندی کنگره : DS۳۵۹/۲ ح ۵۲ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۸/۱۰۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۳۷۰۱

فهرست مندرجات

مقدمه مصحح ۱۳

دبیاچه ۳۹

در بیان تصنیف این کتاب ۴۲

ذکر شمه‌ای از نسب احمد شاه ۴۹

مجملی از بدایت احوال احمد شاه ۵۰

کیفیت هلاک شدن نادر شاه ۵۰

طلوع آفتاب سلطنت ۵۴

وقایع سال اول ۵۸

رسیدن به قندهار و جلوس ۵۸

- یاغیگری جماعت بریجی و ترینی ۶۱
- محاربه با مخالفان ۶۸
- در بیان فتح قلعه قلات ۷۲
- فتح قلاع غزنین و کابل و پیشاور ۷۵
- توجه به صوب پنجاب ۸۲
- ایلغار نمودن به سمت سرهند ۸۶
- محاربات با احمد شاه ۸۸
- وقایع سال دوم ۹۶
- نهضت به صوب پنجاب ۹۸
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶
- وقایع سال سیم ۹۹
- احوال جماعه بلوچیه ۱۰۰
- طغیان علی شاه در ممالک خراسان ۱۰۲
- محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان ۱۰۶
- نشستن شاهرخ میرزا بر اریکه فرمانروایی ایران ۱۰۹
- نفاق امرای خراسان و گرفتار شدن شاهرخ شاه ۱۱۸
- جلوس شاهرخ شاه (بار دوم) ۱۲۴
- احوال یوسف علی خان و گرفتاری میر سید محمد ۱۲۴
- ورود شاهزاده تیمور شاه از مشهد ۱۲۸
- ورود لقمان خان از ولایت ایران ۱۲۹
- مخالفت محبت خان در بلوچستان ۱۳۲
- ورود میر علم خان از خراسان ۱۳۴
- وقایع سال چهارم ۱۳۶
- مشورت با امرا در خصوص عزیمت به خراسان ۱۳۸
- ارتفاع رایات به جانب هرات ۱۴۰
- حرکت شاهرخ شاه از مشهد ۱۴۷
- مستأصل شدن امیر خان و التجای او به درگاه ۱۵۰
- ورود رؤسای ولایت ترکستان و شکایت از رحیم خان ۱۵۳
- مأمور شدن انزله خان به کمک اسماعیل خان ۱۵۶
- ارتفاع رایات به صوب بلده مشهد ۱۶۱
- محاربه بهادران ظفر فرجام ۱۶۳
- نهضت به جانب خوشان ۱۶۹
- وقایع سال پنجم ۱۷۵

- محاربه با میر منو ۱۷۹
- معاودت به سمت کابل ۱۸۷
- قضایای ترکستان ۱۹۰
- قشلاق به سمت الکای پیشاور ۱۹۰
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۷
- وقایع سال ششم ۱۹۱
- طغیان خان خانان ۱۹۲
- به هم خوردن دولت شاهزاده احمد ۱۹۴
- تتمه احوال عماد الملک و ... ۲۰۹
- حدوث نفاق میانه امرای خراسان ۲۱۵
- ظهور مخالفت اهالی قندوز ۲۱۷
- وقایع سال هفتم ۲۱۷
- طغیان میر علم خان در خراسان ۲۱۹
- وقایع سال هشتم ۲۲۱
- تفویض ولی عهدی به تیمور شاه ۲۲۲
- فتح قلعه تون ۲۲۴
- کیفیت محاصره مشهد ۲۲۹
- فرار میر علم خان ۲۳۱
- گرفتاری میر علم خان ۲۳۷
- التجای شاهرخ شاه و تصرف مشهد ۲۴۰
- وقایع سال نهم ۲۵۰
- تفویض سلطنت ایران به شاهرخ شاه ۲۵۳
- ملتجی شدن عباسقلی خان ۲۵۵
- انحراف اسماعیل خان حاکم خواف ۲۵۹
- عزیمت به ولایت استرآباد ۲۶۲
- مستأصل شدن اسماعیل خان زنگنه ۲۶۳
- تعیین عمال به جهت دفترخانه ۲۶۵
- ورود تیمور شاه به قندهار ۲۶۶
- طرح بنای اشرف البلاد احمدشاهی ۲۶۹
- وقایع سال دهم ۲۷۵
- فسادانگیزی غازی الدین خان ۲۷۵
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۸
- نهضت از معموره اشرف البلاد احمدشاهی ۲۸۱

مأمور شدن خان جان خان به تنبیه گردن‌کشان ترکستان ۲۸۳

داخل شدن به دار السلطنه کابل ۲۸۵

ترخیص ایلچی پادشاه هندوستان و ... ۲۸۷

تلفات درباره رعایای بلاد و ... ۲۹۱

رسیدن خبر فتح از ترکستان ۲۹۳

نهضت از کابل به جانب هندوستان ۲۹۶

ورود جنود به الکای پیشاور ۳۰۰

وفات شاهزاده دیان ۳۰۰

انتهاض از الکای پیشاور و ... ۳۰۲

ورود رضاقلی خان ایلچی ۳۰۸

مراسله پادشاه هندوستان ۳۰۹

ورود به قصبه سون‌پت و ... ۳۱۳

مفوض شدن سلطنت هندوستان به عالم‌گیر شاه ۳۲۴

مخاطب شدن تیمور میرزا به خطاب تیمورشاهی ۳۳۱

ازدواج صبیبه عالم‌گیر شاه با تیمور شاه ۳۳۲

اجتماع کفره در موضع متھرا و ... ۳۳۶

وقایع سال یازدهم ۳۴۱

معاودت از هندوستان و ... ۳۴۱

عزل حاجی جهان فوفلزایی ۳۴۷

سوانح ممالک ترکستان ۳۴۹

سوانح ممالک هندوستان ۳۵۳

وقایع سال دوازدهم ۳۶۰

مخالفت نصیر خان بلوچ ۳۶۲

نهضت از کابل ۳۶۵

عزیمت به بلوچستان و محاربه با نصیر خان ۳۶۹

شیخون و مغلوب شدن طایفه بلوچیه ۳۷۷

امان‌خواه شدن مادر نصیر خان ۳۸۱

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹

وقایع سال سیزدهم ۳۸۴

نهضت به جانب هندوستان ۳۸۴

فتنه‌انگیزی طایفه مرهته ۳۸۷

اجتماع کفره شقاوت آثار ۳۹۱

نزول موکب به سرهند و رسیدن سپاه مرهته ۳۹۱

- صف آرای و ملاحظه سان عساكر ۳۹۵
- نهضت از بوریا و عبور از جمنا و ... ۳۹۸
- محاربه جنكو و انهزام او ۴۰۶
- تاراج شهر شاه جهان آباد ۴۱۷
- محاربه با ملهار ۴۲۴
- وقایع سال چهاردهم ۴۳۰
- تسخیر قلعه ثابت خان ۴۳۲
- خرق عادت و عبور از دریا ۴۴۴
- استیصال باهو و مشوره نمودن او ۴۵۳
- صف آراستن به عزم رزم كفره ۴۵۶
- تیب آرای باهو ۴۵۸
- آغاز آشوب در عرصه جنگ ۴۵۹
- پرواز نمودن بان‌های شورافرا ۴۶۱
- اشتعال نیران جنگ ۴۶۲
- زور آوردن سپاه مخالف و روگردان شدن آنها ۴۶۲
- مأمور شدن حاجی عطایی خان و ... ۴۶۷
- زور آوردن كفره به شجاع الدوله و ... ۴۶۷
- رسیدن سپاه تازه دم به كمك كفار ۴۶۹
- تعیین حسن خان الكوزی به كمك شاه ولی خان ۴۷۰
- وقایع سال پانزدهم ۴۸۲
- مفوض شدن دارایی هندوستان به عالی گهر ۴۸۲
- سوانح ممالك تركستان ۴۸۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰
- تفویض دارایی ممالك به تیمور شاه ۴۸۸
- عزیمت به جانب هندوستان ۴۹۰
- رزم با كفره و فتح و ظفر ۴۹۳
- محبوسی درویش علی خان بیگلریگی هرات ۵۰۲
- تسخیر خطه کشمیر ۵۰۶
- فسادانگیزی چرته سنگ ۵۰۸
- وقایع سال هفدهم ۵۱۴
- مأمور شدن خان جان خان و ... ۵۱۵
- رسیدن آسیب به خان جان خان ۵۱۸
- وقایع سال هیجدهم ۵۲۱

- صادرات و واردات این سال ۵۲۱
- فسادانگیزی درویش علی خان ۵۲۴
- عزل شاه ولی خان وزیر ۵۲۸
- تفویض امور دین و دولت به ملا ادریس خان ۵۳۴
- عزیمت به سمت هندوستان ۵۳۵
- سوانح ایام قشلاق سرهند ۵۳۶
- وقایع سال نوزدهم ۵۳۸
- وفات قاضی ادریس خان ۵۳۹
- محاربه با کفار ۵۴۰
- ورود به اشرف البلاد احمدشاهی و آمدن تیمور شاه ۵۴۴
- مجلس دامادی تیمور شاه ۵۴۶
- وقایع سال بیستم ۵۵۰
- نهضت به جانب هندوستان ۵۵۱
- وقایع سال بیست و یکم ۵۵۴
- به یاسا رسیدن صوبه دار ملتان ۵۵۶
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱
- مال حال میرخوش و درویش ۵۵۷
- انحراف مزاج و شفا یافتن ۵۵۸
- ظهور کرامات و خوارق عادات ۵۶۱
- وقایع سال بیست و دوم ۵۶۲
- وقایع سال بیست و دوم ۵۶۲
- ارتفاع به سمت پنجاب ۵۶۳
- وقایع سال بیست و سوم ۵۶۵
- گزارش برخی از صادرات و واردات احوال ۵۶۵
- تفویض وزارت به شاه ولی خان بامیزی ۵۶۷
- نهضت به اشرف البلاد احمدشاهی و ورود تیمور شاه ۵۶۸
- وقایع سال بیست و چهارم ۵۶۹
- حرکت به سمت خراسان ۵۶۹
- محاربه با نصر الله میرزا ۵۷۲
- محاربه با علی مردان خان ۵۷۵
- وقایع سال بیست و پنجم ۵۷۹
- دامادی شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب ۵۸۱
- اشتداد عارضه دماغ و ... ۵۸۲

وقایع سال بیست و ششم ۵۹۰

ارتحال شاهنشاه کامکار ۵۹۱

جلوس شاهزاده سلیمان ۵۹۴

ورود نعلش شاهنشاهی به اشرف البلاد احمدشاهی ۵۹۵

بی‌قراری تیمور شاه و ارتفاع از هرات ۵۹۶

شمه‌ای از صفات و اوصاف ۵۹۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳

مقدمه مصحح

به نام خداوند جان و خرد از دیدگاه شیوه‌های نگارش، متون تاریخی زبان فارسی دری به سه شیوه نگاشته شده است. نثر مرسل ساده، مرسل عالی و نثر فنی یا مصنوع و متکلف. هریک از این سه شیوه نیز مراتب و درجاتی دارد که در سیر تاریخی آن از نثر مرسل ساده تا نثر فنی و آراسته دیده می‌شود.

سده‌های چهارم و پنجم هجری دوران رواج نثر ساده تا نثر مرسل عالی است که مهم‌ترین ویژگی‌های آن را می‌توان این گونه برشمرد: سادگی، روانی کوتاهی جملات و پیوستگی زنجیروار آن از نظر تسلسل معنایی و مطابقت الفاظ با معانی، تکرار افعال مخصوصاً فعل‌های ربطی، قرار داشتن ارکان جمله در جای طبیعی خود، تقدیم و تأخیر ارکان جمله به سبب تأکیدی که به رکن مقدم بازمی‌گردد، خالی بودن نثر از کلمات مترادف و فارغ بودن آن از آرایش‌های ادبی چون سجع و جناس و توازن و صنایع لفظی و معنوی همچون تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز، مگر آنچه که در تداول عامه و در زبان به‌طور طبیعی وجود داشته است و گوینده و خواننده بدون توجه بدان‌ها آنها را به کار می‌برده‌اند. آیات و احادیث نیز در این نثرها غالباً در پایان جملات و خارج از ارکان جمله آورده می‌شده است و غرض از آن‌ها تأیید و تکمیل و استشهاد بوده است به‌همین دلیل در زنجیره نحوی جمله جای نداشته است. شعر نیز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴

در این نثرها چنین حالتی دارد. یعنی از ساختمان طبیعی جمله جداست و از نظر نحوی مستقل و از جهت معنایی متضمن مفاهیمی است که پیشتر به نثر بیان شده است و چنان نیست که ادامه بیان معنی، به این اشعار و ابیات که پس از نثر می‌آید واگذار شده باشد. از متن‌های تاریخی که این ویژگی‌ها را داراست، ترجمه و انشای ابو علی بلعمی از تاریخ محمد بن جریر طبری در دوره سامانیان، زین الاخبار یا تاریخ گردیزی از عبدالحی بن ضحاک (سَهّاك) گردیزی مورخ دوره اول غزنویان و تاریخ سیستان از مؤلف یا مؤلفان ناشناخته، نگاشته در سده‌های پنجم و ششم را به‌طور نمونه می‌توان یاد کرد. اثر جاودانه ابو الفضل بیهقی، دبیر و رئیس نامبردار دیوان رسائل غزنویان، تاریخ مسعودی که به تاریخ بیهقی شهرت دارد به سبب اشتغال بر مراعات دقایق و برون‌شدن از مضایق سخن و احاطه شگرف او بر ادب فارسی و تازی و آیین‌های دبیری، همان‌گونه که در فن تاریخ‌نویسی نیز بی‌مانند است، نمونه‌ای عالی نثر مرسل عالی و از زیباترین و دلاویزترین متن‌های ادبی نیز به‌شمار می‌رود.

باز شدن میدان نویسندگی بر روی نثر فنی در تاریخ ادب فارسی دری از سده ششم هجری به بعد، موجب شد که تاریخ و تاریخ‌نویسی از بستر مناسب و طبیعی ساده‌نویسی که با اغراض تاریخ تناسب بیشتری داشت و مخاطبان بیشتری، بیرون آید و به غرض نمایش توانایی‌های منشیان و دبیران که از قضا نویسندگان تاریخ نیز بوده‌اند، لباسی هرچه آراسته‌تر بر تن کند و هر روز بر این آراستگی‌ها در اثر رقابت دربارها و هم‌چشمی دبیران و منشیان با یکدیگر چندان افزوده شود که جز برای خواص و کسانی که

آن گونه متن‌های آراسته را می‌پسندیدند، قابل درک و لذت نباشد. به این ترتیب وظیفه اصلی مورخ که همانا رسانیدن پیام و تجارب تاریخی و بیان سرگذشت انسانها در فرازونشیب حوادث در بستر زمان است، به غرض تبعی تنزل یابد و همگی توجه، صرف آراستگی تاریخ به انواع صنایع لفظی و معنوی و کاربرد لغات و ترکیبات دشوار و شاذ و ایجاد مجال برای وصف‌های متنوع و دورودراز شود. هر دمیدن صبحی و فراز آمدن شبی، فرارسیدن بهاری و میدان جنگی، کوهی، دریایی، چشمه‌ای، قلعه‌ای، اسبی، سواری ... بهانه‌ای می‌شد برای ورود به حوزه شعر در نثر و ابداع تصاویر کاملاً شعری با استفاده از انواع صور خیال مانند تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌ها و مجازهای گوناگون و التزام‌های خوش و ناخوش و اصرار در عدم تکرار آن تصویرها، نشانه درجه توانایی و استادی نویسنده شمرده می‌شد. چنانکه پیشتر اشارت شد مخاطبان این آثار نیز همان معدود افرادی بوده‌اند که در دربارها می‌زیسته‌اند، نه دیگران که از سواد متوسطی برخوردار بوده‌اند و نه عامه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵

مردم که عمدتاً بی‌سواد بوده‌اند. پرشگفتی‌تر آن که غالب این امیران و پادشاهان که تاریخ‌شان به این شیوه نگارش شده است، یا کم‌سواد بوده‌اند یا اصلاً سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند. خواندن متن‌های تاریخی که در پوششی چنین آراسته و پرزرق‌وبرق عرضه شده است، حتی امروز که تعداد سوادآموختگان در سطوح بالا، نسبتی به مراتب افزون‌تر و امکانات دسترسی به کتاب‌های لغات و اصطلاحات به مراتب بیشتر از آن روزگاران است، کاری دشوار است. به همین لحاظ این گونه متن‌ها در دانشگاه‌ها به وسیله استادان فن در رشته‌های ادب فارسی و عربی و تاریخ تدریس می‌شود.

چنان به نظر می‌رسد که عوامل پسند حاکمان و نوع نگاه آنان به حکومت و قدرت و جایگاهی که حاکم و امیر و سلطان و پادشاه در این دیدگاه داشته‌اند و تاریخ‌نویسانی که مطابق این پسند دست به نوشتن تاریخ بوده‌اند، همه و همه موجب شد تا همچنان که مردم، یعنی همان کسانی که بار سنگین جنگ‌ها و کشته شدن‌ها و آواره شدن‌ها ... را بر دوش کشیده‌اند در این گونه تاریخ‌ها بی‌رنگ و محو گردند، تاریخ سرگذشت و معاش و معادشان نیز کرای نوشتن نکند. هرچه از این جانب کاسته بدان جانب افزوده است. کثرت عدد مردم فقط به هنگام شمار لشکرها در میدان‌های جنگ و احیاناً اسارت و قتل و عدد سرهای آنان به هنگام ساختن کله‌منارها در قید قلم کاتب می‌آید و نه بیشتر از آن. یعنی از سایر مشخصه‌های اجتماعی و فرهنگی و زیستی آنان سخن نمی‌رود. بدین گونه تاریخ به تاریخ جنگ‌ها و نبردهای این با آن بر سر قدرت و حفظ و گسترش آن محدود می‌شود و این‌ها همان عناصری است که به درد جولان قلم همان منشیان مدیح‌سگال و وصاف‌الحضره‌ها می‌خورد که روی هر شاعر ستایشگری را در تاریخ سپید کرده‌اند.

جالب آن است که شاعران، بسیار بسیار زودتر از منشیان و میرزایان از این غرقاب هول بیرون آمدند و ذوق و طبع و خیال و اندیشه را در قلمروهای دیگر انداختند و عوالمی از معنی و احساس و تجربه‌های گوناگون بر خود و ما گشودند؛ ولی اینان همچنان در نسبت دادن هرچه خوبی به خداوندان زر و زور و طرد و حذف همه بدی‌ها از ساحت آنان پای افشردند و قلب حقیقت را در هزار توی الفاظ و عبارات چنان آراستند که شکست و جبن و قساوت را پیروزی و شجاعت و رحمت و مروت باز نمودند و مخالفان را- در هر لباسی و جایگاه و نسبتی که بودند- خائن و غدار و نمک‌نشناس و ناسپاس جلوه دادند و این قاعده‌ای بود که عدول از آن جرمی نابخشودنی به‌شمار می‌آمد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶

آخرین نمونه تاریخ‌هایی که به شیوه آراسته و مصنوع، پیش از تاریخ احمدشاهی، نگاشته شده است، «دره نادره» یا تاریخ نادر شاه افشار است که به مشاطگی قلم میرزا مهدی خان استرآبادی آراسته شده است. اتفاقاً میرزا محمود حسینی منشی احمد شاه و نویسنده تاریخ احمدشاهی از شمار شاگردان و همکاران او بوده است. (۴۳) احمد شاه ابدالی درانی پس از استقرار بر مسند

حکومت دستور می‌دهد که «منشی شایسته که به حلیه مطلب‌نویسی و شیرین‌کلامی آراسته و لیاقت و صافی و مدیح‌سگالی داشته باشد» برای نوشتن تاریخ دوران او پیدا کنند. احمد شاه که پیش از رسیدن به پادشاهی در دستگاه نادری از سرداران شایسته سپاه او به‌شمار می‌آمد و به یمن اقامت در خراسان از نعمت سواد برخوردار بود و نوع کار میرزا مهدی خان در درّه نادره مورد پسندش قرار گرفته بود و سنت دیوان‌سالاری که او با آن به خوبی آشنا بود نیز چنان اقتضا می‌کرد، با این فرمان در پی یافتن کسی بود که مانند میرزا مهدی خان بتواند تاریخ او را به آن شیوه بیاراید. این خواست او برآورده می‌شود. شاگرد خلف و همکار میرزا مهدی خان، محمود حسینی جامی به او معرفی می‌شود. (۴۴) پذیرفته می‌شود و پیک احمدشاهی به سراغ محمود حسینی - که پس از دوره همکاری با استادش، عزلت‌گزین شده و زهد و طاعت و درویشی پیشه کرده است - می‌آید و بشارت فراخوانده شدن او را می‌دهد. میرزا محمود به دربار احمد شاه می‌رود و عنوان «منشی» می‌یابد و به نوشتن تاریخ احمدشاهی موظف می‌شود. (۴۵)

میرزا محمود حسینی منشی در آغاز تصنیف، ضمن اشارت به پاره‌ای از احوال خود می‌نویسد «گرچه به سبب ترک صنعت انشاپردازی و نکته‌آرایی و حدوث انواع عوایق و پریشانی، طرز سخن‌سرایي و شیوه شیرین‌کلامی از یاد رفته ... اما از آنجا که فرمان ولی نعمت ...» است نیروهایش را باز می‌یابد و با دریافت حمایت و دستور، فراموش گشته‌ها را فرا یاد می‌آورد و قلم در دست می‌گیرد و «چند نمونه از حکایات احمد شاه را» برای اثبات توانایی و پسند خاطر احمد شاه بر صفحه کاغذ می‌آراید و عرضه می‌کند که مورد قبول قرار می‌گیرد. (۷) روش نیست که آن حکایات مربوط به چه بخشی از تاریخ احمدشاهی می‌شده است و شیوه‌های نگارش او در آن آزمون از چه دست بوده است؛ امّا اشارتی در پی این قصّه هست که از آن می‌توان استنباط کرد که آنچه نوشته و عرضه کرده است، احتمالاً به نثر آراسته منشیان و هنرمندانه و فنی بوده است. به همین دلیل احمد شاه دستور می‌دهد که تاریخ او را «به عبارات واضح و عام‌فهم ثبت» نماید. (۴۴) این اشارت هر دلیل دیگری که هم داشته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷

بوده است، موجب شده است که میرزا محمود منشی در نوشتن تاریخ احمدشاهی، راه و روش استادش را تا آنجا که به کار او گزند نرساند تعدیل کند. با این حال نثر کتاب تاریخ احمدشاهی، علی‌الخصوص در خطبه‌ها و مواضع دیگر مانند توصیف میدان‌های جنگ و امثال آن که مجال عرض هنر است، نثری آراسته به انواع صناعات ادبی و التزام‌ها و تکلف‌های منشیان است. در مواضع دیگر نیز که مشتمل بر گزارش‌های دیگر است، به حکم تجربه و ممارستی که دارد، نثری آمیخته با سجع و توازن دارد که با وجود این ویژگی‌ها روان، مطبوع و دلنشین و بلیغ است و از این منظر چند سر و گردن از نثرهای تاریخی همکارانش مخصوصاً در هندوستان، بلندتر است و از بسیاری از عوارض سبکی آن سامان بدور.

مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی این کتاب از قرار زیر است:

۱- وصف

اشاره

متن‌های تاریخی به سبب زمان‌مندی و تنوع و تعدّد و مکان‌ها، افراد، اشخاص و رخداد‌های گوناگون، استثنایی‌ترین زمینه‌ها را برای نویسندگان و منشیان در نمایش هنرهای ادیبانه و اثبات توانایی‌ها یکجا دارد. به همین دلایل و اسباب و عواملی که پیشتر به اجمال اشارت شد، نویسندگان و منشیان کارآزموده، به تاریخ اقبال پایان‌ناپذیر نشان داده‌اند و تاریخ و مردم از این اقبال، تاوان سنگینی پرداخته‌اند. «وصف»، از اغراض شعری است. نویسندگان نثرهای فنی پیوسته در آن کوشیده‌اند تا نثر را به معانی و اغراض شعری نزدیک سازند. به همین سبب جمال این جلوه‌ها در وصف بیشتر نمود یافته است. این نویسندگان به هنگام وصف، قطعاتی ابداع

می‌کنند که کاملاً حالت شعری دارد و در آنها از تمام امکانات موجود در شعر استفاده می‌شود.

مواضع مهم وصف در تاریخ احمدشاهی توصیف میدان‌های جنگ، بهار و حلول سال نو، وصف شب، باران هندوستان، قلعه‌ها و شهرها، ... را دربرمی‌گیرد.

۱-۱- وصف میدانهای جنگ.

«مأمورین عقیدت آئین به موجب فرمان خاقان جم‌نگین، کمر ارادت بر میان جان بسته و دست کوشش به تسخیر آن حصن حصین و قلعه متین و رزین برگشادند و شب و روز خود را از جد و جهد معاف نداشته، داد تهور و مردانگی می‌دادند و توپچیان فرنگی نژاد شعله طبیعت، به اهتمام توپچی‌باشی برق‌آهنگ رعدصولت، سرگرم نایره‌افروزی و آتش‌دستی گردیده و توپ‌های اژدردهان رعدآواز، بالای پشته‌هایی که در بلندی و ارتفاع، سرکوب قلعه فیروزه‌فام افلاک و در متانت و استحکام، هم‌سنگ کوه قاف توان گفت، برکشیده به انداختن گلوله‌های

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸

پی‌هم، جدران و بروج آن حصار محکم‌بنا را غربال آسا مشبک می‌ساختند و به شعله‌افروزی قنباره‌های صاعقه‌بار، آتش به بنیاد استقامت محصوران خذلان‌نشان می‌انداختند. هر توپ که سر می‌شد، زمین و زمان را به لرزه می‌آورد و هر قنباره که آتش‌فشان می‌گشت، رخت عافیت جمعی از متحصنان را خاکستر می‌کرد.» (۱۴۴)

در قطعه زیر، علاوه بر استفاده از انواع تشبیه‌ها و استعاره‌ها و ... از آیات کلام الله مجید نیز بهره برده است:

«حکم همایون صادر شد که عمله توپخانه قیامت‌نشانه بر فراز منابر سیبه‌های سپهرارترافع برآیند و در جواب آن نافهمان که زبان گستاخی به تقریر مضامین ناصواب گشوده‌اند آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً» از دهان توپ و قنباره بر ایشان قرائت نمایند. مأمورین عقیدت آئین کمر اجتهاد بر میان جان بسته و سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» از مبشر اقبال خدیو بی‌همال شنیده، دست سعی از آستین جانفشانی و کوشش برآورده و سیبه‌های منیع و رفیع به مجاورت باره و بروج قلعه مرکب کرده، توپهای بزرگ رعدخروش بالای آن برده به خواندن آیه «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ» بلند صدا ساختند و قنباره‌های آتش‌فشان را که مصداق «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» بود شعله‌افروز نموده به تلاوت آیه کریمه «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ» پرداختند. هر ضرب که از گلوله‌های توپ‌های کوه‌افکن به احجار حصاری می‌رسید، مضمون «تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» ظاهر می‌گردید و هر آوازی که از دهان زنبورک و جزایر سرمی‌کشید، منطوق «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» پرده گوش قلعگیان می‌درید.

هر گله قنباره که ...» (۱۶۵)

«صدای تفنگ که از جانب مخالفان به گوش او می‌خورد، از نشاط‌افزایی نشئه شجاعت، نغمه نیریز می‌شمرد و آوای توپ ضرب‌کوب که از طرف آن زیرنوازان بزم رزم می‌شنود، کمتر از طنین پر پشه و آواز مگس تصور می‌نمود. لمعه تیغ که از سیاهی آن ابر ظلمات می‌درخشید، از این طرف بارقه برق از بوارق سیوف شعله‌رنگ، آتش به رخت هستی آن جماعه بی‌نام و ننگ می‌کشید و تاروپود فنون که آن فریق ضلالت طریق از نیزه‌بازی و رخس‌تازی می‌تیندند، به یک حمله مثل پرده عنکبوت می‌درید» (۴۶۸)

در قطعه بالا چنان که می‌بینیم نویسنده از اصطلاحات موسیقی و تناسب‌های فن نساجی استفاده کرده است.

در نمونه زیر، جنگ تن به تن با دقت و ظرافت خاصی توصیف شده است:

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹

«ضیق مجال و تنگی عرصه جدال به حدی رسید که هر جا دو کس مصاف به نیزه می‌کردند، تیغ قضا فرصت دست بلند کردن

نداده، قطع منازعه می نمود و دو حریف که از روی کینه خواهی باهم درافتاده حمله به یکدیگر می بردند، خنجر پهلوی در میان آمده، زود عقده مشکل از دل می گشود. هر دشمن که آغوش رغبت به معانقه عدو می گشاد، اما شمشیر جدایی افکن کوچی نمی داد و هر کینه‌وری که میل به مصادمت دیگری می کرد، ضرب تبرزین استخوان شکن، بنای هستی هردو تن از پا درمی آورد. تیغ مغفرشکاف به تارک هر که می خورد، تا کمر گاهش دو لخت می کرد. گرز شش پر به فرق هر کس می نشست، استخوان کله او را با مهره‌های گردن می شکست. سفیر تیر را گنجایش تقریر صفیر نماند و میانجی زبان آور کارد، پیغام اجل آهسته به گوش جان و دل همدیگر می رساند. اخیر کار از این هم در گذشته به جنگ دست و گریبان کشید و روز حیات کفار شقاوت دثار به شام ادبار انجامید. بهادران شیرپنجه عدو افکن مستی که بر کله و سر هریک از آن جماعت اهرمن تن می زدند، کار گرز رستم می کرد و لگد که بر پشت و پهلوی اشقیای بد گهر می نواختند، وجود معصیت آمود ایشان را به خاک هلاک می سپرد. از هیجان قوت غضبی، یکی را از خانه زین برداشته چنان بر زمین می زدند که مشت خاکش غبار راه عدم می گردید و دگر را دست به کمر زده نوعی تنگ به بغل می گرفتند که طایر روحش جای قرار نیافته همان دم از قفس تن می پرید. نای گلوی عدو را به زور پنجه بهرامی به حدی فشار می دادند که رگهای تمام تنش مثل کمند به هر بند اعضای او می پیچید ...» (۴۷۷-۴۷۶) و نیز صفحات ۹۳، ۱۸۵، ۲۰۳، ۳۴۰، ۴۲۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵ و ۴۹۹.

۱-۲- وصف بهار و نوروز در خطبه‌های هر سال از سائهای حکومت احمد شاه.

بارزترین ویژگی این خطبه‌ها علاوه بر تنوع در وصف، استفاده از صنعت براءت استهلال است. محمود منشی با استفاده از این صنعت خواننده را به حوادثی که رخ خواهد داد و موضوع‌های عمده آن سال در ضمن توصیف آشنا می سازد و درست به مانند شاعران انگیزه گوش فرادادن و دنبال کردن مطلب را در شنونده و خواننده قوت می بخشد.

«چون آمد آمد امواج فروردین، آوازه قدوم سلطان بهار به خراسان روزگار انداخت و هجوم لشکر ریاحین، هرات چمن را مسخر و زیر نگین ساخت و عساکر سبک تاز نسیم ارض فیض قرین گلشن را از چهار طرف محصور کرده، خوشان آفاق را به احاطه تسخیر درآورد و در تنقیر کهن فیروزه نیشابور، مبالغه جایز نداشته، لشکر زره پوش برق تاز سحاب بر سر سبزه زار گماشت ...»

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰

رایات جهان افروزی داور خاور مقام شرقی انتساب، اعنی آفتاب عالم تاب، از اشعه صبح نوروزی به دشت و کوهسار نمایان گشته، عرصه شش جهت را عرض گاه افواج نصرت ساخت و گل‌های پیاده مانند پیادگان جلو، کمر به خدمت بسته به صف آرایی پرداخت، لاله و گل به رنگ گلگون سواران عرصه رزم، رخوت رنگین پوشیده، نسرين و سمن چون سفیدرویان روز، چهره افروز صبح انبساط گردیده، ابرهای پرشور مثل فیلان مست از کجک رعد خروشان و بادپایان شفق در هوای جولان گری با نیله کبود فلک، عنان در عنان گشته و درختان چنار بالابند، چون بهادران گردن کش، یراق و سلاح از شاخ و برگ بر کمر بسته و سروهای ارجمند نیکو قامت، مانند جوانان سبز بخت خوش قدوبالا، گوشه کلاه نشاط بر آسمان شکسته، لعل پیکانی غنچه‌ها بر شاخ‌های فیروزه رنگ، مانند سنان خون چکان غازیان نصرت نشان افغان، به هر طرف لامع و درخشان و آثار نشو و نما از اشجار چون رنگ نشاط از چهره پردلان جنگ آور نمایان گردیده، شکوفه چون سرمستان نشسته شجاعت، کف به لب آورده و ارغوان مانند سرخوشان باده جرأت جبه رنگین دربر کرده، نسیم سحر مثل مبشران جنود اقبال، مژده فتح گلزار به عندلیبان گوش به آواز رسانده و زبان هر برگ درخت، تهنیت نامه ظفر از فراز شاخ‌های بلند بر خوانده» (۱۳۷)

خطبه سال هفتم.

«در حینی که موکب همایون کوکب خدیو جم اقتدار، مانند ابر بهار سایه گستر به الکای پیشاور بود، نیر نوربخش آفاق و فروغ افزای

قصر نه طاق، از منزل حوت به منظر حمل قدوم سعادت ارزانی داشته، به اشاعت انوار جهان افروزی و آرایش بزم نوروزی پرداخته و نظر تربیت به پژمرده حالان عالم خاک انداخته، بی‌برگان باغستان روزگار را خلعت سرسبزی عطا فرموده، عساکر نشو و نما را به امداد ستم کشیدگان لشکر دی تعیین نموده، خان خانان چنار را که به تحریک هوای فسادافزای خزان پنجه تطاول به خون لاله و گل حنایی ساخته، قامت خودنمایی به بستان سرکشی و رعنائی افراخته بوده، خون زاید به خنجر بید برگ از تن بیرون ریخت و بستان خان نارون را که به افروختن رنگ فتنه‌خویی و طرح کینه‌جویی تلاش سرخ‌رویی از برای خود می‌نمود، چون مستوفیان خائن به جرم کاغذبری، آب زندگانی به خاک آمیخت» (۲۱۸)

خطبه سال دهم.

«خسرو هفت اقلیم آسمان و پادشاه ظلمت‌زدای جهات سته زمین و زمان، یعنی نیر اعظم،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱

عظیّه‌بخش عالم که منشور لا- مع السطور سلطنتش به طغرای غزای «جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً» مزین است و مثال بی‌مثال خلافتش آیه کریمه «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا» معنون کلاه، به کرسی زردوز بر فرق فرقدان‌سایش زیبا و شایان و قبای زرباف فروغ ازلی بر پیکر نورانی عنصرش چسبان، به تاریخ هژدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۹، یونس آسا از بطن ماهی برآمد و در نشیمن اعتدال موطن شرف مسکن حمل درآمد. سرکشان دم سرد خزان که در فتنه‌سازی و آشوب‌پردازی با غازی الدین همداستانی می‌نمودند و در فضای کشمیرچمن که رشک لطافتش پنجاب را سر به آب می‌داد، بار اقامت گشوده بودند. سنبل از دست‌برد تطاول این قوی‌دستان زورین‌شانه چون کاکل بتان در پریشانی به سر می‌برد و یوسف جمیل گل از صدمه سیلی این ستمکارتر از اخوان کنعان، خون جگر می‌خورد. تخم ریحان چون خال عارض سیاهان دکن بر روی زمین نمودی نداشت و لاله از جفاکاری بیرحمان دل‌آزار، داغ بر دل می‌گذاشت. حالا- از اهتزاز رایات نصرت آیات نصرت امارات بهار ظفر آثار، بنای استقامت عساکر خزان که چون آدینه‌بیگ سرکش و مغرور بوده، متزلزل مانند کفار مهترا که از انتهاض اعلام نصرت فرجام پادشاه تا جنبش عالم گیر و افسر آرای تیمورشوکتان دار النظیر از هم پاشیده و پریشان گردیده، از ورود جنود بهار، شیرازه ثبات و قرار لشکر او متخلل شده به رنگ ماهی در شبکه سراپا اضطراب و به‌سان زلف پیچ در پیچ مرغوله‌مویان همه تن پیچ‌وتاب گردیده، از هول لشکر عدوبند ربیع بدیع‌نگار، این المفرّگویان مهبای شبگیر بلند فرار گشت و از عالم هستی گذشت...» (۲۷۶)

خطبه سال بیست و ششم که به بیماری و درگذشت احمد شاه ارتباط دارد، از لونی دیگر است:

«در این بهار طبیعت، آثار خزان اندوه و الم به گل‌های گلشن خرمی عالم رسیده، سنبل شادکامی پریشان کدورت و ناکامی گردیده و سحاب مدرار بر فلک دوار، سرشک بسیار از دیده خونبار افشاند، آواز ناله و افغان رعد و آه جهان‌سوز برق در عرصه آفاق پیچید و بنفشه و سوسن- که پرده‌نشینان حرم کده فرمانفرمایی ممالک گلشن‌اند- در بارگاه چمن، نیل مصیبت و محن بر چهره بخت و شادمانی کشیده، شاهزاده‌های نازپرورد از فرط سوز و درد، جامه شکیبایی بر تن چاک ساختند و لاله‌رخان حریم بوستان، داغ دل دیده و بلبل و قمری و هدهد و فاخته و غیره که باریافتگان انجمن سلطان گلستانند، کوکوگویان و فغان‌کنان آغاز ناله و افغان کرده، غوغای سوز و گداز به عرصه جهان انداختند.» (۵۹۰) و نیز صفحات (۹۶، ۱۵۷،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲

۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۶۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۷.

۱-۳- وصف باران هندوستان

«تواتر قطار امطار، دریا دریا گهرهای آبدار نثار مقدم خدیو کامکار نموده، هردم آبروی تازه حاصل می‌کرد و آب گنگ به امید

پای بوس اشرف، آغوش تمنّا از امواج گشوده، آرزوی دل خود را به ساحل اظهار می‌آورد. ابرهای متراکم به نحوی محیط آفاق گشته که آفتاب جهانتاب را شب و روز فرصت چشم گشودن نمی‌داد و طغیان آب به مرتبه‌ای روی زمین را فروگرفت که خلاق را آشوب این سیلاب جهان‌نورد با طوفان نوح مشابه می‌افتاد. طایر نگاه اگر از خانه خس‌پوش مژگان هوای پرواز می‌کرد، از نزول باران متصل، طیران نمی‌توانست نمود و ناخدای تصوّر اگر سفینه اندیشه را جایی قرار و لنگر می‌خواست، مکانی جز قعر آب نبود. تا نظر کار کند زمین آب بود و سیلاب و تا خیال بال به شناوری گشاید ساحل مفقود و نایاب ...» (۴۳۸)

۱-۴- وصف قلعه قلات.

«قلعه قلات بر فراز تپه رفیع و بر پشت ستیغ واقع و از موضعی که شهر بر سر آن آباد شده است، آبی به افراط از سنگ جوشیده که چشمه در اندرون قلعه ازو روان و بر دور و اطراف حصار نیز از همین آب سرشار، آبشارها جاری و خروشان می‌رود. و قلعه مذکور به حدی قوی بنیاد و محکم اساس بود که مصوّر خیال در صورت استعجال نقش تسخیر آن را به چندین سال، بر لوح ضمیر تصویر نمی‌توانست نمود.

مگو قلعه، بل کوه افلاک بود اساس وی از سنگ بر خاک بود

عجب قلعه‌ای، برده دست از فلک فرازش سماک و نشییش سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهرزده زخم‌ها بر حصار سپهر (۷۳)

و توصیف‌های دیگر مانند توصیف او از روزهای آخر حیات نادر شاه افشار (۵۱)، درهم و برهم شدن کار شاهرخ شاه (۱۶۰)، وصف شب و ترکیب آن با دستورهای احمد شاه (۱۴۲) توصیف خراب کردن تخت طاووسی (۱۴۵)، خراب کردن قلعه آلاجات و بتخانه‌های آن. (۵۰۲)

۲- سجع و موازنه

کاربرد وسیع سجع و انواع و اقسام آن یکی از مشخصه‌های نثرهای مصنوع است. در این

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳

کتاب، استعمال سجع و توازن امری طبیعی و لازمه نثر و آرایش کلام شمرده می‌شود و محمود حسینی منشی در این کار بسیار قوی دست و تواناست. سجع و قرینه‌ها در سخن او و کلامش حل شده است و در کمتر جایی از آن بوی تصنع و تکلف شنیده می‌شود و این یکی از هنرهای قابل تحسین او به‌شمار می‌رود. نمونه‌های انواع سجع و توازن را در سراسر کتاب می‌توان دید، مانند نمونه‌های زیر:

«مقرر شد هریک از سران عقیدت‌اندیش، با تبعه و جمعیت خویش به پایه سریر خلافت مصیر آمده، سرمایه سعادت جاودانی اندوزد. اقتباس انوار و لوازم این دولت ساطع، چراغ دو جهانی افروزد ... اکثری از اصحاب سعادت و اقبال به رهنمونی طالع فرخنده‌فال، ادراک دولت لایزال و ملازمت ملازمان در گاه سپهر مثال را واسطه حصول امانی و امان جان و مال دانسته، امثال مضامین ارقام مکرمت اشتمال نموده و زبان به بیان «ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیْهِ» به استعجال گشوده حلقه اطاعت و فرمانبری در گوش و غاشیه خدمت و چاکری بر دوش ...» (۶۱)

«وارد شهر کابل گردیده و ده دوازده روز آن خطّه دلفروز را از فرّ قدوم میمنت لزوم سعادت‌اندوز ساخته، به تماشای باغ و گلزار و سیر دشت و مرغزار نزهت آثار که جلوه‌گاه شاهدان لاله و گل و عروسان نسرين و سنبل و موقع وفور نشاط و سرور و موضع انواع شکار وحوش و طیور می‌باشد، پرداخته. انجمن آرای عیش و نشاط بودند و دست بخشش و جود بر سکنه و اهالی آن حدود و جنود

نصرت نمود گشوده و اسلحه و یراق جباخانه را که به مرور ازمنه و دهور و امتداد سنین و شهرور، در آن ملک موفور السرور، سلاطین آل تیمور، از نزدیک و دور، به تقدیر خالق الظلمات و النور، برای آن مظهر الطاف نامحصور رب غفور، ودیعه داشته بودند ...» (۷۷)

۳- کاربرد آیات و احادیث و جملات عربی

کاربرد آیات و احادیث در نثر فنی، درجات و مراتب متفاوت دارد و محدوده‌ای از استناد و استشهاد و تأیید و تکمیل تا حل آن‌ها در بافت نحوی جمله را دربرمی‌گیرد. در تاریخ احمدشاهی- چنان که در نمونه‌های پیش دیدیم- آیات کلام الله غالباً در معانی تأیید و استشهاد و استناد و به کار نرفته است و جای خاصی در بافت نحوی جملات به عنوان رکنی از جمله و متعلقات آن ندارد و از این نظر در مقایسه با متن‌های فنی در مرتبه فروتر قرار دارد.

بسامد آیات و احادیث و جملات عربی نیز در این کتاب در قیاس با متون مصنوع تاریخی دیگر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴

بسیار کمتر است. در سجع‌های او نیز قرار گرفتن آیه یا حدیث یا بخشی از آن‌ها به عنوان رکنی از سجع بسیار نادر است.

۴- جایگاه شعر در نثر تاریخ احمدشاهی

ساده‌ترین نوع کاربرد شعر در نثر، استفاده از شعر برای تأکید و تأیید و تکمیل مطالبی است که پیشتر به نثر بیان شده است. در این کاربردها میان نثر و شعر پیوندی از نظر نحوی وجود ندارد و شعر هنگامی نوشته می‌شود که جمله تمام شده باشد، مانند نمونه‌های زیر:

«علی شاه می‌خواست که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیر آسمان، مسخر او گردد و این نمی‌دانست که حکومت چند روزه عاریت، زود از او می‌ستانند و در چشم‌زدن، جهان روشن بر او تاریک ساخته، روز عمرش را به شام اجل می‌رسانند و طعمه تیغ هلاک می‌گردانند.

شنیدم ز دانشوری هوشمند که گردن‌کشی را همی داد پند

بگفتش که از گردش روزگار تنومند چون شد درخت چنار

ز بسیاری برگ و انبوه شاخ‌بر او تنگ گردد جهان فراخ

پس افتد ز نیروی خود در گمان نخواهد جز او کس بود در جهان

جهاند ز خویش آتشی برق‌فام بسوزد جهان را بسوزد تمام

ازین نکته دانند اهل خرد که احوال گردن‌کشان این بود.» (۱۰۸)

«خاقان ممالک‌ستان امرا و ارکان دولت ابدبنیان را به استقبال آن بلندمکان مأمور فرموده، به مراتب عزّ و اعتبار او افزودند و بعد از فایز شدن به ملازمت کیمیا خاصیت، به عطای خطاب خان خانان و بذل عواطف بی‌پایان، اوج پیمای مدارج فخر و امتیاز نمودند.

ذره از خورشید تا مهجور بود چهره‌اش بی تابش و بی نور بود

چون به پیش مهر نورافشان رسید صبح اقبال از شب بختش دمید» (۱۳۱)

اما عالی‌ترین مراتب کاربرد شعر در نثر چنان است که انتقال بخشی از معنی یا دنباله معنی که در نثر بیان شده است. بر عهده شعر گذاشته شود، یعنی شعر در بافت معنایی و نحوی کلام قرار گیرد و حذف آن، در زنجیره کلام و انتقال پیام گزند برساند. نویسنده تاریخ احمدشاهی به این میدان وارد شده است و این چنین نقشی برای شعر در اثر خویش قایل شده است. نمونه‌های زیر،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵

گواه این دعوی است:

«در همان ساعت فرصت نداده فاتحه فتح و فیروزی و دوام سلطنت و بهروزی به اسم سامی و القاب نامی آن حضرت در مجمع عام به گوش هوش کافه انام رسانیده، چون به مقتضای صفای باطن، دست رد بر مسئول فدویان جان‌نثاران قدیمی گذاشتن و گفتگوی درویشان و اهل الله را بیهوده انگاشتن، از شیوه مروت و انصاف و حقیقت‌شناسی آگاهی بعید بود، لابد به ساعتی، که تفاخر کند بدان ایام به طالعی، که مباحی شود به آن انجم مجلس پادشاهانه ترتیب، داده مسند سلطنت و پادشاهی آراستند.» (۶۰)

«اعلام ظفر فرجام فرمان‌فرمایی را به عزم جهان‌گشایی افراخته و لوای سعادت و اقبال آسمان‌سا ساخته به اتفاق جنود و تأیید پروردگار، از دار القرار قندهار

زمانی که با فرخی یار بودنظرها به طالع سزاوار بود

گران شد ز پایش مرصع رکاب برآمد به چرخ بلند آفتاب حرکت فرموده و سه منزل پیموده، روز چهارم ...» (۷۳)

چنان‌که در شواهد یاد شده دیده می‌شود، اشعار نقل شده در پی نثر در حکم قید زمان جمله می‌باشند.

اما شواهد واگذاری دنباله مطلب بر گردن شعر در این کتاب- که موارد آن فراوان است- در جاهایی است که نویسنده در قالب مثنوی و در وزن متقارب ابیاتی سروده است که بخشی از جریان حوادث را دربردارد و به جای آن که آن مطالب را به نثر بیان کند، با این ابیات کار نگارش تاریخ را دنبال می‌کند. تعداد این ابیات از سه چهار بیت تا بیست و سی بیت افزایش دارد.

«به تعجیل تمام، سراسیمه و ناکام، با فوج و بنه از دریا گذشته، کشتی‌ها را یکسر به سمت خود برده، غرق آب، و به گمان باطل، وجود عاطل خویشان را ایمن از خطر و اضطراب نمود و به قصور فهم، پنداشت که بندگان اعلی را با آن افواج نامحصور و توپخانه سنگین موفور، از چنین جای متعذر العبور و دریای سراپا تلاطم پرشور، با وصف نایابی سفاین، عبور دشوار، بلکه بیرون از مخیله اوهام و افکار خواهد بود.

ندانست آن کودن بی‌شعور که هست این خیالات از عقل دور

کسی را که اقبال رهبر بودچه پروا ز سد سکندر بود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶ به فیروزمندی گشاید رهش شود عرصه دهر جولان گهش

چو تأیید حق یاور کس بود، بداندیش او کمتر از خس بود

به هرجا که خواهد نماید عبور، نیاید به فرش از اینها فتور

شود هرکه را لطف یزدان دلیل، چو موسی دهد کوچه‌اش رود نیل» (۷۸)

تعداد این گونه ابیات که گاه و بیگاه بیان بخشی از حوادث و وقایع برعهده آنها گذاشته شده است، در این کتاب از هزار و چند صد بیت تجاوز می‌کند که از مجموع آنها با افزون جمله یا جملاتی که جای مطالب منثور را پر کند و گسستگی وقایع را بپوشاند، می‌توان احمد شاه‌نامه منظومی ترتیب داد. نگارنده به همین قصد تمامی آن ابیات را از متن استخراج کرده و بر آن است که با افزون پیوندها آن را برای نشر به آقای محمد ابراهیم شریعتی مدیر انتشارات عرفان بسپارد. چون چنین نیتی در کار بوده است، از درج آنها در فهرست اشعار متن و فربهی کتاب پرهیز شده است.

با آن که نامه‌های دیوانی بسیاری از عهد احمد شاه و تیمور شاه در ابواب مختلف در دست است و از آن جمله مجموعه‌ای از آنها را در تاریخ تیمور شاه، تألیف شادروان عزیز الدین و کیلی فوفلزی می‌توان یافت، در این کتاب دو نامه رسمی که میان احمد شاه و پادشاه هند مبادله شده است و یک نامه که به فرمان احمد شاه خطاب به میرزا امین خان و اعیان مشهد نوشته شده است وجود دارد؛

که اولی و دومی نمونه‌ای از نامه‌هایی است که شاهان به شاهان می‌نوشته‌اند و سومی نمونه‌ای از نامه‌هایی است که فرادستان به زیردستان می‌نوشته‌اند. (۲۳۳) نامه‌ای دیگری هم وجود دارد که مضمون آن نقل شده است. از همین نامه و مضمون آن نیز می‌توان به پاره‌ای از ویژگی‌های نامه‌هایی که فرودستان به فرادستان می‌نوشته‌اند پی برد. (۱۴۵)

*** منابع تاریخی به سبب اشتغال بر اطلاعات خاص و آنچه که مورد نظر مورخان بوده است، به انواع گوناگون دسته‌بندی می‌شود. کتاب‌های تاریخ عمومی از آن‌روی که دوره‌های مختلف و سلسله‌های متعدد و سرزمین‌های گوناگون را شامل می‌شود، با وجود طول و عرضی که دارد، درباره افراد، خاندان‌های حاکم و سلسله‌ها و دوره‌ها اطلاعات کلی، فشرده و اشارت‌وار ارائه می‌کند. در قیاس با تاریخ‌های عمومی، تاریخ سلسله‌ها و دوره‌های معین اطلاعات بیشتری در اختیار می‌گذارد و آنجا که تاریخ محدود و منحصر به فرد خاصی می‌شود، به دلیل همین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷

اختصاص و محدودیت، هم تنوع مطلب بیشتر است و هم رخدادها با جزئیات همراه است و هم نکات ارزشمند درباره مردم و سنت‌ها و شیوه زندگی و آداب و رسوم ... در آنها مجال طرح یافته است. به این ترتیب اهمیت و جایگاه دسته اخیر از جهت تحقیق در مسائل و شئون مختلف از آن‌دوی دیگر بیشتر و بالاتر می‌شود.

تاریخ احمدشاهی از لحاظ این که منحصر به دوره احمد شاه ابدالی درانی از بدو تأسیس حکومت تا آخرین روز زندگانی اوست، در دسته اخیر جای می‌گیرد و بسیاری از کاستی‌های منابع دیگر را مرتفع می‌سازد. اما چنان که پس از این بیاید همه انتظارات ما را برآورده نمی‌کند. محمود حسینی منشی در سال ۱۱۶۷ هجری با معرفی و پیشنهاد محمد تقی خان شیرازی به درگاه احمد شاه پیوست و مأمور نوشتن تاریخ روزگار او شد. علت این پیوستن نیز چنان که گذشت، تمایل احمد شاه به نویسنده‌ای بود که بتواند تاریخی به شیوه «درّه نادره» بنویسد، یعنی کسی که به اصطلاح در نوشتن به شیوه میرزا مهدی خان توانا باشد و از عهده کار بدرآید. با این مقدمات کسی بهتر از محمود حسینی که هم‌شاگرد و هم‌سالها همکار میرزا مهدی خان بود و در مدعانویسی و شیرین‌زبانی و مدیح‌سگالی بر استاد سبقت می‌گرفت، وجود نداشت. این که استاد و شاگرد چه مایه با تاریخ و تاریخ‌نویسی و دیدگاه‌های یک مورخ آشنا بوده‌اند، چندان مطمح‌نظر و درخور اهمیت نبوده است.

محمود حسینی می‌گوید «محاربات و فتوحات او را به رأی العین دیده است و چشم‌دید خود را ثبت تاریخ کرده است» و از جنگ‌ها و اموری که اطلاع نداشته است «از مردم صداقت‌کیش صحیح القول تحقیق نموده» است. (۴۷) جز همین اشارت در هیچ جای دیگر ذکری از حضور و مشاهده خود نکرده است. با قرائن موجود در پاره‌ای از گزارش‌های مشروح و مبسوط او از جنگ‌ها و توصیف مکان‌ها و نام بردن از بسیاری از سران سپاه می‌توان حدس زد که نویسنده در آن جنگ‌ها و مکان‌ها همراه با سایر منشیان و دیوانیان حضور داشته است. با این حال با این قرینه‌ها به حضور او در همه مکان‌ها و حدود وقایع و رخدادها نمی‌توان حکم کرد.

دیدگاه محمود حسینی درباره قدرت و حکومت، همان دیدگاه سنتی مورخان پیشین یعنی منشاء الهی داشتن حکومت است (۴۱) در این دیدگاه البته حاکم برگزیده خداوند است و برترین و شایسته‌ترین فرد برای حکم راندن و فرمان دادن، و از نقص و کاستی مبرا و جامع همه خوبی‌ها و بزرگواری‌ها و البته مخالفان و دشمنان او حتی اگر فرزند و برادر و ... نیز باشند،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸

نکوئیده و خسیس‌رتبه و فریب‌خورده و ... محمود حسینی نیز مانند بسیاری از اسلاف خویش با موافقان ممدوح و حاکم - که ولی نعمت شمرده می‌شود - موافق است و به هنگام گزارش کارهای آنان با حفظ ساحت ولی نعمت، سر آنها را از عرش برمی‌گذارند و با مخالفان مخالف و در این مخالفت، آنان را کافر نعمت و حق‌ناشناس و منافق و مزور و سرکش و طاغی و واجب‌القتل و ... می‌داند.

با چنین دیدگاهی، نویسندگان این تاریخ‌ها، ساحت ممدوح و ولی نعمت خویش را از انتساب هرگونه ضعف و سستی و آنچه وهن شمرده می‌شود، بدور می‌دانند و به جای آن که در پی یافتن علت اساسی مثلاً طغیان‌ها و عصیان‌های این و آن باشند و یا شکست‌های احتمالی را ریشه‌یابی و نقد کنند، آنها را به گونه‌ای توجیه می‌کنند و حقایق را با این توجیهات می‌پوشانند.

به‌طور کلی این گونه نویسندگان تاریخ، از تاریخ‌نویسی و انشاءپردازی این نکته را به درستی دریافته‌اند که چه چیزهایی را به قید کتابت دریاورند و چگونه بنویسند و چه چیزها را ننویسند و یا در صورت ناگزیری چگونه بنویسند تا خاطر ممدوح و ولی نعمت مکدر نشود.

تاریخ اگر تحریف شد و یا اعمالی به نادرستی توجیه شد، اهمیتی ندارد!

نگارنده به هنگام تصحیح و یادداشت‌برداری از تاریخ احمدشاهی، مخصوصاً به هنگام بازخوردن به وقایع و رخدادهایی کم‌وبیش مشابه با آنچه در تاریخ‌هایی همچون تاریخ مسعودی ابو الفضل بیهقی آمده است، ناخودآگاه به یاد سخنان او و دیدگاه‌هایش در باب نوشتن تاریخ و شرایط تاریخ‌نویسی افتاده است و درود بی‌پایان نثار روح آن بزرگوار کرده است.

لقمان خان فرزند ذو الفقار خان، برادرزاده احمد شاه را به گونه‌ای با امیر محمد و آنچه بر او گذشت مقایسه کرده است و به این سخن آن نامبردار گوش فراداده است که محمد و مسعود دو شاخ‌اند از اصل محمودی و هر وهنی که به او برسد به آن اصل بزرگ بازمی‌گردد؛ و شکست مسعود را در دندانقان مرو ناخودآگاه با شکست احمد شاه در خراسان و ناگشوده ماندن نیشابور برسنجیده است. اگر در آنجا باروبنه بسیار سلطان و تریاک خوردن و خفتن او، آن واقعه را در پی داشت، در این جا عدم تدبیر درست، چندین هزار تن را در سرمای کافرقلعه و امواج هریرود به کشتن داد. نه در کشته شدن لقمان خان، خان خانان، اشارتی از آن دست که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم وجود دارد و نه حتی کوچکترین ذکری از این تلفات سنگین در آن زمستان سرد در کافرقلعه و هریرود دیده می‌شود.

در این تاریخ، نه تنها علت قیام و مخالفت نور محمد خان علیزی و میان‌داد خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹

اسحق‌زبی و عبد الرحمان خان بارکزی و اتحاد آنان با تعدادی از سران درّانی و محبت خان و مانو خان به درستی توضیح داده نمی‌شود، بلکه شکست خان جان خان سردار و غارت دهلی و بر باد رفتن مال و جان و نوامیس مردم- که اتفاقاً توصیف جامعی هم از آن به دست داده شده است- به درستی توضیح داده نمی‌شود. گروه اول به جاه‌طلبی و هم‌چشمی و نمک‌ناشناسی متهم می‌شوند و غارت دهلی به عدم کفایت سرداران و به هم ریختگی اوضاع و شکست خان جان خان «عین الکمال» قلمداد می‌شود. (۵۱۸)

فرار شاهزاده تیمور از لاهور که چندی بیش از آن به پادشاهی بخش‌هایی که پدرش احمد شاه گشوده بود و بخش‌های دیگری که پادشاه هند با قرارداد صلح به احمد شاه واگذار شده بود، منصوب شده بود، همه و همه به ضعف سرداران و توطئه مخالفان نسبت داده می‌شود و هیچ‌گونه اشارتی به سوءتدبیرها برای ضبط آن خطّه بزرگ و حفظ آن وجود ندارد. همچنین است داستان فرار سرداران و رؤسای قبایل با افراد خود از اردوی احمدشاهی که تنها علت آن در این کتاب طول مدت توقف احمد شاه در هند و تصمیم او برای ماندن و کار مخالفان را یکسره کردن، دانسته شده است.

تحلیل و توضیح نوع مناسبات احمد شاه با سران قبایل درّانی و غیر آن و دادن امتیازات جاگیرها و تعهدات آنان در برابر احمد شاه و سرکشی‌ها و اعتراضات آنان و با وجود مخالفت‌های آشکار و پنهان و وقوف احمد شاه به آنها و باز مورد عفو و اغماض قرار گرفتن آنان، نکته‌هایی است که در این کتاب یکسره مسکوت مانده است و تنها چیزی که بر آن تأکید می‌شود، بیان نسبت‌های خویشاوندی آنان با احمد شاه است که البته اگر در این تذکرها دقت شود تا حدودی نوع این مناسبات و الزام احمد شاه بر مراعات آن روشن می‌شود.

یکی از اشخاص مهمی که در این کتاب نقش آفرینی‌های بسیار دارد، شاه ولی خان بامیزی وزیر، خویشاوند هم‌پشت احمد شاه است که بسیاری از مهمات مملکت را با کاردانی و لیاقت، کفایت می‌کند. حتی در بسیاری از جنگ‌ها در قد و قامت یک فرمانده نظامی توانا جلوه گر می‌شود. آشنایی او با امور کشورداری و تدبیر او، بی‌تردید یکی از عوامل ثبات و استحکام دولت احمدشاهی است و به مصلحت مملکت، ولی در غالب موارد این کاردانی و لیاقت‌ها نادیده می‌ماند و نویسندگان تاریخ، آنها را واژگونه جلوه می‌دهد. به هر حال عملی که به موجب آن شاه ولی خان وزیر از وزارت معزول شود، از او سر نزده است؛ ولی معزول می‌شود و پس از مدتی که کارها از رونق پیشین می‌افتد، همین معزول مغضوب دوباره لباس وزارت بر تن می‌کند. اما

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰

چهره‌ای که قلم محمود حسینی از او ترسیم می‌کند، چهره‌ای دلپذیر نیست، توطئه‌گر، مزور و فریبکار است. تنها اشارتی که در کتاب می‌یابیم این است که شاهزاده سلیمان فرزند ارشد احمد شاه داماد اوست و او علی‌الظاهر در پی آن است که این فرزند را بر جای پدر بنشانند و بدین گونه ولیعهدی تیمور شاه را نادیده بگیرد. به هر حال در روزگار احمد شاه تا پایان کار در کنار اوست و قبای وزارت بر تن دارد. از قرار نوشته محمود حسینی، عزل او نیز به خواهش تیمور شاه انجام می‌شود، ولی نصب دوباره او به منصب وزارت از سوی احمد شاه با شفاعت تیمور شاه صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد عوامل دیگری علاوه بر این عامل باید در کار بوده باشد. آنچه که محمود حسینی درباره اختیارات بی‌حد و حصر و مراتب قربت او نزد احمد شاه می‌گوید، نباید از دیده نهان ماند. اختیارات او اختیارات یک وزیر است و نه بیش از آن.

شاه ولی خان به خوبی می‌داند که از این اختیارات چگونه استفاده کند که معارض با قدرت احمد شاه نباشد. ولی در صحنه رقابت‌های خوانین و سران قبایل، درک درست این اختیارات به آسانی میسر نیست. این است که کمر به عزل او بسته می‌شود و مدتی از وزارت می‌افتد و دوباره منصوب می‌شود. در تاریخ احمدشاهی پایان کار او به تاریخ تیمورشاهی حواله می‌شود. شاه ولی خان کاردان و توانا در دوره احمد شاه به گناهی که به او نسبت داده می‌شود مواخذه نمی‌شود ولی در دوره تیمور شاه به این جرم به سرنوشت حسنگ وزیر مبتلا می‌شود.

یکی از مباحث مهم در این کتاب، جنبه‌های دینی لشکرکشی‌های احمد شاه به هندوستان است. ظاهراً مورخ او محمود حسینی با وجود یادآوری‌های گذرای این جنبه دینی، اهمیت چندانی به این صبغه نمی‌دهد. اگر از بازمانده‌های سلسله گورگانی حمایت می‌شود و با وجود ضعفی که در آنان به سبب کهولت سن و حوادث و جوانی و کارنایدگی هست، از نظر مورخ جنبه دینی و اخلاق صرف دارد و رنگ جوانمردی و تاج‌بخشی احمدشاهی، نه گسترش قلمرو فرمانروایی و نه کسب درآمدهای سرشار و غنایم بی‌شمار و نه سرگرم شدن سران و سرداران و افراد و اتباع آنان به این غزوات و تقسیم غنایم!

رفتار احمد شاه در دو سوی قلمرو حکومتش، ایران و هند، رفتاری مشابه است و موقعیت زمانی تاریخی نیز همسان. پادشاهان بزرگ گورگانی رفته‌اند و قلمروی بزرگ برای جانشینان ضعیف پیر یا جوانان نارس به ارث گذاشته‌اند. اختلافات داخلی میان آنان چه در دربار و چه در بیرون دربار، با حاکمان محلی مسلمان و سلسله‌های خرد و بزرگ آنان و چه با نیروهای غیرمسلمان، مانند مرهته‌های دکنی و سیک‌های سند و پنجاب، اوضاع را درهم و برهم کرده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱

است. وزیران آنان پیوسته در حال عزل و نصب این و آن‌اند و برای کسب اقتدار با نیروهای کثیر العدد هندو مانند جات‌ها و مرهته‌ها و سیک‌ها در اتحاد. در این سوی نادر شاه افشار به دست سرداران خود کشته می‌شود و فرزندان او معدوم و یکی مانند شاهرخ که زنده می‌ماند از بینایی محروم می‌شود. خوانین قبایل و رؤسای اقوام شاهرخ را دستاویز قدرت می‌کنند و گاه او را عزل و گاهی نصب می‌کنند و در میان خود نیز جنگ و جدال دارند. احمد شاه با آمدن به خراسان و سرکوب رؤسای قبایل حکومت را به

فرزند ولی نعمت خود نادر شاه افشار می‌سپارد و او را مجدداً در چنگال آن خوانین می‌گذارد، چنان‌که با قیام‌های بعدی مجبور می‌شود مجدداً به این سوی بیاید و حکومت او را بار دیگر تأیید کند. این عمل او را حق‌شناسی و جوانمردی دانسته‌اند که از یک منظر درست است، ولی تمامی آنچه را که می‌توانست انجام دهد نداد یا نمی‌توانست، نمی‌تواند توجیه کند. آنچه که به‌طور نمونه ذکر شد و همه آن چیزهای دیگری که از بیم درازی سخن ناگفته مانده است، نیازمند تحقیق و بررسی‌های مجدد با استفاده از منابع و مآخذ و اسناد دیگر است.

هرچه باشد و نباشد، این تاریخ، تاریخی است که به دستور احمد شاه نوشته شده است و ناگفته روشن است که تاریخ‌هایی از این دست چگونه نوشته می‌شود و باید و نبایدهای آن‌ها کدام است و حد و مرزهای گفتن و نوشتن و ناگفتن و ننوشتن کجاست. به‌نظر نگارنده محمود حسینی نیز در آن پایه از مهارت و دانش نیست که به مدد الفاظ و کلمات بتواند اشارت و نکته‌آفرینی کند و در حدیث دیگران سرّ دلبران را بازگوید. تفصیل و تفسیر و تحلیلی که محمود حسینی از حوادث و رخدادها و احوال و اقوال سران و سرداران و خوانین خراسان و حوادث هند و دربار شاه جهان‌آباد (دهلی) و سند و ملتان و لاهور و سرهند و کشمیر ارایه می‌کند، با آنچه که از قندهار و کابل و هرات و بلخ و ترکستان بازمی‌گوید، آشکارا تفاوت دارد.

آیا این تفاوت به دلیل همان حد و مرزهایی است که او ناگزیر به مراعات آن بوده است؟

اطلاعاتی که از این دو ناحیه در این برهه زمانی به‌دست داده است برای اهل تحقیق در تاریخ این نواحی بسیار سودمند است. به سخن دیگر تاریخ احمدشاهی به گونه‌ای تاریخی بخشی بزرگ از هندوستان و ایران، مخصوصاً خراسان، در فاصله ۱۱۶۰-۱۱۸۶ هجری نیز می‌باشد.

*** سیمای احمد شاه در این کتاب سیمای فرمانده و لشکرکشی مجرب و تواناست. اندوخته تجارب او در همراهی با نادر شاه در سمت‌های مهم نظامی از قولر آقاسی‌گری یا فرماندهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲

محافظان و سرکردگی یا قائم مقامی نیروهای افغان و مخصوصاً افراد ایل درّانی، در دوره حکومت نادر شاه، از وی مردی دانا و آگاه به رمز و راز سپاهیگری و لشکرآرایی ساخته بود.

در جنگ‌های بزرگ، او خود شخصا اداره جنگ را برعهده می‌گرفت. آرایش سپاه و نقشه جنگ را خود او در دست داشت و پیش از آغاز جنگ وظایف هریک از سران سپاه و دسته‌های آنان را تعیین می‌کرد و دستور اکید صادر می‌کرد که بدون فرمان او وارد معرکه کارزار نشوند. مواضعی که برای افراد و سرکردگان تعیین می‌کرد، چنان بود که گویی آنچه را که در حین جنگ اتفاق خواهد افتاد از پیش می‌بیند. بسیاری اوقات خود او به دسته‌ها سر می‌کشید و گروه‌ها و افرادی را مأمور تقویت مواضع دیگر می‌کرد. اگر هم در قلب سپاه حضور داشت، به مجرد مشاهده فشار دشمنان بر جناحی از سپاهش، دستورات لازم جهت تقویت پشتیبانی صادر می‌کرد. گاه خود با افرادی که پیوسته در رکاب او بودند به جنگ می‌پرداخت. آشنایی او با سرزمین هند و شیوه‌های جنگ آنان موجب شده بود که با وجود کمی عدد سپاهیان بر گروه‌های بزرگ فایق می‌آمد. آن‌گاه که گروه‌هایی را مأمور نبرد در جاهایی می‌کرد، دستورهای لازم را به آنان می‌داد و جوانب احتیاط را مراعات می‌کرد. فرماندهانی که با راه و رسم او آشنا بودند و فرامین او را مراعات می‌کردند، پیروزمند بودند و آنانی که خود ابتکاری به عمل می‌آوردند و احیاناً به تعقیب گریختگان می‌پرداختند، در تله‌های نظامی مخالفان می‌افتادند و شکست می‌خوردند. نه تنها سپاهیان خود او با وجودش قوی‌دل بودند، بلکه متحدان او نیز هنگامی که او فی‌المثل در هند بود با جرأت و جسارت بیشتری می‌جنگیدند. هندوان نیز هرگاه خود او حضور داشت به گونه‌ای دیگر می‌جنگیدند و از توانایی‌های او در هراس بودند و هرگاه به قندهار بازمی‌گشت، با جسارت و جرأت بیشتری بر حکام و فرماندهان او می‌تاختند، چنانکه تیمور شاه فرزند او را به همه نیرویی که در اختیار داشت به آسانی از لاهور

برآوردند و به پیشاور افکندند، هرچند در این عمل بخشی از قصور متوجه سرداران و سرکردگان همراه او نیز هست. به هر حال غیبت او همواره حادثه‌ساز بود. به همین لحاظ هنوز دمی به آسودگی در قندهار یا کابل برنیاورده، مجبور می‌شد دوباره به هند بازگردد.

با آنکه اغلب زمستان‌ها را به قصد اشراف بر اوضاع هند در پیشاور قشلاق می‌کرد تا قرب فاصله او با هند، مخالفان را بترساند، ولی آن قاعده همواره مراعات نمی‌شد. آوازه آمد آمد و بازگشت او به هند، مخالفان را عقب می‌راند. از یک منظر، تاریخ بیست و شش ساله حکومت او عمدتاً در سفرها و لشکرکشی‌های هند و ایران سپری می‌شود و شاید به همین لحاظ تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳

احمدشاهی بیشتر تاریخ جنگ‌ها و لشکرکشی‌هاست و در آن ندرتاً از کارهای دیگر مانند عمران و آبادانی - چنان‌که احداث شهر احمدشاهی و یا استحکام حصار و دیوار کابل - خبری درج می‌شود.

به هر حال، او بنیان‌گذار یک حکومت جدید است. اشتغال به جنگ و فرونشاندن مخالفت‌ها و خنثی کردن توطئه‌ها در بدایات کار امری قابل تصوّر و ادراک است، اما استغراق بیست و شش سال یا کمتر از آن در کار جنگ و جدال پرسشی است که باید بدان پاسخ گفت.

گسترش قلمرو فرمانروایی در فرصت مساعد دوران حکومت او در هند و ایران امری چندان متعسّر نبود، اما دشوارترین کارها در این گسترش قلمرو، نگهداری سرزمین‌های مفتوحه بود.

سپاهیان خود او که مرکب از دسته‌های خاصه و همیشه کشیک و در شمار سربازان دایمی بودند، به تعدادی نبودند که بتواند آنان را با حاکمان جدید، که در نواحی گشوده شده منصوب می‌کرد، بگذارد. اکثریت سپاه او از افراد قبایل و رؤسای آنان تشکیل می‌شد که نه تاب ماندن در سرزمین‌های دوردستی مانند هند داشتند و نه میل باطنی در کار بود و نه توانایی آن‌که بتوانند با تدابیری سرزمین‌های فتح شده را نگهداری کنند. به نظر می‌رسد همراه با احمد شاه رفتن و با غنایم بسیار بازگشتن را دوست‌تر می‌داشتند. براساس همین عادت، حتی آنگاه که احمد شاه مصمم به دیرتر ماندن و بیش از موعد بازگشت معین در هند توقف کردن می‌شد، با فرار یکی دو تن از سران و افرادش و بازگشتن به اوطان، بقیه نیز آشکارا یا نهانی سپاه و اردوی او را ترک می‌کردند. احمد شاه حتی با گذاشتن پسرش تیمور در لاهور نیز نتوانست بر این دشواری فایق شود. از سوی دیگر هر توقف طولانی‌تر او در هند یا ایران، به‌ویژه اگر مانند یکی دوبار همراه با موفقیت هم نبود، به ضعف او تأویل می‌شد و مخالفان او در قندهار علم مخالفت می‌افراشتند و گاه افرادی مانند حاجی خان بارکزیی اعلان پادشاهی می‌کرد و به نام خود سکه می‌زد و یا مانند برادرزاده‌هایش، لقمان خان و عبد الخالق خان - که دومی موفق شد سلیمان میرزا را از قندهار بیرون کند - عقبه و دار الخلافه او را تهدید می‌کردند و ناگزیر باید کار را ناتمام بگذارد و به قندهار بازگردد. هر خبری و واقعه‌ای از این دست البته دیگر مخالفان داخلی او را نیز به طغیان تشویق می‌کرد، چنان‌که در ترکستان اتفاق افتاد. وضع مخالفان او در هند و ایران با شنیدن این خبرها روشن است. این حوادث و تکرار آن نشان می‌دهد که احمد شاه برخلاف اقتدار نظامی گری‌اش، در کشورداری و ضبط و ربط قلمروش از آن اقتدار بهره‌مند نبوده است.

سیاست او در اداره قلمروهای مفتوحه، تفویض کردن اداره مناطق و ولایات و نواحی به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴

همان کسانی بود که تا پیش از سرکوب شدن، با او و نیروها و نمایندگان می‌جنگیدند، ولی چون دست استیمان به دامان او می‌زدند، مورد عفو قرار می‌گرفتند و باز در همان منصب ابقا می‌شدند. عزل این مخالفان از چند مورد تجاوز نمی‌کند. شگفت آن است که همین کسان که قبول اطاعت و فرمانبرداری کرده‌اند، با رفتن احمد شاه و پیش آمدن وقایع تازه، سرکشی آغاز می‌کردند

و احمد شاه مجبور می‌شد دوباره به آنجا لشکر بکشد و پس از تحمل هزینه‌های گران، مخالف را سرکوب کند. از آنجا که مخالف از در آشتی و پوزش‌خواهی درمی‌آمد، مورد عفو قرار می‌گرفت و دوباره به همان منصب پیشین منصوب می‌گشت و با دور شدن احمد شاه، دوباره علم مخالفت می‌افراشت و آن‌همه تلاش و کوشش و هزینه‌های گران بر باد می‌رفت. این در گذاشتن‌های پی‌درپی و اینجا و آنجا، مخالفان را جری‌تر و گستاخ‌تر می‌کرد. مورخان، از جمله محمود حسینی، به این رفتار احمد شاه و پرسشی که مطرح می‌شود پاسخی داده‌اند که تا حدودی توجیه‌گرانه است: خوی و خصلت و منش درویشانه و صوفیانه احمد شاه. به تصریح مورخان، احمد شاه مانند شاهان پیشین تاج بر سر نگذاشت و بر تخت نشست و لباس شاهانه بر تن نکرد؛ گرفتار غرور جاه‌نگشت؛ عمل و کرداری که خلاف شریعت و پارسایی باشد از وی گزارش نشده است. جز صید و شکار، هیچ سرگرمی هوس‌آلود و عشرت‌آمیزی از وی باز نگفته‌اند. جز در جنگ‌ها فرمان به کشتن و غارت و نهب و اسر نداد. هرگاه که مخالفان تسلیم شدند، مال و جان و ناموس‌شان را حفظ کرد و البته این منش‌ها که با تجربه تاریخی مردم از شاهان تفاوت آشکاری داشت، باید از نوع اعتقاد و باور خاص او ناشی شده باشد و آن سلوک و منش درویشانه و صوفیانه اوست که چندان برای دیگران قابل درک نبود و غالباً از این شیوه و سلوک سوءاستفاده می‌شد. ظن غالب آن است که خوانین و رؤسای بااقتدار دوروبر او به احمد شاه به دیده یکی از رؤسای قبایل می‌نگریستند، نه یک پادشاه؛ و او نیز سنت‌های قبیله‌ای را گردن نهاده بود و به نوعی مصالحه با آنان قناعت کرده بود. در یکی دو مورد هم که فرمان به پای پیل‌افکندن و کشتن داد، اطرافیان او که بیشتر خوانین و سران قبایل بودند، آن را برنتافتند و از بیم آن‌که مبدا به چنان سرنوشتی دچار شوند، تصمیم بر عزل او گرفتند و او ناچار شد به نوعی از آن‌ها استمالت و در امور مملکت با آنان مشورت کند. شاید اگر احمد شاه می‌توانست این دشواری را در قندهار از پیش پای خود بردارد و بر رسوم قبیله‌ای فایق آید، احتمال داشت ساختار اداری و نظام اجتماعی کشور هم از دوره او دگرگون شود و تا روزگار ما به درازا نکشد، ولی ظاهراً گذار از این جنبه بسیار دشوار بود. به نظر می‌رسد تصمیم تیمور شاه در زمان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵

حکومت به تغییر پایتخت از قندهار به کابل، علاوه بر نزدیک بودن کابل به هند- که یکی از دلایل تغییر پایتخت دانسته می‌شود- به دلیل دور شدن از حیطه نفوذ سران قبایل اتخاذ شده باشد. کمترین مشخصه کابل در آن روزگار کمرنگ بودن ساختار قبیله‌ای آن بود.

باری، به هنگام درگذشت احمد شاه، وضعیت هرات تثبت شده بود؛ در ترکستان آرامش حکمفرما بود؛ وضع خراسان ایران آشفته بود و در هند قوی‌ترین نیروهای موجود پس از جنگ پانی‌پت اگرچه متلاشی نشده بود، به شدت ضعیف شده بود. حمایت‌های او از سلسله گورکانی هند نتوانست از افوال و سقوط آنها در سرایشی زوال پیشگیری نماید. سکه‌ها در سند و پنجاب قوی‌تر و فارغ البال‌تر از گذشته دم از قدرت می‌زدند و راه نفوذ کمپانی هند شرقی هموارتر شده بود و قلمروی که او گشاده بود روز به روز کوچکتر می‌شد.

اصل «تاریخ احمدشاهی» که نسخه‌ای نفیس بوده و با خط نستعلیق خوش کتابت شده است، در سال ۱۹۷۴ به صورت عکسی در سلسله انتشارات آثار ادبی ملل خاور (شماره ۳۶) با مقدمه و فهرست‌ها از دوست مراد سید مرادوف در دو مجلد چاپ شده است. چنانکه در حواشی چاپ جدید اشاره کرده‌ام، تعداد زیادی از صفحات به قصد کشیدن تصاویر وقایع مختلف سپید گذاشته شده است که ظاهراً چنین فرصتی پیش نیامده است. آن‌طور که از مطالعه آثار مورخان معاصر همچون شادروانان میر غلام محمد غبار، استاد عبد الحی حبیبی و میر محمد صدیق فرهنگ برمی‌آید، آنان به نسخه‌های چاپی این کتاب دسترسی داشته‌اند و از مطالب آن در نگارش تاریخ دوران احمد شاه استفاده کرده‌اند و شاید نسخه‌هایی از آن را در کتابخانه‌های افغانستان و کتابخانه‌های خصوصی بتوان یافت، ولی با وجود اهمیتی که این کتاب دارد، دسترسی دیگر محققان و علاقمندان به تاریخ کشور بدان میسر نبوده است.

سه سال پیش از این، آقای شریعتی جاغوری کابلی افغانستانی که انتشار آثار مربوط به تاریخ و ادب و فرهنگ کشور را وجهه همت خویش در ایران قرار داده است، متن حروف چینی شده ابتدایی این کتاب را بر مبنای همان چاپ مسکو، جهت ویراستاری در اختیار نگارنده قرار داد. کار ویرایش آن را با علاقمندی پیش گرفتم و موارد مغلو و یا بدخوانی‌ها و ... را تصحیح کردم و برای اصلاح به او بازگردانیدم. در این میان سفر افغانستان و اشتغال در بامیان پیش آمد و ادامه کار معلق ماند. آقای شریعتی در یکی از سفرها متن اصلاح شده را برای ادامه کار با خود آورد به سبب فقدان امکانات از جمله روشنایی برق در بامیان و مشغولیت شبانه‌روزی در دانشگاه بامیان، کمتر فرصت پی گرفتن مداوم کار پیش آمد. با این حال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶

شب هنگام در پرتو روشنایی چراغ گازی، تا آنجا که امکان داشت به ویرایش متن و اعمال برخی از احکام ویرایش و تعیین اعلام با سه رنگ پرداختم و در واقع یک جلد از آن دو جلد بدین گونه سامانی یافت و بقیه کارها ماند، تا آن که دوباره به تهران باز گشتم و در فراغتی که اینجا به سبب عدم اشتغال به درس پیش آمد، کار تا آنجا رسید که به استخراج فهرس چندگانه کتاب و نوشتن این مقدمه بپردازم تا اگر خواست پروردگار باشد این منبع ارزشمند، تاریخ احمدشاهی، به زیور چاپ آراسته گردد و مشتاقان و علاقمندان در اختیار گیرند و با حوصله و دقت مطالعه و تحقیق کنند.

از آنجا که این کتاب از منابع و مآخذ مهم دوره احمد شاه ابدالی به‌شمار می‌رود و بایسته چاپ تمام کتابهای مرجع آن است که فهرس راهنمای آن با دقت تهیه شود و علی‌الخصوص آنچه که به افراد و اشخاص مربوط می‌شود و در سراسر کتاب پراکنده است نه تنها با قید صفحات، بلکه به صورت توصیفی با استخراج نکات مربوط به آنان تنظیم گردد تا استفاده آن برای محققان و پژوهندگان آسانتر باشد و در وقت آنان صرفه‌جویی شود؛ این مهم را با همه دشواری‌ای که داشت با کار شبانه‌روزی ده تا پانزده ساعت در مدت هفده روز انجام دادم.

امیدوارم در پیشگاه اهل تحقیق و جویندگان دیگر مقبول افتد و کسانی پیدا شوند که عین کار نمایه‌سازی توصیفی را در مورد کتاب مستطاب و ارجمند «سراج التواریخ» علامه فیض محمد کاتب و مجلدات «افغانستان در مسیر تاریخ» و «افغانستان در پنج قرن اخیر» نیز انجام دهند تا ان شاء الله با این کار درهای تحقیقات جدی‌تر و ریزین‌تر در باب تاریخ کشور و همه افرادی که به نحوی در آن کتابها نام و کردارشان گزارش شده است، گشاده گردد.

اطلاعات نگارنده درباره نویسنده کتاب «تاریخ احمدشاهی» محدود می‌شود به آنچه که خود او از خویش در این کتاب به دست داده است. محمود حسینی منشی از سادات جام بوده است و پدرش ابراهیم نام داشته است و چنان که در آغاز این مقال گفته‌ام، او با قاطعیت از نوشتن دنباله تاریخ و بیان پایان کار شاه‌ولی خان و سوانح شاهزاده سلیمان در تاریخ تیموری سخن می‌گوید. این که او چند سال دیگر در قید حیات بوده است و موفق به نوشتن آن تاریخ شده است، روشن نیست. در پایان تاریخ احمدشاهی قصیده‌ای بدون بیت مطلع که شصت و دو بیت دارد و از سروده‌های فرزند او محمد اسماعیل می‌باشد، درج کرده است. از این معلوم می‌شود که فرزند او نیز با پدرش در قندهار ساکن و مانند پدر ادیب و شاعر بوده است.

نکات گفتنی بسیار دیگر هم هست که به سبب درازدامن شدن مقدمه از آن صرف نظر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷

می‌شود. خواننده و خواننده این کتاب و آن نکات را، به مطالعه فهرست توصیفی اعلام اشخاص پیوست این کتاب فرامی‌خوانم و حتی بیشتر از آن برای دریافت دقیق‌تر و آگاهی بر چند و چون این کتاب، چشم دارم که خوانندگان پیش از آنکه به مطالعه متن کتاب بپردازند، نخست آن فهرست توصیفی را از نظر بگذرانند.

در پایان بایسته می‌دانم از آقای مهندس محمد کاظم کاظمی، ادیب و شاعر توانای هموطنم که در بازخوانی نهایی متن و

صفحه‌آرایی کتاب تقبل زحمت فرموده، نکاتی درخور توجه را یادآوری فرموده‌اند، قدردانی و سپاس‌گزاری نمایم.
و السلام علی من اتبع الهدی و الحمد لله اولاً و آخراً
تهران- دروس- سوم میزان (مهرماه) ۱۳۸۶
دکتر سرور مولایی
تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹

[دیباجه]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم
حمد و ثنای متکثر لا یتناهی مخصوص ذات شاهنشاهی است که تشریف شریف «فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» به طوایف بنی نوع انسان پوشانیده و ستایش و سپاس افزون از قیاس سزاوار پادشاهی است که دیهیم «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» بر مفارق مفاخر فرق بشر نهاده، و تاجداران اقالیم جهان را با فرمان‌روایی سرافراز گردانیده، و تخت‌نشینان عالم ناسوت را به منصب جلیل سلطنت و جهانبانی و شغل نبیل خلافت و کامرانی عز امتیاز بخشیده:
به ملکستان گیتی هر که شاه است رعیت‌زاده آن پادشاه است
اگر چتر است اگر تاج است و گر تخت‌ازو یابند شاهان قوی‌بخت دردکشان مصطبه هوا و مخموران می‌کده هوس را به کدام سامان
حالت درک کنه کبریایی اوست و چه اسباب قابلیت دریافت شمه‌ای از الوان الای والای او؟ دیده دید صاحب‌نظران در کتابه‌خوانی
ایوان رفیع الارکان معرفش مستور پرده غبار، و زبان فصحای بلاغت‌نشان در ادای حمد و سپاس نعمای بی‌منتهای جود و مکرمتش
محبوس کام عجز و انکسار است:
به ذاتش نبرده است پی عقل کل چراغ طلب گشته در راه، گل
تخیل کجا در کمالش رسد زبان کی به وصف جلالش رسد
چه جایی که این بنده بی‌زبان‌تواند کند شکر نعمای آن
تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰

و روایح فوایح صلوات و درود نامعدود، و نسایم عنبر شمایم تسلیمات و تحیات غیرمحدود، نثار مرقد مطهر و مضجع مقدس منور
حضرت خیر البشر و شافع یوم المحشر، خاتم النبیین و سید المرسلین، قایل قول «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» حبیب رب
العالمین که آیه وافی هدایه «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» در شأن اوست و کلمه طیبه «محمد رسول الله» کوس دولت هدایت عنوان او:
جلابخش مرآت پیغمبری طرازنده مسند سروری

وجودش گل گلشن کاینات ز خاک درش زنده آب حیات
در انگشت او خاتم سروری قوی پشتش از مهر پیغمبری اعنی محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و خلفای کبار و آل اطهار او-
رضی الله عنهم- که ارکان اربعه اساس ایمان و هادیان صراط المستقیم معرفت و ایقان‌اند. اما بعد، بر ضمائر بیضای نظایر ارباب
کیاست و دانش و اصحاب فراست و بینش، مستور نخواهد بود که هرگاه حکمت بالغه جناب اقدس الهی به اصلاح مفاصد عالم
کون و فساد و اطفای نایره ظلم و بیداد اهل جور و عناد قرار گیرد و خواهد که کهن بنای ساحت امکان و اساس مزمن از هم ریخته
کارگاه جهان، از سر نو زیب و زینت پذیرد، به مقتضای حکمت کامله و اقتضای عنایت شامله، زمام عدالت و خلاق‌نوازی و عنان

مهام سلطنت و جهان‌طرازی، به کف اقتدار و قبضه اختیار اقبال‌مندی سپارد که او در ازای شکرانه آن موهبت عظمی و عطیه کبری، مرهم رأفت و احسان بر جراحت دلهای مظلومان روزگار و ستمدیدگان چرخ جفاکار گذارد و همگی نیت حق‌طوئیت در اجرای اوامر الهی و تقویت شریعت مطهر حضرت رسالت پناهی، صلی الله علیه و سلم، مصروف دارد و از رسوم ظلم و تعدی و بی‌حسابی اثری بر صفحه روزگار نگذارد و شحنة قهرش موذی‌روشان مردم‌آزار را مانند مار پوست از تن درست برآرد،

دهد در جهان خالق بی‌نیاز کسی را به شاهنشهی امتیاز

که یابد از او رسم احمد، نویز تیغش شود پشت ملت قوی

نهد بار دولت کسی را به دوش که او آتش ظلم سازد خموش

به گردن‌فرازی دهد اقتدار که دوران به عهدش کند افتخار

دهد پادشاهی به آن نیک‌بخت که نازد به اقبال او تاج و تخت

فروزان شود اختری ز آسمان که سازد ز بختش جهان را جوان

جهان‌پروری را دهد خسروی که سازد اساس عدالت قوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱

شاهد صدق این بیان، صورت احوال شاهنشاه اسلام‌پناهی است که طینت پاکش که مظهر رحمت الهی است، به آب حلم و خاک تواضع و باد لطف و آتش شجاعت ترکیب یافته، اعنی فرازنده لوای کشورگشایی و برازنده اریکه فرمان‌فرمایی، اختر فلک خلافت ظل‌اللهی، گوهر صدف سلطنت و جهان‌پناهی، شهنسوار مضمار بخت و اقبال، زینت‌افزای اورنگ جاه و جلال، تاج‌بخش سلاطین کامکار، تخت‌نشان خواقین عالی‌مقدار، عامر مبانی دین و اسلام، هادم اساس کفر و اصنام، آفتاب عالم‌افروز آسمان عظمت و شان، برق خرمن‌سوز سرکشان جهان، جوهر صمصام فتح و ظفر، معیار امتحان فضل و هنر

گل‌گلشن خلقت و اختراع شریعت مطیع و سلاطین مطاع فرمان‌فرمای ممالک هفت اقلیم، رونق‌بخش سلطنت پادشاهان خورشید دیهیم، قانون‌پیرای طور مسکین‌نوازی، طرز‌آموز رموز عالم‌طرازی، شیر بیشه معارک و مغازی، شاهنشاه باذل دریادل، پادشاه خداآگاه عادل، خاقان عالی‌همت ابر دست و قآن حق‌پژوه یزدان‌پرست، سکندر طالع دارا تمکین، جمشید‌جاه، سلیمان‌نگین، مروّج ملت بیضای احمدی، حامی شرع والای محمدی، نظریافته عین عنایات ربانی، مؤید به تائیدات بی‌غایات سبحانی، السلطان الاعظم و الخاقان الا-کرم، سلطان احمد شاه، شاه در‌دَران، خلد الله ملکه و افاض علی العالمین آثار بَرّه و عدله و احسانه که منشی مشیت ربّانی، فرمان عزت و جهان‌بانی و منشور حشمت و کامرانی به نام نامی آن حضرت مزین و مثال سلطنت و شهریاری و رقم خلافت به اسم سامیش موشح و معنون گردانیده و دبیر تقدیر آسمانی یرلیغ سعادت تبلیغ جهانگیری و مملکت گشایش را از دیوان «وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَّشَاءُ» به طراز از فتوحات بی‌پایان زینت داده و دست کرامت پیوست عنایت ازلی تاج موفور الابتهاج «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْمَآرِضِ» بر فرق فرقدان‌سای مبارکش نهاده و الویه شوکت و گیتی‌ستانی و اعلام عظمت و حکمرانی‌اش را به مضمون هدایت مشحون «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» بر اوج سپهر برین افراخته و حکمت کامله خداوندی ذات کامل الصفاتش را- که به صفت نصف و معدلت آراسته است- سبب امن و آسایش و موجب رفاه و آرامش جهانیان ساخته و از عیب آلائش جور و اجحاف و وصمت ظلم و اعتساف پرداخته و سرشته رتق و فتق امور کارخانه تکوین و ایجاد به‌دست مبارکش وا گذاشته، سران سرکشان روزگار را چون گوی در خم چوگان اقتدارش درآورده، نظم:

شاه جم‌جاه فریدون فرّ دارا دستگاه‌آن که دارد خاتم اقبالش از اختر نگین

نام او بر خاتمی گر عکس اندازد، شود معنی اسرار ظل الله را مظهر نگین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲ مهر می‌سازد در دولت قضا بر دشمنش از نگین چرخ کالوده به خاکستر نگین

خاتم او ملک معنی در نگین آورد و بس کی خواص خاتم جم آید از دیگر نگین؟ همای چتر همایونش ابر رحمتی است سایه بر مفارق عالمیان گسترده و ماهچه لوای سلطنتش آفتاب سعادت است عرصه آفاق را منور کرده. امید که تخت فیروزبخت سلطنت و جهاننداری همواره از میامن قدوم سعادت لزوم این برارنده اریکه بختیاری مزین و عرصه هفت‌اقلیم از پرتو انوار عدالت گسترگی این طرازنده نگین و دیهیم روشن باد!

در بیان تصنیف این کتاب مستطاب و سبب تألیف این نسخه سعادت انتساب

تبارک الله احسن الخالقین درّ غرر سخن، عجب درخشنده کوکیست که سیاه‌روزان کنج اختفای بی‌قدری را در لیالی تار بیکاری به روشنایی چراغ محفل امیدواری می‌رساند و زاویه‌نشینان ظلمت‌کده خمول را به مشاغل انوار خویش از تاریکی نکبت و ادبار برآورده بر صدر مسند قبول می‌نشانند. هر هوشمندی که دست بر دامن سخن زد، به بدرقگی الطاف الهی و بارقه دلالت سخن، خود را به کعبه آمال کشید و هر هنرمندی که سخنوری را پیشه و کسب خود ساخت، از ثمر نخل مرام شیرین کام گردید. مرآت‌یست صورت‌نمای شاهد مطلوب که هر دم جمال اقبال از آن می‌نماید و شاه‌یست محبوب القلوب که هر لحظه ابواب امانی و آمال بر چهره حال ارباب کمال می‌گشاید.

بود گوهر شب‌چراغ سخن‌فروزنده درّی درین انجمن

که ظلمت‌نشینان کنج خمول‌رسند از فروغش به عزّ قبول

سخن در جهان گوهر بی‌بهاست که آن افسر خسروان را سزااست

به بحر سخن هر که غوّاص شد سرافراز، در عام و در خاص شد

سخن در جهان بهتر از کیمیاست به وصف سخن هر چه گویم رواست

سخن هست سرمایه اعتبار سخنور کند از سخن افتخار

نهال سخن را نخستین ثمر بود عزت و شهرت و سیم و زر

گل و غنچه‌اش شادکامی بود بهین میوه‌اش نیکنامی بود

خصوصاً در ایام این سرافراز شه نکته‌سنگ سخنورنواز

که جوهرشناس است و صاحب تمیز سخن گشته در مصر فضلش عزیز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳ ز فطرت بلندی، شه نکته‌جوبه کرسی نشانده سخن را نکو

به عهدش سخن‌ور شده بهره‌ورز نخل تمنّای خود چیده بر

درین حرف دارد کسی گر سخن تفحص کند صدقش از حال من

که اول ز من بخت می‌کرد رم‌شب و روز بودم هم‌آغوش غم

کنون از عنایات شاه ز من به عزّت رسیدم ز عزّ سخن

ز قربش شدم در جهان روشناس ز مدحش نمودم شرف اقتباس کیفیت ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت آن که چون طبیعت قدسی طینت پادشاه تائید سپاه، به نوشتن احوال فرخنده انجام، شوق تمام و رغبت مالاکلام داشت و رأی جهان‌آرای صواب‌نما، مقتضی این بود که تدبیرات صایبه و افکار ثاقبه و فتوحات نمایان و صادرات و واردات زمان دولت جاویدنشان- که دستور العمل سلاطین جهان و قانون فرمان‌روایی خواقین دوران است- بی‌شایبه تبدیل و تغییر به سلک تحریر و رشته تسطیر درآید و نام نامی همایون- که فی الحقیقت زیب و زینت اوراق صحیفه ربع مسکون است- بر جراید روزگار به طریق یادگار بماند تا باعث انتشار آثار نیکنامی نواب همایون و موجب اشتها و بلندآوازی این دولت روزافزون گردد و هم قانون مملکت‌آرایی فرمان‌روایان دهر و

سرمشق کشورگشایی شهریاران عصر بوده، پادشاهان آینده را نیز به کار آید. بناء علی هذا به دست آوردن چنان منشی شایسته که به حلیه مطلب نویسی و شیرین کلامی آراسته و لیاقت و صافی و مدیح سگالی داشته باشد، به عهده یک‌ه‌تاز مضمار فراست و سرافرازی محمد تقی خان شیرازی که مرد سخن سنج نکته‌دان و صاحب اختیار مالیات و مهمات ممالک موضوعه ایران بود مقرر شد و چون طرز کلام فصاحت انتظام و شیوه سخن ملاحت انجام عالیجاه معلی جایگاه سلاله النجباء العظام و خلاصه الشرفاء الکرام، مخدومی اوستادی میرزا مهدی خان استرآبادی مصنف «تاریخ نادرشاهی» مستحسن طبع دشوارپسند و مرغوب خاطر آسمان پیوند پادشاه مؤید اقبال‌مند افتاده بود، حکم همایون به شرف نفاذ مقرون شد که یک نفر منشی سخن سنج حقیقت آگاه از منشیان ایام نادر شاه که به طرز تاریخ نادری مطلب را به عبارات واضح مبرا از اغراق و مضامین رنگین لایح خالی از اغراق، بر صفحه بیان تواند نگاشت، پیدا نموده در خدمت فلک رفعت، معروض دارد و مشار الیه به موجب اشارات والا همیشه اوقات در سراغ و جست‌وجو می‌بود و به هرجا که می‌رسید تفحص منشی مطلب‌نویس می‌نمود، تا این که در سال ایت‌نیل ترکی مطابق سنه ۱۱۶۷ هجری که ولایت مشهد به ضرب شمشیر غازیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴

غضنفر، مفتوح و مسخر گشته، ساحت آن محال، جولانگاه توسن اقبال شد، تقی خان مزبور- که با فقیر حقیر آشنایی سابقه داشت- به باریافتگان پایه سریر خلافت‌مصیر عرض نمود که «محمود الحسینی المنشی بن ابراهیم الجامی که به سبب حوادث روزگار گوشه‌نشینی و عزلت اختیار کرده و مشغول عبادت معبود حقیقی می‌باشد، روزگاری با میرزا مهدی خان مصنف تاریخ نادری به سر برده است و مدت‌های مدید با او طریق مرافقت سپرده و طرز نکته‌پردازی و عبارت‌آرایی او را فرا گرفته، بلکه مطلب را از او بهتر و رنگین‌تر می‌نویسد و در مدعانویسی ید بیضا می‌نماید. هرگاه شغل مجلس نویسی و خدمت مدیح سگالی به او مفوض و مرجوع شود، محامد جلیله همایون را به نهجی که در خاطر سعادت مقرون مذکور و مکنون است، در سلک تحریر و تسوید خواهد کشید. الغرض از آنجا که بخت مددکار یار و طالع سعد سازگار بود، اشارت والا پیرایه صدور یافت که این اقل السادات را به دربار گیتی‌مدار حاضر سازند. در حینی که فقیر به کنج کلبه محقرانه خود نشسته و ابواب دخول و خروج احباب را بر روی روزگار خویش بسته و ترک صحبت یاران موافق و دوستان صادق و قطع رشته جمیع علایق کرده، لیلا و نهارا از جام سرشار باده وحدت مدهوش و با شاهد تنهایی و عزلت دست در آغوش بود، مبشّری از اردوی اعلی که در خارج بلده مشهد نزول اجلال داشت به در فقیرخانه حقیر آمده نوید جان‌فزا و مژده دل‌گشای این موهبت علیا به من رسانید.

بگفتا ترا شاه والانسب‌نموده به اردوی اعلی طلب

شنیدم از آن شخص چون این خبر، به عزم زمین‌بوس بستم کمر

ز پا سر، سر از پای نشناختم به تعجیل از سر قدم ساختم

به تقبیل درگاه بشتافتم ز خاک درش فیض‌ها یافتم

شهنشه به الطاف خاصم نواخت به انعام و اکرام مشعوف ساخت مسّ وجود ناقصم از تأثیر اکسیر نظر کیمیا اثرش ذهب کامل عیار و طلای دست‌افشار گردید و کوکبه صبح امانی و آمال از افق احوال ظاهر گشته، شب‌های تیره طالع ناسازگارم به انتها انجامید.

آن دولتی که می‌طلبیدیم سال‌ها پرسیده راه خانه و خود خانه آمده امر قضا امضای مبارک به صدور پیوست که بدایع وقایع این دولت سعادت‌قرین و صادرات و واردات ایام سلطنت کرامت‌آئین را به عبارات واضح و عام‌فهم ثبت نموده، بی‌شایبه بیش و کم، به دستیاری قلم حقایق‌رقم، در سلک تحریر درآوردیم. اگرچه به سبب ترک صنعت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵

انشاء‌پردازی و نکته‌آرایی و حدوث انواع عوایق و پریشانی، طرز سخن‌سرایی و شیوه شیرین‌کلامی از یاد رفته، لیاقت و صافی این

خدایو کشور صورت و معنی نداشتیم، اما از آنجا که از فرمان ولی نعمت خود عدول نمودن، خلاف شیوه ارباب لباب و مخالف رویه اصحاب دانش و منافی طریقه اهل آداب است، بنابراین جرأت اظهار اعتذار در آن باب ننموده، با وصف نادانی و عدم لیاقت و فقدان شایستگی، به مضمون «المأمور معذور» متقبل این شغل جلیل و امر نبیل گردیدم.

ز فرمان خسرو نکردم عدول نهادم به عینین دست قبول

ز اقبال والا مدد خواستم زبان ثناگوی آراستم

نوشتیم ز وصف شه ارجمند به نادانی خود حکایات چند

به مجلس بیردم و خواندم تمام رساندم به سمع شه جم مقام

ز لطف و کرم خسرو ارجمند بفرمود طرز کلامم پسند

خزف‌های بیقدر بحر خیال بیفتاد مقبول طبع جلال

گهروار در سلک تحسین کشید بیخشید از لطف و شفقت نوید

ز تحسین خاقان مالک رقاب پذیرفت همچون گهر آب و تاب

ستودند اهل بلاغت تمام که بودند با شاه دین هم کلام

چه خان علوم و چه ادریس خان چه ملا شریف و چه دیگر کسان

که هریک نهنگ‌اند در بحر علم خصوصاً که آخوند ادریس حلم

به فضل و به دانش ندارد نظیر بود طفل در مکتبش چرخ پیر

بسی گشت محظوظ ازین داستان دعا کرد از بهر کشورستان

که اوصاف نیک شه کام کار شود نقش بر صفحه روزگار

پس از این دعا، شاه والا نژاد از احوال پشینیان کرد یاد

بفرمود دنیا ندارد وفای بی وفا این سپنجی سرا

وفایی نکرده به پیغمبران نماندند شاهنشهان در جهان

سلیمان، وفایی ز عالم ندید که بیند وفا چون سلیمان ندید؟

سکندر که جان را سپر کرد و رفت ز آینه قطع نظر کرد و رفت

فریدون که برد از پی گنج، رنج به زیر زمین رفت آخر چو گنج

پی جام اگر جم بسی رنج برداز آن جام، آبی به عشرت نخورد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶ مبین طاق کسری که شد سربلند فلک بین که چو نش ز پا در فکند

کجا رفت دارا و بهمن کجاست؟ که اکنون ولایات در دست ماست

کجا رفت تیمور صاحبقران؟ کجا رفت نادر شه کامران؟

چگونه توقع نمائیم ما که دنیا به ما می نماید وفا؟

غرض نام نیک است در روزگار که از ما بود در جهان یادگار

نمرد آنکه در صفحه روزگار شد از مدح گو نام نیکش نگار

سکندر گر آب حیاتی نخورد، چو زنده است نامش به عالم، نمرد

چه غم گر ز رستم تهی عالم است؟ که عالم به آوازه رستم است

بسا پادشاهان فرخنده بخت که بود از شرف چرخ شان پای تخت

نشد مدح گو کس در ایام‌شان نگشت از سخن بهره‌ور نام‌شان
 از ایشان نه نام و نشانی بودند در دست کس داستانی بود
 بود بی‌سعادت همان شهریار که نیکی نماند از او یادگار
 شهنشاه از بعد این گفتگوسوی بنده خویش آورد رو
 بفرمود باید کنی اهتمام‌نویسی تو احوال ما را تمام
 که ماند ازین نامه دل‌گشای ز ما نام تا روز محشر به جای
 ز لطف و کرم کرد امیدوار که بخشد به من سیم و زر بی‌شمار
 توانگر کند بعد ختم کتاب دهد آبرویم فزون از حباب
 همه حاجتم را شه عدل کیش برآرد ز لطف و عنایات خویش
 بود تا که دولت درین سلسله‌ز احسان فتد در جهان غلغله
 ز دل‌جمعی وعده شاه دین‌شدم من ز یک دل به صد دل قرین

به مدّاحی شاه بستم کمر گرفتم من این‌بار سنگین به سران شاء الله تعالی اگر حیات مستعار وفا نماید، به عون و عنایت جناب اقدس الهی و امداد روح مطهر حضرت رسالت‌پناهی و به یآوری طالع خورشید مطالع شاهنشاهی، به تحریر صادرات و واردات موکب اقبال، من اوّل الی آخره می‌پردازم و از برای ارتباط کلام و توضیح احوال سعادت‌فرجام شمه‌ای از حقایق حالات نادر شاه را با کیفیت قتل او و اولاد و اعقابش بعد از تبیین نسب پادشاه والاحسب، در اوّل این کتاب درج می‌سازم و پس از نگارش داستان جلوس جاویدنشان و گزارش برخی از وقایع رکاب ظفرتوآمان، مجملی از نفاق امرای ایران و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷

برهم‌خوردگی مملکت خراسان و ترقّی و تنزّل علی‌شاه و شاه‌رخ‌شاه و میر علم‌خان را نیز به جهت ربط مدعا و ظهور بلنداقبالی خدیو کشورگشا، درین صفحه سعادت انتمای نگارم و صادرات ممالک موضوعه ایران و ترکستان و هندوستان و غیره قلمرو آن حضرت را با محاربات و فتوحات خاقانی که غرض اصلی از تسوید و تحریر این مقالات لا یعنی آن است- و خود شرف‌اندوز رکاب ظفرانتساب بوده‌ام و همگی را به رأی العین مشاهده کرده‌ام- به قید تحریر و تسطیر می‌آورم و بر مقدماتی که خود اطلاع ندارم، از مردم صداقت کیش صحیح القول تحقیق نموده، در سلک تسوید می‌کشم. امید از مطالعه‌کنندگان چنان است که (هر) گاه بر سهو و خطایی مطلع گردند، به دامن عفو و خطابخشی پوشیده به قلم اصلاح درست فرمایند، و چون ستم‌ظریفان خورده‌گیر در صدد تفضیح و تقبیح درنیابند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹

ذکر شمه‌ای از نسب این برگزیده درگاه حضرت ذوالجلال بر سبیل اختصار و اجمال

چون قلم اعجاز رقم، قدم در وادی طی این مطلب عظمی گذاشت، مناسب چنان می‌نماید که به دستور باقی سخنوران نکته‌دان، اول شمه‌ای از نسب ذات با برکات ولی‌نعمت خود را در معرض بیان آورد تا مبتدیان بی‌خبر آگاهی یافته لآلی آب‌دار سمو حسب و درر شاهوار علو نسب را حسب الواقع آویزه گوش هوش خود سازند؛ هرچند پایه قدر و منزلت این منظور انظار الطاف الهی از آن بلندتر است که محتاج به اظهار نسب همایون باشد.

سزد به ذات شریفش نسب نماید فخرز آفتاب نسب‌نامه کس نخواست است نهایت اقتدا به سنت سئیه سخنوران نموده، شمه‌ای از آن به معرض اظهار و بیان درمی‌آورد که اصل آن حضرت از بزرگان طوایف ایل جلیل درّانی از تیره سدوزیی‌اند که ریاست و سروری

این طایفه همیشه از تیره مزبور به دستور توره که در میان سلاطین ترک و آل عثمان و هندوستان و غیره معمول است، از آبای عظام و اجداد کرام خود میراث دارند و بعد از آن که آن حضرت به عنایت الهی بر تخت فیروزبخت سلطنت و صاحب کلاهی تکیه زدند، با الهام ملهم عیسی ذات با برکات آن حضرت به شاه در دران و عموم این طایفه که در رکاب نصرت انتصاب اشرف، مصدر خدمات نمایان گردیده بودند، ملقب و مشهور به ایل جلیل درانی شدند. و از قدیم الایام ایل جلیل مزبور در دار القنادهار و زمین داور و طوبا و کوهستانات سمت قراباغ غزنین الی خطه دلگشای کابل ییلاق نشین و قشلاق نشین می داشتند و نسب فرخنده حسب این خدیو فلک جناب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰

به ارحام و اصلا ب سرو بدین نهج اتصال می یابد که اعلیحضرت قدر قدرت شاه در دران گل گلزار خان علین آشیان، محمد زمان خان سدوزی اند و آن برگزیده در گاه خالق بی نیاز، از کل قبایل جلالیل سدوزی ممتاز و سرور آن قبیله واجب الاعزاز بود، در ولایت دار السلطنه هرات سلطنت و حکمرانی می نمود و دایم افضال و انعام و سفره مرحمت و اکرام بر عالی و دانی و خاص و عام، مبسوط ساخته و مدتهای مدید رحل اقامت در آن ناحیت انداخته بود. بعد از سپری شدن ایام حیات آن خان رضوان مقام، خان مرحمت و مغفرت توأمان، ذو الفقار خان، فرزند اکبر آن حضرت- که برادر بزرگ تر این پادشاه مهرافسر بوده باشد- مدت چندین سال در کمال عظمت و استقلال ریایات سلطنت و کامرانی در هرات و فراه افراخته و بارها چپاول بر سر مشهد و سبزوار و نیشابور انداخته، چنانچه در تاریخ نادری مذکور است و الله یار خان برادر نادر را شکست فاحش داده و توپخانه و نقاره خانه و تمامی اسباب و اثاثه اردوی او را متصرف گشته و قریب شش هفت هزار کس از متجند قزلباشیه را کشته، اعلای لوای اقتدار فرموده و خان غفران نشان، محمد زمان خان خلف الصدق حضرت دولت سلطان. «۱»

گفتار در بیان شمه‌ای از طغیان نادر شاه و ذکر مجملی از بدایت احوال این خدیو خداگاه و کیفیت هلاک شدن آن پادشاه جفاکش به دست مستحفظان و کشیکچیان بارگاه خویش

نادر شاه که به تقدیرات فلکی از سرحد ایبورد و دره جز خروج کرده بود، به مرور و تدریج زمان بعد از گرفتن دار السلطنه اصفهان و باقی ولایات عراق و فارس و کرمان از تصرف اشرف شاه غلجایی و برآوردن مملکت آذربایجان از ایادی تسلط سپاه رومی، هرات و قندهار را نیز بعد از کوشش‌های بسیار و تلاش‌های بی شمار، در ظرف مدت بیست و دو سال از تصرف گماشتگان این خانواده عزّو شان برآورده، بر ایل جلیل درانی مسلط و مستولی گشت و از آنجا که همیشه ضابطه و دستور او چنین بود که در میان هر

(۱). از این جا به بعد در حدود سه سطر در صفحه ۳۲ و بیش از نصف صفحه ۳۳ سفید مانده است. سیاق عبارت نیز از ناتمام ماندن جمله مراد، برشمردن نسب احمد شاه تا سده بوده است که براساس منابع دیگر چنین است: محمد زمان خان، فرزند دولت خان، فرزند سرمست خان، فرزند شیر خان، فرزند خواجه خضر خان، فرزند سده خان.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱

ایل و طایفه‌ای که همیشه بزرگ و صاحب اسم و اعتبار می بوده اند، در نظرها بی وقع و بی قرب و منزلت داشته، مردم بی پا و سر و بی نام و نشان را به میان کار آورده، شاخص و معتبر سازد که همیشه بزرگی خود را از دولت او دانسته سر از ربه خدمت و فرمان برداری نیچد.

با حق بساز و سر ز کمند قضا میبچ تدبیر کی موافق تقدیر آمده بنابراین بعد از تصرف دار السلطنه هرات و قندهار، ایل جلیل درانی

را از محال هرات به الکای نیشابور و طایفه غلجایی را به محال ورامین و خار و طهران کوچانیده، خانه کوچ بزرگان را به رسم گرو و یورقه‌مال، به ارض اقدس آورده سکنا، و آن حضرت را- که هنوز در آن اوقات در سن ده دوازده سالگی بودند- از راه احتیاط با برادر و اعمام کرام، اکثر آوان در اردوی خود می‌داشت و عبد الغنی نام علی کوزی که در میان ایل جلیل مزبور چندان قرب و منزلتی نداشت و در ایام والد ماجد آن حضرت به خدمت ایشک آقاسی گری سرافراز بود، پیش آورده ترقی داده، حکومت ایل جلیل درّانی و بیگلربیگی قندهار- که به نادرآباد موسوم ساخته بود- به مومی الیه مرجوع، همیشه شش هفت هزار کس از جوانان کارآمد ایل جلیل را در اردوی خود ملازم و در رتبه و قدر منزلت زیاده بر قزلباش و افشار خود، مراعات ایشان می‌نمود و ایل جلیل مزبور نیز به مقتضای صاف‌دلی و صدق‌نیت خود، در جمیع معارک ممالک روم و هندوستان و ترکستان- چنانچه در تاریخ نادری مذکور است- کوشش‌های مردانه و سعی‌های دلیرانه کرده ممالک بسیار را مفتوح ساخته و قشونهای بی‌شمار را به عنایت الهی منهزم و سلک جمعیت آنها را از هم انداخته، مصدر آبروی اردوی او می‌بودند؛ تا این که بعد از تسخیر هندوستان و مراجعت به ایران از راه ترکستان و انتظام ولایات بلخ و بخارا و خوارزم، از راه مرو و ارض اقدس و خوشان و سملقان عزیمت داغستان نمود و به طلب خون ابراهیم خان، برادر خود، مدت سه سال در داغستان سرگردانی کشید و به سبب صعوبت جبال و سختی و استحکام آن محال، سعی او به جایی نرسید، اختلال زیادی در دماغش راه یافته روز به روز، ماده سودا و مالیخولیا شدت می‌نمود و قوت واهمه او به حدّی رسیده بود که اعتماد او از همه کس سلب شده، به هر ولایت که عمّال تعیین می‌نمود، بعضی را شش ماه و انتها تا یک سال زیاده در محال فرصت نداده، به جهت تفریغ محاسبه به اردوی خود طلب و به ضرب چوب و بریدن گوش و بینی و کندن چشم،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲

مبلغ‌های خطر- که حصر آن از اندازه قیاس و شمار بیرون است- اخذ و عمل بر او لازم آورده جمعی تحویل دار و جمعی صراف و جمیع کثیری قشون به جهت محصلی وجه به آن ولایت فرستاده، آن عامل نیز از خوف جان خود، به اسم هر کس معرفتی داشت نوشته یا به مهر مصحوب محصل می‌سپرد که رفته وجه را به وصول رسانیده انفاذ خزانه کلات نمایند. تا کار به جایی رسید که از دست جبر و ستم، مردم به جان آمده به هر وسیله و ترتیبی که ممکن بود از اردوی او فرار و هیچ آفریده از امرا و ارکان دولت و نزدیکان او را جرأت نبود که حقیقت اختلال ممالک و احوال مردم را حالی او نمایند.

پای عقل عقلای فلاتون‌پیشه، روز و شب در راه پرگل و لای این اندیشه فرورفته و حواس دانشوران ارسطونشان، لیلا و نهارا در فکر و خیال نقش‌بندی این صورت محال آشفته بود که چگونه با این زیست و سلوک، دولتش اینقدر دوام و اساس سلطنتش استحکام گرفته؟ زیرا که قرار شیر برفی در کره نار و استواری نخل موم در گلزار آتش از محالات روزگار است و شاهد مضمون حدیث «الملک یقی مع الکفر و لا یقی مع الظلم» چون چند روزی از برای مصلحت‌های کامله الهی چهره ما صدق در زیر نقاب احتجاب پنهان داشت، مردم را روز به روز، حیرت بر حیرت می‌افزود.

کزین ظلمهای پر از قهر و کین نیامد چرا آسمان بر زمین

قیام قیامت چرا دیر شد که این قدر در بند تأخیر شد

گروهی به دهریّه تابع شدند گروهی به الحاد شایع شدند

گروهی به آیین اهل فرنگ تسبیح زَنار بستند تنگ به حدی سودا در سرش جوش کرد که فرزند ارشد اکبرش رضا قلی میرزا (را)- که نایب السلطنه ایران و چشم و چراغ دولتش بود- به توهم این که دو سال قبل ازین در بیشه مازندران تفنگ‌اندازی که تیری به قصد او انداخته بود، شاید تحریک او باشد از طهران به حضور طلبیده از نور دیده عاطل ساخت و طهماسب قلی خان جلایر را که از روز اوّل شریک الدوله و امین السلطنه و دولتخواه بلاشتباه بود، زیاده بر ابراهیم خان برادرش درباره او اعتماد داشت- و در

آن اوقات چون علی قلی خان برادرزاده‌اش را به سرداری سیستان مأمور ساخته بود، به رسم اتالیقی در معسکر او رفیق و صاحب‌اختیار امور او بود- از قوت واهمه روگردان شده، علی قلی خان را نیز تزلزل در اساس آرام و قرارش راه یافته، هردو بنای مخالفت گذاشتند و در هنگام مراجعت از عراق از راه کرمان، سودایش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳

به مرتبه‌ای بالا گرفت که عمال و کدخدایان هر ولایت را که به اردو برای تفریح حساب می‌طلبید، دیگر رخصت انصراف نداده، در همان اردو کله‌منار ساخته، قشونها به محصلی با جمعی کثیر صراف و تحویل‌دار و قطارهای شتر و قاطر برای حمل و نقل خزانه آن ولایات می‌فرستاد. من الجمله اکراد خبوشان سر از خدمت باز زده، علی قلی خان نیز به هرات آمده، لوای مخالفت افراشت. بعد از ورود به الکای جام که از چهار طرف او محصلان را جواب کرده راه نمی‌دادند و متوالیا به اردوی او می‌رسیدند، سراسیمه و متحیر گردید که اولاً- به دفع کدام‌یک پردازد و درین چارموجه بلا- چه چاره سازد. بالاخره به هزار فلاکت وارد ارض اقدس و اولاد و احفاد و اهل حرم و تتمه خزاین و دفاین خود را به کلات که محکمه قدیم او بوده فرستاده، خود بلا توقف عازم خبوشان گردید. بعد از ورود به نیم فرسخی خبوشان وقت عصر که جابه‌جا قشونها قرار گرفته نصب خیام اقامت نمودند، جارچیان قدغن او را به گوش تمام اهل اردو رسانیدند که فردا تا پادشاه سوار نشود و تیپ‌آرایی نکند، بنه قشون باید که از جای و مکان خود حرکت ننماید. ازین معنی جماعتی که از جبر و ستم نادر شاه و اخذ مسترد «۱» او به تنگ آمده شب و روز در کمین فرصت بودند که او را برطرف نمایند، خوشوقت و مسرور شدند که شاید امشب فرصت یافته کار او را بسازیم. از آن‌جمله محمد قلی خان افشار ارومی که به منصب کشیکچی‌باشی گری در دولخانه سرافراز و درین تمهید با جمعی دیگر همدستان و دمساز بود.

چون خسرو زرین تخت مهر از تخت عاج سپهر به زیر آمده قامت روزگار به قبای مخمل مشکی شب آرایش یافت، محمد قلی خان سیزده نفر دیگر از معتمدان را با خود رفیق ساخته، مکمل و مسلح داخل سراپرده او گردیدند. و یک نفر از توابع خود را به میان کشیک‌چیان فرستاده اعلام نمود که دسته‌های کشیک جابه‌جا شلیک نمایند. بعد از آن که قدم به سراپرده گذاشتند، خواجه‌سرای سیاه‌مهیی که به اعتماد خان موسوم بود، سراسیمه از خواب بسته به محمد قلی خان زبان فحش و اعتراض گشود که تو کیستی و ترا چه نسبت و جرأت است که درین وقت شب پای جسارت به سراپرده شاهنشاهی گذاری؟ مگر از حیات خود در آزاری و از جان خود بیزار؟ محمد قلی خان ازین سخن در

(۱). ظ. مستمر درست است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴

خنده شده نوک شمشیر را حواله او کرده شانهاش شکافته، خواجه‌سرا از اثر آن زخم افتاده مدهوش گردید. درین وقت پادشاه سراسیمه پاسوزی در دست با یکتای الخالق از خیمه بیرون آمده رو به محمد قلی خان آورده از روی هیبت بانگ بر وی زد که نمک حرام تو چه می‌خواهی؟ محمد قلی خان گفت من ملک الموتم و به قبض روح تو آمده زبان از گفتن دربند و گردن به تیغ تسلیم بند که روز عمرت سرآمده، و با وصف این که نادر شاه کلاه سموری در سر داشت که پنج شش لای از سقلاط دوخته بودند و هیچ شمشیر الماس دمی بر آن کار نمی‌کرد، و اما به مضمون چون قضای الهی جاری شود هیچ سپری حمایت از تیغ بلا نمی‌تواند کرد و چون ایام حیات به سر آمد دقیقه‌ای را از زندگی بر آن اضافه نتوان نمود.

پرتو عمر چراغیست که در بزم وجود به نسیم مژه برهم زدنی خاموش است محمد قلی خان این بگفت و شمشیری بر فرخش نواخت که کلاه مزبور شکافته یک وجب در مغزش نشست و به محض یک ضربت چون حول دیو بر زمین افتاده، اما زخمش چندان کاری نبود. محمد قلی خان به روی سینه‌اش نشسته به اتمام کارش پرداخت و گنبد سرش را از قلعه بدن جدا ساخت. از سراپرده بیرون

آمد و رفیق محمد قلی خان صالح‌بیگ مین‌باشی سرکشک، خاله‌زاده نادر شاه بود و ازین معنی چهارده نفر مطلع بودند و کسی دیگر خبر نداشت. تا صبح روشن شد و این خبر در میان قشونهای اردوی او انتشار یافته، مردم از پی تاراج مال یکدیگر به هم درافتاده قشونها دسته دسته و تیپها از جوانب بسته گردید.

در بیان طلوع آفتاب سلطنت و اقبال و سطوع تیر سپهر عظمت و جلال به عون و عنایات حضرت ذو الجلال از مشرق سعادت و کمال به طریق اختصار

چون اردوی ایل جلیل درّانی در پایان اردوی نادر شاه و سرکرده ایشان محمد خان غلزیی بود، قشون نادر شاه تمام توپخانه و زنبورک‌ها را که شصت عراده از کوچک و بزرگ توپ و هفتصد نفر شتر بزرگ بود، بر قشون درّانی بسته علامت روز قیامت را آشکارا ساخته و کار بر ایل جلیل درّانی تنگ شده، به مقتضای راستی و انصاف و مروتی که خداوند عالم در سرشت این طایفه به دست قدرت و مرحمت خود مخّم ساخته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵

است، آن جماعت نیز اعانت از جناب اقدس الهی خواسته، متوکلا علی الله اردوی خود را جمع نموده متوجه مدافعه آن جماعت شدند، که درین اثنا جناب مسبب الاسباب که آن حضرت را درین مدت به مقتضای مصلحت شامله از آفات و عاهات محفوظ و محروس می‌داشت رسانیده، از یک طرف ظاهر و مانند شاهباز عرش پرواز دولت و همای آسمان فرسای سعادت، سایه عاطفت بر مفارق آن جماعت افکنده، همگی آن جماعت را روح تازه در بدن و جان بی‌اندازه در تن درآمده، زبان به حمد و ثنای الهی گشودند و مانند پروانه بر دور شمع، در خدمت آن حضرت بر سر آن جماعت کم‌فرصت یورش برده، به یک حمله مردانه تاب مقاومت نیاورده شکست بر ایشان افتاده جمع کثیری مقتول و اسیر، قورخانه و زنبورک‌خانه به تصرف اولیای دولت قاهره درآمده، ایل جلیل درّانی نظر به این کم‌فرصتی که از قزلباش ملاحظه نمودند، خواستند که تمام قزلباش را به قتل آورند و خانه کوچ و حرم نادر شاه را برگردانند. نهایت از آنجا که رحم و مروت از بدو فطرت سرشته آب و گل طینت صافی طویت آن حضرت می‌باشد، غازیان را ازین حرکت مانع آمده از خون آنها گذشتند.

القصه بعد از وقوع این فتح نمایان، اسرا و گرفتاران را با توپخانه و شتران و زنبورک جمع ساخته از آن مکان حرکت و عازم مقصد گردیدند. بعد از ورود به منزل سلطان میدان، آن حضرت بنابر پاس حقوق دوستی، اسرا را با شتران زنبورک مرخص فرموده در کمال رفاه و آرام، همه جا طی مراحل و منازل نموده، به الکای ترشیز- که در خراسان ولایتی است معمور و به وفور میوه و خوش‌هوایی مشهور- رسیدند. در کوهی که در سمت راه واقع بود که در میان دره، قلعه بسیار مستحکمی و جمعی از اشرار و اوباش ترشیزی در آن سکنا و سر راه بر مسافر و مترددین گرفته به تاراج و دست‌اندازی مشغول می‌بودند. چون از دو طرف دره کوه بسیار عظمی و منزل منحصر به همان قلعه بود، بنه اردوی معلی نصب خیم اقامت در قرب همان قلعه نموده به محض نزول ایشان اهل قلعه کم‌فرصتی نموده بدون اینکه احدی از غازیان فیروزی‌نشان، متعرض مال و احوال ایشان گردد، پیش‌دستی کرده و اظهار جلالت و شجاعت نموده و تفنگها را از قلعه کشاد داده، شکار مفتی تصور کرده می‌خواستند که بنه را از آن مکان گردانیده دستبرد برسانند که درین اثنا علامت موکب همایون از گرد راه ظاهر و با سواره غازیان فیروزی‌نشان درّانی مانند بلای آسمانی، اطراف قلعه مزبور را مرکزوار احاطه فرموده، از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶

چهار طرف یورش آورده، کار بر قلعگیان تنگ شده، چند نفر از کدخدایان خود را با پیشکش لایق بیرون فرستاده دست عجز و استیمنان به دامن آن حضرت استوار ساختند و آن حضرت نیز به مقتضای مروت جبلّی، تقصیرات اهل قلعه را به عفو و اغماض

مقرون و فرستادگان را مرخص و آن شب در حدود قلعه توقف فرموده، علی الصباح از آنجا حرکت و چند فرسخ که طی مسافت فرمودند، سه قلعه دیگر در آن منزل واقع بود که اهل قلعه از برای ادای سورات و آذوقه قشون ابا و استنکاف نموده ابواب اطاعت بر روی خود بستند. چون معلوم شد که نصایح و مواعظ در آن جماعت بی‌اثر است، غازیان فیروزی‌نشان درانی به محض امر و اشاره نواب کامیاب صاحبقرانی، در اندک زمانی قلاع مزبور را به یورش مفتوح و آذوقه قشون را گرفته قدغن فرمودند که احدی متعرض قتل و اسر و نهب آنها نگردد. و روز دیگر از آن منزل حرکت و در نواحی تربت حیدریه نصب خیم اقامت فرموده متوجه انتظام غازیان فیروزی‌نشان گردیدند که ناگاه آثار قشون بسیار قریب ده دوازده هزار کس از سمت هرات پدیدار گشت که علی قلی خان سپهسالار برادرزاده نادر شاه از هرات ایشان را بخصوص سر راه گرفتن غازیان درانی تعیین کرده، بعد از ورود قشون و ملاحظه ضابطه و انتظام موکب منصور، اردو یقین نمودند که مرد میدان نبرد نیستند.

ای مگس! عرصه سیمرخ نه جولانگه تست‌عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری دیگر جرأت مقابله و مجادله در خود ندیده موکب همایون نیز تا چاشت روز دیگر در آن منزل انتظار کشیده و اثری از قشون و حرکت ایشان ظاهر نگردیده معلوم شد که حالت مقابله را در خود ندیده در بیغوله اختفا خزیده‌اند. بنابراین موکب همایون چاشتگاه روز دیگر از منزل تربت به سمت قصبه جنابدتون حرکت فرموده در کمال آرام و اطمینان همه‌جا به دولت و نصرت و اقبال همعان طی منازل و مراحل فرموده تا به محال مزبوره رسیده، در آنجا به عرض اقدس رسانیدند که درین محال چند قلعه هست که اشرار بسیار دارد. بنابراین پیشتازان موکب منصور به امر و اشاره آن حضرت متوجه قلعه‌جات مزبور گردیده به محض ملاحظه این حرکت، اهالی قلعه‌جات مزبور تمام، قرآنه‌ای مجید در دست گرفته، شالها در گردن افکنده، از روی مسکنت بیرون آمده، از تقبیل غبار سم ستور خاقان منصور سعادت‌مندی حاصل و حقیقت فقر و مسکنت و عجز و استیمان خود را به عرض خدیو عادل و مرشد کامل رسانیده، آن حضرت نیز به مقتضای مروت جبلی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷

تمام کدخدایان را به مراحم بیکران شاهانه امیدوار ساخته، ایشان و اهالی قلعه‌جات مزبوره قرب سه چهار هزار خانوار ایلات شاهسون و بختیاری با اموال و دواب زیاده از حد و حصر از هرات به محض استماع قضیه نادر شاه کوچیده به قصد اماکن و اوطان قدیم خویش عازم ولایات عراق و آذربایجان بودند که در آن حدود دچار موکب نصرت‌مدار گردیده و باز همت بلندپرواز خاقان سرفراز، از شکار این صیده‌های به پای خود آمده، مردانه‌وار در گذشته به خوانین عظام و سران اردوی نصرت احتشام امر فرمودند که متعرض حال احدی از آن جماعت نگردند،

جماعتی که تلاش رواج دین دارند سلوک خویش به هر حالتی چنین دارند

همیشه بهر شکار همای بخت بلند کمیت سعی جهانگرد زیر زین دارند و از آن منزل نیز به دولت و اقبال گذشته منزل به منزل وارد الکای فراه گردیدند. در حدود فراه نیز قشونی که از جانب علی قلی خان مأمور فراه بودند، به طمع خام دستبرد افتاده، جمعیتی درست کرده از قلعه فراه به عزم مقابله و مجادله بیرون آمدند. بعد از ملاحظه استعداد آن جماعت، خدیو جهانگیر التفاتی به ایشان نکرده مطلقاً از جای خود حرکت نفرموده، دویت و سیصد نفر از غازیان فیروزی‌نشان درانی را مأمور فرمودند که رفته جواب آنها را بدهند. غازیان نیز این معنی را فوزی عظیم شمرده، به قصد مدافعه آن جماعت حرکت و به محض مقابله، شکست بر آن طایفه افتاده، در کمال ادبار و انکسار از معرکه فرار و چند نفر طعمه شمشیر آبدار غازیان شیرشکار و جمعی هم گرفتار قید اسارت گردیده به خدمت آن حضرت آوردند. باز عفو خطاپوش شاهانه شامل حال آن جماعت گردیده همگی گرفتاران را به تصدق فرق فرقدان‌سای اقدس مرخص و از قصبه گرشک چند نفر از غازیان درانی را از رکاب سعادت انتساب بیشتر به جهت اخبار قضیه قتل نادر به تقدیر ملک‌قادر و مژده ورود مسرت‌آمود مقدم میمنت نمود، به دارالقرار نزاهت آثار قندهار پیش خوانین درانی نامدار که

همراه نور محمد خان علی‌زایی سردار بودند فرستاده اعلام نمودند که خزانه و فیل‌خانه و فرمایشات ممالک موضوعه را که به خراسان به اردوی نادر شاه می‌آوردند، در هرجا رسیده باشند، به همانجا نگاه داشته، خود نیز بار اقامت کشانیده و لشکر افغانه بازخواست کم‌وکاست به ذمه خود دانسته در حفظ و حراست احوال و ائصال و اموال پادشاهی سالک مسالک حزم و آگاهی بوده اصلاً غفلت و کوتاهی ننمایند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸

چون نور محمد خان علی‌زایی از جانب نادر سردار ملک قندهار و سرکرده ایل جلیل درّانی بوده و حسب الامر نادر شاه قشونهای درّانی را جمع کرده و از قندهار حرکت نموده در چمن سنجری، یک فرسخی شهر قندهار، توقف داشت و تقی خان شیرازی و ناصر خان صوبه‌دار کابل و پیشاور هم به موجب حکم شاه مذکور همراه خزانه و فیل‌خانه و فرمایش ممالک موضوعه، قبل از وقت آمده عازم اردو شده و به نور محمد خان ملحق گردیده، اراده داشتند که همراه لشکر درّانی متوجه اردو شوند و کلهم اجمعی در منزل سنجری فراهم آمده و پیشخانه را از آنجا روانه کرده، صبح فردا در صدد کوچ به منزل پیش بودند که در آن اثنا چاپاران از خدمت ارفع اعلی با خبر قتل نادر شاه و حکم خسرو دین‌پناه آمده در خلوت، حقایق احوال و دقائق اقوال بندگان درگاه خاقانی به خوانین درّانی ظاهر نمودند. از ورود این خبر شورش‌آور، در احوال مردم تغیر و تحلل روداده، میان لشکر تزلزل و غازیان درّانی تقی خان و ناصر خان و رفقای ایشان و غیر طوایف - که همراه بوده‌اند - همگی را برهنه نموده، پیش کسی چیزی باقی نگذاشتند و سواى خزانه و اموال پادشاهی که محفوظ مانده، دست غارت‌گری از اموال احدی برنداشتند. ازین حادثه تقی خان و ناصر خان محتاج به قوت شده، به در خانه عبد الرحمان خان توپچی‌باشی رفته از بلقور او که به فقرا و مساکین همیشه می‌داد، خود را گرفته و اوقات می‌گذرانیدند و از آنجا منزل به منزل وارد دارالقرار قندهار و با شاه‌دان دل‌آرای دولت و سعادت و کامرانی هم‌آغوش عشرت و مسرت و به بهجت سرشار گردیدند.

[وقایع سال اول]

در بیان رسیدن رایات نصرت‌شعار به دارالقرار قندهار و شرح جلوس حضرت جهانبانی بر تخت فیروزبخت مملکت‌ستانی و وقایع سال اول جلوس میمنت مأنوس مطابق سنه ۱۱۶۰ هجری موافق سال توشقان‌ئیل ترکی

از آنجا که اساس کار عالم را کارکنان قضا و قدر، بر وجود سلطان عادل و نصب پادشاه نصف دست‌گاه دریادل گذاشته‌اند و غازیان نصرت‌نشان درّانی که فی الحقیقت دولت نادرشاهی به ضرب شمشیر مجاهدت و معاضدت ایشان رونق و انتظام یافته بود، کجا سر به خدمت دیگری فرود می‌آوردند؟ و با وجود ذیجود آن حضرت که از قدیم الایام بزرگی و اختیار ایل جلیل درّانی از آبا و اجداد بزرگوار به میراث یادگار داشتند، کی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹

اطاعت غیری را بر خود گوارا می‌کردند؟ تمامی خوانین عظام و رؤساء و سرکردگان والامقام، بعد از مصلحت و کنکاش از خواص و عوام به جمعیت و ازدحام تمام، وارد درگاه سپهر احتشام گردیده، متفق اللفظ و الکلمه استدعای جلوس میمنت مأنوس اقدس بر اورنگ سلطنت موروثی نمودند. هرچند طبع بلند و همت آسمان مؤید آن حضرت - که همای همایون‌بال سعادت دو جهانی را در شکارگاه فقر و درویشی، صید دام گوشه‌نشینی و عزلت‌اندیشی خود ساخته بود - از قبول مستدعیات ایشان ابا و استنکاف فرموده، فایده بر آن مترتب نگردید و ایستادگی و اصرار آن جماعت از حد گذشت. مع هذا درویش عاقبت‌اندیش تجردکشی موسوم به درویش صابر از بدو حال نظر به ملاحظه انوار عظمت و دولت و کامرانی و اقبال از ناحیه احوال فرخنده‌مآل آن خدیو بی‌همال همیشه مانند نصرت و اقبال، ملازم رکاب هلال مثال و پیش از وقوع قضیه قتل نادر شاه به الهام ملهمان غیبی عرض کرده بود که

شادروان قصر دولت خدیو سکندرمنزلت وقتی بر سر پا خواهد شد که سرپرده دولت نادری سرنگون شود و در آن روز آن حضرت را به این نوید سراسر امید بشارت داده همه‌جا در موبک همایون حاضر و ناظر می‌بود، در آن روز از میان فرق سرکردگان ظاهر گردید. در اثنای استدعا و التماس مردم و ابا و استنکاف خدیو جهانستان، گیاه سبزی به‌دست گرفته نزدیک آمده، به جای جیقه بر گوشه کلاه آن حضرت استوار ساخته، این خطاب مستطاب را تکرار نمود. نظم

ای قباي پادشاهی راست بر بالای توتاج شاهی را فروغ از لؤلؤی لالای تو

آفتاب فتح را هردم فروغی می‌دهد در کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو ***

پادشاهها لشکر توفیق همراه تواندخیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره می‌کنی

با کمال عزّ و جاه از پیشگاه سلطنت آگهی و خدمت دل‌های آگه می‌کنی در همان ساعت فرصت نداده فاتحه فتح فیروزی و دوام سلطنت و بهروزی به اسم سامی و القاب نامی آن حضرت در مجمع عام به گوش هوش کافه انام رسانیده، چون به مقتضای صفای باطن دست رد بر مسئول فدویان جان‌نثاران قدیمی گذاشتن و گفتگوی درویشان و اهل الله را بیهوده انگاشتن، از شیوه مروت و انصاف و حقیقت‌شناسی و آگاهی بعید بود، لابد.

به ساعتی که تفاخر کند به آن ایام به طالعی که مباهی شود به آن انجم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰

مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند سلطنت و پادشاهی آراستند و در آن ساعت سعد که به قواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت و امداد زمان می‌نمودند، آن شاهنشاه کشور اقبال، اریکه فرمان‌فرمایی را به یمن قدوم سعادت لزوم زینت‌طراری و افسر حلاوت و تاج‌داری، از فرق فرقدان‌سای اقدس سرافراز و انواع شیرینی‌آلات و تنقلات و حلویات و نودیات به مجلس بهشت‌آئین کشیده، کام امید خوانین و فدویان از شهد روح‌افزای حصول مامول و مراد، شرین و لذت‌یاب گردیده و بعد از صرف شیرینی شیلان جلوس، به محفل خلد متکاگل موافق ضابطه و دستور سلاطین مکرم‌آئین کشیده و تمامی خوانین و رؤسا و سران سپاه ظفردستگاه، لذت‌یاب اطعمه الوان عنایت بیکران خاقانی و رئوس منابر و جوه دنانیر به نام نامی و القاب سامی آن حضرت آرایش پذیرفت و اهتزاز نسیم آوازه معدلت‌اتّصاف خاقان حمیده‌اوصاف، خس و خاشاک جور و اعتساف از اطراف و اکناف رفت. نقود و اجناسی که محمد تقی خان شیرازی و ناصر خان، صوبه‌دار کابل و پیشاور به موجب طلب نادر شاه از قندهار به کلات می‌بردند و در اثنای راه به ورود خبر کشته شدن نادر شاه، طوایف ایلات درّانی اسباب دولت و سرمایه ثروت خوانین مذکور به غارت بردند و مردم همراهی را تماما برهنه کردند و چیزی به احدی ابقا ننمودند و آن اجناس خزینه که از گنجینه عطیات الهی برای این سرافرازی یافته عنایات نامتناهی، از مدتی امانت بود و به حکم حکیم حکمت‌آفرین، از جایی به جایی نقل و تحول می‌نمود و به مودای صدق انتمای او «۱» از دستبرد حوادث محفوظ مانده، به قبضه تصرف اولیای دولت درآمد. شاه دریادل ابرنوال به مقتضای جود و سخای به کمال، هریک از ریش‌سفیدان و سرکردگان ایل جلیل درّانی و دیگر سعادت‌اندوزان بساط قرب خاقانی را که در جشن جلوس میمنت مأنوس پایه سریر خلافت مصیر حاضر و به مشاهده انوار اقبال خلیفه ایزد بی‌همال، بهره‌اندوز معالی و مفاخر بودند، درخور پایه و مراتب انعام و مواجب، مرحمت فرموده، موافق قدر و منزلت به خدمات و مناصب و عطای خلّاع خورشید التّماع و جیقه‌های ثریا ترصیع مهرشعاع و خطابات عالیات خانی و عنایات بلانهایات سلطانی، به اوج عزّت و رفعت جاودانی رسانیدند و همچنین به سرکردگان قزلباشیه و کابلی و غیره که اقتباس نور سرور از دولت حضور نموده، آثار

(۱). جای چند کلمه در متن سفید است.

فدویت و دولتخواهی در تقویت و استحکام بنیان سلطنت و پادشاهی از آنها به ظهور می‌رسید، به انعامات خسروانه و عطیات ملوکانه نواخته، از امثال ممتاز گردانیدند و از بخشش عامه و نوازش تامه آن حضرت، امیر و فقیر و صغیر و کبیر و برنا و پیر و دوست و موافق و مخالف و منافق کامیاب گردیده، آوازه بذل و احسان به اطراف جهان رسید.

محمد تقی خان و ناصر خان که احوال‌شان سابقا نگاشته قلم وقایع رقم شده، عریان و بی‌سامان خود را به بارگاه خلاق پناه رسانده بودند، هر کدام به مرحمت خلعت قیمتی و یکصد تومان تبریزی به رسم انعام سرافراز گردید.

در بیان مخالفت و یاغیگری جماعت بریجی و ترینی و تعیین شدن محبت خان و مانو خان درانی از درگاه ظل سبحانی به تنبیه آن بدمستان باده غرور و نادانی و متفق گردیدن آنها به ارباب بغی و عصیان و ظهور نمک‌حرامی از نور محمد غلزاری و رفقای وی

در آن هنگام میمنت فرجام و ایام سعادت انجام که افسر خلافت از تارک مبارک خدیو جهان گشا و تاج سلطنت از فرق فرقدان‌سای اشرف اعلی، درجه عزّ و اعتلا یافت و سریر فرماندهی به جلوس خسرو عالم‌آرا و پای‌بوس خاقان کشور گشا مرتبه عزّ و علا حاصل نموده، آفتاب اقبال بی‌زوال بندگان درگاه معلی در ساحت ارض و سما تافت، نظم ولایت ز عدلش پرآوازه گشته‌ره و رسم فرماندهی تازه گشت فرمان واجب الاذعان قضا جریان به احضار رؤساء و ریش‌سفیدان ایالات و حکام و بگلریگان و سرداران ولایات، در حضور فیاض النور، شرف صدور یافته مقرر شد که هر یک از سران عقیدت‌اندیش با جمعیت و تبعه خویش، به پایه سریر خلافت‌مصیر آمده، سرمایه سعادت جاودانی اندوزد و به اقتباس انوار و لوازم این دولت ساطع، چراغ کامیابی دو جهانی افروزد.

به حکمش رقم گشت هر سو روان‌چو وحیی که نازل شود ز آسمان به مردم رسیده چو فرمان اودل و جان نمودند قربان او

در حکم آن شاه با داد و جودشد آویزه گوش هر کس که بود اکثری از اصحاب سعادت و اقبال به رهنمونی طالع فرخنده‌فال، ادراک دولت لایزال و ملازمت ملازمان درگاه سپهر مثال را واسطه حصول امانی و امان جان و مال دانسته،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲

امثال مضامین ارقام مکرمت اشتمال نموده و زبان به بیان «ذَلِكُ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» به استعجال گشوده، حلقه اطاعت و فرمان‌بری در گوش و غاشیه خدمت و چاکری بر دوش، به تلثیم عتبه علیه و تقبیل سده سته مشرف گردیدند و شاهد مقصود و مراد به فیض تربیت و عنایت خاقان عالی‌همت والانژاد در آغوش کسی را که طالع مددکار بود سعادت‌قرین، بخت بیدار بود کمر بست در خدمت شهریار به گردون رسانده سر افتخار در اندک‌زمانی ترقی نمودز اقران خود گوی سبقت ربود اگر قطره‌ای بود، عَمَّان شده و گر ذره‌ای، مهر تابان شده

نموده پی بندگی ازدحام به درگاهش از هر طرف خاص و عام سر سرگروهان هر مرزوبوم ز بس کرده بر آستانش هجوم،

شدی بر زمین هر طرف جلوه‌گرز نقش جبین نقش پا در نظر و بعضی از ارباب شقاوت و ادبار از زبونی بخت ناسازگار، عصیان و طغیان را باعث پیش‌آمد کار پنداشته، سر از قلابه بندگی و اعتقاد، پا از جاده فروتنی و انقیاد بیرون گذاشته، خود را در بادیه مخالفت و هاویه ضلالت انداختند و به اغوای نفس اماره و وسواس شیطانی و اقتضای جهل و نادانی، سالک مسالک نافرمانی گشته، به تخریب بنای هستی خود پرداختند. بیت

کسی را که شد بخت بد رهبرش نشد فرش خاک در شه، سرش

چو از کبر زین بارگه دور ماند، ز دولت همه عمر مهجور ماند

هر آنکس که سرتافت از بندگی به ناکامیش شد سر زندگی مصداق این مقال صورت حال خسران مآل کرم خان ترینی و مقصود خان بریجی و رفقای ایشان است که روی نیاز از درگاه خدیو گردن فراز برتافته و توفیق سعادت آستان بوسی از طالع ناساز نیافته، سر از اطاعت باز زدند و سرکشی آغاز کردند، آخر الامر به جزای اعمال رسیدند و مرارت باده ندامت و انفعال چشیدند. چون خبر تعذ و خودسری و آوازه تمرد و یاغی گری کرم خان ترینی و مقصود خان بریجی به مسامع حقایق مجامع حضرت اعلی رسید و به تحقیق انجامید که مشار الیها به دلالت ارقام مطاعه و استمالت حاملان احکام لازم الاطاعه هدایت پذیر نگردیده، ما صدق آیه کریمه «مَنْ يُضِلِّلِ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ» حسب حال خود ساختند و در تیه گمراهی اقامت ورزیده، رایت بغض و عناد از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳

هیجان مواد فتنه و فساد افراختند و با این قرب جوار که در سه منزلی دار القرار قندهار تمکن و استقرار داشتند، به مخالفت پرداختند؛ آتش غضب خسروانه زبانه زده و آن حضرت تنبیه و قلع و قمع دشمن خانگی بر امور دیگر مقدم و خالی نمودن حوالی پایتخت را از خس و خاشاک وجود فتنه جویان افساد توأم، الزم و اهم دانسته، محبت خان درّانی را- که در آن زمان بیش از پیش منظور انظار و عنایات خاقانی بود- به رتبه ممتاز سپهسالاری سرافراز فرموده، با جمعی از عساکر فیروزی مآثر جهت تنبیه و تخریب کرم خان ترینی به فوشنج فرستادند و مانو خان را نیز به تفصّلات شاهانه نواخته و به مرتبه ارجمندی سرداری افواج قاهره معرّز ساخته برای تهدید و تأدیب بریجی با سامان شایان و سرانجام نمایان، رخصت شورابک دادند. با وجود این که مشار الیها شرف انتساب اهلیت به این دودمان خلافت مکان سراپا حمیت داشتند، به مضمون این مقوله، بیت

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار به وسوس شیطانی و هوا جس اغراض نفسانی، حقوق عنایات را مبدل به عقود نموده، سوابق احسان اجداد عظام و آبای عالی مقام خدیو جم احتشام و لواحق مراعات و تفقّدات خسرو حمیده صفات که درباره ایشان مبذول بوده، تماما را کأن لم یکن انگاشته و در مزرع سینه بذر نفاق و کینه کاشته، چون جو فروشان گندم نما بنای کار را بر غدر و دغا گذاشتند و با نور محمد خان علی زایی که در زمان نادر شاه سردار ایل جلیل درّانی و صاحب اختیار ملک قندهار شده بود و میان داد خان اسحق زبی و جمعی دیگر از حسد پیشگان شراندیش درّانی که صلاح احوال خویش در فتنه جنبانی می دیدند و ابتدای دولت خداداد را از بی بصری و قعی نگذاشته، از تجلی انوار خورشید اقبال خسرو بی همال، شب پره مثال چشم می پوشیدند به اقتضای خود کامی و نمک به حرامی، در پرده ساز موافقت نواخته و به آنها ساخته، بساط بزم نادولت خواهی به این تمهید گسترده.

مشار الیها به شورابک و فوشنج رفته با ترینی و بریجی متفق گردیده و درّانی را هم آنچه توانند به دانه ریزی احسان، صید طایر دلهای ایشان کرده، در مخالفت تحریص و ترغیب نموده همگی من حیث الاتفاق از بیرون عزیمت مخاصمت خدیو آفاق نمایند و در وقتی که خبر ورود بیرونیان به آنها رسد، نور محمد خان و میان داد خان و غیره در درون شهر آماده و مستعد کار گشته، بازوی گیرودار گشایند و به یکبارگی از دو طرف آسیب و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴

گزند به ذات ارجمند رسانند.

گروهی که بوده ز روز ازل چو خفاش در تیره روزی مثل

به انوار خورشید اقبال شاهز کوری نیارست کردن نگاه

به ظاهر زده گرچه دم از وفاق به دل کاشته تخم بغض و نفاق

ز جوش حسد خسته و زار شد در اندیشه رخنه کار شد بالا-خره بعد از انقضای مجلس مشورت و کنکاش فریقین و موکد و محکم گشتن عهد و پیمان به ایمان از جانین، مانو و محبت روانه مقصد گردیدند و نور محمد خان و میان‌داد- چنانچه معهود مقرر شده بود- در شهر توقف ورزیدند، اما غافل ازین که

کسی را که طالع کند یآوری که باشد که با او کند داوری

خدا هر که را برگزید از عباد به او تخت و دیهیم و اقبال داد

گر از خصمی او جهان دم زنده یارا کسی را که برهم زند؟

به هر جا که خورشید رخشان شود چه امکان که خفاش پَران شود؟

چو شهباز طیران کند در هواز مرغان نماند اثر هیچ جا و آن کورباطنان ندانستند که بدی خیالات فاسده و شر اندیشه‌های کاسده که به تحریک سودا و مالیخولیا در خاطر ایشان جا کرده بود، به فحوای «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» به آنها بازگشت خواهد کرد. «زهی تصور باطل، زهی خیال محال!»

القصة آن گمراهان تیه آفت و رنج، اعنی محبت و مانو به شورابک و فوشنج رسیده و بعد از مدهوش گردیدن از نشئه سرخوش رحیق ملاقات، جماعت بریجی و ترینی، مکنون درون خود را به ظهور آورده، در سرکشی و مخالفت با یکدیگر همدست و در سلسله متابعت هم، پای‌بست گردیدند و اکثری از رؤسای ایل جلیل درّانی را به مکر و تزویر و تطمیع مبلغهای خطیر، از راه برده و در باطن قانون موافقت ساز و برای پرده‌داری، جنگ زرگری و خصومت ظاهری آغاز نموده، به جهت اظهار اخلاص و فدویت عریضه متضمن درخواست به کمک و فرستادن توپخانه به درگاه فلک آستانه، ارسال داشته در تقدیم مراتب بندگی افزودند.

از برون چون سیم خالص روسفیدوز درون چون قلب ممسک روسیاه بنابراین رویه صواب‌انتما، حضرت اعلیٰ مسئول محبت و مانو را به عزّ قبول موصول فرمود. عبدل خان ماکو را که در آن وقت به خطاب مستطاب شفقت خانی و به نظارت سر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵

کار خاصه شریفه عزّ اختصاص داشت، با جمعی کثیر از افواج رکابی و ده پانزده عراده توپ و شترهای زنبورک، حسب الاستدعای آنها به کمک روانه ساختند. عبدل خان ماکو پیش محبت و مانو رفته و از این جهت که ایشان را قوی دست مشاهد نموده، یا از ابتدا در کنکاش با آنها شریک بوده، با نام‌برده‌ها از در سازش درآمده، رنگ موافقت ریخت و خاک تیره‌انجامی با زلال صفای عقیدت آمیخت. در خلال این احوال، نواب خان الکوزی و چند نفر دیگر از معسکر محبت و مانو، پنهانی برآمده در جناب عطوفت مآب شاه درّان مظهر خلوص بندگی و دولتخواهی از دل و جان شده، معروض داشتند که محبت و مانو با جماعت بریجی و ترینی در طی طریق مخالفت اولیای دولت ابدمدت، رفیق گشته و اکثر رؤسای ایلات درّانی را به فریب و تطمیع مال، با خود متفق ساخته، گردن فتنه‌گری و خودسری افراخته، به اراده فساد به هیأت اجتماعی به شهر می‌آیند.

سپرده ز کین و ز بغض و عناد محبت به مانو ره اتحاد

ز درگاه شه روی گردان شدند طلبکار عصیان و طغیان شدند

به درّانیان درخور هر مذاق نمودند تکلیف در اتفاق

به هریک فریب جدا داده‌اند زبان را به تطمیع بگشاده‌اند

شده جمع از بغض خاقان دین به ایشان موافق پی جنگ و کین

وگر بعضی از شرم، بعضی ز غدر گروهی هم از وعده جاه و قدر

یکی از طمع، دیگری هم ز بیم برای تماشا گروهی عظیم

به هم متفق گشته با های وهوی به سوی جهاندار کردند روی

ز بس در جهان واژگون گشت کارمحبت خصومت نمود اختیار و نور محمد خان علیزی و میان‌داد خان اسحق‌زی و عبد الرحمان خان بارکزی توپچی‌باشی - که در شهر می‌باشند - نیز با سرکرده‌های بیرونی شریک مشورت و کنکاش و بانی مفسده و پرخاش شده‌اند و نقش قرار داد چنین زده‌اند که محبت و مانو و رفقای ایشان با جمعیت خود از بیرون و نور محمد خان و عبد الرحمان خان و میان‌داد خان با تبعه و لحقه، از درون ابواب شورش و فساد گشایند. بندگان اعلی نور محمد خان، عبد الرحمان خان و میان‌داد خان را به حضور معلی طلبیده استفسار ماجرأ فرمودند.

مشار الیهم انکار نمودند. نواب خان الیکوزی و جمعی دیگر که در مجلس حاضر و بر صورت مشوره ناظر بودند و از چگونگی عهد و پیمان و مشوره و مصلحت آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶

ضلالت‌منشان مفصّلاً اطلاع داشتند، همه را با منکرین مواجهه فرمودند. بعد از رد و بدل جواب و سوال و تحقیق علامات و احوال که مخالفت و نمک‌به‌حرامی و خودسری و خودکامی ایشان به ثبوت رسید، به مضمون اینکه

سر نکشد شاخ نو از سرو بن تا نرنی گردن شاخ کهن

تا نشود رهگذر چشمه پاک‌قطره آبی نترآود ز خاک دفع آن سه نفر شقاوت‌اثر که قدر اشفاق گوناگون و الطاف از حد افزون حضرت‌شاهی ندانسته، به کفران نعمت ولی‌نعمت بر حق و طغیان خلیفه قادر مطلق - که بدترین ذمایم و اعظم جرایم است - اقدام نموده، به مقتضای «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» مستوجب انواع عقوبت و انحای سیاست گشته بودند، به عقل خداداد خدیو با عدل‌وداد راجع آمده، حکم قضا توأم صادر گردید که کارپردازان به تأدیب و تعذیب آن نمک‌به‌حرامان شقاوت‌نصیب پردازند و دست و پای ایشان را بسته به زیر پای افیال کوه‌تمثال اندازند، تا اقران و امثال ایشان دیگر به این گونه خیال محال، گردن سرکشی از گریبان کوه‌اندیشی بلند نسازند.

ز روی غضب شاه عالی‌نژاد به ارکان دولت زبان بر گشاد

چنین داد فرمان شه جم کلاه به حضار درگاه عالم‌پناه

که از پای افیال در بارگاه‌نمایند احوال اعدا تباه

تن دشمنان را زبون و ذلیل بسازید پامال در پای فیل فی الفور فرمان‌بران برحسب فرموده عمل نموده، فیلان اهرمن‌توان را به حضور ساطع‌النور حاضر ساختند و آن مقهوران نکبت‌نشان را خوار و خسته و سر و گردن بسته، زیرپای آن دیوسیرتان انداختند.

ز فرمان سلطان داراشکوه‌عیان گشته فیلان چو البرز کوه

به تن هریکی همسر کوه قاف‌زمین را ز پا کرده صد جا شکاف

ز خرطوم‌شان آسمان پر ز بیم‌دل دشمن از خوف ایشان دو نیم فیلان عربده‌آیین کوه‌پیکر و ازدهاصولتان قوی‌هیکل اهرمن‌منظر، نور محمد و میان‌داد را استخوان درهم شکسته و به زجر عقوبت تمام کشته و به خاک و خون آغشته، سر رشته حیات ایشان را از هم گسسته گردانیدند.

دو خان کشته در پای فیلان شدند به خاک و به خون هردو غلطان شدند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷ به خواری و ذلت در آن بارگاه‌شده کشته هردو به حال تباه

هر آن کس که کفران نعمت کند، به گردن یقین طوق لعنت کند چون عالم‌السرّ و الخفیات و دانای مکنونات کاینات، مجازات حسنات و مکافات سیئات، موافق ارادات و مطابق نیات برای هر ذی حیات مقدر فرموده و هرچه از نفع و ضرر و خیر و شر درین سرای دو در بهر فرد از افراد بنی نوع بشر می‌رسد، نتیجه اعمال آنها مقرر نموده، بناثا علیه عبد الرحمان خان را که مخالفان بالاجبار و اکراه در کنکاش عصیان و طغیان با خود شریک نموده و در حقیقت به خاطرش اراده کفران نعمت نبوده، چندان تقصیر نداشت،

بلکه در پرده به اصلاح فساد همت می‌گماشت، دهقان قضا آب و دانه او را از عشرت‌سرای دنیا منقطع نساخت و به تقدیر رب جلیل در زیر پای فیل قتل و ذلیل نگردیده و فیل او را در خرطوم پیچیده و زنده در پیش مسند خسروی انداخت.

چون نوبت در آن دم به رحمن رسید به وی رحمت از لطف یزدان رسید همانا که از قدرت بی‌شمار به او عمر نو داد پروردگار

چون از مرگ او مهلتی مانده بود خداوند جان‌بخش، حفظش نمود بی‌پسند فیلش به خرطوم خویش فکندش بر خسرو عدل‌کیش

زبان را در آن دم به زاری گشود به نزدیک خاقان تضرع نمود که من کمترین بنده حضرت‌م‌نمک‌خوار و پرورده نعمتم نبوده سر سازشم هیچگاه در امر خصومت به اعدای شاه کنون گر به حال کنی التفات ز لطف تو دارم امید نجات چو جرمی نیامد ز من در وجود، در رحم باید به رویم گشود و گر رحم ناید به حال منت، به محشر ز من دست در دامن چو سلطان ازو زاری و عجز دید، خط عفو بر کرده‌هایش کشید ز فیل و ز مالش امان داد زود در مرحمت بر رخ او گشود ببخشید تقصیر او شهریار شد از عفو شاه زمان رستگار

چو با شاه، او خبث باطن نداشت، خدا لطف خود بهر حفظش گماشت کسی کو به این شاه گردد دودل شود کشته و روسیاه و خجل حضرت اعلی به مقتضای مروت جبلی و محاسن اخلاق و مرحمت ذاتی و مکارم اشفاق، ترحم وافر و تلافی متکاثر - که به حال جمیع عباد الله دارند - سوابق اعمال او را به تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸

عفو مقرون فرموده، بعد از چندی به رتبه توپچی‌باشی‌گری دیوان اعلی بین الاماثل و اکفا، مفخر و سرافراز نمودند.

در بیان وقوع محاربه فیما بین لشکر ظفریکر سلطانی و جنود مخالفان طوایف درّانی و ظفریاب شدن ملازمان رکاب خاقانی بر سالکان مسالک نادانی

به تأییدات ربّانی خبر کشته شدن نور محمد علیزی و میان‌داد خان اسحق‌زی، به گوش باطل نبوش محبت و مانو و رفقای معرا از هوش ایشان رسید. خواطر پرنفاق ارباب شقاق از آتش اندوه قتل و افتراق اهل وفاق احتراق یافته، به گرم ساختن هنگامه فتنه کمر اتفاق محکمتر بستند، به مضمون اینکه «صید را چون اجل آید، سوی صیّاد رود»، با جمعیت تمام و ازدحام مالا کلام به داعیه خون‌خواهی و انتقام، رو به جانب درگاه شاهی آورده، در چهار فرسخی بیرون شهر در قریه ده‌زنه خان نشستند.

بعد از اشتها خبر آمدن اعدای سیه‌روزگار به چهار فرسخی شهر قندهار، از دربار شهریار کامکار، عبد الحمید خان درّانی با فوجی از مبارزان نام‌دار و کارآگاهان عرصه کارزار، تعیین گردیده مقرر شد که پیشتر رود تا فردا که بندگان اعلی به نفس نفیس سراپا تقدیس، آهنگ میدان فرمایند، به قانون سپاهیگری به آن جماعت ضلالت‌شعار، شعله‌افروز حرب و پیکار شود. عبد الحمید خان حسب فرمان جهاندار کشورستان، رو به محل ورود مخالفان کرده، در برابر اعدای صف‌آرایی نمود و از آن طرف نیز فوج بسیار به مقابله افواج شاهی ریایات مخالفت و کینه‌خواهی افراشته و عبد الحمید خان طاقت مقاومت نیاورده، پس نشسته پناه به درگاه عالم پناه برده، چگونگی کثرت و عدّت مخالفان را به عرض باریابان آستان سپهر بنیان رسانید. هر چند همگی و تمامی رؤسای نامی

و سپاه ایل جلیل درّانی به خود کامی در این معامله با مخالفین دولت ابدقرین شریک و رفیق بوده‌اند و معدودی از هواخواهان یکرنگ و فدویان بی‌مکر و نیرنگ، مثل شاه ولی خان درّانی بامیزی کشیکچی‌باشی و عبد الله خان فوفلزی دیوان‌بیگی و حاجی نواب خان الیکوزی، صاحب جمع صندوق‌خانه سرکار خاصه شریفه و شاه‌پسند خان میرآخورباشی و برخوردار خان اچکزی قابوچی‌باشی و محبت خان ضبطیگی و جعفر خان فوفلزی قوللر آقاسی و بعضی دیگر از بندگان وفاکیش و جان‌بازان صداقت و تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹

ارادت‌اندیش که در بدو جلوس میمنت‌مأنوس، به عطای مناصب عمده سرافراز شده به حبل‌المتین اقبال بی‌زوال شاهی وثوق و اعتصام تمام داشتند و به همراهی توفیق از سر قدم ساخته و قدم از سر نشاخته، سالک طریق جانسپاری و در حضور به خدمتکاری حاضر بودند، از حسن ارادت، پا از جاده فدویت و رسوخ عقیدت بیرون نگذاشتند، لیکن بعضی مردم ظاهربین که آنها را بر حقایق و سرایر اطلاع کماهی و در معاملات کلی و جزئی جز بر اسباب ظاهری آگاهی نمی‌باشد، از کثرت مخالفین و قلّت جمعیت بندگان در گاه فیروزی‌قرین در گرداب اضطراب و غم افتاده متفکر و متحیر ماندند که مخالفان بسیار و فوج شاهی کم، محاربه و مقاتله باهم چگونه اتفاق خواهد افتاد.

گروهی ز خاصان در گاه شاه که بودند حاضر در آن بارگاه
 ز فوج عدو در تحیر شدند همه غرق بحر تفکر شدند
 نمودند با همدگر گفتگو شدند از ره مصلحت چاره‌جو
 همه متفق گشته و یک‌زبان نمودند معروض شاه جهان
 که ای پادشاه زمان و زمین جهان دایمت باد زیر نگین
 سلاطین عالم به فرمان تو زمین و فلک هر دو قربان تو
 به فوج گران دشمنان آمدند پی کینه‌خواهی دوان آمدند
 اگر چه بر انبوه خود غرّه‌اندولی پیش خورشید چون ذره‌اند
 به طغیان کشیدند سر از غرور ضرور است تنبیه ایشان، ضرور
 به زودی بکن دفع ارباب شرتأمل درین کار دارد ضرر
 شه در درّان اعدافکن چو بشنید از بندگان این سخن،
 به الهام پروردگار و دودزبان کرامت بیان برگشود
 که امروز در جنگ امر خدایی دفع اعدا نداریم ما
 چو فردا شود خود به خود آن گروه پاداش اعمال زار و ستوه
 گرفتار دام بلا می‌شوند به زندان غم مبتلا می‌شوند
 همه دست و پا بسته و سرنگون به در گاهم آیند خوار و زبون
 خدا جمله را صید ما می‌کند به یکبار در قید ما می‌کند
 ز کردار آن دشمنان حسود در آن وقت چون شاه در خشم بود
 نشد عرض خاصان گوارای او مکدر شده طبع والای او
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰ گمان کرد کایشان هراسان شدند ز بسیاری خصم، ترسان شدند
 به ظاهر اگر دم ز جرأت زدند، ولی خایف از لشکر بی‌حدند
 ز بس داشت بر لطف حق اعتماد بفرمود آن شاه والانزاد

که ما را بود یاری غیب بس نداریم حاجت به امداد کس
 به دشمن شما نیز یک‌دل شوید به جمعیت خصم شامل شوید
 نخواهید کردن اگر اینچنین طلاق است زن بر شما بعد ازین
 کریمی که از حسن اقبال و بخت کرامت نموده به ما تاج و تخت
 به هر معرکه ناصر و یار ماست ظهیر و معین و مددکار ماست
 چنین گفت و وا کرد بند یراق به راحت شد آسوده اندر وثاق
 امیران از این حال حیران شدند ز هم آخر کار پیران شدند
 که آیا درین ماجرا چون شود ز انبوه اعدا چه بر ما رود
 مگر شاه را حضرت جبرئیل بیاورد وحی خدای جلیل
 که بی‌جنگ زد فال فتح و ظفر به راحت نشست و گشوده کمر
 بگردید از عرض ما چاره جو خدیو جهان بهر دفع عدو
 بود فوج‌شان بیش و از ماست کم‌چو گردند فردا مقابل به هم
 چه خواهیم کردن ز اهل حسد به این دولت ار چشم‌زخمی رسد
 بایستند در صف چو اعدای مامبادا که لغزد ز جا پای ما
 به هم اینچنین گفتگو داشتند به دل تخم و سواس می‌کاشتند
 و لیکن همه غافل از راز غیب‌ز الهام غیبی و آواز غیب
 ز غفلت نگردید معلوم‌شان که فرموده شاه کی آستان

در احکام نیک و بد و خیر و شر برابر بود با قضا و قدر از آنجا که اعلی حضرت شاهی ظل‌اللهی، به فحوای «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»* در معارک عدوفاکنی و دشمن‌شکنی و اقلیم‌ستانی، همیشه نظر حقیقت‌نگر بر تائیدات آسمانی و تفضلات جناب سبحانی دارند و به موجب آیه کریمه «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» فتح و نصرت را از عطیات حضرت آفریدگار و قوت بخت مددکار خود می‌شمارند و ذات قدسی صفات آن حضرت که معدن تحمل و وقار و همت والا نهמתش در شداید و مهالک مثل کوه پابرجا و استوار است، اصلا و قطعا از بسیاری افواج مخالفان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱

و قَلَّتْ جمعیت بندگان خود اندیشه نفرموده و دست توکل به مضمون «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» محکم و به متکای عنایت الهی تکیه داشتند و چشم از اسباب ظاهری پوشیده، بنای کار بر ظهور لطیفه غیبی گذاشتند.

روز دیگر که خسرو زرین کلاه مهر از قلعه چارم سپهر، رایت جهانگیری و لوی دشمن‌شکنی برافراخت و مواکب کواکب را از بارقه تیغ آتشبار شعشعه، متفرق و معدوم ساخت، همت والای حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی به دفع آن هنگامه پرداخته، به استظهار جنود نامحدود غیبی و اعتضاد جیوش ظفر به دوش سماوی، به قصد مدافعه سوار به اقبال قاهر و طالع باهر و قلیل از جمعیت حاضر در جنگ ماهر، از شهر به جانب دشمن مبتلا به قهر، جلوه طراز ادهم عزم و علم‌افراز میدان رزم گشته، صف بسته به تزک و آیین شایسته روانه گردیدند.

خدیو جهاندار والا نژاد که بودش به فضل خدا اعتماد

به فوج قلیلی که همراه داشت پی رزم، ریات کین بفراشت

خدا یاور و بخت، همراه او ظفر، سایه پرورده جاه او و اعدای تیره ایام نیز دسته‌های سپاه آراسته و به استعداد تمام کمر خصومت بسته

قدم جرأت در میدان گذاشتند.

گروهی مخالف به فوج کثیری جنگ بودند از بس دلیر

به میدان هیجا صف آرا شدند برای خصومت مهیا شدند

نه شان را ز تأیید غیبی خبرنه از زور اقبال خاقان حذر القصه قراولان طرفین به یکدیگر رسیده فیمابین مجادله واقع گردید. قراولان موکب اقبال به حملات مردانه و صدمات دلیرانه، قراولان مخالفان را از پیش برداشته پس نشانیدند و جملگی را گریزانیده به قلب ایشان رسانیدند. چون اعلام نصرت فرجام همایون نزدیک به اعدا رسیده و گرد سم ستور شهریار کامکار سرمه چشم احباب دولت گردون اقتدار و غبار دیده خصم تیره روزگار گردید، تزلزل در بنیان استقلال مخالفان افتاده رنگ از رو و هوش از سر ایشان پرید.

به یکبار در عرصه رزم گاه نمودار شد چون علم‌های شاه

صف لشکر دشمنان زهره باخت که هیئات، اقبال با ما نساخت

سراسیمه کردند گم دست و پانه عقل و نه هوش و نه دانش به جا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۲ پریده ز رو رنگ آنها ز بیم دل جمله کردند از غم دو نیم

«محبت» به اظهار مردانگی چنین گفت از فرط دیوانگی

که من رستم داستان بوده‌ام به مردی مثل در جهان بوده‌ام

به هر رزم می‌تاختم همچو شیر به هر جنگ و پیکار بودم دلیر

ندانم هراس از چه دارم کنون چرا اینقدر گشته حالم زبون

گمانم که این خوف از اقبال اوست هراسم ز بخت عدو مال اوست الغرض که شکست عظیم در سلک حمیت آنها راه یافته، طوایف درانی که با سرکردگان مزبور طریق موافقت پیموده بودند، از ایشان رو برتافته و به خدمت اشرف شتافته، به معسکر ظفرپرور ملحق گردیدند و به اظهار اخلاص و دولت‌خواهی، آثار قدم فدویت و غلامی و شرمندگی و ابراز عبودیت و سرافکندگی و رسوخ بندگی این خاندان خلافت‌مکان، غاشیه اطاعت و جانسپاری بر دوش و حلقه خدمت و پرستاری در گوش کشیدند. چون سرکردگان مزبور حال خود را تباه و روز مراد را سیاه دیدند، دست بر دامن استیمان زده به وساطت درویش سعادت‌کیش کرامات مظاهر، درویش محمد صابر بکریمه «۱» توسل ورزیدند. درویش مذکور محبت و کدو و مانو و کدو را با سران طوایف که مخالفت نموده بودند، ریسمان به گردن انداخته کشان‌کشان به حضور آورده و آن حضرت بر حبس جماعت مسطور فرمان داده ایشان را در فراشخانه به دست فراشان سرکار خاصه شریفه سپردند و بر کسی معلوم نشد که خاتمه کار محبت و کدو و مانو در محبس به کجا انجامید.

در بیان فتح قلعه قلات رزانت‌سمات به تأییدات خالق الارض و السّماوات بر روی مجاهدان موکب ظفر کوکب فیروزی‌رایات نصرت‌آیات

چو ایزد کسی را ز الطاف خاص به فرمان‌روایی دهد اختصاص،

به نیروی طالع توانا بود به تلقین الهام دانا بود

(۱). جای آیه شریفه در متن سفید است. به نظر می‌رسد آیه «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» مراد بوده باشد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۳ به تدبیر، کشورگشایی کنبه اقبال، معجز‌نمایی کند

فرازد لوا چون به دعوی ملک، سپارد به او ملک، دارای ملک

شود اختر دولتش چون عیان‌عدوی بداختر فتد در زیان

چو خورشید بختش نماید جمال، رسد اختر دشمنان را زوال

ز قدر ار کند دعوی برتری نماند کسی را سر همسری بعد از آن که حضرت اعلی، نقش هستی رخنه گران فتنه‌جو را از صحایف اطراف مستقر خلافت زایل و از انتظام مهام ایل جلیل درّانی و تنبیه متمرّدان برگشته‌بخت و افغانان حوالی و حواشی پایتخت فراغت حاصل فرمودند، اعلام ظفرفرجام فرمان‌فرمایی را به عزم جهان‌گشایی افراخته و لوای سعادت و اقبال آسمان‌سا ساخته به اتفاق جنود تائید پروردگار از دار القرار قندهار،

زمانی که با فرخی یار بودنظرها به طالع سزاوار بود

گران شد ز پایش مرصع رکاب برآمد به چرخ بلند آفتاب حرکت فرموده و سه منزل پیموده روز چهارم نیم‌فرسخی قلعه قلات از فرّ نزول موکب فیض شمول اشرف، سرکوب حصار افلاک و شرف‌بخش مرکز خاک گشت و چون قلعه قلات بر فراز تپه رفیع و بر پشت ستیغ واقع و از موضعی که شهر بر سر آن آباد شده است، آبی به افراط از سنگ جوشیده که چشمه در اندرون قلعه ازو روان و بر دور و اطراف حصار نیز از همین آب سرشار آبشارها جاری و خروشان می‌رود و مزروعات گرد تپه و اراضی مابین شهر و آن قطعه مرتفع و اطراف دیگر از همین آب سرسبز و شاداب می‌شود، بلکه زمین‌های چند فرسخ دور و باغات گرد و نواح هم از همین نهر فیض‌بهر، طراوت‌اندوز و سیراب می‌باشد و قلعه مذکور به حدی قوی‌بنیاد و محکم اساس بود که مصوّر خیال در صورت استعجال، نقش تسخیر آن را به چندین سال، بر لوح ضمیر تصویر نمی‌توانست نمود.

مگو قلعه، بل کوه افلاک بود اساس وی از سنگ بر خاک بود

عجب قلعه‌ای برده دست از فلک‌فرازش سماک و نشیث سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهرزده زخمها بر حصار سپهر

ز بس کز فلک تا به او راه بودازو فتنه را دست کوتاه بود

ز نظاره آن، هراسان، سپاه‌چو نادار از دیدن قرض‌خواه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۴

از آنجا که نیت خیر طویت اعلیحضرت قدسی سریرت، مصروف حال عباد و مقصور بر سدّ ابواب فتنه و فساد است، به مقتضای رحمت عام و شفقت تام، همواره مطمح‌نظر الطاف مظهر آن است که گرد کینه و پیکار انگیزخته نگردد و خون احدی از مسلمانان به ضرورت ریخته نشود، ملّا ادریس خان شیخ الاسلام اردوی انجم اقتحام را که از فضایل عظام و علمای کرام است، در آن وقت در سلک ندمای مجلس همایون انتظام داشت، به دلالت و استمالت پیش قلعه‌دار مزبور فرستاده، به اطاعت دعوت فرمودند. خان فضایل نشان به قلعه رفته زبان به پند و نصیحت گشوده هرچند به رغبت به ملازمت و تحریص به اطاعت و منع از مخالفت نمود، آن مدهوش سرخوش باده غفلت و سرمست نشئه جهالت و حماقت، از ادراک ملازمت تقاعد ورزیده و از دولت جبهه‌سای آستان سپهر رفعت، تباعد گزیده و چون مواظ هوش‌افزا و نصایح هدایت‌نما در مزاج غفلت‌امتراج او سودمند نگردیده، ملّا ادریس خان به درگاه معلی مراجعت کرده، نخوت و غرور که از احوال آن جاهل مغرور مشاهده نموده بود، به عرض والا-رسانید. لا-جرم فرمان قهرمان جلال از پیشگاه سلطنت و اقبال، تسخیر آن قلعه سپهرمثال نافذ گشت.

غازیان نصرت‌فرجام و مبارزان فیروزی‌اعلام، حسب فرمان پادشاه گردون‌مقام فلک‌احتشام، آن قلعه بلندمکان را مرکزوار در میان گرفتند و از هرطرف یورش برده، به ضرب آلات حرب، رخنه در ابنیه حصار و جدار انداختند و اساس ثبات و قرار قلعه‌گیان را متزلزل ساختند و از بس که به نیروی اقبال عدومال خدیو بی‌همال خوف و هراس بی‌قیاس در دل اشرف تیره‌خیال استیلا یافت، عنان خودداری از دست داده و یکی از معتمدان خود را نیازمندانه به درگاه عالم‌پناه فرستاده توسل به شفعا جست و به فحوای ... به جهت

استشفاع و استیمان، استیزان ملاقات درویش محمد صابر نمود.

حضرت اعلی به موجب استدعای او درویش محمد صابر را به قلعه مرخص فرمودند. درویش مذکور به حصار رفته نوید مرحمت و مژده امان به گوش اشرف خان رسانیده خاطر جمع گردانید. چون مشار الیه وثوق اعتماد و صدق اعتقاد بر قول درویش صداقت‌اندیش داشت و می‌دانست که سخن او در خدمت آن حضرت به موقع قبول درمی‌آید، بعد از درخواست و اخذ امان‌نامه از قلعه برآمد. به وساطت درویش موصوف روی ارادت به درگاه فلک رفعت آورده شرف‌اندوز ملازمت گردید. آن حضرت به اقتضای مروت در ازاء این اطاعت، حکومت شهر قلات به نام او به حال گذاشته و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۵

پسرش را به حکومت قلعه‌داری آنها گماشته و اشرف خان را در حضور وافر السرور داشته، رایات نصرت آیات از جانب قلات، به سمت غزنین افراشتند. مطمح نظر کرامت اثر اعلی حضرت این بوده که خان مذکور را چند روز به خدمت حضور اختصاص بخشیده به فیض تربیت مخصوص گردانیده از امثال و اقرانش ممتاز فرمایند و بعد از چندگاه مومی الیه را باز به قلعه قلات تعیین نمایند. چون آن برگشته طالع به اغوای دیو نفس طامع قدر این موهبت عظمی ندانسته، از کمال قساوت و ضلالت از طریق هدایت انحراف ورزیده و شیوه نفاق و خلاف گزید. پنهانی پیغامهای فتنه‌سازی و رخنه‌اندازی به پسر فرستاده و در خیال کافرنعمتی افتاد و بر ضمیر صفاتخمیر آن حضرت- که آئینه صورت حال صغیر و کبیر و برنا و پیر است- این معنی منکشف گردید، قبل از آن که مامول او به حصول انجامد، پسر او را از قلعه‌داری معزول و قلعه‌دار دیگر در قلات تعیین ساخته به فحوائ «مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» * آخر آن بدباطن را نیز به سزا رسانیدند.

در بیان فتح قلاع غزنین کابل و پشاور به نیروی اقبال خدیو داد‌آور

در آن اوقات خجسته‌ساعات که خاقان ملکی ملکات، از فتح قلات فراغت حاصل فرموده آیه بشارت‌پیرایه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» از مبشران ملاء اعلی اصغا نموده و مژده نصرت تقریب و نوید ظفرتمهید «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» از منهیان عالم بالا شنوده، قرین هزاران سطوت و تمکین، به سرزمین نزهت آئین غزنین متوجه گردید. سکنه و اهالی آنجا ادانی و اعالی شهر و حوالی از دبدبه ورود افواج فیروزی‌لوا و کوبه مسعود خدیو کشورگشا، متزلزل و هراسان و خایف و ترسان شده، به اغوای شیطانی، ثبات زندگانی درنیامدن به درگاه خاقانی دیدند و دروب قلعه را چون ابواب سعادت به روی خود بسته و دو سه روز در مقام خودداری نشست، آهنگ به جنگ نموده جرأت به انداختن گلوله توپ و تفنگ ورزیدند به فحوائ مقوله «بر کوه وزن سنگ که برمی‌گردد» آخر الامر از صولت دست‌برد غازیان نصرت توأمان که از چهار طرف بر آنها زور آورده بودند، بی‌تاب‌وتوان و از حرکات ناشایسته نادم و پشیمان گشته، غیر از جین بندگی بر خاک آستان سپهربنیان سودن و جز طریق اطاعت و انقیاد پیمودن، سیل نجات و دلیل خلاصی از آفات ندیدند. جان محمد خان و کلانتران و کدخدایان و اعزّه و اعیان و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۶

شیخ الاسلام و قاضی و دیگر علمای آن مقام به درگاه عالم‌پناه آمده بعد از توبه و استغفار و تذکار مقوله ما گنه‌کاریم و تو آمرزگار، به جبهه‌سای سده منیع و عتبه رفیع سر افتخار به اوج فلک دوار سودند و از خوف و هراس که بر آنها مستولی و موجب ترس و شکسته‌دلی بوده، برآسودند و ادای حقوق دیوانی و مال واجبی سلطانی را متعهد شده و بنای بقای خانمان خود را استوار نمودند.

اعلی حضرت قدر قدرت، بعد از انفصال این معاملات، اعلام ظفر ارتسام را بلا توقف و تأمل به سرزمین پر لاله و گل، اعنی دار الملک کابل، چون اشجار بهار مانند سرو و چنار، سایه گستر فرمودند. ناصر خان را- که مدت‌ها واقف به راه و رسم دار الملک مزبور

و به اعیان و ارکان آنجا محشور بود- به عنایات خسروی نواخته، برای استمالت خواص و عوام و تألیف قلوب کافه انام، پیشتر روانه ساختند. مشار الیه در آنجا رسیده به یکبارگی حقوق لواحق الطاف و سوابق اعطاف خاقان کشورستان بر طاق نسیان گذاشته به کافر نعمتی پرداخت و از راه کوتاه اندیشی صلاح خود را در این شناخت به مصداق «کُلّ شیء یرجع الی اصله» باز رجوع به جانب محمد شاه، پادشاه هندوستان، نماید و طریق مخالفت و انحراف با اولیای این دولت عظمی و سلطنت کبری پیماید. مقارن این حال، خبر توجه فرمودن جنود مسعود به آن حدود شنیده طاق استقامت از خود مسلوب و فرصت ظهور داعیه مفقود یافت و مضمون «الفرار مما لا یتاق» پیش نهاد خاطر خود ساخته، با بنه و بار از کابل برخاسته به سمت پیشاور شتافت و در همین اوان سید درگاهی کابلی در آن وقت راتق و فائق مهمات کابل و ضابط خراجات جزو و کل بود و به گوش آگاهی نیوش او از زبان هر صداقت منش راست گو می رسید که پادشاه دین پناه مؤید من جانب الله به هر ملک و ناحیت که لشکر به عظمت و جاه می کشد و به هر مرز و کشور که سمند عزیمت آسمان پیوند را به نیت تسخیر جولان می دهد، فتح و ظفر دواسپه به استقبال می شتابد و هیچ صاحب دولتی و گردن کشی نمی تواند که سر از حلقه اطاعت آن حضرت برتابد. احدی را اگر به شقاوت ذاتی خیال نزاعی و خصومتی با بندگان دولت خداداد در سر افتاد و دست جسارت به اعلان اوضاع تمرّد و عناد گشاد و از هر قدر سعی و کوشش که کرد روی بهبود ندیده و صدمه استخوان شکن از دست بهادران تهمتن کشیده رخت ناکامی به مطموره عدم برد، یا به رهنمونی سعادت ازلی بر رذیلت کردار و قباح مآل کار زود متنبه و خبردار گشته، به ذریعه جبل المتین عجز و الحاح خود را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۷

عجالتاً از مفاک مذلت هلاک برآورد. الحاصل سید مذکور به رهبری بخت و استماع این امور قوی دل و امیدوار به عنایات و الطاف خدیو نامدار شده، در سه منزلی کابل به استقبال موکب نصرت اشتمال شتافت و آفتاب تفضلات پادشاه معتقدنواز ذره پرور، زیاد از آنچه که در متخیله او بود، بر ساحت احوالش تافت.

ناصر خان نکبت نشان که از کابل رمیده رخت ادبار به پیشاور کشیده بود، خیال محال به خاطر آورده و مجادله با قضا آسان شمرده، عرایض مشعر بر مقالات دروغ و ذرایع مشتمل بر تمهیدات بی فروغ، به خدمت محمد شاه و وزرا و امرای او نوشته و تخم هوس به سعی نارس، در زمین خیال و اندیشه محال کشته، تعیین فوج و توپخانه را به کمک خود مستدعی گشته، مدعی آن شد که اگر اسباب مطلوبه به مدد او برسد، سدّ راه و مانع در آمدن سپاه نصرت پناه گردیده، کابل و پیشاور را با مضافاتش مستخلص ساخته، باز ملحق به هندوستان گرداند و جوهر ثابت قدمی و مردانگی خویش را به درجه ظهور رساند. بعد از فرستادن عرایض، درّه خیبر را به توپخانه سنگین و سپاه باثبات و تمکین، مضبوط و مسدود و خود عزم اقامت به پیشاور نمود. چون احوال غلطکاری آن نکوهیده مآل به عرض استادگان پیشگاه عزّ و جلال رسید، آن حضرت به استعجال تمام و سرعت مالا کلام طی منازل نموده، داخل شهر دار الملک کابل گردیده و ده دوازده روز آن خطه دل فروز را از فرقدوم میمنت لزوم، سعادت اندوز ساخته، به تماشای باغ و گلزار و سیر دشت و مرغزار نزهت آثار- که جلوه گاه شاهدان لاله و گل و عروسان نسرين و سنبل و موقع وفور نشاط و سرور و موضع انواع شکار وحوش و طیور می باشد- پرداخته، انجمن آرای عیش و نشاط بودند و دست بخشش و جود بر سکنه و اهالی آن حدود و جنود نصرت نمود گشوده و اسلحه و یراق جباخانه را که به مرور ازمنه و دهور و امتداد سنین و شهر، در آن ملک موفور السرور، سلاطین آل تیمور از نزدیک و دور، به تقدیر خالق الظلمات و النور، برای آن مظهر الطاف نامحصور رب غفور و دایه داشته بودند به جمهور سپاه منصور مرحمت فرمودند و از آنجا عازم جلال آباد فرحت بنیاد شده، تا چهل روز در آن منزل فیروز، نزول اجلال نمودند و بعد از آن لشکر ظفر اثر را رخصت عبور از دره خیبر و دستوری مرور از آن مکان پر خوف و خطر داده و خود نیز به سمت پیشاور متوجه گردیدند و صدای کوس عظمت به نه گنبد دوار و ندای کور که نصرت به گوش ساکنان اقطار رسانیدند.

ناصر خان از طنطنه افواج بحر امواج، به کمال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۸

یأس مغلوب دهشت و هراس بی‌قیاس و محجوب وسوسه و تلواس، مسلوب الشعور و الحواس گردیده، کوه استقامت خود را پیش سیل پر آشوب حمله بهادران دشمن کوب، مانند خسی به راه دریا و وجود بی‌بود خویش را در جنب تندباد صدمه دلاوران تهورنژاد «كَالْفَرَّاشِ الْمُبْتُوثِ» پا در هوا دیده و از اضطراب بر خود پیچیده، دست از دامن مدعا کشیده، از فرط عجز درّه خیبر را وا گذاشته به تعجیل تمام، سراسیمه و ناکام، با فوج و بنه، از دریا گذشته، کشتی‌ها را یکسر به سمت خود برده، غرق آب و به گمان باطل، وجود عاطل خویشان را ایمن از خطر و اضطراب نمود و به قصور فهم پنداشت که بندگان اعلی را با آن افواج نامحصور و توپخانه سنگین موفور، از چنین جای متعذر العبور و دریای عظیم سراپا تلاطم پرشور، با وصف نایابی سفاین، عبور دشوار بلکه بیرون از مخیله اوهام و افکار خواهد بود.

ندانست آن کودن بی‌شعور که هست این خیالات از عقل دور

کسی را که اقبال رهبر بود چه پروا ز سدّ سکندر بود؟

به فیروزمندی گشاید رهش شود عرصه دهر جولانگهش

چو تأیید حق یاور کس بود بداندیش او کمتر از خس بود

به هر جا که خواهد نماید عبور، نیاید به فرّش از اینها فتور

شود هر که را لطف یزدان دلیل، چو موسی دهد کوجه‌اش رود نیل القصه خدیو دریادل کامل الفضایل خدایاور، نظریافته الطاف و عنایات حضرت داور، از کثرت افواج بحر مواج در رکاب، چون آفتاب درخشان در تراکم سحاب، نهضت از جلال آباد فرموده، اوتاد خیام گردون احتشام بر دره خیبر زده، قله کوه را از پرتو قبه بارگاه آسمان جاه، خورشیدشکوه ساختند و رؤسای افغانه درّه خیبر و سرکردگان ایل و ایلوس و خوانین و ریش سفیدان ایلات با ننگ و ناموس دره مزبور به یآوری طالع سعید و رهبری سعادت جاوید، بر آستان دولت بنیان حاضر شده مراتب رسوخ ارادت و دولتخواهی نسبت به جانب اعلی شاهی ظلّ اللّهی به ظهور رسانیده، به عطای خلّاع فاخره و دیگر عنایات وافر سرافراز و ممتاز گردیدند.

بعد از فراغ و دل‌جمعی از بندوبست آن حدود، موکب مسعود ملایک وفود، به هم‌عنانی بدرقه تائیدات ملک و دود، طی منازل و قطع مراحل کرده، به الکای پیشاور شرف ورود ارزانی فرموده، زواید بار و بنه را در شهر گذاشته، خوانین نام‌دار و بهادران

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۹

نصرت‌شعار را در رکاب ظفرانتساب گرفته به طریق ایلغار، متوجه مقصد گردیده سی فرسخی راه در یک شب طی نموده، هنگام سطوع سپیده سحر و طلوع بارقه خورشید انور، کنار دریا را چون افق سپهر اخضر، مشرق انوار افسر آفتاب‌زیور فرمودند و قراولان خیرت‌انتساب، به تفحص و تجسس پایاب، در اطراف و اکناف بحر سورت‌مآب مأمور شدند. از آنجا که تائیدات ایزد خلّاق پیوسته شامل حال خدیو آفاق می‌باشد و به سعی و اهتمام کارکنان قضا و قدر، اسباب فتح و ظفر از برای این برگزیده خالق اکبر همیشه آماده و میسر می‌گردد، در این وقت که افواج بحر امواج به کنار رود اتک و وارد گردیده به جستجو و تلاش معبر به هر طرف می‌دویدند، از حسن اتفاق قراولی از آنها به جایی رسید که دریا به پنج شعبه منقسم گشته و آب آن تنک شده، از هر شعبه به یک طرفی افتاده و از جزر و مد و تلاطم بی‌حد و حدود ایستاده بود. چون آن خبر مسرت‌نشان از روی عرض و انهای قراولان به سمع همایون خاقان کشورستان رسید، به ابرش سوار صرصرشتاب، حکم شد که اسب بر آب زده و از هر پنج شاخ دریا به احتیاط گذشته و خبر از عمق و زور آب آورده و حقیقت حال را معروض استادگان پیشگاه عزّ و جلال دارد. فی الفور آن سوار جزّار، کمر به امثال امر شهریار عالی‌تبار استوار ساخته، عنان تکاور به دلیری تمام به آب سپرده و از هر پنج شعبه به سهولت عبور کرده و به همان پا بازآمده، خبر موافق اظهار قراولان آورد. اعلیحضرت بر وفق قانون حزم و احتیاط که همه کس را در همه چیز لازم،

خصوصاً سلاطین عالی‌مقدار را که وجود مقدس‌شان جسم عالم را جان و سرشته خیر و فلاح جهانیان وابسته به حرکات و سکنات ایشان است، مراعات قانون خبرگیری و خبرداری در این قسم مواقع عظیم‌الخطر و مواضع محتمل‌الخیر و الشر، واجب و متحتم می‌باشد، بر اخبار این یک نفر سوار اکتفا فرموده، چند نفر دیگر برای تحقیق و تصدیق خبر تعیین نمودند. اینها نیز رفته رفته عرض عمق هر پنج شعبه آب را به پای آگاهی پیموده و بر همه اطراف و جوانب نظر تأمل و تعمق گشوده، آنچه دیدند آمده به عرض اشرف رسانیدند. چون عرض منہیان لاحق با خبر مخبران سابق صادق مطابق افتاد، حضرت خدیو قدرقدرت، همان وقت بر اشتهب دولت رکوب فرموده آن معبر فرخنده‌اثر را از فیض عبور کرامت‌ظهور، رتبه همسری به نه بحر اخضر بخشیدند.

شه درّ درّان دریانوال به دریا روان شد به عزّ و جلال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۰ عجب دولتی بحر را داد روکه شد قطره‌زن ابر رحمت بر او

خوشا بخت بحر و خوشا اخترش که شد سایه‌افکن هما بر سرش

به روزی چنین آسمان چون حباب‌ندوزد چرا دیده بر روی آب؟

پی پای‌بوسش ز روی ادب ز گرداب دریا کند غنچه‌لب

از آن بحر گردید عنبرسرسشت که آمد به دریا ز خشکی بهشت

چنان بحر شد غوطه‌زن در فروغ که بخشد حبابش چو اختر فروغ

دری را به جان بحر شد مشتری که برد از فلک گوی نیک‌اختری

به دریا بلند آفتابی گذشت که گرداب، از قدر، فوّاره گشت

زده بحر چون بوسه شه را به پاء، شده بال ماهیش بال هما و نیز قشون ظفره‌نمون- که در کثرت با قطرات بحار هم‌شمار بود- چون دریای پرشکوه ذخّار که با بحر تنک آب دچار شود و آن را لطمه‌کوب امواج غلبه خویش نموده به سرعت و تندی رود، در رکاب فیروزی‌مآب خدیو بحر و بر، از آب گذر نموده، محیط بسیط صحرا و حاوی ساحت غبرا گردید و صهیل هیونان پلنگ‌صولت و شیبه بادپایان نهنگ سطوت، در اقصا و اقطار دشت و کوهسار از شش جهت پیچید. سبحان الله الملك المتعال! این چه زور طالع و قوت اقبال است که هرگاه که فرمان‌فرمای ممالک متوجه معارک و مهالک و سالک معابر و مسالک می‌گردد، کریم کارساز و قادر بی‌انبار، همه‌جا تائیدات غیبی و عنایات لاریبی خود را قرین حال فرخنده‌فال آن حضرت می‌فرماید و به لطف کامل و کرم شامل، کارهای مشکل بر آن پادشاه صاحب‌دل آسان و حل می‌نماید و در این هنگام میمنت‌فرجام که خاقان فلک‌جناب، بلاتردد و اضطراب، با وصف نایاب بودن پایاب، با چنین جنود فیروزی‌مآب، عبور از آب و از بارقه این خارقه عالم را پر از نور چون آفتاب جهان‌تاب فرموده، احدی را از سلاطین نامور و سایر نوع بشر- که احوال ایشان در کتب تواریخ و سیر مرقوم و محرّر است- مسیر نشده «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»*. و از دلایل اختصاص این نظریافته الطاف خاص جناب اقدس الهی که از تفضّلات و مراحم نامتناهی، بلاشرکت‌گیری در حق او سمت تحقیق دارد، آن‌که در همین اثنا تاجری با گله اسبان و گوسفند و دیگر اجناس و تحف ارجمند، به کنار دریای مزبور رسیده، قشون ظفرنمون را دید که از آن بحر پرشور به آسانی تمام عبور کرده به مضمون این بیت مشهور که،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۱ نسبت پاکان طلب یا از پی ایشان مروغرق دریا می‌شود فرعون و موسی پیشواست به خاطر نیاورده، معه اسبان و اموال و ائقال و احمال به دنبال موکب جلال روان گردید.

در آمدن در آب همان بود و غرق شدن او با تمامی مال و منال همان. و چون این خبر به عرض اعلی رسید، مردم را به جهت تفحص استفسار کیفیت و کمیت آب فرستادند. بعد از تفتیش و پرسش از واقفان احوال آن نواحی به وضوح انجامید که پیش از ورود جنود مسعود، آب در طغیان بود و هرگز قد نمی‌داد و در هیچ عهد و آوان هیچ کس از این راه بدون زورق و سفینه نگذشته. همین

که قراولان اقبال‌نشان به فرمان قضا‌جریان، برای دریافت عرض و عمق آب روان شدند و آب از صولت و سطوت آنها به خود فرورفت، دریا پایاب گشته اردوی معلی که از بسیاری اموال و اجناس و انبوهی خلائق و اصناف ذکور و اناث جهانی بود، بیرون از احاطه گمان و قیاس بلکه صد درجه افزون ازین جهان سست‌اساس، به رهنمونی قاید اقبال خلیفه ایزد بی‌همال، نوعی سالما گذر از آن معبر پرخطر کرده که یکی را از آدمی و چارپا آب از کمر نگذشت و نقصان ریسمانی، برهم زن سلسله جمعیت نگشت.

الحاصل بعد از عبور موکب منصور از آب، جهاندار خلائق‌مآب، مخلص خان و بستان خان درانی فوفلزی را به قراولی لشکر و تنبیه ناصر خان سبک‌سر، مأمور و روانه و خود نیز عقب ایشان حرکت فرمودند. قراولان مزبور در سرای خربزه به ناصر خان رسیده آتش جدال و قتال مشتعل نمودند. ناصر خان نیز با جمعیت خود به قصد ستیز در میدان کارزار پای ثبات و قرار فشرده، مدتی سرگرم زدوخورد بوده، آخر تاب مقاومت نیورده، زن و فرزند و عیال و اطفال و اموال و ائقال خود را گذاشته به اتفاق امیر بیگ خان نایب و معدودی از همراهان خاسر و خایب گریخته از معرکه غایب گردیده و چون آهوی رم‌خورده، پناه به جنگل برده و از بیم تعاقب غازیان شیرشکار در تراکم اشجار اختفا گزید. قراولان هرچند به جستجو شتافتند، اصلاً اثری از او نیافتند. عاقبت الامر خان بهادر ولد مشار الیه را با اموال و اطفال دیگر برداشته آورده در حسن ابدال به موکب خدیو بلنداقبال ملحق شدند. حضرت اعلی از حسن ابدال مراجعت فرموده به پیشاور آمدند. خان بهادر و باقی اولاد و اطفال و منسوبان ناصر خان را- که دستگیر غازیان شیرگیر شده بودند- امر به توقف و سکنا پیشاور فرمودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۲

در بیان توجه موکب ظفرانتساب به صوب پنجاب و مسخر شدن آن مملکت به دست بندگان رکاب خاقان مالک‌رقاب

چون شاه‌نواز خان پسر زکریا خان بعد از فوت پدر و دستگیر کردن یحیی خان برادر کلان خود- که از جانب پادشاه هند به حکومت دار السلطنه لاهور مأمور بود- به تحریک مواد فاسده نخوت و غرور خودسر و مغرور و قابض متصرف ممالک پنجاب به غلبه و زور گردید و مال بسیار از ترکه پدر و جد، یعنی عبد الصمد خان ناظم صوبه تهته و ملتان- که چهل سال حکومت این ولایات زرخیر بلا استقلال داشته و مبالغ خطیره از حصر زیاد و بیرون از تعداد اندوخته بود- به دست او رسیده به موجب این بیت کثرت زر می‌کند دل را سیاه آخر این صفرا به سودا می‌کشد و از غلبه سودا، خیالات باطله را به خاطر راه داده و از طریق عاقبت‌بینی و مآل‌اندیشی دورافتاده، دود هوای سلطنت در کاخ دماغش پیچیده و به جهت حصول این مامول، تدبیر با خود اندیشیده به دانه‌ریزی احسان، دام مکر و تزویر چیده، با رعایای مال‌دار و مردم فال‌گذار لاهور، از غنی و مفلوک، مسلک حسن سلوک و رفق و دلاسا به آئین ملوک پیش گرفته، در تفتیح ابواب مداخل و تکثیر وجوه محاصل کوشیده، رفقا و همراهان را فراخور حال هریک مراعاتی نموده، مستعد انصرام مدعا و امیدوار دیگر رعایتهای علیا می‌ساخت و بعضی اسباب دولت و احتشام و عظمت، مثل تعمیر برج مژمن در خانه و تیاری خیمه‌های سرخ ملوکانه- که در هندوستان مخصوص پادشاهان والامقام است- با دیگر چیزهای محفلی مهیا کرده و بساط سلطنت گسترده، به انتظار وقت و فرصت، شطرنج غایبانه به خیال می‌باخت و در این وقت که ناصر خان از ضرب دست بهادران گریخته به کمال یأس و خسران، از راه جنگل و کوهستان، به سمت هندوستان شتافت و آوازه جهانگیری و ممالک‌ستانی حضرت ظل سبجانی در اطراف آفاق اشتهار یافت و طنطنه کوس نهضت به جانب لاهور، [به] گوش مست و مخمور آن دیار پر سرور برتافت، شاه‌نواز خان به حال خود سراسیمه و هراسان گشته، عریضه‌ای مشتمل بر ضراعت و انکسار به بارگاه گردون‌آثار فرستاده، اظهار عقیدت و اخلاص فراوان و تصمیم اراده دولت‌خواهی نسبت به بندگان آستان فلک‌شان نمود و به این وسیله چندی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۳

از صدمه سیلاب لشکر ظفرپیکر پادشاه بحر و بر، در مأمّن عافیت آسود. بعد از فرار ناصر خان و گرفتار شدن اولاد و احفاد و

منتسبان او در دست دلیران ظفر نشان که حضرت خاقان ممالک‌ستان در الکای پیشاور نزول اجلال داشته همت والانهمت به ترفیه احوال سکنه و اهالی آنجا به داد و دهش کافه رعایا و ترتیب و پرورش عامه برایا و خلاق‌پروری و معدلت‌گستری گماشته بودند- به اخبار مخبران و انهای منهیان، به عرض ایستادگان پایه سریر سپهر بنیان رسید که از اشتهار خبر جلالت اثر جلوس میمنت‌مأنوس بندگان اعلی حضرت بر تخت فیروزبخت سلطنت و انتشار آوازه جهانگیری و ممالک‌ستانی خدیو قدر قدرت، محمد شاه پادشاه هندوستان در لجه تفکر و بحر تحیر فرورفته، اندیشه‌مند گردیده تا یک ماه با امنای دولت و امرای ذی شوکت، انجمن آرای مشاوره و مصلحت بوده، آخر تهیه قشون کثیر التعداد و توپخانه سنگین موفور المواد نموده، شاهزاده احمد میرزا پسر خود را به اتفاق قمر الدین خان وزیر و منصور علی خان داروغه توپخانه و سادات خان بخشی و راجه اسیری ولد جی سنگه، سردار قشون راجپوتیه و دیگر امیران نام‌دار، با جمعیت بی‌شمار به سمت لاهور روانه ساخت و شاهزاده با فوج از حد زیاده قریب چهارصد هزار سوار و پیاده، به همراهی او مستعد و آماده شده بودند، رایت عزم به جانب مقصد افراخته و چون آوازه حرکت او از شاه جهان‌آباد به پنجاب رسیده، شاه‌نواز خان- که از شاهراه اطاعت سلاطین هندوستان انحراف ورزیده و نقش دیگر بر صفحه خاطر کشیده بود- از خبر توجه شاهزاده مذکور، با فوج و سامان غیرمحصور، به طرف لاهور، در باطن خایف و هراسان گردیده و در ظاهر عریضه‌ای مشتمل بر مضمون که فزون از مرتبه حوصله او بود، به خدمت پادشاه والاجاه محمد شاه نوشته، معروض داشت که بندگان اعلی شاهی ظل الهی، در رکاب سعادت‌انتساب، جمعیت چندان ندارند و به ملاحظه کثرت افواج که با من هست، یقین که قدم به حدود پنجاب نمی‌گذارند. اگر لشکر منصور از اتک عبور نماید، بنده از عهده مدافعه ایشان به آسانی برمی‌آید. قدوم شاهزاده برای کاری که از نوکران صورت تمشیت تواند گرفت، لزوم ندارد و هم این ملک که به سعی و کوشش زیاد و پاره‌ای آباد شده، از ورود جنود متکاثره باز رو به ویرانی می‌آرد. لهذا محمد شاه محافظت ملک پنجاب را محول به او نموده و میرزا احمد که در طی منازل و مراحل تعجیل می‌نمود، قریب به سرهند متوقف گردید و پای اراده در دامن تأنی و تأخیر کشید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۴

چون این اخبار به مسامع الهام مجامع شهریار عالی تبار رسید، بعد از ملاحظه سان بهادران نصرت‌شعار و مبارزان تهور دثار، به تهیه سامان یساق ظفرانتساق، سمند عزیمت آسمان پیوند جهانگشا را فی الفور از پیشاور به جانب پنجاب سبک‌عنان و گران‌رکاب فرمودند. در عرض راه پرکنات توابع پنجاب و قرا و مزارع و اماکن و مواضع آن ملک وسعت‌انتساب، از قبیل سیالکوت و امن‌آباد و بسرور و گجرات و وزیرآباد و دیگر مضافات لاهور، به تصرف اولیای دولت ابد مدت درآمده، حاکم و عامل از برای هر محل تعیین نمودند و شاه‌نواز خان از ورود مسعود جنود نامعدود، به این دبدبه هیبت آمود- که باعث تزلزل ارکان وجود او بود- متزلزل شده، به دیدن موجودات لشکر خود پرداخته، نود هزار سوار سوای پیاده‌های جزار و دوازده هزار عراده توپ آتش‌بار به حیطة شمار درآورده و از آن جمله چهار پنج هزار نفر را به محافظت شهر گماشته و قدری توپخانه و قورخانه نیز موافق ضرورت و دو سه هزار عراده توپ را در بروج و باره و اطراف شهر پناه گذاشته، دروب قلعه و حصار و کوچه‌های محلات را مسدود ساخت و خود با تمامی افواج و سامان از شهر برآمده و گذرهای دریای راوی را- که در یک فرسخی شهر واقع است- به چیدن ادوات توپخانه تگرگ‌بار و نشانیدن مردان کارزار، به اقتضای رأی سست و تقاضای اندیشه نادرست، راه عبور و طریق مرور بر روی مواکب منصور بسته و ندانسته که

به صحرا چو زور آورد سیل تندنگردد به صد مشت خاشاک بند اعلی حضرت خاقانی- که در هر امر و در هر وقت، ملهم به الهام ربانی و القاء یزدانی هستند- در ظاهر بلدی از دهاقین آن سرزمین گرفته در جلو نصرت پیش‌رو انداخته و در حقیقت تأیید قادر ذو الجلال و قاید اقبال ابد الاتصال، دلیل و پیش‌آهنگ اعلام ظفر فرجام ساخته، به معبری نایاب- که پایین‌تر از معابر مسدوده افواج اعدای تیره‌سیما بود- عبور فرموده، به بالا- سرباغ شالامار، به تفاوت نیم‌فرسخی از منزل گاه مخالفان نابکار، نصب رایات ظفر آثار

نمودند. چون مکنون ضمیر مرحمت تخمیر آن جناب همیشه آن است که به احدی از بندگان خدا آسیب در زمان دولت معدلت پیرا نرسد، درویش محمد صابر را- که مردی بود صفاکیش و صواب‌اندیش- به جهت گوهرآمود ساختن گوش هوش شاه‌نواز خان، به جواهر زواهر نصایح و به رغبت دست برداشتن از ارتکاب تمرد و قبیاح، فرستاده رسم دعوت به راه حق و رحم بر احوال خلائق به جا آوردند. آن سرشار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۵

باده غرور و استکبار، اصلاً به مقالات درویش مذکور دل نهاده و گوش به موعظت و پند او نداده، بلکه آن درویش سعادت کیش را به ساحری و جادوگری متهم گردانیده به قتل رسانید و از انتقام منتقم حقیقی نیندیشیده، آن متجرع ساغر «موتوا قبل ان تموتوا» را شربت شهادت چشانید و همان روز که این درویش صلاح‌اندیش از دست ظالمان بدکیش به درجه شهادت رسید، پادشاه خورشید کلاه وقت نماز عصر، با معدودی از بهادران نصرت‌دستگاه سوار اشهب دولت شده، به طی مسافت کمی، اردوی معلی را گذاشته نظر اصابت اثر به اطراف و جوانب گماشته، نظاره گرد و پیش شهر و لشکرگاه مخالف و ضلالت بهر می‌فرمودند و آن حضرت را در آن روز فیروز، از این حرکت بابرکت، جز تشخیص مکان جولان بهادران جنگ‌جو و تعیین میدان صف‌آرایی مبارزان ستیزه‌جو با اعدای تیره‌خو و سیر سواد شهر، امری دیگر نصب العین ضمیر انور و خیال محاربه و جدال مطلقاً مخطوط خاطر فیض گستر نبود. در آن اثنا جاسوسان شاه‌نواز خان که به جهت تجسس خبر، دامن سعی به کمر زده آنا فآنا حقایق احوال لشکر ظفرپیکر به او می‌گفتند، خبر حرکت خدیو بحر و بر به سرعت هرچه تمام‌تر به خان مشار الیه رسانیدند و او به فحوای «الوقت سیف قاطع» فرصت را غنیمت شمرده، بر جناح عجلت سوار شده، با جمعی غفیر و توپخانه کثیر، اراده مقابله نمود. پادشاه مظفرسپاه، سبقت دشمن را علامت تیره‌روزی او و نشان فیروزی خود دانسته، با دل قوی و بازوی توانا در جایی که رسیده بودند، پای استقامت فشرده و توقف ورزیدند و آن قطعه زمین را به یمن ثبات قدم ارجمند درجه مناعه کوه الوند و از پایه الویه، رفعت بر ارتفاع آسمان بلند بخشیدند. به اطلاع این معنی از معسکر همایون نیز بهادران ظفررهنمون، فوج فوج و دسته‌دسته بر تکاوران برق‌نشان نشسته و کمر شجاعت و دلاوری به میان جان بسته، رو به رزمگاه نهاده، به رکاب ظفرآماده پیوسته، آتش کارزار شعله‌ور و عرصه پیکار را نمونه روز محشر گردانیدند. بعد از زدوخورد بسیار و سعی و تردد مردان کار که در رکاب سعادت به همه جهت دو سه هزار سوار و از طرف مخالف افواج بی‌حد و شمار بود، با وصف قلت لشکر، آثار قادر اکبر و علامت فتح و ظفر و استیلای جهاندار فلک‌اقتدار نمودار و ریایات کوشش و تلاش اعدای نکبت‌سیما منکوس و نگونسار گردید.

شکست آن جهانجوی نصرت‌پناه‌چنان لشکری را به اندک سپاه

چنین کارها آشکار و نهان عجب نیست ز اقبال شاه جهان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۶ نه این فتحش از یاری لشکر است کز اقبال شاه بلند اختر است

نبود احتیاجش بالف و مائه که بود اعتصامش به کم من فئه القصه از دست برد غازیان میرا از خوف و بیم، شکست فاحش عظیم به جمعیت دشمن لثیم رسید. اکثری از سپاه مخالف طعمه تیغ خونبار و بقیه السیف گریزان به هر جانب و کنار شده و از آن جمله برخی که رو به شهر راه فرار پیمودند، متواری به هر کوچه و حوالی گشتند و شاه‌نواز خان خود با قلیلی از نزدیکان و معتمدان و چند قاطر اشرفی- که در آن وقت توانست برداشت- راه گریز به سمت شاه جهان‌آباد پیش گرفت. خیمه و اسباب موفور و اشیا و اموال نامحصور، چه از سرکار خود آن خذلان‌نشان و چه از ملازمان و لشکریان او عرضه نهب و غارت گردیده به تصرف غازیان درآمد. بعد از آن به سواری اقبال با جنود و سطوت و اجلال، متوجه تسخیر شهر شده و بهادران تهمتن‌توان، دروازه‌ها را به زور بازوی جرأت و دلاوری شکسته، از چهار طرف بر فراز دروب و دیوار قلعه برآمده، دست به تاراج و یغما گشادند و جمعی کثیری از قشون شاه‌نواز- که در میان شهر مخفی بودند- مقتول سیوف بی‌زینهار غازیان ظفرمیثاق و محلات و بیوت و اسواق، به آفت

همدم احتراق خراب‌تر از دل ارباب بغض و نفاق گشت و عبدل خان درّانی ماکو، ناظر سرکار خاصه شریفه- که به خطاب مستطاب شفقت‌خانی سرافرازی داشت- در این آوان به منصب جلیل‌القدر عظیم‌الشأن وزارت دیوان اعلی و مکن خان برادرش در جای او به خدمت نظارت سرکار وسعت‌مدار عزّ و افتخار یافت.

در بیان ایلغار نمودن خاقان مؤید اقبال‌مند به سمت سرهند و مسخر شدن آن [قلعه] سپهر آثار به نیروی بهادران ظفرپیوند

بعد از بیست روز از وقوع این فتح مسرت‌اندوز به سمع ایستادگان محفل عالم‌افروز رسید که میرزا احمد، شاهزاده هندوستان که با قمرالدین خان وزیر و دیگر امرای مشیر- که در سرهند توقف داشت- خزاین و زواید کارخانه‌جات را در قلعه سرهند گذاشته و حصار استوار را به مردان کار و دلیران کارزار سپرده و خودش به اتفاق امیران همراهی و عساکر و افواج نامتناهی، برابر ماچھی‌واره از دریای سرهند گذشته، به حدود دوآبه رو آورده، وارد نه منزلی اردوی نصرت‌نیروی معلی گردیده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۷ رسیده به عرض خدیو زمان که شهزاده ملک هندوستان

به فوج گران‌سنگ از بهر جنگ‌روان هم‌چو دریا شده بی‌درنگ

وزیر و خوانین هندوستان به همراه شهزاده گشته روان

ز دریای سرهند بگذشت زودبه حدّ دوآبه نموده ورود

به نه منزل اردوی شهریار رسانده است خود را پی کارزار

به سرهند در قلعه یکسر گذاشت زر و سیم و چیزی که همراه داشت

چو دانست خاقان آفاق‌گیر که دشمن پی رزم آید دلیر

ز رای متین و ز عزم درست‌نشد پای اقلیم‌گیریش سست

به فرّخ‌ترین ساعتی جم اساس بجنبید با لشکر بی‌قیاس

به رفتن چو کوه قیامت شکوه قیامت شود چون بجنبید کوه

ز نعل ستوران که در راه بود زمین، آسمانی پر از ماه بود

روان گشت آن شاه گیتی‌ستان به ایلغار با لشکر بی‌کران به مجرد استماع این خبر، خدیو مهر افسر بلندآختر، عنان یکران عزیمت را به

صوب سرهند معطوف داشته، به تفاوت سه فرسخ از معسکر شاهزاده به طرف پایین دریا از معبر لوده‌یانه عبور فرموده و چهار منزل

راه در عرض یک شب بر سبیل ایلغار پی‌سپر مواکب تعجیل نموده، به محاصره قلعه سرهند پرداختند و سفینه طاقت و قرار قلعه‌گیان

برگشته بخت نگون‌سار را از احاطه افواج بحر امواج، در گرداب تزلزل و اضطراب انداختند.

سه فرسخ ز اردوی شهزاده دورز دریای سرهند کرده عبور

رسیدند همراهیان رکاب بر اطراف آن قلعه با صد شتاب

مگو قلعه، گو آسمان بلندمه و مهر را کوته از وی کمند

سر کنگرش بر فلک کرده راه‌شده اره فرق خورشید و ماه بهادران فیروزی‌لوا، به موجب اشاره والا یورش برده به حملات

دشمن شکن و صدمات کوه‌افکن، رایات سطوت و استیلا بر فراز آن حصار محکم بنا برافراختند و مستحفظان آن مکان را به رهنمای

تیغ بی‌دریغ روانه دیار عدم ساختند.

چنین حکم صادر شد از پادشاه که آرد یورش بر سر آن سپاه

بشد حمله آور ز هر سو یلان بر آن قلعه از حکم شاه زمان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۸ دلیران نام‌آور پیش و پس دویدند بر قلعه در یک نفس

حصار بلند از عبور سپاه شده چون ره کهکشان شاهراه
نگهبان آن قلعه فوجی که بود به یک‌بارگی دست و پا گم نمود
هزبران خونخوار در وقت جنگ نمودند بر هندیان کار تنگ
بر آن تیره‌بختان نهادند تیغ نکردند بر جان ایشان دریغ
به نوعی سر انداختن عام شد که میدان پر از شلغم خام شد
از آن فرقه در عرصه داروگیر گروهی شده کشته برخی اسیر «۱»

مسخر شد آن قلعه در یک زمان به نیروی اقبال صاحب‌قران و بقیه السیف که بر خوان میزبان اجل ضیف نگشته و پیمان حیات‌شان
پر نشده بود، از هر منفذ و مجری که توانستند، رهنورد کوچه فرار گردیدند، درخت هستی خود را از ورطه هلاکت به ساحل نجات
کشیدند و تمامی نقود و اجناس و اقمشه و امتعه بی‌قیاس - که در آن قلعه بلند اساس گذاشته بودند - به تصرف بندگان بارگاه
گردون‌کریاس درآمد و غازیان نصرت‌نشان را در وصول مال و اکتساب غنیمت و حصول اموال و اسباب مکنت و سرور، مشاهده
وفور دینه و خزینه از گنجینه خاطر و سینه، نقد آرزوی دیرینه برآمد.

چو بگرفت آن قلعه را پادشاه توانگر شده جمله خیل و سپاه
خزاین به دست دلیران فتاد در گنج قارون زمین برگشاد
غنیمت گرفتند بسیار چیزز سیم و زر و ز غلام و کنیز

در بیان محاربات خاقان ممالک‌ستان با احمد شاه پسر محمد شاه، پادشاه هندوستان و به قتل درآمدن قمرالدین خان وزیر آن سرکار و وقوع مصالحه فیما بین آن دو پادشاه عالی‌مقدار و دیگر صادرات آن زمان میمنت آثار

چون این خبر وحشت‌آور به پادشاه‌زاده و امرای آن دولت رسید، رعب تمام و خوف مالاکلام به خاص و عام رو داد و تزلزل عظیم
در آن لشکر غفلت‌آثر افتاد و سراسیمه و سرگشته، از راهی که آمده بودند برگشته، قرین دهشت و هراس و رهین وحشت و

(۱). از این بیت به بعد، به اندازه یک صفحه ظاهراً برای تصویر صحنه نبرد خالی مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۹

وسواس، مراجعت به سمت سرهند نمودند.

به شهزاده چون این حکایت رسید، ز اندوه سر در گریبان کشید

از این ماجرا تا خبردار شد، در اندیشه چاره کار شد

پی مصلحت با امیران نشست پرسید از ایشان چه تدبیر هست

همه عرض کردند با صد نیاز که باید به سرهند برگشت باز

به تدبیر حصار، شهزاده زود در گریه سرهند رجعت نمود خدیو ثریا جناب نیز با قشون ظفرانتساب، بعد الفراغ از فتح سرهند و
استماع خبر مراجعت شاهزاده به جانب لشکر فیروزی‌مآب، سوار سمند آسمان پیوند هلال نعل خورشید رکاب شده متوجه رزمگاه
گردیدند.

شه در دران ز فتح حصار چو شد فارغ از لطف پروردگار

پی جنگ شهزاده بسته کمر به اقبال و با نصرت و با ظفر

خبر تا ز برگشتن او شنید سر راه او زود لشکر کشید القصه هنگام ظهر تلاقی فتنین و مقابله فریقین، اتفاق افتاد و محاربه صعبی که

کارنامه رستم و اسفندیار و گرمی هنگامه سام‌سوار را شری از آن معرکه آتش‌بار توان گفت، رو داد.

یلان از دو جانب کشیدند صف گرفته همه تیغ و خنجر به کف

ز آواز توپ و صدای تفنگ‌همی باختی زهره، شیر و پلنگ

ز گرد ستوران در آن رزم گاه‌شده تیره رخسار خورشید و ماه

در آن روز تا شام کردند جنگ به شمشیر و تیر و به توپ و تفنگ آخر بهادران ظفر توأمان، به حملات رستمانه و یورش‌های مردانه، فوج‌اعادی را از پیش برداشته و رایات غلبه به زور بازوی دلاوری به میدان افراشتند. پای استقرار و استقلال افواج مقابل متزلزل و اسب و اسلحه بسیار از سرکار شاهزاده و لشکریان هزیمت‌آماده، نصیب غازیان قوی‌دل گردید. در آن روز طاقت‌سوز آتش ضرب و حرب تا غروب آفتاب عالم‌افروز شرراندوز بود. بعد از ظهور علامت ظلمت شب تیره‌رخسار و منتفی شدن نایره کارزار، شهریار کامکار با کمال تمکین و وقار و سطوت و اقتدار، به باغ شالامار - که مضرب سرادقات گردون‌آثار بود - توجه فرمودند و پادشاه‌زاده و امرای هندوستان با افواج بی‌حد و پایان، نیز به فاصله هفت کروهی فرود آمده و اطراف لشکر و گرداگرد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۰

عسکر سنگر بسته و چون حلقه‌های زنجیر به یک‌دیگر پیوسته، به چیدن توپخانه آتشبار و نشانیدن سپاهیان جلادت‌شعار، حصن حصین و حصار آهنین بر آن سرزمین قایم نمودند.

چو شد روز، مخفی و شب در رسید، دو لشکر از آن جنگ و کین آرمید

کواکب بیاراست بازار خویش فلک را بساط نو آمد به پیش

به کف زهره بگرفت انگشتی به بازی خریدار شد مشتری

همه شب دلیران هردو سپاه در اندیشه رزم تا صبح گاه سحرگاه که موکب جهان‌افروز تخت‌نشین خطه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت‌سوز، با کوبه شایان و دبدبه بی‌پایان، از منزلگاه مشرق نمایان گردیده، رخس عزیمت گیتی‌ستانی در بیدای وسیع فضای طبقات آسمانی، گرم جولان ساخت و لوای نور و ضیا برای هزیمت لشکر هندی شب تیره‌سپه برافروخت، پادشاه فیروزی سپاه بنه و بار در باغ شالامار گذاشته، با افواج جنگ‌جوی ستیزه‌خو، سه چهار گروه از معسکر ظفرپژوه، پیش آمده، رایات نصرت آیات برافراشتند. حسب الحکم والا بالای تلهای ریگی که در اوسط میدان محاربه واقع شده بود و مخالفان از فرط خوف و هراس و سلب شعور و حواس، فرصت پیش‌دستی نیافته، به مضمون «إذا جاء القضاء عمی البصر» از تصرف آن غافل شده بودند، توپ‌چیان سرکار فلک‌اقتدار، توپ‌های بزرگ صاعقه‌بار و ادوات آتش‌خانه قیامت‌آثار، نصب نموده، گرم شغل آتش‌بازی و در سنگر اعدا مستعد رخنه‌اندازی شدند. جنگ‌آوران جیش‌پریش، تکاوران صرصر آهنگ را به میدان ناورد جولان داده، به ضرب سیوف خون‌فشان و طعن سنانهای برق لمعان، بسیاری از مخالفان را به خاک هلاک انداخته، زمین را لاله‌زار و هوا را شعله‌بار می‌ساختند و بر این منوال قراولان موکب اقبال و بهادران فیروزی‌اشتمال بر افواج مخالف که برای آوردن غله و کاه به اطراف و جوانب از هر راه می‌رفتند، هر روز تاخته و بسیاری را قتل و جریح ساخته، آذوقه و اسب و یراق آنها را گرفته می‌آوردند و گوی مسابقت در میدان جلادت و مبارزت می‌بردند.

القصه بعد مرور ایام که میدان قتال هر روز نمونه روز رستخیز، عرصه نبرد چون عرصات محشر فتنه‌افزا و بلانگیز بود، روزی تلاش عجیب و دست‌برد غریب، از یتیمان قشون معلی به امداد معدودی از بهادران مظفرلوا - که همراه بودند - به ظهور رسید که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۱

ترک خون‌آشام فلک را چشم از مشاهده آن خیره و روز اعدا از بلندی غبار آن هیجا، مانند شب یلدا تیره گردید. بیان این مقال آن که جمعی از ایام بهادران فیروزی‌نشان، موافق ضابطه و دستور، شتر و قاطر و ستور با جوال و ریسمان برداشته، به اتفاق جمعی از

قراولان- که به محافظت و محارست همیشه همراه مال می‌رفتند- به جهت سرانجام آذوقه و علف از اردوی معلی دور برآمده، به یک طرفی روانه شده بودند. حسب الاتفاق در اثنای راه راجه اسیری سنگه با افواج خود- که عمده سرداران راجپوتیه و زبده سپاهیان همراه شاهزاده بودند- برخورد فیما بین جنگ عظیم رو داد. بهادران پلنگ صولت حمله‌های دلیرانه به کار برده و ایتم اردوی نصرت فرجام، به چوب دستی‌هایی که در دست داشتند، به زور بازوی اقبال بی‌زوال خدیو قوی طالع انجم احتشام، پشت و پهلوی کفره ستیزه‌خوی شقاوت تخمیر را خوب خرد و خمیر کرده و جمع کثیر از ایشان را روانه بنس المصیر ساختند و دلیران عدوافکن از جوهر سیوف برق‌زن و رگ و ریشه چوب دستی‌های استخوان‌شکن، خار در پیراهن قرار و شکیب آن فرقه شقاوت نصیب انداختند. «۱»

اسب و اسلحه بسیار و غنایم بی‌شمار از آن گروه هزیمت‌شعار گرفته، ایشان را از میدان مقابله منهزم ساختند. راجه مزبور از مشاهده ضرب‌دست ملازمان لشکر منصور، گرفتار حزن و اندوه غیرمحصور گردیده و طاقت لطمه دیگر از خود و جماعت راجپوتیه همراهی مسلوب دیده، عریضه به دست معتمدی داده خفیه به بارگاه عرش اشتباه فرستاده، به عرض مراتب بندگی و اظهار اراده توسل و قصد تشبث به اذیال دولت ابدپیوند و احتراز از رفاقت شاهزاده هند، قدم در طریق عافیت‌جویی و راه سلامت‌روی نهاد و پیش از آنکه صدمه دیگر از دست غازیان ظفرپیکر به او رسد، بنه و اغرق خود را برداشته در پرده شب چون شیره ظلمت‌طلب، بال پرواز به سوی آشیانه گشاد و حاصل آن که به وقوع این معنی، تفرقه و وسواس و پریشانی حواس از حد زیاده در لشکر شهزاده به هم رسید و از گریختن چنین سردار عمده ذی سامان، هراس بی‌قیاس و رعب فراوان بر دل‌های ادانی و اعالی مستولی گردید. کسی را که طالع درخشان بود، عدو همچو شیر گریزان شود

(۱). پس از این جمله جدولی برای درج ابیات کشیده شده است، ولی چیزی نوشته نشده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۲

روز دیگر که اولیای دولت را چون صبح نوروز، مژده‌رسان افتتاح ابواب مسرت و فیروزی و اعدای فتنه‌اندوز را مانند شب قیامت نشان بدحالی و تیره‌روزی بود، گلوله‌انداز قضا در کمین نشسته و به جانب هر یکی به موجب حکم آسمانی شصت بسته، به هر کس هرچه قسمت بود، بی‌خطا می‌رساند و هنگام گلوله انداختن مقوله «النصیب مصیب و لو کان تحت الجبلین» به زبان حال می‌خواند، گلوله‌های بی‌درنگ از توپ و بادلج و جزایر و تفنگ، بر سر و صورت هندیان بی‌نام‌وننگ، در آن معرکه جنگ، از هر طرف مانند سنگ می‌خورد و بنای ثبات قصر حیات آن آرزومندان ممات را دم‌به‌دم به زور صدمات از پای درمی‌آورد. از آن جمله گلوله توپ جان‌ستان چون بلای آسمان و آفت ناگهان، بر خیمه‌ای که قمر الدین خان وزیر هندوستان منزل و مکان داشت فرود آمد و پرده سقف خیمه را شکافته و برهم زده بر زمین افتاده و بی‌درنگ از آنجا به هوا رفته به پهلوی او خورده، پیغام اجل به گوش خان مومی الیه رسانید و مضمون «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» * خاطر نشان حضار مجلس آن آماجگاه تیر قضا گردانید.

قضا را یکی گله‌ای ناگهان رسیده به دستور هندوستان

به یک لحظه آن پیشوای نبردشد از گرمی گله توپ، سرد

تو گویی که این آفت ناگهان شده بهر او نازل از آسمان بعد از کشته شدن قمر الدین خان، شاهزاده و ارکان دولت او، در لجه تفکر و ورطه تحیر فرورفته، آخر سر از گریبان فکر برآورده، به انعقاد محفل مشورت چاره‌جو گردیدند و تمامی امرا، مصلحت کار چنان دیدند که مردن قمر الدین خان را که موجب وهنی عظیم و اهل لشکر را باعث تفرقه و خوف و بیم است، مخفی داشته قبل از آنکه این خبر در معسکر منتشر شود، به هیئت اجتماعی بر لشکر ظفرپیکر حمله‌آور شوند. بر وفق این مشوره شاهزاده ابو المنصور خان را که در نیشابور سلاله دودمان اعیان و در هندوستان نیز سردار ذی شوکت و عالی‌شان بود و به ارجاع خدمت داروغگی توپخانه و

نظامت صوبه اوده و جمعیت سی چهل هزار سوار قزلباش و غیره سرافراز و از امرای ذی‌شان آن دولت امتیاز داشت، مدار المهام در خانه و صاحب اختیار سرکار خود و سپهسالار لشکر ساخته، مقرر نمود که توپ‌های بزرگ را- که بر اطراف اربعه سنگر چیده بودند- برجا گذاشته و باقی آتش‌خانه سبک‌بار از قبیل توپهای جلو و بادلج و جزایر و بان همراه برداشته به اراده مقابله از سنگر بیرون روند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۳ امیران و شهزاده از این خبر سراسیمه گفتند با یکدیگر

رسیده عجب چشم‌زخمی به ماکه ناگه چنین عمده‌ای شد فنا

عجب گردشی چرخ دوار کرد چه باید کنون چاره کار کرد؟

بیابد اگر شهرت این ماجرا شوند از هراس اهل لشکر جدا

همان به که پیش از شیوع خبر پی جنگ بندیم یک‌جا کمر

به مردانگی سوی میدان رویم به یک‌بارگی حمله آور شویم

بود فتح و نصرت ز فضل خدا بیینیم روزی شود تا کرا

پس از مشورت با سپاه گران‌همه گشته از بهر هیجا روان پادشاه خورشیدافسر خجسته‌اختر، سرداران نام‌دار و امرای عالیمقدار را به حضور لا- مع النور طلب داشته و تمامی قشون ظفرنمون را، سه قول قرار داده بر سر هر قول سرداری عظیم‌القدر منبع‌الشوکت برگماشته و خود به دولت ظفر در جلو و نصرت هم‌عنان، پای عزیمت جهان‌گشای آسمان‌فرسا در رکاب اشهب گردون‌سیر برق جولان گذاشته و روی زمین را با اشعه انوار آفتاب کوکبه سعادت‌قرین، رشک‌فرمای فضای نور آگین سپهر برین نموده، اعلام فیروزی فرجام در عرصه رزم گاه برافراشته فسحت میدان را از هنگامه لشکر نصرت‌پیکر، نمونه عرصات محشر فرمودند.

از این سو خدیو زمان و زمین بیاراست افواج نصرت‌قرین

دو لشکر به هم چون صف‌آرا شدند، بگیر و بزن را مهیا شدند

هیاهوی مردان کین شد بلند ز یک سو به گرز و ز یک سو به بند

ز گرد هژبران صرصر سوار شد ابر سیه در هوا آشکار

درخشیدن برق تیغ و سنان زده شعله در خرمن آسمان

ز امواج الوان دریای خون‌هوا شد بنفش و زمین لاله‌گون

نقیب اجل زد به میدان صلابت‌آسمان عافیت را دعا

چنان آتش جنگ شد شعله‌ور که می‌ریخت هر قطره خون چون شرر

ز خون دلیران در آن پهن‌دشت بساط زمین محشر لاله گشت

روان خون به صحرا چو دریای آب‌فتاده سر سرکشان چون حباب

نکردند تقصیر در رزم و جنگ‌دو لشکر پی حفظ ناموس و ننگ‌القصة در آن روز آتش کارزار به رنگی شعله‌افروز و معرکه گیرودار به حدی گرم و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۴

جان‌سوز گشت که آشوب قیامت از هول آن به خاک می‌غلطید و افراسیاب و رستم را استخوان در گور از بیم آب می‌گردید. هر سرداری از قشون ظفرنمون تلاش سبقت و پیش‌قدمی بر دیگری می‌نمود، برای بلند ساختن آوازه نام‌آوری بر مراتب سعی و کوشش می‌افزود که سرکردگان افواج یمین پادشاه خورشیدن‌گین بودند. «۱»

آثار جلادت و مبارزت به ظهور رسانیده، به سمت بنه شاهزاده که در قلب سنگر او با افواج به جنگ آمده و میان توپخانه، از حد

زیاده متوقف ایستاده بود و سایر وهم و گمان را مجال گذار و طایر خیال را رسیدن در آن محل محال و دشوار می نمود، یورش برده مانند شیران نر به جرأت و دلیری هرچه تمام تر، بر سر بنه ریخته و آتش قتل و یغما انگیزه، دست زدوبرد گشودند و صنادیق سینه پرکینه آن فرقه زندیق را- که مستحفظ خزینه و زرینه بودند- تماما غارت نمودند. به مشاهده این حال، پای ثبات و قرار امرای لشکر هندوستان لغزیده و از جرأت و جسارت خود خجالت و انفعال کشیده، به فحوائ «العود احمد» باز متوجه سنگر خود گردیدند و چون سپه‌دار سپهر، تیغ خون آشام مهر در بن نیام ظلمت شام ظلام پنهان نمود و بهادران بهرام انتقام را در آن هنگام محل سعی و تردد نبوده، شهریار گردون اقتدار از عرصه کارزار معاودت فرموده، در باغ شالامار- که مضرب خیام انجم احتشام بود- ورود سعادت فرمودند.

وقت شام که افواج فیروزی اعلام از تاخت بنه مخالف تیره انجام برگشته و دواب را از اموال و اجناس منهوبه بار کرده، به معسکر ظفرپیکر می آمدند، در ظلمت شب، راه اردوی نصرت کوب گم کردند و در عرض راه با افواج دشمن که از جنگ گاه روگردان شده به سنگر خود می رفتند، برخوردند. هندیان بر کثرت خود و قلت غازیان مغرور گشته چون شیره در تاریکی لیل، از هر طرف خیل خیل به پرواز آمده، طرح آویزش با بهادران نصرت مند انداخته، مضمون «يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ» * آشکار ساختند و به سردادن بانهای آتش فشان و انداختن تفنگ و جزایر اژدردهان شرارکین در پیرهن فتنه انگیزی

(۱). پس از کلمه «نگین» تقریباً چهار پنجم صفحه برای کشیدن تصویر صحنه جنگ خالی گذاشته شده است، ولی تصویری وجود ندارد و با قلمی دیگر این ابیات و عبارات نوشته شده است:

دو نیزه، دو بازو، دو مرد دلیریکی اژدها و دگر نره شیر
هر دو بر ابروان خم افکندند نیزه بر نیزه هم افکندند از نیزه و نیزه بازی مرادی حاصل نشد، آخر دست به کمر زنجیر یکدیگر کرده افکندند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۵

انداختند. چون مطایای غازیان رزم، برای نبرد آزمایی کوه تمکین که در زیر بار احوال و اثقال اموال غنیمت سنگین شده بود، از تکاپو خسته و دست سواران به سستی و ستوران از سعی و تردد بسته بود و در تاریکی شب تار تلاقی هندیان ظلمت شعار که معنی «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» نمودار گشته بود، چشم زخمی به سپاه منصور رسیده، وهنی به حال ایشان عارض گردید. اعیان و ارکان دربار جهان مدار، بر آستان سعادت آشیان سپهر اقتدار، حاضر شده صورت حال به عرض خدیو بی همال رسانیده، معروض داشتند که صلاح دولت و مقتضای وقت بالفعل عطف عنان و محول داشتن تسخیر هندوستان، به زمان دیگر اولی و شایان است، چون اخبار متواتر از سمت خراسان می رسید که علی قلی خان برادرزاده نادر شاه، سر به شورش برداشته، در آن ناحیه مصدر هنگامه‌ای عظیم گردیده و جمعیت بسیاری فراهم آورده، اراده آمدن قندهار دارد و هوا نیز رو به گرمی گذاشته و گرمای هندوستان به مزاج تقدس نشان موافقت نداشت.

عرض دولت خواهان خیراندیش و مشیران عقیدت کیش، به پیشگاه خاطر ملکوت منازل به عز قبول مقرون گردید. هم در این اثنا علی قلی خان لرگی- که از مدتها در هندوستان با ابو المنصور خان داروغه توپخانه و مدار المهام در خانه شاهزاده رفاقت داشت- سعادت اندوز ملازمت گردیده، به خدمت اشرف عرض نمود: شاهزاده و امرای هند صلح را طالب و به رضاجویی خاطر مبارک راغب‌اند و اقرار می نمایند که ممالک موضوعه هندوستان به دستور ایام نادر شاه تعلق به سرکار گردون مدار داشته باشد و وجه که از بابت مالیات چارمحال دار السلطنه لاهور به نادر شاه می داده‌اند به همان دستور متعهد می شوند که موافق معمول در جمیع فصول، عاید خزانه عامره نموده، خلاف در این عهد و میثاق و انحراف از شاهراه وفاق نورزند. چون احوال شاهزاده و ارکان دولت او معلوم

بندگان اعلی حضرت قدر قدرت بود که به سبب کشته شدن قمر الدین خان وزیر اعظم و برخاسته رفتن راجه اسیری سنگه، سردار راجپوتیه تشویش و اضطراب فراوان به هم رسانیده‌اند، درین ولا که خبر شدت آزار پادشاه والاحاه، محمد شاه به آنجا رسیده، بیشتر از پیشتر مشوش و پریشان خاطر گشته، در مقام سراسیمگی و اضطراب و چاره کار، سوای التجا و رجوع به درگاه خلاق پناه ندارند. لهذا خاطر ترحم مآثر آن حضرت - که عمان بیکران فضل و احسان و بحر بی پایان بَر و امتنان است - از این التماس و عرض نیازمندی بسیار، بی اختیار در تموج آمد و درماندگان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۶

بادیه اضطراب را در چنین حالتی - که آفات گوناگون به آن‌ها رو داده - خسته دل و خشک لب گذاشتن نپسندیده و کام جان بی قراران را به زلال مکرمت سیراب نساختن، بعید از آئین مروت دیده، از در سخت گیری و ابا و استنکاف درنیامده و علی قلی خان را به شمول انظار عنایات خاقانی رخصت انصراف ارزانی داشته، حسب الاستدعای دولت خواهان صواب اندیش - که مانند رکاب، چشم به راه پای عزیمت بودند - رایات مراجعت برافراشته از راه ملتان و دیره جات و هزار درخت بنگشات عازم دار السلطنه کابل شدند.

و از سوانح غریبه که در اثنای راه روی داد آنکه چون موکب همایون، ظلّ ورود بر آب اتک انداخت، شفقت خان دُرّانی وزیر سرکار خاصه شریفه، به سبب خیانت‌هایی که از او به ظهور رسیده بود، مورد عتاب سلطانی گردیده و از دولت ملازمت ممنوع گشته، حکم قضا توأم به حبس او صدور یافت؛ لیکن مطمح نظر خیریت اثر مهر گستر چنان بود که مشار الیه را چند روزی به سزای اعمال متنبه ساخته، باز مشمول عنایات خدیوانه فرمایند. او به این لطف مخفی پی نبرده و بی تابی کرده، روزی که موکب اقبال از آب اتک عبور می فرمود خود را به آب انداخته رخت هستی به سیلاب فنا داد.

[وقایع سال دوم]

وقایع سال سعادت‌اشتمال دوم مملکت آرای این فرازنده لوای جهان‌گشایی مطابق سال لوی‌ئیل ترکی موافق سنه هزار و صد و شصت و یک هجری

در آن زمان میمنت اقتران که قدمم عشرت لزوم ایام بهار و آوان نزهت توأمان ابتسام ریاحین و ازهار، رونق‌افزای فضای حدیقه روزگار و چهره‌گشای پردگیان خلوت کده گلزار گشته، بساط زمین را از دمانیدن گل‌های رنگارنگ، بوقلمون و بسیط جهان را از صورت دادن نقوش گوناگون، جلوه‌گاه بدایع و نوادر صنع قادر بی چون داشت، شاه ملک‌سپاه فلک احتشام، عنان گلگون صبارفتار نسیم خرام را از سیر سواد هندوستان که دیار وحشت آتاراش از هوای شعله‌بار، نه عالی طبعان لطیف مزاج را جای خوش نشستن و زمین شوره‌زارش از فرط خس و خار، نه بلندفطرتان نازک دماغ را مقام دل‌شگفتن است، منعطف گردانیده، نزهتکده کابل را که از وفور سبزه و گل، بهشتی است نهمین بر روی زمین و از جوش آب‌های خوش‌گوار و شیرین نشاط‌افزاتر از مل، بحریت متموج از ماء

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۷

معین، به ورود میمنت آمود آب و رنگ تازه بخشیدند و تشنه کامان وادی انتظار را از تموج دریای افضال سیراب و شاداب گردانیدند و در آن اوقات فرخنده ساعات که ساغر جهانیان از تردستی ساقی فیض مالامال و مزرع تمنای هر بی‌پروبال و از ترشح ابر جود پادشاه دریانوال خوشه‌بند حصول آمانی و آمال بود، سید درگاهی کابلی - که از جانب حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی - صیانت قلعه و حراست شهر می نمودند، به دریافت کیفیت ناسازی هوای هندوستان به مزاج اقدس امتزاج بندگان ممالک‌ستان و مراجعت آن حضرت بدون تسخیر آن مملکت، حمل بر ضعف ارکان دولت نموده، به مقتضای بدبختی و شوره‌پشتی، انحراف از

جاده اطاعت و اقدام بر شیوه معصیت ورزیده، درهای حصار را بر روی اولیای دولت ابدمدار بست و خار تمرد و عصیان به پیراهن عافیت خود شکست، آخر مغلوب صولت و استیلای بهادران رکاب سعادت گردید. پادشاه انجم سپاه مهر کلاه، قلعه سپهر ارتفاع را از او انتزاع نموده، خود با جنود نصرت بهر، داخل شهر شده منازل خاصه شه نشین و عمارات عالیه دل‌گزین را از فرّ قدوم میمنت لزوم و یمن ورود سعادت نمود، بیت الشرف اجلال و مهبط انوار عظمت و اقبال ساخته، به تمهید اسباب کامیابی دو جهانی و تهیه مواد عیش و کامرانی پرداخته، محصلان سرکار شاهی به جهت کوچانیدن سید در گاهی تعیین فرمودند که او را با اعیال و اطفال، بلامهلت و اهمال، از آن سرزمین بهشت‌مثال بر آورده و به دار القرار قندهار برده سکنا دهند. محصلان به موجب فرمان واجب الاذعان، مشار الیه را با خانه کوچ برداشته و به قندهار رسانیده، در اصل بلده ساکن گردانند.

مقارن این حال، به عرض ایستادگان پایه سریر عزّ و جلال رسید که خان جان خان سردار که مأمور به رفتن الکای پیشاور به جهت تنبیه خان بهادر پسر ناصر خان شده بود، در این جا رسیده، به هم‌دستی و اعانت حامی شرع اطهر، حضرت میان محمد عمر و اتفاق دیگر مریدان و معتقدان آن مقرب درگاه حضرت خالق اکبر، او را دستگیر و رفقای شرارت‌پیشه آن را تنبیه و تعذیر نموده، شهر پیشاور را به تصرف در آورد. الغرض از وقت مراجعت از هندوستان الی ورود موکب مسعود به دار السلطنه کابل نزهت‌نشان، نسیم عشرت‌افزای تائیدات ایزد مّتان از هر طرف می‌وزید و شمیم دل‌گشای گل‌های نشاط از مهب لطف قادر مستعان به مشام ملتزمان بساط فلک‌مناط بارگاه بهشت‌انبساط می‌رسید.

عیش و طرب از میامن وصول فیض شمول موکب ظفر کوکب چون سحاب در اطراف آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۸

الکا خیمه طناب در طناب کشیده و وفور خوشحالی و سرور شب و روز، مانند هوای نرووز، در آن گل‌زمین نزهت‌اندوز مأوا گزیده بود و شاه حقیقت‌بین آگاه‌دل در ظاهر از سیر و تماشای این گل و گلزار، گل‌چین حدایق شادمانی و به چشم باطن نظاره‌فرمای شئونات جمال تجلیات سبحانی بوده، تحصیل تردماغی از دریافت کیفیت نشأتین و مشاهده جلوه‌پیرایی شاهد حقیقت از نقاب کونین می‌فرمودند و به رنگی که باغ نشاط از فیض نگاه مهر آثار آن حضرت طراوت بی‌اندازه می‌گرفت، امور دین و دولت هم از یمن توجه رای دو عالم آرای دارا در هر صورت، حسن انتظام می‌پذیرفت.

در بیان نهضت پادشاه ثریاجناب به صوب مملکت پنجاب و ذکر معاودت آن حضرت به دار القرار قندهار بعد از بند و بست امور آن دیار

در آن اوان مسرت‌نشان از عرایض سوانح‌نگاران لاهور و پنجاب، به عرض حجاب بارگاه عالمیان‌مآب رسید که محمد شاه، پادشاه هندوستان، به اجل طبیعی بساط حیات درنوشت و شاهزاده میرزا احمد- که در سرهند نزول داشت- به صواب‌دید امرا و ارکان دولت در عرض راه به جای پدر بر تخت سلطنت متمکن گشت و منصب وزارت اعظم به ابو المنصور خان پیشاوری- که احوال او سابقا مرقوم قلم وقایع حقایق رقم شده- مفوض ساخت و معین الملک پسر قمر الدین خان را به افواج گران و ساز و سامان فراوان، برای انتظام امور نظامت روانه صوبه لاهور نموده و خود با امرای همراهی، لوای مراجعت به دار الخلافه شاه جهان‌آباد افراخت. و نیز معروض خدمت اشرف گردید که معین الملک مزبور بعد از ورود به صوبه لاهور، به زور نشأ جوانی- که سرخوش باده نادانی است- دم از تکبر و غرور می‌زند و در حکمرانی آن مملکت، خود را مطلق العنان تصور نموده، با این خیال که محاصل چارمحال را خود قابض شود، بادی حرکات لغو شده در ایصال وجه مقرر تمرد می‌کند. به استماع این خبر، بار دیگر عزیمت سفر لاهور در خاطر کرامت‌مظهر خدیو بحر و بر، به قصد گوشمال معین الملک خیره‌سر تصمیم یافت، لیکن چون گرمی هوا و سورت موسم گرمای هند به مزاج اشرف ناسازگار بود و طبع مبارک آن حضرت به آب و هوای ولایات بهشت‌نظیر سردسیر نشو و نما یافته است، چند روز این اراده در مقام توقف مانده به مجرد انقضای موسم گرما و آمد فصل پائیز فرحت‌انگیز،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۹

پای عزیمت در رکاب سمند ظفرپیوند آورده، رایات عزیمت و اجلال بر اوج افلاک افراخته، امن آباد گجرات را- که چهار فرسخ دور از بلده دار السلطنه لاهور است- مضرب خیام کیوان احتشام ساختند. معین الملک به دریافت صورت حال و معلوم نمودن کیفیت مآل، از خواب غفلت بیدار و از نشئه غرور پیش از خمار هشیار شده، با کثرت جمعیت و وفور سامانی که داشت، خود را مرد میدان غازیان تهمتن توان نیافته، عرایض مشتمل بر لوازم عجز و استکانت، مصحوب مولوی عبد الله به درگاه خلائق پناه فرستاده، چند نفر از اعیان لاهور و اقسقالان آن ملک موفور السرور را به خدمت اشرف روانه کرده، دست به دامن تضرع و استیمان زده، عرض و تعهد نمود که مداخل و محاصل چهارمحال، به دستور ایام نادر شاه فصل به فصل و سال به سال بلا تعلل و اهمال، داخل خزانه عامره شاهی می نموده باشد و از این عهد و پیمان که مؤکد به رسوخ عقیدت و ایقان است، تخلف و انحراف نورزد و نیز استدعا کرد که رایات عالیات از امن آباد معاودت فرماید، به موضع و قریه‌ای از قرای ممالک مزبوره از تاخت و تاز افواج منصوره اذیت و اضرار نرسد. از آن جا که رحم و مروت از بدو خلقت شیمه کریمه ذات قدسی صفات آن حضرت است، علی الخصوص در حق کسانی که به عجز و الحاح پیش آیند و به امید دستگیری، به دامن دولت ابدنشان تمسک و تشبث نمایند و نظر بر این که به اقتضای بلندی طبع، التجای دشمن تیره خیال را پذیرا نساختن و خصم باطل سگال را عند العجز، به عفو تقصیرات و صفح زلات نواختن، بعید از شیوه فتوت و علو همت می دانند، بعد از گذشتن پیش کش‌های نمایان از نظر مرحمت‌اثر و رسیدن تحف و ارمغان به دربار جهان‌مدار فیض گستر، مطالب و مدعیات معروضه او فایز به درجه قبول و عهود و موافق به شرف تأسیس و توثیق موصول گردید و به عطای خلعت فاخره گرانها و سرپیچ مرصع آفتاب ضیا، تارک مباهات او را فرقدان سا فرمودند.

[وقایع سال سیم]

وقایع سال سیم جلوس خاقانی مطابق سال سلان نیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۲ هجری

در این ایام میمنت آثار که فصل بهار و موسم سبزبختی صحرا و گلزار بود، پادشاه بلنداقبال، الویه جاه و جلال از دار السلطنه لاهور برافراختند و در ساعتی فرخنده و زمانی خجسته، عنان یکران جهان‌پیما را به صوب دار السلطنه کابل منعطف ساختند و آن تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۰

ملک دلگشا دوباره از فز مقدم فرخی انتما، مطلع انوار عزّ علا و مطرح صنوف میامن برکات بی منتها، در حق اعلی و ادنی گردید و در آن مکان عشرت‌اندوز، چند روز توقف ورزیده، از آن جا عزیمت قندهار فرموده، شکارکنان و صیدافکنان، متوجه آن دیار شدند. در اثنای کوچ، محبت خان بلوچ که سرکرده و پیش قدم طایفه بلوچیه بود، حلقه اطاعت در گوش و غاشیه عبودیت بر دوش انداخته، شرف‌اندوز دولت رکاب‌بوس و به عطای خلعت در انواع مکارم و انحای مراحم مشرف و معزز گردید.

شرح شمه‌ای از احوال جماعه بلوچیه

آن که طایفه بلوچ گروهی اند وحشی شعار و چون قبیله مأجوج بیرون از حدّ شمار و از قدیم منزل و مسکن شان به نواح قندهار است و به غرور بسیاری الوس و قشون و استظهار قلاع و حصون، همیشه به حکام آن دیار در مقام نافرمانی و استکبار بوده، دوانی و حواشی آن ناحیه را تاخت و تاز نموده به مقتضای خبث طینت پیوسته در انتهاز قابو و فرصت می‌باشند. چنانچه در ایامی که رایات عالیات متوجه تسخیر هندوستان بود، جماعت مزبور توهّمات از وقوع دور به خاطر راه داده، قرعه ترددی بر تخته خیال می‌انداختند و به گمان‌های غلط، لوح اندیشه و صفحه انتظار را پر از رقوم اوهام مهمله می‌ساختند. محبت خان که پیشوای آن گروه باطل‌پژوه

بود، به مراعات دوراندیشی در ظاهر خود را از بنده‌های راسخ الاعتقاد خدیو با عدل و داد وانموده، روزگار به نفاق به سر می‌برد و راه بین الشقاق و الوفاق می‌سپرد و در این ولا- که معین الملک خیر و بهبود و صلاح و سداد خود را در ترک شیوه خودسری و خصومت و عناد دانسته، اختیار طریق فرمان‌بری و اطاعت و انقیاد نمود و معاملت مملکت پنجاب نیز موافق مرضی کارپردازان سرکار خلائق‌مآب، صورت انفصال پذیرفت، محبت خان و سرکردگان جماعت بلوچیه را یقین حاصل شد که حالا بندگان اعلی متوجه تنبیه و استیصال آنها گردیده این مرتبه مطلقاً تحمل و اهمال در پاداش اعمال نخواهند فرمود و جبال تمرد و استقلال آن بهایم‌سیرتان وحوش خصال معزا از هوش را از صدمه بهادران باظفر هم‌آغوش، در طرفه العین منشق و منصدع ساخته «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» خواهند نمود. بنابر آن در آوانی که رایات نصرت‌نشان از راه ارض شال عازم مستقر جلال گردید، محبت خان مذکور که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۱

سالها به مظاهرت ایل و اقوام، در مسکن و مقام خود آب بی‌لجام خورده، سر اطاعت به هیچ فرمان‌روای ذی شوکت فرود نیاورده، زیست به خودسری می‌نمود، از سطوت و مهابت خدیو گردون‌صلابت، خایف و ترسان و لرزان و هراسان گردیده، زندگی خود را در تقدیم مراسم عبودیت و بندگی منحصر دیده، جبین نیاز به خاک پای ملازمان آستان سپهرنیاں سود و قامت به رسوخ استقامت را به عزّ عنایت خلعت سراپا کرامت برافراخته، درجه شرف و افتخار و مرتبه عزّت و اعتبار حاصل ساخت. جناب اعلی حضرت قدرقدرت، برای صید دل آن وحشی‌سیرت، هر روز به مرحمت خاص نظر مکرمت، مشعر بر اختصاص او را نوازش فرموده، بر مراتب قدر و منزلتش می‌افزودند و او نیز در اقدام لوازم اطاعت و ظهور حسن خدمت و وفور خضوع و خشوع به حدی سعی می‌کرد که نظار در مقام حیرت و استعجاب می‌بودند و در امور جزئی و کلی که منافی رأی جهان‌آرا باشد، در ظرف مدت ملازمت، به هیچ وجه از او معاینه نمی‌نمودند و آخر رفته‌رفته کارش به جایی رسید که تمامی ملترمان بساط دولت‌مناط شیفته حسن اخلاص و ارادت او گشته، غایبانه مراتب خلوص عقیدت و رسوخ فدویت مشار الیه، مکرر به خدمت اشرف مذکور و معروض حضور کرامت‌ظهور می‌نمودند.

خاقان گیتی‌ستان که ضمیر بیضانظیر صفاتخمیرش آینه تماشای اسرار تقدیر و صورت‌نمای مکنونات ضمائر صغیر و کبیر و حقیقت و مآل هر کار مثل آفتاب نصف النهار در وی هویدا و لایح التنویر است، از جهد و کوشش او در لوازم خدمت و مبالغه واقفان موقف حضور در تعریف و توصیف او هر ساعت، متبسم می‌بودند؛ تا آنکه روزی در خلوت به تقریبی با بعضی از امنای دولت، تقریر این راز سربسته نموده به آنها ارشاد فرمودند که هرچند این غول صحرا، شاهد اخلاص خود را به پیرایه نیرنگ و فسون آراسته در پیشگاه نظر جلوه‌گر می‌سازد، اما عنقریب است که پرده از روی کارش برافتد و آخر کار این مرتد، قدر عنایات افزون از حد نواب همایون ما ندانسته، رهنورد وادی ضلالت و گمراهی خواهد گردید. به اقتضای بدباطنی و زشت‌طینتی کردن به کفران نعمت معصیت خواهد کشید. بعد از آنکه یکبار ضرب دست غازیان نصرت‌نشان را خواهد خورد و زبان به تقریر «فَأَمَّا رَبَّنَا فَأَعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا» گشوده به صدق دل روی ارادت به این آستان واجب‌الاطاعت خواهد آورد.

چون این کلام کرامت‌نظام به گوش دولت‌خواهان صداقت‌نیوش رسید، همه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۲

متفق اللفظ و الکلمه به عرض اشرف رساندند که هرگاه صورت این معنی در آئینه ضمیر منیر به وجه یقین جلوه‌نماست، نخل وجود چنین شجره شرآمود را به اره سیاست از پا درآوردن عین حکمت و کمال مصلحت است. آن مظهر الطاف باری به حلم جبلی و بردباری، زبان وحی ترجمان را در جواب، گهرریز بیان فرمودند که اگرچه فساد باطن آن فتنه‌کیش بر دل الهام‌منزل ما مکشوف و آشکار است، لیکن در بارگاه ایزد علام الغیوب که دانای سرایر و عیوب است، پیش از اقدام معصیت حکم به تعذیب احدی

نمی‌رود و قلم کرام الکاتبین که مستوفیان دفتر اعمال خلاق‌اند، پیش از صدور گناه، جاری به استکتاب سیئات نمی‌شود. ما گروه سلاطین که خلیفه آن بارگاه معدلت پناهیم، چگونه از این منهج قویم و صراط مستقیم تجاوز نماییم و بدون ظهور آثار جرم و عصیان، به عقوبت کسی حکم فرماییم؟! حاضران بساط عزّت، درر غرر کلمات کرامت آیات را آویزه گوش هوش خود ساخته، بر وسعت حوصله خدیو مرحمت گستر، تحسین‌ها به دل و شکر و ثناها به زبان ادا نموده منتظر وقوع ارشاد تمام رشاد بودند؛ تا این که خاقان ممالک بخش گیتی‌ستان آن سفیدروی سیاه‌درون را به سرداری کل مملکت بلوچستان سرافرازی بخشیده و از حضور لا مع النور مرخص فرموده، متوجه طی منازل و قطع مراحل شده دار القرار قندهار را مورد قدوم میمنت‌لزوم نمودند. محبت خان در مکان مألوف رسیده به فاصله چند روز، سر از گریبان مخالفت و عصیان بیرون کشیده، ارکان سلطنت و امنای دولت را که حقیقت حال پیش از وقوع، از زبان الهام‌بیان خدیو بی‌همال اصغا نموده بودند، چشم تیقت باز و شنیده با دیده در فروغ صدق انباز شد و باقی احوال آن فتنه‌سگال در طی سوانح این سال، نگاشته کلک صدق مقال خواهد گردید.

در بیان طغیان علی شاه در ممالک خراسان و کیفیت کشته شدن اولاد نادر شاه به تیغ ستم آن حکمران

هرگاه اراده حضرت ملک متعال و مشیت مالک الملک مملکت بی‌زوال، به آن تعلق گیرد که یکی از برگزیدگان بارگاه کبریا را به مدارج علیا و معارج اسنی رسانیده متمکن سریر سلطنت و رونق‌افزای وساده خلافت سازد و عالم را از امتداد زمان معدّات بنیانش از ظلمت ظلم پردازد، اسباب و معدّات آن امر خطیر از پس پرده تقدیر، نوعی آماده و مهیا تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۳

گرداند که مزاحمت و ممانعت هیچ‌یک از ارباب بغض و عناد تفرقه‌انداز، جمعیت آن مواد و سنگ راه جلوه‌نمای شاهد مراد نتواند شد، بلکه در میان بدخواهان دولت ابد طرارش نفاقی اندازد و ماده مخاصمتی فیمابین‌شان پیدا سازد که با یکدیگر در مقام ستیزه و پرخاش درآمده برادران و بنی اعمام در افنا و اعدام هم کوشند و قبل از آنکه کام دل از جهان بگیرند، چشم از جهان ببوشند و چون خواهند که نایره فساد برافروزند، مانند چنار در آتش خود بسوزند. شاهد صدق این مقال آن‌که:

چون نادر شاه، مقتول تیغ قضا و شمع حیاتش خاموش به صرصر فنا شد، علی شاه برادرزاده او که در آن اوقات در دار السلطنه هرات توقف داشت، به جناح استعجال خود را به مشهد مقدس رسانید و سهراب‌نام، غلام خویش را که محرم و معتمدترین خواص و منتخب جمله مقریان خاص او بود، به اتفاق طایفه بختیاری و فرق دیگر، به جهت دستگیر کردن نصر الله میرزا و امام قلی میرزا و دیگر اولاد و احفاد نادر شاه- که در قلعه کلات ساکن بودند- روانه گردانید. مأمورین، رهنورد سبیل تعجیل گشته و به محاصره قلعه مذکور- که در حصانت و رزانت، همسر حصار نه رواق و در متانت و استواری ضرب المثل و شهره آفاق است- پرداخته و کمندهای کهکشان‌پیوند بر بروج و دروب آن حصن فلک‌رفعت انداخته، همچو پلنگان کوه‌پیما «عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» بالا برآمده و از سمت دربند ارغوان شاه، چون قضای آسمانی به یک ناگاه داخل قلعه شدند.

نصر الله میرزا و امام قلی میرزا پسران نادر شاه و شاهرخ میرزا پسرزاده‌اش، یعنی ولد رضا قلی میرزا به مجرّد در آمدن مخالفین و متصرف شدن‌شان بران حصن حصین، فوراً سوار شده اسپان صباشتاب را به جانب مروشاهی جان سبک‌عنان ساختند، اتفاقاً دوست محمد خان چهچه قوش‌چی نصر الله میرزا- که مدتها نمک‌پرورده خوان احسان و انعام و زله‌چین شیلان نعمت عام او بود- خبر فرار شاهزادگان را شنیده از خانه خود که در میان قلعه چهچه داشت، بیرون برآمده و چشم از حقوق نمک و عنایت شاهزاده پوشیده، سر راه ایشان گرفته، سد راه اولیای نعمت گردید. امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا را دستگیر نموده، به مذلت و خواری در کلات پیش سهراب فرستاد. در حالتی که مومی الیه به گرفتن امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا مشغول بود، نصر الله میرزا فرصت یافته، خود را از میان برآورده، تنها رو به راه الکای مروشاهی جان نهاد و آن ستیزه‌کوش حق‌فراموش، قربان علی نام، خویش خود را که

پهلوان بی‌باک و سفیه سفاک بود، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۴

تعاقب دوانیده، خود عقب میرزایان مزبور برای مجرای خدمت پیش سهراب به جانب کلات شتافت. قربان علی در تیزدوی و جلدروی گرو از باد صرصر برده، نزدیک حوض خان- که از منازل قریه شهر مروشاهی جان است- نصر الله میرزا را دریافت و در صدد مزاحمت و ممانعت شد. خواست که او را اسیر و دستگیر کند، میرزا از فرط غیرت و شجاعت که داشت، شمشیر جلادت از نیام جرأت کشیده بر او انداخت و به یک ضربت کار آن نکوهیده عاقبت، تمام ساخت.

در این اثنا قراولان به مردی که در اطراف و جوانب آن وادی به طریق جاسوسی و خبرگیری تکاپو داشتند، برخورده نصر الله میرزا را دستگیر نموده، با میرزایان دیگر که در قلعه کلات محبوس و از انقلاب ناگهانی و گردش آسمانی در مقام حیرت و افسوس و از حیات خود مأیوس بودند، به مشهد مقدس نزد علی قلی خان بردند. خان مذکور که چشم، به راه این روز دلخواه داشت و صورت حصول این مراد را هر لحظه به قلم مژگان انتظار بر لوح تصور می‌نگاشت، تمامی برادران بنی اعمام را چون خیل طیور که یکجا همه به دام افتد، صید پنجه اقتدار و سرشته حیات و ممات آنها را وابسته به کف اختیار خود یافته، همگی اولاد نادر شاه را که اسیر شده بودند، به قتل رسانیده و روی از شاه‌راه انصاف و مراعات صله‌رحم منحرف گردانید، مگر شاه‌رخ میرزا پسر رضا قلی میرزا که از بطن فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان سعید شهید کامیاب دولت نشأتین شاه سلطان حسین بود و از طرف پدر به خاندان نادریه و از جانب مادر به دودمان علیّه صفویه انتساب داشت، به ظاهر خبر کشتن او را نیز اشتها داده در ارگ مشهد مقدس پنهان گذاشت و مصلحت وقت در این دید که اگر اهالی ایران رضا به سلطنت علی قلی خان دهند و گردن اطاعت و انقیاد بر خط فرمان او نهند، شاهزاده مذکور را نیز مثل شاهزاده‌گان دیگر، از کسوت حیات عاری سازد و اگر مردم از فرمان‌بری او سرتابی کنند و نقش مرادش بالفعل درست ننشیند، شهزاده را از محبس ارگ مشهد مقدس برآورده بر تخت سلطنت بنشانند و خود بلاسهم و شریک، صاحب‌اختیار مهمات سلطنت بوده نکوخواهان خاندان سلاطین صفویه را چندی با این حيله ساکت و مألوف گردانند.

بر وفق این تدبیر، بعد تصرف و تسخیر کلات و بیرون کردن شاهزادگان از حصن حیات، به تاریخ دهم ماه رجب جلوس بر اورنگ سلطنت و جاه و خود را موسوم به علی شاه نمود و نقد و جنس که از نادر شاه در آن حصار استوار مانده بود و عدد و شماره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۵

زر نقد از قبیل روپیه و اشرفی سوای جواهرخانه و کارخانجات و طلاآلات و نقره‌آلات بیرون از حد احصا و تحایف و اجناس گران‌بها به ده کرور مصطلح هندوستان می‌رسید، به ارض اقدس طلبیده، دست به تبذیر و اسراف گشود و این مصراع را مصداق حال خود نمود «الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود» و اختیار تمامی آن کنوز- که صندوق‌خانه افلاک از گنجایش آن تنگ و قارون را از کلیدداریش دست قدرت ته سنگ بود- به حسن علی خان معیر الممالک زمان نادر شاه و سهراب صداقت‌انتساب، غلام مقرب درگاه خود حواله کرده، هردو را مختار و مدار المهمام دولت ساخت و خود از امور ملک‌داری و سپه‌آرایی غافل گشته به عیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خویش را به رتبه نیابت سلطنت و سردار و اوج اقتدار و شوکت رسانیده، از خراسان برای ضبط ممالک عراق روانه اصفهان گردانید.

در این بین طایفه چشم‌مکزک که در اوایل جلوس، اظهار ایلی و انقیاد نموده، مبلغ کلی از نقود و جواهر و خلاع بر سیل انعام و اصطناع ربوده بودند، روگردان و سالک‌طریق تمرد و عصیان گشته، بی‌رخصت و اجازت او با ایل و جماعت رو به سقناقات گذاشتند و گردن نافرمانی و بغی و طغیان برافراشتند و در این سال به تقدیر قاهر ذو الجلال قحط و غلایی عظیم در ملک خراسان افتاد و خلایق را از این آفت آسمانی و فترت و پریشانی، عجب حالتی روداد. نرخ غله به درجه‌ای رسید که یک من نان گندم به وزن تبریز، به مبلغ چهار دینار تبریزی که عبارت از هشت روپیه رایج هندوستان و یک من نان جوین به شش روپیه سکه جدید

خراسان به تلاش میسر می‌گردید و آن هم از آرد ناپخته و با علف صحرائی و حبوب مختلفه آمیخته و دو روپیه کهنه در خرید و فروخت غله جماعت حنط، به یک روپیه محسوب می‌نمودند. علی شاه چون قافیه زندگانی از این قحط و پریشانی بر سکنه و اهالی و ادانی و اعالی تنگ دیده، همگی امرای خراسان و عراق را- که همراه او بودند- طلبیده در باب رفتن خود از آنجا و تشخیص سمت حرکت با آنها مشاوری ورزید. امرای خراسان به عرض رسانیدند که اول به تسخیر ملک قندهار و اطراف آن دیار پرداخته و آن ولایات را از اضرار و اغیار خالی ساخته و سرکشان ترکستان را گوش مال بلیغ داده، اعلام تسلط به جانب عراق باید افراخت و سهراب و معیر الممالک- که از اهل عراق بودند- عرض نمودند که اول رفتن شهریار به طرف قندهار لزوم ندارد و مقدمات آنجا به تعیین یکی از سرداران، رو به اصلاح می‌آرد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۶

مملکت عراق- که پای تخت سلاطین ایران است- هنوز انتظام نیافته و صلاح در این است که اول به اصفهان شتافته بر اورنگ سلطنت نشسته و قشونهای عراق و آذربایجان جمع نموده، فیما بین روم و ممالک محروسه سدی محکم بسته و از آنجا عازم قندهار باید گردید. بعد از مطارحه و مشوره با امرای درگاه، آخر رای علی شاه، نظر به قحط و غلای بسیار، بر این قرار یافت که اول سردار را با ده دوازده هزار سوار به سمت هرات و استحفاظ آن حدود تعیین ساخته، خود به مملکت عراق پرداخته، سال دیگر با قشونهای آن حدود مراجعت به طرف قندهار کرده آن ملک را با ممالک موضوعه به تصرف درآورده و از آنجا عزیمت هند و توران باید نمود، القصه.

ذکر محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان و گرفتار شدن او به تقدیر ملک منان

علی شاه با کمال جاه و جلال و طمطراق به قصد بند و بست مملکت آذربایجان و عراق، رخت عزیمت به صوب مقصد کشید و به مجرد ورود به الکای خوشان متوجه تنبیه رؤسا و خوانین کردستان گردیده و بعد از جدال و قتال از خوانین اکراد جلادت بنیاد، یورغمال گرفته به مشهد مقدس فرستاد و خود رو به مازندان نهاده نه ماه در مازندران گذرانید. الله یار خان افغان غلجایی و عطاء الله خان ازبک- که در عهد تسلط نادر شاه در نواحی روم در شهر زور به توقف و تمکن مأمور بودند- در آن وقت ایل و قشون خود را از آنجا کوچانیده برداشته آورده در اصفهان پیش ابراهیم خان گذاشته، سرکردگان مزبور خود نزد علی شاه آمده اظهار فدویت و اختیار خدمت نمودند. چون معیارباشی و سهراب خان غلام، هردو مدار المهام سلطنت علی شاه و مختار جمیع امور و مهمات دولت او به وجه دلخواه بودند، بنابر رشک و حسد که لازمه طالبان معشوقه دنیای سراپا حقد «فی جیدها جنل من مسید» می‌باشد، تنازعی مخفی فیما بین مومی الیهم می‌بود و معیارباشی بودن سهراب در رکاب، محل اعتبار و مبطل اقتدار خود تصور می‌نمود، در آن اوقات که خبر تسلط ابراهیم خان در ممالک آذربایجان و عراق و نشستن نقش استیلا و استعلا او در آن سرزمین بهشت آئین و متابعت خواص و عوام علی الاتفاق و ظهور داعیه خلاف و نفاق او به سمع علی شاه رسید، معیارباشی وقت حصول مدعای خود یافته، مقدمه‌ای چند خلاف واقع به تمهیدات موثر در میان آورده، به هر حیل که دانست

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۷

و فسون و فسانه که توانست، سهراب را از حضور برآورده، برای ضبط عنان ابراهیم خان روانه دار السلطنه اصفهان گردانید و در باب انسداد رخنه فتنه و فساد مومی الیه را از علی شاه تأکید بلیغ رسانید. ابراهیم خان از این معنی آگاهی یافته ریشه نهال کینه‌خواهی در بیشه خاطر ملال اندیشه دواند و سهراب را بی‌دریغ به زیر تیغ آورده به قتل رساند.

بعد از آن ابراهیم خان به تألیف قلوب سرکردگان ازبک و افغان و دیگر سرداران- که همراه او در آن زمان بودند- پرداخته و خاطر ایشان را به استماله و رفق و مدارا و احسان و عنایات لا تعد و لا تحصی مطمئن و به الوف الطاف و صنوف اعطاف مألوف و

همه را به رعایت‌های لایق با خود دوست و موافق ساخته، به نیروی مظاهر و معاضدت ایشان، دست و بازوی جرأت و دلاوری گشوده، شروع به تمهیدات اعلان مدعا و افراختن رایات ریاست بر ملا نمود. سلیم خان افشار را صاحب‌اختیار مهمات سرکار خود فرمود و امیر اصلان خان قزوینلوی افشار را نیز - که از طرف نادر شاه به سرداری آذربایجان منصوب و سرافراز و بنابر بعضی امور از علی شاه در محل خوف و احتراز می‌بود - به تقدیم مراتب اعزاز و اکرام و اظهار الطاف و اعطاف تام، با خود متفق ساخته در اصفهان رایات خودسری و مخالفت برافراخت و جمعی از افغانه و ازبک که در آنجا سکنا گرفته بودند، بر سر کرمان‌شاهان فرستاد. امیر خان عرب میش مست توپچی باشی - که در آن زمان حکومت آن مکان داشت - همت به مدافعه گماشته دست به محاربه گشاد و بعد از جنگ و جدال بسیار و حرب و قتال بی‌شمار به کمند اسیری افتاد و طایفه ازبک و افغان پس از دستگیر کردن امیر خان، دست تپاول به تاراج شهر از آستین قهر بیرون کشیدند و بر کرمان‌شاهان و مضافات آن غالب و مسلط گردیدند.

ابراهیم خان از اصفهان به عزیمت آذربایجان حرکت نموده علی شاه نیز به ورود این خبر جنود و لشکر مجتمع فرموده، به اراده مقابله و قصد مقاتله، از مازندران برآمده رو به مقصد گذاشت و ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان همراه گرفته به اتفاق او و سرکردگان قشون‌های طوایف دیگر که در رکاب داشت، لوای محاربه برافراشت مابین سلطانیه در محل زنگان تلاقی فئتن رو داد و نقیب ملک الموت از چارسوی معرکه زبان به تکبیر شهادت بر گشاد و در عین گرمی کارزار و شدت هنگامه پیکار، جمعی از لشکریان علی شاه مانند بخت و اقبال از او برگشته به ابراهیم خان پیوستند. از سnoch این حال، سلک جمعیت علی شاه تیره‌خیال، از هم پاشیده و فرق قشون راه فرار اختیار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۸

نموده، هریک به طرفی روانه گردید و خود هم به مودای «اذا جاء القضاء عمی البصر» چشم از عاقبت کار پوشید و ننگ فرار بر خود گزیده، با رحیم میرزا برادر کوچک‌ترش و معدودی از غلامان به سوی طهران گریخت و آبروی سلطنت را با خاک مذلت آمیخت و ابراهیم خان منصور و مظفر از معرکه معاودت به معسکر خود نموده، جمعی از ملازمان به جانب طهران، به تعاقب او تعیین فرمود. مأمورین، رهنورد سیل تعجیل گشته و در الکای طهران به علی شاه رسیدند و او را با برادرش رحیم میرزا دستگیر نموده، به اردوی ابراهیم خان آوردند. خان مذکور برادر خود را در طرفه العین کور ساخته، از سلطانیه لوای نهضت به جانب همدان افراخت. سبحان الله، آدمی چه خیالات خام در سر دارد و با وصف زمین‌مایگی سر همسری به افلاک می‌خارد. به گمان غلط می‌خواهد که عمارتی از خاک بر کره باد بنا کند و به افسون و حیل صورتی مجسم بر هوا نقش زند. تاریخ احمدشاهی ۱۰۸ ذکر محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان و گرفتار شدن او به تقدیر ملک منان ص: ۱۰۶

ی شاه می‌خواست که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیر آسمان مسخر او گردد و این نمی‌دانست که حکومت چند روزه عاریت، زود از او می‌ستانند و در چشم زدن، جهان روشن بر او تاریک ساخته، روز عمرش را به شام اجل می‌رسانند و طعمه تیغ هلاک می‌گردانند.

شنیدم ز دانشوری هوشمند که گردن‌کشی را همی داد پند

بگفتش که از گردش روزگار تنومند شد چون درخت چنار

ز بسیاری برگ و انبوه شاخ‌بر او تنگ گردد جهان فراخ

پس افتد ز نیروی خود در گمان نخواهد جز او کس بود در جهان

جهاند ز خویش آتشی برق‌فام بسوزد جهان را بسوزد تمام

ازین نکته دانند اهل خرد که احوال گردن‌کشان این بود القصه بعد از انجام مهام علی شاه، امیر اصلان خان با جمعیت خود روانه تبریز شده و بنابراین که مومی الیه اسباب ثروت و مکنت زیاده از حد به دست آورده در الکای آذربایجان اوقات را به شوکت و

شأن به سر می‌برد، ابراهیم خان متوهم گردیده در فکر مدافعه او به خود پیچید و از همدان حرکت کرده در حوالی مراغه به امیر اعلان رسید و در آن مکان فیما بین ایشان محاربه و مجادله واقع شده، ابراهیم خان در معرکه جدال غالب آمده، امیر اعلان خان منهزم گردیده به رهنمایی کاظم خان قراچه‌داغی خود را به جانب قراچه‌داغ کشید. بعد از ورود به قراچه‌داغ کاظم خان از برای خوشامد ابراهیم خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۹

او را گرفته نزد ابراهیم خان رسانید. ابراهیم خان امیر اعلان خان را با سارو خان برادرش، همان وقت به سیف مسلول مقتول گردانید.

در بیان نشستن شاهرخ میرزا بر اریکه فرمان‌روایی ایران و وقوع محاربه فیما بین او و ابراهیم خان و دیگر وقایع آن زمان

چون خاطرش از اتمام کار علی شاه و برادرش و امیر اعلان خان سردار ممالک آذربایجان فراغت یافت، حسین بیگ برادر کوچک‌تر خود را مدار المهام خراسان قرار داده، به اتفاق علی نقی خان قرچه‌داغی و محمد رضا خان قراچه‌لو به خراسان فرستاده، شهرت داد که سلطنت بالارث و الاستحقاق تعلق به بندگان شاهرخ میرزا دارد و افواج که فراهم آورده‌ام و می‌آرم و هر چه از اسباب جاه و حشمت و ثروت و دولت مهیا دارم، همه از برای آن جناب است و از شمشیر زدن جز نکوخواهی آن خاندان عالی‌بنیان و مستقل گردانیدن بندگان میرزا در امور سلطنت و پادشاهی موروثی غرضی ندارم، لیکن مکنون ضمیر فسادتخمیرش از بسط بساط این تقریر آن که خزاین مشهد مقدس را به این حيله و تلبیس به عراق برده متصرف شود و اهل خراسان را به لطایف الحیل فریفته آن یک دانه گوهر درج سلطنت را به دست آورده، در قعر لجه فنا اندازد و چون در نایاب مفقود الاثر و معدوم الخبر سازد.

خوانین اکراد و رؤسای اتراک و عموم اعزّه و اعیان و اهالی ممالک خراسان بر ما فی الضمیر او مطلع گشته، همه متفق اللفظ و المعنی جواب گفتند که نهضت میرزا به جانب عراق صلاح دولت نیست و هرگاه هنگام طلوع کوکب دولت و اقبال حضرت شاهرخ میرزا می‌رسد، در خراسان که پایتخت آبای عظام شاهزاده عالی‌مقام است، جلوس همایون بر سریر سلطنت به وقوع خواهد پیوست. اگر خان در قول خود صادق و عقیده‌ای که ظاهر می‌نماید واثق است، دست از حرکاتی که دلالت بر خلاف آن دارد برداشته و حریم دل را از خس و خاشاک غوایت و گمراهی مصفاً نموده در حضور شاهزاده، حاضر شود و خود را در سلک فدویان منسلک ساخته، به طریق ارباب اعتماد و اعتبار بر منهج صلاح و سداد رود، همه تبعیت او خواهیم کرد؛ و آلا به کار و بار این دودمان خلافت مکان دخل نداشته باشد، ما دانیم و شاهزاده ما، به وضعی که صلاح

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۰

دولت او باشد به عمل خواهیم آورد. بعد از اتمام سوال و جواب و تأسیس و ترصیص این رأی صواب، اعیان و اشراف خراسان همه یک‌دل و یک‌زبان شده، شهزاده عالی‌تبار را که در ارگ منزل داشت بیرون آورده تکلیف جلوس بر اورنگ سلطنت نمودند. آن والا همت بلند فطرت - که از صغر سن و زمان صبا دیده‌وری و دوربینی خمیرطینت او بود - از تلقی این مسئول سر باز زده اصلاً تن به قبول نمی‌داد. خوانین و رؤسا و اهالی خراسان از صغیر و کبیر و برنا و پیر الحاح و ابرام از حد گذرانیده، شهزاده را در روضه مقدسه رضویه - علی زایرها الف سلام و التحیه - برده عهود و موثیق موکد به ایمان و اقسام در میان آورده، تضرّع و التجا به درجه انتها رسانده در مقام رضا آوردند و به تاریخ هشتم ماه شوال تخت سلطنت از جلوس آن گوهر زیب افزای اکیلل عظمت و دولت و اقبال زینت اندوز گشت و آوازه مبارک باد و تهنیت از گنبد فیروز گذشت.

محمد جعفر خان متینانلوی زعفران‌لوی کرد و محمد حسن خان بیات که بانی مبانی سلطنت و باعث اعلاء اعلام دولت شده بودند، هردو به اتفاق به رتبه وکالت سرافراز گشتند و مهرداری پادشاه، به علاوه منصب وکالت به جعفر خان تفویض یافت و وکلای مشار

الیهما پشت رقم را خود نیز مهر می کردند و جمیع مهمات سلطنت را به صلاح و صواب دید یک دیگر از پیش می بردند و نخستین کاری که از آن نور حدقه دانایی و نور حدیقه فرمان‌روایی به ظهور پیوست، فرستادن شاهزاده خورشیدکلاه حضرت میرزا تیمور شاه به خدمت اعلی حضرت کیوان بارگاه است.

تبیین این مقال آنکه نادر شاه در عهد تسلط خویش بندگان آفاق‌ستان شاه درّدران را با برادران کامکار و اعمام نام‌دار و جمیع فرزندان عالی تبار، خانه کوچ از قندهار برای مزید اعتبار خود برده در خراسان سکنا داده بود و بعد از او علی شاه برادرزاده‌اش شاهزاده فریدون‌دستگاه و سایر پرده‌گیان حرم محترم را در مشهد مقدس نگاه می داشت و به این اندیشه که مبادا کسی از مخالفان دولتش شهزاده را به تورکی برداشته، مصدر هنگامه آرایی شود، آن کوکب برج سروری را از خانه بیرون نمی گذاشت. شاه‌رخ شاه به مجرد جلوس بر تخت پادشاهی تدارک این معنی را بر همه چیز مقدم داشته، محمد حسین بیگ زنگنه را به مهمان‌داری گماشته، شاهزاده عالی‌شان را با تمامی پرده‌گیان سراق سلطنت، به توقیر و احترام روانه خدمت خاقان اقبال‌غلام نمود و خود زمستان آن سال را در مشهد مقدس گذرانیده بر تکثیر مواد حشمت و مراتب جاه ابواب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۱

بهجت و شادمانی و عشرت و کامرانی بر روی اقاصی و ادانی گشود. و ابراهیم خان بعد از کور نمودن برادر خود دید که گردش فلکی به حرکات او موافق افتاده و در فتح و ظفر از هر طرف بر روی روزگارش گشاده، رونق کارش از حد گذشت، افسون و مکر و فریب او که به اظهار بندگی و فدویت و اشتها و رسوخ ارادت بندگان شاه به اراده فاسد و تصرف خزاین نادریه دمیده بود، به اهل خراسان کارگر نگشت، پرده از روی کار خودداری برانداخته، کوس سلطنت بر طارم اعلان نواخت و در آذربایجان بر اورنگ فرمان‌روایی جلوس نموده خود را موسوم به ابراهیم شاه ساخت و یک‌صد و بیست هزار کس از رؤسای ایالات نام‌دار و سپاهیان معرکه‌آرای جلادت‌شعار، جمع کرده سی‌چهل هزار سوار و رحیم میرزا برادر خود و محمد حسن خان قاجار تعیین نموده، به رسم مقدمه الحیش روانه استرآباد ساخت و خود هم متعاقب ایشان به استعداد تمام و حشمت مالا‌کلام، به عزم مقابله شاه‌رخ شاه مرحله پیمای گشته، لوای کینه‌خواهی برافراخت.

شاه‌رخ شاه ابواب خزاین را گشوده و تفقد احوال ملازمان قدیم و جدید به اضافه مواجب و انعامات نقد نموده، قریب هفتاد هزار سوار از جوانان غیرت‌مند خراسان و بهادران جنگ‌آزموده شجاعت‌نشان جمع نموده، از مشهد مقدس حرکت و طی منازل فرموده در نواحی استرآباد در برابر رحیم میرزا و محمد حسن خان به جنگ استاد و از جانبین در آن مکان محاربه عظیم اتفاق افتاد. هرچند محمد حسن خان و رحیم میرزا کوشش بسیار نمودند، فایده نبخشید و فتح نصیب ملازمان رکاب شاه گردید.

رحیم میرزا گریخته پیش برادر خود ابراهیم خان رفت و محمد خان قاجار نیز راه فرار پیموده به قلعه‌ای از قلعه‌جات اطراف تحصن گرفت و بعد از سه چهار روز به دلالت بعضی نیک‌خواهان در اردوی شاه‌رخ آمده به ملازمت رسید و به فاصله چند مدت به رتبه ایشک آقاسی‌باشی‌گری دیوان اعلی سرافراز گردید و مردم قزلباشیه که عروج دولت خاندان علیه صفویه را از خدا می‌خواستند، دور فلک به کام خود مشاهده کرده، راه فرار از اردوی ابراهیم پیش گرفتند و صورت میدان قتال به تقدیر قادر ذو الجلال به رنگی برآمد که همه روی دل به طرف شاه‌رخ آوردند.

امیر خان میش‌مست توپچی‌باشی که کینه دیرینه از جانب ابراهیم خان در سینه داشت، احوال رؤسای لشکر او را قسمی دیگر دیده فرصت غنیمت شمرده، توپخانه را برگردانیده به قلعه سمنان که سر راه ابراهیم خان بود کشیده، توپ‌ها را به طرف لشکر او

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۲

بسته در وقت ورود سواری ابراهیم خان شروع به کمان‌داری و شلیک نمود و از وقوع این واقعه تفرقه و پراکندگی در لشکر او افتاد و هر سرکرده با دسته‌های خود به سمتی رو به گریز نهاد. ابراهیم خان با معدودی از رفقا و مقربان از نایره توپهای آتشفشان

اژدردهان که مانند ثغابین در آن سرزمین انفاس آتشین می‌کشید و نهیب آوازه‌های صاعقه‌کردارش گوش فلک دوار می‌درید، جان به سلامت برده راه عراق پیش گرفت. اساس شوکت او انهدام و بنای دولت شاهرخی استحکام پذیرفت. امیر خان با مردم اردو بازار و بعضی از امرا که راه فرار نپیموده بودند و اسباب دولت ابراهیم که همراه پیش‌خانه به منزل رسیده بود، آمده به اردوی شاهرخ شاه ملحق گشت و بعد از آن شاهرخ شاه به موجب استدعای امرای عراق، سردار و حکام و عمال از برای ولایات عراق و آذربایجان تعیین فرموده، خود نیز حسب الخواش آنها عزم سفر آن ممالک در دل مصمم نمود.

جعفر خان وکیل الدوله، اعزّه و خوانین اکراد و قلج خان جلا-یر و بهبود خان چاپوشلی و باقی امرای اتراک خراسان- که باعث تمکّن شاهرخ بر تخت سلطنت و مختار و مدار المهمّات آن دولت بودند- مصلحت در این حرکت ندیده و انصرام امور خراسان را اهمّ و اقدم از این عزیمت اندیشیده، ملتئم فسخ اراده سفر عراق شدند و به دلایل واضح و براهین لایحه ثابت نموده می‌گفتند که مردم اکراد و اتراک خراسان مابین دو سیلاب پر آشوب، یعنی طایفه ازبک و افغانه قندهار نشیمن دارند و با این دو فریق جلادت‌طریق، همیشه خصومت و نزاع در میان و جنگ و پر خاش دایمی موجب عدم اطمینان انسان است. در صورتی که ما به سفر دور و دراز برویم، این دو دشمن قوی قابو یافته و بر سر این مملکت به سرعت شتافته، مراعی و مواشی اهل خراسان را تاخته و خانمان‌شان را خراب ساخته، ملک را متصرف می‌شوند و عیال و اطفال سکنه این جا را اسیر نموده، به قندهار و ترکستان می‌برند و در ملک عراق بالفعل دشمنی نیست و ابراهیم که دم از مخالفت و سرکشی می‌زد، سلک جمعیتش از هم پاشید، سرداری که از برای دستگیر کردن او تعیین شده کافی است.

شاهرخ از اراده خود برنگشت و مطلب که در نظر داشت از سر آن نگذشت. امرا از عرض خود مأیوس گشته از حضور برآمده، به اتاق جعفر خان رفته به مشوره نشستند و چاره کار از او جستند. بعد از مطارحه و مشاوره، رأی امرا بر این قرار یافت که چون شاه نجوم بساط زرباف خود از عرصه زمین برچیند و هریک از کشکچیان سراق‌شاهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۳

چون بیدق شطرنج، جا به خانه خود گزیند، فیل تنان صف‌شکن، اسپان اهرمن تن از هر طرف دراندازند و بی‌محابا در سراپرده سلطنت درآمده، شاه را دستگیر سازند و اگر مروت به کار برده به خوابگاه عدم نرسانند در خراسان برده به مکان قدیم بنشانند.

شاهرخ شاه بر این مشوره آگاهی یافته، جمعی را که در خدمت او محل اعتماد و راسخ بر منهج خیرخواهی و سداد بودند و تا آن زمان رایحه نفاق از آنها استشمام نشده بود، مثل امیر خان میش‌مست و میر علم خان خزیمه و حاجی سیف الدین خان بیات و عباس قلی خان بیات را پیش خود طلب داشته، از حقیقت حال اطلاع داده در باب محافظت در خانه و نگهبانی و حراست سراپرده، تأکید اکید و قدغن بلغ فرمود.

مخفی نماند که میر علم خان عرب خزیمه پسر اسماعیل خان عرب و موطن او شهر قاین است. در اوایل جلوس شاهرخ شاه که تمام سرکردگان ممالک محروسه حسب الطلب به در خانه شاهی حاضر شدند، او نیز با ششصد هفتصد نفر در مشهد سعادت‌مقر آمده، در ظاهر با جعفر خان کرد بساط موافقت و مصاحبت گسترد و خفیه با خواجه‌سرایان و مقرّبان در گاه شاه، به وسیله تواضع و تکلیف هدایا و تحف موافقت و مخالطت به هم رسانده، ایشان را با خود متحد و هم‌داستان کرد. آنها همیشه تعریف اخلاص و دولت‌خواهی او در خلوت و جلوت به خدمت پادشاه عرض می‌نمودند و در صدد ازدیاد مراتب دولتش می‌بودند. شاه نیز بر سر التفات شده، شفقت زیاده از حد دربار او مبذول می‌فرمود و هر روز به عنایتی تازه قدر و منزلتش می‌افزود. ایلات اعراب فارسی‌زبان و جماعت تازیکی مملکت خراسان که از سلوک اکراد جلادت‌نژاد و اتراک بی‌باک، اهانت کش و هراسان بودند، به سبب هم‌زبانی توسل به میر علم خان جسته، مطالب و مدعیات خود را به وساطت او به عرض پادشاه می‌رسانیدند و ارقام امضای مناصب و تیولات و احکام اجرای مطالب و خدمات و سیورغالات به سفارش و اهتمام او از دفاتر می‌گذرانیدند؛ تا آن که از مزید

توجهات شاهی و کثرت رجوع مردم، درجه مرجعیت و امارت پناهی به هم رسانید، خواست که ریاست و سرداری مملکت خراسان و اعراب فارسی‌زبان به او مفوض شود و مرتبه شوکت و حشمت به کمال اوج و ترقی دولت رسد. چون خاطر پادشاه هم به مناسبت هم‌عمری - که هردو در سن پانزده شانزده سالگی بودند - و تحریک مقربان که همیشه تعریف او در حضور می‌کردند و هم از رهگذر این که از جانب خوانین چشمک‌زک و غیره اطمینان نداشت و می‌خواست که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۴

یکی از متوسلان خاص خود را که موصوف به حسن لیاقت و صفای عقیدت باشد و بعد از رسیدن به رتبه و دولت، مصدر بی‌وفایی و معصیت نسبت به خداوند نعمت نگردد به روی کار آورده، به درجه عزّ و اعتبار رساند و به مزید مواد قوت و اقتدار روکش امرای اتراک و اکراد گردانند، التماس او در پیشگاه عنایت و احسان عزّ قبول یافته سرداری مملکت خراسان موافق خواهش به او مفوض گردید. رونق بیش از پیش در کارش به هم رسید. دو سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگ‌چی از فرق خزیمه و لالویی و نخی و قاینی و تونی و ترینی و ترشیزی فراهم آورده، در کمال خضوع و خشوع لیلا و نهارا به تقدیم خدمت می‌کوشید و در سفر استرآباد ملازم رکاب بوده در بندگی و جانفشانی کوتاهی نورزید.

بعد از گریختن ابراهیم خان و ظهور خلاف‌اندیشی امرای خراسان که میر علم خان مأمور به محافظت و محارست دولت‌خانه پادشاهی شد، به اتفاق امیر خان توپچی‌باشی و حاجی سیف الدین خان بیات و بعضی از سرکردگان خراسان کمر به تقدیم لوازم فدویت بسته، تمام شب بیدار و از چهار طرف سراق عظمت آثار سلطنت خبردار ماند.

نصف شب وقت معهود که امرا ساعت کوچ در میانه خودشان قرار داده بودند، با تمامی قشون و اهالی خراسان از اردوی شاهی کوچیده، در اطراف سراپرده هجوم آوردند که اگر توانند شاه را دستگیر کرده به خراسان ببرند، میر علم خان خزیمه امیر خان توپچی‌باشی و غیره که در دور دولت‌خانه شاه کشیک می‌کشیدند، به مدافعه پرداختند و به آتش‌فشانی توپخانه صاعقه‌بار و چابک‌دستی تفنگ‌چیان برق‌کردار، هیئت اجتماعی خراسانیان را متفرق و پریشان ساختند. اهالی خراسان دست کوشش خود را از صید مدعا کوتاه دیده، از سر این طلب بی‌نیل مطلب راه اوطان پیش گرفتند.

صبحی که پادشاه از پس پرده سراق عزّ و جاه برآمده عرصه دربار را خالی از یساول و ریگا و جارچی دید و مثل شاه انجم که سحر بی‌خیل و حشم از خلوت‌کده کحلی خیم برآید، جلوه‌افروز بارگاه سلطنت گردید و جمعی از اهالی عراق و آذربایجان و دسته عرب و بیات خراسان را طلبیده، به جای گریختگان مأمور به سرانجام خدمات در خانه دولت‌نشان گردانید و میر علم خان خزیمه، امیر خان توپچی‌باشی و حاجی سیف الدین خان بیات و دیگر رؤسای خراسان را که راه بی‌وفایی نپیموده ملازم رکاب سعادت بودند، به اتفاق امرای آذربایجان و عراق احضار فرموده در باب عزیمت سفر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۵

خراسان و توجه صوب عراق استشاره نمود. امیر خان از این دو شق رفتن جانب عراق را ترجیح داده به اصرار می‌گفت که حرکت شاه به طرف خراسان بیرون از صلاح خرد خورده‌دان است، به جهت آن که قشون‌هایی که بالفعل در رکاب است به تنبیه خراسانیان کفایت نمی‌تواند نمود و این جمعیت هم وقتی که پادشاه توجه بدان سمت فرمود، طریق مفارقت خواهد پیمود. صلاح آن است که رایات عالیات به جانب عراق افراخته و به جمع‌آوری قشون‌های عراق و آذربایجان پرداخته، به استعداد شایان کوس عزیمت به سمت خراسان نواخته شود. جمعی از امرای خراسان عرض کردند که هرگاه شاه متوجه سفر مملکت عراق شود، خراسانیان خزانه و جواهرخانه پادشاهی را تماماً خواهند برد و آتش فتنه در خراسان مشتعل خواهند کرد، تا موکب شاهی از آن سمت معاودت کند.

صورت حال مصداق این مثال می‌گردد که تا تریاق از عراق آید مارگزیده راه عدم می‌پیماید و هرگاه شاه توجه به صوب خراسان فرماید، مردم اتراک که با طایفه اکراد موافقت از صمیم قلب ندارند، از آنها جدا شده رو به درگاه شاهی می‌آورند و اگر وسوسه

حدوث فتنه و فساد از جانب اکراد به خاطر عاطر خطور می‌نماید، این طایفه نیز به حیطة اطاعت و انقیاد درمی‌آید. بعد از ورود کوبه والا به آن حدود بعضی از راه اخلاص و شرم حضور شاه و برخی به طمع مزید منصب و اعتبار و جاه و جمعی سبب بغض و نفاق، ترک اتفاق با مخالفان دولت کرده ملتزم رکاب شاهی خواهند شد. از آن جمله میر علم خان لاف و گزاف می‌زد که اگر کرد خواهد سر از گریبان مخالفت برکشد، پیاده‌های عرب از ضرب قنذاق تفنگ سر و گردن بداندیشان را بی‌درنگ می‌شکنند و اجزای جمعیت‌شان از هم متفرق و پریشان می‌کنند. چون خزانه و جواهرخانه و کارخانه‌جات پادشاهی و اهالی حرم محترم در مشهد مقدس بود، به ملاحظه این که مبدا که فرقه اکراد از راه خصومت و عناد یکی از حسن میرزا و حسین میرزا برادران ابراهیم خان را- که در ارگ مشهد تمکن داشتند- برآورده بر تخت سلطنت بنشانند و با این حيله و تلیس و بهانه و تدلیس خزاین و غیره اموال پادشاهی را تصرف نمایند؛ رای پادشاه و اکثر از امرا بر این قرار یافت که اول به مشهد مقدس رفته خزانه و کارخانه‌جات و اهالی حرم محترم را همراه گرفته روانه عراق شوند.

القصه مناشیر و ارقام به مهری که درون حرم سرا می‌بود، مسجل شده مصحوب چاپاران به اطراف ممالک محروسه ارسال یافت. مضمون آن که مهری که پیش از این بر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۶

احکام و فرامین نقش تزئین می‌پذیرفت، جعفر خان کرد وقت گریختن با خود برد. آن مهر را ساقط از درجه اعتبار و هابط از مرتبه پیش‌رفت کار دانسته، عمال ممالک محروسه سلطانی از تاریخ صدور همین رقم اسناد و فرمان مهوره، مهر مزبوره را باطل و منسوخ العمل شناسند و در هیچ باب سند و دست‌آویز ندانند. بعد از آن، پادشاه موسی خان افشار را- که به سرداری عراق و آذربایجان تعیین کرده بود- از برای دستگیر کردن ابراهیم خان و وصول و ایصال مالیات و سرانجام فرمایشات و فرستادن قشون‌های ولایات، تأکیدات بلیغ فرموده و خود عطف عنان به جانب خراسان نمود. امرای خراسان که از اردوی شاهی کوچیده بیشتر روان شده بودند، از استماع خبر توجه پادشاه به جانب مملکت خراسان و سالک شدن خود در مسالک مخالفت و عصیان متردد و حیران شدند. اول محمد حسن خان قاجار از میان آنها برآمده به اردوی شاهی شتافت و نسبت به دیگر امرا- که محجوب از ارتکاب حرکت فرار بودند- رتبه امتیاز و اعتبار دریافت و بعد از او نقد علی خان کرد برادر محمد جعفر خان متینانو و قلج خان جلایر نیز به اردوی شاهی آمدند و متوقع سرافرازی مناصب و ارجاع خدمات به دستور سابق گشتند. چون خاطر پادشاه از ایشان رنجیده بود، التفات به احوال‌شان نفرمود. خدمات در خانه به فرقه اعراب و بیات قرار گرفت و رونق کار آنها روزبه‌روز صورت افزایش پذیرفت. نقد علی خان از مشاهده این حال، دل‌تنگ و پرمالال روانه وطن گردید و مرتبه میر علم خان و امیر خان زیاد از آنچه بود به درجه ترقی رسید. حکام و عمال ولایات و مردم دور و نزدیک از کرد و عرب و ترک و تاجیک چون دیدند که کلید عقل پادشاه غیر از میر علم خان و گشایش قفل مدعیات‌شان جز به توسط او پذیرای صورت امکان نیست، همه رجوع به مشار الیه آوردند و در حصول مطالب و انجام مآرب، التجا به او بردند. بعد از آن که شاه وارد مشهد مقدس گردید، میر علم خان بنای وصلت با امیر خان محکم کرده و همشیره او را به عقد خود آورده در مقام وفاق و اتفاق می‌بود و اظهار یک‌رنگی و اتحاد جنسیت می‌نمود. اکراد شروع به تاخت و تاز حوالی و حواشی ارض فیض‌بنیاد نموده، تا تیررس شهر می‌تاختند و مزارع و بساتین را خراب و پامال می‌ساختند. امیر خان توپچی‌باشی ادوات توپخانه بر بروج و باره شهر چیده، به لوازم مدافعه و احتیاط می‌پرداخت و شب بر دور عمارات شاهی کشیک می‌داشت و لمح‌های خود را از این تیقظ و خبرداری معاف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۷

نمی‌گذاشت، تا این که خبر رسید که طایفه تایمنی سر به شورش برداشته، غلام علی خان سردار دار السلطنه هرات را در شهر محصور ساخته و قلعه گیان را به ضیق محاصره انداخته‌اند. میر علم خان که در باطن صفایی با امیر خان نداشت و همیشه در فکر

برآوردن او از خدمت شاه بود، در این وقت فرصت یافته تقریباتی چند در میان آورد که پادشاه او را به اصلاح مفسده هرات مأمور و مرخص از حضور فرمود. بعد از رفتن امیر خان، خوانین چمشکزرک رنگ موافقت به میر علم خان ریخته و مانند شیر با شکر آمیخته وارد مشهد مقدس شدند و سرکردگان ممالک محروسه کمر ارادت بر میان عزیمت بسته بعضی بر رکاب شاه‌رخی پیوستند و بعضی مستعد و مهیای آمدن گشتند؛ چنانچه قاسم خان و قربان علی خان قاجار و گرایلی و قشونهای استرآباد رو به درگاه شاه آوردند و در آن اوان موسی خان، سردار عراق که علی شاه کور را گرفته به حضور فرستاده بود، به مشهد مقدس رسید و مادر نصر الله میرزا که علی شاه پسر او را کشته بود، دعوای خون پسر می نمود و به قصاص آن علی شاه به حکم شاه‌رخ شاه مقتول گردید. حکام و عمال ممالک محروسه با دفاتر محاسبات ولایات به حسب تفاوت مسافات شروع به آمدن نموده، به عز ملازمت می رسیدند و قشونهایی که سردار عراق جمع کرده بود آرزومند احراز دولت حضور و مستعد تقبیل رکاب سعادت ظهور گردیدند. چون شاه به عزم بردن خزانه و جواهرخانه و اهالی حرم مراجعت به مشهد مقدس نموده و ده روز بعد از ورود به ارض اقدس، پیش‌خانه به سمت عراق برآورده، امر به نصب خیام گردون‌بسطت در منزل بابا قدرت فرموده بود، در وقتی که اکراد به قصد عناد به لباس یک‌رنگی و اتحاد از در فتنه و فساد درآمده در سلک فرمانبران شاهی منسلک شدند، پادشاه خود اراده حرکت از مقر دولت فرموده، در این باب با امرایی که حاضر بودند طلب مشوره نمود. عرض کردند که زمستان نزدیک رسیده و دواب و اسباب سفر ملازمان رکاب در سیاق استرآباد بسیار تلف گردیده و مردم طاقت سفر در موسم شدت سرما ندارند و عذر بی‌استطاعتی و بی‌سامانی پیش می‌آرند. صلاح دولت آن است که چند ماه زمستان در مشهد مقدس متوقف بوده، ایام بهار که هوا معتدل و زمین‌ها سبزه‌زار و شمیم گلها فرح‌افزای دماغ روزگار شود و دواب و چهارپای قشون چاق شده قابل قطع منازل گردد، عنان ابرش گلگون‌خرام به آهنگ مقصد و صید مرام معطوف باید فرمود.

چون زمام اراده شاه، بی‌تحریک دست اختیارشان حرکت نمی‌نمود، هرگاه شاه اراده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۸

حرکت می‌کرد، امرا معاذیر لنگ در میان می‌آوردند و باعث توقف می‌شدند، در این فرصت میر علم خان با امرای اکراد و اتراک سازش کرده به پادشاه عرض نمود که طایفه کرد بسیار است و اندرون و بیرون شهر، همه وقت دوار و سیار می‌باشند، نظر به عادت و خصلت که دارند به مال کسی دست‌درازی کنند یا احدی را بکشند. چون سرکرده متفرد مستقل کامل الرأی ندارند، پیوسته در مشرب بی‌باکی آب بی‌لجام خورده سر به حساب فرود نمی‌آرند. تعیین سرکرده کل که همیشه در درب دولت‌خانه حاضر بوده مستعد این باشد که از هر کرد تقصیری به ظهور رسد او را شناخته و احضار نموده به تنبیه رساند و مطالب طایفه مزبور به وکالت او در دربار پادشاهی متمشی گرداند ضرور است و همین قسم از برای طبقات اتراک و اعراب، سرداران ذی‌شان که حسب الواقع معرفت به احوال هر فرقه داشته تدارک تقصیر و پرداخت احوال آنها تواند نمود، لازم و در کار است.

صاحب‌اختیاری قطع و فصل مهمات اکراد به عهده جعفر خان و حل و عقد امور اتراک به یوسف علی خان جلایر و انتظام کارهای اعراب و جماعت تاجیکه به ذمه بنده درگاه مقرّر و مفوض گردد و ارقام که مشتمل بر معاملات مالی و تفویض خدمات و سرافرازی مناصب از دفترخانه معلی مرقوم شود، هر سه کس مضامین آن فهمیده و به کیفیت هر یک واریسیده به اتفاق هم بر پشت آن رقم مهر می‌کرده باشند. چون او پیش پادشاه اعتباری داشت که هرچه عرض می‌کرد سخنش رد نمی‌گردید، این مسئول نیز در خدمت پادشاه به درجه قبول رسید.

در بیان نفاق امرای خراسان با شاه‌رخ شاه و گرفتار شدن این والاه به دست امرای جفا‌دستگاه و جلوس میر سید محمد متولی بر اریکه سلطنت و نابینا شدن شاه‌رخ شاه به ایما و اغوای آن سید بی‌مروت

چون مهر پادشاه از بدو جلوس تا زمان مراجعت از سفر استرآباد، نزد جعفر خان می‌بود و از آن پس محول به آقا یوسف لله گردید و در وکالت دولت نیز منازعت شرکا به هم رسید، خان مذکور که از سابق هم اطمینان اتم از جانب شاه نداشت و تخم و سوسه همیشه در سرزمین دل می‌کاشت، از ظهور این حرکت، واهمه او بیشتر شده متهاون در خدمت می‌بود و یوسف علی خان نیز مآل اندیشی را کار فرموده استعفا از شغل وکالت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۹

نمود و تمامی امرای خراسان در توهم افتادند و ابواب مشوره بر روی یک‌دیگر گشادند که بعد از اجتماع افواج و آمدن سرداران عراق، رونق گرمی بازار و درجه ثروت و اقتدار خراسانیان به مرتبه‌ای که هست نخواهد ماند و انقلاب وضع دربار، گرد بی‌قدری بر چهره حال ایشان خواهد افشاند. به مشاهده این حال، میر علم خان که از سابق با خوانین چمشکزک سازش داشت، برای تأسیس اساس اتحاد و ترصیص بنیان اخلاص و وداد، شاهد اختلاط بر صفحه خیال محال بدین رنگ صورت‌پذیر ثبات نگاشت که همشیره خود را به پسر جعفر خان بدهد و صبیبه نقد علی خان، برادر خان مذکور را برای خود خواستگاری کند و من حیث الاتفاق پادشاه را معزول از سلطنت و ولایات خراسان را فیمابین قسمت نموده، هر امیری دخل و عمل در ولایت مقسومه خود نماید و دست طمع به محال متعلقه دیگری نگشاید و اگر دشمنی از قبیل ازبک و افغان یا از سمت عراق و فارس و آذربایجان اراده تسخیر ملک خراسان نماید، تمامی امرا متفق شده به دفع او پردازند و کفایت مهم او نموده حدود و ثغور ممالک خود را مضبوط و مستحکم سازند و بر این امر فیمابین، میانه میر علم خان و جعفر خان عهد و پیمان به میان آمد و بنای قول و قرار به اخلاف و ایمان مغلظه موکد و مشید گشت و تدبیر تمشیت مدعا بر الواح خاطر امرا چنین نقش بست که سوای حضار مجلس، این سر بر کسی علانیه و آشکار نشود و کار بلامزاحمت و اخلال اغیار صورت‌پذیر گردد. لهذا امرای اهل کنکاش، مقدمه را لباس قرار داده هریک در قوم خود ظاهر و فاش کردند که مابین اعراب و اکراد خصومت اتفاق افتاده، میر علم خان به اعراب گفت که طایفه اکراد باز خیره‌سری آغاز نموده‌اند و می‌خواهند در شهر فتنه برپا کنند. فردا ایل عرب همه مهیا و آماده شده به در چهارباغ شاهی حاضر شوند تا به شعله‌افروزی تفنگ برق‌آهنگ، خرمن جمعیت آنها را با خاک یکسان گردانیم و جعفر خان به گوش مردم خود کشید که اعراب در خانه پادشاه مسلط و مختار شده‌اند و دیگری را اختیار و اعتباری نمی‌دهند؛ فردا قشون کرد مسلح و مکمل شده به در خانه بیایند که آتش فساد آن طایفه فتنه‌انگیز به آب سیلاب شمشیر تیز فروشانیم.

خوانین دیگر که از صمیم قلب هواخواه دولت پادشاهی و از جان و دل ساعی در مراتب خیرخواهی بودند، اطلاع بر مشوره یافته خون جگر می‌خوردند، اما اندیشه این به خاطر می‌آوردند که پادشاه اعتماد کلی بر میر علم خان دارد و مثل او کسی را مخلص و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۰

خیراندیش نمی‌شمارد؛ به فرض محال اگر راهی به هم رسانیم و احوال معروض خدمت شاه گردانیم، غالب است که پذیرا نشود و به گوش میر علم خان و امرای خراسان رسد، آنها در مقام عداوت درآمده بنیاد خان‌ومان ما را به مکر و حيله خراب سازند، بلکه اشجار حیات ما را به تیشه خصومت و عناد براندازند و به همین ملاحظه قربان علی خان و قاسم خان قاجار با آنکه جمعیت دو سه هزار با خود داشتند، در محل تحیر بوده سنگ بر سینه می‌زدند و راه به جایی نمی‌بردند. چون سرداران مشار الیهما سمت آشنایی سابقه به بنده درگاه داشتند و دانستند که این حقیر نیز مثل خریداران یوسف از جمله هواخواهان شاه است و هم‌چون آن عجزه که نظر بر هجوم تجار پرمایه و زردار نکرده، کلافه نخ به بازار برده می‌خواست آن عزیز مصر و ماه کنعان بضاعت مزجات به دست آرد، مصروف و آرزومند برآوردن آن بدر سپهر سلطنت از محاق کلفت است، پیش آقا یوسف لله فرستاده پیغام نمودند که امرای خراسان کمر به مخالفت بسته و مصمم گشته‌اند که پادشاه را از سلطنت خلع کنند، به شاه بگوئید که زود مقرر فرماید قبل از آن که امرا دولت‌خانه را احاطه نمایند، ما بر دور حرم‌سرا و عمارت شاهی آمده کشک بکشیم یا با جمعیت خود سوار شده در بیرون در

بایستیم و شاه خود را به ما رساند که برداشته روانه عراق شویم یا پادشاه را به عراق خواهیم برد، یا دو سه هزار نفر که هستیم جان خود را نثار شاه خواهیم کرد. بنده درگاه نزد آقا یوسف لله رفته ابلاغ پیام نمود. در جواب گفت که شما را با این سخنها چه کار؟ می‌خواهید فتنه برپا کنید و عالمی را به مخالفت یکدیگر برهم زنید؟ خوانین مزبور به شنیدن این جواب مأیوس شده در مقام اصطبار نشستند.

القصه امرای مخالف صبح روز شنبه غره ماه صفر یک ساعت از روز گذشته موافق تدبیری که شب با یکدیگر قرار داده بودند، با قشون‌ها به در خانه شاه آمده هریک بر دروازه‌ای از دروازه‌های چارباغ قرار گرفت. میر علم خان بر در علی قاپی و جعفر خان بر دروازه دفترخانه جانب خیابان و محمد رضا خان کهنیگلو به دروازه مطبخ نشسته، غلامان و ریکایان و جارچیان و غیره جمله در خانه را از اندرون چارباغ بیرون کرده و راه آمدو شد بالکلیه بر مردم بسته، شهرت دادند که فیمابین اکراد و اعراب منازعت و مخاصمت اتفاق افتاده و شاه از برای قطع نزاع امرای خلوت قرار داده، منع کرده است که سوای منازعان دیگری به حضور نیاید و حقایق گفتگوی مجلس بر عامه خلائق ظهور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۱

نماید. در همین اثنا محمد حسن خان قاجار ایشک آقاسی‌باشی با جمعی از یساول و ریکا و جارچی عمله دربار که در تحت او بودند، آمده، خواست که اندرون رود؛ کشک‌چیان امرای مزاحم شده نگذاشتند که داخل چارباغ شود. خان مشار الیه صورت حال دیگرگون دیده پیش امرای آمد و گفت: آنچه شما اندیشیده‌اید، خلاف قانون مآل‌اندیشی است، از برای آن که ممالک خراسان در میان دشمن واقع شده و از چهار طرف مخالفان کمر به خصومت بسته، تشنه به خون خراسانیان نشسته‌اند و سلامت پادشاهان اسلام که ظل الله‌اند، موجب امن و آرام از برای کافه انام و نبودن ایشان باعث اختلال و پریشانی احوال خاص و عام است. اگر دولت شاهرخ را برهم می‌زنید، خبر به مسامع بندگان حضرت شاه در دران که رأفت و رحمت الهی را مظهر اتم و مانند آفتاب جهان‌تاب سایر و دایر بر اطراف و اکناف عالم‌اند، می‌رسد. آن حضرت بر سر غیظ آمده عرصه زندگی بر ما مردم تنگ خواهد کرد و زن و بچه اهل خراسان، بلکه تمام ممالک ایران را به اسیری خواهد برد. میر علم خان درشتی آغاز کرده، زبان به فحش و دشنام گشاد و محمد حسن خان را دیگر مجال حرف زدن نداد. چون خان مشار الیه در آن وقت جمعیتی همراه نداشت، خود را قابل معارضه ندیده و بر سخنان ناسزای او مصابرت ورزیده ساکت و صامت به گوشه‌ای نشست. میر علم خان به مشوره امیر معصوم خان، برادر خود را به اتفاق نقد علی خان برادر جعفر خان کرد و احمد بیات به طلب میرزا سید محمد که دخترزاده شاه سلیمان صفوی و پسر میرزا داوود متولی سابق آستانه قدسی‌نشانه بود، روانه ساخت و خاطر از فکر فراهم آوردن مواد کار پرداخت.

شاه از زبان بعضی خواجه‌سرایان خبر مخالفت و نفاق میر علم خان و اتفاق دیگر امرای خراسان در این امر به او اصغا نموده می‌خواست صبح زود از حرمسرا برآید و به تدبیری که ممکن شود دفع هنگامه نماید. آقا اسحق خواجه‌سرا ناظر مسجد جامع که مقرب پادشاه و ملازم معتمد درگاه بود، امرای مخالفت‌اندیش را قوی‌دست دیده طریق خوش‌آمد و سازش نهانی با آنها مسلوک داشت، در خدمت شاه رفته ظاهر نمود که تمامی امرای متفق شده از جاده دولخواهی منحرف گشته با یکدیگر مقرر کرده‌اند که اگر شاه برآید بلا تأمل پارچه پارچه نمایند. برآمدن از دولت‌سرا صلاح وقت نیست. شاه از استماع این خبر سراسیمه و مضطر گشته متوقف گردید و مقارن آن حال، پیغام از جانب امرای رسید که میرزا ابراهیم متولی عتبه عرش‌رتبه را و آقا یوسف لله و ابراهیم بیگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۲

همشیر و رسول بیگ میر آخورباشی را با هفت نفر دیگر که در مزاج پادشاه متصرف شده، باعث رنجش و ناخوشی در میان شاه و امرای می‌شوند، حواله ما کند، یا خود از سلطنت کناره گرفته جیقه و افسر پیش ما بفرستند تا هرکس را لایق و شایسته این امر خطیر دانیم بر سر او گذاشته متمکن سریر پادشاهی گردانیم. شاه راه نجات از همه اطراف مسدود و حامی و غمگسار مفقود یافته، تاج و

کلاه فرماندهی از سر فرود آورده پیش محمد حسین خان کرد زعفرانلو و حاجی سیف الدین خان بیات که از برای گرفتن همین امارات ریاست رفته بودند، انداخت و گفت هر که را خواهید به سلطنت بردارید و این افسر مستعار بر سرش بگذارید. مشار الیهما تاج و کلاه را برداشته پیش امرا آوردند و همان زمان میر معصوم خان و نقد علی خان- که برای آوردن میرزا سید محمد رفته بودند- همراه میرزای مذکور به چارباغ آمدند و امرا حقیقه و تاج بر سر میرزا گذاشته و بر سریر سلطنت متمکن ساخته، مطمئن از حصول مدعای خود شدند و میرزا سید محمد خاتم حکمرانی از گردش آسمانی به دست دیده خود را سلیمان ثانی نام کرد و این حرکت ناگهانی چرخ بی‌مدار را به حسب ظاهر دولت جاودانی شمرد، اما می‌دانست که آن چه واقع شد از امور اتفاقی و شعبده‌های دور فلکی است و اعتبار ندارد، از جهت آن که سوای چند نفر از امرا مثل میر علم خان و پیروان‌شان که از جانب شاه‌رخ متوهم شده مصدر این حرکت گردیده‌اند و دیگر سرداران و رؤسا داخل مشور، و شریک این کنکاش نبودند، بعضی به ضرورت تحصیل مطالب و تکمیل مآرب و ارتقای جاه و مراتب و ابتغای منتهای مناصب اختیار متابعت نمودند و بعضی از راه سلامت روی خود را از میان کار برکنار کشیدند. میر علم خان از صدور جسارت نادم شده در مقام تذبذب است و به قول مشهور که خود کرده را چاره نمی‌باشد، علاج نمی‌تواند کرد. همچنین اشخاص دیگر که بانی و شریک برهم زدن دولت شاه‌رخ به خیال سود و بهبود خود گشته بودند، الحال متنبه و آگاه شده متحیر و متفکراند و می‌بینند که آن حرکت باعث وبال و خسران مآل آنها خواهد گردید.

شاه سلیمان همین اندیشه‌ها در دل داشت و سلامت ماندن شاه‌رخ شاه و هواخواهان او را موجب عدم استقلال خود می‌انگاشت که مبدا رخنه از طرفی پیدا شود و باعث اختلال سلطنت او گردد که ناگاه محمد علی خان کشک‌چی‌باشی شاه‌رخ که در دولت شاه سلیمان نیز به این خدمت مفوض گشته بود، از راه دلسوزی و دولت‌خواهی آقای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۳

قدیم درآمده، شب دیوار چارباغ را شکافته خواست که شاه‌رخ را که مانند رخ شطرنج در ضیق افتاده است، به دست آورده بازی خود را قایم سازد و بساط چیده کج‌بازان را براندازد. از قضا سراغ تدبیرش به جایی نرسید و با وصف تفحص و شکافتن چندین دیوار درون چهارباغ، نشانی از آن گوهر درج اختفا نیافت، تا آن که روز روشن شد، شاه سلیمان اطلاع یافته محمد علی خان را گیرانده در زیر چوب انداخت و مبلغ پنج هزار تومان به رسم ترجمان بر او حواله ساخت. این معنی سبب مزید توهّمات دیگر گشت.

شاه سلیمان را وسوسه بیش از پیش در گرفت، بی‌اختیار شده میر علم خان و جعفر خان و دیگر رؤسای اکراد و اتراک را جمع کرده، گفت که من از خود خواهش سلطنت نکرده‌ام، شما متفق شده تکلیف این امر خطیر را به من واگذار کرده‌اید، اگر مرا لایق می‌دانید و می‌خواهید که خلل در ارکان بنا راه نیابد، شخصی را که دیروز بر این مسند اتکا داشت و دولت‌خواهان او که به ضرورت وقت یا طمع ثروت در این کار موافقت شرکت با شما کرده‌اند، بلکه بعضی خود را در میان نیاورده‌اند، غافل از تدبیر اعاده دولت زایل نیستند و اندیشه‌ها در این باب به خاطر می‌آرند، نگاه داشتن و به اتمام کارش نپرداختن از برای چیست؟ اگر مرکوز ضمائر شما نیز همان نوع است که آن جماعت دورنگ در دل دارند و می‌خواهند به عمل آرند توقف از بهر کیست؟ آن مدعا را به ظهور آرید و ما را به طور خود بگذارید که سجاده‌نشینی قدیم و خدمت آستانه عرض تعظیم را به از دولت روی زمین و سلطنت هفت اقلیم می‌دانیم. اما بودن او در حق شما حکم زهر قاتل دارد. هرگاه برآید و بر تخت سلطنت جلوس نماید، اول دمار از روزگار شما برآرد.

امرا اگرچه در ابتدا می‌خواستند که شاه‌رخ شاه را اذیت و اضرار جانی نرسانند و دست‌آویزی از برای روز نیک و بد خود نگاه دارند، لیکن به شنیدن این کلمات متأثر شدند و ابقای او را موجب زوال و افنای خود دانستند. در اطفای چراغ زندگانی یا بی‌فروغ ساختن چشمان نورانی او مختلف القول گشتند. بعضی شق اول را ترجیح می‌دادند و برخی اصرار بر شق ثانی داشتند. آخر رأی

اکثری بر مشوره اخیر اتفاق نموده نرگس چشم جهان‌بین او را بی آب ساختند. چون فریدون بیگ غلام گرجی قدیمی شاه‌رخ شاه در زمان دولت شاه‌رخ به موجب حکم او پیش موسی خان سردار عراق برای آوردن ابراهیم خان و برادران او به مملکت عراق رفته بود، سردار مذکور ابراهیم خان مسطور را با رحیم میرزا و کاظم میرزا برادرانش گرفته به اتفاق سلیم خان تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۴

ناظر و فتح علی خان افشار ارومی به دست فریدون بیگ سپرده و بدرقه محصلان همراه کرده روانه مشهد مقدس ساخته بود. ابراهیم خان در عرض راه جان به جان آفرین تسلیم نمود و نعش او را در ایام سلطنت شاه سلیمان به مشهد مقدس آوردند. شاه سلیمان تمامی اکابر و اعیان و خدمه و منصوبان عتبه قدس‌بنیان را به استقبال نعش فرستاده فرمود که جنازه او را به اعزاز و احترام برده در جوار روضه مقدسه منوره مدفون کنند.

بعد از این واقعات، شاه سلیمان محمد حسن خان قاجار و سرداران اکراد و اتراک را رخصت رفتن اوطان حسب‌الخواهش ایشان بخشیده، حکم نمود که چند ماه زمستان در مساکن و اماکن خود گذرانیده یک ماه بعد از نوروز هریک با جمعیت و قشون خود را در هرات به اردو رسانیده به هر جانبی که عزیمت نمائیم همراه باشند، الحاصل.

در بیان گرفتار شدن میر سید محمد متولی مشهور به شاه سلیمان و جلوس شاه‌رخ شاه بار دوم بر سریر فرمان‌فرمایی ممالک ایران

ایام سلطنت سلیمان شاه همگی مدت دو ماه کشید و در این عرصه تنگ، چه شیشه‌های خیالات رنگارنگ در چینی‌خانه ضمیر چید! غافل از این که

شیشه‌ها چیدست بر طاق فلک دست امیدناگهان سنگی اگر افتد تماشا می‌شود چنانچه در چند روز نقش دگرگون نشست و چرخ مینایی به شکست کارخانه دولت او کمر بست. چون انهدام قصر تازه‌بنای سلیمانی و ارتفاع کاخ از پا افتاده دولت شاه‌رخ از مقدرات آسمانی بود، از چندی به اراده طراح معموره شش جهت و گردش پرگار بدایع نگار قدرت، مواد تخریب اساس نوترین و مصالح ترمیم بنیاد قدیم و دیرین، پای کار فراهم آمده یوسف علی خان جلایر سرگرم اتمام اتمام این مهم شد.

شرح شمه‌ای از احوال یوسف علی خان و گرفتاری میر سید محمد مشهور به شاه سلیمان

آن که مشار الیه از بنی اعمام طهماسب خان جلایر است و طهماسب خان در زمان نادر شاه وکیل الدوله و امین السلطنه او بود و قاسم علی خان برادر یوسف علی خان نیز در آن دولت حکمرانی در کلات می‌نمود و در عهد سلطنت شاه‌رخ حکومت کلات به تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۵

یوسف علی خان تعلق گرفت و در وقت توجه شاه‌رخ به سفر استرآباد برای دفع فتنه ابراهیم خان، منصب بیگلربیگی گری مشهد به علاوه حکومت کلات، به او مفوض گشت و مشار الیه در عوض این مواهب و عطیه جلیه و پاس حقوق عواطف نادریه در وقتی که چشم‌زخم به دولت شاه‌رخ رسید و میرزا سید محمد جالس سریر سلطنت گردید، در ظاهر طریق موافقت و مدارا با امرای مخالف زورپیشه می‌سپرد و در باطن از وقوع قضیه نامرضیه غم و غصه می‌خورد و برای برآوردن شاه‌رخ تدابیر می‌اندیشید و هر جا سرداری و سپاهی جرأت‌شعار و آدم معتمد به کار و نسبت به شاه‌رخ مخلص و دوستدار می‌دید و به هر نوعی که می‌دانست و هر قسم که می‌توانست به جانب خود می‌کشید، چنانچه ابراهیم خان جزایرچی‌باشی که دو هزار جزایرچی در تحت او مأمور بودند و فریدون خان قوللر آقاسی که یک هزار و پانصد نفر غلام پادشاهی تبعیت امر و نهی او می‌نمودند و هردو از جان و دل خواهش و آرزوی اعاده دولت شاه‌رخ داشتند، با خود رفیق و هم‌داستان و از جمله انصار و اعوان کرد و امیر خان قرایی و صادق خان فراهی و محمد علی خان لالویی سرکردگان اعراب میر علم خان که از سردار خود بی‌دل و ناراضی بودند، ایشان را نیز جويا و تشنه باز آمدن آب

از جو رفته دانسته، به انواع تألیف و ترغیب در حیطه اتفاق آورد و قشون جلا-یر و اتراک، متوطنان نواح کلات و چچه و مهنه و چارده و غیره محالات متعلقه خود را به بهانه سان دیدن در مشهد مقدس طلب داشته، اسباب حصول مدعا کما ینبغی سرانجام نموده، در کمین فرصت و منتظر وقت می بود تا آن که جعفر خان و خوانین چمشکرک با سپاه کردستان رخصت از شاه سلیمان گرفته روانه اوطان شدند و غیر از میر علم خان خزیمه و یوسف علی خان جلا-یر از امرای عمده صاحب جمعیت، کسی در شهر پیش شاه سلیمان نماند. در آن زمان یوسف علی خان فرصت جسته قشون جلا-یر را به بهانه سان دادن در حضور شاه سلیمان همراه گرفته، سوار شده رو به در خانه شاهی نمود و به سرکردگان قشون جلا-یر فرمود که بر دور و اطراف عمارات پادشاهی ایستاده مهیا و مستعد باشند و خود به اتفاق قلعج خان و معدود از جلا-یران متعمد، پیش شاه سلیمان آمده عرض نمود که قشون جلا-یر از برای سان دادن حاضراند. میر علم خان که پی به اراده یوسف علی خان برده بود، شاه را از حقیقت حال آگاهی داده از چارباغ برآمده به خانه خویش رفت. شاه سلیمان آن روز سان دیدن موقوف داشته حکم به روز دیگر فرمود. یوسف علی خان وقت از دست دادن منافی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۶

مدعا دانسته به رؤسای قشون خود گفت که پنج پنج و ده ده نفر از هر در داخل چارباغ شوند و در جنبین عمارت نشیمن شاه بایستند و خود با سی چهل نفر مسلح و مکمل از جلا-یران دلاور نزدیک به مکانی که شاه سلیمان نشسته بود رسید و مانند شیر عرین قهرآلود و خشمگین از راه زینه به بالای عمارت شاه نشین دوید. اتفاقا در آن وقت پیش شاه سلیمان معدودی از خواص و ارباب قلم موافق ضابطه و آداب سلاطین صاحب حشم ایستاده بودند و نسخه محاسبات عمال دار المرز و عراق و آذربایجان و دفتر مملکت فارس و داغستان که در زمان سلطنت شاهرخ به دفترخانه شاهی آمده و تا آن وقت به سبب عدم انفراغ از امور ضرور، منقح و مفروغ نشده بود، عرض می نمودند و شاه حقایق احوال هر محال و کیفیت کرد و کار عمال سابق شنیده و هریک را به پای حساب کشیده، سرداران و حکام و عاملان شاهرخی را معزول و ملازمان و متوسلان و معتمدان خود را به جای آنها منصوب می ساخت. یوسف علی خان همان وقت چون قضای ناگهان از پشت سر او درآمده دست به گریبانش زده از مسند عزت به خاک مذلت انداخت. شاه سلیمان نیز آغاز ستیز و آویز نمود و به غلامان پادشاهی که پیش رویش دو طرف صف بسته ایستاده بودند، امر به گرفتن یوسف علی خان فرمود. فریدون خان سرکرده غلامان- که سازش با یوسف علی خان داشت- در باب اعانت و امداد خان مذکور به غلامان مزبور اشاره نمود.

آنها خود را نزد یوسف علی خان رسانده به لوازم کمک پرداختند و چند نفر که در آن وقت گرد و پیش شاه سلیمان از مخصوصان ایستاده بودند، مغلوب هیبت و دهشت شده خود را به گوشه و کنار مخفی ساختند. یوسف علی خان مانند شاهبازی که صعوه را در رباید، شاه سلیمان را گرفته و دستها به قفا بسته به اوتاخی که مشهور به کشک خانه ملاباشی است، برده منزوی زاویه ناکامی گردانید و شاهرخ را از حرم برآورده بر تخت سلطنت نشانید و همان زمان هردو چشم شاه سلیمان را به نوک کارد از حدقه بیرون کرده، مضمون «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» به ظهور رسانید. بعد از آن یوسف علی خان و حاجی سیف الدین خان بیات را پیش میر علم خان فرستاده پیغام داد که آنچه پیش از این واقع شد از مقدرات الهی بود و تمام امرای خراسان متفق و همداستان شده مصدر آن حرکت بی برکت گشته اند. تن تنها تو بانی این کار نبوده و به انفراد اقدام بر آن نموده ای، اندیشه را کار مفرما و دل از واهمه پرداخته، به در خانه شاهی بیا، گناهت به آب عفو زایل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۷

و محو خواهد گردید و هیچ نحو اذیت و ضرر نخواهد رسید. مشار الیه به ملا-حظه تقصیرات خویش که شاهرخ را به جسارت صریح خلع از سلطنت نموده به محبس نشانیده و میرزا سید محمد را به جای او منصوب و شاه را کور گردانیده بود، از این سخنان

در مقام اطمینان نیامده، آمدن در خانه شاه قبول نکرد. یوسف علی خان خود متوجه شده و توپ‌ها را از میدان چارباغ کشیده برده به خانه میر علم خان بست. گلوله توپ به حوالی‌اش رسیده دیوار عمارت را شکست و توپ دوم را توپچی در صدد سردادن بود که میر علم خان فکر گریختن نمود و به ملازمان خود فرمود که درها را بگیرند و احتیاط نمایند، مبادا که جلایران در آیند. این را گفته و طلسمی از تذویر بسته خود از دروازه غیر معروف برآمده راه گریز پیش گرفت. یوسف علی خان خبر یافته به تعاقب شتافت و هرچند تعجیل به کار برد، اثری از او نیافت. از جایی که رسیده بود برگشته و ارقام از زبان شاه و خطوط از جانب خود به سرکردگان اعراب و کدخدایان اولکای تون و قاین نوشته و روانه نمود که میر علم خان مصدر تقصیرات نسبت به جناب شاهی گردیده و راه فرار گزیده، هر جا که وارد گردد و پیش هر که رسد، او را دستگیر کرده به خدمت اشرف بفرستد؛ و الا به شامت حمایت او داخل گناه کاران و مورد غضب و سخط پادشاه زمان خواهند گردید و به سزای جریمه نافرمانی و عصیان خواهند رسید و اگر به قلعه سریشه که مأوا و مسکن اوست، رفته متحصن شود، سرکردگان اعراب جمعیت کرده بر سرش برونند و به محاصره پرداخته و دایره بر او تنگ ساخته از آنجا برآورده به مصحوب مستحفظان معتمد روانه بارگاه سلطنت بنیان نمایند.

چون معلوم شد که میر علم خان به حصار سریشه رسیده تحصن جسته است، اعراب به موجب نوشته یوسف علی خان و ارقام پادشاهی قشون فراهم کرده و در آنجا رفته قلعه را محاصره کردند و عرصه آسودگی بر او تنگ آوردند، چنانچه میر علم خان عاجز و ناچار شده، معصوم خان برادر خود را پیش شاهرخ فرستاده معذرت‌خواهی نمود که من از خجالت و ندامت روی جبهه‌سای عتبه خلافت ندارم، امیدوارم که غایبانه عفو تقصیرات شود، برادرم در خدمت بر آستان دولت حاضر باشد؛ که شاه این عرض را به صواب‌دید یوسف علی خان پذیرا شده، معصوم خان را به دست رستم خان گرجی که غلام شاه و قلعه‌دار ارگ ارض اقدس بود، حواله فرمود که در ارگ برده با احتیاط نگاه دارد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۸

القصه یوسف علی خان و کیل السلطنه و مدار المہام خاص و عام گردید. هر سرکرده و صاحب ثروتی که از اطراف ولایات می‌آمد، اول به ملاقات او می‌رسید. در آن وقت سراپای آن شخص را به نظر تأمل ملاحظه کرده شکل و شمایل و رنگ پوشاک انگشتی یا دگر چیزی که به دست او می‌بود، مشخص و معلوم نموده به دربار می‌سپرد و به روی کشک‌خانه نشانده، خود درون چارباغ می‌رفت و به گوش پادشاه می‌گفت که فلان شخص عمده به ملازمت می‌آید، صورتش و رنگ رویش چنین و لباس و یراق او به این آئین است و انگشت یا حلقه در انگشت دست راست یا چپ دارد و نگینش از فلان جواهر است. وقتی که آداب ملازمت به جا آورده نزدیک بیاید، از این مقوله باید پرسید تا دلالت بر روشنای چشم کند و خاطر نشین او شود که پادشاه به فضل الهی روشن‌بصر و دقیق‌النظراند و در آداب حرکات و سکنات و مراتب بندگی و اعتقاد سر حساب باید بود و خواجه‌سرای معتمد و باشعور، مأمور بودند به این که وقت دیوان عقب سر پادشاه ایستاده حاضر و ناظر باشند، هر که به ملازمت بیاید و به تقدیم آداب، کسب سعادت نماید، هرگاه کورنش اول به جا آورد، به عرض رسانند که فلان کس به ادای کورنش اول شرف‌اندوز شد، همین قسم از دویم و سیوم خبر دهند تا پادشاه معلوم کند که او نزدیک رسیده، باید متکلم شد. غرض که پرده نابینایی شاه را یوسف علی خان بر مردم نمی‌گشود و در میان خاص و عام و کافه انام ظاهر می‌نمود که در وقت بیشتر زدن جراح چابک‌دست مردمک یک چشم را عاقل از بینایی ساخته و از چشم دویم به امید رعایتی اغماض نظر کرده، محفوظ از آسیب بیشتر گذاشته، شاه به آن چشم روشن، همه چیز را معاینه می‌کند و به خصوصیات هر شخصی که در حضور می‌آید، مفصلاً و عیاناً و می‌رسد. مقصودش آن که مظنه قصور بصارت شاه، از خواطر خلایق بدر رود و رعب و هیبت او بر قلوب سرداران ذی شوکت و حکام و عمال ولایات نزدیک و دور مستولی شود.

ذکر ورود شاهزاده خورشیدکلاه تیمور شاه از ولایت مشهد به درگاه آسمان‌جاه و سرافراز شدن ملا کل محمد بایری به خدمت

خزانه‌داری و منصب امین الملکی و خطاب خانی

در این ایام خجسته فرجام که رایات ظفرارتسام، در دار القرار قندهار مقر و مقام داشت،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۹

شاهزاده نامدار کامکار ستوده اطوار فرازنده لوای حشمت و اعتلا، شاهزاده اعظم همایون‌شیم، تیمور میرزا- که شاهرخ ایشان را با اهالی حرم محترم از مشهد مقدس روانه بارگاه سلاطین خدم ساخته بود- فیض‌اندوز ملازمت اشرف شدند و خاطر دریامقاطر اعلی حضرت را از ورود آن نور دیده اقبال و سایر پردگیان سراق عزت و اجلال- که مدتی از ظلال عاطفت کعبه آمانی و آمالی دور و از نظر آفتاب سپهر مکرم و افصال مهجور بودند- نهایت سرور و انبساط و کمال خرمی و نشاط رونمود و هریک از امرا و ملزمان رکاب نصرت‌مآب شهزاده بلند القاب، به شرف ملازمت اشرف مشرف گردیده، چشم آرزو به روی طالع نیک و بخت بیدار گشود. از آن جمله ملا گل محمد بابری که در سلک بندگان جان‌فشان و قدیمان این دولت ابدبنیان، عزّ انسلاک دارد و با اوصاف ذاتی و وهبی مجموعه‌ای است از کمالات صفاتی و کسبی، اگر از علم و فضلش پرسند افلاطون روزگار دانستنش سزاوار و اگر مکارم اخلاق و محامد اطوار و اوضاع او تأمل کنند، گل‌دسته بوستان آفرینش خواندنش پسندیده انظار اولو الابصار است و از کمال رسوخ و اخلاص که به این دودمان گردون‌مناس دارد و انواع اذیت و زحمت در مشهد مقدس از دست علی شاه کشیده، اما از جاده اعتقادی که داشت مطلقاً سرنیچید و از ابتلایی که در طریق عبودیت، به موجب آیه وافی هدایه «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ» با او رو داد، در شاهراه عقیدت، ثبات قدم ورزیده، اصلاً منحرف از منهج صدق و سداد نگردید و بعد نجات از بند و محنت و غم، شب و روز در خدمت شاهزاده انجم حشم حاضر بوده، جوهر اخلاص و فدویت خود را صفا و انجلا می‌بخشید، تا آن که همراه موکب فرخنده کوکب شهزاده عالی‌نسب، به سعادت دولت ملازمت اشرف ارفع اعلی رسید و به مرحمت لقب خانی و خطاب امین الملکی و تفویض خدمت خزینه‌داری معزز و ممتاز گردید.

در بیان ورود لقمان خان برادرزاده خاقان گیتی‌ستان از ولایت ایران و شرح شمه‌ای از خوارق عادات پادشاه روشن‌ضمیر کامران و به یاسا رسیدن اشرف توخی با برادر تیره‌اخترش الله یار خان

پیش از این مرقوم قلم حقایق رقم گردیده که جماعت افغان و ازبک در عهد سلطنت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۰

نادر شاه، مأمور به توقف شهرزور بودند و بعد از کشته شدن او که علی شاه سر از گریبان خودسری برآورد، فریقین مزبور با خانه کوچ از شهر زور برخاسته به دار السلطنه اصفهان آمدند و رفیق ابراهیم خان شدند و در زمان دولت ابراهیم، الله یار خان توخی و عطاء الله خان ترکمان، هریک به سرکردگی اهل و عشیره افغان و ازبک- که در عراق بودند- شاخص و معتبر گشتند. چون ابراهیم خان با امرای شاهرخی جنگ کرده منهزم و در سمنان در سلک جمعیت ابراهیم، از آوازه آمد آمد شاهرخی پریشان و نامنظم گردید، لشکرش متفرق و پراکنده شده هر دسته به سمتی و هر فرقه به مملکتی سرکشید.

شاهرخ که از جانب امرا و سپاه طوایف قزلباش اطمینان کامل نداشت و در طریق وفاداری، طبقه قزلباشیه را سست قدم می‌انگاشت، خواست که مثل نادر شاه که اعتماد بر قوم دیگر نداشت و ایل جلیل افغان را پیش کشیده بود و کارهای نمایان به نیروی بازوی ایشان می‌گرفت، او نیز اولوس افغان را به همان روش پیش آورده، روکش فرق قزلباش ساخته، مهمات عظمی به معاضدت ایل جلیل مزبور متمشی سازد و لهذا رقم استمالت به اسم سرکردگان مذکور فرستاده و به انواع احسان و اصطناع مژده داده، پیش خود تلپید. جماعت مزبور به این معنی سر فرود نیاوردند و عزم رفتن قندهار مصمم کردند. چون الله یار خان مذکور برادر اشرف توخی، حاکم قلات بود و اشرف بعد محصور و مغلوب شدن از صدمات افواج اقبال پادشاهی، تاب اقامت در قلعه مذکور نیاورده،

اطاعت اختیار کرده، در اردوی منصور روزگار به سر می‌برد و در آن مراسلات مشتاقانه پی‌درپی فرستاده او الله یار خان را به قندهار طلب داشته، انتظار ورود او می‌کشید و خیال باطل که در سر داشت آمدن او را موجب تقویت و استظهار خویش می‌اندیشید. مشار الیه به موجب آن مکتوبات مشتمل بر تأکیدات با جمعیت افغانه غلجایی و غیره روانه قندهار گردیدند و همراه او لقمان خان، برادرزاده اعلیٰ حضرت قدر قدرت والادودمان- که خلف الصدق خان رضوان مکان ذو الفقار خان بود- و در مملکت عراق و آذربایجان در اردوی ابراهیم خان، به حسب تقدیرات فلکی به رفاقت الله یار خان اوقات سپری می‌نمود، به عزم قدم‌بوس عم بزرگوار سپهر اقتدار محمل ارادت به این دیار کشید. خاقان ممالک‌ستان امرا و ارکان دولت ابدبنیان را به استقبال آن بلند مکان مأمور فرمود، بر مراتب عزّ و اعتبار او افزودند و بعد فایز شدن به ملازمت کیمیا خاصیت، به عطای خطاب خان خانان و بذل عواطف بی‌پایان اوج پیمای مدارج فخر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۱

و امتیاز نمودند.

ذره از خورشید تا مهجور بود چهره‌اش بی تابش و بی نور بود

چون به پیش مهر نورافشان رسید صبح اقبال از شب بختش دمید و از جمله خوارق و کرامات خدیو قدسی صفات که در آن اوقات جلوه‌پیرای ظهور گردیده و از زبان صدق‌بیان اشرف الوزراء، شاه ولی خان، به سمع راقم این سطور سعادت عنوان رسیده آن که در آن ایام فرخنده انجام که خاقان جمشید احتشام خان خانان را مشمول مرحام علیا و مخصوص مکارم اسنی ساخته بودند، جبقه مرصع خورشید ضیا و دیگر یراق و اسلحه مکمل به جواهر زواهر گران بها، به دست مبارک انتخاب فرموده، پیش نظر انور نگاهداشته ملاحظه می‌فرمودند و در همین اثنا وزارت مرتبت آصف منزلت، شرف اندوز حضور فیض النور گردیده از آن حضرت پرسید که قربانت شوم، جدا نمودن این مرصع آلات از بهر چیست و تخصیص این عطیات عظمی از برای کیست؟ ارشاد شد که خان خانان به مرتبه فرزندی نواب همایون ما عزّ اختصاص و درجه تفوق بر جمیع بنده‌های با اخلاص دارد. منظور نظر مهر اثر چنان است که تارک امتیاز او را به این مواهب کبری فرقدان سا نمایم و قامت لیاقتش را تشریف عنایات والا مشرف به مباهات جاودان فرمایم، هر چند در مرآت ضمیر الهام‌پذیر چنان پرتوافکن است که در وقتی مزاج تلّون امتزاج او به شورش خواهد آمد، به اغوای جمعی از فسادپیشگان تباه‌اندیش و تحریک فتنه‌جویان بدکیش، مصدر حرکاتی خواهد شد که مشرب عذب مرحام و الطاف سلطانی از او غبار آلوده، عاقبت کارش به ظهور سیئات و نافرمانی تیره و نامسعود گردد، لیکن هنوز تقصیر از او به وقوع نپیوسته و کمر به ارتکاب معصیت و کفران نعمت نبسته، لایق نیست که فوراً از نظر بیندازیم و در چشم مردم او را سبک سازیم. بعد از آن که مرقوم کلک ازل از او به عمل آید، از نخل خود کاشته خود ثمر تلخ کامی چشند و آنچه امروز در پرده است فردا به رأی العین بعینه بینند. از این حکایت که شمه‌ای از خوارق آن جامع اوصاف خلافت و ولایت است و متمه‌اش در جای خود نگاشته خامه بیان و بر دانایان حقیقت‌بین واضح و عیان خواهد گردید که ذات این برگزیده بارگاه یزدانی، با کمال معرفت غیب‌دانی، چه قدر مظهر الطاف و عواطف ربانی است که با وجود اطلاع از مکانن ضمائر و علم بر حقایق و سرایر، کسی را پیش از صدور تقصیر و گناه کبیر، عتاب و تعذیر نمی‌فرماید و بر حسب صفت ستار العیوب قبل از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۲

ارتکاب ذنوب، احدی را مأخوذ و معاتب نمی‌نماید.

القصه اشرف فتنه گر بعد از آمدن الله یار خان، برادر، قوی‌دل و مستظهر گردید و در ظاهر هر چند شیوه چاپلوسی و انکسار با بندگان دولت پایدار می‌ورزید، اما رایحه خبث باطن او و الله یار خان برادرش، به مشام اهل تفرّس و تفتّن می‌رسید و پادشاه کرامت‌دستگاه به اضائت ضمیر بیض‌ناظر و از روی عرض دولت‌خواهان ارادت تخمیر، احوال آن منافقان بدسگال معلوم فرمود، نظر

التفات- که به مقتضای رحم و شفقت جبلی درباره ایشان مبذول بود- بازکشید و پاداش کردار آن هردو فتنه کش تبه کار به این صورت نمودار گردید که اشرف تیره خیال به سزای نیت بد طعمه خاک سیه چال عدم و الله یار برادر او عرضه شمشیر آتش دم گردید.

در بیان مخالفت محبت خان در ولایت بلوچستان و ذکر عزیمت خاقان ممالکستان به آن مکان و فتح حصار استوار مستنگ و پناه آوردن محبت خان به درگاه خدیو سپهر اورنگ

قبل از این رقم ارتسام و صورت ارقام پذیرفته که محبت خان بلوچ هنگام نهضت رایات نصرت نگار از دار السلطنه کابل به صوب دارالقرار قندهار، در اثنای راه به تقبیل عتبه سپهر اشتباه شتافته و به صنوف عنایات و الوف انعامات شرف اختصاص یافته، به رکاب ظفرانتساب حاضر بوده کسب سعادت می نمود؛ اما از وحشت جبلی که در مزاج داشت، همیشه عازم رفتن وطن می بود، تا آن که خدیو تفضل عنوان او را به سرداری کل بلوچستان سرافرازی بخشیده رخصت فرمود. مشار الیه بعد از ورود به مسکن مألوف، فریفته سخنان خوش آمدگویان کوتاه اندیش به استظهار قلاع و حصون و به افسانه و فسون طایفه بلوچیه دون مغرور، بیش از پیش گشته، سر از طوق بندگی بیرون کشید و با غولان اضلال پیشه هم داستان شده بیغوله نشان غوایت و گمراهی گردیده و از کمال جهل و غرور سرکردگان افاغنه کاکری را که در نواح بلوچستان سکنا داشتند، به بهانه و تزویر طلبیده، بعضی را به دم تیغ سپرده و برخی را جلای وطن کرده، بنای آبادی شان را خراب و ویران ساخت و در حقیقت به تخریب بنیان حیات خود پرداخت. چون خبر این حرکات پرسئیات او به عرض اشرف رسید، موجب اشتعال نیران غضب سلطانی گردید و رایات عالیات به عزم تنبیه آن طایفه فتنه پرور از مقر دولت به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۳

حرکت آمده، بر نواح بلوچستان سایه گسترد. قایم خان بلوچ که از سرآمد رؤسای آن فرقه جهالت نشان و محبت خان را از اقارب و اقران می شد، با ملأحیات و غیره سرکردگان رعونت صفات در قلعه مستنگ- که از قلاع حصینه و متینه آن ضلالت دستگاه و واقع بر سر راه سپاه ظفرپناه بود- متحصن شده به سامان جنگ پرداخت و توپ و تفنگ و بادلج و قنباره بر اطراف بروج و باره چیده، ابواب قلعه به روی غازیان ممالک گشا مسدود ساخت. چون جهل و غرور آن جماعت بی عقل و شعور به رأی العین مشاهده شد، آتش غیرت شاهانه التهاب یافته و آفتاب قهرمان جلال از وسط السماء قهر و غضب تافته احراق خرمن هستی آن گروه شقاوت پژوه، مطمحن نظر اصابت اثر گردید و عمله توپخانه به موجب حکم قضا توام، توپ های اژدردهان و قنباره های آتش فشان بر مواقع مناسب بر آورده، سرکوب حصار آسمان سا ساختند و در همان روز به انداختن گلوله های کوه شکن، بروج و جدران آن قلعه رفیع منیع را از پا در انداختند. محصوران دیگر طاقت نشستن و قدرت ایستادن در آن مکان و مسکن نیافته، پناه به نارین قلعه بردند و آن را مأمن عافیت و سلامت شمردند. غازیان فیروزی نشان به حصار مستنگ در آمدند. حکم نافذتر از قضای آسمانی به بهادران درانی لمعه صدور یافت که بعد از نماز عصر- که وقت غروب آفتاب زندگانی آن تیره بختان است- از چهار طرف یورش برده دست به کشش و کوشش بر گشایند و روز سفید بر آن خفاش صفتان کور طالع، مانند شب دیجور سیاه ساخته، به نارین قلعه در آیند.

مأمورین شجاعت آئین، حسب الحکم همایون، قدم در طریق فدویت گذاشته و جان فشانی در امتثال امر قدر نمون، سرمایه آبرو و حیات جاودانی پنداشته، دست و بازو به لوازم قلعه گیری گشادند و محصوران نیز در تقدیم مراتب جان بازی، داد جرأت و جلادت کماهی دادند. تا نماز عشاء این هنگامه قیامت انما برپا و زمین و زمان عرض گاه آشوب فتنه و بلا بود. جمع کثیری از ارباب بغی و طغیان طعمه نهنگ توپ و تفنگ گردیدند و جمع غفیری از ایشان به سیلاب آب شمشیر به بحر فنا رسیدند. الحاصل از زمان عصر تا دو ساعت از شب گذشته آتش قتال و جدال اشتعال داشت. آخر الامر غازیان نصرت بهر به غلبه و قهر، داخل نارین قلعه شدند و

تیغ بی دریغ در میان نهاده و انبوهی از مخالفان شقاوت پژوه را به دار البوار فرستاده، مال بسیار و اساری بی شمار به دست آوردند. قایم خان و ملّا حیات راه گریز و طریق نجات از همه طرف بر روی خود تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۴

مسدود یافته عجزا و التجاء خود را به درگاه عالم پناه رساندند و به التماس عفو و امان آیه «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» به زبان حال خواندند. خدیو ثریاجناب به مقتضای کریمه مروت و احسان- که خاصه ذات کرامت صفات آن برگزیده ایزد منان است- به عفو تقصیرات اهل عصیان پرداخته و التماس امان را قرین قبول ساخته فرمان دادند که رؤسای بلوچیه با خانه کوچ از قلعه برآمده به دار القرار قندهار رفته سکنا نمایند.

محبت خان سردار بلوچیه که در قلعه قلات تمکّن داشت، به حصول اطلاع از احوال قایم و ملّا حیات سراسیمه و مضطرب گشته و از صولت اهتمام بهادران بهرام انتقام، به اقصی الغایت متوهم و هراسان شده، جمعی از معتمدان و ریش سفیدان را به رسم استیمنان به بارگاه آسمان جاه فرستاده دست توصل به اذیال مکرمات و افضال جناب عالمیان مآب محکم ساخته و ملتمس امان و مستدعی استخلاص طایفه بلوچیه- که در جنگ مستنگ اسیر سرپنجه صولت غازیان مریخ آهنگ شده بودند- گردیده، جبهه‌سای زمین عجز و انکسار و امیدوار ظهور آثار ترحم از جناب شهریار گردون وقار گشت. چون بندگان اعلی حضرت قضاقدردت که در عفو تقصیر و استماله آن وحشی بادیه خذلان و نکبت، مصلحت‌های چند منظور نظر خیرت منظر داشتند، ملتسمات او را پذیرفته، برای مزید تسلی، حکم بر خلاصی اسرای آن طایفه نموده، ارشاد فرمودند که اگر محبت خان امان و حفظ ناموس و جان می‌خواهد، خود بلا تعلل و اهمال بر در خانه سپهرمثال حاضر گردد اطفال و عیال خود را به طریق یورغه‌مال به قندهار فرستد. مشار الیه حسب الحکم دست‌بسته به در دولت‌خانه سعادت‌آشیانه حاضر گشته، بعد از کسب سعادت از عزّ ملازمت با اهل و عیال و تمامی سرکردگان ایل و عشیره خود از محال بلوچستان کوچیده به رهنمایی محصلان دیوانی روانه قندهار شده در آن ملک سکونت اختیار نمود.

در بیان ورود میر علم خان از ولایت کثیر الفسحت خراسان به درگاه عرش اشتباه پادشاه عالم و عالمیان و کامیاب شدن مومی الیه و تفصلات و تفقدات این فرمان‌فرمای ممالک جهان و ذکر دیگر صادرات و سائنحات آن زمان

چون حقیقت توجه و شفقت داشتن اعلی حضرت قدر قدرت، درباره شاهرخ شاه و همت گماشتن خدیو دارادرگاه به استقلال او در اشغال سلطنت، معلوم نزدیک و دور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۵

شده و این معنی بر السنه و افواه خاص و عام مذکور و مشهور بود، بناء علی هذا میر علم خان خزیمه به خوف جریمه که نسبت به شاهرخ از او صادر شده بود، از کردار ناهنجار خود همیشه اندیشه می‌نمود، مثل یوسف علی خان نیز معاندی در کمین داشت و او را دشمن مالی و جانی می‌انگاشت، توقف در خراسان و بودن خود در ملک تون و قاین و زیست با فرقه اعراب، خارج از حدّ امکان اندیشیده و راه نجات از همه طرف مسدود و مدار حیات منحصر و محدود، در توصل به آستان فیض‌بنیان دیده، از قلعه سربیشه که اعراب تهوورپیشه به موجب ارقام شاهرخ و نوشته‌جات یوسف علی خان، او را در قاین محاصره کرده بودند، به حيله برآمده التجا به سایه دولت ابدمدّت آورد و فرق عبودیت بر عتبه سپهر رتبت سوده، نقش ندامت و انفعال از جبین حال سترد و پیشکش‌های لایق از نظر آفتاب‌اثر گذرانیده مشمول به انظار قبول گردید و از فیض الطاف و اعطاف پادشاهی، دامن دامن گل‌های مطالب مقاصد چید و به وساطت نواب مستغنی الاقاب، اشرف الوزرا، به عرض اشرف اعلی رسانید که امرای خراسان برای رونق و پیشرفت کار خویش فتنه‌انگیخته و طرح هنگامه از مکر و تزویر ریخته، شاهرخ را معزول و مکحول و سید محمد را به جای او نشانده، موسوم به شاه سلیمان ساختند و بعد چندی یوسف علی خان به غرض خود، به هم‌دستی جمعی از هنگامه‌آرایان خراسان، شاه سلیمان را نیز از

تخت سلطنت برداشته و عینین او را کور ساخته، شاهرخ را با وصف عاری بودن هردو چشم از حلیه نور، برآورده باز به دستور سابق جالس سریر پادشاهی گردانیده، به مطلب‌روایی خود پرداخته و این معنی را از نیک‌اندیشی و دولت‌خواهی خاندان علیّه صفویه و دودمان رفیع نادریه، در میان مردم ظاهر نموده پادشاه را دست‌آویز خود کرده، در اجرای امور جزئی و کلی، مختار و مطلق العنان شده، در پرده به کار سلطنت می‌پردازد و مرکوز خاطر چنان دارد که به مرور ایام چون فرمان‌روا و مستقل شود و رعب و تسلط او بر قلوب خاص و عام مستولی گردد، این پرده نیز از میان برداشته، سر از گریبان خودسری برآورده، بلا مشارکت رایت استقلال در عرصه ریاست برافرازد. چون ممالک ایران خالی از پادشاهی مستقل و هر طرف‌اش فتنه و بیداد مشتعل است، هرگاه رایات عالیات عزیمت خراسان فرماید، تمام مملکت به آسانی در تصرف اولیای دولت درمی‌آید و جمعیتی که یوسف علی خان فراهم آورده است، از سطوت و صلابت خاقان کشورستان متفرق و پریشان، هر گردن‌کشی از هیبت و عظمت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۶

خدایو سپهر منزلت، سر به گریبان ادب و مسکنت می‌دزد.

این مدعا را به تقریر وافی معروض داشته، متعهد شد که اگر سردار ممالک خراسان، به دستور سابق به او تفویض و ارقام مطاعه و احکام لازم الاطاعه به سرفرازی کدخدایان اعراب و رؤسای ایلات و حکام ولایات خراسان، مشعر بر اطاعت و انقیاد مومی‌الیه، از موقف عز و علا- شرف اصدار یابد، او نیز در ازای این موهبت تمامی اهالی مملکت ایران را راغب بندگی و دلنهاد خدمت این دولت ساخته و ربقه عبودیت، به رقبه کلّ سرکشان انداخته، هنگامی که رایات عالیات وارد دار السلطنه هرات شود، با جمعیت نمایان آمده، به اردوی همایون ملحق و مصدر خدمات و جان‌فشانی گردد.

هرچند بر دل الهام منزل خدیو ممالک‌گشا، احوال او کما هو حقّه ظاهر و هویدا بود و می‌دانستند که تعهدی که می‌کند، به عهد خود ایفا نخواهد نمود، اما چون دست امید به ذیل عاطفت خدیو بلنداقبال زده و از در تضرع و ابتهاج درآمده بود، بندگان اعلیٰ به مقتضای مروت جبلی و اقتضای مصلحت‌سنجی و پاس خاطر عمده دولت‌خواه صمیمی، دست رد بر مسئول او نگذاشته و افعال شنیعه ماضیه را کان لم یکن انگاشته و پاداش اعمال سابقه او موقوف به وقت دیگر داشته و نظر رحم و شفقت به حال آن ملتجی مرتجی گماشته، به مضمون «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا» عمل نموده، مومی‌الیه را ایمن و مطمئن ساختند و به عطای سرداری خراسان که منتهای غرض و خلاصه عرض او بود، به علاوه جان‌بخشی و امان مرحمت فرموده و جمعی از ملازمان بردرانی رکابی، به رسم امداد به همراهی او مأمور نموده، به اعطای رخصت انصراف سراپا اعطاف، قامت امتیاز او را بین الامائل و الاقران برافراختند که در محال متعلقه خود رفته، سرکردگان آنجا را موافق اقرار و تعهد خویش، در حیطه اطاعت بندگان آستان گردون‌نشان سازد و به نظم و نسق امور مملکت مفوضه از قرار واقع پردازد. مشار الیه حسب الحکم همراه غازیان بردرانی روانه وطن شد. تتمه احوالش در طی وقایع خراسان به معرض بیان خواهد آمد.

وقایع سال چهارم

وقایع سال چهارم کشورگشایی مهر سپهر کامکاری مطابق سال ایت‌نیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۳ هجری

چون آمد آمد افواج فروردین، آوازه قدوم سلطان بهار، به خراسان روزگار انداخت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۷

هجوم لشکر ریاحین هرات، چمن را مسخر و زیر نگین ساخت و عساکر سبک‌تاز نسیم ارض فیض قرین، گلشن را از چار طرف محصور کرده، خوشان آفاق را به احاطه تسخیر درآورد و در تنقیر کهن فیروزه نیشابور، مبالغه جایز نداشته لشکر زره‌پوش برق‌تاز

سحاب، بر سر سبزه‌زار صحرا گماشت،

سحاب از زمین خاست در ترکتاز برق درخشنده شده نیزه باز

به شکل شهاب آسمان بلندز هر سو برآورده زرین کمند

ز رعد خروشان بدرّید گوش‌خم روی شد آسمان از خروش

برید از دم تیغ سوزان برق‌چنار زبردست را دست و فرق ریای جهان‌افروزی داور خاورمقام شرقی انتساب، اعنی آفتاب عالمتاب، از اشعه صبح نوروزی به دشت و کوهسار نمایان گشته، عرصه شش جهت را عرض گاه افواج نصرت ساخت و گل‌های پیاده مانند پیادگان جلو، کمر به خدمت بسته به صف‌آرایی پرداخت، لاله و گل به رنگ گلگون‌سواران عرصه رزم، رخوت رنگین پوشیده، نسرين و سمن چون سفیدرویان روز، چهره‌افروز صبح انبساط گردیده، ابرهای پرشور، مثل فیلان مست از کجک برق همچو رعد خروشان و بادپایان شفق در هوای جولان‌گری با نیله کبود فلک، عنان در عنان گشته و درختان چنار بالابند، چون بهادران گردن‌کش یراق و اسلحه از شاخ و برگ بر کمر بسته و سروهای ارجمند نیکو قامت، مانند جوانان سبزیخت خوش قد و بالا، گوشه کلاه نشاط بر آسمان شکسته، لعل پیکانی غنچه‌ها بر شاخ‌های فیروزه‌رنگ، مانند سنان خون چکان غازیان نصرت‌نشان افغان، به هر طرف لامع و درخشان و آثار نشو و نما از اشجار چون رنگ نشاط از چهره پردلان جنگ‌آور نمایان گردیده، شکوفه چون سرمستان نشئه شجاعت، کف به لب آورده و ارغوان مانند سرخوشان باده جرأت، جبه رنگین در بر کرده، نسیم سحر مثل مبشران جنود اقبال مژده فتح گلزار به عندلپیان گوش به آوازه رسانده و زبان هر برگ درخت، تهنیت‌نامه ظفر از فراز شاخ‌های بلند از برخوانده،

هوای خوش و سبزه دلربا به گلگشت گشته اشارت نما

صبا چون جنیت‌کشان در شباب که بسم الله ای شاه گردون‌رکاب

به عزم خراسان بیارا سپاه که فتح و ظفر چشم دارد به راه در چنین وقت خوش و هوای دل‌کش، داعیه تسخیر هرات و سیر و شکار مملکت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۸

خراسان، از خاطر بهار سامان خاقان ممالک‌ستان، سر برزد و پاک ساختن ساحت آن دیار از لوٹ وجود اشرار نکوهیده‌شعار، مطمح نظر اصابت‌اثر شد.

ذکر مشورت نمودن خاقان ممالک‌ستان با امرای علو القدر سمو المکان در خصوص عزیمت به سمت مملکت کثیر الفسحت خراسان و ملاحظه فرمودن سان عساکر نصرت‌مآثر ظفر توأمان

الحاصل، فرامین قضاآئین به اجتماع لشکر ظفرپیکر نافذ گشته، محصلان دیوانی از بارگاه اعلی حضرت ظل سبحانی، برای احضار رؤسا و سرکردگان ایلات که در ایام قشلاق موکب خدیو، رخصت ولایات گرفته، به اماکن و اوطان خود رفته بودند، تعیین شدند که تمامی خوانین جلادت‌آئین درّانی و سایر عساکر فیروزی‌قرین بردرانی و غیره آقسقالان فرق مختلفه، مستظلال سایه دولت ابدپایه خاقانی و ریش‌سفیدان ممالک محروسه را با قشونهای تحت‌شان فراهم آورده، پیش از روز سعادت‌افروز نوروز به دربار جهان‌مدار حاضر سازند. بعد از آن، امرا و ارکان حضور فایض النور را طلب نموده ابواب مشاوره گشوده، گوش عقیدت‌نیوش ایشان را به جواهر زواهر کنوز خاطر الهام‌مظاهر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب‌مآثر، گوهرآمود ساخته فرمودند که در این وقت حرم موسوم نشاط توام

که جنید شاه کواکب ز جای بهار است و نوروز عشرت‌فزای

به طبل و علم آمد از ماه و مهر به میدان کین شهنسوار سپهر
 ز برق درخشان و بارنده میغ فضای فلک شد پر از تیر و تیغ
 فروریخت تیر تگرگ آسمان ز قوس قزح کرده بر زه کمان
 فروگرفت رعد از افق کوس جنگ به جنبش در آمد سپهر دو رنگ
 بر آنم که من هم در این نوبهار روانه شوم سوی ایران دیار
 نخستین ز اعدا بگیرم هرات ز نم کوس اقبال بر شش جهات
 که آن ملک و میراث آبای ماست تصرف در او غیر را کی رواست؟
 از آن پس سوی ارض اقدس روم مشرف به فیض زیارت شوم
 نشانم ز نو شاهرخ را به تخت شود تا دل دشمنان لخت لخت
 کنم بر سریرش دگر مستقل که گردند بدخواه او منفعل
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۹ ز اعدای آن شه برآرم دمار نشانم فرو فتنه روزگار

عطایش کنم جمله ایران زمین به فرقهش نهم تاج و بخشم نگین امرا همگی زمین خدمت به لب ادب بوسیده، معروض داشتند که رأی
 عالم آرا، جام جهان نما و آینه آفتاب ضیاست، هرچه در مرآت خاطر خورشید مآثر جلوه پذیر شده، عین صواب و ما بندگان مطیع و
 منقاد کمر بسته خدمت پادشاه مالک رقابیم

امیران و خانان به خاک ادب نهادند روی و گشودند لب
 که شاه! بمان تا بماند زمان به کامت بود گردش آسمان
 مثالت فلک را دگرگون کند عفی الله خلافت کسی چون کند
 اگر بر خلاف تو گردد سپهر به گردن طنابش بود تار مهر
 ز خود و زره زیب و زیور کنیم سر از جیب مردانگی برکنیم

تبریزین بهرام چوبین به تیغ ستانیم در روز کین بی دریغ بعد از مشاوره و کنکاش و عرض امرای نصرت تلاش، حکم جهان مطاع به
 نفاذ پیوست که ان شاء الله تعالی وقت تو بره انداز که جو خوشه بندد، عزیمت می فرماییم تا سر حاصل در خراسان باشیم. ملازمان
 رکاب سعادت انتساب، تدارک سفر خیر اثر خراسان دیده، مستعد و مهیای این سیاق ظفر انتساق گردیده، هر سرکرده ای دسته خود
 را از سان اشرف بگذرانند که موجب شان بعد از ملاحظه سان موافق ضابطه و دستور عنایت نموده متوجه صوب مقصد شویم.

وزان پس چنین یافت فرمان صدور که لشکر کند ساز آن راه دور

به نوعی که تا هشت ماه درست نباید کسی را ز کس توشه جست سرگروه های ولایات و رؤسای ایلات، قدم از سر ساخته در میعاد
 مقرر، رو به آستان فلک رتبت آورده، به اعلامی اعلام عبودیت پرداختند و محصلان هم- که برای جمع آوری ملازمان در گاه
 آسمان جاه عموم و سپاه ظفر دستگاه رفته بودند- در ظرف زمان اندک وقتی فراهم آورده در اردوی کیهان پوی معلی، حاضر
 ساختند. حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه سان دیدن آنها گردیده و دسته هر فرقه را به نظر انور سنجیده، به لشکر نویسان دیوان
 اعلی حکم فرمودند که وجه موجب و اسقاط دواب شان، به صاحب جمع خزانه عامره حواله و مهم سازی کنند و تنخواه موافق
 ضابطه و معمول بدهند، بیت

سپاهی چو جمع آمد از هر دیار بفرمود خاقان جم اقتدار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۰ که نام آوران سان لشکر دهند ز خود و زره زیب و زیور کنند
 کشیدند صف سروران سپاه ز گرد سپه آسمان شد سپاه

سنانها به دوش یلان پرشکوه‌چو برق درخشان ز بالای کوه
 علم‌ها چو خوبان بالابلندرسانند بر اوج گردون کمند
 قبا آهنان با کمرهای زرشاد آراسته کوه‌ها از کمر
 پلنگان کوه و نهنگان آب‌نشسته بر اسبان صرصر شتاب
 چه گویم ز اسبان آکنده‌ران که فربه شد از وصف‌شان داستان
 اگر بگذرد آفتاب از شتاب نیفتد بر آن پرتو آفتاب
 به رفتن سبک‌رو چو ابر بهار بلی چین نیفتد از او در بحار
 سبک‌بار زیر سلاح گران‌چو آتش که باشد در آهن نهان
 پی عرض لشکر سپه سروران نمودند پابوس کشورستان
 گشادند زبان را به صد احترام که ای آفتاب فلک احتشام
 تویی آن سرفراز فرخنده بخت که چون آفتاب بود تاج و تخت
 ز تو همتی، جانفشانی ز ماکرم از تو، کشورستانی ز ما
 نمودند لشکر نویسان عمل به فرمان خاقان دین و دول
 حواله نمودند زر بی‌شمار به هر کس ز افواج نصرت شعار
 ز انعام و اکرام و جود شهی خزاین شد از در و گوهر تهی
 به احسان در کنج زان سان کشاد که شد نام حاتم فلک را زیاد
 کسی را که شه جیقه بر سر نهاده پاداش آن در رهش سرنهد

ذکر ارتفاع رایات عالیات به جانب ولایت هرات و محاربه بهادران موکب جهان‌گشا با امیر خان عرب میش‌مست حاکم آن جا

بعد از فراغ دیدن سان و سامان لشکر نصرت‌نشان، خان خانان را- که به شرف برادرزادگی آن حضرت سر سربلندی بر فلک
 الافلاک می‌افراشت- به حکومت دار القرار قندهار رتبه امتیاز و استقرار بخشیده، در ساعت خجسته و زمان فرخنده که منجمان
 دقیقه‌سنج و ستاره‌شناسان ارسطو فرسنج، از روی تقویم خرددوربین به جهت
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۱

حرکت الویه نصرت‌قرین، استخراج نموده بودند، پای عزیمت جهان‌گشا در رکاب ظفرپیرا گذاشته و رایات فیروزی بر اوج
 جهان‌افروزی افراشته، خیام کیوان احتشام را- که در سواد موضع سنجرى منصوب شده، سر به سپهر چنبری افراخته بود- به فرّ قدوم
 میمنت‌لزم، رشک بیت الشرف خورشید تابان و روکش خیمه بی‌چوبه نه طبق آسمان ساختند. سه روز در منزل مزبور به جهت
 انتظام بعضی امور ضرور، مقام فرموده و نشاط‌اندوز بوده، روز چهارم مثل شهسوار چهارمین طارم بر رخس کوه‌شکوه آسمان‌فر،
 سوار شده متوجه پیشتر گردیدند و منزل به منزل صیدافگنان و شکارکنان طی مراحل و قطع منازل فرموده، به دار الرفاه فراه رسیدند.
 امیر خان میش‌مست سردار دار السلطنه هرات- که از جانب شاه‌رخ شاه در آن ولایت قیام داشته، جواسیس به سمت دار القرار
 قندهار گماشته و همیشه متفحص و مستخبر از صادرات اردوی کیهان‌پوی بود و آن‌ا فآنا و لحظه به لحظه، استشمام رایحه اخبار
 می‌نمود و از زبان منهیان راست گفتار، سیر حرکت خدیو فلک‌اقتدار، از دار القرار قندهار و ورود موکب مسعود به دار الرفاه فراه
 شنیده، سراسیمه و مضطرب الحال گردیده، عرایض متضمن احوال به جانب شاه‌رخ شاه ارسال نموده، کمر به تدارک قلعه‌داری
 شهر بست و ادوات اژدردهان توپخانه و آلات آتش‌فشان قیامت‌نشانه از قبیل توپ و قنباره و ضرب زدن و زنبورک و جزایر و بادلج

برق‌افکن، بر دور و اطراف شهر چیده و آذوقه موفور از هر جنس ماکول و مشروب و انواع حوایج لابدی و مطلوب، به درون قلعه کشیده به انتظار کمک شاهرخ در مقام تحصن و خودداری نشست و ساغر عافیت خود از سرشاری نشئه غرور به سنگ بی‌شعوری شکست و از برای مزید قوت و استقلال، جمعیتی سوای پنج شش هزار کس که از مشهد برای استحفاظ سرحد همراه آورده بود، جمع دیگر از ترک و تازیک و عرب و عجم و طوایف مختلفه و اصناف امم، ملازم گرفته و محصلان به دیهات و محالات متعلقه دار السلطنه هرات فرستاده، ایلات و رعایای اطراف و جوانب را از مواضع و مساکن و مزارع و اماکن شان کوچانیده به شهر آورده سکنا داد و هر بروج از بروج شهر را به ریش سفید و کدخدای همان محله سپرده و در برج، سی چهل نفر تفنگچی از اهل محله مستحفظ تعیین و دروازه‌های شهر را خاکریز کرده و توپ‌های کوه‌توان ثعبان‌نشان، بر سر دروازه چیده و چهارصد پانصد نفر از برای پاسبانی هر دروازه برگزیده، به محارست گماشته، مقرر نمود که هنگام شب مستحفظان هر مکان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۲

مانند پاسبانان قلعه ذات البروج آسمان، چشم به خواب آشنا نساخته و کمر را مثل منطقه البروج مضبوط و مستحکم داشته، تا دمیدن سفیده صبح که مشعل شب‌افروز ماه را طلعه کوکبه روز منطفی سازد و بارقه موکب سلطان خاوری جمعیت شب روان فلکی را منهزم و پریشان ساخته، علم زرنگار بر فراز این نیلی حصار برافرازد، به صدای حاضر باش و بیدار باش، آگاه و هوشیار بوده، دقیقه‌ای از دقایق تیغ فرو گذاشت نکنند و در ظرف روز که شهسوار نیله کبود افلاک، عساکر ثوابت و سیار را متفرق و پراکنده ساخته، اقطار و اکناف عالم را به اشعه رایات جهان‌افروزی منور گرداند، نصف از مستحفظان برجای خود بوده و نصف به اتاق‌های خویش رفته و سرانجام مایحتاج اکل و شرب نموده، سر شام باز آیند و همین قسم نوبت به نوبت شب و روز بلاتفاوت کشک می‌کشیده باشند. کدخدایان بر سر آنها موکد و مستعد بوده نگذارند که احدی از کشک غافل گردد و نفری از شمار قاصر و عاطل شود و سوای مردم معین - که جابه‌جا متعین کرده بود - قشون مواجب‌خور موجودی را چند دسته قرار داده و از برای هر دسته سرکرده و هریک را به جایی مأمور نمود. گفت که از هر طرف شهر که حریف زور آرد و یورش نماید، دسته نزدیک آن طرف به کمک او پردازد.

چون اخبار تجبر و استکبار آن نکوهیده‌شعار و سرگرمی او به لوازم تحصن و سد ابواب شهر و حصار، به عرض اشرف خدیو فلک‌اقتدار رسید، پرچم رایات خورشیدمثال، بال سرعت و استعجال گشوده، به میدان متصل پل مالان در یک فرسخی شهر، سر به اوج آسمان کشید. امیر خان جهالت‌نشان فوجی مستعد به سرداری حسن علی خان افشار بیگلربیگی و جمعی از سرکردگان معتمد هرات، به مقابله بهادران تهمتن‌توان فرستاده، اظهار حیات نمود. قراولان موکب اقبال را با آن قشون خذلان‌مآل در کنار پل، اتفاق قتال و جدال افتاد. به قول آن‌که:

چو گنجشک آید به جنگ عقاب به خون خود آورده باشد شتاب آخر الامر آن گروه رجیم در میدان حرب ضرب عظیم خورده و صدمه بهادران نیاورده، خود را از معرکه پس کشیده رو به قلعه نهادند. مقارن آن، موکب ظفر کوکب به صولتی که کوه از او در لرزه و زمین به زلزله آید، به حوالی قلعه ورود عظمت نمود فرموده، به حسب قاعده و معمول که سحبه رضیه ذات بابرکات اشرف و دستور العمل سلاطین حال و سلف است، پیش از آن‌که آواز توپ و تفنگ لب به تقریر طومار جنگ بر گشاید، رقم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۳

الطاف توأم به صحابت معتمدی آثار و زبان آور شیرین گفتار، به سرداری امیر خان و دیگر اهالی و اعیان آن مکان، شرف اصدار یافت که نواب همایون ما را خیر و فلاح حال کافه‌انام خصوصاً اهل اسلام، به همه جهت مقصود و منظور است. متحصنان غفلت‌نشان اگر چشم به مآل کار گشوده از در التجا و استیمان در آیند و دست از تمرّد و طغیان کوتاه ساخته ابواب عافیت بر روی خود گشایند، دریای عفو و مکرمت در جوش است و عنایات پادشاهی با مراحم نامتناهی دوش به دوش؛ و اگر به شومی بخت

زبون و طالع نگون، از دایره معصیت برنایند و اصرار بر جهل و نافرمانی نمایند، قهر و غضب پادشاهی را- که نمونه سخط الهی است- آماده و مهیا باشند.

امیر خان که مستظهر به دیوار حصار و به کمک شاهرخ شاه قوی دل و امیدوار بود، این سخنان هوش افزا را گوش نکرده، اصرار بر معصیت و نافرمانی نمود. لاجرم غیرت پادشاهانه به جوش آمده آتش غضب ملوکانه ملتهب گشته، حکم قضاتوأم به بهادران مریخ شیم صادر شد که از چارطرف سنگر بسته قلعه را محاصره نموده، کار بر آن مرکز دایره جهالت تنگ سازند و عمله آتش خانه ادوات قلعه گشایی پیش برده و سیه های رفیع به محاذات بروج منبع ترتیب داده، توپهای کوه شکن بالای آن برآورده، بنیان ثبات و استقرار متحصنان عصیان شعار را از پا دراندازند.

مأمورین عقیدت آئین به موجب فرمان خاقان جم نگین، کمر ارادت بر میان جان بسته و دست کوشش به تسخیر آن حصن حصین و قلعه متین و رزین بر گشادند و شب و روز خود را از جد و جهد معاف نداشته، داد تهور و مردانگی می دادند و توپچیان فرنگی نژاد شعله طبیعت، به اهتمام توپچی باشی برق آهنگ رعد صولت، سرگرم نایره افروزی و آتش دستی گردیده و توپ های اژدردهان رعد آواز، بالای پشته هایی که در بلندی و ارتفاع، سرکوب قلعه فیروزه فام افلاک؛ و در متانت و استحکام، هم سنگ کوه قاف توان گفت بر کشیده، به انداختن گلوله های پی هم، جداران و بروج آن حصار محکم بنا را غربال آسا مشبک می ساختند و به شعله افروزی قنباره های صاعقه بار، آتش به بنیاد استقامت محصوران خذلان نشان می انداختند. هر توپ که سر می شد، زمین و زمان را به لرزه می آورد و هر قنباره که آتش فشان می گشت، رخت عافیت جمعی از متحصنان را خاکستر می کرد. الحاصل برق آفت از چهار طرف بر قلعه گیان سراسر معصیت، دم به دم نازل می گردید و گلوله های جزایر و زنبورک و توپ و تفنگ قیامت آشوب، مثل ژاله در تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۴

فصل بهار بر مزرع حیات عاصیان نکبت شعار، بلافاصله می بارید. اما امیر خان بی خرد به انتظار ورود افواج کمکی مشهد، دل سخت کرده و پای ثبات بر زمین تمرد افشوده، دست از جدال بر نمی داشت و درجه ای از درجات سعی و اهتمام، نامرعی نمی گذاشت. روز و شب جاهد و ساعی در دفاع بوده و راحت و آرام فراموش نموده، خود بر بروج و باره شهر می گشت و هر جا رخنه می دید، یا از طرفی خبر شدت جنگ می شنید، همان وقت خود را به آنجا رسانیده، به تدارک سد رخنه می کوشید و توپچیان و تفنگ چیان و سایر مستحفظان قلعه را به انعام و بخشیدن خلعت و اضافه کردن مواجب، دل گرم و امیدوار و راغب به مجاهده و چابک دستی می گردانید و بیشتر باعث بر استقلال و موجب خاطر جمعی و اشتغال او در امور قلعه داری آن که از طرف یوسف علی خان و قلیچ خان جلایر- که در مشهد مقدس پیش شاهرخ شاه مدار المهام و در ممالک خراسان مرجع الخواص و العوام بودند- نوشته جات متواتر و متوالی مشعر بر مراتب اطمینان و دل داری و تأکید اکید بر استقامت و استواری، به این مضمون می رسید که سرداران نام دار با قشونهای جزار و ریش سفیدان ایلات و بیگلریگیان ولایات ممالک محروسه پادشاهی طلب داشته و همت به سامان سفر و جمع آوری سپاه گماشته، مستعد نهضت و پا در رکاب عزیمتیم، عنقریب با قشون کرد و ترک و عرب و کرج و با تدارک و استعداد شایان و بشکوه و تزک شایسته و نمایان، به کمک او در رکاب شاه والجاه می رسیم. باید تا آن وقت پای استقرار استوار داشته و قدم از قلعه بیرون نگذاشته، در استحکام قلعه داری پشت به دیوار اطمینان داده، رخنه در بنای ثبات و قرار راه ندهد و متعاقب مکتوبات، ما را نزد خود رسیده تصور کند.

امیر خان به این مکاتیب تسلی تحریر، طمانینت پذیر نشده همچنان در فرستادن خطوط و سفیر اهتمام داشت و هر روز عریضه به شاهرخ شاه و مراسلات به امرای عالی جاه می نگاشت. چون مدتی بسیار کشید و اثری از ورود کمک به ظهور نرسید، خان مذکور مأیوس شده مکتوب کنایه اسلوب، به این عنوان مسطور و ارسال نمود که من تا حال به هر قسم که دانستم و توانستم به امید امداد آن طرف، خودداری و در حراست قلعه استواری کردم. چون کار به حد اضطراب انجامیده و سامان قلعه داری به آخر رسیده، زیاده بر

این پای استقرار فشردن و با چنین شاه فلک دیهیم- که شاه‌باز بلندپرواز همتش در پی صید هفت اقلیم است- مجادله کردن نمی‌توانم، امرای عالی‌شان را اگر محافظت تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۵

سرحد خراسان و حفظ سیرت مال و ناموس و جان و پاس سلطنت پادشاه ایران منظور است، زود برسند یا کمک بفرستند که هنوز قلعه از دست نرفته و آتش بیداد درنگرفته است. باید که به علاج واقعه پیش از وقوع پردازند و این شعله جهان‌سوز را به آب تدبیری- که امروز می‌توانند- خاموش و منطفی سازند، و الا بعد از آن که این قلعه از دست رود، معالجه مشکل شود و این تزلزل به ارض اقدس، بلکه به تمامی ولایت ایران سرایت کند. اگر مایه حرکت در ارکان دولت مفقود و مرد در خراسان ناپیدا و عدیم الوجود باشد، دو سه هزار زن را لباس مردانه پوشانیده، صراحی گردن‌ان سیمین ساق نازک‌بدن را به صورت مردان تهمتن‌یساق روئین‌تن، جلوه‌نمای عرصه نمود گردانیده، آن‌چه صولت مردان را چون دست آنها نگارین و میدان کارزار را به خون غیرت رنگین سازند و این قدر از برای اشتها خبر کمک در میان اغیار لازم دانسته، به ترسیل لشکر مخترع پردازند. همین که اعلام آن فوج از دور نمایان شود، من دروازه قلعه را گشوده با جمعیتی که دارم بیرون می‌آیم و به مدد این خیل پری، انگشتر اقبال از دست سلیمان روزگار می‌ربایم.

القصه عرق حمیت امرای شاه‌رخ به ورود این مکتوب غیرت‌افزای کنایه محتوای به حرکت آمد، به عزیمت برآمدن از دایره امهال و احتیال در مقام استعجال شده، همت به جمع‌آوری سپاه گماشتند. چون زر در خزینه پادشاهی کم و فراهم شدن مردم منحصر در بذل دینار و درهم است، تخت طاووسی را که نادر شاه از هند برده بود و در علو بها و قیمت و حسن ترصیع و کمال تقطیع، زینت بر تخت مرصع‌نگار سپهر مینایی، در نظر جوهریان بازار معرفت و شناسایی، به چندین درجه اعتلا و تفوق می‌نمود، در معرض شکست انداخته و اجزای آن مجموعه لطایف صنعت‌گری و اعجوبه کارگاه زیباوری را از هم جدا ساخته، جواهر ندرت‌مآثر آن را- که خلاصه معادن و بحار و انتخاب نوادر روزگار بود- به جواهرخانه سرکار شاهی سپرده و طلایی که از انشقاق آن به هم رسید، اشرفیها مسکوک نموده، مهیای تنخواه و سرمایه دل‌جمعی سپاه ساختند و خاطر از مجتمع شدن عساکر پرداختند.

چون قشون ترکیه و غیره ایلات خراسان پیش یوسف علی خان آمده به وساطت او ملازمت در خانه شاه اختیار کردند، طایفه چمشکرک- که ایل بزرگ خراسان بودند- به نیروی سرکردگان خود که ایشان را با یوسف علی خان در باب کور نمودن شاه سلیمان و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۶

دوباره جلوس دادن شاه‌رخ بر تخت سلطنت نفاق در میانه بود، به رفاقت خان مذکور سر فرود نیاوردند، مگر دولت خان شادلو و محمد رضا خان و محمد حسین خان بادلو- که قبل از این ائتلاف مخفی با او داشتند و در اوقات ساعی بودن یوسف علی خان به اعاده دولت شاه‌رخ ایشان نیز خفیتا پیغام رفاقت می‌دادند- با دسته‌های خود در مشهد مقدس آمده و موجب از یوسف علی خان گرفته، چند روز از برای تمشیت مدعا مرافقت نموده، آخر به بهانه این که ترکمان به تاخت خانه‌هایشان آمده‌اند، طریق مفارقت پیموده به اماکن و اوطان خود رفتند. بعضی از فرق جماعت اکراد سر به شورش و فساد برداشته مراعی و مواشی حوالی و حواشی ارض فیض قرین را تاخته، مزارع و بساتین توابع آن سرزمین جنت‌آئین را خراب و پامال می‌ساختند. یوسف علی خان که جمعیت موفور و لشکر غیرمحصور فراهم آورده، بر مواد قوت و زور افزوده بود، دو سه بار با توپخانه آتش‌بار و لشکر جزّار از شهر برآمده به جنگ پرداخت و آخر کار رایات غلبه به میدان مبارزت افراشته آنها را مغلوب و پراکنده ساخت.

چون مهم عظیم- که عبارت از مقابله جنود فرمانروای هفت اقلیم باشد- در پیش داشت، به خاطر آورد که اگر در آن‌جا کاری از پیش بردم و از سرچشمه امید آب خوش به کام دل خوردم، قلع این ماده فساد آسان و سهل است و بالفعل آغشتگی به این کار

عبث بلکه حرکت دور از عقل و نزدیک به جهل است. یوسف علی خان بعد انفصال این قضیه، قشون ایلات ترکیه اتک و بیات و مروی و جلایر و حوله و مشهدی و قلیجی و یموت و تکه و کوکلان و سالور مجتمع ساخته و به تکثیر سامان و سپاه پرداخته، با لشکر کثیر التعداد از پیاده و سوار که متجاوز از شصت و هفتاد هزار باشد، در رکاب شاهرخ شاه از مشهد برآمده بر سر نیشابور رفته و احمد خان بیات ارومی را که در ناقص کردن شاهرخ و نصب شاه سلیمان رفیق و شریک میر علم خان بود و در زمان سلطنت شاه سلیمان حکومت نیشابور- که منصب موروثی او بود- در ازای تقدیم خدمت مذکور به دست آورده، حکم‌رانی در آن ملک می‌نمود و با سرکردگان اروقی ایل و عشیره او دستگیر نموده، روانه مشهد مقدس کرده، حکومت الکای مزبور به عباس قلی خان بیات مختاری- که منازع و مخالف احمد خان بود- مفوض داشته، به عزم کمک امیر خان از راه تربت حیدریه و محولات متوجه سفر دار السلطنه هرات شد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۷

ذکر حرکت شاهرخ شاه از بلده فاخره مشهد به عزم امداد امیر خان و روگردان شدن میر علم خان از سعادت ملازمت این آستان سپهر بنیان و شرح مخالفت اسماعیل خان خوافی با شاهرخ شاه و پناه آوردن به این درگاه آسمان‌گاه

بعد از ورود به منزل تربت، خبر رسید که محاللات متعلقه یوسف علی خان، جولان‌گاه توسن اوزبکیه خوارزم شده، جماعت ترکمانیه سرحدات توابع کلات را تاخته و قلعه‌جات اتک را محصور ساخته نشسته‌اند. یوسف علی خان از استماع این خبر در گرداب اضطراب و لجه تحیر افتاده، مهر و کالت به قلج خان جلایری عم خود سپرده و صاحب‌اختیار مهمات در خانه شاهرخ شاه کرده، خود روانه کلات گردید. امرا و رؤسای درگاه شاهرخ را گمان آن شد که از هیبت و سطوت افواج قاهره حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی، یوسف علی خان ترسیده و مغلوب رعب و هراس گشته، به این بهانه خود را از معرکه به کنار کشیده و این معنی به موجب ازدیاد وساوس خواطر خواص و عام و سبب تردد و دودلگی تمام لشکر قزلباشیه گردید. چون شاهرخ شاه از تربت حیدریه حرکت نموده کوچ بر کوچ به نواحی قلعه رود رسید، امرا عرض نمودند که میر علم خان با پنج شش هزار قشون کارآمد تفنگچی اعراب در الکای قاین نشسته است و در این وقت که مهم عظیم در پیش داریم، تکثیر افواج در رکاب ضرور و مطلوب، صلاح دولت آن است که چند صباح در اینجا توقف شود و استمالت‌نامه متضمن طلب به میر علم خان قلمی گردد و اگر مطمئن و خاطر جمع گشته به پابوس حاضر شود، فهو المراد؛ و الا اول بر سر او رفته دستگیر کرده و قشون اعراب را نیز همراه گرفته، از راه قاین عازم هرات باید گردید و به کمک امیر خان رسید. در این ضمن جواسیس هم که برای استخبار احوال پیش میر علم خان سردار رفته‌اند، خبر منقح از او می‌آرند و به دل‌جمعی روانه مقصد می‌شویم.

به موجب این مشوره شاهرخ شاه در آن‌جا متوقف گشت و به میر علم خان رقم الطاف شمامه و ملفوف سوگندختامه نوشت که آن‌چه در زمان ماضی واقع شد، از تقدیرات فلکی بود و ما از تقصیرات سابقه او اغماض نظر فرموده‌ایم. می‌باید او نیز آن را از لوح خیال محو و زایل ساخته، حریم دل را از غبار تشویش و توهم پرداخته، با جمعیتی که دارد خود را به خدمت برساند و ما را از آمدن خود مسرور و محفوظ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۸

گرداند. امرا نیز مطابق این رقم صحایف تألیف انتما و مکتوبات انس افزا و سوگندنامه موید مضامین مرقومه به قلم آورده، به مهر شاهرخ و مواهیر خود مسجل کرده روانه ساختند.

چون ارقام تفضل ارتسام از جانب اعلی حضرت خاقانی نیز مشتمل بر عواطف و مهربانی و تکلیف اشاره حاضر شدن به عتبه خلافت و جهان‌بنایی، به میر علم خان عزّ اصدار می‌یافت، خان مشار الیه بعد از ورود نوشته‌جات شاهرخ به رؤسا و سرکردگان اعراب

مصلحت در میان آورده، ابواب مشاوره گشوده صلاح و بهبود احوال خود از ایشان استفسار نمود که برای من کدام شق بهتر است؟ عازم اردوی معلی شوم یا پیش شاهرخ بروم؟ زمانی صحبت مطارحه در میان ماند و هریک از رؤسای عرب آنچه رای او اقتضا کرد، حرفی بر زبان راند. آخر رأی مشیران هواخواه او بر این قرار گرفت که به طرف شاهرخ شاه باید رفت. اگرچه میر علم خان بنابر تقصیر عظمی که نسبت به شاهرخ شاه از او صادر شده بود، جرأت رفتن به اردوی او نمی‌نمود، لیکن خیرخواهان او این واهمه از دلش برآورده مشار الیه را مطمئن و راغب به رفتن معسکر شاهرخ شاه ساختند.

چون میر علم نیز ضابطه امور و انتظام اردوی منصور به رأی العین دیده و در میزان فهم سنجیده بود که به سر بردن در آنجا بازیچه اطفال و کار هر ناقص عقل متلون الخیال نیست، بنابراین دلائل و دواعی به مشوره سرکردگان همراهی دل‌نهاد اطاعت و رفاقت شاهرخ شاه گردید و رفقا و اعیان خود را جمع کرده از همگی عهد و پیمان و اقسام و ایمان در باب موافقت طلبید. همه را در حلقه متابعت و مبايعت کشید. آنها نیز قسم به ذات الله یاد کرده و دست به قرآن مجید گذاشته کلمه متفق اللفظ و یک‌زبان شده گفتند که در هیچ امر و هیچ حال از خیرخواهی او تخلف نکنند و از صلاح و صواب‌دید او، قدم بیرون نهند و در حالات شدت و رخا متجاوز از جاده رفاقت او نشوند. بالفرض اگر شاهرخ خواهد که عذری انگیزد و چهره حال میر علم را به ناخن برگ گلی بخرشد، تا بساط در خانه او را رنگین و گلگون نسازیم، به خدا که یکی از ماها مرد نباشد.

یوسف علی خان چه مجال دارد که منازعت تواند کرد یا از راه خصومت درآمده کاری تواند پیش برد؟

میر علم خان بعد از گرفتن عهد و پیمان از رؤساء و اعیان، جماعت بر درانی و ملازمان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۹

دیوانی را که از حضور سعادت‌ظهور اعلی حضرت خاقانی از دارالقرار قندهار به جهت تخویف سرکردگان اعراب و به اطاعت درآوردن ایشان همراه آورده، به استظهار و تقویت‌شان اکثر سرکشان را مطیع و منقاد خود کرده بود، چشم مروت از آنها پوشیده و از مآل کار نیندیشیده، روانه اردوی معلی نمود. برخلاف مرضی اشرف اعلی شاهی، با قشونهای همراهی روانه الکای خواف و از ملازمت شاهرخ بهره‌مند از صنوف عواطف و الطاف گشت و برای مزید استحکام سر رشته وفاق و التیام، خواهر خود را با شاهرخ شاه عقد مزاجت بست. چون میر علم خان را از جانب شاهرخ اطمینان کامل حاصل شد، عرض نمود که خاطر من به ملاقات میر معصوم خان برادر من - که در مشهد مقدس به موجب حکم شاهی متوقف است - تعلق بسیار دارد، ملتمس آن که تقصیرات او نیز معاف شود و طلب حضور گردد. شاهرخ شاه که پاس خاطر او را به مصلحت وقت اختیار کرده بود، التماس مشار الیه را پذیرفته، رقم به رستم خان گرجی نایب الایاله و قلعه‌دار ارگ مشهد مقدس نوشته میر معصوم خان مذکور را به اردوی خود طلبید و میر علم خان به ورود او کام دل برگرفته، در وقتی که تفرقه و پراکندگی به لشکر شاهرخ روداد، او را همراه خود برداشته راه خود کامی سپرد که بعد از این کیفیت واقعات احوال آن اوقات مفصلاً نوشته خواهد شد.

یکی از اسباب شکست که از برای دولت شاهرخ بعد از برآمدن از مشهد مقدس به عزم دارالسلطنه هرات درست شد، مخالفت اسماعیل خان خوافی بود که در زمان ورود شاه ذی جاه به نواح رود ظهور نمود. تبیین این مقال آن که در ایام انقلاب احوال و اوضاع روزگار که سبب پادشاه‌گردش در ممالک ایران هر کسی سر به خودسری برآورده، مصدر حرکات ناهنجار شده دست تعدی از آستین جرأت بیرون کرده هرچه خواست به عمل آورد، اسماعیل خان هم طریق گردن‌کشی اختیار نموده، جعفر خان کلانتر خواف را که به تمول اشتها داشت، بی‌موجب کشته و امتعه و اموال او را متصرف گشته، خود را شاخص به ایالت خواف ساخته بود. از این جهت رؤساء و امنای دولت شاهرخ از او ناراضی بوده و داعیه انتقام به خاطر مضمهر داشتند و او نیز به حسب مقوله «الخائن خائف» همیشه متردد و هراسان می‌بود. در این وقت که شاهرخ شاه وارد نواح قلعه‌رود گردید، هرچند حرکت لغوی که خلاف حکم شاه و مخالف مرضی و رای امرا از او به وقوع پیوسته، اقدام و دلیری به آمدن اردوی شاهرخ نمی‌نمود، نهایت

ناچار شده به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۰

ملازمت رسید و تدابیر متنوعه در باب محو ساختن نقش آن تقصیر می‌اندیشید. از اتفاقات ناگهانی علی خان قلعه‌چی - که از جمله اعظام امرا و عمدۀ اعیان دولت شاه‌رخی بود - به حمام داخل قلعه رفت. اسماعیل خان از راه تملق درآمده چند رأس اسب به او تواضع نمود. خان مشار الیه التفات به آن نکرده کلمات کلفت خشونت‌آمیز و سخنان درشت کنایه‌انگیز به زبان آورده، از استحمام فارغ شده روانه اردوی شاه‌رخی گریه. اسماعیل خان از سلوک علی خان بیشتر متوهم و متوحش گشته، به مجرّد برآمدن علی خان دروب قلعه را محکم بست و راه آمد و شد ملازمان شاه‌رخی را بالکلیه مسدود کرده، در مقام تحصن نشست و چون مشار الیه پیش از این نیز همیشه به وساطت و سایط و ترسیل عرایض محتوی بر اظهار ارادت و بندگی، خود را از متوسلان دولت ابدمدت و بندگان راسخ العقیدت در گاه سلطان زمان وامی‌نمود و در سلک هواخواهان و فدویان صمیمی انسلاک داده بود، درین ولا که با ملازمان شاه‌رخی او را مخالفت رو داد و کار صعب بر سر او افتاد، عرایض مفصل مجدد مشتمل بر حقایق احوال که شاه‌رخ شاه کور و نابینای مطلق شده از کار فرمان‌روایی رفته است، امرای خراسان از راه اغراض نفسانی او را دست‌آویز ساخته، همراه می‌گردانند و به سکنه امصار و بلاد اذیت و اضرار می‌رسانند و در میان سرکردگان خراسان، اتفاق و وفاق نیست، در این وقت اگر جمعی از افواج قاهره در گاه حضرت اعلی شاهی در این صوب برسند، فرق مختلفه این جمعیت سست‌بنیان خودبه‌خود متفرق و پریشان می‌شود و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت می‌گردد.

در بیان مستاصل شدن امیر خان سردار هرات و التجا آوردن مومی الیه با اعزه آن‌جا به درگاه آسمان‌سمات

چون اخبار حرکت شاه‌رخ از مشهد مقدس به اراده کمک امیر خان سردار هرات و ورود او به نواح قلعه‌رود و ملحق شدن میر علم با جمعیت اعراب به اردوی شاه‌رخ، به مسامع حقایق مجامع ایستادگان پایه سریر عرش نظیر اعلی، پی‌درپی می‌رسید، بعد از آن عرایض اسماعیل خان خوافی مشعر بر حقیقت محصور شدن او از افواج شاه‌رخی و نزول بوارق و حلول صواعق گلوله‌های جان‌ستان بر مفارق قلعه‌گیان قلعه‌رود، استدعای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۱

توجه بندگان اعلی شاهی به استخلاص محصوران آن حدود، متوالیا ملحوظ نظر انور می‌گردید، نظر به آن جهات رای صواب‌نمای مصلحت‌انتما، اقتضای آن فرمود که در تسخیر شهر دارالسلطنه هرات تعجیل باید نمود. بنابر آن حکم قدرت‌وأم به بهادران نصرت‌نشان صادر شد که در لوازم قلعه‌گشایی آن‌چه پیشتر کوشش می‌کردند، زیاده بر آن مراتب جد و جهد به کار برند و هر قدر استعجال در گرفتن قلعه توانند بر خود لازم شمرند. چون زمان محاصره به مدت چهار ماه کشید و احوال محصورین که به سبب طول ایام محاصره، به نهایت خرابی انجامیده و قلت آذوقه ماکولات به حدی رسید که یک من غله به وزن تبریز اگر پیدا می‌شد، به مبلغ پنج هزار دینار تبریزی که عبارت از ده رویه رایج هندوستان باشد مبیع می‌کردند.

چنان قحط غله شد اندر هرات که نایاب شد نان چو آب حیات

ز بی‌طعمگی عالمی بی‌ثبات گرسنه شکم گشته سیر از حیات

طبق را پی طعمه چشم امیدشده چون ورق‌های کاغذ سفید

اگر نانی بر خوان امید بودهمین گرده ماه و خورشید بود

فتاده شکمها تهی از طعام‌چو دیگ فلک سرنگون صبح و شام

تنور شقایق برافروخته‌ز سودای نانش جگر سوخته

به قیمت به از زعفران کاه بود که روزی که و دانه همراه بود

ز شوری نشان خَم دوران نداشت نمک بر لب خود نمکدان نداشت

پی گوشت مردم همه در طواف ولی آن نهان همچو عنقا به قاف عجزه و مساکین آن ولایت از شدت جوع و فقدان قوت، در کوچه و بازار زرد و زار افتاده، جان به قابض ارواح حواله می ساختند و احیاء از استیلائی ضعیف و ناداری به تدفین و تکفین اموات خود نمی پرداختند. قوالب صنوف ذی حیات خالی از روح روان و بیوت و دکاکین و شوارع محلات و اسواق پر از اجساد بیجان شده بود. از بسیاری موات جز رایحه موت استشمام نمی نمود. مرده‌ها از بی وارثی طعمه کلاب و زنده‌ها از ضیق حال مبتلا به عذاب بودند. به علاوه این حال که غازیان فیروزی اشتهال به موجب حکم خدیو بی همال سعی بیشتر از پیشتر در پیش بردن سیبه و سنگر به ظهور رسانیده و مورچالها را تا لب خندق بردند و جدران و بروج حصار را به ضرب گلوله‌های پی هم و ستاره ریزی قنباره آتش دم، مثل پرویزن پر از رخنه و روزن کردند و استادان نقب زن و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۲

حَفَّاران فرهادفن، به حکم همایون شروع به نقب زدن نمودند و نقوب را به پای بروج برده و زیر دو برج سمت شرقی شهر را خالی از خاک و پر از باروت کرده آتش زده به هوا برده، دود از نهاد هستی مستحفظان بروج بر آوردند.

چو دیدند جنگ آوران زمان که نتوان گرفتن به جنگ آسمان

به تدبیر فتحش عنان تافتند زمین را پی نقب بشکافتند

تهی ساختند از یمین و یسار به یک دم ته برج‌های حصار

به زیر حصار آتش افروختند بر آتش دل دشمنان سوختند

از آن آتش فتنه برج حصار برافروخته همچو گل‌های نار

در آن قلعه یک سر مشوش همه‌چو اهل جهنم در آتش همه

ز بس آتش کین در آن کارزار چو منقل پر آتش درون حصار

حصاری چنان کرد از آتش قصورز تاب تجلی فرو ریخت طور و از پریدن دو برج- که راه وسیع و آسان از برای یورش غازیان نصرت نشان به هم رسید- بنای استقامت و استقرار محصوران نکبت شعار متزلزل گشته، رعب و هراس بی قیاس بر دل‌های اعلای و ادانی مستولی گردید، امیر خان و اکابر و اعیان شهر هرات راه استخلاص و نجات، از جمیع جهات بر روی خود مسدود یافتند و از کمک شاه‌رخ که قریب چهار ماه انتظار کشیدند و اثری از ورود آن ندیدند، مأیوس مطلق شده، عریاضی محتوی بر عجز و ابتهال و ندامت از ارتکاب شیوه مخاصمت و جدال قلمی نموده، مصحوب علما و فضلا و اعزّه و اعیان شهر، به بارگاه سپهر مثال ارسال داشته، احوال پریشانی و صعوبت مسلمین و کیفیت استیصال عجزه و مساکین و حقیقت فقر و مسکنت غربا و افقار حال و کربت رعایا، به عرض مقدس رسانده، ملتمس عفو جرایم و تقصیرات و مستدعی بذل مکارم و عنایات شدند.

هرچند مآثم و معاصی آن گروه شقاوت‌پژوه، از حد گذشته به منزله کوه منیع گشته بود و استحقاق آن داشتند که این تضرع و تذلل که از مقوله ایمان بآس بود، متلقی به درجه قبول نشود و سالها در زندان محاصره مبتلا بوده، هرچه از عذاب و عقاب لایق اعمال ناصواب آنهاست بکشند، لاکن پادشاه رحیم دل خطاپوش عذرینوش بر وفق آئین مروت و مرحمت- که جبلی ذات با برکات خجسته صفات ملکی ملکات آن حضرت است- کار فرموده از سر تقصیرات اهل عصیان در گذشتند و بر جریده افعال سیه کاران

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۳

قلم عفو کشیدند، چو دیدند آن قوم، امان جوی و زنه‌ارخواه آمدند،

گشادند لب را به تقصیر خویش که ای لطف عامت ز اندازه بیش

بدیها ز نابخردی کرده‌ایم تو نیکی کن ار ما بدی کرده‌ایم

به بدخوی جز نیک‌خویی مکن به جای بدی جز نکویی مکن

مده تا توانی نکویی ز دست که آید بد از دست هر کس که هست از آن‌جا که دل رحم منزل آن حضرت دریای فضل و کرم، اتم و مظهر الطاف و اعطاف بر احوال کافه امم است، بحر بی‌کران بخشایش متلاطم گردیده مسئول متضرعان قلعه را پیرایه قبول بخشیده، رقم مرحمت‌شیم در خصوص عفو آثام و جرایم مرقوم فرموده به قلعه فرستادند. امیر خان و تمامی سرکردگان که در حصن هرات مأیوس از حیات و به حالت بدتر از ممات نشسته بودند، ورود این رقم همایون را به منزله رحمت از آسمان و تعویذ بازوی جان دانسته، از مهلکه پر تهلکه برآمدند و امیر خان به شرف آستان‌بوس مشرف گشته، کلید قلعه به دست اولیای دولت قاهره تسلیم نموده به عطای خلعت مهر طلعت، قامت امتیاز برافراخت و خاک عتبه سپهررتبه را کحل الجواهر دیده امیدواری ساخت.

برون آمد از قلعه زار و زبون‌بدان‌سان که جان آید از تن برون

چو دیدش جهاندار فیروزمندسر قدر سودش به چرخ بلند

در مرحمت بر رخس باز کردز میران دورانش ممتاز کرد

در بیان ورود رؤسای ولایت ترکستان به رکاب سعادت انتساب ظفر توأمان و اظهار شکوه و شکایت از دست رحیم خان اتالیق بخارا و مأمور شدن مخلص خان فوغلزی به محافظت اهالی آن‌جا

چون ممالک ترکستان از مدتی مورد آفات و جولانگاه جنود حادثات گردیده و اهالی آن‌جا از دست زورآوران اطرف و سرکشان اکناف، ضعیف و زبون‌حال گشته، احوال رعایا و برایا به نهایت خرابی و اختلال انجامیده بود، رؤساء و سرکردگان و اعزّه و اعیان آن مملکت، در باب استرفاه و نجات از حال تباه، همیشه خیالات و تدابیر به خاطر می‌آوردند و در این آرزو عمر به سر می‌بردند که خود را در ظلّ حمایت پادشاه عادل و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۴

سایه عاطفت و نصفت فرمان‌دهی رحیم‌دل بکشدند و در پناه مرحمت آن برگزیده انظار رحمت پروردگار، از تاب آفات جور و جفای روزگار ایمن و آسوده گردند.

شب و روز بودند با صد زبان‌به درگاه ایزد تضرّع‌کنان

که یا رب بده خسرو دادگر که گردیم آسوده از سوز شر

کسی را رسان تو به فرّ و شکوه که از هیبتش لرزد البرزکوه

قوی طالعی را بده اقتدار که بر هفت کشور شود کامکار

کرم‌پیشه‌ای را نما پادشاه که گیرد جهان را به تیغ عطا

که زنجیر عدلش به چندین دهان‌زند خنده بر عدل نوشیروان

برآور نهالی ز خاک مراد که در سایه‌اش خلق باشند شاد

جهان از جهاندار گلشن بود کجا چشم بی‌نور روشن بود

نباشد اگر باغ را باغبان‌خلالی نیابند در بوستان

اگر هند و توران و گر زنگبار شود جمله ویرانه بی‌شهریار

ز سلطان بود ملک، دار الامان به غارت رود گنج، بی‌پاسبان

شهانند گل‌های باغ جهان‌شهانند چشم و چراغ جهان

ز رونق فتد ملک بی پادشاه که می گردد ایام با مهر و ماه

جهان راست جان، پادشاه ز من اگر جان نباشد که پرسد ز تن؟ به حسب منطق لازم الوثوق «اذْعُونِي أَشْتَجِبْ لَكُمْ» تضرعات صمیمی قلبی دعوات نیم شبی ملهوفان و مظلومان، مقرون به اجابت درگاه قادر مستعان گردید و آفتاب مرادشان از افق دمید، یعنی خورشید دولت خداداد از مشرق اقبال طلوع کرد و صبح جهان افروز از مطلع جهانگیری سر بر آورد:

زمان شه درّ دران رسید شب ظلم رخت از جهان برکشید اعلی و ادانی آن ولایت، جان تازه به تن و روح بی اندازه در بدن یافته، کمر عزیمت بسته، مترصد و مستعد بودند که رو به این آستان معدلت بنیان آورده، از جور زمانه غدار و گردش سپهر حادثه بار فارغ نشینند و از میامن اعانت این حامی دین مبین و معاون کافه مؤمنین و مسلمین، روز خوش از جهان ببینند. در این اوقات که رایات عالیات، به تقریب تسخیر دار السلطنه هرات وارد مساکن و اماکن آنها شد، این را فوز عظیم دانسته و از امداد و طالع خود شمرده، حاجی میمنه به اتفاق جمعی دیگر از آقسقالان و اعیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۵

ام البلاد بلخ و توابع آن، به دربار جهان مدار آمده و شرف اندوز آستان بوس گشته، حقایق احوال پر اختلال آن ممالک به عرض رسانیدند که رحیم خان بخارایی اتالیق ترکستان که ابا عن جدّ، نمک پرورده دودمان چنگیزی و سرافراز کرده دست سلاطین ترکمانیه بود، از حقوق نمک دیرینه آن خاندان سلطنت نشان و تلطفات و مراعات متوالیه بی پایان جنت مکان شاه ابو الفیض خان- که درباره او به ظهور می رسید- چشم پوشیده و از برای طمع و اغراض دنیوی مرتکب قتل ولی نعمت حقیقی خود گردیده و چند روز به جهت اسکات السنه و افواه طوایف انام و اماله قلوب خلایق از خاص و عام، پسر خان مذکور را بر تخت فرمانروایی ترکستان نشانیده و بعد از چندی او را نیز مثل پدرش به درجه شهادت رسانیده، خود جالس سریر سلطنت گشته، اکابر و اعیان آن ممالک را- که شاخص و معتبر و صاحب اسم و رسم بودند- به دست آورده، روانه دیار عدم گردانید و از سرکردگان و رؤسای آن مملکت، هر کس متابعت او اختیار نموده تحمیلات فوق الطاقه بر دوش رعایا و سکنه آن ملک مقرر داشته و بر تمامی اهالی ولایات مزبور بار گردن شکن از مالیات، بر سر هریک گذاشته، تکالیف شاقه به خلایق نموده که از عهده نمی توانند برآمد. بناء علی هذا خرابی احوال مردم ترکستان از جور و تعدی آن ظالم جفاکیش و جمعی دیگر از اشرار فساداندیش- که به موجب اشاره و تحریک او تاخت و تاز می نمایند- به حدّ انتها رسیده و ما بندگان حامی و دادرس سوای ذات مقدس- که ظهور این آفتاب جهانتاب را شام و سحر از درگاه خداوند اکبر مسئلت می نمودیم- دیگر کسی را ندیده، روی نیاز به بارگاه ظالم گداز عاجزنواز آورده ایم. امیدواریم که سرداری از ملازمان عتبه سپهر تبه، با جمعی از افواج ظفرامواج به حراست سرحد ترکستان و تنبیه و تأدیب اشرار و سرکشان آن ممالک نزهت نشان تعیین شود که اعلام معدلت در آن مملکت افراخته، دست ظلمه جفاپیشه و ایادی مفسدان شرارت اندیشه از گریبان رعایای ستم رسیده قاصر و کوتاه سازد و نخل وجود متمرّدان آن بوم و بیشه را- که چون شجرات خبیثه سر از آن سرزمین برآورده باعث ایذا و اضرار خلایق اند- از بیخ و ریشه براندازد تا ضعفای رعایای بی چاره و بی نوا از میامن امداد و افضال خدیو بی همال، به مساکن و اوطان خود مرفّه الحال بوده در مهد و امان غنوده فارغ البال، به دعای دوام دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند.

از آن جا که ذات با برکات اعلی حضرت گیتی ستانی مفطور و مجبول به آئین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۶

معدلت گستری و همگی همت والا- نهمت علیا، مقصور به رویه خلایق پروری است، در مسئل دادرخواهان ترکستان دور از شیوه فتوت و سیرت مروت تصور فرموده، قبول تمنیات ایشان محوّل به تسخیر دار السلطنه هرات فرموده بودند. بعد از فتح دار السلطنه که خاطر ملکوت مناظر بندگان ثریا مکان اعلی شاهی ظل الهی، از شمول آثار عنایات سبحانی، گل گل شگفت و مبشر غیب تهنیت و مبارکباد این فتح میمنت مآثر و دیگر فتوحات متوالی و متکثر این سال فرخنده، به گوش جان ساکنان آفاق گفت، حاجی خان

ملک و غیره آقسقالان ترکستان- که به امید توجهات و امداد اعلی حضرت خاقان کشورستان و به انتظار وزیدن نسیم ظفر بر پرچم اعلام نصرت‌نشان، در اردوی کیهان‌پو متوقف بودند- وقت مناسب یافته مجدد التماس بذل الطاف از بارگاه خلاق مطاف، در باب تمشیت مطلب معهود نمودند.

خدایو ثریا جناب که انجاء مدعای آنها را از ابتدا مرکوز ضمیر آفتاب‌نظیر داشتند، آن اراده عمیم الافاده را از قوه به فعل آورده، حاجی خان مشار الیه را به لقب خانی و به رتبه والی کرسی بلخ و صاحب‌اختیاری مالیات ترکستان و عطاء الله خان ترکمان را به سپهسالاری آن ولایات سرافرازی بخشیده، مخلص خان درّانی فوفلزی را با جمعی از افواج رکابی و قشون قزلباشیه- که در ایام محاصره هرات همراه امیر خان در اندرون شهر و بعد از افتتاح قلعه و مستعد شدن خان مذکور به تقییل عتبه علیه از ضیق محاصره برآمده، به اردوی معلی ملحق شده بودند- به همراهی مخلص خان تعیین فرمودند و ارشاد فیض مواد به مخلص خان شد که مفسدان و اشرار آن دیار را به سزای اعمال ناهنجار رسانده و قلع و قمع متمردان آن سرزمین حسب الواقع پرداخته، حقایق حالات آن حدود را مفصلاً به پایه سریر اعلی عرض می‌نموده باشد و در هر باب به نحوی که ثانی الحال از مصدر جاه و جلال مقرر گردد، از آن قرار به عمل آرد. آقسقالان ترکستان به شمول این عنایات نمایان، یک‌دل و هزار جان شده، هریک به عطای خدمتی کامیاب و معزّز گشته و رخصت انصراف یافته، همگی مقضی المرام و شادکام روانه مقصد گردیدند.

در بیان مأمور شدن انزل خان نسقچی‌باشی به کمک اسماعیل خان حاکم خواف و از هم پاشیدن سلک جمعیت شاهرخ شاه به میامن اقبال شاهنشاه حمیده‌اوصاف

چون اراده فرمانده ابد و ازل و مشیت سلطان ممالک لم یزل، به اعلای لوای دولت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۷

یکی از مختصان بارگاه الوهیت قرار یابد، نهال استعداد او را به یاری جویبار فضل و تائید خویش، نحوی پرورش دهد که رگ و ریشه استقلال او روزبه‌روز محکم‌تر گشته، شاخ و برگش به جایی رسد که شجر قوی‌جثه دیگر به دعوای همسری او قامت برتری نتواند افرازد و به هر معرکه و مقام که او پای عزیمت در رکاب گذارد، رعب و هیبت کوبه اجلالش، بر قلوب سلاطین نام‌دار و خواقین فلک‌اشتهار استیلا- یافته، احدی را قدرت و یارای آن نباشد که روکش طلیعه اقبال او گردیده به مقابله پردازد. موافقان دولت خدادادش به هر کاری که همت برگمارند، به تائید قادر ذو الجلال آن امر به سهولت و آسانی از دست‌شان برآید و مخالفان اگر صد هزار سامان ثروت و اقتدار به هم رسانیده سر از گریبان منازعت برآرند، شاهد مدعای ایشان هرگز از آینه وقوع جلوه‌گری ننماید.

مؤید این مقال و مبین این اجمال، احوال فرخنده‌مآل اعلی حضرت شاهی و سانحه غرابت‌منوال دولت شاهرخ که تیر اقبال آن برگزیده انظار الطاف خدا یوما فیوما و ساعت به ساعت، اوج‌پیمای مدارج شرف و اعتلا؛ و اختر بخت شاهرخ، مثل ماه از انوار آفتاب سطوت آن حضرت مایل به حسیض غروب و اختفا گردیده، صورت قصد محاربه طرفین و عزیمت مقابله جانبین را با این نوع جلوه ظهور بخشید که چون مهم دار السلطنه هرات به تائید خالق الارض و السموات، صورت انفصال پذیرفت، بعد از ترخیص مخلص خان درّانی به اتفاق خوانین و رؤسای ترکمانیه به سمت ترکستان، خاطر خورشیدمظاهر خاقان کشورستان به استخلاص اسماعیل خان- که از دست افواج شاهرخ محصور در قلعه رود و توسل به آستان فیض‌بنیان جسته امیدوار نجات و کمک از بارگاه فلک‌شکوه بود- مایل گشته چند دسته از افواج منصور به سرکردگی انزل خان درّانی فوفلزی، به سمت الکای خواف مأمور فرمودند. در وقتی که امرای شاهرخ قلعه مذکور را در کمال شدت محصور کرده و به ضرب توپ و قناره بنای ثبات و استقامت اسماعیل خان را از پا درآورده، کوس استیلا بر طارم اعلای می‌نواختند و قرب زمان را سرمایه سرور و انشراح دلها می‌ساختند، که

خبر مسخر شدن قلعه هرات به دست بهادران فیروزی‌رایات و تعیین شدن انزل خان درانی با افواج نصرت‌قرین از درگاه خلیف مطاف به کمک اسماعیل خان به سمت الکای خواف، در اردوی شاه‌رخ‌ی انتشار یافته تزلزل تمام به احوال خاص و عام رو داد و تفرقگی و سراسیمگی عظیم در میان قزلباشیه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۸

افتاد و اول کسی که از رؤسای نامی آن لشکر، سالک طریق مفارقت گشته راه وطن پیمود، ابراهیم خان بغیری بود که با چهارصد نفر از ایل خود از اردوی شاه‌رخ‌ی برآمده، راه سبزوار پیش گرفت و بعد از آن میر علم خان قطع رشته ائتلاف و انتساب سابقه و لاحق‌ه نموده، به اتفاق میر معصوم برادرش و قشونهای اعراب برخاسته به سمت بیابان لوت رفت. از وقوع این حال، شیرازه اجتماع سپاه از هم گسیخت و هرکس از رؤسای لشکر به نیت فعل ابراهیم و میر علم، بر پیروی کمر بسته، هرکس طرح مصلحتی برای برآمدن از اردو با جماعه خود ریخت.

در خلال این حال، غبار سم ستوران غازیان ظفرشعار- که به همراهی انزل خان سردار به کمک اسماعیل خان عازم پای حصار بودند- مشهود دیده قراولان شاه‌رخ‌ی گردید و خبر ورود جنود مسعود به مسامع شاه‌رخ و امنای او رسید. اعیان دولتش صلاح وقت در توقف آنجا ندیده از تسخیر قلعه دست برداشته از خواف کوچیده بنا گذاشتند که در کنار قصبه تربت حیدریه لنگر اقامت انداخته، در مکانی که آب و علف وافر داشته باشد، سنگر مضبوط ساخته، بنشینند. هرگاه افواج قاهره متوجه جدال آنها شود، به محاربه و مدافعه پردازند، و آلا در آنجا از اظهار قوت خودداری نموده راه مصالحه مفتوح سازند. در اثنای این حرکت، سلک قشونهای جمعیت اطرافی از هم پاشیده، هر سرکرده با دسته خود به سمتی، اسب بی‌اعتنایی انگیخت و بساط وفاداری نوشته، آبروی حق نمک به خاک بی‌وفایی آمیخت، مگر غلامان خانه‌زاد صفوی سکنه قلعه مشهد مقدس و عمله در خانه پادشاهی و جماعت جلا-یر و جوله همراهی قلیج خان و متوطنان ارض اقدس- که مجموع ده دوازده هزار کس بودند- شیوه وفاداری از دست نداده رفاقت و جانفشانی نمودند.

الحاصل انزل خان بعد از حرکت شاه‌رخ به اندک فاصله به پای قلعه رود وارد گردید.

اسماعیل خان به ورود عساکر مأموره مرسله درگاه آسمان‌جاه خاقانی- که مانند جنود ملایکه آسمانی به کمک او از غیب رسید- از مهلکه سراپا تهلکه نجات یافته و از قلعه برآمده انزل خان را ملاقات کرده با جمعیت قلیلی- که پیش خود داشت- همراه انزل خان عقب اردوی شاه‌رخ‌ی روانه شد. چون شاه‌رخ شاه قطع مسافت نموده نزدیک به تربت حیدریه گشت و پیش‌خانه‌کشان، خیام شاهی را پیش برده خواستند که متصل قلعه تربت نصب نمایند، اهالی قلعه به سبب زیاده دادن غله سورات به سرکار شاه و تحمیلات که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۹

در وقت عزیمت سفر هرات بر آنها شده بود، از طرف شاه‌رخ بغض در دل داشتند، دست ممانعت گشاده و توپ و تفنگ از بالای قلعه سردادند و درازدستی به اخذ اموال و ائقال مردم اردو کردند و اسباب پیش‌خانه سرکار شاه و سپاه را به غارت بردند. قشونهای شاه‌رخ‌ی- که گسسته عنان و شکسته‌جنان می‌آمدند- نیز با هم درافتاده هرکه را زور بیش بود به کم‌زورتر از خود دست تعدی گشوده، یکدیگر را برهنه و عریان می‌نمودند و یکی در نهب و اضرار دیگری کوتاهی نکرده هرچه از متاع و یراق پیش کسی می‌یافت، بی‌محابا می‌ربود. غرض طرفه حالی و عجب صعوبتی به اهالی معسکر شاه‌رخ‌ی رو داده بود. از جانب قلعه تربت، قلعگیان طرح مخاصمت انداخته شورانگیز و متعاقب افواج قاهره حضرت اعلی شاهی پاشنه کوب و جلوریز، و میانه طوایف قزلباشیه هنگامه علی حده از ستیز و آویز رونمود. غلامان جانفشان که در آن حال و آوان حاضر بودند، جمعی تفنگها را پر و جمعی خالی کرده، رو به جنگ داشته و نظر محافظت به جانب شاه‌رخ گماشته می‌آمدند و جوقه در رکاب جمع شده، باره اسب‌سواری شاه را از عقب

قمچی زده و گروهی از پیش جلوکش کرده می‌بردند و شاه‌رخ از صولت غازیان ظفرپرور، مانند ستاره سحر که وقت سطوع اشعه مهر انور عاری از حلیه نور شده رو به شبستان اختفا نهد، حیران گردش آسمان و انقلاب وضع دوران گشته، جاده‌پیمای طریق بی‌اختیاری گردید و قرین صد گونه محنت و خواری به مشهد مقدس رسید و قلج خان جلایر که با ده دوازده هزار قشون به جهت استحفاظ وجود شاه‌رخ، همه‌جا دو فرسخ عقب سواری می‌آمد، چون بهادران نصرت‌نشان نزدیک می‌شدند، ساعتی به جنگ ایستاده سدّ راه شده و بازتاب مقاومت نیاورده، تیر و تفنگ‌افکنان و جنگ گریزکنان، راه مقصد به پای تائی می‌برید.

بعد از ورود شاه به مشهد، او نیز وارد شهر گشته و یک روز در آن‌جا توقف گزیده و روز دیگر روانه قلعه کلات- که مسکن و موطن او بود- گردید. انزل خان که با افواج فیروزی‌نشان رهنورد تعاقب بود، به موجب فرمان واجب الاذعان می‌خواست که خود را به جناح استعجال در خدمت شاه‌رخ رسانیده و خاطر کلفت‌مآثر او را- که از وقوع واقعه و سوء حال مقرون به ملال است- مطمئن گردانیده و از شفقت و تفقادات ضمیر منیر مرحمت تخمیر اعلی حضرت که درباره او سمت تحقیق دارد، بشارت رسانیده شاه والجاه را به اعزاز و احترام به عتبه گردون‌احتشام ببرد. چون زمان ترقی دولت او در حیز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۰

تراخی و عروج مراتب جاه و عزتش هنوز وقت باقی بود، صورت حقیقت حال در مرآت خیال او جلوه‌گری ننمود، بلکه امرای نافهم و بی‌تمیز مدعا را معکوس فهمیده، شاه را چون رخ شطرنج، دست‌آویز لعب و بازی ساخته، به راه کج‌روی راندند و برای پیش‌برد منصوبه خود به زاویه ناکامی نشان‌دند. میرزا امین کلانتر متولی و اعزّه و اعیان شهر، از سنوح این سانحه متفکر و مضطر شده، رحیم میرزا و حسن میرزا، برادران علی شاه را که در محبس ارگ مشهد مقدس محبوس بودند، برآورده روانه کردستان نمودند، به نیت آن که توره‌ای از دودمان سلطنت به دست اکراد از برای ازدیاد مواد قوت و استعداد باشد و بعد از آن اعلام سرکار موهبت‌مدار حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام، بر دوش خدام ذوی الاحترام داده و مصاحف مجید و قرآن‌های حمید را بر کف دست فضلا و علما نهاده، پیش جعفر خان کرد و دیگر خوانین چمشکزک فرستاده، پیغام نمودند که پادشاه صاحب عزم قوی دستگاه، همت به جهان‌گیری و آفاق‌ستانی گماشته در صدد تسخیر ولایات است، قلعه هرات را قهرا و جبرا مفتوح ساخته، رایات عزیمت به این طرف افراخته، کوس عظمت نواخته می‌آید. اگر مشهد مقدس را هم مثل هرات تصرف نماید، شعشه اقتدار و تسلط آن آفتاب جهانتاب محیط کل ممالک خراسان می‌شود، بر شما و جمیع متوطنان این مملکت زندگی در این‌جا مشکل گردد. لازم وقت آنست که مجوز کوتاهی در این باب نشده و در لوازم اعانت و امداد توجه دریغ نفرمایند و به پاداش رنجشی که با جلایر در میان آمده و سر رشته ائتلاف یک چندی منقطع گشته، از محافظت ارض بهشت‌قرین که اموات مسلمین را خلد برین و احیاء را قبله ایمان و دین است، اغماض عین نمایند.

جعفر خان و غیره سرکردگان اکراد بعد از ورود پیغام اولاً از برای اثبات منت و احسان با اکابر و اعیان ارض فیض‌بنیاد گفتند که اهل مشهد طرفه رویه و غریب شیوه دارند. وقتی که دشمن در مقابل ندارند، طایفه جلایر و غیره مردم بی‌مایه و بی‌بنیاد را در شهر راه داده شاخص کرده و روکش ایلات چمشکزک می‌سازند و چون امری مشکل و مهمی عظیم پیش می‌آید، می‌خواهند ما را اسیر بلاگردانند و آن مهم را به حرفت به انجام رسانند! ما کاری به کارستان مردم مشهد نداریم، به کوه اره‌داغ رفته می‌نشینیم. اگر حضرت اعلی بر شهر تسلط یافت، برآمده به مملکت روم که وطن اصلی ماست رفته سکنا خواهیم نمود، و الّا جایی که داریم مستقیم خواهیم بود. فرستادگان کلانتر و اعیان شهر از جواب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۱

یأس‌آمیز ایشان متأثر و هراسان شده، زبان به عجز و الحاح گشودند و خواطر غبارآلود ایشان را به صد گونه تضرّع و التجا تصفیه داده راضی به امداد و اعانت شهریان نمودند، چنانچه جعفر خان نقد علی خان، برادر خود و محمد رضا خان کهنیگلو و محمد

حسن خان بادلو و ابراهیم خان کیوانلو و ابراهیم خان بغیری را با سه هزار قشون کرد روانه مشهد مقدس کرد و خود در گناباد به اتفاق محمد حسین خان زعفرانلو و رحیم میرزا و حسن میرزا برادران علی شاه نشسته و مراسلات متضمن طلب به سرکردگان کردیه و خوانین ترکیه نوشته، به اطراف و جوانب فرستاده، قشونها را احضار ساخته کمر مدافعه محکم بست.

ذکر ارتفاع رایات شاهنشاه موید به صوب بلده مشهد و کیفیت بغی ورزیدن و محصور شدن اهالی آن حصار محکم و مشید

چون مردم دور و نزدیک از طوایف ترک و تازی که سکنه خراسان، منتظر انجام کار دار السلطنه هرات و مترصد مال احوال شاهرخ از ورود جنود نصرت آیات بودند، که معامله طرفین چگونه صورت پذیر می شود و مجادله جانبین به کجا منتهی می گردد و بعد از فتح شهر مذکور و متفرق شدن جمعیت شاهرخ از سطوت افواج منصور، جمع سرکشان اطراف و جوانب، حدّ خود را شناخته طریق اطاعت و فرمانبری اختیار کردند و امنای دولت دوران مدت، محالات متعلقه هرات را تماما به تصرف درآوردند. بندگان ممالکستان شاه درّ دران، درویش علی خان هزاره را به جهت ضبط و ربط مالیات و ایالت هرات مقرر و سرافراز فرموده، خود به دولت و اقبال بعد از انفراغ این اشغال، قرین تائیدات ایزد متعال، به عزم زیارت روضه رضویه، علی صاحبها الوف الثناء و التحیه، از راه تربت حیدریه متوجه مقصد شدند.

خدایو جهان گیر آفاق گرد به آهنگ مشهد شده رهنورد

روارو درآمد به خیل و سپاه بجنید ماهی، بلرزید ماه

هزبران ضحاک و ش در خروش ز هر سو چو ماران بفکها به دوش

چنان پرده شد از غبار سپاه که ره بست بر نور خورشید و ماه طنطنه رایات جهان گشا به نه گنبد خضرا پیچید و آوازه کوس عظمت و اعتلا به مسامع

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۲

کروبیان ملاء اعلی رسید. اهالی مشهد مقدس عزیمت حضرت اعلی را که جز نیت استحصال سعادت زیارت و اقامت بنای دولت برهم خورده شاهرخیه امری دیگر منوی ضمیر دین پرور آن مصروف محبت خاندان پیغمبر نبود، گویا جاذبه باطنی بود از جانب حضرت امام همام علیه السلام که به مقتضای رأفت در باب این نظر یافته، انظار الطاف رب العزت ظهور نمود و از قصور فهم و نقص عقل و تدبیر و مزید توهّم، حمل بر اراده تسلط و تسخیر و انتزاع بلده طیبیه از دست آن مردم نموده اعلان عنوان مخالفت و نزاع کردند و چنین حامی و معاون کرم گستر و پادشاه اسلام پناه رعیت پرور را از راه نادانی و جهالت، دشمن و مخاصم خود شمردند و با این گمان غلط و پندار سقط، دروازه های شهر بسته، مهیای دفاع و جدال و مستعد نبرد و قتال شدند.

حصاری شدند اهل مشهد چنان که سیاره در قلعه آسمان

بیستند درها به آهنگ کین نشستند ایمن به حصن حصین

چه قلعه، که بود آسمان دامنش فلک روز و شب گشته پیرامنش القصه خاقان کشورستان به یک فرسخی شهر فیض نشان رسیده، به طرف کوه سنگین - که جانب غربی شهر واقع است - از برای ملاحظه اطراف و جوانب آن حصن حصین و دریافت احوال قلعه گیان تمرد گزین، با کوکبه عزّ و تمکین متوقف گردید. مردم شهر و قلعه بالای بروج و باره برآمده، مشغول تماشای آمد آمد افواج ظفر شعار و مستعد مدافعه و پیکار گشتند و جمعی از تفنگ چیان چابک دست به تحریک خوانین کرد و استظهار سواران رستم نبرد، از شهر بیرون آمده شروع به فروختن نیران جنگ و انداختن تیر و تفنگ نمودند و از بالای حصار، توپچیان قلعه، دست به توپ اندازی و استعمال آلات آتش بازی برگشودند. پیش تازان موکب اقبال به قصد این که متجنّده شهر عرصه وسیع یافته به میدان صاف درآیند، اندکی خود را پس کشیدند تا همه را چون جانوران قمرغه در میان گرفته، سینه پرکینه ارباب بغی و عصیان را به

نوک ناوک جانستان دوخته و خرمن جمعیت‌شان را به گلوله‌ریزی تفنگ‌های آتش‌فشان سوخته و مانند صید دست و پا گم کرده، به ضرب و طعن تیغ و سنان برق لمعان از پا درآورده، به زور سرپنجه اقبال خسرو بی‌همال رایات فیروزی‌اشتمال، بر اوج عظمت و اجلال افزاند و این فتح روز اول را مفتاح افتتاح قلعه مقصود و دیگر حصون و قلاع نامحدود سازند.

جماعت اکراد که آزموده کار انواع جنگ و پیکار و ماهر فنون عرصه حرب و کارزار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۳

بودند، بر تدبیر غازیان شیرگیر پی‌برده، از تیررس قلعه جرأت پیش‌رفتن نمودند و آهسته‌آهسته از میدان جنگ منحرف گشته، خود را به قلعه کشیدند و در آن روز میمنت‌افروز موضع کوه سنگین مستقر رایات نصرت‌قرین گردید.

در بیان محاربه بهادران ظفر فرجام با اهالی آن ارض فیض‌مقام و بشارت دادن حضرت امام رضا علیه السلام به شاه حق‌آگاه سکندراحتشام و خمود نایره رزم و پیکار به موجب ارشاد آن بزرگوار و ذکر دیگر وقایع آن ایام میمنت‌آثار

روز دوم اردوی نصرت‌نیروی به مبارکی از کوه سنگین حرکت نموده به جانب شرقی شهر، در جوار مزار فیض الانوار خواجه ربیع الدین خیشم نور الله مرقد و برد الله مضجع، نزول اجلال نمود. بعد از ورود به منزل مسعود، مراسله عاطفت آمود به اسم شاه‌رخ بدین مضمون سمت ترسیل یافت که آمدن نواب همایون ما به ارض اقدس، محض به شوق و آرزوی زیارت آستانه مقدسه منوره عرش درجه حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء و تجدید رونق دولت و سلطنت آن نتیجه سلاطین عظام اتفاق شده، آن عزه ناصیه هوشمندی به حرف و صوت امرای سخن‌تراش و مصاحبان تنک‌قماش، چرا سالک مسالک مغایرت گردیده و طریق بیگانگی و مباینت گزیده‌اند؟ می‌باید تسویلات ارباب غرض را گوش نموده ابواب محبت و یک‌دلی گشوده، خاطر شوق‌مآثر ما را به ملاقات خود متبہج و مسرور سازند، تا به کمال سرور و حضور، به سعادت زیارت روضه علیه رضویه مشرف شده و آن والا‌جاء را بر تخت سلطنت تمکن داده به سمتی که رأی صواب‌نما اقتضا فرماید متوجه شویم.

«مقصود ما رفاه خلائق و خیر تست‌فرخنده بخت آن‌که به سمع رضا شنید» مطابق مضمون این مکتوب عنایت اسلوب ارقام به فضل ارتسام مشعر از مرکوز ضمیر مرحمت‌توآمان و متضمن نوید امن و امان، به سرافرازی خوانین چمشکرک میرزا امین کلانتر و میرزا ابراهیم متولی آستانه مقدسه و اعزه و اعیان و بابایان و کدخدایان شهر مرقوم فرموده به قلعه فرستادند. چون گوش اهالی شهر پر از پنبه غفلت و بطالت و عقل و هوش ایشان در گرو غرور و جهالت بود، به القای مضامین هدایت‌مضامین، مهتدی و مسترشد نگردیده و شاه‌رخ شاه را- که از نور باصره معذور و به‌دست اختیار آنها مجبور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۴

بود- نیز از اصغای کلمات فیض آیات که سرمایه صلاح دولت او و موجب فلاح احوال و خیر و بهبود خلائق بود، بازداشته و رایات بغی و عصیان افراشته ایلچی را به خلاف نص «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» مقتید ساختند و نامه کرامت‌شمامه را به صدای رسای توپ و تفنگ رعدآوا جواب داده، به اعلان شیوه تمرد و طغیان پرداختند.

هرچند دریای مراحم بی‌کران خاقان مملکت‌ستان اوسع از آن بود که به تحریک مشتی خس و خاشاک غبارآلود و گردناک گردد و کوه حلم و بردباری آن حضرت راسخ و رافع از آن‌که به حرکات ناشایسته جهال چند متحرک شود و پاس ادب و احترام عتبه علیه مطهر و تعظیم و تکریم خاندان اطهر نیز مد نظر و مقصود ضمیر ضیاگستر بود و رسوخ اعتقاد خدیو فلک جناب، مطلقا تجویز نمی‌فرمود که متنفسی از متوطنان و مجاوران آن مقام سعادت‌فرجام را به قدر سر موی اذیت و ضرر رسد و مورچه‌ای از ساکنان ارض فیض‌نشان، زیر سم اسب ملتزمان موکب منصور تلف و رنجور شود، نهایت چون حمق‌ای غلطفهم، از راه هراس و وهم، مطمئن نشده سر از گریبان نادانی برآوردند و در جواب چنین سرافرازان‌نامه مرحمت ختامه- که حرز جاشان و تعویذ امن و امان در

حق عالم و عالمیان بود- هوش و خرد را کار نفرموده، سفیر بلند آوای گلوله توپ و تفنگ را پیغام‌رسان جنگ و دایره زندگانی و حیات به بسط بساط نزاع بر خود تنگ کردند. خاقان مرحمت گستر خلاق پرور با وجود ظهور آثار تمرّد و جهل از آن جماعت نااهل، اکتفا به یک پیغام نکرده مکرر مواظ ارجمند و نصایح خردپسند به ایشان گفته فرستادند. چون طینت کلانتر و کدخدایان و سرکردگان بی‌شعور سرشته ماده نادانی و غرور؛ و زمام اختیار رعایا به کف اقتدار ایشان محکم و مبسوط بود، کلمات هدایت سمات زبان درخشان آن حضرت- که ترجمه احکام ربانی و به منزله وحی آسمانی است- در مزاج وحشت امتزاج آن جماعت اثری و نفعی ننمود، لهذا غیرت پادشاهانه تاب نیاورده و تنبّه آن متعندان از واجبات قوانین سلطنت شمرده، حکم همایون صادر شد که عمده توپخانه قیامت‌نشانه بر فراز منابر سیبیه‌های سپهر ارتفاع برآیند و در جواب آن نافهمان که زبان گستاخی به تقریر مضامین ناصواب گشوده‌اند آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً» از دهان توپ و قنباره بر ایشان قرائت نمایند.

مأمورین عقیدت‌آئین کمر اجتهاد بر میان جان بسته و سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» از مبشر اقبال خدیو بی‌همال شنیده، دست سعی از آستین کوشش و جانفشانی برآورده و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۵

سیبیه‌های منبع رفیع به مجاورت باره و بروج قلعه مرتب کرده توپ‌های بزرگ رعد خروش بالای آن برده، به خواندن آیه «فَتَحْنَاهُ عَلَيْهِمْ أَبَابًا مِّنَ السَّمَاءِ» بلند صدا ساختند و قنباره‌های آتش‌فشان را که مصداق «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» بود شعله‌افروز نموده، به تلاوت آیه کریمه «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ» پرداختند. هر ضرب که از گلوله‌های توپ‌های کوه‌افکن به احجار حصار می‌رسید، مضمون «تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» ظاهر می‌گردید و هر آوازی که از دهان زنبورک و جزایر سر می‌کشید، منطوق «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» پرده گوش قلعلگیان می‌درید. هر گله قنباره که در میان می‌افتاد گویا پیغام سربسته از جانب ملک الموت بود که از آسمان به گوش جان متحصنان نزول می‌نمود. در حملات یورش بهادران، آشوب قیامتی که خندق پای قلعه از هول آن لب به فغان می‌گشود، قلعلگیان نیز کنگره‌های حصار را دیده‌بان نظر و سیبیه‌های غازیان را نشانه توپ‌های اژدهاپیکر ساخته و به رد و بدل یک‌دیگر پرداخته، به پشت گرمی حصار و استظهار دیوار، با توپچیان سرکار از دهان توپ و تفنگ، مباحثه فنون جنگ می‌گردند و با انداختن گلوله‌های متواتر پیغامات نافرمانی ارسال داشته، آثار مکابره به ظهور می‌آوردند.

بهادران موکب ظفرکوکب را- که همه مسلمانان دین‌دار و اکثری از ایشان متقی و پرهیزگار بودند- طرفه مشکلی پیش آمده بود که مقتضای عنوان طبع بشری و رویه سپاهیگری ایشان را تحریک و تحریص به جنگ می‌کرد و پاس ادب و ملاحظه مقام عرش احترام حضرت امام علیه السلام، دست منع بر سینه آنها گذاشته از اقدام جرأت بر یورش باز می‌داشت و همچنین اهالی و سکنه ارض فیض قرین را حفظ ناموس و جان و ابقای خانمان به گردن افتاده و به سبب استیلای بعضی از سرکردگان که با اغراض نفسانی با اعلی حضرت گیتی‌ستانی مخالفت ورزیده، باعث اشتعال نیران شده بودند، به مقام ناچاری و تحیر مانده، در ارتکاب محاربه و مدافعه بی‌اختیار کوشش می‌نمودند.

چون متحصنان در استقرار و پاداری سعی بیشتر از گمان و قیاس به عمل آوردند و در تحصن و قلعه‌داری اهتمام از حد گذراندند، معلوم شد که شجر استقلال ایشان را ریشه از جای دیگر و استقامت آن جماعت به توقع و قبضه کمک جعفر خان است- که در گناباد نشسته تا تمهید مواد امداد و جمع اسباب اغوا و افساد می‌نماید- لاجرم پنج شش هزار از بهادران رکاب فیروزی انتساب را مأمور فرمودند که به قریه گوناباد رفته قلع

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۶

آن ماده فساد نمایند. غازیان تهمتن‌توان، به موجب حکم همایون به آنجا رسیده، مصمم جدال گردیده رایات نصرت برافراشتند و همت به اشتعال آتش جدال گماشتند و جعفر خان از قلعه برآمده، به مقابله پرداخت و جنگ عظیم فیما بین به وقوع پیوست و جمع

کثیری از طرفین قتل و جریح گشت، آخر الامر شکست فاحش به لشکر اکراد افتاده خان مذکور تاب مقاومت نیاورده رو به گریز نهاد. بهادران نصرتمند قلعه گوناباد را به تصرف درآوردند و رحیم میرزا و حسن میرزا برادران علی شاه را که به اتفاق محمد حسین خان کرد زعفرانلو، در میان قلعه متحصن بودند، دستگیر ساخته و جمعی از غازیان هم‌عنان به تعاقب گریختگان پرداخته و دو هزار نیزه سر از طایفه اکراد گرفته به اردوی همایون مراجعت نمودند. میرزایان مزبور و محمد حسین خان مخلع به عطای خلac شده مأمور به توقف موکب منصور گشتند.

القصه خبر شکست جعفر خان در شهر، به نقد علی خان برادرش و خوانین اکراد رسیده و تزلزل و اختلال در بنای استقلال‌شان راه یافته، بعد علی خان با خیل طایفه زعفرانلو در ظلمت لیل از شهر برآمده، روانه مضافات خود گردید و دلاوران موکب ظفرشعار، برج طهماسب خان سردار را با دو برج جنین او با ضرب گلوله توپها و قنباره‌های کوه‌شکن از پا درآورده، کار به جایی رسانده بودند که یورش برده قهرا و جبرا به قلعه درآیند و ابواب فتح در اندک زمان به زور بازوی دلاوری برکشایند. اهالی قلعه و تمامی سکنه شهر از مشاهده این صورت، دل به هلاک بسته و دست از جان شسته و به حال نومیدی پیوسته، خود را با اثاث البیت به عمارات عرش درجات روضه رضیه کشیده به مصداق «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا» پناه به آن درگاه ملائک سجده گاه می‌بردند و امید آن داشتند که به برکت اکشاف آن دارالامان انس و جان، از صدمه نهب و غارت در امان باشند و در آن مکان کزوبی آشیان- که محل استجابت دعاست- با کمال دل‌شکستگی و استکانت، به توبه و انابت مشغول و به صد الحاح و زاری از درگاه حضرت باری سائل حصول مامول بودند و با وجود آن که غله یک من به وزن تبریز چار روپیه قیمت داشت، اغنیا به سبب یاس از مال و جان، دست بذل و احسان گشوده، تفحص به احوال محتاجان می‌کردند و به هر کس گمان استطاعت ادای دین داشتند، نقد و غله قرض داده بار منت به گردن او می‌گذاشتند و هر که را مفلس و نادار مطلق می‌دیدند، در راه خدا قوت یومیه به او می‌بخشیدند. «هذا برکة من برکات البرامکه».

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۷ به اقبال خاقان مالک‌رقاب فقیر و غنی هردو شد کامیاب

غنی خصلت جود پیدا نمودز کار فقیران گره وانمود

شدند اغنیا بر گدایان رحیم که آسان گرفتند وضع کریم القصه طول مدت محاصره به چهل روز کشید و تضرع و اضطراب آن جماعه بی‌قرار- که پناه بر روضه فیض آثار برده بودند- مؤثر گردید و پادشاه دین‌پناه که در هر امر ملهم به الهام ربانی و مورد سروش آسمانی‌اند، روز عرفه عید قربان که بندگان جانفشان در گرفتن قلعه سرگرم کمال اهتمام و بهادران تهمتن توان مستعد یورش بر آن مقام بودند، خود به دولت و اقبال به عزم دریافت احوال و ملاحظه سیه و مورچال، وقت نماز عصر نزول اجلال به مکان حرب و جدال فرموده، سیر کمان‌داری توپچیان شعله‌خو و نظاره تردد تلاش بهادران کینه‌جو می‌نمودند. در همان زمان سعادت‌اقتران به جاذبه دل‌کرامت منزل، متوجه مراقبه گردیده چشم حقیقت‌بین به سیر عالم معنی گشودند و آنچه در آن وقت از عالم غیب معاینه لاریب شد خوانین عقیدت‌گزين و سرکردگان درانیان فیروزی‌قرین را طلب داشته، مشرف به شرف اطلاع فرمودند:

بفرمود خاقان روشن‌ضمیر- که از راز غیبی است دایم خبیر-

که ای بندگان عقیدت‌نشان‌عیان بر دلم گشت راز نهان

همین دم به من حالتی رو نموده بیداریم بود و نه خواب بود

در آن حال ناگه امام همام‌امیر خراسان علیه السلام

درآمد به چشمم چو نور نظر نموده جمال سعادت اثر

به انواع لطفم نوازش نموده معجزبانی زبان بر گشود

که ای مخلص راسخ الاعتقاد خدایت بسی بخت اقبال داد

روی هرطرف از پی کارزارید الله باشد تو را دست یار
 تو را از شهبان برگزیده خدایی قوت دین آبای ما
 به تائید و امداد ربّ کریم ز تو دین احمد شود مستقیم
 خلائق مطیع تو یکسر شود به دست ممالک مسخر شود
 برون گرچه مشهد ز تسخیر نیست ولیکن در این سال تقدیر نیست
 در این وقت نگشاید از جنگ کارنکرده است کس با قضا کارزار
 از این سعی باید گذشت این زمان که سودی ندارد به غیر از زیان
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۸ همان به کز این جا روانه شوندسوی مستقر خلافت روند
 بیاید آنگاه بعد از سه سال در این ارض اقدس به عزّ و جلال
 شما راست آن دم به حکم خدابه تسخیر این قلعه از ما رضا
 چو گشت از زبان کرامت بیان در آن لحظه این راز پنهان عیان،
 دلیران لشکر صغیر و کبیر همه گشته حاضر به پای سریر
 دعا و ثنا گفته کردند عرض که بر بندگان خدمت هست فرض
 اگر سدّ اسکندر آید به پیش نخواهیم برگشتن از عزم خویش
 در این سعی خون‌ها به ناخن دوید که تا دست ما پای قلعه رسید
 نهال تمنا شده بارور قریب است اکنون که گیریم بر
 نمودیم چون کار را انصرام بود حیف بگذاشتن ناتمام
 نگیریم گر یک دو روز این حصار کشد شاه ما بندگان را به دار
 شنید این سخن چون شه کامران چنین کرد ارشاد با بندگان
 که این فتح وابسته زور نیست چو تقدیر حق نیست، مقدور نیست
 اگر تیغ عالم بجنبد ز جانبزد رگی تا نخواهد خدا
 بود مالک الملک مشهد امام به جز حکم او کی توان یافت کام؟
 معین به وقتی که شد زان جناب به تحقیق خواهد شدن فتح باب
 پس آن گه به تأکید ارشاد کرد به جنگی هزیران دشت نبرد
 که از سیبه‌ها توپخانه فرود بیارند رجعت نمایند زود
 نگردند پیرامن این حصار دگر دل نبندند بر کارزار
 ز لطف و ز بخشش تو ای ذو الجلال بده صاحب این خطه را تو جلال
 بکن روضه‌اش را تو خلد برین بر این دستخط الف الف آفرین
 به فرمان سلطان فرمان روا همه روی برتافتند از و غا
 ز قنباره و توپ و آلات ضرب دگر آنچه بوده است ز اسباب حرب
 ز اطراف آن قلعه برداشتند علم بهر رجعت برافراشتند
 دوان از پی توپخانه شدند به اردوی والا روانه شدند
 بنام به اقبال این شهریار که آگاهیش هست ز انجام کار

از این پیش هم خسروان بوده‌اند که اکنون ته خاک آسوده‌اند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۹ نبوده است کس صاف دل این قدر که می‌داد از راز غیبی خبر

چنین شاه روشن دل پاک‌زادندارند آبای علوی به یاد

اگرچه به ظاهر بود پادشاه‌ولی با خدا باطنش راست‌راه

خدایا تو این شاه درویش دوست که آسایش خلق در ظل اوست

بسی بر سر خلق پاینده‌دار به توفیق طاعت دلش زنده‌دار

در بیان نهضت موکب منصور به جانب خوشان و نیشابور و اطاعت نمودن رؤسای الکای مزبور بعد از وقوع محاربات موفور و به تسخیر در آمدن ولایت سبزوار به نیروی بازوی غازیان نصرت‌شعار و معاودت پادشاه مؤید کامکار به سمت دارالقرار قندهار

القصة صبح آن روز سعادت‌افروز که عید سعید اضحی و هنگام سعادت و برکات از جناب واهب تعالی بود و پادشاه آگاه، قامت سرپا کرامت در عیدگاه به ادای نماز عید افرخته و مسبحان صوامع ملکوت را به لبیک اجابت و دعای دوام دولت ممنون و مرهون ساخته و زمزمه علما و فضلا و جمله غربا و فقرا را به صنوف عواطف و اکرام و عطای مواهب و انعام نواخته، بعد از گزاردن نماز و ادای شکرانه عطیات ایزد بی‌انبار، تشریف شریف به اردوی معلی به قصد مجلس آرایبی ارزانی داشته و قدم سعادت‌توأم بر تخت فیروزبخت عظمت و فرمان‌فرمایی گذاشته، خوانین و سرکردگان و اعیان بارگاه خاقانی و سایر ملتزمان بساط دولت جاودانی را مشمول نوازش و سرافرازی نمودند و روز دوم با کوبه عظمت و حشم، از نواح مشهد حرکت کرده به عزم تنبیه سرکشان اکراد سراپا عناد، توجه به سمت خوشان فرمودند. چون به عرض اشرف اعلی رسیده بود که میرزا امین کلانتر و حاجی جعفر صاحب‌نسق و غیره اعزّه و اعیان متمولان مشهد، به خوف آن‌که شهر به تصرف امنای دولت ابدان‌قران درخواهد آمد، عیال و اطفال خود را با اثاث البیت و اموال از شهر برآورده، به قلاع کوه‌پایه ارض اقدس - که در حصانت و رزانت، طاق و به استحکام و متانت مشهور آفاق است - فرستاده‌اند، لهذا جمعی از افواج قاهره را با چند عراده توپ و قنباره روانه فرمودند که در آنجا رفته قلاع مزبوره را مفتوح ساخته، هرچه از مال و اثقال و منسوبان و وابستگان آن جماعت در آنجا باشند، همه را برداشته به درگاه معلی آورند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۰

مأمورین به موجب فرموده طی مسافت نموده، چون نزدیک به آن حصن حصین رسیدند، مستحفظان به غرور استواری قلعه، ابواب خیر بر روی خود مسدود نموده، مرتکب مدافعه و جدال گردیدند. غازیان نصرت‌نشان توپ‌های اژدردهان بر بروج و باره آن بسته و به انداختن قنباره‌های آتش‌فشان سر نخوت و استکبارشان شکسته، آن امکنه منیع را به یورش متصرف گشتند و تبعه و لحقه اعزّه مشهد مقدس را با تمامی اموال و اطفال به دست آورده، روانه اردوی کیهان‌پوی شدند و صبیّه میرزا امین - که در میان اسرای قلاع گرفتار قید اسار شده بود - در سلک پردگیان سرادق سلطنت منسلک گشته، از درجه حضيض رقیت برآمده به اوج مرتبه حریت عزّ اختصاص یافت و در آن اوقات طایفه اکراد که در ایام محاصره رزاین مکمل به جواهر و ظروف و اوانی و یراق و اسلحه مرصع به لآلی غلطان و یواقیت و الماسهای درخشان و زمرد و فیروزه و زبرجد و غیره جواهرات آبدار و تابان - که نادر شاه از مملکت هند و ترکستان و دیگر بلاد بعیده تحصیل کرده آورده بود - و هریک در قیمت و بها با خراج اقلیمی برابر و در صفا و ضیاء با گوهر شب‌چراغ ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود و خیمه فلک تزئین مروارید را که نادر شاه مبلغ دو کرویر روپیه صرف تیاری آن کرده بود، شکافته در وجه مواجب خود حساب نموده و دیگر مردم اطراف ملازمان پادشاهی را با خود شریک ساخته، نیز از آن متاع گرانبهای به رسم علی الحساب داده بودند. بعد از حرکت رایات عالیات به سمت خوشان از شهر برآمده عازم سقناقات خود شدند. کلانتر و اهالی شهر که سرکرده متشخص در میان خود نداشتند، ناعلاج گردیده شکر خان قورت را به کلات فرستاده و قلیج

خان جلایر را طلبیده، مدار المهام در خانه پادشاهی ساخته به صاحب‌اختیاری برگزیدند.

چون کوبه موکب مسعود پرتو ورود به نواح خبوشان افگند، محمد حسین خان بادللو حاکم با کلانتر و کدخدایان آن ملک، ابواب قلعه بر روی غازیان فیروزی‌لوا بسته مستعد مدافعه گردید. لاجرم حکم قدرتوأم به صدور پیوست که بهادران تهمتن‌توان قلعه گشا یورش برده قلعه را به قهر و غلبه متصرف شوند. دلاوران عبودیت‌آئین به موجب حکم خاقان با داد و دین، جاهد و ساعی گشته قلعه را مرکزوار در میان گرفته مهبای یورش شدند. محمد حسین خان دست قدرت خود را کوتاه از دامان جنگ و عرصه عافیت از همه طرف بر خود تنگ دیده، ناچار از قلعه برآمده با کدخدایان و اهالی شهر بر در تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۱

دولت‌سرا جبین‌فرسا شده، مستدعی عفو تقصیر به صد زبان و ملتمس جان‌بخشی و امان گردید. چون طوایف اکراد از خوف ورود جنود ظفرنیاد، با کوچ و بنه خود را به کوه اره‌داغ کشیده پنهان گشته بودند و غیر از رعایای عجزه کسی از مردان جنگی نبود، حمیت پادشاهانه و همت مردانه تقاضای آن نمود که بر عجزه ناتوان از دست زور غازیان تعدی رود و جماعت درمانده پایمال قهر و صولت پهلوانان شود و نیز دریای فضل و ترحم جبلی - که از خواص دایمی طبع قدسی است - از عجز و الحاح محمد حسین مذکور و التماس و التجای کدخدایان شهر به تموج آمده، ملتمس مرتجیان را عزّ قبول بخشیده و قلم عفو محو بر جریده‌مآثم و جرایم کشیده، محمد حسین خان حاکم و کدخدایان الکای خبوشان را به عطای خلّاع فاخره نواخته و مشمول عنایات بیکران پادشاهانه و مورد تفقّدات بی‌پایان خسروانه ساخته، رخصت انصراف و دستوری انعطاف بخشیدند و بعد از ترخیص جماعت مذکور، مواکب منصور متوجه تسخیر الکای نیشابور شد.

اهالی آنجا پیش از ورود رایات فلک‌فرسا در آن الکا، تدارک اسباب قلعه‌داری و تهیه سامان ستیزه‌کاری نموده، به حفر خندق عریض و عمیق بر دور حصار بر مواد محکمی استقرار افزوده و بروج و باره قلعه را به چیدن ادوات مدافعه و جنگ از قبیل توپ و زنبورک و جزایر و تفنگ، استحکام داده و آماده نزاع و مهبای دفاع شده بودند. بندگان اعلیٰ حضرت قدرقدرت، به مقتضای حسن طینت و صفای جبلّت بعد از ورود به آن مکان، رقم مرحمت توأم به سرافرازی حاجی سیف‌الدین خان و عباس قلی خان بیات - که در آن اوقات شاخص و صاحب‌اختیار مهمات بودند - قلمی فرموده اعلام بخشیدند که خیریت خود را در اختیار طریق انقیاد و افنای جان و مال را نتیجه تمرد و عناد دانسته، بلا تعلل و امهال، عازم تقبل عتبه سپهرمثال گردند و از امتثال مضمون این حکم تفضل اشتمال تخلف نورزند. آنها در جواب متکلم به این کلمات ناصواب شدند که نیشابور از قدیم تابع مشهد مقدس است. هرگاه آن ارض فیض‌نشان به تصرف اولیای دولت ابدآقتران درآید، ما نیز اطمینان قلب حاصل نموده، سر اطاعت بر آستان سعادت بلامضایقه می‌گذاریم و لوازم بندگی و عبودیت به صدق دل و رسوخ عقیدت به جا می‌آریم.

آفتاب طبع انور از ورود آن خبر و ظهور تمرد از آن جماعت خیره‌سر، از مطلع جلال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۲

ساطع و بر اوج سپهر قهر درخشان و لامع گشته به استقلال نیران جدال و تنبیه متحصنان تیره‌خیال شرف، نفاذ یافت که بهادران اسدصولت و دلاوران پلنگ‌خصلت، موافق ضابطه سنگر بر اطراف و جوانب شهر ساخته و توپ‌های آتش‌فشان و خمپاره‌های اژدردهان بر بروج و باره بسته، دایره حیات بر قلعه‌گیان نکوهیده صفات تنگ سازند و به صدمات گلوله‌های کوه‌شکن، تزلزل در بنای ثبات و استقامت آن جماعت اندازند.

فرمانبران حسب‌الحکم قدرتوأمان سلطان سلاطین‌نشان و خدیو زمین و زمان، کمر عزیمت به میان جان بسته، شروع به تقدیم لوازم جان‌فشانی نمودند و توپ‌های بزرگ قلعه کوب و حمبرهای سترگ قیامت‌آشوب را پیش برده و بر جاهای مناصب نصب کرده، دست به هدم بنیان استقرار اهالی حصار گشودند. رؤسای نیشابور از بیم قهر و غلبه عساکر منصور، هراسان گردیده و بازوی همت و

توانایی خود را هم‌زور بهادران تهمتن‌نشان ندیده، تشبّث به ذیل عفو و مرحمت پادشاهی جسته، به عرض رسانیدند که ما گروه مساکین تاب مجادله با بندگان درگاه سپهرقرین نداریم، اما به سبب خوف که از سطوت و عظمت خاقان ممالک‌ستان بر ما مستولی شده است، قدم از در قلعه بیرون نمی‌گذاریم. استدعا آن که یکی از سرداران درّانی به قلعه آمده باعث تسلی و رفع پریشانی گردد، تا عباس قلی خان و حاجی سیف الدین خان، به اطمینان خاطر عازم تقبیل آستان آفتاب مظاهر شوند. اعلی حضرت قدر قدرت مسئول ایشان موصول به عَزَّ قبول فرموده، کریم خان درّانی چاوش‌باشی سرکار خاصه شریفه را به رفتن قلعه مأمور نمودند. بعد از رسیدن خان مشار الیه به قلعه، حاجی سیف الدین بیات - که کهنه‌تولک خدیعت‌پیشه و در فنون مکر و حيله استاد پیران ویسه بود - به عباس قلی خان گفت که من مدت‌ها در خدمت پادشاهان بوده و عمر خود را در کارهای دنیوی صرف نمودم. روزگاری به عیش و کامرانی گذرانده و آرزویی در دل و هوسی در خاطر نمانده است. توکل به خدا کرده پیش پادشاه می‌روم که اگر به تدابیری که مذکور ضمیر من است، توانستم مزاج اشرف اعلی را بر سر ملایمت آورده و این ابر آتش‌بار غضب را از سر واکرده مقضی المرام باز می‌آیم و به سعی خیر و نیک‌نامی در میان خلائق حاصل می‌نمایم، و الا تو در میان قلعه پای ثبات فشرده، قلعه را زینهار از دست ندهی و چیزی را که من از راه ظاهر داری گفته یا نوشته بفرستم، هرگز گوش بر آن ننهی. الحاصل کریم خان درّانی را به رسم گرو در قلعه نگاهداشته و عباس قلی خان بیات را در شهر و بنای کار بر خدعه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۳

مکر گذاشته، خود به اردوی معلی آمد و مشمول انظار عفو و بخشایش شده به مرحمت خلعت مهر لمعان و دیگر عواطف و عنایات نمایان نوازش یافت و در این اوان شاه‌دل جان درّانی بامیزی کشک‌چی‌باشی دیوان اعلی را به اتفاق امیر خان میش‌مست - که سابقه به سرداری دار السلطنه هرات سرافرازی داشته و بعد از آن به رتبه سپهسالاری ممالک خراسان رایت امتیاز افراشته بود - روانه جانب سبزوار و مأمور به گرفتن آن شهر و حصار فرمودند. مشار الیهما در آنجا رفته و قلعه را به نیروی شجاعت و مردانگی و زور بازوی دلاوری و قوت فرزاندگی گرفته، با سکنه شهر طریق رفق و ملاطفت مسلوک داشته و نظر رعایت و ترحم به احوال اهالی آن دیار گماشته، روزی چندی رحل اقامت در آن مملکت انداختند و تتمه این گفتار ان شاء الله تعالی بعد از این مرقوم قلم حقایق‌نگار خواهد گردید.

چون در تمامی مملکت خراسان هوای ملک نیشابور به شدت برودت بین الجمهور مشهور می‌باشد و آن ولایت از فرط خنکی نسبت به جمیع اماکن سردسیر حکم کره زمهریر دارد، خصوصا در آن سال که برف و باران علی الاتصال از آسمان نزول می‌نمود و بیرون شهر مکانی و عمارتی که آفتاب سپهر سلطنت آن را بیت الشرف تواند ساخت نبود، آدم و دواب از صولت برد، زحمت بسیار می‌کشید و اکثر ذی نفوس از گزند هوا تلف می‌گردید. حاجی سیف الدین خان که در چشم برهم زدن، برف مناری از سخن برآوردن کمترین کاری از فنون و حیل آن پرفتن بود، در این وقت عرض نمود که هوا در کمال برودت و مردم اردوی معلی از این جهت در نهایت صعوبت‌اند. بنده دولت‌خواه بنا گذاشته که عباس قلی خان تا نوروز غله سورات به عساکر نصرت‌مآثر برساند و نصف قلعه را از برای نزول عساکر فیروزی شمول خالی کرده و محول امنای سلطنت گرداند تا بندگان اعلی خود به دولت و اقبال چله‌های زمستان در آن مکان به آرام اطمینان بگذرانند و بعد انقضای ایام شتا و آغاز اعتدال هوا، رایات جهان‌گشا متوجه ملک‌گیری شود و مهم خراسان و تسخیر غیره ممالک ایران بر وجهی که مرکوز خاطر الهام توأمان است، صورت‌پذیر گردد. و خفیه به عباس قلی خان گفته می‌فرستاد که من آنچه در این جا می‌گویم محض ظاهر داری است، آن را محل اعتبار نباید داد، زینهار قلعه را خالی و در لوازم محافظت سستی و کم‌استقلالی نکنی که اردوی معلی از شدت سرما و فقدان آذوقه خود به خود خواهد رفت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۴

چون روزی چند در این قال و مقال گذشت و اثری از آنچه حاجی می‌گفت ظاهر نگشت، خاطر دریا مقاطر از ظهور آثار مکر و

مکیدت آن فرقه ثعالب خدیعت، بی حلاوت گشته، شاه ولی خان درّانی بامیزی کشکچی باشی دیوان اعلی و امیر خان عرب میش مست سپهسالار را- که در الکای سبزوار تمکن و استقرار داشتند- طلب حضور فرموده همت به تأدیب قلعه‌گیان وخیم العاقبت گماشتند. توپچیان آتش دست و قنباره چیان شعله فطرت، به موجب اشاره والا به انداختن گلوله‌های توپ و خمپاره‌های قلعه کوب، دود از نهاد بنیاد مخالفان شقاوت نژاد بر آوردند و چند برج طرف شرقی و جنوبی حصار را به خاک هموار کردند. غازیان مظفرلوا و بهادران ظفر التوا دامن سعی به کمر زده فوج فوج، از هر سمت یورش برده از منافذ و معابر که امکان در آمدن یافتند، بالای بروج و جدار برآمده و در میان کوچه و بازار داخل شده، شروع به تقدیم لوازم تجلد و دشمن کشی نمودند. شهریان نیز هجوم عام کرده دست به محاربه گشادند. برنا و پیر و زن و مرد از صغیر و کبیر، همه یک‌دل و یک‌جهت شده، داد کوشش و جدال دادند.

مردم قشون در آن شورش بی سر و بن، دست کوشش عاطل و تلاش و تردد بی حاصل دیده، خود را از قصد مداخلت شهر باز کشیدند. رؤسا و ریش سفیدان نیشابور در آن وقت مآل اندیشی را کار فرموده و صدور این حرکت را از شهریان، مثمر نکال و خذلان تصور نموده، جمعی از علما و درویشان را قرآنهای مجید بر کف دست داده، مستدعی عفو و مرحمت و در باب خالی کردن و دادن قلعه ملتمس مهلت شدند.

بندگان حضرت اعلی به مقتضای مروت جبلّی و رحم فطری رقیمه صفح بر جراید اعمال آنها کشیده، قشون از یورش و جنگ منع فرموده پس طلبیدند. در این اوان شاه ولی خان درّانی بامیزی و امیر خان عرب نیز حسب الطلب، وارد درگاه آسمان جاه گشته و چون خنکی هوا و گزند سرما چنانچه ذکر یافت از حد متجاوز و آذوقه هم در اردوی معلی به مرتبه قلت و نایابی رسیده بود، در رای صواب‌نمای الهام انتما انسب و اولی چنان نمود که در آن سال مراجعت کرده، موسم زمستان در نواح گرمسیر گذرانده، انتظام مهمام خراسان منوط به وقت دیگر دارند. بناء علیه رایات عالیات به سمت دار القرار قندهار برافراخته شده و خاص و عام از محنت یساق پر مشاق برآمده، از میامن دولت خدیو آفاق در ظل راحت و آرام مقام گرفت و حاجی سیف الدین خان در سزای کذب و نفاق که اندیشیده بود، رخصت مراجعت به شهر نیشابور نیافته، مأمور به توقف اردوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۵

منصور گشت و در این وقت عریضه مخلص خان درّانی سردار ترکستان، به نظر خدیو ممالک‌ستان رسید که مشار الیه ترکستان رفته و اشرار آن حدود را تنبیه و تأدیب نموده، ولایات بلخ و اندخود و شبرغان را به تائیدات الهی و نیروی طالع خورشید مطالع شاهنشاهی، به ضبط و تسخیر درآورده است.

[وقایع سال پنجم]

وقایع سال فرخنده فال پنجم جلوس میمنت‌مأنوس این زینت‌افزای اریکه شهریاری مطابق سنه هزار و یکصد و شصت و چهار هجری نبوی موافق سال سعادت‌اشمال قوی‌نیل ترکی

گشت طراوت فضا باز نسیم بهاررنگ ز دلها زدود صیقلی روزگار

رایت نوروز گشت سایه‌فکن در جهان‌رفت ز صحن چمن باد سحرگه غبار

نرگس مخمور گشت محو تماشای گل‌سوسن آزاد گشت شیفته زلف یار زینت‌بخش اورنگ چهارم به اراده رونق‌افزای عالم، با چتر زرنگار و طلعت نوربار از آرامگاه حوت به تختگاه حمل آمده، عاملان وی را از تصرف اقلیم چمن معطل و قوای نامیه را به تجدید کارخانه نشو و نما مشغول العمل ساخته، نضارت در اشجار مانند روح در اجساد، ریشه‌دوانی آغاز کرد و انواع نباتات به تحریک باد بهار سر از گریبان خاک برآورده، افسردگی از طبع روزگار چون غم از خاطر خوبان سمن‌عذار، برون رفته و بیوست دماغ کوهسار را از تأثیر هوای طراوت‌بار، مبدل به رطوبت گشته صورت آبشار پذیرفته، اعتدال هوا در طبایع برنا و پیر تأثیر کرده،

اشجار و اغصان را سرمایه مزید نشو و نما گردید و اهتراز فصل ربیعی شکفتگی مزاج روزگار گشته، دلها را از وفور نشاط به سوی سیر و شکار کشید و در همین اوقات خزّمی آیات به عرض واقفان بساط فلک مناظر رسید که میر منو پسر قمر الدین خان وزیر مشهور به معین الملک، صوبه‌دار لاهور، خزاین موفور و افواج غیرمحصور و توپخانه قیامت‌نشور فراهم آورده، از خفت عقل و قلت شعور، صدرنشین و ساده تکبر و غرور شده گردن خودسری افراخته، به خیال تمزّد و سرکشی پرداخته، گمان آن دارد که هرگاه از جانب بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی زوری به او رسد و کاری بر سرش افتد، از طرف شاه و پادشاه هند کمک به او خواهد رسید و به امداد او و قوت خویش چاره‌ساز کار خود تواند گردید و به اعتماد این مظنه بی‌بنیاد، محصلان درگاه پادشاهی را- که از برای تحصیل متوجّهات دیوانی و وجوهات مقررّه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۶

سرکار سلطانی پیش او رفته بودند- در مقام تعلل داشته و نظر به مآل کار نگماشته، در دادن مالیات تقاعد ورزیده سالک مسلک تعنّد گردیده است.

حمیت پادشاهانه و غیرت خسروانه به اصغای خبر این حرکات جاهلانه از آن مصدر اطوار بیخردانه به جوش آمده به دولت و اقبال با کوبه عظمت و اجلال، متوجه دار السلطنه کابل شده و موسم تابستان در آن مکان عشرت‌نشان گذرانیده، در ساعت و زمان اسعد رایات عالیات به صوب الکای پیشاور برافراختند. بعد از طی مراحل به پیشاور رسیده، چند روز سایه عاطفت بر مفارق ساکنان آن ملک انداختند و از آن‌جا خان جان خان سردار را با جمعی از افواج نصرت‌شعار، از رکاب ظفرانتساب روانه سمت پنجاب ساخته، و خود نیز سه روز بعد از رفتن سردار از پیشاور، حرکت فرموده عزیمت مقصد نمودند. بعد از آن‌که نهنگان بحر و غا به نیروی اقبال جهانگشا از آب اتمک گذشته به امن آباد گجرات رسیدند. معین الملک خبر عبور موکب منصور از آب اتمک شنیده، با یک‌صد هزار سوار نیزه‌دار خنجر‌گزار و دویست هزار پیاده تفنگ‌چی قادرانداز صاعقه‌کردار و دو هزار عراده توپ و بادلج و زنبورک و غیره آلات ادوات آتش‌خانه قیامت‌آشوب که داشت، قبل از ورود موکب مسعود به حدود پنجاب، از آوازه آمدآمد رایات ظفرانتساب، تدارک اسباب جدال دیده، مصمم استقبال به عزم قتال نشسته بود از شهر لاهور برآمده، به شاه دره- که یک فرسخی شهر مذکور واقع است- نزول نمود. در همان روز مردم گجرات و غیره محالات را- که در سر راه سپاه انجم‌شمار بودند- دید که گریخته می‌آیند. باعث فرار از آنها پرسید. ظاهر نمودند که شاه جم‌جاه وارد گجرات گردید. معین الملک باور نکرده گفت که جواسیس من همین امروز خبر عبور از دریای اتمک آورده‌اند! گجرات کجا و اتمک کجا؟ مسافت کلی دارد و خبری که شما می‌گوئید دروغ است. شب به‌همین وسوسه و تشکیک گذشت که ناگاه صبح سردار با پنج شش هزار نفر سوار جزّار از افواج فیروزی‌شعار همراهی خود، به رسم ایلغار نزدیک به معسکر معین الملک رسیده و موافق کیش سپاهیگری به یک سمت اردوی او ریخته دستبرد کرده، جمعی را جریح و قتل و جمعی را دستگیر و اسیر نموده، کالبرق الخاطف عنان‌تاب گردیدند.

معین الملک بر کذب اخبار منهیان و صدق اظهار گریختگان آگاه شده و بعد از ساعتی از محل استعجاب برآمده، سید جمال الدین خان و سیف الدین محمد خان و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۷

غازی بیگ خان و خلف محمد خان بخشی خود را مع بیست هزار سوار به سرکردگی کورامل- که در خانه او دیوان و صاحب اختیار کل بود- تعیین نموده، خود به انتظار تلاقی این فوج با پیشتازان لشکر دریاموج چشم به راه داشت و در پی تحقیق و تشخیص مخیم اقبال، مستخبران صباستعجال گماشت. قشون او هرچند به کام تعجیل شتافتند، اثری از بهادران نصرت‌توأمان نیافتند. وقت نماز عصر که جماعت مذکور معاودت کرده به منزل گاه خود می‌رفتند، اتفاقاً با جمعی دیگر دلاوران نصرت‌مند- که آنها نیز از قرب لشکر معین الملک دست‌برد کرده مراجعت به اردوی کیهان‌پو نموده بودند- بر پل شاه دوله دچار شدند. زد و خوردی به میان

آمد. هزبران فیروزی‌نشان، جنگ قراولی کرده و چند اسب از آن هرزه‌سران به‌دست آورده، روانه مقصد گشته و مخالفان نیز روی به لشکرگاه خویش آوردند. وقت شام، افواج قراولان طرفین به مقر و مقام خود رسیدند و خبر منقح به معین الملک معلوم گردید که رایات عالیات در گجرات ارتفاع یافته و آفتاب قهرمان جلال بر سمت الرأس او تافته، الحاصل هردو لشکر به جای خویش منزل داشت و قراولان موکب والا هر روز به نزدیک پل شاه دوله رفته و از آن طرف نیز افواج آراسته سوار شده به میدان آمده، دست بازی با یک‌دیگر می‌کردند و شام‌گاه، فریقین عطف عنان نموده، رو به معسکر خویش می‌آوردند.

بعد از چند روز معین الملک مولوی عبد الله را- که بار اول هم از جانب او به درگاه سپهراشتباه آمده و به چرب‌زبانی، بانی مبانی قرار و مدار شده، باعث اطفای آتش حرب و پیکار گشته بود- در این ولا- نیز خواست که به دستور سابق واسطه انجام مطالب ساخته، مدعیات خود را به عرض رساند و قضای آسمانی را به مکر و تزویر برگرداند. به این خیال پراحتیال، مولوی مشار الیه را روانه درگاه معلی نموده معروض داشت که در سال ماضی و در این سال، آفت سماوی و ارضی به محصول چهارمحال رسیده و از محصولات چیزی به عمل نیامده، امیدوار است که مال سال گذشته در وجه آفت مجری شود و مال سال حال به سه قسط واصل خزانه عامره سازد، با این وضع که قسط اول در همین مکان که محل نزول اردوی نصرت‌شمول است، از نظر بگذرانند و قسط دوم بعد معاودت بندگان حضرت قدر قدرت به پیشاور و سوم در کابل بلاعذر و تأخیر برساند.

جناب حضرت اعلی، ملا جلال درّانی و حاجی محراب خان درّانی را به اتفاق میرزا احمد مأمور فرموده، اعلام نمودند که مردمی را که او جمع آورده مستعد جنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۸

شده است، اکثری اهل اسلام و رعایای آستانه فلک احتشام‌اند، چرا ناحق به کشتن می‌دهد و خون مسلمین پاک‌آئین به گردن خود می‌گیرد؟ نواب همایون ما را خیر خلائق منظور و استحصال وجه مقرر محظور است، امری دیگر مطمح نظر مرحمت‌اثر نیست.

خیالات باطل از سر به‌در کرده مبلغ معین موافق قرارداد خود بدهد و از پنجه سخط و سطوت پادشاهی وار دهد. وجه آفت حسابی مجری در حساب است و بی حساب ساقط از درجه جواب. حاجی محراب خان ارشادات هدایت سمات مفصلا و مشروحا به معین الملک ابلاغ نمود و معین الملک و اعوان از راه جهل و غفلت از مآل کار، زبان در جواب به این گفتار گشود که ما هم مسلمان و مسلمان‌زاده‌ام، حفظ عرض و ناموس این دین و احتراز از سفک دماء مسلمین واجب و لازم می‌دانم و نمی‌خواهم که ستیز و خونریز به میان آید، لیکن به سبب بی‌زری که از عدم وصول محصول چهارمحال و ویرانی و پایمالی ملک که به ورود عساکر اجلال رو داده، ناچارم و به تقاضای طلب انبوهی کثیر که یک صد هزار سوار و هشتاد هزار پیاده جزّار است گرفتار می‌باشم. این‌ها می‌گویند که تنخواه ما بده، ما دانیم و شاه. از جانب امنای دولت پادشاهی حکم می‌شود و از سرکار پادشاهی مطالبه می‌شود که زر بکن سر به راه عهده برآی! این دو تقاضا شدن محال و انفصال قضیه منحصر به‌همین منوال است که زبانی به مولوی عبد الله عرض شده. چون زمان مکالمه مدتی کشید و توقف فرستاده مزبور پیش معین الملک به طول انجامید، معلوم ایستادگان پایه سریر اعلی گردید که معین الملک استمداد از احمد شاه پادشاه هندوستان نموده می‌خواهد تا به ورود کمک پادشاه هند، اوقات به لطایف الحیل بگذرانند. خاطر دریامقاطر خاقان غیب‌دان، از مکر و فریب آن حیل‌جو و امتداد ایام گفت‌وگو، طیش‌آلود گشته، سمند عزیمت آسمان سطوت از گرمی مزاج بندگان حضرت قدر قدرت جولانگر میدان مسارعت و تکاپو گردیده، وارد پل شاه‌دوله شد. جمعی از افواج قاهره به موجب حکم اشاره، به قرب دایره لشکر معین الملک رفته، برخی از لشکریان او را کوفته و کشته معاودت نمودند. معین الملک خبردار گشته و بساط لیت و لعل را در نوشته یافته، حاجی جلال و محراب خان مذکور را که در معسکر او بود مخلع ساخته مرخص نمود و به چاپلوسی بی‌محل دست چاره‌جویی گشود، غافل از آن که قضای آسمانی را نتوان به افسونگری از راه برگرداند و آتش سر به فلک کشیده را به آب تدبیر فرونشاند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۹

ذکر محاربه خاقان ممالک‌ستان با میر منوی پسر قمر الدین خان وزیر پادشاه هندوستان و شکست یافتن مومی الیه از بهادران موکب منصور و مسخر شدن ولایت سراسر نزهت لاهور و التجای میر منوی مزبور به درگاه آسمان جاه و سرافراز گشتن او به تفقدات بی‌غایات شاهنشاه

القصه پادشاه آسمان‌جاه تائید سپاه، از پل شاه‌دوله حرکت فرموده از دریای راوی عبور نموده به فیض باغ- که متصل شهر لاهور واقع است و پیش‌خانه‌کشان سرکار والا پیش‌خانه سعادت آشیانه را در آن مکان دلکش زده بودند- به دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند. معین‌الملک نیز از شاه دره کوچ کرده به کنار دریا فرود آمد و صبح از دریا گذشته به باغ فاضل که عقب قلعه است نزول کرد. چون فیض باغ «۱» در کوچه به سمت شهر واقع و از نبودن میدان واسع جنگ‌جویان لشکرشکن را تک‌وتاز در آن مضیق ممتنع بود، شاه دانادل حقیقت آگاه که نشیب و فراز هزاران نبردگاه به پای نگاه پیموده و حظی وافر از تجربه برداشته و در چندین معارک و مغازی، خود به نفس سراپا تقدیس مصدر تردد و کوشش شده، اعلام فتح و ظفر افراشته‌اند، از آن تنگنا برآمده به باغ شالامار- که میدانی دارد بس فراخ که ابحار افواج به کشادگی در او موج‌زن شود و اثر تحرکی از این کنار تا آن کنار ظاهر نگردد- قرار گرفتند و شهر میان دو لشکر جزار مانند جزیره در میان دو بحر زخار نمودار بوده و عافیت رخت از آن مقام برداشته، ویرانی خان و مان خود تماشا می‌نمود.

روز سوم معین‌الملک از باغ فاضل حرکت کرده فیما بین باغ فاضل و شالامار که تل‌های بلند از رماد خشت‌پزی واقع بود، آن را به اصطلاح اهل هند پزاهه گویند و آن توده‌هایی می‌باشد از بقیه‌العمل خشت‌پزان که زمین محکم در نواح شهر معین نموده حفر کنند و خاک آن را خمیر کرده خشت به قالب زنند و بعد خشک شدن در زمین مرتفعی اول تهی از خاشاک بگسترند و خشت‌ها را مانند اجزای کتاب که صحاف برای شیرازه فراهم کنند، پهلوی هم‌قطار در قطار بر روی آن بچینند و باز تهی از خاشاک بر آن گسترده و خشت‌های دیگر به دستور بالای آن چیده، ته به ته توده بلندی به شکل کره

(۱). در متن: شالامار.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۰

سماوی برآرند- که در ارتفاع با گنبد سپهر فلک هم‌سر و دورش در پهناوری با دامن صحرا برابر باشد- و بعد از مرتب شدن این برج سپهر آسا پاره‌ای آتش بر سر آن بگذارند به تحریک باد مشتعل شده آهسته‌آهسته به پائین رسد و سراپای آن از احتراق خاشاک مثل کره نار گردد و پس از آن که دود فرونشیند و آتش سرد شود از سر بگشایند.

خشت‌های پخته به رنگ مس برآید و بعضی جا که آتش عمل زیاده کرده باشد آن خشت‌ها گداخته و دوده و بیست‌بیست با هم مقیم گشته متحجر گردد. بارکشان با مراکب در آنجا روند و آن خشت و جلمود احجارنما را برداشته، جایی که مطلوب باشد ببرند و عمارات رفیع و قلعه منیع از او تعمیر یابد و هم بر این منوال خشت‌پزان در آن مکان هر سال عمل مکرر کنند و به مرور سنین از خاکستری که باقی ماند تله‌های کوه‌پایه به آسمان سرکشد و رفته‌رفته حکم پشته‌های زمین به هم رسانده، در موسوم بر شکال سرسبز شود و از دور چون کوه‌های زمرد در نظرها جلوه ظهور دهد و هوسناکان در آن اوقات به تماشا روند و از طراوت سبزه مطرا و آبهای لطافت‌پیرا- که در پای آن کوهچه‌های عجایب انتما جمع می‌شود- نگه را آب دهند و در غیر موسم برشکال به همان قسم توده‌های بی‌رونق و بی‌آب می‌باشد، مگر کسی خواهد چیزهای دوردست ببیند بالای آن برآید، اشیای پنج فرسخی و ده فرسخی ملاحظه نماید. یا اتفاق چنان افتد که در میان جنگ‌گاه واقع شود و از طرفین به قبضه هر که درآید، رایات غلبه و استیلا برگشاید. از

این جهت تله‌های چندی که در حربگاه بود، معین الملک به اراده قابض شدن آن عزیمت نمود. منهیان همان وقت خبر به مسمع حقایق مجامع پادشاه بحر و بر رسانیدند. بندگان حضرت قدر قدرت پای مبارک در رکاب نصرت گذاشته، سمند برق جولان را به همان طرف گرم‌عنان گردانیدند.

به آهنگ کین پادشاه دلیر بنیید از جا چو غرنده شیر
 مشرف شد از پای بوسش رکاب ز برج دو پیکر نمود آفتاب
 یمین و یسار شه کینه کوش یکی قلمز آهن آمد به جوش
 همه موج آن تیغ زهر آب دارد و او قطره پیکان خارا گذار
 ز پشت شتر نعره کوس جنگ چو آواز رعد از سپهر دورنگ
 تفک‌ها به کف یکه تازان تیز برافروختند آتش رستخیز
 بلرزید بر خود سپهر بلند زمین شد گریزان ز نعل سمند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۱ چو دریا نمودار میدان حشردر او گرم، هنگامه بعث و نشر معین الملک تا گنبد انار کلی رسیده بود که افواج پادشاهی پیش آمد و سر راه بر او گرفت و هنگامه جدال و قتال اشتعال پذیرفت.

دهاده برآمد ز هردو گروه زمین شد به زیر سم بادپایان ستوه از وقت نماز ظهر الی دو ساعت گذشته، زمین از شور و غوغای جنگ، محشر آثار و هوا از لمعان سیوف و سنان، برق ریز و صاعقه بار بود و حمله تکاوران صرصر نهیب کوه‌نبوه افواج «كَالْعِهْنِ الْمُنْفُوشِ» می‌نمود. آخر الامر روز روشن از غبار انگیزی عرصه نبرد مانند شب دیجور تیره و چشم آفتاب چون دیده خفاش از لمعات خنجر و تیغ خیره گشته، زوایای آفاق را ظلمت لیل فرو گرفته و به تعطل باصره از شناسایی همدیگر، نیران قتال انطفاء پذیرفت. فریقین دست کوشش در آستین کشیده و عنان از عرصه نبرد گاه چیده، معین الملک در حوالی خطر مسطور نزول نمود و شاه جم‌جاه نصرت سپاه به شالامار توجه فرمود.

شب افگند بر روی گیتی نقاب زمانی بشد چشم فتنه به خواب
 بر آسود لختی دو لشکر ز کین فرود آمده هریک از پشت زین

ولی راحت و جان بی‌تاب کو؟ قیامت به سر دیده را خواب کو؟ روز دیگر شاه فلک اقتدار، خان جان خان سردار را با قشونهای تحت او، مأمور به توقف باغ شالامار ساخته و خود از شالامار رایات ظفر آیات افراخته، زمین هفت کهره را- که در میان راه ملتان و لاهور است- به ورود مسعود، درجه ارتفاع نه فلک بخشیدند و معین الملک نیز از گنبد انار کلی کوچ کرده در کوره‌های خشت‌پزی فرود آمده، حصار از توپخانه بر دور لشکر بست و توپ‌های بزرگ بر آن پشته‌ها برآورده و سنگری متین مرتب کرده به مأمون نشست. غازیان نصرت نشان هر روز از اردوی فیروز- که به فاصله هفت گروه از معسکر معین الملک بود- سوار شده می‌آمدند و از طرف معین الملک نیز افواج جزایر بی‌حصار و شمار، از سنگر برآمده جنگ تیر و تفنگ می‌نمودند و به ضرب تیغ و طعن سنان، زبان به رد و بدل می‌گشودند و چون میدان محاربه جولان گاه ادهم شب گشته، اشهب روز را عرصه تک‌وتاز باقی نمی‌ماند، فریقین رو به منزل گاه خود نهاده، معامله امروز را به فردا می‌کردند و فردا باز کمر به کینه‌جویی چست بسته، رو به نبرد گاه می‌آوردند و از افواج قاهره سوای جماعتی که به جنگ سنگر مشغول بودند، جمعی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۲

دیگر دسته‌دسته به اطراف و جوانب رفته قرا و مزارع دسترس لشکر معین الملک تاخته و مواضع و دهات را آتش کشیده و خراب ساخته، هر جا نشانی از آذوقه و علف می‌یافتند به اردوی معلی می‌آوردند و در اثنای راه اگر کسی را از غله کشان و ضبایط لشکر معین الملک می‌دیدند، او را علف تیغ بی‌دریغ نموده، اموال و احوال او را به غارت می‌بردند.

تا چهار ماه این زدوبرد در میان بود و چرخ پیر به چشم تحریر بر زور بازوی جوانان دلیر تماشا می نمود و آخر الامر به سبب مسدود شدن راه آذوقه، کار بر لشکر معین الملک در سنگر به نهایت تنگی و ضیقی انجامید و نرخ آذوقه به درجه‌ای بالا کشید که یک من غله به وزن تبریز به یک تومان تبریزی با صد تلاش بعضی را میسر می گردید و اکثری را جز دود آتش جوع به دیگ معده نمی پیچید. دواب اکثری از نایابی علف و علیق به حدی زبون و مفلوک و ناچاق گردید که از حرکت بازماند و سپاهیان بی مایه را فقدان قوت و سقوط قوت، سست و ضعیف ساخته، بر زمین عطلت نشانند. احدی را طاقت آن نماند که از سنگر قدم بیرون گذارد و به مقابله بهادران نبردجو دست از آستین حیرت برآرد. جنگاوران مظفر نزدیک به سنگر رفته مبارز می جستند. معین الملک از مشاهده این حال در مقام تردد شده خواست که سنگر از آن جا برداشته در جای دیگر لنگر توقف اندازد که آذوقه در آنجا به لشکر او تواند رسید و نیز این معنی به خاطر خود اندیشید که سردار در شالامار تنهاست، بر سر او ریخته کاری از پیش باید برد و از یک طرف دل جمعی حاصل نموده، به محاربه افواج پادشاهی پای عزیمت افشرد.

به این اراده با بار و بنه از میان پزاوه‌ها کوچ کرد. قراولان سرکار گردون‌مدار به جهت استخبار به طریق استمرار، بر گرد لشکرگاه مشار الیه می گردیدند، اردوی او را در حرکت دیده همان دم یک نفر به جناح تعجیل شتافته، خبر به مسامع قدسی مجامع رسانید. شاه کرامت‌دستگاه که برآمدن آن حيله گر را از سنگر از خدا می خواست، این خبر دل خواه را بشارت فتح و ظفر دانسته فی الفور سوار شده، میمنه و میسر و قلب و جناح آراسته کرده؛ اشهب آسمان سیر را سبک عنان فرمودند. معین الملک هنوز از پزاوه‌ها آن قدر راه نرفته بود که لشکر ارژدهایکبر به سروقتش رسیده صعود بر آن تپه‌ها نمود. خاقان عالم افروز مانند سلطان خطّه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز، بر تپه کوه شکوه سپهر آسا اعلام ظفر برافراخته و آن قلعه منیع تر از جبل را از فر طلیعه همایون، مشرق تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۳

انوار فتح و ظفر ساخته، سپاه نصرت‌لوا را مأمور به تنبیه اعدا فرمود.

هژبران پرکین در آن داوری نمودند آهنگ جنگ آوری

هوا قیرگون شد ز گرد سپاه شده تیره رو دیده مهر و ماه

ز غریدن کوس و شور یلان به لرزه درآمد زمین و زمان

ز بس برق می زد سنان سپاه نظر خیره می شد در آن رزم گاه

ز آهن قبایان خنجر گزار ستاده به هر سو هزاران هزار

تفنگچی چه گویم به طرفی چه بودز جان مخالف برآورده دود

درخشیدن تیغ خارا شکاف ربوده سیاهی شب از مصاف

ز نیزه گزاران در آن دشت جنگ نشان داده از نیستان پلنگ

دهل می خروشید بر سان شیریلان را به پیکار کرده دلیر

کمان دار و جوشن و ران صد هزارپی حرب گردیده بس بی قرار

ز آواز طبل و صدای یلان به رقص آمده اسب در زیر ران

گروهی ز درانیان از هرات همه رزم جوی و شجاعت صفات

گروهی از افغان با فَر و جاه همه نام داران زرین کلاه

همه بوده از ملک احمدشهی که سازند میدان ز دشمن تهی

ز مهمند و وردک بسی نامدار که بودند هریک چو اسفندیار

گروهی قزلباش و ازبک به هم زده از شجاعت چو شمشیر دم

گروهی ز بلخ و سمرقند و دشت که پیکان‌شان از حجر می‌گذشت

بسی سیستانی و هم زابلی ز افغان غلجایی و کابلی

گروهی ز تاجیک و تاتار و روم گروهی دلاور ز هر مرز و بوم معین الملک نیز فسخ عزیمت کرده، به اراده جنگ صف‌رو به میدان آورده تفنگچیان آتش‌خو و پیاده‌های نبردجو را به کثرتی که شمار آن به قیاس درنیاید و هجومی که به عرصه بی‌منتهای خیال گنجایش ننماید، پیش رو انداخته و توپخانه قیامت‌نشانه را موافق ضابطه پیش رو ساخته، آدینه بیگ خان و سیف الدین محمد خان را با قشون قزلباشیه و هندیه طرف دست راست و سید جمیل الدین خان و خواجه میرزا خان را با قشون اوزبکیه و راجپوتیه سمت دست چپ و بهکیار خان را چنداول و کورامل مقرر نموده، رایت استکبار در عرصه جدال افراخت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۴

میدان کارزار اول از شعله‌افروزی آتش‌خانه صاعقه‌بار، قیامت نمون و محشر آثار گشت. از آواز توپخانه‌های تندرخش، زلزله در زمین و غلغله در زمان افتاد و آتش‌دمی دهان تفنگ، رخت حیات جهانی خاکستر میدان و غا ساخته به باد فنا داد. رفته‌رفته جنگ دوردست به محاربه کوتاه‌یراق پیوست. پیغام اجل که به تبلیغ گلوله و تیر از دور می‌رسید، از زبان تیغ به مشافهه انجامید و صفیر تیر- که مقوله مرگ به سرگوشی کمان‌تقریر می‌کرد- برملا- آورد. چشم حلقه زره را ناوک سینه‌دوز مژگان و تن تمام آهن جوشن را جوهر خنجر مغز استخوان شد. به باد حمله مجاهدان فیروزی‌نشان سرهای دشمنان از نهال قامت‌شان چون برگ رزان از باد خزان می‌ریخت و از کشاکش تلاش و جیقاش بهادران دست بالا، تار و پود حیات اعدا مانند تنیده عنکبوت از هم می‌گسیخت. تیر مغفرشکاف دلیران خصم‌افکن از چار آینه و جوشن، مثل نگاه از عینک روشن می‌گذشت و افسون حيله و تدبیر مخالفان گزند سیه‌مار سنان را مانع نمی‌گشت.

ز بیداد تیغ جدایی‌فکن سر از تن جدا ماند و تن از کفن

جدا با زره دستها سوبه‌سوچو دامی که یک ماهی افتد در او

یلان همچو یاران بغل در بغل رسانیده با هم پیام اجل

به خون‌ریز هم بسته پیمان همه‌به کف قبضه تیغ عربان همه «۱»

ز خون گشت سیلاب بی‌حد روان‌جبابش همه مغفر سرکشان الحاصل یک پاس روز برآمده که آفتاب دولت خداداد را وقت طلوع به اوج کمال و اختر بخت مخالف را زمان فروشدن به ظلمت زوال بود. آغاز اشتعال نایره قتال و شروع هنگامه ستیز و جدال کردند و امتداد این معرکه جهان‌سوز- که یک ساعت او را سخت‌تر از صد روز قیامت حساب باید نمود- تا به دو پاس شب کشید. از لشکر معین الملک عالمی بیرون از احصار حد شمار با کورامل دیوان و جمعی غفیر از مشاهیر نابکار به قتل رسید. بقیه السیف با نیم‌جان از معرکه به‌در رفتند و راه‌گریز پیش‌گرفتند. میر منو افتان و خیزان خود را به قلعه لاهور انداخت و دیده دل را از اشک ندامت و پشیمانی، جوی خون ساخت و توپخانه و فیل‌خانه و خزانه و جواهرخانه با شتران زنبورک و جزایر و بان که زیاده از حد شمار داشت مع یک صد هزار تفنگ افعی‌دهان و طوایل اسپان ترکی و عربی و دیگر کارخانه‌جات پر از ساز و سامان به ضبط امنای دولت ابدن‌بان در آمد. روز

(۱). پس از این بیت به اندازه یک صفحه، ظاهراً برای تصاویر میدان جنگ سفید مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۵

دیگر حکم قضایشیم به سرافرازی خان جان سردار، شرف اصدار یافت که قلعه را از وجود مخالف خالی کند و فتنه را مجال مکث و فرصت امهال ندهد. معین الملک آگاه از صورت حال گردیده و طریق سلامت و نجات جز توسل به دامان دولت ابد اتصال ندیده،

با یازده نفر از راه موری دروازه بیرون آمده، خود را به اردوی همایون رسانده، دل را به امید عفو و عاطفت خدیو مکرمت‌طینت به مأمّن عافیت نشاند و این بیت حالی پیش ملازمان بارگاه عالی خواند.

باز آمد بنده‌ای بگریخته آبروی خود به عصیان ریخته چون این مقال عجز اشتمال به عرض اشرف خسرو قدسی خصال رسید، حکم والا لمعه‌پیرای صدور گردید که بیرون لشکر از برای او چادر زدند و جمعی از بنده‌های متعمد به رسم محافظت تعیین فرموده، مقرر داشتند که بدون امر داخل اردوی نصرت نیرو نشود و شب به عنایت الوش خاصه از حضور مطمئن و مسرور شده، خاطر فاطر را از واهمه پرداخت و روز دوم به وساطت سردار شرف‌اندوز ملازمت کیمیا خاصیت گشته، به عطای خطاب فرزندی سر به اوج سماوات افراخت و نسق‌چیان کیوان‌صلابت از پیشگاه خلافت به جهت حفظ و حراست مال و حال اهالی آن ولایت تعیین شدند که بر سر دروازه‌ها و محلات شهر نشسته، نگذارند که کسی از لشکر ازدهاپیکر، بدون حکم قضانمون داخل شهر شود و دست جور و تعدی و آز بر شخصی از رعایا دراز کند.

حسب فرمان قدر توأمان، احدی از ملازمان رکاب سعادت‌انتساب را قدرت آن نشد که به یک نفر از فقیر و غنی آن‌جا به قدر سر موی زحمت و اذیت تواند رسانید و قوی‌دستی، پنجه عاجز و بی‌دست و پای را تواند تابید. به افاضه فیوض نامتناهی حضرت ظل‌اللهی، عموم خلائق را از مشرق امید صبح رفاه حال دمید و آفتاب مکرمت سلطنت بر ساحت احوال عالمیان تابید. عموم خلق الله به میامن مراحم و افضال خدیو بلنداقبال، به دار الامان حفظ حمایت محروس و مصون نشستند و از خوف دست‌برد و نهب و غارت محفوظ و مأمون گشتند.

بعد از آن معین‌الملک مبلغی به رسم پیش‌کش متقبل و متعهد شده از برای تحصیل وجه معین مستدعی به شهر رفتن گردید و معروض گردانید که وجه مزبوره را در چند روز سرانجام کرده داخل خزانه عامره سازد و بعد از این نیز مبلغ یک کرور روپیه که عبارت از پانصد هزار تومان تبریزی بوده باشد، از بابت مالیات چارمحال موافق عهد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۶

پیمان که قبل از این در میان آمده، بلاقصور و انکسار هر سال به سرکار گردون‌مدار رسانیده، از قبول آن سر افتخار بر ذروه مهر و ماه افرازد. اگرچه همت ملوکانه که خراج هفت اقلیم در نظر نیارد و کنوز قارون را به جوی بر ندارد، در قبول آن رضا نمی‌داد و استغنائی طبع والا را نگاه توجه بر آن نمی‌افتاد، لیکن بنابر مبالغه و اصرار معین‌الملک قبول این مسئول فرموده او را از اردوی عالم مطاف رخصت انصراف بخشید.

معین‌الملک به شهر رسیده مردم متمول و ارباب بضاعت را مجتمع گردانیده فراخور حالت و استطاعت هر کس وجه به اسم او حواله داشت و محصّیان ساعی از برای تحصیل وجه معهوده، بر اهالی بلوکات و بلده گماشت. جملگی ساکنان و همگی متوطنان شهر و محالات توابع متباعدات المتنافر و الکراهه قریبا بالطوع و الرغبه، در شکرانه حفظ ناموس و جان، زرهای نذر بر خود پذیرفته و ادای آن را از مهمات سعادت و اطاعت فرا گرفته به توسط معین‌الملک به خزینه دولت گنجینه عامر و دامن حال خود را از عواید فیوض کثیر المرام لبریز فواید ساختند.

از آنجا که پادشاه هندوستان به مقتضای حوادث سن و فقدان امرای فطن، در این عرض مدت که اردوی کیهان‌پوی در ظاهر لاهور اقامت داشته، به ارسال سفیر و در تحریر مراسله اتحاد تأثیر پرداخت و خود را از تحصیل این سعادت مهجور ساخت و مع هذا اخبار و هن سلطنت و اختلال امور دولت هندوستان و شیوع آثار کفر و ظلام در معموره دار الاسلام به تواتر و توالی به عرض ایستادگان پایه سریر گردون‌نظیر عالی می‌رسید. بنابر آن عزیمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد و دفع مواد فسق و فساد، مرکوز ضمیر آفتاب تنویر گردید. معین‌الملک از این معنی آگاهی یافته حسب الایمای پادشاه هندوستان که بالاستتار و الکتمان، از فرط هول و هراس عساکر ظفراساس، مکرر به او می‌نگاشت که به هر نحوی که تواند و تدبیر و مساعی که داند، اردوی کیهان‌پوی را از همان‌جا راضی به

معاودت گرداند، تأویلات و تمهیدات انگيخته و با امنای دولت و ارکان سلطنت طرح توسل ریخته به کمال خضوع و انکسار و نهایت خشوع و افتقار به عرض والا رسانید که صوبه ملتان به طریق نعل‌بهای غازیان نصرت‌نشان، از ممالک هندوستان وضع و به مملکت محروسه برکت‌مانوسه انضمام و یک کرور روپیه در عوض ترک عزیمت هندوستان سوای وجوهات معروضه پنجاب به طریق نزل غلامان آستان کروی مقام قرار یابد و سبیل ایصال وجه آن که تا ادای این زر، خطه کشمیر بهشت‌نظیر،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۷

تعلق به امنای دولت خدیو آفاق گیر داشته باشد و بعد از وصول زر قرار داد، باز موافق دستور سابق، صوبه کشمیر به دولت بهیّه گورکانیه واگذاشته شود و در خصوص امحای مراسم کفر و بدعت و اجرای احکام شریعت، متعهد شد که عریضه به پادشاه و شرحی به امرای عالی‌جاه نوشته، ایشان را تابع فرمان معلی سازد. خدیو بنده‌پرور فیض‌گستر هم به مقتضای عنایتی که به حال معین الملک داشتند، چهره التماس او را به گلگونه پذیرایی برآراستند. مومی‌الیه از نیل این مرام چندان بالید که در پیراهن نگنجید و به هزار زبان سپاس‌گزار این موهبت عظمی و مرحمت کبری گردیده، زبان حال را به دعای دوام دولت‌ابد اتصال گویا ساخت و به ادای تسلیمات نیازآیات و تقدیم کورنشات عبودیت‌سمات پرداخت.

بعد از آن به موجب عرض معین الملک، عالی‌جاه قلندر خان درّانی به سفارت هندوستان مأمور گردید و معین الملک نیز وکیل خود را همراه نموده با ایلچی مزبور روانه گردانید که خاطر پادشاه و ارکان آن سلطنت را از توهم و تشویش مطمئن سازد و به اجرای قبول وجوه مذکوره بر لوحه تشریح و تبیین برطرزاد، تا عهدنامه شقوق مسطوره به موامیر، مختوم ساخته ارسال دارند و من‌بعد خود را از گرداب بیم و اضطراب برآرند.

فرستادگان مزبور به پای سرعت و استعجال مسافت راه نوردیده و هیچ‌جا مکث و اهمال نورزیده به منزل مقصود رسیده، شاه و وزیر هندوستان را که از سهم‌عساکر بهرام‌صولت چون بید بر خود می‌لرزیدند به ایصال خبر انصراف جیوش بحر‌خروش، مطمئن گردانیدند. پادشاه هندوستان این معنی را فوز عظیم و نوید فخیم انگاشته و مقدم سفیر روشن‌ضمیر را غنیمت پنداشته، امرای خود را به مهمان‌داری و تقدیم مراسم دل‌داری سفیر مزبور برگماشته و سریعا عهدنامه مذکور به قلم طوع و رغبت برنگاشته به مشار‌الیه حواله کرده، پیام‌های اتحاد و آرا و منطوقات نیازپیرا بر زبان آورده، ایلچی را مرخص و خود را در زمره یک‌جهتان و مخلصان این دودمان کرامت‌نشان مختص نمود.

در بیان معاودت شاهنشاه صاحب‌توکل به‌سمت دار السلطنه کابل و کیفیت صادرات آن زمان و ذکر سوانح ممالک خراسان

چون خاطر قدسی مظاهر اشرف از انتظام مهمام پنجاب فراغ حاصل کرد، بعد از مراجعت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۸

ایلچی و رسیدن عهدنامه پادشاه هندوستان، صوبه‌داری پنجاب را به دستور سابق به معین الملک عنایت و خلعت آفتاب شعاع مع یک رأس اسب عراقی با زین طلا و شمشیر قبضه مرصع به مومی‌الیه مرحمت فرموده، گوش نصیحت‌نیوش او را در باب بند و بست صوبه پنجاب و حزم و احتیاط - که لازمه ارباب ثروت و جاه است - و ثابت و راسخ بودن بر عهد و پیمان به لآلی گرانمایه مواعظ و نصایح سعادت‌پیرایه، زیب و زینت بخشیده، از درگاه معلی مرخص و عنان عزیمت به صوب دار السلطنه کابل معطوف گردانیدند و همگی همت علیا به ترفیه احوال رعایای ولایات و قرای اثنای راه مصروف داشته، تفرج‌کنان و شکارافکنان، در ساعت سعد، داخل دار السلطنه کابل شدند و در این اوقات خجسته‌ساعات صبح تا شام اذن بار عام، به نیت انتفاع و احتطاط به جمهور خواص و عوام داده و ابواب نصفت و عدالت، بر روی روزگار مظلومان سپهر ناهنجار و درهای خزاین بی‌شمار، به مقابله بی‌نویان و تهی‌دستان آن دیار گشاده و هر فردی از افراد عرصه حی را به حضور کرامت‌ظهور طلب داشته، عرض مطالب کلیه و مآرب جزئی هر یک را به

گوش مرحمت‌نیوش اصغا فرموده، در مقام معدلت دقیقه‌ای از دقایق داددهی و فریادرسی و در موقع سخاوت، شمه‌ای از مراحم احسان و انعام نامرعی نمی‌گذاشتند، چنانچه هر یکی از میامن عدالت و برکات سخاوت آن مظهر رأفت الهی و مصدر فیوض نامتناهی، به اقصی مراتب مرام و اعلی مدارج فایز گردیده زبان صدق ترجمان به دعا و ثنای آن نوشیروان زمان و باذل سرمایه بحر و کان می‌گشود و شبها موافق معمول سلاطین اسلام پرور و خواقین دادگستر، جهت تدقیق مسایل دین مبین و ترویج ملت حضرت خیر المرسلین صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین، جمعی از اعظام علمای زمان و برخی از اجله فقهای عصر و آوان، باریاب محفل حضور لامع النور و پرتواندوز فیوض انجمن معارف ظهور می‌شدند و مجموع آن اوقات بابرکات و تمامی آن ساعات سعادت‌سمات، به تحقیق غوامض علوم شریعت و تنقیح دقایق ملت بیضا- که امضای احکام معدلت با کافه رعایا و اجرای اوامر نصفت با عامه برایا بدون آن متصور نیست- مصروف می‌گردید.

در این سال فرخنده‌فال، عنوان فتحی که در خراسان به اقبال خدیوکیهان به اولیای دولت ابدتوآمان رو نمود، این بود که یوسف علی خان جلایر بعد از مراجعت ریات ظفرمآثر از خراسان به صوب قندهار، هفت هشت هزار کس از قشون ترکیه جمع کرده و تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۹

از شهر کلات برآمده بر سر بهادر خان حاکم مهنه- که سر از اطاعت یوسف علی خان پچیده، در مهنه که از محالات متعلقه کلات است نشسته بود- رفت. چون مهنه نزدیک مرو است، بهادر خان به علی نقی خان بیگریگی مرو شرحی نوشته استدعای کمک نمود. علی نقی خان با قشونی که داشت به مدد او شتافت. جنگی عظیم در فتنین واقع شد. آخر شکست بر یوسف علی خان افتاد. گریخته به کلات رفت. قلیج خان جلایر ابن عم او نیز- که در مشهد مقدس بود- از وقوع این واقعه هراس برداشته شهر مشهد را خالی گذاشته روانه کلات شد و علی نقی خان کوس فتح‌نوازان، به ارض فیض‌نشان آمده، شهر را به تصرف درآورد و خود را صاحب اختیار کل خراسان شمرد. جماعت اکراد تسلط او را گوارا نداشته، از در خصومت و نزاع درآمدند و میر علم خان نیز با قشونهای اعراب به آن طایفه پیوسته و همگی کمر اتفاق بسته و طرح جنگ انداخته و علی نقی خان را از معرکه مغلوب ساخته، از شهر برآوردند و خان مزبور ناچار شده به مرو شاهجان رفت. جعفر خان و میر علم خان هردو مثل سابق نزد شاهرخ شاه حاوی مهمات دربار و به امور وکالت مختار شدند. چون میر علم خان با اسماعیل خان حاکم خواف- که توسل به آستان فلک‌بنیان جسته بنای استقلال خود را محکم ساخته بود- عداوت قلبی داشت و او را در خراسان دشمن عظیم خود می‌پنداشت، قشونهای کرد و عرب و ترک همراه گرفته و جعفر خان کرد را در شهر گذاشته بر سر او رفت. مقصودش این که اگر آنجا ظفریاب شود، بر سر دار السلطنه هرات- که ملک موروث حضرت اعلی است- رود و آن ولایت را از تصرف اولیای دولت قاهره بدر کند و اگر کاری از دست او نگشود جعفر خان قشون به کمک او روانه خواهد نمود. بعد از ورود به نواح رود، توپخانه بر قلعه بسته مشغول لوازم قلعه‌گیری شد. انزل خان درآنی فوفلزی سردار هرات به استماع این خبر با درویش علی خان هزاره بیگریگی- که در شهر نشسته بود- اتفاق نموده به کمک اسماعیل خان رسید و جنگ صعب واقع گردید. افواج قاهره به اقبال شهریار بی‌همال غلبه کرده و میر علم خان شکست فاحش خورده با دویست سه صد نفر گریخته خود را به تون کشید و پنج شش هزار پیاده و توپخانه و اسباب از حد زیاده به دست لشکر ظفرپرور درآمد و بعد از این سانحه میانه میر علم خان و جعفر خان نیز نفاق و نزاع به هم رسید که ان شاء الله تعالی در ذیل این دفتر به وضوح خواهد انجامید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۰

در بیان قضایای ترکستان

قبل از این مرقوم قلم حقایق رقم گشت که مخلص خان درآنی فوفلزی سردار که از دربار جهان‌مدار با قشونهای افغان و کابلی و

قزلباشیه جماعتی که از قلعه هرات برآمده بودند، مأمور به تسخیر ترکستان شده بعد از ورود به آن حدود به شگرف کاری اقبال باری و مددکاری اقبال شهریاری، ولایت ام البلاد بلخ و قندوز و اندخود و خلم و میمنه و چچکتو و قبیجا و غیره ولایات این طرف آب آمویه را به تصرف درآورده، بعد از یک سال طایفه قزلباشیه - که همراه سردار بودند - بنابه وسوس دیو رجیم که در نهاد هر فرزند انسانی مقیم است و اغوای پسر ایلبارس والی ارگنج چشم از حقوق رفاقت او پوشیده و از مکافات اعمال نترسیده، از مخلص خان انحراف گزیده، به داعیه واهیه اجلاس پسر ایلبارس بر تخت سلطنت، به دروازه ارگ شهر به هیأت اجتماعی یورش بردند. خان مزبور به اتکای مواهب امداد از جناب اقدس الهی و استظهار دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی، با جمعی از ایل جلیل افغان و قشون کابلی - که از حضور لا مع النور به مرافقت و مؤالفت او متعین و مأمور بودند - به قصد محاربه از ارگ برآمده، مقابل و مدافع و مخالفان را از اراده ناصواب به زبان تیز شمشیر قاطع مانع شد. از هردو طرف نیران قتال و شعله جدال ملتهب و مشتعل و هر تیغ‌بند از صفین به جان‌ستانی و جان‌سپاری مشغول گشت. لشکریان جانبین داد جرأت و جلادت می‌دادند و از حمله‌آوری حیرت بر روی رستم می‌گشادند. چون اقبال ابتداتصال خدیو بی‌همال در جمیع اوقات و احوال، ممد و معاون مخلصان عقیدت‌سگال می‌باشد، مخالفان بی‌عاقبت شکست یافتند و اکثری به راه فرار شتافتند. رؤسای قزلباش به سرپنجه تلاش بهادران شیرپرخاش اسیر و به تیغ پاداش کردار از جان سیر آمدند و باقی احوال مخلص خان و مردم ترکستان در ضمن وقایع سال آینده مذکور خواهد شد.

در بیان توجه موکب نصرت‌پرور خدیو آفاق به عزم قشلاق به سمت الکای پیشاور

هنگامی که سلطان گیتی‌ستان زمستان، ولوله عساکر سطوت‌مآثر برف و باران در ساحت کوه و بیابان انداخت و سرتاسر دامان صحرا و غبرا، از کنوز و خزاین سیم خام مملو و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۱

مشحون ساخت و کوی و برزن از فرش آبگینه یخ بست، نمونه صرح ممرد بارگاه سلیمان و از انعکاس سپهر زبرجد روکش بساط جوهریان گردید، خدیو آفاق به عزم قشلاق از دار السلطنه کابل حرکت، بعد از طی منازل به آن بلده فردوس مماثل نزول اجلال فرموده بل چون تیر اعظم از مشرق اقبال، طلوع انوار جاه و جلال نموده و از کرم‌جویی رأفت و مرحمت آن مهر سپهر منیر عظمت، عالمی از افسرده‌دلان زمهریر محنت و سردمهری فلاکت آسوده، تا سه ماه در آن بلده جنت‌آئین زینت‌افزای سریر سلطنت ابدقرین بود.

[وقایع سال ششم]

وقایع سال ششم کشورگشایی این زیننده اورنگ فرمان‌روایی مطابق سنه ۱۱۶۵ هجری موافق سال پیچی نیل ترکی

در این اوقات خجسته ساعات که رایات نصرت‌آیات پادشاه دارافر سایه گستر بر شهر نزهت‌بهر پیشاور بود، چهره‌پرداز صور کاینات و رنگ‌آمیز نقوش مکنونات اعنی تیر جهان‌افروز و سلطان ملک نیمروز، با طلعت نورانی و کوکبه درخشانی از خلوت‌سرای حوت، به منزل دلگشای حمل ورود سعادت‌آمود فرموده، به تجدید بزم روزگار و تمهید سامان بهار پرداخته، زمین را از انبات سبزه زمردفام، روکش سپهر مینارنگ و هوا را از وفور طراوت، لبریز خاصیت دمانیدن گل از سنگ ساخت. در چنین حین بهجت‌آگین، طبایع از تأثیر هوای نشاط‌افزا در اهتزاز و ضمایر دل خاک از وفور انبساط، مانند آئینه صورت‌نمای افشای راز بود. خاقان مهر فر دین‌پرور را که پیوسته تیت صواب‌طویش مصروف بر اقامت بنای تأسیس اساس خیر در دو جهان و همت والانهمتش مقصور بر اعلای بقای مآثر نام و نشان است، اراده احداث عمارتی که محل فیض عام و از برای خلاق مکان مثوبات و جای نفع و آرام باشد،

از خاطر کرامت‌مآثر سر برزده کارفرمای عمله تعمیر شد و مسجدی عالی‌شان، محاذی دولت‌خانه سپهر، زیب بنا و زینت ابتنا یافت که متعبدان صوامع ملکوت نماز پنجگانه در آن عبادت‌خانه قدسی نشانه او نموده تحصیل ذخایر سعادت نمایند و قدوسیان پاک‌سرشت متوضی از آب حوض کوثرمثال آن- که در وسط صحن با کمال خوبی و لطافت ساخته شده و آبروی تازه و لطافت بی‌اندازه حاصل کرده- ابواب صلاح و فلاح به روی خود گشایند. دیگر از ابنیه مبارکه این بانی جهانبانی، احداث گنج وسیع الفسحت عظیم البسط است که متصل مسجد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۲

مشمتمل بر دکاکین سراپا تزئین و بازار دل‌گشای رونق‌آگین، حسن ترتیب پذیرفته که تجار جوانب و اطراف و سوداگران ممالک و اکناف، اقسام اجناس و انواع حبوب و غلات برای مبیع در آن‌جا آورده و حوایج مطلوبه خود را از این معموره پرفیض ایتاع نموده، منافع دل‌خواه برگیرند. مجمعی است از نفایس روزگار و نوادر هر شهر و دیار. هرچه در مملکت دیگر نایاب و مفقود است، در آنجا به کثرت و وفور موجود. در بیع و شرا میزان عدل از برای هر جنس منصوب و قیمت بلاغین به تجویز مقومان صاحب وقوف، به جهت هر متاع معین و موقوف و به طراحی طبع چمن‌پیرای همایون باغی هم در جنب مسجد سعادت‌مشحون، مرتب گشته که در کمال خوبی و تزئین، رشک بساتین روی زمین و نظرفریب گل‌چینان فردوس برین توان گفت. اشجار میوه‌دار به کثرتی و حیاض و انهار سلسیل آثار به صفایی که دامن بهار از آثار آن پربار، و لب کوثر به توصیف لطافت این همیشه سرشار است.

در بیان نهضت موکب ظفرپرور از الکای پیشاور و رسیدن خبر طغیان خان خانان به مسامع پادشاه معدلت‌گستر و ایلغار نمودن سپاه نصرت‌آثار به دارالقرار قندهار و وقوع رزم و پیکار و به یاسا رسیدن آن باغی مخالفت‌شعار

چون در این سال فرخنده‌فال سیر ممالک ترکستان به خاطر کرامت‌مآثر خاقان کشورستان تصمیم یافته بود، بعد از انقضای ایام زمستان و آغاز فصل بهار، رایات نصرت‌نگار، متوجه به عزم آن دیار، از پیشاور حرکت فرمود و طی منازل نموده به منزل خیبر رسید. از روی عرایض دولت‌خواهان و اخبارنویسان دارالقرار قندهار و کابل، معروض استادگان پایه سریر عرش نظیر اعلی گردید که خان خانان به اغوای جمعی از مفسدان غول‌صفت، سر از شاهراه عقیدت پیچیده و طریق کجروی و گمراهی و ضلالت گزیده، شاهزاده والا- جاه تیمور شاه را با اهالی حرم محترم در قندهار محبوس نظر ساخته و دست خیانت به خزانه و جواهرخانه و غیره کارخانه‌جات پادشاهی انداخته، قشون بسیار نگاه داشته، اموال پادشاهی را به مصارف به موقع داده، ارقام به حکام ولایات فرستاده، ترغیب رفاقت خود و تحریک به مخالفت بزرگوار کیوان‌اقتدار نموده، حاجی حسین درّانی بامیزی خویش نواب اشرف الوزرا و روشندل خان ایچکزی، برادر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۳

برخوردار خان را به سبب واهمه‌ای که از جانب ایشان داشت به قتل رسانیده است.

اعلی حضرت قدر قدرت، به اصغای این حقیقت، شاه‌پسند خان، میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه را با جمعی از افواج قاهره از منزل مزبور مرخص و به تنبیه او مأمور فرمودند.

چون معلوم شد که بوستان خان درّانی فوفلزی، مستوفی الممالک سعادت‌اندوز حضور بود، خفیتا عرایض به خان خانان و مراسلات به مقرب خان برادر خود متضمن اغوا فرستاده تحریص به عناد می‌کند و به ایشان نوشته و می‌نویسد که امری که مطمح نظر شده به کار خود مستعد باید بود، کوتاهی نباید نمود، وقتی که موکب عالی وارد نزدیکی قندهار گردد، تدبیری که من اندیشیده‌ام به عمل آورده کار به انصرام می‌رسانم.

به رهنمونی رای صواب‌نما و مشورت دولت‌خواهان با صدق و صفا علاج آن بداندیش فتنه‌افزا- که در پرده اختفا تحریک مواد

فساد می‌نمود- لازم شناخته به زندان احتیاط مقید فرمودند. خود نیز به دولت و اقبال با جنود تائیدات ایزد بی‌همال، عنان سمند عزیمت به صوب قندهار معطوف نمودند.

القصة شاه‌پسند خان به موجب حکم قدرتوآمان، به جناح استعجال قطع منازل نموده، به قندهار رسید خان خانان هم از قلعه برآمده، معرکه آرای معصیت گردید. جنگ عظیم واقع شد. لازمه کشش و کوشش از طرفین به عمل آمد. شاه‌پسند خان به تائید فضل الهی و نیروی اقبال پادشاهی غالب آمده جمعیت خان خانان را برهم زد.

خان خانان مغلوب گشته در شهر تحصن جست. شاه‌پسند خان غلبه کرده به قلعه درآمده و او را دستگیر ساخت. در آن روز از طایفه عرب که ملازم خان خانان بودند جرأت‌های نمایان به ظهور پیوست و جمعی کثیر از ایشان در میان کوچه و بازار- که به جنگ و مدافعه ایستاده بودند- طعمه تیغ آبدار شدند. محبت خان بلوچ هم- که در شهر با خانه کوچ سکنا داشت و از جمله اراکین خان خانان شده بود- اقدام جنگ با قشون پادشاهی نموده در هنگام مغلوبه کشته شد و بعد از آن خدیو دوست‌نواز دشمن‌گداز، در ساعت مسعود و زمان محمود میمنت‌آموز و رود به دار القرار قندهار فرمودند و پایه‌افزای سریر دولت و رونق‌بخش بارگاه معدلت شده، ابواب بهجت و کامرانی به روی روزگار گشودند. اکابر و اعیان شهر از علما و فضلا و صلحا و فقرا شرف‌اندوز ملازمت شده، مستفیض و مستفید صنوف عواطف و الطاف از بارگاه خلائق‌مطاف گشتند. هواخواهان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۴

دولت دوران مدّت- که در ایام طغیان خان خانان اذیت و مذلت بی‌پایان کشیده بودند- مشمول تفقد و نوازش پادشاهانه گردیدند و جماعه‌ای که با خان مشار الیه موافقت ورزیده مصدر اغوا و افساد شده بودند، به یاسا رسیدند و از آنجا که آرایش و پیرایش نخلستان جهان به‌دست اختیار باغبان تقدیر است، شاخ هستی خان خانان را که چون شعبه مغیل از درخت نخیل سر برآورده می‌خواست باعث ایذا و اضرار خلائق گردد، به تیشه سیاست قطع نموده به چمن‌پیرایی بوستان معدلت پرداخت و چون محو ثبت رقوم دفترخانه امکان، وابسته به کلک صواب‌نگار دیوان قضاست، بر فرد وجود بوستان خان مستوفی که واسطه تضلیل و اغوای خان خانان شده بود، خط بطلان کشیده، مانند کاغذ ردّی از روزنامه‌چپ حیات برآورده دور انداخت.

پادشاهان که صاحب جاه‌انده‌مچو شمشیر در ید الله‌اند

گر نوازند، از ارادت اوست‌ور بریزند خون، ز حکمت اوست

ذکر به هم خوردگی دولت شاهزاده احمد پسر محمد شاه هندوستان و وقوع مخالفت و نفاق فیما بین او و امرای سمو المکان

احمد شاه خلف پادشاه غفران‌پناه فردوس آرامگاه، محمد شاه که در سن چهارده سالگی بود، چون بر تخت سلطنت موروث جلوس نمود، از بی‌پروایی و بی‌اعتنایی- که سرجوش نشئه جوانی و برنایی است- در جزیی و کلی امور پادشاهی غفلت به کار برده و مهمات ملکی و مالی جمیعا به جاوید خان نام خواجه‌سرا سپرده و او را به نواب بهادر مخاطب کرده و شاخص نقیر و قطمیر مهم ساخته، خود را بالکلیه از امور سلطنت عاطل گردانیده، به استیفای عیش و کامرانی و ایفای حظوظ نفسانی پرداخته، غافلانه به سر می‌برد و استلذاذ لذایذ جسمانی را غنیمت می‌شمرد و خواجه‌سرای مذکور حوادث سن پادشاه را دست‌آویز کامروایی شناخته، بلاسهیم و معارض، به رتق و فتق امور از پیش خود پرداخته، تا آن‌که حاوی کل دربار و مرجع صغار و کبار گردید و مادر پادشاه- که به نواب قدسیه ملقب بود- اختیار و اقتدار جاوید خان را باعث استقلال و استقرار سلطنت فهمیده، کارش به جایی رسانید که هیچ امری از مهمات سلطنت، بی‌مشورت و مصلحت او انصرام نمی‌یافت، بلکه مقدمات و قضایا بالانفراد به رای و تدبیر او سرانجام می‌یافت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۵

امرای عالی‌شان مثل سید صلابت خان، مخاطب به نانا بابا، وکیل السلطنه و ابو المنصور خان نیشابوری - که سرافراز به منصب جلیل القدر وزارت بود - از حمیت و غیرت متحمل بلندپروازی جاوید خان نگشته و تفوق و بالادستی خاتون و خواجه‌سرا را که خلاف منطوق «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» بوده موجب اهانت و استخفاف خود تصور نموده، از آمدشد دربار قدم بازکشیدند و رفته‌رفته اقتدار و اعتبار خواجه‌سرای مذکور به مرتبه‌ای رسید که امرای عظیم‌الشان را به چشم کم می‌دید. هر ساعت زبان حال خود را به مقوله «انا ولا غیري» گویا می‌داشت و هیچ کس را وجود نمی‌گذاشت؛ تا آن که به وزیر و وکیل غیر از نام وزارت و وکالت چیزی باقی نماند و تحول احوال روزگار معنی و صفات این مناصب را از طور و اطوار جاوید خان جلوه‌گر ظهور گرداند.

بالاخره حوصله ابو المنصور خان تاب این مکروهات و متنافرات نیاورده، از پادشاه به رفتن صوبه اوده - که ایالت آنجا از قدیم به او مفوض بود - استدعا نمود. نواب بهادر این معنی را نظر به این که تخلیه تمام دربار برای او حاصل می‌شود و سهم و شریکی و مانع و معارضی در مقابل او نمی‌ماند، غنیمت انگاشته، سعی در ترخیص او گماشته، بنا بر حسد و عداوتی که به ابو المنصور خان داشت و بودنش را در دربار مخل و منافی اقتدار و اختیار خود می‌پنداشت، پادشاه را به ترخیص او راضی گردانید، تا آن که خان مزبور به منزل مقصود روانه گردید. چون ابو المنصور خان دو سه منزل از شاه جهان‌آباد رفت، نواب بهادر به تحریک مواد عناد و نقار و تقاضای باطن سراپا عداوت و غبار، در فکر آن افتاد که نقش زندگی او را از صفحه هستی محو و باطل سازد و بی‌واهمه و وسواس، به کام‌روایی پردازد و تدبیری به قالب ریخته و منصوبه برانگیخته به احمد خان بنگش - که با ابو المنصور خان منازعت و مخاصمت داشت و موطن و مسکنش سر راه او بود - مراسلات متواتر نگاشت که دشمن شما را از حضور برآورده روانه آن صوب نموده‌ایم. در میان راه چنان سعی و تدبیری به کار برید که به مقصد نرسد و به جایی واصل شود که احتمال عود نداشته باشد. و به این هم اکتفا نکرده و دست احتیال از آستین ضلال برآورده، به همان مضامین مکرر آئین نوشتجات به سرکردگان مرهته - که در آن ضلع دایر و سایر بودند و به غارت و تالان آن حدود دست شرارت می‌گشودند - قلمی و به نام سایر زمین‌داران و متشخصان آن حوالی و نواحی رقمی نمود و اتفاقاً بعضی از مکاتیب مزبوره در اثنای راه به دست جوایس ابو المنصور خان افتاد و به نظر او رسید، تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۶

اطلاع بر مضامین یافته و رفتن اوده را موقوف داشته، کینه‌ای که مضمهر خاطر او بود، یکی به صد کشید و هرچه نواب بهادر در حق او اندیشیده بود، آن را خان مشار الیه برای او مصمم گردانید.

روزی چند گفت و شنود در میان ماند و سخن‌سازان واسطه اصلاح گردیده سعی تصفیه و دفع غبار خواطر از طرفین می‌نمودند. از آن‌جا که مورچه درون آهن رسیده به صیقل کاری ظاهر زایل نگردد و کوشش وسایط فایده نبخشیده و زنگ کدورت که بر آئینه دل خان مذکور نشسته بود، صفایی نپذیرفت. هر چند مقولات دوستی و محبت و منقولات وفا و مودت نواب بهادر که اشخاص صلح‌طلب مذکور می‌نمودند و زبان به استعذار و استغفار می‌گشودند، ابو المنصور خان آن را از مقوله معاذیر لنگ پنداشته و عذر بدتر از گناه انگاشته، به جواب‌های مهمل و اشارات محتمل از سر وامی کرد و شب و روز در فکر و منصوبه دفع دشمن به سر می‌برد و چون نواب بهادر او را نیز به سبب کثرت رفقا - که از نوکران خانه خود فوجی مستعد داشت و جمیع ملازمان همه کار پادشاهی، از راه خوش آمد خدمت او می‌کردند - قوی دست می‌دید، بر جمعیت خود اکتفا نکرده و سورجمل‌جات را به انواع ترغیب و تألیف در جهان‌آباد طلبیده و به منزل خود جای داده، متفق و شریک مصلحت ساخت و بعد از آن آثار ملال از چهره حال دور کرد و تقریب ضیافت در میان آورده، صید مقصود را دعوت به دامگاه جان‌شکار نمود و او به حکم تقدیر به مضمون این که «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود»، به موجب خواهش ابو المنصور خان زبان به قبول گشود. هر چند هواخواهان و نوکران دلسوز به گوش او رسانیدند که ابو المنصور خان آب زیرکاه است، البته غدیری و خدیعتی اندیشیده و بساط دغایی چیده، به ملایمت و همواری دشمن فریفته و به تملق و چاپلوسی او شیفته نباید شد، بهتر آن که به چرب‌زبانی عدو، از جا نیروی و اصلا به جانب خانه‌اش - که به

عینه حکایت دام و دانه است- روانه نشوی، نواب بهادر به غلبه قضای مشحون و وصول موعد «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»* اعتنایی به حرف خیرخواهان نگذاشته و سخن نیک‌اندیشان را بادپیمایی و هرزه‌رایی انگاشته، به پای خود جانب مقتل روان گردید و محصل قدر کشان‌کشان به وعده گاه رسانید.

بعد ورود به خانه خصم غدرآمود، به معاینه بعضی علامات و امارات فهمید که آتش گرمی برای او پخته‌اند و در پی اتمام کار او نشسته‌اند، با دل اندیشید که دست زیر سنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۷

آمده را به تدریج و تأنی باید کشید و این مصرع لسان الغیب که

«مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش»

حالی خود گردانیده، ناچار در نشیمن‌خانه میزبان رسیده، با دل مشوش متوخش بین الخوف و الرجا نشست. ابو المنصور خان درخور حالت و رتبت به رعایت مراسم خم و چم و تعظیم و تواضع متوجه گشت و به اظهار مکالمات محبت و ابراز محاورات مودت، به غبارافشانی خاطر او پرداخته، تعارفات عرفیه منطوق زبان ساخته دل از جا رفته‌اش به جا می‌آورد. هر ساعت افسون مهر تازه در کارش می‌کرد. در این اثنا ماحضر آوردند و شروع به خوردن کردند. خواجه‌سرای اجل‌رسیده بخت برگریده نیز لقمه چندی- که از روزی مقدّرش باقی مانده بود- به هم کاسگی میزبان تناول نمود. در عین طعام خوردن بوی سیری که در لوزینه کرده بودند به مشام تفرس اشتمام کرد و دست از طعام باز کشیده این بیت حالی بر زبان حال آورد.

دریغا که بر خوان الوان عمردمی چند خوردیم و گفتند بس بالجمله بعد دست شستن- که حکم دست از جان شستن داشت- میزبان به بهانه این که در خلوت خالی از غیر، بعضی اسرار واجب الاستتار مذکور می‌کنم و به فراغ خاطر باهم می‌نشینیم، از مجلس عام برخاسته و آن گوسفند تسلیم را به دست گرفته به منحر کشیده، در جایی که مسلخ او قرار داده بودند، بیچاره خون گرفته را رسانید و خود به حیلتی از آنجا برآمد. در این ضمن محمد علی خان جارچی با چند نفر دیگر- که در کمین گاه کینه‌وری صیادانه به راه صید نشسته بود- از در درآمد و کارد تیزتر از برق خاطف که در آستین فرصت‌طلبی پنهان داشت، به چستی و چابکی درآورده به پهلوی خواجه‌سرا حواله و از طرف دیگر یک مرتبه سرش را از تن جدا کرده در فضای دیوان خانه برتافتند و جسدش را کشیده، برای مهمانی مرغان آبی در دریایی که متصل حوالی جریان داشت انداختند. رفقای مقتول به مشاهده این حال ملول شده، سر از پا نشناخته هر غرفه و منفذی که دیدند، آن را مناص و مفر خود انگاشته به حال تباہ متفرق و پریشان و آواره و سرگردان شدند. هر که این واقعه عبرت‌بخش می‌شنفت، حیران می‌ماند و بی‌اختیار «فاعتبروا یا اولی الاعتبار» می‌گفت.

احمد شاه به استماع این ماجرا مضطرب شده، چون تصویر دیبا حیرت به حیرت می‌افزود و مثال صورت آینه حیران کار خود بود و مادرش- که با وصف انوثیت در ثبات و استقرار و استقامت و قرار، از پسر ناتجربه کار خود رحجان داشت- سر رشته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۸

تدابیر از کف نهشته، تدبیر گردآوری اسباب استحفاظ واجب انگاشت. وهله اول به عماد الملک- که در آن حین از انتقال پدر به منصب قورچی‌باشی‌گری سرافراز و به خطاب شهاب الدین خان مخاطب و ممتاز بود- پیغام و به انتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر پادشاه فردوس آرامگاه، بدین اسلوب انهای مرام نمود که «ایرانیان از حقوق نمک چشم پوشیده و پیروی گزیده کمر به عداوت و بی‌وفایی بسته‌اند و در مقام نمک خوردن و نمک‌دان شکستن نشسته‌اند. شما که ابا عن جد سرافراز کرده و پرورده نعمای این دودمان عالی‌شان می‌باشید و اسلاف و نیاکان شما در این دولت والا، مصدر خدمات نمایان شده‌اند و مع هذا ناموس سلسله هم‌قومی و توراتیت به این خاندان سلطنت‌نشان دارید و تخم اخلاص و عقیدت در مرزبوم دلها می‌کارید، در این وقت به سنت سیه اجداد و آبای خود، لوازم وفاداری و عقیدت‌شعاری به جا آورده و راه خیراندیشی و حق نمک به جا آری سرکرده، مراتب دلسوزی

و اخلاص‌اندوزی ادا و کارنامه بدیع بر صفحه ظهور پیدا آرند و در تقویت و معاضدت این دودمان و قلع و قمع بدخواهان، نحوی کوشش نمایند و ابواب نیک‌نامی بر روی خود بگشایند که اراده ناصواب مخالفان از پیش نرود و بنای خلافت و دولت دودمان گورکانیه بی‌پا نشود و شجره ثابته الاصل پادشاهی تیموریه برقرار و نام وفاداری شما بر صفحه روزگار یادگار ماند، و الا در صورت تقاعد و تهاون شما، معاند استیلا یافته، در انهدام اساس سلطنت خواهد کوشید و اثری از دودمان تیموریه بر روی زمین نخواهد گذاشت و تا جایی که دستش خواهد رسید، قطع ریشه حیات شما نیز اصل الاصول مقصد خواهد پنداشت و مجال و فرصت نخواهد داد که در هندوستان نفسی توانید راست کرد، یا دمی در این ملک به کام خاطر توانید برآورد.

«حرفی به رمز گفتم باقی دگر شما را!» شهاب‌الدین خان این پیغام‌های خبرت‌نشان را به گوش هوش شنیده و به اطراف و جوانب حرف ممیزانه‌وار رسیده و مآل کار را به میزان تأمل سنجیده و تهاون در این باب، موجب زوال و اختلال دولت خود دیده، به تحریک این دواعی در مدافعت ابو المنصور خان جاهد و ساعی گشت و به اجتماع سپاه و لشکر دامن اهتمام بر کمر بست و انتظام الدوله - که شهاب‌الدین خان با او نسبت خواهرزادگی داشت - به جای خود میربخشی مقرر ساخته، خود بر مسند وزارت تمکن جسته به اصلاح مهام پرداخته و ابو المنصور خان اقامت حویلی خودش که نزدیک و تیررس قلعه بود مصلحت ندیده، تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۹

خیمه بیرون شهر زد و چند روز به اطراف و جوانب گردیده، از هیچ‌سو راه در آمدن به درون شهر پناه نیافته، به سمت دریا که از دور رفتن آب میدان وسیع محاذی در آن‌جا واقع بود، با سورجمل و غیره افواج و سرداران همراهی آمده نزول نمود. از این طرف مردم پادشاهی دیواری طولانی از برج شهر پناه تا کنار دریا پیش رو کشیده و خندقی عمیق حفر کرده و جابه‌جا دمدمه و سیبه‌ها به طریق مورچال بسته، توپ‌های بزرگ بالای آن برآورده و دیگر آلات و ادوات آتش‌بازی از قبیل ضرب زدن و جزایر و تفنگ از این سر دیوار تا آن سر چیده، حصار آتشین ترتیب دادند که دلاوران روئین‌تن و فیل‌تنان کوه‌شکن را بر روی آن آمدن محال و افواج آهنین جگر را از ضرب گوله‌های جبال‌افکن، مجال پافشاردن در آن میدان دور از خیال. سپاهیان ابو المنصور خان فوج فوج و توپ‌توپ هر روز سوار شده می‌آمدند و حمله‌های رستم‌مانه می‌کردند، اما از صاعقه‌ریزی توپخانه آتش‌بار نمی‌توانستند کاری از پیش‌برد و غیر از این که چندی را به دم توپ و تفنگ داده برگردند حاصل سعی و کوشش آنها نبود و طول مدت این محاربه به دو ماه کشید. روز و شب از آتش‌خانه حصار نوتیار، بلافاصله شعله‌افروز می‌گردید و از بالای قلعه - که توپهای دوررس بر بروج و دروازه آن نصب شده بود - گوله‌های متواتر چون تگرگ از آسمان می‌بارید و از افواج پادشاهی در خارج قلعه سنگر بسته بودند در گذشته به معسکر ابو المنصور خان می‌رسید، بان خود حسابی نداشت که دسته‌دسته از هر طرف سر به هوا می‌کشید و هر جا که مثل شهب ثاقبه فرود می‌آمد، پنبه‌زاری از استخوان سوختگان آتش بیداد می‌دمید. چون عمارات شهر شاه جهان آباد بر کنار دریا به وضع طولانی واقع است، قلعه‌چاهی از بناهای فیروز شاه افغان نیز در میان عمارات آمده از امکانه منیع مرتفعه است و مسجدی در آن تعمیر یافته که سقف آن مشرف بر قلعه بود، ملازمان ابو المنصور خان آن را در نظر کرده و با بعضی از سکنه آن‌جا سازش نموده، شبانگاه از راه غیر معروف به قلعه درآمده، خواستند توپی بالای مسجد مذکور برآورده، گلوله‌اندازی به درون قلعه بکنند. چون از جانب شهر چند توپ بزرگ ده من و دوازده من تبریزی رو به طرف ابو المنصور خان بسته بودند، این طرف چند توپ بزرگ بیست آثاری و سی آثاری و زیاده از آن هم بود، توپچیان فرنگی هنر سحرکار آن توپ‌ها را بر آن قلعه بسته و گوله‌های کوه‌افکن به آن مکان شامخ انداختند. توپ‌کشان ابو المنصور خان را فرصت بالا برآمدن ندادند و افواج دیگر هم از گرد و پیش بر حوالهایی که متصل و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۰

مشرف بر قلعه مذکور بود، برآمده پای استقامت آن مردم را متزلزل ساختند. آنها ناچار شده و کار ناتمام گذاشته [از همان راه]

که آمده بودند بدر رفتند.

ابو المنصور خان از این معنی و از هرزه کاری هر روزه سپاه خود به تنگ آمده و بر سر غیظ شده تأکید و تشدید یورش نمود و سرکرده‌های نامی او با اتباع و اشیاع خود کمر به جان‌بازی بسته و به هیأت اجتماعی صفها آراسته، از طرف دریا که به سبب فاصله دادن آب، جای خالی شده، حمله آور گشته و از جان خود گذشته قصد در آمدن به درون زنجیره توپخانه کردند. سپاه این طرف- که در مورچله‌ها مستعد پیکار و آماده کارزار بودند- نصفی به جای خود مانده و نصفی به مقابله آن جماعه شتافتند. کار از توپخانه در گذشته به جنگ کوتاه یراق انجامید. دلاوران از طرفین شمشیرهای برق‌لمعان از نیام بر کشیده و میدان معرکه را به خون‌فشانی یکدیگر گلگون ساخته، داد جرأت و مردانگی دادند. آخر فتح و ظفر نصیب قلعه‌گیان شد و متجلدان آن جانب شلاق مستوفی خورده رو از معرکه برتافتند. در آن روز طرفه جنگی رو داده بود و معرکه قیامت آشوبی صورت گرفته، از بس کثرت و انبوه مردم طرفین و به هم خوردن افواج، بیننده را چنان محسوس می‌شد که گویی دو بحر پرشکوهی است در تموج آمده پهلوی به یکدیگر می‌زند و یکی بر دیگری خواهش زور و استیلا می‌کند.

القصة ابو المنصور خان سنگر از آن‌جا برداشته به خضرآباد- که دو کروه پس‌تر از این مکان بود- خیمه‌گاه ساخت و از آن‌جا باز جمعی از سپاه جزار بهرام‌سیر به سرکردگی عبد الرحیم خان و سید علی اصغر- که در مراتب شجاعت و بهادری او را فزع‌اکبر می‌گفتند- تعیین به یورش کرد و آنها نیز دل به جان‌فشانی نهاده متعهد این معنی شده رو به میدان آوردند که توکل را پیش‌رو رایات عزیمت ساخته و به جنگ توپخانه نپرداخته به طور محاربان هندوستان، دست و گریبان شده با هم درآویزند و تیر و تفنگ برداشته به شمشیر و خنجر خون یک‌دیگر بریزند. به این اراده حمله‌های مکرر کردند و در تقدیم لوازم جرأت و جان‌بازی کوشش‌های بهادرانه به جا آوردند. پیش توپخانه صاعقه‌بار- که گوله و بان مثل باران بهار متصل می‌بارید، نتوانستند قدم پیشتر گذاشت. بعد از این دو یورش که منتهای قصد و کوشش بود، امکان در آمد از هیچ‌سو نیافتند، به سمت غربی شهر- که در آن‌جا توپخانه چیده نشده بود- اراده در آمدن کردند. وزیر به مجرد اطلاع این معنی با همگی امرا و سرداران سوار شده و توپخانه اضراب سنگین را در همان‌جا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۱

گذاشته و توپخانه رکابی را همراه برداشته به آن طرف رفته و در احاطه عیدگاه- که مبنی بر کوهچه است- خیمه کوچکی برپا ساخته نزول کرد و سرکرده‌های دیگر را با توپخانه جابه‌جا بر معابر و منافذ و مکانهای مرتفع تعیین نموده، مورچله‌ها قایم ساخت و ابو المنصور خان عقب کوهچه دوم به جایی که یکنیم کروه کمابیش از منزلگاه وزیر فاصله داشت فرود آمده هر روز فوجها از طرفین به میدانی که مابین هردو کوهچه است آمده محاربه می‌کردند و داد قتال و جدال می‌دادند تا یک هفته این قطعه زمین از اشتعال ناپرده نبرد و کین، نمونه عرصات محشر و آشوبگاه شور و شر بود. از استحکام توپخانه و استقلال سپاهیان مردانه کاری نمی‌گشود. روزی افواج ابو المنصور خان به کثرت و عدتی که در سامان مقدرت آنها بود، جمع شده رو به جنگ گاه می‌آوردند و خواستند که لوازم تجلد و دلاوری به ظهور رسانده کاری از پیش برند. تمام روز دست و پا زدند و تلاشهایی کردند هیچ پیشرفت نشد. نزدیک به شام که یک‌سوار نیله‌کبود افلاک رو به مغرب زمین نهاد و آثار ظلمت لیل نمایان و با گرد و دود میدان حرب توأمان گشته، آفاق را ظلمات «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» گردانید، گلوله بندوقی به کسائین نام سرداری که در جلادت و جحود مقتدای هنود عنود و تیر روی ترکش ابو المنصور خان کثیر الجنود بود، رسید و روز حیات او تاریک همچو شب گردید. همراهانش دل بای‌داده، فیل سواری آن مرده را در میان گرفته، راه گریز پیش گرفتند و باقی افواج نیز به مشاهده صورت حال و منقضی شدن وقت قتال، روگردان شده به معسکر رفتند. از وقوع این سانحه کسی را دگر یارای آن نماند که از لشکرگاه برآید و اقدام به میدان جنگ نماید. خان مشار الیه ناچار به موجب مشوره سورجمل- که مدار علیه جنگ و کلید عقل خود قرار داده بود- زیاده از این

ارتکاب شیوه جدال لا ینفع و محال دانسته، دست و دل از ستیز و آویز برداشته، از این طرف کوچیده به موضع سنگری- که دوازده کروه از شهر شاه جهان آباد به سمت قلعه جات تعلقه زمین دار مذکور است- رفته رحل توقف انداخت. وزیر هم با افواج از شهر برآمده به همان سمت اعلام عزیمت بلند ساخته، نزدیک به قلعه یلم کده- که مابین فریدآباد و سیگری از متعلقات اقبای سورجمل بود- نزول کرده در عرض سه چهار روز دهاقین متحصنه آن را به ضرب توپ و تفنگ مضطر ساخته، از آنجا بیرون کرد و جمعی از پیاده‌های احشام تعیین نموده آن قلعه چه را- که امکان و قلعه‌های سورجمل را به منزله دروازه بود- به تصرف آورد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۲

در این چند روز هم ملازمان ابو المنصور خان ادوات توپخانه پیش رو گرفته، نزدیک به معسکر وزیر می آمدند و شب و روز نیران جدال مشتعل می داشتند. اما از این طرف جواب‌های کافی و وافی به صحابت گلوله‌های توپ و تفنگ به بلاغتی ارسال می یافت که متهوران آن طرف را مجال پافشاردن و امکان دم زدن نمی داد و آخر الامر روزی که وزیر با سرداران دیگر در شهر پیش پادشاه برای عرض بعضی مقدمات آمده بود، ابو المنصور خان وقت قابو یافته و آتش خانه را افسرده دانسته، با تمامی فوج سوار شده خواست که بر سنگر خالی از سردار ریخته توپخانه و دیگر اسباب و اثاثه وزیر و تمام لشکر را دست برد نماید. عمله توپخانه که ملازمان قدیمی پادشاهی بودند و یعقوب خواجه سرا مخاطب به بختاور خان، گرد و غبار آن فوج از دور ملاحظه نموده خبردار و مستعد مدافعه و پیکار شدند. آن افواج به هیأت مجموعی بر پله گوله رس لشکر آمده شروع به افروختن نیران جدال نمودند و از این طرف خواجه سرای مذکور و دیگر سران و سرکردگان- که متعهد اهتمام توپخانه و استحفاظ سنگر بودند- به مقابله پرداختند و پای استقامت به میدان مبارزت افشردند. تا دو پاس روز این هنگامه برپا و آتش کارزار از طرفین شعله افروز بود. چون همگی کارها به مشیت قادر بر حق و ارادت خالق مطلق وابسته و تدبیر عقلا و اهل زکا را در ادراک ماهیات حکمت صمدی پای سعی شکسته است، در عین گیر و دار و گرمی هنگامه جنگ و پیکار- که ملازمان و سپاهیان عماد الملک درون دایره سنگر «کالاحاطة الهالة للقم» در محاصره افواج منصوری گرفتار بودند و به قدر توان و طاقت دفع حملات کارزار می نمودند و چشم انتظار به ورود کمک به جانب شهر می گشودند- ناگاه به مقتضای قدرت الهی عماد الملک با جمیع اعوان و انصار و سپاه بی شمار جلوریز رسید و دل‌بای دادگان را اعتضادی و تقویتی بخشید.

قلوب متوحش مشوش اشباع و اتباع عماد الملک را نشاطی عظیم و بهجتی فخیم حاصل و خواطر ازجا رفته خوادم و لوازم او را اطمینانی کثیر واصل شد. به مجرد رسیدنش از سر نو چراغ جرأت و دلیری در شبستان دلها روشن کرده، روی شجاعت به میدان نبرد آوردند. هنگامه حرب و جدال و معرکه رزم و قتال، از یکی به ده کشید. گویا زلزله «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»* به عرصه ظهور جلوه گر گردید. مبارزان طرفین و متهوران جانبین تلاشهای فوق مقدور و جانبازی‌های غیرمحصور بر فراز پیدایی می رسانیدند و از گلگونه زخم‌های خون چکان چهره غیرت و حمیت را رنگین و نگارین می گردانیدند و به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۳

منطوق «وَسَيَعِي فِي خَرَابِهَا» در هدم بنیان زندگی یک دیگر تهاون و تأخیر نکرده و از هر طرف لشکریان جَزَار به معاونت و معاضدت رفقا از یک گریبان سر برآورده، داد خصم افگنی و عدوشکنی می دادند و به امداد و اعانت هم، بازوی سعی و جهد می گشادند. بالجمله از ستیز و آویز بهادران خون ریز، آشوب روز رستخیز پیدا و شر و شور «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ»* هویدا گشت. تفنگ بلند آهنگ، به تفسیر «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعِيدٌ وَ بَرْقٌ» آتش زبان و زبان عالمیان از خروش توپ و بادلج در تشریح معنی «أَصَابِعُهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ» گرم بیان بود. هر شجاعی که حریف و مقابل خود را به تیغ خون آمیغ سر می برید به آیه «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» ناطق می گردید. پیکان سریع السیر تیر از هر جانب به ادای پیام‌های تند و تیز می دوید و مفهوم «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»* رزمجویان گوش به آواز را دلنشین می گردانید. شمشیر برق نظیر در قتل سپاه دستی از آستین نیام برآورد و با آئینی کشش و

کوشش سر کرد که هر فرد از افراد رزم‌گزینان به کریمه «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ» زبان می‌گشود و به حکم «فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ» گردن اطاعت پیش او خم می‌نمود.

درافتادند با هم جنگ‌جویان زدند آتش به جان‌ها شعله‌خویان سلامت رخت بر بست از چپ و راست از آب تیغ، توفان اجل خاست به هر جانب ز فیض آب پیکان‌شکفته گلشن زخم نمایان از آن سرها که از زین بر زمین سودزمین صحن دکان کله‌پز بود بالجمله از صلابت نبردجویان، خنجر در دست ترک فلک لرزان و از سطوت شجاعت‌شان، سنان سماک رامج سر در گریبان بود. هر یکی به قصد عدو کشی بر کمان دلاوری زه بسته و به صد جرأت در کمین دشمن‌شکنی نشسته

به کین‌خواهی میان را تنگ بسته‌دل چون سنگ را بر جنگ بسته تیغ‌بندان سنان‌گزار، از زهر هلاهل تیغ، اعادی را جرعه مرگ می‌چشانیدند و به پیچ و تاب کمند گلوگیر، دشمن‌ها را زنده اسیر می‌گردانیدند و خرمن امید بدسگالان را از شعله صمصام برق‌فام، توده خاکستر می‌نمودند و جگر خصمان را از زبان‌درازی سنان خون‌چکان، به رنگ شقایق نعمان به خون می‌آلودند. در این اثنا والی خطه نیم‌روز، یعنی خورشید جهان‌افروز، به دیار مغرب متوجه گردید و ظلام شام سرتاسر عالم را تیره و تار گردانید و تشخیص و تفریق و دشمن و دوست، به سبب ظلمت و تاریکی محال و سپاه تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۴

طرفین را اظهار آثار تجلد فوق مجال شد. ناچار فریقین از نبردگاه رخ تافته به معسکر خود شتافته، پاس و آئین خبرت و هشیاری و تقدیم لوازم کشک و بیداری واجب شناختند و خواب و آرام از غایت کارطلبی از نظر انداختند. چون فیروز جنگ خورشید سواره خنک فلک از میدان مشرق سر برآورد و لشکر تیره‌مشرّب شب را به شمشیر خطوط شعاعی زیر و زبر کرد، بهادران خون‌آشام هردو لشکر سریع الانتقام، به قصد رزم و پیکار و عزیمت نبرد کارزار، زین بر اسبان صرصر اثر و شمشیرها در کمر بسته و زنجیر خودداری گسسته، مهبای جان‌فشانی و آماده جان‌ستانی گشته و تأنی و تأخیر را خیرباد گفته، چشم بر راه اجازت کارفرمایان و گوش به آواز مطاعان بودند و از غایت دلیری، در خونریزی تجویز اهمال و امهال نمی‌نمودند. در این ضمن و کیل سورج‌جمل‌جات که از چند روز به خانه خان‌خانان اقامت داشت و به تحریک خان‌خانان شقوق مصالحه قرار داده با ابو المنصور خان می‌نگاشت، از شهر به معسکر ابو المنصور خان رسیده، ظاهر نمود که خان‌خانان از مبادی حال الی الآن به پادشاه هندوستان در منع اطاعت هنگامه خونریز مبالغه و اصرار به معرض اظهار می‌آورد و به اطفای نایره نثار و خمود آتش عناد و کارزار دلالت می‌کرد. حالا که پادشاه به غور معامله رسیده و اصل کار فهمیده، از تهییج غبار جنگ و جدال پشیمانی کشیده و از مقوله مخاصمت معرض گردیده در مقام عاطفت درآمده، عماد الملک را برای امتناع سوءعمل - که عبارت از جنگ و جدل باشد - به شهر طلبیده و بنده را به ایصال این مراتب مأمور گردانیده.

ابو المنصور خان که با وصف اتصاف به صفت نمک به حلالی و خیرسگالی دولت علیه گورکانیه بنابر لجاج و عناد عماد الملک به ناچاری بر سر ستیزه‌کاری آمده بود، به مصالحه راضی و صلح و صلاح را متقاضی گشته به کلمه «الصلح خیر العمل» زبان گشود و به حضار مجلس گفت که یا ایها القوم، من آنم که قدر خود می‌دانم اگر صد زبانم هم بود شماره حقوق نعمت پادشاه خود نمی‌توانم. لیکن از بیم جان و ناسازی و فسادپردازی اهل عدوان به اضطرار کمر به این امر دور از کار بستم. با این همه عهد بندگی ولی نعمت نشکستم. حالا - که پادشاه از بی‌عنایتی ارخای عنان نموده، ابواب شفقت گشوده، من از جان و دل امثال مثال پادشاهی، سعادت می‌دانم و «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» می‌خوانم. قصه مختصر، عماد الملک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۵

- که اصلاً به صلح رضا نداشت و از قساوت درونی شناخت سفک دماء را وقعی نمی گذاشت - حسب الطلب پادشاه، بالاجبار و الا-کراه، به شهر شاه جهان آباد روان و در ترتیب مقدمات و تأویلات برهم زنی امر صلح با دل پر کینه خود منصوبه اندیش و همداستان شد. بعد رسیدنش پادشاه به حسن خطاب قبایح جنگ و هیجا و محاسن آشتی و صفا بدین نمط مبین و مبرهن گردانید که «ای عماد الملک، اگر طریق حق و حساب پیش گیری و سیل صدق و صواب در پذیری، حرفی چند که خیریت دودمان گور کانیه خصوصاً و صلاح و فلاح رعایا و امرا عموماً در ضمن آن منطوی و خیر اخروی نیز برای ما و شما در قبول آن مرعی است، بر زبان می آریم. به گوش رضا بشنو و از جاده راستی و راست فهمی بیرون مرو و از قول حق به ناحق ملول مشو. مختصر این که هر که را خدای خرد آفرین از فطرت متین و رای رزین، بخشی بخشیده به اندک تأمل می فهمد و به سهل ترین توجه عینا و عینا می بیند که آیه کریمه «إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا» منع حرب و قتال و نهی جنگ و جدال می نماید و به سوی صلح و صلاح رهبری می فرماید. گروهی را که مسلم و به وحدانیت خدا متکلم باشند، امر به جنگ و جدال با مسلمین کردن و به خلاف کلام به عمل آوردن و به تضییع نفوس مسلمین و ریختن خون اسلامین سعی ورزیدن، مخالف ملت اطهر و مضاد مذهب اظهر است.

فلامحاله مقدمه موافقت انگیختن و فیما بین اهل اسلام رنگ آشتی ریختن، مثر حسنات حال و منتج خیرمآل است. چه لازم که این کس لا-عن شی، در قتل ارباب ایمان کوشیده و در افنا و اهلاک جمعی غفیر از مسلمین اصرار ورزیده در دنیا بدنام گردد و مواخذه روز نشور به خود پسندد؟ و قطع نظر از این مقولات باصواب، این همه زره‌های بی شمار و حساب که در این مناظره بی حاصل و مباحثه لطایل صرف گشته و می گردد و خزاین اندوخته نیاکان عالی اقتدار خالی شده و می شود، غیر از وزر و وبال اخروی و کسر شان خسروی - که از مقابله با نوکر حاصل آمد - منفعتی و انتفاعی ندارد. بهتر آن که دست از جنگ برداری و بیش از این خلق خدا را نیازاری.»

عماد الملک چون این کلمات حقیقت سلمات شنید و به غور کار وارسید، فهمید که من بعد به خلاف مرضی پادشاه اگر مباشر جنگ و پیکار می گردد و تن به رضا نمی دهد، همگی منصبداران پادشاهی از رفاقت پهلوی تهی می کنند و از موافقت و مرافقت اعراض ورزیده او را تنها می گذارند. صواب همان که از قبول امر سلطانی سرباز نزنند و وقت تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۶

دیگر کمر به انتقام کشی بر بندد. بعد این مطارحه و مکالمه قرار گرفت که ابو المنصور خان به صوب صوبه جات نظامت خود روانه شود و فوج پادشاهی بساط کینه خواهی برچیده به شهر برگردد. چون این معنی مقرر و صورت این وجه معقول مصور شد، پادشاه به توسط خان خانان به ابو المنصور خان پیغام فرستاد که بلاتأنی رخت عزیمت به صوبه جات خود کشد و خاطر جمع دارد که کدورتی باقی نیست. خان مذکور به مجرد وصول اشاره پادشاهی به ملک خود راهی گشت و افواج این طرف - که در حضر حکم سفر داشته - به شهر آمده از تردد و تلاش باز رست.

عماد الملک کینه پادشاه و خان خانان به دل گرفته و به راه حيله اندیشی رفته با موافقان و مدبران خود انجمن مشاوره بر آراسته و بزم مطارحه پیراسته، منصوبه و تدبیر می انگیخت و بنای مکر و تسویل می ریخت تا آن که ذهاب ابو المنصور خان به مسافت بعید یقین گردید و سورجمل جات را در قلعه جات خودش تنها و بی مددکار دید. با خود مصمم ساخت که فوج مرهته را به امداد و اعانت طلبیده، بالاتفاق بر ملک او باید تاخت.

بالاخره با این وسیله الرجا مراسلات و داد و ولا، مشعر تطمیع زررها و وعده های فوق الاحصاء، به ملهار سر کرده مرهته ها - که با سی هزار سوار در حوالی اکبر آباد سایر و دایر بود - نگارش نمود. بعد ورود جواب و قبول مسئول بی رضای پادشاه با جملگی لشکر خود - که قریب بیست هزار سوار و همین قدر پیاده همراه داشته - قدم بدان سو گذاشته از آن طرف ملهار مرهته نیز با افواج خود

آمده ملحق گردید و عماد الملک به اتفاق مرهته در حدود موطن سورجمل جات رسید.

سورجمل در قلعه متحصن گشته، به جنگ توپ و تفنگ پرداخت و عماد الملک سامان قلعه گیری فراهم و مهیا ساخت و به تاخت و تاراج متواتره، اکثر قریات و دهات و قصبات و محالات متعلقات جات را از حیز انتفاع و ساکنان و متوطنان مواضع مذکوره را به سیه چاه نقصان و فقدان مال و متاع انداخت. تا مدت پنج ماه قلعه را چون مرکز پرگار محاصره نمود و هرچند خدایع و حیل در افتتاح حصار به عمل آورد، به جز بادپیمایی و هرزه درایی گاهی از کار نگشود و غیر از این که خزانه در حواله مواجب سپاه و لشکر خالی گردد، منفعتی دیگر نبخشید. در این مدت اکثر اوقات همراهان جات از قلعه بیرون دویده چپقلش های مردانه و دستبردهای دلیرانه به عرصه ظهور رسانیدند و حیرت افزای فوج و سپاه عماد الملک گردیدند و مدام از فراز فصیل قلعه چون قطرات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۷

مطرات، گلوله های توپ به ریزش می آوردند و هر روز جمعی را از پیرایه هستی و حلیه زندگی عاری و به بیغوله نیستی متواری می کردند.

عماد الملک دید که گشایش این عقده لاینحل و تفتیح این امر مشکل به کنجکاوی ناخن شمشیر و زور انگشت سنان و تیر، از جمله محالات و مقوله ممتنع است، به مقتضای جبلت طینت، کمر در بدخواهی پادشاه خود بسته، تا عاقبت محمود نام کشمیری- که مدار علیه خانه اش بود- به ترتیب و تمهید مکر و فریبی- که مثمر خلع پادشاه از خلعت سلطنت باشد- نشست. منصوبه برانگیخت و طرح فتنه و فساد ریخت و عاقبت محمود را در ظاهر به طلب توپ های گران که قلعه گشایی را شایان باشد، به شاه جهان آباد فرستاده و بالسّر و الخفا تعلیمش داد که به در خانه پادشاه، غیر از خان خانان امیری- که مصدر تلاش تواند شد- وجود ندارد و خان خانان هم بنابر خودداری از کنج خانه سر برون نمی آرد و علی هذا التقدير مصلحت آن که به شهر رسیده مین باشیان توپخانه را به تطمیع زررها با خود هم داستان و یک زبان گردانیده، مردم خود را در حوالی و حواشی ابواب قلعه برای امتناع رفت و آمد منصبداران نشانیده اگر مقتضای وقت بیند، اراده مبطون را از پیش برد و الّا با این طرف برنگارد که فوجی دیگر به امداد مرخص گردد و عاقبت محمود مذکور- که وخامت عاقبت او قریباً مرقوم می شود- به اعوان و انصار به شاه جهان آباد وارد گشته در ظاهر به قاعده بندگی و ادب پیش پادشاه رفته برای تعیین توپهای قلعه گشایی رعد صدا معروض داشت و بنابه عجز و الحاح و التماس گذاشت.

پادشاه ناتجربه کار- که دشمن را از دوست فرق نمی نمود- به کلمات استماله زبان گشود و وعده ارسال توپخانه مقرر نمود. بعد از آن که عاقبت محمود از حضور پادشاه معاودت کرد، خان خانان تقریبات و تمهیدات فرستادن توپخانه منافی مصلحت معروض ساخت و پادشاه بر حسب التماس مومی الیه اعراض از قبول واجب شناخت. چون عاقبت محمود را اراده باطل مرکوز خاطر بود، انکار پادشاه در دادن توپخانه، دست آویز خلاف و اختلاف کرده از گریبان مخالفت سر برآورده به موجب تلقین و تعلیم عماد الملک جمعی را از همراهان قریب به ابواب قلعه، برای نهی مردم پادشاهی از آمدوشد دربار نشانید و در خفیه مین باشیان نمک به حرام را با خود رفیق گردانید. چون دو سه روز بدین منوال گذشت، خیرخواهان پادشاهی را به باد دامن غیرت شعله حیمت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۸

مشتعل گشت. روز سوم بختاور خان، خواجه سرای سلطانی، تاب نیاورده با دسته خود مطارحه و مشاوره نموده قرار بر آن داد که به عزم سلام پادشاه باید رفت، اگر کسی سر راه نگیرد، در قلعه درآمده پادشاه را از حقیقت کار آگاه باید گردانید و چاره این واقعه باید پرسید و در صورتی که کسان عاقبت محمود بر سر تیغ آیند و اصرار و لجاجت در امتناع نمایند، جواب شان به زبان تیغ حواله باید نمود. در این آویز و ستیز اگر غالب می آییم به انضمام ادای حق نمک، نیک نامی در جهان و تفوق بر هم چشمان حاصل می نمایم و اگر کشته می شویم در راه ولی نعمت جان نثاری کردن بر زندگی ابد راه بردنست.

القصه خان مذکور به این عزیمت با صواب به معیت همراهان شجاعت‌مآب، به جانب قلعه چابک‌عنان گردید. چون به مردم عاقبت محمود نزدیک رسید، مشار الیه‌م زبان تیر و سنان به منع عبور و مرور گشادند و داد بی‌آزمی دادند. از این طرف رفقای بختاور خان تیغها آخته به دفع حایل پرداختند. شعله جدال زبانه کشید و دود آتش قتال به فلک پیچید. عاقبت محمود به مجرد استماع این خبر به کمک مردم خود دوید، لیکن چابک‌دستی اعوان و انصار بختاور خان دیده، جاده‌پیمای فرار گردیده جلوریز به طرف لاهوری دروازه سری کشید. بختاور خان از تعاقب فراریان عنان نیچید و از دنبال به شعله‌افروزی بان و تفنگ پرداخت. در خلال این حال، نادره کاری امری عبرت‌افزا جلوه‌گرای ظهور ساخت که از شراره‌ریزی بان، آتش به اسواق و بیوت عرض راه درگرفت و آن همه آتش قهر الهی راه جان‌سوزی که به صواعق بان از مبداء مسجد اکبر آبادی تا دروازه لاهوری- که بازار وسیعی است- دکاکین و خانه‌ها دو رویه تل رماد و سوخته آتش فساد معاندان کثیر العناد گردید و عالمی را از حرق مال و متاع به خاک تیره نشاند و عمارات رفیعہ منیعہ سوخته چون پشته خاک نمودار و موجب انتباه و عبرت ارباب خبرت گردید و از هر طرف مقوله «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» به گوشها رسید. در این حیص و بیص عاقبت محمود فرصت یافته و به پای سراسیمگی شتافته، نیم‌جانی بدر برد و جهانی را از شراره شرارت خود، جان بر لب آورد. بختاور خان به غلبه و استیلا بی‌پایان، به حضور ولی‌نعمت خود رسیده و مورد تحسین و آفرین گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۹

تمه احوال عماد الملک و مراجعت او بی‌نیل مقصود از ملک سورجمل‌جات و دیگر واقعات آن اوقات و نشاندن عماد الملک عالم‌گیر را بر تخت سلطنت هندوستان و دستاق ساختن او پسر محمد شاه پادشاه را به زندان

روزی به انهای متجسسان اطراف و متفحصان اکناف، به سورجمل‌جات مکشوف گردید که زوجه و صبیّه ملهار به رسم معمول و استمرار، به جانب دریای گنگ- که معبد معروفه آن گروه خذلان‌آهنگ است- رو آورده و زیاده بر پنج شش هزار سوار همراه ندارد و سورجمل‌جات که در کمین قابوطلبی نشسته فرصت کار می‌جسته، این معنی را فوز عظیم دانسته، نصف اللیل جمعی از معتمدان خود بدان طرف مرخص و سرکرده‌های آن جماعه را به اعلام راز مکتوم مختص نمود و تأکید شدید بر زبان آورد که بلا-توقف و اهمال، به ایلغار و استعجال، به سر وقت ورود کرده، اناث ملهار را گرفتار ساخته در قلعه رسانند که بعد وضع منت و تقرّر مراجعت از دور قلعه سپرده خواهد شد. چون قضای الهی با تدبیرش موافق و مشیت ربانی با فکر و خیالش مطابق افتاده بود، مردم‌جات از راه دور و دراز به سرعت تمام گشتند و به رنگ بلای ناگهانی و حادثه آسمانی، به سر وقت جماعه مخالف وارد گشتند. گروه اجل رسیده وقتی خبردار گردیدند که مرگ را چون تیر در کمان و بلا را دست در گریبان دیدند.

مردم‌جات آنها را فرصت کمر بستن و شمشیر به دست گرفتن نداده، تیغ‌های خون‌آمیغ آخته، به عجلت برق خاطف، تاخته چندی را از گروه مخالف هلاک انداختند دکه‌نیان بی‌حقیقت دنی الفطرت، پا از سر نشناخته زنان سردار خود را به جا گذاشته سر خود گرفتند و به راه فرار رفتند. مردم‌جات زنان ملهار را در محافه نشاند و مراسم دلجویی و دلداری به تقدیم رسانده، نزد کارفرمای خود آوردند و به گفته‌جات مکانی علی‌حده برای سکنه آنها مقرر کردند. چون عماد الملک و ملهار بر این ماجرا اطلاع یافتند، حیران و مضطرب گشته به راه چاره‌جویی شتافتند. ناچار ایل‌چیان سخن‌فهم زبان‌دان، پیش‌جات روان ساختند و معاهده نمودند که افواج را از محاصره قلعه بردارند و خیال قلعه‌گیری را از خاطر بر آرند و این معنی را به ایمان غلاظ موکد نموده، زبان به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۰

استخلاص اسرا برگشادند. سورجمل‌جات بعد رسیدن ایلچیان مذکور و استماع شقوق مسطور، حرف‌شان متلقی به قبول ساخته و بعد اسوله و اجوبه، از جمیع وجوه باطن خود مطمئن کرده، اساری را به تبرّع نفایس و نوادر اقمشه و البسه نواخته مرخص نمود.

ناچار عماد الملک و ملهار کوچیده هر یکی به طرفی سری کشید. در خلال این احوال خان خانان تقریبات انگیزته و رنگ دستانسرای ریخته به پادشاه عرض کرد که در این وقت و حال هر طرف غلغله و شورش و اختلال از آسمان برتر گذشته و محلات و قصبات مهبط بلایا و فتن و مورد آلام و محن گشتند، اگر زیاده بر این تحمل کنیم و دست به دامن تمکین و اقتدار زنیم، از فتنه‌انگیزی و بلاخیزی مطمئن نیستیم. صلاح دولت آن است که اردوی پادشاهی به جانب سکندره راهی گردد که هم امور نواحی مذکور منتظم و هم زرهای موجب قشون از مالیات و حاصلات قصبات و قریات آن حوالی سرانجام و منصرم شود و لشکر و سپاه رفاه حال به هم رسانده، در دفع اعادی بدسگال به سامان تمام حاضر گردد. بعد از آن به هیأت مجموعی مرهته را از اطراف دار الخلافه خارج سازیم. باز تدبیر دیگر امور را از نقیر و قطمیر آسان می‌شناسیم. پادشاه که از سلطنت به جز نامی با خود نداشت و از بی‌اعتنایی و ناپروایی غیر از استلذاذ لذایذ جسمانی از سلطانی فایده دیگر نمی‌انگاشت، به صلاح و صوابدید خان خانان با سامان خسروانه و تجملات شاهانه به سمت سکندره نهضت نمود و در سه روز مسافت راه طی کرده، روز چهارم در منزل مقصود بار اقامت گشود، لیکن اکثر منصبداران و ملازمان پادشاهی - که از خبرت و آگاهی بهره‌مند بودند - نظر به مآل اندیشی و حزم کیشی، معاذیر دل‌پسند بر زبان رانده از رفاقت و همراهی پادشاه پهلوی تهی نمودند و در شهر ماندند و در دل گذراندند که از جهت بی‌تمیزی پادشاه ناتجربه کار و قلت سپاه جرأت‌شعار و عدمیت خزانه در سر کار و کثرت مخالفان در آن دیار، مآل کار بیگانه حسن اطوار می‌نماید، ما را چه ضرور که با وصف محال بودن جلب منفعت و بدایت مضرت و منقصت، خود را در کربت غربت اندازیم و عبث جان و مال را عرضه تلف و اتلاف سازیم؟ هرگاه غلبه و استیلا پادشاهی صورت می‌گیرد و استیصال اعادی جلوه ظهور می‌پذیرد، در آن حین رفتن مانعی و رسیدن به معسکر منازعی ندارد.

القصه پادشاه با اکثری از امرای با فدویت و پردگیان حرم عصمت، در سواد سکندره رحل اقامت افکنده و شجره خیالات دور و دراز در مزرع دل نشانده، خان خانان را به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۱

انتظام اشتات و تحصیل مالیات مأمور گردانید. چند صباح بر این نهج و منوال گذرانیده بود که ملهار دکنی با تمام قشون خود به اغوا و اغرای عماد الملک، بر ده فرسخی مخیم پادشاهی وارد گردید و در همان نواحی عماد الملک هم به فاصله چند فرسخ از منزلگاه ملهار اقامت گزید و تدبیری به قالب ریخته و شعبده تازه برانگیخته، عاقبت محمود را تعلیم نمود که پیش پادشاه برود و خود را از مخلصان و یک‌جهتان ظاهر سازد و از کثرت افواج مرتبه به مقتضای «يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» واهمه و وسواس در خاطر پادشاه اندازد که سرکرده مرهته‌ها منصوبه فاسد و اراده کاسد اندیشیده که شب ناگهان بر معسکر خسروی بتازد و بنده از روی حق نمک به افشای این راز می‌پردازد. همیشه علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد، و الا مهم به جایی منجر خواهد شد که چاره آن از حول و قوه بیرون باشد. مشار الیه بر وفق قرارداد مسطور به خدمت پادشاه آمده به اظهار کمال فدویت و عبودیت تسویلاتی که در مکمن خاطر داشت معروض نمود و همان وقت لب به استرخاص گشود. پادشاه به خبت مکنون مفتری افتراشحون پی نبرده و اصلاً نفاق و شقاق او را احساس نکرده به مجرد شفتن ماجرای مزبور دل از دست داده و ابواب بیم و هراس بر روی خود گشاده، بی‌آنکه به خان خانان بگوید یا از مادر خود - که کلید عقلش بوده - مصلحت جوید، همگی مال و حال و احوال و ائصال و خوانین و امرا و خواتین و نسا از امهات و زوجات، به جا گذاشته و از افراط هول زیان کثیر «کأن لم یکن» انگاشته، با معدودی از خواجه‌سرایان و غلامان بر اسب رهوار صبارفتار سوار و رهسپار گردید. در عین روآوری به خان خانان گفته فرستاد که ضیق فرصت مقتضی تأخیر و مهلت نبود، لهذا بغتة روان شدیم، شما هم بی‌اهمال و امهال به تحمیل اسباب و اثاثه معطل نشده، بی‌مکث و درنگ رو به راه آرید و صاحب الزمانی را - که عبارت از والده پادشاه باشد - همراه بردارید. پادشاه سریعتر از صرصر ره‌گرا و جاده‌پیما گشته، نصف النهار از دریای جمنا - که پای قلعه دار الخلافه جاری است - گذشته به قلعه در آمد و از این ورود بی‌محل مردم شهر

در وسوسه‌های طویل و اطول افتاده و دود حیرت از سر خاص و عام برآمد.

خان خانان به شنیدن پیغام پادشاه به لجه حیرت سر فروبرده و از ادراک ماهیت این کوچ بی‌هنگام سری بیرون نیاورده، ناچار در صدد تیاری حرکت و حمل اسباب و سامان کثیر الکمیت خود متوجه گردید و عاقبت محمود نامسعود همان ساعت خبر کوچ پادشاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۲

و به جا ماندن خیمه و خرگاه و مال و اموال و افراس و افیال و معطل بودن امرا و منصبداران- که بارشان بر زمین افتاده بود- بالتفصیل به مرتبه انهاء و در زود رسیدن مبالغه فوق الاحصا نمود.

چون سلطان زنگبار شب از سهم لشکر روز رهگرایی فرار و طلیعه عسکر روز نمودار شد، از هر طرف فوج مرهته پیدا و دسته‌دسته از یمین و یسار هویدا گردید. خان خانان با مادر پادشاه رو به راه آورد و از مقام حرکت تا قریب دار الخلافت تمام راه با مرهته جنگ‌کنان به شهر رسیده و در معسکر پادشاهی- که بی‌الملک و حافظ تمامی نقد و جنس به جا مانده بود- مرهته جوق جوق رسیده دست به غارت و تالان گشود و آن‌قدر از البسه و اقمشه تاراج نمود که وهم بلندخردان از احصای آن قاصر و زبان قلم محاسبان خرده‌دان در بیان آن کاسر باشد. هزاران اسب بادتک کوه‌پیکر و مآت افیال سحاب‌منظر، بی‌شور و شین و بلارادع و مانع مرهته متصرف گردید و امرا و منصبداران را که در آن‌جا مانده بودند، بعد اتلاف مایعرفات از ناطق و صامت، به مطالبه زرهای کثیر، اسیر سرپنجه سفاکی و بی‌باکی گردانید. فردای روزی که پادشاه و خان خانان وارد شهر گشتند، عماد الملک با سپاه افزون از قیاس به اراده ناصواب فتنه‌ساز، آن روی آب محاذی قلعه پادشاهی رسید و نصب خیم و اعلائی اعلام نمود و عاقبت محمود را به طریق و کالت به ابلاغ پیام و اظهار ما هو المرام پیش پادشاه عالی‌مقام فرستاد و او در خدمت پادشاه رسیده با این مقال زبان گشود که عماد الملک به مقتضای حقوق نمک و نعمت این دولت در تقدیم مراسم غلامی و فدویت حاضر و همه وقت به حصول سعادت اطاعت و متابعت اوامر ناظر است. نهضت الویه خاقانی بر وفق پذیرات از خرد بیگانه خان خانان مثمر این همه نقایص و معایب گردیده که عامه خلق از وقوع این امر مکروه انگشت حیرت به دندان گزیده تا به خواص چه رسد. اگر من بعد هم حل و عقد امور سرکار، مفوض به رأی و رؤیت خان خانان باشد، اختلال کلی متصور است.

مقتضای عاقبت‌بینی و صواب‌گزینی آن‌که پادشاه خود به نظر امعان به حسن و قبح این معامله متوجه شوند و نیک و بد این به چشم حقیقت‌بین درنگرند. اگر خلعت وزارت بالاستقلال و الاستقامه به عماد الملک مرحمت شود، طامه کبری و بلیه عظمای سپاه مرهته- که چشم به تاخت و تاراج شاه جهان‌آباد سیاه کرده- رفع می‌گردد و آن‌چه واجب عبودیت و مستوجب فدویت بود، بنده معروض نموده بیشتر هرچه رأی عالم‌آرا و خرد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۳

صواب‌نما تجویز فرماید احسن و اولی می‌نماید.

چون پادشاه دل از دست داده و در ترس و بیم بر روی خود گشاده بود و بی‌آن‌که تأملی وافی و فکر کافی در رد و قبول این امر به کار برد، عجاله خلعت وزرات با قلم‌دان مرصع که اعظم عطیات تفویض این منصب است، به عاقبت محمود سپرده و سوگند موکد در میان آورده و از بداندیشی عماد الملک خاطر مطمئن کرده، با عاقبت محمود مقرر ساخت که فردا عماد الملک آمده حاضر شود و بی‌مداخلت سهیم و شریک به امور وزارت پردازد. عاقبت محمود بر نیل مقصود دست یافته کامیاب و کامران پیش عماد الملک شتافته از کیفیات مفصل آنها و فردای آن عماد الملک را به قصد ملازمت پادشاه جاده‌پیما گردانید. ربعی از روز گذشته بود که عماد الملک پیش پادشاه رسید و به دستور و معمول آداب عطیه منصب وزارت به تقدیم رسانیده و بعد از آن از پادشاه مرخص شده، در مکانی که محل نشستن وزیر مقرر است، نشسته در ظاهر به تحقیق و تنقیح معاملات پرداخت. چون عماد الملک از راه

منصوبه بازی پیشتر با مین‌باشیان توپخانه- که کشک درون قلعه به عهده آنهاست- طرح موافقت ریخته و فرقه مذکور به ابله‌فریبی و به طمع عماد الملک خاک بی‌وفایی بر فرق خود ریخته بود، روز مذکور مین‌باشیان قاطبه رو به در خانه بگذاشتند و تخم نمک به حرامی و بی‌حقیقتی در مرز دل کاشتند. عماد الملک از ناآمدن مین‌باشیان، فرصت وقت غنیمت انگاشته بی‌هیچ درنگ و تأخیر، عاقبت محمود را در محبس شاهزاده‌ها به آوردن به یکی از آنها مأمور نمود.

عاقبت محمود که منشأ فتنه و فساد و بادی بلا- و عناد بوده، ترس خدا و شرم دنیا را خیر باد گفته، بی‌تعلل به محبس رفته، کریم الدین نام، پسر معز الدین ولد شاه عالم خلد مکان را بر آورده و به عالم گیر مخاطب کرده در دیوان عام بر تخت نشاند و عماد الملک فوراً رسیده مرسومات تهنیت و مبارک باد مؤدی گردانیده، سیف الدین خان برادر عاقبت محمود را تأکید نمود که با رفقا بلاتحاشی و بی‌محابا، به حرم‌سرای سلطانی درآید و پادشاه را بگیرد.

برادر مشار الیه بر وفق تلقین عماد الملک از جاده صواب منحرف گشته، بلاتعلل و تأمل از هتک حرمت و ناموس خداوند قدیم الاحسان حسابی برنگرفته، با جمعی از اخوان و اقوام خود سرزده به حرم‌سرای پادشاهی داخل شد و پادشاه را به حالتی- که کس میناد- به درشتی و عنف برداشته برآمد و دیگری از همراهان عماد الملک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۴

صاحبه الزمانی مادر پادشاه را به صد مذلت از مشکوی دولت برآورد و پالکی سواریش در راه گذاشته، به عماد الملک اطلاع داد. وزیر سراپا و وزیر و وبال به پادشاه جدید السلطنه ظاهر نمود که در باب شخص مسلوب الخلافت چه ارشاد است؟ بقای او موجب صد گونه فساد است! پادشاه در جواب بر زبان آورد که بالفعل در محبس قایم مقام ما باشد. هرچند عماد الملک در اهلاک و افنای او ساعی بود، لیکن ناچار به حکم پادشاه جدید الاقتدار در محبس فرستاد.

به تقدیر رب قدیر غالب، امر مکنون خاطر عماد الملک در حیز توقف افتاد.

عماد الملک شب و روز در فکر اهلاک و اعدام پادشاه محبوس گرفتار سلسله آلام بود. با معتمدان و مشیران خود در این باب مشورت و مطارحت می‌نمود. چون یک هفته به سر آمد، عماد الملک جامه صبر و طاقت چاک زده از جا درآمد، بی‌آن که به پادشاه جدید الجلوس مشورت نماید، عاقبت محمود را برای ابطال باصره پادشاه و مادرش تعیین ساخت. آن سفاک بی‌باک واجب الاهلاک، بلاتعویق و تأخیر به محبس شتافته و دیده حق‌شناسی و خداترسی را به اغشیه بی‌آزمی از دید خیر و صلاح مکفوف البصر گردانیده و تیغ بی‌حفاظی از نیام حق‌ناشناسی کشیده، چشم آن هردو مظلوم را از نور بینایی عاطل و عصیان و کفران برای خود و آمر حاصل نمود. همان روز بدایع تقدیر قدیر سریع الحساب و غرایب صانع قادر شدید العقاب، عجب سانحه‌ای عبرت‌افزا و غریب واقعه‌ای ندرت‌انتما جلوه گر عرصه ظهور و اظهار و صغیر و کبیر و برنا و پیر را به ارادت مکافات اعمال و مجازات افعال مختبر و خبردار گردانید. تفصیل این اجمال آن که روزی که عاقبت محمود و خیم العاقبت به ابطال باصره مظلومان بیچاره مبادرت ورزید، آخر همان روز، بی‌ظهور سببی و باعشی، عماد الملک به محض سؤظنی که از عاقبت محمود به خاطرش تصمیم یافت، آن مکار شرارت‌آثار را به شمشیر بی‌زنهار خشم و غضب درهم گذرانید و آن مذموم العاقبت به سزای کردار رسیده نتیجه اعمال ناهنجار زشت دید و مضمون قول شیخ شیراز که «هر که خلق خدای را بیازارد تا دل مخلوق را به دست آرد، همان مخلوق را بر او گمارند تا دمار از روزگار برآرد» به منصف ظهور رسیده فالاعتبار ثم الاعتبار!

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۵

در بیان حدوث نفاق میانه امرای براتفاق اعراب و اکراد خراسان که مضاد دولت خداداد خدیو آفاق‌ستان بودند

در ضمن وقایع احوال سنوات سابقه مرقوم خامه حقایق بیان گردید که در سال گذشته که رایات عالیات توجه به صوب دارالقرار

قندهار فرمود، میر علم خان خزیمه با خوانین اکراد از در سازش و اتحاد درآمده و علی نقی خان بیگلریگی مرو که بعد از جنگ با یوسف علی قلی خان جلا-یر و انهزام او در مشهد مقدس بساط حکومت گسترده بود، مجادله کرده از شهر بیرون نمود و به اتفاق جعفر خان کرد، شاهرخ شاه را به دستور یوسف علی خان و علی نقی خان مروی دست‌آویز کام‌روایی ساخته، متوجه امر و کالت شد و سه ماه در ارض اقدس به سر برده به صلاح و صوابدید تمامی رؤسا و خوانین اکراد و اتراک قصد تسخیر قلعه رود و تدمیر اسماعیل خان خوافی- که از متوسلان در گاه مروت بنیان بود- به خاطر مصمم کرده و جعفر خان را نزد شاهرخ شاه، در شهر گذاشته، نقد علی خان برادر جعفر خان را با سرکردگان و قشونهای ترکیه و کردیه همراه برداشته، روانه الکای خواف گشته و قلعه اسماعیل خان را محاصره نموده و توپ‌های کوه‌توان و قناره‌های آتش‌فشان بر اطراف قلعه بسته در پای حصار نشست. انزل خان درانی سردار و درویش علی خان بیگلریگی دار السلطنه هرات، از استماع این خبر به هم‌عنانی تائید اقبال خدیو هفت کشور به کمک اسماعیل خان رسیده و شعله‌افروز حرب و پیکار گردیده، میر علم خان را از عرصه کارزار منهزم ساختند. چون از جانب شهریار ثریاقتدار مأذون به استیصال او نبودند، به تعاقب پرداختند و از آن‌جا لوای نهضت به صوب هرات افراختند.

میر علم خان بعد از شکست یافتن با معدود از اعراب راه قلعه تون و قاین- که محکمه و مسکن او بود- پیش گرفت و به اطراف و جوانب خراسان محصلان به‌جهت جمع‌آوری ملازمان فراری- که از معرکه گریخته بودند- فرستاد و توقع داشت که جعفر خان از راه مودت و وداد با قشونهای اکراد رفته، به او خواهد پیوست و به معاضدت مشار الیه کمر همت بر کشیدن انتقام خواهد بست. جعفر خان او را کم‌زور دیده و از موافقت او مخالفت گزید. اگر چند در ظاهر مراسلات روانه و اظهار الفت می‌کرد، اما در باطن صفایی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۶

نداشت و ضعف او را موجب قوت و استقلال خود در امور مملکت می‌پنداشت.

میر علم خان از دوستی جعفر خان یأس حاصل و مدتی در ملک اعراب توقف کرده و چهار پنج هزار کس از عرب فراهم آورده به طریق ایلغار در اول فصل بهار علی الغفله خود را به حوالی ارض فیض‌آثار رسانید. جعفر خان- که با جمعیت قلیل در شهر نشسته بود و گمان آمدن میر علم خان با این عجلت نداشت- از ورود ناگاهی او آگاهی یافته، مضطرب و سراسیمه گشته و طاقت مخالفت در خود نیافته به استقبال شتافته اظهار دوستی و الفت نموده به شهر آورد.

بعد از دو روز میر علم خان سورات قشون از جعفر خان طلبید. او گفت که هنوز وقت محصول دور است و حصول غله از رعیت غیرمیسور و بالفعل سورات سپاه سرانجام نمی‌تواند کردن. این معاذیر بر طبع میر علم خان ناگوار آمده با قشون خود سوار شده و خانه جعفر خان را محاصره کرده نیران جدال مشتعل ساخت. جعفر خان تاب نیاورده با معدودی از اکراد- که همراه بودند- از شهر برآمده رو به کردستان نهاد و میر علم به یوسف علی خان جلا-یر که از علی نقی خان شکست خورده به کلات رفته تحصن بسته بود و قشون فراهم می‌نمود، مراسلات مودت‌آمیز نوشته و جمعی از سرکردگان اعراب را پیش او فرستاد و بنای اخلاص و ارتباط به عهد و سوگند استحکام داده و وعده تفویض حکومت مشهد مقدس به میان آورده به کمک خود طلبید.

یوسف علی خان که چشم بر تائید غیبی دوخته حصول همچو نعمتی عظمی را از خدا می‌خواست و آرزوی این داشت که یک مرتبه دیگر به ارض فیض‌نشان آمده، ذخیره‌اندوز شرف جاودان شده بر مسند ایالت متمکن گردد، از ورود این مکتوب خرسند و شادکام گشته از کلات برخاسته به مشهد آمد. میر علم خان به سلوک دوستانه تلقی نموده، بنای وصلت با او گذاشته همشیره خود را به یوسف علی خان و صبیبه شیرغازی خان برادر یوسف علی خان را نامزد پسر خود نموده، نفاق را به وفاق و بیگانگی را به اتفاق مبدل ساخت. جعفر خان بعد از ورود به کردستان قشون اکراد و اتراک جمع نموده، در وقت درو مزروعات، رخت عزیمت به ارض اقدس کشید.

میر علم خان هم از شهر بیرون شده فریقین هر روز معرکه آرای جدال می‌شدند، اما غلبه از طرف اکراد بود و اعراب و جلایر یک فرسخ از شهر دور حرکت نمی‌توانستند نمود.

هنگامه به مدت چهار ماه کشید. آخر که هوا سرد شد و زمستان نزدیک رسید،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۷

میر علم خان در صلح زده از شهر برآمده روانه ملک خود گردید و یوسف علی خان نیز خود را به قلعه کلات کشیده جعفر خان به شهر درآمد و به اتفاق ابراهیم خان کیوانلو کرد متوجه رتق و فتق امور شد. تمته احوال بعد از این نگاشته کلک شیرین مقال خواهد شد.

در بیان ظهور مخالفت اهالی قندوز و لشکر کشیدن مخلص خان به سرایشان و به اطاعت در آمدن آن جماعت و رحلت نمودن مخلص خان

مجملی از واقعه این سال آن که اهالی قندوز به اغرای غرور و پندار و نامساعدی روزگار، از دایره اطاعت و انقیاد اعراض ورزیده در مقام سرکشی و عصیان نشست، درهای بهبود و خیریت بر روی خود بسته بودند. چون این خبر به انهای منهیان صداقت پرور، به مخلص خان رسید، خان مشار الیه گوشمال آن گروه نکبت‌پژوه واجب دیده، بر سر آنها لشکر کشید و به نیروی اقبال لایزال خدیو بی‌همال، آن فرقه ضاله را سالک مسالک اطاعت و ناهج مناهج مطاوعت گردانید و بعد اتمام این کار به قرارگاه خود راجع گردید. در عرض راه به تقدیر اله، مرضی جانکاه به خان عقیدت‌دستگاه طاری و در چند روز به شدت مرض از حلیه توانایی عاری شده و بر وقت مقدر، دعوت «ارْجِعِ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» را به گوش اجابت شنید و غرقه بحر مغفرت غفار حقیقی گردید. بعد از ورود خبر ارتحال مخلص خان به مسامع حقایق مجامع خسرو زمین و زمان، عالیجاه میر هزار خان الکوزی، خلعت امتیاز سرداری از صندوق‌خانه عواطف شهریاری در بر کرده، روانه ترکستان شد.

[وقایع سال هفتم]

وقایع سال هفتم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۶ هجری موافق تخاقوی ئیل ترکی

در حینی که موکب همایون کوکب خدیو جم‌اقتدار مانند ابر بهار سایه گستر به الکای پیشاور بود، نیر نوربخش آفاق و فروغ‌افزای قصر نه طاق، از منزل حوت به منظر حمل قدوم سعادت ارزانی داشته، به اشاعت انوار جهان‌افروزی و آرایش بزم نوروزی پرداخته و نظر تربیت به پژمرده‌حالاان عالم خاک انداخته، بی‌برگان باغستان روزگار را خلعت سرسبزی عطا فرموده، عساکر نشو و نما را به امداد ستم کشیدگان لشکر دی تعیین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۸

نموده، خان خانان چنار را- که به تحریک هوای فسادافزای خزان پنجه تپاول به خون لاله و گل حنایی ساخته، قامت خودنمایی به بستان سرکشی و رعنائی افراخته بود- خون زاید به خنجر بید برگ از تن بیرون ریخت و بستان خان نارون را که به افروختن رنگ فتنه‌خویی و طرح کینه‌جویی تلاش سرخ‌رویی از برای خود می‌نمود، چون مستوفیان خاین به جرم کاغذبری، آب زندگانی به خاک آمیخت.

دگر ره آفتاب عالم‌افروز بر اقلیم زمانه گشت فیروز

زمانه کرد آهنگ طرب‌ساز در عشرت به روی خلق شد باز

به هم پیوسته شد عقد شب و روزنوید عیش و عشرت داد نوروز

زمین گسترده مهد خسروانی به گیتی زد صلاهی شادمانی در چنان آوان بهجت اقتران و زمان مسرت توأمان، به عرض اشرف خاقان زمین و زمان رسید که شاه نواز خان صوبه دار سند را به تأثیر باده افسادی که خان خانان در ایام شورش خود به دماغ او ریخته، هنوز نشئه غرور در سر باقی و همان خیال فاسد او را ساقی است.

بنابراین مصدر آثار عصیان و مرتکب شیوه طغیان گشته، دردادن مالیات سلطانی اهمال می‌ورزد و از امتثال اوامر پادشاهی سر به گریبان تعلل می‌دزد. داور هفت کشور به اصغای این خبر تصمیم عزیمت سند نموده از مقر خلافت حرکت فرمودند و شاه نواز خان از خواب غفلت بیدار گشته و جاده پیمای وادی فرار به طرف راجه‌های ریگستان شده، کدومل نام دیوان خود را روانه درگاه آسمان‌جاء نموده، معروض داشت که سایه سطوت و شکوه اعلیٰ حضرت سنگین و قوت احتمال آن بیرون از حد این بنده کمترین است. ناچار خود را به کنار کشیده رویه خویشتن‌داری گزیده‌ام. و بعد از چند روز متعاقب ورود هندوی مذکور به اردوی معلی منصور، عرایض خدایار و عطر خان پسران شاه نواز خان به درگاه عالم‌پناه رسید که پدرشان غلام و خدمتکار خاصان ممالک‌ستان بود، به قضای الهی طی طریق حیات نمود و ما بی‌کسان جز سایه خداوند بنده‌پرور، دیگر بر سر نداریم. به قضای الهی طی طریق حیات نمود و ما بی‌کسان جز سایه خداوند بنده‌پرور کسی دیگر بر سر نداریم. امیدوار از عنایات پادشاهانه‌ایم که ایالت ملک سند به دستور سابق به ما خانه‌زادان بر حال و برقرار ماند. خدیو فلک‌سریر به مقتضای طبع ترحم تخمیر مسئول آنها را موصول به درجه قبول داشته، خدایار خان را به عطای الکای مزبور نوازش فرموده، به دار القرار قندهار معاودت نمودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۹

ذکر طغیان میر علم خان در مملکت خراسان و رسیدن آن خبر به درگاه خدیو جهان و جهانیان

به عرض ملازمان بارگاه جاه و جلال رسید که علی خان قلجی که با ابراهیم خان بغایری حاکم سبزوار در صدد منازعت و عیسی خان کرد شادلو که با ولی خان شادلو در مقام مخاصمت و محمد رضا خان قراچه‌لو که با نجف علی خان قراچه‌لو بر پله معاودت و صاحبان ایل و جمعیت بعضی از طایفه کرد و ترک بودند، از راه غرض هر سه نفر نزد میر علم خان- که با سه چهار هزار قشون رخت عزیمت به سمت ترشیز کشیده بود- آمده ملحق گشته. او را به طرف سبزوار بردند و میر علم خان به اغوای علی خان اراده تسخیر شهر سبزوار و تدمیر ابراهیم خان نمود. چون ابراهیم خان بغایری با جعفر خان کرد سر رشته وفاق و اتفاق مربوط داشته مراسله به او نوشته مستدعی اعانت و امداد شد، بنابراین جعفر خان قشون اکراد و اتراک را فراهم آورده قریب سی هزار نفر به سرکردگی برادرش نقد علی خان و برادر ابراهیم خان کیوانلو با ده دوازده عراده توپ از توپهای مشهد مقدس، به کمک ابراهیم خان بغایری روانه سبزوار نمود و بعد از ورود کمک میر علم خان نیز مہیای پرخاش گشته، بند و بار خود را با دو هزار پیاده تفنگ‌چی، در قریه خسروگرد گذاشته و سه هزار کس با خود برداشته، به مقابله افواج کمکی شتافت. از آن‌جا که فتح و شکست وابسته به مشیت قدیر مطلق است، فحوای کریمه «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» به ظهور پیوست و میر علم خان با فوج قلیل بر آن جم غفیر منصور شده، توپخانه و اسباب و احشام نقد علی خان را به دست آورده، با کمال استکبار و نهایت اقتدار بر سر سبزوار آمده به محاصره پرداخت و با اندک جدال و قتال ابراهیم خان را گرفته با غرور موفور که از فتوحات مذکور در دماغ او جا کرد، عازم مشهد مقدس گردید. جعفر خان کرد و ابراهیم خان کیوانلو- که قشونهای کرد و ترک فراهم آورده در آن‌جا اقامت داشتند- با جمعیت کثیر از شهر بیرون آمده و به جنگ پرداخته هر دو منهزم شدند. جعفر خان به قلعه اخلومد و ابراهیم خان به رادکان- که محکمه هریک بود- روانه شد و میر علم خان داخل مشهد مقدس گردید. یوسف علی خان جلایر را که سال گذشته با او رنگ موافقت ریخته، خواهر خود را نامزد او و دختر شیر غازی خان، برادر یوسف علی خان را برای پسر خود خواستگاری

کرده سر رشته وصلت و خویشی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۰

مضبوط ساخته بود، نوید حکومت مشهد مقدس داده او را از کلات پیش خود طلبید.

چون دولت او به سر رسیده و زمان مکنشش به انتها انجامیده بود، از کلات به مشهد آمد.

بعد ورود او میر علم خان نقض عهد به خاطر آورده حکومت مشهد مقدس به میرزا بقا خان خالوی خود تفویض نموده و یوسف علی خان را همراه گرفته روانه اخلومد رادکان شد و جعفر خان و ابراهیم خان را دستگیر کرده و چندی در رادکان متوقف شده همانجا یوسف علی خان را محبوس ساخت و بر هر سه نفر مبلغ‌های خطیر حواله نموده هرچه از جواهر و نقد و جنس داشتند، به قید ضبط، آورده به مطالبه و مواخذه خزاین نادری پرداخت و یوسف علی خان را با زال خان جلایر بنی عم و جمعی دیگر از اقوام اقربای یوسف علی خان و ابراهیم خان و جعفر خان را با خویشان ایشان هر کسی که به مقتضای تقدیر دستگیر شد مغلول و مقید ساخته به مشهد مقدس فرستاد و به قلعه‌دار ارگ سپرد و از خوانین رؤسای کردیه و ترکیه، یورغه‌مال و گرو گرفته، همراه اهل و عیال جعفر خان و ابراهیم خان کرد و خانه کوچ ابراهیم خان بغایری- که در سبزوار گرفته بود- روانه قلعه تون نمود و خودش از آنجا به کلات رفت. چون کلات قلعه‌ای است در نهایت استحکام و متانت و از چهار طرف در میان کوه‌های مرتفع واقع گردیده و در ربع مسکون کسی قلعه‌ای به آن محکمی ندیده، گویا پارچه سنگیست که سنگ تراش صنایع انتقاش به دست قدرت لم‌یزلی تراشیده، دوازده فرسخ طول و دوازده فرسخ عرض آن است و اهل قلعه احتیاج به آب ندارند و کشت و زراعت در اندرون قلعه می‌نمایند و چشمه‌های آب در قلعه فوران دارد. اقوام و اقربای یوسف علی خان که در آنجا متمکن بودند، دروب قلعه را بسته متحصن شدند. ابو طالب خان نام عرب ساکن کلات- که منصب کلاتری رعیت از سابق به او تعلق داشت و در ظاهر با مردم جلایر دم از دوستی و اتحاد می‌زد و در باطن به سبب جنسیت عرب بودن، با امیر علم خان متحد و استحفاظ در بند ارغوان شاه به او متعلق بود- طریق نفاق مسلوک داشته و در محافظت دربند مذکور مساهله نمود و میر علم خان با اشاره او از آن راه داخل قلعه شده، جماعه جلایر را با زن و فرزند کوچانیده، روانه عرض اقدس کرده حکومت آنجا به ابو طالب خان داده و رؤسای جلایر را محبوس ساخته، مواخذه خزاین نادری به زجر و شکنجه در پیش گرفت و بعد فراغ از این حرکات شنیعه، یوسف علی خان و جعفر خان و ابراهیم خان کرد را- که در ارگ مشهد مقدس محبوس بودند- کور کرده به ترشیز و تون روانه ساخت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۱

چون با سرکردگان قرایی هم بنابر سازش آنها با یوسف علی خان تغایر خاطر داشت، به تربت حیدریه رفته محمد علی خان را نیز کور کرده، دیگر سرکردگان قرایی را مبلغ خطیر حواله نمود و از آنجا بر سر نیشابور رفته، شهر را محاصره کرد. علی خان قلجی و عیسی خان شادلو و محمد رضا خان قراچه‌لو- که اولاً با او طریق موافقت پیموده بودند- از غدر و خدعه او اندیشه‌مند شده هریک با جمعیت خود فرار اختیار نمودند. زال خان جلایر نیز گریخته به کلات رفته و ابو طالب خان عرب را به انتقام نفاق و بی‌وفایی که از او سرزده بود کشته، در قلعه تمکن گزید. امیر خان قرایی و سرکردگان کرد، از اختلال احوال خود و استیلاي دشمن به جان آمده، رو به درگاه مظلوم‌پناه آورده دادخواه شدند. خاتمه احوال او ان شاء الله تعالی در طی وقایع سال آینده مذکور خواهد شد.

[وقایع سال هشتم]

وقایع سال هشتم جهان آرابی این مهر سپهر سروری مطابق سنه ۱۱۶۷ هجری موافق سال استائیل ترکی

ارض مقدس سخن مشهد عندلیب ناطقه است و صفحه حال این گلشن حیرت‌کنده مصور خامه که سلطان بهار امسال با شأن و شکوهی رو به چمنستان روزگار آورده که اندیشه محاسب‌پیشه، چندان که انگشت حساب به‌شمار سامان آن فرساید، مشکل که از عهده تعداد یکی از هزار آن برآید و یسل‌بند خیال اگر صف‌های عبارات در عرصه تعریف آن آرآید، دشوار است که به ترتیب سطری از توصیف عساکر خرمی‌نشانش، علم فصاحت به میدان براعت گشاید. همانا آغاز سال هشتم لشکرکشی پادشاه آسمان‌جاء است که با اصغای خبر طغیان بعضی شوربختان و بدطینتان که در بستان فردوس‌نشان خراسان، چون سبزه بیگانه سر از گریبان بی‌آزرمی کشیده گلستان را خارستان و باغ بهشت را منبت‌اشجار خبیثه تمرد و عصیان ساخته و به جای سرو و شمشاد رایات فتنه و فساد به در آن سرزمین سعادت‌ایجاد افراخته بودند، رایات فیروزی آیات به اراده بند و بست مملکت خراسان و تنبیه و تأدیب اشرار و سرکشان، با طنطنه شوکت و اعتلا از نوشهره سند، آسمان‌سا گشته به تاریخ بیست و دوم ماه ربیع الثانی منزل رهبری را- که از محالات سند است- مضرب خیام کشورستانی و رفعت‌اندوز مدارج آسمانی فرمودند و تا سه روز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۲

به‌جهت سرانجام بعضی از لوازم و ضروریات، آن مقام فرحت‌انجام را مورد انوار یمن و شرف داشته، به دیدن سان عساکر نصرت‌نشان و عمله درب دولت‌خانه سپهرآستان پرداخته و خاطر ملکوت‌مناظر را از سامان سیاق ظفرانتساق، مطمئن و مجموع ساخته، لوای توجه به‌سمت مقصد افراختند و در منزل موسوم به قریه بهاک عبد الله خان ایشک آقاسی‌باشی و خان جان خان درانی، سردار ممالک موضوعه هندوستان با پیش‌کشهای عمده و بی‌نظیر و خزانه موصوله کشمیر، وارد درگاه فلک‌اشتباه گشته شرف‌اندوز آستان‌بوس گردید و در همان منزل رضاقلی خان جامی از جانب پادشاه والجاه عالم‌گیر شاه- که بر تخت سلطنت جلوس نموده بود- از برای رسانیدن خبر جلوس و استدعای تأسیس اساس دوستی، جبهه‌سای عتبه فلک‌رتبه گردیده، نامه محبت‌شمامه و تحف و هدایای مودت علامه را از نظر فیض‌گستر گذرانیده و به حصول جواب نامه تودد ارقام و شمول توجهات خسرو انام، شادکام و مقضی المرام گشته و از درگاه خلائق مطاف رخصت انصراف یافته، روانه شاه جهان‌آباد شد. و در این سال مالیات الکای پیشاور و اتک و دیره‌جات را خان جان خان سردار از دفترخانه همایون سرکار گردون‌مدار به اجاره گرفت و از پیشگاه فضل و کرم اعلی حضرت خاقانی به خطاب مستطاب ایاز بارگاه ظل سبحانی عزّ اختصاص یافته، به‌سمت دیره‌جات و ملتان و غیره اماکن متعلقه به سرداری خود رفت و موکب جهان‌گشا با جنود تأیید خالق الارض و السما کوچ بر کوچ نهضت‌فرما شده در چهارم ماه جمادی الثانی به دارالقرار قندهار شرف ورود ارزانی فرمود.

ذکر تفویض ولی‌عهدی و نیابت سلطنت به شاهزاده خورشید طلعت والجاه تیمور شاه و ارتفاع رایات عظمت و شان به جانب مملکت خراسان

و چون داعیه تسخیر خراسان و سفر دور و دراز ممالک ایران، پیش‌نهاد خاطر الهام‌مآثر خدیو کیهان بود، شاهزاده قمرطلعت خورشیدشوکت فریدون‌مکنت جمشیدلوا، نواب کامیاب فلک‌جناب سپهرانتساب، تیمور میرزا را به نیابت سلطنت تعیین و اختیار عزل و نصب سرداران و بیگلربیگیان و غیره به کف اقتدار آن فروزنده جوهر خردمندی تفویض نموده به دارالسلطنه کابل مرخص ساختند و نواب فلک‌جناب سلیمان میرزا را نیز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۳

رخصت فرموده به توقف در شهر مأمور ساخته، به تاریخ هشتم ماه رجب المرجب متوجه سمت مقصد شده، بعد از طی منازل به دارالرفاه فراه رسیدند و دو روز در آنجا توقف ورزیده، غله‌ای که در آنجا انبار شده بود، به لشکر ظفرائی سورات مرحمت شد و از همان منزل نواب خان جزایرچی‌باشی را با جمعی از افواج قاهره، مقدمه الجیش نصرت و فیروزی مقرر کرده، مأمور ساختند که به

اتفاق میرزا خان الیکوزی چند منزل پیش موکب والا مراحل پیمایا بوده به الکای قاین برسد و دست تعرض از مال و حال سکنه آنجا کوتاه داشته و مجوز اضرار و ایدای ذی حیاتی نگشته، اهالی آن مقام را به عنایات پادشاهی مستبشر و مستظهر نموده، در سر راه به ملازمت والا رسانند.

بعد از این الویه ظفرتوام، به تاریخ نهم شهر شعبان المعظم، از فراه حرکت نموده و عالی‌جاه مقرب الخاقان، عبد الله خان درانی قورچی‌باشی دیوان اعلی را با قشون متعاقب مأمورین سابق مرخص فرموده و به سرداری قشون‌های قبل و بعد عز امتیاز بخشیده فرامین واجب الاذعان به اسم نواب خان و میرزا خان و دیگر سرکردگان عز صدور یافت که حسب الصلاح قورچی‌باشی مذکور در تقدیم لوازم خدمت و انصرام دولت ابدمدت، قیام و اقدام نمایند.

عالی‌جاه قورچی‌باشی روانه گشته به اتفاق خوانین و قشونهای مزبور به موجب حکم اعلی بر سر قلعه‌جات قاین و طبس رفته ریایات استیلا به هر طرف و به هر جا برافراشتند.

اهالی و سکنه آنجا چون دیدند که دشت و کوه در زیر ران یکران غازیان تهمتن شکوه یکی است و غلبه و قهر این قشون قیامت‌نمون را مانع و پناهی نیست، رؤسای ایشان- که در قلعه طبس بودند- به بارگاه فلک‌اشتباه جبهه‌سا و مشمول عواطف خدیو معدلت آرا شدند و در قلعه مذکور- که مکانی محکم و قائمه میر علم بود- اسباب و اثاثه بسیار از قبیل توپ و جزایر و اسلحه و یراق، بنابر احتیاط و دوراندیشی- که شاید روزی به کارش آید- در آنجا ذخیره و مهیا داشت، همه به تصرف امنای دولت قاهره درآمد و موکب معلی بعد از ضبط و ربط طبس مینا متوجه قاین گردید.

اهالی آنجا نیز خود را عرضه تیغ و مستغرق لجه آفت و بلا- دیده، به طریق سکنه طبس مینا به درگاه خلاق پناه- که کشتی شکستگان طوفان حوادث را جای امن و قرارگاه است- رو آورده و پیش کشهای لایق از نظر انور گذرانیده، به ساحل عافیت منزل کردند و سلیمان خان کیانی که شرف‌اندوز دولت رکاب‌بوس شده در اردوی معلی می‌بود، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۴

حکومت قاین سرفراز و کامیاب گردید و خدابخش خان نخی به کلانتری و جمعی از عمال برای رتق و فتق مهمات سمت تعیین یافتند و چون از عرض راه امر جلیل القدر عز امضا یافته بود که عالیجاه شاه پسند خان، میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه و سردار عساکر نصرت‌نشان ممالک خراسان- که مأمور هرات شده در آنجا توقف داشت- با قشونهای همراهی خود و توپخانه هرات، عازم درگاه آسمان‌جاه شود. خان مشار الیه به تاریخ بیست و نهم شهر شعبان المعظم وارد درگاه سپهرحشم و جبهه‌سای آستان ملایک خدم گردید و عالیجاه محمد تقی خان شیرازی را که از جمله اعظام ایران و در رکاب گردون‌مآب به منصب واقفی حضور ساطع النور امتیاز از همه امراء و ارکان داشت، به درجه رفیعہ صاحب‌اختیاری ولایات ایران معزز و سربلند فرمودند و در طی همین منازل انزل خان سردار سابق هرات و عناب خان تایمنی با جمعی از اویماق و اسماعیل خان حاکم خواف، شرف‌اندوز رکاب جهانیان‌مآب گشته، به عطای خلایع فاخره سربلند و از یمن چاکری دربار عظمت پیوند، کامیاب مراتب ارجمند و از مقاصد علیا بهره‌مند شدند.

در بیان فتح قلعه تون به تأییدات قادر بیچون

چون انتظام کارگاه جهان وابسته به اراده و مشیت خالق انس و جان است، مرقوم رقم تقدیر چنان بود که مملکت خراسان روزی چند جولانگاه توسن اوباش بوده، کارش از نظام افتد و باز به یمن توجه فرمان‌دهی والا همم و پادشاهی معدلت‌شیم، به زیور حسن تعمیر آراسته و از خس و خاشاک اشرار مصفا گشته به حالت آبادی گراید و از آن‌چه بود خوب‌تر به نظرها آید. کارکنان قضا اسباب صورت‌نمای این مدعا در پس پرده تقدیر سرانجام و از قدوم شاه معدلت گستر نوید به گوش ساکنان آن مقام می‌دادند، تا

آن که این داعیه صواب‌انتما از ضمیر عدالت‌تخمیر خاقان کشورگشا سمت بروز و اعتلا گرفت و بعد فراغ از مهم قاین توجه خاطر دریامقاطر به تسخیر قلعه تون مبذول شده، حکم والا به نفاذ پیوست که عالی‌جاه قورچی‌باشی و خوانین مأمور به رفاقت او، دو منزل از لشکر نصرت شامل پیش‌رفته بر دور قلعه تون خیمه زده چشم به راه ورود موکب مسعود باشند. مأمورین حسب الامر روانه سمت تون شدند و مواکب انجم‌حشم نیز به تاریخ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۵

بیست و دوم ماه شعبان المعظم از الکای‌قاین کوچیده غره ماه فرخنده‌فرجام صیام، رایات جلال به نواح تون افراخت و شور و ولوله عساکر دریاجوش و صدای کوس و کور که رعدخروش، زلزله در بنیان ثبات و استقلال اهالی و سکنه آن محال انداخت. عالی‌جاه محمد تقی خان به موجب فرمان شهریار کامران، کس به نزد میر شفیع خان قلعه‌دار و گماشته میر علم خان و غیره اعزّه و اعیان آن مکان فرستاده، با آمدن به دربار جهان‌مدار و ترک شیوه تعنت و استکبار دلالت نمود و از وخامت مآل و ارتکاب منازعت بر لوازم تحذیر و تخویف افزود و آن غفلت‌سرشتان اصلاً متأثر نشده و اختیار طریق عصیان نمودند و به امید کمک از جانب میر علم خان، راه غوایت و نافرمانی پیمودند.

چون شمیة کریمه خدیو بی‌همال از مبادی حال آن است که سالکان طریق ضلالت را به اول وهله مواخذه نفرموده، مکرراً به نهج قویم اطاعت- که صراط المستقیم نجات و هدایت برای آنها باشد- رهنمونی فرمایند و بعد از آن که آثار ابا و استنکاف از آنها به ظهور رسد و نوبت به الزام صریح و قطع حجت پیوندد، آن‌چه از سزا و یاسا درخور حال و اعمال آن جماعه فتنه‌گرا باشد به عمل آید، عالی‌جاه محمد تقی خان را باز اشاره در این باب شد و او خود برای اتمام حجت و تتمیم موعظت نزد آن جماعت رفته به القای کلمات هوش‌افزا- که باعث خیر و فلاح آنها بود- پرداخت و گفت: نمی‌بینید که سران و سرکشان هر دیار و رؤسا و سلاطین والامقدار، چاره جز سلوک راه انکسار ندیده، همه سر بر خط اطاعت و انقیاد این فرازنده لوای دولت خداداد نهاده‌اند؟ شما را چه خیال خام در سر پیچیده و چه سودای نافرجام تیره‌ساز جوهر خرد گردیده که تار و پود خیالات باطله بر خود می‌تنید و از فرط جهالت و نادانی تیشه بر پای نخل عافیت می‌زنید؟ نهایت سخن آن که تا سه روز مهلت است. در این عرض سه روز اگر به مقام تیقت و آگاهی آمدید، گوی سلامت از میدان فرصت ربودن مفت شماس و اگر به مقتضای واژون‌طالعی، اصرار بر معصیت ورزید، قهر و طیش پادشاهی را- که نمونه سخط و غضب الهی است- آماده و مهیا باشید.

آن کورباطنان ادبار نصیب، به این مواعظه هم خاطی و نامصیب گشته، سرتابی از جاده فرمانبری نمودند و به استظهار رزانت قلعه و کثرت سامان و آذوقه مغرور شده، به سدّ راه امن و سلامت، ابواب ورود بلا و نعمت بر روی خود گشودند. نایره غضب سلطانی بعد اطلاع بر احوال آن، در اشتعال و عساکر نصرت‌مآثر به محاصره قلعه و شهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۶

مأمور شده، بر سر قهر و استیصال آمد و به مجرد صدور حکم والا، حوالهای آسمان‌سا و سابطهای کوه‌آسا بر دور و اطراف آن محوطه جنود آفت و بلا- ترتیب یافته، توپ‌های اژدردهان و قنباره‌های آتش‌فشان بر پشته‌های فلک‌سان برآمده و برق‌افکن خرمن صبر و استقلال قلعه‌گیان شده تا سه روز، خانمان‌سوز آن جمع پریشان گردید چون این خبر دهشت‌آثر به میر علم خان- که با ده دوازده هزار سوار و چهل توپ و پانصد شتر زنبورک و دیگر اسباب و ادوات حرب، مشغول به محاصره نیشابور و دلبسته تسخیر آن شهر معمور بود- رسیده، هراسان شده و دست از آن کار برداشته به پای تعجیل وارد ارض اقدس گردید و سرداران لشکر خود را طلبیده استکشاف اخبار و طلب مشورت و مصلحت کار نمود. بعضی گفتند آن حضرت خود به سمت هندوستان تشریف دارند، سرداری از جانب آن جناب برای دادرسی رؤسای قرایی- که به بارگاه معدلت‌پناه آن ظل‌اللهی به استغاثه و دادخواهی رفته بودند- به تأدیب اعراب مأمور شده آمده باشد.

دیگری می گفت اگر آن حضرت به هند تشریف فرما می بودند، قشونی با این حدود تعیین نمی شد. بالجمله بعد از گفتگو رأی ها بر این قرار گرفت که ذات مقدس سلطنت پناهی مویید به تائیدات الهی است، اگرچه با قشون معدودی تشریف آورده باشند، کوبه عظمت و دبدبه صولت آن جناب بیش از آن است که ما تاب مقاومت آریم و دست منازعت از آستین جرأت برآریم. اگر سرداری از سرداران با فوجی سنگین و فراوان هم آمده باشد، به مقابله او می توانیم پرداخت، اما بر روی خود پادشاه ظفرسپاه، رایات جرأت نمی توانیم افراخت.

میر علم خان هم که سطوت و اجلال آن جناب، پیش از این به سه سال، در حین طواف در گاه ملایک مطاف به رأی العین مشاهده نمود بود، سخن امیران و مشیر را مقرون به صواب و مطابق واقع دانسته، در فکر به هم رساندن مواد قوت و استعداد افتاد و به رؤسای خراسان و دیگر جوانب و اطراف نوشتجات با این مضمون فرستاد که در این ولا سرداری با جمعیت سنگین، از جانب پادشاه مهر نگین به تاخت قاین و غیره ولایات خراسان آمده است. دفع این آشوب بر ذمه همت همه رؤسا و باشندگان آن اولکا، چه از برای صیانت عرض و ناموس و چه از جهت تعصب مذهب لازم و واجب است؛ باید که خودها را مستعد داشته منتظر اخبار مجدد باشند. تا چند روز برای وصول خبر منقح دیده ها بر شاهراه انتظار و گوش ها بر آواز اراجیف اهل شهر و بازار بود و از ورود مسعود تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۷

آن حضرت فلک صولت یا آمدن سرداری از ملازمان عتبه سلطنت، هیچ به تنقیح نیویسته، عقده از دلها نمی گشود. روز چهارم طرف چاشت که میر علم خان بر سر خوان نشست، حاضری تناول می نمود و قاصدی سریع السیر از قاین آمد و از زبان او و نوشته جاتی که با خود داشت، سمت انکشاف یافت که خدیو بی همال خود به دولت و اقبال رایات عزّ و جلال بدن نواحی افراخته اند و قشونهای رکاب به محاصره و تسخیر امکنه و قلعه جات پرداخته، خان مشار الیه را به وصول این خبر شهید زندگانی به کام جان تلخ تر از زهر گشت و دانست که شیلانچی قضا نمکدان قسمت او را از نعمای دنیا خالی ساخته بر زمین شکست. دست از طعام باز کشید و منکوحه خود را که صبیبه ابراهیم خان بغیری بود برداشته شب دیز گریز را به طرف سبزوار مهمیز داد و قشونهای او همه متفرق و پریشان و جمعیتش چون بنات النعش بی نسق و پاشان گشته هریک راهی که دانست و توانست پیش گرفت.

چون این خبر به قلعه گیان رسید، امید امدادی که از جانب او داشتند مبدل به یاس و ناکامی شده باعث شکست کمر استقامت گردید. و هم در این حین جمعی از پیادگان اردوی ظفرپو و بهادران شمشیر آزمای نبردخو، یورش برده، به غلبه و قهر در شهر درآمدند و مردمی که در محلات و بروج نشسته، به لوازم حراست و نگاهبانی قیام داشتند، سراسیمه و بی حال گشته خود را به طرفی کشیدند. پیادگان رزم پوش و بهادران جوشن پوش، با شمشیرهای آخته در پی آنها تاخته، نخل وجود بی سود بسیاری را از ساز و برگ حیات عاری و نهادهای خون در کوچه و بازار جاری ساختند و روز دیگر خود به ذات اقدس، آهنگ یورش فرمودند. میر شفیع خان و تمامی محصوران از دریافت صورت حال مضطرب و شکسته بال گردیده و چاره جز عجز و تضرع ندیده، شمشیرها حمایل ساخته به وساطت عالی جاه والا جایگاه، عضد الدوله العلیه العالیه رکن السلطنت الهیة الخاقانیه، شاه ولی خان کشکچی باشی دیوان اعلی، رقبه فرمانبری و اطاعت جناب والا به گردن انداخته، از در انابه و استیمان درآمدند و عالی جاه مشار الیه احوال تزلزل و استکانت آنها به عرض اقدس اعلی رسانید. روز دیگر میر شفیع خان و جمیع اهالی آن مکان را فایز به شرف ملازمت و مورد انظار عفو و مکرمت گردانید. توپهای رعد کردار و قنبارهای آتش بار- که دم به دم برق آفت بر مساکن آنها می ریخت و دود از خرمن حیات می انگیخت- فرمان ترحم توأمان، در باب منع آن صادر شد و با اهل قشون تأکید و قدغن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۸

به عمل آمد که احدی از اردو و تمامی پیرامون بیوت و امکنه سکنه آن جا نگردد و متعرض مال و احوال متنفسی به وجه من الوجوه نشود و به جهت ضبط اموال میر علم، عالی جاه و رفیع جایگاه معتمد در گاه خلافت پناه و مخلص بلاشتباه، مقرب الخاقان، برخوردار

خان و عالی‌جاه رفیع جایگاه، مقرب حضرت سلطانی مؤتمن دولت خاقانی، حاوی کنوز رموز و حکم صاحب السیف و القلم، گل محمد خان امین الملک و عالی‌جاه رفیع جایگاه واقف رموز آداب‌دانی و ناظم امور بارگاه آسمان‌جاه خاقانی، مقرب الحضرت الخاقان محمد تقی خان صاحب اختیار ایران و واقف حضور آفتاب لمعان را مأمور به رفتن ارگ فرمودند و خوانین مذکور موافق ضابطه و دستور، به مکان مسطور رفته، اثاثه و اموال پادشاهی، از قبیل ظروف و آوانی سیمین و زرین و دیگر چیزهای مرصع به جواهر ثمین و درر لآلی گران‌بها و لعل و الماس درخشان خورشیدضیا و اقمشه و اجناس نفیسه و تحف غریبه لطیفه- که نظیر آن در سرکار سلاطین زمان ناپیدا و هر یکی از ندرت و نایابی حکم عنقا داشت و میر علم در ایام انقلاب دست تصرف بر آن یافته از مشهد مقدس برداشته به ارگ تون آورده بود، با اسب و استر و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر، تمامی به ضبط سرکار دولت‌مدار آمد و اهالی حرم میر علم- که در ارگ بودند- همه به مساعدت بخت، در سلک پردگیان سرادق سلطنت و پرستاران حریم عزت انتظام یافتند و نقد علی خان برادر جعفر خان متینانلوی کرد، با محمد تقی خان پسر عم خود روی نیاز به درگاه عاجزنواز آورده به وسیله مقربان بساط دولت شرف تقبیل عتبه فلک‌رتبه حاصل نموده به عطای خلعت سراپا التماع و جیقّه مرصع مهرشعاع و ذخیره‌اندوز عزت و افتخار گشتند و از فیض انظار عنایت خدیو کامکار، مرتقی مدارج دولت و اعتبار شدند و نواب خان درّانی جزایرچی باشی با پانصد نفر مأمور شد که همراه مومی الیها به قلعه طبس رفته عالی‌جاه جعفر خان و کوچ و بنه ایشان را که به موجب اشاره میر علم خان در آن‌جا محبوس بودند، برآورده در نواحی مشهد مقدس به اردوی معلی آورند و حکام و عمّال از رؤسای همان مملکت، به هر سمت و ناحیه تعیین و فتحنامه‌ها به اطراف هر ولایت و سرزمین ارسال یافت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۹

در بیان کیفیت محاصره مشهد

چون کلید فتح قلعه تون به تأیید قادر بیچون، به‌دست اولیای دولت ابدمقرون آمد و خاطر ملکوت مناظر به حصول انفراغ از این مهم طمأنیت‌اندوز و نشاطتوام شد، اراده کرامت آماده به‌سمت مشهد مقدس و طواف آن ارض اقدس، از ضمیر الهام‌پذیر پادشاه گردون‌سریر، سر برزد و باعث بر این حرکت سراسر مثبت و موجب نهضت مستلزم النصرت، آن‌که به عرض اشرف رسید که از تاریخ مقتول شدن نادر شاه الی حال، قریب هفت سال است که بلده مسطور به سبب خالی بودن از پادشاهی مستقل و تسلط اوباش و اراذل، مورد انواع فتنه و فتور است، شرفا و رعایا از آسیب و تعدی اشرار، دم خوش نمی‌زنند، بلکه خدّام روضه مقدسه از بیم اذیت و اضرار، نفسی پهلوی به بستر آسودگی گرم نمی‌کنند و هر سال یکی از رؤسای ایلات زورمند، محصولات حوالی آن ارض شرف‌پیوند را چراگاه خیول ستم و گزند می‌سازد و در این دو سال که میر علم با خوانین چمشک‌زک، طرح خصومت و جنگ انداخته رایات تسلط و اقتدار بر آن دیار افراخت، ارباب ثروت و دولت را به مصادرات از حد افزون و مواخذات گوناگون متضرر و گرفتار ساخت. کسی را که گمان اندک تمّول به خاطر می‌آورد، جواهر و اجناس دیگر به قیمت گران به آنها داده مبالغ خطیر از وجه مبیع به طریق توزیع تحصیل می‌کرد و فرمایشهای دیگر بر آن افزوده، تکلیفات مالایطاق می‌نمود. خلایق از این تعدی‌ها نهایت عاجز و تنگ و دست همه از بار مظالم او ته سنگ بود.

بنابراین امور، مخطور خاطر کرامت‌ظهور چنان شد که کس به ارض مقدس فرستاده از کیفیت فتح تون و توجه موکب همایون به اصلاح بی‌نسقی‌های مشهد سعادت‌مشحون اطلاع داده آید، تا آفت‌زدگان ظلم و بیداد را دل از قرب زمان معدلت و دادرسی برآساید. از برای تبلیغ این نوید عافیت تمهید، کریم خان درّانی چاوش‌باشی سرکار خاصه شریفه، مطمح نظر اصابت اثر خدیو خردپرو شد. موجبش آن‌که خان مذکور در ایام محاصره نیشابور برای تسکین و تسلیه قلوب محصورین، مأمور به رفتن ارگ شهر مزبور شده بود. آن سیه‌بختان بر شیوه سخن‌نشوی اصرار نموده او را همان‌جا نگاه داشتند و حضرت کشورستانی در آن سال به

الهام آسمانی، دست از تسخیر آن بقرعه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۰

بازداشته، بر وفق مضمون «الامور مرهونته باوقاتها» به وقت دیگر گذاشته، عنان عزیمت به مقر خلافت منعطف فرمودند. بعد از آن کریم خان از آنجا برآمده، در مشهد مقدس با یوسف علی خان جلایر طرح رفاقت انداخته همسری می‌نمود و چون میانه یوسف علی خان و خوانین چمشکرک نفاق و نزاع افتاد و اکراد به جنگ برخاسته و غالب آمده مشهد مقدس را محاصره نمودند، یوسف علی خان چاره کار جز توسل به درگاه جهان‌مدار ندیده، کریم خان را به اتفاق میرزا احمد افغان، نویسنده و قلیچ خان، به بارگاه ملایک‌آستان روانه ساخته، عرض احوال و التماس امداد از عتبه جاه و جلال نمود. چون کریم خان به حضور ساطع النور رسید و عریضه یوسف علی خان مع پیشکش از نظر انور اطهر گذرانید، مأمور به توقف در اردوی منصور گردید و در جواب التماس یوسف علی خان فرامین واجب الاذعان به سرافراز رؤسای اکراد، مشتمل بر منع مخاصمت و معادات، عزّ اصدار یافت و باعث اطفاء حرارت فریقین و اصلاح فیما بین شد. نقل آن مناشیر کرامت‌تأثیر، ان شاء الله القدر در محل خود در سلك تحریر و سمت تسطیر خواهد آمد.

القصه بعد از ترسیل این فرامین هدایت‌آئین، امر جلیل‌القدر به صدور پیوست که ارقام استمالت‌عنوان، به سرافرازی میرزا امین و غیره اعیان، مرقوم قلم عطار در رقم منشیان فصاحت‌بیان، بدین مضمون گردد که «در این اوان معروض آستان عظمت‌بنیان گردید که بعد فرار علم هر یکی در آن مقام محترم به بلوکی از بلوکات و محله‌ای از محلات، رقم اختصاص به نام خود کشیده، مسند آرای حکومت گردیده است و خلائق از تحکّمات بی‌موجب آنها به جان رسیده، بناء علی هذا مواکب معدلت‌لوا، برای ترفیه احوال رعایا و ضعف و پرداخت حال مجاورین آستانه معلّی، وارد الکای خراسان گشته، رو به آن طرف کثیر الشرف دارد. باید که متعدیان کوتاه‌نظر چشم افاقه به مآل این وقاحه باز نموده و بعد از این مجوز ایذاء عباد نبوده، احکام مطاعه پادشاهی را تعویذ بازوی دل و هیکل گلوی جان ساخته، چند نفر از رؤسا در سر راه موکب والا آمده، تقبیل رکاب سعادت نمایند، تا برای نظم و نسق آن ولایت و آسودگی و آرامش خلق و رعیت، بنایی گذاشته عنان عزیمت ممالک‌پیرا به سمت دیگر منعطف شود.»

و نظر به این که کریم خان مدتی اوقات در آنجا گذرانده و بلدیت و آشنایی با آن جماعه به هم رسانده بود، ارقام عاطفت‌ارتسام حواله او گردید که به بلده مقدسه رفته،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۱

تبلیغ احکام مطاعه و تمهید لوازم استماله نماید و خود با جنود اقبال و تأیید ملک متعال به تاریخ چهاردهم ماه رمضان برکت‌توآمان، از ظاهر تون کوچ فرموده و طیّ منازل نموده، به قریه فتح‌آباد - که سه منزلی تون است - رایات ظفر افراختند. عالی‌جاه رفیع جایگاه شہامت و بسالت‌پناه، مقرب آستان حضرت‌الخاقان، شاه‌پسند خان درّانی، میرآخورباشی سرکار خاصه شریفه را به اتفاق جمعی از خوانین و شش هزار نفر از قشون جلادت‌آیین، به جهت دستگیر ساختن میر علم تمردشعار، مأمور اولکای سبزوار ساخته، ارشاد فرمودند که در آنجا رفته میر علم را از مردمی که او در پناه آنها خزیده است، طلب نمایند. اگر آنها به عنوان تلقی پیش آیند، فهو المراد، او را از دست آنها گرفته به حضور ساطع‌النور بیارند و اگر سر از قبول فرمان باززنند، به محاصره شهر پرداخته و کار بر متمرّدان سخن‌ناشنو تنگ ساخته، صید مقصود را به هر روش که دانند و توانند به دست آورده، رو به بارگاه فلک‌اشتباه آرند. مأمورین موافق حکم قدرآیین از همان منزل به طریق ایلغار روانه سبزوار شدند و رایات جهان‌نورد به سمت ترشیز سمت ارتفاع یافت.

چون طنطنه ورود موبک ملایک وفود به گوش میر علم رسید، سراسیمه و بی‌قرار گشته، تمامی اسباب ثروت و تجمل در مشهد گذاشته راه فرار به جانب سبزوار سرکرده، ابراهیم خان و حاجی جعفر و شیخ احمد خان قرایی و محمد خان و غیره سرکردگان که در ارض مقدس بودند و بعضی از بومیان توابع اجماع نموده، در باب تعیین سرداری که صاحب‌اختیار در امور کلی و جزئی باشد، مصلحت اندیشیدند و بعد از فکر و مشاوره میرزا امین را لایق این منصب دیده، از میان خودها برگزیدند. او نیز به فریب نشئه فانی سرخوش شده و کلامه شادمانی بر تارک نادانی کج نهاده، خود را حاکم و مختار و مرکز دار و مدار قرار داد و در باب اطاعت و فرمانبری و اتفاق و امداد در برافراختن لوای سروری، همیشه مشوره با رفقای کیاست‌پیشه می‌نمود. ایشان می‌گفتند که در قشون عظمت مشحون شاهی دواب و چارپای بیرون از حد حصر و تناهی می‌باشد و هر جا نزول می‌کند بنا بر عدم کفایه علف و علیق آن ناحیه، بیش از روزی چند استقامت نمی‌تواند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۲

نمود. در این اولکا هم که وارد می‌شوند، غلات نواحی شهر به خرج سورات و علیق الدواب اکتفا نخواهد نمود و اگر از جای دیگر به طریق رسد بیارند، به مصارف زمستان کافی نخواهد بود.

در صورتی که جریده و اسب و قمچی وارد این ولایت شوند و اسباب تدارک با خود نداشته باشند، در موسم شتا و برودت هوا چگونه تاب لشکر شدید الصولت سرما توانند آورد؟ در دو سه ماه عاجز آمده عزم برخاستن و رفتن خواهند کرد و وقت برخاستن چنانچه معمول است، یورشی خواهند آورد و بالفضل الهی اسباب مدافعه کمای مهیا داریم و از آتش‌بازی توپ‌های دوررس کلان و زنبورک و غیره آتش‌دانه‌های برق‌افشان- که بر باره و بروج قلعه تعبیه شده است- و هم از مزاحمت و ازدحام خلاق شهر که به کثرت و عدت تمام است، مجال جرأت و پیش‌قدمی نخواهند یافت و بالفرض اگر دندان به جگر افشوده و سینه سپر کرده خود را به پای قلعه رسانند، قلعلگیان که از ذکور و اناث، متجاوز از صد هزار می‌شوند، به لوازم جنگ و دفاع، دست به وجه احسن می‌توانند گشود. اگر آبادی از بسیاری گشاددادن توپ و تفنگ به سستی گراید، بارش خشت و سنگ به نیابت گوله و بادلیج کار نماید.

بعد این مذکورات، همه دست بیعت به میرزا امین داده قرار دادند که اگر میرزای مذکور به حراست قلعه و صیانت شهر چنانچه باید پردازد و لشکر شاهی دست از محاصره برداشته، رایات توجه به سمتی دیگر افرازد و در ارض اقدس دیگری را غیر او شاخص و دخیل کار نساخته، بر جاده فرمانبری راسخ‌دم و ثابت‌قدم باشند و از امر و نهی او در هیچ باب تخلف و انحراف نورزند و مالیات دیوانی که به اکراد و اتراک می‌دادند، به همان دستور این جا عاید می‌ساخته باشند و مواجب نوکر هر محال از رعایای آن محل گرفته، مهم‌سازی ملازمان به جا آرند و اگر کسی از عظمای خراسان یا مملکتی دیگر پا به این نواحی گذارد، همه بالاتفاق به مدافعه او کوشش نمایند. بای حال، میرزا امین از خبر آمدن کریم خان ایلچی به فکر سامان تجلیل و خودآرایی افتاده و چادر دوازده دیرکی در صحن خانه برپا ساخته، مجلس ملوکانه ترتیب داده و چریک پنج شش هزار تفنگ‌چی از محلات طلبیده و در اطراف اربعه آن بارگاه ایستاده و قطار بسته داشته، خود بر مسند عزت و شأن به‌طور پادشاهان والامکان نشست و ایلچی را در آن مجلس طلب داشته، اسباب تکلف و خودنمایی به هر صورت در نظر او جلوه‌گر ساخته، گمان این به خاطر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۳

داشت که احوال وفور دولت و کثرت مواد قوت او، به عرض اشرف اعلی رسد و از انبوهی سپاه و جمعیت و اتفاق و افزونی رعیت، شاید متوهم شده داعیه تسخیر این ولایت از خاطر برآرند و این طرف تشریف نیارند.

کریم خان را بعد از طی طومار مکالمه به خانه میرزا حسن برادر خود فرستاده، قدغن نمود که مستحفظان باخبرت به طریق کشیک بر او گماشته نگذارد که کسی نزد او آمدوشد نماید. بعد از آن به صوابدید و مشوره ارکان دولت، عریضه‌ای مشتمل بر لوازم ضراعت و مشعر از احوال خرابی ولایت و تلف شدن محصولات و پریشانی رعیت نگاشته و کریم خان را پیش خود طلب داشته و

در محاذات سلوک جاهلانه به تدارک گونه پرداخته، عریضه مرقومه به صحابتش انفاذ در گاه آسمان‌جاه ساخت و بعد از رخصت او لازمه کوشش و اهتمام در استحکام قلعه و گردآوری آذوقه پیش گرفته، محصلان موکد به قراء و مزارع نواح شهر تعیین نمود و قدغن کرد که رعایای هر محال را از مساکن آنها با مال و عیال کوچانیده و به شهر آورده، در اصل بلده سکنی دهند و محصولات توابع را تماماً آتش کشند. غافل از این که محول حال عالم را در دگرگون ساختن هوا درنگی نیست. به پاداش این خیال خام، زود دود از کاخ دولت او خواهد انگیخت و در آشی که از شوربختی پخته است، زهر ناکامی خواهد ریخت.

قریه کندر مضاف اولکای ترشیز محل ارتفاع رایات فلک‌فرسا بود که کریم خان وارد اردوی معلی شده شرف تقبیل آستان‌بوس حاصل نمود و عریضه مرسله میرزا امین از نظر اطهر انور گذرانید. بعد مطالعه آن و استماع تقریر زبانی کریم خان رایات عالیات از کندر به حرکت آمده، سلطان‌آباد که از قرای معموره و وسط حقیقی ترشیز است سمت ارتفاع یافت و دو روز برای گردآوری غله محصول خالص جات توقف در آن موضع اتفاق افتاد و بعد از آن قریه ازغند، مخیم عساکر ظفرپیوند گردید. در طی این منازل فرخنده‌آیات، اکثری از مستحفظان قلاع و حکام و عمال ولایات به قدم اطاعت پیش آمده از عنایات و تفضلات پادشاهی بهره‌مند و سرفراز گشتند و میرزا امین با آن که صبیهاش به چهار سال پیش از این در جنگ قلعه گلستان به سلک مخدرات سرادق عظمت و شان، عزّ انسلاک یافته بود و میرزا با این جهت شرف عبودیت با این آستان سلطنت‌بنیان حاصل نموده، بایستی پیشتر از همه در اوقاتی که موکب ظفرکوکب وارد سوادقاین و تون بود، ادراک شرف ملازمت و ادای آداب مبارک‌باد فتوحات می‌نمود، تا تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۴

بیشتر از دیگران به یمن انتظار عنایات خدیو کیهان‌گوی دولت و امتیاز و عزّت از میدان می‌ربود چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار به مقتضای کوتاه‌بینی و قصور عقل و ممانعت مشیران بدمصلحت سراپا جهل، خصوصاً محمد خان شاملو و شیخ احمد خان قرایی - که متصرف در مزاج او بودند - پرتو حسن و خوبی آن رأی بر ضمیر او نتافت و توفیق احراز آن سعادت عظمی نیافت.

چون تمرد اهالی ارض اقدس و سرتابی از اطاعت و انقیاد جناب مقدس به ثبوت پیوست و اراده تأدیب خودسران و تسخیر آن مکان در ضمیر آفتاب‌تنویر خسرو ممالک گیر نقش بست، از همان منزل ازغند، عالی‌جاه رفیع جایگاه، امیر الامراء العظام، حاجی نواب خان الیکوزبی صاحب جمع صندوقخانه سرکار خاصه شریفه، با امیر خان قرایی سردار ولایت تون و تربت و زاوه و محولات و خلیل خان میش‌مست، حاکم اولکای ترشیز و اسماعیل خان، حاکم و صاحب‌اختیار خواف و پنج شش هزار نفر از لشکر نصرت‌اثر، مأمور شدند که به توابع ارض اقدس رسیده نصب رایات ظفر و سدّ طریق آمدوشد بر اهل قلعه و شهر به نوعی نمایند که پرنده را مجال درون رفتن و بیرون آمدن نباشد و متعاقب مأمورین عالی‌جاه رفیع جایگاه، عمده‌الخواین الکرام، عظمت خان علیزبی را فرمان شد که با جمعی از غازیان پیش‌رفته، غله محصولات آن نواحی را جمع‌آوری نموده، راه وصول آذوقه با اهل قلعه مسدود سازد و در تلو تعیین سرداران مذکور، اردوی منصور نیز به حرکت آمد و پادشاه فیروزی‌سپاه، مثل آفتاب جهان‌تاب، سیر منازل و طی مراحل به تأنی می‌فرمودند.

بهادران نصرت‌پیشرو به راهنمایی اقبال خدیو‌ظفر در جلو، بیست و پنجم ماه مبارک رمضان وارد ارض فیض‌نشان شدند و به موجب حکم والا - محیط اطراف و جوانب قلعه گشته، در فراهم آوردن غله و سدّ راه آمدوشد قافله، تضییق حال قلعه‌گیان، به مرتبه کمال نمودند و نمی‌گذاشتند که کسی از قلعه سر برآرد و یا جبه‌ای از غله به درون شهر برد.

رایات جاه و جلال، دوم ماه شوال، قرین فتح و فیروزی به قریه طرق دو فرسخی بلده فاخره مشهد ورود اجلال نمود و روز دیگر برای تعیین مکان سنگر، اشهب فلک‌سیر نظر را در اطراف قلعه، گرم جولان ساخته به محل موسوم به حلوی - که از حیث آب و هوا بر اکثر اماکن آن‌جا راجح و در یک فرسخی شهر به سمت شرقی واقع است - جای ارتفاع

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۵

شادروان دولت مقرر و آن سرزمین به یمن سایه گستری خیام نصرت اثر، همسر به سپهر اخضر گشت و در آن محل سعادت منزل، به معماری رای رزین و مهندسی طبع هنر آفرین، قلعه مرتفعه وسیعه و عمارات عالیه منیع و بازار و چارسوی با فضا و مساجد و حمامات دلگشا نقش پذیر طرح تعمیر شد و بنایان درست اندیشه و کارگران مهارت پیشه از اطراف و اکناف ممالک محروسه حاضر آمده، به مأمور به کار؛ و داروغه‌ها و محصلان سرگرم اهتمام و اصرار گردیدند. در عرصه چند روز، قلعه فلک‌قرین در کمال متانت و استحکام و عمارات رفیعہ دلنشین به لطف و زیبایی تمام، صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفته، شهری معمور و منزلی پرفرح و سرور که سواد خرمی ایجادش طعنه بر غره بیضای عید و شکوه و شأن کرسی عرش بنیانش پهلوی به نه قصر مشید زند، زیب ترتیب یافته، روکش قصر زمردین رواق و مشهور در ساکنان عرصه آفاق گردید.

چون سکنه بعضی از قلاع متعلقه ارض اقدس از قبیل شاندیز و جورمکن و اخلومد به غرور متانت و استحکام امکنه و مساکن، به جاهای خود منزوی و متمکن بوده، رجوع به دربار جهان‌مدار نیاوردند، جمعی از بهادران بهرام‌مهابت و غازیان اسدصلابت تعیین شدند که آنها را به طریق هدایت راهنمایی و از ارتکاب شیوه مخالفت چشم‌نمایی کنند.

هر که رقبه اطاعت به رقبه انقیاد دهد، او را استمال و به شمول مراتب عاطفت خوشحال سازند و هر کس به مقتضای شقاوت، سر از جاده فرمانبری بپسجد، به قلع و قمع او پردازند. مأموران به حسب فرمان واجب الاذعان، بدان نواحی رسیده و در صدد استکشاف حال عاصی و مطیع و دریافت نیت شریف و وضع شدند. متحصّنان به مجرد ورود جنود ظفر نمود در آن حدود، سود و بهبود جز در اطاعت و استکانت ندیده، همه اختیار طریق عجز و الحاح نمودند و به محض جنبش کلید اراده بهادران ظفر فتح آمده، ابواب خیر و فلاح به حواله کردن مقالید قلاع بر روی خود گشودند.

افتتاح این حصون، مقدمه فتوحات عظمی گشته، مژده‌رسان اولیای دولت روزافزون و موجب رعب و هراس جمیع سرکشان طالع‌نگون گشت. سلیم طلای یوزباشی شاندیزی- که دماغ آشفته سودای گمراهی و دل‌نهاد تحصّن و قلعه‌داری بود- خود را در ورطه بی‌دست و پایی دیده از در انابه و استیمان درآمد و جبهه‌سای عتبه سپهررتبه گشته، به تدارک تقصیر و قصور- که در حاضر شدن بارگاه کرامت‌ظهور از او به صدور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۶

پیوسته بود- مستدعی و متکفل گردید که به هر خدمتی و مهمی که مأمور گردد، در تقدیم آن به جان و دل بکوشد. از این عرض مستمندانه، دریای افصال پادشاهانه به جوش آمد و مشار الیه را به لقب ارجمند خانی و عطای جیقه و حکومت کوه‌پایه معزّز و سربلند فرمودند و همین قسم هر که از کدخدایان وارد معسکر فیض‌نشان گشته به شرف ملازمت کیمیاخاصیت رسید، داخل دار الامان و مشمول عنایات بیکران گردید.

در همین اوقات، عالی‌جاه نواب خان جزایرچی‌باشی که از اثناء راه به‌جهت آوردن جعفر خان با خانه کوچ و اقوام به‌سمت طبس کیلک رفته بودند، با خان مذکور به درگاه جهان‌پناه آمده باریاب مجرا شد. انواع تفقّد و مرحمت از طرف قرین الشرف اعلیحضرت به جعفر خان معمول و صنوف تفضل و نوازش درباره نقد علی خان، برادر و دیگر اقوام او، مبذول گردید و حسب الاستدعای جعفر خان، تمامی ایل زعفرانلو به خطاب مستطاب درّانی بامیزی شرف اختصاص یافته به پایه امتیاز رسیدند. هردو برادر با خانه کوچ رخصت وطن یافته، به اتفاق عالی‌جاه رفیع جایگاه، بنده دولت‌خواه فدویت‌نشان، اسد الله خان، نایب ایشک آقاسی‌باشی دیوان‌اعلی، حسب الامر عازم خوشان گشتند و خوانین اکراد، در ازای این عنایت خدیو با عدل و داد، وقت رخصت متعهد شدند که کل سرکردگان چمشگزک را به اطاعت آستان عظمت‌بنیان ترغیب نموده به حوزه انقیاد آورده، به درگاه خلیق‌پناه آرند و سرگرم تقدیم خدمت و جان‌فشانی سازند، چنانچه جعفر خان بعد رسیدن به خوشان، توقف در آن مکان ورزیده

و سرکردگان طوایف اکراد را مألوف و امیدوار عنایات جناب والا- ساخته، به اتفاق نقد علی خان برادر خودش و عالی‌جاه اسد خان- که از درگاه فلک‌اشتبه برای آوردن خوانین چمشگزک تعیین شده بود- روانه دربار جهان‌مدار نموده و خوانین مشار‌الیه بعد رسیدن، غاشیه بندگی بر دوش و حلقه اطاعت در گوش کشیده و مؤسس اساس عهود و مواثیق گردیده، عهدنامه‌ها نوشته و به امهار مختوم ساخته، به رکیب‌خانه همایون سپردند که به هیچ وجه از رضاجویی خاطر اقدس عدول ننمایند و با دوستان این دودمان سلطنت‌بنیان، دوست و با دشمنان این خاندان، دشمن بوده نسلا بعد نسل از این عهد موکد و پیمان موثق متجاوز و مختلف نشوند و حقوق عنایات تفضلات قبله‌عالمیان را بر طاق نسیان نگذارند. در این اوان که رؤسای اکراد و غیره ایلات، رو به بارگاه عالم‌پناه آورده تشبث به اذیال عواطف و افضال خدیو بی‌همال نمودند، قوافل اکراد علی‌الاتصال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۷

حمل و نقل آذوقه به اردوی دریامثال می‌نمودند و هم از اطراف ممالک خراسان و بلاد ترکستان، به کوری چشم بداندیشان، هر روز اجناس فراوان به معسکر فیروزی‌نشان می‌رسید و از جهت حوایج و ماکول، احدی زحمت ضیق نمی‌کشید.

در بیان گرفتاری میر علم خان

پیش از این سمت تحریر یافته که چون میر علم خان از خبر انتهاز موکب همایون به جانب خراسان، خاشاک وجود خود را در راه سیلاب فنا و صورت مرگ از وجنات احوال هویدا دید، سلک جمعیتش به مجرد انتشار این خبر، از هم پاشید. مشار‌الیه از مشهد مقدس رو به فرار و به امید امداد بغیر خان روانه سبزوار گردید. عالی‌جاه مقرب الخاقان، شاه‌پسند خان، میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه و سردار عساکر نصرت‌مآثر خراسان، مأمور به تعاقب او شده و در آن‌جا رفته شهر را محصور و طرق و شوارع را مضبوط به احتیاط موفور نمود که مبادا صید به دام افتاده از راهی بدر رود و باز به دست آوردنش به درجه تعسیر کشد. غازیان فیروزی‌نشان، سیه‌ها نزدیک رسانده داد سعی و کوشش در لوازم قلعه‌گیری می‌دادند و از قلعه هم هر روز جمعی برآمده به استظهار باره و دیوار، دست به مقابله و مجادله می‌گشادند. لیکن قلعه‌گیان از فقدان آذوقه و غلبه جوع به جان آمده، مسلوب الطاقه و فاقد القوه شده بودند و بهادران قشون ظفرنمون می‌خواستند که زود یورش برده عقده این کار بگشایند. چون از جناب فلک‌رفعت، مأذون حرکت نبودند، اقدام بر این امر نمی‌نمودند.

عالی‌جاه مشار‌الیه تنگی حال قلعه‌گیان به بارگاه سپهرآستان معروض داشته اجازت استدعا در این باب نمود که اگر از موقف سلطنت حکم شود، شیران به خون تشنه یورش برده، شهر را به غلبه و زور به تصرف درآورند و شجره استقلال متحصنان را از بیخ و بن برآرند. حضرت شاهی ظل‌اللهی از وفور مراحم و الطاف جبلّی، از سفک دماء و هتک عرض و ناموس خلاق احتراز فرموده، رضا به این امر ندادند و از الهام ریانی تدبیری به خاطر انور آن دانای رموز آسمانی جلوه گر شد که موافق رقم تقدیر آمده، صورت‌نمای شاهد مطلوب گشت. توجه‌بخش آن‌که علی خان و غیره سرکردگان اکراد- که جبین ارادت بر آستان دولت‌بنیاد سودند- چون با اکثر بغایریان همسایه و همزمان بودند، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۸

قول آن‌که

بد همسایه را همسایه داند سرشت طفل بدخو دایه داند به جهت استمالت بغایریان و به دست آوردن میر علم خان مأمور شدند. نقد علی خان در وقت رخصت به عرض رساند که میر علم هنگام استیلاء خود، در اضرار و استیصال قوم ما بنده‌ها به اقصی الغایت کوشیده و برادرم جعفر خان را با ابراهیم خان کیوانلو کور ساخته و مال و منال آنها را متصرف گردیده، درجه‌ای از درجات دشمنی و معادات فرو گذاشت نکرده، الحال که ما ستم‌دیدگان از دست آن ظالم روی ارادت به درگاه معدلت‌پناه آورده خود را

منسلک به سلک بندگان بلاشتباه کرده‌ایم، امیدواریم که چون بغایریان به حیطة اطاعت و انقیاد در آمد، مشار الیه را به دست ملازمان آستان سپهر بنیان دهند، حواله ما بنده‌ها کنند که در خوبشان نزد جعفر خان و سایر رؤسای کردستان برده به سزای اعمال ناصوابش رسانده، سر فتنه‌پرور او را بر نیزه کرده به اردوی کیهان‌پو رسانیم تا انوار مشعل جهان‌افروز این دولت سرپا معدلت در جهانیان پرتوافکن و چشم سایر خیره‌سرا و ستم‌پیشگان، به معاینه صورت‌مآل روشن گردد.

چون طریقه انیقه و سحیه مرضیه آن جناب آن است که هر کس از راه جهل و عناد به این دولت خداداد سرکشی نماید و عاقبت مغلوب قهرمان سطوت و عظمت گشته از پا در آید، باز نظر مروت و فتوت به حال او افکنده و بر مسند عزت نشانده، به تدارک حال پراختلالش بذل توجه فرمایند، درباره میر علم نیز، مذکور خاطر دریامقاطر همین بود که چون به محاذات جرم روگردانی از عتبه خلافت، ذلت و اهانت مستوفی کشیده التجا به امثال و اقربان بلکه به فرومایگان و زیردستان برده، بی‌وقر و دربدر گردیده، بعد از دستگیر شدن، رقم عفو بر زلات او کشیده، مشمول عواطف و مراحم نموده آید. لیکن شومی اعمالش، دشمن قوی در قفا و معاینه پاداش کردار در دار دنیا، مرقوم کلک قضا بود، نگذاشت که مهلت به میان آید و او از ورطه نکال برآمده بیاساید. عرض نقد علی خان به اقتضای مصلحت وقت - که متعهد ارجاع و احضار سبزواریان شده می‌رفت - موصول به عَزَّوَجَلَّ قبول و رقم اشرف زینت‌پذیر صدور گردید که عالی‌جاه سردار بعد سلوک بغایریان بر جاده انقیاد، دست از محاصره قلعه برداشته و میر علم خان را به حواله نقد علی خان گذاشته، خود با عساکر متعینه روانه عتبه علیه گردد و نقد علی خان این فرمان حسب المدعا را حرز بازوی کامروایی ساخته، عازم سبزواری گردید و دولی خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۹

شادلو و چند نفر قوم خود را نزد ابراهیم خان بغایری فرستاده پیغام کرد که منازعه و مجادله که فیما بین طایفه چمشگزک و میر علم در میان آمد، بر سر ایل بغایری بود که چون میر علم خان به عزم تخریب سبزواری و استیصال ساکنان این دیار لشکر آورده دست تعدی و تطاول گشود و قاصدان و چاپاران به تواتر و توالی نزد جعفر خان برادر فرستاده و استدعای کمک و امداد نمود، خان مسطور حق همسایگی و مراعات ایلی را بر خواش او مقدم داشته قشون اکراد و دیگر ایلات را انعقاد داده، به معاونت ایل بغایری روانه ساخت و به این سبب میان طایفه کردیه و جماعت عرب محاربات صعب وقوع یافت. آخر کار شیرازه جمعیت اکراد از هم پاشید و میر علم غالب آمده، متصرف سبزواری گردید و بعد از آن سرشار نشه خود کامی گشته، به اولکای خوبشان و مشهد مقدس لشکر کشیده و ظفریاب گشته، جعفر خان و ابراهیم خان را کور ساخته و از طوایف اکراد و اتراک خراسان یورغمال گرفته و خوانین مذکور را با خانه کوچ به طبس کیلک و تون فرستاده، تا حال مقید و محبوس داشت، تا آن که مسبب الاسباب حقیقی، لطیفه لطفی از غیب جلوه‌نما ساخت و خلیفه والاشکوه معدلت‌پژوهی را سایه گستر آفاق نموده، به پرداخت حال و دادرسی درماندگان پرداخت که محبوسان را خلاص و به وطن مألوف باز مقرّر و مناص میسر گشت. در ازای این عاطفت عظمی و عارفه کبری، کل اکراد خدمت خدیو با عدل و داد بر خود لازم گرفته تصمیم ارادت و توفیق منت نموده‌اند که تا جان در تن و رمقی از حیات در بدن داشته باشند، در تقدیم لوازم جان‌فشانی دولت‌خواهی آن آستان تقاعد نورزند و فرمان واجب الاذعان نیز شرف صدور یافته که اهالی سبزواری را هرگاه بخت رهبری نماید و میر علم را تسلیم بندگان جناب والا نموده از در اطاعت در آیند، سردار کثیر الاقدار دست تعرض از محاصره شهر و قلعه باز کشیده، روانه دربار جهان‌مدار شود؛ و اگر از راه عاقبت‌نفهمی خمیرمایه فساد را در کنف حمایت خود نگاه داشته، بر رویه نادانی و جهل اصرار ورزند و قلعه به زور و تردّد بهادران نصرت‌نشان مفتوح شود، گنه‌کار و بی‌گناه پامال جنود ظفر و خشک و تر سوخته برق آفت خواهد شد.

چون اکابر و اهالی آن‌جا همه عاجز و بی‌جان و جویای وسیله نجات و امان بود، این معنی را فوز عظیم و ودیعه رستگاری از بلای فحیم انگاشته و سر بر خط فرمان‌پذیری گذاشته، ابراهیم خان و غیره رؤسای بغایریان به ملاقات نقد علی خان آمدند و نظر به این که

و ثوق بندگی و اعتقاد او به جناب فلک رفعت و عنایات و توجهات آن حضرت در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۰

باب آن راسخ قدم جاده فدویت، سمت تحقیق و اشتها یافته موجب یقین و اعتماد بر قول و فعل او بود، دل نهاد عهد و پیمان او شده، بعد حصول دل جمعی، میر علم را به دست نقد علی خان سپردند و امان نامه‌ای که از پیشگاه فضل و احسان خدیو کیهان، به سرفرازی و جان بخشی اهالی و سکنه آن دیار عزّ اصدار یافته بود، روشنی بخش دیده سردار عالی مقدار و سرخیلان عساکر ظفر شعار گردید. مورچلها را از دور و اطراف قلعه برداشته عازم درگاه معلی شدند. سبزواریان شکر حفظ ناموس و امان جان به جا آوردند و نقد علی خان، میر علم را مغلول و ماسور و یک چشمش کور ساخته و به مرکبی حمار سوار نموده، روانه خبوشان گردید. بعد رسیدن بدان مسکن، مرد و زن از تمام کردستان و مسخره و اجلاف و معرکه گیران به تنبک و دایره و دهل نوازان پیشواز رفته به اهانت و استهزاء تمام او را پیش جعفر خان آوردند و او عتاب و خطاب و سرزنش بسیار نموده به زاجرات مالا کلام، سرش از تن جدا و بر نیزه انگشت نما کرده، به دست چند نفر از اکراد همراه عالی جاه رفیع جایگاه اسد الله خان- که از حضور پر نور مأمور به رفاقت نقد علی خان بود- روانه درگاه آسمان جاه نمودند و در زمانی که آن کله خام سر از نظر اطهر خدیو هفت کشور گذشت، سراینده چرخ پیر این مقال به زبان حال تقریر می کرد؛

سری که گردن از امرت کشید، گردونش بر آستان تو آخر چو گوی غلطان کرد به موجب التماس نقد علی خان که حقیقت خلوص اعتقاد ابراهیم خان نسبت به جناب اعلی حضرت خاقان معروض داشته با عریضه مشار الیه به حضور فایض النور ارسال نموده بود، خلعت فاخره و جیقه مرصع در وجه انعام ابراهیم خان مع رقم اشرف به سرفرازی او سمت ترسیل یافت.

ذکر التجای شاه به درگاه آسمان جاه و به تصرف در آمدن ولایت مشهد و ذکر دیگر وقایع و صادرات آن ولایت

چون مدت محاصره ارض اقدس به طول انجامید، کار قلعه گیان، نوعی به حد اضطراب رسید که هر شب جمعی از اشتعال آتش جوع بی قرار شده، خود را از بروج و دیوار حصار به زیر انداخته، داخل معسکر همایون می شدند و از فیض خوان سالار جود و عطای خاقان کرم گستر- که لیلا و نهارا نعمای الوان و اطعمه فراوان به گروه ها گروه غربا و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۱

مساکین و فقرا و محتاجین بذل و ایثار می شد- شکم سیر و زله بردار گشته بی مزاحم در اردوی جهان پو می گشتند. محصوران از تنگی حال خود و استماع رفاه احوال واردان لشکر پرنوال و آرزو گشته حسرت زده، به تمنای دانه گندمی سینه چاک و سوده آسیای هلاک می گردیدند.

ز تنگی گر فقیر و گر غنی بودز خوان قسمتش غم خوردنی بود

نظرها قرص مه را کرده تاراج به نان شب فلک هم گشته محتاج جماعه شاملو و قرایی و غیره طوایف اوباش- که جمع آمده بودند- دست تپاول از آستین برآورده و اظهار سرگرمی و اهتمام در استحفاظ به وجه تمام نموده هر روز از کدخدایان التزام می گرفتند که شب مردی در اتاق خود آرام نکند و مقصود از این تأکید آن که به هر کس گمان تمولی شود، در ظلمت لیل به خانه اش همچو سیل در آیند و هر چه اسباب و اثاثه در آنجا یابند ربایند. چنانچه شبی از شبها به خانه شیخ ابو جعفر پیش نماز ریخته و خون او را به خاک آمیخته، قریب دو هزار تومان نقد و دیگر اموال و اشیا برداشته بردند و مردمی که به کشیک داری قلعه و باره اشتغال داشتند، نسوان و اطفال آنها برای تحصیل وجه معاش و مبیع نمودن اثاث البیت و خورده باش، به اسواق می رفتند. عورات اعزّه و اعیان ارض تقدس نشان- که پا از دربند خانه بیرون نگذاشته و کوچه و بازار را گاهی ندیده در حجب پرده عفت پرورش یافته بودند- از تقدیر مقلب اللیل و النهار، قسمی به سرحد اضطراب رسیدند که مخدّرات ایشان رو به بازار آورده و بضاعت مزجاتی که در بساط داشتند،

برای بیع بر سر دست کرده سعی حصول روزی و چاره‌جویی آتش جگرسوزی می نمودند. چون خبر از اوضاع روزگار و وقوف از معامله بازار نداشتند، الواط بیرونی و اجلاف شهری با دلّال‌ه‌زن‌ها دمساز شده، اجناس آنها را به قیمت زیاده از اصل بها خریداری نموده و لب به فسانه و فسون تطمیع گشوده، قدری زر به دست ایشان سپرده و قدری را وعده کرده با اجناس همراه خود می بردند. آن ضعیف‌ها را خاک‌پوش می کردند. طرفه حالی و غریب واقعه‌ای با اهل شهر رو داده بود. از یک طرف شور و اوایلی گرسنگان جگرسوخته و از جانبی نوحه و زاری اطفال جدا از مادران جان به مفت فروخته، سر به عیوق کشیده و فریاد الجوع و الغیث به نه گنبد دوار پیچیده و الحق چرا چنین نباشد

از آن مملکت عافیت بسته رخت که نبود در آن پادشاهی به تخت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۲ بر آن انجمن زار باید گریست که فریادرس را نپرسند کیست

کند سفله‌ای مست در کعبه قی اگر چوب حاکم نباشد ز پی

عسس گر نباشد سر احتساب، بود قاضی شهر مست و خراب

به هر جا که باغی بر آراستند پی ضبط آن باغبان خواستند

نباشد اگر باغبان در سراغ شود میوه باغ تاراج زاغ

نباشد اگر در میانه شهی به هر گوشه شیری کند روبهی

شهان زیور و زینت عالم اندشهان فخر نوع بنی آدم اند خلاصه سخن آن که در این چند مدت، به سبب نبودن پادشاهی ذی شوکت، ظلم و بیدادی که بر اهالی و سکنه خراسان رسید، سیما بر متوطنان ارض فیض نشان و مجاوران عتبه قدس بنیان آنچه وارد گردید، عشر اعشار آن بر باشندگان هیچ اقلیم و مکان به وقوع نپیوسته. محمد تقی خان سردار ایران، هرچند در ترفیه حال محصوران می کوشید و آدم خود را نزد میرزا امین فرستاده به القاء کلمات دوستانه و مواعظ خیرخواهانه، از دایره جهالت بیرون می کشید و پیغام می داد که نجات و حیات عالمی به همین قدر حرکت او صورت می گیرد که دست از قلعه‌داری برداشته به شرف پای بوس پادشاه مالک رقاب مشرف شود و من ضامن که همان وقت قرین اعزاز و احترام باز گردد؛ و او عذرهای لنگ و بی جا در میان آورده، فرستاده‌ها را بی نیل مقصود باز می گردانید و گفته می فرستاد که قلوب رعایای مشهد از سطوت و جلال بارگاه گردون‌همال پرخوف و تهی از رجا و بر حاضر شدن من به درگاه معلی هرگز رضا نیست. اگر لشکر ظفراثر دست از آویزش برداشته مورچال‌ها از پای حصار چینند، کدخدایان اینجا را با پیشکش لایق روانه حضور لا مع النور می نمایم و اگر این معنی پسند و گوارای عزیمت بلند نباشد، جز خزیدن به این حصار قفس آسا و ملترم بودن به رضای رعایا چاره‌ای ندارم.

عالی‌جاه معظم به اصغاء این مقالات در مقام تأمل تدبیری دیگر به خاطر آورده، میرزا ابراهیم اصفهانی که سابقا مجاور ارض اقدس کرامت معمور و در ایام انقلاب به سکنی گرفتن در اولکای تون مأمور گشته بود و در وقت متصرف شدن امنای دولت ابدظهور بر قلعه مسطور از آن جا برآمده شرف انسلاک در سلک اطباء و جراحان سرکار فیض آثار حاصل نموده و با میرزا امین سابقه ربط و تعارف به وجه کامل داشت، به قلعه فرستاده پیغام داد که میرزا امین در حریم قلعه با او ملاقات کرده ما فی الضمیر خود را با

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۳

آن معتمد در گاه والا- و دوست دیرینه خویش ظاهر نماید تا همچنان به عمل آید. میرزا درون قلعه رفته تبلیغ لوازم رسالت نمود. چون کار بر اهل قلعه تنگ شده بود و هریک به جان خود فال انفصال این قضیه جانکاه به صد تضرع و تمنا می گشود، میرزا امین نیز تن به رضا داده و انگشت قبول بر چشم نهاده با جمعی از عشایر و اعوان از شهر برآمد و از اردوی پادشاهی محمد تقی خان با چند نفر از خوانین ذی شأن پذیرا شده در تیررس شهر همدیگر را دیدند و در هر باب سخنان مصلحت‌آمیز گفتند و شنیدند. چون میرزا امین پیش از این وانموده بود که من از خوف قهرمان جلال، تحصن به این چهار دیوار اختیار نموده‌ام و رعایا قاطبه راضی

نمی‌شوند که به شرف آستان‌بوس مشرف شوم، در این وقت نیز همین التماس نمود که محمد تقی خان در جناب اشرف اعلی استشفاع تقصیرات او نموده، معروض دارد که او امسال از تقبیل عتبه سپهرمثال معاف باشد و اردوی همایون از این جا حرکت به طرفی دیگر فرماید تا او بعد از وقوع این معنی رعایای مغلوب الخوف را مژده امن و عافیت رسانده، کدخدایان شهر را با پیشکش چنانچه مقرر نموده است، به بارگاه عالم‌پناه فرستد و سال دیگر که رایات ظفر آیات به خراسان متوجه شود، شرف‌اندوز دولت آستان‌بوس گردد.

خان معظم الیه پذیرا ساختن این ملتسمات را در جناب والا به ذمه خود قبول نموده به میرزا امین گفت که موسم زمستان نزدیک رسیده و مال و دواب عساکر ظفرانتساب برای تعلیف و چرا به گرمسیرات و مراتع هر ولایت رفته. تا از آن جاها طلبیده شود و به اردو برسد، وقت حرکت منقضی خواهد شد، بالفعل مناسب چنان است که چند نفر از معتبرین شهر به ملازمت اشرف بهره‌ور گشته دروب مسدوده را مفتوح سازند و به معامله خرید و فروش به خاطر جمع پردازند که لشکر نصرت‌اثر نیز از قرب قلعه برخاسته به اردوی معلی بیوندد و باید بعد از مفتوح ساختن در و دروب و آراستن اسواق و دکانین، احدی از لشکریان اردوی نصرت‌قرین خایف و ناامن نباشد که قدغن پادشاهی در این باب به منزله حکم آسمانی است و عدول از آن جبیره عظیم الشان را لا یمکن. ملازمان و قشونیان را چه مجال که بعد از صدور این حکم محکم به جانب کسی نگاهی تند یا به اخذ مال و عرض کسی دست بلند کنند. میرزا امین به شهر مراجعت کرده آنچه گفته و شنیده بود با رؤسا و عظمای تقریر نمود. چون اکثر مردم راغب اطاعت و طالب امن و استراحت شده بودند، گفتند چند نفر که اراکین شهراند فرستادن آنها خطر دارد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۴

اولا چند نفر از کدخدایان اصناف را فرستاده دریافت حقیقت و استشمام کیفیت باید نمود و بعد از مراجعت آنها هر که را مناسب دانند بفرستند. این رای نزد میرزا امین هم پسندیده افتاد و به صوابدید کدخدایان صاحب سداد آقا زین العابدین زرگر را با عبد الحسین بیگ مقدم روانه درگاه معلی ساخته عریضه‌ای هم مشتمل بر مراتب استکانت و معاذیر متنوعه نوشته مرسل داشت. مشار الیه در اردوی منصور یک روز بوده روز دیگر به خلایع مهر التماع مخّلع گشته و رخصت معاودت یافته به شهر بازآمدند و آنچه از احوال اردو دیده دریافت‌ه بودند، در خلوت به میرزا امین ظاهر کردند. میرزا اظهار آن را مصلحت ندانسته در اخفا کوشید و شهرت داد که در لشکر قتل آذوقه رو داده عنقریب از اینجا حرکت می‌نمایند. یک چند روز مردم را با این اراجیف فریفته اوقات به لیت و لعل می‌گذرانید. چون اثری از حرکت لشکر ظفر اثر پیدا نمی‌شد و خبر توقف به گوش حناطان می‌رسید، قیمت غله آنچه می‌بود پانصد شش دینار دیگر بر آن می‌افزودند و مردم غربا از راه اضطرار اجناس گران‌بهای خود را به قیمت نازل سودا می‌نمودند. رفته‌رفته نرخ غله به پول نقد به پنج هزار دینار تبریزی رسید، بلکه نایاب و مفقود گردید.

آخر الامر کدخدایان محلات جمع شده نزد میرزا امین آمدند و گفتند که میرزا محمد رضی ناظر سرکار مسجد جامع کبیر و واقع‌نویس سرکار شاهرخ میرزا، مردی است خیرخواه خلاق و خوش‌تقریر و زبان‌آور، متصف به صفات دین‌داری و پرهیزکاری. او را با آقا حسین برادر آقا شریف متولی و میرزا عسکری برادر میرزا امین کلانتر، روانه درگاه خسرو انجم‌سپاه ساخته استطاع احوال باید نمود و بعد از مراجعت میرزای مسطور اگر صرفه در اطاعت معلوم شود، شاهرخ شاه را جهت استشفاع و استعذار به خدمت پادشاه فلک‌اقتدار فرستاده، تدبیر استخلاص از ورطه هلاک باید نمود و اگر مصلحت کار نوعی دیگر دانند، فقرا و مساکین شهر را با هر کس که از آذوقه سال کمتر داشته باشد، خانه‌پالی کرده از قلعه اخراج و آذوقه از خانه‌های آنها استخراج نموده، به جماعه متمولین که از مستحفظ قلعه‌اند سه چهار هزار کس از مردم کارآمد شهر نگاه داشته، به محافظت قلعه پردازند و میرزا امین وقت روانه شدن به میرزا عسکری برادر خود و غیره همراهان تأکیدات بلیغه نمود که بعد از رسیدن به اردو مهر سکوت بر لب گذاشته، با امنای دولت اصلا هم‌کلام نشوید و تابع و منقاد میرزا رضی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۵

باشید. میرزا با همراهان روی ارادت به عتبه فلک‌رفت آورده شرف آستان‌بوس حاصل نمود. حضرت خاقان کرم‌گستر زبان ملاطفت ترجمان را بدین گونه درافشان فرمودند که ما به دولت اراده این قدر توقف در این جا نداشتیم و منظور نظر همین بود که به زیارت روضه مقدسه حضرت امام مستعد شده و برای رفاه احوال خدام و مجاورین این مقام فیض آگین و آسودگی سایر غربا و مساکین، بنای استوار گذاشته توجه به صوب دیگر فرماییم. اهالی اینجا که به سختی و گرسنگی عادت کرده‌اند، از راه تبه‌راهی به عنوان اطاعت که سرمایه فلاح و صلاح حال آنها بود، پیش نیامدند و ابواب خیریت بر روی خود مسدود نمودند. به این جهت اقامت اردوی کیهان‌پو به مدت شش ماه کشید و محصولات آنها نیز عرضه تلف گردید. میرزا محمد رضی در جواب عرض نمود که سایه عظمت و شکوه آن جناب سنگین‌تر از هزار کوه وقار و تمکین و سکنه این شهر ضعفا و مساکین تاب صلابت و مهابت نیاورده، چون مورچگان ناتوان از خوف جان، پناه به حصار برده، دم زندگانی را غنیمت می‌شمارند، نه آن که از راه تمرّد و عناد خیال گردن‌کشی به سر دارند.

این عرض در موقف عزّ و شرف‌پسند و مستحسن افتاد و فرستاده‌ها به عطای خلّاع لایقه مشمول عنایات فائده شده خجسته حال و منشرح البال معاودت به خانه‌های خود نمودند.

کدخدایان محلّات برای دریافت حالات هجوم آوردند. میرزا احمد رضی آنچه به رأی العین دیده و مراعات و تفضلاتی که از جناب اقدس در حق او به ظهور رسیده بود، تقریر کرده و به میرزا امین و حاجی جعفر و ابراهیم خان ظاهر نمود که اهل اردو ذخیره سی و دو ساله فراهم آورده هر روز قافله‌ها پر بار اجناس از جوانب و اطراف می‌رسد و احوال شهر بر نهجی که هست می‌بینید که روزبه‌روز جنس ماکول مفقود می‌شود و در چند روز حبوب از نایابی به مرتبه لعل سفید و کبریت احمر می‌رسد. صرفه جز اطاعت اولیای دولت قاهره نیست و اراجیف عوام و تحذیرات انام کالانعام را محض دروغ و فریب بی‌فروغ دانسته، سر بر خط انقیاد باید نهاد و ابواب خیر و امان و حفظ ناموس و جان بر روی گشاد. آنچه ما دیدیم و دریافتیم، ذات قدسی صفات شاهنشاهی رحم و کرم مجسم و آیه رحمت در حق خلایق و اصناف امم است و ضبط و نسق بر اهل اردو به مرتبه‌ای، که بعد منع و قدغن مجال نیست که هیچ قوی‌دستی بر ضعیفی به تندی نگاهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۶

یا دست به پر کاهی کند. حاضرین به شنیدن این اخبار بشارت‌آئین خاطر از هراس و وسواس پرداخته، آرزومند احراز دولت آستان‌بوس شدند و این خبر روح‌پرور در مردم شهر انتشار یافته صغیر و کبیر، غنی و فقیر به در خانه میرزا امین جمع آمده اصرار بر گشودن دروازه‌ها نمودند.

میرزا امکان ممانعت در خود نیافته قبول استدعای آن جماعت نمود و برای استحکام وسیله نجات و حیات خود نزد شاه‌رخ شاه رفته تکلیف رفتن به دربار جهان‌مدار و عذرخواستن از جناب مرحمت‌آثار نمود و به تاریخ شانزدهم شهر صفر، شاه روشن‌گهر به عزیمت لشکر نصرت‌اثر سواری فرمود. این خبر به عرض اقدس پادشاه همایون‌سیر رسید. امر شد که ملازمان سرکار از دروازه شهر تا اردوی ظفریکر یسال بسته بایستند و جمیع امرا و ارکان و معتبران و روشناسان پیشواز رفته، آداب اعزاز و احترام کما ینبغی و یلیق به جا آورده، شاه‌رخ شاه را داخل اردوی معلی نمایند. مأمورین حسب الامر جلیل‌القدر به استقبال شتافته و شاه معلی دودمان را در اثناء راه یافته، به شان و شوکت تمام وارد معسکر انجم احتشام نمودند و آن روز به جهت استراحت و آسودگی از محنت سواری ملاقات متوقف داشته، محمد تقی خان شیرازی را برای تقدیم لوازم مهمان‌داری و به جا آوردن مراسم خدمت‌گذاری مأمور فرمودند. خوانهای پر از انواع مطعومات و نعیم با آوانی زر و سیم، از نعمت‌خانه خاص ارسال یافته، شیلانی به وفور و مانده مزین و معمور در مجلس کشیده شد که خان‌سالار روزگار، نعمت‌کده‌ای با این زیب و آرایش ندیده و شیرین کامان مواید دولت، طعامی به

این لذت و حلاوت نچشیده باشند.

روز دیگر که سلطان انجم زمردین رواق چهارم، تاج زرافشان بر سر گذاشته و اعلام اشعه جهان تاب در عرصه آفاق افراشته، روی زمین را از پرتو انوار به فرش زرباف آرایش داد و فروغ صبح صادق فال سعادت و بهروزی به روی جهانیان گشاد، شاهرخ شاه مرخص و مجاز به ورود در گاه سپهر اشتباه و عز ملاقات اشرف دریافته، مشرف به شرف مجالست و بهره‌مند صنوف ملاطفت گردید. حضرت اعلی و مظهر الطاف نامتناهی الهی به آستین مرحمت و دلجویی - که جلی ذات ملکی ملکات آن جناب است - گرد کلفت از چهره حال افشانده به زنگ‌زدایی خاطر غم گرفته آن مبتلای انواع تفرقه پرداختند و از کمال تطف و تفقد به خطاب مستطاب فرزند، سربلند و ارجمند ساختند. شاه ذی جاه چون این عاطفت و رأفت - که از پدری در حق پسر به ظهور نیاید - از این ولی نعمت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۷

حقیقی درباره خود به چشم دل معاینه نمود، زبان به حمد و ثنا برگشود و در مقام استشفاع اهل جرایم درآمده ملتمس گشت که گستاخی‌هایی که از آن بی‌سعادتان به وقوع پیوسته، به مقتضای فضل و کرم امیدوارم که معاف شود تا از بیم و هراسی که از سخط و غضب پادشاهی در دل دارند برآمده به محل اطمینان آیند و قلعه را تسلیم نمایند.

حضرت ظل سبحانی مظهر الطاف ربانی، این التماس را موصول به عز قبول ساخته به رقم‌سنگان دار الانشا فرمان دادند که منشور مرحمت ظهور به اسم سعادت توأم شاه و امان‌نامه مشتمل بر عفو مآثم و جرایم به سرافرازی اهل قلعه و جمهور سکنه و رعایا قلمی نموده، به خدمت شاه رفیع جایگاه رسانند. آقا شریف ملاباشی و حاجی جعفر و دیگر اشراف و اعیان شهر باریاب حضور و جبهه‌سای عتبه فیض النور گشته سر افتخار به اوج عز و اعتبار سودند و سرمایه تسلی و اطمینان از شمول الطاف خدیو کیهان حاصل نمودند.

القصه شاهرخ شاه تا سه روز در اردوی فیروز بهره‌اندوز عواطف دل‌افروز بوده روز چهارم به خلعت خاص و بالاپوش زرباف عز اختصاص یافته به رخصت انصراف معزز و کامیاب شدند و اعیان و ریش‌سفیدان شهر - که همراه بودند - نیز به عطای خلایع و صنوف مهر اصطناع فیض‌اندوز گشته، شرف ترخیص دریافتند و مبلغ یک هزار تومان تبریزی نقد و برنج و گوسفند و روغن و دیگر غله و سایر مایحتاج، زیاده از آنچه در شمار گنجد و به میزان حساب سنجد، به شاه والجاه به رسم ضیافت انعام شد و چند نفر از علمای دین دار و فضلالی شریعت‌شعار، از برای خواندن خطبه و یک نفر ضرباب به جهت تکمیل عیار طلا و نقره از سکه مبارک، به همراهی شاه حشمت‌دستگاه مأمور شدند. مأمورین همراه شاه والایتمکین داخل قلعه شده، روز جمعه نوزدهم شهر - که استخراج قائده منجمین هم به آن ساعت سعادت‌قرین موافق افتاده بود - طوایف اهالی و سکنه علی سبیل العموم، در مسجد جامع حاضر شدند و خطبای مأمور از حضور بالای منبر برآمده، خطبه غزای بلاغت‌انتما به آواز بلند و زبان فصیح انشاء نموده، اصداف گوش حاضرین را به ذکر اسماء سعادت‌افزای خلفای راشدین، رضوان الله علیهم اجمعین، و اسم گرامی و القاب سامی پادشاه دین‌پناه حامی الاسلام و المسلمین گوهرآمود ساخته، پایه منبر را که از مدتی عاقل و بی‌روتق افتاده بود، به بلندخوانی مناقب و مفاخر اصحاب کبار و چهار یار برگزیده سید مختار، صلوات الله علیه، به اوج سپهر دوار رساندند. صدای شادیانه از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۸

نقاره‌خانه گردون‌آستانه و غریوکوس و کورکای تهنیت به اقالیم سبعة و اقطار زمانه رسید و زبان حال دینداران حق‌پرست با این مقوله گویا گردید. نظم:

باز شد دین مبین روشن ز سلطان ز من مقدمش فرخنده باد از فضل حق ذو المنن و وجوه دراهم و دنانیر به مسکوک شدن سکه مبارکه درخشان‌تر از آفتاب و بدر منیر گشته، رونق‌افزای اسواق و دکاکین و رایج بین المعاملین و التاجرین شد. بعد ممهّد گشتن

آئین سلطنت به این دو برهان واجب الاتقان حکومت و خلافت، شاهرخ شاه میرزا امین را نزد خود طلبیده و بر افعال و اعمال ناهنجاری که از او به وقوع آمده باعث غبار خاطر دریامقاطر اعلی حضرت سرپا مکرمت گردید و حال سکنه ارض مقدس به این تباهی و خرابی رسیده زجر و نکوهش موفور نموده، به ادراک شرف ملازمت والارغب ساخت و او هم چاره‌ای جز اطاعت و فرمان‌پذیری ندیده، بیستم شهر مذکور به اتفاق آقا شریف ملاباشی به دولت عتبه‌بوسی فایز گشته، جبهه‌سای زمین تضرع و ابتهال و معذرت‌خواه صدور تقصیرات به زبان حال با صد خجالت و انفعال گردید. حضرت ظل‌اللهی مظهر فیض و فضل نامتناهی، رقم عفو بر جراید اعمال آن سرگشته طریق گمراهی کشیده و تقصیرات و زلات او را به ذریعه التماس شاه بخشیده، مشمول اصناف مرحمت و افضال فرموده به عطای خلعت و بالاپوش کامل الزینت بر مراتب عزّ و افتخارش افزودند و او در اردوی همایون به ظلال فیض اشتغال عواطف و الطاف بی‌اکناف خدیو قدسی خصال، فارغ‌بال و منشرح الحال می‌بود و بعد از چند روز نقد و جنسی که همراه آورده بود، به خانه محمد تقی خان برده در اتاق نشیمن خود مخفی نگهداشته و بنابر مزید احتیاط شب وقت خواب زیر بالین خود می‌گذاشت.

فراش کابلی از فراشان تقی خان بر آن وقوف یافته و هنگام نیم‌شب دیوار آن اتاق شکافته در تاریکی دست‌پال نمود، سواى شال و کلاه که بالای سر میرزا گذاشته بودند چیزی دیگر نیافت. همان را برداشته خواست که از اتاق بیرون رود. اتفاقاً پایش به عضوی از اعضای میرزا خورد و او به پای تعجیل راه گریز سرکرد. میرزا سراسیمه از خواب جسته به واهمه آن‌که دزد آن مال است و زیر بالین را دست‌برد کرده می‌رود، بی‌اختیار به تعاقب شتافت و در پای بیرق شاهی - که از حوالی تقی خان تا آن‌جا فاصله متجاوز از صد قدم راه بود - دریافت و از پس پشتش دست به گریبان زده می‌کشید. دزد مغلوب شده رستگاری خود جز به دستیاری حربه ندید. کاردی که در کمر داشت به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۹

پهلوی میرزا حواله کرده به سمت کوه پایه فرار نمود. بعد از وقوع، ملازمان و یتیمان میرزا خبردار شده سر به راه جستجو نگهداشتند و نزدیک بیرق رسیده او را دریافتند.

چون زخم کاری بود، بعد ساعتی از رسیدن آنها راه عدم پیمود. صبح حقیقت حال به عرض حضرت خدیو بی‌همال رسید و موجب تاسف و ملال خاطر ترحم‌مآثر گردید.

کلانتری مشهد مقدس به میرزا حسن برادرش مقرر فرمودند و حکم نفاذ به شحنة اردو و جارچیان لشکر کیهان‌پو صدور یافت که قاتل میرزا امین را از هر جا که باشد پیدا نموده به دست وارثان او بدهند. از اتفاقات فته‌جات پیه و نخ به خط موتی نام نویسنده سرکار تقی خان، آن فراش در بغل داشت، در هنگامی که گیرودار میرزا با آن عیار، از بغلش افتاده بود، به دست آدمان میرزا افتاد و به آن علامت معلوم شد که مباشر این کار همان فراش بدکردار است. ارباب تفحص او را چهره‌نویسی کرده به طرف قری و مزارع و اطراف ولایات فرستادند و محصّیان غلاظ و شداد گماشتند که هر جا اوباشی با این صورت و امارت بیابند، به غل و زنجیر کرده بیاورند. بعد از تلاش و تجسس بسیار، در کوه‌پایه مشهد دستگیر نموده آوردند و حسب الحکم الاعلی به ورثه میرزا امین حواله کردند.

بعد این قضیه آقا شریف ملاباشی به ایالت ارض اقدس و خطاب خانی سربلند گشته، بیست و پنجم ماه مذکور داخل قلعه شده و بساط‌آرای تمکن گشت. از ظهور این عواطف کبری اهالی شهر همه امیدوار عفو و عنایت بارگاه عزّ و علا شده و از قلعه بیرون آمده به پایه سریر خلافت مصیر رسیده و خلایع امان پوشیده و مطمئن و مسرور الحال گشتند و تمامی رعایا و برایا در ظل رأفت و مرحمت نشسته آداب شکر به تقدیم رساندند. از افتتاح ابواب سدود و ورود موکب مسعود گشایشی در روی سکنه و غربای بلده پدید آمد. گرسنگان و بی‌نویان که صورت نان جز قرص ماه و مهر بر خوان آسمان نمی‌دیدند و دانه غیر از خوشه پروین به دامن

نگاه نمی‌چیدند، رو به اردوی همایون آورده از بذل و ایثار اهل سخا و عطا، شکم سیر اقسام نعما شدند و از مخصصه جوع و اضطراب نجات یافته، بهره‌یاب حیات دوباره گشتند و ریاض ارض مقدس را که از تطاول حوادث و تواتر آفات به حد بی‌آبی رسیده بود، از یمن توجه این سحاب لطف و افضال حضرت باری، آب رفته به جو بازآمد و نصارت و رونق از نو گرفت و چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی مجبول و مفطور به محبت جناب رسالت پناهی و خاندان آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۰

افضل الرسل بارگاه الهی است، آرزوی زیارت آستانه مقدسه حضرت سلطان الاولیا، برهان الاتقیاء، ابو الحسن علی ابن موسی الرضا، علیه الآف التحیه و الثناء، همیشه مرکوز دل صفامترزش بود، بعد مفتوح شدن شهر متوجه تقدیم آن اراده شرف آماده گشته تحصیل سعادت زیارت فرمودند و خدمه روضه منوره و مجاورین و مستحفظین آستانه متبرکه و تمامی سکنه و عمله آن بقعه مقدسه را نقود موفور به رسم ارادت و ندور، در دامن ریخته کامیاب مرادات نمودند و گلدسته طلا که متصل گنبد مبارک است و در ایام تسلط میر علم آسیب آتشی از عمل ناهلان جهالت شیم به آن رسیده، از آب و تاب ظاهری عاری ساخته بود، به تجدید و تزئین آن حکم شد و عوض قندیل سه هزار تومانی - که میرزا امین در اوقات محاصره آن را شکسته به ارباب استحقاق صرف نموده بود - به عوض آن وظیفه «۱»

[وقایع سال نهم]

وقایع سال نهم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۸ هجری موافق تنگوزئیل ترکی

لله الحمد و المنة که سال نهم از جلوس میمنت مأنوس خاقان بحر و بر و دارای هفت کشور، آغاز عالم آراییی نمود و فال خرمی و نشاطافزایی بر روی روزگار گشود. تیر اعظم فروغ بخش عالم به شوق آرایش بزم دولت، از منزل خود به بیت الشرف خویش آمده، نقش پردازان رواق نه طاق و آئین‌بندان شش جهت آفاق را مأمور به سامان و تهیه ساز و برگ آن ساخته، اشعه انوار صبح دل‌افروز، روز نوروز را چون احکام شهنشاه بخت‌فیروز، رونق‌افزای عرصه روزگار نمود و نادره کاران کارگاه ایجاد را سرفراز پیرایش و تمهید مواد زیب و زینت فرمود. میر سامان بهار سایه‌بانهای مکمل از ابر گهربار، به پهنای فلک اطلس کشید و روی زمین را به بسط بساط زرباف رونقی تازه بخشید و درختان خزان دیده، از مدد قوه نباتی به رنگ سبزبختان ارض مقدس، خلعت سرسبزی از کارخانه نشو و نما پوشیدند و بی‌برگان موسم دی از فیض هوای فروردین خرم و نهال از سر نو گردیدند. شاهد گل که با افسر زر از خاک بیرون می‌آید، همانا پرتوی از نظر آفتاب‌اثر خدیو تاج‌بخش به حال او تافته و شمشاد که کله گوشه افتخار به فلک می‌ساید،

(۱). در متن کتاب، جمله ناتمام مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۱

یقین که خلعت سرافرازی از این دولت ابدطراز یافته، نوروز این سال فرخنده‌فال به تاریخ نهم جمادی الثانی اتفاق افتاد و تحویل تیر اعظم در این روز بهجت‌افروز، مژده شکفتگی ازهار اقبال به گوش عالم و عالمیان درد داد. پادشاه خورشید کلاه فلک‌دستگاه، تا این موسم خرمی توأم در باغ موضع حلوایی که از تازه‌بناهای آن مبدع قوانین عالم آراییی است، نشاطاندوز محفل کامرانی و زینت‌بخش و ساید دولت و شادمانی بوده و از سیر و تماشای آن گلشن فردوس مثال، نظاره حسن و جمال صنایع ایزد متعال می‌فرمودند. از سایه گستری سحاب مکرمت و فیض نگاه مرحمت، بر مواد شادابی و طراوت او می‌افزودند. سروهای آزاد چون غلامان فلک‌بنیاد،

کمر به خدمت بسته صف به صف ایستاده و انهار و حیاض لطافت سرشار، لب به دعوی هم‌چشمی کوثر و سلسبیل گشاده و چمن‌ها از جوش سبزه فیروزه‌رنگ، معدن الکای نیشابور و خیابانها از وفور نسرين و نسترن عرَضگاه چینی‌خانه فغفور و لاله چون شاهدان ملتمّع قبا جلوه‌افروز بزم زیبایی و گل هم‌چو معشوقان رنگین‌ادا چهره‌پرداز طرز نظرفریبی و دلربایی و زمزمه آبشار به پای اشجار طوبی آثار، ترجمه «جَنَّتِ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»* و نغمه طوطیان شکرین منقار، فذلکه طومار شکر و ثنای خدیو جمشید اقتدار. نظم:

هوا از بوی گل‌ها لخلخه‌سازمین چون ارض جنت عنبر آما
به وصف بزم شاه درّ دران به هر شاخ گلی بلبل غزلخوان
در این خرم بهار عشرت‌افراکز او گشته جهان پیر، برنا
صبا از شهر سبز آورده پیغام به سلطان سلیمان‌فر که بخرام
قدم بر خاک نیشابور بگذار کهن فیروزه زان معدن برون آر

بده اول سزای اهل عصیان که خارستان شده ز آنها گلستان به تأثیر نشئه نشاطی که در حین اوقات فرحت‌سمات، موجب اهتزاز طبایع ارجمند خصوصا رؤسای والانهمت همت‌بلند می‌باشد، اراده تسخیر نیشابور- که مکنون ضمیر پرسرور بود- از خاطر الهام‌مآثر سر برزد و مقرب الحضرت الخاقان عبد الله خان درّانی قورچی‌باشی دیوان اعلی‌ مأمور شد که با جمعی از بهادران نصرت‌لوا، در آن الکا رفته مفسدان کرد و نواح شهر خرابی‌بهر را تنبیه به واقعی رسانیده و موطن و مساکن آنها را تاخته و آتش کشیده، به اردوی کیهان‌پو باز آید. مشار الیه حسب الحکم قضاشیم، مانند شهبازی که از دست پادشاه ممالک‌شکار، اشاره‌یاب صیدافکنی شود، بال‌گشای هوای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۲

فرمانبری شده وارد آن سرزمین و در صدد قلع و قمع مفسدین و متمرّدین گردیده.

جماعتی را که دست به یراق و مصدر شوخی و شلتاق شدند، عرضه تیغ بی‌دریغ و مابقی را از ذکور و اناث اسیر سلاسل تعزیر نموده به حضور ساطع‌النور مراجعت کرد و مشمول انظار عنایت و توجهات گشت. این صید اول بود که شکاراندازان رکاب همایون به طریق تفاؤل و شگون به‌دست آورده، آداب تهنیت و مبارکباد به تقدیم رساندند.

فتوحاتی که بعد از این نصیب اولیای دولت قاهره و اعظم مهماتی که از دست و زور بازوی قدر نیروی این موید تائید آسمانی به ظهور رسیده، مفصلاً مرقوم قلم حقایق‌نگار می‌شود و نیز بعضی از صوادر جلیله و اصطناعات جزیه که از این ممهّد قوانین ریاست و زینت‌بخش اریکه سلطنت و خلافت به وقوع پیوسته و پیش از این هیچ یکی از سلاطین نامدار و خواقین والامقدار، در ازمنه سابقه مصدر آن نگشته به سلک تحریر درمی‌آید.

آغاز کلام در این مقام و دیباچه شرح این مرام آن‌که چون خاطر دریامقاطر را از مهمات ارض اقدس فراغ حاصل و مقرب الحضرت عبد الله خان، به موجب حکم قضا جرایان نواح نیشابور را تاخته به اردوی معلی داخل شد، امیر خان قرایی سردار و خلیل خان میش‌مست حاکم ترشیز و اسماعیل خان ناظم خواف، با جمعی از بهادران جنگجو و مردان جلادت‌خو، از حضور آفتاب‌ظهور مأمور به محاصره نیشابور شدند و رقم هدایت عنوان به سرافرازی عباس قلی خان بیات حاکم آنجا و دیگر اهالی و رؤسای نیشابور زینت‌صدور یافته، حواله خوانین مذکور گشت و ارشاد سراسر رشاد به ظهور پیوست که اگر خان مذکور به مضمون رقم سعادت‌توام کاربند شده، سر به شیوه فرمانبری فرود آرد و قدم بر جاده اطاعت و انقیاد بگذارد، او را مستمال و امیدوار عنایت ساخته، روانه حضور ساطع‌النور سازند و به احوال اهالی آن شهر و ولایت مزاحمت نرسانند و اگر به مقتضای شوربختی و نگون‌طالعی، کمر بر معصیت و نافرمانی بندد، قلعه را محصور و متمرّد را منکوب و مقهور سازند. خوانین مذکور به ارشادات

فیض سمات، مسترشد و عزّ ترخص حاصل نموده، روانه سمت نیشابور کمر بسته به تقدیم خدمت مأمور شدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۳

ذکر تفویض تاج و تخت سلطنت ایران به شاهرخ شاه و وقوع انواع مراسم و مکارم خاقانی درباره آن والجاه

چون هر آن و هر زمان لمعه الهامی از جناب ایزد منان بر ضمیر اشراق‌پذیر خاقان ممالک‌ستان جلوه‌گری می‌نماید و هر دم دریچه‌ای از اسرار غیب در مقابل دل تقدس منزل آن حضرت می‌گشاید، در باب شاهرخ شاه میرزا- که از اول مشمول عواطف کبری و منظور نظر عاطفت پیراست- در این زمان میمنت اقران چنان پرتوانداز رأی عالم‌آرا شد که پادشاهی ولایت ایران، به او مفوض فرموده و پایه قدر و منزلتش به عطای سلطنت افزوده، خود به دولت و اقبال به تسخیر نیشابور و انتظام ولایات دیگر که مطمح نظر اصابت‌اثر است متوجه شوند. چون قبل از آن که حکم اشرف به طلب شاهرخ شاه شرف نفاذ یابد، این خبر بهجت‌اثر به مشارالیه رسیده بود، بنابر آن مبتهج و مسرور گشته چشم به راه داشت. گویا دولت به در سرای شاه والانژاد حلقه می‌زد و اقبال صلا می‌داد که ای یوسف کنعان عظمت و ای عزیز مصر سلطنت، زلیخای دنیای پیر به آرزوی هم آغوشیت از سر نو جوان گردیده و شبهای انتظارش به تمنای قدوم بهجت‌لزومت به سحر انجامیده است:

وقت آنست که گل برفکند مقنع نازجلوه‌فرما به سر تخت چمن گردد باز مهلت را فرصت مده و زود قدم به راه بنه که شهنشاه تاج‌بخش فلک‌رخش، مثل آفتاب به بیت الشرف بر سریر کامروایی نشسته و محفل کامرانی را به کارفرمایی همت بلند به صدر زینت و تجمل آراسته و آئین بسته، تاج سلطنت مملکتی عظیم برای تو مهیا ساخته و بهر تنویر طالع سعادت مطالعت، به افاضه انوار نظر مرحمت پرداخته است.

شاهرخ شاه به وصول این خبر بشارت‌اثر، شادمان و به مساعدت بخت سعد نازان بود. چشم به راه و دست به دعا داشت که مبشران بارگاه ملایک‌خدام از پی هم رسیده، مژده‌رسان و تهنیت‌گویان، ابلاغ طلب حضور موفور السرور بودند. شاه روشن‌طالع سعادت‌مآل در همان ساعت فیض‌اشاعت، سوار گلگون اقبال شده از شرف آستان‌بوس درگاه عظمت و جلال مستفید و به تقبیل تراب عتبه کعبه مثال، روشن‌اندوز چشم امید گردید. خاقان مرحمت‌گستر و خدیو هفت کشور، آن منظور نظر آفتاب مآثر را به قرب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۴

عزّ امتیاز ارزانی داشته، تاج زرین سراپا تزئین و جیقه مرصع ندرت‌آئین که مشتری طره مروارید ثمین از پروین و کهکشان سلک درهای بی‌قرین که بر کف دست آورده و جوهری ماه، نه خوان زمردین پر از جواهر آبدار بهر نثار مهیا کرده بود، به دست مبارک بر سر سعادت‌پرور آن زینده سریر و افسر گذاشته پایه عزّ و مباهات او را از فلک الافلاک در گذرانده به اوج رفعت و اعتلا رساندند.

خدیو جم‌آئین خاقان‌نشان که چون آفتاب است گیتی‌ستان

نشانید بر تخت شاهیش باز نمودش میان شهان سرفراز

به تاج سعادت سرافراختش دگر باره شاه زمان ساختش

به انواع دلجویی و احترام به او کرد رسم مروت تمام

بگفتش که این ملک آبای تست به بیگانگان چون دهم؟ جای تست

طمع نیست ما را به ملک شهان به جز تاج‌بخشی و سیر جهان

نداریم جز نیک‌نامی هوس‌ز دنیا غرض نام نیکست و بس

به شاهان عالم ز روی وقارنداریم جز مهرورزی شعار
چو قدرش بیفزود شاه جهان بشد شاه خرم به جان
به یک جا قران کرده خورشید و ماه نشستند بر تخت یکجا دو شاه
کند ماه چون کسب از نور مهرعلم بر فروزد به سقف سپهر
که دیده به یکجا، دو صاحب کلاه؟ که دیده به هم تاب، خورشید و ماه؟

زهی لطف و احسان کشورستان که با شاهرخ شاه کرده عیان

چنین خوش ممالک به آن مال و ملک گرفتش به شمشیر و دادرش به کلک و اسب خاصه تازی نژاد، با زین مرصع و خلاع فاخره از اقمشه زرباف و ملّیع، ضمیمه آن عنایات والا- و مواهب کبری فرموده، عنان دار و مدار کل ممالک ایران به قبضه اختیار آن مخصوص انظار لطف و احسان، و حکومت ارض اقدس به محمد کاظم خان، پسر عمه آن والادودمان و منصب وزارت سرکار شاه والاچه به جعفر خان کرد مَفوّض فرموده، نور محمد خان درّانی خوگیانی را با دو سه هزار نفر غازیان نصرت قرین از قشون رکابی، به جهت خدمت شاه والاچه، تعیین و مقرر نمودند که سرگرم تقدیم لوازم بندگی باشند و به هرچه مأمور شدند به سرانجام آن به جان و دل بکوشند. بعد فراغ از این امور مکرمت ظهور، در همان روز میمنت افروز- که مختار انجم شناسان دقیقه پیما و انتخاب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۵

لیالی و ایام دولت افزا بود- پای عزیمت در رکاب ظفرپیرا آورده، متوجه پیش خانه سعادت آستانه شدند و بعد ورود مسعود بدان منزل میمنت آمود، شاهرخ شاه که تا اینجا به مشایعت آمده از سایه گزینان لوای ظفرپیرای اردوی همایون بود، در خلوت طلبیده و گوش سعادت نیوش آن سراپا دانش و هوش را به لآلی شاهوار نصایح ارجمند و مواعظ سودمند- که دستور العمل آبادی ملک و دولت و مدار علیه آئین ریاست و قانون سلطنت باشد- گوهر آمود ساخته مرخص فرمودند. شاه که از فرط نشاط در پیراهن نمی گنجید، شادیانه نوازان به ارض فیض نشان مراجعت نموده و اردوی معلی، قرین سعادت بی منتها، به سمت نیشابور نهضت فرمود.

ذکر ملتجی شدن عباسقلی خان حاکم نیشابور به درگاه پادشاه موید منصور

چون به عرض اقدس رسید که از خبر عزیمت پیرا، رعب و هراس کلی بر قلوب باشندگان تمامی آن اولکا مستولی گشته و لرزه بر اندام اعالی و ادانی افتاده، میرزا حسن داورزی و دیگر کدخدایان، رخت هزیمت بسته قصد فرار به صوب استرآباد دارند، شاه پسند خان سردار ممالک خراسان با جمعی از افواج نصرت نشان مأمور گردید که در آنجا رسیده، غله وافر از برای سورات عساکر فیروزی مآثر ذخیره سازد و از حال کدخدایان مذکور آگاه و خبردار باشد. هرگاه اراده فرار نمایند، سر راه بر آنها گرفته [مجال] کوچیدن نهد و به امیر خان قرایی و غیره متعینان سابق حکم شد که تابع سردار مشار الیه باشند. سردار عالی مقدار به موجب فرمان خدیو گردون اقتدار، سر به راه تقدیم خدمت نهاده و در طی منازل گام تعجیل گشاده وارد سواد نیشابور گردید و قراولان جدکار و مستحفظان خیرت شعار بر مسالک و معابر اطراف شهر نشانید که روز و شب چشم بر راه و گوش بر آواز باشند. همین که اثری از حرکت کدخدایان معلوم کنند، خبر به او برسانند تا بهادران بهرام صولت دررسیده راه فرار بر آن جماعت بدکردار بگیرند. و موکب ظفر کوکب به هم عنانی تأییدات یزدانی با فز فریدونی و شکوه سلیمانی، به تاریخ هفتم رمضان المبارک، در یک فرسخی شهر رسیده رایت افزاز فتح و نصرت گردید.

عباس قلی خان زورق حیات خود را غرق چارموج فنا دیده، محمد علی خان، برادر باقر خان پسر عم خویش را به بارگاه فلک اشتباه فرستاده معروض داشت که پیش از این

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۶

به سه سال تقصیر عظیم نسبت به ملازمان آستان جاه و جلال به صدور پیوسته و در محارباتی که حسب التقدير در آن آوان به وقوع آمده، جمعی از بهادران اردوی معلی به درجه شهادت رسیده‌اند. ایل افغان و عموم لشکریان از این جهت بر من در مقام ستیز و مہیای انتقام و خونریزاند. در صورت احرام کعبه حضور، توقع نجات از دست آن جماعت پرزور ندارم. اعلی حضرت قدر قدرت اگر بر جریده اعمال این سراپا معصیت، رقم عفو کشیده مأمون و مطمئن فرمایند که اذیتی از آن مردم نخواهد رسید و تقصیرات گذشته مقرون به عفو و بخشایش خواهد گردید، حلقه غلامی در گوش کشیده به دربار جهان‌مدار حاضر و از جرایم و مآثم ماضی تائب و مستغفر و به التزام لوازم دولت‌خواهی، مقرر و مستقر توانم شد که گاهی سرتابی نکنم و در طریق بندگی و انقیاد نعل بازگون نزنم.

مشار الیہما بر آستان سپهر اعتلا رسیده جبهه‌سای زمین ضراعت و استعذار شدند و معروضات عباس قلی خان را به موقف عرض مقدس رساندند. از جناب دارای زمان در جواب ارشاد شد که خیر و نجات او منحصر و میسر بدین صورت است که شمشیر به گردن حمایل ساخته و سر ندامت به گریبان خجالت انداخته، مثل گناهکاران و شرمساران به پیشگاه نظر آفتاب‌اثر حاضر شود و به این وسیلت او در امان و تقصیراتش معاف در بارگاه فضل و احسان خواهد شد. فرستاده‌های مذکور امان‌نامه بشارت شامل و رخصت مراجعت حاصل نموده، عباس قلی خان را بر کیفیت ارشادات مبشر از نجات اطلاع دادند. خان مذکور- که در ورطه خوف و رجا افتاده نفس‌شماری می‌کرد- به وصول این مژده جانفزای حیات از سر نو یافته و رقم اشرف همایون را حرز جان و ذریعه امان ساخته، محمد علی خان و باقر خان را به نیابت در شهر گذاشته، دریافت شرف آستان‌بوسی نمود. چون خبث باطن و تیرگی دل شرارت‌موطن او معلوم جناب کرامت‌مآب بود، باز فرستادن او به شهر صلاح دولت و قرین مصلحت ندانسته رخصت انصراف نبخشیدند، اما حکومت نیشابور به دستور سابق مسلم بر او داشته مشمول مراحم و الطاف گردانیدند و مشار الیه در درگاه معلی معزز و محترم می‌بود و زیست به آسایش و آرام می‌نمود. بعد احراز این دولت، سه هزار تومان نقد به رسم پیشکش به نظر کیمیااثر درآورد و موازی پنجاه نفر توپکش را بر شهر نیشابور توجیه نموده محصلان جهت ایصال آن تعیین کرد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۷

در خلال این حال، سائحه‌ای پرملازل به غازیان همراهی سردار در اولکای سبزوار رو داد. تبیین این مقال بر این منوال است که از قشونهای متعینه سردار، اکثری بر سر محالات غیرتابعه سبزوار رفته، مشغول جمع‌آوری اخترمه و کسب بودند که پنج شش هزار نفر از جانب محمد حسن خاقان قاجار به جهت کوچانیدن رعایای آن دیار، به مزینان آمده در صدد تدبیر کار خویش بودند. قراولان سردار، گرد آن قشون را غبار کوچیدن رعایای بلوکات سبزوار دانسته، خبر به سردار موافق گمان خود رسانیدند.

سردار هم از راه بی‌روایی مقید به استحضار فوج نبوده و کار را سهل تصور نموده، با مردم قلیلی که نزد او بودند، سوار شده در پی آنها شتافت و در یک فرسخی بلوک مزینان دریافت. غازیان تهمت‌توان شمشیرهای برق‌لمعان علم کرده جمعی را بی‌جان و باقی را منهزم و پریشان ساختند. دو دسته دیگر از آن فریق شقاوت‌نشان در میان گاله‌ها متواری و پنهان بوده انتهاز قابو داشتند، بر تباهی احوال همراهان آگاهی یافته، دو فوج شده از پی همدیگر برآمدند. غازیان که در زد و کشت جماعه اول محنت بسیار کرده بودند، تاب مقاومت این دو گروه انبوه در خود نیافته، عنان‌تاب شدند و برخی به درجه شهادت پیوستند. سردار با بقیه السیف، الفرار [گویان] و جنگ‌کنان به سواد سبزوار آمد و در آن‌جا طرح سنگر انداخته و تفنگ‌چیان قوی‌دل و ثابت‌قدم بر دور لشکر نشانده، به لوازم نگهبانی و نگهداری و خودداری پرداخته، چگونگی احوال بر سبیل استعجال به بارگاه جاه و جلال عرض داشت نمود و هم در این اثنا اهالی نیشابور به دریافت لشکر منصور نقاره بغی و طغیان فروکوفته و ابواب قلعه مسدود ساخته لوای معصیت برافراشتند و ادای وجه توپ‌کشان- که محصلان برای ایصال آن متعین بودند- موقوف داشتند. معلوم شد که حسن خان نوشتجات مشتمل بر تحریض و اغوا مخفی به آنها فرستاده، بانی مبانی این فتنه و فساد گشته. به مجرد رسیدن این اخبار به سمع اشرف خدیو فلک‌اقدار،

عظمت خان علیزی و جمعی دیگر از ملترمان رکاب ظفرانتساب مأمور شدند که نزد شاه‌پسند خان رفته، در صیانت راه استرآباد لازمه اتفاق و امداد به جا آرند و اگر کسی از آن طرف به اعانت رعایای سبزوار به کمک نیشابوری آید، سر راه بر او گرفته نگذارند.

چون نصایح ارجمند از جناب کیهان خداوند به نیشابوریان ناسعدتمند رسیده و اثری بر آن مترتب نگردیده، مع هذا نفا ره زده مصدر تمرّد و عصیان به صراحت و اعلان شدند و عباس قلی خان که در پای تخت مبارک بود اظهار بی‌تقصیری خود نموده در رفع بدنامی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۸

که موجب بدانجامی او باشد کوشش می‌نمود. تغافل و اغماض را در حوصله دریاآفرین و اندیشه مصلحت‌گزين زياد از اين گنجایش نماند و عساکر ظفرمآثر به تقدیم لوازم قلعه‌گیری مأمور شدند.

بهادران نصرتمند اطراف و جوانب قلعه را محاصره نموده، پشته‌های منیع و سیبیه‌های بلند در جاهای مناسب مرتب و مرتفع ساخته، هر روز سعی پیش‌برد ملچار و تنگ‌ساختن کار بر اهل حصار می‌نمودند. دلاوران کوه‌شکن و بهادران پلنگ‌ناخن بر چاردیوار آن حصن متانت آثار تازیده رخنه‌ها در بروج و جدار آن انداختند و نقبها زده و اساس آن محوطه سنگین‌بنا را در عرض هفت روز متزلزل گردانیده، چون خانه زنبور مشبک ساختند و از یک طرف فرنگیان توپ‌انداز توپهای بزرگ رعدآواز- که گلوله هریک بیست و پنج من به وزن تبریز باشد- بر بروج و باره شهر بسته، دیوار شهر بند و برجهای آسمان‌پیوند را با خاک برابر کردند و از یک جانب قبره‌های ثعبان‌دهان را پی به پی گشاد داده، دود از خرمن جمعیت و استقلال قلعگیان بر آوردند. محصوران از همه جهت ناچار و مضطر و بی‌قرار گشته، روز چهارشنبه چهاردهم ماه مذکور رؤسای آنها شمشیرها به گردن انداخته و قرآنها مجید را وسیله استشفاع و اعتذار ساخته، جبهه‌سای عتبه فلک‌اعتلا و به قرائت کریمه «أَفْثَهْلُکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطُلُونَ» لب گشاده تضرع‌نما شدند و اعتراف به قصور و نادانی کرده، مقالید قلعه را تفویض ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر کردند. نسق‌چیان اهتمام‌شعار به موجب حکم قضاآثار درون شهر رفته، بر ابواب و بروج حصار قرار گرفتند و قدغن رفت که مستحفظ و خبردار باشند که سکنه پرفتنه آنجا باز خیالی فاسد را به خاطر راه ندهند. اگرچه همه آن فساداندیشان بدطینت مستوجب قتل و سیاست شده بودند، اما به خاطر الهام‌مآثر پادشاه مرحمت‌گستر چنان رسید که این محرومان دولت دنیا و دین، خود به رضا و الحاح قبول این معنی کرده‌اند که از مال و منال دست برداشته و به طریق خون‌بها زیر سم ستوران غازیان گذاشته، مجاز و مطلق‌عنان شوند تا به هر سمتی که خواهند و جای باش و بود یابند، بروند. حکم محکم به نفاذ پیوست که اثاث البیت را تماما و کمالا گذاشته با عورات و اطفال از قلعه برآمده به قلعه‌جات نواحی و اطراف سکنی گیرند. در این بین احمد خان درآنی بیات- که عباس قلی خان با او ناسازی و نزاع داشت و مشارالیه از این جهت ترک بودن شهر کرده، به قلعه حاجی‌آباد سکونت اختیار نموده بود- رو به بارگاه خلاق‌پناه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۹

آورده مشرف به شرف پای‌بوس گردید و به حکومت الکای نیشابور و سرداری کوه‌میش و سبزوار و جوین و اسفراین نوازش یافته، به مراتب ترقی و عروج دولت رسید و اسرای نیشابور- که به‌دست رؤسای عساکر منصور مقید و مأسور بودند- همه را در مسجد جامع احضار فرموده، به احمد خان- که حاکم آن اولکا شده بود- حواله نمودند که در آن جاه برده به ورثه و اهل و قوم و قبیله آنها برسانند و چون اهل نیشابور به استحکام قلعه مغرور بوده دست به انواع بی‌اعتدالی نسبت به غازیان و متمرّدین اردوی منصور گشوده بودند و احتمال می‌رفت که کوب خدیوآفاق متوجه مملکت عراق شود، جماعت مذکور مسافت دور در میان دیده، مصدر حرکات ناهنجار و مرتکب مفاسد بسیار شوند، رأی صواب‌نمای اقتضای آن فرمود که ماده شر و شور آن جماعت مغرور منتقل ساخته و بنیاد فساد از آن اولکا برانداخته، ملک خراسان را بی‌خار و نشیب و فراز آن دیار را هموار سازند. به این نیت

کرامت‌بهر، اطراف و جوانب قلعه و شهر، به مراد سرکردگان تقسیم یافت و آفتاب فرمان قهرمان جلال به تخریب آن تافت. بهادران پیلتن و هزبران کوه‌افکن، به زور بازو و اقبال خسرو جهانگشا، در کم‌فرستی اساس آن قلعه محکم‌بنا را از پا درانداختند و عمارات رفیع و امکانه منیع شهر را آتش کشیده، جدران و بروج قلعه و شهر را با خاک برابر ساختند و علاوه تخریب عمارت، رودخانه‌های بزرگ که از چهار طرف شهر در جریان و از طراوتش آن آبادی مثل باغ و بستان بود، از سر بسته، خشک و بی‌آب و آن خطه نزهت‌آگین را بی‌رونق‌تر از زمینهای خراب گردانیدند.

ذکر انحراف اسماعیل خان حاکم خواف از جاده انقیاد این شهریار حمیده‌اوصاف

مجملی از احوال اسماعیل خان- که عبرت‌بخش عالمیان است- آن‌که مشار‌الیه در عهد سلطنت شاه‌رخ شاه و به حال بودن بینایی آن‌والاجاه، به خراسان آمده چندگاه در ارض مقدس به سر برد و بعد از آن‌که پادشاه مذکور مکحول و معزول شد، خان مذکور به خواف رفته در قلعه‌رود سکونت اختیار نمود و در جلوس ثانی شاه‌رخ شاه، دست به اعلائی اعلام فتنه و فساد گشود و جعفر خان کلانتر خواف را به معاونت بعضی از کدخدایان آنجا- که با او متفق شده بودند- به حيله و تزویر مقتول ساخته، متصرف به اموال او گشت و در حینی که ارض اقدس مقرّ موبک شاه‌رخ بود، این حرکت از جلالیل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۰

خدمات شمرده به جانب شاه معروض داشته بود و امنای آن دولت نیز تللیس او را صدق تصور نموده رقم شفقت و بالاپوش و خلعت، از سرکار شاهی برای او ارسال داشته بودند. آن خود کام تیره‌انجام، عرصه به مراد خود دیده، من حیث الاستقلال دست به حکومت آن اقطاع گشوده از وخامت مآل نیندیشید و در سالی که ریایات جهانگشای شاهنشاهی در اولکای خراسان ارتفاع یافته متوجه تسخیر هرات بود و شاه‌رخ شاه به عزم امداد اهالی آنجا از راه خواف اراده مقصد نمود، چون اردوی او وارد سواد قلعه‌رود گردید، اسماعیل خان به استقبال آمده، در ظاهر لوازم اطاعت و خدمت به پایه اظهار رسانید و در باطن از افعال ناشایسته خود می‌اندیشید که مبادا امنای دولت مواخذه و مطالبه اموال جعفری از او نمایند و از در اعتراض و خشونت درآیند و در همین اوقات به حسب اتفاقات علی‌خان قلعه‌چی- که از جمله عظمای امرای شاه‌رخ بود- به حمام قلعه‌رود رفت. اسماعیل خان نزد او آمده تملقها نمود و خان مشار‌الیه التفاتی نفرموده، چند رأس اسب که اسماعیل خان به رسم نذر آورد، پذیرای نظر قبول نکرد و پاره‌ای سخنان کنایه‌آمیز گفته از حمام برآمد. اسماعیل خان چون از قرب موبک ظفرکوب شاهنشاهی دل‌قوی داشت و معارضه شاه‌رخ شاه را به آن افواج نصرت‌دستگاه، از قبیل مقابله سها به آفتاب می‌انگاشت، بعد برآمدن علی‌خان از قلعه، درها را مسدود ساخته، به لوازم تحصن پرداخت و عریضه‌ای متضمن التماس کمک قلمی نموده، روانه بارگاه آسمان‌جاه ساخت.

در همان اوان قلعه هرات بر دست اولیای دولت فیروزی آیات مفتوح و فوجی از قشون منصور به کمک اسماعیل خان مأمور گردید و در عین آن وقت که عمله آتشخانه شاه‌رخ توپ و قناره بر قلعه بسته، متحصنان را شکسته‌دل و بنای حصار را متزلزل و قریب التسخیر ساخته، علامات فوج کمک نمودار گردید و چند بان هم به معسکر شاه‌رخ رسید. سپاهیان که همت به تسخیر قلعه گماشته مصدر کوشش و تردد بودند، دست برداشته، فرقه به فرقه راه فرار اختیار نمودند. سلک جمعیت شاه‌رخ شاه از هم پاشید و طاقت پایداری در خود ندید. چند نفر غلامان مقرب او بادپایی سبک رفتار حاضر آوردند و شاه را جلوکش نموده، به تعجیل تمام به مشهد مقدس بردند.

اسماعیل خان به برکت حمایت شاهنشاهی از خطر عظیم رهایی و دولت آستان‌بوس حضرت ظل‌اللّٰهی دریافته، اظهار فدویت و اعتقاد می‌نمود و آن حضرت نیز پرتو انظار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۱

التفات به حال او انداخته، امارت اولکای خواف مرحمت فرمودند و به عطای خطاب ارجمند خان، بر مراتب عزّ و مباهاتش افزودند و به همه جهت توجه تمام در تربیت او مبذول و مورد انظار عنایت و قبول بود. او هم دست ادب بر سینه گذاشته و این معنی را ذریعه سرفرازی دو جهانی پنداشته، فدائیان خدمت می نمود و چون موکب فیروزی آثار، عازم دارالقرار قندهار شد، مشار الیه شرف ترخص حاصل نموده به خواف رفت و به استظهار عواطف و الطاف جناب اعلی روزبه روز ترقی به مدارج علیا نموده، از جمهور امثال و اقران و درجه امتیاز بهتری و در میانه حکام خراسان به وفور دولت و شأن مرتبه برتری یافت.

چون ساغر حوصله اش گنجایش این باده مرد آزما نداشت، بدمست نشئه غرور گردید و بخار نخوت و پندار در کاخ دماغ او پیچید و در این سال که رایات جاه و جلال، بعد اتمام کار مشهد مقدس معاودت به نیشابور نمود، مشار الیه همراه عالی جاه، شاه پسند خان سردار، مأمور به اولکای سبزوار گردید و به حسب تقدیر چشم زخمی به آن لشکر دریانظیر رسید، او خود را از میان به کنار کشید و مخالفان بدبنیاد او را تحریص و ترغیب نمودند که به خواف رفته، به اعلای اعلام مخالفت و عصیان پردازد، تا مردم ولایات دیگر به اصغای این خبر که اسماعیل خان با وصف تربیت یافتگی جناب اعلی خاقانی و استفاضه و استفاده انواع احسان و اصطناع سلطانی، طبل نافرمانی به علانیه فروکوفت، البته وهن و ضعف در آن دولت مشاهده کرده باشد. به این گمان هریک از باشندگان دور و نزدیک، سر از زاویه خمول برآرد و شاید به این هنگامه انگیزی، خللی و فتوری در کار دولت علیا افتد.

اسماعیل خان نیز از راه حماقت اراجیف آن جماعت را از مقوله صداقت و جزو رشادت خود دانسته، از همان معرکه برآمده راه خواف پیش گرفت و به تهیه سامان قلعه داری پرداخت و چریک تفنگچی از اطراف و جوانب طلبیده به استحفاظ شهر و قلعه مقرر گردانیده، غوغای فساد در اکثر بلوکات خراسان انداخت. جمعی را گمان این به خاطر بود که اگر عساکر نصرت مآثر، توجه به این طرف خواهد نمود، جماعه قاجاریه به کمک او خواهند آمد و ایل داران اطراف دیگر هم قدم به راه مرافقت آنها خواهند زد. چون کیفیت حال این تیره خیال به عرض استادگان بارگاه جاه و جلال رسید، انزل خان سردار سابق هرات، با جمعی از افواج قاهره مأمور گردید و ارشاد شد که به دیده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۲

بصیرت نظر به احوال اسماعیل خان کند. اگر نشانی از سعادت مندی معاینه شود و رایحه ای از اخلاص به مشام ادراک رسد، مستمال و امیدوار عنایات و افضال ساخته و خاطر وحشت مآثر او را از دغدغه ای که بنابر صدور امور بی اختیاری داشته باشد، پرداخته مطمئن سازد و اگر صورت این معنی از ناصیه احوالش هویدا نگردد و در مخالفت و نافرمانی مصر معلوم شود، آتش غرور و طغیان او را به آب تیغ تنبیه فرونشاند.

خان مذکور حسب الامر عازم مقصد گردیده بعد رسیدن به قرب آن مکان، آدم نزد اسماعیل خان فرستاد و تبلیغ نصایح دوستانه و ترغیب بر ترک اطوار جاهلانه کرده، بشارت عفو تقصیر هم داد و آن بی خبر و محروم السعادت، این همه مواعظ سودمند را به گوش جا ندادده مهیای پیکار و خبث طینتش ظاهر و آشکار شد. انزل خان بعد ثبوت مراتب عصیان و ظهور آثار تمرد از آن ضلالت نشان، حقیقت حال به عرض بساطبوسان بارگاه سپهرمثال رسانید. رقم اشرف به سرفرازی سردار مشار الیه عزّ اصدار یافت که اطراف قلعه را محصور و راهها مضبوط و مسدود ساخته، ساعتی از احوال او غافل ننشیدند، مبادا آن رو به شعار از منفذی برآمده ره گرای وادی فرار شود. سردار عالی مقدار حسب المضمون رقم محترم، قلعه را از چار طرف محاصره نموده در مقام تیقظ و خبرداری طرق و معابر را به احتیاطی که مور را هم مجال برآمدن نباشد، بست.

اسماعیل خان نیز هر روز از قلعه بیرون آمده به استظهار دیوار سفاهت، اظهار چیرگی و جلادت می کرد و باقی احوال او این شاء الله المستعان نگاشته کلک بیان خواهد شد.

چون تنبیه طایفه قاجاریه از مدتی مکنون ضمیر الهام‌پذیر بود، بعد انقراض از قطع و فصل قضایای نیشابور، عزیمت ولایت سبزوار- که مسکن و مأوای آن جماعه بود- از قوه به فعل آمد و از راه کوه‌میش، ساحت اولکای مذکور را مطرح فروغ ماهچه خورشیدضیا ساخته، در ظاهر قریه خسروگرد، یک فرسخی شهر استرآباد، رایات جهانگشا افراخته، شاه‌پسند خان و غیره خوانین همراهی او را با جمعی از بهادران رکاب مأمور فرمودند که تا چمن بسطام الی جنگل استرآباد را پی‌سپر بادپایان صرصر آثار نموده هر جا که آن جماعه را دریابند، طعمه شمشیر سیاست سازند. مشار الیه‌م بر وفق حکم قضاشیم تا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۳

ولایت استرآباد رسیده و آن نواح را خالی از اشرار دیده نمودند که مردم آن جا قرا و مزارع عرض راه را ویران ساخته و کاریزها را به سنگ و خاک انباشته، به مضمون این که بیت

گریز بهنگام سر بر ز جای به از پهلوانی و سر زیر پای جان به سلامت بردن غنیمت دانسته، خود را به دشت و جنگل کشیده متواری گردیده‌اند. لهذا سردار، مراجعت به اردوی نصرت‌آثار نموده، کیفیت آن سرزمین به عرض خاقان سلیمان‌نگین رساند. چون آذوقه و آب در راه مطلقا نایاب و تا ورود رایات عالیات به عراق، محصولات ولایات بعیده آن جا نیز برداشته می‌شد و غازیان ظفر نشان هم قریب دو سال گذشته که از اوطان برآمده، ساز و سامانی که همراه آورده در اوقات محاصره قلعه مشهد، به مصرف رسانده بی‌استطاعت شده بودند و اگر موکب همایون عزیمت مملکت عراق می‌فرمود، از نایابی آذوقه و فقدان آب، تنگی تمام به اردوی ظفرانتساب رو می‌نمود، به فحوای «الامور مرهونه باوقاتها» عزیمت سفر دوردست در آن سال، موقوف و عنان سمند اقبال از راه ترشیز و خواف، به صوب مقصد معطوف فرمودند.

در بیان مستاصل شدن اسماعیل خان زنگنه از صدمات سطوت بهادران موکب ظفرطنطنه و در آمدن او از در انابت و استیمان به وسیله شفاعت بر خوردار خان

سابقا رقم‌پذیر خامه حقایق تحریر گردیده که اسماعیل خان خوافی، به مقتضای بی‌طالعی منحرف از جاده اطاعت و بندگی شده، مصدر اطوار عصیان و بی‌باکی گشته و انزل خان سردار به تنبیه آن نکوهیده کردار، از حضور ساطع النور مأمور گردیده، به محاصره قلعه رود پرداخته، راه فرار بر محصور مطرود و مسدود ساخت. در این ولا- که آن اولکا مشرف به قدوم نصرت‌لزوم خاقان کشورستان گردید، اسماعیل خان ناصیه بخت خود را به تقبیل آستان سپهر بنیان روشن نگردانید و به اعتماد جماعه مجاعه- که در قلعه‌داری با او رفیق شده بودند- خیال محال را در سر جای داده، مستعد مدافعه و جدال گشت، غافل از آن که صعوه ناتوان را با شهباز بلندپرواز چه مجال مقاومت و خس عجز سامان را با سیل کوه‌ربا، کویارای استقامت؟ از ارتکاب این حرکت بی‌برکت جز نکال دنیا و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۴

آخرت نخواهد اندوخت و از شومی اعمال زشت به آتش بی‌زینهار خواهد سوخت.

الحاصل آن مدبر باطل آهنگ، چون موری که با پیل‌دمان ستیزد، کمر به مقابله و جنگ بسته و هر روز با جمعی از مردم جلادت‌شعار، از قلعه برآمده به استظهار دیوار، دست به محاربه می‌گشود و بهادران لشکر نیز به مقابله او شتافته و پروایی از بارش سنگ و توپ و تفنگ نداشته، تا دروازه قلعه به تعاقب می‌پرداختند و جمعیت مخدولان را درهم و پریشان می‌ساختند. چون خیره‌سری و فتنه‌گری آن مغرور بخت‌کور به نهایت انجامید، فرمان قهرمان جلال لمعه‌افروز صدور گردید:

که گردان پیل‌افکن نامدار رسانند خود را به پای حصار

خرابش به بازوی قوت کننده بنیادش از قهر آتش زنند دلاوران جلادت‌نشان، حسب الحکم واجب الاذعان، حصن متانت‌بنیان را چون نگین انگشتی در میان گرفته و آتش‌خانه قیامت‌نشانه را بر باره و بروج بسته، قنبره‌های آتشین‌دم را به درون قلعه شرربار و قلعلگیان را هدف گلوله‌های صاعقه‌آثار ساختند. چند روز صواعق بی‌امان بر سر محصوران شعله‌ریز و برق‌افشان بود و اسماعیل خان بی‌بهره، بعد از خرابی بصره، معلوم نمود که تاب مقاومت با غازیان فیروزی رایت ندارد؛ اگر زیاده برین، اصرار بر طریق تمرّد و استکبار نماید، آتش غضب سلطانی دود از نهادش برمی‌آرد و هرگاه آفتاب جلال از جانب قبله برآمده عرصه عرصات گرم نماید، ابواب قلعه به یک لمحّه مفتوح و در توبه مسدود خواهد گردید و در آن وقت انابت و استغفار هرگز سود نخواهد بخشید. ناچار از راه عجز و مسکنّت درآمده، پسر خود را پیش عالی‌جاه مقرب الخاقان برخوردار خان- نظر به لطف و شفقتی که در اوقات بودنش در اردوی کیهان‌پو به حال او داشت- فرستاده، خان مشار الیه را شفیع و وسیله محو و صفح اعمال شنیع ساخت. عالی‌جاه آن پسر را به حضور پرنور برده التماس عفو تقصیرات نمود. مراحم شاهنشاهی به پاس جانب خان سعادت‌نشان- که از فدویان خاص حضرت ظلّ الهی است- ملتمس او را به عَزّ قبول موصول ساخته، لشکر را از ستیز و آویز منع فرمودند. بعد از این اسماعیل خان هم از قلعه بیرون آمده، بر عتبه سپهرتبه- که سجده‌گاه سرفرازان روی زمین و محلّ جبین‌سای صحابان تاج و نگین است- حاضر شده، جبهه نیاز بر تراب انکسار مالید و شرف‌اندوز بساطبوس گردید. حکومت خواف از عزل او به میرزا اسحاق خفاچه و وکالت مالیات به حاجی عباس خوافی تقرّر یافت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۵

اسماعیل را با خانه کوچ و اقوام از آنجا برآورده، مأمور به همراهی رکاب سعادت‌انتساب نمودند و بعد از بند و بست امور آن طرف، کوچ بر کوچ، متوجه دار السلطنه هرات گشته آن بلده فاخره را از یمن قدوم میمنت‌لزوم، رشک‌افزای هر مرزوبوم فرمودند.

در بیان تعیین عمال اخلاص شعار به جهت دفترخانه مبارکه سعادت آثار و ذکر عزیمت شهربار کامکار به سمت دار القرار قندهار

در حینی که پرتو ماهیچه رایات جهانگشا بر ساحت دار السلطنه هرات تافت و از اشاعت انوار معدلت پادشاه قدرقدرت، آن شهر میمنت‌بهر، زیب و زینت موفور و رونق نامحصور یافت، رای صواب‌نمای خاقانی- که دستور رموز سلطنت و جهانبانی است- اقتضای آن فرمود که چند نفر از بنده‌های فدویت‌مقرون را برای انتظام امور دفترخانه همایون تعیین فرمایند و زمام رتق و فتق مهمات و داد و ستد مالیات را به کف کفایت و قبضه درایت آنها محول نمایند. بناء علی هذا در این زمان بهجت‌افزا، شاه ولی خان درّانی بامیزی کشک‌چی‌باشی به رتبه رفیع المرتبه وزارت دیوان اعلی سرفراز شده، آقا یاقوت خواجه‌سرا نیز به خطاب مستطاب یاقوت خانی و منصب داروغگی دفترخانه مبارکه والا، بین الامثل والا کفا ممتاز گردید و به علاوه میرزا محمد خان و میرزا شکر الله خان، مستوفیان قدیم، میرزا علی رضا خان اشتهااردی- که اول در دفترخانه همایون متصدی بود- با میرزا هاشم خان خفیه‌نویس ولد عبد الله خان وکیل مالیات قندهار، در سلک مستوفیان سرکار درآمده، سر مباهات به اوج سماوات رسانید. حل و عقد بعض مهمات و داد و ستد مالیات به عهده نام‌برده‌های فوق مقرر گردید.

القصه شاهنشاه دارا غلام بعد از انتظام و انصرام امور دفترخانه سپهر احترام، در بیست و هفتم ماه ذیحجه الحرام، به زیارت مراقد و مزارات اولیای دشت سواد هرات- نور الله مراقدهم- تشریف برده، استمداد همت در امور دین و دولت فرمودند و تصدقات موفور به ارباب استحقاق مرحمت کرده، وقت پیشین، مراجعت به دولت‌خانه میمنت‌آیین نمودند و چون روضه منوره و مضجع مطهره نواب غفران‌مآب علین مکان محمد زمان خان، والد ماجد آن سرور هفت کشور، در دو فرسخی شهر هرات واقع است و زیارت آن مرقد مطهر، مرکوز خاطر آفتاب‌اثر شده بود، لاجرم حکم همایون شرف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۶

نفاذ یافت که پیش‌خانه والا را در آن مکان دل‌گشا برافرازند. فرمانبران حسب فرمان واجب الاذعان سرادقات عزّ و علا را در آن بوستان فرح‌افزا برده افراختند. خدیو کیهان‌ستان مریخ‌صورت در ساعت فیض‌اشاعت، بر پشت اشهب جهان‌پیما برآمده، ظلّ ورود بر ساحت آن مکان مسعود انداختند. بعد تقدیم آداب زیارت و احراز صنوف مکرمات در عمارت دلکش و منازل فرحت‌بخش، نزول میمنت شمول فرمودند و چند روز در آن مقام برکت التزام توقف نموده، هر روز به بذل مبالغ‌خطیر و فواکه و اطعمه الوان افزون از حد تحریر، دست اعطا و احسان گشوده صلحا و علما و سکنه آن بقعه فیض‌آگین را به انواع خیرات و رعایات نواخته و همگی خدمه و مجاورین را به نوازشهای گوناگون بهره‌مند ساخته، به تاریخ پنجشنبه غرّه شهر محرم الحرام، عنان گلگون صباخرام را به صوب مقر دولت انعطاف داده، سیرکنان و شکارافگنان به دار القرار قندهار نصب خیام کیوان اشتباه فرمودند و در حین داخل شدن، موافق رسم و ضابطه معین، توپهای رعدآوا- که به انتظار قدوم بهجت‌انتما بر عراده‌ها نشسته کمر به دیدبانی بسته بودند- خالی شده، عقده از دلها گشودند. گوش هر امیدواری به صدای بشارت توأمان آن، مانند گل شگفتگی سامان و چشم هر منتظری از فروغ دیدار کرامت‌آثار، چون مطلع آفتاب تابان گشت. اکابر و اهالی و قضات و علمای سعادت‌بهر با آرزو و سرور، کامیاب دولت حضور شده شرف ملازمت دریافتند و خاقان مهرافسر هر چند روز متواتر بعد از نماز فجر و ظهر به دیوان تشریف آورده، عرض چیان را به حضور طلبیده و به غور عرض و التماس هر یکی واریسیده، داد رعیت‌پروری و دادگستری می‌دادند.

ذکر ورود پادشاه والجاه تیمور شاه به دار القرار قندهار حسب فرمان واجب الاذعان شاهنشاه کامکار و عزل و نصب بعضی از حکام ولایات بر سبیل اختصار

چون در ایام سفر خیراثر ممالک ایران، خاطر مهرگستر خاقان عالم‌ستان، به ملاقات قره باصره دولت و نامداری غره ناصیه حشمت و کامکاری، بدر سپهر شوکت و جاه، شهزاده تیمور شاه، نهایت تعلق داشت و در هنگام معاودت رقم عطوفت‌شیم، متضمن طلب، به نام آن روشن‌گهر والانسب عزّ اصدار یافته در این آوان مسرت توأمان که دار القرار قندهار تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۷

فیض‌یاب قدوم میمنت‌آثار شد، آن سعادت‌مند بخت‌بلند، عازم احراز دولت آستان‌بوس گشته، به تاریخ بیستم ماه صفر به شادمانی و فر، وارد بارگاه کیوان‌مقر گردید و بعد از ورود به آستان فلک‌بنیان لمحّه‌ای در اطاق پیش آورسی دویم یک آورسی فاصله- که از جلوس مبارک خاقان خورشیدافسر سجده‌گاه نه سپهر و هفت اختر بود- به پا ایستاده ادای آداب ملازمت فرمود. اعلی حضرت جمشیدمکنت از روی کمال عاطفت و جاذبه محبت نزدیک طلبیده و به آغوش رأفت کشیده، مشمول عواطف بی‌کران فرمودند و تا دیری مقرون به شرف اقتران داشته فیض‌اندوز کسب سعادت نمودند.

چو شد از قدم‌بوس شه بهره‌ور به گردون برافراخت شهزاده سر دو سعدین کردند با هم قران بخواند آیه «إِنْ يَكَادُ» آسمان ساعتی به بذل الطاف و پرسش احوال پرداخته، با آن نور دیده اقبال متوجه حرم محترم شدند و سایر پردگیان سرادق عفت به معاینه این قران میمنت توأمان زمزمه سنج تهنیت شده به یکدیگر گفتند: فرخ‌رخ آن پدر که چنین باشدش پسر خرم دل آن پسر که چنین باشدش پدر روز دیگر عالی‌جاه رفیع جایگاه ایاز بارگاه حضرت ظل سبحانی مقرب الخاقانی خان جان درّانی سردار ممالک موضوعه هندوستان و مقرب الحضرت عالیّه مراد خان درّانی، جارچی‌باشی سرکار خاصه شریفه و باقی خوانین و سرکردگان- که در رکاب شهزاده والامقدار، به درگاه آسمان اقتدار آمده بودند- در دیوان عام شرف‌اندوز ملازمت گشته، بهره‌یاب عنایات شاهی و به خلاع فاخره و عطیات وافره مفتخر و مباهی شدند و شاهزاده نامدار و عالی‌جاه سردار و باقی امرای کبار، از زر نقد مبلغ‌های خطر «۱» و جنس شالهای ترمه و غیره اقمشه نفیس و بی‌نظیر، به رسم پیشکش از نظر انور ضیاگستر گذراندند و در این وقت فرخنده و زمان خجسته، عالی‌جاه معلی جایگاه، فدوی یکرنگ آستان خلافت بنیان،

مقرب الخاقان محمود خان خواجه‌سرا، از کمال تفضلات شاهنشاهی به رتبه ارجمند قوللر آقاسی‌گری سرکار خاصه شریفه ممتاز و سربلند گردید.

مشار الیه در اصل و نژاد از تخمه اکابر و امرآزاده جماعه‌های اکراد بلیارس است. پدر

(۱). نسخه: مبلغی‌ها خطر.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۸

و اقبای او در زمان سلطنت نادر شاه به سامان ثروتی که داشتند، طبل یاغی‌گری کوفته لوای مجادله با نادر شاه برافراشتند. عاقبت منهزم و مغلوب شدند و اموال و اماکن به غارت داده اولادشان با محمود خان مذکور اسیر و دستگیر گشتند. نادر شاه اطفال ذکور را خصی و مخنوث کرده، مشار الیه را به معاینه آثار رشد، از آن جمله به درجه اعتبار و امتیاز برآورده منسلک به سلک خواجه‌سرایان دیوانی انسلاک فرمود و او بعد از انصرام دولت نادری، در خدمت اولادش به اخلاص حاضر بوده، ادای حقوق بندگی و نمک‌خوراگی می‌نمود، چنانچه هریک از غلامان و خواجه‌سرایان نادرشاهی، بعد از وقوع واقعه، پاس این مراتب به خاطر نیاورده و حق نمک‌فراموش کرده هریک به امیری از امرای کرد و ترک توصل به هم رساندند و او هرگز به مقتضای وفای جبلی ورق برنگرداند. وقتی که ارض مقدس خلدآثار به تصرف پادشاه گردون‌اقتدار درآمد، در این زمان مشار الیه به رهنمونی طالع و بخت سعد، به تلثیم آستان فیض‌بنیان شتافت و در اوقات ورود مسعود به نواحی خوف، به خطاب‌خانی و عطای جیقه و سرکردگی آقایان دیوانی رتبه امتیاز یافت و چون به عرض اقدس رسیده بود که سلیمان خان حاکم سیستان از نسل سلاطین کیان است، او را دختری است به حلیه عصمت آراسته و به زیور عفت پیراسته، که لیاقت استتار سراق سلطنت دارد، محمود خان مذکور در وقت توقف خدیو آفاق به یورت قشلاق، مأمور گردید که به سیستان رفته آن درّه فاخره درج عزّت را بیارد.

مشار الیه به موجب حکم روانه آن اولکا گردید و هنوز مراجعت نکرده بود که ملهم غیب به ضمیر کرامت‌تخمیر چنان القا نمود که بر سر غلامان سرکار خاصه، سرکرده معین نشده و عالی‌جاه محمود خان به صدق نیت و صفای طویت، در دولت دوران‌مدت خدمت می‌نماید، سرکردگی طایفه مزبوره به مشار الیه مفوض گردد، که هم او را باعث امتیاز و سربلندی در امثال و اقران شود و هم این خدمت عمده از مساعی جمیله‌اش به پایه اعتبار و ارجمندی رسد. به این اراده سراسر افاده، سرکردگی آقایان و غلامان پیشخدمت و خطاب‌خانی به عالی‌جاه حمزه خان خواجه‌سرا- که او نیز از قوم بلیارس بود- و تفویض این خدمت در نظر کرامت‌اثر مناسب نمود از غیبت محمود خان قوللر آقاسی شد و بعد از آن که عالی‌جاه محمود خان خدمت مأموره به جا آورده و به اتفاق محمل‌کشان هودج مقصود از سیستان معاودت نمود، منصب عالی قوللر آقاسی‌گری به آن منظور نظر عواطف عملا مرحمت گردید و در این سال حکومت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۹

گجرات و سیالکوت و اورنگ‌آباد و پر سرور محالالت متعلقه لاهور، از عزل میر صبغۀ الله خان کابلی، به بازجنگ خان حاکم بنگشات و حکومت و صاحب‌اختیاری مالیات پیشاور، به عبد الصمد خان افغان محمودزیی عنایت شد و مشار الیه در آنجا رفته به تقدیم خدمت مأموره پرداختند.

ذکر طرح بنای والای اشرف البلاد احمدشاهی و برپا شدن آن اساس استوار به یمن معماری همت علیای شاهنشاهی

بنای معموره امکان و طراح بنای این جهان- که حصار ذات البروج فلک برافراخته قدرت کامله و منظر شش جهت بر پشت سمک، پرداخته حکمت شامله اوست- برای حصانت اصناف مکنونات و صیانت انواع مخلوقات، چنانچه قلعه بی‌در سماوات برکشیده،

حصن حصین از وجود سلاطین والاشکوه آفریده تا خلائق گوناگون- که بدایع ودایع آن قادر بیچون‌اند- در کنف حفظ و حمایت آن متصفان صفات ظل الهی محروس و مصون و به یمن استحفاظ ایشان در مقام آسودگی و اطمینان بوده، از تباهی مأمون باشند و چون گروه سعادت‌مأمور به این امر خطیر از جناب ملک قدیر شدند، ادای حق این خدمت عظمی و موهبت کبری ذمه همت‌شان لازم و تقدیم لوازم پاسبانی و حراست، اهم متحتم گردید و سرانجام آن منحصر است بر این که آن مختصیان مرتبه خلافت و مؤسسان اساس سلطنت، بر حدود اطراف مملکت خویش دایر و به عزم تسخیر ممالک دیگر همیشه سایر باشند، تا ملک قدیم مرکز امن و امان و رعیت ایشان به منزله دایره آن باشد، و الا بیم آن بود که هرگاه پادشاه به طرفی دوردست حرکت کند و آغستگی مهم آن ولایت مدت سفر گردد و دشمنی قوی از جانبی سرکشد و تا خبر به پادشاه رسد و از آنجا معاودت فرموده متوجه مدد شود، عرض و ناموس رعایا به نهب و غارت رود، از این جهت سلاطین دوربین و خواقین خبرت‌آئین بنای سلطنت و ملک‌داری بر تعمیر قلاع متیعه و حصون منیعه گذاشته، حصارهای فلک‌ارتفاع در ممالک محروسه برافراشته‌اند، تا سکنه و رعایا در چنان اوقات، در آن امکانه مستحکمه جاگرفته، محفوظ از آفات و خود به خاطر جمع مشغول به تسخیر ولایات باشند. خاقان مظفرلوا را که به مقتضای همت والا و نهمت کشورگشا، تسخیر اقالیم و ولایات همواره مطمح نظر و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۰

هوای سفر به طبع مقدس سازگارتر از حضر است، اراده تعمیر حصاری استوار و تأسیس اساسی پایه‌دار در سرزمین دارالقرار مخطور خاطر خطیر و مرکوز ضمیر مهرنظیر می‌بود. قندهار که محل یورت و مسکن اهل جلیل درّانی و پای‌تخت فیروزبخت اعلی حضرت خاقانی است، لیکن به حسب مضمون «الامور مرهونه باوقاتها» صورت این مدعای صواب‌انتما در امنیه وقوع چهره‌گشا نمی‌گشت. در این ولا که آن شهر سعادت‌بهر، شرف‌اندوز قدوم مینت‌انتما گردید، شاهدان مقصود را وقت جلوه‌افروزی رسید و چون قلعه قدیم قندهار «۱» لیکن چون اختر بخت سکنه آن موضع هنوز در هوطه و آسودگی و عروج طالع‌شان به طلوع آفتاب عالم‌افروز دولت اعلی خاقانی مشروط بود، شاهد آن مدعا پرده اختفا از رخ نمی‌گشود و به جای امن و جمعیت، خیول پریشانی و آفت در آن ناحیه جولان می‌نمود، چنانچه قلعه قندهار با آنکه متوسطه است به کوهی بلند و نارین آن که مشهور است به قیطور بر قله جبل‌ی فلک‌پیوند واقع شده، از تغییر احوال روزگار و تقلّب اوضاع لیل و نهار، به تصرف نادر شاه رفت و عمارتش از نهب و غارت، صورت ویرانی و انهدام به اقصی الغایت پذیرفت و او در جایی که لشکرش سنگر زده لنگر اقامت انداخته بود، قلعه محقری نامستقیم که در وسعت و فراخی ربع قلعه قدیم نمی‌شد احداث نموده، نادرآباد نام نهاد و باشندگان شهر را از مساکن مألوف برآورده در او سکنا داد و بعد از انقراض زمان او در عهد دولت خداداد نیز سال دهم از جلوس میمنت‌مأنوس، همان مکان مختصر، موکب ظفرکوکب را مقام و مستقر می‌بود و در بعضی سنوات که وفور امطار از سماوات اتفاق می‌افتاد، از کثرت آب و زور سیلاب، خرابی بسیار به ابنیه آن حصار سست آثار رو می‌داد.

در این سال فرخنده‌منوال که ورود مسعود خاقان ملایک جنود به این حدود شد، آن داعیه مستتر از مشرق ضمیر انور، لمعه‌افروز اظهار و مقتضی مشوره با امرای عالی‌مقدار شد. هریک از حاضران صواب‌اندیش موافق فهم و درایت خویش چیزی معروض می‌داشت و صورتی از صور معقوله خود بر صفحه بیان می‌نگاشت. رأی بعضی بر این که قلعه قدیم پیرایه ترمیم پذیرد و بنای کهن از یمن توجه این رونق بخش هفت اقلیم، تازگی از سر گیرد و صواب‌دید برخی آن که تعمیر تازه بهتر از تجدید کهنه و تزئین نقش

(۱). جمله در اصل افتادگی دارد. تاریخ احمدشاهی ۲۷۱ ذکر طرح بنای والای اشرف البلاد احمدشاهی و برپا شدن آن اساس

استوار به یمن معماری همت علیای شاهنشاهی ص: ۲۶۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۱

نوانگیخته، دلپذیرتر از مرمت شکسته و ریخته است. آخر الامر رأی جهان‌آرا- که مهبط انوار غیبی و مکنن اسرار لاریبی است- بر آن قرار گرفت که خود به نفس نفیس متوجه تعمیر و تشخیص این امر مختلف فیه شوند. اگر مرمت حصار قدیم در نظر اصابت‌اثر مقرون به صلاح باشد، امر جلیل به اقامت همان شکسته از پا افتاده عزّ صدور یابد و اگر این معنی مناسب ننماید و احداث حصنی جدید در خاطر کرامت‌مآثر راحج آید، در جای دلنشینی که به لطافت آب و هوا و پاکیزگی سواد و فضا انتخاب روی زمین و روکش خلد برین باشد، سمت ارتفاع بر قلاع- سایر بلاد و بقاع یابد. حکم شد که اسب سواری مبارک مهیا سازند و امرای ذی شوکت و وزرای فلاطون فطرت نیز حاضر شوند.

جارچیان سعادت فرجام و مهنیان بشارت پیام، همه را به این خبر جان‌پرور مسرور، مبشر و مفتخر ساخته، به در خانه فلک آستانه احضار نمودند.

شهریار سلیمان اقتدار بر اشهب صبارفتار سوار شده، اول به طرف قلعه قدیم توجه فرمودند. چون قلعه مذکور واقع به دامنه کوه و سکنه آنجا در تابستان از شدت گرما به ستوه می‌آیند و مردم بعضی محلات که دور از آب است از قلت ماء و گرمی هوا به عسرت و زحمت تمام گذران می‌نمایند و سوای این، بعضی عیوب و علل دیگر هم به عرض اشرف اقدس رسیده بود، از این جهات مرمت آن کهن‌بنای منقصد سماء، مناسب ننمود و از آن جانب عطف عنان فرموده به تفحص جای دیگر متوجه شدند. ناگاه قطعه زمینی معروف به ده خواجه به نظر فیض‌اثر درآمد که رودخانه موسوم به پایاب متصل آن خطه ارم‌مثال در جریان بوده، به وسعت فضا و لطف هوا و اجرای چشمه باصفا، از منظوقه «روضه ماء نه‌رها سلسال» حکایت می‌نمود. آن مکان دلپذیر لایق تعمیر و پسند خاطر خطیر افتاد. غلامان غلمان طلعت- که با بیرقهای الوان، حاضر به رکاب سعادت بودند- به هر جایی از آن ارض میمنت مشحون که اشاره همایون می‌شد، بیرقی نصب کرده و صورت بروج و دروازه و دیوار برآورده، شکل مرتب از حصار نمودار ساختند و موافق همان ترتیب و ترکیب، معماران مهارت‌پیشه و مهندسان درست‌اندیشه، زمین را حفر نموده، نشانی برای تعمیر مقرر می‌کردند و طول و عرض عمارت به موجب آن در نظر می‌آوردند و هم در آن ساعت سعد و زمان اسعد که طرح این بناء مبارک انداختند، موسوم به شهر مقصود فرموده، ملتزمان رکاب دولت را به ادای آداب تهنیت شرف‌اندوز ساختند و به تاریخ روز یکشنبه غره ماه ربیع الثانی به موجب حکم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۲

صاحب‌قرانی، عالی‌جاه رفیع جایگاه جالینوس الزمانی مسیح الانفاس ارسطوقیاس، کاشف رموز حکم، صاحب السیف و القلم، واقف آثار ادوار شمسی و قمری، عارف اسرار قرانات علوی و سفلی، مقرب الخاقان، سعادت خان منشی‌باشی به اتفاق منجمان دقیقه‌شناس، ساعتی سعد جهت بنای قلعه فلک‌اساس استخراج و اقتباس نموده، به عرض اشرف اقدس رسانیده بود. در همان وقت معین سعادت‌قرین، امرا و خوانین و علما و صلحای نکوآئین، خود را به حضور کرامت‌ظهور رسانده و فاتحه برای دوام دولت ابدمدت و مبارکی و استحکام این بنیاد فلک‌رفعت خوانده، دست و زبان به دعا گشودند و بنایان پاک‌دین و کارگران تقوی‌گزین به فزخی و فرخندگی شروع به کار نمودند و متعهدان خدمت نعمت‌خانه و خزانه گردون‌مدار، به موجب فرموده پادشاه سلیمان‌اقتدار، در آن وقت مبارک آثار، شیرینی وافر از حد وزن بیرون و نقود متکثر از شمار افزون، به رسم شگون پیش آورده در آن مکان میمنت‌آشیان حاضر ساختند و در حین گذاشتن خشت نخستین از آن بنای عرش‌قرین، عالی‌جاه رفیع جایگاه، رکن الدولة العلیه العالیه موتمن السلطنه البهیته القاآنیه مقرب الخاقان، برخوردار خان، قدوم سعادت لزوم آورده، حاضران آن مکان فیض‌بنیان را از اعلی تا ادنی همه را در یک طرف به جای مرتفع نشانده و یکان یکان را پیش خود خوانده، از وجه احسان و انعام پادشاه حاتم غلام، مبلغی نقد فراوان و تنقلات نعمت الوان داده، دامن امانی و آمال هر یکی را مالا مال عطیات بی‌پایان ساخت.

الحاصل حضرت اعلی به مقتضای شوقی که در ترخیص این بنای همایون به خاطر فیض مشحون جا کرده بود، تا چند روز اوقات

فرخنده‌ساعات، صرف آن شغل مبارک آیات نموده، پهنای فضای درون حصار و طول و عرض و ارتفاع دیوار، موافق حوصله کیهان فسحت و همت آسمان رفعت مقرر کرده و اطراف اربعه آن را به ذراع تنقیح و تشخیص به پیمایش آورده، بر امرا و اعیان و عظماء و ریش‌سفیدان و خوانین و سران ایلات، بیگلربیگیان و ولایات و دیگر عمله و سکنه شهر مذکور- که واقف از کار و دستور بودند- تقسیم نموده، سرگرم اهتمام و مأمور به اتمام تعمیر آن مقام فرموده، نام سابقش که شهر مقصود مقرر شده بود، موقوف داشته به اشرف البلاد احمدشاهی موسوم ساختند و نارین قلعه فلک‌درجه مشتمل بر عمارت ملوکانه و منازل شاهانه و باغات فراخ دلگشا لایق نزول و آرامش مواکب ظفرلوا، طرح انداخته، مساجد و حمامات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۳

و کاروان‌سرا و بازار و چارسوق و چاررسته با فضا- که کشش هریک به نیم‌فرسخ می‌شود- مقرر ساخته و در هر بازار خیابانی وسیع و دو طرف خیابان دکانها در کمال زیب و حسن ترتیب قرار داده و در کنار خیابان از دو طرف پیش دوکان جوی آبی روان و بر لب جوی از یمین و یسار اشجار سایه‌دار و میوه‌دار از قبیل توت و زردآلو و چنار سرسبز و ریان و به پای درختان آب صافی در جریان بوده، صورت «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»* بر روی زمین آشکار ساخته و آئینه حقیقت‌نمای علوهمت و حسن‌نیت بانی مبانی جهان‌بانی و مظهر لطف یزدانی پرداخته و علاوه این همه زیب و ترتیب و رفعت‌بناء و حسن ترکیب، آوردن نهري بزرگ سوای جوی پایاب، از دریای ارغنداب است که از اشرف البلاد به فاصله چهار فرسنگ و در اثنای راه زمینهای پست و بلند و کوههای گران‌سنگ واقع بود و آمدن آب از آن مسافت از چنان راه پر صعوبت در نظر عقلای روزگار و ماهران این کار، متعذر و دشوار می‌نمود. به یمن همت مشکل‌گشا و فرمایش عالم‌آراء، استادان فرهادپیشه و کارگران الماس‌تیشه، احجار منیعه و اتلال رفیعه از اثناء راه بریده و شکسته به جاهای نشیب‌جر و محاریب بسته، نهري عریض و عمیق از آن طریق پرمضیق حفر نمودند که آب فراوان مانند چشمه حیوان در شهر و باغات جاری و روان گشته، موجب کمال رونق و شادابی گردید و سوای اراضی مزروعه، زمینهای بایر غیرمزروعه- که سرسبزی آن وابسته به نزول ماء از آسمان بود- طراوت تام یافته فیض عام به دهاقین و طوایف انام رسید و به سعی امرای عظام و سرگرمی اهل اهتمام- که برای اتمام این مرام مأمور از جناب خاقان سلیمان‌احتشام شده بودند- این امر دشوارنما در عرض چند روز صورت اجرا یافت. آیات شگرف کاری اقبال خدیو بی‌همال در نظر اقاسی و ادانی جلوه ظهور نموده و هریک به خواندن این بیت صدق مضمون، زبان گشود،

کارها را کارفرما آب و رنگی می‌دهد و رنه جوی شیر باب قوت فرهاد نیست و سرکرداری اتمام بنای قلعه و عمارت رفیعه عالیه، به عهده عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، عمده خوانین ذی شأن بدال خان، برادر عالی‌جاه مقرب الخاقان، برخوردار خان مفوض گشت که جد و کد تمام در لوازم تأسیس و استحکام به کار برده، زود به اختتام رساند و چون سکنه شهر کهنه و سایر کسبه و اهل حرفه دل از امکانه قدیمه برداشته به آرزو و خواهش، بیوت و دکاکین در این معموره نوترین بنا کرده، به محل رفاه و آرامش سکنا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۴

گرفته، مال و جوهات یکساله، به تصدق فرق مبارک از همه تخفیف یافته، جبر نقصان به عطای ده چندان شد. امید این که بنای سراسر برکت، از میامین نیت به خیر بانی سلیمان‌مکنت- که مؤسس اساس دین و دولت و متمدن قوانین پاسبانی ملک و رعیت است- تا انقراض زمان و انصرام دوران قایم و پایدار و ضرب المثل نظارگیان عجایب و بدایع اقطار و امصار باشد و ثواب این حسنه عظمی عاجلا عاید به روزگار خجسته‌آثار آن فرازنده لوای عظمت و اعتلا گردد! بحرمة النبی و آله الامجاد و اصحابه الاحفاد. بیت.

الهی تا جهان را آب و رنگ است فلک را سیر و گیتی را درنگ است

سنین عمرش افزاینده باد ازمان دولتش پاینده بادا

از جمله اعمال غریبه و اصطناعات عجیبه که در این آوان از خاقان زمان و مالک رقاب انس و جان به ظهور آمده، ضیابخش عیون اولی الابصار و روشنی‌افزای قلوب عارفان اسرار گردیده، آن است که حضرت ظلّ سبحانی در نهایت فرح و شادمانی به تاریخ پانزدهم جمادی الاول- که از صبح عید نوروز افضل بود- بر اشهب سبک سیر جهان گرد و بادپای فلک شکوه عالم‌نورد مانند آفتاب از چرخ چهارمین، کوهه زین زر را مشرق سعادت‌انوار ساخته به سمت مزار شاه مقصود به عزم شکار متوجه شدند. در آن وقت این چند بیت بلاغت‌اسلوب در تعریف راکب و مرکوب، از ملهم غیب اصغا شد به قلم می‌آید:

حبذا رخس قمر طلعت شعری فطرت آن که چون وهم منجم بدمد فوق سما

سخت سر، نرم دم، آکنده سرین، پهن کفل چرب مو، سخت پی، افراخته سر، ریخته پا

آن عرب زاده مجنون روش دشت‌نورد آن که از شرم زهش زلف ببرد لیلا

با صهیل تو گران است صغیر بلبل با لقای تو کران است جمال عذرا

بر وی آراسته زین همچو نگین بر خاتم‌شاه چون نقش بر آن صدر نگین ساخته جا چون با کوکبه عظمت و جاه بر ساحت نخجیر گاه سایه گستر گردید، وحوش و طیور آن وادی از فرط بهجت و شادی در پوست نمی‌گنجیدند و سرها به طریق نیاز پیش آورده به ذوق قربان شدن دویدند. گویا این بیت دل‌افروز برای این از زبان سخن‌گو برآمده:

همه آهوان صحرا سر خود گرفته بر کف به امید آن که روزی به شکار خواهی آمد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۵

القصه بعد فراغ از شکار و سیر و تفرّج آن مرغزار، روی توجه به عمارت شاه مقصود آورده، ساعتی توقف برای استراحت فرمودند. در این اثنا تغلی از رمه‌ای که به دامن صحرا در چرا بود، پیدا شده رو به منزل مقصود دوان و شتابان می‌آید. شکارافکنان بهرام‌خو، هرچند تکاپو در پی او نمودند، خود را به گیر احدی نداده به موضع رفیعی که خسرو مهرلقا برای آسایش در آنجا متکا داشتند، رسانید و در ظلال مرحمت‌اشتمال سایه خدا جا گرفته، منطوق لازم الوثوق «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» را مصداق خود گردانید. هر چند از جرأتی که زیاده بر حد خویش ورزیده هراسان و از زحمت و محنتی که در اثنای تردّد کشیده لرزان بود، لیکن لحظه‌ای دیده از تماشای جمال مبارک نمی‌پوشید و زانوی ادب ته کرده و دم‌به‌دم به نگاه زیر چشم می‌دید و چون قوه ناطقه نداشت، سر فروافکنده اشارت‌های غریبانه می‌نمود که بینندگان را مشاهده آن حیرت می‌افزود. در همان اثنا شبان که به دنبال او شتابان می‌آمد، از دور پیدا شد. به ملتزمان بساط دولت فرمودند که به شبان بگویند چون این جانور ضعیف به سایه همایون ما پناه آورده ساعتی آسوده و آرمیده است، دل به ترک شیوه مروت، رضا نمی‌دهد. دست از این بردارد و وجه قیمت دلخواه بگیرد. شبان طماع، نظر به همت مشتری گنج‌بخش عطاپاش کرده، بازار گران‌فروشی گرم ساخت و بهاء تغلی- که دو دینار هم ارزش نداشت- پنجاه هزار مقرر کرده دامن آمال به نقد زیاده از شمار خیال مالا مال یافت. خدیو مبارک‌لقا بعد عطای وجه بها به شبان و تسلیم نمودن او، تغلی را به رغبت و رضا، آن را به مزارعان و مستحفظان عمارت شاه مقصود حواله فرمودند که به احتیاط نگاه داشته از آب و علف او خبر گیران باشند.

[وقایع سال دهم]

آغاز سال سعادت‌اشتمال دهم جلوس خاقانی، مطابق سال سچقان‌نیل ترکی، موافق سنه هزار و یکصد و شصت و نه هجری و رسیدن اخبار فسادانگیزی غازی الدین خان از مملکت هندوستان

خسرو هفت اقلیم آسمان و پادشاه ظلمت‌زدای جهات سته زمین و زمان، یعنی نیر اعظم، عطیه‌بخش عالم، که منشور لا مع السطور

سلطنتش به طغرای غزای «جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً» مزین است و مثال بی‌مثال خلافتش به آیه کریمه «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا» معنون، کلاه بکرس زردوز بر فرق فرقدان سایش زیبا و شایان و قبای زرباف فروغ ازلی بر پیکر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۶

نورانی عنصرش چسبان، به تاریخ هژدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۹ یونس آسا از بطن ماهی برآمد و در نشیمن اعتدال موطن شرف مسکن حمل درآمد. سرکشان دم‌سرد خزان که در فتنه‌سازی و آشوب‌پردازی با غازی الدین هم‌داستانی می‌نمودند و در فضای کشمیر چمن که رشک لطافتش پنجاب را سر به آب می‌داد، بار اقامت گشوده بودند.

سنبل از دست‌برد تظاول این قوی‌دستان زورین‌شانه چون کاکل‌بتان در پریشانی به سر می‌برد و یوسف جمیل گل از صدمه سیلی این ستمکارتر از اخوان کنعان، خون جگر می‌خورد. تخم ریحان چون خال عارض سیاهان دکن بر روی زمین نمودی نداشت و لاله از جفاکاری بیرحمان دلازار داغ بر دل می‌گذاشت. حالا از اهتزاز ریات نصرت‌امارات بهار ظفر آثار، بنای استقامت عساکر خزان که چون آدینه بیگ سرکش و مغرور بوده، متزلزل مانند کفار متها که از انتهاض اعلام نصرت‌فرجام پادشاه تاج‌بخش عالم گیر و افسر آرای تیمور شوکتان دار‌النظیر از هم پاشیده و پریشان گردیده، از ورود جنود بهار، شیرازه ثبات و قرار لشکر او متخلل شده به رنگ ماهی در شبکه، سراپا اضطراب و به‌سان زلف پیچ در پیچ مرغوله‌مویان همه‌تن پیچ و تاب گردیده، از هول لشکر عدوبند ربیع بدیع‌نگار «این المفر» گویان مهتای شبگیر بلند فرار گشت و از عالم هستی در گذشت.

قشون بهاران چو آمد پدیدسپاه خزان را هزیمت رسید

گل از روزن شاخ سر برکشید دل خلق عالم گل عیش چید روز نوروز که طراوت پیرای هر گل زمین است و نصارت‌افزای حدایق و بساتین، مژده‌رسان طرب و نشاط و نوید‌گزار عشرت و انبساط آمده، به تأثیر نظرات افاضت آیات دارای عادل باذل و تنویر اشعات افادت‌سمات پادشاه جم‌جاه عادل، سمو مدارج فیض‌رسانی و علو معارج کامرانی حاصل و مآثر عطایای جلیله و مواهب نبیله به ذرات کاینات واصل نمود. صدای کوس نوروزی از بارگاه مظهر نصرت و فیروزی پادشاه خورشید‌کلاه، در کاخ سماخ ملاء اعلی پیچید و ندای دلگشای طبل بهروزی، سامعه‌افروز زمین و زمان گردید. امرا و اعیان دربار جهاندار، از بهارستان بندگی و فدویت و چمنستان عقیدت و عبودیت، گلچینی کورنش و تسلیم بر عتبه سدره‌رتبه ناصیه‌سای تقییل و تلثیم نموده، گلکهای مدایح و ثناء و ازهار محامد و دعاء، نکه‌ت‌رسان مشام فیض‌ابتهام قبول حضرت شاه معدلت‌دستگاه بهار خاطر ابرنوال مشتری طلعت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۷

مهرت‌مثال ساختند و به استفاضه انوار سعادت ابدی و استفاده بوارق فواید و فیوض سرمدی پرداختند. عنادل بهار دولت و جهانستانی به گل‌فشانی و سرور و کامرانی چمن‌پیرای مقصد دو‌جهانی آغاز کردند. افواه و السنه کافه انام از خاص و عوام، به نعمات رنگین و مقامات دلنشین غزل‌خوانی، دعای خلود عمر و دولت پادشاه جم‌حشمت فریدون‌منزلت سکندر شوکت، ساز کردند:

ای پرتو سیمای تو انجم‌افروز از بزم تو نوروز شده عیش‌اندوز

از بهر طواف کعبه محفل توبا قافله تهنیت آمد نوروز در افتتاح این سال میمنت‌اشتمال و ابتدای این سنه نصرت‌مآل، به اخبار مخبران صادق الاخبار و اظهار راستی‌پیشگان درست‌گفتار، کیفیت هندوستان بدین‌سان به درگاه عرش‌اشتباه پادشاه دین‌پناه، محیی مراسم اسلام، ماحی مآثر کفر و اصنام، معروض گردید که غازی الدین خان نبیره نظام الملک- که نسلا بعد نسل و طبق بعد طبق، نمک‌پرورده دودمان جغتای است- به اغوای کافر نعمتی و خودکامی و اغرای بدطینتی و ناتمامی، چشم از حقوق نعمت پوشیده و عین حق‌شناسی را به اغشیه بی‌آرزومی مکفوف البصر گردانیده، همگی امور سلطنت هند را نقیرا و قطمیرا از پیش خود برداشته و علم نخوت و استکبار- که مذموم‌ترین اطوار و شنیع‌ترین آثار است- برافراشته، عالم گیر، پادشاه آن ولایت را وجودی نمی‌گذارد و او را در هیچ امری از جزیی و کلی مدخلی نمی‌دهد و از نهایت قساوت و سیه‌باطنی به کفار تبه‌کار استعانت جسته و جناح اتباع

سنت و جماعت شکسته، ازین قرار گروه شقاوت‌پژوه کفره فجره، در شاه جهان‌آباد و مضافات و توابع آن شهر ندرت‌بنیاد، تسلط تمام و استیلای مالاکلام یافته، از قید امتناع برآمده، خود سر به سلک ناهنجاری و زشت‌اطواری شتافته، اهل اسلام را به تحذیر و تخویف و ترغیب و ترتیب و ارتکاب مناهی و منکرات و منهیات تحریص می‌نمایند.

ناچار این جماعه از بیم عرض و ناموس، سبیل تبعیت و اطاعت می‌پیمایند. انتشار مآثر دین‌مبین و اعلان امارات شرع متین از قبیل اقامت به تکبیر و صلات و ذبح بقر و دیگر علامات، قاطبه مهجور و متروک گشته و شیوع غیر مشروعات از حد و حصر در گذشته، نفس اماره عیاره، مخاذیل هیچ‌کاره را شغل قوم لوط به گردن بسته و اباحت سیئات و محرمات، به رنگ تبعیه مزدک مردک از سر نو به ظهور پیوسته، در مساجد به جای غلغله تحلیل «یا صمد»، ولوله «یا صنم» برپاست و در مدارس عوض «یا فالح الاصباح» ترانه تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۸

«الصباح» بلندآواست. اشجار ثمربار صوالح اعمال، یک قلم، قلم گردیده و بید خلاف آثار بی‌بار طوالح افعال، قد کشیده. بیت: ز تعظیم مسجد نمانده اثرنکرده کس آواز تکبیر سر به جای اذان شور ناقوس شددل اهل اسلام، مأیوس شد مدارس ز رونق برافتاده است صنم‌خانه رشک پری‌زاده است جمادات مصنوع بی‌دست و پا که بی‌دست غیری نجنبند ز جا، شده سجده‌گاه زن و مرد شهرنمانده ز اوضاع محمود بهر جماعه مسلمین و فئه اسلامین از دید این حالات حیرت‌سمات، بر جان و مال و حال و مآل خود می‌لرزند و بر حمایت و دادرسی ذات قدسی صفات، مروج قوانین ملت اطهر و حامی حوزه دین‌اطهر، چشم امید می‌دوزند و به زبان حال و قال این مصرع می‌خوانند:

مصرع، «قبله تویی رو به که آریم ما؟» و به لسان جان و جنان این بیت به عرض می‌رسانند:

احوال ما اگرچه مکرر شنیده‌اید سوگند می‌خوریم که کمتر شنیده‌اید در همین اثنا عریضه بازجنگ خان، حاکم محاللات اربعه پنجاب از نظر کیمیا اثر پادشاه کیوان‌فر خورشیدمنظر گذشت و فحای مطاوی آن، موید و مقوی وجوه مذکوره و اخبار مسطوره گشت و این معنی به وضوح رسید و به تفصیل معلوم گردید که غازی الدین را به استظهار کفره ضلالت آئین، دود نخوت به سر پیچیده پا از گلیم پایه‌شناسی فراتر کشیده، با قشون بسیاری به سمت سرهند حرکت کرده و چون مواد فاسده در بدن پرفتن او به هیجان آمده، اراده‌های دور از کار را در سر بی‌مغز خود جا داده، ابواب و بال و نکال بر روی خود گشاده، به هر جانب موشک‌دوانی‌ها بنیاد نهاده، جمیل الدین خان نامی را به نظامت لاهور فرستاده، و صدیق بیگ خان را به حکومت چهارمحال و دیگر محاللات آن ضلع تعیین و مرخص ساخته، با سکه جیون مردود و مطرود- که در کشمیر رایت طغیان و عصیان می‌افرازد- به اظهار مراتب موافقت و موافقت پرداخته، آن باطل‌پژوه را از کشمیر طلیده به وسیله رسل و رسایل او را با خود همزیان و همداستان گردانیده، چنان که آن کافر بدمنظر دیوپیکر به ولایت پنجاب رخت ادبار گشوده، بازجنگ خان را در قلعه سیالکوت محصور نموده و غازی الدین بدآئین بنای کار بر مکر و احتیال گذاشته و نظر شرارت‌نگر به غبارانگیزی مفاصد گماشته، جمعی را از رفقای خود برای بردن زوجه معین الملک مغفور و اسر مباحران اشغال خانه مرحوم مذکور و ضبط اموال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۹

مستوفی از نقود جیود و جواهر زواهر و اقمشه و افرشه و غیرذلک به لاهور روان ساخته و آن جماعه به مضمون صدر به عمل آورده به مراجعت پرداخته. به وقوع این متنافرات در ولایات پنجاب، خلل کلی اتفاق افتاده و وهن عظیم در پا داری بنای امور این ولایت کثیر الحاصل رو داده.

پادشاه خیرت‌دستگاه- که دل نور منزل آن حضرت، مطرح اشراقات الهی و مهبط تجلیات نامتناهی است- نظر دورنگر به مقاطع

احوال و خواتم اعمال گذاشته و عواقب امور منظور و ملحوظ داشته، برای قصر ایادی ظلمه سیه‌کار، از اذیال حال بی‌دست و پایان عجز آثار و محور رسوم کفر و ضلالت و هدم بنیان عصیان و غوایت و اطفای آتش بیداد از محوطه شاه جهان‌آباد، عزیمت هندوستان و ترصیص اساس نیت حق‌طویت به جهاد کفره شقاوت‌نشان مصمم فرموده و قصد احراز سعادت سنت سنیه غزوات و جهاد، در باطن هدایت‌مواطن جزم نموده، حکم جهان مطاع آفتاب‌شعاع به احضار قشونات و ارجاع احشامات صادر و در اندک فرصتی لشکریان جزّار تیغ‌گزار از اطراف و جوانب ممالک محروسه بر در کریاس فلک‌مماس حاضر شدند. سپاهی از حد و حصر بیرون و لشکری از قطرات امطار افزون، فراهم و مجتمع گردید که از صولت و سطوت آن چشم کواکب نجوم ترسید. اگر قلم وصف سپاهی آن لشکر سرکند، سخن بی‌منت مداد و مرکب رقم‌پذیر نگردد. بی‌اغراق از غبار ترکتاز آن سپاه ظفرطراز، آسمان بیم آن داشت که مبادا چشمه خورشید گل شود و از تراکم گرد آن موکب نصرت‌کوکب، جای آن بود که آئینه ماه تیره گردد و غبارانگیزی سم بادپایان لشکر، چشم مخالفان را خیره و دیده معاندان را به رنگی تیره گرداند که صبح سفیدروی تا شام ابد در خواب نخواهد دید.

شد از لشکر آن شه ارجمندغباری ز دامان صحرا بلند
به نوعی که بر صفحه روزگار خط کهکشان گشت خط غبار
مه نو بر اوج سپهر کبودته خاک چون ناخن چیده بود
ید صنع، زین گرد در وقت کاربرد زنگ از آئینه روزگار
از این گرد پیوسته دست قدرکشد سرمه در چشم فتح و ظفر
زره‌پوش در هر طرف فوج‌فوج‌چو دریا که خفتان بپوشد ز موج
دلیران ز پهلوی ترکش عیان‌میان نیستان چو شیر ژیان
تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۰

بعد اجتماع عساکر ظفرنمون و فراهم آمدن افواج نصرت‌مشحون، سان لشکر دیده و هر فردی را از افراد سپاه فیروزی‌دستگاه، به قدر تفاوت درجات و تناسب طبقات، مشمول اعطاف خاقانی و محفوف الطاف سلطانی گردانیده، به مراعات مراسم به تیقظ و دوراندیشی و مراقبت ضوابط خبرت و خردکشی مصدوقه «و شاورْهُمْ فی الْأُمْرِ» را کاربند گردیده و قول اکابر سلف را که در همه کار مشورت باید کار بی‌مشورت نکو ناید رتبه قبول و اقبال بخشیده، انجمن مشاوره و محفل مطارحه آراسته، از عقلای دوربین و خردمندان صواب‌گزين، در اختیار این مهم اهم مشورت خواسته، اعظام خوانین و امرای عالی‌جاه و افاحم سرکرده‌های والادستگاه را- که اعظم و اقدم آن گروه والاشکوه فتح‌الله خان سدوزی و ملّا ادریس خان قاضی عساکر ظفرتوأمّان می‌باشند- در مجلس انس و محفل قدس بار داده، زبان گوهرفشان وحی ترجمان به اظهار ما فی الضمیر گشاده که همگی ارکان سلطنت و اعیان خلافت به امعان نظر در اطراف و جوانب قصد والا و عزیمت جهان‌پیرا درنگرند و تأمل وافی و تفکر کافی به کار برند و آنچه من کل الوجوه مختار خرد مصلحت‌بین و مقبول دانش صواب‌گزين باشد، به پایه سریر خلافت‌مصیر معروض گردانند و عیار دولت‌خواهی و نیک‌اندیشی و کارآگاهی خود را بر محک امتحان رسانند. عظمای بارگاه فلک‌احتشام و کبرای درگاه کیوان‌غلام، متفق اللفظ و المعنی استحسان این نیت علیا و عزیمت کبری به معرض تبیان و موقف بیان آوردند و عرض کردند که با جمیع بنده‌های فدویت‌گزين و همگی فدویان بندگی‌آئین، تبعیت امر کرامت‌اثر و متابعت حکم قضاقدّر، اعظم سعادات دین و دنیا و افضل عبادات خالق ارض و سما می‌انگاریم و تا جان در تن داریم، به جانفشانی و جانستانی اعدا آماده و تیاریم «به هرچه حکم کنی بنده‌ایم و منقادیم» بعد قرار و استقرار این عزم میمنت‌آثار، امرای والاقتدار به تهیه مواد سفر هندوستان و تدارک این عزیمت نصرت‌نشان پرداختند و دل و جان را وقف فرمان‌پذیری ولی‌نعمت همه احسان و مکرمت ساختند. پادشاه باذل دریانوال، وضع و

شریف و قوی و ضعیف لشکر را به عطای اسقاط و موجب و اکرام زر و سیم و دیگر مواهب، غنی و مستغنی گردانیده الویه ظفر طراز به جانب هندوستان و دادرسی مسلمانان مستعلی گردانیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۱

در بیان نهضت رایات عالیات از معموره اشرف البلاد احمد شاهی به عزیمت استیصال کفره سراپا تباهی

شه عادل باذل فتح یاب خرد هم عنان و ظفر در رکاب
بر آمد به تسخیر هندوستان به کف تیغ و صرصر تکی زیران به تاریخ بیست و دوم ماه شعبان میمنت نشان، در ساعت مسعود و وقت محمود- که مختار انجم شناسان رصدبند و پسندیده دانشوران خردمند بود- قرین تائیدات نامتناهی الهی، از مصر جامع احمد شاهی نهضت نموده و پنج روز منزل باغ دو گروهی آن شهر سعادت بهر را از میامن قدوم میمنت توأم، رشک افزای روضه ارم داشتند و از آنجا به تاریخ روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور مرحله آرا و جاده پیما گشته، لوای گیتی آرای و علم جهان گشایی و عالم پیرایی به سمت غزنین افراشتند و آن مکان خلدنشان را یک اسبوع کامل مورد دولت و برکت فرمود و حوالی و نواحی آن را به فیض سیر و اتراق، چون مرغزار فلک سرسبز و شاداب نمود. در آن منزل فیض شامل، ایرج خان، سفیر عالم گیر، پادشاه هندوستان و غازی الدین وزیرش- که به انتظار صدور حکم احضار در کابل چشم به راه و گوش به آواز بود- حسب الامر الاعلی به احراز سعادت حضور تقدس ظهور، به پای چشم شتافته در دیوان عام، رخصت آستان بوس اشرف ارفع حاصل و دو زنجیر فیل کوه پیکر سحاب تمثیل، با دیگر نفائس و نوادر از عطریات نکهت فشان و شالهای گرانمایه خوش قماش لطافت نشان که سلطان هندوستان و امرای آن دودمان فرستاده، به سرکار سلاطین مدار واصل نمود و خان مذکور با پسرش به جبهه سایی پایه تخت بلندپایه- که آسمان بر گردش گردیدن آرزو دارد و عرش و کرسی خود را پایه ای نمی شمارد- سر بلند گردید و سر عزتش از تفاخر به اوج کیوان رسید.

سبحان الله این چه درگاه فلک اشتباه است و این چه بارگاه خواقین پناه است که سلاطین صاحب تاج و دیهیم و ملوک ممالک و اقالیم، آن را ملجأ و مرجع می انگارند و ارسال نذور و پیشکش و ترسیل سفیر و اسفار، در این سده سدره اساس، تشیید بنیان خیر و صلاح و ترخیص مبانی فوز و نجاح می پندارند! مصدوقه «تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ» شاهد مقال کافی و آیه کریمه «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» گواه حال وافی است. بیان علو مراتب و شرح سمو مناقب این بزرگ کرده واهب و مخصوص به جلال مواهب از حوصله قلم بیرون و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۲

از ظرف رقم افزون است. خامه را کجا یارا که برخی از نبایل نعوت این پادشاه عدالت دستگاه بر صفحه تبیین تواند نگاشت و سطری از مکارم خصایل این سلطان ملکی صفات، بر طبق عرض تواند گذاشت؟ لا محاله همان به که شرحی از صادرات و فتوحات بر صفحه بیان نگارد و انمودگی از واقعات خلافت ابد مدت به معرض تحریر درآرد.

بالجمله سفیر، مسطور مکتوب شاه هند را بر سر دست خود برداشته و مصحف مجید را در کف پسر خود گذاشته، مستدعی آن شد که نامه را خود به دست حق پیوست پادشاه حق آگاه رساند و به حصول این سعادت خود را هم دست ملایک گرداند. چون این رتبه، فوق حالت و درجت او بود، برخوردار خان با بعضی از خوانین دیگر که وسایط و وسایل ایصال ایلچیان و مرنجیان به سعادت حضور ایشانند، آن پایه شناس را از این حرکت فوق مرتبت ممنوع ساختند و پاس قانون آداب و حفظ سر رشته ادب واجب شناختند. حکم محکم از موقف عز و علا شرف نفاذ یافت که نامه به وزیر اعظم و دستور معظم بسپارد، و الا پیش خود نگهدارد که هنگام باریافتن در خلوت خانه تقدس آستانه خود بگذارند و سر مباهات به نیل این دولت به عرش برین رساند. ایلچی مزبور، حسب الحکم فیض گنجور، نامه را به وزیر صاحب تدبیر داده و قرآن حمید را از دست پسر خود برگرفته، زبان عجز بیان بدین آئین گشاده که کلام قدیم ملک علیم را به استشفاع آورده ام تا ملتسمات و مامولات پادشاه و وزیر هند، مقبول و منظور همت جهانگشا گردد و

این عطیه در تمام ممالک از کران تا کران مشهور و عیان شود. مصرع

ما بر این در نه پی عزّت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم حضرت پادشاه خطابخش عذرنیوش، عجز و الحاح او را به درجه قبول مرتقی و مستدعیات پادشاه هند را به اجابت متلقی ساخته، به خلوت گاه خاص - که منزل تجلیات الهی است - تشریف بردند. القصه بعد تفرّج آن مکان دلگشا و سیر آن گل‌زمین لطافت‌افزا، موکب همایون کوکب به جنبش درآمده، الویه جهان‌گشا دشت و صحرا را زیب و زینت بی‌انتها بخشید، تا اینکه موضع قلعه قاضی - که در سه فرسخی بلده کابل واقع است - مقرّ ریایات عالیات و مستقر خیام فلک علامات گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۳

در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار سپاه ظفر توأمان به تنبیه گردن‌کشان ممالک ترکستان

چون ایل قطغانیه در سال ماضی التهاب آتش فساد و ایقاد نایره عناد نموده، غبار شورش برانگیخته آبروی اطاعت و انقیاد بر خاک نافرمانی ریخته بودند و سهراب بی‌سرکرده آن طایفه شریر به غرور اجتماع اعوان و انصار کثیر، در ترسل ملازم به رکاب سلطانی و ایصال مال دیوانی با والی و عمال ترکستان به اظهار بغی و طغیان پرداخته، با وصف صدور ارقام مطاعه در خصوص امتناع حرکات ناشایسته و ارتکاب اطوار نابایسته، متیقّظ و متنبّه نگشته و به اتفاق جملگی قطغانیه گوش هوش به پنبه غفلت و بی‌خردی آکنده، به سلوک مسلک ناهنجاری و جاده‌پیمایی سیل سرتابی و ناهمواری، قدم جهل افشوده، راه عاقبت‌اندیشی و آخرین نسپرده بود و از نامساعدی بخت سافل و ناسازی طالع آفل، از قبول فرمان واجب الاذعان سرباز زده، آب بی‌لجام می‌خورد و به خودسری و خودرایی به سر می‌برد و از غنوده‌بختی و بی‌بصری، نظر به مآل کار نمی‌گشاد و داد تبه‌رایی می‌داد.

دشمن به دشمن آن نپسندد که بیخردبا نفس خود کند به مراد هوای خویش در این وقت تنبیه و تأدیب آن بی‌خبران مست باده غرور و گوشمال آن بی‌ادبان سخن‌ناشنو از خرددور، منظور همت جهانگشای عالم‌آرا گردید و رای اصابت‌پیرای فرمانروای اقلیم گشا، استیصال سرکشان فساد‌آما واجب دید.

آری، خون صالح که اصل حیات و زندگانی و غازه چهره زندگی جسمانی است و طبیعت بشری که حاکم دارالملک بدن و ضابط امور جزئی و کلیه شهرستان تن است، نسبت به مواد دیگر در محافظت خون بیشتر اهتمام به جای می‌آورد و سر رشته حفظ آن هیچ‌گاه از دست احتیاط فرو نمی‌گذارد، و لیکن چون خون از حلیه صلاح عاقل و عاری می‌شود و قریب آن می‌رسد که افساد آن به مواد دیگر سرایت کند، ناچار طبع سلیم برای پاس صحت اعضا و مواد، به اخراج دم رضا و به نیش نیشتر امر فرما می‌گردد و بر این نسق قطع سر رشته حیات مفسدان عنید و شرارت‌پیشگان مرید، از بهر امتناع مآثر شاعت فسده مرده، به وضع و شریف و قوی و ضعیف عباد الله - که به منزله اعضا و جوارح شخص ملک‌اند - واجب همم و ناگزیر نیات بهیه سلاطین مظلوم‌نواز ظالم‌گذاز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۴

می‌باشد و چرا چنین نباشد که طبقه اجله ملوک فیض سلوک، اطبای روحانی و حکمای نفسانی‌اند و بیماران امراض مهلکه را نوشداروی عدالت و حمایت این بزرگ‌کرده‌های خدای ذو‌العنایت، مقوی حیات و زندگانی است.

دانی که ز قدرت الهی‌ظلی است بزرگ پادشاهی

این پایه ستون آسمان است وین سایه به نور توأمان است به حکم ضرورت رعیت‌پروری و وجوب عدالت گستری، پادشاه نوشیروان عدالت بهرام‌صولت، سپاه مریخ‌پناه که ضرغام میدان و غا و نهنگ بحر هیجاست.

ز سروران سریر جهان که را بوده است چنین سپاه ولایت‌ستان خصم‌افکن؟

چو برق جمله کمندافکن و خدنگ‌انداز چو آفتاب همه نیزه‌دار و خنجرزن

ز یکدگر بکنندش بسان صورت موم به فرض اگر تن بدخواه باشد از آهن

همه به زور نریمان و قوت سهراب همه به یال فریدون و هیکل قارن به سرکردگی سردار کثیر الاقدار خان جان خان- که عمده فدویان عتبه سپهررتبه و اعظم مریدان سده فلک مرتبه است و شاه باز بلند پرواز همتش عنقاشکار است و شاهین اوج گزین صولتش طایر ارواح معاندین را در قفس قید آر- برای قلع و قمع مواد فساد و رفع و دفع خاربن تمرّد و عناد گروه قطغانیه بی سداد، مأمور فرمودند. قشون شجاعت مقرون نصرت مشحون- که در امتثال مثال خدیو بی همال یک آب خوردن اهمال و به قدر نفس کشیدن امهال ندارند و معرکه رزم آزمایی اعادی را مرغوب تر از بزم شادی می انگارند- «کَلْمِیحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»، یراق پیکار و ستیز و اسلحه دست برد و آویز مهیا ساختند و نطق اطاعت و انقیاد بر کمر جان و دل بسته به ایلغار پرداختند و قوشچی اقبال ازل اتصال را معلم علم تسخیر طایران هوای ضلال نموده، بر اوج و حضيض ارض و جبال و نشیب و فراز قلل و اتلال گذشتند. سردار مومی الیه، حسب الحکم قضا نفاذ خسرو عادل مظهر عدل و داد، به جهت مصالح و حکم در اردوی معلی متوقف و به دوام حضور ساطع النور و شمول مراحم وافیه پادشا مؤید و منصور، موظف گشته بعد از دو سه روز مرخص شد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۵

ذکر داخل شدن خاقان ظفر قراول به شهر دار السلطنه کابل

چون صبح خورشید سوار از عرصه خضرای فلک بدایع نگار پدیدار و گلستان روزگار از لمعه ریزی گل صبح رشک لاله زار شد، پادشاه خرمی بخش عالم امکان، معمور فرمای شهرستان جهان، سوار اشهب بادخرام زرین ستام و راکب بادپای عالم نورد سیمین لجام که ابلق تیزگرد نظر والانگهان از همراهی آن یک صحرا پس ماند و سمنند صبارفتار خیال بلندخیالان، خود را به گرده نعل هلال توأم او نرساند.

دم جستن چو حلقه سازد دم، می دهد ساق عرش را خلخال

هر دمش صد هزار بوسه زندازش بر دم و ابد بر یال به رونق افزایی و بهار پیرایی دار الملک کابل، با فرّ کیانی و شکوه خسروانی جاده پیمای دولت و اقبال و رهسپار عزّ و جلال گردید. آفتاب عالم تاب از سر نیازمندی مخمل زرباف ضیا در راه آن شهسوار عرصه سلطنت پاندا از می گسترانید. زمین از فیض پابوس میمنت مأنوس، فلک را به چشم نمی آورد و آسمان غبار موکب عالی کوکب را سرمه چشم ماه و خورشید می کرد.

جولان ترا سجده کند مومن و کافر محراب بود از دو طرف خانه زین را نهم شوال مسعود الفال قرین الوف افضال، آن خسرو کثیر النوال عظیم الاقبال، به دار الملک کابل نزول اجلال نمود و سکنه آن مکان را مشاهده طلعت همایون منشرح الحال و مرفه البال فرمود. خلائق را آب رفته به جو آمد و رنگ شکسته ناکامی به هزاران فروغ دوست کامی به رو آمد.

مژده مقدمش ار گوشزد گل گردد خنده اش تا سر دیوار چمن می آید

زین بشارت زنی ار بر لب دیوار انگشت چون لب غنچه خندان به سخن می آید دار الملک کابل معموره ای است در نهایت لطافت و طراوت و شهری است در غایت خضرت و نظافت. شهری بهشت تمثال که هر کوی دلجویش شرح گلشنی است به خط یاقوت نوشته و بلده جنت منوال که ریاض الفیض در هر گل زمینش شگفته؛ هر باغش حدیقه ای است که سوادش عین الحیوه را هم آغوش سیه روزی ساخته و لطافت کوچه و بازارش کوچه کهکشان و بازار کواکب را از نظر انداخته؛ عارفان از معنی آگاه، عاشقان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۶

حسن صورت او؛ سیاحان ربع مسکون، مفتون کمال خوبی و لطافت او. اگر خیر البقاعش نام گذارم سزااست که گل زمین فیض آگینش بوسه ربای سم سمنند خیر السلاطین گشته و اگر احسن المنازلش نگارم بجاست که پای آسمان پیمای ختلی فلک خرام

احسن الملوک بر زمین افضل الاراضی آن گذشته.

از این مصر نکویی چشم بد دور که باشد صبح، یک آینه‌دارش

صفاهان گر شود هم چشم با اوبه سنگ سرمه سازد سنگسارش

دم عیسی نفس دریوزه دارد چو بیماران ز باد نوبهارش

بدخشان کاسه دریوزه در دست به دور افتاده گرد لاله‌زارش هر دکاندار راسته بازارش بساط باتزئین نظرفریب به رنگی چیده که

نگارخانه ارژنگ مانی در برابرش به هزار رنگ، روباخته و در توصیف عرض و طول بازارش عرض کمال صاحب کمالان عذر

قصور و تقصیر خواسته. بیت:

خیابانهای بازارش دل‌افروز به کسب عیش، اهل حرفه هر روز

برون آید اگر باشد خریدارز یک دکان او صد کاروان بار

به دکانها فتاده بر سر هم متاع شیر مرغ و جان آدم

به دست پیر افتد رایگانی ز دکانهاش کالای جوانی

چو با رونق بود یکسر دکانش، بود صد مشتری بر هر دکانش شاهدان سراپا غنچ و دلالش دلربای نظارگیان، و نگاران پرخط و

خالش جان‌افزای تماشاچیان.

لاله‌رخانش همه پر خط و خالهوش رباتر ز می پرتگال

گل‌رخ و گل‌پوش و گل‌افشان همه برده دل از دست به دستان همه

حور و پری واله دیدارشان شمس و قمر عاشق رخسارشان اعظم و افخم آن بلده طیب به فیض دریافت سعادت زیارت اقبال بشارت

و تقبیل قوایم سریر مستقیم الاستدارت، دولت عظیم و سعادت فخیم حاصل نمودند و کافه انام و جمهور عوام، از دور زمین ادب

بوسیده از میامن عدالت و فیض بخشی، به کام خاطر رسیده، زبان حال و قال به دعای «بسط الله ظلكم ابدًا» گشودند و به فیضان

فیوض نصفت پادشاه عدل‌مظهر رعیت‌پرور، از صدمات حوادث روزگار و لطمات نوایب دهر ستمکار، محفوظ بوده به کمال خرمی

و نهایت بی‌غمی برآسودند و شب و روز در ادای شکر این

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۷

عطیه وافی و عنایت کافی، ناصیه نیاز به مسئلت استدامت سایه همایه، به جناب منعم بر حق سودند.

سرودند، این نغمه دلنواز که این دولت و شوکت بر کمال

به فضل تو ای ایزد کارسازمیناد تا حشر عین الکمال

شرح ترخیص ایرج خان، ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان سفیر این آستان سپهر بنیان و نقل نامه خاقان ممالک‌ستان که

سعادت خان منشی‌باشی به پادشاه هندوستان نوشته و ذکر سوانح دیگر که در آن اوقات به ظهور پیوسته

ایرج خان سفیر عالم گیر، پادشاه هند، که به قلاووزی بخت ارجمند، در غزنین شرف‌یاب استلام عتبه فلک‌آئین شده بود و تا کابل در

رکاب همایون، اکتساب سعادت می‌نمود و از خاک پای کامل الضیای پادشاه گیتی آرا، سرمه در چشم امید می‌کشید و از

شرف‌اندوزی حضور فیض گنجور سرمایه‌دار مفاخرت ابدی می‌گردید، در این ولا- به عطای خلا-ع فاخره و انعامات متکاثره و

عطیات متواتره، سرافرازی اندوخته و چراغ مباحات و بلندپایگی فروخته، در پایان شهر ذیقعه رخصت انصراف و اجازت انعطاف

یافت و به حصول مرادات و مقاصد دینی و دنیوی، از خزینه فیوضات پادشاه صوری و معنوی به گلگشت یاسمن‌زار سفیدبختی

شتافت و از کمال عنایت و شفقت برای بلندنامی و دل‌جمعی پادشاه هندوستان که بنابر وهن و قصور اساس سطوت و صلابت، از

عهده نوکران نمک‌خوار نمکدان‌شکن و نمک‌به‌حرامان حق نعمت تلف کن بر نمی‌آید، قلندر خان درّانی فوفلزی به طریق سفارت این دولت ابدمدت، به اسبان تازی نژاد صبارفتار و افراس کوه‌اساس رهوار و دیگر شرایف تحایف و نفایس و لطایف بلاد و امصار- که چشم بینندگان را حیران می‌نمود- مأمور گردید و نامه فیض ختامه که حسب الحکم تقدس مواد، به قلم بدیع‌رقم عالی‌جاه مقرب الخاقان سعادت خان منشی‌باشی سرکار جهاندار، زیب تحریر و زینت تسطیر یافته و لمعان مهر منیر مهر خورشیدنظیر- که کران تا کران روی زمین در زیر نگین اوست، بر صفحه آن تافته، به مشار الیه محوّل و مومی الیه به اتفاق ایلچی هندوستان، حسب الحکم قضاتوان، به جاده پیمایی مستعجل گردید. برای مزید خبرت و انتباه عامه خلق الله، سوادنامه تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۸

فیض شمامه بعینه در این صحیفه ندرت آگین، مرقوم خامه تاریخ طراز می‌نماید. نقل نامه «تا ادهم فلک دوّار به حکم قادر کردگار، تیزگامی بادرفتار است، گلشن خاطر اتحادمآثر سلطنت و شوکت‌پناه، ابهت و حشمت‌دستگاه، فارس مضمار شهامت، مصدر آثار حزامت، ثمره شجره ایالت، دوحه حدیقه بسالت، مشید ارکان شجاعت، مؤسس بنیان جلادت، عنوان صحیفه نامداری، دیباچه نسخه کامکاری، قره باصره دولت و اقبال، غرّه ناصیه سطوت و اجلال، از فیض جویبار مرحمت متعال و چشمه‌سار مکرمت دادار بی‌همال، سرسبز و شاداب باد!

بعد ابلاغ تحف دعوات و تزئین بساط یکنادلی و موالات، مرفوع ضمیر منیر مهر تنویر می‌گرداند که نامه دوستی علامه که مشتمل بر مراتب یگانگی و اتحاد دولّین علّیتین و کیفیت بعضی مطالب قلمی و به صحابت عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، عمده الخوانین العظام، ایرج خان مرسول گردیده بود، در اسعد ساعات و احسن اوقات رسید. چون مبنی و مشعر بر صحت‌مندی ذات قدسی صفات بود، ابواب مسرت و شادمانی بر روی محب ریا [؟] مفتوح گردانید و اشاره احسن البشاره که به خصوص مصافات طرفین و مواخات دولّین علّیتین در متن صحیفه الموده تحریر یافته بود، الحق مابین هردو دولت علیه، مبایت و مغایرت نمی‌باشد. اما ایلچی آن سمت که بعد مراجعت عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، عمده الخوانین العظام، عقیدت و اخلاص فرجام، قلندر خان درّانی، ایلچی دولت خداداد، در اولکای سند از جانب پادشاه سابق هندوستان وارد گردید، لسانا ظاهر نموده بود که از جانب هندوستان خاطر ملکوت ناظر جمع باشد که در ازدیاد رواج دین مبین حسب المرضی قدسی، از جان و دل ساعی هستم و تمامی ممالک وسیع الفضای هندوستان از راه یگانگی تعلق به دولت خداداد روزافزون دارد. سوای آن آنچه خواهش بوده باشد مضایقه نیست و امنای هردو دولت- که عبارت از خیرخواهان دولّین علّیتین باشد- باهم برادروار بوده به سر خواهند برد. چون مآثر محبت و مراتب مودت ملاحظه شد و هم از خصوص دین‌پروری و اسلام‌اشتهاری خاطر جمعی حاصل و هم اینجانب را با مسلمانان نزاعی نیست و به هر دیار که شرف ورود واقع می‌شود، سوای سیر نمودن و اسم نیک یادگار گذاشتن، خواهش دیگر نمی‌باشد. بنابر آن عنان عزیمت را به سمت ایران زمین معطوف ساختیم. بعد ورود ارض اقدس و باقی حوالی خراسان- که تماما به تصرّف این دولت خداداد درآمده- معلوم گردید که خاندان نادریه را جهال آن سرزمین از اوضاع انداخته‌اند. از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۹

آنجا که همت والانهمت پادشاهان ذو‌الاقدار در امثال این احوال پراختلال، دستگیر افتادگان است، بنابر آن سلطنت و شوکت‌پناه، ابهت و شهامت دستگاه، فارس مضمار شجاعت، ثمره شجره ایالت عنوان صحیفه نامداری، دیباچه نسخه کامکاری، نتیجه دوده ستوده علیه نادریه، فرزند عزیز القدر، شاه‌رخ شاه طول الله عمره را به لقب فرزندی معزّز و سلطنت و شهریاری آن دیار را به او ارزانی و مهام او را نظام بخشیده، عنان عزیمت را به سمت اشرف البلاد احمدشاهی منصرف و به انقضای ایام زمستان از آنجا حرکت، به تاریخ شوال المکرم در دار السلطنه کابل شرف نزول ارزانی داشتیم. حالا عزم جزم به سیر ممالک ترکستان است که در آن مملکت نیز مهام خلاق را انتظام بخشیده، گل‌بانگ نیکنامی را به اطراف و

جوانب شایع گردانیم که صیت مکارم اخلاق این دولت ابدقرین، الی انقراض عالم، بر صفحه روزگار یادگار بماند. اینجانب را از این جهانگیری و کشورگشایی سوای تحصیل نیکنامی و سیر جهان و نشر مآثر شریعت سامی خواهشی دیگر نیست و همه اوقات رای صواب‌نمای اقدس بر آن است که چراغ دین مبین در ربع مسکون، به اضائت روزافزون روشن و منور باشد و نقش اهل بدعت و مخالفان مذهب، از لوح زمانه محو گردد. بنابر آن توجه به اطراف و جوانب اقالیم اتفاق می‌افتد. در این معنی که با اولیای آنجا یگانگی و اتحاد باشد، اگر ورود موکب مسعود در آن حوالی اتفاق افتد، مانعی ندارد و هرگاه آن جماعت موافق مرضی اینجانب بخصوص دینداری راست و درست باشد، به آن سمت حاجت عبور و مروریم نیست. ثمره شجره حیات و زندگانی این جهانی آن است که در دینداری کمر بسته، خورشید انور دین اظهر را روشن و منور داشته آید.

غم دین خور که غم دین است همه غمها فروتر از این است به خصوص انتقال پادشاه ماضی قلمی نموده‌اند که به سبب وزارت شخص متغایر المذهب، مرتکب امور نامشروع گردیده بود. او را از این جهت از سریر سلطنت بی‌جاه و خود بر مسند سلطنت اجلاس نموده مهمام خلائیق را انتظام دادند. وزیر سابق را که مخالف ملت اطهر سنت و جماعت بود، از خدمت وزارت معزول و عالی‌جاه رفیع جایگاه، حشمت و وزارت دستگاه، عمده الخوانین العظام، اسوه الکبرای الفحام عمده الملک مدار المهمام، وزیر صاحب‌تدبیر، غازی الدین خان بهادر را به رتبه عظیم المنزله وزارت اعظم معزز و سرفراز گردانیدند. به هر تقدیر امور پادشاهی در ید قدرت کامله الهی است و هرکس را که پروردگار عالم شایسته چنین امر عظیم الاقتدار کرده و به او شفقت و ارزانی می‌شود و کارپردازان قضا و قدر، پادشاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۰

ماضی را قابل این منصب سترگ ندیده بودند که لباس سلطنت از او خلع کرده، خلعت خلافت را به آن اخوی پوشانیدند و حق به مرکز قرار یافت.

خلاصه مدعا این که عهد و حالی که در ایام قبل مابین هردو دولت علیه قرار یافته، نقصانی در آن به هم نرسیده است، چرا که عهدی که مابین سلاطین نامدار متحقق می‌گردد و به حکم «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»، نسلا الی نسل و بطنا الی بطن، برقرار و استوار می‌باشد.

عالی‌جاه غازی الدین خان بهادر، وزیر اعظم آن سرکار نیز مرد آگاه و دیندار و صحیح النسب است و وزارت هندوستان قبل از این هم به سلسله او منسوب بوده و حال هم که مشار الیه به رتبه وزارت سرفراز گردیده، بسیار بجاست. نظر به صفای طینت وزیر مذکور و علو همت و سمو فطرت آن زبده دودمان جلالت، این اجتماع از قبیل قران سعدین منظور است. ان شاء الله تعالی تمامی امورات به حسب خواش نظام خواهد یافت و در بندگی این دولت علیه نیز به سرانجام اکثر مطالب که موجب استحکام برادری و نظام یک‌جهتی است، از وزیر مشیر مذکور به عمل خواهد آمد. عالی‌جاه رفیع جایگاه، امیر الامرای العظام عقیدت و اخلاص فرجام، قلندر خان دُرّانی فوفلزی را به طریق ایلچی گری به آن سمت مأمور کرده شد. بعونه تعالی به خیریت وارد می‌گردد و چگونگی عهد و پیمان- که قبل از این به پادشاه ماضی مقرر شده بود- با سایر مواد لسانا اظهار می‌نماید. در جواب آنچه صلاح دولّین علّیتین بوده باشد، از آن قرار قلمی سازند که باعث مزید دوستی و استحکام یکتادلی و انتظام سر رشته یک‌جهتی خواهد بود. باقی ایام سلطنت و شوکت و ابهت و بسالت مدام و مستدام باد بر برب العباد!

در این ایام عشرت فرجام که یازدهم شهر ذیقعه الحرام بود، در دار السلطنه کابل به عرض ایستادگان بارگاه ظفریساول رسید که ابدال خان قابوچی باشی سرکار دولت‌مدار- که در اشرف البلاد احمد شاهی به نیابت شهزاده سلیمان سرافرازی داشت- به اجل طبیعی که شاه و گدا را از آن گریزی نیست، جاده پیمای منزل آخرت گردیده. شاهنشاه فریدون‌فر، از اصغای این خبر متأسف و مکدر گشته به مقتضای عموم بنده‌نوازی، خدمات مرحوم مزبور را کماکان به بزرگ خان پسر عمه او مفوض و مرجوع داشته، او را

محسود امثال و اقران فرمودند. از فرط تفقد و مرحمت گستری، برخوردار خان برادر ابدال خان مرحوم - که از وقوع سانحه برادر خود مغموم و مهموم بود - مشمول تفقدات گوناگون گشته، به تفویض صاحب‌اختیاری درب دولخانه مبارکه - که ملجأ و مأوی خواقین حشمت مقرون و مرجع و مآب سلاطین ربع مسکون است - پایه قدر و منزلتش به تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۱

فلک الافلاک رسیده و علاوه مناصب مفوضه سابق و خدمت مقرره لاحق، تحصیل بقایای ممالک محروسه سلطانی نیز مرجوع به مشار الیه کردند.

ذکر تَلَطُّفات خاقان مویسد کامکار درباره رعایای بلاد و امصار و احداث باغات و عمارات با تزئین بر معابر و مسالک مسافری و مترددین

در این ایام خجستگی آغاز میمنت انجام، همت علیا و نیت کبرای پادشاه آفاق گیر ممالک گشا به ابداع لطایف الطاف و اظهار شرایف اعطاف در باب عامه رعایای ممالک محروسه - که ذرات مبثوئه عالم امکانند و از پیشگاه تفضل خورشید فلک عظمت، همواره متوقع پرتو نوال و احسانند - متوجه گشت و تجدید مرحمتی خاص در خصوص کافه خاص و عام، به اسلوب مجددی - که در سواف ایام، از هیچ پادشاهی همچنین عمومیت تفضل به ظهور نیامده - در خاطر فیض‌مآثر گذشت و تفصیل این موهبت واجب التفضیل آن‌که عدالت‌پروری و مرحمت گستری و ذره‌نوازی و غرباپردازی و عموم افادت و شمول افاضت و اکمال فیضان فیوضات و اتمام ترشح رشحات برکات، متقاضی آن شد که همگی ذوی الحیات و تمامی رعایای بینوای آیات، از عواید فواید رحمت بی‌کران و عنایت بی‌پایان حضرت خلیفه الرحمن، متمتع و از نعم بر و امتنان نایب ایزد منان، بهره‌ور و منتفع شوند. لهذا حکم قضانفاذ، شرف ایراد یافت که صادیات مملکتی و استصوابی و تحمیلات بیگار و شکار و متوجهات و حوالات جمیعا و تماما الی دو سال کامل به سکنه ممالک محروسه عدالت‌مأنوسه معاف و مرفوع القلم و در خصوص این عطیه والا مناشیر و ارقام مطاعه واجب الاطاعه زینت‌پذیر رقم گردید و زود به امضای دفاتر دولت‌مآثر رسید، مبنی بر این‌که متعهدان اشغال و اعمال و جمیع حکام و عمال، غیر از مال و جهات مستمره به علت علل معفوه باذیال حال رعایای مستظل مظله عدالت والا، مزاحم نشوند و اصلا به مطالبه وجوه مسطور به حال هیچ فردی از افراد رعایا تعرض نکنند و این مضمون فیض مشحون عاطفت مقرون را در جمیع امصار و قراء، علی رؤس والاشهاد، به صدای بلند و ندای فلک پیوند، در مساجد جامعه مثل خطبه جمعه بر منابر بخوانند و به اهالی و موالی و اقاصی و ادانی و برنا و پیر و صغیر و کبیر و صحیح و سقیم و علیل و سلیم و قوی و ضعیف و وضع و شریف بشنوند، تا بعد ورود تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۲

مسعود رقم فیض توأم اگر حاکمی یا محصلی از روی خودکامی و تحریک ناتمامی، و رای مال و جهات مسمایی جنبه‌ای از رعایا مطالبه کند، اصلا ندهد و عجاله آمده ماجرا را معروض گردانند تا مواخذ ظالم به سزای شناخت نافرمانی برسد و مآثر عدالت و نصفت بالاستیفا ظاهر و باهر گردد.

دهد از یمن تا بال هما یاد، به فرق خلق، این ظلّ خدا باد در این سال همایون‌فال، حکم قضا امضا، عزّ نفاد و شرف ایراد یافت و حکام و عمال و کلانتران و کدخدایان و ریش‌سفیدان ولایت عرض راه، در محالات متعلقه و مضافه خود، از بهر آرامش و آسایش مسافران و مترددین غربت‌آثار و رفاهیت و سهولت قوافل و تجار، کاروان‌سراها بنا سازند و در اطراف و حواشی آن باغات عظیم طرح اندازند و در هر باغ صد و سی و یک هزار و پانصد و هشتاد نهال مثمر سایه‌دار، به ترتیب پسندیده و آئین‌گزیده غرس نمایند که سفرگزیدگان تعب‌دیده در تابش آفتاب تابان و ریزش ابر و باران، در ظلال آن اشجار برآسایند و از فواکه و اثمار، کام جان را لذت آمود گردانند و در شکر نعمت و احسان این دولت ابدبنیان داستان خوانند: الهی سایه همپایه این غارس نهال عدالت و ملک

ملک سیرت فرشته طینت که همگی نیت حق طویت به رفاه غربا و خیرت ضعفا و دستگیری مساکین و فقرا و تعظیم علما و فضلا مصروف و مقصور دارد و خیر مخلوقات و مکنونات عالم بر جمع مقاصد راجح و اوفق می‌شمارد، تا انقراض دور لیالی و ایام و انقطاع سلسله شهور و اعوام، بر مفارق جمهور انام ممدود و مبسوط باد! و معظمت ثنوبات ارتفاع آئینه رفیع خیر و احسان عاید حال فرخنده مآل این خسرو بی‌همال شواد!

و در ارگ نارین قلعه حسب الحکم تفضل شیم عمارات نزهت آگین و نشیمنهای لطافت آئین، چون قصور فردوس بی‌قصور و مثال چشمخانه حور و پری، بری از عیب و فتور، ارتفاع آسمانی گرفته و به سرکاری سردار کثیر الاقدار، خان جان خان، صورت اتمام پذیرفته و به شرف تسمیه درآئیه مسمی گشته، به استحسان خاطر خجستگی مآثر رتبه‌اش برین گذشته، خاطر قدسی مآثر به ییلاق آن مکانات نظارت آیات توجه نمود و چهاردهم شهر ذی قعدة از دولت‌خانه کنار رود، به گلگشت و تماشای آن ابنیه منیع تشریف فرموده، آن منازل دلگشا را به میامن حضور فیض گنجور، حضورستان امن و امان و مشرقستان تجلیات بی‌پایان ساخت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۳

رسیدن خبر فتح خان جان سردار از ولایت ترکستان و مطیع و منقاد شدن طایفه قطغان به ضرب شمشیر غازیان

در این ایام عشرت فرجام که کوس و کور که مسرت شادمانی و شادیانه بهجت و کامرانی، بر بام قصر جهان‌ستانی بلندآوا بود و اخبار فتوحات متواتره از هر طرف به گوش تهنیت‌نوش بندگان اعلیٰ حضرت قدر قدرت می‌رسید، خبر فتح ترکستان و غلبه یافتن خان جان خان سردار بر طایفه قطغان و مسخر شدن حصار قندز نیز گوش‌زد ایستادگان محفل سعادت توأمان گردید. تفصیل این اجمال آن‌که خان جان خان سردار، بعد از ترخیص از دربار عظمت‌مدار، با غازیان مؤید فیروزی‌شعار، به طریق ایلغار وارد آن دیار گشته و جلوریز از مضایق دره‌ها و پل سرخاب گذشته و در بیست و پنجم ماه شوال هنگام طلوع فجر- که هنوز مخالفان کینه‌توز مست خواب غفلت و بی‌خبری بودند- خود را به آنها رسانید و دست شجاعت از آستین شهادت برآورده و به یورش حصار قندز، کمر همت بسته عرصه زندگی را بر آن سرگشتگان تیه ضلالت و آوارگی تنگ گردانید و چون پیش از ورود بهادران نصرت‌نشان و قبل از رسیدن وقت مکافات طایفه قطغان، سهراب‌بی، سرکرده آن گروه خذلان‌پژوه، به اجل طبیعی رخت هستی از عالم هستی کشیده بود و مضراب بی‌نام، پسرش که جانشین او گشته و تار قانون ادب گسسته و ابریشم کج آهنگی بر طنبور ناسازی بسته و چون بخت خود از مقام ناراستی سربرآورده و راه بغی و طغیان می‌پیمود و ساز مخالف می‌نواخت، بعد از رسیدن افواج قاهره وقت را تنگ و خود را در کام نهنگ دیده و فرصت اجتماع جمعیت کثیر نیافته، ناچار به چهار پنج هزار سوار جزّار از نامداران آزموده کار اوزبکیه- که همراه او بودند- در یک فرسخی قندوز طرح مقابله و مجادله انداخت و دلیرانه و متهورانه به عرصه قتال و میدان جدال تاخته، به کار رزم و پیکار پرداخت و چون آتش کارزار و شعله گیر و دار از طرفین اشتعال و نیران رزم و پرخاش در شعله‌زنی و برق‌افکنی کمال یافت و به شگرف کاری اقبال این برگزیده ذو الجلال، آن ره‌گرای بادیه وزر و وبال، قرین خذلان و نکال گشته، رشته جمعیت‌شان از هم گسیخت. ناچار شکسته و خسته از بی‌حمیتی به عار فرار دل‌بسته به سمت قلعه امام- که هفت فرسخی قندوز واقع است- رفته، مضراب کج آهنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۴

با برادر کوچک داراب و ریش‌سفیدان بی‌نام و ننگ و آقسقالان دلتنگ، به آهنگ گوشه‌گزینی بگریخت و غبار عار فرار بر فرق روزگار خود بیخت. اکثری اسیر سرپنجه تقدیر و الهه غازیان اقلیم گیر گشتند. در این کارزار اموال و افراس و غنائم بسیار به دست دلاوران ظفرشعار افتاد و سردار مزبور موازی پنجاه هزار گوسفند با عریضه مشعر بر مبارک‌باد این فتح نمایان به درگاه سپهر توأمان فرستاد و اسیرایی که گرفتار پنجه قدرت غازیان شیر شکار شده بودند، همه را مرخص و آزاد ساخت و چون قطغانیه سکنه طالقان به

محض شنیدن آوازه آمدآمد لشکر ظفرآثر، تمامی دواب و اسباب و اثاث البیت خود را گذاشته به جانب کوه فرار نموده بودند، بنابر آن مبارزان و بهادران جانفشان- که کوه و بیابان و بر و بحر در پیش اشهب برق‌عنان صرصر جولان ایشان یکسان است- متعاقب آنها مرکب دلیری انگیخته به آهنگ برآمدن کوه دامن عزیمت بر کمر همت بستند و آن ضلالت‌منشان را فرصت نفس راست کردن نداده، از چپ و راست به محاصره پرداختند و آن جماعت را به حوزه اطاعت درآورده مطیع و منقاد ساختند و کل ایلات قطغانیه و اهالی قلعه قندز بعد از چند روز به جبل المتین استیمان تشبث جسته، رشته اطاعت و فرمانبری به گردن انداختند.

مضراب بی‌چون حال خود را تباه و روز مراد را سیاه دید، ناچار از قلعه برآمده وارد معسکر فیروزی‌اثر گردیده، متعهد خدمتگزاری و متقبل رسم فرمان‌برداری شد و رؤس منحوس آن طایفه را که در حین معرکه کین غازیان ظفرقرین آورده بودند، بر مرقد مرحمت و غفران، حاجی علی خان مستوفی، کله‌منار ساخته به اوج عبرت و اعتبار برافراختند. مصرع:

«هرکس که چنان کند چنین آید پیش». چون سردار استدعا نموده بود که ارقام استمالت به سرافرازی مضراب بی‌رؤسای قطغانیه و فرامین شفقت‌آئین، به اسامی خوانین و جانفشان افغان و قزلباشیه- که در این سفر خدمت نموده‌اند- شرف صدور یابد. مسئول او درجه قبول یافته به موجب خواهش سردار، ارقام مرحمت‌فرجام مطاعه مرقوم گشته نزد سردار مشار الیه ارسال گردید که به هریک سرکردگان افغان و ازبک و قزلباش برساند و امور ترکستان را زود انتظام داده عازم درگاه آسمان‌جاء گردد.

در این ایام میمنت‌انتما خاطر جهانگشای عالم‌آرا به حال‌پردازی رعایای بلاد و امصار و برایای هر ولایت و دیار متوجه گردیده عبد الصمد خان دُرّانی محمودزیی، حاکم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۵

اولکای معمور پیشاور را به سرداری خطه کشمیر سرافراز گردانیدند و حکم قضا جریان به امضاء پیوست که مشار الیه با قشونهای پیشاوری و مهمندی و یوسف‌زیی سکنه جبال الکای مسطور و با دیگر طوایفی که در آن حوالی سکنی دارند، برای تأدیب و گوشمال سکهه جیون وخامت‌مال، متوجه حواشی لاهور شود و به اتفاق بازجنگ خان، حاکم محالات اربعه و خواجه عبد الله خان ناظم لاهور و خواجه میرزای نایب ناظم مذکور بر سر لاهور شتافته، آن را از چنگ کجروان مخالف‌کردار برآورده و به صوبه‌دار و مباشران و عمال شهر مزبور سپرده، عازم خطه کشمیر گردد و خوانین و حکام و عمال ولایات عرض راه را با قشونهای آنها برداشته، شهر کشمیر را به حیطه تسخیر درآرد و ارقام فیض‌ارتسام به سرافرازی خوانین و رؤسا و سرکردگان و زمین‌داران و راجه‌ها در باب دادن قشون به خان مذکور، شرف اصدار یافت.

در این ایام به تقدیر رب قدیر غالب امره، محمد تقی خان شیرازی در دار الملک کابل جان به جان‌آفرین سپرد و بنابر ارتکاب صوالح اعمال و اختیار محاسن افعال، دولت نیکنامی با خود برد. حضرت اعلی از اصغای این واقعه متأسف گشته به جایزه راستی و عبودیت مرحوم مزبور، بازماندگان او را تسلیت تلقین صبر و قرار و تعلیم مصابرت و اضطبار فرموده، مطلق العنان و مختار ساختند که هرکس راغب به توقف رکاب باشد بماند و هرکس اراده وطن یا قصد جای دیگر داشته باشد عازم گردد. و چون مرحوم مزبور مالیات ولایات دیره‌جات و ملتان را از سرکار دیوان اجاره گرفته مبالغ خطیر باقی‌دار بود، بنابر آن عمّال دفترخانه همایون سررشته‌داران و محرّران او را به پای حساب طلبیده به تفریغ و تنقیح محاسبه و مطالبه بقایا پرداختند. پادشاه مروت منش فتوت کیش نظر به حق خدمت و جان‌سپاری محمد تقی خان راضی به مواخذه و مطالبه بقایای او نشده، از زبان فیض ترجمان ارشاد فرمودند که تقی خان در این دولت ابدمدت حق خدمت دارد. مروت و فتوت پادشاهانه اقتضای آن نمی‌کند که بعد وفاتش از بازماندگان او از سرکار اعلی بازخواست به میان آید. آنچه از بقایای مالیات کثیرا و قلیلا متوجه او بود، بالکلیه بخشیدیم. هیچ کسی از ارباب دفاتر به حال بازماندگانش مزاحم نشود و از روی مکرمت و عنایت، جمعی از جماعت اچکزی به همراهی منشیان مرحوم مأمور شد چنانکه همراهان متعین اقوام مغفور مزبور را از اناث و ذکور با احوال و ائمال موفور سالم و غانم به کشتی درآوردند و لنگر از

کشتی برگرفتند و دعاگویان به مقصد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۶

خود رفتند. مصرع:

«اللّٰه الله این چه فضل است و کرم»

بنازم فضل و افضال مفضل ذو الانعام و احسان محسن منعم که عطای اقلیمی به بی کس یتیمی، از کمترین عطایای اوست و بخشش گنج قارونی به شکسته‌پا خاتونی از سهل‌ترین بخششهای اوست. دریا را که به جود و سخا بر زبانها افتاده، به کف جود این ابر نوال چه مناسبت؟ زیرا که در عرق‌فشانی سعی و قطره‌بری جهد، تا غواص نفس نشود و هزار جا نفسش تنگی نکند، از کیسه صدف دری به‌دست نیاورد و سحاب کف بذل و ایثار این شهریار نامدار و خدیو کامکار بی‌تعب انتظار، خرمن خرمن زر و گوهر به جیب و آستین سایلان می‌سپارد و معدن زر و سیم را که به بخشش و عطا مشهور گشته، به زربخشی این معدن برّ و نوال چه مشابّهت؟ بلی، سینه‌کان تا صد جا به نشتر و تبر نخرانند، قراضه زری و شوشه طلایی نیابند و همت عالی این حاتم دوران، بی‌سوال و اظهار، به طیب خاطر، گنجهای شایگان به بینوایان و مفلسان ارزانی دارد. بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا؟! سبحان الله، مردم این عهد سعادت‌مهد چه طالع رسا و بخت والا-دارند که در مظله ظلّ عدالت چنین پادشاه باکرامت جا دارند و از نوایب روزگار و تقلبات لیل و نهار، محفوظ و مصون به کمال خرمی و بی‌غمی به سر می‌برند. بی‌غایله تصلّف و شایبه تکلف از مبادی آفرینش الی الحال در رعیت‌پروری و کرم‌گستری و مظلوم‌نوازی و ظالم‌گدازی و ترفیه رعایا و تسلیه برایا و تألیف قلوب و خواطر و تسخیر دلهای شکستگی‌مآثر و ایمنی مسالک و آبادی ممالک و تفریق حق از باطل و تمییز دانا از جاهل و کثرت لشکر و حشم و وفور عبید و خدم، هیچ پادشاهی به این جامعیت کمال و کمال جامعیت قدم بر عرصه روزگار نگذاشته و هیچ ملکی این همه صفات ملکی نداشته!

سبحان من تحیر فی ذاته سواه‌فهم و خرد به کنه کمالش نبرده راه الهی، تا زمین ساکن است و فلک دوار، قطب پابرجاست و کواکب سیّار، روی زمین در زیر نگین این مظهر اتمّ و اکمل جهان‌آفرین، و ختلی خوش‌خرام سلطنت و دولت ابدقرین، در زیر زرین این شهسوار میادین دولت و دین باد

شرح نهضت الویه ظفر نشان از دار الملک کابل به جانب هندوستان

چون فصل تموز و موسم تابستان حرارت‌اندوز، در کابل به انقضا رسید و سورت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۷

حدّت گرما منقضی گردید، رایات عالیات- که به سان الف‌های انا فتحنا استقامت آیات است- به نیت غزو و جهاد در حرکت و کوبه جهانگشا- که به آیت فتح مظهر است- به عزیمت ترویج دین قویم و ملت مستقیم در نهضت آمد. بیست و دوم ماه حج روز شنبه که با شب جمعه در سعادت پهلوی می‌زند، کما قیل «بارک الله سبتها و خمیسه» منزل بتخاک که شگون به خاک افگندن اصنام بود، مقر خیام فلک‌احتشام گردید و غلغله «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا» از هر جانب به اقطار عالم پیچید. بعد از پنج روز، از آن منزل فیض‌شامل، عنان یکران گیتی‌نورد به جانب مقصد معطوف و همت جهان‌گشا به تأدیب سرکشان نخوت‌مند هندوستان مصروف فرمودند و شکارافگان و صیدکنان و داد‌دهان، طی مسافت می‌نمودند و مراحل و منازل را رونق و نزاht می‌افزودند. تا اینکه هشتم ماه محرم مکرم، چهارباغ ارم‌بنیاد جلال‌آباد از فرّ کوبه عظمت و جلال رشک‌فزای باغ ارم گشت و مدت ده روز در آن باغ دل‌گشا بار اقامت انداختند و به سیر و تماشای سبزه و ریاحین و شکار درّاج و تیهو و طیور دیگر پرداختند.

در همین ایام که طبع بهار آثار پادشاه کامران متوجه سیر و گلگشت آن مکان بود، مار سیاهی که قدش سی زرع بی‌کم و زیاد و

دم آتشینش آتش افروز کوره حداد و دم درازش چون اختر دنباله دار، مولد بلا و فساد و بر درختی پیچیده بود، به نظر انور درآمد. خسرو شیر شکار فورا کمان هلال نشان در کف قضا آثار گرفته، به یک ضربت تیر قدر تأثیر، کار آن مودی به انجام و اختتام رسانیدند. بنام به قدراندازی پادشاه والانظر که چنان بالای سیاهی را به این آسانی از سر مرغان بستانی و پرداخت بی مبالغه و اغراق، تیر آسمان پروازش چون ناوک قضا بی خطاست.

دهد مرغ هوا را آب پیکان مگر تیرش بود سقای مرغان

که از چنگش نجسته هیچ نخجیرنی تیرش بود از بیشه شیر حضار مجلس بهشت آئین و باریابان صحبت فیض آگین، از این کار دست بسته، غریق حیرت و تعجب گشته زبان به مدح و ثنا و لسان به مدحت و دعا گشادند

الهی تا که نور مهر تابان مه نو را کند گل در گریبان

بود پاینده این ظلّ الهی مطیعش عالم از مه تا به ماهی بعد فراغ سیر و اصطیاد از چهارباغ جلال آباد، نهضت همایون اتفاق افتاد و از هر سو مبشر اقبال، بشایر فتوحات بر کمال می داد در عرض راه چاپار، باز جنگ خان حاکم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۸

چهارمحال و عبد الصمد خان- که به گوشمال باغی طاغی کشمیر و تخلص لاهور دلپذیر از تسلط بیدادگران باطل پذیر مأمور شده بودند- عرایض نیاز آئین آن نوئیان ظفرقرین، به وساطت مقربان محفل خلد تزئین گذارید و از فحای مطاوی آن استیصال سکهه جیون مدبر مغرور و فتح لاهور به وضوح انجامید. شرح این فتح سترگ و نصرت بزرگ که به سطوت اقبال ابداتصال و صولت عساکر فتح سگال مقدمه فیروزی و امید بهروزی گردیده، بر این منوال است: سابق مذکور و مسطور گشته که سکهه جیون نمک به حرام بدسرانجام، به اغوا و اضلال غازی الدین خان بدمال، با گروه بسیار در رسیده، باز جنگ خان حاکم چهارمحال را در سیالکوت محصور گردانیده و سید جمیل الدین خان از شاه جهان آباد به لاهور وارد و به حکومت آنجا سر غرور می خرید. در این اوقات خجسته آیات که اخبار انتهاض پادشاه مظفر فیاض، اعادی مخذول را دل گداز و زهره آب ساز گردیده و مع ذلک عساکر نصرت مآثر به سرکردگی عبد الصمد خان در حوالی و حواشی لاهور و برادر باز جنگ خان قریب چهارمحال رسیده و تواتر ورود و وصول افواج بحر امواج پادشاهی، مخذولان خذلان شعار را بی طاقت گردانیده، به رنگ صف گلنکان که از صدای بال افشانی باز و عقاب از هم باشد، متجذبه سکهه جیون به مجرد اصغای اخبار قیامت آثار متفرق گردیده، به اطراف و جوانب، چون اوراق خزان دیده آوارگی گزیده و برادر باز جنگ خان که به کمک خان مزبور متعین و مأمور گشته، از منازل و مراحل گذشته برادر خود را پیوسته، هردو برادر به موافقت یکدیگر و معاضدت اقبال پادشاه دادگر، به تعاقب گریختگان هزیمت نشان، پاشنه کوب رسیده، خون بسیاری از آن طایفه بی حقیقت، به صمصام خون آشام بر خاک ریخته، برای زاغ و زغن از اجساد شقاوت مواد آن گشتگان بی سداد، رنگ فراخ عیشی ریخته و عبد الصمد خان سردار و زلی خان، قوریساول باشی سرکار دولتمدار، به اتفاق دیگر خوانین عالی مقدار، در یک فرسخی لاهور رسیده، نزدیک دریای لاهور، محاذی معبر دریا خیام سطوت التیام برپا کردند و قدم ثبات و قرار به قتل و اسر مخالفان بدسیر افشردند.

جمیل الدین خان برج و باره حصار شهر را مستحکم ساخته با جمعی غفیر و سپاهی کثیر، بیرون حصار بر ساحل دریا مقابل اردوی خوانین نصرت کردار، در باغ پندیمل فرود آمده به مقابله لشکر قیامت حشر پرداخته، زهی اراده باطل، زهی خیال محال! ندانست

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۹

که باطل را با حق، دعوی ستیز بیجاست و خطا را با صواب، اراده آویز خطاست. کسی را که چشم خرد رمدین و دیده هوش سبل آگین بود، البته پا از حد فراتر گذارد و بر سر نخوت و استکبار آید، آخر الامر به لطمه مکافات اعمال از پا افتد و تا به خود جنبد، به صدمه لطمات سزای سیئات از جا رود، چنان افتد که هرگز برنخیزد. صدیق بیگ خان که از ذریات آدینه بیگ خان

پرتلیس بود، طرف گذر شاه بلاول به ادوات و آلات پیکار از زنبورک و تفنگ محکم کرده و امثال آن پای ثبات و قرار بی حاصل افشرد، سد شوارع و مداخل و ضبط سفاین و معابر ساحل را مانع عبور عساکر فتح‌مآثر شناخته به این شغل لاطایل پرداخته، به زعم ناقص و گمان قاصر خود کاری ساخته و پی نبرده که تائیدیافتگان ازلی را دریا و کوه عایق و مانع و سیل تند و تیز را خشت و دیوار و خس و خار، رادع نیست. دریا حق‌گزینان راستی‌منش را چون موسی کوچه می‌دهد و باطل‌پژوهان را چون فرعون فرومی‌برد و در راه منتسبان این دولت حق‌نشان، اگر صد سد سکندر پیش آید، در یک لحظه چون پشته و ریگ از پا درآید و اگر دریای عمان در برابر ملازمان صلابت آئین این دولت ابدقرین در جوش و خروش آید، در یک آب خوردن به خاکش نشاند و آتش بریزند.

بالجمله عبد الصمد خان و زلی خان که قوانین رزم‌پیکار و قواعد جنگ و گیر و دار از حضرت پادشاه ملک گیر اقلیم تسخیر آموخته و فنون جدال و قتال از چنان پادشاه ظفرنشان فراندوخته‌اند، چون باز از سیاهی زاغ نیندیشیده و مثال شیر از هجوم روباه و خرگوش حسابی برنگرفته، تدبیری اندیشیدند و منصوبه نمودند که بی‌خبر و ناگاه از آب گذشته حق‌ناشناسان را به سزا رسانند. براین تقدیر پایاب تحقیق کرده و بلد راه‌دان از همان گروه شقاوت‌پژوه بدست آورده، نصف اللیل چند فرسخ دور از معابری که مخالفان بر آن توپ و تفنگ بسته بودند، رفته از گذر فریدانه گذشته به جانب مخالفان رفته رایت استیلا-افراختند و غازیان نصرت‌اندیش را مستعد دشمن‌کشی و خصم‌افگنی ساختند. چون این خبر جمیل الدین خان بیخبر شنید، به خود اندیشید که اگر به جنگ می‌پردازد و نایره کارزار مشتعل می‌سازد، تاب اقامت و طاقت استقامت ندارد و به فرض محال اگر رو به تحصین می‌آرد و صباحی چند به حرکات مذبوحی به سر می‌برد، خوانین شجاعت‌آیین صورت حال را معروض عتبه سدره‌مثال می‌نمایند و از حضور کثیر السرور، افواج بحر امواج متواتر و متوالی وارد شده فرصت گریز و فرار نمی‌دهد، در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۰

این صورت جان به‌دربردن امکان عقلی ندارد. لاجرم صرفه کار در عجز و الحاح و استیمان صلاح وقت دیده و در مقام کمال نیاز آمده شهر را خالی کرده، با مال و حال روانه شاه جهان‌آباد گردید و روز جمعه دهم محرم الحرام خوانین عالی‌مقام وارد معموره لاهور و متصرف آن بلده معموره گشتند. در این حال رقم همایون معلی در جواب عرایض عبد الصمد خان و زلی خان به سرافرازی آن‌دو فدوی عقیدت‌نشان، در خصوص حکم ضبط شهر لاهور دلدیز و اختیار تأخیر در اراده کشمیر تا نزول میمنت‌شمول اردوی ظفر‌مآب در ضلع پنجاب، شرف ایراد و عزّ نفاذ بخشید. خوانین عبودیت‌آیین به تبعیت حکم دولت قرین پرداختند و حفظ لاهور و ضبط امور آن بلده، واجب شناختند.

در شرح ورود مسعود جنود فتح‌اثر و نزول فیض‌شمول وفود نصرت‌پیکر به الکای پیشاور

در اول میزان که خورشید نورافشان بار دیگر مآثر اعتدال و عدالت بر روی روز آورد و کف‌تین لیل و نهار را در کشیدن متاع ساعات برابر کرد، نسایم اعتدال شمایم، باغ جهان و جهانیان را خرمی بخشید و رواج فوایح ریاحین و بساتین را لباس زرین پوشید، پادشاه زمان و فرمان‌فرمای جهان، در اوایل ماه صفر سال مذکور چون جان در بدن و روح در تن، به الکای پیشاور درآمد و خلائی و عباد را از فیض‌بخشی داور فیاض، شجر مقاصد و مطالب به برآمد. عدالت را پایه برافزوده و سخاوت را بلند رتبه فرمود. در ایام عدالت فرجامش چه یارا که قوی‌دستی پنجه بی‌دست و پایی برتابد، یا والادستگاهی بر بینوای حال تباهی دست ستم یازد؟ در عهد عدالت‌پرورش، کبوتر بی‌پر از خون عقاب بر ناخن خود حنا بسته و منقار کبک بر باز و شاهین چند کلاغ گرفته؛ به پیروی معدلش اگر مور ضعیفی به جنگ فیل برخیزد، عجیب نه و به قوت سرپنجه نصفتش اگر پشه نحیفی در برابر نم‌رود نخوتی و استد، غریب نه. به نور عدل از آن سان بست آیین‌گز او بیت الشرف شد خانه زین

ذکر وفات شاهزاده دیان در ایام اقامت ظفر علامت در الکای پیشاور

سانحه کلفت اثر ملال گستر که قلم در بیان آن گریبان چاک و خامه در شرح آن چشم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۱

نمناک دارد، معروض پایه سریر فلک نظیر گردید که نخل زندگانی شاهزاده دیان علیه الرحمه و الرضوان، به خزان اجل طبیعی از برگ و بار انفاس عاری و آن قدسی پیکر به قضای باری، در بطن خاک متواری شده، از استماع این خبر ملالت اثر غم و الم متوافر و حزن و کلفت متکاثر، به مزاج تقدس امتزاج ساری شد. الحق در عالم امکان دردی بالاتر از درد فوت فرزند نیست و هیچ رنجی زیاده‌تر از فقدان خلف دل‌بند نیست، لیکن چون ذات بی‌همال پادشاه حق آگاه، بنابر دوام توجه به مدار فیاض، مهبط تجلیات رضا و تسلیم و مطرح اشراقات خبرت قویم است، دل به رضا و صبر به قضا، مغفرت آن پاک‌روان قدسی طینت مسئلت فرمودند، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

چون مقرر شده بود که سرداران عظام و گردن‌فرازان واجب الاحترام با قشونهای هر جا و مقام، بر سبیل ایلغار، در عرض راه به اردوی فیض آثار ملحق شوند، به اطاعت امر واجب الاذعان در ایام اقامت الویه نصرت‌نشان در الکای پیشاور، عساکر نصرت‌اثر و قشونهای ظفرپیکر، متواتر و متوالی از هر نواحی و حوالی به الصاق اردوی معلی سرمایه‌یاب سعادت سگالی گشتند. سپاهی که اعداد حساب و شمار، از شمار آن قاصر و کواکب و نجوم به ازدحام و هجوم آن لشکر فیض منظوم برابر نباشد، مجتمع و فراهم شد.

زهی سپاهی که در ثبات و قرار سرآمد شجاعان روزگار و از دلیری و دلاوری در معارک چون علم پابرجا و پایدار می‌باشد. القصه در همین ایام خان جان خان سردار ولایات موضوعه هندوستان- که به تأدیب قطغانیه به جانب ترکستان رفته بود- از انتظام اشتات مهم آنجا فراغ یافته، مضراب بی‌ولد سهراب بی‌قطغان و پسر حاجی بی‌منگ والی با جمعی دیگر از رؤسای ترکستان را با پنج هزار قشون به رسم یورغه‌مال در جلو انداخته و غاشیه بندگی سرکار عالم‌مدار زیب دوش آنها ساخته، با جمیع سرداران و سران- که مصدر خدمات نمایان و فدویت شایان شده بودند- در حضور معلی رسیده به دولت بساطبوس اشرف، مفتخر و ممتاز و سرمایه‌یاب افتخار و اعزاز شدند. جملگی سران و سرداران به صلات و جوایز از امثال و اقران متمایز و سرکردگان ازبکیه و دیگر طوایفی که از ترکستان به اردوی فیض‌نشان رسیده بودند، به عطای اسب و یراق و خلایع زرین و یراق به درجه سرافرازی فایز گشتند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۲

ذکر انتهاز موبک ظفرپرور از الکای پیشاور و شرح صادرات و واردات عرض راه و وقوع فتوحات گوناگون به تفضلات اله

پادشاه معدلت گستر به تاریخ بیست و دوم ماه صفر المظفر، به هم‌عنانی تائیدات خالق اکبر و هم‌رکابی توفیقات آفریدگار دادگر، رایت‌افراز معرکه فتح و ظفر گشته طریق منزل مقصود پیمودند و به جهت اوج‌گیری شاهباز بلندپرواز همت و تعلیم قواعد ملک و ملت، مقرر فرمودند که ثمره شجره دولت و جهانبانی، دوحه حدیقه حشمت و کشورستانی، نور چراغ جهان‌افروزی، جوهر شمشیر کین‌توزی، فروغ اختر سروری، آب گوهر نیک‌اختری، فارس مضمار جرأت و شجاعت، مقدمه الجیش جیوش فتح و نصرت، شاهزاده فریدون‌فر خورشید‌کلاه، تیمور شاه، با ده دوازده هزار نفر از سپاهیان غضنفر و لشکریان شیرشکار اژدردر، اقبال‌آسا دو منزل پیشاپیش مقدمه دولت و بختیاری و طلایع فوج فیروزی و کامکاری و خان جان خان سردار با سپاهیان جزّار تحت خود، چون سایه در رکاب خورشید ملازم آن تیر اوج ناموری و نامداری باشد و در عرض راه هرکه از اهالی و موالی هندوستان به رهبری

بخت سعادت‌نشان، به عنق منکسر از در انقیاد درآید، پادشاه‌زاده والاگهر به شمول عنایت و مرحمت از خاکش بردارد و سایه‌نشین مظلله امن و امان نماید و هر که از تهی کیسگی نقد عقل و شعور، راه تمرد و خلاف پیماید، خرمن هستی او به آتش صاعقه بار شمشیر آبدار غازیان جلالت‌شعار سوخته نابود فرماید و در حین رخصت پادشاه‌زاده، سپهرمنزلت را در آغوش عاطفت کشیده و مورد عنایات و عطیات بی‌نهایت گردانیده، امرا و اعیان را در تبعیت و اطاعت آن مرشدزاده عالم و عالمیان مأمور ساختند. شاهزاده عالی‌کوکب انجم‌موکب، از تصوّر رنج دوری و مهجوری حضور لازم‌السرور متأثر گردیده و آب در دیده گردانیده، رایت فتح آیت ملک‌گیری برافراختند و بیست و سیم شهر صفر، خسرو دادگر رعیت‌پرور، علم نصرت و فیروزی و لوای عالم‌فروزی، مرتفع و آسمان‌سا ساخت. چون پیشتر به حکم قضا جریان جسر مستحکم از سفاین بر بحر اتک مهیا و چون اساس عهد صادق‌نفسان مستقیم و پابرجا شده بود، بعد از ورود فیض آثار بر ساحل آن قلزم ذخّار، لشکر قیامت‌نهییب و سپاه نصرت‌نصیب - که چون سیل نوبهاری عرق‌فشان تیزگامی و به رنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۳

ابر آذری قطره‌ریز سبک خرامی بود - دسته به دسته و طایفه به طایفه به توزک و سامان از دریا گذشت و موکب مسعود بعد از عبور افواج بحر امواج عابر گشت.

در عرض راه، ایلچی آدینه بیگ خان با عریضه ضراعت‌نشان وارد اردوی معلی و ملتسمات او که متضمن بهانه پیرانه‌سری و ضعف قوای بشری و استدعای منشور فیض گنجور امان و امن و صدور حکم توقف در جا و مسکن بود، معروض پایه سریر اعلی گردید. امر هدایت‌بهر صادر شد که قبول التماس عجز اساس او در پیشگاه لطف عمیم آن همه نیست، لیکن اگر خان مسطور از جبهه‌سایی آستان اقبال مهجور و از سجده عتبه عزّ و جلال دور باشد، ظاهرینان قاصر نظر، این اهمال و امهال او ناشی از عدم اطاعت و انقیاد توهم کرده، او را به عصیان و طغیان متهم خواهند ساخت و ظهور توقف و تأخیر او دیگر حکام و عمال حوالی و حواشی پنجاب را در واهمه و اندیشه خواهد انداخت و این تخیلات دور از کار، برهم‌زن سر رشته اعمار جهانی خواهد گردید و شعله آتش جهانسوز بالا خواهد کشید. خیریت او در این است که بهانه‌ها را بر طاق نسیان گذاشته بی‌واهمه و وسواس روی نیاز به آستان سپهرمماس آرد و جبین‌سایی نیاز بر در دولت ابدطراز، سرمایه افتخار و اعزاز انگارد و خاطر جمع دارد که در ساعت شرف‌اندوزی حضور کرامت گنجور، به رخصت انعطاف، سعادت خواهد اندوخت و چهره حال به نور اعطاف و الطاف سلطانی خواهد افروخت، و الاّ راه سیل به زنه‌ار عساکر خونخوار، به خاشاک مکر و حیل نتوان بست، به فسانه و فسون روبه‌بازی از چنگال شیران بیشه شجاعت سالم نتوان به‌در جست. از آنجا که ستاره بختش در احتراق و طینتش مخمّر به نفاق و شقاق بود، بخت خوابیده‌اش از خواب درنیامد و ایام تیره‌اش به سر نیامد.

همچنان نکبت کلافه می‌کرد و سری از مآل‌اندیشی بر نمی‌آورد. از تبه راهی به جواب خطاب کامل نصاب لب نگشود و سیل عصیان پیمود. چون افواج نصرت امواج - که عمان را نهیب صولتش زهره آب و نهنگ را شعاع سیوف سلول با آب و تاب بهادران، چون ماهی جگر کباب کرده، به تصادم و تلاطم بحار مواج از آب جهيلم عبور فرمود و لب دریا از بوسه‌ربایی سمّ خیول نصرت‌شمول آبروی ابد حاصل نمود. به انهای منهایان و اخبار مخبران به مسامع علیه رسید که آدینه بیگ خان بی‌حمیت، جمعیت کثیر فراهم آورده، به تعیین قشونها مداخل و مخارج ولایت تحت خود را مستحفظ ساخته، خود با سی چهل هزار سوار و توپخانه بسیار و دیگر ادوات پیکار، در جلال آباد متوقف گشته و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۴

دیده رم‌دین خود را به غبار بی‌بصری آغشته، اراده باطل دور از کار دارد و جراحات بی‌منفعت می‌خارد. از وصول اخبار منقصت آثار آن باطل‌پژوه بو الفضول، آتش خشم و جلال نایب نبیل ایزد بی‌همال، التهاب و اشتعال یافت و در همان حال خان جان

خان سردار با فوجی از فوج مقدمه الجیش، مأمور به دفع و رفع آن خار صحرای ضلال گشت.

سردار کثیر الاقدار بر وفق امر فیض آثار، از رکاب دولتمدار پادشاهزاده عالی تبار جدا و جاده پیمای شده، پانزده روزه راه در سه روز طی نموده به اتفاق اسد الله خان نایب ایشک آقاسی باشی و اخلاص قلی خان هوتکی و ولی محمد خان جوانشیر و محمد صالح خان و محمد حسین خان خوشانی و چراغ خان کرد و دیگر خوانین نامدار و قراولان آزموده کار، قریب موضع ماکووال رسید و به اظهار قراولان معلوم گردید که چهار پنج هزار سوار از قشون آدینه بیگ خان تبه روزگار، به سر مسالک و مداخل و استحقاظ حوالی و مناهل در موضع مذکور بادپیمایی و هرزه‌درایی دارند و خس و خاربی اعتبار وجود خود را عایق و مانع عبور و مرور سیلاب می‌انگارند. در این اثنا آن مخاذیل عنید و مجاهیل مرید به اتکای کثرت و اعتضاد و فور عدت، از حصار سنگر برآمده از یمین و یسار اسب تاخته و شمشیرها آخته، به مقابله سپاه فیروزی رایت شتافتند. سردار باتمکین و وقار، کثرت اعدا و قلت احبا را به نظر نیاورده، مستظهر به افضال الهی و معتضد به اقبال عدومال پادشاهی، به مقتضای «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً» با دلیران جرّار و شجاعان نیزه‌گزار، پای ثبات و قرار افشرد و دست به شمشیر برده به حملات متواتره دشمنان نکبت‌آئین را از پیش برداشته و اکثر سران و رؤسای آن حزب ادبار را از صدر زین در صف نعال زمین به خاک و خون انباشته.

ز بس سر فتاد از کران تا کران زمین گشت سرکش تر از آسمان

ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز، گویی زمین بقیه السیف که هنوز اجل موعودشان نرسیده بود، به پای فرار و هزیمت، از آن معرکه قیامت‌هیبت - که نمودار «يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» بود - بدر جستند و به لشکر آدینه بیگ خان پیوستند. به نیروی بازوی اقبال بی‌زوال، سرگشتگان بادیه ضلال را شکست درست کماهی رسید و غلغله سوره الفتح لشکر عدومال به گوش ماه تا به ماهی رسید. سردار رفیع‌مقدار کیفیت این کارزار و قتل مردم کثیر از آن گروه ادبار و فرار بعضی برگشته‌بختان سیه‌روزگار، به وسیله قلم ضراعت‌نگار معروض سده گردون‌اقدار و سپاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۵

تحت خود را به سرعت رفتار به جانب مقر و مسکن آدینه بیگ خان برگشته‌اختر تیره‌روزگار، جاده پیمای ایلغار نمود.

آدینه بیگ خان واقعه ماکووال و تشریح و مجروح شدن لشکر بدمال شنیده، متزلزل گردید. پیش از ورود سردار و وصول لشکر ظفرشعار، سی هزار سوار جرّار اوزبکیه و غیره که چون هجوم حشرات الارض، خارج از شمار و به رنگ ازدحام ذرات هوا افزون از احصار بودند، در دوا به گذاشته و فرصت حمل احوال و تحمیل اثقال نیافته، بنه را جابه‌جا پرتافته با پای اضطراب و فرار، با دلی پر بیم و باطنی از غم دونیم، به جانب لکهی جنگل - که مقر و مقام اشرار بدفرجام و ملجأ و ماوای دزدان بدانجام است - رو آورد. در خلال این حال، غازیان کاصحاب دین در مسکن آن بدآئین رسیده، به بار صمصام خون‌آشام آتش‌افروز جدال و خرمن‌سوز هستی و زندگی آن حق‌ناشناسان زشت‌مال گردیده، اکثری را قتل و اسیر و بسیاری را جراحت‌پذیر ساخته، به تصرف غنایم و کسب پرداخته، توپخانه بسیار با افیال کوه‌مثال آسمان‌نمودار - که از آن اصحاب فیل بر جا مانده - با جباخانه و دیگر اسباب ضمیمه غنیمت نموده، رایت‌افراز فتح و نصرت و عبرت‌آموز دیگر متمردان بدسیرت گشته، ماجرا را به تفصیل و تشریح به خاک پای توتیا‌آسای پادشاه عدوبند کشور گشا نوشته، از آنجا که راجه جمون و غیره به استظهار قلل جبال و ارتفاع اتلال - که توصیف راه‌های باریک پرپیچ و خم آن را خامه تاب نیارد و از وصف سنگینی آن زمین‌های سنگلاخ، سخنهای متین سستی بنا بار آرد - سر از قبول انقیاد باززده در مضایق کوهستان که مزلق اقدام خیالهای آسمان‌پیماست، متواری شده در ایصال سورات و ادای باج و خراج قریات متهاون و متقاعد گشتند و از اتباع اوامر عالی در گذشتند، لا-جرم به پاس قانون جهان‌داری و حفظ سر رشته نظام عالم‌مداری، جوقی از خوانین و غلامان سرکار خاصه شریفه که از اشعات بوارق سیوف برهم‌زن صفوف، چشم مریخ را خیره و از لمعان رماح مسلول، دیده مبارزه فلک را تیره می‌سازند، به تنبیه و تأدیب زیاده‌سران نخوت‌مند و طلسم‌گشای کوههای فلک‌مانند،

مأمور شدند. پلنگان دشت هیجا و شیران بیشه و غا، چون کمان خانه بدوشی گزیده و بسان تیر موزه آهنین پوشیده، راه می‌رفتند و مانند پیکان تیر پی کار می‌گرفتند، دست را به کارفرمایی و اسلحه را به کارگری و افراس را به راهبری درآورده، دل اعدا را از دلاوری به باد و دلیران را جان‌ستانی یاد می‌دادند. دلیران چابک‌دست در مساکن و مواطن آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۶

روستائیان زشت‌فن، به‌دست یاری اقبال خدیو جهان، به تاخت و تالان و اسر جماعه ضلالت‌نشان، دست جرأت و جلادت گشادند و داد دلیری و دلاوری داده، رساتیق‌شان بالتمام عرضه نهب و تاراج ساختند و قری و مواضع را از حیز انتفاع انداختند.

روز سیوم که اردوی فلک‌خیم، یک فرسخی جمون را مهبط و منزل ساخت، راجه آنجا از خواب غفلت بیدار و از مآل کار خبردار شده در استیمان و اختیار اطاعت خدیو ممالک‌ستان، صرفه کار خود شناخته، سه لک روپیه به طریق پیشکش و نعل بها مرسل نمود و طریق تقبیل اوامر و نواهی امنای سرکار والای پادشاهی پیمود. چون مهام ناحیه کوهستان صورت‌پذیر سرانجام و تمشیت‌یاب انصرام شد، رایات فیروزی امارات از راه دامنه کوه جمون و رامپور و بهرام‌پور و آدینه‌نگر به دولت روانه گردید و توفیق و یآوری معلم وهاب، از رودخانه‌های پنجاب، اردوی ظفرنصاب را سالم و غانم عابر گردانید. در اثنای توقف آن منازل نصرت‌شامل، هدم بنیان فساد و عناد سکان بدنهاد که قصبات و پرگنات پنجاب را از لاهور الی سرهند، دستخوش تاخت و تاراج و ناوک بیداد را آماج ساخته‌اند، در خاطر رعیت پرور خدیو دادگر لمعه ظهور انداخته، لهذا عالی‌جاه رفیع جایگاه عبد الله خان قورچی‌باشی و جعفر خان قوللر آقاسی با طایفه‌ای از بهادران جگردد و سرداران سرگرم پیکار با جمعیتی شایان که،

شمار سپه بود از حد برون‌ز طول امل عرض لشکر فزون به مدافعه آن بدسیرتان کم‌اصل مأمور و متعین شدند. مجاهدان نصرت‌نشان مثل بلای ناگهان و چون قضای مبرم خدای رحمان، از یمین و یسار دررسیده، مساکن و مواطن آن ضلالت‌کیشان را چون مرکز پرگار گرد گرفتند و بی‌دریغ تیغ بی‌زنهار در سر آن بی‌سر و پایان نهادند و از اجساد شرارت‌مواد رجال و نساء آنها افاعی سیوف اژدردم را طعمه دادند و اسرا را در عنان انداخته به اردوی معلی آوردند و در سیاستگاه پادشاه سریع الحساب شدید العقاب، مورد شمشیر یاسا کردند. بعد از آن جهاندار جم‌اقتدار به همعنائی افضال رب العباد و هم‌رکابی اقبال خداداد، به اراده شاه جهان آباد طی مسافت می‌فرمود و در هر جا و مکان که نشانی از اهل بغی و طغیان پدیدار می‌شد، سپاه شیرصورت پلنگ‌سطوت، صفحه امکان را از نقوش باطله بی‌حاصله آن فته ضالّه، عاری و عاطل می‌نمود و اکثر سرکشان و گردن‌فرازان را پای‌مال سم ستوران ساخته، جمعی را طوق بندگی در گردن فرمانبری می‌انداخت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۷ سری کو نیاورده گاهی سجودبجز سجده تا حشر کارش نبود در این اثنا حکم همایون شرف نفاذ یافت که خان جان خان سردار به مراقبت جوقی از دلیران نصرت‌شعار، سری به سرهند کشیده به تسلیه و تطمیه قلوب مرهوب سکنه آنجا پردازد و متوطنان آن بلده را مستمال ساخته، طوق اطاعت و انقیاد زیب اعناق آنها سازد.

سردار موصوف به فدویت معروف، بر طبق حکم پادشاه رحیم‌رئوف، وارد سرهند شده اکابر و اصاغر آنجا را اهتدای فرمانبری و فرمان‌برداری خلیفه برحق نمود. عامه متوطنین آنجا از بیم سطوت و جلادت این دولت ابدمدت، سر حساب شده حلقه اطاعت در گوش و غاشیه تبعیت بر دوش کشیده، متقبل ادای مراسم رعیت‌گری و پذیرای لوازم فرمان‌بری شدند. سردار فدویت آثار، کیفیت زنهاریان سرهند معروض بارگاه سپهرمانند ساخته و در آن مکان رحل اقامت انداخته، انتظار طلوع صبح اقبال، یعنی ظهور طلیعه افواج نصرت‌منوال می‌کشید. چون موکب گیتی گشا قریب بهلول‌پور- که قریه‌ای است بر ساحل دریای ستلج- وارد گردید، به عرض همایون رسید که پادشاه والاجاه عالم گیر و غازی الدین خان وزیر، از انتشار طنطنه ورود کوکبه ظفرآمود در فیل‌بند توهّمات افتاده، چون فرزین کج‌گرا، از راستی رخ برتافته به تصورات فاسده و منصوبه‌های کاسده قشونهای بسیار و لشکر بی‌شمار- که چون تضعیف بیوت شطرنج خارج الاحصا است- به کرنیل فرستاده، خیال محال جدال در سر دارند و تخم عناد در مزرع تصور باطل

می‌کارند. سبحان الله ذره بی‌قدر را در سر افتاده که با خورشید عالم تاب ستیزد و قطره ناچیز در ظرف تنگ خود جا داده که با بحر ذخار آویزد و نمی‌داند که ذره از رویافتگی جناب آفتاب نمودی دارد و نمی‌شناسد که قطره تنگ حوصله ظرفیت آن از کجا آرد که با بحر سربرسر گذارد؟

نمی‌دانم چه خواهد کرد حیرت با حباب او که دریا عرض طوفان دارد و او یک دل‌تنگ است مقرر فرمودند که امیر الامرای العظام، جان‌نثار خان حاکم و صاحب‌اختیار مالیات دیره غازی خان به استحفاظ سرهند متوقف باشد و خان جان خان سردار ممالک موضوعه هندوستان، عنان عزیمت به جانب شاه جهان‌آباد منعطف سازد. شاه پسند خان میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه به همراهی سردار مذکور مأمور شد که به مرافقت سردار مصدر خدمات بوده، نخست کار قشون هندوستان که در کرنال صف‌آرای بطلان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۸

و خذلان شده‌اند، تمام ساخته و آن جماعه را به طعن سنان جان‌ستان از پیش برداشته و خاطر از این مهم واپرداخته، به جانب شاه جهان‌آباد راه‌پیمای صدق و سداد گردد و غازی الدین خان مکرآئین را به تک‌تک پا متنبه نموده به اتفاق سردار مومی الیه به تسخیر شاه جهان‌آباد پردازد و آن مصر جامع را مهبط انوار عدالت سازد.

در بیان ورود رضا قلی خان ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان درّانی و گذشتن مکتوب پادشاه هند از نظر فیض‌اثر خاقانی

در اوراق سابق سباق تحریر و سیاق تقریر یافته که ایرج خان، ایلچی هندوستان، به اتفاق قلندر خان درّانی، سفیر بارگاه جهانبانی، مرخص و مأمور و منشور هدایت گنجور، به نام وزیر هند مزبور گردیده و سفیر بارگاه عرش‌اشتباه، عند الترخیص موکد شد که زود به ایصال نامه همایون پرداخته، عجلالتا عنان معاودت معطوف سازد و به ارجاع جواب و التماس کیفیات و خصوصیات آن ولایت پردازد که هرگاه هندوستانیان نظر به مآل کار انداخته، دفع غیرمشروعات و مناهی و ترک منهیات و ملاهی نمایند و حسب المرضی خاطر عاطر، سیل ارتکاب امور مستحسنه بپیمایند، فسخ عزیمت آن صوب به عمل آید و جنود مسعود به سمت اقالیم دیگر عطف عنان نماید و اگر در معاودت خان سفیر توقف و تأنی به ظهور رسد، شهباز بلندپرواز همت علیای نواب همایون اعلی در فضای آن دیار، جلوه بال‌افشانی خواهد فرمود و جناح اقبال به شکار صعوه‌منشان آن صحرا خواهد گشود.

القصه بعد از رسیدن سفیر، وزیر هندوستان بر در احتیال زده در ترخیص ایلچی سرکار خاصه شریفه اهماال کرده، در تحریر جواب تجاهل و تغافل به ظهور آورده و مضمون درون خدیعت مشحون آن بود که بلکه بنابر توقف ایلچی و وقوف مکث طویل در مراجعت او، رایات جهانگشا به انتظار سفیر در همان نواحی متوقف خواهد گردید و عزیمت شاه جهان‌آباد به ظهور نخواهد رسید و در این حیص و بیص موسم سفر هندوستان منقضی خواهد گردید. چون باطن حق موطن پادشاه حقانیت دستگاه، به تضييع نفوس و سفک دما رضا نیست و در جمیع امور مخطور خاطر حق‌پسند آن است که اگر بدون زبان‌درازی سفیر تیر و زبان‌بازی قاصد شمشیر، معظّمات مهمات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۹

سرانجام‌پذیر گردد، بهتر از آن که تفنگ قیامت‌آهنگ بر سر شور آید و شمشیر اژدردم، دهان به خون‌ریز گشاید و عالمی را عرضه تلف نماید. لهذا قریب دو ماه در ولایت عرض راه مکث و درنگ فرمودند و به انتظار ایلچی و اطلاع ماهیات آن حدود و به تأمل و تأنی طی شوارع می‌نمودند، تا آن‌که بعد ورود جنود مسعود، به ساحت ارجمند در سرهند، غازی الدین خان از خواب غفلت درآمده به ته‌کار وارسید و فهمید که قوت معارضه با لشکر قیامت‌اثر بالقوه او نیست و طاقت مقابله با چنان افواج سطوت‌امواج ناچار قلندر خان درّانی را با رضا قلی خان نامی - که از مردم جام خراسان است - از طرف پادشاه خود به رسالت مرخص نمود و

نامه یک‌جهتی شمامه از زبان عالم‌گیر شاه به جانب حضرت اعلی و مراسله مخلصانه از جانب خود به وزیر اعظم دستور معظم، شاه ولی خان مرقوم و مرسول ساخت و به تقبیل فرمان اشرف مستدعی انصراف و انعطاف عساکر گردون‌مآثر گردید و بنای مکر و احتیال گذاشت که شاید به فریب و تأویل و خدع و تسویل مراجعت عساکر فتح‌آیت صورت گیرد و در لباس بندگی و اخلاص آن مکار، کار خود را از پیش برد.

نقل مراسله پادشاه هندوستان «تا ابلق خوش‌عنان لیالی و ایام و اشهب عنبرفام شهور و عوام، در گرم‌جولانی و سبک‌عنانی بی‌اختیار است و قطب آسیای فلک در سکون و اضطبار ناچار است، آن اورنگ‌آرای سلطنت و سریرپیرای دولت، مظهر تائیدات الهی، مورد برکات نامت‌های، زین دودمان عزّ و علا، خاصه خاندان مجد و اعتلا، مهر سپهر بختیاری، سپهر مهر کامکاری، شمع فروغ‌افزای بزم مخالفت و مصادقت، چراغ شبستان موافقت و موافقت، گوهر تاج دولت و اقبال، خورشید مشرق عزّ و جلال، مروّج قوانین دین متین، قانع بنیان کفره ضلالت‌آئین، از تصاریف دهر ناهنجار و تقالیب سپهر بی‌مدار، در حفظ پروردگار مصون و محروس بوده، جالس سریر خلافت ابدی و قاعد اورنگ سلطنت سرمدی باد! بعد طی تکلفات عرفیه و تصلفات رسمیه و شرح مراتب صدق و صفا و اظهار مراسم مودت و ولا، منکشف ضمیر بیض‌انظیر می‌گردد: نامه نامی و صحیفه گرامی - که لخلخه‌سای مشام اتحاد و عطر پیرای دماغ محبت و و داد بود - در حینی که نسایم بهارستان افضال واهب متعال طراوت بخش ریاض خاطر یک‌جهتی مآثر داشت، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۰

صحابت عالیجاه لایق المرحمت والاحسان، قلندر خان درّانی، پرتو وصول انداخته به روایح فوایح و داد و ولا، سرورافزای باطن مخالفت مواطن گردید.

کجا نسبت به رنگ لعل یا آب گهر دارد عطف‌نامه صافی دلان قدر دگر دارد بر ضمائر مرآت‌نظایر روشن دلان آینه‌خاطر، پیدا است که در عالم امکان و جهان کون و مکان هیچ امری از امور، شریف‌تر از محبت و مودت و لطیف‌تر از اتحاد و موافقت نیست و هرگاه ظهور این لطیفه شریفه در عامه خلق الله مثمر خیر کثیر باشد، چون فیما بین دو بزرگ گروه الهی که بار جهان و جهانیان بر دوش و شاهد مرادات عالیّه در آغوش دارند، تحقیق این مرابطت صورت گیرد، به طریق اولی منتج بدایع نتایج والا و واصل الاصول مطالب دلگشا خواهد بود.

الحمد لله و المنة که این بنای عالی و اساس متعالی، در شهرستان جان و جنان این نیازمند درگاه ایزد مّان و آن مّمهد جهاد عدالت و احسان، معمار قدرت الهی و مهندس صنعت نامت‌های، به رنگی مشید و مستحکم ساخته که تا انقراض عالم و بقای نوع بنی آدم از پا ننشیند و از جا نرود. آنچه در خصوص انتشار مآثر دین مبین و هدم بنیان کفره ضلالت‌آیین زیب تسطیر پذیرفته، در ایام ماضیه و ازمنه از سابقه از بی‌اعتنایی پسر محمد شاه که به حسب اتفاق نه بر سیل استحقاق، به پادشاهی هندوستان سر غرور برافراخته، وزیر سراپا و زر او که بنابر غلو تشیع، تارک سنت و جماعت بوده، دستیاری ضلالت‌منشان دکن می‌نمود، از روزی که اورنگ سلطنت به جلوس ابد‌مأنوس این نیازمند جناب قدوس مزین و دیباچه خلافت ابد‌قرین، به نام این برنواخته لطف رحمانی معنون گشته، رایات کفر و ضلال منکوس گردیده و به خاک بی‌اعتباری خوابیده و اعلام دین مبین به استقامت تمام سر به عیوق کشیده، به جای شور ناقوس زمزمه تکبیر برپاست و در عوض ترانه «یا صنم»، غلغله «یا صمد» بلند آواست و این سحیه رضیه روزافزون است و تمام دیار هند از برکات رواج شریعت غزّا مشحون، الحمد لله علی ذلک العطیه البهیة. مرقوم قلم مشکین رقم گردیده که برای اعلام شریعت بیضا و ملت غزّا، سیر و گلگشت اقالیم و امصار، مطمحن نظر حق‌نگر می‌باشد، و الا غیر از مهر و وفاق و محبت و اشفاق با بنی نوع انسان امری دیگر محظور خاطر حقیقت‌مظاهر نیست. از آنجا که محبت و اتحاد و یک‌جهتی و و داد فیما بین از قرار واقع واقع و این معنی در تمام عالم به شیوع عام شایع است، لهذا دل محبت منزل به دریافت موافقت صوری، اشتیاق به درجه کمال دارد و تحصیل این امر برکت‌اثر را بر جمیع مهمام راجح و اقدام می‌شمارد. الحق جایی که ملتقای دو پادشاه معدلت‌دستگاه می‌گردد،

بر سپهر برین و فلک علین تفوق می جوید و به هم رسیدن دو

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۱

سرافراز کرده الهی از عالم اجتماع بحرین و اقتران نیرین متصور است و آثار برکات و فیوضات آن به همگی ذرات کائنات واصل و متواصل می گردد، لیکن در این ایام میمنت انتظام که جیوش رعد خروش و افواج عمان امواج، به شمار اوراق اشجار و عدد ذرات خورشید نوربار، از اطراف و جوانب بلاد و امصار، به عزیمت استیصال کفار فجّار، در رکاب همایون ما فراهم آمده، به جانسپاری و جانفشانی دامن سعی بر کمر بسته‌اند، در صورت ورود مسعود فارس مضمار سلطنت به این حدود، اگر از عامه لشکریان- که اکثر آن مجاهیل و نادان‌اند- در هنگام التقای جنودین مسعودین، جمعی را با هم آویزشی رو دهد، رفته‌رفته به خلاف رضای طرفین کار دگرگون گردد و امور منافی خلوص محبت به ظهور پیوندد و مرغوبات به منافرات می‌انجامد. لهذا در این هنگام اگر این عزیمت در حیز تأخیر افتد و تا وصول وقت معهود و زمان مرصود در گرو توقف باشد، احسن و بالفعل سرایر ضمائر جانین به وسیله اسفار و سفیر مکشوف خاطر دولّین علّیتین شود اصلح و ابین می‌نماید؛ و الّا خاطر ملکوت ناظر به احراز مسرت ملاقات بهجت آیات مشتاق و آرزومند است و تیسیر این امر سرور اثر خیلی دلپسند.

المنه لله تعالی که بنای پابرجای عهد و پیمان مشیّده مستحکمه دولّین مقدستین در کمال تشیید و استحکام است و ترصیص این بنیان محبت اقتران موجب سرور باطن مودت مقام، باقی ایام سلطنت و خلافت جاوید به کام و مستدام باد!

چون عالم گیر پادشاه از تسلط و تجرّ وزیر خود دل گرفتگی تمام و از سوء اطوار حق ناشناسی آن مکار، رنج مالاکلام داشته و الحق که استیلای مروّس بر رئیس و غلبه تابع بر متبوع ظلمی است صریح و ستمی است وقیح، لهذا پادشاه والاجاه عالم گیر، خواجه‌سرای محرم معتمد خود را بالاخفای والسر، در ایام ترخیص نزد قلندر خان درّانی سفیر بارگاه عظمت مبانی فرستاده پیغام داده بود که شوقمندی دریافت صحبت کثیر المسرت جهان‌دار کشورستان، کشور دل را بدان‌سان احاطه نموده که شرح آن در دفاتر گنجان نیست و نامه‌ای که از این جانب غازی الدین خان قلمی ساخته، خاطر ما اصلاً به مضامین مندرجه آن رضا نیست. الویه ظفر طراز البته به سیر شاه جهان‌آباد اهتزاز یابد و جنود نصرت آئین بی‌توقف به این صوب شتابد که این معنی مقوی دین متین و مؤید تخلیص این محب از چنگک شریر عنید خیانت آگین خواهد بود. اصلاً به توجیهات و تاویلات غازی الدین خان مزموّم الصفات مراجعت به عمل نیاید که در صورت معاودت الویه ظفر آیت، اساس دولت گورکانیه متخلل و بنای قصر شریعت در این مملکت متزلزل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۲

خواهد شد.

حضرت پادشاه رحیم مظلوم نواز ظالم گداز، ترجیح خادم بر مخدوم نپسندیده و مهیای حمایت و دستگیری پادشاه هند گردیده، نامه نامی و صحیفه گرامی در جواب رقیمه شاه والاجاه عالم گیر به این مضمون دلنواز مرقوم خامه عاطفت طراز فرمودند که:

«از حرکت اعلام نصرت امارات، مقصود بالذات اعلای رایات دین قویم و ملت مستقیم است.

بدون حصول این مطلب والا مراجعت وفود نصرت نمود صورت ندارد و سوادنامه برکات مواد که به خط و انشای فصاحت پیرای عالی‌جاه سعادت خان منشی‌باشی، در پاسخ رقیمه پادشاه هندوستان مرقوم و به صحابت رضا قلی خان سفیر این جانب روانه شده آن که «تا ادهم فلک دوار به حکم پروردگار سریع رفتار است، گلشن خاطر اتحادمآثر سلطنت و شوکت پناه حشمت و ابهت دستگاه، فارس مضمار شهادت، مصدر آثار ضرامت و وجه حدیقه بسالت، مشیّد ارکان شجاعت، موسس بنیان جلالت، عنوان صحیفه نامداری، دیباچه نسخه کامکاری، قره باصره دولت و اقبال، غرّه ناصیه سطوت و اجلال، از فیض جویبار رحمت ایزد متعال و چشمه‌سار مکرمت دادار بی‌همال، سرسبز و شاداب و ریان و سیراب باد! بعد ابلاغ تحف دعوات و ارسال تحایف یکتادلی و موالات، مرفوع ضمیر منیر مهر تنویر می‌گرداند که در این ولا عنبرین شمامه مشروح به این که انتظام مهام ممالک دکن، بنگاله و

غیره از قرار دلخواه منتظم و سایر امور اقلیم هند منصرم گردیده، قلمی و مرسول شده بود، صحابت سفیر آن دولت علیه رسید و چون مشعر بر خبر صحت آن زیده دودمان سلطنت بود، ابواب مسرت و شادمانی را بر روی خاطر همایون گشود. در حینی که عالی‌جاه قلندر خان درانی به اتفاق ایرج خان ایلچی آن والادستگاه مأمور و مرخص شده، مقرر گشته بود که ایلچی مذکور بعد اطلاع بر اموری که به تجدید در آن مملکت حادث گردیده، به سرعت مراجعت نموده مقدمات را کما و کیف، به عرض والا برساند. اگر در معاودت سفیر صادق التقرير و ارجاع جواب نامه محبت‌شمامه مکث و درنگ واقع شد، رایات فتح بنیاد به جانب شاه جهان‌آباد، نهضت و حرکت خواهد نمود. در این بین تجدّد وقوع امور پر شور و شین، در آن ملک مکرر به عرض رسید و ایلچی نیز معاود نگردید و در موسم سفر هندوستان مهلتی قلیل باقی ماند. لابد عنان خیول نصرت‌شمول، به آن سمت معطوف گشت. در منزل خانپور از توابع سرهند، سفیر دولت ابدپیوند به اتفاق رضا قلی خان ایلچی آن پادشاه ارجمند، وارد شده مطالب و مقاصد را لسانا معروض نمودند. چون انصراف زمام جنود ظفرارتسام، از این منازل موجب توهّمات بیجای ظاهربینان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۳

جاهل و شیوع اراجیف باطل بود، الویه ظفرطراز به جانب مقصد نهضت فرمود. ان شاء الله تعالی در اقرب ایام ملاقات صوری حاصل می‌شود و صدق و کذب تقاریر اهل تزویر به تنقیح می‌رسد و سراج و هاج دین حق امتزاج، در ظلمت‌سرای هند از سر نو روشن و منور می‌گردد و نواب همایون ما را از قبول سلطنت، غیر از افراختن اعلام شریعت سید الانام و تنویر چراغ ملت واجب الاحترام، امری دیگر منظور و ملحوظ نیست. بعونه تعالی، تجدید قصر متین مذهب مبین در این ارض کفرآئین استحکام تمام می‌یابد. پیداست که تائید و تقویت اسلام و دین بر ذمه سلاطین شریعت‌آئین نقش وجوب دارد. لهذا همگی همت علیا در ترمیم کاخ این امر خیر منحصر می‌باشد تا به مقتضای «کلکم راع و کلکم مسئول عنه» در روز جزا به دیوان عدالت خدا مأخوذ نباشیم.

غم دین خور که غم دین است همه غمها فروتر از این است باقی ایام دولت مستدام باد!

بعد ترخیص ایلچی حضرت عالم گیر خان جان سردار و شاه پسند خان میر آخورباشی که با جوقی از دلاوران تهمتن تن و جمعی از بهادران صف‌شکن، چند منزل پیش تعیین شده بودند. مشار الیهما با قشون نصرت‌آما به کرنال رسیده با سپاهیان هندوستان صف‌آرای جدال و معرکه‌پیرای قتال گشته، با لطمات و صدمات دستبرد بهادرانه، فوج نکبت‌موج را عنان‌تاب هزیمت و جمعی غفیر را طعمه شمشیر شیرصورت ساختند و راه عبور و مرور عساکر ظفرآمود از خس و خار واپرداختند و توپخانه آنها با جمیع یراق و اسباب به تصرف درآوردند و مژده حصول این فتح سترگ به وسیله عرایض معروض بارگاه خلافت‌پناه کردند و خود به عزیمت تنبیه معاندین و مخالفین حوالی و حواشی شاه جهان‌آباد رهگرای هدایت و سداد شدند و مواکب ظفرکواکب به تاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۶۹ آبروی افزای منزل سون‌پت گردید.

در بیان ورود موکب مسعود به قصبه سون‌پت و وقوع آویزش فیما بین چرخ‌چیان نصرت‌نشان و افواج هندوستان و هزیمت یافتن آن باطل‌پزوهان و شرح دیگر سوانح آن سعادت‌توآمان

بعد از وصول نصرت‌شمول کوکب مریم‌صورت پادشاه قضاقدردت به منزل سون‌پت، به انهای منهیان معروض گردید که غازی الدین خان در هندوستان ملهار رای و راگهو و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۴

شمشیر بهادر و انتامای کنسر مرهته دکنی را که در اقطار هندوستان به مزید جلادت شهرت دارند و از مدتی وزیر مکار با این جمع هم‌زبان و همدستان است و به اعتضاد و استظهار این باطل‌پزوهان فجارتازان است، با چهل هزار سوار پیش‌آهنگ به استقبال مجادله جنود ظفرآمود، پیش جنگ نموده و متعاقب آن نجیب خان افغان با پنجاه، شصت هزار قشون افغانه و غیره طوایف ادبار ردایف و

توپخانه کثیر از جانب وزیر شریر راهی گردیده و وزیر مدبر در خلف آنها به اتفاق خوانین و امرای هند با سپاه بی‌عد و فیلان کوه‌شکن بی‌حد و توپهای آتش‌دم و بانهای آسمان‌پیمای افعی‌سم، از محوطه شهر برآمده عازم نبرد می‌باشد. حضرت سلطان سلیمان مرتب به عزم مدافعت آن حزب ادبار و نکبت، منزل سون‌پت را- که قلعه محکم دارد- منزل استقرار و محل قرار قرار داده، به فال مسعود «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزِلًا مُبَارَكًا» بار اقامت در آن مهبط کرامت گشاده، برای هر فرقه و گروه از سپاه فلک‌شکوه، منازل و موارد مشخص نموده، امر فرمودند که بر دور و اطراف نصرت‌اکناف اردوی معلی سنگر مهیا و مراسم حزم و احتیاط را برپا دارند و طرف شام که چرخچی آفتاب جهانگرد ریایات خطوط شعاعی را متوجه عرض مغرب و ماه سیمین کلاه، یزک نور و ضیا و طلایه فروغ و بها را مأمور به پاسداری اردوی کواکب سازد، طلایه‌داران خبرت‌نشان لشکر نصرت‌بنیان، به پاسبانی و نگاهبانی اطراف و جوانب سنگر پردازند و چشم بیداری و هوشیاری به رنگ عیون نجوم، شب همه شب برهم نزنند که حزم مقدمه فتوحات و احتیاط طلایه صبح سعادت است. بهادران ظفرتوأمان بر حسب ارشاد مرشد دوران عمل نموده آئین پاسداری و بیداری و لوازم خبرداری و هوشیاری معمول و مقرر داشتند و کشکچیان بیدار مغز چون دولت بیدار، از شام تا بام چشم برهم نزدند و نگاهبانان هشیار دل، پاس امر خداوند عادل داشته، تمام شب اخترشماری کردند.

روز دیگر حکم اعلی به شرف نفاذ پیوست که فردا هنگام طلوع مهر انور و ظهور سپیده سحر، جملگی سپاه نصرت‌پناه یراق بسته و خود را به سلاح آراسته، در صحرای سون‌پت جلوه نموده، پیرایه شهود دهند. جوق جوق و گروه گروه و دسته‌دسته و انبوه‌انبوه، جدا جدا از یکدیگر در صحرا ایستاده انتظار طلوع خورشید گیتی‌افروز کوکبه نصرت‌اندوز سواری نواب همایون ما باشند. چون سپاه سیه‌فام هند شب از بارقه ماهچه علم خورشیدی انهمام یافت و لشکر نصرت‌اثر نورانی پیکر خورشید جهان‌آرا به عرصه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۵

جهانستانی شتافت، عساکر نصرت‌مآثر که البرز و بیستون در برابر صلابت ثبات و قرارشان، برجا نمی‌ماند و شیرفلک از حدت ناخن شمشیر آتشبار آنها از ناخن و چنگال سپر می‌افکند، به فرمان قدرتوأمان خسرو مالک‌رقاب، مسلح و مکمل و مهیا و مرتب گشته، مانند سیل بی‌زنهار در جوش و به رنگ بحر ذخار در خروش آمدند.

به میدان گزیدند آرامگاه ز آهن قبا و ز آهن کلاه

یلاق غرق آهن ز پا تا به فرق چو جوهر که باشد به فولاد غرق

پی حفظ مرغ روان در بدن شده درع و آهن قفسهای تن

ز آهن قبايان به صحرای کین حصارى پدیدار شد آهنین

لباس بدن کرده برنا و پیرزدهای آهن به جای حریر

گرفتند شیران به فولاد دست چو شیر آهنین پنجه شد مشکل است

ز خفتان و از جوشن و درع و خودزمین سربه‌سر دشت فولاد بود

ز آئینه‌پوشان به دشت و غاشده چار دیوار آهن به پا

در آن آینه، دیده از هر کنار عدو چهره مرگ خویش آشکار

اتاقه نمودار بر خود زرها بر سر بیضه گسترده پر

سواران جنگی به دشت مصاف صفی برکشیدند چون کوه قاف

ز انبوهی نیزه در دشت کین سنان رست گویی ز روی زمین

سنان منصب سربلندی گرفت علم پایه ارجمندی گرفت

چو قدّ پری پیکران دلپذیر نموده علم در لباس حریر

از این سوی خاقان کشورگشای که حکمش نهد بر سر چرخ پای

شه ظلم فرسای عدل آفرین سکندر لوای سلیمان ننگین

ز جوهر سراپا چو شمشیر پرز درج خلافت فروزنده در

علمهای فتح و ظفر بر فراشت به ترتیب افواج همت گماشت پادشاه مشتری طلعت مقارن طلوع آفتاب پا در رکاب جوزا انتساب گذاشته، سوار باره آسمان هیات، چون قطب فلک استقامت، در میدان جلالت، به تمکین سلطانی ایستاده، زهی باره فلک شکوهی که ماه سریع السیر، از رشک سرعت جولانش، داغ کلف بر رو نهاده و شرم نرم رفتاری اش صبا و شمال را سر به صحرا داده.

چو خورشید آن سمند غیرت برق کند یک روز طی از غرب تا شرق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۶ خوی افشان است خوی سرکش او چو یاقوت آبدار است آتش او

سم این آسمان جولان ز مسمار ثوابت را به چرخ آرد چو سیار

گه جستن ز یالش غرب تا شرق سیاهی کرده دود آتش برق

عدو از توسنت زیر و زبر بادر کابت حلقه چشم ظفر باد سپاهیان نصرت نشان و غازیان ظفراقتران را فنون دشمن افکنی و شئون لشکرشکنی تعلیم می نمودند و نوادر تدابیر ملک گشایی و بدایع منصوبه های عالم آراییی که دستور العمل سلاطین اقالیم گیر و سرمشق ملوک عالم تسخیر باشد، به مقتضای مراحم جبلی، دلنشین ملازمان فرمان پذیر و بندگان دارانظیر می فرمودند

به رنگینی سخن را آب داده حدیثش گوش گل را تاب داده

شود رایش چو زینت بخش عالم سکندر کی ز آینه زند دم

به دانش کی فلاطونش قرین است فلاطون خم نشین او دلنشین است

خلایق را ز دین آگاه کرده که احیای علوم این شاه کرده

علوم دلپسند آن جهانگیر حدیث است و اصول فقه و تفسیر هرچند غازی الدین خان وجود آن نداشت که خسرو جم اقتدار به ذات همایون و نفس تقدس مشحون، متوجه مدافعت او شوند، بلکه جمیع پادشاهان اقطار عالم و تهمتن تنان والاهمم به اتفاق هم، اگر در برابر یکی از منسوبان این دولت ابد مدت جمع شوند، جا گرم نکرده و مجال شمشیر از نیام کشیدن نیافته، از پا در آیند و راه هستی به سر بپیمایند

مخالف گرفتم که باشد شجاع ز سهمش کند پردلی را وداع لیکن خسرو والانظر بلند اختر، به رعایت قانون حزم گزینی و محافظت قاعده عاقبت بینی - که از اطوار پسندیده عقل بلند و آثار برگزیده خرد ارجمند است - خود به ذات مظهر تقدیس و نفس نفیس، مصدر این حرکت بابرکت و منشأ این امر باکرامت شده، بر طبق قاعده ظرفایده، به ترتیب افواج میمنت امواج متوجه گشتند و با آئینی که چشم سلاطین والاشان را حیرت فزاید و ملوک ذو الاقتدار را تماشای این آئین گزین دیده خرد خیره نماید، چرخچی و قراول و تیب هراول و قلب و جناح و میسر و میمنه سراپا فوز و نجاج، بر نمط محمود و طرز مسعود معین فرمودند و سایر اسباب جدال و قتال از توپخانه رعد مثال و تفنگ برق آهنگ، بر منوال گزین مقرر نمودند.

علمهای فتح و ظفر بر فراشت به ترتیب افواج همت گماشت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۷ نخست آن شهنشاه کشورگشای گزید از پی خویش در قلب جای

جهان را چو خورشید در زر گرفت چو دل جای در قلب لشکر گرفت

چو شد فوج قول از وجودش قوی بر فراشت قدر آیت خسروی

هراول تعین گشت در پیش فوج چو در پیش دریای موج

قوی شد یسار و یمین سپاهز گردان خصم افگن و کینه خواه بعد از ترتیب و تسویه صفوف فتح مألوف، رأی جهان آرا بر آن قرار

گرفت که بنه و اغرق همایون و اردوی فیض مشحون را به سرکردگی عالی‌جاه مراد خان دُرّانی جارچی‌باشی، در نواحی سون‌پت گذاشته، موکب نصرت کوکب به همعنائی فتح و ظفر و محفوف عون ایزد داور، موید به تائید عنصر تقدس‌پرور، روانه پیش شود و هر جاه اثری از مخالفان بطلان‌پژوه مرئی و نمودار گردد، هنگامه گیر و دار چیده و سپاهیان ظفرنشان سرگرم پیکار گردیده، به میامن اقبال عدو مال، تیغها آخته و اسبها تاخته، خصمان بدکردار را از پیش برداشته از صدر زین به زمین آرند.

چنان فتنه برخاست از هر کنار که پرفتنه شد سربه‌سر روزگار

قضا کرد از این گنبد فتنه‌خیز به دامن خود آتش فتنه، تیز

ز خواب گران فتنه برداشت سرپر از فتنه شد خلق با یکدیگر

ز هر گوشه چون چشم خونریز یارسر فتنه دارد دیگر روزگار

به روی زمین آسمان فتنه‌بیزز غربال خورشید شد فتنه، بیز

جهان سربه‌سر شد پر از اشتلم کلید در عافیت گشت گم

بر اسپ اجل بست زین آسمان به ملک عدم عالمی شد روان

دلیران جنگی به صد کَر و فرپی خون هم بسته از کین کمر

گرفته به کف قبضه‌ها بی دریغ همه داده دست ارادت به تیغ

چنان گرد برخاست از دشت کین که بگذشت خاک از سپهر برین خان جان خان سردار بعد اتمام کار مستحفظان کرنال، از یسار شاه جهان‌آباد از آب جمنا عبور کرده، به شاه دره و پتر گنج رسیده به جوش و خروش طبل و نفیر و برق‌افگنی لمعان شمشیر، زهره‌آب‌ساز اعدای ناساز و شاه‌پسند خان میر آخورباشی سرکار عالم‌مدار، به بهار گنج رایت‌افراز و دشمن‌گداز گردید. طایفه مرهته دکن در هر سمت به هجوم مور و ملخ یسالتها بسته به اظهار تجلّد و تکبر مقابل غازیان متهور نمودار و بادپیمای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۸

بلندپروازی استکبار بودند و دست جسارت از آستین جرأت برآورده و به تکبر فرعونى و نخوت نمرودی، گرم‌عنانی می‌نمودند. بهادران صف‌شکن و غازیان رستم‌فکن که بالای والای علم و سنان را از رقائب شاهدان بلندبالا فرق نمی‌کردند و ابروی شمشیر را با هلال عید از یک سر می‌شمردند، از غایت دلیری و جگرداری، سپر را رو نمی‌دادند و پس سر می‌کردند و از نهایت دلاوری، رجزخوانی مبارزان را غزلخوانی بلبلان چمن می‌دانستند و در وقت حمله‌آوری بر رستم و افراسیاب می‌خواندند، تا طرف شام در هر جا و مقام، دشمنان را از پا می‌انداختند و روی زمین را از گلگونه خون مخالفان گلگون و شفق‌رنگ می‌ساختند. بی‌اغراق و مبالغه، آتش جنگ به آن رنگ اشتغال یافت که شیر فلک از التهاب آن بیم داشت که مبادا بسوزد و خورشید گرم‌رو از سطوت آتش‌بازان تیزدست، آتش زیر پا داشت که زود بگریزد. غبار سم ستوران، روی هوا را تیره و چشم مهر و ماه را خیره ساخت. تهاجم دود و باروت و تفنگ، آسمان نوی بر روی هوا پرداخت.

چه گویم من از توپ نام و نشان به شکل، اردهایی است آتش‌فشان

در آن داوری گاه کین و جدل‌چو گردون به بیداد گشته مثل

دمش چون دم اردها شعله‌باررود بر زمین لیک گردون‌سوار

ز دود دلش با خدا، جو پناه‌کزو تا به مرگ است یک کوچه راه

ز بس گرم گردید بازار کین تفنگ گشت فواره آتشین

ز گرمی داروی آتش‌نهادفوق تفنگ دم به دم شد زیاد

ز دود تفنگ گشته ابری پدید‌کزان ابر باران آتش چکید بالجمله زورین دستان قوی‌دل، یکران جرأت تاخته، تزلزل در بنای ثبات و

قرار مرهته دکن و سپاه هند انداخته، از اجساد مقتولان پشته‌های بلند و اتلال آسمان پیوند بر پا ساختند و از طرف دیگر شاه‌پسند خان با قشون همراهی خود تیغ بی‌زنهار بر دشمنان آخته، کشتی استقرار آن غریقان لجه ادبار را در چار موجه اضطراب انداخته، اکثری را خاک‌نشین هلاک و جمعی را به زخمهای جان‌ستان سینه‌چاک نمود.

دلیران به کف ازدهای تفنگ‌ز هر سو رسیدند سرگرم جنگ
هزبران جنگی چو شیران مست به خصم افگنی برکشادند دست
ز جنبیدن لشکر از هر کران زمین گشت از جا چو دریا روان
تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۹ ز سر بس که میدان پر از کشته شداجل پایمال سر کشته شد از چرخچیان لشکر نصرت‌نشان که جامه
فتح در بر و خود نصرت بر سر داشتند، در آن روز فیروز، آن همه لشکرشکنی و خصم افگنی به ظهور آمد که اگر رستم و افراسیاب
در این معرکه می‌بودند، از دست و پنجه این آهن‌دستان رنجه می‌شدند و سالم نمی‌رستند.

اگر سام و تهمتن در برابر این بالادستان زبردست می‌آمدند، از بی‌طاقتی و بی‌خودی مبتلا می‌شدند و سلامت از معرکه بیرون
نمی‌جستند. القصه جماعه مرهته را از صدمات حملات مردانه مردان فولادپنجه، دل از دست و دست از کار رفت و با جمیع رؤساء
و سرکردگان هند به رنگ فوج کلاغ که از صدمه شاهباز متفرق و پریشان گردد، یا چشم رمدیده که از نور چراغ مژگان به هم
زند، از هم پاشیده، سالک طریق هزیمت و فرار و خاک افکن فرق حمیت و اعتبار خود گشتند و عنان تاب گریز از مقرّ قرار گذشتند.
غازیان کاصحاب دین سر به دنبال بادیه‌پمایان انهرام گذاشته، مفسدان را در جویبار شمشیر سر به آب می‌دادند و آن بی‌آبرویان را
به آب تیغ می‌راندند، تا سرداران مرهته که در عرصه خالی، طبل جرأت سگالی‌شان بلندآوا و در بیشه بی‌شیر، کوس دلیری آنها
بلند صدا بود، سرکن پرکن چون مرغ نیم‌بسمل، سر از پا نشناخته، دم علم گوش قلم کرده، به سرعتی راه فرار سپردند که تا متها که
واقع است چهل فرسخی شاه جهان آباد، نفس راست نکردند و دم آبی نخوردند.

شد از باد تیغش پریشان غنیم چو زلف سهی قامتان از نسیم
پراکنده آن لشکر بی‌شمار چو از باد، اوراق گل در بهار
چو از یمن اقبال و عون الههزیمت به فوج عدو یافت راه،
سپاه ظفرپیشه از هر کنار بکشتند از خصم، بیش از شمار
زمین شد ز بس کشته در دشت کین چو تصویر بی‌جان به دیبای چین
عدو را در آن دشت پرانقلاب عنان رفته از دست و پا از رکاب
یکی خورد تیغ حمایل به دوش دگر رفته از زخم خنجر ز هوش
ز دوش آن یک افکنده سر بر کنار که باشد سبکسار وقت فرار
چو پایش نبود آن دگر تند و تیز به سر قطع می‌کرد راه گریز
نه پروای ترکش، نه فکر کمان شکسته رکاب و گسسته عنان
به صد حيله، زان تندسیلاب سخت به ساحل کشیدند از ورطه رخت
تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۰

سرداران نصرت‌نشان، حقیقت این فتح نمایان و ماجرای فرار معاندان، به درگاه پادشاه جهان به این آئین عرضه داشت نمودند:

ظفر از خنجر اسلام دم زدمخالف چشم جرأت را به هم زد

هزیمت در سپاه بی‌سرافتاد جگرها خون شد از چشم تر افتاد نجیب الدوله روهيله افغان، از معاینه حال مرهته ضلالت‌نشان و دیگر
سپاه هندوستان تیره‌روان و دست‌برد بهادران جلادت توأمان، صرفه در جنگ ندیده و خلاص جان و روان در قبول اطاعت و انقیاد

فهمیده، به اراده استیمان با سردار نصرت‌عنوان خان جان خان ملاقات نموده با رفقا و انصار خود به معسکر سردار کثیر الاقدار ملحق گردید و غاشیه اطاعت بر دوش و حلقه انقیاد در گوش کشید.

تا شاه لوای فتح افراخته است خورشید ز تیغش سپر انداخته است

از شورش بحر تیغ طوفان بارش گردون چو حباب اندرون باخته است چون علف اراضی سون‌پت کفاف دواب جنود فیض نمود نمی‌نمود و زیاده بر این، توقف در آن محل موجب زحمت دواب بود، مع ذلک غازی الدین خان مراسلات محبت فحای و مراسم موافقت را حاوی، به دستور اعظم وزیر معظم نوشته، سر حرف مخالفت باز و ترانه اتفاق و وفاق ساز کرده بود. پادشاه جرم بخش عذرنیوش، وزیر مزبور را به استمالت و تسلیت مشار الیه مأمور فرمودند. شاه ولی خان حسب الحکم المطاع با دسته تحت خود پیشتر متصل شاه جهان آباد رفته، مکانی که لایق نزول میمنت مقرون اردوی همایون و مدخر و منبت علف به قدر کفاف دواب و مواشی بود، انتخاب نمود و معروض داشت که اردوی کیهان‌پوی برکت‌خوی، از سون‌پت کوچ نماید و در این منزل نزهت آئین بار اقامت گشاید. منظور نظر شاه ولی خان آن بود که اگر غازی الدین خان به تحریک بخت بیدار و گلاب افشانی مواعظ هدایت آثار، از خواب و غفلت و بیخبری بیدار شده، به مسلک قویم عبودیت و بندگی و منهج مستقیم انقیاد و سرافکنندگی قدم گذارد و خود را از تبه ضلالت برآرد، هم خود را از مهلکه جان‌ستان خلاص و هم عالمی را از سیلاب شمشیر ساحل مناص نموده باشد و الا آنچه بیند از خود بیند.

حضرت خدیو تاج‌بخش کیهان‌ستان، شکارکنان و صیدافگان، کوچ و حدود موضع نریله را- که وزیر اعظم دستور معظم منتخب و معین نموده بود- محیط انوار نزول تجلی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۱

شمول فرمود. شاه ولی خان وزیر نیز به شش فرسخی شاه جهان آباد رسیده، مراسله متضمن خیراندیشی طرفین و اصلاح ذات البین و رفع شور و شین و طلب غازی الدین خان به ملاقات نوشته، به صحبت ایلچی زبان‌دان سخن‌فهمی- که به طلاق لسان و بسیاری خرد خرده‌دان موصوف بود- به شاه جهان آباد فرستاد و از ورود خود به مومی الیه اطلاع داد. چون غازی الدین خان قشون خود را بی‌دل و جگر باخته و مسلوب الطاقه و از هر طرف کوچه نجات و سلامت را بسته دیده و از قوی‌دستی غازیان نیز چشمش ترسیده بود، طوعا و کرها به ناچار و اضطراب به ملاقات رضا گردیده و جمعی از معتمدان و محرمان خود را پیش شاه ولی خان فرستاده پیغام داد که از سطوت نهنگان بحر هیجا و صلابت شیران بیشه و غا، بیم و هراس در باطن تزلزل موطن از حد بیش دارم. اگر شما از راه دوستی در شهر شاه جهان آباد آمده خاطر من را از گرداب بیم و هراس برآرید، جا دارد. شاه ولی خان این مراتب را به وساطت معتمدی معروض جناب سلاطین مآب نمود.

در هنگامی که خسرو سکندر مرتبت از سون‌پت متوجه نریله بودند، در عرض راه مستدعیات غازی الدین خان را فرستاده شاه ولی خان به معرض عرض رسانید. حضرت قدر قدرت قضاصولت، بر سر سواری رقمی به خط خاص کرامت اختصاص، بدین مضمون هدایت اساس مرقوم فرمودند که رفتن آن فدوی بنابر غایت حزم و احتیاط در اصل شهر مناسب نیست، زیرا که غازی الدین خان آب‌زیرکاه است، مبدا خدیعتی اندیشیده باشد. باید که غازی الدین خان را پیش خود طلب نمایید و اگر مومی الیه مغلوب رعب و هراس شده باشد و از بیم سپاه اقبال به معسکر او نیاید، آن فدوی عبودیت کیش به احتیاط و هوشیاری تمام قریب شهر رفته و او را طلبیده ملاقات نماید. بعد از رسیدن این فرمان، شاه ولی خان وزیر به غازی الدین خان آنها نمود که بالفعل مأمور به ورود شهر نیستیم. هرگاه خوف و رعبی در دل شما باشد، برای رفع مظنه و وسواس و دفع بیم و هراس، قریب شهر می‌آییم؛ شما هم از شهر برآمده ملاقات نمایید و از توهّمات بی‌حاصل و وسوس لاطایل دل را واپردازید. غازی الدین به ناچاری تن به رضا داده و از شهر برآمده نزدیک شهر متوقف و به وساطت معتمدان خود بر این نهج پیغام فرستاد که هنوز بیم و هراس بر سراپای من مستولیت.

هر گاهی چند قدم بیشتر بیاید و این مضطر مضطرب را از بند هول و ترس بر آرید، عین محبت خواهد بود. وزیر نیز قشونها را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۲

جایجا گذاشته با دوستان تن جزّار صف شکن مهبای پیش رفتن شد. خوانین و سرکردگان همراهی او اظهار نمودند که غازی الدین خان شش هفت هزار سوار همراه دارد؛ رفتن وزیر در میان اعدای کثیر، با این معدود، مقتضای عاقبت بینی و حزم گزینی نیست. الغرض چون همراه بردن قشون بسیار موجب ازدیاد توهم و توحش مشار الیه بود و بدون ملاقات هم کار به تضییع نفوس و سفک دماء منجر می شد، لاجرم شاه ولی خان گوش به سخن خوانین و سرکردگان نداده و در جواب گفت که دلها از وسوس تهبی سازید به توهمات بی جا نپردازید که اقبال عدومال شاهنشاهی در معارک و مهالک مؤید و مقوی مخلصان با اعتقاد و متزلزل ساز اساس عناد معاند بی سداد است. سخن بر این قطع نموده، راه مقصد سرکرد و در هنگام سوار شدن با اعیان در قفا سفارش نمود که لشکر یک جهت اثر، بر سر راهها رفته و خبردار و هشیار ایستاده چشم برهم نزنید. هرگاه غازی الدین خان خواسته باشد مراجعت کند، سر راه او را گرفته نگذارند که به جانب شهر برگردد. بعد این تأکید، به اتکای درع حفظ الهی و استظهار جوشن اقبال شاهی، به سرعت به سمت مقصد راهی گردید. از این طرف غازی الدین خان پیش آمده به مشار الیه رسید. بعد طی تعارفات عرفی از اسپان فرود آمده به اتفاق یکدیگر در پالکی نشستند و باهم سخن در پیوستند.

شاه ولی خان وزیر به اظهار رفق و دلاسا و دلداری و مدارا پرداخت و به کلمات وحشت زدای تسلی افزا، خان مزبور را به تکلیف دریافت سعادت حضور ساطع النور راغب می ساخت و مشار الیه از جگر باختگی و دل بای دادگی، معاذیر و حیل چند در میان آورده مستدعی آن بود که به شهر برگردد. در خلال این حال و اثنای این مقال، رفقای غازی الدین خان سراپا احتیال که از شهر می آمدند، دشت و صحرا را پر از لشکریان شجاعت نشان پادشاهی دیده این معنی را به گوش او کشیدند. غازی الدین خان در نجات بسته یافته و ثبات و قرار در مقابله عساکر جزّار به قوّت خود ندیده، ناچار سر نیاز به اطاعت و فرمان برداری فرود آورد و به اتفاق وزیر، عازم آستان بوسی خدیو کشور گشا شد و شاه ولی خان وزیر، غازی الدین خان و همراهان آن سراپا تزویر را عمداً به جهت مشاهده حشمت و شوکت سپاه انجم حشر و معاینه سطوت و صولت لشکر فیروزی اثر، در اطراف معسکر ظفرپیکر گردانیده، داخل اردوی کیهان پو ساخت. بعد وصول به معسکر سلطانی، روز پنجشنبه بیست و هفتم ربیع الثانی به دریافت رخصت ناصیه سایی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۳

درگاه عرش مبانی معرّز گردید و یک خوان جواهر زواهر و بیست و چهار خوان شال ترمه لطافت اثر و چهار زنجیر فیل کوه توان البرزپیکر، با نفایس و نوادر دیگر به رسم نذر و پیشکش پیش کشید و به وساطت شاه ولی خان به شرف قدم بوس خدیو ممالکستان مشرف گشت و از این سعادت تارک افتخارش از سپهر برین درگذشت و همان روز خان خانان، پسر قمر الدین، وزیر محمد شاه فردوس آرامگاه و ناصر خان و جمیل الدین خان و نجیب خان افغان و دیگر امرای هندوستان، افتخاراندوز بندگی آستان کیوان دربان گشتند و خطبا و علمای بلاغت نشان رکاب میمنت اقتران و ضرابیان تمام عیار با هر کار ملازم سرکار دولت مدار، برای ترویج سکه تهنیت مواد و بلندپایگی منابر شاه جهان آباد، مأمور و مرخص شدند و وجوه دراهم و دنانیر به سکه نام پادشاه اقلیم گیر، به نور سرخ رویی برافروخت و زر و سیم کنوز سعادات به دامن امید اندوخت.

چون سکه به نام شاه پیراسته شد در چشم ستاره قدر مه کاسته شد

دینار به سرخ رویی افروخته گشت درهم به سفید رویی آراسته شد طلا از نقش نام همایون سرخ رو گردید و نقره به سفید بختی رسید، سکه از دولت نام فیض ارتسام نامدار شد و زر بر گرد اسم، فیض طلسم گردید. سکه تا خود را به نقش مراد مزین دید، بر خود بالید. از غایت عزت و عظمت، نام مبارک را به زر گرفتند. گویا سوره نور را به قلم طلا نوشتند. اشرفی از نام خسرو خورشید

غلام سرمایه شرف گرد کرد و روپیه به نام‌پردازی رو آورد.

تا ز نامش شده است نام آورسکه را برکشیده‌اند به زر منابر عظمت مناظر به خطبه اقبال ازلی اتصال بلندپایگی و سربلندی و درجات منابر از فیض نام تقدس نظام رتبه ارجمندی یافت.

زده از ابر فیض خطبه‌اش سرگل خورشید دین از چوب منبر درجات منابر، سلم فلک عز و علا و نردبان سپهر اعتلا شد. پایه‌های منبر به یمن القاب فیض نصاب چه پایه‌های بلند که بر خود نجید و خطیب لیب به میامن جلالیل نعوت و مفاخر خسرو معدلت‌مآثر، خود را در پایه از مشتری بالاتر دید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۴

ذکر ورود پادشاه والایکاه عالم‌گیر شاه به درگاه آسمان‌جاه و مفوض شدن سلطنت هندوستان به آن والاجاه و دخول خاقان والانژاد به شهر شاه جهان آباد

بعد استسعاد غازی الدین خان به سعادت تقبیل قوایم سریر عرش‌نشان، رایات فرّ و شان از حوالی نریله به اهتزاز و باغ شاله‌مار، از استقرار اعلام بهار ارتسام خرمی طراز آمد.

چشم شکوفه بادام را تماشای بهارطرازی کوکبه والای بلندنظر و دیده نرگس را مشاهده قبه زرین و سیمین خیام نصرت‌ترئین، حیرانی اثر کرد. سبزه از فیض قدومش به سبزیختی علم گردید و درخت و شجر از فیض نظریافتگی شاه ابرنوال، برگ و بار تازه‌رویی بر سر هم چید. از بیم قهرش چشم لاله پر خون و به امید رحمتش خرمی گل روزافزون شد. زبان سوسن وقف ثنا و چشم نرگس سرمه‌اندوز ضیا. چون خسرو بهار دستگاه به باغ درآمد نکعت گل به استقبال برآمد، سبزه به پابوس مشرف و به هزار زبان به ثناخوانی موظف گردید.

چمن از مقدمش در زیب و آئین‌خیابان شد ز پابوسش بهارین در همین اوان میمنت‌نشان و زمان سعادت‌توأمان که باغ شاله‌مار مقرر کوکبه ظفرآثار بود، خسرو والاجاه، عالم‌گیر شاه، به تاریخ روز پنجشنبه هفتم ماه جمادی اول به امید فضل و کرم این خدیو تاج‌بخش فلک‌رخش، با جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی، روی نیاز به درگاه شاهنشاه سلاطین‌نواز آورده متوجه اردوی کیهان‌پو گردید.

به انهای پیک سعادت‌اثرچو آمد به اردوی شه این خبر

که بهر قدم‌بوس شاه جهان‌روانه شده شاه هندوستان

شه تاج‌بخش سلیمان‌نگین به فرمانبران داد فرمان چنین

که نام‌آوران رکاب ظفروزیر و خوانین نصرت‌اثر

به همراه خیل ظفرانتماروند این زمان جملگی پیشوا وزیر و امرا حسب الحکم والا به استقبال رفته پادشاه هندوستان را که بیم و امید و خوف و رجا سر تا پایش را فرو گرفته بود، در خیام عیوق التیام آوردند.

به صد عزّ و شان شاه هندوستان درآمد به خرگاه شاه جهان

چو بگرفت یک ساعت آنجا قرار برآمد ز خلوت سرا شهریار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۵

چون سلطان سلاطین اعظم، از بیت الشرف حرم برآمده قریب بارگاه آسمان‌جاه رسیدند، عالم‌گیر شاه از خیمه برآمده و سی چهل قدم پیش رفته، راه و رسم اخلاص پیمود.

حضرت اعلی نیز رعایت حال آن والاجاه فرموده و برای احترام از اشهب گیتی‌نورد جهان‌پیما فرود آمده، به اعزاز معانقه‌اش سربلند

فرمودند.

در آن دم شهنشاه والا گهر به مثل برادر گرفتنش به بر
به همراه خود برد در بارگاه نشاند بر مسند عز و جاه
به اعزاز و اکرام بنواختش دل از بیم و تشویش پرداختش
به نیک‌اختری اندر آن بارگاه مقابل به هم گشت خورشید و ماه
شه در درّان چو خورشید بود که مه کسب نور از رخس می نمود
حدیثی نیاورد شه در میان که گردد مشوش از آن میهمان
نوازش بسی کرد و قدرش فزود تلافی بسی کرد آن کان جود
تفقد ز شاهان به شاهان سزاست چنین پادشه مستحق عطاست

ز روی کرم شاه کشورستان به وی داد اقلیم هندوستان دریای فضل و کرم پادشاه باذل دریادل مکرم، درباره عالم گیر شاه متلاطم
گردید و در همان مجلس تاج مرصعی که افسر مکمل خورشید از غیرتش در تب و تاب و اکیلل زرین گل در برابر آب و تابش
بی آب بود.

ز انواع جواهر گشته الوان خراج عالمی هر دانه آن از جواهرخانه خاص طلبد پادشاه والا جاه را به نوید بخشش سلطنت مملکت
وسیع الفسحت هندوستان سرافراز و ارجمند و به عطای تاج و دارایی آن ولایت مفتخر و سربلند فرمودند. پادشاه مزبور از معاینه این
عطای غیر مترقب حیرت آمود گشته به زبان حال گردید

این که می بینم به بیداریست یا رب یا به خواب خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب بعد از تسلیم و تکریم، از روی
ضراعت و انکسار دستار از سر برداشته، معروض نمود که هرگاه این عطیه خاص مبذول می شود، بهتر آن است که این تاج
فیض نتاج را به دست کرامت پیوست مبارک، بر سر این مخلص خالص الولا- گذارند و فرق دعاگو را فرقدان سا سازند. خاقان
تاج بخش سلاطین نواز، بنابه التماس پادشاه محبت اساس، آن افسر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۶

گران بها را به اصابع فیض منابع برداشته و بر سر شاه والا جاه گذاشته، از زبان الهام بیان و لسان وحی ترجمان، لفظ مبارک باد تلفظ
فرمودند:

ز دست مبارک شه کامیاب نهادش به سر تاج چون آفتاب
چگونه کنم وصف آن تاج من که هر دانه اش بد خراج یمن
جواهر که در روی آن نصب بود چون انجم بر اوج فلک می نمود
فروزان تر از گوهر مهر و ماه ندیده چنین افسری هیچ شاه
پوشاند خلعت ز پوشاک خاص دلش کرد خورسند از این اختصاص
بر و دوش دارای هندوستان نمودی چو خورشید بر آسمان
ببخشید آن خسرو تاج بخش کلاه و کمر بند و شمشیر و رخس
عطا کرد زین مرصع یراق که بوده به ترصیع در دهر طاق
ز انعام و اکرام شاهنشهی دلش را بفرمود از غم تهی
رسانید فرقش به چرخ برین ز اعطای دیهیم و تخت و نگین
شهنشاه دریادل نام جو بر آوردش از دل همه آرزو

زهی لطف و احسان گیتی‌ستان که سازد به شاهان سلوک آنچنان
چنین شاه خوش خلق عالی‌جناب ندیده است گردون گردان به خواب
که گیرد جهان را به تدبیر و تیغ ببخشد ز نوک قلم بی‌دریغ

خدایا کن از لطف با وی نگاه برآور همه حاجت پادشاه جان عالم و عالمیان فدای چنین خسرو گرامی که دل از دست‌رفتگان بی‌نوا
را به چنین عطایای جلیله مسرور می‌فرماید و به ایصال سرور قلوب مکروب بی‌دست و پایان را بخشنود می‌نماید. نام خدا کمال کرم
اصلی و سخاوت جبلی شهریار ممالک بخش کامکار بدین مایه است که چنین ملک وسیع فسیح که گنج شایگان حاصل کمترین
قریات آن است، در یک چشم‌زدن بخشیده و از این قسم موهبت والا و عطیه دست بالا، در یک طرفه‌العین بر فراز پیدایی جلوه‌گر
گردانیده، طومار سخای حاتم طی را به یک روزه بخشش، طی کرده و دریا را از رشک این جود بی‌منتها تر آورده، بی‌تکلف ذات
قدسی سمات، سروی است در گلشن سخا رسته و گلی است در بهار جود شکفته. دلش منبع کرم و فتوت، دستش سرمشق بحر
رحمت، زرافشانی دست جودش را تا خورشید دیده از غیرت بر خود لرزیده، فلک از مهر و ماه کاسه در یوزه بر دست سایل انعام
اوست و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۷

ساغر ماه و خورشید سرشار نور از درد جام فیض عام اوست.

در رزم به دست آرد و در بزم ببخشد ملکی به سواری و جهانی به سؤالی منطوق لازم الوثوق «من بسط یده علی الانعام صارت نعمته
علی الدوام» از فضل واهب بی‌منت امید قوی است که دامن دولت و سرآستین حشمت خسرو دریاسخاوت، به طراز استدامت لایزال
و جواهر زواهر خلود بی‌زوال، مطرز و مزین و منشور سطوت و جلالت خاقان جمشید ابهت، به طغرای غزای دوام معنون باشد!
بالجمله پادشاه عالم گیر جانی تازه و حیاتی دوباره در بدن یافته، ماجرای بدطینتی و مکاری و دل‌آزاری وزیر بدآئین خود به معرض
تبیین آورده، برای عزل او و نصب خان‌خانان به منصب وزارت، مستدعی و ملتجی گردید. خدیو آفاق‌پرور مسکین‌نواز استدعای
پادشاه والاجاه را متلقى به قبول ساخته به احضار خان‌خانان امر فرمودند و چون مشارالیه شرف حضور لا مع النور حاصل نمود،
افتخاریاب خلعت وزارت و به جاده‌پیمایی اطاعت پادشاه هند مسترشد موعظت و در رکاب پادشاه والاجاه مرخص به مراجعت شد.
شاه معزّی الیه عند الترخیص برای نزول میمنت‌شمول به شاه جهان‌آباد، به مبالغه التماس نمود. فردای آن، خسرو گیتی‌ستان به مبالغه
پادشاه هندوستان متوجه دار الخلافه شاه جهان‌آباد گردیدند.

شه در درّان گیتی‌ستان چو شد جانب شهر دهلی روان

شه هند با لشکر و با سپاه‌پذیره برون گشت از بهر شاه

پیاده شد از اسب آن پاک‌زاد رکاب شرف را پس آن بوسه داد

سپه شد روان از عقب فوج فوج چو دریای عمان که آید به موج

نمودند اطباق زر را نثار به صد خرمی بر سر شهریار

به صد زیب و فر شاه کشورستان بشد داخل شهر هندوستان

چو شد داخل ارگ، آن شهریار شد آن ارگ از مقدمش نوربار

عمارات گشت از رخس پر ز نوردرخشید آن قصر چون شمع طور

به تالار داخل چو گردید شاهز نو زینتی یافت آن بارگاه

شه درّ درّان فیروزه‌بخت برآمد چو خورشید تابان به تخت

برای نشستن ز شاه جهان‌شد ایما به دارای هندوستان

نشاندش به اورنگ کیخسروی نمود از تفقد دلش را قوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۸ ز یک سو به پهلوی گیتی ستان نشست از ادب شاه هندوستان

ز سمت دگر شاه انجم کلاه خدیو جوان بخت، تیمور شاه

به بزم ارم نظم شاهنشهی شده جالس از حکم ظل الهی

که دیده نشسته به یک جا سه شاه؟ قران کرده خورشید و برجیس و ماه

شه در درّان چو خورشید بود که دربان آن صد چو جمشید بود

چو مه بود شهزاده کامکار که نور از جبینش شدی آشکار

شه هند چون مشتری بر سریر نمودی به پهلوی آفاق گیر

یکی همچو خورشید و دیگر چو ماه یکی همچو کیوان در آن بارگاه

در آن بارگاه سراپا شرف خوانین چو انجم کشیدند صف

که دیده به یک جا نشسته سه شاه؟ قران کرده خورشید و برجیس و ماه

خدایا تو این شاه را شاد داردلش را ز اندیشه آزاد دار پادشاه والاجاه، عالم گیر شاه، به قدر وسع و توان به تمهید مراسم ضیافت پرداخت و علاوه ممالک طرف غربی دریای اتک مثل ولایات دیره جات و محال کوهات و بنگشات و کوهستانات، مساکن جماعه افغانه و هزاره جات و ولایت غزنین و کابل و الکای پیشاور و ماله سنگره منشعب از دریای سند و قلعه سکر و بکر و سیوی و داور و صوبه تهته و اماکن جوکیه و مساکن بلوچیه و سند و خداآباد و قصبه مدین و پرکنه سماواتی و قلعه راهمه و غیره محالات متعلق به ولایت سند و تهته و کل قری و مواضع و جمیع قلاع و مزارع پرمنافع و الکای شکارپور و سایر محالات و پرکنات بلاد مزبور و قلعتجات و متعلقات و مضافات ممالک مسطور الی دریای شور که احمد شاه خلف پادشاه غفران پناه محمد شاه، در اوایل جلوس جاوید اتصال از صدمه طالع عدومال و لطمه ضرب دست سپاه اقبال، به دستور ایام نادرشاهی به امنای دولت ابدی عزت ظل الهی واگذاشته بود، عالم گیر شاه نیز در ازای احسان بی پایان و الطاف زیاده از حیز بیان، دار الامان ملتان و خطه کشمیر بهشت نظیر و ولایت سهرند را با مضافات و متعلقات ولایات مذکور و دار السلطنه لاهور و جلال آباد و سودهره و گجرات و جیلیم و جهیاب و غیرممالک پنجاب به رسم نعل بهای ملتزمان موکب والا، پیشکش بندگان اشرف اعلی ساخت. هرچند همت بلند خدیو تاج بخش به قبول آن راغب نبود و در نظر استغنانگر خورشید فلک عز و علا، آن همه ملک کثیر العاید برابر ذره نمی نمود، لیکن بنابر اصرار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۹

آن جانب، نظر قبول بر آن انداختند و ولایات مزبوره را داخل ممالک محروسه سلطانی ساختند و حسب الاستدعای عالم گیر شاه، سلطنت آن مملکت را به آفتاب سپهر برتری و خورشید فلک سروری، جوهر شمشیر کشور گشایی، گوهر دریای فرمان فرمایی، خدیو مؤید تائید سپاه، تیمور شاه دام اقباله، مفوض و مرجوع فرمودند. عالم گیر شاه، پادشاه هندوستان عهدنامه نوشته به مهر خود مزین و معتبر نموده به سرکار والا داد و شرح وثیقه حضرت عالم گیر شاه که به مسوده عالی جاه معلی جایگاه مقرب الخاقان سعادت خان، منشی باشی دیوان والا- قلمی یافته و در رکیب خانه سرکار وسعت مدار، نزد والاجاه مقرب الحضرت السلطان خزیم خان رکیب دار ضبط است این است:

بسم الله الرحمن الرحيم «الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين، اما بعد باعث تحرير اين نميقة و تسطير اين وثيقة آن است که چون در اين ولا- از گردش فلک دوّار و حوادث لیل و نهار، حدیقه دولت علیه گورکانیه از باد خزان معاندان روزگار بی طراوت و خوان این دولت ابدمدت از جهالت فتنه انگیزان بی جلادت و این حرکات ناهنجار نمک ناشناسان تسلط سلطنت ممالک وسیع الفضای هندوستان از هم ریخته و پاشیده بود و از این جهت تسلط کفره فجره به مرتبه‌ای

رسیده بود که اکثری صوبجات و متعلقات سلطنت مزبور را متصرف و رخنه در دولت علیه گورکانیه انداخته، منشاء فتنه و فساد گردیده بودند و بعضی نمک‌به‌حرامان آن دولت از راه نادانی در سرّ و علانیه، ملحق به جماعه ضاله کفره گردیده کار را به جای رسانیده بودند که در اکثر متعلقات و حدودات ممالک وسیع الفضای هندوستان، مسلمانان از خوف کفار نابکار دست از اذان و صلاه برداشته به کنج عزلت به سر می‌بردند.

مهر درخشنده چو پنهان شود شب‌پره بازیگر میدان شود و چون دولت علیه گورکانیه که منسوب به این خیراندیش می‌باشد و از قدیم پرورش و قوت رونق دین مبین نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در این دیار فرخنده آثار از ایشان به عمل می‌آید و بنده درگاه خلائق امیدگاه، چون از اولاد آن اوجاق کیوان‌رواق و در این عصر به گفتن به خلافت این سلطنت منسوب و یارای آن نداشت که خودسر دفع و رفع نمک‌به‌حرامان این اوجاق کیوان‌رواق و کفره فجره نماید و هم به سکوت نزد خالق الخلق بری الزمه نمی‌توانست بشود و بناء علیه چگونگی احوالات این ممالک را به پایه سریر عرش نظیر شاهنشاه گیتی‌پناه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۰

درّ درّان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بّره و احسانه، قلمی و مرسول نمود که اعانت به پادشاه می‌تواند و هم دفع و رفع کفره فجره بر جمیع اهل اسلام فرض عین می‌باشد.

به مجرد رسیدن احوالات این دیار، شاهنشاه گیتی‌پناه از راه غیرت و حمیت دینداری با افواج دریاامواج و سپاه نصرت‌دستگاه، عنان عزیمت را به این سمت معطوف و «كَأَنَّهُا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» مشعله‌افروز، به این دیار تشریف شریف ارزانی فرموده به ورود این منزل مسعود معاندان و نمک‌به‌حرامان این دولت ابدطراز به غضب شاهنشاهی معدوم و نابود فرموده، تاج سروری و سلطنت ممالک وسیع الفضای هندوستان را از عنایات خدیوانه به محب ارزانی فرموده‌اند.

خدایا تو این شاه عالی‌تبار که باشد فلک را به او افتخار

بر اورنگ شاهی بدارش مدام به حق محمد علیه السلام چون رموز نهان‌خانه غیبی و کنوز گنجینه لاریبی، بر وفق آیه کریمه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»، نه چنان استحکام پذیرفته که فهم انسان به سر حد این تواند رسید.

نه زین رشته سر می‌توان یافتن نه سر رشته را می‌توان یافتن به هر تقدیر از این غمام بنده معاندان و کفار نابکار، به قدوم میمنت‌لزوم شاهنشاه گیتی‌پناه، ساحت این مملکت روشن و نورانی گردیده و از الطاف و اعطاف شاهنشاهی حق به مرکز خود قرار یافت.

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدایر منتهای همت خود کامران شدم ما نیز در ازای این احسان بی‌اندازه و انتظام مهم تازه، چکله سرهند را مع توابع و صوبه دار السلطنت لاهور مع توابع و صوبه دار الامان ملتان را مع توابع و صوبه کشمیر را مع توابع به انضمام ممالک موضوعه هندوستان که قبل از این موافق دستور نادریه به این دولت خداداد روزافزون منسوب بود، به صیغه پیشکش دولت خداداد گذرانیده، بعد از آن مستدعی گردیدم به این معنی که یعنی خاطر مبارک شاهنشاه گیتی‌پناه، راغب سیر جهان و هر ساله به اقلیم دیگر تشریف شریف ارزانی می‌فرمایند و ولایات مفصله فوق را که به انضمام تهته و سند و توابع و دیره‌جات الی اتک به پادشاه ذی جاه معلی جایگاه، تیمور شاه، طوّل [الله] العمره شفقت شود که متوجه امور سلطنت خود گردیده، در هر امور به محب، معاون و ممد باشد که من بعد از همدگر مطلع و مستحضر بوده به کمک و امداد همدگر ساعی باشیم که رخنه در امور مملکت و در انتظام مهم سلطنت به هم نرسد. موافق استدعای محب، شاهنشاه گیتی‌پناه سوال محب را مقرون به انجاح فرموده، پادشاهی دار السلطنه لاهور و ملتان و کشمیر و تهته و چکله سرهند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۱

مع توابع الی اتک به فرزند عزیز خود که تیمور پادشاه است - طوّل الله عمره - ارزانی فرمودند.

شب قدر است، طی شد نامه هجر سِلامِ هِی حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ و چنین قرار یافت که ان شاء الله تعالی عهد و میثاق که به خصوص

یگانگی و وثاق دولّین علّیتین به جهت تعیین حدود که عبارت از چکله سرهند و دار السلطنه لاهور و کشمیر و ملتان مع توابع به انضمام ممالک موضوعه هندوستان که از تاریخ هفدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ به صیغه پیشکش دربار عرش مدار اقدس قرار یافته است، الی انقراض عالم، چنانچه نسلا بعد نسلا و بطنا بعد بطنا بر همین منوال خواهد بود و دشمن هم را دشمن و دوست هم را دوست تصور نموده، هرگاه کمک و اعانت محب را در کار بود، پادشاه ذی جاه معلی جایگاه، تیمور پادشاه- طوّل الله عمره- اعانت فرمایند که رفع تعدی معاندان و اهل فساد به عمل آید.

هرگاه پادشاه معلی جایگاه تیمور پادشاه را امری اتفاق و مددی در کار شود، این محب بلا توقف اعانت نموده رفع هنگامه فتنه جوی خواهد نمود و به حکم «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» چنین عهد و پیمان دستور با دستور برقرار و استوار خواهد بود و هرکس که از اکابر و اصاغر دولّین علّیتین از راه ضالت ناقض عهد گردد، به لعنت خدا و نفرین رسول الله گرفتار شود. این چند کلمه به طریق عهدنامه قلمی گردید که الی انقراض عالم استوار بماند.

در بیان مخاطب شدن شاهزاده خورشیدسیما تیمور میرزا به خطاب تیمورشاهی و ذکر تفویض سلطنت ممالک موضوعه هندوستان به آن برگزیده عنایات الهی

در این ایام فرخنده سرانجام که به یمن تفضّلات حضرت علام جلت عظمت، اباب فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی بر روی روزگار اولیای دولت قاهره شاهنشاهی مفتوح شد، دره التاج سلطنت عظمی، واسطه العقد خلافت کبری، مظهر تائیدات ملک مّنان، آفتاب عالمتاب آسمان عظمت و شان، برق خرمن سوز اعادی خذلان نشان، طرازنده تخت و دیهیم، برازنده سلطنت هفت اقلیم، گوهر دریای ابهت و بختیاری، اختر فلک سعادت و شهریاری، شهزاده خورشیدسیما شاهزاده تیمور شاه را که اشعه انوار جهان داری از ناصیه همایونش ظاهر و پیدا و آثار کشورستانی و جهان بانی از جبین مبینش باهر و هویدا است، به خطاب مستطاب تیمورشاهی معرّز و مباهی و مشمول عواطف نامتناهی ساخته، بر پایه قدر و منزلتش فرودند و تاج آفتاب ضیایی که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۲

شرف اندوز فرق فرقدان سای مبارک والا شده بود، به دست کرامت پیوست اقدس، زیب تارک افتخار و زینت فرق اقتدار پادشاهزاده کامکار کرده، او را به سلطنت ممالک موضوعه هندوستان- که عالم گیر شاه پیشکش نموده بود- منظور نظر آفتاب اثر فرمودند. از غرایب حالات و خوارق عاداتی که در این اوان میمنت شان از شاه روشن ضمیر کشورستان به ظهور پیوسته، آن که در هنگامی که خلعت آفتاب طلعت شاهزاده تیمور شوکت می پوشانیدند، چهار زرعی مستعملی در آن میان به نظر شاه ولی خان وزیر درآمده گونه تعجیبی به خاطرش خطور نموده که نهادن چهار زرعی مستعمل در چنین خلعتی از چه جهت بوده باشد؟ چنانچه حضرت خدیو کشورستان که سینه بی کینه اش مرآت تجلیات عالی است، به مجرد دریافت مخاطره فاتره مشار الیه، متبسم گشته ارشاد فرمودند که آنچه از عنایت فراوان چهار زرعی مستعمل به خاطر راه یافته، نه از جهت فقدان یا تساهل عمده صندوق خانه است، بلکه چون این چهار زرعی به کرات در پوشاک خاص اشرف ما شرف امتیاز یافته، کمر این شاه والا جاه را تیمنا و تبرکا بدان استوار فرمودیم. سبحان الله زهی صفات طینت صدق طویت این ممتاز حضرت صمدیت که مخاطره خواطر را به مجرد ورود پیش از اظهار درمی یابند! بلی ظهور چنین کرامت های بدیع غیر از برگزیده ای که دست پرورده قدرت الهی باشد از که تواند آمد؟! هیهات هیهات، این بنده ضعیف و این نمک خوار نحیف را کجا طاقت توانایی است که به استمداد خامه و مداد، از عهده تعداد این بدایع و عجایب تواند برآمد؟

ذکر انسلاک صبیّه رضیه عالم گیر شاه والا جاه در سلک پرده آرایان سراق شاهزاده تائید سپاه تیمور شاه

چون که عالم گیر پادشاه از تواتر احسان و توالی امتنان این دولت ابدتوآمان، عرق شرم بر جبین و ناصیه منت‌پذیری بر زمین داشت و این آستان عرش‌بنیان را حصن حصین خود از آفات و عاهات می‌پنداشت، ارتباط و انضباط سلسله نسبت و قرابت به این دودمان والامنزله، موجب امن و امان خود اندیشیده به وسیله معتمدان و محرمان برای انسلاک صبیبه رضیه خود در سلک خواتین حرم‌سرای عفت و شبستان عصمت، دره‌التاج سلطنت، گوهر آبدار بحر خلافت، آفتاب عالم‌تاب اوج بختیاری، ماه منیر فلک تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۳

شهریاری، اختر رخشنده سپهردولت و اقبال، کوکب تابنده افق عظمت و اجلال، مویّد به تائیدات اله، تیمور شاه ادام الله حشمته و شوکته و خلد الله رفعت و دولته، به عرض اعلی رسانید و مبالغه را از حد گذرانید. جناب اعلی حضرت فریدون منزلت، به قبول این التماس خاطرش مطمئن و کارپردازان سرکار مکرم آثار را به سامان‌طرازی و تهیه‌پردازی جشن سعید ازدواج تهنیت‌امتراج دره‌التاج خلافت، مأمور و معین فرمودند.

در ساعت همگی مواد و اسباب بزم سرور و جملگی لوازم محفل سور، حسن سرانجام و زیب انصرام یافت.

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین‌روزگار طرب و عشرت جاوید آمد

جشن فرخنده والا گهر عالی‌قدرعالم‌افروزتر از کوکبه عید آمد بنامیزد همایون جشنی و مبارک انجمنی که فیضش همه‌جا رسیده و نقد انعامش عام گردیده. اگر شهر است به تزئین تمام خود را آئین بسته و اگر بازار است از رنگینی، بازار پروین و پرن شکسته، زمین و زمان خرمی آمود است و جهان و جهانیان عشرت‌اندود.

منتسبان بارگاه والا- چون شاخ ارغوان بهارآفرین نشاط و ملتزمان حضور ساطع النور چون غنچه شکفتگی قرین انبساط. فلک از منطقه البروج کمر خدمت بسته و خورشید از بهر نثار عقد نجوم گسسته. چرب‌دستان شیرین کار، مأکولات و مشروبات آن همه کشیدند که نان حرص و آز عالمی در روغن افتاد و تنقلات و حلویات آن‌قدر بر خوان انعام جلوه‌گر گردانید که رسم تلخ‌کامی از زمین و زمن برافتاد مصر مصر قند و نبات، مذاق خاص و عام را حلاوت بخشید و عالم‌عالم اطعمه و اغذیه، معده تهی‌چشمی را به امتلاء رسانید.

نطعی گسترده که طول قطع ارض به عرضش رسد و چندان طبقه‌های سیمین و زرین چیدند که اطباق افلاک به آن برابری نکند. از تماشای نعمت این خوان‌یافته فیض، هم دل و هم جان چه گویم از وصف رقاصان این بزم بهشت‌نشان که اداهای دلربای ایشان بر ناهید پشت دست می‌افشانند. ناهید در برابر بلندآوازی‌شان عبده و فداه می‌خواند. هر یکی از چنگ گیسو و کمانچه ابرو، تیر راست‌ادایی بر هدف دلها گشاده و داد خوش‌صدایی و بلندنوازی داده؛ به آهنگ جان‌نواز، دل ناهید برده و به لحن نکیسایی طایران نجوم را بر زمین آورده. رقاصان طاووس‌پیکر و سروقدان آهومنظر، به حرکات و سکنات دلجو دل از صاحب‌دلان ربوده؛ از بانگ خلخال، هوش تماشاگران را قمری‌وار طوق در کردن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۴

نموده، به خم و چم قامت قیامت‌آشوب، هر سو قیامت برپا ساخته و پیچ و تاب زلف و آشفته‌گی گیسو، رشته جانهای نظارگیان را به پیچ و تاب انداخته، گردش چرخ آن ماه‌پیکران هلال‌ابرو، گویی کواکب بر روی بساط اخضر چرخ می‌زنند و دایره‌بازی آن جادوگران دلفریب، پنداری طاووسان زرین رقص می‌کنند.

به قصد رقص چون قامت علم کردپری ایجاد از موج قدم کرد

ز دست افشانندش اختر شرر شدز باد دامنش گل شعله‌ور شد

ز برق شعله آواز پر فن‌فکندی ماه را آتش به خرمن مطربان جادوساز و مغنیان سحرپرداز که آوازشان بر نغمه بلبل نوا خواند و طوطی را بدلهجه داند، سازها کوک کرده صدای بلند برآورده، به نغمات شیرین شور در عراق و عجم انداختند و صفاهان و زابل

را یکی از عشاق خود ساختند. آوازشان رشته بر پای بلبل بسته و از رشک ساز، تار چنگ ناهید گسسته. هلال به مشابَهت کمانچه، انگشت نما گردیده و بدر از مشاکلت دایره بر خود بالیده و رباب نوای دیگر سازها را باب خود نمی‌دید و دف از شوق و سرور در پوست نمی‌گنجید. بلبل تا صدای این مغنیان شنیده به این بیت مترنم گردیده: نظم

داده رنگ نوبهاری جلوه آواز راظهارا تار از رگ گل بسته مطرب ساز را مفت نکيسا که بیش از این راه عدم سرکرد و اگر نه امروز پرده از روی کارش می‌افتاد و زبان به ناله هیچمدانی می‌گشاد.

غزلخوان غزالان شیرین زبان به نغمه شکر ریخته از لبان

ز صوت خوش آینده پهلوی ترنم کنان زهره در پیروی هرچند طبع مقدس حق آئین پادشاه معنی‌گزين، از بس که سرمست باده وحدت و سرخوش نشئه حقیقت است، بنابر تبعیت شریعت غزای اطهر و اطاعت ملت بیضای اطهر، راغب آن بود که تا رباب را سر رشته برهم زنند و اهل غنا را به عنا افکنند و سرودسرایان را سرمه به گلو ریزند که آوازشان بنشیند و نوازندگان را به سازی بنوازند که زنگ‌شان کر گردد. لیکن چون در چنین مجالس پرسرور و محافل لبریز شور، ولوله مطربان و غلغله مغنیان از تعارف رسمیه و رسمیات عرفیه است، رتبه ظلیت الهی و عمومیت سخای شاهی نپسندید که از افضال عام هیچ فردی از افراد بشر محروم و نومید باشد و در ایصال فواید و ایثار عواید، خاطی و مصیب و عاصی و مطیع از هم متفرق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۵

گردد. لهذا شمول فیض و نوال و عموم جود و کرم خسرو عمیم الافضال، این جماعه را نیز از لطف، به حرمان موصول نگذاشت و جیب و دامن این طایفه هم به زر و گوهر انباشت.

ز انعام این شاه گیتی نوازشد امروز عیش مغنی بساز جمیع امرا و اعیان و همگی خوانین و سرداران به عطای خلاع زرباف زرین معزز و قامت قابلیت جملگی بندگان عقیدت‌نشان درخور رتبت و درجت، به البسه زرین و مشجر آراسته و مطرّز گردید و صیت کام‌بخشی و فیض‌رسانی سریر آرای جهانبانی به مسامع دور و نزدیک رسید. بی‌اغراق این کریم بالذات زبده انفس و آفاق، بذل و ایثار به درجه‌ای دارد که از کمال سخاوت‌منشی اصلاً «لا» بر زبان نرانده، الا در نفی ماسوای آفریدگار. در دوران جودبنیانش هیچ بینوایی اشک از چشم نفشانده، الا ابر مدارار و در دور آسایش طورش کسی که لطمه بر رو و دست رد بر سینه خورده، درهم و دینار و در عهد دولت‌مهدش به کار کسی که گره افتاد، گوهر آبدار است.

ستم رسیده او نیست غیر حاتم و معن که صیت همت‌شان یافت در زمانه فتور القصه شبی که روز نوروز از او کسب سعادت کند و صبح عید تحصیل فرّخی و همایونی از سوادش نماید، فروغ صبح اقبال چون نور از مردم چشم لامع و نور اختر آمال از افق منش طالع، کارپردازان آتش‌دست به افروختن چراغان، چراغ امید روشن کردند. به آئینی چراغان افروختند که خورشید در برابر نورش کم‌ضیاتر از چراغ روز؛ و ماه منیر از هاله کاسه دریوزه بر کف، از آن مشرق نور، فروغ‌اندوز بود.

شد از روشنایی شمع و چراغ سپهر از کواکب سراپای داغ

در آن شب ز بس روشنی گشت عام‌نمودی چو خورشید اقلیم شام

به احباب در سینه راز نهانز فانوس چون شمع گشتی عیان انواع آتش‌بازی از گل‌افشان و مهتابی بر روی کار آمده بازار تماشا را گرم نمود. هوا بر روی تیر شهاب می‌دوید و مهتابی با مهتاب روکش می‌گردید. ستاره‌ریزی آتش‌بازی از اخترفشانی سحر یاد داده و بالادوی آسمانی با شاخسار شجر طور گردن برابری بلند کرده.

ز دود ماهتابی و گل‌افشان همه روی هوا شد سنبلستان

برآمد شب پی نظاره بی‌تاب چو طفلان بر سر دیوار مهتاب در ساعت سعیدی که سعادت قران سعدین دربار داشت، موافق شریعت مبین و ملت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۶

متین، علمای فصاحت آئین و فضیلت قرین، خطبه همایون رتبه به ادای فصیح خوانده دو گوهر رخشنده بحر سلطنت را منتظم و مهر و ماه را با قران دوام قرین هم ساختند. کوس تهیت و طبل شادیانه با میمنت نواختند.

نثار سیم و زر راه قمر زدن دریا غوطه در موج گهر زد

بهار خوشدلی شد رنگ آمیز زبانها از مبارکباد گلریز

در بیان رسیدن خبر اجتماع کفره فجره در موضع مترا به ایماء و اغوای سورجمل ضلالت انما و ذکر مأمور شدن سپاه نصرت فال به استیصال آن جماعه ضال و ظفریاب شدن سپاه اقبال و به اهتزاز در آمدن رایات عالیات به قصد تنبیه سورجمل جات و نگارش دیگر صادرات و فتوحات آن اوقات

بعد از آن که امر کثیر المیمنت طوی شاهزاده والا گهر حسن انصرام یافت و لمعه عدالت و نصفت خدیو دین پرور عدل گستر به ضبط امور جهاننداری و نسق مهام عالم مداری تافت، منهیان حدود و ثغور ماجرای اجتماع بی دینان کفور به ازدحام و کثرت موفور در حوالی مترا- که از معابد معروفه آن جماعه است- به درگاه جهان پناه معروض داشتند و عریضه به این مضمون نگاشتند که سورجمل جات به غرور کثرت و عدت اخوان و اقوام و استظهار قلاع حصین متانت انتظام، کله گوشه اسکتبار بر فرق ادبار خود شکسته، لشکری زیاده از حصر و شمار به معاودت متمرّدان مهتران روان ساخته، باطل ستیزان در سودای ماوای سیه باطنان به هیئت مجموعی فراهم آمده، از خامی خیال دور از کار پخته، رگ گردن به آرزوی شمشیر می خارند. پادشاه با داد و دین که عقاب بلند پرواز همتش به صید وحشی مشربان بدطینت پرافشانی اقبال کرده و همای سعادت پیرای عدالتش بر فرق انام بال عزّ و جلال گسترده، از شنیدن این نغمه خارج بی آهنگ، بر سر قهر و غضب آمده خواست که مخالفان بیراه را به بیغوله نیستی و گوشه بی نشانی بنشانند تا پرده از روی کارشان برافتد. همان ساعت سردار کثیر الاقدار خان جان خان با جمعی از یکه تازان رزم خو و بهادران جنگجو، به قتل و اسر خارج نوایان هرزه پو مأمور و متعین گردید.

خان جان خان با سپاهیان جلادت نشان به سرعتی که شهباز بلند انداز به صید مرغان اولی اجنحه اوج گیر گردد و عقاب بلند پرواز به انداز شکار کلنکان روی هوا، بال خونریزی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۷

فشانند، روان گشته و به سان صاعقه از منازل و مراحل گذشته به سروقت جماعه ضاله رسید. چون آن مدبران ناهنجار، قیامت را دست و گریبان و اجل را تیر در کمان دیدند، تیغهای آتش بار آخته به جرأت و بسالت به عرصه کارزار دویدند. شعله نبرد از هردو سو سر بر آورد و فتنه خوابیده چشم باز کرد.

بلا از شش جهت شد گرم جولانز آب تیغ هر سو جوش طوفان

اجل مطلق عنان از هر طرف بود چو محشر هر کجا دیدند صف بود

چنان ناوک به هر سو در گذر بود که مرغ روح هم اندر خطر بود

به هر خودی که چندین تیر بوده به بزم رزم، نرگس دان نموده

نمایان از زره گردیده سوفار چو مرغ از دام بیرون کرده منقار

ز بس در جوش آمد جزو ناری زره شد آبشار و گشت جاری

فروغ تیغها در زخم منکره نو بود در برج دوپیکر بهادران آتش دست، شمع سنان جانستان در بزم رزم علم می ساختند و کافران آتش پرست، پروانه وار بر گرد آن می گردیدند و می سوختند. متهوران شجاعت نشان به حکم «اَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» از یمین و

یسار بطلان پڑوهان را به تیغ بی دریغ و خنجر خون آمیغ مقتول کرده رایات «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» می‌افراختند و نمرود سیرتان فرعون طینت به موجب «يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» از لطمات امواج حملات خونریز، چون حباب به نفس کشیدنی دم به خود می‌دزدیدند و در چشم‌زدنی رخ به نهان‌خانه عدم می‌پوشیدند و چون زاغ کمان به گوشه نیستی می‌خزیدند.

یکی می‌کرد از خونریزی تیز غم قالب تهی مانند زه گیر

یکی از زخم تیغ گوهر آمو دلسان لعل در خون غوطه‌زن بود از دست‌برد مجاهدان مرغ‌علم و چابک‌دستی لشکریان انجم‌حشم، جمعیت کفار سراپا ندم، بسان بنات النعش متفرق و پریشان گردید و چون هباء منثور از هم پاشید. در بحر شمشیر آبدار تا گردن غوطه خوردند و از بیم شعله سر به هوای سنان خود را به آب جمنا زدند و به دریای ناپیدا کنار نیستی فرو رفتند، مضمون «فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» از نو بر روی کار و دریا از خون کشتگان بدسرسشت گلگون‌رخسار شد. اکثری از ذکور و اناث آن بی‌دینان نکبت‌اساس را به اسیری برگرفتند و گوش سخن نانیوش آنها به غلامی سفتند.

قوی‌دستان نصرت‌نشان به ضرب گرز و تبر، سر اعدا می‌شکستند و چندین همیان زر و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۸

کیسه درست بر کمر می‌بستند. اثاثه آن جماعت از ناطق و صامت به طریق الجه و کسب آن همه در پنجه تصرف مجاهدان رستم‌توان درآمد که قطارهای شتران قوی‌هیکل فلک‌کوهان از عهده حمل و تحمیل برنیامد.

ز آب تیغ، ویران شد عمارت‌زن و فرزند اسیر و مال، غارت بعد از آن سردار ضرامت‌نشان خان جان خان به اعلای اعلام دین اسلام پرداخته دست همت به هدم بنای بت‌خانه‌های کهن اساس آن بی‌اساسان حق‌ناشناس گشوده آثار عالیها سافلها نمایان و اهالی آن را اسیر و پریشان نموده، تفصیل این فتح سترگ به درگاه عظمت و جاه معروض داشت و شرح هدم و انهدام بنیان ضلالت کیشان غوایت‌قرین و ترویج مآثر ملت مبین بر لوحه متین نگاشته و مورد عنایات و آفرین از جناب سلطان تفضل آئین گردید و منشور عاطفت گنجور به نام سردار مزبور شرف نفاذ یافت.

القصه، بعد از چند مدت، مسرعان سریع السیر به بارگاه سلاطین پناه پادشاه مریخ‌سطوت- که کوس عالم‌گیریش پرده گوش سکندر دریده و الویه جهانگشایش میل در چشم کیوان کشیده- معروض داشتند که اگرچه خان جان خان سردار، تنبیه و تخریب کفار از قرار واقع نموده و ابواب پریشانی و پشیمانی چنانچه باید بر روی آنها گشوده و باطل پڑوهان را چون غبار هوا پریشان گردانیده، لیکن در جمل‌جات در حوالی متهرا، باز غبار شورش انگیزخته و طرح بغی و فساد ریخته. هر که خاتمت کارش وخیم و عنصر فتنه‌آمودش لئیم است، به دستگیری سرانجام بی‌مدار و مددکاری سامان بی‌اعتبار، اسباب خسران ابدی و مواد خذلان سرمدی فراهم می‌آرد و سر رشته صواب‌بینی از دست داده، حساب به مال‌اندیشی نگاه نمی‌دارد و از فروپایگی و کم‌مایگی در بی‌آزمی می‌کوشد، از تیره‌درونی و بخت‌وارونی به سرکشی و گردن‌فرازی زیاده از حوصله خود می‌جوشد، لهذا به حکم.

ناکس زیاده سر چو شود، دست از او بدارناخن چو شد بلند، بریدن سزای اوست به مجرد استماع خبر تمرّد و سرکشی سورجمل تیره‌دل، در کنه ضمیر انور- که عکس‌پذیر صور الهامیه و انطباع‌گیر نقوش لاریبه است- چنان منتطبّع شد که خود به ذات مطهر تقدیس به رجم آن دیو سراپا تلبیس متوجه شوند. به تصمیم این عزیمت حق طویت الویه عظمت‌نصاب به آن طرف منتهی گردید تا به شعاع آفتاب سیوف مسلول و رماح مصقول غازیان نصرت‌شمول، آن ظلمت‌سرشتان تیره‌طینت بی‌نام و نشان و چون

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۹

موی ماتم‌زدگان پریشان گشته به بیغوله نیستی متواری و از حلیه زندگی عاری گردند.

بلند آوازه شد نقاره کوچ‌ز هولش دشمنان را مغر شد پوچ

به غریدن درآمد نای زرین‌زمین را رفت از جا پای تمکین

زمین هول قیامت دید و لرزیدز لرزه کوه موج آهنگ گردید در عرض راه، قلعه مدبران بدره نمودار شد. غازیان اطاعت خو و چابک‌دستان رزمجو، ادوات قلعه گشایی ترتیب داده به مجرد صدور حکم تسخیر بر سر قلعه دویدند.

کافران مدبر شقاوت‌اثر به آتشبازی بان و تفنگ هنگامه جنگ برپا کردند و دست از جان شسته، سر از گریبان جرأت برآوردند. هر جانب از شرریزی توپ‌بانان بر سر بهادران گل‌های آتشین می‌افشاندند و هر طرف پیکان ناوک‌پران به زبان تیر پیام می‌رساندند.

مجاهدان قطب‌ثبات کوه‌قرار، از گلشن جنگ، گل زخم می‌چیدند و دامن پرگل خون بر کمر بسته از خار تیر نمی‌اندیشیدند و به حملات جان‌ستان خود را نزدیک قلعه‌چه می‌رسانیدند؛ تا آن‌که کار به جایی رسید که چشم معاندان از هول چابک‌دستی سخت‌کوشان ترسید و آثار توبه و انابت و علامات پشیمانی و ندامت، از سیمای نکبت‌آمیز تیره‌درونان سیه‌باطن نمایان گردید. بالاخره به ناچاری دست استیمان از آستین عجز و الحاح برآوردند و شور الامان الامان سرکردند. بهادران نصرت‌قرین، بر فتح الباب فیروزی دست یافته، به مدلول «و اوتو البیوت من ابوابها» درون قلعه‌چه درآمدند و حسب الحکم قضاجریان، قلعه‌چه را در دم و ساعت از پا درانداختند و ساکنان را به منطوق «اعزّه اهلها اذله» مقتول و اسیر ساختند و لوای فتح و ظفر برافراختند. به عون الهی و تائید نامتناهی معنی «ان حزب الله هم الغالبون» آشکار و مفهوم «ان جندنا الغالبون» پدیدار گشت. بعد ویران ساختن قلعه و برانداختن بنای زندگی سکنه آن بقعه، مواکب گیتی گشا نصرت همعنان پیشتر روان و به اراده استیصال گروه بغی و طغیان گرم‌جولان شد.

چنان زد جوش طوفان سیاهی که غرق آب آهن گشت ماهی فرسخی چند طی کرده بودند که قلعه‌ای مسّی به بلم کده نمایان و کنگره‌های آن به نوید فتح، لب خندان شد و آن حصار بود متین حصانت آگین که قاف در برابر خارابنیدیش سست‌بنا، البرز در جنب استحکامش از هم ریخته سیلاب فنا، از فراز فصیل آسمان‌سایش توپ و تفنگ چون کهکشان از آسمان عیان و بروجش مرتفع‌تر از بروج آسمان، اسباب و سامان قلعه‌داری از حد و عد افزون و سپاهیان جنگی از شمار و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۰

حساب بیرون.

به گردون برج او پیوند بسته‌چنان چسپان که با آئینه دسته لشکریان جلادت‌نشان به افتتاح آن قلعه فلک‌بنیان، دامن همت بر کمر صدق ارادت بسته، قلعه را چون مرکز پرگار به دایره محاصره در میان گرفتند و پرگاروار بر گرد آن نقطه محیط گشتند. از هر جانب تفنگ‌افگنی و تیراندازی سرکردند و دست خصم‌افگنی از آستین جلادت برآوردند. مجاهدان ظفرجوشن و مبارزان تهاون دشمن، از چهار طرف غلغله تکبیر به آواز بلند کشیدند و دست جرأت به قلعه گشایی یازیدند و حلقه محاصره را به محصوران تنگ گردانیدند. بعد چیقش‌های نمایان و دست‌بردهای شایان، به رنگ دعای پاک‌دلان که به آسمان صعود نماید به پای همت و دلاوری و نردبان اقبال شهریاری، بر بام آن حصار غیرت چرخ زنگاری عروج نمودند و آن حصن حصین - که محکم‌تر از سد سکندر بود - به مفتاح نیروی بازوی دولت خداداد گشوده، پامال اقدام همت فلک‌سیر فرمودند و زنگ بغی و طغیان از آئینه زمین و زمان ستردند و به جای آن نقوش دین‌آئین مرتسم کردند. جوهر تیغ دلیری هویدا و برش شمشیر شجاعت پیدا شد. رایات فتنه و بطلان بر زمین خوابیده و اعلام حق و صدق سر به عیوق کشید. سرهای یاغیان پایمال رجال و نساء گرفتار سلاسل و اغلال شد.

همه کافران گشته خوار و ذلیل به سنگ و تفنگ همچو اصحاب فیل

ز تن‌ها بسی کوه‌ها شد عیان به هر کوه از آن چشمه خون‌روان

ز سهم سهام صف پرشکوه گرازان گریزان به هر دشت و کوه چون فتح نمایان که طراز فتوحات شاهان و عنوان نصرت‌های آنان باشد، جلوه ظهور گرفت و نیران نار زردشتیان آتش‌پرست، اطفای خمود پذیرفت. خدیو داد‌گستر مظفر و خسرو اسلام‌پرور - که حشم حشمت او عرصه امکان را فرو گرفته و در پیش فرمان قضانفادش جمیع کاینات و همگی مکنونات گردن اطاعت و انقیاد خم

ساخته - به عزیمت ریشه کنی شجره ملعونه کفر و ضلالت و بیخ افکنی نهال خبیثه شقاوت و غوایت، به جانب متهرات جنود نصرت و وفود به حرکت آورد. حوالی متهرات مشرق ماهچه اعلام فیروزی ارتسام گردید. دریای جمنا از تصادم افواج عمان امواج و تلاطم عساکر کفر تاراج، کف حسرت بر سر زده، از موج انگشت حیرت بر لب همه تن آب، و به سان چشمه سیماب، آن همه بر خود تپیده که بی تاب شد و از گرداب در دایره بی تاب‌ی جگر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۱

کباب شد. لشکریان بحر خروش به حکم پادشاه دریادل، طوفان تیغ آبدار در جوش آورده، هر طرف سرهای بی آبان بر خاک می ریختند و رعد آسا شور داروگیر می انگیزتند.

ز گرد سپاه آسمان بست میخ همه گرز بارید و پیکان و تیغ سیه روزان تبه روزگار، از یمین و یسار خار نومیدی در گریبان جان می شکستند و ادبار سرمایه گان از چپ و راست به هزاران خواری و انواع نگونساری در وادی فرار قرار می گرفتند و سر از پا نشناخته بیتابانه به راه گریز می رفتند.

همه سرکشان را سر انداختند اساس مخالف بر انداختند

امان یافت هر کس که گردن نهاده شده عاصیان را سر و زر به باد چون از برکات نیت حق طویت خدیو عالم، خداوند بنی آدم، سواد آن کفرستان از خس و خاشاک ضلالت پاک و جماعه مدبران واجب الهلاک سینه چاک در مغاک خاک فرو شد و خورشید اسلام به فروغ تمام، عالم افروز و نیر دین مبین ظلمت سوز گردید،

به تیغ از عدو کشت چندان گروه که شد موج خون جوهر تیغ کوه

به دین گشت کفار را راهنما بود جاده تیغش به راه خدا

زهی شوکت و بخت کشور گشا که هر لحظه سازد عدویی فنا

چنین بخت روشن سکندر نداشت سلیمان چنان شوکت و فر نداشت از آنجا که غازی الدین خان در عرض این مدت مراتب بندگی و فدویت و موجبات غلامی و عبودیت به تقدیم رسانیده و مراحم پادشاه خطابش عذر نیوش بر جریده جرایم او رقم اغماض کشیده بود، به دستور سابق به منصب وزارت هندوستان مفتخر و مباهی گردید و فضل عمیم سلطان کریم، خان خانان را نیز به منصب و کالت - که درجه اش بالاتر از وزارت است - سرافرازی بخشید.

[وقایع سال یازدهم]

وقایع سال یازدهم جلوس میمنت مانوس مطابق سنه میمونه اودئیل ترکی و معاودت خاقان ممالکستان از ولایت هندوستان و ذکر دیگر سوانح آن زمان نصرت نشان

اورنگ آرای سپهر چارم، ظلمت زدای هفت طارم، یعنی خورشید گیتی افروز و آفتاب ظلام سوز، سرتاسر هندوستان چرخ نیلی فام مسخر فرموده و قلاع و بروج فلکی مفتوح

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۲

نموده به جانب بیت الشرف رایات نور آیات برافراخت و بیست و هشتم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۱ خانه شرف کاشانه حمل را مهبط عز و علا ساخت. سیه باطنان لیالی را که چون خفاش منشان متهرات زیاده سری پیش گرفته از حد اعتلال تجاوز کرده بودند، ادب فرموده در فروترین پایه انکسار نشانده و در بوته گداز و کوره کم و کاست افگند و سفید بختان روز را که از درازدستی شبها در پایه کمی جا یافته بودند، به اضافه مراتب و افزونی مناصب، سرافراز گردانیده زمان و زمانیان را مژده عیش رسانید و خزان دیدگان نبات و اشجار را طراوتی تازه و نصارتی بی اندازه بخشید. باد سبک پای بهاری فضای دل گشای چمن را به فرش استبرق سبزه

برآراست و روی دشت و صحرا را چون ارژنگ مانی به نقوش دلپذیر ریاحین پیراست. صبای روح‌افزای بهار چون نکته گیسوی دلداری و به رنگ مشک‌بیزی طبله عطار، مشک‌خیزی و عطریزی نمود و از شمامه غنچه و ازهار بوی عنبر مشک‌بار جیب و دامن زمین و زمان را لخلخه‌سا فرمود.

خسرو مشتری طلعت آفتاب‌سیرت، سریر آرای عیش ابدی و تخت پیرای عشرت سرمدی گردید و صلاهی فیض‌بخشی عام داده، خاص و عام را به عطیات خاص، عموم امتیاز بخشید. از یک جانب فروردین عالم آرا دشت و کهسار و در و دیوار را به ریاحین ندرت آگین و سبزه‌های خضرت آئین زیب و زینت بخشید و از یک سو بهار جان‌افزای جود و نوال خلیفه ذو الجلال، به بذل بی‌پایان و بخشش نمایان، ابواب انعام و احسان بر روی خلق جهان گشود.

کرد جود شاه دامان ز من از گل دینار هم‌رنگ چمن

موج زر بگذشت سایل را ز سربرد بنیاد طمع آب گهر چون خاطر حق‌پرور خدیو عدالت گستر به اتمام کار جات بدسیر، میلان تمام و رغبت مالاکلام داشت و به تحریک حمیت دین‌پروری و غیرت حق‌گستری، قطع ریشه فساد و بن خار بغی و عناد، اقدام امور می‌انگاشت و در باطن اشراق موطن نورپرور و تجلیات الهی مرکوز بود که آن خودسر را مالش واقعی به عمل آید تا بار دیگر هیچ مفسدی به چنین خیالات بی‌حاصل اقدام ننماید. در این اثنا غازی الدین خان- که به اظهار حسن بندگی به تازگی مورد عنایات شده بود و از صمیم قلب ادعای رسوخ عقیدت می‌نمود- معروض بارگاه سلاطین سجده‌گاه داشت که به اقبال ابداتصال سایه ذو الجلال، امور بر هم خورده ممالک هندوستان کما هو حقّه انتظام پذیرفته و طوایف مفسدان فتنه‌انگیز به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۳

نکول نیستی فرورفته، سورجمل‌جات در عرضه آن نیست که موکب اقبال به گوشمال او متوجه شود. این فدوی صادق الاعتقاد به میامن اقبال خداداد خدیو با عدل و داد، از عهده استیصال آن بد نهاد می‌تواند برآمد. ان شاء الله تعالی در معدود الایام آن کافر بدفرجام را به تخویف و تحذیر سالک مسالک اطاعت و انقیاد می‌سازم، و الا اساس زندگی او برمی‌اندازم. چون خان مذکور متعهد و متکفل آن مهم گردید، پادشاه تائید سپاه، هدایت‌بخش، خلف عالم‌گیر شاه و میرزا بابر برادرزاده آن والجاه را از شاه جهان‌آباد طلبیده و به طریق تورکی همراه غازی الدین خان کرده، روانه ممالک شرقی هندوستان فرمودند و خود هم‌عنان دولت و اقبال، رایات جاه و جلال به سمت شهر شاه جهان‌آباد افراخته، در عرض سه روز صیدافکنان و شکارکنان در خارج بلده مزبور نزول اجلال نمودند. عالم‌گیر شاه- که ملازمت آن حضرت را سعادت دارین می‌دانست- مانند اقبال به استقبال شتافته، کامیاب مجالست و مصاحبت پادشاه سپهرمنزلت گردید و مشمول انواع نوازشات و مورد عنایات و تملقات گشته، به مراد و مقصود خویش رسید.

خدیو تاج‌بخش پادشاه‌نشان و خسرو سلاطین نواز دارا دربان، خان خانان و کیل السلطنه هندوستان و نجیب خان و غیره امرای عظیم الشان آن دولت شایان را به بندگی و خدمت‌گزاری عالم‌گیر شاه مأمور نموده و شاه ابهت‌دستگاه و امرای ذی‌جاه را از حضور فیض گنجور مرخص کرده، خود به فتح و نصرت از آن مکان حرکت و کوس نهضت را بلندآواز نمودند.

در این هنگام میمنت‌فرجام صبیبه محترمه علین آرامگاه محمد شاه پادشاه سابق هندوستان را به موجب استدعا و ترغیب ورثه مرحوم مغفور مزبور، به عقد ازدواج درآوردند و دامن آرزوی هواخواهان را پر از گوهر مقصود نمودند و رشته اتحاد دولتین را با این وثیقه انیقه محکم و مضبوط فرمودند. زوجات مکرمات محمد شاه فردوس آرامگاه نیز به وسایل و سلیط التماس نمودند که این ضعیف‌ها را بنابر بواعث شتی در این ملک اقامت متعذر و معه‌ذا به سبب مباعدت صبیبه رضیه عالیه خاطر از بودن اینجا متفر و متضرر است، امید از کرم شاهانه آن‌که مقرر شود که ما نیز در خدمت پردگیان شهبستان سلطنت و جهانبانی و محتجبات تنق عظمت و کامرانی، فیض‌یاب و سعادت‌اندوز حضور خاقانی بوده، در پای شمع انجمن خلافت و خسروانی جان‌فشانی می‌نموده باشیم. از پیشگاه عظمت و جاه مسئول ایشان مقرون قبول و عرض آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۴

عصمت‌مآبان به درجه پذیرایی موصول شد و خدیو عدالت پرور عظوفت گستر، با سطوت دشمن‌افکن و صلابت صف‌شکن، داد دهان و صیدافکنان مراحل و منازل قطع می‌نمودند و در عرض راه بر روی سکنه هر قریه و قصبه ابواب معدلت می‌گشودند، تا آن‌که قرین دولت ابدپیوند و همعنان اقبال ارجمند، بر معموره سرهند ظلّ عاطفت انداختند و متوطنین آنجا را به اشراقات عدل و احسان نواختند و امیر الامراء الکرام عبد الصمد خان را به حکومت و صاحب‌اختیاری آنجا- که ملک سیر حاصل کثیر العواید است- سرافراز فرموده رایات عالیات به صوب دار السلطنه لاهور متحرک فرمودند و به رهبری خضر توفیق الهی و رهنمایی تأیید متناهی، از رودخانه‌های مابین سرهند و لاهور اردوی ظفر گنجور، سالم و غانم عبور نموده، اواسط ماه شعبان المعظم سعادت‌افزا و رونق‌بخشای لاهور گشته، به اشاعت انوار عدل و افضال و افاقت فیوض جود و نوال، آن مصر جامع را محاط بر کات غیر محصور فرمودند و عمارات سلاطین گورکانه را که به اسالیب غریب دلگشا و تراکیب عجیب روح‌افزا ملحق به فصیل حصار بر ساحل دریا واقع است، دو سه روز از فیض ورود مسعود آب و رنگ تازه و رونق بی‌اندازه بخشیده رشک‌افزای قصر خورنق گردانیدند.

هم در آن ایام بهجت‌نظام، برای ترفیه حال رعایای پنجاب و قلع مواد فساد سکان بدنهاد- که همواره دست تطاول به غارت و تالان قریات و قصبات الکای پنجاب از آستین آز برمی‌آوردند و صغیر و کبیر این دیار از مفاسد آن گروه زشت‌اطوار، ناله زار سر می‌کردند- یکان دسته ظفر پیوسته به تنبیه و استیصال آن فرقه زشت‌خصال مأمور گردید.

مأمورین به استظهار اقبال عدومال، جلوریز بر مساکن و مواطن تیره‌باطنان تاخته و چند قلعه‌چه را ویران و جمعی غفیر را از بدکرداران، طعمه تیغ آفتاب لمعان ساخته، اکثری از رجال و نسوان گروه کج‌گرای مذکور را اسیر پنجه استیلا گردانیده، هزار نیزه سر به حضور آوردند و حسب الحکم قضایشیم در چارسوی لاهور کله‌منارها بنا کردند. جهانی به فیض عدالت خدیو گیتی‌ستان از چنگ ظلمه ستم‌بنیان نجات جسته و عالمی به میامن افضال خسرو زمان، از شرّ اشرار ستمکار وارسته، به دعای خلود دولت علیه و دوام خلافت بهیه موظف و مشغول گشتند و در اوطان خودها به فراغ بال و رفاه حال به جمعیت خاطر نشستند.

چون انتظام مهام و قلع و قمع مفسدان بدسرانجام به آئین گزین و اسلوب بهین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۵

صورت انصرام و پیرایه اختتام یافت، عزیمت دار الملک کابل از مشرق خاطر خورشیدمآثر به عرصه ظهور شتافت. لهذا سرو بوستان خلافت و جهانداری، شجره گلستان سلطنت و شهریاری، پیرایه افسر بختیاری، گوهر تاج کامکاری، عنوان نسخه دولت و ناموری، نونهال ریاض حشمت و سروری، طغرای منشور عدالت، دیباچه مثال شوکت، ممتاز به عنایات اله، تیمور شاه زاد الله اقباله و اجلاله را- که در شاه جهان‌آباد به عنایت پادشاهی ممالک موضوعه هندوستان معزز و مباهی گشته بود- مشمول عواطف جلیله و مورد مرحام نبیله گردانیده و گوش معانی‌نیوش آن دره‌التاج خلافت را به لآلی شاهوار مواعظ و نصایح، زیب صفایح به نجوم آسمانی بخشیده و در باب ادای حق عدالت و نصفت و داددهی مظلومان واجب الرعایت و تأدیب ظالمان زشت‌خصلت، تأکید بلیغ بر زبان وحی ترجمان گذرانیده، مرخص فرمودند و سردار کثیر الاقتدار خان جان خان را به تفویض به منصب علیه و رتبه سنیه وزارت آن عالی‌گوهر والافطرت، شرف اعزاز و عزّ امتیاز عطا نمودند. بعد اطمینان خاطر حق مظاهر از اشتات امور آن ممالک، به تأییدات رب غفور از دریای لاهور عبور و ساحل آن روی آب را به ورود مسعود مهبط فیض موفور ساختند.

درآمد به کشتی شه کامیاب‌چو در برج آبی رسد آفتاب

نه کشتی هلال مه عید بودعجب این‌که خورشید از او می‌نمود فردای آن، خسرو گیتی‌ستان نصرت همعنان و دولت هم‌رکاب، با کوکبه جمشیدی و دبدبه خورشیدی بر مرکب کیهان‌نورد سوار شده ره‌سپار گردیدند.

ز بس، جا کرده شوخی در مزاجش نمی‌شد با اشارت احتیاجش

شود خورشید اگر گل میخ آن نعل دود در کوه مانند شفق لعل

چنین آینه‌دار صبح امیدعنان خط شعاعی چهره خورشید روز چهارم ساحل دریای جناب را مخیم سرادقات ظفرنصاب فرمودند. دریا که از جوش طوفان سر به آسمان می‌سود، از هول تصادم جیوش رعدخروش و بیم تراکم افواج عمان‌امواج، حیرت بر حیرت افزود. نزدیک بود که چون آب آینه بر جا خشک ماند و به رنگ آب گوهر گره بندد. از موج انگشت زینهار برآورده و لب ساحل به استیمان وا کرده، از روی عجز و نیاز آب بر دست لشکریان می‌ریخت تا آبش ریخته نشود و به حکم اضطرار چون سیماب بی‌تاب می‌گریخت تا نقد روان به سلامت برد. سحرگاه که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۶

عین الحیوة آفتاب از ظلمات لیل برآمده جهان را پر آب و تاب نمود و بحر اخضر فلک را چون سطح آینه نوراندود فرمود، هلال کشتی از اقتباس انوار خورشید سلطنت، رشک‌فرمای مهر انور گشت و به رنگی که عکس مه‌جبینان از آب آینه بگذرد، به یک چشم زدن از بحر زخار گذشت. کنار آن روی آب از افراختن خیام زرین شفق‌فام، چون فضای چمن نگارین و آن گل زمین از رنگینی چادرهای مجرّه طناب کهکشان دیرک رنگین گردید. رعایای حوالی و حواشی در مظلّه فیض و احسان و سایبان مکرمت و امتنان خدیو معدلت‌نشان، امن و امان یافت و به گلگشت بهارستان رفاه حال شتافت.

سبحان الله عموم عدالت و شمول نصفت خسرو ذو الفضل و الکرامه به مثابه‌ای است که با وصف تهاجم عساکر بهرام‌صولت و تصادم سپاه محشر سطوت و کثرت دواب و مواشی اهل اردو و بسیاری افیال فلک‌پو، هیچ کسی را یارای آن کو که به عجزه رعایا مجوز یک سر مو ایداء و هیچ فردی را مجال کجا که به اضعف عباد به قدر یک سر سوزنی جفا تواند رساند؟ به فرض محال اگر قوی‌دستی دست از جان شسته، مرتکب درازدستی به حال بی‌دست و پایی شود، چون شتر تیر در بینی، بلکه سیاستگاه قهرمان خون خود به گردن بدآئینی بیند. در محکمه عدالتش مور ضعیف‌بنیه با فیل قوی‌جثه، برابر و یکسان است و رتبه قدر فقیر در پله معدلت این خدیو اقلیم گیر، از امیر سنگین و گران است.

چو رو آورد شاه در عدل و داددهد عدل نوشیروان را به باد بالجمله مواکب کواکب‌شمار و افواج افزون از مقدار و اردوی با رونق‌تر از مصر جامع و اعلام ارفع از سماک رامج، به نهضت درآمده جاده‌پیمای منازل و رهگرای مراحل گشت و از دریای اتک که نهر کهکشان در جنب او آبی است باریک و در برابر صافی‌اش چشمه خورشید آینه‌ای است تاریک، بعون شرطه فیض الهی و امداد معلم فضل نامتناهی، همگی عساکر قرین سلامت گذشت و بعد از عبور از رودخانه مذکور کوچ بر کوچ قطع مسافت کرده، در اسعد ساعات و اشرف ازمه و اوقات، به دار لسلطنه کابل نزول اجلال نمود و همای عاطفت پادشاه تا مدت سه ماه ظل ظلیل مرحمت بر مفارق خلاق آن ولایت گسترده، سرپنجه عنایتش به مفتاح همت و مقالید رأفت، قفل امید و مرام از ابواب قلوب خاص و عام گشود.

ز الطاف شاه رعیت‌نوازه روی جهان شد در عیش باز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۷ مسرت به مردم چنان داد دست که زان شهر بازار غم بر شکست

در بیان عزل حاجی جهان فوفلزی از خدمت مدرسی شاه تأیید سپاه تیمور شاه و سرافراز شدن ملا فیض الله خان برادر قاضی ادریس خان پیش‌نماز به معلمی آن خدیو والاحاج

در این اوان میمنت‌نشان و زمان سعادت توأمان، نقاوه خاندان شرافت و سعادت و سلاله دودمان بزرگی و نجابت، قطب فلک شریعت و پرهیزکاری، محور سپهر فضیلت و دین‌داری، منظور انظار ظفر شاهنشاهی، مقرب پایه سریر خلافت و ظل الهی، ملا فیض الله خان دولت‌شاهی برادر ملا ادریس خان قاضی معسکر ظفردستگاه، از عزل حاجی جهان به تعلیم و تدریس خدیو سکندر مرتبت

داراحشمت انجم‌سپاه، اعنی شاه والاجاه تیمور شاه، رتبه تفوق و برتری و درجه مزیت و معتبری یافت و انوار عاطفت شاهانه و اشعه مرحمت ملوکانه بر ساحت احوال آن سرآمد فضلالی عالی مقدار تافت.

سبب عزل حاجی جهان آن که در آن ایام سعادت فرجام که سلطنت ممالک موضوعه هندوستان به آن شاه جم‌سپاه ثریاجناب سابق الالقاب، مفوض و مرجوع گشته آن قره باصره دولت مأمور به توقف دار السلطنه لاهور گردید، حاجی جهان فوفلزی که مرد پیر و معمر بود و در ظاهر متقی و دیندار و صالح و پرهیزکار می نمود و به کعبه معظمه و مدینه مشرفه زاد هما الله شرفا نیز مشرف شده بود، به رتبه رفیع المرتبه معلمی آن نوباوه بوستان خلافت و ظل الهی و دوحه ریاض حشمت و شاهنشاهی مفتخر و مباهی گشته، سر افتخار و اقتدار به فلک دوار رسانید. غرض این که بعد از چند مدت حاجی مزبور در ولایت لاهور به اقتضای خواهش نفس اماره و وسوسه و تلیس ابلیس زیانکاره، از دامن زهد و صلاح که حبل المتین رستگاری و فلاح است دست برداشته، با وصف شیخوخیت و پیری، با فاحشه هرزه گرد و عشوہ فروشی که هم آغوش هزار بی‌سروپا و به کمال حسن صوری و جمال ظاهری انگشت‌نما بود، خفیه نرد معشوقیت و محبوبیت می‌باخت، تا این که این خبر به انهای جاسوسان، معروض باریافتگان محفل خلد مشاکل خدیو جهان و جهانیان، تیمور شاه گشت و کیفیت واقعه کماکان در خدمت فلک رفعت آن حضرت به وضوح پیوست. حاجی مزبور نیز تفرس این معنی کرده دریافت که حرکات شنیع نالایق او، در مجلس قدس، مذکور گردیده و مقدمه عشق‌بازی‌اش به مسامع جاه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۸

جلال رسیده و به این سبب پرده عرضش دریده و حرف اعتبارش از صفحه تقریب به گزlk بی‌اعتباری حک شده، لاجرم غرق عرق انفعال و تشویر گشته آماده فرار شد. هر چند پادشاه عالمیان مآب به مقتضای عیب‌پوشی و خطابخشی - که جلی و فطری آن جناب است - تقصیر او را به روی بزرگی خود نیاورده منفعل و شرمسارش نفرمودند، لیکن حاجی مزبور خود از فرط خجالت و بیم ملامت و خوف سیاست، تاب مقاومت نیاورده، شبشب از راه‌های غیر معروف به جانب دار القرار قندهار بادیه‌پیمای فرار گردید. چون در این اوقات خجسته‌ساعات آن مقدمات مفصلا و مشروحا معروض ایستادگان بارگاه شاهنشاهی گشت، حکم همایون و امر بشارت مقرون، به شرف نفاذ پیوست که افضل فضلالی عالی‌مقدار و اعلم علمای روزگار، اشرف صلحای خداشناس حق‌آگاه، اعظم عظمای بارگاه ظل الله، مقرب پایه سریر خلافت، مبصر کارفرمایی قلم و شمشیر، منبع الجود و الامتنان، لایق مرحمت والاحسان، ملا فیض الله خان، برادر ملا ادریس خان که در علم فقه و حدیث بی‌مثل و بدل و در شیوه زهد و تقوی مشهور جمهور و ضرب المثل به حسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت و کمال شجاعت و حسن صورت و سیرت موصوف و به عظم شأن و سمو دودمان و صفت فضل و احسان معروف می‌باشد و فروغ خاطر افادت مآثرش شبستان امید و انوار کمالات را نور و ضیا می‌بخشد، از ولایت کابل به دار السلطنه لاهور رفته به تعلیم و تدریس پادشاه خورشید دیهیم قیام و اقدام نماید.

عطا کرد خاقان مالک رقاب به او خلعت خاص چون آفتاب

ز تفویض درس شه ارجمند نمودش مباهی و هم سربلند

به او داد جیقه شه لطف کیش فرستاد در نزد فرزند خویش

به فرمان فرمان‌ده روزگارش در دران والاتبار

روان گشت آخوند عالی‌جناب ز کابل به لاهور با صد شتاب

سزاوار تعلیم آن شهریار نبود کسی غیر آن نامدار

کسی غیر او این لیاقت نداشت برای همین شاه او را گماشت الحق آن جناب، فاضلی است بی‌مثال و عظیم النظیر و سخن‌سنجی است صاحب کمال و روشن ضمیر. سعادت‌مندی است که از جبین مینش انوار خداشناسی و پرهیزکاری باهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۹

و ارجمندی است که از اسم فیض طلسمش فیض نامتناهی الهی ظاهر است.
از آن روی فیض اللهش نام شد که فیضش برای جهان عام شد
چو او هست ینوع فیض اله برای همین گشت استاد شاه
چو بود او خداترس و پرهیزگار مقرب نمودش شه کامکار
مقرب نباشد چرا پیش شاه؟ که دریای علم است و فیض اله

در بیان سوانح ممالک ترکستان و مأمور شدن نواب خان الکوزی به سرداری آن مکان و ذکر عزیمت بندگان اعلی‌شاهی ظل‌اللهی از دار السلطنه کابل به جانب اشرف البلاد احمدشاهی

در این ایام سعادت فرجام و زمان میمنت انجام که دار السلطنه کابل از میامن وجود مسعود شهریاری، همدوش حصار فلک نیلوفری و رشک‌افزای منزل خسرو خاوری بود، حاجی خان والی میمنه از ممالک ترکستان به عزم جبهه‌سایبی این آستان ملایک‌آشیان، وارد اردوی کیهان‌پو گشته تحصیل شرف ملازمت و زمین‌بوسی نمود و چهره مباهات افروخته، سر افتخار به سپهر دوار افراشت و بعد استلام کعبه امانی و آمال، در بارگاه جاه و جلال معروض داشت که این صادق الاعتقاد از دل و جان به کمال صدق و سداد و دولتخواهی و ارادت‌شعاری عتبه سنیه جهاننداری و سده علیه شهریاری را سرمایه سعادت و پیرایه مفاخرت می‌پندارد. اگر از راه بنده‌نوازی به سرداری ترکستان شرف اختصاص یابد، کله‌گوشه افتخار بر آسمان می‌شکند و در اقران و امثال تحصیل تفاخر می‌کند. بنابر آن از درگاه فضل و افضال پادشاه دریانوال- که مظهر اتم و اکمل مفضل متعال است- هیچ سایی محروم و مأیوس نمی‌رود و هر که به این حضرت وافی نعمت روی التجا می‌آرد، به حصول کام و نیل مرام شاد کام می‌شود. التماس والی میمنه مقبول و مومی الیه به تفویض منصب سرداری ترکستان به درجه اعزاز موصول شد. چون حاجی خان مزبور به جبر و ستم مفطور و معتاد بود، بنابر آن به مقتضای عادت، از مسلک قویم حسن سلوک و معاشرت منحرف گشته و اصاغر و اکابر آن ولایت را به اظهار مآثر ناهنجاری و ستم‌شعاری، رنجیده‌خاطر گردانیده، توطن‌گزینان آن ملک باهم زبان یکی کرده بالاتفاق مظالم والی مذکور به درگاه عرش اشتباه معروض داشتند و از عدالت‌گستری و رعیت‌پروری خدیو نصفت‌شیم، داد خواستند. از پیشگاه معدلت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۰

خسرو زمان، سید عطاء الله خان به داروغگی ولایت ترکستان سرافراز و در قصر ایادی ظلمه از اذیال حال عجزه به تأکید شدید موکد و ممتاز شد.

حاجی خان بعد رسیدن داروغه عدالت فی الجمله سرحساب گردید و از اعلان ظلم و تطاول دست کشید. در خلال این حال، سید عطاء الله خان را ضرورتی داعی گشت که زیارت موفور البرکت حضرت ولی نعمت روحی فداه دریابد و خاک پای توتیا‌آسای کامل الضیا را سرمه چشم افتخار و اعتبار سازد. لهذا سید موصوف محمل تمنا بر جمازه این عزیمت احرام طواف کعبه دین و دولت، بست. حاجی خان که اطفاء و انفکاک جور و بی‌انصافی چون عوارض ذاتیه از طینت شنیعه آن جافی ممتنع و محال بود، حرکت داروغه عدالت را که از بیم او ارتکاب به اطوار نامحمود نمی‌توانست نمود، از مغتلمات عظیم دانسته، بی‌معارض و مانع، بر منصفه حکومت نشسته، در انتشار مآثر جور دست ناهنجاری دراز و زمزمه خارج‌آهنگی ساز کرد. وضع و شریف و قوی و ضعیف و اهالی و موالی آن حوالی از بی‌رحمی و بی‌عدالتی او نالان و سینه‌ریش و قرین هزاران اضطراب و تشویش گشته، چون غنچه گل منقبض و به سان لاله داغ بر دل کیبیده‌خاطر بر سر می‌بردند، تا آن‌که منهیان راست کیش این ماجرای واجب‌الانها را به عرض شهریار داد گستر معدلت‌اندیش رسانیدند. به مجرد استماع آن معنی، حضرت ظل سبجانی، نواب خان الیکوزی را به سرکردگی

قشون ترکستان و نقاوه سادات عالی‌مکان سید عطاء الله خان را کماکان به داروغگی ولایت مقرر فرموده مرخص ساختند.

حاجی خان چند ماه طوعا و کرها به مشار الیها سازشی بر روی کار آورد و از مظالم و قبح صریح ارخای عنان کرد، لیکن به مقتضای جبلت طینت بالاختفا والاستتار، از شنايع اطوار و قبايح کردار، دست برنمی‌داشت و تا جایی که دستش می‌رسید تخم دل‌آزاری می‌کاشت. رفته‌رفته فیما بین حاجی خان و نواب خان غبار نقار برخاست و از این جهت فتنه‌های غنوده در اطراف و جوانب ولایت سر از خواب برداشت. ایزباسر حاکم شبرغان، رایت بغی و طغیان و علم تمرد و عصیان برافراشت. الله نظیر خان اتالیق ترکستان به درگاه خدیو کیهان رسیده تفصیلات و تشریحات واقعات ولایت مزبور معروض داشت. برای اصلاح مفاسد ملکی، قشون از بندگان درگاه پادشاهی خواست.

حسب العرض اتالیق مزبور ولی محمد خان جوانشیر با سرکردگان آنجا به تنبیه ایزباسر از جناب آمر بر حق مأمور و متعین شد. بعد ورود مأمورین نواب خان سردار به اتفاق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۱

واردین و جمعی دیگر از خوانین و گروهی از سرکردگان، عازم ملک شبرغان و جازم استیصال باغیان گردید و با اعوان و انصار، طی شوارع و طرق نموده قریب مسکن فرق عاصیان رسید. ایزباسر نیز به اراده ستیز و آویز یسال بسته و صف آراسته و از قلعه شبرغان برآمده، گردن خیرگی افراخته و آتش افروز هنگامه جدال گشته به مروحه‌جنبانی بی‌اعتدالی و دامن‌افشانی بدسگالی پرداخت و دلیرانه به میدان رزم و هیجا تاخت. سپاه طرفین تیغ جرأت و جلادت از نیام کینه‌ورزی کشیدند و آستین کارگزاری برمالیدند.

تفنگ برق‌آهنگ بر سر شورانگیزی آمده هنگامه قیامت انگیخت و رعد را از رشک بلند صدایی سرمه در گلو ریخت. در این حیص و بیص از قضایای فلک دورنگ، در عین گرمی هنگامه پیکار و جنگ، گلوله تفنگ بی‌درنگ بر پهلوی ولی محمد خان جوانشیر - که پیش‌آهنگ لشکریان با نام و ننگ بود - خورد و قضای الهی عجب سانحه‌ای بر روی کار آورد! پیداست که در مقدرات خدایی تغییر و تبدیل را راه و خرد والافطرتان صاحب تدبیر از کم و کیف آن خبر و آگاه نیست.

فرد:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضااست؟ تدبیر مدبران روشن ضمیر در پیش شمشیر تقدیر، سپر و دانش رسایی بلندخیالان هرچند بلندپروازی کند با خدنگ کماندار قدر قدر نمی‌تواند شد.

بلی، قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق به عیش ناخوش و خوش گریه رضا دهیم سزااست بنابر وقوع این واقعه، طومار جنگ مطوی و کار نبرد ناساخته و ملتوی ماند.

ولی محمد خان یک شبانه‌روز انفاس معدوده زندگی شمرده به ملک جاودانه روانه شد و سردار نظر به صلاح وقت، دست از جنگ بازداشته و انصرام آن بر وقت مقدر و صدور امر مجدد از حضور نایب نبیل خدای صمد موقوف گذاشته، به بلخ مراجعت نمود و حاجی خان - که به عزیمت کمک احد الطرفین که تعیین آن نامشخص مانده از موطن خود روان گشته بود - به جانب میمنه مسکن خود رجع القهقری برگزید. در خلال این حال فیما بین سرکرده‌های ترکستان - که رفیق نواب خان بودند - مثل عطاء الله خان سپهسالار و الله نظر خان اتالیق آن دیار، سوء المزاج به هم رسید و صدور و قلوب، غبار آلود نقار گردید و همگی جماعه مرقومه الصدر مریض مرض ذات الصدر گشته، طریق مهاجرت و سبیل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۲

مباعدت پیش گرفته به اوطان خود مراجعت نمودند و این وقایع و سوانح مفصل و مشروح در حضور آفتاب‌ظهور به وضوح پیوست. ارقام قضا نظام مهر لمعان به سرفرازی حاجی خان و سایر سرکردگان ممالک ترکستان شرف اصدار یافته مرسل گشت که همگی

ایشان به جمعیت خود به ام البلاد بلخ رفته، حسب الصلاح و صواب دید نواب خان سردار به سرانجام امور دولت علیه و انصرام دولت بهیه، از صمیم قلب و رسوخ اعتقاد جاهد و ساعی گشته و دامن خدمت و جان سپاری بر میان همت بسته، نوعی در قلع و قمع بنیاد ارباب فتنه و فساد، قیام و اقدام نمایند که حسن مساعی ایشان در پیشگاه نظر خورشید اثر خدیو بنده پرور، جلوه گر تحسین گردد.

الحاصل بعد از رسیدن فرامین مکرمت آئین، حاجی خان به اتفاق سرکردگان مثال واجب الاتصال را زیب تارک افتخار نموده و عریضه نیاز به خاک پای جواهر آسای مبارک نوشته، روانه دربار عالم مدار ساخت. مفاد عریضه آن که «ما بنده‌ها بنابر بواعث چند از نواب خان خایف و هراسان و از کینه کشی او چون سیماب بر خود لرزان می‌باشیم و از خوف پیش او جرأت رفتن نمی‌نماییم، و لا تبعیت حکم قدر توأم صلاح حال و مال می‌دانیم.» چون این مضمون به جناب اقدس همایون معروض گردید، رقم مرحمت توأم به نام سلاله خاندان سیادت عطاء الله خان داروغه عدالت صادر شد که مشار الیه به مواعظ و نصایح نافع و حسن و قبح امور به طرفین فهمانیده و سوء خاتمت عناد و نقار دلنشین جانبین گردانیده، بر آتش نزاع سردار و سرکردگان اخلاص شعار، آب صلح و صلاح بریزد و از غضب و سخط سلطانی تحذیر و تخویف نماید که من بعد احدی هنگامه ناسازگاری نه‌انگیزد.

القصه بعد از ارسال ارقام قضانظام، رای جهان آرای خاقانی - که دستور رموز سلطنت و جهان بانی است - چنان اقتضا فرمود که قشلاق زمستان این سال سعادت اشتمال را در ولایت احمد شاهی نمایند و پسر از انقضای موسم شتا، رایت افزاز عرصه اقلیم گشایی گشته به هر سمت که رأی صواب نما اقتضا نماید نهضت فرمایند. لاجرم در هنگامی که خسرو ثوابت و سیار از برج سنبله علم عزیمت افراخت و پرتو نزول به برج میزان انداخت، اعلی حضرت ظل سبحانی به هم‌عنانی تائیدات ربانی و هم‌رکابی توفیقات آسمانی، با امرای والاشان و خوانین سمو المکان و جیوش بحر خروش و بهادران کینه‌کوش، از دار السلطنه کابل الویه عظمت و گیتی‌پناهی به جانب اشرف البلاد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۳

احمد شاهی افراخته، مرحله آرای طریق اقبال گردیدند.

علم‌ها به گردون برافراخت سردرآمد به جنبش سپاه ظفر

ز اردوی والای شه کوه و دشت طراوت‌پذیر و دل‌افروز گشت

پس از قطع ره قلعه قندهار شرف یافت از مقدم شهریار

از فرّ وجود سعادت‌قرین شد آن سرزمین رشک خلد برین

در بیان سوانح ممالک وسیع المسالک هندوستان و به قتل در آمدن عالم‌گیر شاه به تیغ ستم غازی الدین خان و ذکر ورود طایفه مرهته به ولایت مزبور و رسیدن آسیب چشم‌زخم به غازیان موید و منصور و معاودت شاه خورشید کلاه تیمور شاه از دار السلطنه لاهور

سابقا گزارش یافت که خاقان ممالک‌کستان در حین مراجعت از هندوستان، هدایت‌بخش، خلف عالم‌گیر شاه و میرزا بابر برادرزاده آن والا-جاء را از شاه جهان‌آباد طلبیده و غازی الدین خان را همراه نموده، از ولایت متھرا مأمور به استیصال گردن‌کشان طرف شرقی هندوستان فرمودند. بعد از انصرام موکب ظفر هم‌عنان، غازی الدین خان به مقتضای جهالت ذاتی و شقاوت فطری به خیال مخالفت و خودسری افتاده، چشم از حقوق تربیت و جان‌بخشی این حضرت - که درباره او مبذول شده بود - پوشید و به قصد فتنه‌انگیزی، طایفه مرهته را از ولایت دکهن به مملکت هندوستان طلبیده، رهنورد بادیه مخالفت و گمراهی گردید. چون صبیبه رضیه عالم‌گیر شاه در سلک پردگیان سرادق پادشاه خورشید کلاه تیمور شاه منسلک و منتظم و اساس و اتحاد و یکتادلی جانبین مضبوط و محکم بود و غازی الدین خان در این صورت جرأت مخالفت با دو پادشاه شدید الصولت نمی‌توانست نمود، لاجرم از راه

شیطنت و فرومایگی مرتکب بیباکی و حرام‌نمکی گشته، عالم‌گیر شاه بی‌گناه را به غیرحق در بلده شاه جهان‌آباد به قتل رسانید و [درویش را] «۱» از برای پیشرفت کار دست‌آویز کامروایی خود ساخته، جالس سریر سلطنت گردانیده کیفیت این واقعه عظمی و سانحه کبری آنکه غازی الدین خان وزیر بنا به داعیه ضمیر قساوت‌تخمیر، برای کشتن عالم‌گیر تمهید و تدبیر نموده و از راه مکر و

(۱). در اصل، کلمه «درویش» (نام او) وجود ندارد. به قرینه مطلب بعدی «درویش» افزوده شد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۴

تزویر در پیش او رفته معروض داشت که درویش کرامت‌کیش که در این اوقات صاحب کشف و کرامات و من جمله خداپرستان ملکی صفات و از زمره اولیاء الله عالی‌درجات است و اکنون مثل او در ربع مسکون به هم نمی‌رسد و از ولایت ایران وارد این مکان گردیده و جمیع مردم این ولایت از خاص و عام به ملازمت او رسیده‌اند، بر بندگان پادشاه والجاه نیز لازم و متحتم است که مومی الیه را ملاقات فرمایند و از باطن او در ازدیاد رونق امور سلطنت استدعای اعانت و امداد نمایند.

عالم‌گیر شاه- که به مصاحبت فقرا و اولیاء الله راغب و مشعوف بود- به عزم ملاقات درویش از دولت‌سرای خویش برآمده، خانه زین را نورآگین فرمود. آدمهای غازی الدین خان که قبل از وقت به اغوای آن بدبخت در خانه فقیر رفته منتظر ورود پادشاه و مترصد قتل آن بیگانه بودند، به مجرد رسیدن عالم‌گیر شاه از کمین‌گاه برآمده، مشار الیه را به قتل رسانیدند و به اغوای آن رهنورد طریق بی‌آزرمی، مرتکب این قسم بی‌رحمی گشته، شربت شهادت چشانیدند. شاهزاده سعادت‌مند بلندآختر، عالی‌گهر به مجرد شنیدن خبر قتل پدر، مضطرب الاحوال و مضطر گشته، قبل از انتشار و اشتهار آن خبر وحشت‌قرین و پیش از رسیدن غازی الدین خان به گام سرعت از حرمسرا برآمده، خود را به جانب اکبرآباد کشید. آن مدبر دل‌سیاه بعد از کشتن عالم‌گیر شاه، [درویش را] برآورده جالس سریر سلطنت گردانید و حسب التمننا در جمیع کارها دخل و عمل کرده در فکر انعدام بعضی ارباب احتشام- که حلقه‌به‌گوش این عتبه عرش مقام بودند- افتاده به فتنه‌انگیزی پرداخت و طایفه مرهته را- که از ولایت دکن به مملکت هندوستان طلبیده بود- تحریک و تحریص به بی‌حسابی و مردم‌آزاری کرده و به سیم و زر موفور تطمیع و مسرور نموده، به محاربه نجیب خان روئیده- که از جمله هواخواهان این دولت جلیله است- مأمور ساخت. هرچند نجیب خان به سبب کثرت و انبوهی آن گروه فساداندیش و به علت قلت جمعیت خویش تاب مقاومت و طاقت استقامت نداشت، اما به مقتضای غیرت تهیه اسباب جدال و قتال نموده به لوازم قلعه‌داری پرداخت و از عبد الصمد خان صوبه‌دار سرهند کمک طلبیده، عریضه‌ای نیز مشعر بر کیفیت احوال و محتوی به خیرگی کفره ضال، به ایستادگان بارگاه شاه تائیدسپاه تیمور شاه نوشته روانه دار السلطنه لاهور ساخت. نظم

رسید این خبر چون به درگاه شاه به امداد او شد معین سپاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۵ امیر فلک‌رتبه خان مراد که در رتبه است از خوانین زیاد

به همراه جمعی ز مردان کار که تعدادشان بود سیزده هزار

به امداد روئیده مأمور شدروان سوی کفار مقهور شد

ز سرهند هم خان عبد الصمدسپه گردآورد بهر مدد

در اثنای این حال، فوج دکن خبر شد که افواج دشمن شکن

به امداد خان نجیب آمدندبه دار الخلافه قریب آمدند

پس آنگاه کفار هرزه‌دراغیمنت شمرند آن وقت را

برافروختند آتش کین و جنگ‌نمودند عرضه به روئیده تنگ نجیب خان روئیده به سبب عدم آذوقه و قلت اعوان و انصار و کثرت مخالفان جلادت‌شعار، طاقت مقاومت و خوداری نیاورده و صلاح کار در رزم و پیکار ندیده قبل ورود افواج کمکی، امان طلبیده و

از در صلح و سازش درآمده، متقبل دادن باج و خراج گردید. مراد خان میر بخشی که از دار السلطنه لاهور به کمک نجیب الدوله مأمور گردیده و در منزل تهانی سر، سی و پنج فرسخی شاه جهان آباد رسیده بود، خبر مصالحه او را شنیده، رایت مراجعت به جانب دوا به لاهور افراخت و به محاربه آدینه بیگ خان- که مدتی به خودسری و حکومت در آن ناحیت به سر برده توفیق تلثیم عتبه سپهر تعظیم نیافته بود- پرداخت. آن متمرد شقاوت مآب که قبل از وقت قشون بی حساب از طوایف سیک و هنود پنجاب فراهم آورده بود و به دادن درهم و دینار موفور، تهی‌دستان بی عقل و شعور را گمراه کرده به جانب خویش دعوت می نمود، بی محابا قدم در معرکه رزم و هیجا گذاشت و پای جرأت و جلادت در مقابل خان مزبور افشوده رایت خیرگی افراشت.

در خلال این حال، بعضی دون فطرتان بی مال مثل مردم هندوستان و فرق مختلفه بی سروپا و دیگر نمک‌ناشناسان بی آرم هرزه‌درا- که در لشکر مراد خان میر بخشی سرکار والا- بودند- آوازه داد و دهش آدینه بیگ را شنیده به طمع سیم و زر سوی آن مدبر تیره‌اختر شتافتند. برخی دیگر نیز به معاینه این امر غریب از سعادت جانفشانی در راه ولی نعمت حقیقی بی نصیب گشته و رو به وادی هزیمت و گریز تافته، توفیق ستیز و آویز نیافتند و به این سبب شکست در لشکر خان مذکور افتاده، سلک جمعیتش از هم پاشید و به تقدیر ربانی و گردش آسمانی مغلوب و منهزم شده متوجه بست جالندر گردید. نظم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۶ شه کوه تمکین عالم پناه خدیو جهان بخش تیمور شاه

چو بشنید از منهایان این خبر به سرعت فرستاد فوج دگر

که خود را رسانند در پیش او ببنند ره بر سپاه عدو

ز گردان لشکر شکن شش هزار روان شد به امداد آن نامدار

به سرداری فوج نصرت یزک تعیین شد سرافراز خان ختک مشار الیه با شش هزار سوار جزّار از قشون‌های اتک و ختک، از حضور فیض گنجور مأمور به کمک گشته و ایلغار کرده در بست جالندر به مراد خان میر بخشی پیوست آن پلنگ قلعه شهامت و مردانگی، بعد از ورود سپاه کمکی، مصمم میدان کارزار و آماده معرکه گیرودار شده و رایت جرأت افراخته، به عزم رزم، میان همت مضبوط و محکم بست. آدینه بیگ خان نیز میرزا بیگ خان ازبک و صدیق خان و راجه بهیوب چند و بخشیده بیگ خان بخشی را با دوازده هزار سوار جزّار از نوکران قدیم خویش و سی هزار نفر از هنود ضلالت کیش، مأمور میدان کرده به محاربه مراد خان فرستاد و در سواد قریه پهنگواره تلاقی فتّین و مجادله عسکرین اتفاق افتاد. سرافراز خان ختک که با مراد خان صفایی نداشت و قبل از وقت از کثرت سپاه آدینه بیگ خان خایف و هراسان گشته، نقش خوف و وسواس و خط رعب و هراس بر لوح ضمیر می‌انگاشت، در عین گرمی هنگامه حرب و پیکار و کوشش بهادران جلادت آثار، پشت به معرکه کارزار نموده رو به وادی فرار نهاد و به این سبب پای ثبات و استقامت لشکریان مراد خان از مضمار هیجا لغزیده سلک جمعیتش بار دیگر از انتظام افتاده و مشار الیه با قشونی که همراه داشت رایت رجعت به جلال آباد لاهور افراشت. هرچند آدینه بیگ خان بعد وقوع این دو فتح- که از تقدیرات ربانی و قضایای آسمانی نصیب او شده بود- مغرور گشته، خود را رستم روزگار می‌پنداشت؛ اما از آنجا که سطوت شدید الصولت اقبال پادشاهی رعب افکن دل وحشت منزل آن رهنورد طریق گمراهی گردیده بود، چون سیماب بی‌قرار و قرین خوف و اضطراب شده، جرأت توقف در آن ولایت ننمود و از وفور بیم و تشویش اکتفا به جمعیت خویش ننموده و به عزم آوردن راگهو و ملهار، سرکردگان طایفه مرهته- که به اغوای غازی الدین خان بر سر عبد الصمد خان صوبه دار سرهند رفته، جنگ و پیکار داشتند- متوجه ولایت مزبور گردید و در آنجا با کفره مارق منافق متحد و متفق گشته به خان مزبور پیچید. آخر الامر او را به بهانه صلح و سازش از پرخاش و آویزش و کشش و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۷

کوشش منع نموده، به عهد و قسم از قلعه سرهند بیرون طلبید. مشار الیه که به جهت عدم استعداد و اتمام اسباب قلعه‌داری، طالب

صلح و راغب سازگاری و راضی به باج‌گزاری و خراج‌سپاری شده بود، از راه ناچاری دست از محاربه و قلعه‌داری برداشته و سخن دروغ از صدق بی‌فروغ او را راست پنداشته، برای مصلحت کار به عزم ملاقات را گهو و ملهار از قلعه سرهند برآمد. نظم برآمد ز قلعه چو آن نامور اعدای بدبخت نکبت‌اثر

مقید نمودند او را نخست کمرها به تاراج بستند چست

نکردند ترک نزاع و نفاق گرفتند از نوکرانش یراق بعد استیصال عبد الصمد خان و تاراج نمودن اموال قلعه‌گیان، آدینه بیگ شقاوت نصیب، طایفه مرهته را به مواعید ابله‌فریب، تحریک و ترغیب به رفتن پنجاب کرده به اتفاق آن گروه بت پرست باطل‌پژوه، عازم ولایت مذکور گشته کمر شرارت و فسادانگیزی بست.

پس از رسیدن این اخبار به مسامع حقایق مجامع پادشاه تیمور شوکت والاتبار، خان جان خان، سردار را- که وزیر و صاحب‌اختیار آن سرکار بود- با ده دوازده هزار سوار جرّار، از حضور فیض گنجور مهرآثار به مدافعه آن جماعه ضلالت‌شعار مرخص و مرحله‌پیما گشته، در جلال‌آباد به مراد خان میر بخشی و قشون‌های سابق پیوست. در اثنای این حال به وضوح انجامید که جمیع متمرّدان و مفسدان آن ممالک به راگهو و ملهار و آدینه بیگ اتفاق نموده قریب دویست پنجاه هزار نفر پیاده و سوار فراهم آمده‌اند و من حیث المجموع برای جدال و قتال مهیا و آماده‌اند. چون قشون همراهی خان جان خان در مقابل افواج دشمنان نامعلوم و در جنب کثرت آن گروه انبوه ناپیدا و کالمعدوم بود و به علاوه این رؤسا و سرکردگان سپاه پادشاهی نیز به مشار الیه نفاق ورزیده، به سبب رشک و حسد و هم‌چشمی که با یکدیگر داشتند، به لوازم جدال و قتال کوشش بلیغ نمی‌نمودند. بنابر آن خان جان خان وزیر، صلاح کار در محاربه و داروگیر ندیده، بلکه مصلحت به مراجعت دانسته در همان زمان به اتفاق مراد خان رایت معاودت به جانب دار السلطنه لاهور افراخت و به قلع و قمع بعضی و مفسدان و متمرّدان- که بر سر راه مسکن و مأوی داشتند و به آحاد لشکر ظفرپیکر دست‌اندازی نموده و گردن خودسری می‌افراشتند- پرداخته مساکن و اماکن آنها را خراب و مسمار ساخت.

بعد از رسیدن خان جان خان به حضور فیض گنجور، پادشاه مؤید منصور اراده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۸

نمودند که اهالی حرم محترم و نوامیس خوانین عقیدت‌توأم را با بنه و احوال و اثقال مردم اردوی کیهان‌پو، به سبیل استعجال روانه دار السلطنه کابل سازند و خود به نفس نفیس با قشونهای جریده جرّار در ولایت مزبور استقامت نموده، به استیصال اعدای خذلان‌مآل پردازند. خان جان خان مزبور که مدتها به حکومت و سرداری آنجا مأمور و واقف راه رسم ولایت مزبور بود و بلدیت تام تمام داشت، به سبب قَلت سپاه پادشاهی و کثرت آن سرگشتگان تیه شقاوت و گمراهی، مصلحت در توقف پادشاه بهرام‌صولت ندانسته به اتفاق سایر امرا و ارکان دولت در خدمت فلک‌رفعت رفته بدین‌سان معروض داشت. نظم:

که ای پادشاه فلک‌منزلت سر سرکشان باد خاک رخت

در این وقت گردن‌کشان بالتمام به پیکار ما کرده‌اند ازدحام

گروهی ز کَفّار نصرت‌شعار که اعدادشان هست سیصد هزار

به هنگامه‌جویی کمر بسته‌اند به ملهار و آدینه پیوسته‌اند

قشونی که بالفعل همراه ماست کجا در خور کثرت اشقیاست

نداریم این جا سپاه گران که گردد حریف دغل‌پیشگان

همان به که فسخ عزیمت کنی به سرعت ز لاهور حرکت کنی

به سوی پیشاور فرازی علم‌در آنجا کنی جمع خیل و حشم

پس آنگه به اقبال و فتح و ظفرشوی با سپاه قیامت‌اثر

به فرّ شهی عازم این دیارز کفار سرکش برآری دمار

بکوبی سر باغیان ضلال‌دهی مفسد ملک را گوشمال پادشاه مصلحت‌سنج عذرنیوش و شهریار سخن‌رس تائید جیوش، به اقتضای خرد راه‌نما به صوابدید خان جان خان و بقیه امرا عمل فرموده به تهیه اسباب کوچ پرداختند و به پیش‌خانه کشان پیش‌خانه جاه و جلال، حکم به افراختن سرادقات اقبال نموده، غازیان موید و منصور را از بلده لاهور به خارج شهر مأمور ساختند و امرای دولت‌خواه و خوانین کارآگاه را به حضور فیض گنجور طلبیده و به دستور معهود بنای تیپ‌بندی و صف‌آرایی گذاشتند و میمنه و میسر و قلب و جناح سپاه احتیاطا آراسته و حراست هر طرف از اطراف لشکر را به یکی از امرا واگذاشته، میر هزار خان الکوزی را به چنداولی سپاه ظفرمقرون و محافظت عقب اردوی همایون گماشتند و در اسعد ساعات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۹

و اشرف ازمنه و اوقات، بر ادهم جهان‌پیمای گیتی‌نورد و اشهب کوه‌پیکر هامون گرد برآمده، رایات فتح و ظفر به سمت الکای پیشاور افراشتند.

بعد از ورود به منزل وزیرآباد، ارباب بغی و عناد، با موازی دویست هزار پیاده و سوار خود را به عقب موکب فیروزی‌شعار رسانیده و به میر هزار خان دچار گشته، طرح رزم و پیکار انداختند. پادشاه موفق منصور که از دریای مزبور عبور فرموده بودند، به معاینه خیرگی آن رهنوردان طریق سرگشتگی، چون شیر ژیان و ببر دمان آشفته و خشمگین گشته از فرط غیرت و شجاعت که جبلی و فطری آن حضرت است، خواستند که خود به ذات مقدس و وجود اقدس، به عزم استیصال آن گروه مغرور از دریای مذکور عبور فرمایند. لیکن خان جان خان وزیر و باقی امرای صایب‌تدبیر صلاح در عزیمت پادشاه سپهرسریر ندیده، به هزار عجز و الحاح، مانع حرکت آن حضرت گردیدند و حسب الامر اعلی قشونهای مغلیه و اوزبکیه را از موکب منصور مأمور به عبور کرده، به کمک میر هزار خان فرستادند. هرچند بهادران نبرد آزما و مبارزان جلادت‌اتما در آن روز قیامت آشوب به قوت بازوی دشمن کوب، کشش و کوشش خوب نموده و محاربات عظیم با غنیم لئیم کرده، دادمردی و مردانگی دادند، اما چون افواج کفره ضلالت‌مآب در کثرت و انبوهی زیاده از تراکم سحاب بودند، کار از پیش نرفته و کشش و کوشش منفعتی نبخشیده، مآل حال آسیب عین الکمال به سپاه اقبال رسید و میر هزار خان الکوزی - که به چنداولی لشکر مقرر شده بود - با یاسین غلجایی در آن حیص و بیص به دست استیلای مقاهیر افتاده مبتلا و دستگیر گردید و در این رزم‌گاه محشر آثار از سرکردگان نام‌دار، الله یار خان داروغه صندوق‌خانه و امید خان قابوچی‌باشی و حاتم خان شاه سیون به درجه شهادت فایز گشته، راه منزل آخرت پیمودند و بقیه قشون متوجه اردوی همایون شده، نقد حیات از آن آشوب‌گاه قیامت علامات ربودند و کفره فساداندیش نیز صلاح در توقف خویش ندیده، به گام سرعت مراجعت به لاهور نمودند. خان جان خان وزیر که پادشاه سپهرسریر را از وقوع قضیه شکست غازیان حق‌پرست دلگیر و افسرده‌خاطر و در استیصال کفره فسادمآثر، مبرم و مصر دیده بود و بنابر بواعث چند ارتکاب و مبادرت در جنگ نمی‌توانست نمود، به انواع تمهیدات و تدبیرات شعله غضب قیامت لهب پادشاه والانسب را منطفی ساخته، محرّک اردوی کیهان‌پو گردید و اعدای بی‌نام و ننگ را به زبان تیر و تفنگ، جواب داده در رکاب ظفرانتساب آن مهر سپهر عظمت و شهریاری،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۰

با پاس مراتب محافظت و هوشیاری، راه مقصد سر نموده سالما و غانما به الکای پیشاور رسید. بعد از عبور و مرور موکب منصور، راگهو و ملهار سرکردگان کفره پرغرور در ولایت لاهور توقف کرده، مبلغی از زر و سیم که مقصود آنها بود به دست آوردند.

[وقایع سال دوازدهم]

وقایع سال فرخنده‌فال دوازدهم فرمان‌فرمایی این لشکرکش عرضه جهانگشایی مطابق سنه ۱۱۷۱ هجری نبوی موافق سال پارس نیل

ترکی

در حینی که موکب پادشاه فریدون فر جمشید اقتدار، مانند ابر بهار سایه گستر به دار القرار قندهار بود، شهریار خاوری انتساب آفتاب، به تاریخ یازدهم ماه رجب المرجب ۱۱۷۱ موافق سال سعادت اشتمال پارس ئیل ترکی به مبارکی و فرخندگی از خلوتکده حوت برآمده، دولت محل محل را به میامین وجود نورآمود، رونق موفور و زیب و زینت نامحصور بخشید و نسیم فرحت آثار بهار به گلستان روزگار وزیده نوروز بهجت افزا، غم فرسای خاطر پیر و برنا گردید.

بهار عالم آرا جلوه گر گشت اساس ظلم دی زیر و زبر گشت

طراوت یافت از نو باغ و بستان شد از لطف هوا عالم گلستان مقارن این حال میمنت مآل، کیفیت فسادانگیزی غازی الدین خان در ممالک هندوستان و چگونگی شهادت عالم گیر شاه رضوان مکان و خبر طغیان کفره ضلالت نشان و درآویختن آن گروه مغرور با سپاه منصور و حرکت پادشاه خورشید کلاه تیمور شاه از لاهور، معروض حجاب بارگاه اقبال گردید و جمیع سوانح که در ولایت مذکور به حیز ظهور آمده بود، کماکان به عرض ایستادگان محفل سعادت بنیان رسید. نظم

به سمع شهنشاه والاتبار رسید این خبرها چو در قندهار

برآشفط طبع مبارک چنان که پیچید بر خود ز هول آسمان

برآورد سر شعله غیرتش شده فرض بر ذمّت همتش

که لشکر کشد سوی هندوستان برآرد دمار از همه سرکشان نیران قهر و غضب دوزخ لهب قهرمان جلال، التهاب و اشتعال یافته، رأی جهان آرا- که مرآت حقایق اشیاء و آئینه گیتی نماست- چنان اقتضا فرمود که به تفضلات الهی از اشرف البلاد احمد شاهی نهضت نموده و عساکر نصرت مآثر را از اطراف و اکناف به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۱

موکب ظفر کوکب طلبیده، تابستان به دار السلطنه کابل ییلاق نمایند و بعد از انقضای ایام تابستان، در موسم خزان با جیوش بحر خروش و غازیان کینه کوش و بهادران ظفر هم دوش، رایت افزا معرکه دشمن دازی و خصم سوزی گشته، رو به ممالک وسیع المسالک هندوستان فرمایند. لاجرم ارقام مرحمت توأمان به سرافرازی محمد نصیر خان حاکم بلوچستان و سایر سرداران و سرکردگان لشکر اقبال همعنان، شرف نفاذ یافته مقرر شد که همگی با سپاه فیروزی دستگاه، عزیمت درگاه آسمان جاه نموده، در ولایت کابل جبهه بندگی به آستان ملایک پاسبان ساینند. بعد از ارسال ارقام قضاتوأم، به تاریخ دوازدهم ماه شعبان المعظم، الویه نصرت بر همعنانی تائیدات ایزد دادگر و هم رکابی سپاه فتح و ظفر، از بلده احمد شاهی ارتفاع یافته، کوکبه والا، محل مشهور به منزل باغ را زیب و زینت اعلی علین بخشید و آن باغ طراوت نشان، از میامن قدوم میمنت لزوم شهریار زمین و زمان، رشک افزای حدائق جهان شده، سر هر شجری از اشجارش به ذروه سدره المنتهی رسید.

روز دیگر در آن منزل خیراثر، مزاج وهیاج اشرف از طریق اعتدال منحرف گشته، تب محرق عارض ذات فرخنده صفات همایون گردید و ایام آن عارضه به ده پانزده یوم انجامید. حکیمان عیسی دم و طبیبان مسیح اقدام، به معالجه و مداوا پرداخته در ازاله مرض کوشش موفور و سعی مشکور فرمودند و جمیع امرا و ارکان دولت نذورات و صدقات به ارباب استحقاق داده، به هر چیزی که بیشتر تعلق داشتند، تصدق فرق فرقدان سالی مبارک نمودند؛ تا آن که الطاف حکیم علی الاطلاق شامل حال پادشاه حمیده اخلاق شده، از شفاخانه «ما هو شفاء رحمه للمومنین»، شفای عاجل و صحت کامل داد و ذات اشرف رو به عافیت و بهبود نهاد. ابواب مسرت و شادمانی به روی اعلی و ادانی مفتوح گشت، فحمدا له ثم حمدا له. بعد از صحت یافتن ذات کثیر البرکات مجمع الحسنات، موکب نصرت آیات از منزل مزبور حرکت نموده به طی طریق اقبال پرداخت و صیدافگنان و شکارکنان قطع منازل و مراحل کرده، به تاریخ هفدهم ماه رمضان المبارک، دار السلطنه کابل را مرکز الویه فلک فرسا ساخت و در همین اوان

سعادت اقتران، عرایض راجه‌های جمو و کوهستانات کشمیر به درگاه پادشاه سپهرسریر رسیده، چنان به وضوح انجامید که طایفه مرهته آوازه آمد آمد سپاه اقبال و طنطنه کوس رعد آهنگ غازیان فیروزی‌مآل را شنیده و سه منزل یکی کرده طبل کوچ را نواختند و از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۲

ولایت لاهور برآمده، علم رجعت به جانب مملکت دکهن افراخته‌اند. چون مطمئن نظر آفتاب‌اثر این بود که آن گروه مخدول را گوشمال معقول داده به سزای ناهنجار رسانند، لاجرم بعد از اصغای این خبر به جمع‌آوری لشکر ظفرپیکر پرداخته، می‌خواستند که با قشونهای جریده و جرّار به جناح استعجال تعاقب آن فته ضال نمایند. در خلال این حال، نصیر خان بلوچ خیال محال و آرزوی پوچ نموده، سر از ربقه اطاعت و فرمان‌بری پیچید و سالک طریق معصیت و نافرمانی گشته و از منهج قویم عبودیت و مسلک مستقیم فدویت، انحراف ورزیده و به این تقریب تنبیه و تأدیب کفره شقاوت نصیب به عقده تأخیر و تعویق افتاده، قلع و قمع طایفه بلوچیه بر ذمت سمت خاقانی لازم و متحتم گردید.

شرح کیفیت مخالفت نصیر خان بلوچ حاکم بلوچستان و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه از الکای پیشاور به درگاه عرش بنیان

سابق گزارش یافت که در حین حرکت اعلیٰ حضرت ظلّ اللّٰهی از اشرف البلاد احمد شاهی، مقرر شده بود که نصیر خان حاکم بلوچستان تدارک سفر هندوستان دیده، کمر اخلاص و جانفشانی بر میان بندد و خود را در ولایت کابل به رکاب ظفرانتساب رسانیده، فیض یاب سعادت ملازمت و زمین‌بوسی گردد. هرچند مشار الیه به موجب فرمان قضاجریان به جمع‌آوری قشون بلوچ پرداخته و رایت عزیمت افراخته وارد منزل کورک گردیده بود، لیکن در آن بین، خبر وحشت‌اثر عارضه پیکر کرامت‌مظهر همایون را- که مدار ربع مسکون است- شنیده و طایفه مرهته را که در ممالک هندوستان بو الفضولی و طغیان نموده بودند، بر سپاه اقبال مستولی تصور کرده، خیال محال نمود و تخم تمنّای بیجا و بذر هوس و هوا در مزرع دل ریخته، به فکر باطل و اندیشه تباه و عاطل افتاد و قدم در صحرای محال‌اندیشی و بو الهوسی نهاد و چشم از حقوق عاطفت خدیو قدر قدرت پوشیده و آرزوی تسخیر محالات قندهار نموده، رو از آستان اقبال‌آشیان برتافت و توفیق عتبه‌بوسی- که سرمایه سعادت جاویدانی و پیرایه دولت دو جهانی او بود- دریافت و قریب شصت، هفتاد هزار قشون از شال و مستنگ و قلات و گیج و مکران الی دریای شور- که محال نشیمن آن اتباع و اشیاع شیطان می‌باشد- فراهم آورد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۳ در کوه خواب کرده به یک‌جای با پلنگ در دشت آب‌خورده به یک حوض با ذئاب یا زنده همچو یوز و شکم‌بنده همچو خرس درنده همچو گرگ و رباینده چون کلاب و خانواری احشامات بلوچ را از سمت کوهستان دسترس غازیان درّانی کوچانیده و در قلعه قلات برده سکنا داد و زیادتیی خانواری بلوچیه که در قلعه جا نشده بودند، به طرف پيله- که راه آن مشتمل بر کوهستانات عظیم بسیار بلند و محتوی بر قلعه‌جات محکم فلک‌مانند است- فرستاد و غلّات کیچی و شال و مستنگ و غیره محالات بلوچستان را تمام جمع و در قلعه قلات انبار نموده، کمر به مخالفت و نافرمانی بست و حسب الواقع تهیه و تدارک قلعه‌داری و قلعه‌گیری دیده و در شال سنگر بسته با قشونهای جریده و جرّار نشست و در آنجا اکثر اوقات به طوایف بریجی و ترینی و کاکری و بامیزی و غیره افاغنه سکنه احمد شاهی، تطاول و دست‌اندازی کرده و بنای تاخت و تاز گذاشته بود.

طوایف مزبور نیز به پشت گرمی قوت اقبال ابدی اتصال پادشاه مظفر و منصور، کمر به مدافعه و جدال بسته، با وجود قلت جمعیت، افواج متکثر او را به فحوای «و کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره» به اذن الله مغلوب و منهزم می‌ساختند و در هر رزم جمع کثیری به خاک هلاک می‌انداختند. از آن جمله روزی جماعه کاکری به حسب اتفاق با اهل بغی و نفاق، دچار معرکه‌آرایی رزم و پیکار

شده به مدافعه و مجادله پرداختند و رستم خان بلوچ را با چند نفر سرکرده دیگر کشته رایت مردی افراختند.

القصه در این مقدمه، کل سکنه بلوچستان با نصیر خان عهد و میثاق در میان آورده اتفاق نموده بودند که تا جان دارند، از برای او کشتش و کوشش نمایند. لیکن میر جهانی خان و میر جنگی خان و میر چاکر خان و میر آدم خان، برادران قایم خان بلوچ و فاضل خان پسر مشار الیه پاس اخلاص و حقوق نمک خوراکی اوجاق کیوان رواق را منظور داشته، پا از دایره ادب بیرون نهند و نصیر خان را نیز در لباس دوستی از این حرکت مانع می‌بودند، اما به مضمون این که.

با سیه‌دل چه سود، گفتن وعظ‌رود میخ آهنین در سنگ نصایح ایشان به آن جاهل نادان سودمند نگردید. مشار الیه ترک رفاقت او کرده در قلعه اسکل کوه، محل سکنایی ایشان که در یک فرسخی قلعه قلات واقع است رفته و در به روی نصیر بسته، راه محاصمت گشودند. نصیر خان قلعه ایشان را محاصره کرده شروع در لوازم قلعه گیری گیرد. مومی الیه دامن مردی بر میان جان استوار ساخته و همت بر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۴

حراست قلعه گماشته، حتی المقدور در مدافعه می‌کوشیدند، تا این که سرب و گلوله قلعگیان به اتمام رسید و در عوض سرب، گلوله طلا و نقره گداخته و گلوله ریخته در تفنگ پر کرده به دشمن می‌زدند و از فقدان آذوقه، گوشت گاو و خر و اسب و میته می‌خوردند و هر روز مسرعان به پایه سریر اعلی فرستاده حقیقت حال تنقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل قلعه عرض می‌کردند.

چو شد این حقیقت به کزات عرض چنان گشت بر ذمت شاه فرض

که لشکر کشد سوی ملک بلوچز کابل بکوبد فرو کوس کوچ

لهذا مقرّر شد از پیشگاه که شاه فلک‌قدر، تیمور شاه

ز پیشاور آید به پای رکابز الطاف بی حد شود کامیاب به موجب فرمان واجب الازعان، رایات عالیات پادشاه تیمور شوکت سکندرشان و الویه جاه و جلال شهریار سعادت‌مند کامران، از الکای پیشاور ارتفاع یافته طلعه سپاه نصرت فرجامش در همین ایام میمنت انجام، وارد موضع بتخاک، سه فرسخی دار السلطنه کابل گردید.

چو بشنید خاقان صاحب شرف که نزدیک آمد گرامی خلف

از این مژده نیک شد شادمان به فرمانبران داد فرمان چنان

که خدمت گزاران در گه تمام‌امیر و وزیر و همه خاص و عام

به تقبیل در گاه عرش انماشتابند همراه شهزاده‌ها امرای کامکار ذی شوکت و سرداران ذوی الاقتدار هزبرصوالت و سایر خوانین عظمت آئین نامور، سرکردگان ذی‌شان لشکر ظفرپیکر، در رکاب شاهزاده‌های عالی منزلت و الامقدار بلند اختر، در استقبال آن شهسوار عرصه دولت و اقبال استعجال کرده، به احراز ملازمت او چهره اعتبار برافروختند و از تلثیم عتبه سپهر تعظیم، سرمایه سعادت و افتخار اندوختند. بعد از حصول ملاقات بهجت‌علامات، شاهزاده‌های خجسته‌صفات آن بدر منیر را هاله‌وار در میان گرفته و امرای نام‌دار و سپهسالاران عالی‌مقدار و عساکر نصرت‌مآثر ظفرشعار نیز از عقب و یمین و یسار مانند خیل کواکب سیّار، صف بسته در ظلّ علم‌های خورشیدتاب نورافشان که چون رایت آفتاب از اوج آسمان درخشان بود، هریک به جا و پایه خویش در موکب نصرت کیش متوجه شهر گردیدند و آن مهر سپهر سروری و آفتاب فلک برتری، به هزاران عزّت و جلال، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۵

بیت الشرف دولت و اقبال رسیده، در هنگام بار عام که خاقان انجم‌حشم ثریامقام، متوجه سان و مشغول ملا حظّه عساکر فیروزی فرجام بودند، کامیاب سعادت ملازمت گردیدند.

گل گلشن آرای شاهنشهی چراغ شبستان ظلّ الهی

فرازنده افسر عزّ و جاه‌شه بن شهنشاہ تیمور شاہ
 به تسلیم شه دست بر سر نهادز روی ادب دست بسته ستاد
 وز آن پس زبان فصاحت گشوددعا و ثنای شهنشہ نمود
 بخواندش ز رأفت شهنشاہ پیش طلب کرد او را به نزدیک خویش
 گرفتش در آغوش، از فرط مہربزد بوسہ بر روی خورشیدچہر
 چو دل، داد او را بہ پهلوی جانوازش نمودش فزون ز انتہا
 نشستند باہم، دو مالک رقاب‌قران کردہ با ہم مہ و آفتاب
 بسی ملک کابل کشید انتظار کہ روزی چنین بیند از روزگار

در بیان نہضت اعلیٰ حضرت ظل اللہی از دار السلطنہ کابل بہ جانب اشرف البلاد احمد شاہی و ذکر دیگر صادرات آن اوقات

القصہ چون اخبارات فسادانگیزی نصیر خان و وفور جمعیت آن رهنورد فیافی بغی و عصیان، ہر روز معروض ایستادگان پایہ سریر
 عرش توأمان می گردید و عرایض سرخیلان ایلات، مشعر بر این کہ نصاب جمعیت نصیر خان بہ یک صد ہزار کس رسیدہ و تا
 موکب ظفرکوکب نصرت‌نشان نہضت بہ سمت بلوچستان نفرماید، از عہدہ دفع شرّ او نمی توانند برآمد، متواتر و متوالی بہ نظر انور
 می رسید. بنابر آن نایرہ غضب شاہانہ دربارہ نصیر التہاب یافتہ و وصول این اخبار موحش، عایق عزم سفر ہندوستان و مانع استیصال
 طایفہ مرہتہ ضلالت‌نشان گشتہ، تنبیہ و تأدیب نصیر کہ در قرب جوار، با این حرکت ناهنجار دلیری کردہ بود، پیش‌نہاد ہمت علیا
 گردید.

چو تنبیہ آن خیرہ بدشعاربشد وجہہ ہمت شہریار
 بہ احضار افواج و خیل و حشم شد از دفتر شاہ صادر رقم خاقان مؤید صاحب‌عزم و سلطان جمشید بزم رستم‌رزم، قبل از حرکت
 رایات عالیات، دوست محمد خان بریجی و زین خان وردک و خضر خان ہزارہ و دلیل خان و عنایت خان
 تاریخ احمدشاہی، ص: ۳۶۶

برکی را با فوجی از غازیان رکابی، بہ صیانت حوالی و حواشی احمد شاہی روانہ آن سمت کردہ، مأمور بہ توقف شورابک
 فرمودند و ارقام قضا فرجام بہ سرفرازی رؤسا و سرخیلان ایلات بریجی و ترینی و کاکری و غیرہ احشام فرستادہ اعلام نمودند کہ در
 استواری قلعبجات و استحکام بہ سقناقات پشت بہ دیوار اطمینان دادہ، رخنہ در بنیان ثبات و قرار راہ ندهند کہ بہ عنایات پروردگار
 با دلیران نصرت‌نشان، مانند مہر گیتی فروز از ابلق شب و روز، دو اسپہ مرحلہ آرا و جادہ پیما گشتہ، بہ سروت خصم تہ روزگار
 می‌رسیم.

بہ تنبیہ و تأدیب قوم بلوچز کابل کنون می‌نمایم کوچ
 بہ تأیید پروردگار جہان‌بجینیم با لشکر بی کران

نمائیم آہنگ میدان جنگ بکوییم فرق عدو بی‌درنگ و چون مقرر شدہ بود کہ عساکر ظفرماثر از اطراف و جوانب، عزیمت رکاب
 سعادت انتساب نمایند و بر جناح استعجال راہ مقصد بپیمایند، لہذا در این اوان سرداران و سرکردگان سپاہ نصرت‌پناہ، ہریک با
 جمعیت خود رو بہ درگاہ آسمان جاہ آورده، غبار بارگاہ عرش اشتباہ را کحل الجواہر دیدہ امید نمودند و در ظل ظلیل عاطفت
 خدیو بلنداقبال، مرفہ الحال، بہ فراغ بال آسودند. بعد از ورود غازیان منصور و سرانجام جمیع مہمات و امور و انتظام کارہای
 نزدیک و دور، اعلام فیروزی فرجام و الویہ فتح ارتسام، بہ تاریخ بیست و سوم ماہ ذی قعدۃ الحرام، سمت ارتفاع یافتہ بہ جانب
 مقصد، پرچم کشورگشایی و جہان‌آرایی گشود.

شه در درّان والا گهر بر آمد به پشت سمند ظفر

سپاهی به هم کرده چون کوه قاف همه سنگ فرسا و آهن شکاف موکب اقبال به طالع بی زوال و بخت فرخنده مآل، بر سیل سرعت و استعجال، طی منازل و قطع مراحل کرده، طریق فتح و ظفر می پیمود و چون روز گیتی افروز عید سعید قربان نزدیک بود و اردوی کیهان پو تا روز مزبور به اشرف البلاد احمد شاهی نمی رسید، لاجرم اشارت سراسر بشارت از عرض راه صادر گردید که شیرینی و اسباب شیلان آن روز سعید بهجت تمهید را از احمد شاهی به شهر صفا آورده حاضر و موجود داشته باشند.

پس اردوی اعلی، منزل به منزل وارد شهر صفا گشته به تاریخ هشتم ذیحجه در کنار حصار نزول اجلال نمود و در آن جا سرادقات اقبال و جاه، همدوش آسمان ماه شده، سر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۷

به فلک الافلاک سود و خیام گوناگون بهادران و ملتزمان رکاب نصرت مقرون نیز رشک افزای گلهای کوه و هامون گردیده، صفا بر صفای شهر صفا افزود. روز دیگر که نهم ماه ذیحجه و روز عرفه بود، فرمانبران و خدمتگذاران به تهیه شیرینی و شیلان و ترتیب انجام عید پرداخته، محفل در کمال خوبی آراستند.

یکی جشن شاهانه کردند راست مهیا در او هرچه اندیشه خواست

امیران شایسته کاردان به خدمت نمودند محکم میان و در روز عید قربان شترهای کوه کوهان برای قربانی به اقسام تجملات گوناگون آراسته، به درگاه عرش اشتباه حاضر ساختند و جان نثاران بارگاه انواع حلویات و تنقلات سرانجام نموده، به کشیدن شیلان پرداختند. شهریار کشور گشا نماز عید و آداب آن روز سعید را ادا نموده و پیرایه بخش سریر عزّ و شرف گشته، قدم بر بساط جهان آرائی نهادند و ابواب مسرت بر روی ارباب دول و مسکنت گشادند. بر یمین و یسار تخت فیروزبخت آن منظور انظار مرحمت پروردگار، مقربان و خاصان نامدار هریک در جا و مقام خویش آرام قرار گرفته به فراخور قدر و منزلت جابجا در حضور فیض گنجور ایستادند.

شهنشه تکیه زد بر مسند نازبه عشرت رنج سوز و گنج پرداز

فروزان از جبینش فرّ شاهی زمین تا آسمان نور الهی

به گرد مسند عالم پناهش جهانی از بزرگان سپاهش

به رسم بندگی استاده بر پای سر هریک ز رفعت آسمان سای

به حشمت هر یکی افراسیابی سپهر برتری را آفتابی

ز فیض دولت صاحب قرانی سراسر در نشاط کامرانی

زمانه برگ عشرت ساز کرده فلک درهای دولت باز کرده نغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان تیزچنگ، به نغمات دلاویز و ترنمات شکرریز، غم زدای خاطر مجلسیان گردیدند و فراشان چابک دست، خانهای حلویات گوناگون و تنقلات حلاوت مقرون به محفل همایون آورده بعد از آن شیلان از حد افزون به جهت امرا و سایر الناس کشیدند.

پس از جشن ایام عید الضحی غلام نکوکار کشور گشا

امیر فلک رتبه ارجمند قراول بگی سپه شه پسند

به تنبیه و تأدیب و قمع نصیر مرخص شد از شاه آفاق گیر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۸ پس از رفتن خان نصرت لواخدیو جهان هم ز شهر صفا

بجنید با لشکر بی شمار به تعجیل شد عازم قندهار بعد از ورود اعلی حضرت ظل الهی به اشرف البلاد احمد شاهی، معروض ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر گردید که دوست محمد خان و عبد الوهاب خان و صاحب خان و دلاور خان بریجی و زین خان

و دلیل خان و عنایت خان و خضر خان و غیره غازیان برکی و وردک- که سابقاً مأمور به توقف شورابک شده بودند- به طریق چپاول متوجه بشکی و خاران گشته و در آن جانب به قلعه‌ای از قلعه‌های طایفه بلوچیه یورش برده قلعه مزبور را جبرا و قهرا به حیطه تصرف و تسخیر درآورده‌اند؛ گروه کثیر اسیر و دستگیر نموده و موازی سیصد و پنجاه نیزه سر از آن گروه فتنه‌پرور گرفته با غنیمت بسیار مراجعت به شورابک کرده‌اند. نصیر خان این خبر را شنیده و ننگ بلوچی دامن گیر او شده، با قشون بی‌شمار و لشکر بسیار بر سر شورابک ایلغار نموده است. دلاوران قلعه‌دار، سپر ممانعت و مدافعه بر رو کشیده در محافظت و محارست قلعه‌های خود کوشش بلیغ به ظهور رسانیده‌اند. طایفه بلوچ چون سعی خود را بیهوده و پوچ یافته، دست از شورابک برداشته متوجه تسخیر قلعه میرزا مصطفی خان بریجی گردیده‌اند و لقمان خان حاکم شورابک و عبد الوهاب بریجی و زین خان وردک و باقی غازیان و بهادران مأمورین شورابک نیز با قشون‌های آراسته خود به مجادله و مقابله آنها شتافته و آثار شهامت و مردانگی به ظهور رسانیده و آن جماعه وخیم العاقبه را شکست داده، از حوالی قلعه پس نشانیده. لذا آن فئه مغلوب و منکوب، به موضع توب- که مشهور به توب شهدا و میان محال شورابک واقع است- رفته و باز روز دیگر بر سر قلعه میرزا مصطفی خان یورش برده از قوت اقبال ابدی اتصال سایه ذو الجلال، بار دیگر مغلوب گشته به سمت توب طریق هزیمت پیمودند و نصیر با جمعیت کثیر در آنجا نشسته است و هر روز به همین نهج فیما بین طرفین و میان فریقین حرب و جدال واقع می‌شود و اکنون که آوازه آمد آمد سپاه اقبال، پرده گشای مسامع سکنه آن محال شده است، نصیر با جمعیت کثیر از جایی که بود دو منزل پیشتر آمده و مستعد حرب و جدال و آماده خذلان و نکال می‌باشد و به کثرت متجئده طایفه بلوچیه غرور موفور دارد. چون اخبار خیرگی آن رهنورد تیه ضلالت و سرگشتگی به نهجی که ذکر شد به وضوح پیوست، چهره غیرت شاهانه افروخته قطع و فصل کار او به قبضه شمشیر تیز که جواب نافهمان باطل ستیز محول به زبان اوست،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۹

مرجوع گردید.

در بیان عزیمت خاقان ممالکستان به جانب ولایت بلوچستان و وقوع محاربات نمایان فیما بین سپاه اقبال و نصیر خان و ظفریاب شدن ملتزمان موکب نصرت‌نشان بر گروه مخالفان

موکب ظفر فرجام که در چهاردهم ماه ذیحجه الحرام، داخل احمد شاهی شده بود، سه روز در شهر مذکور توقف و روز چهارشنبه هجدهم ماه مزبور کوچ نموده به منزل ذاکر عزّ و رود بخشید و در روز پنجشنبه نوزدهم رایات آفتاب شعاع از آنجا نیز ارتفاع یافته و طی منازل کرده در مرحله چهارم به منزل رباط رسیده، در این منزل به باریافتگان محفل ارم مشاکل عرض شد که فیما بین نصیر خان و شاه‌پسند خان چرخچی‌باشی عساکر فیروزی‌مآثر- که قبل از ورود موکب اعلی حضرت ظلّ الهی به احمد شاهی مأمور به تنبیه آن متمرّد و مقهور شده بود- محاربه عظیم اتفاق افتاده و شاه‌پسند خان به قوت اقبال دشمن مال این برگزیده ذو الجلال، به آن باغی قریب النکال غلبه و استیلا یافته و او تاب مقاومت و طاقت استقامت نیاورده، از ضرب صدمه سطوت سپاه نصرت‌شعار، از معرکه رزم و پیکار فرار و با جمعیت خود در قلعه قلات- که محکمه و زاویه قائمه اوست- اقامت اختیار کرده است. بعد از رسیدن این خبر، شاهنشاه منصور و مظفر از موضع مذکور پیشتر رفته منزل منکوچر شش گروهی قلات را مقرّ کوکبه نصرت‌اثر فرمودند.

چو از فضل و تائید پروردگار به منکوچر افتاد شه را گذار

در آنجا شهنشاه عالم پناه‌بگفتا به نام‌آوران سپاه

که ای شیرمردان نصرت‌قرین بود نیت و عزم ما این چنین

که فردا سپه را ببینیم سان‌بکوبیم از آن پس سر دشمنان

کنون باید امروز تا وقت شام جیوش ظفرکیش را بالتمام
 نمایند از امر ما باخبر که بیرون برآیند فردا سحر
 چو از گفتگو شاه بر بست لب‌امیران خسروپرست از ادب
 به سرها نهادند دست قبول نکردند از حکم خسرو عدول
 نمودند سرکرده‌ها را خبر که سان است فردا به وقت سحر
 بیاید که افواج حاضر شوند همه صبح زودی به صحرا روند
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۰

روز دیگر که خورشید عالم‌افروز از مشرق سعادت دمید و از بوارق تیغ صبح، عرصه آفاق روشن و منور گردید، سپاه ظفرپناه که
 هریک شان در معرکه شهادت و مردانگی رستمی بودند و در دمی عالمی زیر و زبر می‌نمودند، همه چون جوهر شمع در آه
 نشسته و سوار مرکبان بادپیمای گشته به عرض گاه درآمدند.
 سراسر دلیران رستم‌نبرد شدند از سر شوق صحرانورد
 نمودند حرکت ز جا آن گروه کشیدند صف جمله مانند کوه

همه تیپ‌ها صف به صف بسته شدز ستم ستوران زمین خسته شد خاقان عدو بند کشورگشا و قآن اقبال‌مند خورشیدلوا نیز پای
 مبارک فلک‌فرسا به حلقه چشم رکاب آشنا ساخته متوجه عرض گاه لشکر فیروزی‌اثر گردیدند و مانند آفتاب عالم‌تاب، پرتو فیض و
 التفات بر خاص و عام آن سپاه ظفرفرجام افکنده ساحت هامون را از یمن مقدم همایون زیب و زینت از حد افزون بخشیدند.
 در آن صبح سلطان مالک‌رقاب برون آمد از خیمه چون آفتاب

به رخس سعادت شد آنگه سوارچو خورشید بر طارم زرنگار خدیو بی‌همال و خسرو عدومال، به هزاران جاه و جلال، متوجه
 عرض گاه سپاه اقبال گردید. عرض آحاد و افراد تمام افواج بحرامواج دیده به آراستن صفوف پرداختند و موافق ضابطه به قانونی که
 در اکثر معارک داشتند، جیوش نصرت را فوج فوج و تیپ‌تیپ قرار داده و هر دسته را به سردار شهادت‌آثاری داده و خلف و قدام و
 یمن و یسار آراسته، آن گروه نصرت‌نمود را به فرّ وجود میمنت‌آمود قوی و محکم ساختند.

بیاراست شاهنشاه کامکارز مردان جنگی یمن و یسار
 بفرمود از شوکت خسروی چو قلب و جناح سپه را قوی
 پس آنگه به مردان دشت نبرد بفرمود رو و چنین امر کرد
 که باشند آماده گیر و دار بر آرند از قوم اعدا دمار
 شهنک‌خانه و توپخانه تمام‌رود پیش پیش جنود عظام
 چون این حکم شد از شه کامران همان نوع کردند فرمانبران
 از آن بعد شاه خجسته صفات برافراخت رایت به سوی قلات
 علم‌های زرین گوهرنگارچو رخسار خوبان شده آشکار
 بنالید نای و بغزید کوس شد از گرد، روی هوا آب‌نوس

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۱ همی رفت زنبورک و توپ پیش‌دل خصم از خوف گردید ریش‌القصه به تاریخ روز پنجشنبه نهم ماه
 محرم، نیم‌فرسخی قلعه قلات مقر رایات عالیات گشته، قباب بارگاه عزّ و جاه به ذروه مهر و ماه رسید و ساحت آن ولایت از میامن
 موکب سراسر سعادت، رشک‌افزای عرصه جنان گردید. چون روز دیگر پادشاه انجم خورشید سپاه به قصد جهان‌گشایی بر ادهم
 تندر رفتار فلک سوار شده تیغ لعل‌فام از نیام انتقام برکشید. خاقان موید کامکار نیز به عزم رزم و پیکار بر اشهب گیتی‌نورد نصرت

سوار گشته و لشکر ظفرنصیب نیز در کمال آرایش و زیب، به ضابطه و ترتیب سواره و پیاده، مستعد حرب و جدال و آماده رزم و قتال گردیده، در رکاب سعادت توأمان متوجه عرصه میدان شدند.

شه در درّان نیکوصفات چو آمد به نزدیک شهر قلات

بفرمود تا لشکر فتح کیش ببندند صف‌ها به دستور خویش حسب فرمان واجب الاذعان بارو خان عمله‌باشی سرکار وسعت‌مدار که آراستن صفوف سپاه فیروزی شعار متعلق به اوست، غازیان عظام و بهادران شجاعت‌فرجام را دسته به دسته در جا و مقامی که از حضور فیض گنجور معین و مأمور شده بود، واداشته در لیل‌بندی و صف‌آرایی اهتمام تام و تمام به ظهور رسانید.

همه شیرمردان بهرام‌قهر مسلّح به میدان نزدیک شهر

ستاده کشیدند صف، جابه‌جا گرفتند در کف همه تیغ‌ها

به نوک سنان و به ضرب خدنگ‌ربودند از روی خورشید، رنگ چون در سمت شمالی قلعه قلات، دو میدان اسب از شهر فاصله، تپه کوهی بود و در مابین آن کوه تا به دروازه قلات میدان مسطح هموار داشت، بنابر آن خاقان سپهر اورنگ به عنوان سیر و ملاحظه مکان جنگ، ابلق تیزگام را به سمت کوه خوش‌خرام و سبک‌عنان فرموده مانند آفتاب عالم‌تاب که از طارم چهارم برآید، بر فراز کوه برآمده از فرّ وجود سعادت‌پژوه، آن کوه را البرزشکوه ساختند.

برآمد شهنشاه گردون‌شکوه‌چو خورشید انور به بالای کوه

به نظاره آن حصار بلندعنان‌تاب شد خسرو ارجمند

شد آن سنگ‌لاخ صلابت‌سرشت ز یمن قدومش چو قصر بهشت نصیر که بنابر تحصّن و قلعه‌داری گذاشته و اطراف قلعه و سرهای کوه نزدیک شهر را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۲

الی کوه آستانه شاه‌مردان- که مشرف بر قلعه قلات بود- سنگر ساخته، تفنگ‌چیان قدرانداز و کمان‌داران کارپرداز بلوچ را- که در جنگ تیر و تفنگ مشهور آفاق و در پهلوانی و نشانه‌زنی طاق می‌باشند- به سنگرها نشانیده بود، به مجرد ورود موکب نصرت‌نمود با جمعیت سواره و پیاده خود از قلعه قلات برآمده به استظهار دیوار حصار در مقابل یک‌ه‌تازان عساکر فیروزی‌شعار ایستاد.

دو لشکر به توپ و تفنگ و خدنگ‌نمودند آغاز پیکار و جنگ

در آن گیر و دار و در آن پیچ و تاب‌شدی زهره شیر از خوف آب

ز غزیدن توپ در روز جنگ گریزان شد از کوه ببر و پلنگ جنگ‌جویان طرفین و بهادران جانبین تا حین غروب آفتاب، شعله‌افروز نیران حرب و جدال گشته مشغول رزم و قتال بودند و دست پیکار و جنگ از آستین نام و ننگ درآورده تا نماز عصر کوشش موفور نمودند. بعد از غروب آفتاب عالم‌تاب، پادشاه مالک‌رقاب، عنان اشهب اقبال را به جانب بارگاه جاه و جلال منعطف ساخته در سرادقات عالیات آسودند و روز دیگر که پادشاه زرین‌کلاه مهر، صمصام انتقام از نیام سپهر کشیده افواج ظلام را انهزام داد، خدیو بی‌همال و خسرو بلنداقبال نیز تسویه صفوف ظفر و ترتیب جنود شوکت و فر کرده، با توپخانه و زنبورک‌خانه و سایر اسباب قلعه‌گیری به عزم تسخیر حصار رو به میدان گیر و دار نهاد. نظم

خدیو جهان، شاه نصرت‌پناه‌روان گشت همراه خیل و سپاه

به تائید و توفیق پروردگار به صد شوکت و عزّت و اقتدار

برافراخت الویه عالیات‌روان شد به تسخیر شهر قلات

ز سمّ ستوران گیتی‌نوردز غبرا به چرخ برین رفت گرد

ز انبوهی فوج نصرت‌پژوه‌همی بود گاو زمین در ستوه

سلیمان بدین گونه لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت الغرض آن تیر جهان افروز کشورستانی، اطراف قلعه را به دیده بصیرت دیده سمت مغربی قلعه را الی کوه شاه مردان- که منتهی زور قشون بلوچ بود و مکانهای صعب داشت- به شاه ولی خان وزیر و دسته ظفر پیوسته تحت او سپردند و مقرر فرمودند که برخوردار خان از طرف شمالی و شاه پسند خان با توپخانه از جانب جنوب متوجه حرب و جدال شوند و هزبران بیشه شهامت و مردانگی، عبد الله خان دیوان بیگی و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۳

خان جان خان وزیر بارگاه پادشاه خورشید کلاه تائید سپاه، تیمور شاه، و محبت خان ضبطیگی و جعفر خان قوللر آقاسی و علی بیگ خان جزایرچی باشی و باقی خوانین و سرکردگان جلادت نشان، با توپخانه قیامت نشانه از جانب مشرقی قلعه، سنگرهای محکم بسته، تسدید راه فرار طایفه بلوچ نمایند و آن گروه ادبار پژوه را در تنگنای محاصره انداخته دمار از روزگارشان بر آرند. فرمان بران بر وفق فرمان قضا جریان عمل نموده هر سرکرده بسالت کیش با غازیان و بهادران تحت خویش، به سمت معین و مقرر سیه و سنگر بسته، به حراست آن جماعت و خیم العاقبت مشغول شدند. هنگام شب، شهریار عدوبند کشور گشا، خود به نفس نفیس والا به سر سنگر و سیه ها رفته، سیر و نظاره کمان داری و ملاحظه آگاهی و هوشیاری بهادران نبرد آزما فرموده هریک را به بخشش سیم و زر موفور خوش دل و مسرور نمودند.

در آن شب شهنشاه انجم سپاه به هر سنگری دور زد همچو ماه

به نام آوران اسب و انعام داد قلوب سپه را به زر کرد شاد

چو شب رفت و روز دگر شاه مهر بر آورد تیغ از نیام سپهر

خدایو جهان، شاه گردون سریر بگفتا که افواج تحت وزیر

نمایند تکیه به اقبال مابگیرند از اهل کین سیه ها و حکم همایون به نفاذ مقرون شد که شاه ولی خان وزیر با بهادران شیر گیر، بر سر سنگر مغربی طایفه بلوچ یورش برده سنگر و سیه آن جماعه لجوج را به حیطة تصرف و تسخیر در آورده و حسب الواقع در تنبیه و تأدیب فته شقاوت نصیب کوشیده دمار از روزگارشان بر آورد.

به تدبیر با فوج نصرت پژوه گذارد قدم او به بالای کوه

کند حمله بر سنگر دشمنان به آنها بغرد چو شیر ژیان

سپاه عدو را کند زیر دست به خصم بداندیش آرد شکست

به فرمان خاقان آفاق گیروان شد به تأدیب دشمن، وزیر شاه ولی خان وزیر و غازیان دشمن گیر، دل بر فضل و کرم جناب اقدس الهی و اقبال بی زوال پادشاهی بسته و یک پاس از شب گذشته متوجه فراز کوه گشته و آن سنگلاخ صعب را به قدم سعی و همت پیموده، نایره افروز قتال و جدال گردیدند و تا هنگام طلوع صبح، معرکه گیر و دار و بازار جنگ و پیکار گرم داشته، دست از آلات حرب و ادوات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۴

ضرب نکشیدند. جماعت بلوچیه نیز با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ پیکار جنگ نموده کوشش های بلیغ به ظهور رسانیدند.

دو لشکر چو بر یکدگر تاختند، بسی کشته بر خاک انداختند

خدنگ از دو جانب فرو ریختند به خون، خاک میدان در آمیختند

گلوله فرو ریخت همچون تگرگ در آن وقت شد گرم بازار مرگ

چنان نیزه را در زره رفت نیش که افعی در آید به سوراخ خویش

پس از جنگ نیزه به دشت و غاز هر سو علم گشت شمشیرها

ز بَرَنده صمصام تارک شکاف شکاف اندر آمد ز سر تا به ناف عاقبت، کار به جایی رسید که جانبین تیر و تفنگ و کارد شمشیر و خدنگ و یراق و اسلحه روز جنگ دور انداخته با یکدیگر دست و گریبان شدند و لگد و مشت بر پهلوی پشت کوفته و سخن‌های سخت و درشت به هم گفته، به کشتی‌گیری و فن دست و گردن می‌شکستند.

چو بگذشت کار از حسام و خدنگ به مشت و تبرزین نمودند جنگ

دلیرانه دست و گریبان شدند چو دریای قلزم خروشان شدند

گلو و گریبان گرفتند چست نه گردن به جا، نی گریبان درست

درآمد به بند کمرگاه دست کمرها گسست و کمرگه شکست تا اینکه به یاری حضرت باری و مددکاری اقبال شهریاری، شکست فاحش بر طایفه بلوچ افتاد و بهادران جلادت‌نشان سنگرهای سمت مغربی و شمالی قلعه را جبراً و قهراً از آن جماعت وخیم العاقبت گرفته متصرف گردیدند و در این روز دار و گیر، جمع کثیر از آن گروه شریر، قتل و اسیر گشته به سزای کردار ناهنجار رسیدند. مجملات روز دیگر که سلطان سپهر اخضر و پادشاه زرین کلاه خاور، به عزم جهان‌گشایی و آفاق‌گیری، بر اشهب تندرftar فلک دوار سوار شده همت به تسخیر حصار آسمان گماشت، شاهنشاه مؤید تائیدسپاه نیز به هزاران عزّ و جاه، برابرش برق‌وش گیتی‌نورد برآمده و به سمت سنگر مغربی قلعه توجه فرموده، بعد از ملاحظه جا و مکان، رایت عظمت و شان بر زیر تپه کوهی که طرف مغرب و تیررس حصار بود افراختند.

برآمد به آن کوه آفاق‌گیر چو خورشید انور به چرخ‌اثر

شد از مقدم شاه داراشکوه چو لعل بدخشان همه سنگ کوه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۵ نگردهد چرا لعل خارا حجر که خورشید افکند آنجا نظر القصه، امر همایون به نفاذ مقرون شد که گل محمد خان امین‌الملک و شاه ولی خان وزیر با فوجی از عساکر نصرت‌پژوه و بهادران انجم‌شکوه، از سمت قبله بر سر سنگر شاه‌مردان یورش برده، طایفه بلوچ را به نیروی بازوی شهامت و مردانگی اخراج و مستأصل سازند و از طرف شرقی شاه‌مردان، عالیجاه برخوردار با خوانین و توابع تحت او به کمک وزیر و امین‌الملک رفته و ملحق به آنها گشته، به قلع آن جمع واجب‌القمع پردازند و با وجود اینکه کوه شاه‌مردان را تفنگ‌چیان قدرانداز چابک‌دست آن گروه انبوه باطل‌پژوه گرفته بودند و بهادران را بلادریغ و بی‌درنگ هدف گلوله تیر و تفنگ می‌نمودند، خوانین عبودیت‌آئین از فرمان خلیفه زمان و زمین، ابا و استنکاف ننموده دامن مردی و شجاعت بر کمر همت استوار ساختند و مقتید به تیر و تفنگ و تیغ و سنگ آن جماعت بی‌نام و ننگ نشده، با دلیران عرضه جلادت و نام‌آوری که هریک پلنگ قله جنگ‌جویی و دلاوری بودند، آهنگ صعود کرده به قتال و جدال پرداختند،

چو سوی جبل کرد لشکر عروج، نمودند شلیک قوم بلوچ

دو لشکر فکندند برهم تفنگ ز نو گرم گردید بازار جنگ «۱»

چنان گشت نیران پیکار تیز که شد آسمان بر زمین شعله‌ریز

چو باران فصل بهار از هوافرور یخت گله به دشت و غا

گروه مخالف در این کارزار فشرده پای ثبات و قرار

نمودند از راه سرگشتگی به میدان جنگ و جدل خیرگی

چو دیدند آن خیرگی غازیان نمودند غرض چو شیر ژیان

ز قهر و غضب تیغها آختند به سرعت سوی دشمنان تاختند

نکردند پروا ز شمشیر و تیرز مردانگی و شجاعت دلیر

جلوریز رفتند نزدیکشان فتادند در هم چو ببر دمان

به خون‌ریزی هم نمودند عزم‌سیه گشت از گرد، میدان رزم
اگر رستم این جنگ دیدی به خواب‌شدی زهره‌اش بی‌شک از بیم آب
گر این رزم می‌دید اسفندیار نمی‌کرد خود را ز شرم آشکار

(۱). پس از این بیت به اندازه یک صفحه برای تصویر، سفید گذاشته شده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۶ در این جنگ سیف و سنان و خدنگ تمامی بیفتاد از کار جنگ
چو دل‌های اعدای باطل پرست سلاح و یراق دلیران شکست

به سنگ و به چوب و تبرزین و مشت‌بسی گشت مجروح، پهلوی و پشت‌القصه به تفضلات الهی و تائیدات اقبال پادشاهی، گل محمد
خان امین‌الملک و شاه ولی خان وزیر، با بهادران دلیر جلوریز و دست به شمشیر، از جانب قبله یورش به سنگر مخالفین برده و
برخوردار خان نیز حسب‌المقرر با غازیان کوه‌نورد و دشمن‌مال، از طرف مغرب بر فراز کوه رفته، به استیصال آن فئه خذلان‌مال
پرداختند و از مبشر اقبال خدیو مریخ‌صوالت رستم‌نهییب و خسرو هژبر سطوت نصرت‌نصیب، آیه «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ» شنیدند و
شانزده برج پخته مابین قلعه و شاه‌مردان را به حیطه تصرف و تسخیر درآورده، به نیروی بازوی شهامت و مردانگی، آن سرگشتگان
تیه خذلان و آوارگی را مغلوب و منکوب ساختند، چنانچه هرکدام از غازیان به بلوچی دست و گریبان و فتح و ظفر نصیب ایشان
گشته، شکست فاحش بر طایفه بلوچ افتاد و هرکس رو به راه هزیمت و فرار نهاد و گل محمد خان امین‌الملک تکیه به اقبال ابدی
اتصال خدیو بی‌همال نموده، با بهادران بابری دسته خویش به تعاقب آن گروه فساداندیش تاخت و زمین آن معرکه را از خون
گریختگان گلگون ساخته، جمع کثیری را به خاک مذلت و هلاکت انداخت و در این جنگ کوششی نمود که چشم‌انجم سپهر و
دیده‌ماه و مهر، به نظاره زور بازوی آنها حیران گردید و عاقبت به عون عنایت ایزد بی‌منت، آن فئه سراپا ضلالت را حسب‌الواقع
مستاصل نموده، چند نیزه سر از سرکردگان و نام‌داران و شجاعان ایشان گرفته، در حین مراجعت از نظر انور گذرانیده و در این
جنگ از امرای پادشاهی نیز عالی‌جاه برخوردار خان در حینی که از سمت مشرق به کوه صعود نموده یورش می‌برد، تفنگی از
سنگر بلوچ گشاد یافته گلوله آن بران مشار‌الیه خورد. اگرچه زخم کاری نبود، لیکن تا مدتی او را مجروح و متألم داشت.
تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۷

در بیان برآمدن طایفه بلوچیه از سنگر خود به عزم شیخون و مغلوب شدن آنها به نیروی بازوی بهادران ظفرمقرون و ذکر اشتعال نیران حرب و جدال میان مخالفان و سپاه اقبال و تسخیر در آمدن سنگرهای آن فئه وخامت‌مال

طایفه بلوچیه که از غازیان عظام انهزام یافته و سنگر و سیبه‌ها را گذاشته از ضرب شمشیر بهادران شیرگیر فرار بر قرار اختیار نموده
بودند، بعد از رسیدن به قلعه، طوطئه و تمهید کرده، گروه کثیر از متهوران ایشان به هیأت مجموعی در شب همان روز به کمال
جلادت و دلیری، به قصد دست‌برد و شیخون از قلعه قلات برآمده به سمت سنگر شاه ولی خان وزیر تاختند و در آن تیرگی شب
شورش و غوغا در میان مردم انداختند. به مجرد مشاهده خیرگی آن گروه شریر، شاه ولی خان وزیر با طلایه‌داران دشمن‌گیر و
جانبازان معرکه دار و گیر- که تیغ و سنان به کف گرفته و مانند مژگان از عین بیداری صف بر صف پیوسته به سان انجم و اختر از
نگاه‌بانی و محافظت سیبه و سنگر طرفه‌العین نظر نبسته بودند- برآمده به آن گروه خذلان‌پژوه درآویختند و بعد از کشش و
کوشش آنها را مغلوب و منکوب نموده و از معرکه انهزام داده، خون جمع کثیری به خاک هلاک ریختند.

چون قبل از وقوع فتح و کشش، خبر این شورش به عرض ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر رسیده بود، لاجرم اشارت
فیروزی‌بشارت به صدور پیوست که جمعی از سرکردگان و سرداران سپاه اقبال، بر سبیل استعجال به کمک شاه ولی خان رفته

متوجه استیصال مخالفین خذلان‌مآل شوند. حسب فرمان قضا جریان خان جان خان، وزیر پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه و انزله خان نسقچی‌باشی و بارو خان نورزی و جمع دیگر از خوانین اخلاص‌شعار، با فوجی از عساکر نصرت‌مآثر، به طریق سرعت ایلغار کرده خود را به شاه ولی خان وزیر رسانیدند. هرچند قبل از رسیدن مشار الیه‌م طایفه بلوچ انهزام یافته راه فرار پیموده بودند، اما خوانین مزبور به مقتضای غیرت و حمیت به تعاقب گریختگان شتافته و خود را به آنها رسانیده شعله‌افروز نایره حرب و جدال گردیدند و به شگرف کاری اقبال شهریاری به آنها غالب و مستولی گشته و جمع کثیری کشته، سرهای آنها را برداشته و رایت مراجعت به جانب افراشته، رؤوس مقتولین را از نظر عاکفان بارگاه عظمت و شان گذرانیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۸

چون سنگر قلعه‌چه مشهور به تکیه و سنگر برج- که در درب دروازه جنوبی شاه‌مردان بر سر کوه واقع است- به تصرف غازیان نبرد آزما درنیامده بود، بنابر آن تسخیر آن دو مکان پیش‌نهاد همت بندگان سلطان سلاطین زمان گشته، حکم همایون به نفاذ مقرون شد که شاه ولی خان وزیر با فوجی از بهادران دشمن گیر، بر سر برج سنگر یورش برده به تسخیر سنگر و سیبه و استیصال طایفه بلوچیه پردازد و برخوردار خان به اتفاق شاه‌پسند خان چرخچی‌باشی و امیر خان چنداول‌باشی و دسته‌های غلام قشرنهای ایچکزایی و اسحقزایی و جوانشیر و دیگر غازیان قلعه گیر، از طرف شرقی برج سنگر- که شاه ولی خان وزیر مأمور به تسخیر آن شده بود- رفته و شعله‌افروز نایره دار و گیر گشته، طایفه بلوچیه را مضطر و سنگر را مسخر سازد و خان جان خان، وزیر پادشاه تائید سپاه تیمور شاه و جعفر خان قوللر آقاسی و انزله خان ناظر و حاجی جمال خان بارکزی و نارو خان نورزی و قبول خان و ندا خان و خوشحال خان بامیزی هر یک با قشونهای تحت خود از جانب دست چپ وزیر- که طرف مغربی سنگر مزبور است- رایت شهادت و مردانگی برافرازند و همگی در قلع و قمع اهل نفاق با یکدیگر اتفاق کرده و به هیأت مجموعی زور آورده، تزلزل در بنای ثبات و قرار آن تیره‌بختان برگشته‌روزگار اندازند و مقرر شد که عبد الله خان دیوان‌بیگی و حجت خان ضابطیگی- که هر یکی در شجاعت و مردانگی رستم ثانی و شیر بیشه بسالت و پردلی می‌باشند- در تسخیر قلعه مشهور به تکیه، کمر همت و دلاوری بر میان بسته، از تصرف مخالفان برآورند و از جانب مغربی قلعه مزبور عبد الرحمان خان بارکزی با توپ‌چیان فرنگی نژاد آتش‌دست، سرگرم معرکه دشمن‌سوزی گشته، به افکندن خمپاره و توپ، سپاه بلوچ را مغلوب و منکوب نمایند و بقیه امرای عالی‌مقام و سایر خوانین عظام، با رؤسا و سرکردگان سپاه نصرت‌فرجام، آماده و مهیا بوده، مستعد و منتظر فرمان باشند و هر وقت که اشارت فیروزی بشارت به صدور پیوست و نایره جدال و قتال مشتعل گشت، هر کس از طرفی که مأمور شده آثار جلادت و دلیری به ظهور آورده و از چهار طرف به سنگر دروازه و برج حصار یورش برده و سیبه و سنگر را مسخر کرده، نصیر را دستگیر سازند.

چو پایان پذیرفت گفتار شاه‌شدنش ثناگو سران سپاه

به مدح و ثنائش گشودند لب‌نمودند عرض از طریق ادب

که ای بهترین سایه کردگارتو را عمر و دولت بود پایدار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۹ تو را بندگانیم فرمان‌پذیرنداریم از حکم والا گزیر

همه چاکرانیم، تا زنده‌ایم به هر چیز فرمان دهی، بنده‌ایم

تو شمعی و ما همچو پروانه جمع که خود را بسوزیم در پای شمع

ز تو حکم کردن، شنیدن ز ماز شه بال دادن، پریدن ز ما

تو فرمان ده و ما همه چاکریم بفرمای خدمت که فرمان‌بریم القصه خاقان انجم‌حشم ثریا مقام، در روز دوشنبه چهاردهم ماه محرم الحرام، بعد از ادای نماز پیشین به عزم رزم معاندین، پای دولت در رکاب توسن فتح و نصرت درآورده به همعنایی تائیدات قادر لایزال، رو به معرکه جدال و قتال نهادند و اطراف سنگر مزبور و چارحد قلعه مذکور را به طریقی که مرقوم قلم حقایق رقم گردید،

به سرداران سپاه منصور سپرده، هریک از امرای عظام و خوانین ذوی الاحشام و رؤسای عساكر نصرت فرجام را به جا و مقامی که قبل از وقت مقرر و معین شده بود فرستادند و از چهار طرف سنگر، لشکر ظفرپرور را مأمور فرموده، بهادران، مأمورین پای قلعه را نیز اذن شلیک توپ و تفنگ و رخصت شعله‌افروزی نایره پیکار و جنگ دادند.

به فرمان خاقان گردون سریردلیران جنگ آور قلعه گیر

همه سوی آن قلعه چه تاختندلوی شجاعت برافراختند

به خمپاره و توپ کردند جنگ برآمد فغان از نهاد تفنگ

ز قنپاره و توپ آتش فشان به میدان کین گشت محشر عیان

فرو ریخت گله ز توپ و تفنگ به طیران در آمد عقاب خدنگ

گلوله به هر جا که آمد فرو دعدو را ز میدان گریزان نمود

ز هم کرد اعضای آنها جدا که هر عضو می شد جدا بر هوا

به یک ضرب می کرد ده کس هلاک فکندی به هر لحظه جمعی به خاک

شد از غرش توپ ثعبان نشان علامات روز قیامت عیان

ز غریدن اژدر کره ناهزیر فلک کرد گم دست و پا

ز آواز نقاره و طبل و کوس شدی شور در گنبد آبنوس

ز غوغای مردان دشت و غایان گشت آشوب روز جزا

غرض اینکه افواج نصرت پژوه به میدان فشردند پا همچو کوه

چنان آتش فتنه افروختند که اعدای بدبخت را سوختند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۰ به اطراف آن قلعه چه غازیان نهادند از چارسو نردبان

وزان سو وزیر و خوانین تمام به اقبال خاقان دارا غلام

نموده علم تیغهای کشش ببرند بر برج سنگر یورش

ز جرأت، دلیران نصرت نمود چو شعله نمودند میل صعود هر چند قدراندازان و تفنگ چیان طایفه بلوچ و متهوران جلادت نشان آن فئه لجوج، از فراز برج و باره حصار تفنگ‌های ثعبان آثار آتش فشان و شعله‌بار ساخته تیر و تفنگ بسیار انداختند، اما غازیان هزبرصوت نیرو آزما و بهادران پلنگ سطوت قلعه گشا، توکل به جناب اقدس الهی و تکیه به قوت اقبال پادشاهی کرده و ریزش گلوله تفنگ را از قبیل قطرات مطرات بهاری و رشحات سحاب کوهساری شمرده، به نیروی بازوی شهامت، رایت دلیری و شجاعت در معرکه نبرد افراختند. آخر الامر نوای مسرت افزای «فَإَيُّدُنَا الَّذِيْنَ آمَنُوا عَلَى عِدْوِهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ»، به مسمع عساكر فیروزی قرین رسید و نسیم کرامت شمیم فتح و ظفر از مهب «وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَّشَاءُ» بر پرچم علم پادشاه کشور گشا وزید و روایح مشکین فوایح نصرت از گلشن فرح افزای «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» به مشام بهادران موکب والا رسید. غازیان غیرت مند دشمن گیر و شیرمردان صف شکن دلیر، دست به شمشیر، در میان آن گروه دل‌سیاه ریخته و زبان حال و قال به مضمون آیه «فَهَرَّ مُوْهُم بِإِذْنِ اللّٰهِ» گویا ساخته، به شگرف کاری طالع خورشید مطالع شهریاری، مخالفین مخدولین را از پیش برداشتند و به موجب کریمه «مَا يَفْتَحُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» سنگر و سیبه و قلعه چه را به حیطة تصرف و تسخیر در آورده یک تن از قوم دشمن در سنگر باقی نگذاشتند.

به دشمن کشی تیغ افراختند زمین را ز خون لاله گون ساختند

ز شمشیر شد سینه‌ها چاک چاک ز خون گشت رخساره از گرد پاک

به اقبال شاهنشاه حق پرست بیفتاد بر فوج اعدا شکست طایفه بلوچیه در چارموجه خذلان و نکال افتاده «كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ قَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» رو به گریز نهادند و بسیاری که از هراس غازیان جگرباخته و در میدان مانده بودند و نه دست ستیز و نه پای گریز داشتند، لاچار دست از جان شسته و دل از خان و مان برکنده، تن به قضا دادند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۱

ذکر امان خواه شدن مادر نصیر خان با رؤسای معتبر بلوچستان و التجای او به درگاه عرش بنیان و کیفیت سرافراز شدن نصیر به عنایات نامتناهی ظل الهی و نهضت اعلی حضرت قدر قدرت به سمت اشرف البلاد احمدشاهی

چون نصیر خان از چهار طرف ابواب عافیت و نجات مسدود و اسباب خذلان و نکال مهیا و موجود دیده و به موجب کلمه «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» * مغلوب رعب و هراس سطوت و صلابت سپاه اقبال گردیده بود، بنابر آن در فکر چاره کار افتاده و اندیشه نموده دانست که اگر طالب امان نشود و پناه به درگاه خلائق امیدگاه نبرد، عنقریب دستگیر بهادران دشمن گیر گشته، گرفتار غضب پادشاهی - که نمونه از سخط الهی است - خواهد شد و سر و مالش به باد فنا و زوال خواهد رفت. لاجرم صلاح کار چنان و سود و بهبود خود در آن دید که مادر خود را به طریق نانوات به اتفاق ملا محمد حیات و جمع دیگر از سرکردگان نامی بلوچ برای استیمنان و استغفار روانه درگاه والا سازد که از در عجز و انکسار درآیند و از جانب او متعهد بندگی و خدمت گزاری گشته انابت و استغفار نمایند.

لهذا بگفتا به مادر، نصیر که ای مادر من! مرا دست گیر

برو سوی درگاه شاه ز من که شاید شود عفو تقصیر من

به الحاح و عجز از ره انکسار امان خواه از خدمت شهریار

که بخشد گناه من عفو کیش شدم من پشیمان ز کردار خویش

گناهی که کردم ز نادانی است سرانجام نادان پشیمانی است

همین دفعه بخشد گناه من اگر، ز حکمش نیچم از این بعد، سر

کنم خدمت بندگانش مدام نمایم به اخلاص کیشی قیام القصه در حینی که یکه تازان معرکه شهامت و نام آوری و شیر مردان میدان جلادت و دلاوری، مست و مدهوش نشأ شجاعت و دلیری و سرگرم یورش و قلعه گیری گشته کلاه از فرق مهر و ماه می ربودند و پادشاه مؤید اقبال مند نیز بر فراز پشته بلند ایستاده، سیر کمان و شمشیر بازی نبرد آزمایان و مشاهده جان سپاری و سربازی مخالفان می فرمودند، چند نفر از سرکرده های معتبر طایفه بلوچیه شمشیر و کفن در گردن افکنده و قرآن های مجید بر روی دست گرفته و شفیق خود ساخته، به اتفاق مادر نصیر خان از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۲

فراز آن حصار سپهر آثار خود را به زیر انداختند و تضرع کنان و توبه گویان، نزدیک قدغن چیان جلو ظفریشرو خلیفه زمین و زمان رفته و فریاد الامان الامان از نهاد بر آورده، زبان حال و قال به مضمون کلمه «العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار» گویا ساختند،

خدیو جهان، شاه مالک رقاب چو آن فرقه را دید در اضطراب

یم عفو و رحمش تلاطم نمود در فضل و رحمت بر آن ها گشود

ز رحم و تفضل شه عفو کیش همان دم طلب کرد نزدیک خویش

بفرمود تا عرض مطلب کنند امیدوار انجام مقصد شوند

پس آنگه فرستاده های نصیر نمودند معروض آفاق گیر

که ای جرم بخش همه عاصیان بود در گهت قبله گاه جهان
 ز نادانی ار ما گنه کرده ایم ولی رو به درگاهت آورده ایم
 گنه کار چون عذرخواست بود بخشش، و گرنه گناهت بود
 ز خوردان عجب نیست ترک ادب بود انتقام از بزرگان عجب
 چو دشمن به درگاهت آرد پناه مروت نباشد که پرسی گناه
 کنون تکیه بر فضل تو کرده ایم به درگاه تو روی آورده ایم
 همه بند گانیم خسرو پرست ز دامن لطف نداریم دست
 ز لطف تو هستیم امیدوار که موقوف گردد دگر کارزار
 شود دامن عفو آفاق گیرز راه کرم عیب پوش نصیر
 اگر پادشاه ملایک خدمت بخشد گناهش ز فضل و کرم
 کشد بار خدمت گزاری به دوش کند حلقه بندگی را به گوش

از این پس سر او و این آستان که هستش لقب قبله راستان از آنجا که برگزیده عنایات لم یزلی، به مقتضای مروت جبلی، هیچ متوسلی را از فضل کرم عمیم محروم نمی فرمایند و مایوس نمودن ملتجیان را خلاف آئین مروت و خداشناسی می دانند، التماس و الحاح فرستاده های نصیر را مقرون به انجاح فرموده بر طبق کلام اعجاز انتظام «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس» از سر تقصیر نصیر گذشته، خط عفو بر جراید جرایم او کشیدند و فرمان جان بخشی و امان به فرستاده های او داده و مادرش را به قلعه فرستاده، نوید بخشش مال و جان و مژده امن و امان به همگی آن گروه خایف بخشیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۳ خدیو جهان، شاه قدسی نژاد ز شفقت بدین گونه فرمان بداد

که رستم نبردان نصرت شعار نمایند رجعت ز پای حصار

بدارند موقوف رزم و مصاف نمایند شمشیر کین در غلاف غرض آنکه مادر نصیر خان با فرمان امان مراجعت به محل خویش کرده، پسرش را از نوید عطوفت و جان بخشی مستظهر گردانید. مشار الیه نیز تکیه بر مروت پادشاه فتوت کیش نموده و با چند نفر از سرکردگان معتمد ایل خویش، پناه به درگاه خلاق امیدگاه آورده، به وساطت مقربان پایه سریر خاقانی، سجده انفعال و پشیمانی به تقدیم رسانید و بعد از ادای کورنش و تسلیم، زبان عجز و انکسار به عذر از تقصیر گشوده و اظهار اخلاص و بندگی نموده، معروض داشت که اگرچه من از راه تنگ حوصلگی و نادانی جرأت ارتکاب در مخالفت و نافرمانی کرده ام، لیکن بی ادبی من اختیاری نبوده است، بلکه اولاً به فریب شیطانی و ثانیاً به اغوای برخوردار خان و ثالثاً به سبب بدسلوکی و بی حسابی و تاخت و تاز طایفه اچکزایی ایل مشار الیه بود که سر از رقبه اطاعت و انقیاد پیچیدم و مصدر حرام نمکی و فساد گردیدم. بآئی تقدیر، اکنون از کرده خود نادم و پشیمانم و تعهد چنان می نمایم که من بعد به سخن احدی مرتکب تقصیر نشوم و سر از رقبه بندگی نتابم و از مسلک قویم عبودیت و سرافکنندگی انحراف نورزم و مادام الحیات ترک جان فشانی و خدمت گزاری ننمایم. اما از فضل و کرم شاهانه امیدوارم که بندگان اشرف به فحوای «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»، رقم عفو بر صفایح جرایم این کمترین و رؤسای طایفه بلوچیه کشیده از گناهان گذشته بگذرند. «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»

چو تقصیر بگذشته درخواست اوبه عذر خطاها لب آراست او

دعای شهنشه به خود فرض کرده همه مطلب خویش را عرض کرد

خدیو جهان، خسرو عیب پوش به عرضش ز روی کرم داد گوش

همه مدعایش پذیرفت شاه ز شفقت به گردون رساندش کلاه

گناهش ببخشید و بنواختش ز فضل و ترحم سر افراختش
 نبردش به پاداش جرم آبرولب از سرزنش بست در گفتگو
 طریق بزرگی بر آن داشتش که در پایه مخلصان داشتش
 نمود از کرم شاه کشورگشابه او خلعت مهر طلعت عطا
 یکی جیقه دادش جواهرنشان که هر دانه‌اش بد خراج جهان
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۴

به علاوه این مراحم گوناگون و تفقدات روزافزون، حکومت کل ولایت بلوچستان و صاحب‌اختیاری آن معموره نزهت‌نشان، مفوض و مرجوع با او گشته، جمیع مطالب و مدعیاتش موصول به قبول گردید.

چون خاقان ممالک‌ستان را از تسخیر بلوچستان و مهم نصیر خان فراغ کلی حاصل شد، رأی عالم‌آرا چنان اقتضا فرمود که از آن ولایت نهضت نموده اشرف البلاد احمد شاهی را مرکز الویه فلک‌فرسا سازند و بعد از انقضای ایام زمستان رایت عظمت و شان به سمت دار السلطنه کابل فراخته و سپاه ظفردستگاه را از اطراف و جوانب به رکاب نصرت‌انتساب طلب داشته به استیصال طایفه مرهته و قلع و قمع گردنکشان ممالک هندوستان که در سال قبل مصدر اداهای ناهنجار و برهم‌زن هنگامه جمعیت مردم آن دیار شده بودند، پردازند. بنابه صواب‌دید رای جهان‌گشا، اعلام فیروزی‌نشان از مملکت بلوچستان پرچم جهان‌گیری گشوده سر به ذروه فلک نیلوفری افراخت و اردوی کیهان‌پو، منزل به منزل متوجه مستقر دولت گشته، بلده احمد شاهی را سرکوب حصار طارم چهارم و همدوش بروج افلاک و انجم ساخت و به عزم قشلاق مدت چهار ماه در آن ولایت بار اقامت و رخت استقامت انداخت.

[وقایع سال سیزدهم]

آغاز سال سعادت‌اشتمال سیزدهم جلوس خاقانی مطابق سنه ۱۱۷۲ هجری موافق سال توشقان‌نیل ترکی و ذکر نهضت خاقان ممالک‌ستان به جانب ولایت هندوستان

در این اوان میمنت‌انجام و زمان بهجت‌فرجام که بهار دولت جاوید مدت و آغاز سال سیزدهم فرمان‌فرمایی و سلطنت بود و فلک دوار به طالع والای این برگزیده کردگار دم به دم می‌نازید و روزگار خجسته‌آثار، آنا‌فانا به خود می‌بالید، جمشید خورشید به تاریخ شب چهارشنبه بیست و یکم رجب المرجب سنه ۱۱۷۲ از خلوت کده حوت برآمده به بیت الشرف اقبال خرامید و برج حمل را از میامن قدوم فیض لزوم زیب و زینت موفور و شرف غیرمحصور بخشیدند.

به برج حمل رفت باز آفتاب‌شد از فیض عامش جهان کامیاب

زمین همچو باغ ارم سبز گشت برآمد گل و لاله از کوه و دشت نوید خرمی و سبزبختی به اشجار بی‌برگ و بار رسید، هوای روح‌افزای ربیعی منشط

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۵

دماغ جهان و جهانیان گردید و طنطنه آمدآمد موکب بهار در شش جهت روزگار پیچید.

فراش نامیه جهت نزول اجلال سلطان فروردین، فضای گلستان به گل‌های رنگارنگ و ازهار الوان آذین بسته، سرتاسر زمین را از گسترده فروش زمردین رشک‌افزای ساحت سپهر برین گردانید.

ز فیروزه پوشید گل پیرهن‌شده لاله از ژاله پر در دهن

تو گفתי هوا نافه بارد همی‌زمین حله سبز پوشد همی مقارن این حال میمنت‌اشتمال، طاووس طبیعت خاقان قدرقدرت را میل بالافشانی در کنار مرغزار و تذرو و فطرت آن حضرت را هوس پرواز در فضای لاله‌زار پدیدار و شوق تماشای صحرا و رفتن به

ولایت کابل و میل سواری و شکار و سیر گل، از خاطر آفتاب مظاهر آن شهریار صاحب تجمل سر برزد و به قصد این نیت مثال واجب الامثال به سرافرازی هریک از سرداران و سپهسالاران عساکر اقبال- که از پیشگاه جاه و جلال مرخص به اماکن خود شده بودند- جداجدا شرف اصدار یافته مقرر شد که همگی سرکرده‌های فیروزی‌مآل با غازیان مؤید دشمن‌مال، به جناح سرعت و استعجال مرحله پیما گشته، عزیمت در گاه عرش اشتباه نمایند.

رقم‌ها به احضار خیل و سپاه‌فرستاد هر سو شه دین پناه
ز ایران و توران و دیگر دیارطلب کرد افواج نصرت‌شعار
پس آنگاه با فَرّ ظلّ الهی بفرمود نهضت ز احمد شهی
برافراخت الویه عزّ و جاه‌شکارافکنان طیّ فرمود راه

به تائید دادار جان‌آفرین شد اورنگ‌آرای کابل زمین و مدت چهار ماه در آن ولایت سراسر نزهت، به تخت کامرانی و بزم شادمانی نشسته و نشاط‌افزای خاطر آفتاب مظاهر گشته، بساط بهجت و مسرت گسترده و ابواب رأفت و رحمت‌پروری خاص و عام گشوده، نقش غم و خط اندوه و الم از لوح ضمائر و صفحه خواطر سترده.

در این بین هزبران دشت نبرد دلیران جنگ آور شیر مرد
ز هر ملک و هر سو هزاران هزاررسانند خود را به کابل دیار
سپاه ظفرپرور کینه‌کوش چو دریا ز هر سو درآمد به جوش
به ظلّ لوای همایون شاهز مردان جنگ آور کینه‌خواه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۶ بشد مجتمع یکصد و سی هزار که بودند هریک چو اسفندیار

پس از اجتماع سپاه ظفرخدیو جهان، خسرو بحر و بر
به داد و دهش گنج را سر گشاد دل‌جان‌نثاران خود کرد شاد
سر سروان را ز تاج و کلاه‌رسانید بر اوج خورشید و ماه

به سرکردگان سپه بالتام ببخشید شب‌دیز زرین لجام شهنشاه خداآگاه بعد از اجتماع سپاه ظفردستگاه، به قصد استیصال ارباب بغی و ضلال، عزیمت ممالک وسیع المسالک هندوستان فرموده و در اسعد ساعات و اشرف ازمه و اوقات، پای فلک‌فرسا در رکاب توسن جهان‌پیما درآورده، موضع بتخاک سه فرسخی کابل را آبروبخش عالم خاک ساختند و داددهان و شکارافکنان و عشرت‌کنان، طی منازل و قطع مراحل کرده و از الکای پیشاور مرور و از دریای اتک، جیلم و جهناب عبور فرموده، ظلّ ورود بر ساحت دار السلطنه لاهور انداختند. بعد از ورود به ولایت مزبور، اولیای دولت جاویدعدت، [...] «۱» مرهته را که از جانب ملهار و راگهو به دار الامان ملتان صوبه‌داری و ایالت می‌نمود، دستگیر و مقید به غل و زنجیر کرده در ولایت لاهور به حضور معدلت دستور آوردند. شاهنشاه جرم‌بخش عیب‌پوش و خدیو عفو‌کیش عذر‌نیوش، به مقتضای مروت و فتوت- که جلی و فطری آن حضرت است- از ریختن خون آن کافر سراپا ضلالت گذشته و بند از پای او برداشته مرخص به وطن مألوف فرمودند و حضرتش نیز از بلده لاهور به همعنانی تائیدات خالق غفور کوچ کرده عزیمت محال دوآبه نمودند.

خدیو جهان، شاه مالک‌رقاب در آورد پای ظفر در رکاب
ز لاهور کوس عزیمت نواخت به سوی دوآبه علم برافراخت در اثنای این حال، آدینه بیگ خان برگشته روزگار- که در آن دیار مصدر حرکات ناهنجار گشته، همواره گردن نخوت و پندار می‌افراشت و خود را در جلادت و دلاوری یگانه روزگار می‌پنداشت- از آوازه آمدآمد موکب اقبال، جگر باخته و صاحب فراش گشته بر بستر ناکامی افتاد و طنطنه قرب وصول آن حضرت، زهره‌گداز او شده از هول جواب دادن افعال ناشایسته که از او سر برزده بود، جان به قابض ارواح داد. پسر

(۱). جای نام صوبه‌دار مرهته در لاهور در نسخه سفید مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۷

تیره‌اخترش نیز بعد از مرگ پدر بدگهر به اتفاق صدیق بیگ خان که مدار المهام او بود، از سطوت سپاه اقبال فرار نموده خود را به زاویه خمول کشید و رهنورد بادیه خذلان و آوارگی و جاده‌پیمای تیه سرگشتگی و گمنامی گردید.

در بیان رسیدن اخبار فتنه‌انگیزی طایفه مرهته ضلالت‌شعار و کیفیت تسلط یافتن آنها بر جمیع امرا و راجه‌های نامدار و شرح پرخاش نمودن آن گروه باطل‌پژوه ضال با نجیب خان روئیله در ولایت سکر نال و ذکر عزیمت خاقان بلنداقبال به عزم استیصال آن جماعت و خامت‌مال

در ساعت مسعود و زمان بهجت‌آمود که تائیدات ملکی و نظرات فلکی مؤید و معاون پادشاه دین‌پناه فلک‌بارگاه کیوان‌سپاه بود، به میمنت و مبارکی نواح دوابه دار السلطنه لاهور را که از صرصر حوادث شوربختان ظلم‌اندیش و جفاپیشگان ستم‌کیش، خراب و بی‌آب و تاب گشته، از هبوب نسیم ورود موکب نصرت‌آمود و نزول افواج بحر امواج، آب و رنگ تازه و نظارت بی‌اندازه بخشیده رشک گلستان جنان و غیرت‌افزای بوستان رضوان گردانیدند و به رشحات سحاب بذل و نوال و قطرات نیسان احسان دولت بی‌زوال، کشت امید ساکنان آن دیار را طراوت و خضارت لا تعدد و لا تحصی مرحمت فرموده به قالب عنصری‌شان مسیح‌وار روح از سر نو دمیدند.

مقارن این حال فرخنده‌فال که عروس عشرت هم‌آغوش و شاهد طرب دوش بر دوش بندگان ثریامکان آفاقستان، شاه درّ درّان بود و خاطر دریا مقاطر ملکوت ناظر در آن سرزمین جنت‌آئین به کمال سرور و نشاط و خرمی و انبساط، توجه به سیر و شکار می‌فرمود، کره بعد اخری معروض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر اعلی گردید که جنکو نام سردار مرهته که در جنگ‌جویی و ستیزه‌جویی پور زال را در معارک جدال کم از پیر زال می‌شمارد و سام سوار را در میدان کارزار حقیرتر از پیاده شطرنج می‌پندارد و از دیرباز راجه‌های عمده و معتبر هندوستان را- که از بدو آبادی این مملکت فسحت‌نشان مغفر نمرودی بر سر و جوشن شدادی دربر داشتند و رایت خودسری و تفرعن در اطراف و اکناف آن نواحی می‌افراشتند- به محاربه‌های بزرگ و مقاتله‌های سترگ، مطیع و منقاد و باج‌گزار طریق انقیاد ساخت و ربقه بندگی و طوق اطاعت در رقبه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۸

تمامی سرکشان انداخت. بعد از تغلبات و تصرفات مملکت راجپوتیه بر طبق نوشته بالاجی‌راد، سرکرده کل مرهته که در ممالک دکن استیلای تمام و استعلای مالاکلام دارد و به کثرت لشکر و عدت عسکر و زر و سیم وافر و دولت و مکت متکاثر، با قارون و فرعون سر از یک گریبان برمی‌آرد، از تغییر ملهار راو به صاحب‌اختیاری الکای هندوستان منصوب گشته، رایت اقتدار در ناحیت دار الخلافه شاه جهان‌آباد افراخت و به تاخت‌وتاز در حوالی و حواشی دار الخلافه پرداخت و عمال به تحصیل زر و مال به اطراف و جوانب تعیین ساخت. در اثنای آن حال که خبر فوت آدینه بیگ خان، حاکم دواآبه اشتهار یافت، خود بر جناح تعجیل با جمعیت یکصد هزار سوار و پیاده‌های فزون از شمار، به عزم ضبط و ربط مالیات پنجاب، به سمت سرهند کوچ نمود. چون متصل به سرهند رسید، صدیق بیگ خان مدار المهام آدینه بیگ خان با پسرش رجوع شده متکفل و متعهد ادای مال وجوهات و متوجهات سابق و حال گردیدند و مبلغی به رسم علی الحساب رسانیده، از پیش رفتن، اراده او را منصرف گردانیدند. جنکو به عهد و پیمان صدیق بیگ خان مدار المهام و پسر آدینه بیگ خان مطمئن گردیده، نیابت دواآبه به پسر آدینه بیگ خان وا گذاشته و صاحباجی پتیل را با بیست هزار سوار مرهته به استحفاظ لاهور گماشته، خود عنان عزیمت به سمت سهارنپور از راه گذر کنجپوره منعطف ساخته

محالات متعلقه نجیب خان روهيله را- که از جمله فدویان عقیدت‌نژاد این آستان خلافت‌بنیاد است- در حیطه تصرف درآورده، عاملان و متصدیان او را بی‌دخل گردانیده و گماشتگان خود را جابجا نشانید.

نجیب خان به مشاهده این حال، قرین کدورت و ملال گردیده، صرفه کار خود در ملاقات جنکو دیده با جمعیت قلیل به لشکر او ملحق شده، سالک طریق مطاوعت و متابعت گشت و به وساطت و وسایط معتبر به شرط رفع مزاحمت محالات، پیغام ایصال مبلغی فراخور استعداد حال خود نمود و مدت یک ماه به انتظار حصول مامول در اردوی مرهته متوقف بود. چون از فحوای افعال و اقوال جنکو زیاده‌طلبی و تکالیف فوق طاق استنباط کرد، در فکر استخلاص خود افتاده، بنابر مصلحت وقت، به تکلیفات او رضا داده به تمهید سرانجام زر رخصت گرفته، به سکرताल مسکن قدیم خود رفته تحصن ورزید و به ترتیب آلات مقاتله و ادوات محاربه پرداخته مشغول مدافعه دشمن گردید.

جنکوی سوختنی از شنیدن این خبر جزو ناری را مشتعل گردانیده چون موی آتش دیده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۹

بر خود پیچیده، با جمعیت بسیار و فوج بی‌شمار، به عزم جدال و قتال، روانه سکرताल شده محل مزبور را مرکزوار محاط دایره لشکر خود ساخته، راه‌گذار و فرار از هر جانب بر ساکنان آن مکان بسته، به محاصره و جنگ توپ و تفنگ پرداخت. هرچند تمامی سرکردگان افغانه روهيله با کل ایل و عشیره به کمک نجیب الدوله مجتمع گردیده سعی‌های دلیرانه و کوشش‌های مردانه به تقدیم رسانیده، از عهده دفاع نتوانستند برآمد و از مدت پنج ماه در مضیق محاصره افتاده مرگ را آماده‌اند، لیکن به امید مظاهرت اولیای دولت شاهی و استظهار اعانت حضرت ظل‌اللّٰهی، حتی المقدور استقامت دارند و دست از جنگ برنمی‌دارند و از آنجا که از مبادی سلطنت ابد مدت الی الان، همیشه تقویت دین مبین و قلع و قمع طوایف کفار و مشرکین و استرفاء احوال متوسلان دولت سعادت‌قرین، مرکوز ضمیر منیر معلی و منظور نظر حرّیت منظر اعلی می‌باشد، شه درّ درّان والا گهر از این ماجرا خبر یافته.

از آنجا که دین‌پروری کار اوست اعانت به اسلام کردار اوست

مصمم نمود این اراده به دل که بر کفر، دین را کند مستقل

ز برقی که آن را بود تیغ، نام‌بسوزد سپاه دکن را تمام از استماع این خبر، رقم معظم مرحمت‌شیم مشتمل بر عزیمت بندگان اعلی به جهت دفع اعداء، به نجیب الدوله و کل سرکردگان روهيله مرقوم فرموده اعلام داشتند که تا وصول موکب فیروزی شمول، خودداری از دست نداده پابرجا باشند و پشت به دیوار اطمینان داده، رخنه فتور و قصور در بنیان استقامت و استقرار راه ندهند که به عنایات حضرت رب و دود و امداد طالع مسعود، با جیوش بحر خروش، عنقریب و زود مانند مهر و ماه از نقره خنگ روز جهان‌افروز و اشهب شب سرعت‌اندوز دواسپه طی راه نموده، دمار از روزگار کفار نابکار برمی‌آریم.

بشارت فرستاد پیش نجیب که ای از عنایات ما با نصیب

به دولت در این سرزمین آمدم پی روتق کار دین آمدم

مباد از فریب کس از جا روی دل خود به اقبال ما کن قوی

ز تزویر کفار آگاه باش به امداد ما چشم بر راه باش

رسیدیم با موکب بی‌شمار برآریم از کفرکیشان دمار

نمایند مردان لشکرشکن تعاقب به دنبالشان تا دکن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۰

بعد از روانه شدن چاپاران، خاقان ممالک‌ستان، همت بر استخلاص نجیب خان و محصوران روهيله گماشته با لشکر ظفرآثر، به سرعت قمر، قرین هزاران شکوه، از راه دامنه کوه، سیرکنان و شکارافگنان به جانب مقصد توجه فرمودند.

به این عزم با لشکر بی کران شده پیشتر از دوآبه روان
پی قطع منزل نمودن به راه به سرعت گرو برده از مهر و ماه
نجیب ستمدیده را تا خلاص ز چنگ عدو سازد از لطف خاص
به سمت سکر تال با صد شکوه توجه نموده ز دامان کوه
به روی جبل موکب شاه دین فروزان چو کوکب به چرخ برین
ز بس گرم قطره زدن فوج بودرگ ابر هر جاده‌ای می نمود
ز سم ستوران فولاد نعل شرسان برون جسته از سنگ لعل
دلیران لشکر در آن رهگذار چو شیران نمودار در کوهسار

ز سنگینی فوج نصرت اثر فرو در زمین کوه شد تا کمر در اثنای طی راه، مسرعان تیزتر از نگاه، برای ابلاغ مژده ورود ظفر نمود به
سکر تال فرستاده، مجدداً نجیب الدوله و سرکردگان افغانه روهیله را از مقدم اشرف آگاهی بخشیدند و به این بشارت مکرر حیات
دوباره بخشیدند.

شنید این بشارت چو خان نجیب که ریایات شاهی رسیده قریب
به رسم طرب کوس و نقاره زدم از زندگانی دگر باره زد
به خود بس که بالید از این خبر کجا در سکر تال گنجد دگر چون جنکو از حرکت بابرکت اعلام نصرت فرجام خبردار گردید، تزلزل
در اساس ثبات و قرار او افتاده، ناچار دست از محاصره نجیب الدوله برداشته چاره جوی کار خود شد.

چو از موکب خسرو ارجمند شد آوازه آمد آمد بلند
تزلزل فتاده در اعدای دین ز غم خاطرشان شد اندوهگین
پریده ز بس رنگ روی هنود هوا سربه سر گشت لبریز دود
سر از فکر در جیب برده فرو شده چاره جو جنکوی جنگجو
ز اندیشه این که فوج یلان رسد چون اجل بر سرش ناگهان
در آنجا صلاح اقامت ندیدد گر صرفه در استقامت ندید
به یکبارگی با همه همراهان نمود از سکر تال عطف عنان
تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۱

در بیان ذکر اجتماع کفره شقاوت آثار به عزم رزم و پیکار بهادران موکب ظفر شعار

چون گوش غفلت اعدای خسران مآل آماده هزاران نکبت و نکال، آکنده پنبه بیهوشی بود، به سبب شهرت جمهور انام که در خاص
و عام اشتها تمام داشت که پادشاه دین پناه به اراده انتظام مهام ترکستان، به ذات فایض البرکات ملکی ملکات از دار السلطنه کابل
به این حدود نهضت نفرموده اند و خان جان خان سردار را به سرکردگی بهادران خونخوار و دلیران دشمن شکار، برای تنبیه مفسدان
نابکار و تأدیب مخذولان بدکردار - که سر بگی و عناد و طغیان و فساد برداشته اند - به ممالک هندوستان جنت نشان تعیین نموده اند،
به این خیال باطل و اندیشه بی حاصل که به مقتضای گردش چرخ دوار و حرکات فلک فتنه بار، قبل از دو سال در دار السلطنه لاهور
به سردار مذکور وهن و اختلال و انقلاب احوال رو داده بود، خیره و جری گشته پیش قدمی نموده، کمر استقامت به مجارات و
مقاومت محکم بستند، و الا ذره را چه یارا که مقابل آفتاب جهانتاب به جلوه گری برآید و سها را چه تاب و توان که در برابر نور
عالم افروز ماهتاب خودنمایی نماید؟ بنابراین که از قدوم میمنت لزوم خدیو زمین و زمان ذهولت داشتند، از هیجان ماده نخوت و

پندار- که سرمایه نکبت و ادبار است- مانند ملخ و مور از نزدیک و دور فراهم آمده مستعد معرکه‌آرایی گردیدند و بار و بنه و زواید احمال و اثقال خود را از استیلای وسواس و غلبه خوف و هراس، به اوطان نکبت‌نشان روانه گردانیدند.

در بیان نور آگین شدن حوالی سرهند از میانم نزول موکب جاه و جلال و رسیدن سپاه مرهته به ده فرسخی معسکر و ذکر دیگر سوانح و صادرات آن زمان سعادت‌مآل

رایات ظفرآیات جهان‌گشای آسمان‌سای جاده‌پیمای منازل مقصود شده، بعد از طی مراحل از دریای سرهند عبور فرموده، طرب‌افزای خواطر فدویان وفاآئین و هوش‌ربای بدخواهان سراپا کین گردید و عروس غربا از بهار مقدم والا چون سپهر خضرا، خلعت سرسبزی و رخت نوروزی پوشیده، آفتاب دین مبین از افق سعادت پرتو ظهور یافت و ظلمت لیالی و کفر و ضلالت، از غایت خجالت در پرده خفا شتافت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۲ بیامد چو خاقان گیتی‌پناه در اطراف سرهند با فَرّ و جاه

ز یمن قدوم شه سرفراز در عیش شد بر رخ خلق باز

جهان خرمی از سر نو گرفت شب تیره هند پرتو گرفت

بکاهید کفر و بیالید دین شد از نور اسلام روشن زمین

پرید از رخ کفر در هند رنگ‌تزلزل فتاده به ملک‌فرنگ در آن ولا عریضه نجابت خان افغان کاکری- که از دیرباز داغ بندگی بندگان آفاق‌ستان بر جبین نیاز داشت- به درگاه معلی و بارگاه اعلی رسید که جماعت کفار بدکردار، به استماع آوازه کوس دین و دولت و ارتفاع الویه فتح و نصرت، از سکر تال آواره تیه رنج و کربت شده، دست از محاصره نجیب برداشته با جمعیت فراوان و خواطر پریشان از آن مکان عطف عنان نمود به فحوای:

سر چشمه باید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل برای انسداد و انعقاد طریق عبور لشکر منصور، برابر گذر گنج‌پور بر سر دریای جمن علم قرار افراشته و از آنجا جنکوی زشت‌خوی، هزار سوار کارآمد جنگ‌جو- که زبده فوج آن برگشته‌بخت تیره‌روز بود- به سرکردگی صاحباجی پتیل پیش‌جنگ ساخته به مقابله لشکر ظفرآثر مرخص نمود.

روان پیش‌تر کرد فوجی چو سیل به سرداری صاحباجی پتیل

شنیدم که بودند مردان کارد در آن فوج افزون‌تر از سی هزار

به سردار مذکور تأکید کرد که او پیش‌دستی کند در نبرد

زهی فکر باطل، زهی عقل و هوش که خواهد ز خس گردد آتش خموش

ندانست آن کودن بی‌خرد که با روز، شب چون مقابل شود و جنکو خود با بقیه الجیش متعاقب او حرکت کرد. پتیل مذکور به کثرت فوج مغرور گشته به فحوای «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحِمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» با فدوی بی‌سبب و جهت پیچیده و نجابت‌گر، مسکن و ماوای غلام را- که سر راه است- محاصره نموده است.

اعلی حضرت قدر قدرت به مقتضای دین‌پروری و فدوی‌نوازی- که لازمه کشورگشایان دین‌پرور و قاعده فرمان‌روایان ملک‌ستان عدل‌گستر است- استخلاص نجابت‌خان ارادت‌نشان را وجه همت والانهمت فرموده، عازم این شدند که عساکر نصرت‌مآثر را برای دفع شرّ اشرار و رفع ضرّ کفار از خان مزبور تعیین نمایند. هم در این اثنا مکررا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۳

عریضه او از نظر حقیقت‌نگر شهریار دین‌پرور گذشت که کفره فجره به طنطنه نزول شیردلان افواج قاهره و غلغله وصول مبارزان سلطنت باهره، به مصداق «كَأَنَّهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» دست از محاصره کشیده از حوالی مسکن فدوی کالفراش المبثوث

متفرق و پراکنده گردیدند. از معبر کنجور از آب جمن عبور نموده و لله الحمد و المنة که این عبودیت کیش عقیدت‌اندیش، به یمن عنایات ظل الهی و مراحم پادشاهی سالما و غانما از آن موزیان سگ‌سرشت نکبت‌توأمان، نجات یافته مترصد این است که در این نزدیکی به جبهه‌سایب آستان خلافت‌بنیان، به اتفاق امثال و اقران، سرخ‌رویی کونین و آب‌روی دارین حاصل سازد و در رکاب سعادت، مصدر ترددات شایسته و مظهر خدمات بایسته گشته، علم سربلندی بر اوج عزت افرازد. القصة بعد از ورود عریضه نجابت خان و محقق گردیدن خبر عبور مخالفان از آب جمن، رایات جهان‌گشا مرحله‌پیما گردیده وارد منزل شدند.

به آهنگ پیش ابرش پادشاه‌نموده چو طی چند منزل ز راه از اخبار جواسیس صداقت‌تأسیس - که به لشکر کفار جهت استخبار کرد و کار سرگشتگان تیه ادبار تعیین شده بودند - به مسامع فیض تابع ایستادگان پایه سریر خورشید طالع رسید که اعادی بدسرانجام نکوهیده‌فرجام، به استکبار بسیار تیزگامی و بدلجامی نموده، هم‌رکاب تیره‌بختی و دل‌سختی، قدم جرأت پیش نهاده به ده فرسخی اردوی معلی قرار دارند و آماده جنگ و پیکار و مستعد کارزارند. حضرت خدیو بحر و بر از استماع این خبر که کفره بدکنش و فجره جفاندیش مصداق این مقوله که «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود» به پای خود به چنگل شاهباز اجل افتاده، به مرگ ناگهانی و آفت آسمانی تن داده‌اند، زبان فیض ترجمان به حمد و ثنای ملک مَنان آشنا و گوهرافشان ساختند و این لطیفه غیبی را مقدمه الجیش فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی دانسته، به ترتیب و تنظیم افواج دریاامواج پرداختند.

چو بشنید این مژده را شهریار نظر کرده لطف پروردگار

زد از آمدنهای اعدا به پیش به دل فال پیش آمد کار خویش

سعادت قرین یافت احوال رامددکار خود دید اقبال را

چو صیاد کو صید خود را به دام‌بیند به کام و شود شادکام

فرح‌ناک گردید از احتیاطی‌فزود شه را به خاطر نشاط

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۴

چون به تحقیق پیوست که از جهت فساد به قصد بغی و عناد، قدم جرأت و پای جسارت پیش گذاشته، علم نافرمانی و رایت جهل نادانی افراشته، حضرت پادشاه دین‌پناه که متخلق به اخلاق الله‌اند و همگی نیت حق‌طویت را به صلاح حال کافه رعایا و فلاح احوال عامه برایا مصروف داشته، نمی‌پسندند که در این عهد عدالت‌مهد، آتش فسادی مشتعل گردیده به فحواي «وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» تر و خشک را بسوزد و به شامت فتنه‌جویان، بیگناهان پامال و شکسته‌بال شده، نایره بیدادی افروزد، قبل از آن که کار به جدال و قتال رسد، به اراده هدایت به آن گمراهان وادی ضلالت، رقم موعظت‌شیم متضمن نصایح هوش‌افزا و موعظت تنبیه‌اقتضا ابلاغ فرموده، اعلام نمودند که بنابر لغزش ناگهانی (که) به خان جان خان سردار به گردش فلک دوار روداده، ابخره خیالات فاسده و ادخنه خطرات کاسده دل و دماغ شما را فروگرفته، دیده بصارت خیره و چشم بصیرت تیره ساخته، از صدمات دلیرانه مبارزان شیرشکار و حملات مردانه بهادران نصرت‌شعار غافل گشته، گام جلادت و جسارت پیش می‌گذارید و خبر از این ندارید که

کبوتر چو با باز بازی کند به خون‌ریز خود ترکتازی کند اگرچه خوف جزای اعمال و بیم سزای افعال، شما را بر این حرکت مذبوحی داشته مانع آمدن درگاه عالم‌پناه است، لیکن خاطر دریامقاطر به مفهوم

چین بر جبین ز جنبش هر خس نمی‌زنند دریادلان چو آب گهر آرمیده‌اند هنوز از جا نرفته برای خیر عامه عفو تقصیرات و صفح زلات منظور دارد و مقرر است که هر که به صدق ارادت و رسوخ عقیدت به این آستان صفابنیان رو می‌آرد، بر طبق «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» سر در کنار امن و امان می‌گذارد و نیز به کمال لطف و احسان و فرط بر و امتنان، جماعه اساری را که از لشکر آنها در اطراف پنجاب و ملتان اسیر سرپنجه دلاوران و دستگیر بهادران موکب ظفرنشان شده بودند، به عنایات و عطای خلای نواخته

مصحوب چاپاران روانه فرمود تا زبانی‌شان هم غلبه و صولت و استیلا و سطوت عساكر و آثار مراحم خاقان كامل الفضائل كه آيه رحمت است در شان خلق نازل، دریافت نمایند و از طريق كج‌روی و انحراف، انصراف و انعطاف ورزیده به صراط المستقیم مطاوعت و منهج قويم متابعت گرانند. از آنجا كه به مصداق كريمه «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ» هدایت از مواهب الهی و فضل نامتناهی است آن گمراهان تیره‌بخت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۵

و ضلالت پیشگان دل‌سخت، مضمون كريمه «قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعِيدٍ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ، أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» را حسب حال نكبت‌مآل خود ساخته و قدر نعمت نشناخته، در ازای این مرحمت به كافرماجرايي پرداختند و مقتضای «اذا جاء القضاء عمی البصر» چشم از عواقب كار پوشیده، خود را دیده و دانسته در كام نهنك انداختند. لهذا حضرت خدیو قدرقدرت، بعد از اتمام صحبت - كه قاعده خوانین معدلت‌آئین است و لازمه سلاطین عاقبت‌بین است - به حكم «اَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» قلع و قمع آن مشركان حربی را بر همت والانهمت لازم و متحتم دانسته، تیغ جهاد بر میان اجتهاد بسته، فرمان دادند كه صفوف لشكر و صنوف عسكر را دسته به دسته بیاریند و به آب سیوف، نقوش هستی آن بلارسیدگان مؤف را از صفحه روزگار محو نمایند.

در بیان صف‌آرایی پادشاه موید اقبال‌مند و ملاحظه فرمودن سان عساكر نصرت‌مآثر ظفرپیوند

بعد از معروض شدن این خبر كه لشكر ابتر خیره‌سر عدوی سست‌بازو، به ده فرسخی اردوی نصرت نیروی و موكب كیهان‌پوی فرود آمده، حضرت خاقان گیتی‌ستان شاه در دران به استقبال ملوكانه و جاه و جلال خسروانه برای انتظام و مهام رزم ترتیب بزم داده، مانند خورشید نورآگین - كه مربع‌نشین اورنگ چارمین گشته عالم را به پرتو جمال باكمال خویش منور می‌سازد - به ذات همایون بر اریكه زرین كه رشك چرخ برین بود، جشن آرا و زینت فرما شده، صلاهی احضار و دستوری باربندهای كامكار و امرای نامدار درداده و بر روی خاص و عام و كافه انام ابواب بخشش و نوال و حصول امانی و آمال گشادند. نخستین پادشاه‌زاده بلنداختر فرخنده‌سیر، والجاه سپهرپایگاه، حضرت تیمور شاه، زاد الله تعالی عمره و اقباله، به تزئین شاهانه و آئین ملوكانه، چون قمر ضیاء گستر از دولت ملازمت آن آفتاب گیتی‌تاب فلک جناب عالمیان‌مآب به فحوای «نور القمر مستفاد من نور الشمس» فروغ تازه و نور بی‌اندازه حاصل کرده، بیت الشرف والا - پایه شاهی را محل ورود فرموده، زیب مجلس حضور و زینت محفل سرور شدند. بارگاه آسمان‌جاه كه به مهر و ماه دعوی برابری می‌نمود و با عرش برین و كرسی عظمت‌قرین همسری می‌پیمود، از وجود فایض الجود آن‌دو برگزیده قادر علی الاطلاق و باعث آسایش امن انفس و آفاق كه قران السعدین كنایت است از این، چون فردوس علین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۶

نورآگین گردید و به اقبال لایزال از اكناف و اطراف عالم، اندوه و ملال به كنج خفا انزوا گزید و بعد از آن شاه ولی خان و عمده الامرا عبد الله خان دیوان ییگی و خان جان خان سردار و محبت خان ضبطیگی و جعفر خان قوللر آقاسی و دیگر ارکان دولت و بندهای صادق العقیدت راسخ الارادت، آداب بندگی و سرافکنندگی به تقدیم رسانیده به پایه سریر اعلی حاضر شده، به مراتب مناصب جابه‌جا ایستادند.

حكم جهان مطاع مهرشعاع، به امرا، عموم ایستادگان محفل حضور لمعه صدور افکند كه مردم لشكر فیروزی اثر از برای چپاول غله و كاه و علف به مساكن دوردست هر طرف می‌روند و الحال وقت مقتضی آن نیست كه قشون نصرت‌نمون به این چیزها پردازد و به‌جهت غنایم سهل البیع خود را متفرق سازد. دشمن نزدیک رسیده و كار به جنگ و پیکار کشیده، قریب است كه به اولیای دولت فتح نصیب شود و آن سیاه‌روزگار، آواره دشت ادبار گردد و لله الحمد، مالک الملک حقیقی مملکت هندوستان را به ما مرحمت

فرموده، ملک و مال ملک ماست؛ دواب را جهت حمل و نقل غلات و سورات که قدر و قیمتی ندارد هلاک نکنند و مترصد این باشند که ان شاء الله تعالی در این نزدیکی عوض آن سیم و زر و لعل و گوهر بار خواهند کرد. در همین محفل سعادت مشاغل، پادشاه دریادل، به تمهید تقسیم افواج بحر امواج پرداخته، محافظت هر طرفی از اطراف اربعه مضمار رزم و پیکار را محول به جمعی از بنده‌های جان سپار ساختند، چنانچه هزاران بیشه بسالت و مردانگی و پلنگان قله شهامت و فرزاندگی، شاه‌پسند خان میر آخورباشی و اخلاص قلی خان هوتکی و سلیمان خان درانی را با جمعی از سالکان مسالک تهور و پردلی به قراولی جیوش بحر خروش، عزّ امتیاز بخشیدند و ثابت قدم عرصه دار و گیر شاه ولی خان وزیر، با نهنگان لجه شجاعت و دلاوری، گل محمد خان سرکرده غازیان بایری و جعفر خان قوللر آقاسی و محبت خان ضبطیگی، پیشوای غازیان صف‌شکن عدوافگن و اختیار خان بامیزی مهرداد سرکار سپهراقتدار، علی بیگ خان جزایرچی‌باشی مأمور به محافظت توپخانه قیامت علامت گردیدند و مقرر شد که الله یار خان ایشک آقاسی‌باشی با عمله درب دولت‌خانه مبارکه در عقب خوانین مزبور مرحله‌پیما گشته، بعد از آن نقاره‌خانه سرکار والا غیرت‌افزای بهادران نبرد آزما و زهره‌گداز مخالفان تیره‌سیما گردد و در برابر نقاره‌خانه سرکار، زنبورک‌چیان برق‌کردار صاعقه‌آثار، به ضرب گلوله‌های کوه‌شکن رخنه در بنیان حیات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۷

دشمن افکنده، سرگرم عدوافگنی و آتش‌افروزی شوند و از عقب زنبورک‌خانه قیامت‌نشانه، خورشید فلک جهان‌افروزی، رایت‌افراز معرکه کفرسوزی، شهنسوار معارک دشمن‌گدازی، فارس مضمار گیتی‌طرازی، شمع انجمن حشمت و جاه، پادشاه مهرافسر سپه‌بارگاه، تیمور شاه با فرّ جهان‌پناهی و شکوه پادشاهی، به توزک تمام و تجمل مالاکلام، رایت فتح نصرت و لوای شأن و شوکت برافرازد و در میمنه و میسر آن قره باصره سلطنت قاهره، قاپوچیان و میر شکاران و دیگر جانشینان، جاده‌پیما گشته، حاجی نواب خان الیکوزی با محمود خان قوللر آقاسی و دسته غلامان جلادت‌نشان در قفای شاه والا، به طی طریق خصم‌افگنی پردازد و عقب دسته غلام، اعلام نصرت فرجام - که سر به فلک مینام می‌سودند و بسمله سوره فتح و فیروزی بودند - ارتفاع یافته، فتح الله خان و عبد الرحمان خان سدوزی که شرف قرابت به خاندان جلیل الشأن اعلی حضرت ظلّ سبحان دارند، با منشیان عطاردنشان خجسته‌شیم و مستوفیان و لشکرنویسان و سایر ارباب قلم، در پای اعلام ظفرپرچم مرحله‌پیما گردند و عبد الرحمان خان دیوان بیگی و عظمت خان علیزی و صمد خان محمودزی و حبیب الله خان مهمند و طوایف فوفلزی و الکوزی در سمت میمنه، نایره خصم‌سوزی فروخته، مستعد رزم و پیکار باشند و خان جان خان وزیر سرکار پادشاه‌زاده عالی‌مقدار کامکار و رحیم داد خان بارکزی، قبول خان نورزی و بقرا خان شرباشران و نصر الله خان و مجید سعید خان خلیل، علم تهور و دلیری به جانب میسر افراخته گوی جلادت از اعادی سراپا شقاوت ربایند و به مظاهرت لشکر ظفرپرور، افیال کوه‌پیکر و شتران تنومند قدآور، مزین به عماریه‌های زرین و کجاوه‌های زینت‌آئین، با پردگیان حرم عزّ و علا، مرحله‌آرا گشته، عقب سواری عاکفان سراق دولت و احتشام، دسته نصرت پیوسته غلام، به اهتمام تمام، طی سیل مقصود نمایند و بعد از آن سالک مسالک فدویت و اخلاص، منشی انزله خان فوفلزی نسقچی‌باشی همراه بنه همایون بوده و راه حزم و هوشیاری پیموده، از غداری و مکاری اعادی خبردار باشد و دلیر معرکه دار و گیر، امیر خان پسر ولی محمد خان جوانشیر با چنداولان تحت خویش، به چنداولی سپاه نصرت کیش عزّ امتیاز یافته مقرر شد که به محافظت و محارست عقب اردوی گیهان‌پو قیام و اقدام نماید و احدی از ملترزمان عساکر اقبال را دنبال نگذاشته طریق احتیاط پیماید.

خدایو جهانگیر رستم‌نبردچو تمهید ترتیب افواج کرد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۸ بفرمود ارشاد با بندگان که فردا به همراهی غازیان

تمامی به صحرای هیجا روند سپاه ظفر را صف‌آرا شوند خوانین فدویت‌آئین و سرداران سپاه فیروزی‌قرین، به مجرد اشارت با

بشارت، بیرق فتح و نصرت افراخته و نقاره کوچ نواخته، متوجه منزل مقصود گردیدند و آن مؤید به تائیدات آسمانی خود نیز به همعنانی توفیقات ربانی، باشکوه سلیمانی و دبدبه سلطانی و کوکبه خاقانی، در روز شنبه بر اشهب صبارفتار جهان‌پیما و مرکب گیتی‌نورد برق‌آسا، نشسته و به هزاران جاه و جلال مرحله‌آرا گشته، قلب لشکر ظفرپرور را از فز وجود فیض گنجور، قوت موفور بخشیدند و بعد از ترتیب هر تیپ و تسویه و ترتیب افواج نصرت‌نصیب، متوجه مقصد گشته به عزم استیصال اعدای وخامت‌آل، ادهم خوش خرام را سبک‌لجام ساختند و شکارافگان و تفرج‌کنان، به طئی منازل و قطع مراحل پرداخته، هر روز در منزلی اعلام ظفرفرجام می‌افراختند، تا آن‌که منزل بوریاء، مقرّ نزول اردوی معلی گردید.

در بیان نهضت موکب جهانگشا از منزل بوریاء و عبور نمودن بار و بنه سرکار والا از دریای جمناء و وقوع محاربات موفور فیما بین قراولان موکب منصور و صاحباجی پتیل مقهور و ذکر رو آوردن امرای افغانیه هندوستان به درگاه خاقانی و ورود اعلی حضرت ظل سبحانی به قصبه لونی

در هنگامی که بارگاه دل‌گشا در قصبه بوریاء چون مهر عالم‌آرا سایه فلک‌پایه گسترانیده، شهریار جهاندار به سحاب مکرمت و احسان، آن حوالی را سرسبز و ریّان گردانید، شاه پسند خان میر آخورباشی که به قراولی گرد لشکر ظفرپیکر قیام داشت و بر پاس‌داری و حراست همت می‌گماشت، به حسب اتفاق قراولان موکب والا را با قراولان اعدا به نزدیکی اردوی معلی تلاقی روی داده، نایره قتال و جدال بلند گردید. به تائید الهی و اقبال پادشاهی در اندک زد و خورد، کار مخذولان به هزیمت انجامید. قراولان نصرتمند، هفتاد نیزه سرکشتگان و هفت نفر زنده از آن مرده‌دلان از نظر فیض‌منظر گذرانیده مورد تفقادات خسروانی شده، سر خود را به اوج عزت رسانیدند. بعد از آن رأی خدیو کشورگشا- که مترجم قضا و قدر و آگاه از امور خیر و شر بودند- چنین اقتضا نمود که قرا و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۹

مزارع و طرق و شوارع این طرف آب از تاخت‌وتاز دشمن فتنه‌ساز خراب مطلق و صحرایی لق و دق شده، لوای آسمان‌سا عبور دریا نموده، از راه سهرنپور- که به وفور آب و آذوقه و علف، سیرآب و معمور است- به سمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد افزاوند و از همان راه به قلع و قمع تمام مخالفان خود کام و مفسدان بدفرجام پردازند. روز دیگر اردوی معلی موافق حکم والا به دستوری که سابقاً رقم‌گذار کلگ گه‌ربار قلم وقایع‌نگار شده، تیپ بسته و صف آراسته از منزل بوریاء به قصد عبور به سمت دریا رخت کشید. در عرض راه که موکب منصور از فیض نهر متصل مخلص‌پور گذشته، یک فرسخ قریب به دریا میان نیستان با نشیب و فراز بسیار چون طبع مخالفان ناهموار که گذر از آن متعذر و دشوار بود، وارد گردید. گروه خذلان‌پژوه کفار تیره‌روزگار که مقدار سی هزار سوار جّوّار به سرکردگی صاحباجی پتیل، شش گروهی اردوی معلی به دست راست کرنال سنگر داشتند و در کمین خصومت و کین نشسته و کمر مخاصمت بسته، علم نخوت و شقاوت می‌افراشتند، به هیات مجموعی به اراده دست‌برد خود را از پرده برآوردند و مکان مسطح هموار کنار نهر فیض پس پشت ساخته، از ظهر شهر ظاهر شده قدم در معرکه کارزار افشرد، شاه پسند خان میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه که لوازم قراولی به تقدیم رسانیده عقب اردوی معلی به محافظت و محارست می‌کوشید، جرأت و بی‌باکی و خیرگی و چالاکی آن ناپاکان را مشاهده کرده، جایی که رسیده بود توقف ورزید و مصحوب سوار تیزرفتار سریع‌تر از نسیم شمال حقیقت حال معروض جلوتازان موکب جاه و جلال داشته، استدعای کمک نمود. حضرت خدیو آفاق‌ستان، خان جان خان سردار و رحیم داد خان بارکزی و نصر الله خان و بقرا خان شرباشران را با جنود نصرت‌آمود و سرانجام شایسته و سامان بایسته، به کمک شاه پسند خان و حراست اردوی ظفراقتران روانه فرمود و خود به شوکت فلک‌فرسا همان‌جا جلو کشیده، اشرف الوزرا را به حضور فایض النور طلبیده در باب نزول بنه و عبور از دریا استشاره فرمودند. بعضی از مقرّبان درگاه آسمان‌جاه به عرض

رسانیدند که بنه را همین جا فرود آورده سنگر بسته به جنگ باید پرداخت. وزیر صاحب‌تدبیر- که مزاج‌دان حضرت ظل‌اللهی است و رمزشناس جهان‌پناهی است- آداب عبودیت به جا آورده عرض نمود که گذر عبور دریا نزدیک واقع شده، صلاح دولت در آن است که بنه را از آب گذرانده سنگر بسته شود و تیب‌های افواج قاهره از این جا پیش نرود و اگر مخالفان سبقت و تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۰

مبادرت به جنگ نمایند، بهادران به دفع آنها پردازند، و الا هنگام شام معاودت به اردوی معلا نموده از دریا گذشته آن طرف آب که مسطح و هموار است، سنگر بسته آتش جدال و قتال مشتعل سازند. حضرت اعلی را تدبیر وزیر پادشاه خیراندیش معدلت‌کیش- که رأی صواب اقتضایش آئینه حقیقت‌نما و ناخن تدبیرش از کار عالمی عقده‌گشاست- مستحسن طبع همایون افتاده، ارشاد سرپا رشاد فرمودند که بنه والا همراه شاه ولی خان روانه شده عبور از دریا کند و لشکر ظفریکر سواره ایستاده و صفوف را ترتیب داده قدم پیشتر نزنند. مقارن این حال، مکررا شاه پسند خان مصحوب سوار صبارفتار به عرض ایستادگان دربار جهان‌مدار رسانید که جمعیت کفار نگونسار بسیار و افزون از تعداد و شمار است. شهریار عالی‌تبار، الله یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی را با مردم در خانه به کمک مأمورین تعیین فرمودند و صمد خان را هم متعاقب الله یار خان روانه نمود و خود به دولت و اقبال و عزت اجلال از خنک برق‌آهنگ هنگام ظهر از برای ادای فریضه ایزد متعال فرود آمده، به قدم‌بوس اشرف سایه درخت را نهال و بلند پایه گردانیده و درخت از این سرور و بهجت که خورشید سپهر سلطنت در سایه‌اش جا گرفته، شجره خود را به سدره‌المنتهای رسانید. در این اثنا عبد الله خان دیوان بیگی را- که به حلیه عقل آراسته با عظمت خان‌علیزی که به گوهر خرد پیراسته بود- مقتبس انوار حضور فیاض النور ساخته، در باب عبور آب استفسار و استصواب نمودند. دیوان بیگی جبهه عرض بر آستان نیاز سوده معروض داشت که اگر اتفاق جنگ در منزل دیروز می‌شد، میدان مصفا و هموار و قابل کارزار بود. اکنون ریایات منصور اراده عبور دارد، در این مکان ناهموار شرارت اشراک به ظهور پیوسته، انسب که بنه را بر گردانیده متصل مخلص‌پور که رودخانه جاری دارد فرود آورده سنگر بسته به مدافعه مخالفان پردازیم و فردا که بنه از آب بگذرد، چنانچه باید و نحوی که شاید هنگامه مقاتله گرم سازیم. هم در این آوان فرستاده شاه ولی خان شرط خدمت به جا آورده عرض نمود که معبر کنار دریا خطرناک واقع شده عبور و مرور اسب و شتر و گاو و توپخانه دشوار به نظر می‌آید.

گل‌ولای بسیار دارد، مال و ائقال به لجن فرومی‌رود و جمعی از کارپردازان را تعیین نموده‌ام که به اهتمام تمام به نهجی بیارایند که عبور دواب و اردوی معلی از آب، به سهولت میسر شده مال و ائقال احدی در معرض تلف نیاید. امروز بنه را در قریه‌ای که نیم‌کروهی دریاست فرود آورده سنگر بسته محافظت شود و فردا که معبر حسب‌المدعا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۱

درست خواهد شد، ان شاء الله تعالی به میمنت و مبارکی آن طرف آب برود. ارشاد شد که هرچه صلاح باشد به عمل آرند. در این حال باشقول که به جهت استخبار احوال پیش‌قراولان نصرت‌شعار رفته بود- آمده عرض نمود که جماعه کفار بدروزگار را که قدم جرأت و جسارت در بیدای خسارت پیش گذاشته بودند، شاه پسند خان و الله یار خان و صمد خان به حملات رستم‌انه و ترددات مردانه چون بنات النعش پراکنده ساختند و سنگ تفرقه در شیشه‌خانه جمعیت‌شان انداختند. مقارن این نوید مسرت جاوید کزّه بعد آخری، فرستاده اشرف الوزرا به عرض رسانید که معبر دریا در ساعت شتا به استحکام تمام، که گذار دواب و بنه و بار به اسهل وجوه میسر است، درست گردید. مخبر مذکور به جایزه بشارت، مشمول عنایت و مخلّع به خلعت گشته، سر افتخار به اوج فلک دوّار رسانید. القصه آن روز حضرت اعلی تا غروب خورشید جهان‌آرا ضیابخش عرصه و غا بودند و هنگام شام چون عدوی تیره‌ایام، مانند بخت خود برگشته، رو به ظلمت کده مقرر و مقام کرد. بعد از فراغ از فرایض نماز و عبادت کریم کارساز، عطف عنان به سوی اردوی کیهان‌پو نموده صفابخش محفل عشرت و پرتوافکن منزل راحت گشتند. صبحگاه که خسرو آفاق گیر مهر، بر توسن

نیلگون سپهر نشسته از خطوط شعاعی ترکش زرین بر کمر بسته، لشکر ثوابت و سیاره را درهم شکسته همت به تسخیر عالم گماشت، جهاندار فلک‌اقدار به قصد حرب و پیکار و آهنگ جنگ و کارزار، از سرادق دولت‌مدار برآمده، علم فیروزی به سعادت بهروزی برافراشت، جلوه‌فرمای عرصه قتال و صف‌آرای معرکه جدال گشته، قدم معزم بر حلقه چشم رکاب ادهم تیزگام صرصر خرام زرین‌ستام گذاشته، به دست یاری الطاف ایزد مَنان و عنان‌داری اعطاف قادر سبحان، خانه زین را چو برج شرف سعادت قرین و نورآگین ساخته، به جانب رزمگاه پرداخت. شاه ولی خان وزیر حسب الامر خاقان گردون‌سریر، بر کنار دریا رفته متوجه گذرانیدن بنه والا از دریای وسیع الپهنای جمنا گردید و از تقابل و محازات لشکر دشمن نکبت‌سمات نیندیشید و مساعی مشکوره و کوشش‌های موفوره در انصرام خدمت مأموره به ظهور رسانیده، به طریقی بنه سرکار عالم‌مدار را از آن قلزم پرتلاطم گذرانید که خسارت پیشیزی و نقصان اندک چیزی، به احمال و اثقال و مال و منال موکب نصرت اشتمال در آن حال نرسید.

به فرمان خاقان مالک‌رقاب گذر کرد اردوی اعلی ز آب

نسقچی و چنداولان بالتمام نمودند در بردنش اهتمام

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۲ به اقبال شاهنشہ بحر و برنشد یک سر مو کسی را ضرر

به تدبیر شاه ثریا مقام گذشتی ز دریا شه بالتمام

بناز ای سپهر و بیال ای زمین! که کم دیده دنیا شهی این چنین

به هر کار، حکم شه نامور برابر بود با قضا و قدر چون مقهوران آگاهی یافتند که بنه شاهی از دریا راهی شده، از تیره‌دلی و حماقت جبلّی، حمل بر کناره گرفتن بهادران نصرت‌آهنگ از میدان جنگ کرده، دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و به یکبارگی سی هزار سوار جَوّار کفار، همراه پتیل نابکار- که پیش جنگ بود- سبقت نموده به قصد دست‌برد بنه مبارک، علم جلادت افراشتند. حضرت اعلی زیاده روی و بدجلوی آن گم‌رهان تیه ضلالت را ملاحظه فرموده فرمان دادند که دسته‌های هزاران بیشه کار و زار و دلیران آزموده کار عرصه پیکار، پیش رفته کوچه دهند و میدان کشند که صید اجل رسیده رم ننماید و به پای خود به دام آید و خود خاقان ممالک‌ستان- که در جمیع اوقات و احوال، به تخت موید از ملک منان و خالق انس و جان است- با معدودی از مقرّبان و باشقولان در همان مکان که قیام داشتند استقامت فرمودند. به مشاهده این حال، مخالفان نکوهیده‌مال جری گردیده و به اظهار دلاوری و خیره‌سری، چالاکی و بیباکی در عده، تا به حدی نزدیک رسیدند که فیما بین ایشان و توسن زرین‌رکاب خدیو ثریا جناب همگی به یک تیر پرتاب فاصله ماند و خفاش‌منشان با وصف آن که خورشید جهان‌آرا را در برابر دیدند، از تیره‌روزی نرمیدند.

رسانید آن لشکر دل‌سیاه‌دلیرانه خود را به نزدیک شاه

جهاندار چون دید کان تند خیل رسیده است در پیش مانند سیل

چو کوه از تهور فروداشت پای‌نرفت از هجوم پلنگان ز جای

بیاموز از کوه رسم ستیز که از جا نجنبد به صد تیغ تیز

اگر شیر غرّان شود خشمناک ز بسیاری روبهانش چه باک؟

چو شاهین شود در هوا جلوه‌گر، چه غم گر بود از کبوتر حشر؟

چه اندیشه دارد از آن شاهباز که گنجشگ گردد به آن کینه‌ساز شهریار والانتبار عالم‌مدار- که در آن عرصه کارزار بر رخس صبارفتار سوار و به کمال تمکین و وقار با بخت روشن و بیدار، به ملاحظه صفوف مبارزان نامدار و مشاهده صنوف اسباب پیکار مشغول بودند- خیرگی آن تیره‌بختان را دیده در باب تنبیه و تأدیب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۳

آن گروه شقاوت‌نصیب، به دلیران ظفرنشان اشاره فرمودند. شاه پسند خان با دسته قراولان پیش ایستاده بود و الله یار خان ایشک

آقاسی و خان جان خان سردار و صمد خان محمودزی و دیگر خوانین فدویت آئین با دسته و توابین به کمک او تعیین شده، مقابل فوج حریف به ترتیب و تردیف صف کشیده منتظر فرمان همایون بودند. حسب الحکم اشرف به معاونت و معاضدت یکدیگر سرگرم آتش افروزی معرکه دشمن سوزی گشتند و به اخگرریزی گلوله زنبورک و تفنگ، عرصه جنگ بر مخالفان تنگ گردانیدند و از تیرباران پیکان و طغیان آب تیغ و سنان جانستان، بنای هستی آن گروه خانه خراب را به آب رسانیدند.

شد از برق کین گرم، بازار جنگ خروشید باز اردهای تفنگ

همی رفت دشمن به خواب فنادامدم ز خوابیدن ماشه‌ها

ز بس آتش کینه‌ها در گرفت عرق بر بدن رنگ اخگر گرفت

ز برج کمان طایران خدنگ پریدند بر روی مردان جنگ

نهان گشت از تیر فرق عدو بد انسان که در زیر برگش کدو

گذشتی خدنگ از تن زخم دار به بی رحمی باد از لاله زار

چنان تیغ را بود شوق مصاف که چون برق جستی ز ابر غلاف

نکردند از اقبال ظل الهی امیران در آن معرکه کوتاهی

همه متفق گشته با یکدگر پی خدمت شاه بسته کمر

به تیر و تفنگ و به تیغ و تبر شکستند آن کافران را کمر

چو شیر و هزبر و چو ببر و پلنگ به خون عدو پنجه را کرده رنگ

دلیران علم چون برافراختند تبر زین به کف اسب را تاختند

در آن گیر و دار آسمان هر زمان زدی نعره الامان الامان فوج دوم کمکی - که پشت سر آن مخدولان برای قوت الظهر بر کنار نهر ایستاده و به محاربه آماده بودند - عبد الله خان دیوان بیگی با دسته بهادران جزار فوفلزی و مبارزان خون خوار علیزی، اسب انداخته و از آب گذشته بر قلب و جناح ایشان تاخته، دست زد و برد گشاده و چون شیر ژیان و ببر بیان در گله آن روبهان افتاده به ضرب و حرب آلات جنگ و تیر و تیغ و تفنگ داد جلادت و مردانگی داده.

ز خانی که عبد اللهش نام شده همه کارها زو سرانجام شد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۴ به دیوان بیگی شهره عالم است به تعریف او هر چه گویم کم است

زهی جوهر عقل و فرزاندگی زهی زور بازوی مردانگی

به هر معرکه می رود بهر جنگ دلیرانه مانند شیر و پلنگ

ندیده است او را کسی خوفناک ندارد ز کین بدانیش باک

خط بندگی داده در کارزار به او رستم و گیو و اسفندیار

به اقبال خاقان با داد و جود در این رزم مردانگی‌ها نمود

به صحرا ز خون عدو لاله کاشت به دل داغها دشمنان را گذاشت

به مردی صف کافران را درید سر جمله چون هندوانه برید القصه لشکر ظفریکر از هر طرف حمله آور گردیده و کفار بسیار را به ضرب شمشیر آبدار روانه دار البوار کرده از کشته‌ها پشته‌ها ساخته.

سرهندیان زیر پا لخت لخت همی ریخت چون جوز هند از درخت

سیاهان هند از یسار و یمین فتادند چون سایه‌ها بر زمین و بقیه السیف تاب مقاومت نیاورده راه فرار و طریق ادبار پیمودند. مأمورین ظفرقرین تا سنگر آنها تعاقب نموده و جمعی را قتل و تعداد کثیر را اسیر نموده و یراق و اسلحه و اسباب و پنج هزار نیزه سر از آنها

گرفته و پنج هزار رأس اسب به دست آورده با اسرای زنده که دستگیر دلیران شیرگیر شده بودند، به معسکر ظفرپرور مراجعت نمودند. رؤس منحوس هنود مردود را از نظر انور گذرانیده و به قلم لشکرنویسان دیوان اعلی داده، تهنیت گویان زبان به دعا و ثنای خدیو زمین و زمان گشادند و بعد از بلند شدن آوازه نقاره شادیانه فتح و ظفر، پادشاه دین پرور مرحمت گستر دادگر همعنان سعادت و بهروزی و همدوش نصرت و فیروزی، روی توجه به جانب دریا فرموده و از همان معبر که اردوی معلی و بنه والا همراه شاه ولی خان مرور نموده بود، به کمال فرحت و سرور از آب عبور فرمودند و به شرف رکاب بوس اشرف، آبروی دریا را افزودند.

بنازم به این شاه فیروزمند که هرگز مبادش ز گیتی گزند

به یک تندباد نهیش شد آب دل اندر بر خصم همچون حباب و این فتح به تاریخ یکشنبه نهم ماه جمادی الاول نصیب اولیای دولت ابد مدت گردید.

الحمد لله علی ذالک. اردوی معلی که آن طرف دریا به دولت اقبال نزول اجلال فرموده بود، روز دیگر کوچ نموده به اراده رفتن شاه جهان آباد از راه سهارنپور چنانچه سابقا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۵

مذکور شده مرحله پیما گشته، بعد طی یک فرسخی راه که قبه بارگاه عزّ و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته شد، نجیب خان به تقبیل عتبه خلافت شرف افتخار یافته، پیشکشهای شایان از نظر خسرو گیتی ستان گذرانید. مشمول مراحم و تفضلات پادشاهی گردید و در منزل دوم حافظ رحمت خان و سعد الله خان و دوندیا خان با ایل و الوس افغانه روهیله به جبهه سایی آستان سعادت آشیان شاهی سربلند گشته و ندورات لایق به دربار مرجع الخلاق آورده، مورد عنایات بی غایات ملک ملکی صفات شدند و بعد از ملحق شدن رؤسای افغانه روهیله به معسکر ظفرپیکر، به انهای منهیان، به عرض والا رسید که اعدای تیره سیما بعد از شکست از منزل بوریا در اطراف شهر شاه جهان آباد مأمن عافیت جسته، کنار دریای جمن فراهم آمده اند. لهذا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع پرتو نفاذ افگند که لوای جهان افروزی به نصرت و فیروزی به قصد دشمن سوزی، به سمت دار الخلافه شاه جهان آباد افرازند و به صمصام خون آشام غازیان نصرت فرجام، از آنها انتقام کشیده به ترویج شرع سید الانام و اعتلای اعلام اسلام و به تخریب بنیاد کفر و ضلالت و تعمیر مبانی ملک و ملت و دین و دولت پردازند. بنابر آن قریب بیست روز سیرکنان و شکارافگنان، طی منازل و قطع مراحل فرموده، گاهی در این سرزمین بهشت آئین، گل و لاله و ریحان را به انظار فایز الانوار سرسبز و شاداب و سرو شمشاد را چون بندگان آزاد در جلو همایون فیض یاب می فرمودند و گاه مایل به شکار شده کبک و دراج و طاووس و تیهو را مرغ دست آموز چنگل شاهین و باز می نمودند و در هر مرحله، از کمال معدلت گستری و رعیت پروری، بر روی اهالی آن حوالی ابواب امن و امان و لطف و احسان می گشادند، مگر مردم پر کینه کاندله که قدر مراحم خسروی نشناخته تفنگ را در سر سواری آن حضرت که از آن راه می گذشت خارج آهنگ ساخته، گردن سرکشی و تمرد فراخته بودند، به حکم «جزاء سیئه سیئه» فرمان پاداش و سزا به قتل و اسر دادند.

بالجمله بدین منوال الویه نصرت و اقبال جاده پیما بوده، تا آنکه جنود ظفرنمود قریب به قصبه لونی - که آن روی دریای جمن محاذی سواد شهر شاه جهان آباد واقع است - رسید. فراش باشی با فراشان و داروغه جانفشان با زمره فراشان فدویت نشان، در چالاکی و چابک دستی سبقت بر فراش باد صبا جسته، چمن خیمه همایون را به گلهای الوان چون خیابان روضه رضوان آراسته، به افراختن بارگاه آسمان جاه پرداختند و طنابهای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۶

زرافشان را و قبه های زرین نور آگین را با مهر و ماه قرین ساختند. آن حضرت خود به ذات مبارک تا مرتفع شدن بارگاه به عزت و جاه در سایه درخت که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» گویی مصداق حال آن بوده، نزول اجلال فرموده، اندک زمانی توقف نمودند و قدر و منزلت امرا و مقربان را در آن مکان مسرت افزا به اختصاص قرب حضور موفور السرور به شرف تخاطب در انتظام و

اطلاع واردات خاطر کرامات مظاهر، بین الاقران افزودند. بعد از آن که سایه بانهای ظل الهی آراسته و بارگاه شاهی پیراسته شد، آن حضرت به میمنت و سعادت توجه به مستقر دولت فرمودند. در این اثنا سید رحمت خان توخی - که به قراولی مأمور بود - یک نفر توخی را به پایه سریر خلافت مصیر فرستاده معروض نمود که خیام نکبت فرجام مرهته به نظر می آید و قراولان آنها نمودار شده‌اند. ارشاد شد که مکرراً تحقیق نموده به عرض رساند. کره بعد از آخری معروض داشت که این معنی متحقق است. حکم اعلیٰ عزّ صدور یافت که الله یار خان ایشک آقاسی باشی با بهادران ظفرتوأمان رفته در محاذی مخالفان استقامت ورزد. اگر آنها به مقاتله سبقت نمایند، او به مدافعه پردازد، و الا وقت شام مراجعت نماید. خان مذکور چنانچه از حضور پرنور مأمور شده بود، قریب یک فرسخ رفته برابر لشکر ابتر اعدای تیره اختر قیام ورزید. چون دید که آن گروه شقاوت فرجام به جنگ اقدام ننمود، هنگام شام به اردوی انجم احتشام باز گردید و صورت حال به موقف باریابان دربار فلک مدار رسانید.

در بیان فراهم آوردن جنگوی وخامت آثار موازی دویست هزار سوار جزار و مقابل شدن او بار دوم به سپاه ظفرشعار و اتفاق ورزیدن غازی الدین خان با آن کافر فاجر ضال و اشتعال یافتن آتش حرب و جدال به مرتبه کمال و به قتل در آمدن دوتا پتیل لئیم در آن معرکه پر هول و بیم و انهزام جنگوی فتنه جو با سایر کفره و خیم

پیش از ورود موکب مسعود، در حدود مسرت آمود قصبه لونی، جنگوی مردود با وصف آنکه در منزل بوریا کنار دریا از نیروی بازوی دلاوران اژدر در و بهادران غضنفر، ضرب دست و شکست بر شکست خورده آب چشمه نهنگ خون آشام صمصام غازیان بهرام انتقام را مکرر تجرع نموده بود، به فقدان حیا و شرم و انعدام انفعال و آزر، از فتنه جویی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۷

و ستیزه خویی خجل و منفعل نگردیده و از حرکات باطله و ارادات عاطله تقاعد نورزیده، به داعیه مقابله و اندیشه مقاتله، بار دیگر جمعیت فراوان فراهم آورده، متصل سواد شهر شاه جهان آباد، به استعداد جنگ و نبرد آهنگ نمود و در وزیر آباد - که خارج شهر پناه، جانب غربی دریا، محاذی قصبه لونی است - کنار آب سنگر بسته بر دور قلعه و شهر و معابر دریا توپخانه و جزایر و بادلج لاتعد و لاتحصی چیده، رایت ثبات و قرار افراخت و بر کثرت و عدت لشکر نکبت اثر خود - که از قشون دکنی و فوج هندوستانی قریب دویست هزار پیاده و سوار مهیای پیکار داشته بود - به عجب و پندار تمام، به مقابله موکب ظفر فرجام پرداخت و عماد الملک نیز حقوق متکاثره خاقان کشورستان که بار اول جان بخشی فرموده او را به والا - پایه وزارت ممالک محروسه هندوستان و صاحب اختیاری سلطنت خاندان جلیل الشان امیر تیمور صاحب قران گورکان، شرف اختصاص و به علو رتبه خطاب مستطاب فرزندی - که بالاتر از آن مرتبه متصور نیست - عز امتیاز بخشیده، در امثال و اقران سرافراز و ممتاز گردانیده بودند، همگی نسیا منسیا ساخته با اهل طغیان، رفیق و همدستان گردید و زلات ماضیه و حرکات نامرضیه از فرستادن مرهته به لاهور و خرابی آن ملک موفور السرور و اغوای دکهنیان گمراه در نافرمانی و سرتابی از اطاعت شهریار دین پناه و ریختن خون ناحق ولی نعمت خودش، عالم گیر پادشاه، کان لم یکن انگاشته، چشم از عواقب امور پوشید و به استظهار توپخانه بسیار و لشکر کفار تیره روزگار، خود را به دام بلا کشیده، چون صعوه مقابل شهباز بلند پرواز و مانند پشه سست پر، برابر باد صرصر، عاجز و زبون دیده، در اطراف ویرانه و اکناف رودخانه آشیانه گزیده و بر فراز سیبه و مرحله جزایر و توپ و رهکله گرد شهر و کنار دریا و نهر چیده، کمر نافرمانی بست و مردم شهری و بیرونی را برگزیده، مستظهر به قلعه شهر پناه و رفاقت مرهته روسیاه، آماده جنگ و جدال و مهیای نبرد و قتال نشست.

روز پنجشنبه بیستم ماه جمادی الاول هنگام سحر بهروزی اثر که شهباز یکه تاز مهر بر اریکه کبود سپهر، به قصد انهزام سپاه انجم و اختر سوار شده تیغ ظلمت زدا به جهت شکست هندوی شب تیره لقا از آستین صبح کشیده، لشکر کفر و ظلام را از بارقه تیغ آتش بار

پراکنده و معدوم گردانید، همت بر تسخیر ربع مسکون گماشت. خدیو کشور گشا- که رأی جهان آرایش صفحه تصویر اشراقات الهی و ضمیر منیرش عکس پذیر تجلیات نامتناهی است- فتح را در جلو و ظفر را پیش رو دیده، با کوکبه جهانبانی و دبدبه تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۸

گیتی ستانی، از برای تنبیه اعدای تیره یام، سوار توسن تیز گام شده، اعلام نصرت فرجام به تجمل تمام و تزک مالا کلام برافراشت و قراولان جلادت نشان را به قصد تحقیق احوال مخالفین تعیین فرموده و خود در اثنای راه در سایه درختی- که سر به فلک الافلاک کشیده و هر دست شاخش پنجه خورشید تابان را تابیده بود- آرمیدند:

ز لونی به سوی جمن شهریار روان گشت مانند ابر بهار
چو جبریل در سدره پای درخت باستاد آن مالک تاج و تخت
به یمن قدومش شده آن شجره عالم چو طوبی به خوبی ثمر

ز سر سبزی طالع دین پناه سرش سود بر فرق خورشید و ماه نجیب خان با خوانین رو هیله به اتفاق صمد خان به حضور آمده، داوطلب عبور گردیده، استجازه از خدمت اشرف اعلی نمودند که از دریا گذشته معابر را متصرف شده، بر قشون مرهته- که آن روی آب به اظهار جلادت و خودنمایی مستعد نبرد و کارزار و مهیای رزم و پیکار نشسته، کمر استقامت بسته و به آوازه های توپ و تفنگ مروحه جنبان آتش جنگ گشته، بهادران با نام و ننگ را به غیرت می آورند- ریخته سزای خیره چشمی و تیره بختی در کنار جزای پاداش اعمال ایشان گذاریم و دمار از روزگار کفار بد کردار بر آریم. حضرت اعلی به مقتضای عقل مآل اندیش حکم فرمودند که جمعی از لشکر جلادت کیش، برابر معابر شهر سیاهی داده آن گمراهان را به جانب خود متوجه سازند و جمعی از سرکردگان قشون ظفر مقرون از سمت شاه دره خود را نمودار ساخته دشمن را به طرف خود مشغول نمایند و از هر جانب رو به جنگ آورده، آن گروه نکبت پژوه را هدف ناوک و خدنگ و آماج گاه گلوله توپ و تفنگ گردانند. خوانین فدویت آئین عساکر نصرت قرین، حسب الحکم سرور روی زمین، با مردم همراهی و تاین روانه شده، به اماکنی که تعیین گردیده بودند، قرار ورزیده پا به دامن ثبات کشیدند. حضرت اعلی، نجیب خان و صمد خان را- که داوطلب گشته بودند- نزدیک رکاب سعادت انتساب طلبیده مرخص فرمودند که از معبر براری از آب گذشته و آن طرف دریا رفته سنگر بسته لنگر اقامت اندازند و هر وقت که از حضور ایما رود، به کمک پردازند.

نجیب و صمد خان را پیش خواندز یاقوت لب، لعل و گوهر فشاند

بفرمود آهنگ دریا کنیدشتابان گذر ز آب جمنا کنید

ببندید سنگر به دریا کنار چو کشتی که گیرد ز لنگر قرار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۹ نماید آن روی دریا درنگ میاید بی حکم، بیرون به جنگ

نجیب و صمد خان به فرمان شاه نهادند به افواج خود رو به راه

دل آماده از کین و سر پر ز شور نمودند از بحر، عزم عبور

نخستین در آن روز، خان نجیب دریا گذر کرد با صد نجیب مقارن این حال، خدیو بی همال با عساکر فیروزی اشتمال به دولت و اقبال، خود نیز خنگ آسمان رنگ برق آهنگ سبک خیز را صرصرانگیز ساخته، به جهت سیر عبور افواج رو هیله و دریافت احوال سپاه مرهته، بر کنار دریا تشریف ارزانی فرمودند، لب دریا را به پابوس اشرف مشرف نمودند.

همان دم جهاندار هم رخس رانده فلک از پیش آیه فتح خواند

دلیران فوج از یمین و یسار روان گشته یکسر به دریا کنار

دو لشکر عیان از دو ساحل شده تو گویی دو دریا مقابل شده القصه صمد خان و نجیب خان بر طبق فرمان واجب الاذعان، از گذر

قریه براری از آب گذشته و به آن روی دریا اقامت نموده، انتظار جمع شدن فوج و طایفه خود می کشیدند که همه به هیأت مجموعی سنگر بسته معبر را مستحکم نمایند. در این اثنا جمعی از روهیله عاری از لباس شعور مشغول خشک ساختن یراق و رخوت- که هنگام عبور از آب، تر شده بود- در آفتاب جاگزیده و برخی ناآزموده کار برکنار دریا به غسل اعضا و شستن دست و پا اشتغال ورزیده و بعضی از ساده لوحی چون عکس در میان آب ایستاده محو تماشا شده از کید دشمن غافل گردیده،

گروهی از آن لشکر کینه جوی به دریا به تغسیل کردند روی

به دامان تر فرقه ای چون سحاب نظر، باز کرده سوی آفتاب

از آن فرقه برخی تغافل شعار نبودند آگاه از کارزار از مشاهده این حال کفره تیره روزگار- که همیشه بر جماعت روهیله مستولی و دلیر و در محاربات سکر تال و غیره غالب و شیرگیر شده بودند- فال نصرت خود زده به چالاکی و بی باکی بسیار و جمعیت فزون از حصر و شمار، با پیاده و سوار، رو به عرصه کارزار آورده و افیال کوه پیکر عفریت منظر را پیشاپیش خود انداخته و بر سر هر فیلی فیلبانهای زره پوش کمان به دوش تیرانداز نیزه باز شمشیرزن تفنگ افکن تعیین ساخته و علمهای رنگارنگ بر پشت فیلان کوه توان افراخته به معرکه آرای پی برداختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۰ مخالف چو گردید واقف از این که فوج روهیله شد او را قرین

بجستند از جای چون نره شیر که بودند از اول بر آنها دلیر

دویدند مردانه بهر ستیز نمودند بر خون شان تیغ، تیز

چو کوهی که شعله کشد سر از اوعیان گشت فیل نشان عدو پادشاه دین پناه که بر کنار دریا متوقف بوده تماشا می فرمودند، تفرقه و پراکندگی افواج روهیله و بی تدبیری سرداران آن طایفه و اجتماع و چیره دستی دشمنان مشاهده نموده و زنگی خان جارچی باشی را با جارچیان همراهی او از جلو همایون روانه ساخته تأکید فرمودند که آن جمع پریشان را فراهم آورده به دستور رویه قشون ظفرنمون، تیب آنها را آراسته گردانیده، سرگرم مدافعه اعدا سازد و نگذارد احدی بی ضابطه و ترتیب به جنگ پردازد.

جهاندار بر رود استاده بود تماشای آن هر دو صف می نمود

نظر کرد چون شاه بر حال شان شد آگه ز اطوار و افعال شان

بفرمود تا جارچی ها دوان کنند آن سپه را به میدان روان

شده جارچی باشی از حکم شاه موکد پی اجتماع سپاه

زهی جارچی باشی حق شناس که افزون بود وصف او از قیاس

ز بس تربیت یافت از پادشاه به ترتیب آراست هر تیب شاه

به سرکردگان حکم والا رساند که باید به ناوردگه رخس راند بعد از آراسته شدن صفوف سپاه و اجتماع الوف مردم رزمخواه و ارتفاع صدای کوس حربگاه، نجیب خان و صمد خان، علم در میدان مقاتله برافراخته به جانب لشکر اعدا بی محابا تاخته، به جدال و قتال پرداختند و از آن طرف افواج مخالف نیز حمله آور گشته به شمشیر و بان و توپ و تفنگ هنگامه جنگ گرم ساختند.

پی هم صمد خان و خان نجیب دویدند افواج شان در رکیب

دران رزمگه رایت افراختند به مردانگی هر طرف تاختند

ز آواز کوس و صدای نفیر دل مرد خون شد دران داروگیر

عدو نیز از توپ و بان و تفنگ شده آتش افروز میدان جنگ چون افواج روهیله در سکر تال و غیره مکرر ضرب دست مرهته خورده و چشم ایشان ترسیده بود، از زد و برد مخالفان بنیان استقامت و استقرارشان از جا دررفته نزدیک آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۱

شد که از میدان روی گردان شوند. در این اثنا صمد خان درّانی محمودزیی قدم ثبات افشوده و به حمله‌های مردانه خاک آن معرکه را از خون آن خون‌گرفتگان گلگون ساخت.

ز سرگرمی حرب، نزدیک بود که گردد روهیله سیه‌رو چو دود

مرهته مقابل اجل در قفاروهیله کند استقامت کجا؟!

دران عرصه رزمگه بی‌درنگ صمد خان به مردانگی کرد جنگ

برید آنقدر سر به شمشیر تیز که شد تنگ بر خصم، جای ستیز

ز غریدن رعد توپ و تفنگ جگر دار و بد دل یکی شد به جنگ چون بر مرآت ضمیر منیر صفاتخمیر مهرتنویر حضرت خدیو

آفاق گیر این معنی صورت‌پذیر گردید که گروه مخالفان شقاوت‌پژوه بر نجیب خان هجوم آورده‌اند و جماعت روهیله عهده برای

افواج اعدا و حریف معرکه دغای ارباب و غا نیستند، وزیر ارسطوتدبیر را که پیشتر به آوردن توپخانه امر فرموده بودند، در این آوان

مجددا به احضار آن موکد نموده به اراده رخصت کارزار به حضور فایض النور طلبیدند.

طلب کرد دستور را شهریار که با توپخانه کند کارزار

ز سنگینی توپخانه وزیردر آمد شدن نزد شه کرد دیر

فرستاد شه جمعی دیگر ز پی که ره را به سرعت نمایند طی

چو دستور از آن حکم آگاه شده به سرعت روانه سوی شاه شد

ز دیر آمدن خدمت پادشاه‌تزلزل به احوال او یافت راه القصه بعد از حاضر گردانیدن توپخانه، حکم والا به اشرف الوزرا صادر

گردید که توپهای نهنگ‌آسا را برکنار دریا مقابل صفوف اعدا چیده، از گلوله‌های شعله‌بار، آتش در خرمن هستی آن

خاشاک‌منشان تیره‌روزگار کشیده و خود به افواج بحرامواج، از آب جمن گذشته لوای گیر و دار و رایت نصرت دثار در عرصه

کارزار افرازد و به اقبال بی‌زوال شاهی قوی‌دل و مستظهر بوده به قلع و قمع مخالفین دولت ابدقرین پردازد.

خدیو جهان، خسرو ملک گیرتوجه بفرمود سوی وزیر

که ز آب جمن فوج را بگذران سپاه ظفرموج را بگذران

وزیر گزین با همه مرد کارچو جا کرد بر ساحل رودبار

کشد تا از آن مدبران انتقام‌برآورد شمشیر کین از نیام حسب فرمان واجب الاذعان، دستور دستوردان، توپخانه قیامت‌نشانه را بر

کنار دریا به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۲

مقابله اعدا جابه‌جا گذاشته و توپچی‌باشی را به اهتمام آن گماشت.

کند تا دل دشمنان را دو نیم‌شده توپچی‌باشی آنجا مقیم

ز قنپاره توپ تندرتهیب‌رباید ز دلهای اعدا شکیب

دلیران جنگی ازین سوی رودبرآرند از خرمن خصم دود

فشاند آتش ز توپ و تفنگ بسوزند بدخواه را بی‌درنگ و خود با دلیران خصم‌افکن و بهادران صف‌شکن، مانند سیلاب موج‌زن از

آب جمن گذشته، به تیر زنبورک و تفنگ و آب پیکان ناوک و خدنگ، برهم‌زن جمعیت مشرکان بی‌نام و ننگ گردید و عمده

خوانین بلندمکان مقرب الخاقان، گل محمد امین الملک بابری و اختیار خان درّانی بامیزی و محبت خان فوفلزیی ضبطیگی و

محمد خان جعفر خان قوللر آقاسی سرکرده جزایرچیان خراسانی و علی بیگ خان جزایرچی‌باشی سرکرده جزایرچیان کابلی که

حسب الحکم خدیو آفاق گیر مأمور به همراهی شاه ولی خان وزیر شده بودند، با دسته‌های جلادت‌آئین و تواین فیروزی‌قرین،

همراه مشار الیه رفته معرکه آرای جدال و قتال گشتند. بعد از روانه شدن شاه ولی خان وزیر و بهادران شیرگیر، خاقان کشورگشا الله یار خان ایشک آقاسی باشی دیوان اعلی را نیز طلبیده امر فرمودند که با خوانین همراهی خود و مردم در خانه دولت آشیانه، از آب عبور نموده به مدافعه اعدا شتابد تا مخالفان بادپیما را آن روی دریا دریابد و سرپنجه بی باکی آنها را به زور بازوی مردانگی برتابد.

به دنبال دستور اله یار خان شده از پی رزم اعدا روان

رسانید با فوج خود را شتاب به پیش وزیر شه کامیاب

وزیر و امیران صف آرا شدند مقابل به افواج اعدا شدند

به پیکار کفار پرخاش جو دلیران اسلام کردند رو

چو مژگان به چشم سفید و سیاه کشیدند صف از دو جانب سپاه

ز یکسو سیاهان هندوستان چو زاغان که باشند در بوستان

ز سوی دیگر روسفیدان دین جهان تیره کردند بر مشرکین

برآمد غریو از خم هفت جوش ستم پیشگان را ز سر رفت هوش

ز بانگ سوار و صهیل ستورتن و جان اعدا ز هم ماند دور

شترهای زنبورک بی شمار چو ابری که خیزد ز دریا کنار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۳ ز دریا چو رفتند پیش اندکی ز مستی به لب داشت کف هر یکی

بیارید ازان ابر آتش تگرگ عدو را خبر داد از روز مرگ

وزیر و امیران در گاه شاه به همراه افواج نصرت پناه

به آن کافران سیه روزگار چو گشتند در عرصه کین دچار

به طعن سنان و به ضرب تفنگ ربودند از روی بدخواه، رنگ

شد ابر تفنگ آنقدر شعله بار که سهمش بر آورد ز اعدا دمار

ز غریدن رعد و توپ و تفنگ به جنبش درآمد سپهر دو رنگ

ز توپ و تفنگ دو جنگی قشون چو گردون زمین خواست گردد نگون

ز بس دود در آسمان سر کشید شده بر هوا ابر تیره پدید

ز سهم دلیران در آن گیرودار کمان، گوشه گیری نمود اختیار

در آن رزم از گرد هیجا سیوف نمودی چو خورشید روز کسوف

بر اعدا جزایر چیان روز جنگ فشاندند آتش ز ابر تفنگ

تفنگ است صاحب خزانه از آن که اعدا بر او ریخته نقد جان

زده تیر زنبورک از بسکه نیش رگ جان نوشین لبان گشت ریش

ز باد پر تیر در دارو گیر هوا بسکه گردید حدت پذیر

به دل زخم را ماند حسرت دگر که سازد لب از آب فولاد، تر

خدنگی که جست از کمان بی درنگ در آن عرصه شد بال مرغان رنگ القصه غازیان معسکر منصور و بهادران لشکر ظفر دستور،

مانند فوج نور که با سپاه ظلمت شب دیجور ستیزد و بسان شعله برق که با سیاهی بر آویزد، با جماعت مخالفان بدمال و فرقه

گمراهان بادیه ضلال، به کشش و کوشش و قتال و جدال در آویخته، آتش گیرودار در عرصه کارزار برانگیخته و خاک مذلت بر

فرق معاندان ریخته و خون ایشان را با خاک سیاه آمیخته، به اخگر ریزی گلوله زنبورک و شررا نگیری شعله تفنگ و طغیان آب

شمشیر خونابه‌رنگ و تیرباران پیکان ناوک و خدنگ، معركة جنگ بر آن گروه بی‌نام و ننگ چون بساط بازی شطرنج تنگ ساخته، اکثری را حریق آتش بلا و غریق لجه فنا گردانیده و جمعی را از آن کفار تیره‌روزگار به طعن نیزه صاعقه کردار، سایه‌وار بر مفاک هلاک خوابانیده به دار البوار رسانیدند و تاپتیل سر عسکر عمده آن لشکر جنگجو و عمومی جنکوی ستیزه‌خو که به کمال نخوت و غرور در آن میدان تکاپو می‌نمود، از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۴

اتفاقات حسن به اقبال عدومال خدیو زمین و زمان، هدف تیر زنبورک خصم افکن گردیده به خاک و خون غلطید و بهادران جلادت‌نشان سر آن خیره‌سر را از تن جدا کرده، به نیروی بازوی شجاعت، گوی سبقت از میدان کارزار ربوده به سرعت تمام فی الفور آن سر بی‌مغز را مصحوب یکی از سران سپاه نصرت‌پناه، در حضور پادشاه آسمان‌جاه فرستاده، مبارکباد این فتح که مقدمه دیگر فتوحات بود عرض نمودند.

ز سرکردگان سپاه دکن کهن کافری بود لشکرشکن

ز بس سر به گردن کشی می‌فراشت به دوتا پتیل اسم او شهره داشت

به یک تیر زنبورک ناگهان به حسرت در آن رزمگه داد جان

به پاداش بی‌دینی آن لعین سرش را بریدند مردان دین

روانه نمودند از کارزار همان لحظه آن سر، بر شهریار

گروهی ز خاصان بزم حضور که بودند صف بسته نزدیک و دور

به زیر سم ابرش شهریار سرش تهنیت گو فکندند خوار

ز سر تابی خویش شرمنده شدبین عاقبت چون سرافکنده شد چون خبر کشته شدن دوتا پتیل مذکور به جنکو رسید، آتش کینه در کانون سینه‌اش شعله کشیده و خود در جای دوتا پتیل قتل قدم پیش گذاشته، با خاطر خسته و دل شکسته و ظاهر آراسته، علم استقامت برافراشته نایره جدال و قتال مشتعل داشت. حضرت اعلیٰ ایستادگی و پاداری آن کافر دل‌سخت تیره‌بخت معاینه فرموده، خود به ذات همایون به دولت و اقبال، مثال آفتاب عالم‌تاب از آب عبور نموده آن طرف کنار دریا را مانند افق مشرق به پرتو قدوم سعادت لزوم اشرف، مطلع الانوار ساخته و اعلام ظفر فرجام برافراختند.

جمن شد به پابوس شه سرفراز ساحل دو لب از خوشی کرد باز

قدم چون به نصرت بدان سو گذاشت، ظفر رایت خویش را بر فراشت نواب اشرف الوزرا و غازیان معركة و غا، به ورود مقدم والا قوی‌دل و مستظهر گردیده، به یکبارگی بر تیپ مخالفان حمله آور شده، زلزله در بنیان استقامت و استقرار معاندان انداختند. هر چند جنکو به اظهار خودداری پای تجلّد استوار داشته به قدر طاقت و توانایی می‌کوشید، لیکن از جوش و خروش های وهوی دلاوران و نهیب گیرودار بهادران، هر دم نغمه جان‌خراش فنا به گوش جان اعدا می‌رسید. بالاخره سرگروه کفره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۵

فجره، به نیش زنبورک مجروح و دل‌ریش گردیده و پای ثباتش لغزیده، افتان و خیزان از آن مهلکه سراپا تهلکه، رخت حیات به کنار عافیت کشیده، با دسته شکسته خویش راه فرار پیش گرفت. چون دیدند که غازیان شیردل مطلق العنان و زنجیر گسل به دنبال ایشان دویده، دست از تعاقب بر نمی‌دارند، برای محافظت جان در پناه باغات بیرون شهر شاه جهان آباد درآمده، با دل‌های فکار و سینه‌های مجروح، بار دیگر جست‌وخیزی کالحرکه المذبح نموده بودند، آخر الامر تاب استقامت نیاورده از آنجا نیز جلوریز، رو به گریز نهاده به سمت جی‌نگر نزد ملهار آواره دشت ادبار شدند.

ز ضرب دلیران با نام و ننگ به جنکو شده عرصه جنگ تنگ

برو راه آسودگی بسته شد در آن عرصه جان گسل خسته شد
 رسیده به میدان ز دست یکی به بازوی او تیر زنبورکی
 از آن ضرب، جنکو ز مرکب فتاداجل خواست خاکش کند صرف باد
 نیامد سرش در کمند قضا ز چنگ دلیران دین شد رها
 از آن معرکه روی کردند زود گریزان شده با گروه هنود
 ندیدند در جنگ بهبود خویش گرفتند راه هزیمت به پیش
 نکردند اندیشه از ننگ و عار نهادند رو در طریق فرار
 ز هر سو یلان گرم جولان شدند به دنبالشان رخس تازان شدند
 دیگر باره نزدیک شهر، آن گروه نمودند استادگی همچو کوه
 دمی چند در جنگ کردند صرف ز برگشته بختی نبستند طرف
 هزیمت به فوج معاند فتاداجل داد بنیاد آنها به باد
 پراکنده گشتند از یکدگر میزدند چون گلّه از شیر نر
 مکرر نمودند جنگ و گریز میسر نشد کام دل از ستیز
 نمودی طی راه حرمان به سر نبستند چون خامه دیگر کمر
 قوی دست گردید دین مبین نگونسار شد رایت مشرکین
 بنام به اقبال شاه زمان که هرجاست نصرت به او هم عنان
 درین رزم تا رایت افراخته وزیرش عدو را فنا ساخته
 به یمن قدوم شه کامران نماند از مخالف به میدان نشان
 تو گفتی که نصرت در این گیر و دار پی مقدمش بود در انتظار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۶

بعد از آن که لطیفه غیبی و عطیه لاریبی به تائیدات سبحانی و عنایات یزدانی به ظهور انجامیده، فتح خداداد و نصرت مسرت بنیاد
 نصیب اولیای دولت ابدامتداد به حسن سعی و تدبیر وزیر فرخنده نژاد شده، ولوله نقارخانه میمنت نشانه و دبدبه کور که شادیانه و
 غلغله مبارک باد ظفر و فیروزی و تلبیه تهنیت دشمن سوزی به فلک الافلاک رسید.

حضرت خاقان دین پناه و سلطان مؤید به نصر اله به فحوای «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» زبان کرامت بیان را به ادای محامد ملک مَنان
 گویا گردانیده، سجدات شکرانه خداوند یگانه به ادای نوافل دوگانه به تقدیم رسانیده و خود به دولت و اقبال لایزال، از جانب
 رزمگاه مراجعت فرموده و از دریا عبور فرموده داخل اردوی معلی گردیدند.

در زمان عطف عنان عبد الله خان دیوان بیگی و حاجی نواب خان قوللر آقاسی و محمود خان و خان جان خان سردار را با جمعی
 از بهادران نصرتمند و دلاوران ظفر پیوند و غلامان خصم افکن عدوبند به تعاقب مرهته گریزپا- که از معرکه و غا روی تافته، به دشت
 ادبار و بادیه فرار شتافته بودند- تعیین ساخته تأکید بلیع فرمودند که بر این طایفه تاخت آورده هرجا بیابند، نخل هستی آنها را
 بی دریغ به ضرب تیر و تیغ از پا درانداخته، احدی را ابقا نمایند. خوانین مذکور حسب الحکم خدیو مظفر و منصور به کاری که
 مأمور شده بودند پرداختند و با تواین و دسته خود، مانند صیاد دنبال صید از دام جسته تاختند و تا قریه دهول کوت- که بیست
 گروهی از دهلی واقع است- متعاقب آنها رفته از کشته پشته ها ساختند. چون شهسوار یکه تاز مهر، دست از تیغ زنی کشیده، شمشیر
 خط شعاع را در غلاف پرده ظلمت شام پیچیده، غازیان تیز دست، به سبب تیرگی شب راه پیش روی بسته و پای مراکب از تیزروی

خسته دیده، دست از تعاقب بازداشته، در صحرایی که وارد شده بودند، رحل اقامت انداختند. بعد انقضای پاسی از شب، مشاهده نمودند که روشنی از دور پیدا و فروغ مشعلها هویدا شده، هندوی اجل رسیده از طریق مقصد آواره گردیده، با جمعی از سوار و پیاده و تفنگهای برق زن و فتیله‌های روشن، در آن صحرا بی‌محابا می‌رود. بهادران نصرت‌پناه سر راه آنها گرفته جملگی را طعمه نهنگ صمصام خون‌آشام ساختند. بعد نفحص معلوم شد که کافر مقتول و کیل ناظم بنگاله بوده که واصل جهنم گردید.

القصة هنگامی که شب ظلمانی بساط ظلمت درنوردید و صبح نورانی به فروغ طلعت، عالم را روشن گردانید، سرداران فتح‌نشان، بنه و بار مرهته را تاخت کرده و چند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۷

فیل با عماری نقره و یک فیل نقاره و قطارهای شتر پر بار و اسب و سلاح و یراق بی‌شمار و دیگر غنائم بسیار از مال کفار تیره‌روزگار- که به ذلت و ادبار راه فرار پیموده بودند- به دست آورده قرین نصرت و فیروزی و هم‌نشین سعادت و بهروزی به اردوی معلی و معسکر والا معاودت نمودند.

دلیران چو فارغ ز هیجا شدند به تاراج بنگاه اعدا شدند

ز دشمن کسی بخت اگر یار داشت همین سر بدر برد و سامان گذاشت

به دست اندر آمد بسی بادپاز خون جمله را دست و پا در حنا

به بند آمد از هر طرف پیل مست چو مستی که افتد عسس را به دست

در بیان تاراج شدن اموال و اسباب اهالی شهر وسعت‌بهر شاه جهان آباد به مقتضای تقدیرات خالق عباد

چون اراده قادر ذو الجلال علی الاطلاق مشیت داور بی‌شبه و مثال خلاق انفس و آفاق، به فحوای آیه وافی هدایه «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلًا- مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» به تحلیل و تخریب بلده‌ای از بلاد و تذلیل و تعذیب گروهی از عباد تعلق گیرد، نقش تحریر کلک تقدیر ملک قدیر به سعی و تدبیر هیچ پادشاه ذی شوکت فلک سریر و فرمانده صاحب عظمت ممالک گیر، صورت تغییر نپذیرد، مصرع «باطل که تواند که کند خط قضا را؟» مصداق این مقال حقیقت احوال پراختلال اهالی و سکنه دار الخلافه شاه جهان آباد عبرت‌بنیاد است که مدتها رحمت عذرنیوش الهی و عفو خطاپوش نامتناهی، پرده‌داری زشت کاری‌های آنها نموده، مکافات اعمالی را که مقرر و مقدر شده بود، از آنها باز می‌داشت و جزای کردار ناصواب ایشان را در حجاب خفا می‌گذاشت. چون دیده بینایی آن قوم یوما فیوما به غبار غفلت خیره و چشم بصیرت‌شان هر روز به گرد ضلالت تیره گشته، متمسک به توبه و انابه و استغفار و ندامت نگردیده، بر طغیان و عصیان اصرار ورزیدند، به مصداق این منظومه ملای روم.

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد، رسوا کند آخر الامر به شامت به جا نیاموردن فرایض الهی و عدم اتباع سنن حضرت رسالت‌پناهی و مبادرت به مناهی و ارتکاب به ملامتی و دیگر اعمال ناشایسته و افعال نابایسته از قبیل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۸

[به جا نیاموردن] صوم و صلوة و ندادن خمس و زکوة و وطی غلام و شرب مدام و اکل حرام و قطع صله ارحام و خوردن ربا و مباشرت زنا و مداومت به مسکرات و مغیرات و بنگ و هتک پرده ناموس و ننگ و فروختن بوزه و شراب و نواختن چنگ و رباب و تراشیدن ریش و تکبر و تفرعن بیش از پیش و درازی شارب و بروت و داشتن زنان فواحش در بیوت و اشتغال به لهو و لعب قمار و تشبه به کفار شقاوت‌آثار و تتبع هنود مردود در اوضاع و اطوار و اعانت بی‌دینان خذلان‌شعار، مستوجب عقوبات بی‌زنهار گردیده بودند، به مقتضای «الامور مرهونة باوقاتها» در این وقت از ورود جنود ظفرپیمود حضرت پادشاه دین‌پناه به جهت تیقظ و انتباه، کربتی عظیم و عاهتی جسیم به سکنه این اقلیم رسید «ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن». تبیین این مقال و تفصیل این اجمال

آن که بعد از شکست جنگ و هزیمت لشکر او که جمعیت کفار فتنه‌جو متفرق گردیدند، جمعی راه فرخ‌نگر پیش گرفته و فرقه‌ای به بهادر گره رفته و گروهی از راه دهولکوت عازم جینگر گشته و برخی که اسپان لاغر داشتند راه فرار نیافته به امید اعانت اهل شهر به شهر درآمده در خانه‌ها و کوچه‌ها خزیدند.

گروهی از آن کافران لعین در آمد به شهر از یسار و یمین دویند ناچار از چارسوی فکندند خود را به بازار و کوی پراکنده گشتند در کوچه‌ها که گردند از چنگ لشکر رها

یکی گشت پنهان به ویرانه‌ای یکی شد سراسیمه در خانه‌ای و بهادران لشکر نصرت‌پرور که مأمور به تعاقب گشته بودند، از هر جانب دسته به دسته، متعاقب آن طایفه گریز پاشافته، فضای دشت و صحرا را از خون اعدا، شفق‌نما و لاله رنگ و فسحت بادیه هامون را از لاش اهل فتنه و پرخاش تنگ ساختند. از آن جمله افاغنه روهیله با جمعی از افواج قاهره، از عرصه جنگ بلاتوقف و درنگ به دنبال آن گروه بی‌نام و ننگ- که داخل شهر شده بودند- به شهر پناه درآمده در میان کوچه و بازار به هرکس ازیشان دچار شدند، نخل بی‌ثمر هستی او را به ضرب تیغ و تبر و شمشیر برق‌اثر از پا در آوردند. موسی خان نام بلوچ و سعادت خان نام آفریدی- که از جانب غازی الدین خان وزیر به استحفاظ قلعه قیام داشتند- دروازه‌های قلعه را مسدود ساخته به انداختن توپ و تفنگ و آتش دادن بان و غلطانیدن سنگ شروع به جنگ نمودند.

شب جمعه لشکر در آمد به شهرچه شهری که ثانی ندارد به دهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۹ به خوبی نظیرش نباشد دگر به دهلی بود نام او مشتھر

چه رنگین بهشتی است پر حسن و نازدر او حوروش گلرخان جلوه‌ساز

گل و سنبل و سرو آن گلستان بود چهره و زلف و قدّ بتان

در او هر طرف گلرخی جلوه‌گرنگه از تماشاش باغ نظر

شده پیش نظارگی آشکار که جوشد ز هر گل زمین نوبهار

گل و سبزه‌اش دوش بر دوش هم ز کیفیت جلوه مدهوش هم

عمارات عالی آن بوستان‌زدی طعنه بر رفعت آسمان

فتاده در او سیم و زر بی‌شماردر و بام هر خانه‌اش زرنگار

ز هر باب جنسی فراوان در او مهیا بسی برگ و سامان در او

زر و سیم بر روی هم ریخته‌در و لعل در هر قدم ریخته

ز هر جنس لبریز بازارها جواهر فتاده به خروارها

ز فرش سقرلاطهای گزین‌زدی طعنه بر چرخ اطلس، زمین

بیاراسته خانه را هر کسی ز کمخاب و زربفت و بکرس بسی

به هر گوشه خانی بیاراسته مهیا در او هر چه دل خواسته

مربا و حلوا که دلچسب بودز شیرینی جلوه دل می‌ربود

همه چیز آن دلکش و دل‌ربابه عصیان ولی مردمش مبتلا

در آمد چو القصه در وی سپاه به دنبال آن فرقه رو سیاه

نکردند رحمی دلیران دین به قدر سر مو بر آن مشرکین

به شمشیر و خنجر کران تا کران بریدند سرهای آن مدبران

گروهی از آن عرصه رستخیز چو دیدند مسدود راه گریز

به هر خانه جستند آنها پناه جهان گشت در چشم ایشان سیاه الحاصل جماعت روهیله، به رهنمونی الواط و اجامره شهر - که همیشه هنگامه طلب و نهب و غارت را سبب‌اند - به جهت گرفتگی مرهته گریخته، در خانه‌های خواص و عوام ریخته، به شمشیر شعله‌بار آتش گیرودار، به قصد تاراج اموال صغار و کبار برانگیختند و روز دیگر سرکردگان و خوانین قشونهای درگاه شاهی که عقب طوایف مرهته با تواین خویش به چهار طرف راهی شده بودند، بعد از کشتن بسیار از گریختگان و دست‌برد اموال ایشان، به اردوی فیروزی نشان معاودت نموده و سایر لشکر به آوازه مخالفت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۰

قلعه‌دار و قلع ماده کفار - که چنین روز را از خدای دو جهان طالب‌اند - در اثنای راه از سرداران خود جدا گردیده و از راه غلبه طمع و آز بدون امر قضانمون خدیو گردن‌فراز، داخل شهر شده یورش به قلعه برده و از چهار طرف در میان قلعه ریخته، درب قلعه را مفتوح ساخته به تاخت‌وتاز و اسر و نهب و غارت دست دراز کردند.

خبر شد به افواج نصرت‌شعارد در آن دم که جنکو نموده فرار

که فوجی از آن کافر روسیاه درآمد به شهر و گرفته پناه

همه گشته با شهریان هم‌اطاق که با جملگی داشتند اتفاق

اگرچه ندارند جوش و خروش خزیدند ترسان به سوراخ موش

ولی رخنه کار را طالب‌اندسوی فتنه‌سازی بسی راغب‌اند

بود بس که از ضعف ایمان مدام‌هواخواه این کافران خاص و عام

به دهلی اگر این چنین جا کنندمبادا که در شهر بلوا کنند

به موقع در این قطعه آمد به یاد مرا نکته سعدی پاک‌زاد

«سرچشمه باید گرفتن به بیل چو پر شد، نشاید گذشتن به پیل»

پی چاره ناچار مردان کاردویدند در شهر بی‌اختیار

به خونریزی مشرکان جحود در آمد ز هر کوچه کردند زود

به جایی که سیلاب داخل شود چه امکان که دیوار حایل شود

لوای زد و گیر افراختند پس آنگه به تاراج پرداختند

ز تاراج قصری که پامال شدز افغان پر و خالی از مال شد چون مسلمین به سبب تراشیدن ریش و مشابعت به کفار بدکیش، از مشرکین ممتاز نمی‌شدند، در این فتنه و آشوب پامال صدمات غازیان دشمن کوب گشته، هر کس که اسلامش به شهادت تقریر کلمه شهادت به ثبوت پیوست، از این مهلکه سالم جست و هر کس از کمال سراسیمگی و دل‌باختگی، زبانش از اظهار کلمه اسلام لال گشته بود، طرفی از حیات نیست. القصه در این هنگامه قیامت علامه به هریک از مؤمن و مؤخّذ و مشرک و ملحد، خسارت مالی و جانی رسید و نیک و بد و حرّ و عبد آماج ناوک نهب و تاراج گردیده مذلت قتل و اسر کشید.

چو سلطان گشاید در کارزار به جرم یکی، کشته گردد هزار

چو در پنبه افتد ز آتش شرر سلامت نه زان خشک ماند نه تر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۱ چو ریزد تگرگ ابر دریانثار نه گل یابد از وی رهایی نه خار

چو باد خزان آورد ترک‌تاز نداند نهال گل از بید باز

چه مسلم چه کافر به آئین خویش تراشیده بودند از بس که ریش

مسلمان و کافر در آن گیرودار نمودند هم‌خانگی اختیار
 دلیران در آن داوری روز کین نکردند چون فرق از کفر و دین
 بد و نیک گردید از هر طرف در آن وقت تیر بلا را هدف
 ز بس مرده افتاد بیرون ز حدشد آن کوچه‌های گشاده لحد
 ز ویران درویش تا قصر شاه شد از سیل تاراج یکسر تباه
 به دامن یکی برد زر بی‌شماریکی پر گهر کرده جیب و کنار
 یکی بقیچه شال زیر بغل یکی بار گردن نموده حلل
 یکی چنگ بر زر زد و مشت بست یکی نقره آلات بر پشت بست
 یک از جام دریوزه شد کامیاب یکی قرص زر یافت چون آفتاب
 یکی معجر از فرق زن‌ها ربود از آن بهر سر سایه چادر نمود
 ز کجکول دریوزه تا جام زربردند مردان تاراج گر
 به منعم، نه زربفت و نه کیش ماندند صد پاره خرقة به درویش ماند
 بردند بود آنچه کاریش نام شکستند جنس سفالین تمام
 گرفتند در خانه‌ها هرچه بودز پروردنی‌های چرخ کبود
 شد ابری در آن بوستان ژاله بار که نی گل در آن ماند سالم نه خار
 چنان آتش فتنه گردید تیز که گفتی در آن شهر شد رستخیز
 به دست جوانان در آن داروگیری گشت از خوبرویان اسیر
 یکی بازوی سخت جانی گشاده پای نگاری سلاسل نهاد
 یکی ریسمانی گرفته به دست چو گلدسته دست حنا بسته بست
 یکی کام دل را ز دختر گرفت یکی در بر خویش مادر گرفت
 گرفته پسر را یکی در کنار یکی با پسر گشت مشغول کار
 یکی با برادر شده هم‌نشین به خواهر یکی گشت خلوت گزین
 زنی را کشیده یکی زیر ران شده از پشش دیگری پشت بان
 یکی راضی از زن به زیور شده پس آنگاه جویای شوهر شده
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۲ یکی دست از پای زن برداشت یکی رفت و زن را به یاران گذاشت
 یکی جام کوچک دلی‌ها به دست سر زانوی پیر زالی نشست
 یکی در حشر شد به وصلت جری یکی کرده در پرده پرده دری
 یکی دامن از پیش و پس بر گرفت به مردی که برخورد از او زر گرفت
 یکی با گدا گفت کجکول کویکی بر غنی بانگ زد پول کو
 یکی آشتی کرد از بهر زردهد تا ز گنج نهفته خبر
 یکی آفت جان مردان شده به یکبارگی روی گردان شده
 ز مردم یکی مال برد و گذشت یکی در زد و بست و مشغول گشت
 یکی رفت و از مرد مایه گرفت یکی آمد و جفت خایه گرفت

یکی بهر اسبان شده در بدر به سوراخ موشان در آورده سر
یکی خر ستاند از کف خرفروش یکی برد پالان خر را به دوش
فتاد از زد و برد فوج غیور پدر از پسر، مادر از دخت دور
زن و مرد هر سلسله دم به دم چو زنجیر می کرد شیون ز غم
ز بس بود پر آب چشم جهان زمین گشت آئینه آسمان
چنین شهر آباد در یک نظر ز سیل سپه گشت زیر و زبر

شد آن ملک، هم چشم ویرانه هاتهی گشت از مردمان خانه ها بر ارباب بصیرت و هوش و اصحاب حقیقت نیوش، ظاهر و هویداست
که از بدو جلوس سعادت مانوس خدیو آفاق گیر بر سریر خلافت مصیر، تا حالت تحریر همگی همت والانهمت و جملگی نیت
حق طویت حضرت قدر قدرت، مصروف تعمیر بلاد الله و پرورش و ترفیه عباد الله و رعیت پروری و عدالت گستری و تنبیه و تأدیب
اهل جور و فساد و تخریب ارباب بغی و عناد می باشد و به اقتضای مرحمت جبلی اصلاً مرکوز و مرضی خاطر خیرت مظاهر آن
حضرت نیست که از فیل دمان بر مور ناتوان زوری و از ستم کاران بر ضعیفان جوری رسد و احدی از بنی نوع آدم و ساکنان اطراف
و اکناف عالم مضرتی کشد و در این عهد عدالت مهد که به اهالی شاه جهان آباد چنین حادثه رو داد، به حسب اتفاق و مقتضای
اراده و تقدیر خالق انفس و آفاق، به شامت کردار اهالی این دیار که به نحوست استقامت و استقرار قلعه دار در برابر چنین لشکر
دریای ذخار، اذیت و اضرار سکنه این ملک رسید. اگر از اول قلعه دار ترک جنگ و جدال نموده و اهالی شهر به عنوان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۳

تضرع و ضعیف نالی پیش آمده، به ذیل مراجع خسرو جرم بخش خطاپوش متوسل شده التماس عفو بخشایش جرایم می نمودند،
نسق چیان تعیین می شدند و نمی گذاشتند که لشکریان به شهر در آیند و آسیب و گزند به مردم رسانند. چون در میان مغلوبه عنان
اختیار قشون نصرت نمون از دست سرکرده ها بیرون رفته بود و این قضیه نامرضیه روی نمود، سرکردگان نیز مورد اعتراض گشتند
«یفعل الله ما شاء بقدرته و یحکم ما یرید بارادته»

به غارت نمی داد خسرو رضا ولی کرد این کار دست قضا
شه درّ درّان از احسان و جود رضامند بر قتل و غارت نبود
قضا بود چون بر سر کارزار سپه شد در آن کار بی اختیار
سر رشته از دست تدبیر رفت تأسف چه حاصل؟ که تقدیر رفت
بهانه قشون بود، اما خدای غضب را به آن قوم شد رهنمای

خدا گر نخواهد ز طوفان عادنجنبد یکی برگ کاهی ز باد القصه بعد از تسخیر قلعه و وقوع هنگامه نهب و غارت شهر که به مسامع
علیه خسرو دهر رسید، خاطر اشرف قدرت که از مفتوح شدن حصار مسرور و خرسند شده بود، به استماع خبر کلفت اثر خرابی و
پامالی اهل شهر و اخذ و جر لشکر اژدها پیکر، ده چند مکدر گردیده، همان وقت شاه ولی خان را برای امتناع سپاه و بر آوردن آنها
از شهر و مطلق العنان گردانیدن اسارا و استمالت و دلا سای رعایا و سکنه آنجا روانه فرموده و نسق چی باشی را نیز با جماعت
نسق چیان متعاقب وزیر تعیین فرمودند که مال غارت در عرض راه به دست هر کس ببیند، از او انتزاع نموده و به صاحب مال تسلیم و
غارتگر را به سیاست رسانند تا موجب عبرت دیگران گردد و نسق چیان را بر سر کوچه ها و گذرهای شهر هند برای محافظت و
حراست نشانیده، نگذارد که بر کسی حیف و میلی واقع شود.

شاه ولی خان حسب الحکم اعلی به شهر رفته بدانچه مأمور شده بود، به عمل آورده، افواج قاهره را از دست برد باز داشته و نسق چیان
را جابه جا گماشته، بشارت اطمینان امن و امان و مژده لطف و برّ و امتنان حضرت خاقان گیتی ستان، به مسامع ساکنان آنجا رسانید و

به کمال حسن طویت و خوبی نیت، خاص و عام را به اکرام و انعام خسرو کیوان مقام امیدوار ساخته، به کلمات ملاطفت آمیز، مرهم‌انداز جراحات دل‌های خسته و مومیایی ساز خواطر شکسته گردید. بعد از آنکه شاه ولی خان وزیر از شهر مراجعت نمود، بندگان اعلا دسته نسق‌چیان را به اردوی معلی طلبیده و محمود خان قوللر آقاسی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۴

را- که به دیانت و نیک‌نفسی و نظم و نسق موصوف بود- به جهت مزید احتیاط و تأکید انضباط با دسته غلامان فدویت‌نشان- که زیاد از نسق‌چیان ضابط و در امور بند و بست ملکی رابطانند- به شهر تعیین فرموده به خان مزبور قدغن نمودند که لوازم ضبط و ربط از قرار واقع تقدیم رساند و غلامان را نیز جابه‌جا نشانیده نوعی مراسم حفظ و حراست مرعی دارد که احدی از جنود نصرت‌نمود، سر خودسری از گریبان بیدادگری برنیارد و تا چند روز که موکب نصرت‌فرجام در بیرون شهر مقر و مقام داشت، خان مذکور با غلامان مزبور در نگهداری و صیانت اهالی شهر مساعی موفوره به عمل آورده، به حدی گذرها را مسدود ساخت که اهل اردو را آمد و رفت در شهر مشکل افتاد و اگر کسی از برای خرید و فروخت اراده شهر می‌کرد، به غیر از تعلیقچه امرا و ارکان دولت او را راه نمی‌داد تا وقتی که غلامان در شهر مستحفظ بودند، از این حکم محکم و قدغن مستحکم سدی بر روی شیران زنجیر گسل بسته شده بود که یتیمی برای تمشیت امر ضروری و بقالی جهت آوردن حوایج ابدی امکان قدم گذاشتن در شهر نداشت.

در بیان محاربه خاقان موید کامکار با ملهار برگشته‌بخت و جنکوی تیره‌روزگار و به قتل در آمدن پانزده هزار نفر از آن گروه ضلالت‌شعار در میدان حرب و پیکار و ذکر دیگر وقایع آن زمان میمنت آثار

تاریخ احمدشاهی ۴۲۴ در بیان محاربه خاقان موید کامکار با ملهار برگشته‌بخت و جنکوی تیره‌روزگار و به قتل در آمدن پانزده هزار نفر از آن گروه ضلالت‌شعار در میدان حرب و پیکار و ذکر دیگر وقایع آن زمان میمنت آثار ص: ۴۲۴

اوقات توقف رایات عالیات در نواحی شهر و اطفای نایره قهر، خبر رسید که جنکوی تیره‌اختر به اتفاق غازی الدین خان و جمعی از بقیه السیف سپاه خسران‌دستگاه، به حال تباه به سمت جینگر رفته و به ملهار تیره‌روزگار- که از جانب باجی‌راو سردار کل فرقه مرهته با راجها مجادله و محاربه داشت- ملحق گردیده و ملهار که هنوز زهر آب جویبار شمشیر غازیان نچشیده بود، به سلسله‌جنبانی و تحریک جنکو با جمعیت فراوان و لشکر بی‌پایان از جینگر حرکت نموده، به کوت پتلی رسیده در صدد هنگامه‌آرایی است و می‌خواهد که جماعت راجپوتیه را به تطمیع مصالحه و ترک منازعه، رفیق و معاون خود ساخته، به اولیای دولت ابدمدت علم مخالفت افرازد.

مقارن این حال، عریضه راجه مادهو سنگه که از چند سال به رهنمونی اقبال، تخم بندگی بندگان اعلی در مزرع خاطر فدویت‌مآثر می‌کاشت، به وسیله عرایض و ارسال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۵

پیش کش و نذورات غایبانه خود را در سلک غلامان این آستان فلک‌بنیان منسلک می‌داشت، از نظر انور گذشت، مشتمل بر این که سرداران مرهته تا حال با فدوی درگاه آسمان‌جاه بر سر ستیزه و پر خاش بوده و در این ولا- که از ضرب دست عساكر نصرت‌اشتمال تنبیه و گوشمال یافته- از منازعت و مناقشه رو بر تافته و در طریق آمیزش و مصالحه شتافته تکلیف عهد و پیمان موافقت و مرافقت به غلام می‌نمایند و منظور دارند که دیگر زمین‌داران اسافل و اعالی را به تطمیع مراعات مالی با خود متفق ساخته، بار دیگر گردن سرکشی و فساد افراخته، ابواب بغی و عناد گشایند. از آنجا که این فدویت‌نشان از مدتی روی نیاز بر آن آستان خلافت‌مکان دارد و خود را از بندگان راسخ العقیدت بندگان اعلی حضرت می‌شمارد، به اعدای دولت ابدمدت ساختن و علم مخالفت به موافقت

مخالفان برافراختن، خلاف آئین عبودیت و مغایر قوانین فدویت دانسته، بیشتر از پیشتر کمر مخاصمت و محاربه در مقابله آنها بسته و به اقبال بی‌زوال شاهی و ثبات قدم به استقلال مستعد کینه‌خواهی در قلعه نشسته، چشم در راه توتیای گرد مرکب مواكب والا و سم غبار ستوران جنود ظفرنمود بندگان اعلی است.

با ورود این خبر و وصول عریضه راجه‌جینگر، خدیو بحر و بر به اراده تنبیه ملهار شقاوت‌اثر، از باغ خضرآباد حرکت فرموده، حکومت شهر شاه جهان‌آباد را به عالی‌جاه یعقوب علی‌خان- که به صفات عدل و انصاف اتصاف داشت و همیشه به فیض تربیت حضرت قدرقدرت، همت بر تخریب مبانی جور و اجحاف می‌گماشت- تفویض نموده و محمود خان قوللر آقاسی سرکار خاصه شریفه را با دسته غلامان- که به حراست شهر مأمور بودند- به حضور پرنور طلبیده جمعی از نسقچیان را به‌جهت اعانت خان مشار الیه به شهر تعیین ساختند که اگر احدی از اهل اردوی نصرت‌طراز به تقریبی در شهر رفته دست تطاول بر کسی دراز کند، کسان حاکم به معاضدت نسقچیان، به سیاست رسانند.

بعد از بند و بست شهر، اعلام ظفرفرجام به تاریخ محمود و ساعت مسعود، پرچم جهان‌گشایی گشوده از راه میوات به صوب جینگر توجه فرمود و چند روزی از برای دریافت احوال راجها و دیگر سرکشان اطراف و استکشاف اخبار فراریان عرصه مضاف، در الکای میوات توقف فرموده در آن اثنا به عرض ایستادگان پایه سریر اعلی رسید که تانکیا نام مرهته با پانزده هزار سوار در دو فرسخی اردوی ظفرشعار آمده، دواب جماعه رو هیله‌های ملتزمان رکاب سعادت‌انتساب را که به چراگاه رفته بود، تاخته و پیش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۶

انداخته برده است. خاقان بحر و بر به مجرد ورود این خبر، حرکت از آن مقام و مقر فرموده متوجه تنبیه اشقیای تیره‌اختر شدند. در اثنای راه به آنجا، قراولان ظفردستگاه معروض ملازمان رکاب عظمت و جاه شد که سی‌چهل نفر ایام جماعه مذکور که به قریه نظام‌گهر از برای غله و حمل و نقل آذوقه رفته بودند، تانکیا که در آنجا مستقر داشت متجذبه او از کمین‌گاه برآمده آنها را به قتل رسانیدند و کفار دیگر با تمامی جمعیت و لشکر در میان درّه کوه‌کامه که در دو گروهی معسکر ازدهایبکر واقع است، توقف دارند و مستعد جنگ می‌باشند.

حکم قضاتوأم به قراولان بهرام‌شیم صادر شد که پیش‌رفته آن مقاهیر باطل‌آهنگ را مشغول به جنگ سازند، تا آن‌که موکب ظفرکوکب وارد آنجا گردیده کار آن جماعه اجل رسیده را به انصرام رسانند. قراولان رستم‌توان، وفق فرمان واجب‌الاذعان، بر سر آن طاغیان رفته شروع به مجادله کردند. کفار شقاوت‌آثار دست و پای زده، مغلوب حمله بهادران جلادت‌شعار گشته، جمعی طعمه نهنگ شمشیر و جوقی زنده اسیر و دستگیر شدند و بقیه السیف راه فرار سرکرده و رخت ادبار به جی‌نگر برده آواره صحرای ناکامی و سرگشته دشت تیره‌انجامی گشتند. خدیو فریدون‌فر به عزم قلع ماده فساد آن طایفه فتنه‌پرور، رایات ظفرآثر به موضع نظام‌گر سایه‌گستر نمودند و روز دیگر از دره موسوم [...] «۱» که مابین نظام‌گر و محالات جی‌نگر واقع است، در سوم ماه رجب، گذشته در میدان خارج جبال نزول اجلال فرمودند و دو شب در آنجا توقف داشته کوچ نمودند. در آن مکان به تقریر منهیان صداقت‌نشان به عرض واقفان بارگاه عزّ و شان رسید که ملهار شقاوت‌دثار و جنکوی فتنه‌جو و تانکیای سیه‌سیما، هر سه باهم، متفق و یکجا شده می‌خواهند که از راه دیواری رخت فساد به‌سمت دار‌الخلافه شاه جهان‌آباد کشند. بناء علیهذا رأی جهان‌آرا چنان اقتضا نمود که خود به دولت و اقبال، از اردوی دریامثال جدا شده، به طریق ایلغار با فوجی از سواران جزّار متوجه تعاقب آن طایفه عصیان‌شعار شوند. به این اراده نصرت‌آماده، پای عزیمت در رکاب فلک‌فرسا نهاده و توسن اجلال را به میدان استعجال مهمیز داده، در عرض یک شب و سه پاس روز، به دو گروهی مکانی که جای فروکش فتنه‌افروز بود، ورود عظمت‌نمود فرمودند. چون آن جماعت پیش از آن

(۱). جای نام دره در متن سفید است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۷

به چند ساعت آگاهی یافته راه گریز پیموده بودند، قراولان جلادت‌نشان به تعاقب پرداخته و هرکس از گریختگان برخوردارند، فروزینه آتش شمشیر ساخته، چهارصد نفر اسیر و سیصد نیزه سر و پانصد رأس اسب از متجذبه مقاهیر گرفته مراجعت کردند و اعلی حضرت قدر قدرت با جنود فتح و نصرت تشریف شریف به اردوی دولت آوردند.

کفار برگشته روزگار راه شاه جهان آباد پیش گرفته، اراده آن نمودند که دست بردی به شهر کرده و از دریای جمن گذشته از راه اسکندره روانه ملک جات شوند. بندگان اعلی به دریافت اراده ارباب ضلال به جناح استعجال سوار اشتهب برق مثال شده، وارد نواحی دار الخلافه شاه جهان آباد گردیدند. چون سرگشتگان بادیه خذلان، عساکر نصرت‌نشان پادشاهی را پشت سر دیدند، مجال دست برد به شهر نیافته، سه روز پیش از ورود موکب فیروز، از آب گذشته بودند. معلوم نبود که به کدام سمت رفته‌اند. لهذا حاجی نواب خان درانی الیکوزبی قولر آقاسی دیوان اعلی را با غلامان سرکار والا، برای جستجوی احوال آن طایفه یک منزل پیشتر روانه کرده، خود نیز در همان روز بهجت افروز سعادت‌ظهور، از دریای جمن عبور فرموده، به چهار فرسخی شهر شاه جهان آباد نزول اجلال فرمودند.

مقارن ورود مسعود به خیام سپهر نمود، از روی عریضه حاجی نواب خان معلوم باریافتگان محفل ارم مشاکل گردید که ملهار و غیره کفار با افواج نکبت آثار بی حصر و شمار، رو به مقابله غازیان ظفرشعار آورده، جنگ تراز و [با] خیل اعادی فتنه جو روبه‌روست. به مجرد رسیدن این عریضه، شاه پسند خان میر آخورباشی و سلیمان خان درانی قراول‌باشی و اخلاص قلی خان هوتکی سرکرده قراولان را- که با افواج قراول که به سمت دست راست موکب نصرت فرجام به قراولی قیام داشتند- مأمور شدند که به سرعت تمام و عجلت مالاکلام، خود را به کمک حاجی نواب خان برسانند و خود به دولت نیز همان وقت سوار خنگ فیروزی و نصرت شده، توجه به آن سمت فرمودند.

هنوز آیات آسمان سا به مکان حربگاه اعتلا نیافته بود که آتش جدال فیما بین کفره بدسگال و بهادران غضنفر خصال اشتعال یافت.

ز سم ستوران گردون شکوه بلرزد دشت و بجنید کوه

گرفتند گردان تفنگها به چنگ شد از هر طرف گرم بازار جنگ

ز پرّ عقاب آسمان در حجاب هوا از خدنگ آشیان عقاب

به هم تیغها از دو سو موج موج دو دریای آتش در آمد به موج

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۸ ز گرد و غباری که شد بر سپهره خویش گم کرد بر چرخ مهر

ز بس بر هوا نیزه شد در مصاف سنانها مگو تیغه کوه قاف

دولشکر برآورد با هم خروش خروشی که برد از سر چرخ، هوش

ز خواب قضا فتنه بیدار بود نشان قیامت پدیدار بود در چنین معرکه قیامت‌نشان، حاجی نواب خان با جماعه همراهان همت به مدافعه ارباب طغیان گماشته، هر طرف حمله‌های رستم‌مانه می‌برد و به ضرب تیغ و طعن سنان، جویبار خون از تن دشمنان روان می‌کرد. میدان نبرد از خون‌فشانی سیوف آبدار، دریای آتش گشته و جنگی که لرزه بر اندام بهرام اندازد دریوسته، آواز تفنگ برق‌آهنگ، به گنبد مینارنگ پیچیده و دود باروت چون ابر ژاله بار محیط عرضه آفاق گردیده، آتش بلا از سرکشی نیزه شعله‌قامت بالا گرفته و میدان پیکار از بسیاری آشوب گیرودار، گرمی روز رستخیز پذیرفته، بارقه شمشیر غازیان در خرمن جمعیت کافران، کار برق خاطف می‌کرد و حمله تکاوران کوه‌توان با انبوه طاغیان، معامله معارج یا عاصف می‌نمود. در عین حال کفار خذلان‌مآل در ایفاد نایره قتال کوشش و تلاش بر کمال به ظهور رسانیده، غازیان شجاعت‌توأمان داد دلیری و دلاوری در داده مقاهیر جلادت تخمیر را

به ضرب شمشیر پس‌نشانیده، مستظهر به اقبال خدیو بی‌همال منتظر مقدم فیروزی اشتهال بودند، رایات نصرت‌نگار از نزدیکی عرصه کارزار نمودار شد. گروه شقاوت‌پژوه را از صولت و سطوت کوکبه جلال پادشاه، پای استقلال از جا رفت و دست جرأت از معرکه جدال عاطل گشت.

چو وارد شد آن‌جا خدیو زمان‌بشد آب از او زهره کافران
به نظاره شاه فرخنده‌فرزرهاى تن دیده شد سربه‌سر
قوی شد دل‌غازیان در نبردچو دیدند از موکب شاه گرد
به سوی عدو اسب انداختند بر آن خیل بی‌عاقبت تاختند
شدند آن گروه شقاومت‌قرین به اندک زمانی هزیمت‌گزین
بسی ره تعاقب نمودندشان به شمشیر تیز آزمودندشان
از افواج گردان تیغ‌آزما گرفتند کرنا و نقاره‌ها

وز آن بی‌ثباتان به وقت گریزبسی مرد شد طعمه تیغ تیز القصه پانزده هزار نفر مخذول مقتول گشته به جهنم موصول شدند و باقی‌ماندگان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۹

مجروح و نیم‌جان، آواره دشت هزیمت و خزلان گشتند. بهادران تهمتن‌توان تا به هشت فرسخ راه تعاقب نموده، الی غروب آفتاب هرکه را از آن جماعه خذلان‌مآب دریافتند، حواله تیغ برق‌تاب کرده، روز حیات جمعی کثیر به شب رساندند و بقیه السیف - که اجل آنها نرسیده بود - به جانب اکبرآباد و غیره ممالک متفرق و پریشان گردیدند.

پادشاه تائیدسپاه، شکر این عطیه دلخواه به جا آورده، یکران گلگون‌خرام را به تعاقب آن گروه خسران‌انجام، برق‌جولان ساخته با بهادران تهورنشان، به دنبال آن تیره‌روزان شتافته، الی نماز شام هرکه را از آن جماعه شقاوت‌فرجام یافتند، طعمه شمشیر فنا ساختند. آخر روز که چشم آفتاب از مشاهده آن جنگ حیرت‌افزا خیره گردید و غرق خوناب شفق شده، خود را به حجاب ظلمت لیل کشید، صمصام خون‌آشام بهادران بهرام‌مقام نیز در نیام آرام خوابیده از سفک دما توقف نمود و قبه بارگاه سپهرآشوبه در حوالی رزم‌گاه سمت ارتفاع یافته، سر به اوج مهر و ماه سود. روز دیگر هنگام صبح که سلطان خیل انجم از خرگاه زنگاری سپهر چهارم سر برآورده ابواب حصار فیروزه افلاک را به مفتاح زرین لمعان مفتوح کرده، رایت‌افراز عرصه ممالک‌ستانی شد، خدیو آفاق‌گیر فلک‌سریر، کوه زین‌اشهب قمرسیر ظفرقرین را مطلع انوار عزّ و تمکین ساخته، اعلام نصرت‌نگار به تنبیه بقیه الاشرار برافراشتند. در اثنای راه از تقریر منہیان حقیقت‌انتباه، به عرض اشرف رسید که در این نواحی قلعه‌ای است متین و سدید، مال بسیار از مرهته در آن‌جا پنهان و جمعی از سرکشان مستعد مشغول محافظت آن می‌باشند. لهذا فوجی از ملازمان رکابی را مأمور به تسخیر قلعه نموده، خود هم با کوکبه عظمت و احتشام توقف در آن مقام فرمودند. غازیان کوه‌شکن و بهادران پیل‌افکن در عرض یک شب، آن قلعه را مفتوح ساخته، مال اشقیاء که در آن‌جا بود به تصرف درآوردند و خاقان کشورستان به مقتضای فضل و احسان - که جبلت ذات قدسی صفات آن مظهر الطاف رحمن است - قلعتیان [را] که از در عجز و الحاح درآمده بودند، امان جان بخشیده از بند خوف و هراس آزاد کردند و اردوی معلی که عقب مانده بود، در شانزدهم رجب به رکاب ظفرمآب رسید و رایات جهان‌گشا در این طرف آب جمن محاذی سواد مترا، فلک‌فرسا گردیده و در این مکان بهجت‌اقتران - که معبد مشرکان ضلالت آئین بود - از یمن قدوم پادشاه دین‌پرور محل ورود موحدان پاک‌دین گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۰

وقایع سال سعادت اشتمال چهاردهم جهان‌گشایی این لشکرکش عرصه عالم‌آرایی موافق سنه هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری مطابق سال لوی‌نیل ترکی

ماه خجسته عنوان شعبان از مطلع یمن و سعادت نمایان گشته به اشاره ابروی بشارت‌تو‌آمان، فال فتوحات بیکران بر روی غازیان نصرت‌نشان گشود. به تاریخ دوم آن شهر میمنت‌بهر، خسرو زرین‌کلاه انجم‌سپاه، با لوامع عزّ و جاه، از منزل حوت نقل به بیت الشرف حمل فرموده، رایات جهان‌افروزی بر اوج سعادت و بهروزی افراخت و طلّیعه صبح نوروز از افق اقبال نمایان گشته، عرصه شش جهت به اشاعت لمعات اجلال نورانی ساخت. چهار چمن روزگار به یمن قدوم زینت‌بخش اورنگ چهارم، آب و رنگ تازه پذیرفت و باغ ملون چهار گیتی را از فیض نظر آن چهره‌پرداز عالم خاک، گل‌های رنگارنگ شکفت. رایات اشعه جهان‌افروز از اوج ملک نیم‌روز، سمت ارتفاع یافته به ظلمت‌زدایی هندوستان‌زمین پرداخت و شب هندولباس را از بارقه تیغ لمعان، مثل آثار کفر از صفحه جهان محو ساخت. تحریک نسیم، سروهای قدافراخته را چون سرافرازان بوستان دولت به اهتزاز آورده و یکران مشکین‌یال شمال، متجّیده سمت جنوب را پامال جولان‌عزیمت کرد و زمین چمن که مثال کول در تابستان خشک افتاده، عرض بی‌آبی می‌داد، از طراوت‌افزایی سایه ابر بهار سامان سرسبزی و شادابی پذیرفته، لیاقت ییلاق موکب سلطان گل پیدا نمود و ابواب باغ و بستان که مانند قلعه ثابت‌گر به هندوستان مسدود بر روی عندلیبان شده مصداق حال باغ زاغان گشته بود، به ورود ظفرنمود کوکبه نوروز برگشود. سرکشان لشکر دی را موج سبزه مطراً چون آب تیغ به کفار مترا از سرگذشت و خس و خار موسم خزان، مانند نیزه‌های دکنیان به باد جولان گلگون صبا از ساحت غبرا رفته گشت. آئینه آب از شعشعه رایات جهانتاب مثل انوب‌شهر جلوه‌گاه کمال حسن و جمال گردید و روی زمین از یمن جلوس شاه چهارمین اورنگ به آرایش بزم جمشیدی رسید.

هر درخت افراخت بر سر چتر طاووسی ز نارهر چمن زد تخت کاووسی به‌طرف جویبار مری که طره شمشاد را به‌های‌وهو چون خاطر وسواس‌زده پریشان کرده، چنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۱

کو‌کو‌گویان شوری به باغ افکنده بود، بسمل‌وار نفسش در گلو گره گردید. خار که همچو ملهار به هندوستان سرکشی به باغ و بوستان می‌کرد، از صدمه موکب بهار راه فرار گزید.

سرو سرافرازی شعار که در علوشان درجه وقار، تیمور شاه اقلیم گلزار است، از شادی ولادت فرزند سعادت‌پیوند غنچه که شاهزاده فیروزبخت حریم چمن، و چشم و چراغ دودمان گلشن است، خلعت نشاط مدام به بر کرده و کله گوشه سرسبزی جاوید بر آسمان شکسته، رونق‌افزای انجم فرخنده‌فالی گشت و بلبل طبع روزگار که در ایام تطاول خزان رخت دلبستگی از گلستان برداشته دمساز خموشی گشته بود، از استشمام روایح مشکبار نسیم نوبهار به اهتزاز آمده، ترانه‌سنج موسم سبحانی گردید.

رایات نصرت‌نگار خاقان فلک‌اقتدار- که در این سال همایون‌آثار که چون ابر رحمت‌پرور است- با لشکر افزون از قطرات امطار سایه گستر به این دیار گردید. به اقتضای موسم و مراعات هوا که رو به گرمی آورده بود، حکم والا به رؤسا و ارکان- که واقف از کیفیت آب و هوای هندوستان و حاضر بر آستان سپهرنیاان بودند- صادر شد که برای ییلاق موکب جهانگشا، مکانی- که در وسعت و فضا و کمال روح و صفا منتخب این‌الکا باشد- تجویز نموده به عرض رسانند. آنها که متوطنان دیرین و مطلع از خصوصیات این سرزمین بودند، معروض داشتند که در این ملک مکانی به از کول به‌جهت ییلاق موکب نصرت‌شمول نیست که سوادش فضایی دارد مرغوب و دلگشا و علف و آذوقه به وفور در اطراف و جوانب برای آدم و دواب مهیاست. بعد از تشخیص و تعیین مکان، فرمان تفصّل‌نشان شرف صدور یافت که از برای خاصان و رؤسای لشکر منازل و مناظر راحت‌آور و اماکن و بیوت نزهت‌پرور، حمامات دلگشا و مساجد فسحت‌انتباه و رباطات باصفا و اسواق وسیع الفضا از خس و چوب و نی ترتیب داده، عمارات

عظیم البنا مشتمل بر بیوتات و حرم‌سرا- که شایسته ورود خاقان ملایک جنود باشد- از چوب و ستون رشک‌افزای این قصر زمردگون بسازند و آذوقه و مایحتاج موافق سه چهار ماه فراهم آورده به تدارک اسباب دل‌جمعی و آسودگی پردازند. مأمورین به موجب حکم سعادت‌قرین دست سعی از آستین کوشش برآورده و نهایت جدّ و جهد در اهتمام به کار برده و در رفعت و شان کاخ منیع البیان آسمان پشت به تعظیم او خم کرده، پادشاه والاجاه فریدون بارگاه بعد از معروض شدن خبر تیاری آن مکان میمنت‌آشیان، تشریف شریف ارزانی داشته به تاریخ دوازدهم ماه شعبان، آن قطعه زمین فرخنده آئین را از قزوین تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۲

قدوم میمنت‌لزوم، درجه رفعت آسمانی بخشیدند.

در بیان تسخیر قلعه ثابت خان و ذکر دیگر صادرات آن زمان

در ایامی که سواد قصبه کول از میامن نزول موکب ظفرشمول، به درجه ارتفاع فلکی موصول بود، به عرض اشرف اعلی رسید که متصل قصبه مذکور، قلعه‌ای است رزانت‌نشان که ثابت خان فوجدار آن مکان، در عهد محمد شاه پادشاه هندوستان بنا کرده بود و بعد از او سورج‌مجل‌جات به تصرف آورده و به یکی از منسوبان خود سپرده، توپخانه آتش‌بار و ذخایر از هر جنس بسیار در میان آن آماده ساخته و به ازدیاد مواد استحکام پرداخته و پنج شش هزار تفنگچی و سوار به حراست قلعه مزبور در اندرون حصار گماشته، قلعه‌دار آنجا به غرور استواری آن بنا و وفور اسباب زور و اعتلا مغرور گردیده، سر رعونت و پندار از اوج استکبار فرود نمی‌آرد و حارس قلعه مذکور از اطاعت عمال دیوانی و ادای مالیات سرکار سلطانی، قدم به شاهراه فرمان‌بری نمی‌گذارد. از آنجا که سحیه رضیه ذات ملکی ملکات قدسی صفات حضرتش آن است که در عهد دولت سعادت‌اقتران، به منتفّسی از خلائق جهان، خواه کافر و خواه مسلمان، اذیتی نرسد و بدون ظهور معصیت صریح و ثبوت اعمال زشت و قبیح، به مجرد خبر که از کسی به عرض همایون رسد، به فحواي «الخبر یحتمل الصدق و الکذب»، تعجیل و شتاب در مواخذه و عقاب نرود و لهذا کس نزد متحصّیان تمرّدنشان فرستاده، به فحواي آیه هادی «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا» عمل فرموده، حارسان قلعه مزبور را از ارتکاب حرکات جاهلانه و اوضاع متمرّدانه منع فرمودند. چون آن جماعت وخیم العاقبت را عافیت از روز ازل نصیب نبود، چشم از مآل کار پوشیده، اصرار بر طریق انکار ورزیده، اظهار آثار نافرمانی کردند و آتش غضب سلطانی را برای احراق خویش در التهاب آوردند، تا آنکه فضل و ترحمی که به مقتضای مرحمت ذاتی در حق آن جماعت، مذکور خاطر شفقت‌مآثر بود، مبدل به غیظ و سطوت گشت و آتش غضب قیامت لهب خاقانی به قصد سوختن خرمن زندگانی آن رهنوردان بادیه معصیت و نافرمانی اشتعال یافته، حکم قضا توأم به صدور پیوست که شاه ولی خان آن قلعه محکم‌بنا را محاصره نموده، بنیان تمرّد اهل عصیان را از پا درآورد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۳

خان معظم الیه با دسته خود روانه گشته و بر اطراف قلعه، سیبه و سنگر بسته، توپخانه شعله‌خو و پیادگان رزم‌جو را بر دور آن قلعه متین تعیین نموده، سرگرم لوازم قلعه‌گیری ساخت. مأمورین، کمر همت بر میان عزیمت بسته، مستعد جانفشانی و خدمت گشته، شروع به پیش‌بردن سیبه و مورچال و ایقاد نیران جدال کردند. چون بنای قلعه مذکور بدین اسلوب و دستور بود که سه حصار پهناور بر دور یکدیگر کشیده و دیوار هریک از حصون ثلاثه به حدی ارتفاع داشت که طایر بلندپرواز خیال به پایین درجه از درجات علو آن رأس الجبال نمی‌رسید و عرضش به مثابه‌ای پرپهنا بود که دو عراده محمول از اثقال از بالای آن به فراغت روان می‌گردید. هر برجی از بروج فلک فرسایش در عظمت و شکوه افزون‌تر از کوه قاف می‌نمود و هر کنگره رفعت انتمایش زبان به دعوی همسری با چرخ اخضری می‌گشود و بر دور این هر سه حصار، خندق عریض و عمیق کنده بودند که در عرض، محیط ربع مسکون توان شمرد و در عمق، هم قعر دریای جیحون تصور توان کرد و متحصنان به استظهار چنان جای مستحکم و محوطه محکم،

در مقام تحصن نشسته و دست از جان شسته، شب و روز ایقاز نوایر فتنه و فساد می نمودند و دست به استعمال آلات حرب و ضرب می گشودند.

القصه بهادران فیروزی نشان پروایی از شر و شور ارباب بغی و عصیان نداشته و همت به تسخیر قلعه گماشته، سیه‌ها را موافق ضابطه و دستور پیش برده و توپهای کوه شکن به تیررس گلوله تفنگ رسانیده، به انداختن گلوله‌های صاعقه کردار و قناره‌های آتش بار، برق آفت بی زنه‌ار در خرمن هستی کفار انداختند و در عرض پانزده روز، کار بر قلعه‌گیان سیه‌روز به حدی تنگ ساختند که راه نجات از همه طرف بر روی خود مسدود دیده، اظهار عجز و مسکنت نمودند و ملتمس جان بخشی و استیمان گردیده، زبان به تضرع و الحاح گشودند. خدیو مرحمت گستر جهان پرور، التماس مرتجیان را پیرایه قبول بخشیده و رقم عفو بر جراید مآثم آنها کشیده و فرمان دادند که مال را بر جا گذاشته و عیال و اطفال خود را برداشته سالما از قلعه بدر روند. محصوران مأیوس از جان، این تفضل و شفقت را فوز عظیم دانسته و خلاص از ورطه هلاک و بیم غنیمت شمرده و قلعه را خالی کرده خایف و هراسان با کمر شکسته و پای لرزان، از آن مکان برآمده به جوانب و اطرافی که مدنظر داشتند، آواره دشت خیبت و خذلان گشتند. بعد از بیرون رفتن مقاهیر از آن مکان- که در نظر جهانیان منبع تر از جبال و رفیع تر از آسمان بود و انهدام آن در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۴

ظرف زمان سنین و شهور، به سعی قوی دستان بهرام زور مشکل و دور می نمود- بیلداران خارا شکن و کلنداران فرهادفن، به موجب حکم قضایشیم در عرض یک روز خراب و منهدم گردانیدند و منطوق لازم الوثوق «کان لم یکن شیئاً مذکوراً» به ظهور رسانیدند.

به فرمان شاه ثریا جناب به یک روز گردید قلعه خراب

حصارش فتاده ز پا سربه سرچو برج فلک گشته زیر و زبر

رسیده ز دور سپهرش گزند بنایش شده پست و خندق بلند

بروجش نگون گشته مانند چاه رسیده سر آن به ماهی ز ماه

نمانده نشانی در او ز آدمی تهی گشته چون عالم از مردمی

نشانی در او هم ز ویرانه نه در او جغد و پروانه را خانه نه و در آن ایام فرخنده انجام به عرض ملازمان سپهر احتشام رسید که کوبند نام مرهته در قصبه اتاوه مسکن داشته، محالات میان دو آب را تاخت و تاز می نماید و دست تعدی و تطاول به نهب و اضرار اهالی آن دیار می گشاید. از بارگاه خدیو رعیت نواز ظالم گداز، حکم قدر توأم به صدور پیوست که خان جان سردار- که سرافراز به منصب وزارت شاهزاده کامکار عالی مقدار تیمور شاه خورشید کلاه است- و نجیب الدوله میر بخشی با قشونهای ممالک برادر آنجا رفته و آن ملک را از دست تصرف او مستخلص گردانند و مرکوز خاطر کرامت مظاهر آن بود که خوانین مزبورین بعد از تنبیه آن بی دین، قلعه اکبر آباد به تصرف در آورده معروض دارند تا موسم برشگال در آن منزل دلگشا گذرانیده راجه‌ها و دیگر رؤسا و زمینداران هند را به پای تخت مبارک طلبیده، بنای ضبط حدود آن مملکت فلک فسحت و سد راه آمد و شد مرهته و خیم العاقبت گذاشته شود. لهذا سردار مزبور را در باب تنبیه کافر مبتلا به قهر و تخلیه قلعه و شهر تأکید اکید فرموده مرخص از حضور فیض ظهور نمودند. خان مشار الیه به اتفاق نجیب الدوله به موجب حکم اشرف به اتاوه رسیده به حرب و ضرب بهادرانه که مریخ از مشاهده آن انگشت حیرت به دهان و زمین و زمان از هیبت آن لرزان گردیده، کوبند شقاوت پیوند را- که همچون شجره خبیثه رگ و ریشه دوانیده زمین گیر شده بود- به زور بازوی مردانگی منقلع ساخته و رایات تسلط و تصرف در آن ناحیت افراخته، عریضه‌ای مشعر از فیروزمندی غازیان منصور و انهزام مطرود و مقهور، به درگاه فلک اشتباه ارسال داشتند.

چون در عرض تمادی ایام که سردار عالی مقدار مشغول به تأدیب اشرار بد کردار بود،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۵

به عرض ملتزمان بساط فلک مناظر رسیده که شهر اکبرآباد به سبب ضیق منافذ و مشاعر و کهنگی عمارات لیاقت ییلاقیّت مواکب انجم ثواقب ندارد و قصبه انوب شهر واقع بر لب دریای گنگ مکان مرتفع و خوش هوا و در نهایت خوبی و وسعت فضاست، رقم مبارک در جواب عرض او صادر گردید که در اتاوه اکبرآباد و محالات متعلقه آن حکام عمال تعیین نموده و مقید به تسخیر قلعه نبوده، خود را به حضور لا- مع النور رساند که برای ییلاق موکب ظفرقرین حسب الاظهار واقفان این سرزمین، شهر سعادت بهر انوب شهر مطمئن نظر اصابت اثر گشته است و چون شجاع الدوله صوبه دار اوده ولد ابو المنصور خان نیشابوری مرحوم به عزم تلثیم سده سنیه سپهر تعظیم عازم شده به لب دریای گنگ رسیده بود و خبر نجیب الدوله، میربخشی را که از ابتدا واسطه عرض مطالب و مدّعیات او در بارگاه عزّ و علاست در اتاوه شنید و به انتظار تلاقی مشار الیه بر کنار دریای مذکور توقف ورزیده، خواهان ملاقات او گردیده بود، تا همدیگر را دیده به اتفاق شرف اندوز زیارت خدیو آفاق شوند. نجیب الدوله اجازت از بارگاه خلایق پناه طلبیده روانه آن حدود شد و سردار ذو الاقتدار به موجب مضمون رقم کرامت شیم فائز کعبه مقصود گردید و احمد خان بنگش که به سبب تسلط و استیلای کفار فجار در آن دیار همیشه خسارت می کشید و از دست کوبند شقاوت شعار به رعایای محال متعلقه او اذیت و اضرار می رسید، مشار الیه از این جهت ملک را خالی گذاشته بر آمدن مصلحت نمی دید. در این وقت که خار سر راه او از ورود جنود کیهان پو منهدم و مفقود گردید، خان مشار الیه به یک دل و هزار آرزو رو به اردوی ظفرنیرو آورده، به شرف جبهه سایی آستان عزّ و شان خدیو جهانستان سرافراز گشت.

و از وقایع این سال فیروزی مآل که برهان ساطع عروج آفتاب سطوت و اقبال اولیای دولت و دلیل قاطع واژگونی طالع اشقیای بی عاقبت سراسر نکبت است، آنکه ملهار و جنکو و تانتیا و غیره سرداران مرهته مکرر ضرب سرپنجه غازیان اسلام خورده، رهنورد مذلت و ناکامی گشته در بوادی نکال و خلال جبال حیران و سرگردان می گردیدند و احوال خود را به ناناجی راو- که شاخص ملک دکن و رئیس آن فته پرفتن است- نوشته، انتظار کمک از جانب او می کشیدند. مشار الیه به مجرد اصغای این خبر در مقام تحیر و تفکر شده، سرداران نامی ملک دکن را- که هریک به جای خود شجاع نام دار و در بسالت و صرامت از مشاهیر روزگار بود- پیش خود طلب داشته و همت به جمع آوری

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۶

لشکر و سپاه فتنه پرور گماشته، متجنّده مختلفه هند و مسلمان از قوم مرهته و راجپوت بود و برهمین و شیخ و سید هندوستان و مردم روم و فرنگ و حبش و زنگ و اهل ایران و ترکستان- که در فنون سپاهی گری ثانی رستم دستان و در یال و کوپال ثانی سهراب و سام نریمان بودند و به آوازه وفور زر و مال از اطراف و اقصای عالم رو به هند آورده در آن مملکت سکنا داشتند- متجاوز از دویست هزار سوار انتخاب از هر ملک و دیار و سیصد هزار پیاده تفنگچی رعد کردار- که چشم مور و دیده مار را نشانه تیر و تفنگ در شب تار می ساختند و هزاران قفس قوالب و اشباح را به یک آواز از طیور ارواح می پرداختند- ملازم گرفته، با سه هزار عراده توپ و تفنگ و بادلج و جزائر و ضرب زن و پانصد هزار بان آتش فشان برق افکن معین نموده و دوازده هزار سوار از فرقه کاروی را- که در فن آتش بازی ماهرتر از اهل فرنگ و در کار معرکه افروزی شعله بی زینهار و صاعقه بی درنگ بودند- به سرکردگی ابراهیم خان نامی- که در آن قوم سپاهی نامور و به مزید جلادت و شهادت مشتهر بود- همراه توپخانه مقرر نموده و باهوی بنی عم و دیوان و صاحب اختیار در خانه خود را- که هم مفتاح کنوز رأی و تدبیر و هم در تهور و سپاهی گری و جرأت و دلاوری پیش او به منزله شمشیر بود- سردار افواج مذکور گردانیده، بسواس راو پسر شانزده هفده ساله خود را به قصد این که چون افواج کفر و ظلام بر لشکر دین و اسلام ظفریاب شود و هندوستان بی شریک و سهیم مرغزار خیول کفار گردد، او را بر تخت سلطنت نشانیده، شجره نسل تیموریه را از بیخ و بن بالکلیه منقلع سازند و از مسلمانی و مسلمانان نام و نشانی در ملک هند نگذاشته، اعلام غوایت و ضلال برافرازند، به رسم توره سپرده و مبلغ دو کروور نقد بر عراده ها بار کرده و پنج کروور دیگر بر مالیات صوبه

مالوه و غیره محالالت سر راه حواله داشته، با عظمت موفور و سامان غیرمحصور، به مقابله موکب موید و منصور پادشاهی - که از روز ازل مخصوص تائیدات نامتناهی الهی است - روانه ساخته، به تقویت سرگشتگان وادی فرار پرداخت.

باهو - که کهن‌استاد فن سخن‌سازی و حیل‌پردازی بود - بعد از ورود به اکبرآباد، کنوجی نام مرهته را از جانب خود وکیل قرار داده، به درگاه آسمان‌جاه فرستاده، مستدعی صلح به این وضع شد که از شاه جهان‌آباد الی دکن ملک به مرهته واگذاشته، موکب همایون مراجعت به مقر دولت نماید و محالاتی که محمد شاه پادشاه فردوس آرامگاه به نادر شاه داده، بنای مصالحه بر آن گذاشته بود، از همان قرار به تصرف امنای دولت جهان‌مدار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۷

باشد.

اعلی حضرت قدرقدرت بعد از اصغای این پیغامهای لاینبغی، حافظ رحمت خان بریجی را همراه کنوجی مذکور کرده جواب سراپاصواب فرمودند که نادر شاه در آن وقت مختار بود، هرچه رای او اقتضا کرد به عمل آورد. نواب همایون ما تابع و مقلد کسی نیستیم و هندوستان را به ضرب شمشیر مسخر فرموده‌ایم. شما را اگر ابواب اطاعت گشودن و از آسیب افواج اسلام محفوظ بودن منظور است، از صوبجات این طرف دریای نرید را که به تغلب در تحت خود گرفته‌اید، دست تصرف کوتاه سازید و به وطن اصلی خود قانع بوده، من بعد پای جسارت و طغیان به ملک هندوستان نگذارید. ما دانیم و ملک ما. شما کیستید که دم از [تقسیم] زنید و حرف از تشخیص ملک و تعیین حدود به میان آورده پا از گلیم حد خود بیرون کشید؟ «مور همان به که نباشد پرش!» بسواس و باهو و غیره سرکردگان مرهته، مغرور به جمعیت موفور بوده، کلمات هدایت‌سمات را آویزه گوش هوش ننموده، لب به سخنان نابایسته که آخر موجب وبال و نکال آن‌ها شد گشودند. حافظ رحمت خان مراجعت نموده، ملحق به اردوی ظفرنشان گردیده آنچه شنیده بود، اجوبه فرقه طاغیه به مسامع قدسی مجامع رسانید. چون در اجل موعود آن جماعه نابود، تأخیر به تقدیر رب المعبود مقدر بود و رسم برسات - که در هندوستان هنگام آرامش خنجر و صمصام در نیام منام است - در میان آمده اقتضای آن نمود که در تنبیه آنها مکث و توقفی به عمل آمد، جواب آن سیه‌بختان را حواله به زبان زبانه‌افروزی شمشیر آتش‌دم داشته و از کول، رایات نصرت‌آیات برافراشته به انوب‌شهر - که جای ییلاق موکب ظفرمیشاق مقرر شده بود - متوجه گردیدند و ملازمان رکاب سعادت‌انتساب را به تدارک ایام توقف امر فرموده در ضلال آسودگی و آرام کشیدند.

در آن اوان میمنت‌نشان، شجاع الدوله به اتفاق نجیب الدوله وارد اردوی معلی گردیده شرف جبهه‌سایب آستان فیض‌بنیان حاصل نموده به شمول انظار عواطف خدیو کیهان، گوی دولت به چوگان سعادت از همگنان ربوده و در آن چند روز که آن موضوع دل‌افروز محل توقف موکب فیروز بود، عمارات دلنشین و منازل نزهت‌آگین در شهر مزبور - که واقع بر کنار دریای گنگ و در نقش و نگار نمودار نگارخانه چین و ارژنگ است - از فرّ قدوم خاقان گردون‌حشم درجه اعتلا بر ایوان کسری و جم یافته، حکایت از منطوق «تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ» می‌نمود و لطافت هوا و وسعت فضا، هر لحظه دری از باغ نشاط بر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۸

روی دلها می‌گشود. تواتر قطار امطار، دریا دریا گهرهای آبدار نثار مقدم خدیو کامکار نموده، هر دم آبروی تازه حاصل می‌کرد و آب گنگ به امید پای‌بوس اشرف، آغوش تمنا از امواج گشوده آرزوی دل خود را به ساحل اظهار می‌آورد. ابرهای متراکم به نحوی محیط آفاق گشته که آفتاب جهان‌تاب را شب و روز فرصت چشم‌گشودن نمی‌داد و طغیان آب به مرتبه‌ای روی زمین را فروگرفت که خلایق را آشوب این سیلاب جهان‌نورد با طوفان نوح مشابه می‌افتاد. طائر نگاه اگر از خانه خس‌پوش مژگان، هوای پرواز می‌کرد، از نزول باران متصل، طیران نمی‌توانست نمود و ناخدای تصور اگر سفینه اندیشه را جایی قرار و لنگر می‌خواست، مکانی جز قعر آب نبود. تا نظر کار کند زمین آب بود و سیلاب و تا خیال بال به شناوری گشاید، ساحل مفقود و نایاب. اگرچه

خاصیت ملک هند است که هر جا رودخانه تنگ آب باشد، در برسات بحر زخار گردد و چشمه کم‌طرفی به هر زمین که بود پهنا تر از سیلاب و دامن کهسار شود. در این سال که موکب جهان‌نورد دریامثال وارد میان‌دوآب گردید، گویی محیط اعظم میان دو نهر درآمده سرمایه مزید آبرو به هردو بخشید و چنانچه دریای گنگ از فرّ قدوم همایون آبرو یافته، موجی از لشکر و عظمت آن به جمن هم رسید که آتش در طغیان و وفور، گرو از بحر الجور برده و جیحون و سیحون را چینی از آستین موج خود شمرده. باهوی فتنه‌جو آنچنان وقت را غنیمت دانسته و دریای جمن را- که حایل مابین او و معسکر کیهان‌پو بود- مانع عبور مواکب منصور تصور نموده، خواست که به فراغ خاطر محالات این طرف آب را سایر و دائر شده، تا جایی که دسترس شود تصرف نموده بر مواد تمرّد و عناد بیفزاید.

به این اندیشه بی‌بنیاد، جنکو و ملهار ضلالت‌شعار را با سی چهل هزار سوار کفار قبل از حرکت خود روانه سمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد ساخت و به تمهید لوازم فتنه‌انگیزی پرداخت. مشار الیها بعد از رسیدن به مترا، غازی الدین خان وزیر هندوستان و سورجمل‌جات را- که از سابق سازش به آنها داشتند- ملاقات کرده عهد و موثیق مجدد به میان آورده به اتفاق هم رایات عصیان به صوب شهر برافراشتند. مردم شهر که بعد از کشیدن خسارت و نقصان غارت، از عمل و سلوک یعقوب علی خان در مهد امن و امان غنوده و مشغول به کسب و کار بوده و تحصیل وجه معاش به دل‌جمعی نموده، دوام دولت خدیو زمین و زمان و شکرانه این عطیه بیکران که حاکم عادل و مهربان برای آنها در آن اوان معین ساخته بود، به صمیم قلب از درگاه واهب مستعان مسئلت می‌نمودند،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۹

به استماع خبر آمدآمد مرهته تیره‌روزگار، باز مضطر و بی‌قرار شده در فکر استخلاص از آفت دوباره افتادند و لب به تضرع و زاری به جانب حضرت باری گشادند.

یعقوب علی خان به تسلی و دل‌اسای آن جماعت خایف و هراسان پرداخته و دروازه‌های شهر را خاک‌ریز کرده و جمعی از پیاده و سوار به قدر امکان و اختیار نوکر گرفته به محافظت شهر و قلعه معین ساخته و اهل اردوی معلی- که به جهت سرانجام بعضی مهام در شهر مانده بودند- اعلام از اراده کفار شقاوت‌انجام بخشیده و همگی را با مال و جان در آن درون قلعه طلبدیده و غله و غیره آذوقه ضروری موافق مقدور در میان قلعه کشیده، حقیقت رویداد به دربار فلک‌بنیاد معروض داشت و همت به نگهبانی احوال رعیت و استحفاظ شهر و قلعه گماشت. از آن‌جا که شهر شاه جهان‌آباد مصر جامعی است بیکران و هر کوچه‌اش از وفور خلاق و کثرت عمارات عالیات شهری بی‌پایان، معابر و مسالک آن خارج از حد احصار و شمار و سد طرق و ضبط ابواب آن با هزاران مستحفظ و پاسبان ثوابت و سیار آسمان مشکل و دشوار است، خان مذکور با جمعیتی که فراهم آورده بود، حتی المقدور در محافظت شهر و حراست قلعه کوشش می‌نمود. کفره ضلالت‌بهر- که واقف از جمیع شوارع و معابر شهر بودند- از هر طرف هجوم آورده قصد مداخلت نمودند. یعقوب علی خان از هر جانب که شور و غوغای ارباب طغیان می‌شنید، خود را به جناح استعجال رسانیده و آتش فتنه و فساد آنها را به آب تیغ بی‌دریغ خاموش و منطفی می‌گردانید. آخر به تاریخ روز دوشنبه نهم ماه ذی الحجه از راه کوچه خانه غازی الدین خان- که او نیز همراه آنها بود- سراغ گرفته به شهر درآمدند. یعقوب علی خان بر سر راه ایشان رفته قریب دو ساعت به مدافعه قیام ورزیده، سد راه آنها گردید و چون کفره شقاوت‌فرجام در کثرت و عدت و سرانجام، صد درجه زیاده از اهل اسلام بودند، زور آور گشته و ممتنع به منع یعقوب علی خان و مستحفظان دروب و گذر نشده، از راه کوچه مزبور و دیگر ابواب و ثغور به شهر درآمده، مثل مور و ملخ از هر طرف ریختند و آتش ظلم و بیداد در محلات و اسواق انگيختند. یعقوب علی خان توقف بیرون قلعه مصلحت ندیده با معدودی از نوکران و همراهان، خود را به میان قلعه کشید. مخالفان مغرور که مانند سیل پرشور با حشری نامحصور از عقب می‌آمدند، ابواب قلعه را مفتوح دیده آنها نیز قدم به قدم قلعیان داخل قلعه شدند. یعقوب

علی خان در آنجا به جنگ ایستاده و جمعی کثیری از ایشان را به دار البوار فرستاده و بقیه السیف را از ده بیرون کرده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۰

در قلعه بر روی مخازیل مسدود ساخته و دست از شهر پناه برداشته در قلعه متحصن گشت. کفار رو به خصال میدان قتال را از بهادران شیر چنگال خالی یافته، بی محابا رو به کوچ و بازار نهاده، دست به نهب و غارت شهر گشودند و هرچه از دست جور و تعدی شان برآمد، در اضرار خلائق و تخریب بیوت و منازل کوتاهی نمودند و بعد از تاخت و تاز شهر، مورچالها بر دور قلعه ترتیب داده مشغول به اشتعال آتش جدال گشتند.

یعقوب علی خان با معدودی که در قلعه داشت، پای استقامت افشرد به مدافعه می پرداخت. چون روزی چند به این نهج گذشت و افتتاح قلعه به دست سعی و اهتمام آن گروه باطل پژوه میسر نگشت، باهوی فتنه جو خود با تمامی افواج بی حصر و شمار و توپخانه موفور آتش بار، به شهر آمده و پانصد عراده [توپ] خرد و بزرگ و قنبره و غیره ادوات سترگ بر عمارات رفیع مسجد جامع که مشرف بر قلعه بود و بر پشت حوالی های دیگر- که در ارتفاع و اشراف برابری به آن می نمود- بالا- کشیده بر قلعگیان بست و فرنگیان شعله خو و توپچیان نبردجو را به استعمال آلات آتش بازی مقرر کرده، در مقام قلعه گیری نشست.

چون این خبر به مسامع قدسی مجامع خدیو بنده پرور رسید، شاه پسند خان میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه را با دسته ملازمان تحت او- که در اکثر معارک در میداین پیش تاز موکب ظفرقرین می باشند- با شجاع الدوله نیشابوری و نجیب الدوله میربخشی مملکت هندوستان و قشونهای همراهی شان به کمک یعقوب علی خان و تنبیه کفار ضلالت نشان روانه فرمودند. چون از انوب شهر تا شاه جهان آباد مسافت شصت، هفتاد کروه در میان واقع و کثرت باران و وفور آب در دشت و بیابان به حدی بود که هر ناله تنگ ظرف در طغیان و شورش دعوای هم چشمی با دریای جیحون و عمان می نمود، خوانین مذکور قطع مراحل پر صعوبت به صد محنت و مشقت نموده، به شاه دره دو گروهی شهر در کنار دریا- که مابین شهر شاه جهان آباد و ملک دو آب دریا فاصله است- رسیده متوقف گشته و در پی تلاش کشتی و گذر، ساعی و متفحص گردیدند. چون آب جمن در آن اوان در نهایت شورش و طغیان بود و سبّاح خیال در آن لجه پر آشوب دست و بازو به شناوری نمی توانست گشود و اشقیای فتنه، کشتی ها را که در پای قلعه بسته بود یک جا کرده و از معابر دیگر هم هر جا سفینه و زورق یافتند به قید ضبط آورده و از ملاحان- که ساکن به شهر و مجبور دست آن فتنه شقاوت بهر بودند، التزام گرفته راه عبور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۱

بالکلیه بر روی مجاهدان موکب منصور بسته بودند، خوانین شجاعت آئین خود را بی کشتی و معبر به چنین دریای بی پا و سرانداختن، ستیزه به ناخدای قضا و معارضه با امواج دریا دانسته، به جایی که نزول داشتند لنگر توقف انداخته، انتظار تسکین شورش دریا و ظهور سیل عبور از درگاه مفتوح ابواب السما می کشیدند. کفار بی عاقبت در عرض این مدت فرصت یافته سعی بی نهایت در افراختن نوایر شقاوت پیش گرفته، به ازدیاد مواد استیلا پرداختند و با انداختن قنبره های آتش فشان و بارش گلوله های متواتر مثل قطرات باران، کار بر قلعگیان تنگ ساخته، پیغام فرستادند که اگر قلعه را سمعا و طوعا خالی کرده بدهند، اذیت و اضرار ما به هیچ وجه به آنها نخواهد رسید و اگر اصرار بر قلعه داری می ورزند، ما قلعه را به قهر و غلبه می گیریم. در آن صورت جان و مال همه عرضه نهب و غارت خواهد گردید. یعقوب علی خان چون دید که افواج کمکی در گاه معلی به سبب طغیان دریا به او نمی تواند رسید و آذوقه که در قلعه جمع کرده بود، پاره ای از آن در عرض مدت مزبور صرف شده و آنچه باقی مانده در صورت امتداد تحصن و قلعه داری کفایت به مصارف قلعگیان نخواهد نمود و اشقیا به غرور توپخانه موفور و افواج نامحصور، دست استیلا از آستین زور بر آورده، قلعه را مثل نگین انگشتر در میان گرفته حلقه محاصره هر روز تنگ تر می سازند، عاقبت اندیشی را کار فرموده و بر نجات و استخلاص همراهان خود، خصوصا ملازمان اردوی ظفرنشان- که کمال احتیاط در صیانت احوالشان می کرد-

تأمل نموده، جواب عاقلانه که نه دلالت بر مغلوبی کند و نه سر رشته مصالحه از هم بگسلد گفته، فرستاد.

چون کیفیت خلق خوش و حسن سلوک خان مشار الیه زبان زد خاص و عام و در و دیوار شهر از عدالت او لبریز زمزمه ثنا و شکر پادشاه انام بود و سخنان هوش افزا در جواب پیغام اشقیا لب به بیان آن گشاد و نیز دلالت بر نهایت فهم و فراست آن جوهرافروز عقل و کیاست می نمود، آنها هم استیناف و اتیلاف چنین شخصی متصف به صفات حمیده را غنیمت دانسته، سالک مسلک ملایمت شدند و از در موافقت و رضاجویی درآمدند. خان منظور نظر به وجوه مذکور اصرار زیاده بر این، مناسب وقت و صلاح احوال ندیده، مخالفان را به سلوکی که دال بر کم زوری نباشد، ساکت نموده با تمامی تبعه و لحقه سالما از قلعه برآمده و بر کنار دریای جمن در خانه علی مردان خان نشسته، اول ملازمان اردوی نصرت نیروی معلی را مع اموال و ائقال آنها صحیحا و سالما تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۲

از آب به کشتی ها گذرانیده و بعد از چند روز در وقتی که بحر عالم نورد موکب فیروز در جوش و دریای بی منتهای لشکر ظفر در خروش آمده، سواد قصبه لونی را به ورود عساكر منصور مثل بحر الجور متلاطم و پر شور ساخت و عظمت و شکوه این محیط اعظم لرزه تموج بر اندام رود جمن انداخت، یعقوب علی خان که در شهر نشسته انتظار وصول موکب نصرت شمول می کشید، خود را به حکمت و تدبیر عملی از قبضه قدرت مقاهبر بر آورده، شرف اندوز تلثیم عتبه سپهر تعظیم گردید.

چون در زمان توجه موکب منصور از محالات متعلقه دار السلطنه لاهور به صوب دار الخلافه شاه جهان آباد از راه سهارنپور حاجی عطایی خان درانی بامیزی و حاجی کریم داد خان درانی بامیزی عرض بیگی سرکار فیض آثار شاهزاده خورشید کلاه تیمور شاه و زین خان مهمند بخشی دوم سرکار آن والاه، به جهت تمشیت بعضی امور از رکاب فیروزی مآب مرخص و مأمور به توقف شهر ملتان و مملکت پنجاب شده بودند، در آن اوان که بعد از تأدیب کفره فجره مشرح نواح دار الخلافه مزبور به ورود موکب ظفر انتساب به ممالک میان دو آب که عبارت از ولایات مابین دریای جمن و گنگ است واقع شده، بعد از ان فراغ از مهمات آن الکا چنانچه مجملی از احوال آن سابقا مرقوم قلم حقایق بیان گردیده، رایات جهان گشا از برای تنبیه دکنیان شقاوت گرا به فتح و نصرت مراجعت به صوب شاه جهان آباد فرموده، ارقام سعادت پیوند به سرافرازی خوانین مذکور شرف اصدار یافت که با افواج همراهی خود وارد سرهند گشته و با صمد خان سردار متفق شده و قطب خان روئیله حاکم پانی پت و سون پت و نریله را نیز همراه گرفته، به هیات اجتماعی به گنج پور رسیده و با نجابت خان کاکری حاکم موضع مذکور اتفاق ورزیده، سنگر مضبوط و مستحکم ترتیب داده و در مقام استقرار و دل جمعی توقف گزینند و در این باب به عبد الصمد خان نیز رقم هدایت توام عز ارتسام پذیرفته، بر منتظر بودن افواج پنج آب تأکید اکید رفت که هرگاه کفار نابکار بر وفق مضمون این بیت صدق مشحون.

چو یابند بیشه ز شیران تهی سگان را شود فرصت روبهی طغیان دریا و کثرت آبها را مانع عبور مواکب انجم ثواقب تصور نموده، دست تطاول و پای تجاسر دراز کرده به هر طرف می گردند، اگر رخت آوارگی به سمت گنج پوره هم کشند و بر نجابت خان کاکری - که یکی از متشبثان ذیل عواطف شاهی و سد راه عبور و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۳

مرور آن سالکان مسلک ضلالت و گمراهی است - خواهند که زور آور شوند، بهادران شجاعت نشان عنان تماسک از دست نداده و پا از سنگر بیرون نهاده اعادی باطل آهنگ را به جنگ توپ و تفنگ منافع سازند و در جنگ صف تعجیل نکرده کار به تعویق اندازند، تا آنکه موکب ظفر کوکب از دریا عبور کند و خس و خاشاک وجود کفره ناپاک را به سیلاب آب شمشیر دهد. صمد خان به مقتضای جلادت یا به استعجال نجابت خان کاکری - که او را به کمک خود می طلبید - انتظار ورود خوانین پنجاب نکشیده با قطب خان روئیله روانه گنج پوره گردیده در آن جا سنگر بسته با جمعیت حاضر الوقت توقف گزید. اشقیا چون دیدند که عساكر گردون مآثر پادشاهی از آن طرف بر کنار دریا رسیده قصد عبور از دریا دارند و از طرف پنج آب سرکردگان رکاب سعادت نصاب

با قشونهای فزون از حساب رو به این صوب می‌آرند، می‌باید پیش از اجتماع افواج فیروزی‌اعلام، کار گنج‌پوره به اتمام برسانند و رعب غلبه و زورآوری خود بر خلائق اطراف و جوانب ظاهر گردانند. سکنه هر موضع و محال، مغلوب هیبت و هراس گشته از راه اطاعت درآیند و در ایصال محصولات و مالیات متوجهی خود تأخیر و تعلل ننمایند و بعد از آنکه ملازمان موکب ظفرانتساب و خوانین پنجاب یکجا شود، قوت اهل اسلام از یکی به هزار می‌رسد و مقابله با افواج بحرامواج به دشواری می‌کشد. با این اندیشه و تدبیر، بهاو شقاوت تخمیر، شمشیر بهادر و تانتیا نام مرهته را با فوج گران و سامان شایان پیش فرستاده شروع به اظهار اراده فساد آماده نمود. مشار الیها بر جناح استعجال خود را به گنج‌پوره رسانیده، نایره جنگ و جدال مستعجل گردانیدند.

صمد خان پای استقامت به میدان شهادت افشوده مراتب شجاعت و دلاوری همه روز به ظهور می‌رسانید و هر بار که اشقیا زور می‌آوردند، به حملات بهادرانه مغلوب ساخته از معرکه پس می‌نشاند، تا وقتی که باهوی شقاوت‌بهر از تصرف شهر و تسخیر قلعه مطمئن خاطر گشته و نار و سنگر و دیوان معتمد خود را به نیابت در شهر گذاشته به عزم تسخیر گنج‌پوره و سرهند و غیره محالات این روی آب جمن روانه گردید و در چند روز بعضی مواضع و امکنه را متصرف شده، با تمامی جمعیت اشرار - که دویست و پنجاه هزار سوار و پیاده بی‌حصر و شمار بود - خود را به معرکه رسانید و مجاهدان شجاعت‌آئین، نظر به قلت خود و کثرت اعدای بی‌دین نکرده و آیه بشارت سرمایه «مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» به زبان تیغ آورده، دست به قتل و سفک دمای ارباب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۴

ضلال گشودند و میدان جنگ و ستیز را به تقدیم لوازم جانبازی و جانستانی، نمودار عرصه رستخیز نمودند. آخر به مقتضای تقدیر ملک‌قدیر، مضمون «يُعْثَى اللَّيْلُ النَّهَارُ»* از غلبه کفار تیره‌روزگار به ظهور رسید و صمد خان با جمعی از مجاهدان - که تشنه کام حیات جاودان بودند - شربت شهادت از دم تیغ قضا آشامیده، هم‌پایه سرمستان نشسته «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» گردید و قطب خان نیز - که قطب سیمای دلیری و تمکین بود - ثبات قدم به میدان کافرکشی ورزیده و مصدر ترددات نمایان گردیده، با چندی از همراهان زلال فنا نوشید. کفار وخیم العاقبت بعد از وقوع این واقعه، قلعه گنج‌پوره را گرفته اسباب و اثاثه صمد خان و قطب خان را با تمامی نقود و اجناس و توپخانه و ذخائر بی‌قیاس - که در میان گنج‌پوره از مال نجابت خان و اهالی آنجا بود - متصرف گشته نجابت خان را که همیشه در سر راه مزاحم و سرشکن آنها و بنده راسخ الاعتقاد درگاه والا بود، زنده به دست آورده در مقام زاجرات و عقوبات بی‌حد کشیدند و متقاضی اموال بی‌حساب گردیدند. خان مشار الیه که به پاس ناموس سپاهیگری خانمان به باد داده بود، متحمل مواخذه بی‌موجب دشمنان شرارت‌آئین نگشته به صرف نقد جان، سرمایه آبرو و زندگی خلود حاصل نمود.

در بیان ظهور خرق عادت از خدیو موید کشورگشا و عبور اردوی کیهان‌پوی والا از دریا

به درگاه خاقان کشورگشاچو گردید معروض این ماجرا

سپه را پی هم روان یکسره‌سوی باکیت کرد از شه دره

پس آنگاه با شوکت و عزّ و شان روان گشت خود نیز در آن مکان

قشون را به دریا ز بهر عبورچو بوده است تشخیص معبر ضرور

فکندند در آب افیال رابینند تا صورت حال را

ز بس بود دریا پر از جزر و مدنمی‌داد در هیچ‌جا آب قد

چو شد شاه را عرض این سرگذشت که افیال را آب از سر گذشت

گشوده زبان کرامت‌بیان‌چنین کرد ارشاد با بندگان

کزین مه چو تاریخ شد چارده‌به حکم خدا می‌دهد آب ره

در آن روز افواج نصرت اثر نمایند آسان ز دریا گذر
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۵ شنیدند چون بندگان این سخن ز فرمان‌روای زمین و زمن
 تعجب کنان در تفکر شدند همه غرق بحر تحیر شدند
 نمودند با یکدیگر گفتگو که این حکم را کرد شاه از چه رو
 هنوز اندر این ملک این داب نیست زمان فرو رفتن آب نیست
 عبور چنین لشکر بی عدد در این وقت بسیار مشکل بود
 مگر موسی از غیب گردد دلیل که تا بگذراند از این رود نیل
 به هم داشتند این چنین قیل و قال فرو رفته در فکر امر محال
 همی کرد گوش این سوال و جواب جوابی نمی‌داد مالک رقاب
 که تا روز موعود آمد پدیدز ایام مه چارده در رسید
 سحر که روان شد چو سلطان مهر برای عبور محیط سپهر
 شه آبرو بخش دریانوال نشسته برابش به عز و جلال
 چو ابر کرم رو به دریا نمود سوی آب، چشم تعمق گشود
 در آن ماهی چند شد آشکار که بودند بر صورت شکل مار
 پی هم نخستین زد از شصت صاف بر آن ماهیان تیر خارا شکاف
 پس از صید ماهی و بعد از شکار بفرمود کاین جاست جای گذار
 به فرمان اشرف شنا آوران شدند از برای تفحص روان
 به جایی که ایما شد از شهریار مشخص نمودند راه گذار
 چو معبر عیان شد به اقبال شاه ز دریا گذر کرد فیل و سپاه
 به آسانی از آب، اردو گذشت تو گویی که دریا بدل شد به دشت
 چو این کشف بر خلق شد آشکار، ز شاه جهان، خسرو کامکار
 به روشن ضمیران صافی نژاد از این خرق عادت فزود اعتقاد
 نمودند از باطن پاک و صاف به کشف و کرامات شه اعتراف
 قدم در طریق ارادت زدند به دل طالب حسن خدمت شدند
 هنوز سیه‌روز هندوستان که در تیرگی گشته گم قلب‌شان
 چو فرعون و قومش ز خبط و جنون شمردند از قسم سحر و فسون
 کسی را که ابلیس گمره کنددم از طعن و انکار پاکان زند
 ازل تا ابد خوار و گمره بود گرفتار من یضلل الله بود
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۶ اگر بیند او معجزات رسول گشاید زبان را به حرف فضول
 در این عصر، خاقان فرمان‌روا بود بر زمین نائب مصطفی
 جهان شد چو خورشید از او پر ز نور چه نقصان، نبیند اگر چشم کور؟
 خدایا! از این شاه دنیا و دین بود تا سپهر زمان و زمین

چراغ هدایت فروزنده دارد دل اهل اسلام تابنده دار چون خبر عبور موبک منصور از گذر باکیت و نهضت اعلام فتح و نصرت، به

صوب پانی‌پت به باهوی وخیم العاقبت رسید، او نیز از گنج‌پوره برخاسته، روانه سمت پانی‌پت گردید و او پیش از ورود جنود مسعود در آنجا آمده و شهر را پشت سر کرده سنگری وسیع و مستحکم - که سه فرسخ در عرض و سه فرسخ طول آن می‌شد - بسته به مقام تمرّد و کینه‌جویی نشسته، چهار، پنج هزار سوار به رسم قراولی به موضع کهرونده - که چهار گروه از معسکر همایون فاصله داشت - فرستاد و از اردوی معلی نیز قراولان دشمن شکار برآمده وارد موضع مذکور شدند و قراولان فریقین را در آنجا با هم اتفاق مقابله افتاد. بسیاری از مقاهیر طعمه تیغ بهادران خون‌آشام گشتند و جمعی زنده اسیر و دستگیر شده و بقیه النکال راه گریز پیموده به سنگر خود مراجعت کردند. غازیان نصرت‌نشان جماعت اسرا را پیش انداخته به اردوی همایون آوردند.

روز دیگر، موکب ظفرپیکر از آنجا حرکت کرده به یک فرسخی پیش آمده نصب رایات اجلال فرمود و همین قسم هر روز مسافت مابین کهرونده را به قدم تائی پیمود و قراولان طرفین همه روزه با یکدیگر تلاقی گردیده جنگ می‌کردند و غازیان جمعی را کشته و برخی را اسیر کرده می‌آوردند، تا این که روز سوم اردوی معلی وارد کهرونده گردید. بالجمله یک روز در کهرونده توقف داشته و روز دیگر رایات عالیات از آنجا برافراشته تا پانی‌پت به سه منزل قطع مسافت کرده، متصل قلعه چهاربرجه - که یک فرسخی معسکر باهوی فتنه‌جو واقع بود - رسید و در طی این منازل هم قراولان مخالف نکبت‌شیم را با قراولان اردوی گردون‌حشم هر روز با یکدیگر مقابله می‌شد و جمعی از کفار طعمه تیغ آبدار غازیان فیروزی‌شعار می‌گشتند و گروهی زنده اسیر سلسله تقدیر شده، می‌آمدند. بعد از ورود به منزل مذکور، خاقان موید و منصور، بنه اردوی همایون را اشاره به نزول در آن منزل فرموده، خود به دولت و اقبال به ترتیب جنود ظفراشتمال پرداخته و میمنه و میسر و قلب و جناح میمنت‌مقرون را آراسته و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۷

صف‌آرای عرصه قتال ساخته با فرّ فریدونی و دبدبه کیکاوسی در تیررس معسکر اعدای فتنه‌پرور رسیده، رایات عظمت و اقتدار بر اوج سپهر دوار افراختند و از هنگامه‌جویی رزم‌سازان و شورانگیزی مبارزان، لرزه خوف و هراس بر اندام جهنم‌مقام باهو و بسواس و رعب هیبت بی‌قیاس در قلوب مرهوب تمامی فتنه‌جویان کالخناس انداختند. بآی حال سرداران آن فتنه خذلان‌مآل نیز با متجذبه کفر و ضلال دل سخت کرده و دندان به جگر افشوده رو به میدان آورده و پشت به سنگر نموده ایستادند و دست به محاربه و جدال گشادند و زد و خورد عظیم با بهادران دین‌قویم کرده و بالاخره تاب استقامت نیاورده، مقرون خیت و خسران خود را به درون سنگر نکبت‌آشیان کشیدند و خاقان خورشید علم با کوکبه عظمت و حشم، تا وقت شام الویه نصرت‌ارتسام منصوب و مرتفع در آن مقام داشته و به خطف ابصار ارباب ظلام پرداخته، هنگام شب اعلام مراجعت به اردوی کیهان‌بسوط افراخته، خیام گردون‌احتشام را به ورود مسعود درجه بیت الشرف بخشیدند.

روز دیگر که خسرو زرّین افسر مهر پا به رکاب تیزگام سپهر گذاشت، شهریار دین‌پرور با جنود فتح و ظفر، باز سوار خنک فلک پیکر شده و در برابر سنگر اعدای فتنه‌پرور آمده، رایات عظمت و اجلال در عرصه قتال افراختند. مخذولان نیز آلات توپخانه را پیش رو کشیده هنگامه‌ساز مجادله و جنگ به انداختن توپ و تفنگ شدند و از طرف قرین الشرف پادشاه انجم‌سپاه هم توپچیان شعله‌خو و مبارزان رزم‌جو توپهای اژدردهان را بر مفارق آن گروه جهنمیان، شعله‌ریز صاعقه‌بار ساخته، آتش بلا به خرمن وجود نابود آن اشقیا می‌زدند. تا نماز شام، نوایر جنگ با این و تیره و آهنگ مشتعل بود. چون شب سیه‌پرچم، مانند روز زندگانی اعدای شیاطین‌شیم، پرده ظلمت بر شش جهت فروهشت، هنگامه آتش‌بازی و شعله‌افروزی از طرفین فرونشست. اشقیای تیره‌روزگار معاودت به سنگر خود نموده خدیو بی‌همال نیز با کوکبه سطوت و اجلال مراجعت به اردوی ظفرپو فرمود و همین قسم خاقان مهرافسر موافق ضابطه و دستور مقرر، هر روز متوجه ترتیب افواج منصور و مظفر گردیده و به تیررس معسکر مخالف فتنه‌گر رسیده، انتظار حرکت از طرف آن جماعت بی‌عاقبت می‌کشیدند و پیش‌تازان موکب ظفرکوکب، آن متواریان بیغوله شقاوت را به آوای تفنگ‌های برق‌افشان و تحریک ابروی شمشیر و زبان سنان به میدان می‌طلبیدند. الی ده روز، اردوی ظفراندوز در آن منزل توقف

داشت و همت به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۸

تخریب بنیان استقلال و تقلیل مواد قوت و زور ارباب ظلال می‌گماشت، تا آن‌که قرا و مزارع اطراف و جوانب همه از آذوقه و علف خالی شد و جبه‌ای از غله و پر کاه از علیق در آن مواضع نماند. موکب ظفر کوکب از آنجا حرکت کرده به طرف شمالی معسکر مخالف در کنار دهی- که نخلستان خرما داشت- نزول اجلال فرمود و توپچیان جلادت‌نشان توپهای اژدردهان دردهی ویران آن مکان برده و به جاهای مناسب نصب کرده، شروع به بارش گلوله‌های صاعقه‌سان بر سر دشمنان نمودند. تا یک ماه آنجا نیز محل اتراق اردوی فیروزی‌نشان بود و ریاح عاصف آوای توپهای آتش‌دم تاروپود هستی اعدای عنکبوت‌شیم را هر لحظه و هر دم خرق و حرق می‌نمود؛ و در زمان توقف موکب مسعود در این منزل ظفر نمود، به عرض اشرف رسید که جمعی کثیری از متجئیده اردوی مخالف از برای تحصیل آذوقه و علف از سنگر خود برآمده به طرف جنوب می‌روند؛ لهذا الله یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی و سید رحمت خان توخی و انزل خان ناظر را- که در آن اوان به خدمت والا حاضر بودند- از درگاه معلی مرخص و روانه فرمودند که به سر وقت آن مخاذیل و جب التذلیل رسیده، هر قدر از ایشان که دچار مجاهدان نصرت‌شعار شوند، طمع‌ه تیغ بی‌زنهار و اسیر سلاسل ادبار ساخته، معاودت به اردوی ظفر آثار نمایند. باهوی ابلیس‌کردار از ترخیص خوانین نصرت‌شعار خبردار شده جمعی از کفار به قوت و عدت بسیار به سر راه غازیان دشمن‌شکار فرستاد، تا آنها را مشغول به جنگ ساخته فرصت پیش‌رفتن ندهند و متجئیده متعئیده که از برای آذوقه و علف می‌روند، از جنگ بهادران مریخ‌آهنگ سالما بدر رفته، باز به مقر و مقام خود رسند. چون این خبر به انهای قراولان معروض واقفان عتبه سپهر بنیان گردید، حکم قضاتوأم در خصوص تنبیه اعدای نکبت‌نشان و تأدیب مخالفین ضلالت‌توأمان و استیصال متمرّدین و مفسدین شقاوت‌تخمیر، به شاه ولی خان وزیر و غیره خوانین بهادر شیرگیر صادر شد که با افواج همراهی خود سوار شده و بر سر آن گروه شقاوت‌پژوه رفته نگذارند که طایفه کفار بی‌عاقبت متعاقب بندگان درگاه سپهر اشتباه روند و سد راه بهادران و مزاحم قتل و اسر مخالفان شوند. شاه ولی خان وزیر به موجب حکم والا روانه سمت مقصد شده، نزدیک به تپه مشهور به زکی خان رسیده بود که باهوی شرارت‌تخمیر با جمع غفیر و انبوه کثیر خود از سنگر برآمده طرح جنگ انداخت و رایات جرأت به میدان کینه‌خواهی و جلادت افراخت. منهیان صبااستعجال به عرض

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۹

خدایو بی‌همال رسانیدند و آن حضرت چنین روزی را از خدا می‌خواستند که کافر فاجر از گوشه تواری برآمده رو به میدان آرد و ضرب دست غازیان تهمت‌توان خورده، جان به قابض ارواح و تن به خاک هلاک سپارد. به مجرد اصغای این خبر، بر مرکب گردون‌خرام سوار و متوجه عرصه کارزار گشته، با کوکبه عظمت و جاه در سایه اشجاری که نزدیک به حربگاه بود، ایستاده و شاه‌پسند خان میر آخورباشی را از پای رکاب فلک‌فرسا به کمک شاه ولی خان فرستاده نظر توجه به تماشای سعی و تردد مجاهدان اسلام و کشتش و کوشش کفار تیره‌انجام گماشته و سمند برق‌آهنگ شعله‌کردار- که به قصد خرمن‌سوزی حیات اعدا مثل رعد در خروش و عرق غیرت از هر عرق حمیت او در جوش بود- موافق قانون ریاست در مقام تسکین و استقامت داشتند. الحاصل محاربه حیرت‌افزایی که فلک‌پیر با هزاران چشم در نظاره آن حیران و سپاهدار انجم از مشاهده‌اش انگشت تحیر به دهان داشت، تا یک ساعت از شب گذشته در میان و از نعره تکاوران گیتی‌نورد و شور و غوغای مردان میدان نبرد، زلزله در زمین و غلغله در آسمان بود و شاه ولی خان به پشت گرمی خاقان مظفرلوا جمعی کثیر از مقاهیر را طعمه شمشیر برق‌نظیر گردانیده و بنای وجود ناپاک بسیار از کفار را به آب افنا و اعدام رسانیده، عرصه رزم را گلزار ازهار فتح و ظفر و لاله‌ستان از خون اعدای فتنه‌پرور ساخت. آخر الامر گروه شقاوت‌پژوه تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت نهادند و در گریختن و ذهاب از بس سراسیمگی و اضطراب به سر و روی همدیگر می‌افتادند.

پادشاه روشن دل باطن آگاه- که ضمیر الهام پذیرش همه وقت مقرون به واردات غیبی است- تا سنگر، صلاح در تعاقب ندانسته قدغن فرمودند که احدی از مردم قشون نصرت نمون متعاقب اشقیای طالع نگون نرود، مبدا که آن طایفه ضاله، غدیری اندیشیده و از راه مکر و فریب خود را پس کشیده باشند تا بهادران جنگ جو را به این بهانه بر روی آتش خانه برده، عنان توسن ادبار باز گردانند و چشم زخمی به غازیان تهور نشان رسانند.

القصه بعد از فرار و انهزام کفره نافرجام، شاه کواکب چشم گردون غلام، عنان اشهب زرین لجام، منعطف به اردوی انجم احتشام ساخته، دولت خانه سعادت آشیانه را مانند ماه شب چهارده که روشنی بخش زوایای آفاق و نورافزای قصر نه رواق گردد، به ورود میمنت آمود مهبط انوار عزّ و شرف فرمودند. الله یار خان ایشک آقاسی باشی و سید رحمت خان توخی و انزل خان ناظر که مأمور به تعاقب محمل کشان وادی ادبار و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۰

کاروانیان بادیه نخوت و پندار گردیده بلامانع و مزاحم بر سر آنها رسیده و بسیار از آن جماعت بی عاقبت را عرضه تیغ بی دریغ ساخته و بر خاک هلاک انداخته با غنائم موفور و اموال و اسباب غیرمحصور، مراجعت به اردوی منصور کرده بودند، شرف اندوز خدمت اشرف و به شمول عواطف و الطاف خسروی معزز و مشرف گشتند و در همان شب که فریقین دست از حرب و پا از مضمار طعن و ضرب کشیده غازیان مظفرلوا چون کواکب سعد با لوامع انوار فتح، پرتو ورود به منزل مسعود انداختند و کفار سیه روزگار با ظلمت نکبت و ادبار رجعت نموده اماکن نحوست آمود خود را مطرح رخت ناکامی می ساختند، ابراهیم خان کاردی- که یکی از اعظام سرخیلان لشکر اعادی بود- از باهو داوطلب زدن شبخون و گرفتن توپخانه همایون شده، مستدعی یورش و ریزش بر اردوی ظفرپو گردیده، ده دوازده هزار سوار مردانه و دلاور از لشکر کفار شقاوت پرور انتخاب نموده همراه گرفته، اول به طرف احمد خان بنگش رفته و مردم او را غافل یافته جمعی از مستحفظان توپخانه مشار الیه را قتل و جریح ساخته، چند عراده توپ و جزایر از آنها به دست آورده پیش انداخته بر سر دوندیا خان و حافظ رحمت خان هجوم آور شدند. چون روهیله از آنها خبردار و قایم به مقام تیقظ و استقرار بودند، دست به مدافعه گشودند و به سردادن تفنگهای آتشبار و بانهای شهاب آثار، مضمون «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» ظاهر و آشکار نمودند. در وقتی که طرفین در عین شدت با یکدیگر به ستیز و آویز مشغول بودند و نزدیک بود سعی و تلاش جماعت روهیله بی اثر گردد، که مقارن آن دلیران عدوافگن و بهادران دشمن شکن از اردوی خاقان زمین و زمن، پیاده و دست به شمشیر برآمده و از جوی تیغ آبدار، آب بر آتش آن فتنه زده و مخالفان شقاوت بنیان را مرحله پیمای وادی هزیمت و خواری ساخته و از توپخانه تا سنگرشان به تعاقب پرداخته و قریب سه هزار کس ایشان را به خاک هلاک انداخته و دوازده بیرق و اسب و اسلحه بسیار به دست آورده و توپهایی که از احمد خان گرفته می بردند، بر گردانیده و باز به سنگر خان مشار الیه رسانیده، مانند نجوم سعادت اقتران که طی دوایر و بروج مشیده آسمان، به حکم خالق کون و مکان و محو آثار ظلمات و نحوسات از جهان نموده رو به منازل خود آورند، افروخته جبین و افراخته لوا به در دولت سرای فلک اعتلای بدرانوار سپهر کامکاری و آفتاب عالم افروز اوج خلافت و تاجداری، جبهه فرسا گردیده مورد انظار عنایات والا و الطاف بلانهایات علیا شدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۱

روز دیگر موکب معلی از آنجا حرکت فرموده به یک گروهی همان مکان- که نزدیک تر به سنگر اعدای مخالفت بنیان بود- نصب اعلام آسمان سا نمود و چند روز در آن منزل دل افروز توقف داشته و راه صادر و وارد از همه طرف به معسکر معاندان فتنه پرور بسته بودند. بعد از چند روز، از آن مکان میمنت نشان نیز به موضعی که آن هم به مسافت یک گروه و لایق نزول موکب گردون شکوه بود نقل فرموده، اعلام نصرت ارتسام مرتفع و منصوب در آن مقام ساختند و در ایام توقف در آن منازل فردوس مماثل نیز همه روزه موافق ضابطه و معمول با جنود نصرت شمول خود به دولت و اقبال سوار سمند شوکت و اجلال گردیده و نزدیک به معسکر اشقیای

فتنه گرای سیه‌سیما رسیده، شمشیر آفتاب سطوت و قهر بر مفارق اشقیای شقاوت‌بهر می‌انداختند و افواج قاهره را دسته‌دسته به تاخت‌وتاز مواضع و مراتع آن حدود روانه فرموده، به تقلیل مواد استقامت اعدای بی‌عاقبت می‌پرداختند.

چون مدت توقف آن مقام به تمادی ایام کشید و آذوقه و علف بالکلیه از آن ناحیه معدوم و مفقود گردید، تا ده دوازده فرسخ، نشان از آبادی و برابر پرکاهی سبزه در صحاری و بوادی نماند و به عرض اشرف رسید که راه شاه جهان‌آباد بر سنگر ارباب عناد مسدود نیست؛ زر نقد و اجناس مأکول به وفور از شهر مزبور به جماعه مقهور می‌رسد.

بنابر آن از منزل مزبور نیز نهضت فرموده، به موضعی که مابین سنگر اعدای شقاوت‌بنیاد و راه شاه جهان‌آباد واقع بود، ریایات عظمت و اجلال پرافراختند و به سدّ طرق وصول آذوقه، دایره حیات بر آن فتنه بی‌عاقبت نکبت‌سمات تنگ ساختند. در همان اوقات معروض ملازمان درگاه آسمان‌جاه گردید که کوبند نام کافر، خزانه و افزای مالیات صوبه مالوه و اکبرآباد از برای باهو آورده و به نار و شنکر- که حاکم شهر و حارس قلعه شاه جهان‌آباد است- سپرده و خود با جمعیت موفور به طرف ملک رو هیله رفته می‌خواهد دست غارت به اماکن و مساکن آن جماعت گشاید و در میان ملک دو آب سائر و دائر بوده، راه ورود آذوقه به اردوی همایون مسدود نماید. لهذا از برای تنبیه آن کافر تبه‌اندیش، حاج نواب خان قوللر آقاسی سرکار خاصه شریفه و حاجی عطایی خان درّانی بامیزی و حاجی کریم داد خان درّانی بامیزی و حسن خان درّانی الیکوزی را از درگاه معلی روانه ساختند. خوانین کفرشکن از دریای جمن عبور کرده به مکان معروف که دوازده گروه از شاه جهان‌آباد فاصله داشت رسیده، مانند ابر صاعقه‌بار- که ناگاه از اقطار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۲

سپه‌دوار نمودار گردد- وارد سرمنز اشقیا گردیده، به ژاله‌ریزی گلوله‌های تفنگ شروع به تخریب اساس هستی آن گروه باطل آهنگ نمودند. کوبند شقاوت‌پیوند- که متهور جلادت‌خو و از رؤسای مشاهیر کفار فتنه‌جو بود- به مقتضای وفور جهل، یا زور سرپنجه اجل- که در آن وقت گریبان‌گیر آن اسیر دام تشویر گشت- پای مصابرت در عرصه مبارزت افشرد و دست جرأت از آستین جلادت برآورده، به مقابله غازیان هزبر صولت و بهادران بهرام‌سطوت پرداخت و نایره قتال و جدال با دلیران غضنفر خصال مشتعل ساخت. حرکات متهورانه از کوبند و کفار همراهان آن عداوت‌پیوند در مضمار کارزار به ظهور می‌رسید و کوششهای دلیرانه در جان‌سپاری از آنها به وقوع می‌انجامید که ترک معارک دیده فلک را باعث استعجاب بود و هر کس در آن وقت آن معرکه هوش‌ربا را مشاهده می‌نمود، زبان به تلاوت آیه صدق‌پیرایه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» می‌گشود و صواعق قهر و بلا از بوارق تفنگهای رعدمانند، برق خرمن‌سوز متصل بر سر اعدای تیره‌روز می‌افتاد و ضرب تیغ و طعن سنان جان‌ستان مجاهدان، شکاف زخمهای نمایان راه پریدن ارواح از قفس اشباح بر روی آن گرفتاران دام ادبار می‌گشاد. حاجی نواب خان در عین آن هنگامه قیامت‌نشان، توسن برق‌جولان را آتش عنان نموده، دود از نهاد بنیاد آن کفره شقاوت‌نژاد برمی‌آورد و به هر جانب که حمله می‌برد، خاک وجود ظلمت‌آمود آن گروه را به باد فنا و هلاک می‌سپرد و خوانین دیگر نیز به تقدیم لوازم جنگ‌جویی و کافرکشی پرداخته، داستانهای رستم‌دستان را از صفحات خواطر خلاق دوران منسوخ ساخته، کارنامه شجاعت و مردانگی خود را بر طاق بلند آسمان گذاشتند و علم نام‌آوری و دلاوری در عرصه روزگار بر اوج اشتها افراشتند. بعد از کشش و کوشش بسیار- که مجملی از آن بر زبان خامه حقایق‌نگار گذشت- و منعدم و منهلک ساختن جمعی کثیر از کفار- که محاسب و هم و قیاس، متصدی شمار آن نتواند گشت- سر فتنه‌پرور کوبند جهنم‌مقر را از تن پر فتن آن جدا ساخته با سه هزار سوار دیگر از کفار نابکار- که در آن معرکه جان‌ستان، قدم به قدم آن ره‌سپر وادی خذلان از شهر بند هستی برآمده رو به ملک عدم نهاده بودند- بر دار سنان برق لمعان افراخته و اموال موفور و غنایم و اسرای نامحصور- که در آن روز فیروز نصیب غازیان نصرت‌نشان گردیده بود- برداشته و ریایات مراجعت به قصد تقبیل عتبه فلک‌منزلت افراشته، در کمال خوشحالی و سرور وارد اردوی منصور گشتند. حاجی نواب خان و دیگر

سرکردگان، شرف‌اندوز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۳

عطای خلّاع خورشید التّماع و بهره انواع احسان و اصطناع از بارگاه سپهراشتبه عرش ارتفاع شدند و هم در آن زمان کشمیر خان درّانی ایچکزی - که مدتی از نظر الطاف خدیو کیهان افتاده بود - در این ولا پرتوی از آفتاب ذره‌پرور خدیو مهرافسر بر شبستان احوالش تافت و مشار الیه به سرکردگی جمعی از پیادگان همراهی توپخانه سرافرازی یافت.

در بیان سبب استیصال باهوی فتنه‌پرور در میان سنگر و مشوره نمودن او با رؤسای لشکر در باب جنگ میدان صاحب قران ممالک‌ستان و اتفاق نمودن تمامی آن کفرکیشان بر عقیده و رأی او و ظهور صورت مشوره آن جماعت روسپاه بر مرآت باطن الهام موطن پادشاه دین‌پناه

در ظرف زمان آن مدت که باهوی بی‌عاقبت، رخت نکبت به سواد پانی‌پت انداخته، به طرح سنگر پرداخته بود، غله و غیره آذوقه از طرف آلاجات زمیندار سرهند و رؤسای بلوچیه سکنه بهادرگر و ناروشنگر، حاکم شهر شاه جهان‌آباد، به معسکر آن بانی مبانی فتنه و فساد رسیده، بر مواد قوت استقامت آن جماعت کثیر الشقاوت می‌افزود. چون این خبر معروض خدمت خاقان بحر و بر گردید، جمعی از افواج منصور، به سدّ طرق و شوارع مزبور مأمور گشتند که راه صادر و وارد به لشکر مخالف گرفته، نگذارند که از هیچ طرف حبه‌ای از غله و پرکاهی از علف داخل معسکر آن شقی مستوجب التّلف شود و در عرض تملّک این ایام، خود نیز به دولت با مواکب کواکب احتشام، چنانچه پیش از این رقم‌زد کلک حقایق ارتسام گردیده، هر روز مثل آفتاب جهان‌افروز سوار یکران فتح و نصرت شده و به نزدیکی معسکر آن کفره فتنه‌پرور پرتوافکن کوبه صولت گشته، از لمعات تیغ و سنان غازیان جنگ‌جو به خطف ابصار آن جماعه مفسده‌خو می‌پرداختند و عساکر فیروزی‌مآثر به موجب فرمان قضا جریان شهریار گیتی‌ستان، همه روز اطراف و جوانب سنگر کفار کینه‌اندوز را تاخته و مواضع و موانع دور و نزدیک معسکر نکبت‌اثر ایشان را خراب و محروق ساخته، می‌آمدند. چون اثری از آبادی در گرد و پیش و نشانی از آذوقه و هیمه و کاه و علف در قرّا و مزارع قریبه و بعیده معسکر مخاذیل ضلالت کیش نماند، اردوی ظفرنیروی معلی از جایی که بود کوچ نموده به موضعی که مشهور به قلعه چهاربرجه و مابین راه شاه جهان‌آباد و سنگر اشقیای پرعناد واقع بود، ورود مسعود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۴

فرمود و راه آمدوشد قوافل و تجار و متردّین شاه جهان‌آباد بالکلیه بر روی مخالفین شقاوت‌بنیاد مسدود نمود.

قلت آذوقه در میان آن جماعت به حدی انجامید که هنگام روز قرص خورشید را گرده نان گرم تصور کرده، کباب‌وار به آتش بی‌قراری می‌سوختند و زمان شب به طمع دانه، رو به آسمان نموده نظر به خوشه پروین می‌دوختند و به جای مأکول، غیر از جراحات سیوف و سنان مسلول غازیان فیروزی‌شمول، چیزی نصیب خوان قسمت آن گروه مخذول نبود و جز گلوله توپ و تفنگ، گره آرزوی قوت از دل آن فرقه بی‌نام و ننگ نمی‌گشود و لهذا باهوی فتنه‌جو - که غول بیابان ضلالت و غراب البین وادی جهالت بود - خود را در تنگنای زبونی دیده و سرکردگان همراهی خود را طلبیده، بسط بساط مشورت نموده گفت که راه ورود آذوقه از چهار طرف مسدود و سرمایه استقامت بالکلیه مفقود گشته، اگر چند روز دیگر توقف در این مقر واقع شود، حال به نهایت صعوبت و اختلال می‌کشد و مردم از فقدان قوت، بی‌جنگ روانه ملک عدم می‌شوند. صلاح آن است که سنگر پانی‌پت را گذاشته، به مقابله موکب ظفرموکب پردازیم و طرح جنگ به‌طور فرنگ بیندازیم. اگر کاری از پیش بردیم، به جایی که اردوی ظفرشمول شرف نزول دارد، فرود آییم، و الّا لشکر خود را به ترتیبی که قرار داده‌ایم، مرتب داشته و به خودداری پرداخته، با بنه و بار، روانه سمت شاه جهان‌آباد شویم که در آنجا غله و علف فروان و تدارک ضیق احوال آسان خواهد شد.

ز کار آگاهان جست تدبیر کار که ای شیرمردان مردم شکار!
 فلک ترک مهر و وفا کرده است عدوی عجب رو به ما کرده است
 در این حیطة بودن ملال من است همانا که سنگر و بال من است
 بود مرد را تیغ و باز و حصار گر آهن بود حصن، ناید به کار
 ز سنگر شود کار بر مرد تنگ که در کوچه جنگ است و بازار جنگ
 فلک دارد از نام آن مرد ننگ که باشد گریزان ز میدان جنگ
 ندانم که در پرده تقدیر چیست شما را در این کار تدبیر چیست
 چو فردا کشد تیغ کین آفتاب به این عزم آریم پا در رکاب
 ببینیم تا بخت همراه کیست همای سعادت هواخواه کیست حضار مجلس نکبت آثار، همگی بر رأی او متفق و به این مشوره و
 صواب دید مستوثق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۵

شده، گفتند که فردا از این موضع حرکت نموده امر معهوده از قوه به فعل باید آورد و راه استخلاص از این مهلکه پرتهلکه پیدا باید کرد.

بگفتند سر لشکران سپاه که ای سایهات جان ما را پناه!

به مردی اگر جان سپارد کسی، به از زیستن در زبونی بسی

نمی باید اندیشه کرد از اجل که هرگز نمیرد کسی بی اجل

چه خوش گفت رستم ز روی شگفت که نتوان شب گور در خانه خفت

بر این یافت تدبیر مایان قرار که جوییم فردا ره کارزار از آنجا که ضمیر کرامت تخمیر خدیو آفاق گیر، همیشه ملهم به الهامات ربانی و مقتبس انوار فیوضات سبحانی است، مشوره‌ای که کفار سیه‌روزگار در میان خود اندیشیدند و اتفاق بر آن ورزیدند، پیش از سنوح سانحه در آئینه رأی خورشیدانجلا منکشف و چهره‌نمای گردیده، همان شب که صبح آن حرکت از آن فرقه بی‌عاقبت به ظهور رسید، به فتح الله خان سدوزی - که انیس اوقات بزم و مونس هنگامه حرب و رزم است - و ملا ادریس خان قاضی معسکر نصرت‌نشان - که درجه تقرب و محرمیت خاص در خدمت سلطان سلاطین جهان و در علو فطرت و کمال فهم و دانش، رتبه تفوق بر دانشوران زمان دارد - اعلام بخشیده، فرمودند که فردا سرکردگان کفار با کل حزب ادبار رو به عرصه کارزار خواهند آورد و جنگ عظیم به وقوع خواهد پیوست و از غبارانگیزی میدان رزم هنگامه ابر بلا در زمین و زمان نقش خواهد بست و بعد از زد و خورد بسیار، از بارقه شمشیر غازیان نصرت شعار برق در خرمن جمعیت آن فتنه نگویند خواهد افتاد و بسواس فتنه‌پرور، محروق صاعقه بلا و نشانه تیر قضا شده، هیزم نار جهنم و اتباع و اعوانش با بسیاری از لشکریان او طعمه تیغ آتش دم کشته، رو به مقر سقر خواهند نهاد.

چون سخن کامل عیار حضرت قدر قدرت به محک امتحان رسیده و انوار صدق آن، باصره افروز دیده‌وران پاک اعتقاد گردیده که آنچه بر زبان الهام بیان آن حضرت می‌گذرد، ترجمه اسرار غیب و کشف رموز لایرب است، مستمعان ارشاد کرامت بنیاد متیقن صدق مقال و منتظر وقوع احوال و در پی تهیه و تدارک اسباب جدال شدند.

نمودند اندیشه جنگ آوران که چون برآمد صبح از آسمان،

ببینیم تا کافر تیره‌بخت چگونه کشد سوی میدان رخت

به فرمان شه هست ما را یقین که مقتول خواهد شدن آن لعین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۶

بعد از انقضای مجلس دانش‌افروز، خاقان ممالک‌ستان بخت‌فیروز متوجه حرم محترم گردیده شبستان استراحت را بیت الشرف آفتاب یمن و سعادت فرمودند و اهالی و اعیان دولت نیز هریک به خیام خود رفته، پهلوی راحت و بستر آسایش و آرام گرم نمودند.

در بیان صف‌آراستن خدیو زمان و شهریار دوران، شاه در دران آفاق‌ستان به عزم رزم کفره ضلالت‌بنیان

چون یک‌تاز عرصه افلاک با عارض افروخته و چهره تابناک، خفتان لعل‌رنگ از شفق پوشیده و صمصام ظلمت‌سوز شعاع از نیام افق برکشیده، لشکر کافرکیش ظلام را انهزام داد و سیاهی فوج شب مانند اعلام متجذبه دکن از شعشه موکب نهار پریشان گشته، رو به تواری نهاد، خاقان گیتی‌ستان از حرم محترم برآمده، فتح در رکاب و ظفر هم‌عنان، سوار یکران برق جولان گشته متوجه عرصه دشمن شکاری و رایت‌افراز میدان کامکاری شدند.

خدیو زمان، خسرو روم و زنگ‌برآمد بر آهنگ میدان جنگ

درآورد پا در رکاب ستورچو نور درخشنده بالای طور

ظفر هم‌عنان، دولتش هم‌کاب‌جمالش مه و طلعتش آفتاب

روان شد ز اردوی نصرت‌شعاربه دستور هر روز بااقتدار

فروزان رخس بر سمنند مرادبرافروخته آتش از تندباد

به گرمی چو برق و به تمکین چو کوه‌به مانند رستم سراپا شکوه

وزیر و امیران عالی‌مکان‌همه در رکاب سعادت، روان

یمین و یسارش هجوم سپاه‌چو خیل کواکب بر اطراف ماه

ز نعل ستوران گردون‌مثال‌عیان بر زمین صد هزاران هلال

صف پردلان همچو کوه از شکوه‌ز شوکت زده تیغ بر فرق کوه

شده کوه آهن روان همچو میغ‌چه میغی که برقش سنان بود و تیغ

میان زمین و فلک از غبارجهانی دگر شد ز نو آشکار در همان اثنا خبر رسید که کافر فاجر با حشر و غوغای شدید، از جای خود حرکت کرده از صولت غازیان نصرت‌اساس مغلوب خوف و هراس گشته، اراده فرار به سمت موطن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۷

ادبار دارد و بعضی معروض داشتند که از ضیق محاصره برآمده، خود را به سمت شاه جهان‌آباد می‌کشد و پاره‌ای به عرض رسانیدند که به عزم جنگ با بهادران بهرام‌آهنگ، غبارانگیز میدان ستیز گردیده، رو به موکب ظفرکوکب می‌آید. خاقان مظفرلوا ورود این خیر بشارت‌انتما را از تائیدات حضرت آفریدگار و قوت بخت مددکار خود دانسته، متوجه ترتیب لشکر اقبال و ترتیب صفوف میدان قتال گشته، قول همایون را به شاهزاده فریدون‌دستگاه، تیمور شاه تفویض نموده و جمعی از خوانین و امرای شجاعت‌آئین و غازیان فیروزی‌قرین درانی را مستظل ظلال جناح همالوای فرخنده‌فال آن فرازنده رایات اجلال فرمودند و بعد از آن فرمان قضا جریان خطاب به عبد الرحمان خان توپچی‌باشی شرف لمعان یافت که توپخانه شعله‌بار صاعقه‌کردار را به دیهی که واقع به میان عرصه مصاف است، کشیده و توپهای رعدخروش اژدردهان را بر سر راه اعادی شقاوت گرا چیده مهیای آتش‌افروزی و دشمن‌سوزی داشته باشد و برای مزید استحکام این سد سدید، پیاده‌های همراهی برخوردار خان را به جانب دست راست و پیاده‌های تحت شاه ولی خان وزیر را به طرف دست چپ توپخانه قیامت‌نشانه گماشته، مقرر نمودند که هر دسته مهیا و آماده به

جای خود ایستاده و کمر عقیدت بر میان جان محکم بسته، مستعد لوازم جانفشانی و سرگرم طریق جان‌ستانی باشند و پس از آن مقرر شد که شاه ولی خان وزیر با قشون ظفرنمون تحت خویش عقب توپخانه صف‌آرا بوده، به تقویت‌افزایی مبارزان آتش‌خو و معاونت و امداد بهادران جنگ‌جو پردازد و دانش خان زنبورکچی‌باشی سرکار خاصه شریفه، با زنبورکهای سرکاری به همراهی خان معظم الیه مأمور شد که به طرف دست چپ آن رایت‌افراز عرصه کارزار حاضر بوده، هر گاه اشقیای خسران‌آل رو به میدان آورده نایره‌افروز جدال شوند، به ریزش گلوله‌های صاعقه‌آثار زنبورک، ابر بلا- را بر سر حزب کفار ژاله‌بار ساخته، بنای وجود بی‌سود آن گروه عصیان‌پژوه را به خاک برابر سازد؛ و بعد از تأسیس این اساس نصرت‌اقتباس، در جانب میمنه حافظ رحمت خان و دندیا خان و احمد خان بنگش و فیض‌الله خان بریجی را با افواج روهیله و الله یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان‌اعلی را با عمله در دولتخانه سعادت‌آشیانه- که هریک از ایشان بهادر پلنگ‌صولت و دلاور تهمتن‌هیبت است- محل استقرار بخشیده، نصب اعلام فیروزی ارتسام فرمودند و به سمت میسره شجاع الدوله صوبه‌دار اوده و نجیب الدوله میر بخشی هندوستان را با افواج نمایان به امر استقامت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۸

سرافراز گردانیده، شاه پسند خان میر آخورباشی را به کمک نجیب خان تعیین نمودند و خان جان خان سردار را نیز مؤید به استظهار شجاع الدوله مأمور ساخته، مقرر فرمودند که شاه پسند خان و خان جان خان پشت سر نجیب الدوله و شجاع الدوله را داشته باشند و هرگاه جنگ بدان طرف رو دهد، خوانین مزبور بدون اذن مجدد مبادرت به قتال نکنند و عرصه مابین مکان قیام شاه ولی خان وزیر و موکب شاهزاده خورشیدلوا را جولانگاه توسن ممالک‌پیرا مقرر نموده، مثل آفتاب جهانتاب پرتو، نظر توجه به هر طرف انداخته و نگاه خورشید التماع را دوربین عرصه مصاف ساخته، قاضی ملّا ادریس خان پیش‌نماز و جمعی از خوانین با شقول- که همیشه در معارک سعادت‌اندوز رکاب مبارک می‌باشند- تماشای آئین افواج و نظاره شکوه آن بحرامواج می‌فرمودند.

به فرمان فرمان‌ده روزگار بیستند سدّ یلان هر کنار

ز دستور دانای عالی‌وقار چو شد پشت جیش ظفر استوار،

ز دیگر خوانین نصرت‌شعاریار است خاقان یمن و یسار

ستاد از عقب شاه رستم مصاف که هست از قفای جهان کوه قاف

سوار و پیاده در آن عرصه گاه‌چو صف‌های شطرنج در پیشگاه

برآمد غریو از خم هفت‌جوش خم روی شد آسمان از خروش

ز سم ستوران هوا گردناک‌فلک ریخت در چشم کفار، خاک

سم بادپایان زمین‌سای شدز بس آتش فتنه برپای شد

در بیان تیپ‌آرایی باهوی فتنه‌جوی و خامت‌آل، به عزم حرب و جدال غازیان مؤید دشمن‌مال

باهوی فتنه‌جو نیز که به آهنگ ستیز و آویز سوار شده بود و متجنّده او از پیاده و سوار متجاوز از هفتصد هزار می‌شد، به تقسیم افواج پرداخته، جنکو و ملهار را با توپخانه بسیار و انبوهی از سپاه جلادت‌آثار، به طرف دست راست مقرر ساخته و ابراهیم خان کاردی و تانتیا و انتامان کیسر را با آتش‌خانه صاعقه‌بار و فوج سنگین جّار، به سمت دست چپ گماشته و تمامی بنه و بار را با سی هزار سوار مسلح و مکمل خونخوار، به سرکردگی داماجی، صوبه‌دار گجرات، به رسم چنداولی و محافظت بنه اردوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۹

ضالالت‌کیش، در پشت سر خویش بازداشته و خود همراه بسواس اشّر الناس و سپاه فزون از قیاس- که همه منتخب و چیده و مردان

دلایر و جنگ دیده بودند و در نیزه‌گزازی دعوی برابری با سماک رامح و در شمشیربازی غرور هم‌دستی با سعد ذابح می‌نمودند- در قلب لشکر فتنه‌پرور قرار گرفته و پیادگان تفنگچی را که فوج انجم در برابر آن کم‌شمار و توپخانه متکاثرو سنگینی که گاو زمین از کشیدن آن در آزار بود، پیش روی جنود ظلمت نمود ساخته و طرح جنگ به‌طور فرنگ انداخته، قدم به قدم زنبورک‌افگنان و شلیک‌کنان، طی مسافت میدان و قطع رشته تعلق از جان نموده، رو به سوی لشکر ظفرمقرون و اردوی نصرت‌نیروی همایون نهاد.

از آن سوی بسواس و باهو بهم‌ز سنگر نهادند بیرون قدم بیاراستند از پی رزم و جنگ‌هزاران صف از اژدها و نهنگ به سر خود آهن همه کینه‌کوش‌بمانند دریا که آید به جوش همه موج آن تیغ زهراب‌دار حبابش چو پیکان خاراگذار سر و سینه از کینه جوشان همه‌چو گرداب قلزم خروشان همه همه مثل اژدر بالای سیاه‌به سر خاک ادبار و گم گشته راه چو تیغ و سنان فتنه در سر همه‌سیاهان سیاهی لشکر همه همه اژدها پیکر و شیرگیر رخسار و قامت منار چو قیر

در بیان آغاز شدن ولوله فتنه و غلغله آشوب در عرصه جنگ به‌طور فرنگ

اژدهای آتش‌فشان ضرب زنگ و بادلیچ و توپ مخالف تیره‌روز، مثل دیو آتش‌بازی مهبیای سوختن و فنا گردیده، چون به محازات توپخانه سرکار والا رسید، توپچیان شرارت‌نشان خود را اشاره به گشاد دادن توپهای رعدخروش نمود. آن شعله‌افروزان میدان‌کین- که انتخاب دوده ذریات شیاطین بودند- شروع به سر دادن توپهای صاعقه‌آوا کرده زلزله در ساحت غربا و ولوله در نه گنبد خضرا انداختند. بوارق جهانسوز از دهان آن اژدهای آتش‌فشان، دم‌بدم سرمی‌کشید و ابر بلا از دود باروت متصاعد گشته، مانند افواج ظلام هنگام شام، به هوا متراکم می‌گردید و به علاوه سه هزار توپ و بادلیچ قیامت‌آشوب، پانصد عراده توپ دیگر- که به اصطلاح اهل فرنگ مشهور به ضرب زنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۰

است- از پول سیاه و نعل‌پاره و پیکان تیر و خارهای آهنین پر کرده از برای روز چنین مهیا داشتند، پیش آورده متواتر و متوالی سر می‌دادند و از دهان آن ثعابین آتشین، هر پیکان شعله‌رنگ که می‌جست، مثل شرر که از آتش‌خانه قدر سرکشد، در حلقه چشم زره و مانند آتشپاره دودمان قهر، در پهلوی جوشن می‌نشست و خار به نار افروخته که از درونه آن افاعی دوزخ بواطن سرمی‌کشید، چون رمح شهاب ثاقب از چل قد هفتاد تو در گذشته به مغز جان می‌رسید و نعل‌پاره آتش گرفته به سر هر کس فرود می‌آمد، کار شمشیر برق می‌نمود و پول سیاه- که به رنگ گل آتش درآمده بود- به هر جا می‌افتاد، صیرفی قضا نقد جان در عوضش می‌ربود. ابر تیره از دود [بر] سرتاسر آن میدان محشر نمود، سایبان ظلمت کشیده و باران صاعقه و برق ژاله با افراطی که در فصل بهار از ابر مدرار ببارد، علی‌الاتصال می‌بارید و موج‌خیز طوفان بلا بر خط هستی جهان، آتش فنا می‌کشید. عمله توپخانه سرکار گردون‌مدار نیز آتش‌دستی به کار برده، به انداختن توپهای رعد‌آوا، کوه انبوه اشقیا را متزلزل می‌ساختند و به بارش گلوله‌های خارا شکن، رخنه در بنای ثبات و استقرار آنها می‌انداختند.

ز غزیدن توپها از دو صف‌شده شور محشر به پا هر طرف

چه گویم از آن توپهای گران‌کر آن سر مه شد کوه را استخوان

ز گله سر و دست بر باد رفت به آن سرزمین هر که افتاد، رفت
 ز هر جانب از صدمه توپ‌ها پریدی بسی عضوها در هوا
 چنان خاک را طبع شد آتشی که کردی هوا از زمین سرکشی
 ز دود آسمان چون شب تار بود هوا بارکش، ابر سربار بود
 به دنبال هم عضو عضو جداچو مرغان فرود آمدی از هوا
 ز آواز توپ صف غازیان همی گشت کر، گوش کزویان
 به میدان چو کوهی نمودار بود دهانش در آن کوه چون غار بود
 ز بالای آن دیده بان بی گزاف نمودی چو سیمرخ بر کوه قاف
 زمانی که گوله از آن پر شکوه چو خورشید سرمی کشیدی ز کوه
 صف کافران سیه روزگار چو خفاش می کرد هر سو فرار
 زدی سایه اش غوطه زان سان به سنگ که گویی به دریا فروشد نهنگ
 پی کینه خواهی به دشت و غادهن باز می کرد چون ازدها
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۱ ز بس هر نفس آتش افروز بوددم آتشینش عدوسوز بود
 گرفتی صدایش بسیط زمین چو کردی برون دست از آستین
 زمانی ز دشمن چو دیدی درنگ به فریاد می خواند او را به جنگ
 همی کرد با کافران در نبرد چو ثعبان که با قوم فرعون کرد
 ز فریاد بر خصم چون هی زدی ملک بر فلک الامان گو شدی
 ز هر گوله او که در کار بود به روی هوا کثرت نار بود
 شدی دود آن پهن در غرب و شرق چو ابری سیاهی پر از رعد و برق
 رساندی به گوش شه ارجمند نوید ظفر را به بانگ بلند
 چو بگذشت از توپ کار ستیز، شد از هردو سو بان‌ها شعله خیز

در بیان پرواز نمودن طایران بانهای شورافزا در عرصه رزم و هیجا

بعد از اشتعال هنگامه رزم و کین به دم و دود این ثعابین، بان‌های آسمان شکاف، شورانگیز عرصه مصاف گردید و از بارقه سنان
 آن شهب ثاقبه، بوارق بلا- سر به هوا کشید و آواز نعره‌های خاراگداز به فلک الافلاک پیچید. زهره کوه از صدمه صدای
 صاعقه آسای آن آب و روی هوا عرضه گاه سیوف برق و نیزه‌های شهاب شد. هر تیر هوایی آتش فشان که سر به آسمان می کشید،
 گوش کزویان از شور آن کر، هرچه مثل نجم ذوزنب مایل به هبوط می گردید، خرمن هستی جمعی از کافر توده خاکستر
 می گشت.

به پرواز آمد بسی بان‌ها چو مرغان آتش خور اندر هوا
 به روی هوا شد ز دود و شرر عیان انجم و آسمان دگر
 ز بس هر طرف بان بسیار بود همه شعله خیز و شرربار بود
 گمان بردی آن کس که کردی نظرفتد آتش اندر نیستان مگر
 چنین طایری در جهان کس ندید که بی پر به روی هوا می پرید

ز روی هوا چون فتادی به خاک زمین گشتی از صدمه‌اش چاک چاک
 کسی جان نمی‌برد از حرب اوصفی می‌شکستی به یک ضرب او
 زبان آنچنان شد جهان پر ز شور که آمد به فریاد، یوم النشور
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۲ تو گویی که این آفت از آسمان همی گشت نازل پی کافران
 پس از جنگ بان اندر آن رزمگاه تفنگ از دو جانب شده کینه‌خواه

در بیان اشتعال نیران جنگ از طرفین به برق‌دستی تفنگچیان رعدآهنگ

چون روی هوا از شرانگیزی و شعله‌افروزی بان‌ها رشک باغ گلنار و عرصه کارزار از دمیدن آن گل‌های آتشین مثل لاله‌زار گشت، فصل ژاله‌باری ابر بلا از گلوله‌های تفنگ و درخشیدن برق آفت از دهان آن آتش‌دمان میدان جنگ آغاز شد و باران بیدرنک از مهر و ماه جان‌ستان بر مفارق اعدای باطل آهنگ باریدن گرفت. پیادگان شعله‌خوی طرفین در انداختن تفنگ، آتش‌دستی به کار می‌بردند که برق از معاینه سرعت آن به خود می‌پیچید و از ماشه خواباندن تا گلوله به آماج رساندن، فاصله ظاهر نمی‌گردید.
 زهر سو در آن معرکه بیدرنک شده گرم بازار جنگ تفنگ
 تفنگ اژدری بود آتش‌فشان که جستی برون مهره‌اش از دهان
 تفنگچی دران معرکه هر طرف چو افسونگران داشت بازی به کف
 چنان گوله‌ها گشته آتش‌فشان که شد دشت، بازار آهنگران
 تفنگ آن زمانی که در کار بود همه دشت و صحرا پر از مار بود
 نمودند از گوله در کارزار بسی لقمه‌ها کافران زهر مار بعد از زد و خورد بسیار، تفنگچیان مخالف ضلالت‌شعار بر فوج پیاده‌های سرکار زور آورده، مانند ابر متراکم بر سر توپخانه قیامت‌نشانه هجوم کرده، عرصه مصاف را مصداق آیه «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» ساختند و مثل سحاب مظلم فوج فوج از هر طرف نمودار شده، اعلام تیره‌بختی بر فرق روزگار خود افراختند. برخوردار خان با پیاده‌های شاه ولی خان وزیر و پیاده‌های همراهی خود، در پهلوی توپخانه استقامت ورزیده کوشش دلیرانه در مدافعه آن عنود مطرود می‌نمود. در عین شدت جنگ، گلوله‌ای از تفنگ به بیخ گوش او رسیده و به اندرون دهن رفته پیش دندانهای کرسی بند گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۳

در بیان زور آوردن سپاه مخالف بر توپخانه سرکار و مأمور شدن دسته همیشه کشک به مدافعه اعدای تیره‌روزگار و حمله‌آور شدن افیال کوه‌تمثال از صفوف آن فنه زال بر سپاه اقبال و روگردان شدن آن عفاریت جبال مثال از ضرب دست بهادران ظفرآشمال

چو شد بر پیاده در آن رزمگاه از خصم سیه‌روز، حالت تباه
 خبر شد به شاه فلک‌اقتدار که بر توپخانه شده سخت کار
 بفرمود شاه ثریامقام که فوج همیشه کشک با التمام
 نمایند در جنگ پا استوار بر آرند از آن قوم سرکش دمار آن بهادران شجاعت‌پیشه که چون شیر در آن بیسه قیام داشتند، با همت مردانه و صولت رستم‌مانه، همان وقت به مدد توپخانه رسیده رایات شهادت به میدان مبارزت افراشته و اسلحه خود را به دشمن افگنی کارفرما شده، نظر به اطفای نایره شورش اشقیای فتنه‌پرور گماشته، اعدای فتنه‌کوش که پنج هزار فیل کوه‌پیکر بر کستان‌پوش - که بر پشت هریک تفنگچی آتش‌دست نشسته - و هم آن عفاریت سیه‌مست را به کجک برق‌لمعان در خروش آورده، به عربده‌جویی

برمی‌انگیختند و هم تفنگهای آتش‌فشان را گلوله‌بار ساخته، ژاله‌های بی‌درنگ بر سر هزبران عرصه جنگ می‌ریختند، روبه‌روی افواج بحرامواج آورده صف از جبال آهنی کشیدند و متجند ضلالت‌نشان، زیاده از حد حصر و بیان به استظهار آن افیال نعره‌زنان و های‌هوکنان می‌آمدند.

به دنبال آن کوههای روان‌سپاهی بلا هم عنان در عنان بهادران تهمتن‌خصال، بارش آن باران آتش را مثل تراوش ابر بهار و تحرک آن جبال افیال را از قبیل تصادم دیوان آتش‌بازی اطفال شمرده، حفظ جناب اقدس الهی را مغفر و اقبال پادشاهی را تعویذ بازوی فتح و ظفر کرده، بی‌محابا در آن باران آتش‌بار درمی‌آمدند و از اسلحه و یراق دستی هرچه به کار و مناسب آن وقت می‌دیدند، بر همدیگر می‌زدند.

همیشه کشک‌ها به میدان دلیرستانند از حکم آفاق گیر

چو رستم به مردی فشردند پاستادند چون کوه راسخ به جا

در آن وقت، خان شجاعت‌شعار که دانش شد از نام او نامدار

به جرأت ز جا چست برخاسته پی جنگ، زنبورک آراسته

شترهای زنبورک افکنده پیش‌نموده تردد ز اندازه بیش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۴ ز اعدا هزاری به جای یکی‌همی کشت از ضرب زنبورکی

چو زنبورک آن شعله برق‌زن که هر گوله‌اش بود دشمن‌فکن

به پشت شترها گرفته قرار چو افعی که جایش بود کوهسار

نه تنها چو زنبور هنگام کین‌همی نیش می‌زد بر اعدای دین

هم از شیریه جان اهل دغل‌زرهایشان کرده، شان غسل بعد از التهاب نوایر کارزار به شعله‌افروزی آتش‌خانه صاعقه‌بار و در پیوستن جنگ میدان با بهادران همیشه کشک و ثبات قدم آن هزبران بیشه و غا، باهوی فتنه‌جو و بسواس کینه‌خو، با تمامی افواج انتخابی که شب‌دیز تیزگام قلم پیش از این به چند قدم در طی این صفحات خجسته‌رقم، به مضممار بیان آن تک‌وتاز نموده و جاده شرح قوت و عدتشان به پای مسارعت و اجمال پیموده است، در مقابل پادشاه تائیدسپاه که مثل آفتاب جهانتاب در وسط السما مابین جای استقرار شاهزاده خورشیدلوا و محل استقامت شاه ولی خان وزیر، کوکبه‌آرای عظمت و اعتلا بود، آمده رایات جلادت به میدان جهل و غوایت افراختند و ابراهیم خان کاردی و تانتیای سیه‌سیما و انتامان کیسر فتنه‌پرور، به‌طرف حافظ رحمت خان و دندیا خان روئیده و احمد خان بنگش و غیره سرداران میمنه رو آورده، غبارانگیز میدان فساد و شعله‌افروز نیران عناد گشتند و جنکوی ستیزه‌خو و ملهار شقاوت‌شعار، با افواج بی‌حصر و شمار و توپخانه موفور آتش‌بار، بر روی شجاع الدوله و نجیب الدوله - که به سمت میسره سرافرازی داشتند - ایستاده، هنگامه‌آرای عرصه جدال و ساعی به تقدیم لوازم حرب و قتال شدند. الحاصل از هر طرف جنگ عظیم و آشوب فحیم رو داد و بازار گیر و دار به حدی گرمی پذیرفت که گویی سپهر بی‌مهر، ابواب فتنه بر روی جهانیان گشاد.

به ایمای باهو ز اهل فسادروان شد یکی کوه آتش چو باد

سوی میمنه مثل اژدر دمان ز تیغ و سنان گشته آتش‌فشان

سوی میسره نیز جمعی دگرپی کینه‌جویی شده حمله‌ور

ستیزنده ماری پر از خشم و قهر درون و برونش سرشته به زهر

گرفت آتش کین یمن و یسار شرارش همه تیغ زهر آب‌دار

کشیدند صف پردلان از دو سو چو خورشید و سایه به هم روبه‌رو

عنان سواران گسستن گرفت ز هر گوشه‌ای برق جستن گرفت

چنان از تفنگ آتش افروختند کز او کشور عافیت سوختند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۵ ز برق سنان و تفک بی حساب هوا پر شرر، آسمان پر شهاب

ز نعل ستور و ز تیغ سوارزمین پر شرر، آسمان پر شرار

تفک مثل اژدر سر پر ز قهردهان پر ز آتش، درون پر ز زهر بعد از جنگ توپ و تفنگ، مبارزان طرفین و بهادران جانبین دست سعی از آستین کوشش برآورده، ابتدا به بارش باران تیر قطره پیکان از ابر کمان و شعله‌ریزی برق از طعن سنان نموده، به اظهار فنون جنگ‌آوری و تقدیم مراسم دلاوری پرداختند. هر تیری که از شصت کمان‌دار قضا کشاد می‌یافت، حلقه چشم زره را با تن سوار به هم دوخته، صورت بال‌گشایی شاهین بر سر شکار پیدا می‌کرد و نوک نیزه که از دست نشانه‌زن تقدیر، حواله به سینه دشمن در آن عرصه داروگیر می‌گشت، گذر از مهره پشت کرده سر از قفا بر می‌آورد. آخر کار، کارزار از نیزه و تیر خاراگذار نیز در گذشته نوبت به تیغ خون‌ریز و کارد و خنجر زبانه‌انگیز رسید. شمشیر در آن معرکه به مثال داس برق، خوشه سر عالمی را از مزرع حیات بی‌دریغ می‌دروید و خنجر مانند یاران منافق در پهلوی نشسته جگرها را به زخم‌زبان زهرافشان همچو دشمنان می‌درید. تبرزین استخوان‌شکن به فرق هر کس می‌خورد، سر او را با مغفر درهم شکسته خوردتر از مهره گردن می‌کرد.

ز باریدن بان توپ و تفنگ‌چو دیدند یکسو نشد کار جنگ،

کمانها برآمد ز قربان به چنگ که قربان شود عالمی از خدنگ

خدنگ از دو جانب فروریختند به خون خاک میدان درآمیختند

کمان کیانی چو ابروی یارز هر گوشه‌ای گشته مردم شکار

ز پیکان خونی که رخشان شده بدن جمله لعل بدخشان شده

برون جست مرغ خدنگ از کمان عقاب شکاری گرفت آسمان

چو ترکش تهی شد ز تیر خدنگ فروریخت بال عقابان ز چنگ

ز هر سو سنانهای زهراب‌دارچو مژگان غمزه‌زنان فتنه‌بار

نی نیزه از خون پیر و جوان‌فروزان چو شاخ گل ارغوان

یلان تیر نی خورده چون نیشکرچو نی بسته در جان‌سپاری کمر

چنان نیزه را در زره رفت نیش که افعی درآید به سوراخ خویش

نی نیزه‌ها نیز چون شد قلم‌پس آنگاه شمشیرها شد علم

ز برنده شمشیر تارک‌شکاف‌شکاف اندر آمد ز تارک به ناف

تبرزین در آن عرصه سینه‌سوز خون همچو گل‌های بستان‌فروز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۶

القصه فوج عظیم از کفار عاقبت وخیم، به پشت گرمی جماعتی که از سابق غبارانگیز میدان ستیز بودند آمده، هنگامه‌افزای حرب و قتال با دسته همیشه کشک شدند. آن جوهرافروز شمشیر شجاعت با کمال پردلی و شهامت، همت به مدافعه اعدای بی‌عاقبت گماشتند و در پیش سیلاب حملات آن گروه شقاوت‌پژوه مانند البرز کوه ثبات ورزیده، قدمی از معرکه پس نگذاشتند. چون اشقیا در کشش و کوشش مساعی موفوره به درجه ظهور رسانیدند و در میدان حرفت و فنون سپاهی گری خیرگی و بی‌باکی از حد گذرانیدند، حقیقت حال معروض ملتزمان رکاب هلال‌مثال گردید.

خدایو مهر افسر به مجرد اصغای این خبر، حاجی نواب خان درانی الیکوزبی قولر آقاسی را با دسته غلامان خاص به کمک وزیر ارسطو خواص مأمور فرموده، خود به دولت و اقبال در جایی که تشریف شریف داشتند، خورشیدمثال، کوبه‌آرای عظمت و

سطوت و اجلال بوده، تماشای تردد و تلاش غازیان اسلام و ستیز و آویز کفره سراپا ظلام می‌فرمودند. خان موصوف به موجب امر جلیل خود را به تعجیل نزد شاه ولی خان وزیر رسانیده، شریک جنگ و متوجه دفع اعدای باطل آهنگ گشته، به تقدیم لوازم حرب و ضرب پرداخت و بازوی نیروی آن ثابت‌قدم میدان مبارزت را- که به تأیید اقبال پادشاهی خود را قائم داشته کوشش در قلع و قمع اعدای می‌نمود- قوی‌تر ساخت و از فرط نشئه شجاعت و دلاوری، مثل نهنگ به دریا، شناوری در بحر و غا می‌نمود. به هر طرف که حمله رستم‌مانه می‌برد، دلیری را از ضرب شمشیر برق‌نظیر دو نیم می‌کرد و به هر جانب که رخس عزیمت می‌تاخت، شیر عرین را به قوت بازوی کین، مثل شکار آهو و گوزن بر زمین می‌انداخت. در خلال آن احوال، افواج روهیله که به سمت میمنه لشکر فیروزی‌اشتمال با اعدای خسران‌مآل مشغول حرب و قتال بودند، تاب مقاومت کفار نابکار نیاوردند و از صدمه افواج مخالف متفرق و پراکنده گشتند. حافظ رحمت خان و دندیا خان سرداران ایشان با معدودی از رفقا و همراهان تهورنشان سراسیمه و حیران، با قلوب خایف و خواطر پریشان خود را قایم در آن مکان داشتند و اعدای شقاوت‌گرا در آن هنگامه شورش افزا آنها را نیز از فراریان پنداشته، یا اینکه حقیر و کم‌زور شناخته یا اعتنایی از آن قلیل و معدود برنداشته در جایی که بودند گذاشته، پیش آمدند. الله یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی که با عمله در دولت‌خانه به سمت میمنه به محاربه قیام داشت، از مشاهده صورت این حال نظر به تأیید قادر ذو الجلال و اقبال خدیو

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۷

بی‌همال نموده حرب‌کنان از پشت سر مخالفان ادبارنشان درآمده، انبوه شقاوت‌پژوه آنها را میان‌بر کرده، مثل برق خاطف که از میان ابر تیره درخشد، ظلمات هجوم آن سیه‌روزان را منیر کرده، مثل برق از هم شکافته، بارقه‌افروز تیغ آتش‌بار گردید و دل‌های مشوش سرداران روهیله از یمن اعانت خان مذکور به مقام اطمینان آمده استقامت گزید.

ذکر مأمور شدن حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان بامیزی و رسول خان قوللر آقاسی سرکار تیمور شاه، به کمک سرداران جانب میمنه

چون این خبر به عرض خدیو بحر و بر رسید، شهریار ثریاجناب- که منتظر اخبار هر طرف و متوجه تأسیس و ترصیص بنای استقامت هر صف بودند- فی الفور حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان درانی بامیزی را مع جمعی از افواج قاهره به اتفاق رسول خان درانی قوللر آقاسی سردار سپهراقتدار شاهزاده والاچاه تیمور شاه و غلامان سرکار آن خورشیدکلاه، به طرف میمنه تعیین نموده، خود نیز فتح در رکاب و ظفر هم‌عنان به جهت مزید تأیید غازیان فیروزی توأمان، عنان اشهب برق‌جولان را بدان سمت معطوف فرمودند. مأمورین بر وفق فرمان قضا آئین به آنجا رسیده، متجئنه باطل‌ستیز اشقیا را که مانند سیل تندتیز محیط دشت و صحرا گشته، جلوریز می‌آمدند، به ضرب تیغ و طعن سنان از طی طریق طغیان بازداشته، رایات صولت به میدان مبارزت افراشتند و طایفه دل‌باخته روهیله به معاضدت خوانین مذکور قوی‌دل گشته، باز مستعد مدافعه مخالفین باطل آئین گردیدند.

در بیان زور آوردن کفره فجره به شجاع الدوله و نجیب الدوله از طرف مسیره و مأمور شدن خان جان سردار به امداد آن بهادران شهامت‌آثار

در عین این هنگامه قیامت‌نمون به عرض اشرف همایون رسید که شجاع الدوله و نجیب الدوله که در جانب میسر به کفره فجره به جنگ و محاربه اشتغال داشتند، در این ولا- جنکوی زشت‌خو و ملهار شقاوت‌شعار زور‌آور شده، عرصه بر آنها تنگ ساختند و شجاع الدوله به قدر طاقت و توانایی خویش، در دفع مخالفان بداندیش می‌کوشد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۸

انتظار کمک از ملازمان رکاب ظفرانتساب خدیو مالک رقاب می‌کشد. اعلیٰ حضرت قدر قدرت، خان جان خان سردار را که از اول مأمور به پشت گرمی افواج جانب دست چپ فرموده مهیای طرح و کمین در تمکین نبرد و کین داشته بودند، به او اذن جنگ داده و خود نیز روی توجه بدان سمت نهاده به تمهید لوازم نصر و تائید پرداختند و آن قوت الظهر شجاعت- که با فوج تهور کیش خویش پشت سر سرداران میسر استاده به انتظار حکم مجدد مستعد و آماده بود- در این وقت رخصت جنگ با اعدای فتنه آهنگ یافته به موجب فرمان قهرمان زمان- با عساکر ظفر توأمان به میدان شتافته، نحوی دست سعی و تلاش به مدافعه کفار بدانتقاش گشاد که ترک خون آشام فلک را از مشاهده آن لرزه بر اندام افتاد و از آن طرف مخالفان تیره انجام نیز به مقابله غازیان فیروزی اعتصام آمده، چند عراده توپ بزرگ را که خزینه پر کینه آنها مملو از پول سیاه کرده، مهیای وقت کار داشتند، کشاد داده به گرم ساختن بازار گیر و دار پرداختند و دهان اژدرهای آتش فشان را- که شعله افروزتر از کره اثر بود- برق افکن عرصه نبرد ساختند. هر پول که از آن معادن قهر و بلا به هریک از آدم و مال چهارپا رسید، نقد زندگانی او صرف سودای فنا گردید و به هر جا شراره‌ای از آتش ابر دود صاعقه بار آن می‌افتاد، خرمن هستی عالمی به سوختن می‌داد. لیکن سردار تهمتن شعار آوای توپ و تفنگ اعدای مخالف آهنگ را بهتر از صدای بربط و چنگ پنداشته، از آتش فشانی توپهای فرنگی نژاد، آن بازار جان فروشی را مثل کارگاه اطلس گلنارگون فرنگ انگاشته، دم به دم سرمست نشئه عدوافگنی گردیده، کاسه سر دشمنان را از باده گلگون خون لبریز می‌ساخت و هر عربده که آن شاربان مصطبه جهالت می‌انگیختند، سنگ تفرقه از حملات کوه شکن در میان جمعیت آن انجمن می‌انداخت. صدای تفنگ که از جانب مخالفان به گوش او می‌خورد، از نشاط افزایی نشئه شجاعت نغمه نیریز می‌شمرد و آوای توپ ضرب کوب که از طرف آن زیرنوازان بزم می‌شنود، کمتر از طنین پر پشه و آواز مگس تصور می‌نمود. لمعه تیغ که از سیاهی آن ابر ظلمات می‌درخشید، از این طرف بارقه برق ابر بوارق سیوف شعله رنگ، آتش به رخت هستی آن جماعه بی نام و ننگ می‌کشید و تار و پود فنون که آن فریق ضلالت طریق از نیزه بازی و رخس تازی می‌تیدند، به یک حمله مثل پرده عنکبوت می‌درید.

چه گویم ز سردار رستم شعار که هم رزم او نیست اسفندیار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۹ ز تیغش که برقی است خارا شکاف چکد خون ز مغز سر کوه قاف

ربود از دل سام برزو شکیب به هر کس که رو کرد او از نهیب

ز کین چون تکاور به هیجا زنداگر بحر باشد چو صحرا کند

نه دید و نه بیند چنین شه سوار به مضمار جنگ آوری روزگار

در بیان رسیدن سپاه تازه دم به کمک کفار سراپا فتنه و حمله آوردن آن گروه مخدول بار دیگر به غازیان جانب میمنه و مأمور شدن محمود خان قوللر آقاسی به امداد غازیان ظفر طنطنه

مقارن این کارزار- که خان جان خان سردار در طرف میسر سرگرم گیرودار با کفار ضلالت شعار بود- احوال میمنه معروض خدمت خاقان سپهر حشمت گردید که حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان- که مأمور به کمک سرداران میمنه شده بودند- به سعی و تلاش متهورانه در این ولا فوج تازه زور، از فتنه مقهور به مدد متجذبه سابق آمده بیش زور گشته اند و حاجی عطایی خان که از وفور نشأ تهور و مردانگی، دامن جرأت به میان همت برزده، حملات رستمانه بر کفره فجره می‌برد و به هر حمله قصر حیات جمعی از اعدا را به خاک برابر می‌کرد، گلوله تفنگی از دست کمان دار قدر خورده، نقد جان را به خازن ارواح سپرد. آفتاب سپهر عظمت و داوری، محمود خان قوللر آقاسی سرکار خاصه شریفه را- که به سبب انقطاع اعضای تناسل از سلسله انتساب بنی نوع بیگانه و به اختصاص قرب و منزلت و عواطف شاهانه ممتاز از اهل زمانه و بالفعل بوستان دولت و کامکاری را به منزله انگور بیدانه است- با غلامان پادشاهی تعیین نموده، خود هم عنان یکران عزیمت را از سمت میسر به جانب میمنه معطوف فرمودند.

مشار الیه با فوج غلامان کینه‌ور عاجل‌تر از باد صرصر، به میدان کارزار رسیده، غلامان قادرانداز دشمن‌شکار را از اسپان پیاده ساخته، نوعی به جنگ انداخت که گویا برق خاطف از آسمان بر سر ارباب عصیان فرود آمده، یا ریح عاصفی بود که خس و خاشاک وجود ناپاک آن طایفه ظلمت‌آمود را عرضه تلف و هلاک ساخت.

در آن عرصه محمود خان دلیر به میدان هیجا درآمد چو شیر
 فرود آمد از اسپ در کارزار کند در فرود آمدن تیغ کار
 غلامان شه را پیاده نموده آئین و رسمی که در کار بود
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۰ در انداخت آن پردلان را به جنگ که ریزند بر خصم، برق از تفنگ
 ز دود و شرار تفک در زمان نمودار شد انجم آسمان
 شرار تفک شد به چرخ برین که جا تنگ بود از سپه بر زمین
 به میدان غلامان دشمن‌شکار فشردند پای قرار استوار
 قبا آهنان قیامت شکوه کشیدند در پیش آن سیل، کوه
 نبرد آزمایان بهرام جنگ‌فتاند در هم چو شیر و پلنگ

ذکر تعیین حسن خان الکوزی به کمک شاه ولی خان بامیزی

در این ثنا از جانب شاه ولی خان وزیر خبر آمد که سوای جماعت ستیزه‌جوی سابق، جمعی از کافر بدگهر، ضمیمه جیش فتنه‌پرور گشته، بر شاه ولی خان زور آورده، هنگامه جنگ و پرخاش گرم‌تر ساختند. خدیو بی‌همال به مجرد اصغای این مقال، حسن خان درانی الیکوزی را به دفع فتنه ارباب ضلال مأمور نموده به کمک دستور ارسطو خصال روانه ساختند و حضرتش نیز ظلال افسر دولت و اقبال بر مفارق مجاهدان ظفر اشتمال آن طرف انداختند. حسن خان نام‌جو بر جناح عجلت بدان سو شتافته و صفوف نکبت‌مألوف اشقیا را- که دسته دسته از پی هم رسیده رسیده صورت‌نمای معنی «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» گشته بودند- به شعله‌افروزی شمشیر برق‌نظیر، از هم شکافته لازمه شجاعت و مردانگی به ظهور می‌رسانید و جمعیت بی‌حمیت اعدا را به حملات کوه‌ربا پریشان و متفرق می‌گردانید. در وقتی که فرمان‌ده بحر و بر تماشای آن معرکه فیروزی و فرمی فرمود، بارو خان عمله‌باشی سرکار خاصه شریفه که از برای استخبار احوال، هر طرف تردد به میدان می‌کرد و دسته‌های افواج ظفرنمون را به هر جانب که ضرور می‌شد، به موجب حکم همایون به جنگ می‌برد، آمده عرض نمود که از طرف کفار زور بر سمت میمنه بسیار است. اعلی حضرت قدر قدرت امیر خان چنداول‌باشی را که سرکرده ایل جوانشیر و در صغر سن جنگ‌آور بی‌همال و فایق بر معرکه‌آرایان کهن‌سال است، با دسته چنداولان، امر به اطفای نایره و شورش کافران نموده، مقرر فرمودند که بارو خان عالی‌جاه مشار الیه را با جماعت جوانشیر و چنداولان تحت او برداشته از پشت سر مخالفان برده، به جایی برساند که بر کمر آن گروه عصیان‌پژوه بزنند
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۱

و پای استقلال معاندان شقاوت‌بنیان را به حمله تکاوران صرصر آهنگ بشکنند و بارو خان، امیر خان را با جماعه همراهی او برداشته به امثال حکم قضا امثال پرداخت و آن دلیر جوانشیر بر پشت مقاهیر ضلالت تخمیر رسیده به ریزش باران گلوله تفنگ و حمله هیونان صرصر آهنگ، کوه انبوه گروه عصیان‌پژوه را مثل بنای راسخ که از زور سیل تند به جنبش آید، متزلزل ساخت.

امیر جوانشیر چون نره‌شیر به میدان هیجا روان شد دلیر
 برافروخته ز آتش کین جبین چو خورشید تابان به روی زمین
 به ابرو کمان و به بالا بلندز ابرو و چشم آهوان در کمند

زند دام زلفش بلا را صلاکند صید دلها ز دام بلا

بنفشه به تاب از خم موی اوز خجلت بود بر زمین روی او

ز پشت سر دشمن بد گهرچنان زد که بشکست او را کمر مقارن همان اوان، شاه پسند خان میر آخورباشی - که از اول مأمور به کمک نجیب خان شده، در سمت میسره مترصد امر مجدد ایستاده بود - به اعلام خدیو زمین و زمان، با فوج قراولان تحت خویش بر اشقیای ضلالت کیش که به طرف میسره زور آورده بودند، حرکت نمود و بسیار از وحشیان تیه ضلالت را به طور شکار قمرغه نشانه تیر تفنگ دشمن سوز و آماج خدنگ و سنان جگردوز و طمع شمشیر برق افروز ساخت و به صولت ببر و صلابت هزبر که رو به هر طرف می آورد، جمعی کثیر از آن مقاهیر را چون خنازیر به خاک هلاک می انداخت و هر ناوک عقاب پرواز که از شصت ظفر پیوست او گشاد می یافت، طیور ارواح اعدا را در هوا شکار می کرد و هر شراره که از نعل سمند برق آهنگش بر زمین ناورد می جست، رخت هستی جمعی از اشقیا را به آتش فنا می سپرد و الحاصل آتش حرب و پیکار هر طرف در نهایت اشتعال و هنگامه گیرودار هر سمت به درجه کمال بود. اگر سحاب دریا شکوه توجه اعلی حضرت به اطفای سورت آن نیران بی امان نمی پرداخت، رخت هستی جهان، محروق نار فنا می گشت و اگر ظل حمایت خدیو جهان پرور به نفس نفیس سراپا تقدیس خود متوجه احوال شناوران آن بحر پر آشوب نمی شد، سفینه حیات عالمی به گرداب عدم فرومی نشست.

به ذات همایون خود شهریار همی رفت نیز اندر آن کارزار

که از توپخانه خبردار بود گهی یاری میمنه می نمود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۲ که از میسره داشتی آگهی به نیروی اقبال ظلّ اللهی

به هر سو که دشمن نمودی هجوم شه عالم افروز فرّخ قدوم

کمک را همان سو روان ساختی به تدبیر دفعش بیرداختی

شدی هر طرف فوج گرم ستیزه ذات مبارک همی رفت نیز

همی گشت از دیدن دین پناه قوی بازوی همت فوج شاه

عدو گفتی از خوف جان ترسناک که اکنون نباشد گریز از هلاک

به هر سو که شه جلوه آغاز کرده‌های ظفر آشیان ساز کرد چون کار جنگ و جدال از طرفین به حد نهایت رسید و لهیب نائره کارزار به دامن سپهر دوار پیچید، شاه قوی طالع بخت فیروز دو ساعت نجومی از روز باقی مانده، فرمود که عساکر نصرت پرور از میمنه و میسره به یکبار حمله آور گشته، اشقیای تیره اختر را به ضرب شمشیر برق جوهر، از پیش بردارند و به صدمه سم تکاوران کوه شکن، گرد از نهاد بنیاد شقاوت نژاد آن جماعت فتنه آهنگ بر آرند. بهادران اسد صولت و هزبران بهرام خصلت به مجرد صدور حکم خاقان قضا قدرت، اسبان رعد خروش فلک هیأت را از هر سو و هر جانب آتش عنان ساخته، آشوب قیامت به میدان مبارزت انگیختند و مانند سیل تند که در فصل بهار محیط دشت و کوهسار گردد، از چپ و راست یورش برده دست به شمشیر بر سر اعدای شقاوت تخمیر ریختند. هر سردار عالی مقدار که کفار نابکار رو به او آورده نائره افروز حرب و پیکار بودند، آتش استیلای آنها را به آب تیغ دشمن سوز منطقی ساخت و هر جنگ آوری که قشونی از اشرار بر سرش آمده آویزش و پر خاش می نمود، صدمه رستمانه اساس استقامت او را از پا در انداخت.

چو شه دید کان اهرمن طینتان نمودند آثار محشر عیان

بفرمود تا از یمین و یسار به یکبار شیران دشمن شکار

به گرز و کمند و سنان تاختند شکستند و بستند و انداختند

هنودان به دام مذلت اسیر زره بر بدن چشمه ساری ز قیر

به خون سرخ شد چهره زشت‌شان دگر باره آتش شد انگشت‌شان

سیاهان پر فتنه چون زلف یارپریشان شدند از یمین و یسار سروران کفار خسران‌مآل، از معاینه این احوال که عساکر گردون‌مآثر از همه طرف بر ایشان زور آور و برق آفت از هر جانب درخشان بر سر است، با هر که از بهادران یمین و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۳

یسار مقابل و دچار می‌شوند، لطمه قهر و صولت از دست شیران بهرام‌سطوت بر رو می‌خورند و با هر فوجی از افواج منصور که آهنگ جنگ می‌کنند، صرفه غیر از شکست نمی‌برند، با خود گفتند که اولی آن است که خود را نزد باهو که سپهسالار ماست و با فوج سنگین و حشر انبوه روبه‌روی قلب سپاه پادشاهی ایستاده با امرا و ارکان دولت و سرداران و سپهسالاران هزبرصولت جنگ می‌کند برسانیم. اگر در آنجا ظفر میسر شد، ابواب فتوحات بر روی ما از جمیع اطراف مفتوح است، و الا این سعی‌های باطل و کوشش‌های لاحاصل که ما می‌کنیم فایده ندارد. به این اندیشه ناصواب از هر طرف عنان‌تاب گردیده ملحق به باهو شدند.

چو دیدند اعدای تیره‌ضمیر که نتوان ستد بیشه از نره‌شیر

کشیدند دست از یسار و یمین نمودند همه رو به آصف نگین باهوی خسران‌مآل به گمان باطل و خیال محال که چند عراده توپ از درم‌مال که پر از پول سیاه کرده برای آخر وقت ذخیره داشته بود، به میدان مصاف آورده و آتش داده، ابر بلا- را ژاله‌بار و روز روشن را از دود باروت آن مانند بخت خویش در نظر جهانیان تیره و تار ساخت. از این طرف نیز توپچیان فرنگی نژاد و تفنگچیان جلادت‌بنیاد، توپهای از دردهان و تفنگ‌های افعی‌نشان را شعله‌ریز و برق‌افشان ساخته، نوعی به ایقاد نایره قتال پرداختند که آتش به بنیان هستی بسیار از آن فته سراسر نکال انداخت. زنبورک‌چیان مردانه- که بر جانب یسار توپخانه ایستاده مثل ماشه در کمین آتش‌افروزی و مانند فتیله کمر بسته عنوان عدوسوزی بودند- باران ژاله از گلوله‌های آتشین زنبورک بر کفار شقاوت‌آئین ریختند و دود از نهاد وجود آن خاربنان بادیه ضلالت انگیختند و شهد جان‌شرین ایشان را به نیش زنبورک قهر با زهر قاتل اجل آمیختند. از آوای صاعقه‌آسای آن توپ و جزایر و زنبورک، شوری در فلک افتاد که ملک هراسان شده آیه «يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» به بانگ بلند خواند و جبال شامخ از بیم صدمات آن در فشار افتاده، جوی خونی از رگ هر سنگ راند. در این هنگامه فتنه‌افزا خوانین جلادت‌انتما، با دل قوی و بازوی توانا روبه‌روی اعدا ایستاده، جنگ بهادرانه می‌کردند که بهرام معرکه‌آرا در عمر خود مثل آن رزم هرگز ندیده و گوش سپهردوار به مرور از منه و ادوار نظیر آن پیکار مطلق نشنیده. هر شعبده که آن جماعت بی‌عون مانند سحره فرعون، از فنون آتش‌بازی می‌انگیختند به اشاره دست بیضاشیم، لقمه ثعبان عدم می‌ساختند و طلسم هیئت اجتماعی آن باطل‌سگالان مثل پیکر سیمایی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۴

به آتش شمشیر می‌گذاختند. آخر هنگامه گیرودار و کار مجادله و پیکار به جایی رسید که توپ و تفنگ از دم‌زدن خاموش و سیف و سنان در میان آمده به کار جانستانی با قضا دوش به دوش شد. غازیان عدوشکن و هزبران فیل‌افکن در صفوف اعدای اهرمن‌تن در آمدند و بسیاری از قوافل ارواح مخالفان را به بدرقگی تیغ برق‌لمعان و سنان جان‌ستان روانه ملک عدم کردند. از آن طرف کفار ضلالت‌شعار نیز در تقدیم لوازم جانبازی کوتاهی نکرده خود را به مرتبه‌ای نزدیک می‌رسانند که پیغام اجل از زبان خنجر به گوش جان ایشان می‌رسید و سراپای آن سوختگان آتش‌کین، از فرود آمدن سیوف شعله‌آئین، نوعی مجروح و پرچاک می‌شد که ذره‌های آهنین در آبدان آن گروه بی‌دین، دام آتشین می‌گردید. در این محاربه قیامت آیات و مجادله محشر علامات، غازیان تهمتن‌صفات، ترددات دلیرانه می‌کردند و حملات رستم‌مانه بر اعدا می‌بردند. هر طرف که در آن بحر پر آشوب غوطه‌وری می‌نمودند، رخت حیات جمع‌کثیری از کفار را از تمویج آب تیغ به سیلاب فنا می‌دادند و مانند نهنگ خون‌آشام، هر سو که بغل به شناوری می‌گشودند، خاشاک وجود بی‌سود اعدا را دسته دسته به گرداب عدم می‌فرستادند.

چون اسباب نخوت و غرور با مخاذیل پرشور، متکاثر و موفور بود، خون فاسد در عروق تمردشان غلیان نمود و همگی به هیأت اجتماعی خود را بر قلب سپاه نصرت پناه پادشاهی زدند و به تحریک دیو پندار که در بواطن فتنه موطن ایشان تمکن و استقرار داشت، غرق لجه و غا شدند.

زدند آن گروه جلادت پژوه به یکبار بر قلب نصرت شکوه
از این سو سپاه تهمتن صفات فشرده مردانه پای ثبات
بهم هردو لشکر درآویختند می کینه در جام هم ریختند
نمودند با هم چنان کارزار که آن ماند بر صفحه روزگار
و لیکن چو فوج عدو بیش بود بسی غره بر کثرت خویش بود
لوی زد و گیر افراشتند به جرأت قدم پیش بگذاشتند
همه گشته یکدل ز نزدیک و دور نمودند بر لشکر شاه، زور
ولی لشکر شاه رستم شکوه در آن رزمگه بود قایم چو کوه در این اثنا چند نفر باشقول سرکار خاصه شریفه- که در آن روز
ظفراندوز مشغول به ایصال اخبار از احوال هر طرف و هر سردار بودند- به حضور آفتاب ظهور آمده عرض

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۵

نمودند که زور بر قلب لشکر بسیار است و تعیین کمک از پای رکاب ظفرانتساب امیدوار.
حضرت ظلّ اللهی فرمودند که ما خود با جنود تائیدات سماوی رایت اقبال و فیروزی بدان سمت می افزایم و عرصه نبرد را از خس
و خاشاک وجود کفره ناپاک، پاک می سازیم.

چو بشنید این ماجرا شهریار نظر کرده لطف پروردگار
برای مدد جانب قلب زود به ذات همایون توجه نمود
شه درّ درّان نصرت قرین برآورده بیخ کفر از زمین
برانگیخت چون شعله مرکب ز جابه آهنگ ناورد آن اردها
چنان لرزه افتاد بر دشت کین که آمد به جنبش سراسر زمین
زمانه بترسید از آن کان قلق اذا زلزلت را شود ما صدق
ز فرّ فلک سای شاه زمان درآمد چنان در تلاطم جهان
که از بیم افتادن و هول جان زمین را به ناخن گرفت آسمان
شکوهش فلک را بدانسان فشرده که نقد مه و مهر گردید خورد
بدین شان و شوکت خدیو زمان به آورد که رفت جولان کنان
چو آمد به میدان بدان اقتدار، هوا پر شد از قدرت کردگار

تو گفستی که گردید بر دشت کین مجسم جلال جهان آفرین قشونهای نصرت شعار- که در سمت یمین و یسار مشغول به محاربه کفار
نابکار بودند- میدان پیش روی خود را خالی از آن اشرار نابکار و خاقان جم اقتدار را متوجه کمک قلب سپاه فیروزی شعار دیده،
فوج فوج مثل بحر ذخار از هر طرف و کنار، آهنگ خروشیدن و مانند عساکر سبزه و ازهار در فصل بهار آغاز جوشیدن کردند.
چهره آسمان و روی زمین از گرد عساکر طرفین ناپیدا و آثار شور محشر از بسیاری سپاه و لشکر هویدا گردید.

درافتاد با هم دو کوه گران به هم خورد گویی زمین و زمان
دو دریای پرشور با هم رسید بشد ساحل عافیت ناپدید

اجل را قضا شحنه جنگ کردپی قتل کفار سرهنگ کرد خدیو بی‌همال در عین آن معرکه و قتال، مقرون حفظ و حمایت ملک متعال، آفتاب مثال چهره افروز سطوت و اجلال گردیده، غازیان تهمتن توان را از میامن اقبال نصرت‌اشتمال، نیروی دل و قوت پشت و بازو بخشیده، متوجه عرصه پیکار و قلع و قمع اعدای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۶

عصیان‌شعار شدند. بهادران جلادت و شجاعت توأم که پیش از ورود خاقان ملایک‌حشم لازمه جرأت و مردانگی در محاربه کفار شیاطین‌شیم به ظهور رسانیده، پای استقرار به میدان کارزار استوار داشته جنگ رستمانه می‌کردند، در این ولا از یمن توجه پادشاه مظفرلوا، یک دل‌شان به منزله هزار دل گشته و بازوی همتشان توانا و قوی‌تر شده، کوشش موفور در مقاتله اعدای مقهور پیش گرفتند و در آئین معرکه‌افروزی و دشمن‌سوزی سعی بیش از پیش مطمح‌نظر ساختند و خدیو مالک‌رقاب به مقاتله اعدای خسران‌مآب، بر رخس فلک‌صولت قمر رکاب، پرتوافکن انوار عظمت مانند آفتاب، به هریک از ملازمان و مبارزان فیروزی‌انتساب بوده، غازیان تهمتن توان را تحریک بر جرح و قتل مخالفان ادبارنشان می‌فرمودند و به هر دسته که از ابروی ظفرپیوسته اشاره حمله‌آوری می‌شد، دفعتا خرمن وجود ظلمت‌نمود مخالف را مثل ریح عاصف از جا می‌برد و به هر جنگ‌آوری که نگاه عدوسوز کارفرمایی می‌نمود، رخت حیات دشمن را در طرفه‌العین، عرضه برق فنا می‌کرد. ضیق مجال و تنگی عرصه جدال، به حدی رسید که هر جا دو کس مصاف به نیزه می‌کردند، تیغ قضا فرصت دست بلند کردن نداده قطع منازعه می‌نمود و دو حریف که از روی کینه‌خواهی با هم درافتاده، حمله به یکدیگر می‌بردند، خنجر دوپهلوی در میان آمده زود آن عقده مشکل از دل می‌گشود. هر دشمن آغوش رغبت به معانقه‌عدو می‌گشاد، اما شمشیر جدایی‌فکن کوچه نمی‌داد و هر کینه‌وری که میل به مصادمت دیگری می‌کرد، ضرب تبرزین استخوان‌شکن، بنای هستی هر دو تن از پا درمی‌آورد. تیغ مغفرشکاف به تارک هر که می‌خورد، تا کمر گاهش دو لخت می‌کرد. گرز شش‌پر به فرق هر کس می‌نشست، استخوان کله او را با مهره‌های گردن می‌شکست. سفیر تیر را گنجایش تقریر صفر نماند و میانجی زبان آور کارد پیغام اجل آهسته به گوش جان و دل همدیگر می‌رساند. اخیر کار از این هم در گذشته به جنگ دست و گریبان کشید و روز حیات کفار شقاوت‌دثار به شام ادبار انجامید. بهادران شیرپنجه عدوافکن، مشتی که بر کله و سر هریک از آن جماعت اهرمن‌تن می‌زدند، کار گرز رستم می‌کرد و لگد که بر پشت و پهلوی اشقیای بد گهر می‌نواختند، وجود معصیت‌آمود ایشان را به خاک هلاک می‌سپرد. از هیجان قوت غضبی یکی را از خانه زین برداشته، چنان بر زمین می‌زدند که مشت خاکش غبار راه عدم می‌گردید و دگر را دست به کمر زده، نوعی تنگ به بغل می‌گرفتند که طایر روحش جای قرار نیافته همان دم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۷

از قفس تن می‌پرید. نای گلوی عدو را به زور پنجه بهرامی به حدی فشار می‌دادند که رگهای تمام تنش مثل کمند به هر بند اعضای او می‌پیچید و پشت پای خارافرسا به هر جا که می‌زدند، دل و جگر خصم جوشن‌پوش، از صدمه آن پاره‌پاره می‌گردید. ز زور سپاه تهمتن شکوه‌درافتاد از پای، البرز کوه

بجنید گیتی ز سم سمندبلرزید بر خویش چرخ بلند القصه آتش هنگامه قیامت علامه، روز چهارشنبه هفتم ماه جمادی الثانی دو ساعت نجومی از روز گذشته، مشتعل گشته الی وقت نماز عصر- که آفتاب زندگانی کفار نافرجام را زمان غروب و اختر بخت اهل اسلام را هنگام عروج بود- التهاب داشت. آخر کار که عرصه جنگ بر مبارزان طرفین تنگ شده، بسواس ابن الخناس و باهو که از فیل فرود آمده و بر اسب سوار شده، تحریض و تحریک سپاهیان به جنگ‌آوری می‌کرد و تأکید بلیغ در میدان نبرد به کار می‌برد، زخم شمشیر خورده مانند گل شمع از دم تیغ تیز منقطع الحیات شده بر خاک افتاد، مرغ جان جهنم‌آشیانش در قفس تن هم آغوش طپیدن گردید و های‌وهوی متخاصمانه که در تحریض مبارزان می‌کرد، از ضیق وقت حیات به نفس‌شماری انجامید. از جماعه هنود

عنود- که آن چشم و چراغ دوده کفر و جحود را به جای بت پرستش می کردند- سیصد نفر و فاپرور به مقتضای فرط اخلاص و اعتقاد سر رشته زندگانی خود را وابسته به حیات او دانسته، شهد جان شرین را بی وجود او بر خود تلخ و ناگوار شمرده، پروانه وار گرد و پیش آن چراغ وقت سحر جمع آمده، بالای قتل آمده همه می خواستند که آن صعوه نیم بسمل خود را از مقتل بدر برند. غازیان کافرکش فرصت نداده آن جماعه اجل گرفته را در طرفه العین، طعمه تیغ بی دریغ ساخته به خاک هلاک انداختند. اسلام خان درانی کنلق، غلام سرکار خاصه شریفه، بالای فیل رفته آن مجروح سیف قضا را در حالت نزع دریافته، با هشت نفر دیگر از سرداران فیل سوار، همراهان آن عازم مقر سقر- که زخم ناخورده اسیر پنجه سخط و قهر شده بودند- در پیشگاه قهرمان جلال آورده جسد بیجان بسواس- را که قابض ارواح در اثنای راه کارش به انصرام رسانیده بود- بر زمین انداخت و بابو پندت و دیگر اسرای زنده را به موجب اشاره خاقان مالک رقاب حواله به زنجیرخانه زجر و عتاب ساخت.

به اقبال شاه ملایک جنود به بسواس، آن سرگروه هنود

رسیده عجب زخم سیف و سنان در آن رزمگه از کف غازیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۸ ز زخم بلارک که او جان سپرد قضا آمد و حلق باهو فشرده

چو دید آن ستیزنده شعله خو که آورد اجل سوی بسواس رو

سیه شد به چشمش زمان و زمین برو گشت ظلمتکده، دشت کین

درافتاد آتش به جان پلیدز هر بیخ مو شعله ای سرکشید

ز دود دلش گشت رخ قیرگون روان شد ز دو دیده دو رود خون

به جمعی که بودند همراه او چنین گفت آن کافر زشت خو

که لبریز گردید پیمانه ام پی باده مرگ دیوانه ام

مرا پیش نانا ز شرمندگی نمانده دگر طاقت زندگی

ندارد به دل بخت واژون من تمنای دیگر بجز خون من

به این قوم کوشش کنم آن قدر که یا سر دهم یا کنم بار سر

فروود آمد از فیل، آن کوه تن طلب کرد کوهی دگر گام زن

نشست از بر زین چنان باشکوه که فیل زره پوش بالای کوه

سپه راند آن کافر کینه کیش ز جایی که بود او پیامد به پیش

به نیروی بازوی خود در گمان درآمد به میدان تبخترکنان

به دیدار چون دیو بی زینهار دو بازو به سان دو شاخ چنار

به حدت چو آتش، به شدت چو سنگ به جرأت هزبر و به خصلت پلنگ

به خود غره چون خود پسندان مست کمانی به بازو و رمحی به دست

نشسته به زین چون به کوه ازدها سنان چون دم ازدها فتنه را

درآمد چو نزدیک شه با غریوزمین شد پر از دد، هوا پر ز دیو بعد از انصرام کار بسواس، باهو- که در امور سری و سرلشکری

شاخص تر از او بود- با جمعی از سرداران نام آور و سپاهیان شجاع و دلاور به میدان مصاف ایستاده، جنگ می کرد؛ از سنوح این

سانحه مضطر و سراسیمه شده و دست حسرت و افسوس بر مغز سرزده، غرق لجه غم و اندوه گشت و بعد از ساعتی به هوش آمده

بر اسب سوار شده با تمامی فوج- که در آن وقت همراه داشت- پیش آمده نوعی به ایقاظ نیران قتال پرداخت که جنگ آوران

جسارت منش را باعث حیرت و مبارزان جلادت کیش را موجب عبرت گردید. از سرمستی باده دیوانگی چون فیل مست عربده کنان

و خاک ادبار بر فرق خودافکنان، قدم پیش می‌نهاد و هرچند غازیان تهمتن توان و بهادران نصرت‌نشان به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۹

ضرب تیغ و طعن سنان به مدافعه او می‌کوشیدند، پای پس نگذاشته، داد جرأت و مردانگی می‌داد. گویا پروانه جان‌سوخته بود که خود را بی‌اختیار بر نوک نیزه‌های شمع آسا می‌زد، یا دیوانه سرشاری از جوش خون فاسد، آتش از آب فرق نکرده، خویشتن را به دم سیوف آبدار می‌سپرد.

همی‌رفت آن تشنه خون خویش به روی دلیران بهرام‌کیش

گوزنی که باشد اجل رهبرش برد تا کمین گاه شیر نرش آخر تردد و تلاش آن مدبر مستکبر فایده نکرده، به مضمون اینکه به کوشش نبسته است فتح و ظفر که است این عطیه ز جای دیگر غازیان سرکشک و دیگر بهادران و مبارزان نبرد آزما، باهوی فتنه‌جو را زنده گرفته و معقود به طناب عقاب کرده، به حضور آوردند که به سزای اعمال رسید. بعد از کشته شدن باهو، در لشکر هزیمت‌اثر او اضطراب و در صورت جمعیت آن فئه کثیر العدت انقلاب راه یافته، متجذبه هرزه‌ستیز، رو به گریز نهادند و غازیان فیروزمند دست به کافرکشی و خصم‌افگنی گشادند و سر و سینه آن طایفه پرکینه را حواله گاه تیغ و سنان ساخته و تا ده فرسخ راه به تعاقب فراریان پرداخته، قریب یکصد هزار نفر از آن جماعت تیره‌اختر را به مقر سقر فرستادند و تمامی سرداران نامی کفار مثل جنکو و داماجی صوبه‌دار گجرات و شمشیر بهادر و تانکیا و انتامان کیسر و غیره که سی و پنج نفر می‌شدند، به زخم شمشیر و خنجر و کارد، از دست بهادران بهرام‌شعار، در عین کارزار کشته شدند و ابراهیم خان کاردی و جمعی دیگر ز رؤسای نامدار با ده دوازده هزار تن از بچه و مرد و زن گرفتار قید آثار غازیان نصرت‌شعار و اسیر سلاسل و اغلال فرمان ذو الجلال گشتند و از سرداران آن فرقه نابکار، سوای ملهار شقاوت‌دثار - که دو زخم کاری از شمشیر برداشته نیم‌جانی از معرکه بدر برد - احدی از سرکرده‌های مدبر جان به سلامت نبرد و خزاین نقود نامحصور که از گنج بادآورده افزون در حساب و جواهرات قیمتی گران‌بها که خلاصه معادن و ابحار - که در پیش کفره خسران‌مآب بود - و صندوق‌خانه مملو از جنس سیمینه و زرینه و اقسام و الوان اقمشه نفیسه، با تمامی اسباب توپخانه که مشتمل بود بر ده لک بان برق‌افشان و سه هزار عراده توپ قلعه‌کوب قیامت‌آشوب و بادلج و ضرب زنگ و جزایر و رهکله مع یکصد هزار تفنگ و پنج هزار افیال کوه تمثال و جمیع احوال و ائقال اردوی مخالف به تصرف لشکر ظفرپرور درآمد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۰

در یک چشم زدن منطوق لازم الوثوق «کأن لم یکن شیئا مذکورا» عبرت‌افزای دیده‌وران روزگار شد. همای دولت‌افزای فیروزی و نصرت بر پرچم رایات ظفرائر بال‌گشا گردید و نسیم عنبر شمیم فتح از مهب عنایات ربانی، بر ازهار قلوب دولتمخواهان اعلی حضرت خاقانی وزید. صدای کوس فتح به نه گنبد دوار پیچد و زمزمه شادیانه تهنیت به گوش ساکنان اقطار رسید.

بنازم به اقبال شاه جهان که هرجاست نصرت به او همعنان

در این رزم تا رایات افراخته شکوهش عدو را فنا ساخته

به یمن قدوم شه کامران‌نماند از مخالف به میدان نشان

تو گفتی که نصرت در این گیرورداری مقدمش بود در انتظار

چو این هردو سرکرده کافران به خواری در آن رزم دادند جان،

شده منهزم فوج اعدای دین به اقبال خاقان روی زمین

گریزان شده هندوی خانه‌سوزبدان‌سان که خیل شب از ترک روز

سر کافران تبه‌روزگار دلیران بریدند همچون خیار

در آن رزم از آن لشکر سرنگون هزاران فتادند در خاک و خون

سیاهان برابر به خاک سپاه‌چو سایه شده پایمال سپاه

سراسر سیه‌روز و برگشته‌بخت‌ز هنگامه جنگ بردند رخت

همه روی صحرا پر از کشته گشت‌وز آن کشته‌ها پشته گردید دشت

ز تن‌های بیجان در آن ترک‌تازدد و دام گشتند زان طعمه‌ساز

جهان گشته دریای خون ز انقلاب‌نهنک فلک همچو کشتی در آب

شد از طالع شاه، فتح عجیب به یکبارگی غازیان را نصیب

ز هی طالع فرخ شهریار که باشد موید ز پروردگار

ملازم بود در رکابش ظفرز امرش سلاطین نیبچید سر

به هرجا سپاه فلک‌دستگاه‌ظفریاب گردد به اقبال شاه

خدایا! تو این شاه منصور را بلند آفتاب پر از نور را

به گردش بود تا که لیل و نهارنگه‌دار از گردش روزگار از روی تواریخ معتبر و کتب مبسوطه اخبار و سیر، به ظهور می‌پیوندد که

بعد از بعثت حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام من العزیز الرحمن تا این زمان، هیچ‌یک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۱

از سلاطین نامدار و خواقین والامقدار اسلام، چنین جنگ با کفار تیره‌انجام نکرده و در قلع و قمع ارباب ظلام، این قدر سعی و کوشش به ظهور نیاورده، خصوصاً متجذبه پرفتن دکن که در کثرت و عدت از مور و ملخ بسیار و در جلادت و سپاهیگری ضرب المثل اهل روزگاراند و پادشاهان ذی شوکت هندوستان مثل جلال الدین اکبر و جهانگیر و شاه جهان، سلطان اورنگ‌زیب عالم‌گیر با قشونهای بی‌شمار سالها در دکن روزگار به سر برده و خزانه‌های بسیار صرف کرده، خواستند که آن طایفه را مغلوب و مخدول سازند، از عهده نتوانستند برآمد، با آن که اشقیا را در آن اوان این قدر قوت و سامان و اسباب نخوت و طغیان مهیا نبود. در این وقت که در عدت کثرت هزار درجه افزون و توپخانه و خزانه از حد شمار بیرون به هم رسانده جمیع اقطاع و قلاع و محلات دور و نزدیک را متصرف شده و بر سلاطین هندوستان مسلط گشته، اموال و اسباب پادشاهی و پای‌تخت آن بلاد یعنی شهر شاه جهان‌آباد را مسخر کرده، مساکن و اماکن اهالی شهر را طویله و مساجد و معابد مسلمانان را مزبله قرار دادند و بعد از آن به تحریک باد غرور و بسیاری قوت و زور، رو به مقابله غازیان منصور نهادند، نوعی از اقبال خدیو بی‌همال، ضرب‌دستی عظیم از نیروی مجاهدان دین قویم خوردند که تمامی سرداران آن طایفه با جمعی از حد احصار بیرون، مقتول و بقیه السیف منهزم و مخدول گشته، پاره‌ای در راه طعمه تیغ مجاهدان اسلام که مأمور به تعاقب آن فته نافرجام شده بودند و پاره‌ای که مجروح و نیم‌جان رفتند در دشت و صحرا لقمه دد و دام گشتند.

فلک تا به میدان فکنده‌ست گوی کسی را چنین فتح ننمود روی

کس از پادشاهان روی زمین پس از بعثت سید المرسلین

نکرده چنان جنگ با کافران به جز شاه دین‌پرور کامران

ندیده چنین جنگ هرگز جهان‌نه‌ماه و نه خورشید و نه آسمان بعد از اطفای نیران قتال و خالی شدن عرصه جدال از وجود ارباب ضلال، عالی‌جاه معلی جایگاه، نهنک دریای پردلی، جوهر شمشیر شجاعت و فرزانیگی، عبد الله خان دیوان بیگی با جماعت فوفلزیی مأمور به تعاقب گریختگان شد و آن بهادر تهوّر‌شعار، عقب حزب ادبار رفته و در سراب جیل - که مشهور به شکارگاه سلاطین هندوستان است - به فراریان فرقه مخالف برخورد، قریب چهل هزار کس از جهنمیان را به بدرقگی تیغ و سنان، روانه بیابان

عدم ساخته، مراجعت به اردوی ظفریو نموده، انزل خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۲

نسقی‌باشی از برای محافظت شهر شاه جهان‌آباد و ضبط خزاین - که نارو سنگر در قلعه شهر جمع داشته مہیای ترسیل لشکر ساخته بود- تعیین گردید. چون منہی غیب، خبر فتح لشکر اسلام و انعدام و انہزام سپاہ کفر و ظلام، شب همان روز فیروز به شهر منتشر ساخته، تزلزل در بنای ثبات کفار انداخته و شہریان به لوت و عریان کردن آنها پرداخته بودند. ناروی شقاوت دثار باکمال سراسیمگی و اضطراب روز پنجشنبہ را در قلعه گذرانیدہ، ہرچہ از نقد و جنس توانست برداشت، بر اسپ و شتر و قاطر بار کردہ شب جمعہ پیش از ورود جنود مسعود، راہ فرار [پیمود]. انزل خان روز جمعہ، هنگام عصر، بہ تاریخ نهم شہر مذکور وارد شہر گشتہ و حسب الامر در شہر متوقف شدہ و قلوب سکنہ خائف و مرہوب را بہ نوید امن و امان قرین تسلی و اطمینان گردانیدہ کوچہ بہ کوچہ، محلہ بہ محلہ مستحفظان تعیین نمود.

چو شد لشکر شاه داخل بہ شہر ہمہ نور شد روز تاریک شہر شدند اہل دہلی ز دہشت خلاص بہ الطاف شہ یافتند اختصاص

[وقایع سال پانزدہم]

آغاز سال پانزدہم جهان‌آرای شہنشاہ تائیدسپاہ و شرح مفوض شدن دارایی مملکت ہندوستان بہ عالی‌گہر پسر عالم‌گیر شاہ و ذکر معاودت آن برگزیدہ ذو الجلال بہ صوب مستقر جاہ و جلال

در این هنگام میمنت انجام کہ از فیض جهان‌آرای کبھان‌خدیو سکندر دانش، دین و دولت بہ ہم آمیزش داشت و ملک و ملت بہ یکدیگر نازش می نمود، تیر اعظم و عطیہ بخش عالم، در دوازدهم ماہ شعبان المعظم، موافق سنہ ۱۱۷۰ ہجری، مطابق سنہ میمونہ ٹیلان ٹیل ترکی بہ ہزاران مبارکی و فرخندگی، شعلہ شگفتگی بہ بیت الشرف انداخت و عالم صورت را چون ملک معنی مطرز و مطرا ساخت.

بہ برج حمل رفت چون آفتاب زمان و زمین شد از او فیض یاب طلیعہ لشکر عطرپرور بہار نیز ظاہر و کوکبہ افواج ازہار از افق شاخسار بلند و باہر گردید و فیض مقدم نصارت توام نوروز گیتی افروز، بہ اطراف و اکناف عالم رسیدہ، چہار چمن روزگار بہ میامن فیوضات خسرو بہار بر خویشتن بالید.

ز مشک افشانی باد طربناک عبیر آمیز گشتہ نافہ خاک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۳

مقارن این حال سعادت اشتمال - کہ بر بہار طبع اعتدال آثار شہنشاہ موید کامکار بہار دیگر افزودہ بود- رأی جهان‌آرای صواب نما چنان اقتضا فرمود کہ سایہ آسمان، پایہ عاطفت و ظلّ ظلیل مرحمت و عنایت بر مفارق اہالی شاہ جهان‌آباد افگندہ، بہ تجدید رونق دولت از دست رفتہ سلاطین گورکانیہ پردازند و بعد از آن رایات جہانگشایی و الویہ عالم‌آرای بہ صوب دار السلطنہ کابل برافرازند. بناء علی هذا از منزل پانی پت قرین فتح و نصرت، با جنود نصر و تائید الہی و صلابت و شکوہ شہنشاہی مرحلہ آرا گشتہ، بر تو نزول و شعلہ وصول بر ساحت دار الخلافہ مزبور انداختند و جمیع بزرگان و اعزّہ و اعیان شہر را- کہ بہ ملازمت و استقبال مبادرت نمودہ، غبار مواکب جہان‌نورد را پیرایہ آبروی سعادت ابدی خود کردہ بودند- ہریک را درخور قدر و منزلت بہ عنایت بی نہایت نواختند و در ہمین اوان محبت توأمان، افسر سلطنت و دارایی ممالک ہندوستان و تاج ریاست و فرمان‌روایی آن ولایت نزہت نشان را بہ نقاوہ خاندان علیہ صاحب‌قرائیہ و سلالہ دودمان بہیہ گورکانیہ، عالی گہر، پسر شاہ والا جاہ عالم گیر شاہ بخشیدہ، رتق و فتق مہمات آن ممالک وسیع الفسحت را مفوض بہ آن نتیجہ سلاطین سپہر منزلت ساختند. تبیین این مقال بر سبیل اجمال

آنکه سابقا سمت تحریر پذیرفته که شاهنشاه سکندر طالع سلیمان تمکین و پادشاه تاج‌بخش خدایاور فیروزی‌قرین، دارایی و ولایت هندوستان زمین را به شاه والا پایگاه عالم گیر شاه وا گذاشته، وزارت او را مثل ایام سابق، به غازی الدین خان مفوض و مرجوع داشته، خود به دولت و اقبال ریایات جاه و جلال، به سمت کابل و قندهار افراشتند. در همان اوان غازی الدین خان وزیر بعد از مراجعت کیهان‌خدیو کشور گیر، چشم از حقوق نعمت چندین ساله سلطنت علیه گورکانیه پوشیده و ملهار و جنکو را- که سرکرده‌های نامی طایفه مرهته بودند- از سمت راجواره طلبیده، به هم‌دستی سرکردگان مشار الیهم، عالم گیر شاه بی‌گناه را شربت شهادت چشانید [...] «۱» به غرض کامراوایی خود آورده و دست‌آویز کرده جالس سریر سلطنت گردانید. چون که آن حق‌ناشناس ضلالت‌مقرون مراحم گوناگون و مکارم روزافزون خدیو تاج‌بخش سلاطین‌پناه را درباره عالم گیر شاه مبذول دیده، می‌دانست که

(۱). در اینجا به اندازه یک سطر سفیده مانده است که ظاهرا قصد، قید نام و صفات همان درویش که دست‌آویز قرار گرفت بوده است و چون برای مؤلف صورت درست آن محقق نبوده، سفید گذاشته شده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۴

به سبب ارتکاب آن عمل ناشایسته مورد خطاب و عتاب خواهد شد، لاجرم در سال قبل، پیش از ظهور طلیعه موکب جهان‌گشا، از بلده شاه جهان‌آباد برآمده در زاویه خمول و گمنامی مخفی و متواری گردید. خلص سخن اینکه خاقان مروت‌منش قدسی‌نژاد، بعد از ورود به دار الخلافه شاه جهان‌آباد، مزبور را از سلطنت هندوستان خلع نموده، عالی‌گهر پسر عالم گیر را قایم مقام پدر و به فرمان‌روایی آن ولایت کثیر الفسحت معزز و مفتخر فرمودند. شجاع الدوله پسر ابو المنصور خان را به رتبه وزارت آن والامرتبت، عزّ امتیاز بخشیده، نجیب خان روهیله را به تفویض منصب میر بخشی‌گری سربلند و مستظهر نمودند و بعد از انتظام امور آن محال به هم‌عنانی تائیدات خالق لایزال، عنان توسن دولت و اقبال را به صوب مستقر جاه و جلال منعطف ساخته، الویه حشمت و جهان‌پناهی به جانب کابل و احمد شاهی افراختند و در اسعد ساعات و اشرف ازمه و اوقات مرحله‌آرا و بادیه‌پیما گشته، شکارافگنان و تماشاکنان، در اوایل تابستان دار السلطنه کابل را مرکز ریایات فلک‌فرسا ساختند.

ذکر سوانح ممالک ترکستان

سابقا مرقوم قلم وقایع‌رقم حقایق‌نگار گردیده که در ولایات ترکستان فیما بین نواب خان سردار و رؤسای ایلات آن دیار، غبار نقاری به هم رسیده بود و به این سبب هریک از هنگامه‌جویان واقعه‌طلب، به هوای خودسری، راه مخالفت و فتنه‌انگیزی می‌پیمود و از آن جمله موسی خواجه نام ازبک با شش هزار سوار جزّار نبرد آزما، از ولایت بخارا به عزم فساداندیشی به محال قریشی آمده، از دریای آمو «۱» گذشت و ایزباسر- که با عطاء الله خان سپهسالار قرابت داشت- به موسی خواجه مزبور اتفاق نموده، مصدر بغی و عصیان گشت. چنانچه هردو با جمعیت موفور قلعه آقچه را- که در تصرف عطاء الله خان مذکور بود- محصور ساخته دهات متعلق به آقچه را متصرف گشتند و راه نجات، بر حاکم آقچه، عطاء الله خان سپهسالار بستند. چون این خبر را سردار شنید، عجالتا از بلخ کوچ کرده، به داعیه کمک و امداد سپهسالار، در پنج فرسخی آقچه فرود

(۱). متن: دریای عمان.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۵

آمده، چهارصد نفر از همراهان خود به سرکردگی دانیال خواجه برای امداد مشار الیه درون آقچه فرستاد. سپهسالار نظر به قلت مردم کمک کرده، به سردار پیغام داد که این کمک اقل قلیل دافع اشرار کثیر نمی‌تواند شد، خود باید آمد که اطفای نایره فساد و

خمود نار عناد صورت بندد. موسی خواجه به معاینه قرب وصول سردار در ضیق محاصره، به اهتمام تمام کوشیده کار را بر متحصّنان بیشتر از پیشتر صعب و تنگ گردانید. در این اثنا ایزباسر از راه نفاق و خدیعت، در آقچه پیش سپهسالار رفته، به لباس یک‌جهتی و دوستی مصلحت داد که چون اهالی آقچه با شما در مقام سازش نیستند، بهتر آنکه از مال و حال خود وسواسی بدل راه نداده و از جمیع جهات مطمئن خاطر بوده، از آقچه برآمده و روانه شبرغان شده به امر حکومت آنجا باید پرداخت و من به ایالت آقچه می‌پردازم. عطاء الله خان سپهسالار گول او خورده و راه به فریب او نبرده و اعتماد بر قسم و سوگند او کرده، به قبول امر مذکور تن در داد و با احمال و اثقال خود هم‌پای ایزباسر به شبرغان رفت و موسی خواجه متصرف آقچه شده به تدارک قشون و سامان کار خود پرداخته، به اطراف و جوانب استمالت‌نامه‌ها قلمی ساخته، مردم را به کمک خود طلبید. اگرچه از اکابر ترکستان احدی پیش او نرسید، لیکن مردم احاد الناس و اجامره و اوباش - که همواره قابوطلب هنگامه و فتنه می‌باشند - فراهم آمدند. بنابر کثرت و عدت سپاه موسی خواجه، نواب خان سردار و صغار و کبار بلخ در اندیشه و وسواس بی‌قیاس افتادند و از روی احتیاط‌گزینی و حزم‌آئینی، سکنه دهات بلخ را کوچانیده به شهر آوردند تا صدمه تاخت‌وتاز از لشکر مخالفان به ایشان نرسد و سرداران با قشون خود برای کوچانیدن سکنه قریه دل‌برچین - که از قرای بلخ است - رفته و مردم آنجا را کوچانیده و اکثری از قشون خود را همراه کوچ و بنه متوطنین ده مذکور، پیشتر به بلخ فرستاده، خود با پانصد نفر از مردم کابل و افغان به دنبال می‌آمد که ناگاه از طرفی گرد برخاست و معلوم شد که لشکر خواجه موسی جلوریز می‌آید. سردار، دانیال خواجه را با پانصد نفر پیش‌جنگ ساخته به مقابله تعیین نمود. چون قشون خواجه مذکور هجوم تمام داشت، دانیال خواجه مدافعت از عهده خود خارج انگاشت.

در این اثنا نواب خان سردار خود را سریعا به کمک دانیال خواجه رسانید و آتش حرب و جدال و محشر جنگ و قتال به اشتعال مالاکلام بالا کشید.

القصه محاربه عظیم و مجادله فحیم رو داد و مآل کار به اقبال عدومال سلطان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۶

کریم الخصال شکست فاحش بر لشکر موسی خواجه افتاد و قریب سه صد کس از همراهانش مقتول و بسیاری مجروح شدند. چون خواجه دید که نقش وارون نشست و سلک جمعیت از هم گسست، رو از معرکه برتافته به صحرای فرار عنان‌ریز گرم‌جولانی گشت و به عرق خجالت دست از حمیت شست. مال و حال او بالکلیه به تصرف سپاه سردار درآمد و از طبل و کژنای ظفر، صیت عدوافگنی برآمد. نواب خان مظفر و منصور به شهر مراجعت نموده، از سرهای مقتولان دوتا کله‌منار برپا ساخت. بعد یکسو شدن این گفتگو، داروغه عدالت، به موجب رقم مطاع واجب‌الاتباع، در صدد اصلاح طرفین نشسته، رقم معلی را پیش حاجی خان فرستاد و پیغام داد که در بلخ آمده طرح صلح و صلاح باید ریخت و زیاده بر این، غبار عناد نباید بیخت. هرچند داروغه عدالت در تصفیه بواطن مکدر غبارآمود، دست و پا زد و مواعظ و نصایح خردپسند به توسط قلم و زبان وسایل آنها کرد، در دل‌های طرفین جا نگرفت و حاجی خان به آمدن بلخ رضا نداد.

در این اثنا نواب خان با ده هزار سوار و پیاده به اراده تصرف آقچه روانه شد.

موسی خواجه نیز با پنج هزار نفر از آقچه به قصد مقابله و مجادله برآمد. به مجرد تلاقی فریقین و التقای صفین، اقبال پادشاه دارین، بر سرکارسازی و منتسبان‌نوازی آمده اثری غریب بر فراز ظهور و اظهار نمودار گردانید. تفصیل این موهبه جلیل آنکه موسی خواجه به مجرد تقابل عسکرین، رنگ بر رو شکسته، با دل خسته درس هزیمت را مثنی کرده و از معرکه فرار نموده به شبرغان پیش ایزباسر رفت و پسر موسی خواجه را که با چهار هزار کس در قلعه آقچه بود، فوج سردار محصور نمود. ایزباسر، هشت هزار کس از شبرغان برداشته، همت به کمک محصوران آقچه گماشت. هم در آن وقت سید عطاء الله خان با حاجی خان منک مشوره و

مطارحه نموده به اتفاق هم ایل ایزباسر را تاختند و مال بسیاری از آنجا به کسب برگرفته به مراجعت پرداختند. ایزباسر این ماجرا را شنید و به آقچه نرسیده از راه برگشت و جمعیت او از هم پاشید. متحصنان آقچه تا چهل روز دربند محاصره بودند. تفنگچیان لشکر سردار در این مدت هرچند توپ و قپاره درون قلعه سر دادند، کاری نگشود و نتیجه‌ای مترتب نشد و رخنه در دیوار حصار رو نمود. سپهسالار، حاجی خان را بر این آورد که معتمدی را از جانب خود در آقچه فرستاده، اهالی آنجا را به دلایا و استماله ره گرای طریق انقیاد گرداند. حاجی خان، ملا گل محمد نامی را به قرارداد صدور آقچه فرستاد که مردم آقچه را ترغیب و تحریض تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۷

به اطاعت نماید و منافع قبول تبعیت و مضار ابا و انکار، به دلایل و براهین ساطعه، دلنشین آن جماعه سازد و به کلمات دلفریب مستمال و مطمئن ساخته، نزد نواب خان بیارد. محصوران قلعه آقچه بعد وصول ملا گل محمد و استماع پیام‌ها مستدعی شدند که عبد الحکیم شیخ الاسلام و الله نظر خان اتالیق بلخ را سردار برای تسلیه و تطمئه جماعه محصورین در قلعه بفرستد که سخن مشار الیها در تألیف قلوب متوحش و اطمینان خواطر مشوش اثر کلی دارد. سردار حسب الاستدعای مستدعین، مومی الیها را در قلعه فرستاد و سکنه آقچه از فرستاده‌ها عهد و پیمان موکد گرفته از قلعه برآمدند. پسر موسی خواجه با زوجه‌اش به دست سردار افتاد. سردار پسرش را دستاق نموده [با] معتبری پیش حاجی خان فرستاد و پیغام داد که حاجی خان از طرف میمنه و نواب خان از طرف آقچه بر سر شبرغان تاخت آرند و مفسدان و مخالفان را از میان بردارند، تا ریشه مفساد و فتن، بالتمام مستأصل گردد و با یکدیگر عهد نمودند که حکومت شبرغان به حاجی خان مرجوع شود و ایزباسر بر این سر مطلع گشته، ایلچی خود را با پیشکش پیش نواب خان فرستاده اظهار موافقت و مصافحت نمود. نواب خان نیز در جواب به ایزباسر چیزی نوشت و چون با عطاء الله خان سپهسالار - که پیش ایزباسر محبوس بود - سردار عناد داشته، در جزو به قتل او ایما نمود. ایزباسر به مجرد وصول ایما سردار، مباشر قتل آن بیگناه شده در شبرغان متوقف گشت. نواب خان جمعی را از همراهان به استحفاظ آقچه مقرر کرده، سری به بلخ کشید و سید عطاء الله خان داروغه عدالت از حاجی خان رخصت بلخ درخواست. حاجی خان گفت که یک نفر کدخدای پیش نواب خان می‌فرستیم و بعد استمزاج، پسر خود را پیش سردار روانه می‌نمایم. هرگاه خاطر جمعی حاصل شود، یکجا روانه بلخ می‌شویم. بر طبق این تدبیر، کدخدا را نزد سردار روانه ساختند. نواب خان سردار به امر سابق الاظهار راضی شد. حاجی خان بعد دریافت این معنی، شاه نظر سلطان پسرش را نزد سردار فرستاد. نواب خان او را مخلع و مستمال ساخته از راهی که آمده بود برگرداند. تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۸

ذکر تفویض داریی ممالک موضوعه خراسان به پادشاه والاحاه تیمور شاه و مرخص شدن آن والادودمان از درگاه عالم‌پناه

چون بعضی از رؤسای ایلات مملکت ایران و فساداندیشان و کجروشان ولایت خراسان در حین توقف خاقان کشورستان به ولایت هندوستان، سر عناد از گریبان فساد برآورده و با نور محمد خان خوگیا نی - که از جانب امنای دولت خاقانی در بلده مشهد سردار بود - درآویخته و مشار الیه را از ارض قدس مشهد بیرون نموده و گردن نخوت و پندار افراشته و خون دل‌های مظلومان را حنای دست اقتدار پنداشته، غبار فساد انگیزه بودند، در هرات درویش علی خان اویماق نیز مصدر بغی و نفاق گشته، پیوسته هوای مخالفت و نافرمانی در سر و همواره به خاطر فتنه‌مآثر داعیه شور و شر مضمهر داشت و هر روز با سرداران و عمال هرات بغی ورزیده رایت تکبر و خودسری می‌افراشت. بنابراین در این اوان رأی مصلحت‌پیرای خاقانی - که گنجور اسرار فراست و کاردانی و دستور رموز سلطنت و جهانبانی است - اقتضای این فرمود که زمام مهمان‌روایی ممالک موضوعه خراسان را به کف اختیار و قبضه اقتدار پادشاه خورشید کلاه تائیدسپاه، تیمور شاه - که در هر کار مؤید به تائیدات کردگار و سرپنجه طالع خورشیدمطالعش عقده‌گشای امور دشوار داشت - سپارند و رتق و فتق مهمات و حلّ و عقد مشکلات و داد و ستد مالیات و عزل و نصب عمال و

سرداران ولایت را الی کنار آب هیرمند، به آن خدیو سرافراز ارجمند واگذارند. لاجرم به اقتضای خرد راه‌نما و صواب‌دید رأی مصلحت‌پیرا، دار السلطنه هرات را مقرر جلوس آن مملکت‌آرا قرار داده و به انجام سامان شایان- که سزاوار شأن آن والا دودمان بود- پرداخته و امرای ضرغام‌پیشه شهادت‌آثار و نویسندگان کفایت‌اندیش صداقت‌شعار تعیین کرده، فرزند سعادت‌مند را به عطای اسباب و اثاثه ملوکانه دل‌شاد و به ترویج احکام شرع مطهر و متابعت اوامر و نواهی خالق اکبر ارشاد فرمودند.

به فرزند گفتا شه بی‌همال که ای آفتاب سپهر جلال

به حق نیت خویش مصروف‌دار به آسایش خلق همت گمار

به تخریب بنیان اهل فساد بکوب آن‌چنان کوس انصاف و داد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۹ که مطلق نماند ز ظالم نشان‌مسخر کند صیت عدلت جهان

به عهد تو باید که ظلم و ستم‌رود سرنگون تا نشیب عدم در جمیع امور به فحوای آیه وافی هدایه «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» عمل‌نمای و ابواب عدل و رأفت بر روی روزگار وضع و شریف و قوی و ضعیف بگشای و در چهارسوی مملکت از دو الف داد و عدالت، دو دار قصاص و سیاست بر پا نموده، کهنه‌گران مردم‌در را چون بز و گوسفند در مسلخ دادرسی سر بریده، بر آن بیاویزی تا ظالمان و سرکشانی که به نخوت و عناد کلاه جباری از سر گردون می‌ربایند، سر اطاعت و انقیاد بر آستان سپهر بنیاد نهاده، دست تعدی و اشتلم از مفارق فرق مردم کوتاه نمایند. بالجمله اعلی حضرت سبحانی بعد از سرانجام اسباب حشمت و کامرانی و تهیه اثاثه سلطنت و خسروانی، آن نوباوه بوستان خلافت و جهانبانی را در کنف حمایت خالق الارض و السموات سپرده، در زمانی که سعادت با ساعت هم‌آغوش و روزگار با فرّخی دوش به دوش بود، از حضور فیض گنجور مرخص نمودند.

روان کرد شاه فرشته‌صفات گرامی خلف را به سوی هرات

مه برج اقبال تیمور شاهز کابل برآمد به صد عزّ و جاه

به فرخ‌ترین ساعتی زان دیار شده بر سمند سعادت سوار

ز بخت جوان خوشدل و کامیاب سعادت رفیق و ظفر هم‌رکاب

به همراه افواج نصرت‌قرین روان گشت سوی خراسان زمین بعد از حرکت پادشاه والاحاه، عرایض صوبه‌داران مملکت پنجاب رسیده و وکلای امرای هندوستان نیز پناه به درگاه آسمان‌جاه آورده عرض نمودند که گروهی از مخالفان ضلالت‌نشان مقهور- که به طایفه سک مشهور و به کثرت جمعیت خود مغرور و فی الواقع که در وفور خیل و حشم از جمیع خیول کفار موفورند- در ولایت هندوستان دست تعدی و تسلط به مسلمین و متوطنین آن سرزمین گشاده و بر امرای آنجا غالب و مستولی گشته، مترددان اسفار و قاطعان براری و بحار را ضرر و آزار می‌رسانند. از اصغای این خبر، نایره قهر و غضب پادشاه هفت کشور مشتعل گشته و استیصال آن گروه باطل‌پژوه پیش‌نهاد همت علیا شده و امثله جلیله به طلب سرداران سپاه منصور- که از حضور موفور السرور [دور] بودند- عزّ صدور یافته، مقرر شد که نامداران عساکر ظفر‌پرور، با لشکر کواکب‌حشر بر جناح سرعت و استعجال، خود را به موکب جاه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۰

جلال و بارگاه دولت و اقبال رسانند.

شه تاج‌بخش سلاطین پناه‌ز هر سو طلب کرد خیل و سپاه

به فرمان شاه سکندر شکوه‌قشونهای هر فرقه و هر گروه

رسیدند از هر طرف فوج فوج چو بحر خروشان که آید به موج

خدیو فلک‌قدر قدسی نژاد به داد و دهش گنج را سرگشاد

ز جود و عطای شه نامور خزاین تهی گشت از سیم و زر

در بیان عزیمت خاقان ممالکستان به جانب ممالک وسیع ممالک هندوستان و انهزام کفره ضلالت‌نشان به نیروی بازوی این برگزیده ملک مَنان

شاهنشاه تائیدسپاه کشورستان بعد از ورود بهادران تهمتن توان و انقضای ایام تابستان، به عزم قشلاق زمستان و قلع و قمع کفار شقاوت‌نشان، سفر خیر اثر ممالک هندوستان را وجه همت والانهمت ساخته در ابتدای موسم خزان به پیش‌خانه‌کشان بارگاه و کارپردازان پیشگاه امر و مقرر فرمودند:

که تا خیمه از شهر بیرون زنند سراپرده بر اوج گردون زنند

فرازند از اطلس و پرنیان ز کابل برون خرگه و سایبان

به فرمان شاه ملایک سپاه به وقت نکو خیمه و بارگاه

ز کابل به بگرامی افراختند به روی زمین آسمان ساختند

به روز دگر، شاه عالی‌تبار به تائید و توفیق پروردگار

در آورد پا در رکاب ستورتو گفتی که موسی برآمد به‌طور

سعادت‌قرین و ظفرهمعنان روان گشت با لشکر بی‌کران بعد از ورود به منزل رهناس، به عرض ایستادگان بارگاه آسمان‌کریاس رسید که در نواحی لاهور موضعی است مشهور به چک‌گرو که در آنجا حوض بسیار وسیعی - که تخمیناً پانزده جریب بوده باشد - از کچ و ساروج ترتیب یافته و کفره و خامت‌مال ضلالت‌شعار در سال یک‌بار از هر ملک و دیار، به طریق استمرار در آن موضع مجتمع گشته، به نهجی که اهل اسلام مناسک حج و عمره را لازم و متحتم می‌دانند، آن گروه باطل‌پژوه نیز غسل کردن را در آن حوض واجب دانسته، با خود روزی قرار داده‌اند که هر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۱

سال در روز موعود، وضع و شریف آنجا رفته غسل می‌نمایند و اکنون قریب به سی هزار کس از هندود تیره‌درون مقهور، برای عمل مذکور بر سر حوض مذکور جمع گشته، مشغول غسل کردن می‌باشند. از اصغای این خبر، استیصال آن طایفه ضلالت‌اثر پیش‌نهاد همت خدیو دین‌پرور گشته، حکم معلی شرف نفاذ یافت که جمعی از امرا و سرداران لشکر ظفرپیکر، با جوقی از افواج بحر امواج، در رکاب نصرت‌انتساب، رایت‌افراز عرصه کفرسوزی شده بقیه خوانین عقیدت‌توأم با بنه و اهالی حرم محترم مرحله‌پیما، پی‌سپردار السلطنه لاهور شوند.

خدیو جهان، شاه نصرت‌یزک ز رهناس شد رهگرا سوی چک

به اندک زمان با سپاه و چشم به سرحد چک گرو زد علم

به تائید و توفیق و فضل‌الهیاراست قلب و جناح و سپاه

وزان سو هندود سیه‌روزگار رسیدند آماده کارزار

دو دریای آهن در آمد به جوش همه کینه‌خواه و همه سخت‌کوش

زمین را ز خون لاله‌گون ساختند یلان از دو جانب به هم تاختند

جهان گشت تیره ز گرد و غبار نمی‌شد به جز برق تیغ آشکار

هجوم نفس بر هوا بست راه‌شد از کشته‌ها پشته‌ها رزم‌گاه

سپاه ظفرجوی فیروز جنگ نمودند بر کافران عرصه تنگ

ز بخت عدو مال خاقان، شکست ییفتاد بر فرقه بت پرست

روان گشت هر گوشه سیلاب خون ز خون سگان شد زمین لاله گون

چو گردید بر مشرکین کار سخت، گریزان ز میدان کشیدند رخت بنای همت سست پیوند کفره بت پرست به سیلاب سطوت پادشاه بهرام صولت شکست یافته، رو از عرصه ستیز و آویز تافتند و مجاهدین رکاب فیروزی مآل - که از مبشر اقبال خدیو بی همال آیه «نَصِيرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» شنیده بودند - به تعاقب مشرکین ضلالت قرین رفته و قریب به ده هزار کس اسیر و مقتول کرده به موکب ظفر کوکب شتافتند و عرصه آن معموره - که از لوٹ وجود کفره فجره به آب تیغ غازیان شست و شو یافته بود - مضرب خیام غازیان ظفر فرجام گشت. اعلام فیروزی انجام اهل اسلام سر به فلک مینافام افراختند. مؤذنان سرکار بر فراز معابد کفار تیره روزگار برآمده و گلبانگ اذان به گوش ساکنان ملأ اعلی رسانیده، نعم البدل صدای ناقوس، طنطنه تهلیل و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۲

تکبیر بلند آوا ساختند. بالجمله شاهنشاه مریخ انتقام بعد از انهزام کفره شقاوت فرجام، عنان اشهب گیتی خرام را منعطف فرموده وارد دار السلطنه لاهور گردیدند و خوانین عقیدت توأم - که با بنه و اهالی حرم محترم در منزل رعتاس، از رکاب فیروزی اساس بازمانده، به تدریج و تآنی قطع منازل و طی مراحل می نمودند - سه روز بعد از ورود موکب فیروز، در دار السلطنه مزبور بر رکاب سعادت انتساب پادشاه موید و منصور رسیدند.

و در این اوان از عریضه زین خان صوبه دار سرهند، به وضوح پیوست که آلاجات و هری سنگه و کوجرسنگه و جسه کلال - که سرداران نامی اهل کفر و ضلال و سرخیل آن طایفه باغیه و خامت مآل اند - بعد از محاربه چک گرو از صدمه سپاه اقبال پی سپر به وادی خذلان و نکال گشته به پامردی فرار، رخت نکبت و ادبار به ولایت سرهند کشیده و در آنجا ابنیه حیات خویش را از سیلاب سطوت شدید الصولت غازیان نصرت اندیش، هشت، نه مرحله دور و حضرت اعلی را متوقف به دار السلطنه لاهور دیده و حشر بسیار و لشکر فزون از شمار - که تعدادشان به یکصد هزار نفر پیاده و سوار می رسید - فراهم آورده، در آن ولایت غبار فساد انگیختند و دیگر هرزه درایان بی آبرو - که تشنه آب دشنه غازیان شهادت خو می باشند - از مواطن و اماکن خود آمده و در آن موضع با آنها یکجا و مجتمع گشته، با مشار الیه در آویخته اند. چون این اخبار از عریضه او به وضوح انجامید، خاقان مؤید کامکار، مساوی چهل هزار سوار جرّار - که هریک قلب شکن لشکری و برهم زن کشوری بودند و در دمی عالمی را زیر و زبر می کردند - از غازیان رکاب فیروزی انتساب انتخاب فرموده، به عزم مخالف گدازی و کفرسوزی الویه فتح و فیروزی برافراختند. نظم

بفرمود شاه فلک طنطنه که در شهر لاهور باشد بنه

پس آنگاه خود با سپاه گران ملک هم رکاب و ظفر هم عنان

برافراخت رایت به عزم نبرد عزیمت سوی ملک سرهند کرد

به دفع هری سنگه و جس کلال بجنبید رایات جاه و جلال

به تعجیل، طی منازل نمودز خورشید و مه گوی سبقت ربود

به روز ششم با سپاه و حشم به سرحد سرهند بر زد علم

چو گشتند آگه گروه سکان که آمد به نصرت خدیو جهان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۳ نمودند با یکدگر اتفاق که ورزند با لشکر شه نفاق

به این عزم، آن فرقه دل سیاه بیستند بر فوج اسلام راه

شهنشاه دین پرور کفرسوز بی باکی قوم برگشته روز

برافروخت نیران قهر و غضب بفرمود نام آوران را طلب

ز دریای لب گشت گوهرفشان به فرمانبران گفت کای بندگان

چو فردا کشد تیغ کین آفتاب در آریم پای ظفر در رکاب

به قتل سکان ضلالت قرین نماییم آهنگ میدان کین

باید که فردا به صحرا روید سپاه ظفر را صف آرا شوید و از زبان الهام بیان به امرا و ارکان دولت ارشاد فرمودند که فردا وقت طلوع آفتاب، غازیان پلنگ صولت شیرافکن و بهادران هزبر سطوت دشمن شکن، تن به زیب جبه و جوشن آراسته، همگی همت به مدافعه اهل کفر و عناد- که فی الحقیقه غزا و جهاد است- مصروف نمایند و یسل سازان جیوش اقبال و صف آرایان جنود دشمن مال به آرایش عساکر فیروزی مآثر جاه و جلال و تسویه سپاه ظفر پناه نصرت مآل پرداخته صفوف رزم و قتال بیارایند.

چو در سخن ریخت از درج لب امیران دانا ز روی ادب

نمودند معروض کشورستان که ای در گهت قبله گاه جهان

سپاه تو منصور و فیروز باد عدویت همیشه سیه روز باد

به فضل و عنایات پروردگار بر آریم از قوم مشرک دمار

به امر خدیو زمان و زمین بر آیم فردا به میدان کین

سپاه عدو را پریشان کنیم حسام یمانی سرافشان کنیم

نداریم جز این به خاطر خیال که بازیم در خدمت جان و مال

در بیان رایت افراختن شاهنشاه هفت کشور به عزم رزم و پیکار کفره برگشته روزگار تیره اختر و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت پیکر و به قتل در آمدن شصت هزار نفر از آن گروه ضلالت پرور

روز دیگر که موکب عالم افروز سلطان روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز، رایت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۴

جهانگیری در ساحت سپهر نیلوفری افراخت و لشکر نورپیکر مهر، صمصام زرین از نیام سپهر کشیده، سپاه دل سپاه هندوی تیره بخت شب را منهزم ساخت، پادشاه موفق منصور نیز به قصد استیصال کفره مقهور، رکاب ظفر انتساب را از پای فلک فرسا، رشک افزای هلال کرده، اشهب گیتی خرام بادپا را به جولان در آورده، رو به مضمار گیرودار نهادند و به تسویه صفوف جدال و توزک و ترتیب سپاه اقبال و پیش بردن توپخانه ثعبان آثار و نواختن کوس رزم و پیکار پرداخته، فرمان دادند که نقاره چیان و دهل نوازان سرکار، کوس و کور که روز کارزار و نقاره جنگ و پیکار را در شش جهت معرکه گیرودار بلند آوا کرده، زهره گداز مخالفان تیره روز و غیرت افزای غازیان مؤید و فیروز سازند و مقرر شد که پلنگ قله شهامت و پردلی و نهنگ لجه شجاعت و عاقلی، دلیر پردل عرصه و غا، ثابت قدم معرکه رزم و هیجا، شاه پسند خان اسحق زبی میر آخور باشی و چرخچی باشی عساکر گردون شکوه، با خوانین و تواین تحت خویشتن به طریق قراولی در پیش سپاه نصرت کیش، رایت تهور و دلیری افرازد و در طرف دست راست مشار الیه، شیر بیشه فراست و فرزاندگی، هزبر معرکه جلادت و مردانگی، محبت خان ضبطیگی، سردار دسته صف شکن، با جمعی از مبارزان تهمتن، به استیصال افواج دشمن پردازد و در سمت دست چپ آن، مقدمه الجیش فتح و فیروزی، ثابت قدم معرکه داروگیر، شاه ولی خان وزیر، با جماعه همیشه کشک و سرداران و سرکردگان سپاه توخی و قشونهای غلجایی و بر درانی و سایر ملازمان تحت خود صف آرای میدان مبارزت و نبرد آزمایی گردد و در عقب شاه پسند خان، قوللر آقاسیان تهمتن توان با غلامان ظفر توأمان قرار گرفته و در عقب آن دسته ظفر پیوسته، نهنگ دشمن آهنگ دریای جسارت و مردانگی، عبد الله دیوان بیگی با منصب داران جماعه فوفلزی و غازیان درانی، لوای فتح و فیروزی برپا سازد و در طرف دست راست خان مزبور، شیر مردان عرصه نام و ننگ و

ثابت‌قدمان مضمار پیکار و جنگ، حاجی نواب خان الیکوزی و عظمت خان علیزی با دسته‌های تحت خویش، پای ثبات و قرار افشوده و در سمت دست چپ مشار الیه، پلنگ قله دلیری رحیم داد خان بارکزی با نصر الله خان نورزی و مجاهدین تحت خود به لوازم امور سپاهی‌گری و مراسم حزم و هوشیاری پرداخته، رعب و هراس در قلوب مخالفان اندازد و مقرر است که بقیه خوانین و سرکردگان نصرت‌اندیش، هریک با مجاهدین و توابعین تحت خویش، به ضابطه و تسویه و ترتیب، ضمیمه صفوف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۵

مرتبه ظفرنصیب گشته، آماده نایره‌افروزی و مهیای کفرسوزی باشند و قبل از صدور حکم اشرف، مرتکب قتال و جدال نشوند و نهجی که امر اقدس به صدور پیوسته، به قانون معهود دسته به دسته صف بسته و تیپ آراسته، همگی همت و جملگی نیت به قلع و قمع کفره سراپا ضلالت گمارند.

به فرمان فرمان‌روای زمان‌همه غازیان ظفرتوآمان

به جوشن تن خویش آراسته ز بخت شهنشه مدد خواسته

به ارشاد خاقان والانژاد کمر بسته هریک به جنگ و جهاد

همه متقی و همه دین‌مدارز تصدیق دل پیرو چهار یار

همه تیغ و خنجر گرفته به کف ز هر سو به میدان کشیدند صف

پس آنگاه با حشمت خسروی بفرمود شه قلب لشکر قوی

درآمد در آن فوج نصرت‌لزوم چو ماه فروزان به خیل نجوم

ز نام‌آوران سپه چند تن که بودند نزدیک شاه زمن

از آن جمله خان معلی جناب شریعت‌شعار و فضیلت‌مآب

که ادریس علم است و تقوی‌شعار بود قاضی عسکر شهریار

دیگر بود خان شجاعت‌پناه‌نشیننده مجلس پادشاه

ندیم جهاندار والانژادامیر وفاکیش صاف‌اعتقاد

که دارد قرابت به این شهریار بود خان فتح الله نام‌دار

شه کامکار سعادت‌قرین‌برازنده تاج و تخت و نگین

نگردد به دشمن چرا فتح‌الحش هست اندر رکاب و جمیع غلامان باشغول نیز، که هریک از ایشان در میدان جلادت صفدری و در بیشه شجاعت غضنفری بود، چون کوه پایدار بر مراکب گردون‌رفتار- که هنگام جولان با کره فلک قمر طابق النعل بالنعل می‌گشتند- سوار گشته، در ظل رایت خدیو سکندر رای داراشکن، چشم به راه سپاه دشمن ایستادند و خسرو بی‌همال بعد از ترتیب صفوف قتال و تسویه سپاه اقبال، همراه هزاران بیشه‌شهامت و تهور و نهنگان دریای بسالت و تفاخر- که بارها از یک‌دیگر قصب‌السبق ربوده بودند- عازم مضمار کارزار گشته و به فز الهی و شکوه شاهنشاهی و توزک شایسته و آئین بایسته، آهسته آهسته یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته به افواج مخالفین بی‌دین رسیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۶ وزان سر هنود سیه‌روز گاربه همراهی لشکر بی‌شمار

به افواج شاهنشاه فتح‌کیش سیاهی نمودند چون بخت خویش

مقابل به افواج شاهی شدند مهیای جنگ آزمایی شدند کفره مقهور- که به قلت سپاه منصور و کثرت متجئده خود مغرور بودند- بی‌محابا به مقابل جنود ظفرانتما آمده، چون ظلمت و نور به افواج قراول عساکر منصور درآویخته، علم خیرگی برافراختند. قراولان موکب جاه و جلال نیز به پشت گرمی اقبال خدیو بی‌همال، پای شجاعت و مردانگی در مقابل آن سرگشتگان بادیه خذلان و

آوارگی افشده و مثل کوه در برابر سیلاب انبوه آن گروه باطل پڑوه، استقامت کرده به لوازم حرب و قتال پرداختند. هنود مقهور که رایت جهل و غرور افراشته و صدمات گلوله‌های بلا را به جان برداشته بودند، با جمعیت موفور غلبه و زور آورده عرصه پیکار و جنگ را بر قراولان موکب اقبال، تنگ ساختند. بیت

چو شاه فلک قدر والا گهرز خدام در گه شنید این خبر
که از کثرت دشمن تیره بخت به فوج قراول شده کار سخت
به تائید و اقبال و فتح و ظفر توجه بفرمود خود پیشتر
بجنید از جا شه عدل کیش شهنک خانه را برد همراه خویش
به پیش صف دسته صف شکن شهنک خانه را کرد دشمن فکن
پس آنکه شهنشه به فرّ و شکوه بیفگند لنگر به میدان چو کوه
ز دنبال فوج قراول ستاد زبان مبارک چنان برگشاد

که سرگرم آتش فروزی شوند به تعجیل در کفرسوزی شوند به مجرد صدور اشارات فیروزی بشارت، آتش افروزان برق سرعت و شهنک اندازان رعد سطوت، سرگرم معرکه نایره افروزی و عدوسوزی گشته، به صدای صاعقه آسای شهنک که مقدمه فنون پیکار و جنگ است، حقیقت آیت کریمه «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» ظاهر ساختند و جزایر چیان شعله خوی قدرانداز و دوراندازان رزم جوی کینه پرداز، مضمون «أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» را خاطرنشان کفره لئیم و دلنشین سپاه غنیم ساختند و آوازه مرگ در شش جهت کارزار انداختند.

شهنک چی چنان آتشی بفروخت که هندو در آن رزمگه زنده سوخت

ز دود تفنگ و شهنک، آفتاب تو گفתי که شد در حجاب سحاب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۷ گلوله چو ژاله به فصل بهار بیارید در عرصه کارزار

به غرّش درآمد نهنک شهنک خروشید باز ازدهای تفنگ

شد از آتش قهر اهل ستیز زمین شعله خیز و هوا شعله ریز

محیط تلاطم درآمد به جوش بیفتاد در هردو لشکر خروش

چنان آتش فتنه گردید تیز که شد عرصه رزم گه رستخیز

ز غوغای جنگ آوران دلیر بلرزید بر خویش، چرخ اثیر سکان ضلالت فرجام لئیم، به هیأت اجتماعی و جلادت عظیم، با سپاه اقبال در آویخته، جلوریز بر سر شهنک خانه صاعقه بار یورش آوردند، لیکن مجاهدین فیروزی قرین، بازوی کشش و کوشش به خصم افگنی و برق افروزی گشاده، به چالاکی و گرم دستی، شهنک خانه را صاعقه بار و دشمن سوز کرده، کفره تیره روزگار را فرصت پیش آمدن و مجال دیده گشودن ندادند، تا این [که] رفته رفته میان آن گروه نکبت پڑوه و عساکر گردون شکوه، نایره جدال به مثابه ای اشتعال یافت که کار پیکار و جنگ از شعله افروزی شهنک و آتش فشانی تفنگ، منجر به آمدوشد ناوک و خدنگ گشته، راز سربسته مرگ از تقریر سفیر تیر به افشا انجامید. پیکان دل دوز خدنگ قضا تأثیر بر تارک مبارزان دلیر دوخته و چون سخن ناصحان در دلهای جنگ جویان دلاور نشسته، مانند مژه چشم عاشق غرق در خون جگر می گردید. بیت

هران تیر کاز شصت پرواز کردنتی را ز پیوند جان باز کرد

به سوی جوانان شمشیر باز شدی نیزه مانند ثعبان دراز

بسی اهل کین را به دشت مصاف سنانهای بی جان بیچید ناف

احادیث دلهای پر کین و جرح سنان در بر روح می کرد شرح

به میدان هیجا ز هر سو سنان زبان می گشودی به طعن یلان

میان غبار سپه، نیزه هانمودی چو انجم به روی هوا

ز بیم سنان نبرد آوران شدی در دل سنگ، آتش نهان القصبه سپاه اقبال، چنانچه قانون و قاعده سپه‌آرایی و ضابطه و آیین نبرد آزمایی است، فوج فوج و دسته دسته به توزک و ترتیب شایسته صف بسته و یسار و یمین آراسته و به ضرب تیر و سنان، رخنه در اساس حیات مخالفان انداخته و آهسته آهسته پیش رفته، چون خیل نور که با سپاه ظلمت دیجور ستیزد، با کفره مقهور درآویختند و به شعله تیغ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۸

آبدار- که هم خاصیت دعای سیفی است- آتش فنا در خرمن حیات کفره ضلالت انما افکنده و اشهب جلادت و مردانگی انگيخته، دست به شمشیر در میان آن گروه باطل پژوه ریختند.

دو لشکر نمودند رو سوی هم کشیدند شمشیر بر روی هم

ز فرط تهوّر در آن رزم گاه بسی سر فکندند بر خاک راه

چو شمشیرها شد به میدان علم، کشیدی بسی سر به جیب عدم

سپاه شهنشه به تیغ دو رونمودند یک روی، کار عدو

در این رزم، شمشیرها کند شده قتل مخالف ز بس تند شد

به اقبال خاقان نصرت پناه سرافشان شده تیغ‌های سپاه سحاب شمشیر صاعقه بار مجاهدین فیروزی قرین، به فرق هر کس از مخالفین و مشرکین بی دین که سایه می گسترده، کالبرق الخاطف لباس وجود بی سودش را سوخته، خاکستری سیاه می گردانید و گرز گران سبک دستان میدان شجاعت از کله خود، کاسه بر سر هنود شکسته و رخساره زرد آن فئه مردود را از خون سرشان گلگون ساخته، دسته دسته و فوج فوج به ملک عدم و طبقات جهنم می رسانید.

به گرز و به مشت و به سنگ و تبر شکستند دست و سر یکدگر

به ضرب تبرزین آهن شکن شده استخوان ریزه اندر بدن

چنان گشت نیران کین مشتعل که شد هندوی تندخوی زحل

به فکر و تحیر از آن ماجرا برآمد بسر دود حیرت به راه

زمین و زمان شد چنان پر فتور که گفתי همین است یوم النشور الحاصل مشرکین ضلالت آئین از لطمات شمشیر و تبر زین مجاهدین فیروزی قرین که مصداق آیه کریمه «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» و بلایی در قتل و رجم شیطان صفتان بی دین بود، سراسیمه و مضطر گشته فریاد این المفر از نهاد آن گروه وخامت اثر به فلک اخضر کشید. آخر الامر تاب مقاومت و طاقت استقامت نیاورده، به فحوای «فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسَرِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ» پای ثبات و قرار کفره ضلالت مقرون، متزلزل و اعلام شوکت و استقلال شان منخفص و سرنگون گردید.

هنود سیه بخت نکبت مآب رمیدند چون سایه از آفتاب

به اقبال شاه سلیمان شکوه فتادند بر خاک و خون آن گروه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۹

نسایم فیروزی شمایم «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» از مهب «وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» بر شقه رایات ظفر طراز ملتزمان موکب والا وزیده و کفره فجره «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» از میدان حرب و جدال، پی سپر به وادی خذلان و نکال گشته و یراق و اسلحه را انداخته و خود را سبک بار ساخته رو به وادی فرار نهادند.

بر آوردن نقد جان ز آن مکان غنیمت شمردند قوم سکان
و لیکن ز بس کشته افتاده بودره رفتن دشمنان بسته بود
درین رزمگه سی هزار از هنود بکشتند افواج نصرت نمود
به نیروی اقبال سلطان دین بشد منهزم لشکر مشرکین
چو کفار، مغلوب و خسته شدند بقیه ز دهشت دو دسته شدند
گروهی به جنگل نموده فرار گروهی برفتند در کوهسار
بدین نوع کردند جنگ و گریز کشیدند خود را از آن رستخیز
قراول سواران روینه تن وزیر و دگر دسته صف شکن
ز دنبال کفار نکبت نشان بگشتند در سمت جنگ آوران
خدایو جهان خود به فرّ و شکوه تعاقب بفرمود در سمت کوه
بیفگند در قله کوه نورتو گفتی که موسی برآمد به طور
به بالای آن کوه، شاه جهان نمودی چو خورشید بر آسمان

جبل شد فروزان ز مالک رکاب تو گفتی برون شد ز کوه آفتاب غازیان موکب ظفر کوکب خاقانی که مانند نزول قضای آسمانی،
بلندی و پستی و فراز و نشیب پیش ایشان یکسان است، بر فراز آن کوه سپهر شکوه برآمده، بازوی دلاوری و کافر کشی گشادند.
کفره فجره نیز به قدر طاقت، مقاومت و پایداری کرده و حرکت مذبوحی نموده و عاقبت تاب ثبات و استقامت نیاورده، مانند
کوکب طالع واژگون و خامت مآل از اوج آن کوه آسمان مثال، رو به حسیض و بال و تیه خذلان و نکال نهادند.

بیت

خدایو جهانگیر گیتی نورد به نام آوران سپه امر کرد
که سازند افواج نصرت یزک ز لوح جهان آیت کفر، حک
بر آرند شمشیر کین از نیام نمایند آن فرقه را قتل عام
به فرمان فرمانروای زمان کشیدند شمشیرها غازیان
تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۰ نمودند حمله به فوج غنیم در آن معرکه گشت جنگ عظیم

سپاه رکاب ظفر انتساب به رجم شیاطین چو تیر شهاب
درین رزمگه رایت افراختند سپاه عدو را فنا ساختند
به جنگ نخستین در آن کارزار بکشتند از کافران سی هزار

بقیه در این دامن کوه نیز گذشتند از زیر شمشیر تیز هندیان سیه روزگار و کفار ضلالت آثار که چون دود دعوی سرافرازی
می کردند، مانند اخگر بی آذر به خاک سیاه یکسان گشتند و آنچه به پایمردی فرار از چنگ بهادران شهادت آثار بیرون رفته امید
خلاص و مناص داشتند، همه چون زاغ و زغن در بیابان بی پایان، طعمه عقاب اجل گردیدند و در این روز فیروز، پادشاه مالک رقاب
و شاهنشاه عالمیان مآب، از وقت طلوع صبح تا حین غروب آفتاب، پای اقتدار و استقلال در میدان حرب و قتال افشوده و به قوت
طالع جهان افروز و مددکاری بخت دشمن سوز، قریب به هفتاد هزار کس از مشرکین تیره روز را روانه دیار عدم و شعله افروز آتش
جهنم گردانیدند و معدودی از زخمیان خسته- که به پای فرار از مضمار گیرودار جسته و سر و دست شکسته، نیم جانی بدر برده
بودند- آنها نیز در بادیه خذلان و گرفتاری، پای فرسود مذلت و خواری گشته و از الم زخمهای کاری، جان به قابض ارواح سپرده،
به عذاب الیم ره گرای طبقات جحیم گردیدند.

مجملاً چون شب بخت هنود مردود در رسید و ظلمت لیل، پرده تیرگی بر چهره روزگار کفار فجار کشید، پادشاه بهرام انتقام با افواج ظفر اعتصام، از میدان جدال و قتال مراجعت به بارگاه اقبال نموده، حکم فرمودند که نهنگان لجه شهامت و مردانگی و پلنگان قله شجاعت و فرزاندگی، شاه ولی خان وزیر و شاه پسند خان قراول بیگی و محبت خان ضبیطیگی - که در سمت جنگل به تعاقب آن سرگشتگان تیه مذلت و آوارگی رفته بودند - معاودت بر رکاب ظفر انتساب نمایند و روز دیگر که پادشاه زرین کلاه مهر به قصد جهان آرای و ظلمت زدایی بر پشت ابلق سپهر نشسته، به تسخیر حصار طارم چهارم پرداخت، خاقان نصرت همعان نیز به عزم تسخیر قلعه آلاجات و استیصال آن کافر شیطان صفات - که طاقت ضرب دست مجاهدین شجاعت کیش نیاورده و راه ظلمت کده خویش پیش گرفته بود - رایت افزاز عرصه دشمن کشی و مخالف گذاری گردیدند و نخست، پرتو ورود در مکانی که اجساد ظلمت نمود و لاشه های کثافت آمود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۱

هنود مردود افتاده بود، افکنده به غازیان فیروزی شعار فرمودند که رئوس منحوس مقتولان کفره بر گشته روزگار را یکجا جمع نموده به شمار در آرند. جان نثاران عبودیت نشان حسب فرمان قضاجریان، به اجتماع رئوس مقتولان پرداخته، سوای زخمیان و مجروحان - که در پس خس و خاشاک جنگل و پناه سنگهای جبل، طعمه عقاب اجل شده بودند - موازی شصت هزار نیزه سر به تعداد در آوردند و شاه ولی خان وزیر نیز که با قراولان تهمتن توان دشمن گیر، به طرف جنگل متعاقب گریختگان رفته بود، او نیز شش هزار نیزه سر از آن گروه ضلالت پرور گرفته، در این مکان به رکاب ظفر انتساب پیوست. خاقان ممالکستان بعد از نظاره رئوس منحوس مقتولان، متوجه قلعه آلاجات ضلالت نشان گشته، به تسخیر آن حصار سپهر آثار پرداختند. آلاجات بر گشته بخت - که قبل از وقت برج و باره قلعه را به توپ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ آراسته، آماده مدافعه و مجادله بود - مجرد رسیدن موکب اقبال، شروع به محاربه و جدال کرده، نایره فساد افروخت. بهادران ناموس جوی با نام و ننگ حمیت شعار - که ریزش گلوله توپ و تفنگ را از قبیل قطرات بارش ایام بهار می شمارند و در همه وقت از قضای آسمانی پای کم نمی آورند - پروایی از آتش افروزی آن سرگشته تیه ضلالت و تیره روزی نکرده و جنبه اقبال ابدی اتصال این سایه ذو الجلال را پناه خویش دانسته و بی محابا پای حصار تاخته، بر سر سواری آن حصن حصین را مسخر ساختند و آلاجات را با زن و فرزند دستگیر و در مطموره زندان مکافات عمل ناشایسته، مقید به غل و زنجیر کرده، به زین خان صوبه دار ولایت سرهند سپرده، به ضبط خزانه های فزون از شمار آن کافر برگشته بخت تیره روزگار پرداختند و سه روز رایت توقف و اقامت در آنجا افراشته و لشکریان را به تخریب بتخانه ها و هدم آن حصار محکم بنا واداشته و ساحت آن کفر آباد را - که ظلمت شرک و ارتداد فرو گرفته بود - به نور ظهور دین برافروخته، بعد از سه روز با بخت فیروز و طالع جهان افروز، رایت رجعت به صوب دار السلطنه لاهور افراختند و در همین ایام فرخنده انجام، زبده آقایان عظام، یاقوت خان خواجه سرا را به علاوه منصب داروغگی دفترخانه معلی، قایم مقام محمود خان قوللر آقاسی - که حسب الاستدعای پادشاه والجاه شاه رخ شاه به دار الملک مشهد مأمور خدمت آن سپهر منزلت و ماذون توقف در آن ولایت شده بود - به رتبه رفیع المرتبه قوللر آقاسی گری عز امتیاز بخشیده به تفقدات گوناگون نواختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۲

رسیدن خبر محبوسی درویش علی خان بیگلربیگی هرات به درگاه آسمان جاه شاهنشاه قدسی صفات

در این اوقات خجسته [سمات] از دار السلطنه هرات، عریضه پادشاه والجاه تیمور شاه به درگاه سلاطین پناه رسید و از مضمون صداقت مشحونش کیفیت فتنه انگیزی و فساداندیشی درویش علی خان بیگلربیگی هرات و محبوس شدن او در مطموره زندان مکافات به وضوح انجامید. شرح شمه ای از این مقال آن که درویش علی خان هزاره قبل از رفتن شاهزاده تائیدسپاه تیمور شاه در

هرات، شیوه عنف و مردم‌آزاری و طریقه ظلم و جفاکاری پیش گرفته، همواره مصدر حرکات ناهنجار می‌گردید و به اقتضای طبع خود پسند، با هیچ‌یک از سرداران هرات موافقت و سازگاری ننموده، صاحب کار دیگر غیر از خود در ولایت نمی‌توانست دید؛ چنانچه در آن اوقات خجسته‌ساعات که مشهد و هرات به تصرف امنای این دولت جاوید سمات درآمد و دولت‌خواهان این آستان سپهر بنیان را آرزوهای دیرینه برآمد، خاقان مؤید کامکار، او را بی‌گلبیگی و انزله خان را در هرات سردار نموده، خود به دولت و اقبال، معاودت به مقر حشمت و اجلال فرمودند. درویش علی خان که به بی‌حسابی و مردم‌آزاری عادت کرده بود و ترک عادت نمی‌توانست نمود،

نیش عقرب نه از ره کین است مقتضای طبیعتش این است بعد از نهضت موکب جهان‌گشا، شیوه جفا- که پیشه قدیمه او بود- پیش گرفته طریقه رحم و انصاف متروک و رویه جور و اعتساف را مسلوک داشت و ابواب رحم و مروت بر روی رعایای بی‌بضاعت و خار آزار و تلخ کامی در پیراهن زندگانی آنها شکسته، آن ستم‌دیدگان بیچارگان را درم‌خریدگان خود می‌پنداشت. انزله خان سردار به معاینه این کردار و رفتار ناهنجار، او را به طریق ترحم و مروت دلالت و از ارتکاب ظلم و ستم سرزنش و ملامت کرده، هرچند خواست که به ملایمت و مدارا دست تطاول و جفای او را از گریبان رعایا و برایای آنجا کوتاه نماید، ممکن و میسر نشد. رفته‌رفته بین الطرفین به ناخوشی انجامید. درویش علی خان به اقتضای طبع بهانه‌جو، با دل آزرده و خاطر افسرده از شهر هرات برآمده، متوجه قلعه‌نو- که خود بنا نموده بود- گشته، طریق کفران نعمت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۳

حق‌ناشناسی پویید و چهر اخلاص را به ناخن عصیان خراشید و صفحه صحیفه عقیدت را به گزلك طغیان تراشید و به قصد پرخاش و نفاق، طایفه هزاره و اویماق را- که زمره کثیر و گروه انبوه‌اند- فراهم آورده و به محال کرخ آمده اقامت ورزید. انزله خان به مجرد شنیدن این خبر، به اجتماع ایلجاری و نوکر پرداخته و فوج قلیلی مجتمع ساخته، به سرداری عتاب خان تایمنی و نیکو خان برادرزاده خویش به مدافعه آن متمرّد بغی‌اندیش فرستاد.

سوی کرخ چون رفت عتاب خان شد آگاه سرحلقه باغیان

وزان سمت او نیز شد رهنورد سر راه آمد برای نبرد

دو فرقه به میدان فرس تاختندز خون تیغ‌ها سرخ‌رو ساختند

شد از هردو سو گرم بازار کین برآورد اجل دست از آستین

نشد آخر الامر عتاب خان حریف گروه تمرد نشان

ز ناچاری از بهر حفظ حیات نمود او هزیمت به شهر هرات انزله خان سردار از معاینه این حال ناچار گشته چگونگی شیطنت و خیرگی آن رهنورد تیه بی‌باکی را با کیفیت واقعه در عریضه‌ای مفصل نوشته، روانه درگاه آسمان‌جاه گردانید.

بعد از رسیدن این خبر به مسامع حقایق‌مجامع شاهنشاه معدلت‌گستر، شاه پسند خان چرخچی‌باشی لشکر ظفرپیکر از موکب نصرت‌اثر مأمور به تنبیه آن متمرّد خیره‌سر گشته، حسب الامر والا در فصل شتا و موسم برودت هوا خود را به دار السلطنه هرات رسانید و چون طرق و شوارع آن حدود به سبب وفور یخ و برف مسدود شده، احدی از پیاده و سواره را راه تردد نبود، بنابر آن شاه پسند خان زمستان در هرات رخت اقامت انداخته، فرصت دادن گوشمال و قابوی جدال و استیصال نیافت و درویش علی خان که از ورود شاه پسند خان اطلاع یافته و رنگ جرأت از چهره همت باخته، مغلوب جنود رعب و هراس و منکوب جیوش خوف و وسواس گشته بود، طایفه هزاره و ایماق را طلبیده و تدارک راه فرار دیده، در آخر زمستان با ایل و الوس خود کوچیده، به سمت مرو شاه جهان شتافت. جماعه هزاره و اویماق که همراه آن مصدر فساد و نفاق رفته بودند، بعد از چند مدت به اقتضای حب وطن، طاقت اقامت در آن ولایت نیاورده، خواهش آمدن به اماکن قدیم نمودند. درویش علی خان که نظر به خبث باطن خویش، از سپاه

نصرت کیش کمال رعب و تشویش داشت و بی‌اتفاق طایفه هزاره و اویماق زیست خود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۴

را نیز دشوار می‌انگاشت، از مشاهده این حال در چهارموجه اضطراب و نکال افتاده و چاره‌ای جز جستن توسل به درگاه والا و اظهار استیمن و استعفا در کار خود نیافته، با رؤسای ایل و الوس مشورت کرده، بهبود خود را در آن دید که عریضه‌ای مبنی بر حیل و معاذیر و مشعر بر عدم گناه و تقصیر و متضمن بر انکار از سوء کردار و شکوه و شکایت از دست انزله خان سردار، به دربار گردون‌مدار نوشته و شاه ولی خان را- که مقرب پایه سریر خلافت مصیر بود- مربی خود نموده، به وساطت او رو به یورت قدیم آورد.

القصه به نهجی که در قید تحریر درآمد، عریضه‌ای به خاقان کشورگیر و مکتوبی به شاه ولی خان وزیر نوشته روانه درگاه آسمان‌جاه ساخت. شاه ولی خان وزیر بنابر داعیه‌ای که همواره مکنون خاطر داشت و احوال او نیز ان شاء الله تعالی در جا و محل خویش گزارش خواهد یافت، به مجرد رسیدن مکتوب درویش علی خان، عریضه او را از نظر فیض اثر حضرت خاقان ممالک‌ستان گذرانیده و از جانب او به زبان مسکنت و بندگی اظهار عجز و سرافکندگی نموده، معروض داشت که درویش علی خان از سوء کردار و بدسلوکی انزله خان ترک وطن و انکار خان‌ومان کرده، جرأت آمدن به هرات نمی‌نماید.

هرگاه به مقتضای ذره‌پروری و بنده‌نوازی، انزله خان از سرداری هرات معزول و خدمت او به شخص دیگر مفوض و مرجوع گردد و خط عفو و بخشش بر جراید زلات درویش علی خان کشیده شود، من تعهد می‌نمایم که بعد از این، خلاف قاعده از او به ظهور نرسد و جز طریق بندگی و خدمت‌گزاری راه دیگر نپوید. از آنجا که همواره همت بلند این خدیو سعادت‌مند، مصروف بر ترفیه حال عباد و مقصور بر سد ابواب فتنه و فساد می‌باشد، به مقتضای فضل و کرم خدیوانه قلم عفو بر زلالت او کشیده، ملتمس شاه ولی خان وزیر را مقرون به عز قبول و شرف انجام فرمودند؛ چنانچه به حسب الاستدعای او، انزله خان مزبور به ملازمت رکاب نصرت آیات مأمور و شاه بیگ خان فوفلزی سردار هرات گشته، مقرر شد که درویش علی خان با طایفه هزاره و اویماق از ولایت مرو شاه جهان کوچیده و به خاطر جمعی تمام به اوطان قدیمه خود آمده، مثل ایام سابق بیگلریگی هرات باشد. مجملاً بعد از رسیدن شاه بیگ خان به دار السلطنه هرات، درویش علی خان هم با ایلات هزاره و اویماقات از یورت مرو شاه جهان کوچیده به جای خود آمده، چند روزی بنابر مصلحت وقت با شاه بیگ خان موافقت و ظاهر داری می‌نمود، تا این که رفته‌رفته با او نیز همان مسلک پیش گرفته به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۵

مضمون این بیت مشهور:

خوی بد در طبیعتی که نشست‌نرود تا به روز مرگ از دست ترک کردار ناهنجار- که عادت طبیعت آن بی‌قرار تلاش بالانشینی و استکبار شده بود- مجدداً باد خودسری و محال‌جویی در دماغ انداخت و گردن معصیت و نافرمانی به کزات و مرات در ولایت هرات افراخت. چون ممالک موضوعه خراسان به نوعی که سابقاً گزارش یافت به شاهزاده تائیدسپاه تیمور شاه مفوض و مرجوع و آن قوت الظهر خلافت و شاهنشاهی، به توقف دار السلطنه هرات- که دهنه عراق و خراسان و سرحد مملکت ترکستان است- مأمور گردید و درویش علی خان از بیم صدمات سطوت آن قهرمان ذی صولت، شرف عتبه‌بوسی و سعادت عبودیت یافته، جبهه سرافکندگی بر خاک بندگی سود. اگرچه در ظاهر بر مسلک قدیم فرمان‌بری و انقیاد مستقیم بود، اما در باطن به مقتضای قساوت قلب و شقاوت ذاتی مصدر مفساد عظیم گشته، راه بغی و عصیان می‌پیمود، چنانچه با رؤسای ایلات هزاره و اویماق هرات اتفاق و آن‌ها را تحریک به سرکشی و نفاق کرده، همواره خیالات محال می‌نمود. لیکن از آنجا که ضمیر منیر پادشاه‌زاده سپهرسریر، از صور الهام نقش‌پذیر است، به مکنون خاطر فسادمآثر، متفطن گشته و از اطوار و رفتار آن مخرب بنای اخلاص و عقیدت، آثار

حرام‌نمکی و مخالفت یافته، به مقتضای مصلحت دین و دولت، او را در دار السلطنه هرات پایبند زندان مکافات فرمودند و عریضه‌ای مشعر بر چگونگی احوال آن سالک مسالک مخالفت و نافرمانی، به خدمت اعلیٰ حضرت ظل سبحانی نوشته، مصحوب محمد خان نایب نسقچی‌باشی و بنیاد خان غلام روانه دار السلطنه لاهور نمودند. بعد از رسیدن چاپاران پادشاه والاجاه، اسلام خان ولد او نیز وارد درگاه خلائق امید گاه گشته، شاه ولی خان وزیر را- که مشیر و مدار المهام و سخنش در مزاج اقدس تأثیر تمام داشت- وسیله و واسطه استعفای مآثم پدر خویش گردانید. شاه ولی خان نیز بنابر رابطه و دوستی قدیم مجددا در خدمت خدیو هفت اقلیم، ملتمس عفو سیّات آن واقعه طلب لئیم شده، عرض او را به خاک پای جواهر آسا رسانید و از دفترخانه سعادت‌آشیانه فرمان عفو تقصیر و رقم ترخیص و تخلیص او از بند و زنجیر، به نام نامی شاهزاده سپهر سریر حاصل نموده به صحابت چاپاران مزبور و اسلام خان مسطور، از لاهور روانه دار السلطنه هرات ساخت.

إن شاء الله المستعان تتمه احوال آن رهنورد تیه بغی و عصیان، در محل خویش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۶

گزارش خواهد یافت.

ذکر تسخیر خطه جنت‌نظیر کشمیر به حسن کوشش نور الدین خان بنی عم وزیر، در سال فرخنده‌فال شانزدهم جلوس این برازنده اورنگ و سریر و به یاسا رسیدن سکه جیون ضلالت‌تخمیر

در این اوان سعادت‌ایاب و زمان فرخنده‌مآب که آغاز سال شانزدهم فرمان‌فرمایی این لشکرکش عرصه جهان‌گشایی و همانا بهار خرمی آثار روزگار دولت این زینت‌بخش اورنگ عالم‌آرایی است، آفتاب عالمتاب زینت‌افزای محمل حمل گشته، بر تو گیتی‌فروزی بر ساحت خطه غربا انداخت و شاهنشاه فروردین، افواج سبزه و ریاحین را به سرداری نور الدین خان نسیم، به تسخیر کشمیر گلشن و استیصال سکه‌جیون هرزه‌درای دی، از ساحت چمن زمن مأمور کرده، نیزه‌داران و خنجر‌گذاران بید و سوسن را در اطراف آفاق متفرق و متعین ساخت و خود با دبدبه جهان‌گیری و گلستان‌آرایی و کوکبه فتح و فیروزی و بوستان‌پیرایی در کمال شوکت و اقتدار بر اریکه لاهور روزگار نشسته به خضارت افسرده‌طبعان چمن و نصارت پژمرده‌حالان گلشن پرداخت.

سلطان گل از کمال اعزازبنشست فرار مسند ناز خدیو کامکار حق‌پژوه یزدان‌پرست نیز نور الدین خان بامیزی عم شاه ولی خان وزیر را با فوجی از افواج مأمور به تسخیر کشمیر و تأدیب سکه‌جیون تیره‌ضمیر- که سر از گریبان شرارت و خودسری کشیده و گردن از طوق اطاعت و فرمانبری پیچیده بود- فرمودند و چندی از سرداران سپاه منصور را به تنبیه کفره مقهور نواح لاهور فرستادند و خود در ولایت مذبور با فرّ و شکوه سلطانی، اورنگ‌آرای نشاط و کامرانی گردیدند.

تبیین این مقال بر سیل اجمال آنکه سکه‌جیون وخامت‌مآل که از جانب امنای این دولت مصون از اختلال، نیابت صوبه‌دار و صاحب کار بلده جنت‌نظیر کشمیر می‌بوده، در اندک زمان مال و مکت موفور و سیم و زر نامحصور فراهم آورده به فحوای «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا غَافِلٌ» سودای تمنای بی‌جا و هوای مخالفت پیدا نمود. به نهجی که سابقا نگاشته قلم حقایق‌انتما گردیده، به اغوای غازی الدین خان، وزیر پادشاه هندوستان، سلسله انقیاد و فرمانبرداری که جبل‌المتین فلاح و رستگاری است، به دست

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۷

جرات و بی‌آزرمی گسیخته، گردن زیاده‌سری و نافرمانی افراشت و به سخن او با جمعیت موفور به سمت لاهور رفته، قدم در بادیه بغی و عصیان گذاشت و از آن زمان تا به این اوان که مدت هشت سال متوالی است، طبل خودسری و یاغی‌گری برملا کوفته، نقش آرزوهای محال بر لوح ضمیر قساوت‌تخمیر می‌نگاشت. چون اولیای دولت جاوید اتصال در این چند سال به سبب وقوع و ظهور بعضی امور که سابقا مرقوم و مذکور شد، او را خلیع العذار و مطلق العنان گذاشته به قلع و قمعش نمی‌پرداختند و گوشمال و

استیصال آن شقی تیره‌ضمیر در عقده تعویق و تأخیر می‌انداختند که شاید رفته به قبح کردار ناسزاوار خود اطلاع یافته ترک شیطنت و محال‌جویی نماید، اما از آنجا که پرده نخوت و غرور حجاب چهره دانش و شعور آن بی‌خرد مقهور شده بود، اصلاً از مستی باده ضلالت و نادانی به هوش نیامده، بلکه آن معنی باعث مزید خیرگی و بی‌باکی‌اش گشته، بیشتر از پیشتر مصدر فساد گردیده راه عناد می‌پیمود، تا این که در این اوان سعادت‌اقتران که خاقان سپهرشادروان ممالک‌ستان از مهم سهرند و گوشمال هری‌سنگ والاجات و کوچرسنگ و جشه کلال و سایر سکان شقاوت‌مآل، فراغ تمام حاصل کرده موازی شصت هزار نفر از آن فته و خامت‌اثر را به قتل آورده مراجعت به لاهور فرمودند، قلع و قمع آن مغرور مقهور را که چون دود دعوای سرفرازی می‌نمود و مطلقاً به قبح کردار خود متفطن نمی‌گشت، پیش‌نهاد همت والانهمت ساخته، دسته ظفرپیوسته همیشه‌کشک را به سرداری نورالدین خان بامیزی، بنی عم شاه ولی خان وزیر، مأمور به چاستیصال آن کافر شقاوت‌تخمیر نمودند. خان مزبور با بهادران منصور از دار السلطنه لاهور برآمده و دست توکل بر جبل‌المتین اقبال بی‌زوال این سایه ذو‌الجلال زده، به سرعت تمام رو به راه کشمیر نهاد و بعد از ورود در آن حدود، با آن خبیث مردود درآویخته و علم شهادت و مردانگی افراخته، پس از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بی‌شمار - که شرح آن باعث گرفتگی خواطر و موجب افسردگی ضمیر است - رایت غلبه و استیلا - افراخت و به یآوری طالع خورشید مطالع خدیو مؤید فیروز، جمع کثیر از نوکران آن خون‌گرفته برگشته روز، قتل و اسیر و خودش را با برادرزاده‌اش دستگیر کرده و دیده خیره آن‌دو خیل ارباب فتنه را از حدقه برآورده، روانه رکاب ظفرانتساب ساخت.

چو آن هردو نسناس حق‌ناشناس به روی سیاه و دل پر هراس

رسیدند در بارگاه جلال‌چنین داد فرمان، شه بی‌همال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۸ که آن هردو را زیر فیل افگندبه خاک هلاکت ذلیل افگند

به حکم جهان‌داور بی‌عدیل‌فگندند آن هردو را زیر فیل شهنشاه قدرقدرت، بعد از سیاست آن کافر سراپا ضلالت، نورالدین خان مزبور را به حضور فیض گنجور طلبیده، بلند خان سدوزی را به صوبه‌داری خطه جنت‌نظیر کشمیر سربلند فرمودند.

در بیان فسادانگیزی چرتنه سنگ برگشته‌روزگار و مأمور شدن سپاه نصرت‌شعار به استیصال آن کافر شقاوت‌آثار و وقوع محاربه فیما بین او و غازیان فیروزی‌نشان و ذکر دیگر صادرات و واردات آن زمان

در این اوان خجسته‌اثر به مسامع حقایق مجامع شاهنشاه هفت کشور رسید که چرتنه فسادپیشه تیره‌روزگار، بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار - که در وسط جنگل‌های دشوارگذار دارد - سر‌تمرد و خودسری از گریبان خمول برآورده، به رعایا و مترددین آن دیار و سالکان مسالک براری و بحار، ایذا و اضرار می‌رساند. از آنجا که قلع و قمع ارباب شر و شین، در شریعت جهان‌داری فرض عین می‌باشد، حکم جهان‌مطاع شرف‌نفاذ یافت که سید رحمت‌خان، سرکرده دسته ظفرپیوسته طایفه توخی، با مجاهدان تحت خویش، همت به تنبیه و تأدیب آن کافر باطل‌اندیش گمارد و به سرعت تمام در موضع جک‌گرو - که مسکن اوست - رفته، دمار از کفره برگشته‌روزگار برآرد. خان مذکور از شهر لاهور برآمده، به تعجیل تمام و سرعت مالا‌کلام، راه مقصد پیمود و بعد از ورود به محال آن مردود نکبت‌پژوه، در قلعه بایری - که مشهور به رباط و واقع به سمت دامن کوه بود - سنگر بسته به عزم دشمن‌سوزی و کینه‌توزی نزول نمود.

چو آگاه شد چرتنه رو سیاه که آمد به تدمیر او فوج شاه

ز مأوای خود با گروه کثیر برآمد به عزم شناخت دلیر

درآورد سر از گریبان شرنهاد از حد خود قدم پیشتر

شد آماده عرصه گیرودار‌فروزان نمود آتش کارزار

دلیران توخی چو شیر دلیر نکردند پروا ز شمشیر و تیر
به میدان کین مرکب انگیختند به آن تیره بختان در آویختند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۹ گرفت آتش فتنه بالا چنان که شد رنگ خور زرد بر آسمان

به گوش دلیران میدان جنگ پیام اجل می‌رساندی تفنگ آخر کار، بهادران فیروزی‌شعار، از آتش‌افروزی کفره تیره‌روزگار، پروا ننموده و سپندوار در میان نایره پیکار درآمده، بیرق فتح و فیروزی افراختند و آن تباه‌اندیشان را مانند اندیشه ایشان، پاشان و پریشان ساخته و جمع کثیر را چون سایه بر خاک هلاک افکنده، در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته، خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند. چرتة فسادپیشه بعد از حدوث این سانحه، با بقیه کفره ضلالت‌پرور- که از آن معرکه قیامت آشوب جان مفتی بدر برده بودند- افتان و خیزان به صد تک‌وتاز و سرگشتگی، پی‌سپرتیه نکبت و آوارگی گشته، خود را به ظلمت‌کده خویش رسانید و تا مدتی در زاویه ضلالت و ناکامی نشست و در آن نکبت‌کده را بر روی خود بست. سید رحمت خان مزبور بعد از انهمام آن متمرّد مقهور، دست از دامن حزم و احتیاط برداشته و قلعه‌ای موسوم به رباط را که سنگر بسته بود، گذاشته در میدان مسطح صحرا و ساحت بیابان بی‌پایان وسیع الفضاء، لنگر استقامت و بار توقف و اقامت انداخت و به اقتضای کم‌تجربگی و ناعاقبت‌بینی، چشم از مآل حال و خاتمت کار پوشیده و از مکر و تزویر معاندان شقاوت‌قرین نه‌اندیشیده، به لوازم حزم و هوشیاری- که یکی از ارکان اربعه سرداری و واجبات قوانین فراست و سپاهی‌گری است- پرداخت؛ چنانچه مخالفین مقهور، از غفلت و بی‌پروایی خان مذکور اطلاع یافته و خون فاسد در ابدان ایشان به هیجان آمده و سودایشان به قصد شیخون طغیان نموده، سرخیرگی از گریبان چیرگی و فرومایگی برآوردند.

ز بی‌باکی لشکر مسلمین خبردار گشتند چون مشرکین

به قصد شیخون سرافراختند کمر بسته در نصف شب تاختند به سرعت و تندی سیل، در ظلمت لیل، خود را به آن خیل رسانیده و دست بی‌آزرمی از آستین خود کامی برآورده، به قتل و غارت پرداختند. القصه وقتی که کار از کارگری تدبیر در گذشته بود، سید رحمت خان مزبور از خواب گران غفلت و بی‌خبری بیدار گشته، دست به مدافعه و پیکار گشود و به اتفاق دلک خان و همدستی معدودی از بهادران ناموس‌جوی حمیت‌نشان، چندان در مقابل کفره ضلالت‌توأمان مقاومت و پایداری نمود که عاقبت به پایه والای شهادت و سرخ‌رویی رسید و بعد از آن دلک خان مزبور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۰

کوشش‌های نمایان به ظهور رسانیده و او نیز در آخر کار به راه خدیو کامکار، نقد جان نثار کرده با موازی یک صد نفر از جماعه توخی رهنورد منزل آخرت گردید. بقیه طایفه توخی از معاینه این حال خود را به سنگری که اول در دامن کوه بسته بودند کشیده، کیفیت واقعه را به عرض ایستادگان بارگاه آسمان‌شکوه رسانیدند. به مجرد اصغای این خبر، شعله غیرت پادشاه هفت کشور فروزان گشته، فرمان واجب الاذعان صادر شد که عبد الله خان دیوان‌بیگی و حاضر خان علیزی و حسن خان الکوزی با دسته‌های تحت خویش به آن صوب شتافته آن جمع لازم القمع برگشته‌روزگار را به سزای کردار ناهنجار رسانند. مشار الیه هم حسب المقرر معمول داشته و خود را به طایفه توخی- که آسیب چشم‌زخم دیده بودند- رسانیده به اتفاق آن گروه متوجه تنبیه چرتة باطل‌پژوه گردیدند و آن مدبر ضلالت آثار بنابر نخوت و پندار- که لازمه بخت‌برگشتگان سیه‌روزگار می‌باشد- به مقتضای نفس اماره و طبع زیان‌کاره عمل نموده، با گروه کثیری از کفره شقاوت‌پژوه در برابر بهادران بهرام‌صوالت کیوان‌شکوه، پای ثبات و قرار افشرد و چون قضیه اتفاقیه سید رحمت خان باعث مزید خیرگی و موجب ازدیاد و چیرگی او شده بود بی‌باکانه مصدر ترددات نمایان گشته، دست جلادت از آستین تهور برآورد. لیکن بهادران فیروزی‌نشان ترددات ایشان از قبیل حرکات مذبوح شمرده و سرپنجه ستیز و آویز به صید آن روباه‌صفقتان کم‌فرصت تیز نموده، چون شیر ژیان و ببر دمان ناخن و چنگ به خون کفره بی‌نام و ننگ، گلگون و حنایی

رنگ ساختند.

چنان در گرفت آتش گیرودار تو گفتی که شد روز حشر آشکار
سیه گشت در چشم سک‌ها جهان به مردان کین شد قیامت عیان
ز کفار فجار خذلان مآب درین رزم [گه] کشته شد بی حساب
از این سو حسن خان به هنگام جنگ در افتاد از پا به ضرب تفنگ
پس از قتل آن نامور، غازیان برافروختند آتشی آن چنان

که شد نعره الامان الامان برون از نهاد همه کافران و گروهی زیاده از حد، طعمه صمصام سطوت بهادران موید گشته، سر به جیب
نیستی کشیدند و بقیه السیف چون دیدند که در عرصه کارزار از حرب و پیکار مجاهدین فیروزی شعار، جز خوردن زخمهای کاری
بری بر نمی دارند و سوای به قتل دادن خود، کار دیگر نمی سازند، لاچار به پامردی فرار، خود را به پناه اشجار بیشه‌های دشوار گذار
تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۱

کشیده، در قلاع میان جنگل محصور و متحصن گردیدند. القصه از سطوت بهادران نصرت قرین، عرصه زندگی به مثابه‌ای بر
مشرکین ضلالت آئین تنگ شده بود که از دیولاخ کفر و ضلال قدم بیرون نمی گذاشتند و از غایت خوف و وسواس و نهایت رعب
و هراس، از سایه خویش رمیده، از در و دیوار وحشت داشتند و هرگاه احدی از آن فئه شقاوت مقرون از دروازه قلعه یا از انبوهی
جنگل بیرون می شد، مجاهدین نصرت فرجام، به صمصام انتقام، از معموره هستی به مطموره عدم و نیستی می فرستادند. چون هنوز
مردودضال، احوال وخامت مآل را بدین منوال دیده دانستند که زندگی ایشان در آن مکان محال است، لاجرم در ظلمت لیل قلعه را
خالی نموده، قرین مذلت و ناکامی رهگرای بادیه فرار و گم نامی گردیدند.

چو دیدند کفار بی عار و ننگ که دیگر ندارند یارای جنگ
به صد محنت و کلفت و اضطراب نمودند در ظلمت شب فرار
ز بعد فرار سکان زان مکان خوانین مزبور با توخیان

بیستند احرام درگاه شاه نهادند روی عقیدت به راه آن مدبر تیره یام، بعد از معاودت لشکر ظفر فرجام، مراجعت به ظلمت کده خویش
کرده به وسوسه دیو پندار و غرور، دوباره مصدر مردم آزاری و شر و شور گردید. نظم.

ز برگشتن لشکر کینه توز چو بگذشت اندر میان چند روز
از آن تیره بخت ضلالت اثر به عرض شهنشه رسید این خبر

که بار دگر چون شرر جسته است به هنگامه جویی کمر بسته است

ز افراط جهل و وفور غرور دوباره شده مصدر شر و شور بعد از شنیدن این خبر، پاشاه ذره پرور مرحمت گستر، امر و مقرر فرمودند
که محبت خان ضبطیگی با دسته صف شکن به موضع امن آباد رفته و بر بالای پشته بزرگی - که به این طرف قلعه مزبور واقع است -
سنگری در کمال متانت و استحکام بسته، سد راه کفره ضلالت شعار گردد و فیما بین هریک فرسخی از فراسخ، کشک چپ و
چوکی دار و مستحفظ نشانیده، به محافظت طرق و شوارع و محارست اموال و ائقال مترددین و سکنه آن سرزمین، قیام و اقدام ورزد
و داد خان ماکو نیز به صوب ظلمت کده چرته سنگ باطل ستیز رفته، داد جلادت و مردانگی داده و در کمین او بوده هر جا که او را
بیابد، همت به گوشمال و استیصالش گمارد. مشار الیها به مجرد صدور اشارت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۲

فیروزی بشارت خدیو مؤید، عزیمت سمت مقصد نموده، هر کدام به انتظام خدمات مقرر و انصراف مهمات مأموره پرداختند.
بشد ضبطیگی مرخص ز شاه سوی ایمن آباد سر کرد راه

به تعجیل شد داد خان هم روان که بندد سر راه بر دشمنان مجملا در حینی که چرته فساداندیش از نکبت کده خویش برآمده طریق راهزنی و سرقت می‌پیمود، خان مزبور به سروقت او رسیده، نایره جنگ و جدل مشتعل گردانید. آن کافر سراپا ضلالت - که تاب ثبات و استقامت از حوصله طاقت افزون می‌دید - روباه‌آسا در پناه اشجار جنگل خزیده، جمعی از تفنگچیان قدرانداز چابک‌دست را در زیر شاخسار اشجار، به کمین بهادران فیروزی‌شعار نشانید. داد خان - که رغبت و شغف بی‌پایان به احراز رتبه شهادت و غزا و آرزوی جان‌فشانی در راه خدیو کشورگشا داشت و سربازی را در راه پادشاه حقیقی و خداوند مجازی پیرایه مباهات و سربلندی و مایه سعادات و ارجمندی می‌دانست - عنان تمالک و تماسک از کف داده، به تعاقب آن سراپا حیل در میان جنگل تاخت و با وصف این‌که در آن جنگل از کثرت اشجار و وفور آب و دلدل، عبور لشکر صعب و دشوار بود، خان مزبور احتیاط نکرده و از طریق حزم و دوربینی - که من جمله فرایض امور سپاهی‌گری و سرداری است - دورافتاده بی‌بلد و رهنمون، به تعاقب آن کافر ضلالت‌مقرون پرداخت و بعد از رسیدن به راه صعبی - که اصعب طرق و شوارع جنگل بود - کفره شقاوت‌آثار، ز پناه اشجار دست جرأت به مدافعه و پیکار گشوده و به یک‌بار شعله‌افروز چندین هزار تفنگ گشته، آتش بیداد در میان جنگل انداختند و از شاخسار اشجار، حقه‌های باروت را بر مفارق مجاهدین شراره‌ریز کرده، روی هوا را چون بخت سیاه خویش تیره‌وتار ساختند. آن خان سعادت‌توأم، پا بر سر جان محکم نموده و سینه را سپر صدمه آن قضای مبرم کرده و دست از جان شسته، بی‌محابا رایت زد و خورد افراخت. تا جان در بدن و رمق در تن داشت، پای همت از آن آشوب‌گاه قیامت علامت، پس‌نکشیده، انجام حال، نقد جان در راه خدیو جهان و جهانیان باخت. بهادران همراهی او به دشواری و صعوبت بسیاری از آن معرکه محشر آثار به سعی و تردد بسیار مراجعت نموده، خود را به اردوی کیهان‌پو رسانیدند. آن سرگشته تیه ضلالت و سرگردانی، از معاینه کشته شدن سید رحمت خان توخی و وقوع این قضیه - که از قضایای آسمانی بود - خیره‌سر و دلیرتر گشته و متهورانه به قصد تاراج و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۳

تطاؤل، رخس یغما و چپاول به سمت امین‌آباد انگيخته، اموال سکنه آنجا را نیز تاخت‌وتاز نمود. محبت خان ضبطیگی که از حضور فیض گنج‌ور پادشاه خورشید‌طالع مأمور به محافظت و محارست طرق و شوارع گشته و بر پشته بزرگی - که به این سمت امین‌آباد واقع است - سنگر بسته و در آنجا نشسته بود، از دست‌برد آن ره‌گرای بوادی گمراهی، اطلاع و آگاهی یافته، به تعاقب پرداخته و مال سکنه امین‌آباد را با موازی سی نیزه‌سر، از آن گروه نکبت‌اثر گرفته و مراجعت به سنگر کرده، اموال را تمام و کمال به صاحبان مال داده و عریضه‌ای متضمن و محتوی بر سرگذشت احوال و مشعر و مشتمل بر مزید خیرگی کفره ضال، به ایستادگان پایه سریر جاه و جلال نوشته به درگاه اعلیٰ فرستاد.

ز ناپاکی چرته تیره‌روز‌چو گردید آگه، شه کفرسوز

زبان زده آتش غیرتش شد افراخته رایت شوکتش

به تنبیه آن مفسد بی‌حیا برآمد ز لاهور کشورگشا از آنجا که چرته فسادپیشه باطل‌اندیش، نیروی طالع خورشید‌مطالع خدیو نصرت‌کیش و سطوت و صلابت عساکر ظفر‌مآثر را بارها در معارک رزم و هیجا آزموده بود، قبل از ظهور طلیعه موکب فیروز، از سطوت اقبال شاهنشاه کفرسوز، جگر باخته به پایمردی فرار خود را به نزد کوچر سنگ رسانید و به اتفاق کوچر خائب و خاسر، قرین مشقت و بخت‌رمیدگی، به هزاران محنت و سرگشتگی، رهنورد بادیه مذلت و آوارگی گشته، رخت نکبت و خسران به دار الامان ملتان کشید. حضرت اعلیٰ شاهی ظل‌اللهی، چند منزلی به تعاقب او شتافته و اثری از آن مفسد هنگامه‌جو نیافته مراجعت به دار السلطنه لاهور فرمودند و چون ایام زمستان به انتها انجامید، طلیعه موکب سلطان بهار نزدیک رسیده بود، رأی جهان‌آرا چنان اقتضا نمود که الویه نهضت و اعلام معاودت به جانب دار السلطنه کابل برافرازند و اشرف البلاد احمد شاهی را به میامن قدوم میمنت‌لزم، رشک بیت الشرف خورشید سازند. بناء علی هذا محبت خان ضبطیگی و مکرم خان برادر بوستان خان مستوفی

الممالک را به جهت آوردن طویله و قاطرخانه به موضع وزیرآباد فرستاده مقرر فرمودند که سورات چیان موکب اقبال نیز منزل به منزل، سورات لشکر ظفرپیکر را به قدر کفاف مهیا و میسر ساخته، تا هنگام ورود عساکر کیوان شکوه نگاه دارند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۴

[وقایع سال هفدهم]

وقایع سال فرخنده فال قوی ئیل ترکی مطابق سنه هزار یکصد و هفتاد و هفت هجری، موافق سال هفدهم جلوس میمنت‌مأنوس

در این نوروز عالم‌افروز که آغاز سال هفدهم لشکرکشی این خدیو موید کفرسوز است، پادشاه طارم چارم و خسروانجم زرین کلاه به تاریخ سیم ماه رمضان سنه ۱۱۷۷ هجری مطابق سنه میمونه قوی ئیل ترکی به میمنت و فرخندگی متوجه دار السلطنه حمل گشته، الویه شعاعی بر اوج سپهر نیلوفری افراخت و به عزم آرایش چارباغ آفاق، به هزاران شکوه و طمطراق، از قشلاق حوت برآمده، عنان یکران عزیمت به جانب ئیلاق بیت الشرف معطوف ساخت و طلیعه صبح نوروزی از افق بهروزی و فیروزی نمایان گشته، صیت آمدآمد موکب بهار، در شش جهت روزگار پیچیده و نسیم شکفتگی و خرمی به ساحت باغ و بستان وزیده، از فیض نظر تربیت نیر اعظم، اشجار بی‌برگ و بار چهار چمن عالم، خلعت سرسبزی و سبزیختی پوشید. مقارن این حال سعادت اشتمال، پادشاه بلنداقبال و برگزیده انظار عاطفت ذو الجلال نیز خورشید آسا، عزم به بیت الشرف والا نموده، مقرر فرمودند که عمله پیش‌خانه ظفرآشیانه، سرادقات جاه و جلال را در موضع شاه‌دره سرکوب بارگاه سپهردوار و همدوش خرگاه گنبد میناکار سازند و جماعه اردوبازار نیز به دستور معهود قبل از اهتزاز موکب مسعود، متوجه منزل مقصود گشته، به گرمی بازار خویش پردازند. پیش‌خانه‌کشان سرکار، حسب المسطور معمول داشته، قبه بارگاه فلک‌احتشام به اوج آسمان فیروزه‌فام برافراختند.

ز زرباف و از اطلس و پرنیان‌شد افراخته خیمه و سایه‌بان

درخشنده شد قبه بارگاه‌چو بر اوج چرخ برین مهر و ماه بالجمله شاهنشاه هفت کشور، تارک اعتبار مکرم خان کلهر را به عطای جیقه مرصع به طراز سرفرازی رسانیده، خان مزبور را به صوبه‌داری ولایت لاهور عزّ امتیاز بخشیدند و در اسعد ساعات و اشرف ازمه و اوقات، افسر خلافت و شاهنشاهی بر سر و لباس سلطنت و جهان‌پناهی دربر نموده و پای همایون فلک‌فرسا به رکاب هلال آسای ابرش جهان‌پیما درآورده، متوجه منزل مقصود گردیدند و بعد عبور از دریای لاهور، به قصد رونق‌افزایی و بهار‌پیرایی دار السلطنه کابل، با فرّ ظلّ اللّهی و شکوه شاهنشاهی،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۵

جاده‌پیمای دولت و اقبال و مرحله‌آرای عزّ و جلال گشته، شکارافگنان و تماشاکنان، طریق توفیق می‌پیمودند و به تأنّی و وقار، طی منازل و قطع مراحل می‌فرمودند، تا این که به هم‌عنانی تأییدات خالق لایزال، قرین دولت و اقبال به دار السلطنه کابل نزول اجلال نموده، سکنه آن مکان را به انواع رأفت و مرحمت آسوده‌حال و مرفه البال نمودند.

در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار به تنبیه فساداندیشان کفره ضلالت‌شعار و نهضت حضرت اعلی شاهی به صوب اشرف البلاد احمد شاهی و رفتن جنود قاهره به تأدیب عنایت هزاره

در این ایام سعادت‌انجام خجسته آثار، به اظهار مخبران صادق الاخبار و اخبار راستی‌پیشگان درست‌گفتار، چگونگی احوال ممالک وسیع المسالک هندوستان، بدین منوال معروض باریافتگان پایه سریر دولت و اقبال گردید که سرکشان کفره ضلالت کیش و مفسده‌جویان واقعه‌طلب باطل‌اندیش، بعد از معاودت موکب ظفرپرور، پا از گلیم پایه‌شناسی فراتر گذاشته، مکرم خان کلهر

صوبه‌دار لاهور را به قتل آورده‌اند و آن گروه شقاوت‌پژوه را به این جهت دود نخوت به سر پیچیده و با متجندۀ موفور به سمت ولایت سرهند حرکت نموده و به زین خان صوبه‌دار آنجا نیز درآویخته، ابواب و بال و نکال بر روی خود گشاده‌اند. پادشاه موید کامکار به مجرد استماع این اخبار، خان جان خان سردار با قشونهای قزلباشیه، تحت مراد خان و دسته ظفرپیوسته جوانشیر و سپاه پشاور و بردرانی، مأمور به قلع آن جمع واجب القمع نموده، حکم فرمودند که مشار الیه بر جناح استعجال متوجه استیصال کفره ضال گردد و بعد از رفتن خان جان خان سردار، خود نیز در فصل پائیز از دار السلطنه کابل برآمده و عنان توسن اقبال را به صوب اشرف البلاد احمد شاهی انعطاف داده، در اندک زمانی قلعه مزبور را از فرّ قدوم میمنت‌لزوم، سرکوب حصار افلاک و شرف‌بخش مرکز خاک ساختند و بعد از ورود در آنجا به مسامع حقایق مجامع والا رسید که سرگشته هامون شقاوت و بی‌خردی، عنایت حاکم هزاره ده‌کندی- که فیما بین هرات و احمد شاهی ساکن است- سر‌تمرد و بی‌آزرمی از گریبان خمول و گم‌نامی برآورده، راه بغی و عصیان می‌پوید و به خیال محال و تمنای بی‌جا پا از حد خویش فراتر و پیش‌نهاد و از شاه‌راه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده، مصدر حرکات ناهنجار می‌گردد و بالفعل هم که قلعه احمد شاهی مرکز رایات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۶

فلک‌فرسای ظل‌اللّٰهی گشته است، از بیهوشی نشأ نخوت و پندار و بیخودی باده غفلت و استکبار به خود نیامده، بیشتر از پیشتر بر معصیت و نافرمانی اصرار می‌نماید. بعد از اصغای این مقال، شحنة قهر پادشاه فیروزی‌بهر، به استیصال آن خبیث و خامت‌مآل، فرمان داده مقرر شد که عظمت خان عزیزیی مخاطب به حاضر خان و شاه ولی خان وزیر با جمعی کثیر، رایت شهامت و مردانگی به قلع و قمع آن سرگشته تیه ضلالت و آوارگی برافرازند.

مقرر شد از شاه یزدان‌شناس که افواج منصور نصرت‌اساس گمارند همت به قمعش چنان که عبرت بگیرند دیگر کسان نمایند او را چنان پای‌مال که گردن‌کشان را شود گوشمال به فرمان فرمان‌روای زمان به تأدیب او رفت فوج گران چو افواج شاهی به آنجا رسید عنایت، سپه بر سر ره کشید قدم در طریق تهوّر نهاد دلیرانه در عرصه کین ستاد نمود از یلی سینه خود سپر نکرد از سپاه شهنشه حذر گروهی که بودند همراه او همه همچو او خیره و تندخو همه کینه‌کوش و نبرد آزمایه غرق آهن ز سر تا به پا همه دل سیاه و همه سخت روی همه رزم‌خواه و همه فتنه‌جوی چه گویم از آن قوم نکبت‌سرشت که هستند در چهره چون غول زشت

همه دیوسیرت، همه بدنهاد همه اهرمن‌پیکر و ددنژاد جمیع آن جماعت وخیم العاقبت قلماق صورت و کریه‌منظر و ذکور و اناث آنها چون حشرات الارض مخلوط و مربوط با یکدیگر می‌باشند، گویا غارس نهال خلقت بشری، شجره وجود بی‌سود آن گروه مردود را از بدو ایجاد و آفرینش بی‌برگ و بار جوهر آدمیت و دانش آفریده و دهقان قضا تخم و جاهت و انسانیت در زمین طینت آن قوم دد خصلت نیفشانده و مصوّر صنع در چهره‌سازی آن گروه، قصد شبیه‌کشی صورت انسانی نکرده، نظم.

زن و مرد آن قوم خسران‌مآل همه بی‌نصیب از جمال و کمال

تمامی تهی‌دست نقد شعور همه از ره عصمت و عقل دور خلاصه سخن این که آن خون‌گرفته بی‌خرد، با چنین اشخاصی که پای کم از دام و دد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۷

نمی‌آوردند، در مقابل بهادران فیروزی‌شعار، قدم ثبات و قرار افشوده، دست جرأت و جسارت از آستین خیرگی و جلادت برآورد. لوای تهور برافراشتند به جان صدمه گله برداشتند
ز کینه همه مرکب انگیختند به افواج شاهی در آویختند از معاینه خیرگی و مشاهده این چیرگی، عرق غیرت و مردانگی نهنگان شجاعت و فرزانی حرکت نموده، صمصام خون‌آشام از نیام انتقام برآوردند و حمایت اقبال خلیفه زمان و زمین را که در صیانت بنده‌های عقیدت‌آئین هم خاصیت حفظ و حراست حضرت رب العالمین است، ممد و معاون خویش دانسته پای زد و خورد افشردند.

دو فوج از دو جانب به هم تاختند لوای زد و خورد افراختند
دو فرقه به هم چون در آویختند، بسی خون به فرش زمین ریختند
نمودند کاری در آن کارزار که شد روز روشن چو شبهای تار
در این رزمگه غازیان عظام کشیدند از مفسدان انتقام
به فرق عدو آزمودند تیغ‌شدی تیغها سرفشان بی دریغ
اگرچه سپاه شه دین‌پناه جلادت نمودند در رزمگاه
و لیکن سپاه عدو هم ز بیم نمودند سعی و تلاش عظیم
شدند آن‌چنان مرتکب در فساد که دادند آخر سر خود به باد
عنایت چنان پایداری نمود که گویی تهور ز رستم ربود

سپاهش همه از پی نام و ننگ نمودند مردانه پیکار و جنگ عاقبت عون عنایت ایزد ظفربخش بی‌منت- که همواره در جمیع معارک و میادین یاور و معین بنده‌های فدویت‌آئین این دولت جاوید قرین است- از مکن خفا چهره گشا گشته، نسیم فتح و ظفر از مهب اقبال بر رایت امانی و آمال مبارزان فیروزی‌مآل وزید. عنایت دون‌فطرت شقاوت‌انتما، از مشاهده سطوت و صلابت و استیلای افواج نصرت‌پیرا، سفینه طاقت به گرداب اضطراب داده و لنگر ثبات و استقامت بر گرفته، مغلوب و منکوب ره‌گرای به وادی فرار و آوارگی گردید. نظم

چو اعدا نهادند رو در گریزندیدند در خود مجال ستیز
نبرد آزمایان همت بلند سر ره بر آن قوم کردند بند
کشیدند شمشیرها از نیام نمودند آن فرقه را قتل عام
تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۸ به کشتن ز هر سو گشودند دست به حدی که یک تن سلامت نرست
چو از قتل اعدا پرداختند به تاراج اموالشان تاختند
به دست سپاه شه ملک گیر زن و بچه یاغیان شد اسیر
و لیکن در آن عرصه گیرودار که از کشتگان شد زمین پشته‌وار
نشد از عنایت کسی را خبر که وی را چه آمد در آنجا به سر
به افواج شاهی ظفر داد دست‌یافتاد بر قوم دشمن شکست
وزیر خردمند چون فتح یافت به همراه لشکر به اردو شتافت

در بیان رسیدن آسیب عین‌الکمال به خان جان سردار از کفره ضلالت‌شعار به مقتضای گردش روزگار و توجه خاقان ممالک‌ستان به سمت مملکت وسیع الفسحت هندوستان و معاودت آن حضرت به تأییدات ملک‌منان

خان جان خان سردار- که از دار السلطنه کابل مأمور به تنبیه و تأدیب متمردان شقاوت‌مآب ممالک پنجاب گشته بود- بعد ترخیص از بارگاه اقبال بر سبیل استعجال، متوجه استیصال کفره ضال گردیده و نخست به نیروی بازوی شجاعت، غلبه و استیلای تمام بر آن گروه سراپا ضلالت یافته، تن‌های آن زیاده‌سرا را- که متحمل بار گران سر بودند- سبک‌بار ساخت و بر چندین حصن حصین، که به تصرف مشرکین بی‌دین درآمده بود، دست یافته و کوچ بر کوچ به ولایت سیالکوت شتافته، رایت فتح و فیروزی افراخت. بعد از انهزام کفره مقهور، به حسن دلیری و شجاعت خود مغرور گشته و خاطر از دغدغه آن فئه سیه‌باطن جمع و مطمئن ساخته، به لوازم احتیاط و هوشیاری- که رکن اعظم امور سرداری و سپاهی‌گری است- نپرداخت. آن سرگشتگان تیه نکال و گمراهی، از بی‌پروایی و غرور خان مزبور اطلاع و آگاهی یافته، موازی هشت هزار سوار جزّار، به گام جرأت و جسارت معاودت نموده، غبار فساد انگیختند و به حسب تقدیر در حینی که جمعیت خان جان خان متفرق گشته و مردمش برای تحصیل کاه و علف هریک به سمتی رفته بودند، از اطراف و جوانب خودنمایی کرده، به بهادران خارج سنگر آویختند.

سردار مزبور از مشاهده خیرگی هندو مقهور، فیض‌طلب خان محمودزیی پسر عبد الصمد خان را به مدافعه آن گروه فرستاده، خود متوجه جمع‌آوری بقیه مردم سنگر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۹

گردید. کفار ضلالت‌شعار، تا به هم جنبیدن سردار، فیض‌طلب خان مزبور را به حمله اول از پیش برداشته و جلوریز متعاقب او داخل اردو گشته، علم چیرگی افراشتند. در آن حیص و بیص مردمی که نه جوهر حمیت و مردانگی و نه هم بهره از گوهر بی‌بهای غیرت و فرزاندگی داشتند، به مجرد وقوع آن حال، اسباب و اموال خود را گذاشته، از آن معرکه ستیز و آویز که فی الحقیقه نمونه روز رستخیز بود، عنان به وادی گریز تافتند و هریک سر خود را گرفته به راه بی‌ناموسی شتافتند و پرده عرض سپاهی‌گری دریده، توفیق دفاع و جدال نیافتند و به این سبب سلک جمعیت سردار از انتظام افتاد و بی‌کوشش و آویزش، لشکرش رو به انهزام نهاد و زیاده بر دویست سیصد سوار با او نماند. الغرض مخالفان تیره‌اختر، از مشاهده بی‌غیرتی آن لشکر، دلیرتر و خیره‌سر گشته، دست جرأت و جسارت به قتل و غارت گشادند. سردار مزبور نیز از معاینه این حال، بر آوردن نقد جان را از آن معرکه سراسر بلاغنیمت شمرده، به مضمون «الفرار مّا لا یطاق من سنن المرسلین» جنگ گریزکنان، خود را به مردم خویش رسانید و در این قضیه قریب به یک کرور روپیه تخمینا از او و مردم اردو به غارت و تاراج رفته، معزی الیه با معدودی متوجه الکای پیشاور گردید. به مقتضای گردش افلاک، در این سال آسیب چنین عین الکمال به بهادران فیروزی‌مآل که باعث کسر شأن بود رسید. نظم

چو بشنید خاقان یزدان‌پرست که خورد از عدو خان جان خان شکست

بفرمود رایش چنین اقتضا که خود بفرازد به دولت لوا

شود رهگرا سوی هندوستان برآرد دمار از همه سرکشان

لهذا شه‌نشاہ مالک رقاب طلب کرد افواج را در رکاب

ز هر گوشه شد جمع، خیل و سپاه‌چو افواج انجم به اطراف ماه

قشونها ز هر سو چو گرد آمدند سراپرده شاه بیرون زدند

به شمشیر صولت به فصل خزان کمر بست بر عزم هندوستان

ز خورشید و مه گوی سبقت ربوده تعجیل شه قطع ره می‌نمود

به کابل رسید و به سرعت گذشت روان جانب ملک پنجاب گشت بعد مرور و عبور لشکر منصور از درّه خیبر، خان جان خان سردار از الکای پیشاور بر سر راه موکب ظفرپرور شتافته، به وساطت مقربان پایه سریر خلافت، جبهه‌سای عتبه عبودیت گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۰ چو از خوف خاقان یزدان‌شناس دلش بود مملو ز رعب و هراس

به درگاه خاقان گردن‌فراز نمود التماس از طریق نیاز
 که ای پادشاه تفضل شعارتویی سایه رحمت کردگار
 خطا کرده‌ام، عفو تقصیر کن نظر بر قضایای تقدیر کن
 چو شد ملتمس بهر عفو گناه گذشت از گناهش شه دین‌پناه

به پابوسی شاه شد مفتخر بر آمد ز تشویش و خوف و خطر الحاصل، شهریار عادل عیب‌پوش و خدیو باذل دریا دل عذرنیوش، با
 جیوش بحر خروش و عساکر کینه‌کوش، به همعنانی تائیدات خالق اکبر، داخل الکای پیشاور گشته و سایه رأفت و عاطفت و ظل
 مرحمت و عنایت، بر مفارق وضع و شریف آن ولایت انداخته، مقرر فرمودند که جمعی از بندگان جان‌نثار به کنار رودخانه اتک
 رفته و از اطراف و جوانب کشتی‌ها را طلبیده، جبری در نهایت استحکام و وسعت چون کهکشان فلک بر آب اتک بندند.

به فرمان خاقان نصرت یزک‌بستند پل چون به رود اتک
 به تائید حق شاه مالک‌رقاب در آورد پای ظفر در رکاب
 گذشت از اتک با جنود ظفر معین سپاهش قضا و قدر
 به اندک زمان با جیوش و حشم به سرحد پتیاله بر زد علم
 ز کفار فجار نکبت‌اثر در آنجا ز سرهند آمد خبر
 که زین خان مهمند را کشته‌اند تنش را به خون سر آغشته‌اند

از این گفتگو قهرمان زمان شده خشمگین همچو شیر ژیان امرا و ارکان دولت را به حضور لامع النور طلبیده، فرمودند که مطمح نظر
 اصابت‌اثر نواب همایون ما آن است که از این مکان به همعنانی تائیدات ملک مئان کوچ بر کوچ متوجه سرهند شویم و دمار از
 روزگار کفره بی‌ننگ و عار- که سر خیرگی و بی‌شرمی مجدداً از گریبان خمول و بی‌آرزمی برآورده‌اند- برآوریم، بلکه این دفعه
 نام و نشانی از آن گروه باطل‌پژوه نگذاریم و قاطبه را بی‌دریغ از زیر تیغ بگذرانیم، زیرا که این طایفه بی‌حیا با وصف این که بارها
 در معارک رزم و هیجا و میادین حرب و وغا خود را آزمودند و ضرب دست سپاه ظفر پیوست را به کرات و مرات خورده‌اند، باز
 ترک زیاده‌سری و فسادانگیزی نمی‌نمایند و خودنمایی و فتنه‌جویی را رشد و جوهر می‌دانند. نظم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۱ همان به این که فرقه را بی‌دریغ چنان بگذرانیم از زیر تیغ
 که یک تن از آنها نماند بنام‌شود عبرت فتنه‌جویان تمام
 ز روی غضب قهرمان زمان چو این گفتگو کرد با بندگان
 امیران دانا ز روی ادب گشودند در خدمت شاه، لب
 نمودند عرض از ره اختشاع که شاه! بود حکم والا، مطاع
 به فرمانت، ای شاه عالم‌پناه! رباییم از فرق دارا کلاه
 ببندیم فغفور را دست و پایاریم در درگهت چون گدا
 بگیریم، ای شاه فیروزبخت! به امرت ز خاقان چین تاج و تخت
 به ما بندگان گر شود امر شاه، ز قیصر ستانیم تاج و کلاه
 ببندیم بر قتل دشمن کمر نیچیم از خدمت شاه سر
 نداریم اگرچه ز حکمت گزیرولی وقت بگذشته و گشته دیر
 همان به که فسخ عزیمت کنی به سال دگر زود حرکت کنی
 بر آری دمار از گروه سکان‌مسخر کنی کل هندوستان

ز یک سو هوا گرم گردیده حال ز یک سو شده موسم برشکال
 ز روی کرم، شاه نصرت شمول بفرمود عرض امیران قبول
 به تائید و توفیق و فضل الهی پتیاله عطف عنان کرد شاه
 تماشاکنان و شکارافکنان به کابل درآمد به اندک زمان
 ز یمن قدوم سعادت لزوم شد آن سرزمین رشک هر مرز و بوم

[وقایع سال هیجدهم]

گزارش وقایع سال هیجدهم از فرمان‌فرمایی شاهنشاه دوستان نواز اعداگاز و نگارش صادرات و واردات این سال میمنت آغاز بر سبیل اجمال و ایجاز

در این اوقات خجسته‌ساعات که دار السلطنه کابل مرکز رایات عالیات گردیده و کوکبه بهار سال هژدهم جاه و جلال این سایه ذو
 الجلال، از سواطع دولت و اقبال، به بلندی رسیده بود، اورنگ‌نشین فلک چارم و ظلمت‌زدای ساحت هفت طارم، به تاریخ پانزدهم
 ماه رمضان المبارک موافق سنه ۱۱۷۸ میمونه هجری مطابق سال سعادت‌اشتمال پیچی‌ئیل ترکی به میمنت و مبارکی، زینت‌افزای
 اریکه حمل گشته، زمین پژمرده را چون

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۲

آسمان سال‌خورده، طراوت تازه و نصارت بی‌اندازه بخشید و قوت نامیه نورسیدگان عالم نبات را پرورش و تربیت نموده، فضای
 بساتین روزگار از فیض غمام انعام عام پروردگار نمونه «جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»* گردید. بیت
 زمین شد تازه از باد بهاران‌چمن را آبرو افزود باران

در این خَرَم بهار خَرَمی دوست به گلها بردید از خَرَمی پوست

گل از گل تخت کاوسی برآورد بنفشه پَر طاوسی برآورد مقارن این حال سعادت‌مآل که برازنده اورنگ جاه و جلال و فرازنده الویه
 حشمت و اقبال، خدیو موید بی‌همال، به هزاران فیض و افضال، در دار السلطنه کابل اریکه‌آرای عظمت و اجلال بودند و گاه‌گاه
 برای تفرج طبیعت، توجه به سیر و شکار می‌فرمودند، از دار السلطنه هرات نوشته‌جات پادشاه‌زاده ملکی صفات، اعنی فروغ کوکب
 حشمت و جاه، خدیو تائیدسپاه، تیمور شاه، به درگاه آسمان‌جاه شاهنشاه سلیمان‌دستگاه رسید. از مضمون آن به وضوح انجامید که
 طایفه کرد عمارلوی سکنه نیشابور، سر از ربقه باج‌گراری و گردن از رشته انقیاد و خدمت‌گزاری شاه‌پیشیده به جعفر خان
 کرد متینانلو- که حسب الرقم مرحمت‌شیم پادشاه ظل الله وزیر و صاحب اختیار در خانه شاه‌پیشیده به جعفر خان
 شده بود- اطاعت نمی‌نمایند، بلکه پا از حد خویش پیش گذاشته، راه بغی و عصیان می‌پیمایند. لهذا جعفر خان مزبور به جهت رفع
 نخوت اکراد نیشاپور به جناب عالمیان‌مآب پادشاه جم‌جاه تیمور شاه ملتجی گشته و نقد علی خان برادر و تقی خان بنی عمش را با
 پیشکش‌های لایق در خدمت آن منظور انظار عاطفت حضرت خالق، فرستاده و استدعا نموده که از حضور فیض گنجور، فوجی از
 افواج منصور به تنبیه و تدمیر اکراد سکنه نیشابور- که اعناق خودسری و غرور در آن حدود افراخته‌اند- مأمور شود که هم باعث
 سرافرازی و افتخار شاه‌پیشیده به جعفر خان مزبور و مزید امید این فدوی حلقه به گوش درگاه خلاق امید‌گاه باشد و هم عبرت سایر سرکشان و
 شرارت‌پیشگان ممالک خراسان گردد و احد دیگر نیز از منهج قویم فرمان‌بری و انقیاد، قدم به مسلک خودسری و فساد نتواند
 گذاشت و گردن مخالفت و نافرمانی در عرصه این ولایت نتواند افراشت.

القصة از آنجا که خدیو ثریامزلت حق‌آگاه تیمور شاه، بی‌اذن و فرمان والد ثریامکان، مرتکب هیچ امری از امور کلی و جزئی
 نمی‌شوند و رضامندی اعلی حضرت قدر قدرت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۳

را در هرجا و هر کار ملحوظ و منظور نظر اصابت‌اثر دارند، ارتکاب به ارسال عساکر اقبال ننموده و نقد علی خان و نقی خان مزبور را در هرات مأمور به توقف فرموده، کیفیت احوال را به مسماع حقایق مجامع این سایه ذو الجلال رسانیدند، تا آنچه در آن خصوص از حضور معدلت‌دستور عزّ صدور یابد، از آن قرار معمول دارند. چون این خبر از نوشته پادشاه مهرافسر به وضوح انجامید و حقایق حالات آن حدود، کماکان حالی رأی جهان‌گشای خاقان کشورستان گردید، یرلیغ کرامت‌طراز به نام نامی دارای ممالک خراسان شرف نفاذ یافت که نور محمد خان خوگیانی سردار سابق مشهد را به اتفاق درویش علی خان بیگلریگی هرات - که سابقاً احوال او سمت تحریر پذیرفته - با فوجی از افواج بحر امواج، روانه آن حدود کرده به سرکردگان سپاه قدغن نمایند که بی‌اجازت شاهرخ شاه و مصلحت جعفر خان، مرتکب جدال و قتال نشوند و دست تعدی به احدی از مردم بی‌گناه و گوشه‌نشین دراز ننموده، خودسر برای رزم و پیکار نروند، بلکه اول از شاهرخ شاه رخصت گرفته، بعد از آن اساس اغرا و اغوای مفسده‌جویان تمردکیش و هنگامه‌طلبان فساداندیش را مقموع و منهدم سازند و به راهنمایی جعفر خان متینانو به تأدیب و تنبیه طایفه کرد عمارلو - که چون شعله دعوای سرکشی می‌نمایند - پردازند و به سرافرازی نور محمد خان و درویش علی نیز ارقام جهان مطاع آفتاب شعاع، به‌همین مضمون عزّ صدور یافته، مقرر شد که بی‌صلاح و صواب‌دید شاهرخ شاه و جعفر خان کرد مرتکب زدوبرد نشوند.

فرامین مزبور مرقوم شده به مهر جهانگیر مختوم شد

ز درگاه خاقان قدسی صفات روانه نمودند سوی هرات

چو آن قره‌الین ذی عزّ و جاه‌شد آگه ز مضمون منشور شاه

بفرمود حسب المقرر عمل‌فرستاد لشکر به قصد جدل نور محمد خان و درویش علی خان، به موجب فرمان واجب‌الاذعان اقدس، به جانب مشهد مقدس رفته و به استصواب شاه مزبور و راهنمایی جعفر خان مذکور متوجه استیصال طایفه کرد عمارلو - که در نواح نیشابور سکنا داشتند و همواره سر نخوت و غرور در آن مرزوبوم می‌افراشتند - گشته به ستیز و آویز پرداختند، چنانچه حرب عظیم و رزم شدید به وقوع پیوسته و عاقبت الامر به امداد تائیدات الهی و یآوری اقبال دشمن مال شاهنشاهی، عساکر ظفر‌آثر پادشاهی، به کرامت نصرت و فیروزی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۴

مخصوص گشته، لوای غلبه و استیلا برافراختند و گروه کثیر از آن یاغیان ضلالت‌تأثیر را روانه دیار بش المصیر و بقیه السیف را با اطفال و عوراتشان دستگیر و اسیر ساخت. طبل مراجعت به جانب دار السلطنه هرات نواختند و بعد از ورود به منزل کافرقلعه، درویش علی خان سر از ربه انقیاد و بندگی پیچیده و گردن مخالفت و بی‌باکی افراشته، به اتفاق جنید خان هزاره از منهج قویم عبودیت انحراف ورزیده، متوجه قلعه نره‌تو - که مسکن و مأوای او بود - گردید. تفصیل این اجمال آن‌که چون از پیشگاه جاه و جلال مقرر شده بود که اعزّه و اعیان دار السلطنه هرات و رؤسا و سرکردگان ایلات و درویش علی خان و سایر خوانین ممالک موضوعه خراسان، در رکاب نصرت‌انتساب شاه تائیدسپاه تیمور شاه، در اشرف البلاد احمدشاهی سعادت‌اندوز استلام عتبه سپهر احترام شوند و درویش علی خان - که در دار السلطنه هرات به کرات و مرات مظهر اقسام سیئات و مصدر انواع تقصیرات گشته بود و از آمدن به اردوی کیهان‌پوی شاهنشاه فتوت‌کیش، کمال انفعال و نهایت تشویش داشت - به مجرد شنیدن این خبر، هراس او بیشتر از پیشتر شده، از فرط خوف و هراس، نقش بغی و نافرمانی بر لوح ضمیر فسادتخمیر نگاشت و بعد از ورود به کافرقلعه، علانیه رایت مخالفت و طغیان افراشت و از آنجا به محال غوریان رفته و با جنید خان هزاره هم عهد و پیمان شده، به اتفاق او رؤسای ایلات اویماق و هزاره را نیز با خود متفق نموده، به قلعه نره‌تو - که واقع به‌سمت کوهستانات بادغیس و در ارتفاع و استحکام، همسایه و همدوش فلک برجیس است - شتافت. محمد شاه خان بنی عم آن متمرّد فسادتوأم - که بر جاده اخلاص و عبودیت

ثابت قدم و برعکس آن بی‌خرد مغرور، بهره‌مند جوهر عقل و شعور بود- به یاوری طالع، روی عقیدت به درگاه پادشاه والاجاه تیمور شاه آورده و ظلمت‌زدای چهره اقبال گردیده، بر و دوشش به خلعت آفتاب طلعت زیب و زینت یافت.

ذکر ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی به‌سمت اشرف البلاد احمدشاهی و رسیدن اخبار فسادانگیزی درویش علی خان، به مسمع ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر ظل‌اللهی

در این ایام سعادت انجام و زمان میمنت فرجام، رأی عالم‌آرای خاقانی- که دستور رموز سلطنت و جهانبانی است- اقتضای آن فرمود که رایات جاه و جلال به جانب تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۵

دار القرار قندهار برافرازند و قلعه احمدشاهی را از میامن قدوم فیض لزوم والا رشک‌افزای خطه غبرا و سرکوب حصار طارم اعلی سازند. بناء علی هذا موکب ظفرکوکب فیروزی‌لوا، از دار السلطنه کابل به اهتزاز درآمده، ارتفاع آسمانی یافت و عرصه اشرف البلاد احمدشاهی به یمن مقدم اعلی حضرت ظل سبحانی، مهبط فیوضات ربانی گشته، لمعات توجهات و تفقدات آن حضرت بر ساحت احوال وضع و شریف سکنه آن ولایت تافت و در همین اوان خجسته‌نشان، اخبار بغی و طغیان درویش علی خان- که احوال او مرقوم خامه حقایق‌بیان گردید- مفصلا و مشروحا به عرض ایستادگان و باریافتگان حضور فیض گنجور رسید و حق‌ناشناسی و دل‌سیاهی آن رهنورد فیافی گمراهی مکشوف ضمیر مهر تنویر گردید.

به شاه جهان چون رسید این خبر بر آشفست خاقان والا گهر ز روی تعرض به قهر و عتاب بفرمود با شه ولی خان خطاب که مهر سپهر بزرگی و جاه‌مه برج اقبال، تیمور شاه به تدبیر صایب و رای رزین ز فهم رسا و ز عقل متین نخستین خردمندی‌ای کرده بود که او را نظر بند فرموده بود و تو در خدمت نواب همایون ما وسیله و واسطه استخلاص آن متمرّد فسادانتما گشته، از جانب او متعهد شدی که دیگر سالک مسالک شور و شر نخواهد گردید و بعد از این از ربه عبودیت و بندگی سر نخواهد پیچید! نظم

نمودی مکرر تعهد چنین که از مسلک بندگی بعد از این قدم سوی دیگر نخواهد نهادن پیچد سر از رشته انقیاد تو کردی به درگاه گردون‌اساس به عفو گناهان او التماس نمودیم بر قول تو اعتماد گذشتیم از جرم آن بدنهاد کنون سر کشیده ز راه غرور شده مصدر فتنه و شر و شور چو بشنید این گفتگوها وزیر، ز خجلت بیفگند گردن به زیر ز قهر و عتاب خدیو ز من چو سیماب لرزید بر خویشتن ز روی ادب عرض کرد این چنین که شاه! تویی رحمت العالمین به بخت تو ای شاه قیصر غلام کنم وحش رم‌خورده را حال رام و معروض داشت که صلاح دولت و مقتضای وقت چنین است که اول نور الدین خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۶

بامیزی به جهت دل‌آسا و استمالت، نزد آن متمرّد دون‌فطرت رفته، او را به نوید عفو و بخشش و شمول فضل و کرم شاهنشاه

فتوت کیش مروت منش، مستمال ساخته از انحراف جاده مستقیم اطاعت و انقیاد مانع آید، به منهج قویم خلوص اعتقاد دلالت نماید. نظم

ز عفو گنااهش دهد آگهی کند خاطرش جمع از هر رهی

ز خوف و خطر مطمئن سازدش به تلثیم در گاه شه خواندش

نخستین نماید ورا امتحان ببیند چه خواهد تراوید از آن هرگاه به سخن نور الدین خان مطمئن گشته به سعادت تقبیل بساط فیض انبساط مشرف شد بهتر، و اگر مسلک کفران و ناسپاسی پیش گرفته و از راه مکر و تزویر درآمده بنابه دفع الوقت و تأخیر گذاشت، کمترین که از اول متعهد خدمت گزاری و نیکو بندگی او شده‌ام، به هر نوع که در وسع امکان این غلام عقیدت فرجام گنجد، او را به درگاه عرش اشتباه می‌آورم. خاقان ممالک‌ستان به صواب دید شاه ولی خان نور الدین خان بامیزی بنی عم او را نزد آن جاهل هرزه‌دار فرستادند تا با نصایح ارجمند و مواعظ خردپسند او را سالک مسالک عقیدت و اخلاص گردانند. آن حیل‌ور خودبین بر وفق مضمون «أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» از قبول سخن مصلحت‌آئین، شیطان‌آسا سر باز زده و بنابه خدعه و نیرنگ گذاشته، به لطایف الحیل گذرانید. نور الدین خان بنی عم وزیر نیز از راهی که رفته بود، بی‌نیل مقصود مراجعت به درگاه عرش اشتباه نموده، کیفیت روی‌داد را به عرض حجاب بارگاه اقبال رسانید. چون اراده او مکشوف ضمیر مهرنظیر گردید، رأی جهان‌آرا چنان اقتضا فرمود که یک نفر از سرداران عساکر نصرت‌مآثر را با گروهی از افواج شهادت‌کیش، به جهت تنبیه آن جاهل فساداندیش روانه آن سمت فرمایند که اگر از خواب غفلت و پندار، بیدار و از مستی باده غرور و نخوت هوشیار گشته، دست ندامت و اعتذار به ذیل عجز و انکسار زند، مزاحم و متعرض او نشود، او را امان داده همراه خود به آستان سپهر بنیان آورد و اگر به قدم اطاعت و انقیاد پیش نیامده بر معصیت و نافرمانی و سوء کردار اصرار نماید، همگی همت بر استیصال او گمارد. شاه ولی خان که بنابر مصلحت کار خود با او همواره به نامه و پیام سلسله‌جنبان رابطه یک‌دلی و موافقت گشته و نهانی در مراتب کمک و امدادش کوشیده، حتی المقدور معاونت او می‌نمود، تفرس این معنی کرده معروض داشت که هرگاه مهم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۷

درویش علی خان مفوض به کمترین بندگان این آستان ملایک‌آشیان گردد و به دست خط مبارک وثیقه انیقه‌مشرع و محتوی بر آن که این فدوی به هرچه صلاح دولت دوران عدت در آن بوده باشد ارتکاب نماید، به نام نامی پادشاه خورشید‌کلاه تیمور شاه صادر شود إن شاء الله المتعال به اقبال ابدی اتصال شهریار کامکار، بدون مبادرت به رزم و پیکار، درویش علی خان را برداشته به دربار وسعت‌مدار می‌آورم. چون به مقتضای مروت و خداآگاهی، پیش‌نهاد نیت این مظهر فضل و رحمت نامتناهی، جناب اقدس الهی آن بود که گرد رزم و پیکار انگيخته نگردد و خون مسلمانان به شامت عمل او ریخته نشود، مطالب و ملتمسات شاه ولی خان وزیر را مقرون به عزّ انجاح فرموده و ملفوفه به دست خط خاص سعادت‌اختصاص، مرقوم و عنایت نموده، از حضور فیض گنج‌ور مرخص و مأمور به انجام مهم مزبور فرمودند. درویش علی خان- که از جمله هواخواهان و دوستداران وزیر بود و از سخن و صلاح او تخلف و تجاوز نمی‌نمود- بعد از رسیدن او به دار السلطنه هرات، از خواب گران غفلت و پندار بیدار گشته به یقین دانست که اگر بر سوء کردار اصرار نماید و همراه او هم به درگاه آسمان‌جاه نیاید، عنقریب نیران قهر و غضب قیامت لهب قهرمان جلال، به قصد سوختن خرمن حیاتش اشتعال یافته، سر و مالش به باد فنا و زوال خواهد رفت، لاجرم سود و بهبود خود را در رفتن پیش وزیر دیده و به قدم اطاعت و انقیاد پیش آمده به اتفاق او وارد هرات گردید.

پس آنگاه در خدمت پادشاه‌خدیو خطاب‌بخش، تیمور شاه

نمود التماس گنااهش وزیر‌بخشید او را شه ملک‌گیر

به درگاه والا- بشد جبهه‌سابر آمد ز تشویش خوف و رجا بعد از ادراک سعادت زمین‌بوس پادشاه والا‌جاه سپهر سریر و حصول

ترخص از پیشگاه خلافت‌مصیر، با شاه ولی خان وزیر به تخشع و تخضع کثیر عازم بارگاه شاهنشاه آفاق گیر و به تلثیم عتبه علیه عرش نظیر، مشرف گشت و از آنجا که عذرنیوشی و خطابخشی و کرم‌گستری و بنده‌پروری- که از جلال خصایل قدسیه این زینت‌افزای اریکه دولت و اقبال و اورنگ‌نشین اقلیم حشمت و اجلال است- تقصیرات او را به عفو و اغماض مقرون ساخته، مشمول انواع مراحم و تفقذات فرمودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۸

در بیان کیفیت عزل شاه ولی خان وزیر از منصب جلیل القدر وزارت خدیو آفاق گیر به تقدیر رب قدیر و سرافراز شدن او به خلعت سپهسالاری و بی‌اختیار گشتن مشار الیه از مال و منال پادشاهی به جهت تنبیه و آگاهی

چون همواره مکنون ضمیر شاه ولی خان وزیر آن بود که خاقان جهان‌پناه او را ارشد از سایر مقربان و معتمدان بارگاه دانسته و اختیار امور مالی و ملکی بالکلیه به او وا گذاشته، زمام رتق و فتق جمیع مهمات به کف اختیار او سپارند و رؤسای ایلات و سرداران ولایات و سایر نامداران اطراف و جوانب نیز او را مرجع الخواص و العوام بالاستقلال و مدار المهمات بارگاه جاه و جلال شناخته و مقدمات جزوی و کلی به صلاح و صوابدید او فصل نموده، مطالب و مدعیات خود را به وساطت او معروض دارند، لاجرم به جهت اماله قلوب به طرز نیکو و طور مرغوب در انجامز مرام خاص و عام کوشیده، ابواب تعظیم و تکریم بر روی مردم می‌گشود و مطالب و مآرب همه کس را به عرض بندگان اقدس رسانیده، حسب التمنای صاحب مطلب، جواب باصواب حاصل می‌نمود، تا این که با اندک فرصت مرجع وضع و شریف گشته، در میان امرای کامکار رایت اقتدار بر سپهر دوار افراشت و برای رونق کار و گرمی بازار، بنابه دروغ‌گویی و مردم‌فریبی گذاشت؛ چنانچه رؤسای ایلات و سرداران ولایات را که همواره در رکاب ظفر آیات، اقتباس انوار سعادت و فیوضات می‌نمودند، جدا جدا پیش خود طلبیده، سخنان مودت‌آمیز و کلمات محبت‌انگیز در میان می‌آورد و هرگاه به سبب حوادث روزگار، غبار ملالی بر چهره احوال او نشسته بود، به آستین تفقد و مهربانی می‌رفت و به نهجی که آن شخص او را مهربان‌تر از پدر و برادر تصور نماید، در لباس دوستی دشمنی نموده و او را مشوش و هراسان کرده دروغی چند به این قسم می‌گفت:

که امروز، شاه ملایک‌خدمز افراط قهر و غضب دم‌بدم خصال بدت را بیان می‌نمود به تو بر سر غصه و قهر بود

به من مطلق این راز معلوم نیست که خشم شهنشاه از بهر چیست و به نوعی که من دریافتم امروز یا فردا به شکنجه و تعذیب تو اشارت والا به صدور خواهد پیوست و مورد مؤاخذه و بازخواست خواهی گشت. من در عالم دوستی تو را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۹

خبر کردم و حق آشنایی به جا آوردم. هرگاه از حیات خود بیزار و از زندگی در آزاری، در این جا توقف کن، و الا باید که بر سیل سرعت و استعجال از موکب اقبال فرار نمایی و به نوشته امرا و ارکان دولت مطمئن نشوی و تا فلان نشان و به فلان مهر من نوشته به تو نرسد، به رکاب سعادت انتساب نیایی. آن بیچاره نادان که از جایی خبر نداشت و سخن‌های دروغ از صدق بی‌فروغ او را راست می‌پنداشت، به مجرد اصغای این سخنان، از دل و جان ممنون رحم و احسان او گشته و از راه دهشت و توهم به اغوای او فرار نموده، رایت مخالفت می‌افراشت و هم‌چنین به‌همین نهج نوشتجات فتنه‌انگیز و خطوط شورش‌افزای غوایت آمیز به سرداران و سرکردگان ایلات و حکام و عمال ولایات نوشته، تحریک به مخالفت و عصیان می‌کرد و به انواع تخیلات و تسویلات- که در نفوس اکثری سریع التأثير است- مردم را اغوا و اضلال نموده، هر روز سرکشی را از شاهراه اطاعت و انقیاد، رهنورد طریق معصیت و فساد می‌ساخت و در خدمت اعلیٰ حضرت شاهنشاهی ظل‌اللّٰهی رفته معروض می‌داشت که فلان سردار از رکاب اشرف فرار و

فلان حاکم در فلان ولایت بغی و عصیان اختیار نموده و محصلان سرکار را که برای انجام فلان خدمت رفته بودند جواب داده است. چون فرستادن عساکر ظفرمآثر به تنبیه او در خاطر آفتاب مظاهر تصمیم می‌یافت، آن زاغ سرشت طاووس نما، به لباس اخلاص و دولتخواهی جلوه‌نمایی نموده، در خدمت اعلی حضرت شاهنشاهی معروض می‌داشت که رفتن سپاه، خارج از دو حال نیست. یا فتح و نصرت است، یا شکست؛ و از پرده خفا یکی از این هردو نوع به وقوع خواهد پیوست. هرگاه عساکر فیروزی مآثر بر او غلبه و استیلا- یابند، رعیت بیچاره از جاه و مکان خود آواره و در آن حیص و بیص تاراج و پریشان احوال و ولایت پادشاه خراب و پایمال خواهد شد و اگر او بر لشکر ظفرپیکر مستولی شده رایت تسلط برافرازد، آن هم موجب ازدیاد خیرگی سرکشان دیگر و پریشانی سپاه نصرت‌اثر خواهد بود و ظهور این هردو صورت باعث خرابی سپاه و رعیت و مزید خیرگی بداندیشان دون فطرت گشته، سفک دماء مسلمانان به وقوع خواهد انجامید. پس انساب آن است و اولی چنان که بندگان اشرف از تقصیر او گذشته و به عهده فدوی وا گذاشته مقرر فرمایید که او را دلاسا و استمالت نموده، به درگاه آسمان‌جاه حاضر سازم.

القصة از آنجا که اعلی حضرت قدر قدرت، به اقتضای مروت فطری و فتوت جبلی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۰

نمی‌خواهند که خون هیچ ذی حیاتی به سرعت ریخته شود، التماس و استدعای آن روشنگر آئینه خودنمایی و خودبینی و بی‌قرار تلاش نخوت و بالانشینی را قبول نموده، مأمور به دلاسا و استمالت او می‌فرمودند و او به نوعی - که قبل از وقت بالمشافهه با آن شخص قرار داده بود - آدم و نشانی خود را پیش او فرستاده و او را مطمئن ساخته به درگاه آسمان‌جاه می‌طلبد؛ تا این که رفته‌رفته به وسیله دروغ‌گویی و مردم‌فریبی، دست اختیار او در قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه سلطانی قوی گشته، حسب التمنای خویش پیشوا و سرآمد امرای حشمت‌کیش گردید، چنانچه اکثر امرا و سرداران و مقربان بارگاه خاقانی طوعا و کرها مراسم اطاعت و خدمت او را به جا آورده، در تحت امر و نهیش به سر می‌بردند و نوکران و ملازمان فروپایه‌اش - که اعتبار پیشیزی نداشتند - هریک به خطاب خانی و سلطانی و مناصب حکومت و صوبه‌داری امتیاز یافته و صاحب طبل و علم و مالک دینار و درهم شده، پهلو به امرای عظیم‌الشان و شانه به خوانین سمو‌المکان می‌زدند.

پذیرفت کارش چنان انتظام که شد کلبه‌اش مرجع خاص و عام

به نخوت چو فرعون و نمرود شدز خودبینی و کبر مردود شد

ز حکمش کسی را تخلف نبوده مثل قضا نافذ الامر بود و رفته‌رفته در کثرت مال و منال قارون وقت و در مزید جاه و جلال فرعون عصر گشته، گردن تکبر افراشت و آخر الامر مستی باده دولت و مدهوشی شراب نخوت، او را بر این داشت که حقوق ولی‌نعمت خود را به عقوق مبدل ساخته، دست خیانت به مال دیوان دراز نماید و ابواب فتنه و فساد بر روی روزگار خود گشاید. الغرض هر سال به وفق خواهش و متمنای خویش، مبالغ کلی از مال پادشاه مرحمت‌کیش، حیف و میل نموده، از آتش مزار مصاحب می‌گرفت و به داد و دهش و بذل بخشش وجوهات دیوانی، تسخیر قلوب افاصلی و ادانی می‌کرد و برای پیشرفت کار خود نفاق‌پیشگان را به شورش می‌آورد.

چون پادشاه ذره‌پرور خداآگاه، او را مخلص و دولتخواه بلاشتباه می‌دانستند و بر قول و فعل او اعتماد تام و تمام داشتند، این همه افعال و کردار ناهموار او را عین خیر خواهی و محض نیک‌اندیشی تصور نموده، دیده و دانسته به مقتضای فضل و کرم عمیم درمی‌گذرانیدند؛ تا این که در این اوان به انجام کار درویش علی خان هزاره - که او نیز به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۱

ایما و اشاره او از شاهراه عبودیت انحراف ورزیده بود - مأمور شده از حضور فیض گنجور با فوجی از افواج منصور، مرخص به دار السلطنه هرات گردید. به مجرد ترخص از رکاب ظفرپرور، بیشتر از پیشتر مصدر اداهای ناهنجار گشته، در سر هوای دیگر به هم

رسانید و بر اسباب مواد تکبر و غرور خود افزوده، قدم از مرتبه وزارت و امارت برتر نهاد و به فحوای [...] «۱» خرمن دانش و بینش را به باد طغیان و خودپسندی داد. شرح اندک از بسیار به طریق اختصار آن که آن مصروع سودای جاه و دولت و مستسقی باده غرور و نخوت، بعد ترخیص از خدمت اعلیٰ حضرت قدر قدرت، به تکبر فرعون، طی مسافت کرده به زنبورک چیان سرکار پادشاهی - که به خصوص مهم درویش علی همراه او مأمور شده بودند - قدغن نمود که همه جا در پیش او از اول منزل الی آخر به افگندن شهنک و شلیک جزایر و تفنگ قیام و اقدام نمایند و ریکایان و جارچیان و یساولان به قدر نیم میدان، از جلو او پیش افتاده احدی را اذن نزدیک آمدن ندهند و به دستوری سواری سلاطین عظمت قرین به ضابطه و دورباش مالا کلام و قدغن و تأکید تمام در جلو او یری یری گفته به جوش و خروش بودند. القصه به همین نخوت تا اصل بلده هرات - که پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه در آنجا تشریف داشتند - رفته و دست از طریقه بندگی برداشته، اساس کاخ ادب را به سیلاب بی ادبی و خودبینی پست و متزلزل گردانید و شهنک افکنان و شلیک کنان داخل شهر هرات گردید.

سابقا در ضمن داستان فسادانگیزی درویش علی خان گزارش یافت که در حین ترخیص از حضور فیض گنجور معدلت دستور، ملفوفه به خط مبارک شاهنشاه مؤید و منصور به اسم مقدس پادشاه والجاه تیمور شاه حاصل نموده بود که آنچه صلاح دولت ابد مدت بوده باشد و به آن امر ارتکاب نماید، متعرض او نشوند، در مقام مواخذه و بازخواست در نیایند؛ لاجرم در آن اوقات همان وثیقه سعادت آیات قدسی سمات را به دار السلطنه هرات دست آویز کامروایی خود ساخته، به وفق خواهش خویش مرتکب حرکات ناشایسته‌ای چند گشت که هرگاه کلک صداقت منش به نگارش اندک از آن پردازد، باعث ملال خاطرها و موجب کدورت دلها خواهد شد.

به وفق تمنای خود در هرات عمل کرد آن خیره دون صفات

(۱). در متن جای آیه یا ضرب المثل خالی گذاشته شده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۲ سر خودنمائی در آنجا فراشت شده مظهر آنچه در قلب داشت

به صحرای عصیان بشد رهنوردچو خود خلق را نیز گمراه کرد

به باطن ز بس نقش بد می نگاشت بلاحرف، گنجایش عزل داشت از زبان صداقت نشان حسن خان بارکزی عمله باشی - که مرد راست گو است - شنیده شد که آن باده نوش مصطبه هوس و هوا و درد کش میخانه نشئه دنیا، نسب خود را به بال بلندپروازی به نسب ارجمند آسمان پیوند سدوزی می رسانید و به این نهج مشهور خاص و عام می گردانید که مهر سپهر دولت و اقبال و ماه آسمان حشمت و اجلال، گل گلشن دولت و آبرو، قالع شجره خبیثه و سلاله خاندان خواقین کشور گشای حقجو، نقاوه دودمان فرماندهان نیک رأی فرشته خو، حضرت مرحمت و غفران منقبت، سِدو نَوَّر الله مرقده و بَرَد الله مضجعه - که جدّ امجد حضرت اعلیٰ شاهی ظلّ اللهی است، با صالح، جد این بنده درگاه عالم پناهی برادر صلیبی بوده اند و من با خدیو انجم حشم در نسب بنی عم و در کامروایی از دیگران انسب و اولی ام و تمامی امور دین و دولت را من از پیش می برم و به حسن تدبیر و نیکویی رأی من است که گردن کشان اطراف و سرکشان اکناف، به درگاه عالم مطاف رجوع می نمایند و به کلید اهتمام من قفل آرزو از دریچه دل پرامل می گشایند.

نباشد اگر پای من در میان ز رونق فتد کارهای جهان

گرفته ز من کارها انتظام بود سوی من روی عالم تمام

ورق گر بگردانم از این کتاب بسا رخ دهد فتنه و انقلاب

نخواهم که گردد دگر گونه حال پذیرد خلل دولت بی زوال

خلافت اگر چه نموده سدوبرادر بود نیز صالح به او

به صالح‌زبی نیز دولت رسد کند هر که لایق بود

اگر هست شاهنشاه نام جو گل گلشن آل پاک سدو،

مرا هم به صالح نسب می‌رسد نشستن به تخت شاهی می‌سزد

ندارم در این کار، من پای کم که اسباب دارم به وجه اتم و از این مقوله سخنان بیهوده با رؤسا و سرکردگان کار آزموده بر زبان

می‌آورد و گمان انتقال اورنگ و افسر به وجود بی‌سود ابر می‌برد!

نفهمید آن مدبر بی‌خرد که این فکر آخر به گورش برد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۳ بود رونق کارش از بخت شاه به او گر رسد، کار گردد تباه

کسی را که شیطاننش گمراه کندز بغض و نفاق شهان دم زند

بود پادشاهی به دست خدایه هر کس که خواهد نماید عطا

به میراث، شاهی نکرده است کس بود پادشاهی به طالع و بس

نه هر گوهری لایق افسر است نه هر عضو در تن به جای سر است

کسی را که دولت نماید وداع به شاهنشهان او گزیند نزاع

از آنجا که بخت بدش بود یار نمک‌ناشناسی نمود آشکار

به ظاهر چو طاووس و باطن چو بوم درون همچو آهن، برون همچو موم

نمی‌خواست یابد سرانجام کار که خود در میان بگذراند مدار

به تیغ دو سر آن سر، افکنده به که در کار ملک افتد از وی گره

کسی خدمت شاه را لایق است که در جان سپاری ز دل شایق است القصه آن بیخرد سفاهت مقرون، به امثال این قسم گفتگوهای

مکنون- که از دهان حوصله او افزون بود- متکلم گشته، کام و زبان را از خود پرستی و خویشتن ستایی ناقوس دیر خودنمایی

می‌ساخت. الحاصل با وجود این قسم تقصیرات و گناه که در دار السلطنه هرات از آن خودنمای لاله‌صفت درون‌سیاه به ظهور

انجامید، پادشاه مروت منش فتوت آگاه تیمور شاه، به مقتضای بزرگی جبلی، پرده مسامحه و اغماض از روی کار او بر نداشته و به

سبب ادب و احترام وثیقه خدیو مؤید کامکار- که در دست آن ضلالت شعار دست‌آویز بود- حرکات ناهنجارش را کان لم یکن

انگاشته و خودسر به صدد مؤاخذه و بازخواست درنیامده، چگونگی خیرگی و بی‌باکی او را به عرض والد ماجد عالیشان رسانیدند

و از خدمت این حضرت ملتمس عزل آن دون فطرت سبک‌وزن خفیف الفعل گردیدند. هرچند نفاق و دورنگی آن سالک طریق

مخالفت و خیرگی، مکشوف ضمیر منیر خاقانی- که مرآت غیب‌نمایی مصالح دولت و جهانبانی و جلاپذیر انوار الهام ربانی است-

شده بود، اما آن حضرت به مقتضای عموم بنده‌نوازی و ذره‌پروری- که شیمه قدسیه این آفتاب سپهر مرحمت گستری است- مقایح

او را تفصیح ننموده، عیب‌پوشی و خطاب‌بخشی می‌فرمودند که شاید آن بی‌خرد سیاه‌دل، از اطوار و کردار خود منفعل گشته، توجهات

گوناگون را سرمایه آگاهی و شعور سازد. لیکن از آنجا که پرده نخوت و غرور، حجاب چهره عقل و شعور او شده بود، متفطن به

کردار ناهنجار نشده به معصیت اصرار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۴

نموده، از مستی باده غفلت و نادانی به خود نیامد، تا این که در این اوان به دلایل ظاهره و براهین باهره مستوجب رد و وبال و

مستحق خذلان و نکال گشته، عزل او بر ذمت همت خاقانی لازم و متحتم گردید. لهذا بندگان اشرف اعلی دست تسلط و تصرف او

را از جمیع امور کوتاه ساخته و از منصب وزارت معزول نموده، مقرر فرمودند که من بعد مرتکب هیچ امر نشده و دخل و عمل در

امور دیوانی نکرده، قدم به دفترخانه سعادت‌آشیانه نگذارد.

بین رأفت خسرو نامجو که با وصف تقصیر بسیار او
 ز فرط عنایات و فضل و عمیم گذشته از آن سیئات عظیم
 نفرمود مطلق از او بازخواست ز اموال خود حبه‌ای پس نخواست
 نه هم خفتش داد مالک رقاب نه هم کرد با او خطاب و عتاب
 نفرمود محروم ز الطاف خود نه مأیوس کردش ز انصاف خود
 نمودش معزز شه دین پناه به سالاری فوجها و سپاه و از کمال مروت جبلی او را مأیوس ننموده، به خطاب سپاه سالاری عساکر
 ظفرمآثر سرافراز و شاد کام فرمودند، اما از ملزومات منصب سپهسالاری جز نام چیز دیگر نداشت.

ذکر تفویض صاحب‌اختیاری امور دین و دولت به خان سمو المکان ملا ادریس خان قاضی سپاه ظفرصوت

چون قامت قابلیت و استعداد جناب فضیلت‌مآب رکن السلطنه القاهرة و عضد الدوله الباهره، خان والاشان شریعت پرور، سرحلقه
 ارباب فضل و هنر، منبع الجود و الاحسان، مقرب الخاقان، ملا ادریس خان قاضی عسکر فیروزی‌اثر، به حلیه خیراندیشی و
 کفایت‌رسانی آراسته و به حله امانت و دیانت پیراسته بود، زمام قبض و بسط مهمات و مهام رتق و فتق امورات را به کف کفایت
 آن مقرب پایه سریر خلافت سپرده، بر پایه قدر و منزلت او افزودند و عالیجاه معظم الیه به اقتضای خلوص نیت و صفای طویت، در
 تمشیت هر امری از امور، سعی موفور به درجه ظهور رسانیده و آسایش و آرام را در شریعت بندگی و فدویت بر خود حرام دانسته
 و سیماب‌وار در انجام هر کار بی‌قرار بوده،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۵

پروانه آسا در پای این شمع انجمن جهان‌افروزی، جان‌نثاری و دل‌سوزی می‌نمود.

در بیان عزیمت خاقان کشورستان به سمت ولایات نزهت‌نشان هندوستان

چون سکان ضلالت‌نشان در ممالک وسیع المسالک هندوستان، برهم‌زن هنگامه جمعیت امن و امان کافه عباد و محرک سلسله
 خودرایی و فساد گشته، طبل سرکشی می‌نواختند و به نهجی که سابق بر این گزارش یافته، زین خان صوبه‌دار سرهند را به قتل
 درآورده، اشهب جلادت در مضمار سفاهت می‌تاختند؛ بنابر آن در این اوان سعادت‌اقتران حفظ ناموس مسلمین آن سرزمین و جبر
 اختلال امور دولت و دین، بر کیش غیرت و حمیت پادشاه سپهرتمکین واجب گشته، رأی جهان‌آرای خاقانی - که جلوه‌گاه شواهد
 رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانی است - اقتضای آن فرمود که در این زمستان عنان یکران اقبال را به سیر و شکار مملکت
 هندوستان انعطاف داده، چندی به نظم و نسق امور آنجا - که انواع فتور به ارکان آن راه یافته بود - پردازند و دست استیلای
 کج‌روشان و فتنه‌اندیشان از گریبان سکنه آن ولایت کوتاه نموده، مسلمین را از قید تسلط مشرکین رها و مستخلص سازند. بعد از
 تصمیم این عزیمت خیریت‌نشان، فرمان قضا جریان مشعر بر طلب محمد نصیر خان سردار و صوبه‌دار ولایت بلوچستان و حاضر شدن
 جمیع سرکردگان و سرخیلان سپاه ظفرشعار و سرداران جنود انجم‌شمار عزّ اصدار یافته چنین مقرر شد:

که در شاه‌راه عقیدت قدم‌گذارند نام‌آوران با حشم

به فرمان شاه فلک بارگاه درآمد ز هر سو به جنبش سپاه

به اندک زمان لشکر بی‌شمار پیوست بر موکب شهریار

شهنشه در گنج را برگشادز بخشش دل خلق را کرد شاد

سران سپه را سرافراز کرد در لطف بر روی‌شان باز کرد

پاشید شه هم چو ابر کرم به هر فرد ز افراد لشکر، درم بعد از انقضای ایام تابستان و ابتدای موسم خزان که فراش خریف در ساحت باغ و بوستان و صحن چمن و گلستان، از برگهای اشجار فروش زرین گسترده برای مقدم پادشاه مهر افسر سپهراورنگ به هر طرف دیبای هفت رنگ انداخته بود، ماهچه لوای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۶

والای آفتاب شعاع خدیو خلائق مطیع جهان مطاع- که در معنی بسمله سوره فتح و فیروزی است- ارتفاع یافته در ساعت کرامت طراز میمنت نشان- که مختار اهل دانش و بینش و زیب جدول تقویم ایجاد و آفرینش بود- منزل منزل باغ- که در دو گروهی احمد شاهی واقع و سبز کرده دست کرامت پیوست خاقان خورشید طالع و گل سرسبد باغهای طراوت مجامع است- از یمن مقدم سعادت قرین پادشاه سپهر تمکین رشک افزای خلد برین گردید.

برافراخت رایت به افلاک، شاه به نیروی اقبال طی کرد راه

بیفگند ظل سعادت قرین به فرق رعایای کابل زمین

توقف نموده در آنجا سه روز پس آنگه به دولت شه کفرسوز

به فتح و ظفر با سران سپاه شکارافگنان طی همی کرد راه

به هر منزلی شاه فرخنده کیش به سرپنجه رأفت و لطف خویش

ز کار خلائق گره می گشود ترحم به بیچارگان می نمود

به هر مرحله شاه اقبال مند به نیروی بازوی بخت بلند

سر سرکشی را فگندی به خاک نمودی ز آلائشش ملک، پاک

تماشاکنان و عدوافگنان علم زد به سهرند شاه جهان

زمستان در آن ملک، قشلاق کردهمه هند را رشک آفاق کرد

ذکر سوانحی که در ایام قشلاق سرهند به ظهور رسیده

از آنجا که همواره همت والانهمت آسمان پیوند این طرازنده اورنگ خلافت و کامکاری و برازنده دیهیم سعادت و شهریاری را امن و آرامش بلاد و عباد و قلع مواد شر و فساد پیش نهاد می باشد، در این ایام میمنت لزوم که عرصه این مرزوبوم مقر الویه جاه و جلال گردید، همت مظلوم نواز ظالم گداز که از آن حضرت به تفحص احوال مسکینان و مستمندان پرداخته، گرد ملایلی که از غبارانگیزی ظلم و بدعت کفره سراپا شقاوت بر صفوت کده صدور مظلومان نشسته بود، بر رشحه فشانی سحاب تفقد و تلافی مرتفع ساخته و مرهم راحت بر ناسور جراحت دلخستگان گذاشته، به جست و جوی کج روشان فساداندیش پرداخت و فرمان واجب الاذعان به امرای ذی سطوت نصرت پژوه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۷

و سرداران عساکر فیروزی مآثر قیامت شکوه، شرف نفاذ یافت که با جمعی از افواج بحرامواج، به مساکن و اماکن آن طایفه خفیف العقل متلون المزاج رفته و مسالک و معابر آن شقاوت منشان کافر را که از طنطنه آمد آمد سپاه فیروزی شعار فرار به بیشه های دشوار گذار نموده، رنگ جرأت و جسارت از رخساره همت باخته بودند، گرفته، در هر جا که به آن گروه برخوردند، بی تأمل و توقف به قتل رسانند و همت به تخریب منازل و عمارات و دهرمسالهای آن گروه گماشته، نشانی از آبادانی اهل کفر و ضلال نگذارند.

به فرمان شه سروران سپاه چو شیران فتادند هریک به راه

به هر جا سپاه قیامت شکوه که دیدند آبادی ای زان گروه

خرابش چنان می نمودند زود که گویا نشان عمارت نبود
 سکان بدانندیش فتنه گرا که در بیشه ها کرده بودند جا
 چو دیدند خود را اسیر بلاز هر سو به دام اجل مبتلا
 فتادند در لجه اضطرار نمودند گم دست و پای فرار
 ندیدند در خود در آن رستخیزنه دست ستیز و نه پای گریز
 مفتری نجستند از بهر خویش به جز در گه خسرو عدل کیش
 نهادند لاچار از اضطرار گروهی قدم در ره اعتذار
 گروه دگر از فرومایگی چنان کرده اصرار بر خیرگی
 که دادند آخر به باد فناسر و مال و ناموس و فرزند را
 نمودند فوج ظفرانتساب در مسال های سکان را خراب
 چنان آتش کینه افروختند که با هم تر و خشک را سوختند
 نمودند بایر همه خانها فکندند آتش در آن جایها
 به اقبال شاه فلک احترام شکستند بت خانه ها را تمام
 ز نسوان آن فرقه بت پرست پیامد بسی اهل دین را به دست
 چو افواج شاهی ظفر یافتند علم بهر رجعت برافراشتند
 بیستند احرام در گاه شاه نهادند روی عقیدت به راه
 چو گردید فارغ شه ملک و دین ز تنبیه کفار آن سرزمین
 بفرمود رأی منیر اقتضا کر آنجا فرازد به دولت لوا
 شود با دلیران رستم نبردسوی ملک احمد شهی رهنورد
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۸

[وقایع سال نوزدهم]

**وقایع سال فرخنده فال تخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه میمونه هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری موافق سال نوزدهم فرمان فرمائی این
 زینده اریکه شهر یاری**

شهنشاه زرین کلاه مهر و خسرو اورنگ مینارنگ سپهر، به تاریخ بیست و هشتم رمضان، موافق سنه ۱۱۷۹ هجری مطابق سنه میمونه
 تخاقوی ئیل ترکی، با هزاران فرخندگی و مبارکی از خطوط شعاعی الویه عالم آرای به سمت دار الشرف حمل افراخته، به همعنائی
 افواج نور، مرحله آرا و جاده پیما گردید و کوبه سلطان بهار مجددا آغاز گلستان آرای و بوستان پیرایی کرده، فیض نوروزی روح
 نباتی به اجساد قوالب خاکیان دردمید.

به برج حمل رفت چون آفتاب زمان و زمین هردو شد فیض یاب
 شهنشاه گل، گلشن آرای گشت سپاه ریاحین برآمد به دشت
 برافراخت رایت به ملک چمن شدی سبز بخت از قدومش زمن

جنود هنود شتا را شکست به اورنگ سرسبز گلشن نشست در این سال خجسته مآل - که عنوان صفحه اقبال و بهار سال نوزدهم
 اریکه آرای این سایه ذو الجلال است - همت جهان گشا چنان اقتضا فرمود که آفتاب آسا ریایات عز و علا - و اعلام سپهر اعتلا،

به سمت مستقر جاه و جلال افراخته، مرحله آرای طریق اقبال شوند. بنابه این عزم صواب‌نمای سعادت امارت، اشارت بشارت علامات به صدور پیوست که پیش‌خانه‌کشان موبک سعادت‌نشان، سرادق اقبال آشیان و بارگاه ظفرنریان را سرکوب خرگاه نه آسمان ساخته، بر روی زمین بارگاهی مانند سپهر برین برافرازند و بعضی از ملتزمان رکاب فیروزی آثار چون طایفه اردوبازار و توپخانه قیامت‌نشانه صاعقه‌کردار و زنبورک‌خانه آتش‌بار، همراه پیش‌خانه ظفرآشیانه پیش‌رفته الویه نصرت طراز آسمان‌سا سازند. نظم.

نمودند فرمان‌بران بطل همان لحظه حسب المقرر عمل بعد از سرانجام آن امور، پادشاه مؤید منصور نیز به نفس نفیس در اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات، بر اشهب جهان‌پیمای هامون گرد و بر مرکب صبارفتار گیتی‌نورد برآمد، کوه و هامون را از یمن مقدم همایون، فیض مشحون و سعادت‌مقرون ساختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۹ شد از موبک شاه قدسی سرشت‌فضای زمین رشک باغ بهشت

ز ماهیچه رایت عزّ و جاه‌نبود احتیاجی به انوار ماه

خدایو جهان، شاه یزدان‌پژوه به اقبال و اجلال و فز و شکوه با سپاه ظفردستگاه هزبرصوت و لشکر نصرت‌پیکر پلنگ‌سطوت، در طی منازل و قطع مراحل، قمرآسا سرعت کرده، سیرکنان و صیدافگنان کوه و هامون می‌پیمودند. کفره فساداندیش - که از صدمه سطوت و صلابت عساکر نصرت‌کیش از ولایت سرهند و منازل خویش فرار به بیشه‌های دشوارگذار نموده و در ایام قشلاق شاهنشاه آفاق، همگی آن گروه ضلالت‌پژوه سراپا نفاق که جمعیت‌شان به دویست هزار نفر می‌رسید، باهم اتفاق کرده درصدد فسادانگیزی و فتنه‌جویی بودند، در این اوان از پناه اشجار جنگل و پشت سنگهای جبل برآمده، در حین عبور موبک منصور از دور مانند بخت تیره خویش سیاهی می‌نمودند و به ایتم اردوی کیهان‌پو - که برای تحصیل کاه و هیمه، هفت فرسخ، هشت فرسخ از معسکر منصور دور می‌رفتند - دست‌برد کرده، به مردم بی‌دست و پا ضرر و ایذا می‌رسانیدند. چون این خبر به مسامع حقایق‌مجامع پادشاه هفت کشور رسید، اشارت با بشارت صادر گردید که هر روز یک نفر از سرداران لشکر ظفرپیکر، نوبت به نوبت به محافظت و محارست مردمی که برای تحصیل کاه و هیزم می‌روند، قیام و اقدام نمایند و از مکر و دست‌برد کفره تیره‌روزگار باخبر و هوشیار بوده، رایت حزم و احتیاط برافرازند.

در بیان وفات قاضی ادريس خان پیش‌نماز و مدار المہام شہریار گردن‌فراز

در این زمان میمنت‌آثار، عمده امرای عالی‌مقدار و قدوه فضلالی کبار، مقتدای خوانین عظیم‌الشان و پیشوای اکابر سمو‌المکان، ملّا ادريس خان، قاضی معسکر ظفرتوأمّان - که صاحب‌اختیار درب دولتخانه جاه و جلال و مدار المہام بارگاه اقبال بود - به شدت عرض مرض گرفتار گشته، بر بستر بیماری افتاد و بعد از چند یوم در منزل انباله روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مبارک رمضان سنه ۱۱۷۹ هجری، عمر خود را به منتسبان آستان سدره‌بنیان بخشید، غریق لجه مغفرت و مستغرق دریای رحمت گشته، رو به راه ضیافت‌خانه «وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ» نهاد. چون خلوص صدق و صفا و خصوص

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۰

اخلاص و وفای مرحوم مزبور جاگزین باطن اشراق‌مواطن حضرت اعلی بود، لهذا آن حضرت را از وقوع آن واقعه کدورت‌افزا غبار حزن و ملال بر مرآت خاطر آفتاب‌مظاهر نشسته، تأسف موفور دست داد.

دریغ آن سرفراز والا گهرنوازنده اهل فضل و هنر

دریغ آن شریعت‌پناهی که بود دلش کان علم و کفش بحر جود

دریغ آن که بودی به هر صبح و شام بر آرنده حاجت خاص و عام

دریغ از آن خان ادريس علم که بحر کرم بود و هم کوه حلم

در بیان محاربه سپاه نصرت‌شعار با کفار برگشته‌بخت تیره‌روزگار و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم فیروزی‌پیکر

چون منزل چنداله از افراختن سرادقات رنگارنگ شاهنشاه سپهراورنگ، رشک‌افزای خرگاه فلک مینارنگ گشته، سرتاسر آن مقام منزلگاه بهادران نصرت‌فرجام گردید، به دستور معهود جمع کثیر از مردم اردوی کیهان‌پو و ایتمام معسکر ظفرنیرو، برای تحصیل کاه و هیمه از اردو برآمده به سمت قلعه‌هایی که کفره ضلالت‌نشان از بیم سطوت و صلابت غازیان خالی نموده بودند، رفتند. بنابر آن نهنگ لجه بسالت و مردانگی و پلنگ قله شهامت و فرزاندگی، عبد الله خان دیوان‌بیگی نیز - که محافظت نمودن اهل اردو در این منزل نوبت او بود - با آن گروه متوجه سمت مقصد گشته رایت عزم و خبرداری و علم احتیاط و هوشیاری افراخت. در اثنای این حال، کفره شقاوت‌مال از میان جنگل برآمده و بنای جنگ و جدل گذاشته، فیما بین طرفین نایره حرب و جدال اشتعال یافت و چون آن گروه فسادمقرون، آتش جدل در کنار جنگل افروخته و مشتعل ساخته، به میدان نمی‌آمدند و هرگاه عرصه جنگ از حملات مبارزان با نام و ننگ به آنها تنگ می‌شد، پناه به جنگل می‌بردند، لاجرم عبد الله خان دیوان‌بیگی از راه تدبیر و فرزاندگی - که لازمه سپاهی‌گری و مردانگی است - خدعه به کار برده خواست که آن گروه ضلالت‌پیشه را از حوالی و حواشی بیشه به میدان مسطحی که شایان جنگ و جدل بوده باشد، بکشد و بعد از آن نایره حرب و جدل مشتعل سازد. لهذا خان شهامت کیش با مبارزان و غازیان همراهی خویش، خود را از میدان حرب و پیکار پس کشیده رو به حوالی معسکر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۱

فیروزی‌اثر آورد.

امیر فلک‌رتبه، دیوان‌بگی‌ز میدان چو شد منحرف اندکی

اعادی ز بیشه برون ریختند به دنبال او مرکب انگیختند

نهادند رو از پی او به راه‌پس آنگه بایستاد آن کینه‌خواه

در آویخت با فرقه تیره‌بخت شد افروخته آتش فتنه سخت

شهنشاه کشورستان چون شنید که دشمن به نزدیک اردو رسید

برآمد به شب‌دیز گیتی‌نورد روان شد به میدان رزم و نبرد

به فتح و ظفر، شاه گردون شکوه به میدان بیفشرد پا همچو کوه اشارت فیروزی‌بشارت از پیشگاه جاه و جلال، به صف آرایان سپاه اقبال عزّ اصدار یافت که نهنگان لجه شجاعت و سرافرازی و هزبران بیشه شهامت و ظفرطرازی، حاجی نواب خان الیکوزی قوللر آقاسی و شاه پسند خان چرخچی‌باشی و محمد نصیر خان بلوچ سردار و صاحب اختیار ولایت بلوچستان و عظمت خان علیزی می‌خاطب به حاضر خان و رحیم داد خان بارکزی و نصر الله خان نورزی و انزله خان نسقچی‌باشی، با بهادران بسالت کیش و مبارزان تحت خویش در مقابل کفره فساداندیش، سرگرم معرکه آتش‌افروزی و عدوسوزی گشته، به ضرب گلوله توپ و تفنگ، رخنه در بنیان حیات سکان بی‌نام و ننگ اندازند.

چنین داد فرمان، شه کامران که سازند تیره جهان بر سکان

به فرمان شاه سعادت‌قرین شد افروخته آتش حرب و کین

تفنگ از دو سو شعله‌افروز شد خدنگ از دو جانب جگرسوز شد

ز توپ و تفنگ آتشی بر فروخت که افواج هندو در آن زنده سوخت

دو قوم از دو سو اسب انداختند مسلمان و کافر به هم تاختند

به هم نور و ظلمت در آویختند شب و روز با هم در آمیختند

ز دود تفنگ و ز گرد سپاه شد انباشته چهره مهر و ماه
 نبودی نمایان در آن رستخیزه جز برق شمشیرها هیچ چیز
 ز غریدن نای و آواز کوس شده شور در گنبد آبنوس
 ز بسیاری های و هوی یلان بیچید بر خویشتن آسمان
 دو لشکر چنان شور انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۲ اگر چه سپاه شه نامور گرفتند بی حد ز کفار سر
 ولی فرقه کفر هم در وغان کردند از جان دادن ابا
 دلیرانه دادند در دار و گیر به مثل کمان سینه خود به تیر
 سپاه خدیو ز آفت مصون که چون دشنه بودند تشنه به خون
 به میدان فتنه فشردند پا گرفتند بر جان خدنگ بلا
 ز خون عدوی سیه روزگار نمودند آن دشت را لاله زار
 در آن روز فیروز از نیم روز میان هنود و شه کفرسوز
 ز پیشین الی وقت فرض عشافروزان همی بود نار و غا
 وزیده نسیم ظفر عاقبت بر اعلام شاه فلک مرتبت
 تهمتن توانان الماس تیغ نکردند از قتل اعدا دریغ
 به دشت این قدر کشته انداختند که از کشته ها پشته ها ساختند
 هنود سیه روز باطل پرست چو خوردند از لشکر شه شکست
 به دستور معهود از کارزار نمودند در سمت جنگل فرار
 شه کامکار ملایک جنود پس از انهمام سپاه هنود
 سوی بارگاه سعادت نشان به فتح و ظفر کرد عطف عنان
 به بزم ارم نظم بانساطبه سر برد شب را به عیش و نشاط
 چو فردای آن شب شهنشاه مهر بر آمد به نیلی هیون سپهر
 پراکنده فرمود فوج ظلام به صفهای انجم فکند انهمام
 خدیو جهان نیز با اقتدار شده بر سمنند سعادت سوار
 به تائید و توفیق و فضل خدا سوی ملک لاهور شد ره گرا الحاصل تا حین عبور موکب منصور از دریای لاهور، کفره مقهور همه جا
 از راه بیشه ها در مقابل سپاه اقبال، مراحل خذلان و نکال پیموده، در چهار فرسخی معسکر والا، بار نکبت می افکندند و چون رایات
 جهان گشا آسمان سا گشته به سوی منزل مقصود ارتفاع می یافت، آن گروه شقاوت پزوه نیز رهگرای به ودای ضلالت و آوارگی
 گردیده، راه مذلت و سرگشتگی می پیمودند. لیکن از آنجا که ضرب دست سپاه ظفر پیوست خورده و خود را بارها در معارک رزم
 و هیجا آزموده بودند، جرأت روبه رو شدن با غازیان و جسارت جنگ میدان نکرده، از دور در اطراف سپاه منصور، مانند بخت تیره
 خویش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۳

سیاهی می نمودند و اگر به حسب اتفاق گاهی اظهار تهور و دلیری کرده به مقام دستبازی می آمدند، رفته رفته کار به سربازی
 می کشید و عرصه جنگ بر آن فته بی نام و ننگ تنگ می گردید، پناه به انبوهی جنگل می بردند. القصه به همین نهج تا مدت هفت

روز فیما بین لشکر فیروز و کفار برگشته بخت تیره روز، علی الاتصال نایره حرب و جدال، افروزش و اشتعال داشت و آن گروه نکبت‌پژوه لئیم هر روز از غازیان تهمتن توان شکست عظیم خورده، فوج فوج و دسته دسته روانه ممالک عدم و شعله افروز آتش جهنم می گشتند.

بقیه السیف که نیم جانی از ورطه هلاکت بدر می بردند، قرین طالع ناسازگار رفته در پناه اشجار جنگل طعمه عقاب اجل می شدند. تا این که در روز هشتم که موکب منصور از دریای لاهور عبور می فرمودند، به هیئت اجتماعی زور آورده در برابر گردان مضممار شهامت و مردانگی، رایت چهل و خیرگی افراشتند. این فرازنده لوای کفرسوزی و شهسوار معرکه فتح و فیروزی نیز بهادران عرصه جلادت و دلاوری را مأمور به شعله افروزی آتش قتال کرده و رخصت نبرد آزمایی و شمشیربازی داده به کار حرب و پیکار واداشتند. بیت

به فرمان فرمانروای زمان تهمتن توانان کشورستان

به دشمن گدازی و خصم افگنی گشادند بازوی روئین تنی

به میدان کین اسب انداختند به قلب سپاه عدو تاختند

کشیدند شمشیر کین از میان ز تن ها فگندند سرهایشان

به قتل عدو تیغها تند شدولی بس که افگند سر، کند شد

به نیروی بخت شه کفرسوز نمودند کفار برگشته روز

هزیمت ز میدان پیکار و کین ظفریاب شد لشکر شاه دین

خدو فلک قدر مالک رقاب چو گردید بر دشمنان فتح یاب

ز دریا به تأیید رب غفور همی کرد با خیل و لشکر عبور و در این چند روز که فیما بین لشکر فیروز و کفره برگشته بخت تیره روز، نایره حرب و جدال اشتعال داشت، به مقتضای تقدیر پروردگار از اولیای دولت جاوید پایدار، شیر بیشه شجاعت و پردلی و هژبر معرکه شهامت و دلاوری، عظمت خان علیزه‌یی - از همگنان به خطاب مستطاب حاضر خانی رتبه تفوق و برتری داشت - به ضرب گلوله تفنگ از پا درآمده سرافرازی جاوید خون بها یافت و یکه تاز عرصه مبارزت و دلیری و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۴

سرفراز میدان جلادت و بهادری، رحیم خان لشکرنویس نیز - که به سرداری بهادران کاکری عز امتیاز یافته بود - در راه خدیو کامکار نقد زندگی نثار کرده به رحمت پروردگار شتافت. در این اوان سعادت نشان که خاقان کشورگشای از گوشمال و استیصال کفار تیره‌رای فارغ گشته، از دریای لاهور عبور فرمودند، نظر التفات و مرحمت بر حال بازماندگان آن هردو سرفراز درجه شهادت افگنده، قاسم خان برادر عظمت خان را به خطاب حاضرخانی و به رتبه رفیع المرتبه سرداری جماعه علی زایی، مشمول عنایات بی نهایت شاهانه ساختند و بهادر خان ولد رحیم خان را به سرکردگی بهادران کاکری، رتبه بلندپایگی بخشیده، رحیم داد خان، برادر آن شهید را به منصب جلیل لشکرنویسی لشکر نصرت اثر، منظور نظر آفتاب اثر فرمودند.

ذکر ورود این براننده اورنگ ظل الهی به اشرف البلاد احمدشاهی و شرح آمدن شاه خورشیدکلاه تیمور شاه به رکاب ظفرانتساب شاهنشاهی

چون خرمن جمعیت کفره ضلالت شعار به شعله تیغ آتش بار مجاهدین رکاب فیروزی آثار سوخته، عرصه آن مرزوبوم از لوٹ وجود نامسعود هنود مردود بی باک، به آب صمصام شجاعت بهادران مصفا و پاک گردید، خاقان ممالک ستان قدر قدرت، با سپاه ظفرپناه هزبر صولت و لشکر نصرت پیکر پلنگ سطوت، به هم عنانی تائیدات واهب بی منت، به هزاران جاه و عزت، لوای عزیمت به صوب

عرصه مصر دولت و اقبال و ساحت دار الملک مجد و جلال فراختند و در طی منازل و قطع مراحل، قمرآسا جاده پیمای و مرحله آرا گشته، در اندک مدت ولایت دار السلطنه کابل را مرکز رایات فلک فرسا و مضرب سرادقات عزّ و علا ساختند و چند روزی در آن سرابستان جاه و حشمت، نشاطاندوز کامرانی و مکنت گشته، بعد از استراحت و آسایش سپاه و بند و بست مهمات دار السلطنه کابل، به وجه دلخواه، پای دولت در رکاب سعادت در آورده عزیمت دار القرار قندهار نمودند و به بدرقگی تفضلات الهی و راه‌نمایی اقبال نامتناهی، طی مسافت نموده، در اندک زمان اشرف البلاد احمد شاهی را از پرتو انوار ماهیچه رایات فلک فرسا نوراندوز فرمودند. نظم

شد آن قلعه از مقدم شاه دین طراوت فرا همچو خلد برین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۵ فلک تهنیت گو به احمد شاهی شد از یمن اقبال شاهنشهی بعد از آن که قلعه مزبور از فرّ نزول خدیو مؤید منصور، سرکوب حصار افلاک و شرف بخش مرکز خاک گردید و نقاره‌های نشاط و کوس و کور که شادیانه و انبساط به نوازش درآمده و طنطنه ورود موکب جاه و جلال و صیت غلغله حشمت و اقبال، به مسامع اهالی روزگار پیچید، شعله شوق ملاقات فرزند ارجمند کامکار اعنی غره ناصیه حشمت و سربلندی، قره باصره سلطنت و ارجمندی، پادشاه تائیدسپاه، فروغ کوکب حشمت و جاه، تیمور شاه، از خاطر انور خدیو هفت کشور سر برکشیده، یرلیغ کرامت به تبلیغ مرحمت طراز، به نام نامی آن گلچین حدیقه خلق احمدی به طغرای نفاذ پیوست که از دار السلطنه هرات عازم درگاه آسمان‌جاه گشته، لوای نهضت به آن صوب افرازد.

چو منشور خاص عنایت شمیم به اسم شه ملک و دین شد رقم

ز درگاه شاه خجسته صفات روان گشت چارپای سوی هرات

پس از طی ره، قاصد نیک فال‌جبین سود بر آستان جلال

شه کوه تمکین گیتی پناه خدیو جهاندار تیمور شاه

که پابوسی والد نام‌جوز دیرینه بودش به دل آرزو

ز مضمون منشور عالم مطاع کما ینبغی جست چون اطلاع

بشد شاد و خرسند از این مدعا یاورد شکرانه حق به جا

به فرمان شاهنشاه کامکار برافراخت رایت به صد اقتدار

برآمد به دولت برون از هرات روان شد به درگاه گردون‌سمات چون کوکبه جاه و جلال آن قره العین دولت و اقبال را در حوالی و حواشی اشرف البلاد احمد شاهی اتفاق نزول افتاد، حکم همایون پیرایه صدور یافت که شاهزاده‌های جوان‌بخت والاشان، شاهزاده سکندر و شاهزاده سلیمان و شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب و شاهزاده سنجر و شاهزاده داراب، آن شهسوار عرصه دولت و اقبال را استقبال نمایند و ارکان دولت جاوید عدت و امرای نام‌دار ذی شوکت و سپهسالاران عظیم الشان و سرداران سمو المکان و سایر خوانین و منصب‌داران، با تمامی سپاه نصرت شمیم و جمیع خیل و حشم، در ملازمت شاهزاده‌های کامکار نامدار، پذیرای سعادت زمین‌بوس گشته، آداب عبودیت و بندگی به جا آرند. امرای فدویت‌نشان حسب فرمان قضا جریان، در رکاب شاهزاده‌های عالی‌مقدار بلند اقبال، استقبال کوکبه جاه و جلال آن درخشنده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۶

کوکب برج عظمت و اجلال نموده، بعد از ادای مراسم زمین‌بوسی و عبودیت، همراه کوکب سعادت، روانه درگاه خلائق سجده‌گاه گردیدند. شاه خورشید کلاه تیمور شاه با فر شاهنشاهی و شان و شکوه ظل‌اللّهی، داخل دولت‌سرای پادشاهی گشته، استلام رکن و مقام کعبه آمال و امانی به جا آورده، از شرف پابوس والد ماجد کامکار، سر مباهات و افتخار به اوج فلک دوار رسانید. بیت.

چو افتاد چشم شه نامور به ماه جمال سعید پدر

به لب خاک را عنبر آلود کرد زمین را ز رخ نور آمود کرد
 بیفشاند گوهر ز یاقوت لب ثنا گفت شه راز روی ادب
 به پای فلک پایه‌اش سر نهاده زانوی والای او بوسه داد
 نمود از عنایت شه ارجمند سرش را به دست مبارک بلند شاهنشاه سکندر طالع سلیمان حشمت، به اقتضای غلبه مهر و محبت ابوت،
 بی اختیار در بوستان سرای عظمت، چون سرو آزاد گشته و شاه دارادرایت را در آغوش عاطفت و مرحمت کشیده، از بوئیدن آن
 تازه گل گلبن امید، رایحه مسرت جاوید به مشام جان رسانید.
 کشیدش در آغوش مهر و وداده پیشانی و جبهه‌اش بوسه داد
 گرمی خلف را به بر در گرفت تو گفتی که عالم سراسر گرفت
 به پهلوی خود همچو دل داد جاادا کرد شکر و سپاس خدا
 نوازش نمود و پرسید حال فلک شادمان گشت از آن اتصال

در بیان انعقاد انجمن دامادی پادشاه خورشید کلاه تیمور شاه بر سیل ایجاز و اجمال

در این اوان سعادت اقتران که ساعد اقتدار خاقان ممالکستان در گردن نوعروس مقاصد حمایل گشته، پرده گشای عنایت سرمدی
 هر دم نقاب حجاب از صورت شاهد مطلوب امنای این دولت ابدی می‌گشاد و مشاطه روزگار، عارض عرایس تمنا و رخساره
 مقاصد و مدعای آن حضرت را هر ساعت پیرایش نکوتر و آرایش دیگر می‌داد، رای صواب‌نمای خاقانی اقتضای آن فرمود که
 صبیبه رضیه عالی‌جاه رفیع جایگاه، عبد الحبيب خان پسر حاجی جمال خان دُرّانی بارکزی را- که زهره زهرای آسمان آزر و
 عصمت و ناهید

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۷

فلک شرم و عفت است- موافق شریعت حضرت رسالت پناه، در سلک پردگیان سراق پادشاه خورشید کلاه تیمور پادشاه در آرند.
 بنابر آن فرمان قضا جریان به انجام سامان شایان و تهیه آن طوی میمنت نشان شرف نفاذ یافته، مقرر شد که کارپردازان بارگاه و
 خدمت گزاران در گاه آسمان‌جاه، به انجام اسباب ضیافت و آتش‌بازی و چراغان و سامان سایر متعلقات محفل نشاط و سرور
 پردازند.

چنان امر فرمود آفاق گیر که اخترشناسان روشن ضمیر

نظر کرده در ماه و ناهید و مه‌رتفحص نمایند حال سپهر

برای زفاف شه کامکارزمان همایون کنند اختیار

به فرمان شه ساعت ارجمند نمودند اخترشناسان پسند مجلس آریان و کارکنان بارگاه سلطنت، به تهیه اسباب و سامان آن محفل
 کثیر السعادت پرداخته، جهد موفور و سعی نامحصور در لوازم مجلس جشن و سور مصروف ساختند و به تاریخ دوازدهم ماه رجب
 المرجب- که به سعادت قران السعدین روبه‌رو به میمنت و جمعیت دارین هم‌پهلوی بود- فروش زرین و ابریشمین در بارگاه پادشاه
 سلیمان‌نگین انداختند.

بگسترد فراش، صد گونه فرش ز زینت، زمین گشت مانند عرش صیت نقاره شادی و شادمانی و غلغله کور که مسرت و کامرانی، از
 بام نصرت مقام دولت‌خانه ظفر آشیانه، به گنبد گردون پیچید و صدای شادیانه نشاط از خطه خاک به فلک الافلاک رسیده،
 پرده گشای سوامع قدوسیان گردید.

چو نقاره تهنیت کوفتند خلائق ز دل گرد غم روفتند

شهنشاه با شاه و شهزاده‌ها شد اورنگ آرای عز و علا

به پیشش امیران با اقتدار کشیدند صف از یمین و یسار امرای عظیم الشان و خوانین سمو المکان، هاله‌وار و انجم‌مثال بر گرد آن ماه سپهر عظمت و اجلال ایستاده، مستعد فرمان‌برداری و خدمت‌گزاری گردیدند و ندور لایق و شایان و پیشکشهای نمایان از نظر اصابت‌اثر خدیو هفت کشور گذرانیدند.

پس آنگاه شاهنشاه کامران به مجلس طلب کرد خنیاگران

غزل‌خوان و رقصنده و ساز زن‌ستادند صف صف به آن انجمن

به قامت چو سرو سمن‌بو همه به طلعت چو ماه سخن‌گو همه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۸ بتان پری‌وش به رامشگری نمودند سر، شیوه دلبری مطربان بلبل‌نوا و مغنیان زهره‌سیما، به آهنگهای دل‌گشا و الحان غم‌زدا و نغمات دل‌اوز و مقامات سرورانگیز، مسرت‌افزای خاطر والا گشته به کرشمه پرداختند و پرده از روی کار ناهید برانداختند.

به صد دستان بتان شوخ پاکوب همه غارتگر دین و دل آشوب

کمر بسته، سر کاکل گشاده گشاد و بست با هم داد داده

رسانده بوی مشکین کاکل از دور به داغ سینه‌ها پیغام ناسور شهریار جم‌اقتدار سلیمان تمکین در این محفل میمنت‌قرین، قامت خوانین فدویت‌آئین را به خلّاع آفتاب شعاع فاخره مطرّز و مزین فرموده، چون سرو سرافراز جاوید ساختند و بعد طی بساط بخشش و بخشایش در خلوت‌کده باصفا- که هر خشتش مثل خورشید انور، تابان و آب و گلش غیرت‌افزای چشمه حیوان است- شرف نزول بخشیده، با فضیلتی حق‌شناس و علمای معرفت‌اساس طرح صحبت علمی انداختند. بسا مطوّلات کافیه حقانیت و مختصرات وافیه وحدانیت در مجلس قدس به طراز توضیح و تلویح رسید و از آن روضه الصفا، نفحات انس به مشام حقیقت‌ابتنام اهل معنی و کلام وزیده، عیار دانش گرفته شد و بهارستان بینش خرم و شکفته، نظم.

تعالی الله زهی شاه حق‌آئین که زیب دولت است و زینت دین

ز طاعت نخل جاه او برومند شده از بندگی حق خداوند

به شه از راه دین، دولت خداداد خدا دادست این دولت، خداداد ارکان و اعیان دولت ابدتو امان و سرداران و بیگلربیگیان و سرکردگان و حکام و عمال ولایات و رؤسا و نامداران ایلات و عظمای الوسات و احشام- که از دیوان عام مرخص شده بودند- حسب الامر شاهنشاه باذل کامران از خوان مواید فضل و احسان، ماکل مأکولات حلاوت آیات موفور و شرب مشروبات کشراب الطهور شیرین کام و ذوق‌یاب اطعام عام گردیدند و از هر جانب غلغله «کُلُوا وَ اشْرَبُوا»* به گوش شنیدند.

وضع و شریف، آشنا و غریب گرفتند از آن سفره هریک نصیب القصه چون شام لیلی اندام مانند شاهدان سیه‌موی سبزفام، در عرصه ظهور جلوه‌آرا شد، چراغ‌چیان آتش‌دست، به افروختن چراغان بزم اقبال پرداختند و چراغ دولت و سعادت از مشعله مهر و وفا روشن ساختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۹ در آن شب بسی شمع افروختند کز آن مهر و مه نور اندوختند

ز نور چراغان عالم فروز شب تیره، گردید روشن چو روز

چراغان که بالای دیوار بود چو انجم به کرسی نمودار بود فلک که شبستان اقبالش به چراغان کواکب منور و ضیاپذیر بود، از رشک شمع‌هریزی چراغان محفل پادشاهی، به خویش پیچید و از شرم انوار این مصابیح، مصباح ماه و مهر را در زیر دامن خود پوشید. گویا هر شمع را سوره نور بر زبان و هر چراغ را «سراجاً وَهَّاجاً» در دهان بود. دود چراغان، سنبستانی بود در لاله‌زار نمایان. نی‌نی، آن دود، ارقام مسلسل سطور سوره دخان است که به مداد نوربار مسطور گردیده، یا دودی از نار گلزار خلیل در اقطار و

اکناف عالم پیچیده، نظم.

تعالی الله ازین بزم دل افروز کز او شب طعنه زن گردید بر روز

از این بزم چراغان چشم بد دور که شد چون صبح صادق مشرق نور

چنین شب سال و مه را یاد ناید که یادش تیرگی از دل زداید

تهی کرده ست شب زین بزم، پهلوی خط روی خوبان رفته یکسو آتش بازان سحرکار هنگامه آتش بازی و معرکه جادو طرازی، سرو

شهاب ثاقب را از جوش و خروش آتشین نفسان در عرق خجالت تر کردند. همانا به گلشن آن انجمن از هر سمت و هر کران،

گل افشان گلهای نثار می ریخت و گلریز در هوای آن گلستان گل افشانی می انگیخت.

ز تیر هوایی که شد تا سپهر به گلبازی آمد زمین با سپهر

چنان ماهتابی جهانتاب شد که دود چراغان سفید آب شد تماشای گلریزهای بهار خوش نما و نظاره مهتابی های آن بزم مانند سیر

شب مهتاب جلوه افروز صفا، از ترس دیو سیاه آتش بازی، زهره دیو سفید می گداخت و از بیم فیل این هنگامه، فیل فلک جگر

می باخت. مهتاب تاب آن نداشت که پیش فروغ مهتابی سفید شود و مرآت الضیای آفتاب را جوهر آن نبود که در برابر ستاره های

رخشان نمود کند.

بیت.

ز دود ماهتابی گل افشان همه روی هوا شد سنبلستان

برآمد شب پی نظاره بی تاب چو طفلان بر سر دیوار، مهتاب القصه تا مدت سه روز و سه شب مغنیان و خنیاگران و سایر اهل طرب،

مسرت افزای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۰

خواطر طبقات انام گشته، زنگ غم از مرآت قلوب خاص و عام زدودند و روز سوم محفل ارم مشاکل که پادشاه روشن چهر مهر، از

انجمن سپهر، به خلوت سرای مغرب خرامیده نقش استیفاء لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطه فلک، گیسوی مشک بوی شاهد شب

را شانه کشیده، برقع حجاب از چهره عروس شبستان آسمان برداشت، خاقان ممالکستان نیز بعد از سیر و تماشای آتش بازی و

چراغان به اتفاق شاه داماد و عروس جهان، اعنی قره باصره شوکت و شان، تیمور شه به حرم کده عزّ و جاه خرامیده، پادشاه

خورشید کلاه را مرخص به خلوت سرای خاص که برای او اختصاص یافته بود، فرمودند. صدرنشینان سرادق سلطنت عظمی و

مخدّرات سرای پرده عزّ و علا، به اشارت والا، آن نور حدقه خلافت کبری را با آن سرمایه دار شرم و حیا، دست به دست داده، بدره

بدره زر و طبق طبق گوهر، بر سر آن دو سرور نثار و ایثار ساختند. نظم.

به فرمان شاه فلک اقتدارز بس سیم و زر شد به آن ها نثار

خرد گفت با خود کز افلاک پاک فرو ریخت انجم سراسر به خاک

چو خورشید و مه در بلند آسمان، دو اختر نمودند با هم قران

یکی آفتاب سپهر جلال دگر اختر برج حسن و جمال

الهی به حقّ ملایک تمام به عزّ محمد علیه السلام

که این مهر و ماه سپهر جلال نینند ز آفات گیتی زوال و در همین اوقات خجسته نشان، صبیبه شاه ولی خان بامیزی را به حباله نکاح

شاهزاده والا شان، شاهزاده سلیمان درآورده انجمن دیگر آراستند. بعد از اتمام و اختتام این دو محفل میمنت انجام، خان جان خان

سردار به جمع آوری مالیات و فراهم آوردن سپاه قلدوز و امام و بقلان و بلخ و بدخشان و قلع و قمع مفسدان و فرومایگان ممالک

ترکستان- که سر خودسری و نافرمانی از گریبان خمول و نادانی برآورده بودند- مأمور نموده، خود به دولت و اقبال، قشلاق

زمستان این سال را در اشرف البلاد احمد شاهی فرمودند.

[وقایع سال بیستم]

نگارش سوانح سال بیستم جلوس میمنت‌مانوس

چون شاهنشاه طارم چارم و پادشاه جمیع کواکب و انجم، در سنه مبارکه ایت‌ئیل ترکی با هزاران مبارکی و فرخندگی، زینت‌افزای اریکه حمل گشته، رایت فیض‌بخشی و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۱

فیض‌رسانی به میدان سپهر نیلوفری افراخت و کوکبه سلطان بهار، خرمی‌افزای روزگار شده، طنطنه موکب خسرو گل، گوش زمین و زمان را باز ساخت، در خاطر آفتاب مظاهر خدیو انجم عساکر نیز مصمم شد که شاه والاجاه خورشیدکلاه تیمور شاه را به جانب دار السلطنه هرات رخصت انصراف داده، خود نیز به قصد اورنگ‌آرایی دار السلطنه کابل مرحله‌پیمای طریق اقبال شوند. بنابه این نیت صواب‌انتما، پادشاه آسمان‌بارگاه، تیمور شاه را به عطایی انعام و اکرام مقضی المرام و شادکام فرموده، در روز دوشنبه ۱۲ ماه ذی الحجه الحرام از حضور فیض گنجور سعادت‌انجام، به جانب دار السلطنه هرات- که مقر خلافت و مستقر دولت آن شاهزاده فرشته خصال خجسته‌صفات بود- مرخص ساختند و خود نیز همعنان دولت و اقبال، رایات جاه و جلال به صوب دار السلطنه کابل افراختند.

نهضت خاقان ممالک‌ستان به جانب مملکت هندوستان

در این ایام خجسته‌نشان، به عرض باریافتگان پایه سریر سپهر توأمان رسید که سکان شقاوت‌نشان، در ممالک وسیع المسالک هندوستان محرک سلسله فساد و برهم‌زن هنگامه جمعیت مردم آن بلاد گشته، ولایت پنجاب را به حیطه تصرف و تسخیر درآورده‌اند.

خدیو فلک‌قدر والا گهرچو بشنید از منهیان این خبر

برآشفست از فرط قهر و غضب بشد آتش غیرتش ملتهب

برآمد ز کابل به فصل خزان که کوید به طالع، سر سرکشان با هزاران حشمت و جاه به تفضلات اله همراه عساکر نصرت‌مآثر ظفر‌دستگاه، در اسعد ساعات و اشرف ازمه و اوقات، به رفاقت جنود غیبی و هم‌عنانی جیوش آسمانی، سمند همت بلند و یکران عزیمت سپهر پیوند را به سمت ممالک وسیع المسالک هندوستان، خوش خرام و سبک‌عنان ساخته رایت کفرسوزی برافراختند.

به تدبیر صایب و رأی درست به آهنگ نهضت میان بست، چست

ملک هم‌رکاب و ظفر هم‌عنان روان شد به صد شوکت و فز و شان

از آن بعد، خاقان کشور گشاسوی ملک پنجاب شده ره‌گرا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۲

چون موضع حسن ابدال مضرب سرادقات جاه و جلال و محل نزول سپاه فیروزی‌مال گشته، باغ طرب‌افزا و عمارات دل‌گشایش از میامن قدوم سعادت لزوم پادشاه موید و موفق، پهلوکوب رواق ازرق و هم‌پایه قصر خورنق گردید، خان جان خان سردار سرداران- که از دار السلطنه کابل مأمور به تأدیب متمردان ممالک ترکستان شده بود- در این منزل با سپاه ازبک، به موکب نصرت‌یزک پیوسته، مشمول عنایات خاقانی و منظور انظار عاطفت سلطانی شد. بعد از ورود سردار حشمت‌دستگاه، پادشاه افراسیاب‌جاه، به

هزاران عز و جلال از منزل حسن ابدال، عازم لاهور گشته پرتو ورود بر حوالی و حواشی آن حدود انداختند. سکان ضلالت نشان شقاوت مآب- که تسلط و استیلاء تمام بر متوطنین ممالک پنجاب یافته بودند- از آوازه آمد آمد سپاه نصرت اساس، مغلوب جنود رعب و هراس و منکوب جیوش خوف و وسواس گشته و از تلاطم و تصادم امواج، سفینه طاقت و کشتی مقاومت به گرداب اضطراب داده، دانستند که ایستادن پشه ضعیف بنیاد در برابر تندباد، منتج ندامت؛ و میدان داری نخجیر مرغزاری با شیر بیشه شکاری، مباین سلوک طریق سلامت است. لاچار به پایمردی فرار، رخت نکبت و ادبار به سمت پرگنات نجیب خان روهیله- که از جمله غاشیه کشان و حلقه به گوشان اولیای دولت قاهره بود- کشیده، با مشار الیه به ستیز و آویز پرداختند.

نهادند آن قوم فرصت طلب برون پا ز راه قویم ادب
به هنگامه جویی پرداختند لوای شقاوت برافراختند
نمودند بازار پیکار گرم دریده همه پرده عرض و شرم
از آن قوم مقهور خذلان نصیب چو این خیرگی دید، خان نجیب
به درگاه شاه فلک بارگاه نمود التجا و بشد دادخواه
به اخلاص کامل به صدق درست به اردوی اعلی روان گشت چست
به درگاه شاهنشاه حق شناس پس از جبهه سایی نمود التماس
که شاه! تو را چاکر و بنده ام ز لطف عمیم تو شرمندهم
سپاهی ز افواج نصرت نمود روان کن به دفع جنود هنود
که در ملک من مجتمع گشته اند به هنگامه جویی کمر بسته اند به مجرد اصغای این مقال، نیران قهر و غضب قیامت لهب قهرمان
بلند اقبال، اشتغال یافته، فرمان لازم الامثال از پیشگاه جاه و جلال، به سوختن خرمن حیات کفره
تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۳

وخامت مآل نافذ گشته، مقرر شد که خان جان خان سردار با فوجی از عساکر ظفرشعار به اتفاق ضابطه خان، به تأدیب و تنبیه متمردان رفته، اعلام هستی و اقتدار آن بخت برگشتگان تیره روزگار را منخفص و نگونسار سازد و ساحت آن ولایت را از لوث وجود کفره مردود، مصفا و پاک نموده به قلع و قمع متمردان و فساد اندیشان دیگر پردازد.

به فرمان فرمانروای زمان روان گشت با ضابطه خان جان
وز آن سوی، کفار بدبخت نیز نمودند آهنگ حرب و ستیز
تهمتن توانان دشت نبرده میدان هیجا نمودند گرد
به مردانگی اشهب انگیختند به خیل اعادی در آویختند متهوران آن گروه تیره روزگار، به حملات متواتر سردار شهامت شعار و صدمات پی در پی بهادران فیروزی آثار، دل از دست نداده و دست از کار باز نداشته، پای ثبات و قرار در برابر غازیان بهرام صولت خنجر گزار افشردند.

ز کفار فجار خذلان نشان چو دیدند این خیرگی غازیان
ز فرزاندگی جَنّه بخت شاه نموده پناه و شده رزم خواه
به دفع عدو رایت افراختند به یک حمله بر قلب شان تاختند
به نیروی بازوی مرد آزمافکندند سرها به دشت و غا آخر الامر، به سلسله جنبانی عواطف ربانی و نیروی طالع خورشید مطالع خاقانی، کفار فجار مخذول و منکوب گشته، ره گرای به ودای خذلان و نکال گردیدند. مجاهدین نصرت قرین، متعاقب آن مشرکین رفته دوازده هزار سر از آن گروه بی دین گرفته، هم عنان فتح و ظفر معاودت به سنگر نمودند. خان جان خان سردار، رؤس منحوس آن

زیاده‌سران تیره‌روزگار را پوست و پرکاه و بر عراده‌ها بار نموده به درگاه آسمان‌جاه فرستاد و پرکنه‌جات نجیب‌خان را- که آن جماعت وخیم العاقبت جبرا و قهرا به زور خویش متصرف شده بودند- به ضابطه خان ولد او داده، خود نیز بعد از انتظام امور آنجا، رو به درگاه خلائق سجده‌گاه خدیو عالمیان پناه نهاد.

[وقایع سال بیست و یکم]

اشاره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۴

نگارش وقایع سال بیست و یکم لشکرکشی این رایت‌افراز عرصه دشمن‌کشی به تاریخ بیستم ماه شوال سنه ۱۱۸۱ هجری موافق سال خجسته‌مآل تنگوزئیل ترکی

شاهنشاه زرین کلاه مهر و پادشاه ممالک‌سپهر، از دارالقرار حوت متوجه دارالشرافه حمل گردید و عساکر ریاحین جلوه انبساط نموده، شمایم بساتین در دماغ عشرت روزگار پیچید و نوروز فیروز، گلستان‌پیرا و بوستان‌آرا گشته، بهار سال بیست و یکم جلوس میمنت‌مانوس خاقان موید و منصور نیز به منصفه ظهور رسید.

نسیم بهاری به گلشن وزیدریاحین ز صحن چمن بردمید و مفتاح این سال سعادت اشتمال، میرخوش خان درّانی- که سرخوش باده ضلالت و نادانی و از جمله خوانین روشناس محفل ارم‌مشاکل خاقانی بود- چشم از صلاح حال و خاتمت مآل پوشیده، با گروه کثیری از دون‌فطرتان ملتزمان موکب ظفرشعار، به دارالقرار قندهار رهگرای بادیه فرار گردید و رایات عالیات ظفرپیوند نیز بنابر بواعث چند- که در محل خویش رقم‌زده کلک صداقت کیش خواهد شد- متعاقب او ارتفاع یافته، دارالسلطنه کابل را زینت گلستان ارم بخشید.

تبیین این مقال بر سبیل ایجاز و اجمال آن‌که در این اوان سعادت‌پیرا، رای مملکت‌آرای حضرت اعلی شاهی- که مطرح انوار الهام الهی و مرآت صور اسرار سلطنت و شاهنشاهی است- متقاضی آن شد که تابستان این سال سعادت‌اشتمال را در مملکت هندوستان گذرانیده خاطر دریامقاطر را بالکلیه از تنبیه متمردان و گردن‌کشان و تسخیر آن ولایت نزهت‌نشان مطمئن سازند و سال دیگر، هم‌عنان فتح و ظفر، رایات جاه و جلال به سمت مقر دولت و اقبال برافرازند. جمعی از پست‌فطرتان موکب فیروزی کوکب دشمن‌شکن را- که کمند محبت فرزند و زن و زنجیر مودت اقوام و اقربا بر دست و پا و گردن افتاده به جانب وطن می‌کشید- به مجرد تفرس این معنی سفینه طاقت‌شان به گرداب اضطراب و بی‌طاقتی افتاده غریق لجه اضطراب و بی‌صبری گردید.

لهذا ز اردوی نصرت‌شعار نمودند از تیره‌رایی فرار

دریدند خود پرده عرض خویش نهادند از حدّ خود پای پیش از آن جمله سرخوش باده جهالت و نادانی و مدهوش شراب ضلالت و بی‌پروایی،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۵

میرخوش خان درّانی فوفلزایی با جمع کثیری که تابع او بودند و به اغوای غول جهل و غرور، از سعادت و جبهه‌سایبی عتبه اقبال روگردان گشته، عنان به وادی گریز تافت و آبروی خود را به خاک حرام‌نمکی و بی‌آزرمی ریخته، به راه بی‌عرضی و طریق بی‌ناموسی شتافت.

نمود از ولی‌نعمت خود فرارز نادانی او بغی کرد اختیار به معاینه این حال، سایر هرزه‌درایان بی‌آبرو، از اردوی کیهان‌پو فوج‌فوج و

دسته‌دسته در تیرگی شب کمر فرار بر میان بسته، به آن دست از جان شسته بی‌آزم پیوستند و به‌همین نهج، رفته‌رفته گروه زیاده بر حساب، از رکاب نصرت‌انتساب، راه‌گریز پیش‌گرفته، رهنورد طریق گمراهی گشتند. از آنجا که پادشاه مؤید توفیق سپاه را به مقتضای و «مَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»* در هر معرکه و رزم‌گاه جز بر تأییدات و تفضلات حضرت اله، نظر بر کم‌ویش فوج و سپاه نمی‌باشد، از وقوع آن سانحه تغییری به احوال همایون راه نیافته، اصلاً و قطعاً اراده فسخ عزیمت نداشتند و نمی‌خواستند که قبل از انتظام امور مملکت هندوستان، به‌سمت دیگر حرکت نمایند؛ لیکن در خلال این حال به عرض ایستادگان بارگاه اقبال رسید که درویش ساحر بدکیشی سر از گریبان فساداندیشی برآورده و در سمت بنگشات، سکه به نام خویش زده، ادعای نیابت حضرت صاحب الزمان می‌نماید.

شرح فتنه‌انگیزی آن درویش شقاوت‌کیش فساداندیش آن‌که در این اوان سعادت‌نشان که خاقان ممالک‌ستان به مملکت هندوستان تشریف داشتند، گدای بی‌ادب مجهول‌النسبی به ادعای آن‌که از نژاد مقتدایان مردم بنگش و از اولاد پیشوایان آن قوم جهالت‌منش است، در میان آن گروه مجاهیل، دوکانچه زرق و تلبیس گشوده، به دست‌آویز سحر و تزویر، روشناس برنا و پیر و مرجع صغیر و کبیر گردید و به وسیله ساحری و مردم‌فریبی - که مردم بنگشات داخل کشف و کرامات می‌دانستند - آن بی‌نام و نشان مجهول، عزت و ریاست معقول یافته، فرق نخوتش به ذروه سپهردوآر - که درباره او حکم بلندی سردار داشت - رسید و رفته‌رفته از تبه‌رایی و کوته‌اندیشی، قدم از حد خویش پیش گذاشته، باد غرور در دماغ پندار انداخت و محرک سلسله عناد و افساد گشته و قبایل آن قوم جاهل را با خود متفق و هم‌داستان کرده، جمع کثیری را گمراه ساخت و به اطراف و اکناف ممالک محروسه سلطانی کاغذ و آدم فرستاده و خود را در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۶

همه‌جا از جمله اولیاء الله به قلم داده، حکام و عمال هر ولایت به جانب خود دعوت نموده و در بنگش سکه و خطبه به نام نحس خویش جاری نموده و لقب شاهی بر خود بسته و به دستور سلاطین بر عنوان نوشتجات مهر کرده، زبان به اغوا و اضلال جهال گشود.

ذکر معاودت خاقان ممالک‌ستان از راه دارالامان ملتان و به یاسا رسیدن علی محمد خان خوگانی صوبه‌دار آن مکان

در همین اوان که میر خوش خان ضلالت‌شعار از رکاب نصرت‌آثار، به پای فرار، رهنورد بادیه نکبت و ادبار گردید، اخبار فسادانگیزی درویش فتنه‌اندیش نیز - که شمه‌ای از احوال او رقم‌زده کلک حقایق کیش شد - از عرایض صوبه‌داران کابل و پیشاور به مسامع خدیو مهرافسر رسید و به علاوه این دو سانحه، هوای هندوستان هم از حد اعتدال تجاوز نموده، حرارتش به درجه کمال رسیده بود. لاجرم بر ذمیت همت خاقانی لازم و متحتم نمود که از ولایت هندوستان، الویه عظمت و شان برافرازند و سیر و تفرج کنان، پرتو ورود به دارالامان ملتان افکنده از همان راه، دار السلطنه کابل را مضرب سראدقات عالیات سازند.

لهذا به اقبال جاه و جلال‌شاه نام‌دار خجسته‌مآل

برآمد به پشت عراقی سمندچو خورشید انور به چرخ بلند

امیران ذی‌شان با احتشام کمر بسته اندر رکابش تمام

به راهش سر خود قدم ساختند به پشت سرش رایت افراختند

پس از طی ره، شاه نصرت‌نمود به ملتان بیفکند ظلّ ورود چون تراکم بخار نخوت و نادانی چراغ عقل و خرد علی محمد خان خوگانی صوبه‌دار ملتان را در فانوس دماغ فرونشانیده بود، آن تیره‌بخت ابدی به مقتضای ضلالت و بی‌خردی، نسبت به طایفه جلیله سدوزی سکنه ملتان بی‌حرمتی کرده، در دادن مالیات پادشاهی نیز تعلل و اهمال می‌نمود و علاوه بر این، رایت جبر و تعدی در آن

ولایت افراخته و خون دلهای مظلومان را حنای دست اقتدار ساخته، همواره طبل نفاق و خلاف برملا می‌نواخت. بنابر آن در این اوان سعادت‌اقتران که دار الامان ملتان مرکز الویه تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۷

فتح توأمان گردید، چگونگی جرأت و خیرگی او به عرض ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر رسید. قصاص پاداش آن جسارت‌منش ضلالت‌کیش، بر ذمت همت خاقان عدالت‌اندیش واجب گشت. اشاره والا پیرایه صدور یافت که جلادان خون‌آشام جلادت‌نشان، او را با دو همشیره‌زاده و هردو پسر، شعله‌افروز آتش سقر سازند. نظم.

به حکم خدیو جهان بی‌دریغ کشیدند هر پنج را زیر تیغ نمودند از قید هستی خلاص به پاداش کردند او را قصاص جسدها به اشتر نمودند باربه اردوی والا کشیدند جار که باشد سزای بدانندیش این‌بگیرید عبرت ایا ظالمین پس از قتل او شاه نصرت‌قرین بفرمود رو سوی کابل زمین

روان گشت از آنجا به عز و جلال در این حال شد موسم برشکال در عرض راه، سیاهی لشکر سحاب از ساحت میدان آسمان آشکار گشته، به نهجی از تقاطر مطرات، بسیط هامون طوفان‌خیز شد که خیمه‌های ملترمان موکب والا که در دشت و صحرا افراخته و بر پا شده بود، بر روی آب مانند حباب می‌نمود و نه‌رها و رودخانه‌ها به سان میرخوش تمرّذپیشه و درویش بدکیش فساداندیش، سرشورش و طغیان برآورده، از طغیان آب، راه تردد و عبور بر روی لشکر منصور مسدود گردید.

چنانچه پادشاه دریانوال نصرت‌یزک، در مدت چهل یوم از رودخانه اتک- که همیشه عبورش به سهولت میسر می‌شد- گذشته، به این سبب تصدیع و تعب بسیار کشیدند.

خاقان مؤید کامیاب بعد عبور از آب، به سیل سرعت مرحله‌پیما گشته، منزل به منزل و کوچ بر کوچ از راه کتل‌قویلی، دار السلطنه کابل را شرف‌بخش مرکز خاک و سرکوب حصار افلاک فرمودند.

در بیان مآل حال میرخوش فساداندیش و ذکر عاقبت کار درویش شقاوت‌کیش

چون فرمان قضا جریان به سرافرازی سرکردگان و سرداران اطراف و اکناف ممالک محروسه سلطانی شرف اصدار یافته بود که میرخوش برگشته‌بخت را در هر محل و هر جا که بوده باشد به‌دست آورده، به سزای کردار رسانند؛ بنابر آن شاهزاده والا شان شاهزاده سلیمان آن خون گرفته تیره‌روزگار را که کمر بسته طریق فرار و سرگشته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۸

سرنوشت نکبت و ادبار بود، از نواحی قندهار دستگیر و مقید ساخته، حسب الامر قهرمان جلال به یاسا رسانید و آن درویش بنگشی نیز به اقبال این رایت‌افراز عرصه دشمن‌کشی ره‌گرای زاویه عدم گردید. تبیین این مقال بر سیل اجمال آن‌که آن قلندر کذاب و جادوگر فتنه‌مآب- که دین را به دنیا فروخته و دوکانچه زرق و تلبیس گشوده بود و آرزوهای محال می‌نمود- به مجرد اصغای طنطنه قرب وصول موکب نصرت‌شمول، سر به گریبان خمول فرو برده طایفه اجامره و اوباش و مردم و مجاهیل و مسخره و قلّاش- که قریب به ده هزار کس بودند و به ادعای پیر و مریدی بر سر او ایستادگی می‌نمودند- از هم پاشیدند و قشونهای کابلی و قندهاری که در بنگشات رفته با او جنگ و جدل داشتند و حریف مکر و تزویر او نمی‌شدند، به معاینه این حال فرصت غنیمت شمرده و بر سرش هجوم آورده و دستگیر کرده، نام آن شقاوت‌فرجام را به گزلك تیغ بی‌دریغ از صفحه روزگار تراشیدند.

بنازم به بخت شه حق‌پرست که بی‌جنگ بر خصمش افتد شکست

کند تیغ اقبال آن نامدار عدو را دو نیمه به مثل خیار
ز بیمش شود زهره خصم آب کند برق قهرش عدو را کباب

ذکر انحراف مزاج و هاج پادشاه آفاق و شفا یافتن آن حضرت به معالجه فضل و کرم حکیم علی الاطلاق

در این اوقات سعادت انجام که امزجه ازمنه و ایام از میامن عدل و رأفت خاقان معدلت پرور بلنداقبال، پیرایه آرام و اعتدال داشت و روزگار نقش استیفاء عافیت و خودکامی بر لوح ضمیر می‌انگاشت، مزاج و هاج همایون به سبب تشدد عارضه قدیمه دماغ که مدتی قبل از این لاله آسا پذیرای داغ شده بود، از منهج صحت و استقامت انحراف ورزیده، گرانی عظیم عارض طبیعت قدسی فطرت گردید و عاقبت الامر حکیم جهان آفرین از دواخانه «وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» دوی طول عمر مرحمت کرده، شفای عاجل و صحت کامل به ذات مجمع الحسنات آن شهریار خدیو باذل عادل بخشید. کیفیت جرح و ناسور دماغ مبارک آن که در آن سال خجسته حال که این زینت افزای اریکه دولت و اقبال، کورامل ضلالت مآل را در ولایت لاهور گوش مال داده مراجعت به کابل نمودند، روزی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۹

برای تفرج طبیعت به سیر سبزه و گل و تماشای شقایق و سنبل از دار السلطنه کابل متوجه موضع استالف- که از فرط سبزی سبزه با زمینش عهد خرمی بسته است- گردیده، قریه مزبور را از فیض مقدم سعادت توأم، رشک افزای گلزار افلاک و آبرو بخش عالم خاک فرمودند و بعد فراغ از سیر و شکار، بر سمند تنومند بادرفقار و ابرش برقوش غزاله دیداری که مخلص خان سردار از ترکستان فرستاده بود، سوار گشته راه معاودت و طریق مراجعت پیمودند.

برآمد به مرکب شه کامیاب چو بر اوج چرخ بلند آفتاب

به نظاره شاه خورشید چهارم لایک کشیدند سر از سپهر

فلک را در آن ساعت ناسعیدشه اندازی نو به خاطر رسید

به یک طرفه العین، چرخ کبودشه اندازی خود به عالم نمود

در آن وقت، اسکندری خورد رخس به زیر قدوم شه ملک بخش

بیفتاد خاقان دارا غلام ز بالای آن اسب صرصر خرام

ز زین بر زمین شاه نصرت شمول نموده چو فیض سماوی نزول

ز اشهب چو افتاد سلطان دین تو گفתי که خورد آسمان بر زمین

به پشت دماغش یکی خال بود که زیب رخ بخت و اقبال بود

در آن دم ز آسیب عین الکمال به سنگی خراشیده گردید خال و آن خال گوشتی که زیب چهره عافیت و تندرستی بود، به اقتضای شورچشمی های انظار انجم و افلاک، مجروح و دردناک گشته، به تدریج زمان و مرور ایام، منجر به ناسور گردید و هرچند اطباء به معالجه و مداوا پرداخته و در دفع ناسور کوشش های موفور به ظهور رسانیده، خواستند که ازاله مرض نمایند، ممکن و میسر نشده، اثر بهبود به وقوع نیانجامید و ادویه، منفعت کامل نبخشید؛ تا این که در این اوان مراجعت از سفر هندوستان نموده، بلده کابل را مرکز ریایات فلک فرسا فرمودند. ناسور مزبور وجع موفور و الم نامحصور به هم رسانیده و احوال همایون را متغیر و دگرگون ساخته، آن جناب را متألم و متاذی گردانید و از تشدد این وجع الیم، حرارت عظیم در پیکر کرامت پرور ظاهر و باهر گشته، مدت ایام این عارضه خوف ناک طول کشید. لیکن خدیو موید کامکار با وجود داشتن آزار و کمال تغییر حال، سر رشته خیراندیشی امور ملک و ملت از کف همت فرونگذاشته و به جهت حفظ سلسله امن و امان، خود را حتی المقدور مغلوب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۰

عارضه مذکور نساخته، هر روزه تسلی بخش خواطر نگران دولت خواهان عبودیت کیش که مرهون انواع تفرقه و تشویش بودند، می گشتند؛ تا این که رفته رفته حرارت تب اشتداد یافته سوء المزاج طبیعت ازدیاد پذیرفته آشوب عظیم در میان مردم ظاهر شد. نظم. تبی گشت عارض به ذات سعید که رنگ از رخ بخت و دولت پرید

ز دولت سرا شاه گیتی فروز نگر دید بیرون الی شصت روز

بپوشید خورشید رخ در نقاب نهان بود از دیده ها آفتاب

در این حادثه گشت یوم النشور جهان شد سراسر پر آشوب و شور

خرد گفت با خود چنین دم به دم نخواهد برآمد دو عالم به هم؟

شود منقلب حال این روز گار به جایی رسد آخر الامر کار

که امنیت ملک ها سربه سر گراید به هنگامه شور و شر لیکن از آنجا که اصابت رأی جهان آرای این برگزیده ذو الجلال در همه حال بر یک و تیره و منوال و ذات اقدسش در حالت سقم و صحت بهره مند تحمل و استقلال است، در آن حال نظر مرحمت گستر بر صلاح امور جهان و جهانیان افکنده، با وجود تشدد آلام و وفور رنج و اسقام، ابواب استلام کعبه مقصود و مرام بر روی فدویان ذوی الاحترام می گشادند و گاه گاه به جهت حفظ سلسله امن و امان، سایر امرا و رؤیسان و جمیع خوانین و سرداران را در خلوتکده سعادت بنیان کامیاب مقاصد صوری و معنوی ساخته، رخصت زمین بوس می دادند؛ لیکن سوای مبانی اخلاص و وفا و سالک مسالک عقیدت و صفاء، سر حلقه امرای بارگاه و قدوه خوانین حشمت دستگاه، جلیس مجلس خاص و انیس نهان خانه یک جهتی و اخلاص، محرم اسرار سلطنت و شاهنشاهی، منظور انظار عاطفت ظلّ الهی، فتح الله خان سدوزی - که نقد اعتقاد و اخلاصش بر محک امتحان کامل عیار است - احد دیگر را سعادت ملازمت هر روزه ممکن و میسر نمی شد. القصه در معالجه این عارضه عظیم، میرزا علی رضا و ملا محمد موسی و راجه سلامت رای حکیم - که سرآمد اطباء حذاقت منش و هریک به اصابت تدبیر و سن دانش، جالینوس عهد و افلاطون روزگار بودند - به صلاح و صواب دید یک دیگر متصدی علاج گشته، آن حضرت را به چوب چینی معالجه و مداوا می کردند، تا این که رفته رفته به عنایت بی غایت یزدانی، مزاج و هاج خاقانی به صحت و استقامت گرایید و جز بقیه ضعف و نقاهت اثری از آن عارضه هولناک باقی نماند. نظم.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۱ به فضل خدا غسل صحت نمود به عالم در عافیت برگشود

به فرق جهان از ره مکرمت بیفکند شه سایه مرحمت

ز دیدار خود خلق را کرد شادخدایا ز دوران گزندش مباد امید این که حضرت رب العزّه همواره دوحه برومند عمر و دولت و دین، بهین قهرمان خیراندیش عدالت کیش و مهین برگزیده لطف و عنایت خویش را - که سرمایه رونق بهارستان ایجاد و ابداع و پیرایه چمنستان تکوین و اختراع است - از نسایم ناملایم عالم کون و فساد صیانت نموده، به زلال چشمه سار بقا سرسبز و شاداب داراد!

بیان ظهور کرامات و ذکر شمه‌ای از خوارق عادات این خدیو روشن ضمیر قدسی صفات

چون به مداوای فضل و کرم حکیم حاذق علام - که شفابخش امراض و اسقام و مسکن اوجاع و آلام است - بقیه ضعف و نقاهت و تتمه کوفت و رخائت طبیعت کرامت مظهر خدیو هفت کشور منتقل به جان اعادی تیره اختر گشته، از خاصیت ادویه مقویه دل و کیفیت معاجین مفرّج و معقّل، قلب مبارک را نشاط تمام حاصل شده بود، بنابر آن در این اوان سعادت اقتران، روزی شیر بیشه شهامت و مردانگی و نهنگ لجه فراست و فرزاندگی، عبد الله خان دیوان بیگی با شاه ولی خان بامیزی در کشک خانه درب دولخانه سعادت آشیانه نشسته با هم می گفت، نظم.

که طبع شهنشاه مالک رقاب پذیرفت از چوب چینی شباب
 در این وقت، شه را همین است فکر که گیرد در آغوش، اعراس بکر
 ستاند ز سیمین تنان کام دل که از حسن شان ماه گردد خجل
 همین گفتگو بود اندر میان که در دم به شاه جهان شد عیان
 به نور ضمیر کرامت اثر شد از گفتگوی امیران خبر
 هنوز این سخن بود اندر میان که خاقان روشن دل کامران
 طلب کرد آن هردو را در حضور بفرمود ارشاد با صد سرور
 که ای بندگان عقیدت نشان به ما گفتگوی شما شد عیان
 نمودید با هم شما این مقال که دارید تزویج ما در خیال
 و لیکن که این حدس، نبود درست چو بنیاد قصر امل هست سست
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۲ تزوج نداریم ما در خیال جراحت نیابد ز عرس اندمال
 عروس جهان است ما را هوس که گیریم او را به شمشیر و بس
 تمنای ما هست ملک فرنگ که در جای آواز ناقوس و زنگ
 برآید ز الله اکبر صدارسد تا به گوش ملایک ندا
 خدیو فلک قدر والانسب از این گفتگو چون فرو بست لب،
 بشد از برای امیران زیاد زیاده بر آن آنچه بود اعتقاد
 زهی شاه روشندل کامیاب که در نور باطن بود آفتاب
 جهان روشن از نور انصاف اوست سحر پرتو سینه صاف اوست
 الهی بود تا زمین و زمان شود فرش شه جبهه سرکشان

[وقایع سال بیست و دوم]

وقایع سال فرخنده فال بیست و دوم جلوس میمنت مانوس در سنه ۱۱۸۲ هجری مطابق سچقان نیل ترکی

عنقای طارم چهارم از آشیانه حوت هوا گرفته به انداز فضای دلگشای دولت حمل پرواز نمود. شاهزاده والا شان، شاهزاده سلیمان به موجب فرمان مهر لمعان اعلی حضرت ظلّ الهی، از اشرف البلاد احمد شاهی عزیمت درگاه آسمان جاه کرده، در اوایل ماه محرم الحرام به دریافت سعادت پابوس والد ماجد بزرگوار، سر اقتدار و گردن افتخار به اوج فلک دوّار رسانید و در دهم همین ماه، محال چاریکار- که در وفور گلهای الوان و اشجار ارغوان، گل سرسبد گلستان روزگار است- از میامن قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی، رویش گلزار افلاک و آبروی عالم خاک گردید و در سیزدهم ماه مذکور، شاه ولی خان بامیزی از موضع مزبور با فوجی از افواج بحر امواج منصور، به تنبیه و تأدیب سلطان شاه، والی بدخشان و سایر جهالت منشان ممالک ترکستان- که از گریبان تمرد و فساد سر شورش و عناد برآورده بودند- مأمور گشته رخصت انصراف یافت. نظم.

پس از رفتن شه ولی خان شاه بفرمود نهضت سوی بارگاه

ز کابل امیر سمو المکان غلام نکوخواه شه خان جان

روان شد به پیشاور و بنگشات که گردآورد لشکر و مالیات

به امر همایون ظل الهی گل گلشن آرای شاهنشهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۳ فلک اقتدار ثریا مکان سلیمان شهزاده کامران

پس از پنج مه جانب قندهار روان شد به صد عزت و اقتدار

چو رخصت بفرمود شهزاده راجنین کرد رای منیر اقتضا

که خود هم براید ز کابل دیار نماید به لاهور سیر و شکار

بماند زمستان به هندوستان به طالع بکوبد سر سرکشان

چو این عزم شد وجهه همتش سپه را خبر داد از نیتش

بفرمود تا لشکر از هر طرف کند رو به درگاه عزّ و شرف فرمان قضا جریان به سرفرازی شاه ولی خان عزّ صدور یافته، مقرر شد که خرقه متبر که صدرنشین صفة اصطفا، اعنی سالار اتقیا و سرور انبیا را- که آن حضرت در ایام حیات بابرکات به خواجه اویس قرنی نور الله مرقده مرحمت فرموده بود و از آن زمان الی الان به تداول در مملکت ترکستان به ولایت بدخشان رسیده بود- به اعزاز و اکرام تمام برداشته در دار السلطنه کابل آورد. شاه ولی خان که حصار بدخشان را به سلسله جنبانی اقبال ابدی اتصال خدیو جهان، به حیطة تصرف و تسخیر درآورده و برادر سلطان شاه والی آنجا را دستگیر کرده بود- به مجرد رسیدن فرمان قضانفاذ، خرقه متبر که آن جناب را برداشته و از جمیع طوایف ازبک نوکر گرفته، با برادر والی در بلده کابل، تارک افتخار به اعتبار سرفرازی بساطبوسی بر اوج طارم آبنوسی سود و قشونهای اطراف و اکناف ممالک محروسه سلطانی نیز فوج فوج و دسته دسته متعاقب یکدیگر به موکب ظفرپیکر پیوسته، کامیاب مقاصد صوری و معنوی گردیدند.

ذکر ارتفاع الویه خاقان ممالک رقاب به سمت مملکت پنجاب و معاودت آن حضرت به هم‌عنائی تأییدات حضرت رب الارباب

چو مهر جهان گیر گردون نورد عزیمت سوی برج میزان کرد

شه کام جو نیز با فز و شان بفرمود رو سوی هندوستان

به جنبش در آمد سپاه گران بجنید از جا زمین و زمان

خدیو جهان دار کیهان پوسوی ملک پنجاب فرمود رو چون الکای پیشاور مضرب خیام غازیان ظفرپرور گردید، خان جان خان سردار- که از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۴

بلده کابل به جمع آوری سپاه کوهات و بنگشات مأمور شده بود- خزانه و قشون آنجا را برداشته در الکای پیشاور به سعادت تقبیل رکاب هلال آسای آن سرور- که تاج تارک گردن کشان هفت کشور است- چهره مباهات افروخت و در همان اوقات با سپاهی که از کوهات و بنگشات همراه آورده بود، از موکب منصور به استیصال متمردین کوهستانات پکلی و دم‌تور- که سر فساد از گریبان شر و شور برآورده بودند- مأمور شده از حضور فیض گنجور مرخص گردید و بعد از چند روز، الویه موکب فیروز نیز از بلده پیشاور ارتفاع یافته، رودخانه اتک به میامن قدوم شاهنشاه نصرت یزک، آب روی سلسبیل و خاصیت ماء الحیات به هم رسانید. بیت. جهاندار فیروز نصرت یزک چو بگذشت با لشکرش از اتک

تماشاکنان طیّ ره می نمودز کار خلاق گره می گشود سیرکنان و صیدافکنان، طریق توفیق می پیمودند و شاه باز همت بلند را در هوای صید ممالک پرواز داده، قطع مراحل می نمودند؛ تا این که به هم‌عنائی تأییدات خالق لایزال، قرین دولت و اقبال، به کنار رودخانه جیلیم نزول اجلال نموده، مدت یک ماه لنگر اقامت انداختند و در این منزل، خان جان خان سردار لشکر ظفرپیکر- که از الکای پیشاور مأمور به سمت پکلی و دم‌تور شده بود- با زر موفور و لشکر نامحصور ملحق به موکب منصور گشته، حضرت اعلی او

را مشمول عنایات خسروانی ساختند و در ایام توقف منزل جیلم، بلند خان سدوزی را به رتبه و کالت شاهزاده بلند اختر، شاهزاده سکندر، سربلند و مفتخر و فیض طلب خان محمودزی پسر صمد خان را با سرافراز خان ختک، حاکم اتک، به منصب سرداری سرکار شهزاده معظم الیه ارجمند و مستظهر فرموده، هر سه نفر را به اتفاق نواز جنگ قلی خان به محافظت قلعه سپهر اساس رهناس و قلع و قمع سکان ضلالت نشان خنّاس گماشتند و خان جان خان مزبور را به چپاول قلعه دین - که اهالی آنجا تیره دل و سیاه باطن بودند و مانند دود سرکشی می نمودند، مأمور نموده خود نیز از کنار دریای مذکور در دوم ماه مبارک شوال همعنان دولت و اقبال، لوای جاه و جلال به جانب وزیر آباد افراشتند. بیت.

شهنشه به فضل خدای غفورز دریای جیلم نموده عبور
طی راه کرده به جهناب رفت قشون در رکابش چو سیلاب رفت
ز دریای به این سمت آمد فرود در آن بقعه یک مه توقف نمود
تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۵

چون واقعه جویان و هنگامه طلبان مملکت هندوستان از آوازه آمد آمد عساکر پادشاهی، بر خاک مشقت و نگویند پای فرسود مذلت و خواری گشته، هر کس به گوشه جنگلی متواری شده بود و هوای آنجا نیز روز به روز از حد اعتدال تجاوز می نمود؛ بناء علی هذا، رأی جهان آرا چنان اقتضاء فرمود که از راه جهنک سیال متوجه مستقر دولت و اقبال گشته، تابستان به دار السلطنه کابل ییلاق نمایند.

ز پنجاب فرمود عطف عنان برافراخت رایت به صد عزّ و شان

[وقایع سال بیست و سوم]

نگارش وقایع سال فرخی اشتمال بیست و سوم جلوس سعادت مآل و گزارش برخی از صادرات و واردات احوال موکب اقبال بر سبیل ایجاز و اجمال

در این ایام سعادت فرجام مبارک که ساحل رودخانه اتک از میامن فیوض موکب ظفریزک، رشک افزای سلسبیل بود، تحویل نیر اعظم در دوازدهم ماه میمنت انجام ذیقعه الحرام، موافق سال هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری و مطابق سنه میمونه اودنیل ترکی رونمود و نسایم عنبرین شمایم بهار به حدایق روزگار وزیده، روضات و بساتین جولانگاه، نظار گیان بدایع صنع الهی گردید و سال بیست و دوم کشور گشایی این زینت افزای اریکه دولت و اقبال، به فرخی و خجستگی سپری گشته نوبت به آغاز بهار آرای سال سعادت مأنوس بیست و سوم جلوس رسید. مقارن این حال، خدیو مؤید بی همال، هم عنان دولت و اقبال، با عساکر نصرت یزک از رودخانه اتک عبور فرموده، محالات دیره جات، مخیم سראقات عالیات گردید و در آنجا صبیبه رضیه نصرت خان هوت صوبه دار آن ولایت در سلک پرد گیان سراق شاهزاده فلک دهلیز، شاهزاده پرویز در آمده، سر افتخار ذکور و اناث آن خاندان به فلک اعلی رسید و در حین ارتفاع الویه عظمت و اقتدار، خان جان خان سردار به صوبه داری آن دیار عزّ امتیاز یافته، مأمور به توقف گردید. بیت.

خدیو جهان، شاه مالک رقاب به بیت الشرف رفت چون آفتاب
به وقر و تأئی شکار افگنان شده منزل آرای اقبال و شان
خرامان خرامان به فر و شکوه طی راه می کرد پنج شش گروه
چو باد دل افزای فصل بهار در آمد به گلزار کابل دیار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۶ همه باغ و بستان آن سرزمین شد از مقدمش رشک خلد برین در اثنای این حال، به وضوح پیوست که

بعد از معاودت رایات عالیات، چرته سنگ شیطان صفات، به اتفاق کوجر و جمع کثیری از متجند ضلالت اثر، بلند خان سدوزی را در رهتاس محصور نموده، هنگامه آرای معرکه رزم و جدال گردیده‌اند. خدیو دادآور به مجرد اصغای این خبر، دانش خان خواجه سرا را- که شهنگ چپ‌بازی موبک ظفرپرو و حاکم الکای پیشاور بود- با قشونهای یوسف‌زی و غلجایی سمت پیشاور، به اتفاق ملّا محمد اکرم شاکر و زبدۀ العارفین و قدوة السالکین، میان محمد عمر، مأمور به کمک خان مزبور فرموده روانه رهتاس ساختند. از آنجا که خواجه سرایان در اکثر افعال مشابه به نسوان می‌باشند و از جوهر مردی و مردانگی بهره‌ی وافیه نمی‌دارند، خان از دانش بی‌نصیب در پیشاور رفته و به مقتضای تلون مزاج- که لازمه طبع خواجه سرایان است- از رفتن به قلعه رهتاس و مقابل شدن با کفره خناس، هراس برداشته در جمع‌آوری لشکر و حرکت نمودن از بلده پیشاور به لیت و لعل و لطایف الحیل گذرانید، تا این که کفره برگشته بخت تیره‌سیما قلعه رهتاس را به حیطة تصرف و تسخیر درآورده و بلند خان را- که دیده‌اش به سبب نزول آب بی‌نور بود و دست و پای فرار و بالقوه رزم و پیکار نداشت- دستگیر نموده اموال و اشیاء مشار الیه را متصرف گشتند و فیض طلب خان و نواز جنگ قلی خان و سرفراز خان- که با عالی‌جاه مزبور صفای باطن نداشتند و در جزو باسکان مربوط بودند- هریک با جمعیت خود، از آن ورطه هلاکت، رخت عافیت به ساحل نجات کشیده به خانه‌های خود رفتند. نظم.

ز اصغای طغیان اهل ضلال برآشف شاهنشاهی بی‌همال

چنان کرد رای منیر اقتضا که خود با سپاه ظفرانتما

فرازد علم سوی هندوستان بگوید سر جمله سرکشان

برآرد از آن قوم بی‌دین دمار کند تیره در چشمشان روزگار

در این حال، از شاه عالم پناه خدیو جهانگیر، تیمور شاه

به درگاه خاقان قدسی صفات رسیده عریضه ز ملک هرات که نصر الله میرزا پسر شاه رخ شاه در ممالک خراسان رایت طغیان افراشته و به استظهار چار دیوار مشهد- که قلعه‌ای است بسیار متین- و به اعتماد جمعی از اجامره و اوباش آن سرزمین، نقش آرزوی سلطنت و فرمان‌فرمایی بر لوح خاطر نگاشته، در صدد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۷

فتنه‌انگیزی و هنگامه‌جویی می‌باشد و حکام بعض مملکت خراسان چون علی مردان خان زنگویی و عبد العلی خان عرب میش‌مست، مالک الکای ترشیز، به اغوا و اغراء او در ادای باج و خراج ولایاتی که متعلق به آن قره‌العین دولت و اقبال می‌باشد، تغافل و اهمال نموده، به لطایف الحیل می‌گذرانند. شاهنشاه سلیمان شکوه سکندرشان، از اصغای این اخبار، فسخ عزیمت هندوستان کرده و تنبیه کفار آن ولایت را معوق و مؤخر به سال دیگر داشته، قلع و قمع هنگامه‌جویان و محال‌اندیشان ولایت خراسان را پیش‌نهاد خاطر آفتاب مظاهر ساختند.

ذکر تفویض منصب وزارت به شاه ولی خان بامیزی وزیر سابق

شاه ولی خان وزیر که سابق بر این به مقتضای وسوسه شیطانی، نقد اخلاص و وفاق را به غل و غش نفاق مغشوش ساخته، به استصواب شاه والاچه تیمور شاه از منصب وزارت معزول شده بود، در این آوان چون به نظر امعان در معامله خود رسیده و از نفاق جز خسران جاوید سودی ندیده، به دیده پیش‌بینی مشاهده نمود که اگر از فرمان‌بری و خدمت‌گزاری درنیاید، عاقبت خان و مان دیرینه‌سالش انهدام و استیصال پذیرفته از بنیاد درآید، لاجرم به صلاح دید خرد- که در امثال این احوال ازپا افتادگان را دست می‌گیرد- دست استیمان به دامن استشفاع زده و ندامت و خجالت را عذر جنایت کرده و به وساطت آن قره باصره دین و دولت استدعای عفو معصیت کرد. اگرچه خبث‌طینت آن حق‌ناشناس بر شاه روشن ضمیر مروت‌اساس، اظهر من الشمس و انور من الامس

بود، لیکن از آنجا که نومید نمودن ملتجیان و مایوس فرمودن از پا افتادگان خلاف آئین مروت این دودمان فتوت‌نشان می‌باشد، رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده، از خدمت والد سلیمان حشمت مستدعی سربلند ساختن او گردیدند. بیت.

شه نامدار مروت پناه‌خدیو فلک‌قدر، تیمور شاه
 شدی پیش شاهنشاه نامجوی ز رأفت شفیع گناهان اوی
 که او را به دستور سابق، وزیرنماید شه عادل ملک‌گیر خاقان بلنداقبال فیروزمند بنابر استدعای گرامی خلف ارجمند، او را منظور
 انظار عنایت فرموده، تارک افتخارش را به اعتبار سرفرازی منصب وزارت بر اوج طارم عزت رسانیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۸

ذکر نهضت اعلیٰ حضرت ظل‌اللہی به سمت اشرف البلاد احمدشاهی و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه به درگاه آسمان‌جاء

چون خبر شورش نصرالله میرزا ولد شاهرخ شاه، به مسامع حقایق مجامع شاهنشاه تائیدات سپاه رسیده و تنبیه او وجهه همت والا گردیده بود، لاجرم در این اوان سعادت‌اقتران که به موجب فرمان واجب‌الاذعان، سپاه نصرت‌پژوه و عساکر قیامت‌شکوه، از اطراف و جوانب ملحق به موکب ظفرکوکب گردید، در روز شنبه دوم ماه رجب المرجب، الویه کشورگشایی و جهان‌پناهی به همعنانی تائیدات الهی به جانب اشرف البلاد احمدشاهی سمت ارتفاع یافت. نظم

شه کام‌کار ظفرهم‌عنان‌ز کابل برآمد به فصل خزان
 به تعجیل، قطع مراحل نمودچو خورشید، طی منازل نمود
 به تائید اقبال و بخت سعیده دارالقرار خلافت رسید
 ز یمن قدوم سعادت‌لزوم‌شد احمد شهی رشک هر مرزوبوم
 شرف‌بخش این خطه خاک شده‌مانا که همدوش افلاک شد
 وز آن سو به امر شه حق‌پژوه گرامی در درج شاه و شکوه
 خدیو جهان‌دار، تیمور شاه‌به صد شوکت و حشمت و فز و جاه
 به قرب مقر خلافت رسیداز او رونق سلطنت شد جدید
 ز خاقان فیروز جم کوکبه‌شه تاج‌بخش فلک‌مرتبه
 اشارت چنان شد به خانان تمام که همراه شهزاده‌های عظام
 شتابند با فوج نصرت‌قرین سر راه آن قره‌الین دین نامداران رکاب فیروزی انتساب، به موجب فرمان خاقان مالک‌رقاب، در موکب شاهزاده‌های والاجنب، چون دولت و اقبال به استقبال آن شهسوار عرصه‌جاه و جلال شتافته و سعادت ملازمت دریافته، روز دیگر در موکب ظفرپرور آن بلندافسر، متوجه درگاه آسمان‌جاء گردیدند. نظم

چگونه ننازد به خود قندهار که شد منزل شاه و از شهریار
 نباشد چرا اشرف هر بلاد که شد تختگاه دو والانزاد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۹ نخوانند بهر چه بیت الشرف که خورشید را هست آنجا شعف

سزد گر تفاخر کند بر سپهر که گردید آن منزل ماه و مهر القصه شاهنشاه سلیمان‌جاء، بعد از ورود پادشاه خورشیدکلاه به بسط بساط مسرت و کامرانی پرداخته، اریکه‌آرای نشاط و شادمانی گردیدند و خان جان‌خان سردار را که به صوبه‌داری ولایت دیره‌جات عز امتیاز بخشیده بودند، با بهادران تهمتن‌توان و نصیر خان حاکم بلوچستان احضار نموده، سرخیلان و سرداران سپاه فیروزی‌نشان را به موکب فیروزی کوکب طلیدند. بیت.

شدی عزم خاقان فیروز رزم به تأدیب اهل خراسان جزم
به تنبیه نصر الله کینه خواه هر سو به جنبش درآمد سپاه

وقایع سال بیست و چهارم]

ذکر چگونگی وقایع سال بیست و چهارم کشورگشایی این فرمان فرمای ممالک جهان و کیفیت ارتفاع الویه عظمت و شان به سمت مملکت خراسان

در موسمی که فزاش نسیم نکهت آئین، به جهت ورود مقدم سلطان فروردین، خرگاه زمردین در روی زمین افراخته و فرمان ده گلشن هرات چمن را به انواع گل‌های رنگارنگ آذین بسته، تحف اقمشه چاربازار سبزه را پاندا از فرمانفرمایی ربیع انداخت و تختگاه گلشن را به لاله‌های چمن افروز چراغان کرده، دشت و صحرا را روشن و مزین ساخت و شاهنشاه بهار با افواج ریاحین و ازهار، رایت عظمت و قنار به خراسان روزگار افراشته و عساکر سبزه مشهد چمن را محصور نموده به تسخیر آن بقعه شریف پرداخت، فرمان فرمان‌روای زمان نیز شرف نفاذ یافت که پیشکاران بارگاه سلطانی و کارپردازان درگاه خاقانی، پیش‌خانه ظفرآشیانه را در چمن قولی برده، به زیر فلک قمر آسمان دیگر برافرازند. پیش‌تازان و چرخچیان لشکر فیروزی اثر چون فتح و ظفر پیش پیش موکب جاه و جلال رفته و سورات چیان سپاه اقبال نیز جیره و علیق الدواب به جهت لشکر ظفرپیکر آماده و میسر سازند. فرمانبران حسب فرمان معمول داشته در منزل چمن قولی بارگاهی که به سان عرش در غایت ارتفاع و سرپرده‌ای که به سان آسمان در نهایت اتساع بود، افراخته در میان آن فرشهای گوناگون و بساطهای بوقلمون انداختند و چرخچیان و پیش‌تازان و سورات چیان عبودیت سگال، چون دولت و اقبال، پیش‌پیش موکب جاه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۰

جلال افتاده، لوای عزیمت افراختند. پادشاه کواکب احتشام نیز روز جمعه غزه ماه محرم الحرام به اتفاق فرزند اکبر ارشد ارجمند، والجاه تیمور شاه، عازم منزل مقصود گشته، پای فلک‌فرسا به رکاب ظفرانتساب درآوردند. در آن وقت خروش نای و نفیر پرده گشای مسامع افلاکیان گردید.

نمودند دم در دم کزنارسانند بر چرخ هفتم صدا
به فرمان شه نای بنواختند لوای جهانگیری افراختند
شهنشه درآورد پا در رکاب برآمد به چرخ بلند آفتاب
سران سپاه قیامت شکوه روان در رکابش چو البرز کوه و در این سفر خیراثر، شاهزاده بلند اختر، شاهزاده سکندر و شاهزاده پرویز و شاهزاده داراب را فیض اندوز موکب فیروز نموده، ظفرآسا ملازم رکاب نصرت انتساب ساختند.

چو فرمود نهضت شه کامکار همه تاجداران ذی اقتدار
به راهش سر خود قدم ساختند لوای عزیمت برافراختند
همه سروران صف زده بر سرش زمین تنگ گردید بر لشکرش
امیران ذی شان عالی مقام به همراه جمعیت خود تمام
چو توفیق و اقبال و فتح و ظفر بیستند در موکب شه کمر

خدیو جهان، شاه گیتی پناه‌شکار افکنان طی همی کرد راه الحاصل آن شهسوار عرصه وجود، با طالع فیروز بخت مسعود. متوجه منزل مقصود گشته، دار الرفاه فراه را مرکز ریایات فلک‌فرسا ساختند و از آن منزل، پادشاه خورشید کلاه تائید سپاه تیمور شاه، با خدم و حشم از اردوی کیهان‌پو پیش افتاده، ریایات جاه و جلال به سمت دار السلطنه هرات افراختند و بعد از ورود به آن ولایت به تدارک

و تهیه پیشکش و انجام ضیافت والد سلیمان حشمت پرداخته، فرمان دادند که اهل سوق و حرفه، بازار و کوچه را آذین بسته در و دیوار دکاکین را به زربفت زیبا و اطلس دیبا بیارایند و طبقه به طبقه موضع و موقع متعلق به خود را از هر دو طرف مزین به لآلی شاهوار ساخته، جمیع کوچه و بازار از تعلیق نفایس و ملابس نادره کار، نظرفریب اهل روزگار نمایند و تا هنگام ورود خاقان اقبال سپاه، بارگاه حشمت و جاه را نیز در کمال خوبی و نظرفریبی آذین بسته، رشک نگارخانه چین سازند و آن شهر وسعت بهر را از وفور چراغان، ضیافای انجم طارم هفتم ساخته، در روز ورود آن حضرت از دروازه شهر تا درب دولت خانه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۱

همایون فرشهای گوناگون و بساطهای بوقلمون و مخمل‌های زربافت و تویهای بادله و گلابتون و اطلسهای فرنگی و دیبای رومی و چینی به رسم پاندا از بیندازند.

به فرمان شاه مظفر لوا بستند آذین همه شهر را

بیاراسته مردم پیشه ور همه کوی و بازار را سربه سر

ز هر صنف مردم، وضع و شریف جدا بسته آذین به طرز لطیف

به جایی که مأوی بزاز بود جهان را در خرّمی باز بود

ز بس بود زینت به دیوارها چمن‌های گل گشت بازارها

ز آرایش زرگر پرهنر شد آن مملکت کان زر سر به سر مجملا آن غر ناصیه حشمت و کامرانی، بعد از انجام اسباب ضیافت و میزبانی، چون اقبال به استقبال والد بزرگوار شتافته، در منزل خلجان که مشهور به روضه باغ و مقبره مطهره نواب غفران مآب، محمد زمان خان، والد شاهنشاه کشورستان است، سعادت اندوز ملازمت اشرف گردید.

خدایو فلک قدر مالک رقاب به تأیید حق با شه کامیاب

ملک هم رکاب و ظفر هم عنان روان شد ز خلجان به صد عزّ و شان

لوی ظفر پرچم عالیات چو گردید داخل به شهر هرات

ز دروازه شهر تا قصر شاه فکندند زربفت و اطلس به راه تا مدت هفت شبانه روز شادیانه تهنیت قدوم همایون، آوازه شکوه و جلالت به گوش گردون رسانیده، خروش کوس و کور که سلطانی جهانیان را نوید عشرت و شادمانی بخشید و فروغ انوار چراغان در شب تاریک ظلمت نشان، حقیقت روز روشن عیان گردانید. گویا از صور دود مشاعل، معانی روشن می تراوید و از شاخ شعله هر شمع، گل لاله می دمید.

چراغان چنان گشت عالم فروز که نگذاشت در شهر یک تیره روز بالجمله آن غره ناصیه حشمت و سربلندی و قره باصره سعادت و ارجمندی، بعد از انفراغ از ضیافت والد ماجد نامدار، لآلی شاهوار و جواهر آب دار و سیم و زر مسکوک و غیر مسکوک و اسبهای تازی نژاد و اشترها و استرهای فزون از تعداد به رسم پیش کش، در بارگاه آسمان جاه کشیده از نظر اصابت اثر انور گذرانید. شاهنشاه بلند اقبال سعادت مند، تحایف و هدایای فرزند ارجمند را به قبول موصول فرموده، بعد از چند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۲

روز، ریایات فتح و فیروزی به جانب بلده مشهد افراختند و در این سفر خیراثر شاهزاده‌های معظم مکرم را با اهالی حرم محترم در دار السلطنه هرات گذاشتند و مقرر فرمودند که پادشاه والاجاه به مقتضای خواهش خود برای دار السلطنه هرات سردار و صاحب کاری مقرر و معین سازد و چون ولایت موضوعه خراسان متعلق به آن سپهر منزلت دارادربان می باشد، فوجی از افواج را به سرکردگی و سرداری یک نفر از امرا و ارکان دولت خود پیشتر به تنبیه جهّال ولایت مشهد مأمور نماید. آن آفتاب آسمان سلطنت و فرزاندگی، حاجی کریم داد خان عرض بیگی را به محافظت هرات گماشته، دلداری خان چرخچی باشی عساکر ظفر مآثر را نیز از منزل فره کرد

جام، مأمور به استیصال سرکشان شقاوت فرجام ساخت. بیت
ز شه شد مرخص چو دلدار خان رسانید خود را به آن عاصیان
به نیروی اقبال آفاق گیر نمود از روافض بسی دستگیر

به جرأت از آن فرقه بگرفت سربیاورد رو در رکاب ظفر شاهنشاه موید منصور، بعد از معاودت خان مذکور، به همعنانی تائیدات
آسمانی و توفیقات ربانی، کوچ بر کوچ وارد مشهد گشته و در جوار مزار فیض الانوار خواجه ربیع الدین خثیم، نور الله مضجعه،
نزول اجلال کرده، لشکر ظفرپیکر را مأمور به بستن سنگر ساختند.

در بیان محصور شدن اهالی مشهد مقدس و وقوع محاربات فیما بین نصر الله میرزا و بهادران موکب بندگان اقدس و ذکر دیگر صادرات و سانات آن اوقات خجسته ساعات

پادشاه والاجاه شاهرخ شاه که سبز کرده دست کرامت پیوست و از خاک برداشته شده ید مکرمت شاهنشاه حق پرست بود و به
معاونت و عنایت آن حضرت بر اورنگ فرمانروایی و خلافت تکیه زده در ولایت خراسان سلطنت و حکمرانی می نمود، اگرچه
حق تربیت و مرحمت آن حضرت را منظور نظر داشته، راضی به مخالفت و نفاق نبود، اما به سبب افعال شنیعه که از خلف ناخلفش
نصر الله میرزا به وضوح انجامیده بود، منفعل و شرم سار گشته، از فرط تشویر و انفعال به استقبال موکب اقبال نشتافت و پسر
بی شعورش که مدهوش باده جهالت و غرور بود و گردن از طوق اطاعت و انقیاد والد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۳

پیچیده، بلکه او را در دست خویش مجبور داشت، دروازه شهر را چون ابواب سعادت بر روی خود مسدود ساخته مقاتله و مجادله
پادشاه تائیدسپاه را سهل و آسان پنداشت؛ لیکن غافل از این معنی که باز هرچند بلندپرواز گردد، با همای همایون فر صدره المنتهی
بال مساوات و جناح برابری نتواند گشود و عنقا اگرچه سریع شکار باشد، لیکن با سیمرخ قاف ولایت دعوی همسری نتواند نمود.
القصه شاهنشاه کشورگشا با وصف آثار خیرگی نصر الله میرزا، ملترمان موکب والا را از افروختن نایره هیجا مانع گردیده، نخستین
او را به سلوک طریق اطاعت و انقیاد تکلیف نموده، از ارتکاب این فعل لغو و نالایق که باعث انهدام مبانی آرامش و آسایش
خلایق بود، منع فرمودند. نظم.

به سفک الدماء عباد خدانبودی چو شاه خداجو رضا،
برای همین خسرو جرم پوش به شهزاده نصر الله کینه کوش
فرستاد ارقام وعظ ارتسام بدین گونه فرمود حجت تمام
که دست از فساد و شرارت بدارز الطاف ما باش امیدوار
منه پای بیرون ز حد ادب مینداز خود را به رنج و تعب

نمودی به پیکار اگر ارتکاب شود خانه اهل مشهد خراب از آنجا که گوش هوش آن بی شعور در گرو پنبه جهالت و غرور بود،
نصایح و مواعظ دل پذیر خاقان آفاق گیر در سمع او تاثر ننموده، به استظهار دیوار حصار، رایت نخوت و پندار افراخت و محرک
سلسله شورش و آشوب گشته و برج و باره قلعه را به آلات و ادوات جنگ استوار ساخته، در پناه جمعیت دیوار حصار، به مجادله و
پیکار پرداخت. از مشاهده خیرگی آن محال اندیش بی ادب، نیران غضب قیامت لهب قهرمان والانسب ملتهب گشته، اشارت
فیروزی بشارت به صدور پیوست که تویچیان قدرانداز شهادت آثار و شهنک چیان چابک دست برق کردار به افروختن آتش حرب و
پیکار، هنگامه آرای معرکه کارزار گشته، رخنه افکن آن قلعه سپهراساس و برهم زن جمعیت مخالفین حق ناشناس شوند و غازیان
عظام و بهادران نصرت فرجام، در پناه جنّه تائیدات الهی، حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده، لوای بسالت و شجاعت در میدان

دلیری و جلالت برافرازند. به مجرد صدور فرمان واجب الاذعان، بهادران شهادت‌نشان، دست قتل و کشتن از آستین سعی و کوشش برآورده، به رخنه کردن دیوار عمر مخالفان و هدم بنیان استقلال مقهوران، بازوی جرأت و شهادت گشودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۴ تهمتن توانان رویینه‌تن غضنفر نژادان دشمن‌شکن

چو شیران غزان به پای حصارنشستند آماده گیرودار

به هر لحظه نیران رزم و قتال‌همی یافتی از دو سو اشتعال

میان دو فرقه زدو خورد بود جهان تیره در چشم‌شان می‌نمود و هر روز به‌همین منوال از وقتی که جمشید خورشید روشن چهر، به عزم تسخیر شهرستان سپهر، لوای بیضا مرتفع می‌گردانید، تا زمانی که مشاعل نجوم بر زیر بروج قلعه نیلگون فروزان می‌شد، خدنگ بلند آهنگ غازیان فیروز جنگ، مانند کار دولت جاوید عدت، آغاز ترقی می‌کرده، تیر و سنگ متمردين بی‌نام و ننگ نیز از برج و باره آن حصار سپهرمثال، چون کوکب بخت و اقبال آنها رو به حضيض وبال می‌نهاد. مجملا چون رفته‌رفته منازل طرفین به طول انجامید و مدت محاصره آن حصن حصین - که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بر سیل غلبه و قهر از جمله محالات می‌شمرد - یک صد و بیست روز کشید. لا-جرم حکم همایون به نفاذ مقرون شد که جمیع قنات آن مکان را - که ماده انتعاش محصوران بود - چون چشمهای بدخواهان پر خاک نموده و خراب و بایر سازند.

بهین گوهر بحر عز و جلال بلند اختر آسمان کمال

گل گلشن آرای اقبال و جاه‌خدیو فلک‌رتبه تیمور شاه

به فرمان خاقان کشورستان به تخریب کاریزها شد روان در همین اوان به عرض باریافتگان بارگاه جاه و جلال رسید که پشت گرمی و پایداری نصر الله میرزا به امید امداد علی مردان خان زنگویی است و به مظنه این که شاید امروز و فردا، از جانب آن برگشته‌بخت تیره‌سیما، کمک و مددی به او برسد، مطمئن و در مقام مقاومت و خودداری است و علاوه این معروض حجاب بارگاه اقبال گردید که علی مردان خان مزبور به همان خیال محال و پندار دور از کار، با گروه کثیری از رفضه ضلالت‌شعار، وارد محال محولات ولایت ترشیز شده، چنانچه با عبد الرسول خان قوللر آقاسی سرکار وسعت‌مدار، پادشاه خورشید کلاه تیمور شاه - که قبل از این با معدود قلیلی به جهت جمع‌آوری غله و محافظت مال و ناموس رعایای آنجا مأمور به توقف محولات گشته بود - دوچار و در مضمار گیرودار بر مومی الیه غالب و مستولی گردیده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۵ ز غداری آسمان از غنیم‌رسیده به او چشم زخم عظیم

ز افواج زنگویی تیره‌بخت‌شده کار بر لشکر شاه سخت از آنجا که قلع و قمع ماده شورش و فساد و تنبیه آن بیخرد سفلی‌نژاد، بر ذمت همت والانهت از لوازم امور دولت و فرائض قوانین سلطنت بود و تأخیر در آن منافی تدبیر می‌نمود، حکم همایون به نفاذ مقرون شد که خان جان خان سردار سرداران و محمد نصیر خان حاکم بلوچستان با جمعی از عساکر نصرت مآل به عزم استیصال آن بی‌خرد فسادتوأم، مرحله‌پیما گشته او را با اتباعش رهگرای ممالک عدم سازند و در هدم و تخریب اساس وجود بی‌سودش کوشش بلیغ نموده به سیلاب سیوف مصقول، ابنیه حیات مخالفین را از صفحه هستی براندازند.

به فرمان شه رایت افراختند تزلزل به بوم و برانداختند

نمودند تکیه به اقبال شاه‌شدند از پی دفع آن دل سیاه

در بیان محاربه غازیان فیروزی‌نشان با علی مردان خان و به قتل در آمدن مشار الیه به شگرف کاری اقبال خاقان ممالک‌ستان

علی مردان خان مقهور، که بی‌بهره جوهر عقل و شعور و به کثرت زر و وفور لشکر مغرور بود، بی‌محابا سد راه عساکر پادشاهی گشته به خیال محال و پندار دور از کار، قدم جرأت و دلیری در مضمار رزم و پیکار گذاشت و دست فساد از آستین عناد برآورده

و نایره‌افروز معرکه حرب و جدال شده، رایت خیرگی و خودسری در عرصه تهور و دلیری افراشت. غازیان فیروزی مآل از مشاهده این حال، بازوی جرأت و جلادت به دشمن کشی و عدوافگنی گشوده، مرکب شهادت و اشهب شجاعت، در ساحت مبارزت انگیختند و چون باد صرصر که به خاشاک سبک‌سر بوزد، آن جسارت‌کیشان محال‌اندیش را از پیش برداشته به ضرب تیغ تیز، خون بسیاری از آن برگشته‌بختان باطل‌ستیز را به خاک مذلت آمیختند. اگرچه مخالفین تیره‌روزگار پای تجلد و تهور در مضمار پیکار محکم و استوار کرده، به قدر طاقت و توانایی در لوازم جدال و قتال نهایت کوشش به ظهور رسانیدند، لیکن بهادران فیروزمند شجاعت‌کیش - که جان‌فشانی را در راه ولی‌نعمت خویش سرمایه حیات ابدی و سربازی را پایه بلند سرفرازی می‌دانند - با تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۶

وصف این که گلوله تفنگ از لشکر مخالفان بی‌نام و ننگ مانند تگرگ می‌بارید و مراسم جرأت و دلیری از آن گروه به ظهور می‌انجامید، پروا از گلوله تفنگ و پیکان خدنگ ننموده و جنّه اقبال پادشاه تائیدسپاه را پناه خویش دانسته، دست به شمشیر، داخل سپاه مخالف گردیدند و در روز سه‌شنبه پنجم ماه جمادی الاول ۱۱۸۵ به مضمون آیه «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» بر آن گروه ضلالت‌مقرون استیلا یافته صفحه کارزار را از سفک دماء باغیان تبه‌روزگار، رشک ساحت لاله‌زار ساختند.

نمودند از قوّت بخت شاه‌جهان را به چشم مخالف سپاه

به قصد سراندازی دشمنان کشیدند شمشیرها از میان

نمودند جمع کثیری هلاک‌فکندند تن‌های بی‌سر به خاک علی مردان خان ضلالت‌فرجام با چندین نفر از رؤسای عظام، طعمه حسام خون‌آشام گشته، مساوی سه هزار نفر دیگر از آحاد آن لشکر روانه دار البوار و بقیه السیف اسیر سرپنجه اقتدار بهادران نصرت‌شعار گردیدند. سردار شهادت‌آثار، سر‌فخته‌پرور آن سرخیل اهل ضلال را با سرهای سایر مقتولان پیشتر روانه اردوی کیهان‌پو کرده، خود نیز بعد از رتق و فتق مهمات آن ولایت، رایت فتح و فیروزی به سمت معسکر نصرت‌اثر افراخت. الحاصل چون رؤوس منحوس مخدولان و خبر کشته شدن علی مردان خان، به موکب نصرت‌نشان رسید و آوازه این فتح نمایان گوش‌زد جهان و جهانیان و هوش‌ربایی اهل بغی و طغیان گردید، پشت همت و تجرّر و کمر تجلد و تهور نصر الله میرزا - که به پشت گرمی او رایت مخالفت افراشته گردن از طوق اطاعت و انقیاد می‌پیچد - انکسار یافته مغلوب صدمه صولت و سطوت سپاه ظفردستگاه گردید و حصار عافیت را بر خود تنگ فضا دیده، با خود این‌چنین اندیشید که هرچند در حراست شهر مشهد جهد و جد زیاده از حد نماید، به موجب کریمه «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» مجاهدین موکب فیروزی‌قرین بر آن حصن حصین استیلا یافته، قلعه را جبرا و قهرا مفتوح خواهند ساخت. لاجرم چاره کار و مصلحت خویش در طلب عفو و استیمان دانسته و در مقام اصلاح کردار ناهنجار و تمهید مراسم اعتذار درآمد. شاه‌رخ شاه پدرش را - که از اول راضی به مخالفت نبود - در خدمت شاهنشاه آسمان‌بارگاه وسیله استعفاء جرایم و مآثم خویش نمود و چون که شاه‌رخ شاه به سبب معصیت او مغلوب جنود و خوف و وسواس گشته، از قلعه مشهد جرأت بیرون آمدن نمی‌نمود، میرزا مؤمن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۷

جاجرمی وزیر خود را پیشتر به درگاه آسمان‌جاه فرستاده معروض داشت که من از مدت‌های مدید آرزوی ملازمت و آستان‌بوسی دارم، لیکن از وقوع عصیان خلف ناخلف غرق عرق انفعال و تشویرم و جرأت بیرون آمدن نمی‌نمایم. امیدوارم که به آب لطف پادشاه مروت‌کیش فتوت‌اندیش دامن رعب و هراس من بی‌گناه شست‌شو یابد و یک نفر از ارکان دولت جاویدعدت به‌جهت وثیقه عهد و پیمان، پای در میان گذاشته، به عنایات خاقان مرا دل‌جمع و مطمئن سازد تا خار رعب و هراس از دل وحشت‌منزل برآید و آهنگ تقبیل بساط فیض‌انبساط نماید. از آنجا که حضرت اعلی‌مأیوس نمودن ملتجیان درگاه والا را خلاف آیین مروت و فتوت می‌دانند و گناه‌کاران تمردکیش و عاصیان بغی‌اندیش را با وجود وفور تقصیر از مراحم و مکارم بی‌پایان خویش محروم

نمی‌سازند، میرزا مؤمن، فرستاده او، را منظور نظر عاطفت ساخته، التماسش را مقرون به انجاح فرمودند و فرستاده را رخصت انصراف داده شاه ولی خان وزیر را به دلالت و استمالت شاه مأمور ساختند. نظم.

به فرمان خاقان آفاق گیر به انجام خدمت روان شد وزیر
گشود از ره رأفت و امتنان به دلداری شاهرخ شه زبان
ز لطف شه امیدوارش نموده دل جمعی او زبان را گشود
به ارشاد خاقان سر افراختش ز عفو گنه مطمئن ساختش
چو دل جمع شد شه ز صفح گناه بفرمود آهنگ درگاه شاه
به پابوس شاه سلاطین نشان رسانید سر برنهم آسمان
زبان را به الحاح و زاری گشود به این قسم، او عذرخواهی نمود
که شاه ز جرمی که من کرده‌ام به پیش تو تا حشر شرمندهم
اگرچه گنه کارم و جرم کیش ز جرمم ولی هست عفو تو بیش
به تقصیر بسیار و با عذر کم به درگاه تو روی آورده‌ام
ز لطف بود ناامیدی بعید ز عفو خطاپوش دارم امید
که بر جرم نصر الله بی‌خرد خط عفو و بخشش کشیده شود

بیخشی گناهش به این ناتوان کنی بنده را زنده و جاودان از آنجا که عذر نیوشی و خطاپوشی از جلال مکارم و شرایف اخلاق شاهنشاه آفاق می‌باشد، شاهرخ شاه را به قبول این التماس مسرور و سربلند فرموده، نصر الله میرزای تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۸

پسرش را به نوید عفو جرایم و صفح مآثم و خطاب مستطاب ولی نعمتی مستمال ساختند؛ لیکن چون پرده خوف و وسواس و نقاب رعب و هراس، حجاب چهره عقل و حواس نصر الله میرزای مزبور گردید و از سطوت اقبال دشمن مال، رخسار همتش رنگ جرأت و جسارت باخته بود، حوصله عتبه بوسی و ملازمت ننموده به این سعادت کبری و شرف عظمی فایز نشده و حضرت اعلی شاه ظل الهی نیز بنابه خاطر شاهرخ شاه، در آوردن او اصرار نفرموده، به مقام مواخذه و بازخواست درنیامدند.

زهی خسرو عادل حق پرست که با دشمنش هم سر لطف هست بالجمله شاهرخ شاه در ازای این عطیه، یزدان بخش میرزا پسر کوچکش را ظفر آسا ملازم رکاب نصرت انتساب والا نموده، مستدعی آن شد که صبیحه رضیه او را در سلک پردگیان و محتجبان سراق شاه تائید سپاه تیمور شاه در آورده منظور نظر آفتاب [اثر] سازند.

حضرت اعلی به مقتضای مخلص نوازی التماس او را موصول به درجه قبول فرموده، در همان اوقات خجسته ساعات، آن عقیقه شبستان آزر و عصمت را در سلک مخدرات و محتجبات این شهسوار مضمار سعادت در آوردند و وثیقه عهد و پیمان را موکد به ایمان ساخته و سر افتخار شاهرخ شاه را دوباره به خطاب مستطاب فرزندی افراشته و دارایی آنجا را به دستور سابق مفوض با او داشته، او را به انعام و اکرام مالا کلام و تفقعات تمام، مشمول عاطفت ساختند و جمیع خوانین و سرکردگان و سرداران اکراد و اتراک ممالک خراسان- که روی ارادت به آستان سپهر رفعت آورده و رقبات بندگی به اطواق اطاعت و سرافکندگی نهاده، غبار موکب جهان گشا را کحل الجواهر دیده امید نموده بودند- هر یک را درخور قدر و منزلت منظور نظر مرحمت ساخته، به تلطفات گوناگون و توجهات روزافزون نواختند و چون ایام برودت هوا و موسم شدت سرما درآمده مزاج و هاج کثیر الالبتهاج این بخشنده تخت و تاج، به سبب مخالفت آب و هوا از جاده اعتدال انحراف ورزیده بود، بنابر آن بعد از بند و بست ممالک خراسان به همعنانی تائیدات ملک منان، عطف عنان فرموده رایت نهضت به صوب مقرر دولت افراختند و پادشاه خورشید کلاه تیمور شاه را از

منزل اسبزار رخصت مراجعت به دار السلطنه هرات داده و شاهزاده‌های والاشان را- که در حین رفتن مشهد مأمور به توقف هرات فرموده بودند- سعادت‌اندوز رکاب فیروزی انتساب نموده، اشرف البلاد احمد شاهی را در ابتدای موسم شتا، مرکز ریایات فلک‌فرسا ساختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۹

[وقایع سال بیست و پنجم]

ذکر سوانح سال بیست و پنجم اریکه آرای خدیو موید بی‌همال بر سبیل ایجاز و اجمال

در این هنگام میمنت‌انجام که آغاز بهار سال بیست و پنجم فرمان‌فرمایی این لشکرکش عرصه جهان‌گشایی است، اورنگ‌نشین طارم چارم به تاریخ ماه ذیحجه الحرام موافق سال ۱۱۸۵ هجری مطابق سنه میمونه توشقان‌نیل ترکی زینت‌افزای کاخ حمل‌گردید و در همین اوقات خجسته‌ساعات، از سوانح ولایت هرات به عرض ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر خدیو کشورگیر رسید که اسلام خان و انزله خان پسرهای درویش علی خان- که به مقتضای تیره‌بختی و قساوت، از جاده مستقیم عبودیت و اطاعت انحراف ورزیده بودند و در هرات طبل‌یاغی‌گری و معادات می‌نواختند- به راه‌نمایی صمصام انتقام‌بهداران موکب ظفرکوکب پادشاه فیروزی‌دستگاه تیمور شاه رهنورد به وادی نیستی گشته، به پاداش کردار ناهنجار رسیده‌اند.

شرح شمه‌ای از این مقال آن‌که چون خاقان ممالک‌ستان در حین عزیمت خراسان، درویش علی خان هزاره را در رکاب ظفرپیوند به طریق نظر‌بند برده و بعد از معاودت از آن ولایت او را به خلف اکبر ارشد خجسته‌صفات سپرده بودند و آن دره‌التاج دولت و دین، نظر به این‌که سابق بر این، روباه‌بازی‌های او را بارها به رأی العین مشاهده فرموده می‌دانستند که اگر او را این بار مطلق‌العنان و خلیع‌العدار گذارند، بیشتر از پیشتر مصدر شیطنت و شرارت خواهد شد و مثل بارهای دیگر چشم از حقوق عاطفت پوشیده، گردن تمرد و طغیان خواهد افراشت و تفقدات گوناگون را بر طاق نسیان و حق‌ناشناسی گذاشته «نسیا منسیا و کان لم یکن» خواهد انگاشت، بنابر آن خودسر گذاشتن او را صلاح ندانسته، به اقتضای رأی صواب‌نما در موکب ظفرکوکب والا نگاه داشته، جمعی کشک‌چی و مستحفظ به محافظت و محارست او مأمور ساختند. اسلام خان و انزله خان پسرهای او- که در میان طایفه هزاره و اویماق، خودسر و همواره در صدد نفاق و شور و شر می‌بودند- به مجرد دریافت احوال پدر بدگهر، با سالک مسالک ضلالت و بی‌خردی نیاز خان جمشیدی و دیگر هرزه‌درایان کوی نامرادی اتفاق کرده، رایت مخالفت و نفاق در سمت غرجستان افراختند. آن شیر بیشه خلافت و بلندپایگی و هزبر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۰

عرصه سلطنت و فرزاندگی، به معاینه ناپاکی و خیرگی آن جاده‌پیمایان تیه ضلالت و بخت‌برگشتگی، حاجی کریم داد خان عرض‌یگی را مأمور به استیصال آن خون‌گرفته‌های مقهور کرده، از راه بادغیس روانه غرجستان فرمودند. حاجی کریم‌داد خان حسب فرمان واجب‌الاذعان به سمت غرجستان شتافته و قابوی جدال و قتال نیافته و لاچار در لنگر پسر عتاب خان لنگر توقف انداخته، اراده آشتی نمودن و از در صلح درآمدن در خاطر مصمم ساخت. پادشاه والاگهر از اصغای این خبر برآشفته و راضی به مکنون خاطر او نگشته و حسن خان عمله‌باشی و محمد خان تایمنی و جعفر خان و درمان خان مغل و فرض علی خان هزاره و الف خان غوری را با چندی از بهادران طایفه قبیچاق و زوری، مأمور به قلع آن‌دو خون‌گرفته برگشته‌بخت واجب‌القمع کرده، روانه آن سمت فرمودند. مشار الیه به موجب اشارت فیروزی‌بشارت، علم عزیمت افراخته و از طرف بالا سر کوهستان غرجستان- که اصعب شوارع آن مکان بود- بر سر آنها رفته و در دره شویج به مخالفان دوچار گشته آغاز رزم و پیکار نمودند. بیت

ز هر دو طرف مرکب انداختند هزبرانه بر یکدیگر تاختند بعد از زد و گیر بسیار و کشش بی‌شمار، نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت پیکر وزیده و آخر کار به شگرف کاری اقبال دشمن مال این برگزیده کردگار، بهادران فیروزی شعار بر آنها غلبه و استیلا یافته، رایت فتح و نصرت برافراختند و متنفسی را در آن معرکه سراسر محن، مجال نفس کشیدن و فرصت دم زدن و راه بیرون رفتن نداده و انزله خان و اسلام خان پسرهای درویش علی خان را با نیاز خان جمشیدی و جمع دیگر، طعمه اژدهای صمصام خون آشام نموده آواره فیافی عدم و رهنورد بوادی جهنم ساختند.

القصه بعد از رسیدن این خبر، در همین اوان خجسته‌اثر به وضوح پیوست که شریف تکلو که از جانب دانش خان شهنګچی‌باشی نایب الایاله دار الامان ملتان شده بود و بعد از عزل دانش خان با عبد‌الکریم نام بابری متفق و یک‌دل گشته و از فرط شقاوت فطری گردن جهالت و خودسری افراشته، به طریق تمرد و استبداد غبار شورش و فساد می‌انگیخت، او نیز در مفتاح این سال فرخنده‌فال به تائیدات ایزد بی‌همال - که روتق‌بخش این دولت ابدی اتصال است - به حسن شهادت محمد شجاع خان بهادر سدوزی، صوبه‌دار سابق آنجا و بارو خان بارکزی، عمله‌باشی - که بعد از معاودت رایات عالیات از خراسان مأمور به قلع و قمع سرکشان و بغی‌اندیشان دیره‌جات و ملتان گردیده بود -

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۱

مستاصل و محصور گشته و از درانابت و استیمان درآمده، کلید حصار مذبور را به امنای دولت جاویدتوآمان سپرده است.

ذکر انعقاد انجمن دامادی شهزاده‌های والاجنب بلنداقبال شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب به سیل اختصار و اجمال

چون در این ایام سعادت فرجام، رأی خورشید انجلای خاقانی - که دستور امور سلطنت و جهانبانی است - اقتضای آن فرمود که صبیبه رضیه عظمت خان علیزی، مخاطب به حاضر خان را به حباله نکاح شاهزاده پرویز - که سنین عمر عزیز او به پایه هفده سالگی رسیده است - درآورند و صبیبه حسن خان برادر میر داد خان الکوزی، قوللر آقاسی را نیز در سلک ازدواج شاهزاده عالی‌مقدار والاجنب شاهزاده شهاب - که نخل برومند عمرش در گلشن شباب قد کشیده است - منتظم سازند و آن دو عقیقه عصمت سرشت حورسیما را - که سرمایه‌دار آزر و حیاند و شایستگی این سعادت عظمی دارند - به عقد شرعیه شاهزاده‌های والا گهر درآورده، خاطر آفتاب‌مظاهر را از پیوند آن دو نونهال گلستان جاه و جلال که بر ذمت همت والا فرض بود، لازم الادا پردازند. بناء علی هذا به اقتضای رأی صواب‌نما بعد از استرضای ولایای بنات، در ابتدای ماه ربیع الاول - که اسعد ساعات و اشرف ازمینه و اوقات بود - فرمان همایون به ترتیب اسباب آن جشن میمنت‌مقرون صادر گشته، مقرر شد که جانسپاران درگاه آسمان‌جاه، به سامان انجمن جشن و سور پرداخته و از اسباب مسرت و شادمانی آن چیز که باید و شاید، در محفل ارم‌مشاکل آماده و مهیا ساخته، کوشش بلیغ به ظهور رسانند. به مجرد صدور اشارت سراسر بشارت، کارپردازان بارگاه سلطنت و حلقه‌به‌گوشان عتبه خلافت، حسب المقرر معمول داشته به سرانجام لوازم امور انجمن دامادی شاهزاده پرویز - که به حسب سن بزرگتر از شاهزاده شهاب بود - پرداختند و از عقب طوی شاهزاده مذکور سامان و ضروریات مجلس کدخدایی شاهزاده شهاب را سرانجام نموده، به آئین شرع مطهر، تمهید قواعد عقد کرده، آن نخله حدیقه عفت را با نونهال برومند گلشن حشمت پیوند دادند و بعد از انجام و انصرام انجمن نشاط و انتظام و اختتام آن بزم سعادت‌انبساط، یزدان‌بخش میرزای پسر شاه‌رخ شاه را - که در هنگام مراجعت از مشهد همراه آورده بودند - به مقتضای مکارم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۲

جلی به انعام مبلغ یک هزار تومان تبریزی - که مساوی بیست هزار روپیه هندی بوده باشد - مشمول عاطفت بی‌نهایت ساخته، به مشهد مقدس فرستادند و در همین اوقات سعادت اشتمال، بهار گلشن جاه و جلال و فروغ اختر حشمت و اقبال، شاهزاده پرویز را به

دارایی دار السلطنه کابل معزز و ارجمند کرده، به تاریخ غره ماه جمادی الثانی از حضور فیض گنجور مرخص به ولایت مزبور نمودند و یوسف خان فوفلزی را به نیابت آن سلاله دودمان سلطنت و جهان‌گشایی، کامیاب مطالب صوری و معنوی کرده، خلیفه خان عرض‌بیگی و شاه بیگ خان ایشک آقاسی‌باشی را با جمع دیگر از نام‌داران عقیدت‌فرجام- که از قدیم الایام در سلک بنده‌های شاهزاده فلک‌احتشام، انتظام داشتند- به اتفاق خان مزبور مأمور به ملازمت آن قره باصره دولت فرمودند.

ذکر اشتداد عارضه دماغ شاهنشاه ایوب طاقت صبرشعار و شرح ورود پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه حسب الامر والد ماجد بزرگوار و تبیین شمه‌ای از فسادانگیزی شاه ولی خان نکوهیده‌اطوار

سابقا مرقوم خامه حقایق‌نگار و نگاشته قلم صداقت‌شعار گردیده که بعد از معاودت خاقان ممالک‌ستان از ولایت هندوستان، ناسور دماغ مبارک، مدت سه ماه شاهنشاه توفیق سپاه را در دار السلطنه کابل متألم گردانید و هرچند که انوار صحت و عافیت از مطلع «و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» بر صفحات احوال سعادت‌قرین تائید و عوارضی که از تشدد وجع او به هم رسیده بود، زایل و برطرف گردید، اما همان جراحت مزبور- که مزمن و ناسور شده بود- از معالجه و مداوا اندمال نیافته و التیام نپذیرفته، از آن زمان الی این اوان غنچه آسا روزبه‌روز اظهار شکفتگی می‌کرد. رفته‌رفته بعد مراجعت از مشهد مقدس طرف چپ چهره اقدس را گرفته و سرایت به حوالی چشم نموده وجع شدید به هم رسانید. نظم

چو نزدیک چشم آن جراحت رسید گل لاله از شاخ نرگس دمید

ز رخساره شه بر اهل نظرعیان گشته اعجاز شق القمر

نگویم آن داغ ناسور بود که فواره چشمه نور بود و از صعوبت آن عارضه الیم، حرارت عظیم که از قرار صدق کلمه «حمی یوم کفاره سنین»

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۳

کفاره جمیع مآثم ایام زندگانی آن حضرت تواند شد، عارض پیکر کرامت‌مظهر گشته و امراض مختلفه و عوارض متضاده- که معالجه یکی باعث مزید تشدد دیگری می‌شد- حادث و ظاهر شده آن جناب را بی‌طاقت و بی‌آرام گردانید، چنانچه چند روز متواتر و متوالی سایه توجه به بارگاه عالی نیفکنده و خلاقیتی را که هر روز به مشاهده جمال مبارک معتاد بودند، از سعادت زمین‌بوس محروم ساخته به معالجه و مداوای دماغ پرداختند. نظم.

چو شد منخسف ماه رخسار شاه‌جهان گشت در چشم مردم سیاه

به ملک طبیعت مرض یافت دست‌ز اقلیم تن عافیت رخت بست

مزاج شه‌نشا دریناوال تجاوز نمود از حد اعتدال

ز دولت‌سرا شه نیامد برون دل خلق زین واقعه گشت خون

شده مضطرب عالمی زین الم‌برآمد ز غم ملک و ملت به هم لیکن از آنجا که همواره آسایش و آرام عباد الله مطمح نظر آفتاب‌اثر این شاهنشاه حق‌پرست خداآگاه می‌باشد، برای اطفای نایره فساد و رفاه حال کافه عباد، با وجود اشتداد آلام و اسقام، متحمل انواع تعب و تصدیع گشته، گاه‌گاه به نمودن جمال جهان‌آرا، تسلی‌بخش قلوب جان‌سپاران درگاه والا می‌گردیدند و چون ناسور مزبور سرایت به صورت خورشید طلعت آن حضرت نموده بود، بناء علی هذا مانند آفتاب جهان‌تاب عالم‌آرا، که در موسم شتا زیر نقاب ابر جلوه‌پیرای عرصه ظهور می‌گردد، صورت مبارک را- که آینه حسن و کمال و مرآت عنایت خالق ذو الجلال است- گنج‌آسا از نظرها مخفی داشته اکثر اوقات نقاب بر چهره سعادت‌آیات می‌افکندند.

به رخ می‌فکندند دایم نقاب‌نهان بود در زیر ابر آفتاب

زمان و زمین بهر این تیره بود که خورشید در ابر پوشیده بود

نمودی به روی منور نقاب چو ابر سیه بر سر آفتاب الحاصل پادشاه عادل باذل هرچند به معالجه و مداوا پرداختند و در تقویت طبیعت و استقامت مزاج و ازاله مرض و دفع عرض کوشش بلیغ به تقدیم رسانیدند، صورت صحت و بهبود در مرآت حال مشاهده ننموده و احوال همایون را متغیر و دگرگون یافته، دانستند که هنگام انجام ایام مقدّر مهلت و وقت انقضای مدت موعود اقامت رسیده، لاجرم به جهت دیدار پسین و ملاقات آخرین، منشور مرحمت آئین در طلب مهین شعبه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۴

دوحه سلطنت و جهانگشایی و بهین سلاله دودمان خلافت و عالم آرای، پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه- که خلف اکبر و ولد ارشد آن حضرت است- عزّ صدور یافته، مقرر شد که آن فرزانه لوی حشمت و کشورستانی و برازنده تخت عظمت و جهانبانی، بی تأمل و تأنی، به هم‌عنانی تائیدات الهی، عازم اشرف البلاد احمد شاهی گردد.

چو مضمون مزبور مرقوم شد به مهر درخشنده مختوم شد

ز درگاه خاقان قدسی صفات روان گشت چپار سوی هرات پادشاه آداب کیش که از اشتداد عارضه شاهنشاه فتوت‌اندیش و امتداد ایام آزار والد بزرگوار خویش کمال قلق و تشویش داشتند و بعد از ورود چپار نیک‌قدم و اطلاع بر مضمون فیض مشحون رقم مرحمت‌توأم، حکم به افراختن علم ظفرپرچم کرده مقرر فرمودند که عمله پیشخانه سعادت‌آشیانه، سرادقات همایون را از شهر بیرون برده، در دو فرسخی هرات آسمان‌سا و همدوش فلک خضرا سازند.

به فرمان شاه فلک‌دستگاه‌شد افراخته خیمه و بارگاه آن گوهر اکلیل سلطنت و شاهنشاهی و اختر آسمان ابهت و ظل الهی، با شأن و شکوه پادشاهی و فزّ جهان‌پناهی، بر اشهب دولت و اقبال و مرکب عزت و اجلال نشسته، منزل روضه باغ را از یمن قدوم میمنت‌توأم، رشک‌افزای باغ ارم گردانیدند و از این منزل سعادت‌نشان زینل‌بیگ پیش‌خدمت و آقای خان پسر محمد شاه خان، حسب الامر آن قهرمان زمان به دار السلطنه هرات رفته، درویش علی خان هزاره را- که احوال او سابقا در دو سه جا گزارش یافته- به قتل رسانیدند.

تبیین این مقال بر سبیل اجمال آن‌که چون درویش علی خان در دار السلطنه هرات به کرات و مرات مصدر بغی و عصیان و مظهر مخالفت و طغیان گشته، بر معصیت و نافرمانی اصرار می‌نمود و به سبب ظهور این حرکات مستوجب زاجرات و مستحق عقوبات گردیده، در محبس هرات پایبند زندان مکافات می‌بود، لاجرم در این اوان امرا و ارکان دولت جبهه‌سای عتبه سپهر درجت گشته، از راه خیرخواهی معروض داشتند.

که ای شهریار زمان و زمین بود دشمنت روسیه چون نگین

تو را بندگانیم حلقه به گوش همه چاکرانیم اخلاص کوش

همه خاک‌روبان این در گهیم‌ز دل خیرخواهان ظل‌اللهیم

به ما هست در خدمت شاه فرض که سود و زیان را نمایم عرض

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۵ ضرور است اگر شاه ایزد شناس‌پذیرد ز ماها همین التماس

که درویش علی را ز ملک بقانماید روانه به دار فنا

که او مایه فتنه عالم است به عالم چنان مکر بازی کم است

همین است اندیشه‌اش از قدیم که بر پا کند فتنه‌های عظیم

خصوصا در این وقت، ای شهریار که گردیده‌ای عازم قندهار

هزاره و اویماق و اهل نفاق که دارند با او همه اتفاق

به هر گوشه‌ای فتنه بر پا کنند در این جا بسی شور و غوغا کنند

همان به که ای شاه انجم چشم‌روان سازی‌اش سوی ملک عدم

ز قید حیاتش نمایی رهاکنی منطفی آتش فتنه‌ها و چون فی الحقیقت وجود ظلمت‌اندود آن شجر بی ثمر بوستان ایجاد و خلقت جز برگ فتنه و خار معصیت بار دیگر نداشت و هنگامه‌جویی و فسادانگیزی را رشد و جوهر خود می‌پنداشت و پیوسته تخم ضلالت و نافرمانی در مزرع قلوب اقاوسی و ادانی می‌کاشت، لاجرم استدعا و التماس دولت‌خواهان پیرایه قبول یافته و ستردن غبار وجود شرارت آمودش بر ذمت همت آن حضرت لازم و متحتم گشته مقرر شد که زینل‌بیگ پیش خدمت به اتفاق آقای خان پسر محمد شاه خان- که بنی عم او بود و با وصف قرابت با او کمال عداوت داشت- مراجعت به بلده هرات نموده، آن وخیم العاقبت را از معموره هستی، رهنورد مطموره نیستی سازد. مشار الیهما حسب الامر والا، از منزل روضه‌باغ معاودت به شهر کرده، چراغ زندگانی او را به صرصر تیغ بی دریغ فنا، خاموش و پیکر فتنه‌پرورش را در نهان‌خانه عدم خاک‌پوش گردانیدند.

پس از قتل آن مفسد بد گهرلوای جهاننداری افراخت سر

به عیش و طرب شاه والاتبارهمی کرد منزل به منزل شکار

چو گردید دار الرفاه فراه محلّ نزول شه دین‌پناه

به درگاه والا رسید این خبر که آمد به دولت شه نامور

وزیر بداندیش برگشته بخت‌ز اصغای آن شد دلش لخت‌لخت شاه ولی خان وزیر- که بنابه داعیه مکنون ضمیر خویش، از ورود پادشاه صلابت کیش کمال خوف و تشویش داشت- از استماع آن خبر در گرداب اضطراب و خطر افتاده آبروی اخلاص و فدویت را به خاک عصیان و بی‌آزرمی ریخت و سر رشته دولت‌خواهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۶

و خدمت‌گزاری- که جبل‌المتین فلاح و رستگاری است- مجدداً به دست نفاق و بی‌ثمری گسیخت.

تبیین این مقال آن‌که چون وزیر مزبور احوال شاهنشاه موید منصور را متغیر و دگرگون دیده بود و می‌خواست که از برای پیشرفت کار و گرمی بازار خویش، شاهزاده سلیمان دامادش را دست‌آویز حکم‌رانی و کامروایی ساخته و اسم بی‌مسمای سلطنت و فرمان‌فرمایی بر او گذاشته، خود حسب التمنا به رتق و فتق مهمات و دادوستد مالیات و وجوهات پردازد و اراده‌های فاسد و خیالات کاسدی که همواره مکنون خاطر فسادمآثر داشت، از قوه به فعل آورده به مرور و تدریج و تدبیر و تزویر کوس انا و لاغیری بر بام خودسری نوازد.

در این وقت او این خبر چون شنید، که شه با سپاهش به بکوا رسید

ز خوف و خطر زهره‌اش گشت آب‌یفتاد در لجه اضطراب

چو آن حق‌فراموش خذلان‌قرین به عین‌الیقین دیده بود این چنین

که در خدمت شاه والا گهرنخواهد شد افسون او کارگر کمال دانایی و کیاست با وجود قوت اقبال دشمن مال آن حضرت، از پیش نخواهد رفت؛ لاجرم بنابراین گذاشت که در میان پدر و فرزند غبار کدورت و گرد کلفت انگیزخته، فتنه بر سر پا سازد و در آن حیص و بیص اگر قابو بیابد و فرصت نماید، به پیش رفت مکنون ضمیر فسادتخمیر پردازد. القصه آن سیه‌مست باده تفنید و تندید، بعد از آن توطئه و تمهید، در خدمت شاهنشاه موفق صاحب‌تائید رفته، از این مقوله مقدمات ناملایم غرض‌آمیز و سخنه‌ای غیرواقع وحشت‌انگیز به عرض رسانید.

که تیمور شه با سپاه گران‌به بدبختی گشته این سو روان

سپاهش گرفته به کف تیغ تیزسرفتنه دارد و عزم ستیز

به کینه کمر بسته‌اند استوار عداوت به دل کرده‌اند اختیار

به خاصان خود کرده او مشورت که شه را کند خلع از سلطنت خوانین از حقیقت بی‌خبر و رؤسای ظاهرنگر، بلکه تمام رعیت و لشکر - که از داعیه ضمیر فسادپرور او خبر نداشتند و دروغ از صدق بی‌فروغش را راست می‌پنداشتند - از شنیدن این اخبار وحشت‌آثار، غریق لجه حیرت و اضطراب گشته و اراجیف او را حمل بر صدق نموده، از بیم آن که اموال آنها در آن هرج و مرج تاراج نشود، به اخفای نقد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۷

جنسی که داشتند پرداختند و جمیع مردم بازار بساطها برچیده و دکانین تخته نموده و هریک به زورآوری متوسل گشته، از کسب و کار بیچارگی فراموش و اسباب و اثاث الیت خود را پنهان و خاکپوش ساختند و همچنین آن ناحق‌شناس خودنما از درگاه معلی خبرهای غوایت‌آمیز فسادافزا به امرا و ارکان دولت پادشاه والاجاه فرستاده، آنها را نیز آشفته‌حال و شکسته‌دل گردانید.

بدین‌سان خط آن مفسد بدسرسشت به خدام درگاه شاهی نوشت

که کیبیده طبع مبارک ز شاه‌ندانم ملول است شه از چه راه

به مرآت خاطر غبار ملال‌نشسته است و دارد به دل این خیال

که چون اشک از چشم اندازدش نظر بند در پیش خود سازدش

بسی سعی‌ها کرد آن بی‌وفاق که افتد میان دو سلطان نفاق

کسی را که شد بخت بد رهنمون‌گذازد ز راه ادب پا برون

دلیل رهش بود سودای خام‌نمی‌زد به اندازه خویش گام

چو بر حق نعمت نبودش گذرنمک ناشناسانه می‌کرد سر

بسی دست و پایی که بی‌جای زده سر دست و بر بخت خود پای زد

عجب غدر و نیرنگ و تزویر کرده منصوبه و مکر تدبیر کرد

ولی شاه روشن‌دل دین‌پناه در درج اقبال تیمور شاه

ز جا درنیامد ز تلبیس اوبگفتا که شاهنشاه نام‌جو

جهان را شه است و مرا قبله‌گاه محال است سر تابی من ز شاه

رضایم به هرچه شهنشه رضاست که او در دو عالم مرا مقتداست

به حکم خدا اختیارم به اوست به من گر بدی هم نماید، نکوست پادشاه خورشیدسیما از استماع آن حرفهای بیجا، از جا درنیامده و مصدر فعلی که مشعر به سرکشی و نافرمانی اعلی حضرت ظل سبحانی بوده باشد نگشته، به مقتضای سعادت فطری و رعایت ادب پدری، سرمویی از متابعت و رضاجویی والد سلیمان‌حشمت عدول ننمودند و به تعجیل تمام کوچ بر کوچ طی منازل و قطع مراحل کرده، قرین تائیدات الهی منزل چمن‌قویی نزدیک اشرف البلاد احمد شاهی را فیض‌اندوز نزول همایون فرمودند. حضرت اعلی که سخنان غوایت‌آمیز آن بی‌خرد فتنه‌انگیز را از حلیه صدق‌عاری می‌دانستند و اعتماد بر قول او نمی‌نمودند، بعد از رسیدن آن دره التاج

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۸

سلطنت و جهانبانی به منزل چمن‌قویی شاهزاده‌های والاتباع و امرای نامدار و خوانین ذی اقتدار و سپاه موکب ظفرشعار را مأمور به استقبال آن فارس مضمار سعادت و اقبال کرده، مقرر فرمودند که جمیع امرا و خوانین در ملازمت شاهزاده‌های حشمت‌قرین پذیرای سعادت زمین‌بوس آن شاه‌سوار عرصه دولت و دین گشته، شرایط فدویت و بندگی به جا آرند.

چنین امر شد از شه ملک گیر که ارکان دولت ز برنا و پیر
به عزم زمین بوس آن جم مقام برآیند از شهر بیرون تمام
دلش جمع اگرچه ز فرزند بود به دیدار او آرزومند بود
ولی چون ز تخیل آن نابکار ز ره دادن فوج شه در حصار
درنگ و تأمل به دل داشت شاه که فتنه مبدا شود در سپاه

نمود احتیاط از برای همین به فرمان بران داد فرمان چنین که نسقچیان و قدغن چیان بهرام قهر در درب دروازه‌های شهر ایستاده و مانع
دخول سپاه نصرت بهر گشته، بدون چند نفر از مقربان و خدمت گزاران - که بودن آنها در خدمت آن حضرت ضرور است - احد
دیگر را راه آمدن ندهند و برای تفقد و دلجویی به گرامی خلف ارجمند نیز پیغام نمودند که چون شهر احمد شاهی گنجایش نزول
سپاه موفور ندارد، آن والا - جناب ملترمان رکاب نصرت انتساب را از دخول حصار منع نموده، بدون اشخاصی که بودن آنها در
خدمت والا - ضرور است، کس دیگر همراه نیاورند. غرض اینکه پادشاه اقبال مند سعادت قرین بنابه متابعت و رضاجویی والد
سلیمان تمکین، قبول آن پیام هدایت آیین کرده، سپاه ظفردستگاه را مأمور به توقف خارج شهر مزبور فرمودند و خود به نفس نفیس
با معدودی از امرای والا مقام و بنده‌های فدویت ارتسام، به تاریخ ماه ذی حجه الحرام، دربار عالم مدار را به فر وجود فیض نمود،
زیب و زینت بخشیده به احراز ملازمت آن حضرت سرمایه دولت و سعادت اندوختند.

مشرف شد از خدمت پادشاه کله سود بر چرخ خورشید و ماه

ز بس بود هنگامه مهر تیز برای پسر شد پدر نیم خیز

کشیدش در آغوش مهر و وداده پیشانی و جبهه اش بوسه داد

بمالید بر روی او روی خویش چو دل داد جایش به پهلوی خویش بعد از ورود میمنت نمود آن خدیو اقبال مند مروت اساس، شاه ولی
خان حق ناشناس، نظر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۹

به رعب و هراسی که در دل داشت، مردم را هراسان و مشوش ساخت. به محض توهم شهرت داد که توقف سپاه پادشاهی در این
حوالی و حواشی مخصوص دستگیر کردن اعلی حضرت ظل الهی و تاراج نمودن اموال سکنه احمد شاهی و به قتل درآوردن
بنده‌های مقرب درگاه خاقانی است و بدون این. مطمح نظر اصابت اثر پادشاه فرخنده فر، امر دیگر نیست. تاریخ احمدشاهی ۵۸۹
ذکر اشتداد عارضه دماغ شاهنشاه ایوب طاقت صبر شعار و شرح ورود پادشاه تائید سپاه تیمور شاه حسب الامر والد ماجد بزرگوار و
تبیین شمه‌ای از فساد انگیزی شاه ولی خان نکوهیده اطوار ص: ۵۸۲

ز هر سو در فتنه می کرد بازی قتل خود برگ می داد ساز خوانین نامدار که او را وزیر و صاحب کار سرکار و سخنش را مقرون به
درجه اعتبار می دانستند، از شنیدن این اخبار وحشت آثار، قرین خوف و هراس در همین اندیشه و وسواس گشته و در حین آمدن به
دربار یراق بسته و جمعی را مسلح و مکمل ساخته به طریق احتیاط برای محافظت خود همراه می آوردند و همچنین تا چند روز
متواتر و متوالی سکنه احمد شاهی از کاسب کار و دوکان دار و غیره غریب و نامراد به معاینه گرمی معامله فساد، بازار خود را کساد
یافته و دست ز کسب و کار بیچارگی برداشته، آنها نیز در خانه‌های خویش طریق محافظت و احتیاط می سپردند؛ تا این که شاه
یزدان شناس مروت اندیش - که همواره همت والای خویش را مصروف بر صلاح و فلاح حال عباد و بلاد و مقصور بر سد ابواب فتنه
و فساد می دارند - از استماع این اخبار وحشت افرا، اولاً به جهت آسایش و اطمینان رعایای دل ریش که از بیم سطوت بهادران رکاب
نصرت کیش، کمال خوف و تشویش داشتند و ثانیاً برای رفع مظنه و بدگمانی حمقای غلط فهم ظاهرین - که اقوال سراسر کذب و
غرایت قرین آن خود پسند شیطنت آیین را صدق می پنداشتند - سپاه ظفردستگاه را مرخص به دار السلطنه هرات ساختند و چون اعلی

حضرت ظل سبحانی به مقتضای ضعف و وهن قوای جسمانی مدهوشی عظیم داشتند و با این تقریب، وقت مقتضی تنبیه و تأدیب آن بی‌خرد شقاوت نصیب نبود، آن حضرت ارخاء عنان آن خودسر فتنه شعار کرده، بنابه پاس احترام والد ماجد بزرگوار، به مواخذه و بازخواست نپرداختند که مبادا در ایام تشدد، آزار غبار ملال بر مرآت خاطر مهر آثار نشست، طبیعت همایون مکدر و ملول گردد. تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۰

[وقایع سال بیست و ششم]

وقایع سال کدورت اشتمال بیست و ششم خاقانی مطابق ۱۱۸۶ هجری موافق سال لوی‌ئیل ترکی

در این بهار طبیعت، آثار خزان اندوه و الم به گل‌های گلشن خرمی عالم رسیده، سنبل شادکامی، پریشان کدورت و ناکامی گردید و سحاب مدرار بر فلک دوار، سرشک بسیار از دیده خون‌بار افشاند، آواز ناله و افغان رعد و آه جهان‌سوز برق در عرصه آفاق پیچید و بنفشه و سوسن که پرده‌نشینان حرم کده فرمان‌فرمایی ممالک گلشن‌اند، در بارگاه چمن، نیل مصیبت و محن بر چهره بخت و شادمانی کشیده، شاه‌زاده‌های نازپرورد از فرط سوز و درد، جامه صبر و شکیبایی بر تن چاک ساختند و لاله‌رخان حریم بوستان، داغ دل دیده و بلبل و قمری و هدهد و فاخه و غیره- که باریافتگان انجمن سلطان گلستان‌اند- کوکوگویان و فغان‌کنان آغاز ناله و افغان کرده، غوغای سوز و گداز به عرصه جهان انداختند. در ابتدای این سال کدورت‌اشتمال- که ایام انقضای حیات همایون و هنگام ارتحال شاهنشاه سعادت‌مقرون بود- رأی صواب‌نما اقتضای آن فرمود که موازی بیست هزار نفر از غازیان رکاب ظفرپرور را به سعادت‌مند بلندآختر، شاه‌زاده سکندر داده، مأمور به توقف الکای پیشاور فرمایند و پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه را- که صدمه سطوت و صولتش جگرگسل گردن‌کشان ترکستان و قوت اقبال دشمن‌مالش زهره‌گداز نام‌آوران ممالک ایران است- به دار السلطنه هرات رخصت معاودت عنایت نمایند و خود- که به سبب ضعف و وهن قوای جسمانی طاقت و توانایی کشورگشایی و جهان‌آرایی نداشتند- در احمدشاهی نشسته، به معالجه و مداوای آن عوارض متضاده پردازند.

لاجرم به تاریخ روز دوشنبه بیست و دوم محرم، شاه‌زاده فرخنده‌شیم را مرخص به الکای پیشاور کرده، خان جان خان سردار را- که سابق به نیابت آن قره باصره دولت و دین عز امتیاز بخشیده بودند- با رحیم داد خان بارکزی نواب خان سردار سابق ترکستان و جمع دیگر از امرزاده‌های فدویت‌توأمان، مأمور به ملازمت رکاب آن والادودمان فرمودند و بعد از حرکت شاه‌زاده والاجاه، شاه تائیدسپاه تیمور شاه را به عطای یک رأس اسب خاصه موسوم به غریب- که در حسن صورت و نزاکت ترکیب، دل‌فریب و مرکوب خاص شاهنشاه نصرت‌نصیب بود- با ساز طلا و میناکار و بازوبند مکمل به لآلی شاهوار و کمر بند مرصع به جواهر ثمین- که قیمت مجموع آنها زیاده از حیث قیاس و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۱

تخمین بود- نواخته بعد از اظهار وصایا و اطلاع بر مافی الضمیر، آن برازنده تاج و سریر را در روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مزبور از حضور فیض گنجور مرخص به دار السلطنه هرات نمودند و چون بعد از نهضت پادشاه بلنداقبال هوای قندهار از حد اعتدال متجاوز گشته، حرارت به درجه کمال رسیده بود و در مزاج و هاج اقدس موافقت و سازگاری نمی‌نمود و برخوردار خان نیز همواره در حضور مهر لمعان تعریف آب و هوای کوه طوبا و توصیف فضای دلگشای آن مکان فرح‌افزا می‌نمود و حضرت اعلی را تحریک به رفتن آن‌جا می‌کرد، لهذا در این ولا سیر و گلگشت نزهت کده طوبا پیش‌نهاد همت علیا گشته، به تاریخ هفتم شهر صفر المظفر ختم الله بالخیر و الطفر، انوار ماهیچه ریات نصرت‌نمون بر ساحت کوه و هامون تایید و در حین ارتفاع الویه عظمت و شان شاه‌زاده سلیمان مأمور به توقف بلده احمدشاهی شده، شاه‌زاده والاجناب شاه‌زاده داراب، با چندی از پرده‌آرایان مشکوی سلطنت

و پرستاران بارگاه حشمت، شرف‌اندوز ملازمت لازم السعادت گردید.

ذکر ارتحال شاهنشاه کامکار از تنگنای دنیای ناپایدار به ساحت وسعت آثار «جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»*

برهان قاطع «کل من علیها فان» بر فنای عالم و عالمیان دلیلی است روشن و قضیه کلیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»* بر انتقال و ارتحال خاص و عام بنی نوع انسان حکمی است مبرم و حجتی است مبرهن. خیاط کارخانه کائنات، لباس حیات موجودات و جامه زندگانی مخلوقات، بی طراز ممات ندوخته و فراش سرابستان خلود و بقا شمع انجمن وجود هیچ موجود را بی تندباد آفت فنا نفروخته. در عالم محنت انجام، حیات جاوید و ثبات مدام، برای هیچ فردی از افراد انام، میسر و ممکن نیست و ذی نفسی که در این بزم از دست ساقی قضا ساغر مالا مال فنا نچشیده و نخواهد چشید کیست؟ نظم

دبیر قضا از طریق ممات نداده کسی را برات نجات

نباشد همیشه ثبات و قرار در این عالم فانی بی مدار

نیفروخته کس چراغ بقا که خاموش ننمود باد فنا

گلی بشکفد گر به باغ جهان به گلبن نماند ز باد خزان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۲

غرض از تحریر این شبه و نظیر، قضیه هایله ارتحال شاهنشاه کشورگیر است که در محال کوه طوبا، دعوت «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» را لیک اجابت گفته، سلطنت گزین عالم بقا گردیدند. تبیین این مقال مصیبت‌اشتمال آن که بعد از ورود به طوبا در منزل مرغه، عارضه ذات ملکی ملکات، بیشتر از پیشتر اشتداد یافته، تب شدیدی در غایت حرارت و نهایت حرقت طاری پیکر کرامت مظهر مبارک گردید.

رخ انور شاه والانسب برافروخت چون گل ز گرمی تب

بدن شد نحیف از وفور الم‌قوی گشت ضعف قوا دم به دم

کسل‌مندی‌اش شد به نوعی شدید که رنگ از رخ بخت و دولت پرید چون آن حضرت، احوال همایون را متغیر و دگرگون و دست قابض ارواح را در گریبان زندگی مقرون دیده، دانستند که زمان قرب ارتحال رسید و آهنگ کعبه وصال خالق ذو الجلال باید کرد؛ لاجرم پرده آرایان مشکوی سلطنت و پرستاران بارگاه عظمت را که پروانه آسا بر گرد آن شمع انجمن جهان‌داری مجتمع گشته و چون سپند به آتش بی‌قراری سوخته، اضطراب و بی‌طاقتی می‌نمودند، روانه دارالقرار قندهار و امرای نامدار و امنای فدویت شعار را احضار نموده، طریق وصیت به این مضمون هدایت مشحون اظهار فرمودند:

که ای بندگان عقیدت‌نشان نباشید از ما شما دل‌گران

که دارد کنون طایر روح ماهوای پرافشانی از ماسوا

از این محنت آباد ظلمت سرشت بگردد هوا سوی باغ بهشت

شود در فضای ریاض جنان به مرغان فردوس هم‌آشیان

بباید پس از رحلت ما شما پوشید چشم از عنایات ما

ز بهر سپهر بزرگی و جاه‌مه برج اقبال، تیمور شاه

نمایید از صدق دل انقیاد ز هر سو ببندید راه فساد

بدارید اولاد ما را تمام عزیز و گرامی و بااحترام و بعد از ما چهره احوال رعایا و برایا را به ناخن جبر و بیداد نخرائید و تخم ظلم و ستم در مزرع روزگار زیردستان نپاشید و در تقویت دین اسلام و دفع آیین کفر و ظلام کوشش بلیغ نموده، به مضمون «اذکروا موتیکم بالخیر» از درگاه واهب العطایا برای ما نیز همواره طلب آمرزش و مغفرت می‌نموده باشید. القصه بعد از اظهار این وصایای

جگرشکاف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۳

سینه‌سوز و ارشاد آن مواعظ جان‌گداز غم‌اندوز- که سرمایه سعادت جاوید تواند بود- ایستادگان بارگاه خلافت را که شرف‌اندوز ملازمت بودند، از ناله و اضطراب تهی نموده به ذکر استغفار پرداختند و چون آثار تغییر حال و علامات قرب ارتحال ظاهر شد، قطع رشته علائق کرده و روی نیاز به جانب کبریای بی‌انبار- که بقای جاوید و حیات مدام به فحوای «يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» مختص و سزاوار اوست- آورده کلمه طیبیه توحید را دم‌به‌دم و آنا فآنا ورد زبان در بیان می‌ساختند، تا این که در روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول به هنگام چاشت داعی حق را لیک اجابت گفته و طایر روح شریفش قفس قالب را شکسته، به جانب ریاض قدس پرواز نمود. انا الله و انا الیه راجعون. نظم

چو شوق لقای خداوند داشت جهان را به اهل جهان وا گذاشت

دریغا که خاقان رضوان مکان‌شه تاج‌بخش ممالک‌ستان

ز دار فنا رخت هستی کشید شد از چشم خلق جهان ناپدید

دریغا در آینه ماه و مهرنیند نظیرش به دوران سپهر

خدیو زمان، شاه عالی‌مقام ز دار جهان شد به دار السلام

جهان را غم تازه‌ای داد دست که بازار عیش و طرب را شکست از وقوع این حادثه کبری و سنوح واقعه عظمی، فتور یوم النشور و نمونه صور اسرافیل، صفت ظهور پذیرفته، روزگار خاک حسرت بر سر و سپهر دوار لباس نیلگون مصیبت در بر کرد و قدسیان صوامع افلاک با مقیمان خطه خاک، بر گریبان جامه جان چاک زده، صدای واویلا و واحسرتا از ارض و سما سر بر آورد. زمین را گمان از لباس کبود که این نیلگون چرخ آمد فرود امرا و ارکان دولت، لت‌خور سرپنجه ماتم و مصیبت شده، افغان طایفه افغان و جزع و فزع سایر دولت‌خواهان، در گنبد خضرا پیچید و علامات روز قیامت ظاهر و هویدا گشته، ناله بی‌قراری سوگواران به گوش ساکنان ملاء اعلی رسید.

برآمد ناله و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نعره برخاست

ز فریاد و غریو پیر و برنامارات قیامت گشت پیدا القصه جمعی از علما و فضلا- که پیوسته شرف‌اندوز موکب والا بودند- به آئین شرع مطهر مبین و سنت سته رسول امین، صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین، به ادای مراسم غسل و تکفین پرداختند و بعد از وظایف تجهیز و تغسیل، گوهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۴

جسد نورآگین را در صدف تابوت نهاده، امرا و ارکان دولت در پای جنازه آن محفوف به مغفرت حی لا یموت، رایت مصیبت و سوگواری به سمت مقر خلافت و شهریاری افراختند.

دریغا از آن گوهر بی‌بها که آخر به چوبین صدف کرد جا اکنون کلک حقایق‌نگار، سر رشته این واقعه وحشت‌آثار در این جا گذاشته به سبب مناسبت محل و اقتضای مقام، به ذکر مجملی از احوال شاهزاده والا شان شاهزاده سلیمان می‌پردازد.

شرح جلوس شهزاده ثریا مکان شاهزاده سلیمان بر اریکه شاهنشاه خلد آشیان به اغوا و اغوای شاه ولی خان

بر ناظران این مجموعه بدایع عظمت و اجلال پوشیده نماناد که در روز جمعه سیم ماه ربیع الاول- که دوم این حادثه سراسر ملل بود- شاهزاده عالی‌مکان شاهزاده سلیمان به اغوا و اضلال شاه ولی خان بامیزی در بلده احمدشاهی، جالس سریر سلطنت و پادشاهی گشته، افسر خلافت را زیب و زینت تارک ساخت.

تفصیل این اجمال آن‌که چون شاه ولی خان وزیر به مقتضای اراده‌های فاسد و خیالات کاسد- که همیشه مکنون ضمیر قساوت تخمیر داشت- در حالت احتضار خاقان مغفرت‌دثار، والی خان نایب ایشک آقاسی‌باشی را به اشرف البلاد احمدشاهی فرستاده، شاهزاده معظم‌الیه را از قرب ارتحال و تغییر حال آن برگزیده ذو‌الجلال مطلع گردانید و به غرض کامروایی خود او را با انواع تخیلات و تسویلات تحریک و ترغیب به جلوس کرده، پیغام داد که اگر بندگان شاهزاده خواسته باشند که سلسله دولت پادشاه و رشته جمعیت و امنیت خلق الله از هم نگسلد، هنوز که این خبر وحشت‌انگیز انتشار نیافته و آشوبی در مملکت به هم نرسیده است، جالس اریکه خلافت و سروری گردند، و الا در این خصوص سستی و اهمال نمایند، فتور موفور بی‌پایان به احوال عالم و عالمیان راه خواهد یافت. شاهزاده معظم‌الیه- که پای هوس و تعلق در دامن تجرد پیچیده و اکثر اوقات به ادای طاعات و عبادات و به تلاوت کلام ملک‌علام به سر می‌برد و لذت یزدان‌پرستی و گوشه‌نشینی را دریافته، سر به فرّ سلطنت و جهانبانی فرود نمی‌آورد- در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۵

این آوان به جهت حفظ سلسله امن و امان فریفته مکر و تزویر شاه ولی خان وزیر گشته و از انجام کار و خاتمت حال نیندیشیده اغواء و اغرای او را ارشاد پنداشت و به اضلال او و تحریک ملازمان خوش‌آمدگو و ترغیب و تحریض دیگر واقعه‌طلبان هنگامه‌جو- که چشم از صلاح دولت و مال حال او پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود می‌خواستند- در روز آدینه سیم ماه ربیع الاول- که روز دوم رحلت آن مغفور حضرت لایزال لم یزل بود- در بلده احمدشاهی قدم به اریکه سلطنت و پادشاهی گذاشت، چنانچه بعد از ادای نماز جمعه سکه و خطبه به نام خود جاری کرده و افسر حشمت و شهریاری در مسجد پادشاهی بر سر نهاده، نقاره تهنیت و کامرانی و شادیانه مسرت و فرمانفرمایی را بلندآوا گردانید. گویا شادیانه مزبور خبر ارتحال شاهنشاه مغفور را در میان خاص و عام مشهور کرده، صیت آن قضیه وحشت‌آثار و آوازه ماتم شهریار، به شش جهت روزگار رسانید و از بلندصدایی نقاره جلوس شاهزاده بر بی‌خبران این واقعه هائله وفات خاقان موفق محقق گشته، فریاد و فغان جهان و جهانیان به نه گنبد آسمان پیچید.

به کلی شده ساز مطرب ز دست صدا بودش، اما صدای شکست

رود صوت این ساز ناخوش به بادچنین نغمه‌ای گوش کس مشنواد ان شاء الله المستعان تتمه احوال شاهزاده سلیمان را در جا و محل خویش نگاشته کلک صداقت کیش می‌سازد و اکنون به ذکر بقیه آن قضیه جانگداز جگرریش می‌پردازد.

در بیان ورود نعش مقدس شاهنشاهی به اشرف البلاد احمدشاهی

به نهجی که سابق بر این گزارش یافته، امرای نامدار نعش مطهر رحمت‌نثار آن سزاوار غفران پروردگار را بعد از تجهیز و تکفین به همان ضابطه و دورباش و آیین- که آن حضرت در ایام حیات بابرکات خانه زین را نورآگین می‌فرمودند- از منزل مرغه برداشته و در پای جنازه مبارکه‌اش رایت مصیبت و سوگواری افراشته، متوجه شهر گردیدند و بعد از رسیدن به موضع شاهزاده‌های والاجنباب شاهزاده سلیمان و شاهزاده شهاب و شاهزاده داراب با اعزه و اعیان احمدشاهی به استقبال جنازه مطهره شاهنشاهی رفته، به اتفاق علما و فضیلائی سعادت‌مقرون- که در پای جنازه همایون فیض‌یاب انواع مراحم و مکارم غفار بیچون بودند- نعش مقدس را دست به دست و دوش به دوش در باغ روضه که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۶

واقع در جنب دولت‌سرای معلی و سبز شده دست همت والا بود، رسانیدند. نظم

چو تابوت شه داخل شهر گشت فغان خلاق ز گردون گذشت

ز فریاد و غوغای اهل عزاسپهر برین گشت ماتم‌سرا

تمام خوانین و اهل حرم کشیدند بر چهره‌ها نیل غم
 نشستند چون سایه خود به خاک نمودند جامه به تن چاک چاک
 نمی کرد از گریه کس منع کس که خود بود هرکس در آن کار و بس
 متاع نشاط از سمک تا سماک ز گرد کسادی فروشد به خاک جمیع پرده آرایان مشکوی جاه و جلال، جبین از خون دیده رنگین
 کرده، شاهزاده‌ها افسر سروری از سر به خاک انداختند و تمامی خلائق از مناظره جنازه آن مغفور حضرت خالق، قرین تحسر و
 تاسف گشته، ذکور و اناث از چشمها چشمه‌های خون جاری ساختند. القصه بعد از گزاردن نماز جنازه، آن مغفور به انوار مغفرت
 کردگار را در همان باغ فیض آثار، به جوار خرقة متبرکه رسول خالق افلاک، چون گنج به خاک سپردند.
 ز دار فنا شاه عالم پناه بفرمود فردوس را تختگاه
 جهان را سراسر چو بگرفته بود کنون عزم تسخیر عقبی نمود
 الهی به حق رسول امین به عزّ صحابه و ارکان دین
 به حق جگر گوشه‌های رسول حسین و حسن هردو ابن بتول
 که زلّات شاهنشاه عدل کیش بفرمای مقرون با عفو خویش

ذکر بی‌قراری شاه تائیدسپاه تیمور شاه از استماع قضیه هایل شاهنشاه علین آرامگاه و شرح ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی از ولایت هرات به طرف اشرف البلاد احمد شاهی

بعد از وقوع واقعه هایل خاقان علین مکان انار الله برهانه، شاهزاده والاشان شاهزاده سلیمان نامه مشعر بر سنوح آن قضیه کلیه سراسر
 کدورت، و جلوس خود به اریکه خلافت و مشتمل به اظهار اخلاص و مودت، به خدمت فلک رفعت لشکرکش عرصه جهان‌گشایی
 و صف‌آرای معرکه فرمان‌فرمایی، اعنی فروغ کوب حشمت و جاه، المؤید به تائیدات الاله، تیمور شاه- که برادر بزرگ‌تر و او را
 به منزله پدر بود- نوشته به مصحوب عبد الخالق خان پسر رحمان خان سدوزی روانه دار السلطنه هرات گردانید. مشار الیه بر
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۷

سبیل سرعت طی مسافت و قطع مساحت کرده، خود را به جناح استعجال به استلام کعبه امانی و آمال رسانیده، نامه مصیبت‌ختمانه
 شاهزاده را از نظر آفتاب‌اثر طرازنده اورنگ و افسر گذرانید. شاه گردن‌فراز از دریافت آن حادثه سینه‌سوز جانگداز، عنان صبر و
 قرار از کف تحمل و اقتدار داده بی‌اختیار قطرات عبرت بر صفحات وجنات آن جناب جاری گشت و با وجود وقار و شکوه
 سلیمانی و وسعت دستگاه صبر و حوصله خسروانی، به مرتبه‌ای از آن حضرت قلق و بی‌قراری به ظهور پیوست که مقربان بارگاه
 سلطنت و باریافتگان انجمن دولت را تزلزل در اساس طاقت افتاده، زورق مسرت به طوفان حزن و کدورت دادند و به تبعیت آن
 حضرت، همگی سر به زانوی غم و هم نهادند.

ز دیده خاک را نمناک کردند به دست غم گریبان چاک کردند آن قره باصره دین و دولت، برای والد سلیمان حشمت از درگاه
 آمرزگار بی‌منت، طلب رحمت و مغفرت کرده و خیرات و مبرات بسیار نموده، حکم فرمودند که علما و فضلا روح پرفتوح آن
 صدر آرای انجمن جنت المأوی را به ختمات کلام الله راحت و سرور افزایش و کارپردازان بارگاه متعالی تا چهل روز متواتر و
 متوالی، حلوا و طعام به ارباب استحقاق داده، گرسنگان حرص و آز را سیر نمایند.

زر و سیم بسیار خیرات داد به روزه و حج روح شه کرد شاد

ز ختم کلام خدای غفور بیفزود بر روح والد سرور الحاصل چون آن نیر سپهر حشمت و کامکاری، لباس سلطنت و شهریاری را به
 کسوت مصیبت و سوگواری مبدل ساخته، از فرط آزردگی و افسرده‌خاطری به تجدید رونق حشمت نمی‌پرداختند، بنابر آن

سر حلقه ارباب حقیقت و عرفان منبع الجود و الاحسان، محرم اسرار ظل الهی، ملاً فیض الله خان دولت شاهی، قاضی و معلم سرکار آن شهریار تائید عساکر و برادر مرحوم و مغفور ملاً ادریس خان قاضی اردوی شاهنشاه غفران مآثر- که سخن سراسر فیض آن چشمه فیض الهی در مزاج مبارک شاهی مؤثر بود- به اتفاق امرا و ارکان دولت در خدمت لازم السعادت رفته معروض داشت. نظم

که ای پادشاه زمین و زمان نشینی به تخت پدر جاودان

ز اولاد آدم کسی را مقام نبوده در این دیر فانی مدام

جهان است چون نقش بر روی آب که می گردد امروز و فردا خراب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۸ نباشد کسی را ز شاه و گداهمیشه در این دار فانی بقا

ز بی تابی شاه گردن فراز چه حاصل شود غیر سوز و گداز؟

ز عالم اگر رفت کشورستان تو را عمر بخشد خدای جهان ای قبله گاه عالم و پادشاه بنی آدم! الحال وقت، اقتضای توقف در هرات و پرداختن به امثال این جزئیات نمی کند و صلاح دولت در آن مناسب وقت چنان است که تا احد دیگر استیلا و تسلط بر کشور نیافته و ابواب فتنه و فساد مفتوح نشده، موکب جاه و جلال بر سبیل استعجال متوجه مقر دولت و اقبال گردد. بیت

ای شهسوار معرکه آخر الزمان آید به دست معرکه، پا در رکاب کن چون رفاهیت و آسایش کافه خلاق- که موجب رضامندی و خوشنودی جناب خالق است- همواره منظور نظر آفتاب اثر پادشاه رعیت پرور مرحمت گستر می باشد، التماس دولت خواهان را موصول به عزّ قبول فرموده و چون آفتاب عالم افروز که از ظلمت کسوف برآید، از کسوت عزا برآمده به هم عنانی تائیدات الهی عزیمت اشرف البلاد احمد شاهی نمودند. اگر توفیق حضرت باری یاری و عمر بی وفا وفاداری نماید، بقیه حالات این خدیو کشور گیر و به یاسا رسیدن شاه ولی خان وزیر سرپا تزیور و تتمه احوال شاهزاده بلند مکان شاهزاده سلیمان، با سوانح دیگر که در این زمان میمنت توأمان به وقوع انجامیده، در کتاب مستطاب تیمور شاهی در ضمن صادرات احوال آن برگزیده الهی، مرقوم قلم حقایق رقم خواهد گردید. اکنون طبع سخن گزار، عنان کمیت خامه منقبت ختامه بیان را به صوب اخبار مناقب و اوصاف شاهنشاه مرحمت و غفران اتصاف و تواریخ که بعد از رحلت آن حضرت به سلک انتظام درآمده انعطاف داده، به ختم کتاب قیام می نماید.

در بیان شمه‌ای از صفات حمیده و اوصاف پسندیده خاقان عرش آشیان

شمیم مکارم اخلاق آن خدیو آفاق و حسن سلوک شاهنشاه کیوان رواق، اطراف جهان و مشام جهانیان را معطر نموده و وفور زهد و عبادتش زیاده از بالقوه معشر بشر و عجایب کراماتش مخبر از معجزات شافع یوم المحشر بود. تاریخ وفات آن حضرت از الهام غیبی «ز ایزدشاهی فردوس یافت» آمده و «جان افغان» نیز تاریخ رحلت آن خدیو تاج بخش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۹

ملوک جهان است و تواریخ وفات خاقان غفران صفات و شمه‌ای از مفاخر و جلال احوال مستجمع الحسنات و اطوار محمّدت خصال آن گوهر صدف بحر مغفرت حضرت ذو الجلال که دستور العمل سلاطین حال و قانون فرمانروایی خواقین استقبال است و با صفت روضه منوره و کیفیت اتمام و تاریخ اختتام آن که محمد اسماعیل پسر راقم این حروف سعادت تماثل، در سلک نظم کشیده بود، درین صحیفه درج نمود. نظم

پادشاه درّ درّان خسرو آفاق گیر آن سمی احمد مرسل حبیب کردگار

گوهر بحر فتوت اختر برج شرف شاه شاهان جهان احمد شه والاتبار

بود در اسلام چون صدیق اکبر در جهان در عدالت مانده چون فاروق اعظم یادگار

در حیا و شرم بوده مثل ذو النورین اودر سخا و در شجاعت همچو شیر کردگار

با وجود اشتغال اندر امور سلطنت می نمود اوقات، صرف طاعت پروردگار ذکر حق می کرد در خلوت و جلوت پادشاه بود دایم در حضر، هم در سفر شب زنده دار کس ندیده کرده باشد او تهجد را قضا زان که بود آن شاه صاحب دل در ایمان استوار بدعت شاهان سابق شد به عهدش برطرف خمرخانه با فواحش، هم بیوتات قمار کورنش را در زمان دولتش فرمود منع چون که این فعل است مخصوص نماز کردگار پوست تخت و دلق درویش و تاج سلطنت داشتی در عهد خود شمشیر را با سبچه یار هیچ کاری را نمی شد مرتکب بی حکم شرع می نمودی احتراز از هر حرام آن شهریار تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۰ با هنود و با فرنگی سالها شمشیر زد داد قوت، دین حق را آن خدیو بختیار خلق همه آسوده شد در عهد آن جنت مکان زان که بود او سایه ای از رحمت پروردگار خوان روزی پهن کردی آسمان در پیش او تا نماند خلق را بر دل غمی از روزگار بود حکم او ز حد چین و ماچین تا دکن بسته در خدمت کمر ایران و توران استوار پادشاه ملک هندوستان نمودی بندگی تاج بخشی کرد در ایران و هند آن شهریار والیان کشور توران و دیگر مملکت می نمودند از صدور حکمهایش افتخار می رسیدند ایلچیان از کشور روم و فرنگ دایم از بهر خوش آمد نزد آن گیتی مدار در زمان دولت او کبک با شهباز رام بود گرگ از عدل شه با میش دایم سازگار کی تواند خامه، کردن شرح وصف کشف او؟ بود در ظاهر و در باطن ولی آن شهریار پادشاه نیکنامی مثل او عالم نداشت نام نیکش ماند در عالم همیشه یادگار دل نبست از فرط دانایی به این دنیای دون زان که می دانست دنیا نیست جای پایدار می نمود از بس به پیش همتش این ملک کم کرد اکنون عزم تسخیر ارم آن شهریار پادشاه مستقل نافذ الامر چنان از ندای ارجعی فرمود رحلت اختیار تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۱ شد روانه سوی جنت تا کند شاهی مدام داشت او از شاهی دنیای فانی ننگ و عار شاهباز روح پاکش از فضای این جهان رفت سوی روضه فردوس از بهر شکار طعمه نعمت گرفته او ز ملک هشت خلد کرد صید دولت باقی ز لطف کردگار شد روان چون جان پاکش سوی خلد جاودان، ناله و افغان برآمد از جهان بی اختیار کمترین خانه زادان شه رضوان مکان زاده مجلس نویس مجلس جم اقتدار از وقوع این غم عظمی و درد جان گذاز بود چون سیماب دائم بی قرار این سوگوار مغفرت را می نمود از درگاه حق مسألت هر صباح و هر مسا با دیده های اشکبار با دل مجروح می جست از خرد با صد فغان سال تاریخ وفات پادشاه نامدار بهر تاریخ وفاتش «جان افغان» زد رقم از برای درک مطلب بر سیل اختصار باز گفتم من به او تاریخ از این بهتر بگو تا نماند بر دلم زین رهگذر مطلق غبار گفتم در گوشم «ز ایزدشاهی فردوس» یافت زان که با او لطف دارد دایما پروردگار چون نوید شاهی فردوس در گوشم رسید کردم از بهر وفات او همین را اختیار غنچه طبعم شگفت از مژده این مرحمت گوهر تاریخ را بر مرقدش کردم نثار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۲ چون به ذهن هر کسی آسان نمی‌آید حساب گشت واضح تر از آن هم از نقاب استتار شد نوشته اسم روز و سال و ماهش عام‌فهم تا شود آسان برای زایران آن مزار روز پنجشنبه به تاریخ دوم ز اول ربیع‌وقت ظهر و سال لوئیل آخر فصل بهار کرد رحلت در هزار و یکصد و هشتاد و شش سال تاریخ وفات از سال هجرت کن شمار ز ابتدای سلطنت تا روز فوتش شد حساب کرد شاهی بیست و شش سال آن شه والاتبار داد شاهی را به فرزند رشید اکبرش کرد بدرود این جهان را پادشاه کامکار در زمان دولت فرزند آن غفران‌پناه آن‌که شاهی یافته از لطف حق بر وی قرار پادشاه بحر و بر، لشکرکش ایران و هندطالع و اقبال و دولت از جبینش آشکار دره التاج خلافت، ظل حق تیمور شاه‌معدن جود و سخاوت صاحب حکم و وقار از سخا و بذل و جودش می‌شود حاتم خجل می‌گریزد از نهیب صولتش اسفندیار روز میدان چون نماید عزم در پیکار و جنگ‌نصرتش اندر یمین و فتح دارد در یسار پادشاهی مثل او هرگز نیامد در جهان‌فتح شد از تیغ تیزش کشور ایران دیار شد به حکم او عمارات رفیع آنجا بناء تا که باشد مسکنی از بهر خدام مزار تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۳ حَبْذا آن روضه و آن بقعه جنت‌نظیرمثل آن جایی ندیده دیده لیل و نهار طاق کسری شد شکسته پیش آن عالی‌بنامی‌شود ظاهر ز صنعش قدرت پروردگار منزل قدوسیان و مهبط فیض خداست باد دائم قبله حاجات اهل روزگار سال اتمامش نویسم از برای عام‌فهم تا در استدراک آن مطلق نباشد انتظار در هزار و یکصد و تسعین هجری شد تمام آن عمارات مزار شهریار کامکار دل‌فزا تر از گلستان ارم اندر جهان‌هست باغ مدفن شاهنش پرهیزکار قدسیان از بوی گل کردند دایم تر دماغ‌بشکفد گل باغ باغ از رحمت آمرزگار نه‌های باغ روضه مثل آب سلسیل می‌رود زیر درختان در میان جویبار می‌شود مجرم در آنجا پاک از لوث گناه‌زان که هست آنجا همیشه ابر رحمت فیض‌بار یا الهی از عنایات عمیم خود مدام نور رحمت در میان روضه انور بدار ساز روح پرفتوحش را غریق مغفرت تا که باشد در تمّوج بحر فضل و اغتفار تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۵

نمایه

اشاره

۱. فهرست آیات و احادیث و اقوال

۲. فهرست اشعار و امثال و حکم

۳. فهرست لغات و ترکیبات

۴. فهرست جنگ‌افزارها

۵. اصطلاحات دیوانی - نظامی - اداری

۶. فهرست اقوام و طوایف قبایل

۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن

۸. فهرست مکان‌ها

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۷

۱. فهرست آیات و احادیث و اقوال

ابی و استکبر و کان من الکافرین، ۵۲۶

ادعونی استجب لکم، ۱۵۴

إذا اراد الله بقوم سوء فلا مردّ له و ماله من دونه من ولی و لا واق، ۴۱۷

إذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون، ۹۲، ۱۹۶

إذا جاء القضاء عمی البصر، ۱۰۸، ۳۹۵

إذا جاء نصر الله، ۱۶۴

إذا زلزلت الارض زلزالها، ۴۹۶

اذکروا موتیکم بالخير، ۵۹۲

ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، ۲۱۷

اصابعهم فی اذانهم من الصّواعق، ۲۰۳

اصلها ثابت و فرعها فی السماء، ۴۰۶

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم، ۱۶۴

اعزّة اهلها اذله، ۳۳۹

افتهلکنا بما فعله السفهاء منّا، ۲۵۸

اقتلوهم حیث وجدتموهم، ۳۳۷، ۳۹۵

الامور مرهونه باوقاتھا، ۲۳۰، ۲۶۳، ۲۷۰، ۴۱۸

الحمد لله على ذلك العطية البهیه، ۳۱۰

الخائن خایف، ۱۴۹

الخبر یحتمل الصدق و الکذب، ۴۳۲

الرّجال قوامون علی النساء، ۱۹۵

الظلمات بعضها فوق بعض، ۹۵

العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار، ۳۸۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۸

العود احمد، ۹۴

الفرار ممّا لا یطاق من سنن المرسلین، ۷۶، ۵۱۹

اللیل یغشی النّهار، ۹۴

الملك يبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم، ۵۲
 النصیب مصیب و لو کان تحت الجبلین، ۹۲
 انا ارسلنا علیهم عذابا فوق العذاب، ۱۶۵
 اَنَا جعلناک خلیفَةً فی الارض، ۴۱
 اَنَا جعلناک خلیفَةً فی الارض فاحکم بین الناس بالحق، ۴۸۹
 انا فتحنا ابواب السماء، ۱۶۵
 اَنَا فتحنا لک فتحا مبینا، ۷۵، ۳۳۷، ۴۹۹
 اَنَا فتحنا لک فتحا مبینا، ۳۸۰
 انا لله و انا الیه راجعون، ۳۰۱
 انا و لا غیری، ۱۹۵
 ان جندنا الغالبون، ۳۳۹
 ان حزب الله هم الغالبون، ۳۳۹
 انزلنا الحديد فیہ باس شدید، ۲۰۳
 ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما، ۲۰۵
 ان عذابی هو العذاب الالیم، ۴۹۶
 اَنک لعلی خلق عظیم، ۴۰
 ان هذا لشیء عجاب، ۴۵۲
 اوفوا بعهدی اوف بعهدکم، ۲۹۰، ۳۳۱
 این المفرد، ۲۷۶
 بارک الله سبتها و خمیسها، ۲۹۷
 بسط الله ظلكم ابدًا، ۲۸۶
 تجرى تحتها الانهار، ۴۳۷
 تعرّ من تشأ، ۲۸۱
 تقی خان شیرازی، ۶۱
 تكون الجبال کالعهن المنفوش، ۱۶۵
 توتی الملك من تشأ، ۲۸۱
 جزاء سیئته سیئه، ۴۰۵
 جنّات تجرى من تحتها الانهار، ۲۵۱، ۲۷۳، ۵۲۲، ۵۹۱
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۹
 جنگ او با مخالفان طوایف درّانی و پیروز شدن بر آنان، ۶۲
 حمی یوم کفّارة سنین، ۵۸۲
 ذالک الکتاب لا ریب فیہ، ۶۲
 رب انزلنی منزلا مبارکا، ۲۹۷، ۳۱۴

ربنا افتح بینا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین، ۲۰۴

ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطأنا، ۳۸۳

روضه ماء نهرها سلسال، ۲۷۱

سراجا وهاجا، ۲۷۵، ۵۴۹

سقیهم ربهم شرابا طهورا، ۴۴۴

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود، ۱۹۶

ظلمات بعضها فوق بعض، ۴۷۰

عفا الله عما سلف، ۳۸۳

علی حین غفلة من اهلها، ۱۰۳

فاذا فهو یشفین، ۵۵۸

فاعتبروا یا اولی الابصار، ۲۰۸

فاعتبروا یا اولی الاعتبار، ۱۹۷

فاغرقناهم فی الیم، ۳۳۷

فافعلوا ما توامرون، ۲۰۳

فامنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا، ۱۰۱

فأیدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین، ۳۸۰

فلما احسو باسنا اذاهم منهما یرکضون، ۴۹۸

فهزموهم باذان الله، ۳۸۰

فی جیدها حبل من مسد، ۱۰۶

فیها ظلمات و رعد و برق، ۱۶۵، ۴۶۲

قست قلوبهم فهي کا الحجاره، او أشد قسوة، ۳۹۵

قولوا له قولنا لینا، ۴۳۲

کالاحاطة الهالة للقمر، ۲۰۲

کالعین المنفوش، ۱۰۰، ۱۸۱

کالفراش المبثوث، ۷۸

کان لم یکن شیئا مذکورا، ۴۳۴

کأنهم حمر و مستنفرة فرت من قسورة، ۳۹۳

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۰

کأن لم یکن، ۲۱۱

کأن لم یکن شیئا مذکورا، ۴۸۰

کأنها کوکب دري، ۳۳۰

کأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة، ۳۸۰، ۴۹۹

کل شیء یرجع الی اصله، ۷۶

کلکم راع و کلکم مسئول عنه، ۳۱۳
 کلمح البصر او هو اقرب، ۲۸۴
 کل نفس ذایقه الموت، ۵۹۱
 کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله، ۷۰، ۲۱۹، ۳۰۴، ۳۶۳
 كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين، ۴۰
 لئن شكرتم لا زيدنکم، ۴۱۶
 ما النصر الا من عند الله، ۵۵۵
 ما شاء الله كان و ما لم يشاء لم يكن، ۴۱۸
 ما على الرسول الا البلاغ، ۲۰۳
 ما هو شفاء رحمة للمومنين، ۳۶۱
 ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها، ۳۸۰
 مثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث، ۳۹۲
 من بسط يده على الانعام صارت نعمته على الدوام، ۳۲۷
 من جاهد فانما يجاهد في سبيل الله، ۴۴۳
 من ذا الذي يشفع عنده، ۲۰۳
 من يهدي الله فلا مضل له و من يضلل الله فلا هادي له، ۳۹۴
 موتوا قبل ان تموتوا، ۸۵
 ناصر خان صوبه دار، ۶۰، ۶۱
 نسيا منسيا و كان لم يكن، ۵۷۹
 نصر من الله و فتح قريب و بشر المؤمنين، ۷۵، ۳۷۶، ۴۹۱
 نور القمر مستفاد من نور الشمس، ۳۹۵
 و اتقوا فتنه لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة، ۳۹۴
 و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس، ۱۳۴، ۳۸۲
 و الله يدعو الى دار السلام، ۵۳۹، ۵۹۲
 و الله يؤيد بنصره من يشاء، ۴۱
 و الله يؤيد بنصره من يشاء، ۳۸۰
 تاريخ احمدشاهی، ص: ۶۱۱
 و الليل يغشى النهار، ۴۴۴
 و امطرنا عليهم حجاره، ۱۶۴
 و ان جندنا لهم الغالبون، ۵۷۶
 و او تو البيوت من ابوابها، ۳۳۹
 و جزاء سيئه سيئه مثلها، ۱۲۶
 و جعلنا الشمس ضياء، ۲۷۵

و جعلناها رجوما للشیاطین، ۴۵۰، ۴۹۸
و رفعا مکانا علیا، ۴۱
و سعی فی خرابها، ۲۰۳
و شاورهم فی الامر، ۲۸۰
و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو، ۳۳۰
و قذف فی قلوبهم الرّعب، ۳۸۱
و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید، ۶۶
و لا یحیی المکر و السیء الا باهله، ۶۴
و لقد کرمنا بنی آدم، ۳۹
و ما النصر الا من عند الله، ۷۰
و من دخله کان امنا، ۱۳۶، ۱۶۶، ۲۷۵، ۳۹۴
و من یتوکل علی الله فهو حسبه، ۷۱
و من یضلل الله فلا هادی له، ۶۲
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمۃ للمؤمنین، ۵۸۲
و ینصرک الله نصرا عزیزا، ۴۹۹
هذا برکة من برکات البرامکه، ۱۶۶
ببقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام، ۵۹۳
یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت، ۱۶۵
یسبح الرعد بحمده، ۴۷۳
یفر المرء من اخیه و امه و ابیه، ۳۰۴
یفعل الله ما شاء بقدرته و یحکم ما یرید بارادته، ۴۲۳
یکون الناس کالفراس المبتوث، ۳۳۷
یوسوس فی صدور الناس، ۲۱۱
یوم تقوم الساعة، ۲۰۳
یوم ینفخ فی الصور، ۲۰۲
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۳

۲. فهرست اشعار و امثال و حکم

آفتاب فتح را هر دم فروغی می دهد در کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو، ۵۹
آن عرب زاده مجنون روش دشت نورد آن که از شرم دهنش زلف ببرد لیلا، ۲۷۴
اجل مطلق عنان از هر طرف بود چو محشر هر کجا دیدند صف بود، ۳۳۷
احوال، ما اگر چه مکرر شنیده اید سو گند می خوریم که کمتر شنیده اید، ۲۷۸
از آن سرها که از زین بر زمین سود زمین صحن دکان کله پز بود، ۲۰۳

از آن مملکت عافیت بسته رخت که نبود در آن پادشاهی به تخت ، ۲۴۱

از این مصر نکویی چشم بد دور که باشد صبح یک آینه‌دارش ، ۲۸۶

از برون چون سیم خالص روسفیدوز درون چون قلب ممسک روسیاه ، ۶۴

از بهر طواف کعبه محفل توبا قافله تهنیت آمده نوروز ، ۲۷۷

از تماشای نعمت این خوان‌یافته فیض هم دل و هم جان ، ۳۳۳

از شورش بحر تیغ طوفان بارش گردون چو حباب اندرون باخته است ، ۳۲۰

ازین بزم چراغان چشم بد دور که شد چون صبح صادق مشرق نور ، ۵۴۹

ازین نکته دانند اهل خرد که احوال گردن‌کشان این بود ، ۱۰۸

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضااست؟ ، ۳۵۱

اللّه اللّه این چه فضل است و کرم،

۲۹۵

اللّه اللّه که تلف کرد و که اندوخته بود

، ۱۰۵

الهی تا جهان را آب و رنگ است فلک را سیر و گیتی را درنگ است ، ۲۷۴

الهی تا که نور مهر تابان‌مه نور اکند گل در گریبان ، ۲۹۷

ای پرتو سیمای تو انجم‌افروز از بزم تو نوروز شده عیش‌اندوز ، ۲۷۷

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین روزگار طرب و عشرت جاوید آمد ، ۳۳۳

ای قباى پادشاهی راست بر بالای توتاج شاهی را فروغ از لؤلؤی لالای تو ، ۵۹

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست‌عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری ، ۵۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۴ این پایه ستون آسمان است وین سایه به نور توأمان است ، ۲۸۴

اینکه می‌بینم به بیداریست یا رب یا به خواب‌خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب ، ۳۲۵

با حق بساز و سر ز کمند قضا میبچ تدبیر کی موافق تقدیر آمده ، ۵۱

باز آمد بنده‌ای بگریخته آبروی خود به عصیان ریخته ، ۱۸۵

باز شد دین مبین روشن ز سلطان زمن مقدمش فرخنده باد از فضل حق ذو المنن ، ۲۴۸

بازنده همچو یوز و شکم بنده همچو خرس درنده همچو گرگ و رباینده چون گلاب ، ۳۶۳

با سیه‌دل چه سود گفتن وعظ‌نرود میخ آهنین در سنگ ، ۳۶۳

با صهییل تو گران است صفیر بلبل با لقای تو گران است جمال عذرا ، ۲۷۴

باطل که تواند که کند خط قضا را؟

، ۴۱۷

باکمال عزّ و جاه از پیشگاه سلطنت آگهی و خدمت دل‌های آگه می‌کنی ، ۵۹

بدخشان کاسه دریوزه در دست به دور افتاده گرد لاله‌زارش ، ۲۸۶

بده اول سزای اهل عصیان که خارستان شده ز آنها گلستان ، ۲۵۱

بد همسایه را همسایه داند سرشت طفل بدخو دایه داند ، ۲۳۸

- برآمد شب پی نظاره بی تاب چو طفلان بر سر دیوار مهتاب ، ۳۳۵
- بر اورنگ‌شاهی بدارش مدام به حق محمد علیه السلام ، ۳۳۰
- بر کوه مزن سنگ که برمی گردد
- ، ۷۵
- برون آید اگر باشد خریدارز یک دکان او صد کاروان‌بار ، ۲۸۶
- برون آراسته زین همچو نگین بر خاتم شاه‌چون نقش بر آن صدر نگین ساخته جاه ، ۲۷۴
- بگفتش که از گردش روزگار تنومند شد چون درخت چنار ، ۱۰۸
- بلا از شش جهت شد گرم جولان ز آب تیغ هر سو جوش طوفان ، ۳۳۷
- بلند آوازه شد نقاره کوچ ز هولش دشمنان را مغر شد پوچ ، ۳۳۹
- بلی، قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزااست ، ۳۵۱
- بود پاینده این ظل الهی مطیعش عالم از مه تا به ماهی ، ۲۹۷
- به آن انجمن زار باید گریست که فریادرس را نپرسند کیست ، ۲۴۲
- به احباب در سینه راز نهان ز فانوس چون شمع گشتی عیان ، ۳۳۵
- بهار خوشدلی شد رنگ آمیز زبانها از مبارکباد گلریز ، ۳۳۶
- بهار عالم آرا جلوه گر گشت اساس ظلم دی زیروزبر گشت ، ۳۶۰
- به حشمت هر یکی افراسیابی سپهر برتری را آفتابی ، ۳۶۷
- به دانش کی فلاطونش قرین است فلاطون خم‌نشین او دل‌نشین است ، ۳۱۶
- به دست پیر افتد رایگانی ز دکانهاش کالای جوانی ، ۲۸۶
- به دکانها فتاده بر سرهم متاع شیر مرغ و جان آدم ، ۲۸۶
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۵ به رسم بندگی استاده برپای سر هریک ز رفعت آسمای سای ، ۳۶۷
- به رنگینی سخن را آب داده حدیثش گوش گل را تاب داده ، ۳۱۶
- به ساعتی که تفاخر کند به آن ایام به طالعی که مباهی شود به آن انجم ، ۵۹
- به شه از راه دین، دولت خداداد خدا دادست این دولت خداداد ، ۵۴۸
- به صحرا چو زور آورد سیل تندنگردد به صد مشت خاشاک بند ، ۸۴
- به صد دستان بتان شوخ پاکوب همه غارتگر دین و دل آشوب ، ۵۴۸
- به عزم خراسان بیارایا سپاه که فتح و ظفر چشم دارد به راه ، ۱۳۷
- به غریدن درآمد نای زرین زمین را رفت از جا پای تمکین ، ۳۳۹
- به فضل تو ای ایزد کارساز مبیناد تا حشر عین الکمال ، ۲۸۷
- به قصد رقص چون قامت علم کرد پری ایجاد از موج قدم کرد ، ۳۳۴
- به کین خواهی میان را تنگ بسته دل چون سنگ را بر جنگ بسته ، ۲۰۳
- به گرد مسند عالم پناهش جهانی از بزرگان سپاهش ، ۳۶۷
- به گردون بروج او پیوند بسته چنان چسبان که با آئینه دسته ، ۳۴۰
- به نور عدل از آن سان بست آیین کزو بیت الشرف شد خانه زین ، ۳۰۰

به وصف بزم شاه در دران به هر شاخ گلی بلبل غزلخوان ، ۲۵۱
 به هر جا که باغی بر آراستندی ضبط آن باغبان خواستند ، ۲۴۲
 به هر جانب ز فیض آب پیکان شکفته گلشن زخم نمایان ، ۲۰۳
 به هر چه حکم کنی بنده ایم و منقادیم
 ، ۲۸۰
 به هر خودی که چندین تیر بوده به بزم رزم نرگس دان نموده ، ۳۳۷
 به هم پیوسته شد عقد شب و روزنوید عیش و عشرت داد نوروز ، ۲۱۸
 پادشاهها لشکر توفیق همراه تواندخیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره می کنی ، ۵۹
 پرتو عمر چراغیست که در بزم وجود به نسیم مژه برهم زدنی خاموش است ، ۵۴
 پس افتد ز نیروی خود در گمان نخواهد جز او کس بود در جهان ، ۱۰۸
 تا تریاق از عراق آید مار گزیده راه عدم می پیماید ، ۱۱۵
 تا ز نامش شده است نام آورسکه را بر کشیده اند به زور ، ۳۲۳
 تا شاه لوای فتح افراخته است خورشید ز تیغش سپر انداخته است ، ۳۲۰
 تا نشود رهگذر چشمه پاک قطره آبی نتراند ز خاک ، ۶۶
 تعالی الله ازین بزم دل افروز کزو شب طعنه زن گردید بر روز ، ۵۴۹
 تعالی الله زهی شاه حق آئین که زیب دولت است و زینت دین ، ۵۴۸
 تهی کرد است شب زین بزم پهلوجو خط روی خوبان رفته یکسو ، ۵۴۹
 جشن فرخنده والا گهر عالی قدر عالم افروز تر از کوکبه عید آمد ، ۳۳۳
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۶ جماعتی که تلاش رواج دین دارند سلوک خویش به هر حالتی چنین دارند ، ۵۷
 جولان ترا سجده کند مومن و کافر محراب بود از دو طرف خانه زین را ، ۲۸۵
 جهانند ز خویش آتشی برق فام بسوزد جهان را بسوزد تمام ، ۱۰۸
 چمن از مقدمش در زیب و آئین خیابان شد ز پابوسش بهارین ، ۳۲۴
 چنان زد جوش طوفان سیاهی که غرق آب آهن گشت ماهی ، ۳۳۹
 چنان ناوک به هر سو در گذر بود که مرغ روح هم اندر خطر بود ، ۳۳۷
 چنین آینه دار صبح امید عنان خط شعاعی چهره خورشید ، ۳۴۵
 چنین شب سال و مه را یاد ناید که یادش تیرگی از دل زداید ، ۵۴۹
 چو با رونق بود یکسر دکانش بود صد مشتری بر هر دکانش ، ۲۸۶
 چو برق جمله کمند افکن و خدنگ انداز چو آفتاب همه نیزه دار و خنجر زن ، ۲۸۴
 چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار ، ۶۳ ، ۲۳۴
 چو خورشید آن سمند عسرت برق کند یک روز طی از غرب تا شرق ، ۳۱۵
 چو رو آورد شاه در عدل و داد دهد عدل نوشیروان را به باد ، ۳۴۶
 چو گنجشک آید به جنگ عقاب به خون خود آورده باشد شتاب ، ۱۴۲
 چون به پیش مهر نورافشان رسید صبح اقبال از شب بختش دمید ، ۱۳۱

چون سکه به نام شاه پیراسته شد در چشم ستاره قدر مه کاسته شد ، ۳۲۳

چو یابند بیشه ز شیران تهی سگان را شود فرصت روبهی ، ۴۴۲

چین بر جبین ز جنبش هر خس نمی زنده در یادلان چو آب گهر آرمیده اند ، ۳۹۴

حبذا رخس قمر طلعت شعری فطرت آن که چون وهم منجم بدمد فوق سما ، ۲۷۴

حور و پری واله دیدارشان شمس و قمر عاشق رخسارشان ، ۲۸۶

خدایا تو این شاه عالی تبار که باشد فلک را به او افتخار ، ۳۳۰

خلایق را ز دین آگاه کرده که احیای علوم این شاه کرده ، ۳۱۶

خوی افشاست خوی سرکش او چو یاقوت آبدار است آتش او ، ۳۱۵

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بروز مرگ از دست ، ۵۰۵

خیابانهای بازارش دل فروزه کسب عیش اهل حرفه هر روز ، ۲۸۶

داده رنگ نوبهاری جلوه آواز را ظاهرا تار از رگ گل بسته مطرب ساز را ، ۳۳۴

دانی که ز قدرت الهی ظلی است بزرگ پادشاهی ، ۲۸۴

در آن شب ز بس روشنی گشت عام نمودی چو خورشید اقلیم شام ، ۳۳۵

درافتادند باهم جنگ جویان زدند آتش به جانها شعله خویان ، ۲۰۳

در این خرم بهار عشرت افزاکزو گشته جهان پیر و برنا ، ۲۵۱

در رزم به دست آرد و در بزم بخشد ملکی به سواری و جهانی به سوالی ، ۳۲۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۷ در کوه خواب کرده به یک جای با پلنگ در دشت آب خورده به یک حوض باذناب ، ۳۶۳

در همه کار مشورت باید کار بی مشورت نکو ناید ، ۲۸۰

دریغا که بر خوان الوان عمردمی چند خوردیم و گفتند بس ، ۱۹۷

دشمن به دشمن آن نپسندد که بیخرد با نفس خود کند به مراد هوای خویش ، ۲۸۳

دگر ره آفتاب عالم افروز بر اقلیم زمانه گشت فیروز ، ۲۱۸

دم جستن چو حلقه سازد دم می دهد ساق عرش را خلخال ، ۲۸۵

دم عیسی نفس دریوزه دارد چو بیماران ز باد نوبهارش ، ۲۸۶

دینار به سرخ رویی افروخته گشت درهم به سفید رویی آراسته شد ، ۳۲۳

دو نیزه دو بازو دو مرد دلیریکی ازدها و دگر نره شیر ، ۹۴

دهد از یمن تا بال هما یاد به فرق خلق این ظل خدا باد ، ۲۹۲

دهد مرغ هوا را آب پیکان مگر تیرش بود سقای مرغان ، ۲۹۷

ذره از خورشید تا مهجور بود چهره اش بی تابش و بی نور بود ، ۱۳۱

رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان رفت ز صحن چمن باد سحر که غبار ، ۱۷۵

رسانده بوی مشکین کاکل از دور به داغ سینه ها پیغام ناسور ، ۵۴۸

ز آب تیغ ویران شد عمارت زن و فرزند اسیر و مال غارت ، ۳۳۸

ز انعام این شاه گیتی نوازشد امروز عیش مغنی بساز ، ۳۳۵

ز انواع جواهر گشته الوان خراج عالمی هر دانه آن ، ۳۲۵

ز ایزدشاهی فردوس یافت

، ۵۹۸

ز برق شعله آواز پرفن فکندی ماه را آتش به خرمن ، ۳۳۴

ز بس جا کرده شوخی در مزاجش نمی شد با اشارت احتیاجش ، ۳۴۵

ز بس در جوش آمد جزو ناری زره شد آبشار و گشت جاری ، ۳۳۷

ز بسیاری برگ و انبوه شاخ بر او تنگ گردد جهان فراخ ، ۱۰۸

ز تنگی گر فقیر و گر غنی بودز خوان قسمتش غم خوردنی بود ، ۲۴۱

ز دست افشاندنش اختر شرر شدز باد دامنش گل شعله‌ور شد ، ۳۳۴

ز دود مهتابی و گل افشان همه روی هوا شد سنبلستان ، ۳۳۵

زده از ابر فیض خطبه‌اش سرگل خورشید دین از چوب منبر ، ۳۲۳

ز دیده خاک را نمناک کردند به دست غم گریبان چاک کردند ، ۵۹۷

ز ربکن سر به راه عهد برآی

، ۱۷۸

ز سروران سریر جهان که را بوده است چنین سپاه ولایت‌ستان خصم افکن ، ۲۸۴

ز صوت خوش آینده پهلوی ترنم کنان زهره در پیروی ، ۳۳۴

ز طاعت نخل جاه او برومند شده از بندگی حق خداوند ، ۵۴۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۸ ز فیض دولت صاحب قرانی سراسر در نشاط کامرانی ، ۳۶۷

ز گرد سپاه آسمان بست میغ همه گرز بارید و پیکان و تیغ ، ۳۴۱

زمانه برگ عشرت ساز کرده فلک درهای دولت باز کرده ، ۳۶۷

زمانه کرد آهنگ طرب ساز در عشرت به روی خلق شد باز ، ۲۱۸

ز مشک افشانی باد طربناک عبیر آمیز گشته نافه خاک ، ۴۸۲

زمین گسترده مهد خسروانی به گیتی زد صلاهی شادمانی ، ۲۱۸

زمین هول قیامت دید و لرزیدز لرزه کوه موج آهنگ گردید ، ۳۳۹

زهی تصور باطل زهی خیال محال!

، ۶۴

ز یکدیگر بکنندش بسان صورت موم به فرض اگر تن بدخواه باشد از آهن ، ۲۸۴

زین بشارت زنی ار بر لب دیوار انگشت چون لب غنچه خندان به سخن می آید ، ۲۸۵

سبحان من تحیر فی ذاته سوا فهم و خرد به کنه کمالش نبرده راه ، ۲۹۶

ستم رسیده او نیست غیر حاتم و معن که صیت همت‌شان یافت در زمانه فتور ، ۳۳۵

سخت سر، نرم دم، آکنده سرین، پهن کفل چرب مو، سخت پی، افراخته سر، ریخته پا ، ۲۷۴

سر چشمه باید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ، ۳۹۲

سر نکشد شاخ نواز سروبن تا زنی گردن شاخ کهن ، ۶۶

سرودند این نغمه دلنواز که این دولت و شوکت بر کمال ، ۲۸۷

سری کو نیاورده گاهی سجودبجز سجده تا حشر کارش نبود، ۳۰۷

سری که گردن از امرت کشید گردونش بر آستان تو آخر چو گوی غلطان کرد، ۲۴۰

سزد به ذات شریفش نسب نماید فخرز آفتاب نسب نامه کس نخواسته است، ۴۹

سلامت رخت بربست از چپ و راست از آب تیغ توفان اجل خاست، ۲۰۳

سلطان گل از کمال اعزاز بنشست فراز مسند ناز، ۵۰۶

سم این آسمان جولان ز مسمار ثوابت را به چرخ آرد چو سیار، ۳۱۶

سنین عمرش افزاینده باد از زمان دولتش پاینده بادا، ۲۷۴

شب قدر است طی شد نامه هجر سلام فیه حتی مطلع الفجر، ۳۳۱

شد از روشنایی شمع و چراغ سپهر از کواکب سراپای داغ، ۳۳۵

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدایر منتهای همت خود کامران شدم، ۳۳۰

شمار سپه بود از حد برونز طول امل عرض لشکر فزون، ۳۰۶

شنیدم ز دانشوری هوشمند که گردن کشی را همی داد پند، ۱۰۸

شود خورشید اگر گل میخ آن نعل دود در کوه مانند شفق لعل، ۳۴۵

شود رایش چو زینت بخش عالم سکندر کی ز آئینه زند دم، ۳۱۶

شهان زیور و زینت عالم اندشهان فخر نوع بنی آدم اند، ۲۴۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۹ شهنشه تکیه زد بر مسند نازبه عشرت رنج سوز و گنج پرداز، ۳۶۷

شیشه‌ها چیدست بر طاق فلک دست امید ناگهان سنگی اگر افتد تماشا می شود، ۱۲۴

صبا از شهر سبز آورده پیغام به سلطان سلیمان فر که بخرام، ۲۵۱

صبا چون جنیت کشان در شباب که بسم الله ای شاه گردون رکاب، ۱۳۷

صفاهان گر شود هم چشم با اوبه سنگ سرمه سازد سنگسارش، ۲۸۶

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

۶۸، ۳۹۳،

طراوت یافت از نو باغ و بستان شد از لطف هوا عالم گلستان، ۳۶۰

ظفر از خنجر اسلام دم زدم مخالف چشم جرأت را به هم زد، ۳۲۰

عدو از توسنت زیروزبر بادرکابت حلقه چشم ظفر باد، ۳۱۶

عسس گر نباشد سر احتساب بود قاضی شهر مست و خراب، ۲۴۲

علوم دلپسند آن جهانگیر حدیث است و اصول فقه و تفسیر، ۳۱۶

غزلخوان غزالان شیرین زبان به نغمه شکر ریخته از لبان، ۳۳۴

غم دین خور که غم دین است همه غمها فروتر از این است، ۲۸۹، ۳۱۳

فرخ رخ آن پدر که چنین باشدش پسر خرم دل آن پسر که چنین باشدش پدر، ۲۶۷

فروزان از جبینش فرشاهی زمین تا آسمان نور الهی، ۳۶۷

فروغ تیغها در زخم منکره نو بود در برج دو پیکر، ۳۳۷

قبله تویی رو به که آریم ما؟

، ۲۷۸

قدم بر خاک نیشابور بگذار کهن فیروزه زان معدن برون آر ، ۲۵۱
 قیام قیامت چرا دیر شد که این قدر در بند تأخیر شد ، ۵۲
 کارها را کارفرما آب و رنگی می‌دهد ورنه جوی شیر باب قوت فرهاد نیست ، ۲۷۳
 کبوتر چو با باز بازی کند به خونریز خود ترکتازی کند ، ۳۹۴
 کثرت زر می‌کند دل را سیاه آخر این صفرها به سودا می‌کشد ، ۸۲
 کجا نسبت به رنگ لعل یا آب گهر دارد عطوفت نامه صافی دلان قدر دگر دارد ، ۳۱۰
 کرد جود شاه دامان ز من از گل دینار همرنگ چمن ، ۳۴۲
 کرین ظلمهای پر از قهر و کین نیامد چرا آسمان بر زمین ، ۵۲
 کسی را که طالع درخشان بود عدو همچو شیر گریزان شود ، ۹۱
 کمر بسته، سر کاگل گشاده گشاد و بست باهم داد داده ، ۵۴۸
 کند سفله‌ای مست در کعبه قی اگر چوب حاکم نباشد ز پی ، ۲۴۲
 که از چنگش نجسته هیچ نخجیرنی تیرش بود از بیشه شیر ، ۲۹۷
 گروهی به آیین اهل فرنگ ز تسبیح زنار بستند تنگ ، ۵۲
 گروهی به دهریه تابع شدند گروهی به الحاد شایع شدند ، ۵۲
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۰ گریز به هنگام سر بر ز جای به از پهلوانی و سر زیر پای ، ۲۶۳
 گشت طراوت فضا باز نسیم بهار رنگ ز دلها زدود صیقلی روزگار ، ۱۷۵
 گل رخ، گل پوش، گل افشان همه برده دل از دست به دستان همه ، ۲۸۶
 گل گلشن خلقت و اختراع شریعت مطیع و سلاطین مطاع ، ۴۱
 گه جستن ز یالش غرب تا شرق سیاهی کرده دود آتش برق ، ۳۱۶
 لاله رخانش همه پر خط و خال هوش رباتر ز می پر تگال ، ۲۸۶
 لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند ، ۴۱۷
 ما برین در نه پی عزت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم ، ۲۸۲
 مخالف گرفتم که باشد شجاع ز سهمش کند پردلی را وداع ، ۳۱۶
 مرغ زیرک چون به دام افتاد تحمل بایدش

، ۱۹۷

مژده مقدمش را گوشزد گل گردد خنده اش تا سر دیوار چمن می‌آید ، ۲۸۵
 مقصود ما رفاه خلاق و خیر تست فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید ، ۱۶۳
 موج زر بگذشت سایل را ز سربرد بنیاد طمع آب گهر ، ۳۴۲
 مور همان به که نباشد پرش!

، ۴۳۷

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازی گر میدان شود ، ۳۲۹
 ناکس زیاده سر چو شود دست از او بدار ناخن چو شد بلند بریدن سزای اوست ، ۳۳۸

نباشد اگر باغبان در سراغ شود میوه باغ تاراج زاغ ، ۲۴۲
 نباشد اگر در میانه شهی به هر گوشه شیری کند روبهی ، ۲۴۲
 نثار سیم و زر راه قمر زد ثریا غوطه در موج گهر زد ، ۳۳۶
 نرگس مخمور گشت محو تماشای گل سوسن آزاد گشت شیفته زلف یار ، ۱۷۵
 نظرها قرص مه را کرده تاراج به نان شب فلک هم گشته محتاج ، ۲۴۱
 نمایان از زره گردیده سوفارچو مرغ از دام بیرون کرده منقار ، ۳۳۷
 نمی دانم چه خواهد کرد حیرت با حباب او که دریا عرض طوفان دارد و او یک دل تنگ است ، ۳۰۷
 نه زین رشته سر می توان یافتن نه سر رشته را می توان یافتن ، ۳۳۰
 نیش عقرب نه از ره کین است مقتضای طبیعتش این است ، ۵۰۲
 وقت آنست که گل برفگند مقنع ناز جلوه فرما به سر تخت چمن گردد باز ، ۲۵۳
 هر درخت افراخت بر سر چتر طاووسی ز ناره چمن زد تخت کاووسی به طرف جویبار ، ۴۳۰
 هر دمش صد هزار بوسه زندازش بر دم و ابد بر یال ، ۲۸۵
 هردو بر ابروان خم افکندند نیزه بر نیزه هم افکندند ، ۹۴
 هر کس که چنان کند چنین آید پیش
 ، ۲۹۴
 هزیمت در سپاه بی سر افتاد جگرها خون شد از چشم تر افتاد ، ۳۲۰
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۱ همه آهوان صحراسر خود گرفته بر کف به امید آن که روزی به شکار خواهی آمد ، ۲۷۴
 همه به زور نریمان و قوت سهراب همه به یال فریدون و هیکل قارن ، ۲۸۴
 همیشه بهر شکار همای بخت بلند کمیت سعی جهانگرد زبر زین دارند ، ۵۷
 هوا از بوی گل ها لخلخه سازمین چون ارض جنت عنبر آما ، ۲۵۱
 هوای خوش و سبزه دلربابه گلگشت گشته اشارت نما ، ۱۳۷
 یکی از زخم تیغ گوهر آمود بسان لعل در خون غوطه زن بود ، ۳۳۷
 یکی می کرد از خونریزی تیرز غم قالب تهی مانند زه گیر ، ۳۳۷
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۳

۳. فهرست لغات و ترکیبات

آورسی: (ارسی، پنجره)، ۲۶۷

ارباب تفحص: کار آگاهان، ۲۴۹

اردوبازار، ۱۱۲، ۵۳۸

اشرفی: پول، ۸۶، ۱۰۵، ۳۲۳

الجه، ۲۹۴

الوش، ۱۸۵

اوجاق: خاندان، سلاله، ۳۲۹

- ایمان ب‌اس: ایمان از ترس، ۱۵۲
- بابایان: مترادف اعزه و اعیان و بابایان و کدخدایان ...، ۱۶۳
- بادلله: (نوعی پارچه)، ۵۷۱
- بکرس: نوعی پارچه، ۴۱۹
- بوزه: شراب، ۴۱۸
- بیچارگی: (کار و زحمت)، ۵۸۷
- پادشاه گردش، ۱۴۹
- پاسوزی: (پی سوز، نوعی چراغ)، ۵۴
- پزاوه: (خاکستر، خاک‌های باقی مانده از کوره‌های خشت پخته در گویش مردم هند)، ۱۷۹، ۱۸۲
- تالان: غارت، ۱۹۵
- تغلی، ۲۷۵
- تورائیت: ترک بودن، ۱۹۸
- جواهرخانه و کارخانجات و طلاآلات: (کارخانجات هم باید و سایر زینتی از جنس جواهر و طلا و نقره بوده باشد)، ۱۰۵
- جیقاش: اسم صوت، ۱۸۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۴
- چقلش، ۲۰۶
- چوب‌چینی، ۵۶۰
- چهره‌نویسی: نقاش چهره، ۲۴۹
- خیرباد: خداحافظی، ۲۰۴
- در خانه: (در خانه، بارگاه‌های دربار)، ۹۵، ۱۲۵
- راه موری: راه آب، ۱۸۵
- رسم توره: (رهان، نوا، گرو)، ۴۳۶
- روپیه: پول، ۱۰۵
- سرگوشی: نجوا، در گوش کسی سخن گفتن، ۱۸۴
- سقناقات، ۱۰۵، ۱۷۰، ۳۶۶
- شاه‌داماد، ۵۵۰
- شکار قمرغه، ۴۷۱
- شیلان: مهمانی، پذیرایی، تنقلات ...؟، ۶۰، ۱۰۳، ۲۴۶، ۳۶۶، ۳۶۷
- قادرانداز: حکم‌انداز، ماهر و توانا در تیراندازی، ۱۷۶
- قادرانداز: حکم‌انداز، ماهر و توانا در تیراندازی، ۴۶۹
- قدراندازی: تیر بر نشانه زدن، ۲۹۷
- قمرغه، ۱۶۲
- کجک: (آهنی که پیل‌بانان برای مهار و راهبری پیل استفاده می‌کردند)، ۱۳۷

کدخدایی: (دامادی)، ۵۸۱

کرور: (صد هزار)، ۱۰۵، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۴۳۶، ۵۱۹

کسیب، ۲۵۷

کمخاب، ۴۱۹

کهنه تولک: صفت منفی، حيله گر، کهنه کار، ۱۷۲

گرو، ۵۱

گلابتون: (نوعی پارچه)، ۵۷۱

گنج: بازار بزرگ، ۱۹۱

لنگر، ۱۵۸

لیل بندی: صف آرای، ۳۷۱

محکمه: مقر (؟)، ۲۱۵

مدعانویسی: (آنچه را که مورد نظر است نوشتن و آن گونه که باید نوشتن)، ۴۴

ناچاق: لاغر، ۱۸۲ تاریخ احمدشاهی ۶۲۵.۳ فهرست لغات و ترکیبات ص: ۶۲۳

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۵

نامراد: (بی نوا، فقیر)، ۵۸۹

نسب نامه: دلیل آوردن آن، «۱. پیروی از شیوه استادان سلف است. ۲. برشمردن شجره حسب و نشان دادن اصالت»، ۴۹

نظر بند: تحت نظر، زندانی، ۵۸۷، ۵۷۹، ۵۲۵

نغمه نیریز، ۴۶۸

نودیات: (مترادف شیرینی آلات و تنقلات و حلوایات)، ۶۰

یری یری گفته، ۵۳۱

یکتای الخالق: (نوعی لباس)، ۵۴

یورغه مال: گرو، تحت نظر، نوا، ۵۱، ۱۳۴، ۲۲۰، ۳۰۱

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۷

۴. فهرست جنگ افزارها

بادلج، ۹۲، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۰۳، ۲۳۲، ۴۰۷، ۴۳۶، ۴۷۹

بان، ۹۲

توپ بزرگ بیست آثاری و سی آثاری، ۱۹۹

توپ بزرگ ده من و دوازده من تبریزی، ۱۹۹

توپخانه، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴

۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۳۲

۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۴، ۵۳۸

جزایر، ۹۲، ۹۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۵، ۵۳۱

حمیر، ۱۷۲

خمپاره، ۳۷۸

رهکله، ۴۰۷

زنبورک، ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۵

زنبورک‌خانه، ۵۵

سییه، ۱۵۱، ۱۶۷، ۳۷۳

شتر زنبورک، ۲۲۶

شهنگ‌خانه، ۴۹۶

شهنگ: (در مقدمه پیکار و جنگ از آن استفاده می‌شده است.)، ۳۷۰

قنبره، ۲۵۸

قنپاره، ۳۷۹، ۴۸۶

قورخانه، ۵۵

قول، ۴۵۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۸

کورک، ۲۲۵، ۲۹۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۷۱

کوس، ۴۰، ۷۷، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۶۱

۳۶۴، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۸۰، ۴۸۸، ۴۹۴، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۷۱، ۵۸۶

محاربه کوتاه‌ایراق، ۱۸۴

ملچار: (ظ: مورچال، نقب)، ۲۵۸

مورچال: سنگر، نقب، ۱۶۷، ۱۹۹

نقاره‌خانه، ۵۰، ۲۴۸، ۳۹۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۹

۵. اصطلاحات دیوانی- نظامی- اداری

اتالیق، ۱۵۳، ۱۵۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۸۷

اخبارنویس: شغل- جاسوس مخفی، ۱۹۲

افواج قراول، ۴۲۷، ۴۹۶

ایشک آقاسی‌باشی دیوان‌اعلی، ۴۰۰

ایشک آقاسی‌درب دولتخانه، ۳۹۶

باشقول: پیک، جاسوس، ۴۰۱

بخشی دوم، ۴۴۲

پیشخانه: پیش‌قراول، ۵۸

پیش‌خانه‌کشان، ۳۵۸

- تحويل دار: سمت اداری، ۵۲، ۵۳
- ترک: آرایش سپاه، ۷۱
- توپچی باشی، ۶۸، ۱۰۷، ۱۴۳، ۴۱۱، ۴۵۷
- توره: مجلس بزرگ، شورا، ۴۹
- رواج آن میان سلاطین ترک و آل عثمان و هندوستان، ۱۶۰
- توزک: آرایش سپاه، ۳۰۳
- تیپ آرایشی: سان دیدن، ۵۳
- جارچی، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۹۷، ۲۶۷، ۳۱۷، ۴۱۰
- جزایرچی، ۱۲۵
- جزایر چیان خراسانی، ۴۱۲
- جزایر چیان کابلی، ۴۱۲
- جزایرچی باشی، ۱۲۵، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۶، ۳۷۳، ۳۹۶، ۴۱۲
- جنگ به طور فرنگ، ۴۵۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۰
- چاوش باشی، ۱۷۲، ۲۲۹
- چرخچی، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۶۹، ۳۷۸، ۴۹۴، ۵۰۳، ۵۴۱، ۵۷۲
- چنداول، ۱۸۳، ۳۷۸، ۴۷۰
- حقوق دیوانی: مالیات، ۷۶
- خفیه نویس، ۲۶۵
- خیمه‌های سرخ: (مخصوص پادشاهان والا مقام هندوستان)، ۸۲
- داروغگی دفترخانه مبارکه، ۲۶۵
- داروغگی ولایت، ۳۵۰
- داروغه توپخانه، ۸۳، ۹۵
- دسته صف شکن: نیروهای ویژه ...، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۱۱
- دیوان بیگی، ۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۸۱، ۵۱۰، ۵۶۱
- ریکا، ۱۱۴
- سپهسالار، ۵۶، ۶۳، ۹۲، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۵۱، ۳۶۴، ۳۸۵، ۴۷۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۴۵
- سرداری، ۹۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۹
- ۲۹۴، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۹۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۴۴، ۵۶۴، ۵۷۲
- سرداری افواج، ۶۳
- سرداری: منصب، ۵۲
- سرکشک، ۵۴
- سوانح نگار: جاسوس، گزارش گر، ۹۸

- سورسات: مایحتاج قشون، ۲۱۶
- شریاشران، ۳۹۷
- شهنگ چی باشی، ۵۶۶
- شیلانچی: مهمان دار- میزبان؟، ۲۲۷
- صاحب اختیاری درب دولخانه، ۲۹۰
- صاحب جمع صندوق خانه سرکار خاصه، ۶۸
- صراف: سمت اداری و دیوانی، ۵۲، ۵۳
- ضبطیگی، ۶۸، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳
- عرض بیگی، ۵۸۰، ۵۸۲
- عمله باشی، ۳۷۱، ۵۳۲، ۵۸۰
- فراش باشی، ۴۰۵
- فرمایش: مالیات، محصولات، ۵۸
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۱
- قابوچی باشی، ۶۸، ۲۹۰، ۳۵۹
- قاضی عسکر، ۴۹۵، ۵۳۴
- قراول، ۳۶۷، ۴۹۶، ۴۹۹
- استفاده از آنها جهت خبر آوردن، ۳۱۶
- قراول باشی، ۴۲۷
- قراول بیگی، ۵۰۰
- قشون مواجب خور: سربازان حقوق بگیر- دایمی، ۱۴۲
- قورچی باشی، ۲۲۳، ۲۲۴
- قوللر آقاسی، ۶۸، ۱۲۵، ۲۶۸، ۳۰۶، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۵۰۱، ۵۴۱، ۵۷۴
- کشک چی، ۱۲۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۶۵
- کشک چی باشی، ۲۲۷
- کشیک، ۵۳
- کشیکی باشی، ۶۸
- کورامل، ۱۷۷، ۱۸۳، ۵۵۸
- کورامل دیوان، ۱۸۴
- لشکرنویسان: یکی از وظایف آنان شمردن و ثبت کردن تعداد کشتگان و سرهای بریده و شمار اسیران بوده است، ۱۳۹، ۱۴۰، ۳۹۷
- ۴۰۴
- مال واجبی سلطانی: مالیات خاص اداری، ۷۶
- مجلس نویس: شغل اداری، ۶۰۱
- محصلان دیوانی، ۱۳۴، ۱۳۸

مستحفظ، ۹۴، ۱۴۱، ۲۴۴، ۲۵۸، ۳۰۳، ۴۲۴، ۴۳۹، ۵۱۱، ۵۷۹
 مستوفی، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۳۸، ۲۷۹، ۲۹۴
 منشی، ۴۱، ۴۳، ۲۷۲، ۲۸۷، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۹۷
 مهرداد سرکار، ۳۹۶
 میر آخورباشی، ۶۸، ۲۳۷، ۳۰۷، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۹۴
 میر بخشی، ۱۹۸، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۵۷، ۴۸۴
 میر شکار، ۳۹۷
 مین باشی، ۵۴
 ناظر سرکار خاصه، ۸۶
 ناظم، ۸۲، ۲۵۲، ۲۹۵، ۴۱۶
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۲
 نایب الایاله، ۱۴۹، ۵۸۰
 نایب ایشک آقاسی باشی، ۲۳۶، ۳۰۴، ۵۹۴
 نایب ناظم، ۲۹۵
 نسقچی، ۴۰۱
 نسقچی باشی، ۱۵۶، ۳۹۷، ۴۸۲، ۵۰۵، ۵۴۱
 وزارت دیوان اعلی، ۸۶، ۲۶۵
 وکالت، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۴۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۶۴، ۳۴۱
 بالاتر از وزارت، ۱۱۰
 همیشه کشک، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۹۴، ۵۰۷
 یتیمان: «کارشان آوردن نمله و آذوقه برای لشکر بوده است»، ۹۰
 یساول، ۱۱۴
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۳

۶. فهرست اقوام و طوایف قبایل

آلاجات، ۴۵۳، ۴۹۲، ۵۰۰
 آل عثمان، ۴۹
 اچکزایی، ۳۸۳
 ازبک، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۳، ۲۹۴، ۵۵۲، ۵۶۳
 اسحقزیی، ۳۷۸
 افغان، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۵۶، ۲۹۴، ۳۲۳، ۴۲۰، ۴۸۵، ۵۹۳، ۵۹۸، ۶۰۱
 اکراد، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۱۵
 ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۷، ۵۲۲، ۵۷۸

اکرادخوشان: (سرکشی آنان علیه نادر.)، ۵۳

الکوزی، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۹۷

اوزبکیه خوارزم، ۱۴۷

اویماق، ۲۲۴، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۷۹، ۵۸۵

ایچکرای، ۳۷۸

بختیاری، ۴۲، ۵۷، ۱۰۳، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۵

بردزانی، ۱۴۸، ۴۹۴، ۵۱۵

بریجی، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۳۶۳، ۳۶۶

بغایری، ۲۲۰، ۲۳۹

بلوچ، ۱۰۰، ۱۹۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱

بلوچیه، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۲۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۵۳

بلیارس (طایفه‌ای از کردها)، ۲۶۷، ۲۶۸

تایمنی، ۱۱۷

ترکیه‌اتک، ۱۴۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۴

ترینی، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۱۴، ۳۶۳، ۳۶۶

تکه، ۱۴۶

توخی، ۴۰۶، ۴۹۴، ۵۰۸، ۵۱۰

جلایر، ۵۲، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰

جلایران، ۱۲۷

جمشیدی، ۳۴۵، ۴۳۰

جوانشیر، ۳۷۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۱۵

جوکیه، ۳۲۸

جوله، ۱۵۸

چمشکزک، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۲۹، ۲۳۰

– (ایل بزرگ خراسان) مخالفت رؤسای آنان با علیخان بر سر عزل شاه سلیمان و دوباره بر تخت نشاندن شاهرخ، ۱۰۵

حوله، ۱۴۶

خریمه، ۱۱۴

درزانی، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۷۲، ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷

۳۶۳، ۴۵۷، ۴۷۷، ۴۹۴

دکهنیان (طایفه‌ای از هندو)، ۲۰۹، ۴۰۷

راجپوتیه، ۹۱، ۱۸۳، ۴۲۴، ۴۳۶

روهیله، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۴

سالور، ۱۴۶
 سکان، ۳۰۶، ۳۴۴، ۵۱۱، ۵۶۴، ۵۶۶
 سک‌ها، ۵۱۰
 شاملو، ۲۴۱
 شاهسون، ۵۷
 علیزایی، ۲۵۷
 عمارلو، ۵۲۳
 غلجایی، ۵۰، ۵۱، ۱۳۰، ۱۸۳، ۴۹۴، ۵۶۶
 فرقه کاروی، ۴۳۶
 فوفلزایی، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۸۱، ۴۹۴
 قاجاریه، ۲۶۱، ۲۶۲
 قاینی، ۱۱۴
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۵
 قبیچاق، ۱۹۰، ۵۸۰
 قرایی، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۱
 قزلباش، ۵۱، ۵۵، ۹۲، ۱۳۰، ۱۸۳، ۱۹۰
 قطغان، ۲۹۳، ۳۰۱
 قلیجی، ۱۴۶
 کاکری، ۱۳۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۵۴۴
 کرج، ۱۴۴
 کوکلان، ۱۴۶
 گورکانیه، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۳۱۱، ۳۲۹، ۳۴۴، ۴۸۳
 لالویی، ۱۱۴
 مرهته، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱
 ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۸۳
 مهتر، ۲۷۶، ۳۳۶
 مهمندی، ۲۹۵
 نخعی، ۱۱۴
 هزاره، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۷۹، ۵۸۵
 یموت، ۱۴۶
 یوسف‌زایی، ۲۹۵، ۵۶۶
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۷

آدینه بیگ خان، ۲۷۶، ۳۰۴، ۳۰۵

- از سرداران معین الملک، ۱۸۳

- عذرخواهی و بهانه‌تراشی او به سبب پیری برای نیامدن به اردوی احمد شاه. و پاسخهای احمد شاه به این عذرخواهی، ۳۰۳

- بیدار نشدن او از انذار و اصرار او بر نیامدن به درگاه احمد شاه و جمعیت کثیر فراهم آوردن و در جلال آباد، منتظر نشستن او، ۳۰۳

- متزلزل شدن او پس از واقعه ماکووال، ۳۰۴

- گذاشتن سی هزار سوار ازبکیه در دوآبه و رفتن به لکهی جنگل، ۳۰۵

- فراهم کردن او قشون بی‌شمار از طوایف سک و هندو پنجاب و علم طغیان برافراشتن، ۳۵۵

- پیوستن او به راگهو و ملهار و فرار از حوالی لاهور، ۳۵۶

- برانگیختن او راگهو و ملهار را به رفتن سوی پنجاب، ۳۵۷

- مرگ او از هول بازخواست احمد شاه، ۳۸۶

- حاکم دوآبه، ۳۸۸

آقا اسحق خواجه‌سرا (ناظر مسجد جامع): متفق شدن او با امرای مخالف شاهرخ شاه، ۱۲۱

آقا حسین: برادر آقا شریف متولی، ۲۴۴

آقا شریف ملاباشی: منصوب شدن او به ایالت ارض اقدس (مشهد) و خطاب‌خانی، ۲۴۹

آقا یوسف لله، ۱۲۰، ۱۲۱

- مهرداد شدن او به جای جعفر خان در دربار شاهرخ، ۱۱۸

- جواب او به خوانین قاجار درباره توطئه خلع شاه و ناامید کردن آنان، ۱۲۰

آقایی خان

- پسر محمد شاه خان: رفتن او و زینل بیگ خان به دستور تیمور شاه برای کشتن درویش علی خان به هرات، ۵۸۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۸

- پسر عم درویش علی خان: خصومت او با درویش علی خان. مأمور شدن او از سوی تیمور شاه برای کشتن درویش علی خان، ۵۸۵

آلاجات، ۵۰۱

- دستگیر شدن او با زن و فرزند و زندانی شدن، ۵۰۱

ابدال خان قابوچی‌باشی، نائب شهزاده سلیمان: مرگ او به اجل طبیعی در قندهار، ۲۹۰

ابراهیم، ۱۵۸

ابراهیم بیگ همشیر، ۱۲۲

ابراهیم خان، ۵۱، ۵۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵

- برادر علی قلی خان، نایب السلطنه شدن او از سوی علی قلی خان و اعزام او برای ضبط عراق و اصفهان، ۱۰۵

- کور کردن برادرش علی شاه، ۱۱۱

- کارگر نیفتادن افسون او در خراسان، ۱۱۱

- روانه شدن او به عزم مقابله با شاهرخ، ۱۱۱
- مرگ او در عرض راه عراق مشهد. آوردن نعش او در زمان شاه سلیمان به مشهد و دفن او در جوار روضه مقدسه، ۱۲۳
- اسیر شدن او به دست میر علم خان خزیمه، ۲۱۹
- آمدن او و غیره رؤسای بغایریان به دیدار نقد علی خان و اعتماد بر اقوال او کردن و میر علم خان را تحویل او دادن، ۲۳۹
- از سرداران نامی ناناجی راو، ۴۳۶
- ابراهیم خان بغایری، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۹
- حاکم سبزوار، ۱۵۸
- حضور او در شمار سران دیگر کرد برای کمک به شاهرخ در مشهد، ۱۶۱
- حاکم سبزوار، ۲۱۹
- رابطه و داد او با جعفر خان کرد و طلب یاری از او در برابر میر علم خان، ۲۱۹
- ابراهیم خان جزایرچی‌باشی: موافقت او با یوسف علی خان در برگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵
- ابراهیم خان کاردی، ۴۵۸، ۴۶۴
- (از سرداران باهو): شیخون زدن او بر توپخانه احمد شاهی و شکست خوردن او، ۴۵۰
- اسیر شدن او با جمعی دیگر از رؤسای نامدار، ۴۷۹
- ابراهیم خان کرد: کور گردانیدن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۰
- ابراهیم خان کیوانلو، ۲۳۸
- همراهی او با قشون سه هزار نفری امداد مشهد، ۱۶۱
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۹
- همراهی او با نقد علی خان در یاری رساندن به ابراهیم خان بغایری حاکم سبزوار، ۲۱۹
- ابراهیم شاه: اعلان سلطنت کردن او در آذربایجان و بر تخت نشستن، ۱۱۱
- ابو المنصور خان، ۹۵، ۹۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۴۳۵
- عدم تحمل او کارهای جاوید خان و نواب قدسیه را و نیامدن به دربار، ۱۹۵
- تقاضای او از شاه هند برای رفتن به صوبه اوده و راضی گردانیدن جاوید خان پادشاه را به این کار، ۱۹۵
- عداوت و کینه جاوید خان، نواب بهادر با او، ۱۹۵
- آگاهی یافتن او از نامه‌های جاوید خان و فسخ عزیمت به اوده، ۱۹۵
- مخالفت و منازعت احمد خان بنگش با او، ۱۹۵
- دعوت او از سورجمل جات به جهان آباد و جای دادن او در منزل خود به قصد انتقام گرفتن از جاوید خان، ۱۹۵
- ترتیب مهمانی دادن و جاوید خان را دعوت کردن و او را کشتن، ۱۹۶
- اقامت نکردن او در حویلی خودش و خیمه به صحرا زدن او پس از کشتن جاوید خان خواجه سرا، ۱۹۸
- جنگ او با افواج شاهی هندوستان، ۱۹۹
- تغییر دادن او سنگر خود را و به خضر آباد رفتن، ۱۹۹
- حاضر شدن او برای صلح با شاه هند احمد شاه، ۲۰۴
- رفتن او به صوبه جات خود به دستور پادشاه هند، ۲۰۶

- ابو جعفر پیش نماز (شیخ): کشته شدن بوسیله اوباش و بردن دو هزار تومان نقد و دیگر اموال و اشیای او، ۲۴۱
- ابو طالب خان عرب
- کلانتر کلات: اهمال او در محافظت دربند ارغوان شاه و وارد شدن میر علم خان از آن دربند به داخل کلات، ۲۲۰
- کشته شدن او به دست زال خان جلایر به جرم خیانت و بی وفایی، ۲۲۱
- احمد خان، ۱۴۶
- تسلیم کردن اسرای نیشابور به وی تا آنان را به خانواده‌های ایشان برساند، ۲۵۹
- احمد خان بنگش، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۴
- برانگیختن جاوید خان او را بر قتل ابو المنصور خان، ۱۹۵
- برطرف شدن موانع مخالفان از قلمرو او و آمدنش به حضور احمد شاه، ۴۳۵
- احمد خان بیات، ۱۲۱
- دخالت او در ناقص کردن شاهرخ و نصب شاه سلیمان و شرکت با میر علم خان خزیمه در این قضیه، ۱۴۶
- دستگیر شدن او به وسیله یوسف علی خان و عزل شدن و زندانی شدن در مشهد، ۱۴۶
- بیرون رفتن او از نیشابور به سبب ناسازگاری عباس قلی خان با وی، ۲۵۸
- آمدن او به درگاه احمد شاه. منصوب شدن او به حکومت الکای نیشابور و سرداری کوهمیش و سبزوار و تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۰
- جوین و اسفراین، ۲۵۸
- احمد خان قرایی (شیخ)، ۲۳۱
- نقش او در موضع گیری‌های میرزا امین در مقابل احمد شاه، ۲۳۴
- احمد شاه ابدالی درّانی
- دستور او برای استخدام کسی جهت نوشتن تاریخ به محمد تقی خان شیرازی، ۴۳
- تعلق او به طوایف ایل درّانی که از نیره سدزویی است، ۴۹
- ملقب شدن او به شاه درّان پس از بر تخت نشستن، ۴۹
- سلسله نسب او تا سدو خان، ۵۰
- دوازده ساله بودن او به هنگام گروگان بودن ایل سدوزایی در مشهد، ۵۱
- بودن او، برادر و اعمامش در اردوی نادر شاه، ۵۱
- رهبری ایل درّانی در مدافعه حمله قشون نادری، ۵۵
- آزاد کردن اسرای قشون نادری و پس دادن زنبورک‌خانه آنان، ۵۵
- معترض نشدن اوایل‌های شاهسون و بختیاری را که عازم اوکان خود بودند، ۵۷
- ورود به قندهار و تاجگذاری، ۵۸
- تقاضای خوانین و رؤسا و سرکردگان از او برای جلوس بر تخت سلطنت، ۵۹
- رسیدن خزاین هندی به دست او در اولین روزهای جلوس و تقسیم آن میان سران قبایل و ...، ۶۰
- احضار رؤسا و ریش سفیدان ایلات و حکام و سرداران ولایات پس از بر تخت نشستن، ۶۱
- سرکشی و طغیان برخی از سران قبایل ازو و مخالفت با حکومت او، ۶۲

- اعطای مقام سپه‌سالار به محبتخان درانی و اعزام او برای سرکوب کرم خانتربینی به فونج، ۶۳
- موافقت او برای ارسال افراد و توپخانه به محبت خان و مانو خان، ۶۳
- مخالفت نور محمد خان علیزی، میان داد خان اسحقزی با احمد شاه و متحد شدن با مخالفان، ۶۳
- موافقت او برای ارسال افراد و توپخانه به محبت خان و مانو خان، ۶۴
- بازجویی و استعفار او از نور محمد خان و میان داد خان درباره توطئه و انکار آنان، ۶۵
- به پای پیل افکندن نور محمد خان علیزی و میان داد خان اسحقزی و عبد الرحمن خان بارکزی، ۶۶
- اعطای رتبه توپچی باشی گری به عبد الرحمن خان بارکزی مدتی پس از عفو شدن او، ۶۸
- جنگ او با مخالفان طوایف درانیو پیروز شدن بر آنان، ۶۸
- تصرف توابع پنجاب مانند سیالکوت، امن آباد، گجرات و وزیرآباد و ...، ۷۲
- مخدول کردن مخالفان حوالی قندرها به شمول متمردات درانی و افغانان حواشی قندرها، ۷۳
- سرکوب مخالفان بلوچ و رفتن به سوی قلعه قلات، ۷۳
- نظر او درباره اشرف خان حاکم قلات. درباره حکومت دادن به او ولی ...، ۷۴
- عزل پسر اشرف خان از قلعه‌داری و به سزار رساندن پدر به جرم خیانت و مخالفت، ۷۵
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۱
- به سزا رسانیدن اشرف خان بلوچ، ۷۵
- تصرف شهر کابل و تقسیم خزانه و سلاح بازمانده از احکام گورکانی به سپاه و مردم، ۷۶
- پیوستن رؤسای افغانه دره خیبر و سرکردگان و خوانین آنجا به احمد شاه، ۷۸
- احتیاطهای او در عبور از رود اتک، ۷۹
- عزم او به تسخیر لاهور در نخستین سال حکومت، ۸۲
- تصرف توابع پنجاب مانند سیالکوت، امن آباد، گجرات و وزیرآباد و ...، ۸۴
- گرفتن راهنما از مردم مضافات لاهور و عبور از دریا و برآمدن به بالاسر باغ شالامار، ۸۴
- فرستادن درویش صابر نزد شاه نواز خان حاکم لاهر جهت پنددادن و اندرز، ۸۴
- بیرون آمدن او از لشکرگاه برای مطالعه اردوی مخالفان و حمله نواز خان و شکست خوردن او، ۸۵
- نصب عبدل خان درانی ماکو به وزارت دیوان اعلی و برادش به منصب ناظر دیوان خاصه، ۸۶
- مشورت با سران لشکر برای توقف جنگ برای گرمی هوا و گزندگی که به افراد رسیده بود، ۹۵
- شفقت و توجه او در حق شاهرخ شاه و استقلال او در حکومت، ۹۵
- تلقی شکست و ضعف از دست خالی بازگشتن احمد شاه در سفر اول هندوستان و پیامدهای آن، ۹۷
- بستن سید درگاهی کابلی دروازه‌های شهر کابل را بر روی احمد شاه، ۹۷
- کوچانیدن سید درگاهی از کابل با خانواده‌اش به قندهار به جرم سرکشی او، ۹۷
- متصرف شدن خان بهادر پیشاور را و بازگرفتن خان جانخان سردار آن شهر، ۹۷
- عزم سفر لاهور کردن او به سبب تمرد معین الملک، ۹۸
- پذیرفتن عذر معین الملک، ۹۹
- بازگشت از لاهور پس از عقد قرارداد با معین الملک، ۹۹

- بازگشت از لاهور از طریق راه شال به قصد آرام کردن بلوچها، ۱۰۰
 - پیش‌بینی او از تمرّد مجدد محبت خان بلوچ، ۱۰۱
 - اسکان دادن نادر شاه، احمد شاه و خانواده و برادران و اعمام و فرزندان آنها در خراسان، ۱۱۰
 - منصوب کردن ملا گل محمد بایری به خدمت خزانه‌داری و عطای لقب خانی و خطاب امین الملکی، ۱۲۹
 - دادن لقب خان خانان به لقمان خان، پسر ذو الفقار خان، برادرزاده‌اش، ۱۳۰
 - دستور او به کشتن اشرف خان و الله یار خان غلجایی، ۱۳۲
 - شورش بلوچها به سرکردگی محبت خان و قایم خان بلوچ و سرکوب آنان، ۱۳۲
 - حرکت او از قندهار به قصد تنبیه و سرکوب محبت خان به بلوچستان، ۱۳۳
 - کوچانیدن رؤسای بلوچ و خانواده‌های آنان از نارین قلعه به قندهار، ۱۳۴
 - عفو کردن محبت خان پس از شکست در جنگ و تبعید سرکردگان بلوچ و خانواده‌اش به قندهار، ۱۳۴
 - پناه آوردن ملا حیات و قایم خان به احمد شاه و عذر خواستن و مورد عفو قرار گرفتن آنان، ۱۳۴
 - عفو کردن محبت خان و آزادی اسیران بلوچ، ۱۳۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۲
- شفقت و توجه او در حق شاهرخ شاه و استقبال او در حکومت، ۱۳۴
 - اعطای منصب سرداری کل خراسان به امیر علم خزیمه و مأمور کردن جمعی از ملازمان بردرانی، ۱۳۶
 - مشورت او با سران قبایل و فرمانده سپاه برای حرکت به سوی هرات و خراسان، ۱۳۸
 - سان دیدن او از سپاه پیش از حرکت به سوی هرات و مشهد و صدور دستورهای لازم، ۱۳۹
 - تعیین کردن لقمان خان خانان به حکومت قندهار پیش از عزیمت به سوی هرات و مشهد، ۱۴۰
 - مورد عفو قرار دادن امیر خان میش دست و سایر متخصصان هرات پس از تسلیم شدن آنان، ۱۵۲
 - احداث باغی بزرگ در جنب مسجد تازه‌بنیاد پیشاور، ۱۵۶
 - اعطای منصب سپه‌سالاری ترکستان به عطاء الله خان ترکمان، ۱۵۶
 - فرستادن انزل خان درانی به یاری اسماعیل خان حاکم خواف، ۱۵۷
 - نصب کردن درویش علی خان هزاره به سمت بیگلربیگی هرات، ۱۶۱
 - درآوردن صبیبه میرزا امین کلانتر مشهد در سلک پردگیان، ۱۷۰
 - بار عام دادن در کابل و به عرض حال مردم رسیدن و داد و عدل کردن او، ۱۸۴
 - جنگ‌های میر منو پسر وزیر با او، مورد عفو قرار دادن او و مفتخر کردنش به خطاب فرزندی، ۱۸۸
 - تشکیل مجالس دینی شبانه با علما و فقها در کابل، ۱۸۸
 - بنا کردن مسجد عالی در پیشاور و ایجاد گنج وسیع الفسحت با بازارهای گوناگون برای تجار، ۱۹۱
 - تعیین مقومان آگاه برای تعیین کردن نرخها و نظارت بر قیمت در بازار بزرگ پیشاور، ۱۹۲
 - احداث باغی بزرگ در جنب مسجد تازه‌بنیاد پیشاور، ۱۹۲
 - به یاسا رسانیدن لقمان خان و همدستان او از جمله بوستان خان درانی فوفلزی در قندهار، ۱۹۴
 - اجاره دادن مالیات پیشاور و اتک و دیره‌جات به خانجان خان سردار، ۲۲۲
 - ولی عهد (نایب السلطنه) کردن تیمور شاه و فرستادن او به کابل در سال هشتم حکومت، ۲۲۲

- مأمور کردن شاهزاده سلیمان در قندهار و فرستادن او به کابل در سال هشتم حکومت، ۲۲۳
- نصب کردن خدابخش خان نخی به کلانتری قاین، ۲۲۴
- به سلک پردگیان درآوردن حرم میر علم خان خزیمه که در ارگ تون بودند، ۲۲۸
- تعیین حکام و عمال از رؤسای نواحی مفتوحه، ۲۲۸
- انتظار اطاعت داشتن از میرزا امین به سبب ازدواج احمد شاه با دختر او و برآورده نشدنش، ۲۳۳
- ساخت شهر با حمامها و مساجد و بازار و چهارسوق محله حلوی در یک فرسخی مشهد سال هشتم، ۲۳۵
- موافقت او با ملقب شدن ایل زعفرانلو به درانی بامیزی، ۲۳۶
- دستور برای استقبال شاهانه از شاهرخ و نوشتن منشور پادشاهی ایران و فرزند خواندن او، ۲۴۶
- خوانده شدن خطبه و ضرب سکه به نام او در مشهد، ۲۴۷
- الزام کردن عباسقلی خان بیات به ماندن در حضور، ۲۵۲
- تفویض پادشاهی ایران به شاهرخ شاه و با دست خود تاج بر سر او نهادن، ۲۵۳
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۳
- فرمان او به تخریب کامل شهر نیشابور، ۲۵۹
- نصب کردن شاه ولیخان درانی بامیزی به رتبه وزارت دیوان اعلی، ۲۶۵
- منصوب شدن آقا یاقوت خواجه سرا به منصب داروغگی دفترخانه مبارکه، ۲۶۵
- بار عام او در قندهار و به دادرسی پرداختن، ۲۶۶
- ازدواج او با دختر سلیمان خان حاکم سیستان که تبارش به پادشاهان کیانی می‌رسید، ۲۶۸
- طراحی نقشه جامع اشرف البلاد احمد شاهی توسط شخص احمد شاه، عصری‌ترین شهرهای آن روزگار، ۲۷۰
- دانش او در شهرسازی و معماری، ۲۷۲
- کشیدن نهری بزرگ از ارغنداب برای تأمین آب اشرف البلاد احمد شاهی و سرسبزی اطراف آن، ۲۷۳
- مشورت او با خوانین و سرداران و سران سپاه برای رفتن به هندوستان و تمشیت امور آنجا، ۲۸۰
- بار یافتن سفیر عالمگیر پادشاه هند و بیان نیات او از لشکرکشی به هند، ۲۸۱
- متن نامه او به عالمگیر پادشاه هند و بیان نیات او از لشکرکشی به هند، ۲۸۸
- بخشیدن مالیات مملکتی و استصوابی و بیگار و شکار به مدت دو سال به همه قلمرو حکومت، ۲۹۱
- یک هزار و پانصد و هشتاد نهال مثمر و سایه دار، ۲۹۲
- دستور او برای ساختن ابنیه عالی در نارین قلعه کابل و مسعی کردن آن به درّانیه، ۲۹۲
- کلمه منار ساختن عامل او در قطن، ۲۹۴
- توجه و اکرام او در حق محمد تقی خان شیرازی، سردار کل ایران و نوازش بازماندگان او، ۲۹۵
- قتل عام اسیران سک در لشکرگاه او، ۳۰۶
- تعبیه و آرایش جنگی سپاه توسط شخص او، ۳۱۵
- جواب نوشتن او به خط خود به شاه ولیخان وزیر، ۳۲۱
- ضرب سکه و خوانده شدن خطبه حکومت به نام او در شاه جهان آباد (دهلی)، ۳۲۳
- آمدن عالمگیر شاه، پادشاه هندوستان به اردوی احمد شاهی در نزدیکی دهلی، ۳۲۴

- تفویض کردن حکومت هند به عالمگیر شاه، ۳۲۵
- موافقت با تقاضای عالمگیر برای عزل غازی الدین خان و نصب خان خانان بجای او به وزارت، ۳۲۷
- پذیرش تقاضای عالمگیر و رفتن به داخل شهر شاه جهان آباد، ۳۲۷
- گزارش ورود فاتخانه او به دهلی، ۳۲۷
- پیشکشهای سرزمین عالمگیر شاه به احمد شاه درانی شامل سند و پنجاب و گجرات توابع آنها، ۳۲۸
- منضم شدن ممالک غرب دریای اتک، سند، ملتان، سرهند، لاهور، کشمیر و توابع آنها، ۳۲۸
- تفویض پادشاهی ممالک موضوعه هندوستان به تیمور شاه بنابه تقاضای عالمگیر شاه، ۳۲۹
- عهدنامه عالمگیر با احمد شاه، ۳۲۹
- تفویض پادشاهی ممالک موضوعه هندوستان به تیمور شاه بنابه تقاضای عالمگیر شاه، ۳۳۱
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۴
- ازدواج با دختر پادشاه سابق هندوستان و مادر او و دیگر ازدواج محمد شاه به قندهار، ۳۴۳
- کلمه منار ساختن از سرهای کشتگان در لاهور، ۳۴۴
- نصب کردن خانجانشان سردار به وزارت تیمور شاه در لاهور، ۳۴۵
- گردآوری سپاه برای رفتن به هند و سرکوبی مرهته پس از شکست تیمور شاه، ۳۶۰
- به تعویق افتادن این عزم به علت طغیان و شورش نصیر خان بلوچ، ۳۶۰
- بیماری نخست او که ده، پانزده روز طول کشید، ۳۶۱
- گردآوری سپاه برای رفتن به هند و سرکوبی مرهته پس از شکست تیمور شاه، ۳۶۵
- به تعویق افتادن این عزم به علت طغیان و شورش نصیر خان بلوچ، ۳۶۵
- سان دیدن و آرایش سپاه و تعیین وظایف هر موج براساس نقشه جنگی که شخص او کشیده بود، ۳۷۰
- عفو کردن نصیر خان بلوچ پس از سرکوبی او و پایمردی مادرش، عطای خلعت کل بلوچستان به نصیر خان، ۳۸۱
- ترور ناموفق او در کاندله و صدور فرمان قتل و اسر مرم آن ناحیه، ۴۰۵
- نهب و غارت دهلی به وسیله تعدادی از سپاهیان او، ۴۱۷
- راجه مادھوسنگه از متحدان هندی او، ۴۲۴
- نصب یعقوب علیخان به حکومت شاه جهان آباد، ۴۲۵
- رفتن شخص او به جنگ و تعقیب دشمنان، ۴۲۶
- رفتن شخص او به جنگ و تعقیب دشمنان او، ۴۲۸
- پاسخ کوبنده او به فرمانده دکت، ۴۳۷
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۵۶
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۶۴
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت شگرف او در این کار، ۴۶۵
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۶۶
- تعبیه شگرف و اداره میدان جنگ و مهارت شگرف او در این کار، ۴۶۷
- تعبیه سپاه و اداره جنگ و مهارت شگرف او در این کار، ۴۶۹

- تفویض سلطنت هند به عالی گهر پسر عالمگیر شاه پس از فتح پانی پت و شکست مرهنه، ۴۸۳
- تعبیه سپاه و اداره جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۹۴
- رفتن شخص او به جنگ و تعقیب دشمنان، ۴۹۴
- تعبیه سپاه و اداره جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۹۷
- بازگشت بدون مقصود او در سال هفدهم حکومت از هندوستان، ۵۱۹
- فرستادن نیرو به خراسان به یاری شاهرخ شاه و سفارش به فرمانبرداری از او، ۵۲۳
- عزل شاه ولیخان وزیر به توصیه شاهزاده تیمور از منصب وزارت و دادن رتبه سپهسالاری، ۵۳۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۵
- عطای منصب وزارت به ملا ادریس خان قاضی عسکر، ۵۳۴
- احداث منزل باغ در دو گروهی احمد شاه، ۵۳۶
- مورد حمله قرار گرفتن سپاه او هنگام بازگشت از هند به مدت هشت روز از سوی سپاه و سکاها، ۵۴۲
- برپا کردن مجالس بحث و نظر با علمای دینی، ۵۴۸
- بازگشت او از هند به سبب فرار میر خوش خان درانی و افراد او از سپاه احمد شاه، ۵۵۴
- دستور او به کشتن علی محمد خان خوگیانی صوبه دار ملتان و دو پسر و دو همشیره زاده اش، ۵۵۷
- تشدید عارضه داغ ناسور دماغ او در سال بیست و یکم، ۵۵۸
- مجروح شدن بینی او به سبب سکندری خوردن اسب او در استالف، ۵۵۹
- رسیدگی به کار مملکت و تمشیت امور دیدار با ارکان دولت در حال شدت بیماری و تب، ۵۵۹
- تب و الم شدید شصت روزه او، ۵۶۰
- دستور او برای آوردن خرقة متبرک پیامبر (ص) از بدخشان به کابل سپس انتقال به قندهار، ۵۶۳
- فسخ عزیمت لشکرکشی به هند سبب طغیان نصر الله میرزا پسر شاهرخ شاه به قصد رفتن به خراسان، ۵۶۷
- تفویض درباره منصب وزارت به شاه ولیخان بامیزی با میانجیگری تیمور شاه، ۵۶۷
- محاصره صد و بیست روزه مشهد و دستور او برای انباشتن کاریزهای حوالی آن شهر، ۵۷۴
- پذیرش او تقاضای عفو شاهرخ شاه را به سبب طغیان پسرش نصر الله میرزا، ۵۷۷
- برهم خوردن اعتدال مزاج او در سال بیست و چهارم، ۵۷۸
- تشدید عارضه دماغ او پس از مراجعت از مشهد و تسری جراحت به سراسر اطراف چپ چهره او، ۵۸۲
- نقاب بر چهره زدن او به هنگام بار دادن، ۵۸۳
- احضار تیمور شاه از هرات به قندهار به سبب شدت یافتن بیماری او، ۵۸۴
- دستور او برای ممانعت از ورود سپاه همراه تیمور شاه به شهر قندهار، ۵۸۸
- فرستادن شهزاده اسکندر به بیست هزار نفر به پیشاور برای محافظت آن حدود و ثغور، ۵۹۰
- بازپس فرستادن تیمور شاه به هرات در آخرین روزهای حیات، ۵۹۱
- عزیمت او در حال شدت بیماری از قندهار به کوه طوبا، ۵۹۱
- گذاشتن او شهزاده سلیمان را در قندهار به هنگام رفتن به کوه طوبا، ۵۹۱
- اشتداد بیماری و تب او در کوه طوبا، ۵۹۲

- وصیت پیش از مرگ به سران دربار در مورد اطاعت از تیمور شاه و نگهداشتن حرمت خانواده‌اش، ۵۹۲
- درگذشت او در کوه طوبا و حمل پیکرش به شهر قندهار، ۵۹۳
- اعلام حکومت سلیمان میرزا در روز جمعه در قندهار، یک روز پس از درگذشت احمد شاه، ۵۹۵
- ملغی کردن او رسم کرنش را در برابر خود و دیگران، ۵۹۹
- احمد شاه (پسر محمد شاه پادشاه هندوستان)، ۸۸، ۱۷۸، ۱۹۴، ۳۲۸
- اعزام او با لشکری بسیار برای دفاع از لاهور و جلوگیری احمد شاه، ۸۳
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۶
- به حکومت رسیدن او در چهارده سالگی سپردن مهمات ملکی و مالی به جاوید خان خواجه‌سرا، ۱۹۴
- اختیار خان بامیزی، ۳۹۶، ۴۱۲
- اخلاص قلی خان هوتکی، ۳۹۶
- همراهی او با خان جان خان در قلع و قمع آدینه‌بیگ، ۳۰۴
- سرکرده قراولان، ۴۲۷
- ادریس خان، ۷۴، ۴۹۵، ۵۳۴، ۵۳۹
- پسندیدن او شیوه نگارش محمود حسینی را، ۴۵
- (آخوند) توصیف علم و دانش او، ۷۴
- قاضی عساکر: طرف مشورت احمد شاه، ۲۸۰
- مقرب و محرم راز احمد شاه، ۴۵۵
- پیش‌نماز، ۴۵۸
- نصب شدن او به وزارت و صاحب اختیاری امور دین و دولت از سوی احمد شاه به جای شاه ولی خان، ۵۳۴
- درگذشت در رمضان سال ۱۱۷۹ هجری در انباله، ۵۳۹
- اسد الله خان (نایب ایشک آقاسی‌باشی)، ۲۳۶
- همراهی او با خان جان خان در برکندن آدینه بیگ، ۳۰۴
- اسفندیار، ۸۹، ۴۰۴، ۴۶۸
- اسلام خان (پسر درویش علی خان)، ۵۷۹
- وارد شدن او به اردوی احمد شاهی پس از رسیدن چاپار تیمور شاه. امداد شاه ولی خان و او را واسطه پدر قرار دادن، ۵۰۵
- کشته شدن او به فرمان تیمور شاه در هرات، ۵۷۹
- اسماعیل خان، ۱۵۷، ۱۸۹، ۲۱۵
- مخالفت‌های او با شاهرخ، ۱۴۷
- کشته شدن جعفر خان کلاتر خواف به‌دست او و مورد غضب امرای شاهرخی قرار گرفتن او، ۱۴۹
- آمدن او به اردوی شاهرخی در نواحی قلعه رود، ۱۴۹
- تقدیم چند راس اسب به علی خان قلعه‌چی و عدم التفات علی خان و سخنان درشت کنایه‌آمیز گفتن، ۱۵۰
- متوهم شدن او و بستن درهای قلعه و حصار گرفتن، ۱۵۰
- ترس دوباره او از شاهرخ و نوشتن گزارش وضعیت نایبانی شاهرخ و پراکندگی امرای او به احمد شاه و ترغیب او به آمدن

خراسان، ۱۵۰

- نجات یافتن او با رسیدن انزله خان درانی فوفلزی، ۱۵۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۷

- مأمور شدن او و چند تن دیگر جهت پیشتر رفتن به ارض اقدس (مشهد) و برای برپا کردن ریایات احمد شاهی، ۲۳۴

- مأموریت او و خوانین دیگر به محاصره نیشابور، ۲۵۲

- حاکم خواف: آمدن او در دور اول حکومت شاهرخ به خراسان. رفتن او پس از کور شدن شاهرخ به خواف و ساکن شدن در

قلعه‌رود، ۲۵۹

- کشتن او جعفر خان کلانتر را و آن را خدمتی به حکومت شاهرخ به‌شمار آوردن، ۲۵۹

- استقبال او از شاهرخ، ۲۶۰

- نجات یافتن او از محاصره به کمک نیروهای احمد شاه، ۲۶۰

- مأمور شدن او با شاه‌پسند خان به نیشابور، ۲۶۰

- اسماعیل خان عرب (پدر میر علم خان خزیمه)، ۱۱۳

اشرف توخی

قلعه‌دار قلات: شکست او و تقاضای ملاقات با درویش صابر، ۷۳

- عفو شدن او و واگذاشتن حکومت شهر قلات به او و او را نزد خود نگهداشتن و پسر را به جای او حاکم کردن توسط احمد شاه،

۷۴

- پیغام‌های نهانی دادن به پسر و پنهانی مخالفت کردن با احمد شاه، ۷۵

- حاکم قلات، ۱۳۰

اشرف شاه غلجایی، ۵۰

اعتماد خان، ۵۳

افراسیاب، ۹۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۵۵۲

افلاطون، ۵۶۰

الف خان غوری: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰ تاریخ احمدشاهی ۶۴۷، ۷

فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ص: ۶۳۷

له نظر خان

- اتالیق ترکستان: برهم خوردن مناسبات میان او و نواب خان الیکوزی، ۳۵۱

- اتالیق بلخ، ۴۸۷

الله یار خان (ایشک آقاسی‌باشی)، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۷، ۴۶۶

- افغان غلجایی، ۱۰۶

- از شمار کسانی بود که در شهرزور بودند و در زمان علی شاه به اصفهان آمدند، ۱۳۰

- منصوب شدن به سرکردگی ایل و عشیره افغان به دستور ابراهیم خان در اصفهان، ۱۳۰

- نامه نوشتن برادرش اشرف توخی به او و دعوت او به آمدن از ایران به قندهار، ۱۳۰

- عزیمت او به قندهار از ایران همراه افغانهای غلجایی، ۱۳۰

- داروغه صندوق‌خانه: کشته شدن او به دست مخالفان، ۳۵۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۸

امام رضا (ع)، ۱۶۳

امام قلی میرزا، ۱۰۳

- فرزند نادر شاه، ۱۰۳

- فرار او با نصر الله میرزا و شاهرخ میرزا از کلات و رفتن به سوی مروشاهی جان، ۱۰۳

- اسیر شدن او به دست دوست محمد چهچه قوشچی نصر الله میرزا، ۱۰۳

امرای ایران: نفاق آنان پس از کشته شدن نادر شاه، ۴۶

امید خان قابوچی‌باشی: کشته شدن او به دست مخالفان، ۳۵۹

امیر اصلان خان، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹

- منصوب بودن او از سوی نادر شاه به سرداری آذربایجان و خایف بودن او از علی قلی خان، ۱۰۷

- کشته شدن او به دست ابراهیم خان، ۱۰۹

امیر خان (توپچی‌باشی)، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۳۷۸

- سکنی دادن افراد و رعایای ایلات در اطراف و جوانب هرات در شهر هرات برای دفاع، ۱۴۲

- فرستادن حسن علی خان افشار با فوجی به مقابله افواج احمد شاه در حومه هرات. و شکست خوردن آنان، ۱۴۳

- گوش فراندادن به نصایح احمد شاه و پای فشردن بر جنگ در هرات، ۱۴۳

- جد و جهد شایان تحسین او در دفاع از هرات، ۱۴۴

- نامه‌های پی‌درپی او برای طلب کمک از شاهرخ و امرای دربار او، ۱۴۴

- شکست خوردن او و نامه عذر تقصیر به احمد شاه نوشتن، ۱۵۲

- شرف حضور یافتن او ...، ۱۵۳

- پسر ولی محمد خان جوانشیر، ۳۹۷

- مأمور شدن او به یاری سرداران، ۴۷۰

- جنگاوری او در صغر سن، ۴۷۱

امیر خان عرب میش‌مست، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۴

- توپچی‌باشی: حاکم کرمانشاهان، مقاومت او در برابر نیروهای افغان و ازبک ابراهیم خان و اسیر شدنش، ۱۰۷

- استقرار توپخانه در قلعه سمنان و آتش‌باری به لشکر ابراهیم خان، ۱۱۱

- آمدن او و بعضی از امرای دیگر لشکر ابراهیم خان با اسباب دولت و پیشخانه و ابراهیم خان به حضور شاهرخ شاه، ۱۱۳

- اضطراب او از نزدیک شدن احمد شاه به هرات و گزارش آن احوال به شاهرخ، و خود دژ و باروی شهر هرات را برای دفاع آماده

کردن، ۱۴۱

- انتصاب او به سرداری کل خراسان از سوی احمد شاه و مأمور شدن برای گشودن سبزوار، ۱۷۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۹

امیر خان قرایی

- از متحدان یوسف علی خان برای بازگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵

- التجا و پناه بردن او و سرکردگان کرد به درگاه احمد شاه از میر علم خان خزیمه، ۲۲۱
- سردار ولایت تون و تربت و زاوه: مأمور شدن او و چند تن دیگر برای پیشتر رفتن به ارض اقدس (مشهد) و نصب رایات احمد شاهی، ۲۳۴
- مأمور شدن او و چند تن دیگر از سران به محاصره نیشابور، ۲۵۲
- دستور احمد شاه به او که در اداره امور تابع شاه پسند خان باشد، ۲۵۵
- امیر معصوم خان، ۱۲۱
- انتامان کیسر، ۴۵۸، ۴۶۴
- کشته شدن او در جنگ، ۴۷۹
- انتظام الدوله: نسبت او با شهاب الدین خان، عماد الملک، میربخشی مقرر شدن او، ۱۹۸
- انزل خان، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۶۱
- رسیدن او به حوالی روستای خواف و پراکنده شدن نیروهای شاهرخ و رها کردن قلعه، ۱۵۷
- تعقیب اردوی شاهرخ با اسماعیل خان والی خواف، ۱۵۹
- اتفاق او با درویش علی خان هزاره و به یاری اسماعیل خان رفتن و میر علم خان را شکستن و فراری دادن، ۱۸۹
- اتحاد او با درویش علی خان برای کمک به اسماعیل خان حاکم خواف، ۲۱۵
- ناظر، ۴۴۸
- ناظر، ۴۴۹
- نسقچی باشی: تعیین شدن او به محافظت شاه جهان‌آباد، ۴۸۲
- انزله خان
- مأمور شدن او از سوی احمد شاه برای یاری اسماعیل خان حاکم خواف، ۱۵۶
- نسقچی باشی، ۳۷۷
- ناظر، ۳۷۸
- فوفلزبی نسقچی باشی، ۳۹۷
- سردار هرات، ۵۰۲
- گردآوری نوکر و ایلجاری و فرستادن عتاب خان تایمنی و نیکو خان برادرزاده خویش به مدافعه درویش علی خان، ۵۰۲
- گزارش او از وقوع درگیری بین افراد او و درویش علی خان به احمد شاه، ۵۰۳
- مأمور شدن او به خدمت رکاب احمد شاه و منصوب شدن شاه بیگ خان فوفلزبی به سرداری هرات، ۵۰۴
- نسقچی باشی: شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۰
- کشته شدن او به فرمان تیمور شاه در هرات، ۵۷۹
- پسر درویش علی خان، ۵۷۹
- کشته شدن او در جنگ با سپاه تیمور شاه، ۵۸۰
- اورنگ زیب، ۴۸۱
- ایرج خان

- بار یافتن او در غزنین به حضور احمد شاه، ۲۸۱
- سفیر عالم گیر، ۲۸۷
- داستان مرخص شدن او و همراهی قلندر خان سفیر احمد شاه به دربار هند با او، ۲۸۸
- سفیر عالم گیر، ۳۰۸
- ایلچی پادشاه هند، ۳۱۲
- ایزباسر (حاکم شبرغان)، ۴۸۶
- طاغی و عاصی شدن او، ۳۵۰
- بیرون آمدن از قلعه شبرغان و آغاز به جنگ، ۳۵۱
- اتفاق نمودن او با موسی خواجه ازبک و طغیان او، ۴۸۴
- رفتن او نزد سپهسالار و پیشنهاد بیرون رفتن از آقچه به او کردن، ۴۸۵
- آمدن او جهت کمک به پسر موسی خواجه که در آقچه محصور بود، ۴۸۶
- خبردار شدن از غارت ایلش و برگشتن از راه آقچه، ۴۸۶
- مطلع شدن او بر مفاد پیمان سردار با حاجی خان و پیش دستی کردن در امر اتحاد با نواب خان، ۴۸۷
- ایلبارس، ۱۹۰
- باجی راو (سردار کل مرهته)، ۴۲۴
- بارو خان عمله‌باشی، ۴۷۰، ۴۷۱
- آراستن سپاه وظیفه او بوده است، ۳۷۱
- شرکت او در قلع و قمع سرکشان دیره‌جات و ملتان، ۵۸۰
- بارو خان نورزی، ۳۷۷
- بازجنگ خان
- حاکم بنگشات، ۲۶۹
- نصب او به حکومت گجرات و سیالکوت و اورنگ آباد و محالات لاهور به جای میر صبغت الله خان کابلی، ۲۶۹
- حاکم محالات اربعه پنجاب: گزارش او درباره اوضاع هند و غازی الدین خان به احمد شاه، ۲۷۸
- محصور شدن او بوسیله سکهه جیون در قلعه‌چه سیالکوت، ۲۷۸
- حاکم محالات اربعه سند، ۲۹۵
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۱
- حاکم چهارمحال، استیصال سکهه جیون و فتح لاهور، ۲۹۷
- حاکم چهارمحال، محصور شدن او در سیالکوت توسط سکهه جیون، ۲۹۸
- تعقیب او و برادرش گریختگان سپاه سکهه جیون را، ۲۹۸
- بالاجی راو، سرکرده کل مرهته: نصب کردن او جنکو را به صاحب اختیاری هندوستان، ۳۸۸
- باهو، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۴، ۴۷۸، ۴۷۹
- پسر عم ناناجی راو: منصوب شدن او به سرداری سپاه از سوی ناناجی راو و مقابله و رویارویی با احمد شاه، ۴۳۶
- رسول فرستادن او نزد احمد شاه و خواستار صلح شدن او با شرایطی، ۴۳۶

- غره بودن او و بسواس به کثرت تعداد و پاسخ نابایسته آنان به احمد شاه، ۴۳۷
- استفاده او از موسم برسات و قصد عبور از دریای جمن و تصرف نواحی آن سوی جمن، ۴۳۸
- کشیدن توپ‌ها بر بام‌های گنبد‌های مسجد جامع شهر شاه جهان آباد و گلوله‌باری بر قلعه، ۴۴۰
- وصف آرایش سپاه او، ۴۵۸
- در آمدن خود او شخصا به جنگ و اسیر شدن او به دست سپاه احمد شاه و هلاک شدن او، ۴۷۷
- بختاور خان، خواجه‌سرای سلطانی: تدبیر او در رویارویی با توطئه عاقبت محمود و عماد الملک، ۲۰۸
- بخشیده بیگ خان بخشی: از طرفداران آدینه بیگ خان، ۳۵۶
- بدال خان، برادر برخوردار خان: سپرده شدن سرپرستی کل کارهای اتمام اشرف البلاد احمد شاهی به او، ۲۷۳
- برخوردار خان اچکزئی، ۳۷۸، ۴۵۷
- قابوچی‌باشی: از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
- مأمور شدن او و دو تن دیگر برای ضبط اموال میر علم در قلعه تون، ۲۲۸
- توزیع پول و شیرینی میان مردم به مناسبت آغاز به کار بنای شهر احمد شاهی، ۲۷۲
- نظارت او بر کار فرستادن و آمدن ایلچیان و سفیران، ۲۸۲
- برادر ابدال خان: تفویض شدن صاحب اختیاری درب دولخانه و اگذار شدن تحصیل بقایای ممالک محروسه سلطانی نیز به او، ۲۹۰
- دستور احمد شاه به او برای حمله از طرف شمالی قلات، ۳۷۲
- هجوم او از سوی مغرب به لشکر مخالفان، ۳۷۶
- مجروح شدن او در جنگ با بلوچ‌ها، ۳۷۶
- متهم کردن برخوردار خان به اغواگری و طایفه اچکزایی به حملات و تاخت و تاز بی حساب به بلوچ‌ها، ۳۸۳
- اصابت گلوله تفنگ به برخوردار خان، ۴۶۲
- پیشنهاد او به احمد شاه برای رفتن به کوه طوبا به جهت خوشی آب و هوای آن و پذیرفته شدن پیشنهاد، ۵۹۱
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۲
- بزرگ خان پسر عمه ابدال خان: نصب شدن او به جای ابدال خان به نیابت شهزاده سلیمان، ۲۹۰
- بستان خان درّانی فوفلزی: یکی از فرماندهان و پیشقراولان احمد شاه در حمله به پشاور، ۸۱
- بسواس راو، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۷، ۴۷۸
- پسر شانزده ساله ناناجی راو، ۴۳۶
- سخنان احمد شاه و جواب نابایسته او و باهو در پاسخ احمد شاه غره بودن به کثرت سپاه، ۴۳۷
- کشته شدن او در میدان جنگ، ۴۷۷
- بغایر خان: امید میر علم خان به امداد او، ۲۳۷
- بقرا خان، ۳۹۷، ۳۹۹
- بلند اختر (شاهزاده)، ۵۶۴
- بلند خان سدوزی
- منصوب شدن او به صوبه‌داری کشمیر، ۵۰۸

- منصوب شدن او به رتبه وکالت شاهزاده اسکندر، ۵۶۴

- محصور شدن او در قلعه رهتاس، ۵۶۶

- عدم استطاعت به فرار از رهتاس به سبب نایبانی و اسیر شدن به دست دشمنان، ۵۶۶

بنیاد خان غلام، ۵۰۵

بهادر خان پسر رحیم خان لشکرنویس: نصب شدن او به سرکردگی کاکری‌ها، ۵۴۴

بهاو، ۴۴۳

بهبود خان چاپوشلی: مخالفت او و سایر امرای خراسان با رفتن شاهرخ به عراق، ۱۱۲

بهکیار خان: از سرداران معین الملک، ۱۸۳

بهمن، ۴۶

پرویز (شاهزاده)

- فرزند احمد شاه، ۵۴۵

- تزویج او با دختر نصرت خان هوت، صوبه‌دار دیره‌جات، ۵۶۵

- همراه بودن او و شاهزاده‌های دیگر در سفر خراسان با احمد شاه، ۵۷۰

- تزویج او با دختر عظمت خان علیزایی، مخاطب به حاضر خان، ۵۸۱

- منصوب شدن او به حکومت کابل، ۵۸۱

پسر ایلبارس والی ارگنج: وسوسه کردن او طایفه قزلباش همراه مخلص خان فوفلزی را و جدا شدن آنان از مخلص خان، ۱۹۰

پسر عناب خان، ۵۸۰

پور زال، ۳۸۷

پيله، ۳۶۳

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۳

تانتیا، ۴۴۳، ۴۵۸، ۴۶۴

- سرگشته کوه و بیابان شدن او و ملهار و جنکو، ۴۳۵

تانکیا

- سردار مرهته، ۴۲۵

- آمدن او به نزدیک اردوی احمد شاه و بردن دواب جماعت روهیله و به قتل رسانیدن سی چهل تن از غله‌آوران را در قریه

نظام گهر، ۴۲۵

- کشته شدن او در میدان جنگ، ۴۷۹

تقی خان، ۴۴

- پسر عمه جعفر خان کرد: فرستادن جعفر خان او و برادرش را به دربار تیمور شاه در هرات و طلب کمک کردن، ۵۲۲

تقی خان شیرازی، ۵۸، ۶۰، ۲۴۶

- مأموریت او برای پیدا کردن کسی که تاریخ احمدشاهی را بنویسد و پیدا کردن محرز این کتاب در سال ۱۱۶۷ هجری، ۴۳

* ه ا ظ * برهنه شدن او به وسیله غازیان درآنی، ۵۸

- ارتقای او به درجه رفیع صاحب اختیاری ولایت ایران، ۲۲۴

- وفات او در کابل، ۲۹۵

تیمور شاه، ۱۱۰، ۲۶۶، ۲۷۶، ۳۳۰، ۳۷۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۳۱، ۴۲۴، ۴۴۲، ۴۵۷، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۶۷، ۵۷۴

- داستان عزیمت او از مشهد و رسیدن به قندهار، ۱۲۸

- ورود او به قندهار، ۱۲۹

- ولیعهد شدن او، ۲۲۲

- نایب السلطنه شدن او و گسیل کردنش به کابل، ۲۲۲

- مقدمه الجیش سپاه احمد شاه در سفر به هند، ۳۰۲

- واگذاری ممالک موضوعه هندوستان به او، ۳۲۹

- مخاطب شدن او به خطاب تیمور شاهی و تفویض سلطنت ممالک موضوعه هند به او، ۳۳۱

- گذاشتن احمد شاه تاج سلطنت را به دست خود بر سر وی، ۳۳۱

- جشن ازدواج او با دختر عالم گیر پادشاه هند، ۳۳۳

- گزارش رابطه عاشقی حاجی جهان فوفلزی مدرس با زنی بدکار به احمد شاه، ۳۴۷

- فرستادن مراد خان با سیزده هزار نفر به کمک نجیب خان، ۳۵۴

- شنیدن خبر پراکنده شدن قوای مراد خان و نیروی کمکی دیگر به سرکردگی سرافراز خان ختک فرستادن، ۳۵۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۴

- رسیدن خبر آمدن راگهو و ملهار به پنجاب و فرستادن خان جان خان با دوازده هزار به مقابله آنان، ۳۵۷

- پذیرفتن او مشورت خان جان خان را و بیرون شدن از لاهور به قصد پیشاور، ۳۵۸

- رسیدن او به منزل وزیرآباد و گذشتن از رود، ۳۵۹

- حمله مخالفان به بنه او و مانع شدن خان جان خان او را از بازگشتن و فرستادن قشونهای مغولیه و ازبکیه را به مقابل آنها، ۳۵۹

- ورود او به بتخاک و سپس به کابل، ۳۶۴

- مفوض شدن حکومت خراسان به او و آمدن به هرات، ۴۸۸

- گزارش او از هرات درباره زندانی کردن درویش علی خان بیگلریگی هرات به احمد شاه، ۵۰۲

- محبوس کردن او درویش علی خان هزاره را، ۵۰۵

- گزارش او به احمد شاه درباره شورش طایفه کرد عمارلو سکنه نیشابور و اطاعت نکردن از شاهرخ، ۵۲۲

- انجام ندادن هیچ کاری بدون اجازه پدر، ۵۲۲

- تحمل او حرکات و سکناات وزیر شاه ولی خان را به ملاحظه دستخط پدرش، ۵۳۳

- احضار شدن او به قندهار، ۵۴۵

- فرمان احمد شاه به استقبال تیمور شاه از سوی شاهزاده‌ها و سپهسالاران و سرداران و خوانین هنگام ورودش از هرات، ۵۴۵

- مراسم طوی و عروسی او با دختر عبد الحیب خان، ۵۴۷

- رخصت شدن او دوباره به هرات، ۵۵۱

- همراهی او با پدرش در سفر خراسان، ۵۷۰

- جدا شدن کوکبه او از اردوی احمد شاه از فراه و پیشتر رفتن او به هرات برای استقبال از احمد شاه، ۵۷۰

- حضور او در رکاب احمد شاه در جنگ صد و بیست روزه مشهد و انباشتن کاریزهای آن، ۵۷۴

- رخصت شدن او به بازگشت به هرات، ۵۷۸
- کشتن انزله خان و اسلام خان فرزندان درویش علی خان هزاره بیگلریگی هرات، ۵۷۹
- مأمور کردن او حسن خان عمله‌باشی، محمد خان تایمنی و جعفر خان و درمان خان مغل و ... را به تنبیه پسران درویش علی خان، ۵۸۰
- احضار او از هرات به اشرف البلاد احمد شاهی به سبب شدت بیماری احمد شاه، ۵۸۲
- پیشنهاد امرا و ارکان دولت به او در کشتن درویش علی خان هزاره و پذیرفته شدن این پیشنهاد، ۵۸۴
- ثابت‌قدم ماندن او در اطاعت از پدر و موثر نیفتادن اقوال شاه ولی خان در وی، ۵۸۷
- بازگردانیدن سپاه به هرات در جهت آسایش خاطر شهریان احمد شاهی. تأخیر در مجازات شاه ولی خان، ۵۸۹
- وصایای احمد شاه به او پیش از عزیمت به هرات، ۵۹۰
- برپا داشتن ماتم پدر و چهل شبانه روز طعام و حلوا دادن به مستحقان و ختم قرآن کردن، ۵۹۷
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۵
- پذیرفتن مشورت ملا فیض الله و دیگر ارکان دولت و حرکت از هرات به سوی قندهار ۵۹۸
- تیمور گورکان، ۴۶، ۴۰۷
- تیموریه: فرزندان تیمور گورکان، ۱۹۸
- ثابت خان فوجدار، ۴۳۲
- جالینوس، ۵۶۰
- جان محمد خان: آمدنش با کلانتران و کدخدایان و علمای غزنی به نزد احمد شاه و قبول اطاعت او و تعهد حقوق دیوانی و مال سلطانی، ۷۵
- جان‌نثار خان حاکم و صاحب اختیار مالیات دیره‌غازی خان: موظف شدن او به حفاظت سرهند، ۳۰۷
- جسه کلال، ۴۹۲
- جعفر خان، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۵۲۳
- جعفر خان قوللر آقاسی، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۶
- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
- اعزام او و عبد الله خان قورچی‌باشی برای پاک کردن راه لاهور تا سرهند از اشرار، ۳۰۶
- جعفر خان کرد، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۸۹، ۲۱۵، ۵۲۳
- اعطای منصب صاحب اختیاری اکراد به او از سوی شاه‌رخ، ۱۱۸
- دودلی و وسوسه‌مندی او در بازگشت دوباره به بارگاه شاه‌رخ، ۱۱۸
- اجازه گرفتن او از شاه سلیمان برای رفتن به وطنش، ۱۲۵
- کشته شدن او به دست اسماعیل خان، ۱۴۹
- پاسخ او به درخواست میرزا امین کلانتر واعزه شهر، ۱۶۵
- انتقاد و گلایه او و دیگر سران کرد از رویه اعیان و اعزه شهر مشهد مقدس، ۱۶۶
- راضی شدن او پس از تضرع و التماس اعیان مشهد، ۱۶۶
- بر عهده داشتن مهمات دربار شاه‌رخ با میر علم خان، ۱۸۹

- برنی‌آوردن تقاضای میر علم خان برای کمک و انتقام، ۲۱۵
- استقبال او از میر علم خان به سبب استیصال و کم‌زوری، ۲۱۶
- در محاصره میر علم خان خزیمه. تاب نی‌آوردن او و فرار کردن از خراسان، ۲۱۶
- بازگشت او با قشون بسیار به ارض اقدس (مشهد)، ۲۱۶
- جنگ او با میر علم خان. رفتن میر علم خان به شهر خود و یوسف علی خان به کلات و ورود جعفر خان به شهر، ۲۱۷
- امداد او ابراهیم خان بغایری را، ۲۱۹
- دستگیر شدن او به‌دست میر علم خان خزیمه، ۲۲۰
- رویارویی او و ابراهیم خان کیوانلو با میر علم خان و شکست خوردن آن‌دو، ۲۲۰
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۶
- کور شدن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۰
- آزاد شدن او از قلعه طبس گیلک و آوردنش به مشهد و به دربار احمد شاه و مورد تفقد قرار گرفتن او و برادرش و اقوام او، ۲۳۶
- ملقب شدن تمام ایل زعفرانلو به درانی بامیزی. اجازه برگشتن به خبوشان یافتن آنان. تعهد کردن به انقیاد و اطاعت، ۲۳۶
- امیدوار کردن سرکردگان طوایف اکراد و فرستادن آنان به اتفاق برادرش نقد علی خان به دربار احمد شاه، ۲۳۶
- موافقت نکردن او با درخواست میر علم خان خزیمه برای مراعات حق همسایگی با بغایریان، ۲۳۹
- تفویض شدن منصب وزارت شاهرخ شاه به او، ۲۵۴
- وزیر شاهرخ شاه، ۵۲۲
- گزارش او از سرکشی اکراد نیشابور به تیمور شاه، ۵۲۲
- مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
- جعفر خان متین‌آلو (رک). جعفر خان کرد، ۱۱۶
- جعفر خان وکیل الدوله، ۱۱۲
- جلال الدین اکبر، ۴۸۱
- جم (جمشید)، ۴۱، ۴۳۷
- جمیل الدین خان، ۳۲۳
- فرستاده شدن او به نظامت لاهور از سوی غازی الدین خان، ۲۷۸
- ورود او از شاه جهان‌آباد به لاهور و به‌دست گرفتن زمام امور، ۲۹۸
- صف‌آرایی او در مقابل سرداران سپاه احمد شاهی بر کنار رود لاهور، ۲۹۸
- فرار او با مال و منال از لاهور به شاه جهان‌آباد، ۲۹۹
- جنکو، ۳۸۸
- جنکو (سردار مرهته)، ۳۹۲، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۸۳
- به انقیاد درآوردن و خراج گزار نمودن بسیاری از راجه‌های هندوستان، ۳۸۷
- واگذار کردن او نیابت دوا به را به پسر آدینه بیگ، ۳۸۸
- محاصره نجیب خان روهیله، ۳۸۸

- اطلاع یافتن از حرکت احمد شاه، رها کردن محاصره و از سكرتال رفتن او، ۳۹۰
- فراهم آوردن او دو هزار سوار و بار دوم مقابل شدن با لشكر احمد شاه، ۴۰۶
- خبردار شدن او از كشته شدن دوتا پتیل و خود در جای او قرار گرفتن و به جنگ ادامه دادن، ۴۱۴
- زخمی شدن او و فرار كردنش با افراد و پنهان شدن او و افرادش در جنگل‌های اطراف شاه جهان‌آباد، ۴۱۴
- مدد كردن ملهار او را برای نبرد دوباره با احمد شاه، ۴۲۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۷
- متفق شدن با ملهار و تانکیا، ۴۲۶
- سرگشته كوه بیابان شدن او و ملهار و تانتیا، ۴۳۵
- فرستادن باهو او و ملهار را به سوی شاه جهان‌آباد، ۴۳۸
- كشته شدن او، ۴۷۹
- جنید خان هزاره
- همراهی او با درویش علی خان، ۵۲۴
- هم‌پیمان شدن او با درویش علی خان هزاره، ۵۲۴
- جهانگیر، ۴۸۱
- چراغ خان كرد: همراهی او با خان جان خان در قلع آدینه بیگ، ۳۰۴
- چرته سنگ
- شكست خوردن و فرار كردن او، ۵۰۸
- فسادانگیزی او پس از بازگشت لشكر احمد شاهی، ۵۱۰
- فرار او از میدان جنگ و پناه گرفتن در میان جنگل، ۵۱۱
- فرار او از ترس احمد شاه و رفتن به نزد گوجرسنگ و رفتن او به اتفاق گوجرسنگ به ملتان، ۵۱۳
- محصور كردن بلند خان سدوزی در رهناس، ۵۶۶
- چنگیز خان، ۱۵۵
- حاتم خان شاه سیون: كشته شدن او به دست مخالفان، ۳۵۹
- حاج نواب خان قوللر آقاسی سركار خاصه: تاختن او و تعدادی از خوانین دیگر بر سر سپاه كوبند و كشته شدن كوبند، ۴۵۱
- حاجی بی‌منگ، والی، ۳۰۱
- حاجی جعفر، ۲۳۱، ۲۴۵
- صاحب نسق: فرستادن عیال و اطفال و اثاث البیت به قلعه‌های كوهپایه‌های مشهد، ۱۶۹
- حاجی جمال خان باركزی، ۳۷۸
- حاجی جهان فوفلزی
- مدرس تیمور شاه: عزل او ازین سمت و نصب لالا فیض الله خان برادر قاضی ادريس خان به جای او، ۳۴۷
- عزل او از مدرسی و معلمی تیمور شاه به سبب رابطه عاشقی او در كهن‌سالی با زنی فاحشه در لاهور، ۳۴۷
- فرار او به سبب افشا شدن رابطه‌اش، به قندهار، ۳۴۷
- حاجی حسین درانی بامیزی، خویش نواب اشرف الوزرا: كشته شدن او به فرمان خان خانان، ۱۹۲

حاجی خان

- والی میمنه: آمدن او به دیدار احمد شاه در کابل، ۳۴۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۸

- شکایت و دادخواهی مردم از ظلم و ستم ... او به احمد شاه، ۳۴۹

- دست‌برداری او از ظلم و عداوت پس از ورود عطاء الله خان، ۳۵۰

- بازگشتن او از راه به میمنه، پس از ناتمام ماندن جنگ با ایزباسر، ۳۵۱

- عدم تمکین او از داروغه عدالت، ۴۸۶

حاجی سیف الدین بیات، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۲

- صاحب اختیار نیشابور، ۱۷۱

- تدابیر و حیل‌های او در خفا برای حفظ نیشابور، ۱۷۲

- آمدن او به اردوگاه احمد شاه و آغاز مکر و خدیعت او، ۱۷۳

- پیشنهاد به احمد شاه درباره توقف زمستان در نیشابور و پیغام فرستادن به عباس قلی خان که شهر را خالی نکند، ۱۷۴

- موظف شدن او به توقف در اردوی احمد شاه، ۱۷۴

حاجی عطایی خان درّانی بامیزی، ۴۴۲، ۴۶۹

- تاختن او و تعداد دیگر از خوانین بر سپاه کوبند، ۴۵۱

- مأمور شدن او و حاجی کریم داد خان بامیزی و رسول خان قوللر آقاسی به کمک سرداران، ۴۶۷

- گلوله خوردن او و به شهادت رسیدنش، ۴۶۹

حاجی علی خان مستوفی، ۲۹۴

حاجی کریم داد خان بامیزی، ۴۶۷، ۴۶۹

- عرض بیگی سرکار، ۴۴۲

- تاختن او و تعداد دیگر از خوانین و افراد بر سر کوبند و کشته شدن کوبند، ۴۵۱

- مأمور شدن او و حاجی عطایی خان و رسول خان قوللر آقاسی به کمک سرداران، ۴۶۷

- انتصاب او به محافظت شهر هرات، ۵۷۲

- مأمور شدن او از سوی تیمور شاه به تنبیه پسران درویش علی خان، ۵۸۰

- لنگر انداختن او در سنگر پسر عناب خان و طریق صلح پیمودن با پسران درویش علی خان و خشمگین شدن تیمور شاه، ۵۸۰

حاجی محراب خان درّانی: گزارش و پیغام احمد شاه به معین الملک، ۱۷۷

حاجی میمنه: آمدن او با اعیان بلخ و توابع برای استمداد نزد احمد شاه، ۱۵۴

حاجی نواب خان الیکوزی، ۳۹۷، ۴۲۷، ۴۶۶، ۴۹۴

- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸

- مأمور شدن او و چند تن دیگر برای نصب رایات احمدشاهی در ارض اقدس (مشهد) با شش هزار نفر، ۲۳۴

- مأمور شدن او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته، ۴۱۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۹

- قوللر آقاسی دیوان اعلی: مأمور شدن به تعقیب مرهته، ۴۲۷

- شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱
- حاضر خان، ۵۱۰، ۵۱۶
- حافظ رحمت خان، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۴
- از رؤسای افغان روئیه، ۴۰۵
- سفیر احمد شاه نزد باهو، ۴۳۷
- مراجعت او به دربار احمد شاه پس از ملاقات با باهو، ۴۳۷
- مقاومت او و دندیا خان با وجود فرار افراد، در برابر دشمنان، ۴۶۶
- حبیب الله خان مہمند، ۳۹۷
- حجت خان ضبطیگی، ۳۷۸
- حسن خان الیکوزی، ۴۷۰
- همراهی او با خوانین دیگر در حمله بر افراد کوبند و کشته شدن کوبند، ۴۵۱
- مأمور شدن او از سوی احمد شاه برای کمک و یاری شاه ولی خان وزیر، ۴۷۰
- کشته شدن او به گلوله تفنگ مخالفان در میدان جنگ، ۵۱۰
- برادر میر داد خان الیکوزی: تزویج شاهزاده شهاب با دختر او، ۵۸۱
- حسن خان بارکزی
- عمله‌باشی: سخنان او درباره نسب شاه ولی خان وزیر، ۵۳۲
- مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
- حسن خان: تحریک او مردم نیشابور را بر مقاومت و بستن دروازه‌های آن شهر، ۲۵۷
- حسن علی خان افشار بیگلریگی: فرستاده شدن او با فوجی به مقابله با افواج احمد شاهی در حوالی هرات، ۱۴۲
- حسن علی خان معیر الممالک: خزانه‌دار خزانه‌های نادری از سوی علی قلی خان، ۱۰۵
- حسن میرزا
- برادر ابراهیم خان زندانی در ارگ مشهد، ۱۱۵
- فرستاده شدن او و برادرش رحیم میرزا به کردستان تا گروگان در دست گردان باشند، ۱۶۰
- گروگان بودن او در دست جعفر خان کرد، ۱۶۱
- حسین بیگ: برادر کوچک‌تر ابراهیم خان، ۱۰۹
- حسین میرزا: برادر ابراهیم خان زندانی در ارگ مشهد، ۱۱۵
- حمزه خان، خواجه‌سرا: از قوم بلیارس، اعطای رتبه سرکردگی غلامان خاصه به او، ۲۶۸
- خان جان خان، ۹۷، ۱۸۱، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۵۸، ۴۶۹، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۶۴
- اعزام او به سوی پنجاب، ۱۷۶
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۰
- مأموریت او برای پاکسازی قلعه لاهور از مخالفان، ۱۸۵
- سردار کل هندوستان: تقدیم پیشکش‌ها و مال خزانه کشمیر به احمد شاه، ۲۲۲
- گرفتن مالیات پیشاور و اتک و دیره‌جات به اجاره احمد شاه، ۲۲۲

- سردار ممالک موضوعه هندوستان: تفقد و نوازش احمد شاه در حق او، ۲۶۷
 - سردار سپاه احمد شاه: مأمور شدن او به سرکوب گردنکشان ممالک ترکستان، ۲۸۳
 - مأمور شدن او به سرکوب طاغیان قطغان، ۲۸۴
 - رسیدن خبر فتوحات او در ترکستان به سمع احمد شاه در کابل، ۲۹۳
 - فرستادن فتحنامه با پنجاه هزار گوسفند، ۲۹۳
 - پیوستن او با پنجهزار قشون و مضراب‌بی و پسر حاجی منگ و رؤسای ترکستان به اردوی احمد شاهی در پیشاور، ۳۰۱
 - مأمور شدن او برای برداشتن خار آدینه بیگ از سر راه، ۳۰۴
 - مأموریت او به سرهند برای تسکین دلهای مردمان آن ناحیه و مطیع و منقاد شدن آنان، ۳۰۷
 - مأمور شدن او به حرکت به سوی شاه جهان‌آباد و از پیش برداشتن سپاه کرنال، ۳۰۷
 - رسیدن او و شاه پسند خان با قشون به کرنال. رویارو شدن با افواج دشمن و شکست دادن آنها، ۳۱۳
 - گذشتن او از آب جمنا و رسیدن به شاه دره و پترگنج، ۳۱۷
 - مأمور شدن او به قتل واسر سورجمل جات و قشون او، ۳۳۶
 - ویران کردن بت‌خانه‌های کهن، ۳۳۸
 - منصوب شدن او به رتبه وزارت تیمور شاه در لاهور، ۳۴۵
 - رفتن او به جلال‌آباد و پیوستن به مراد خان. نفاق ورزیدن سرکردگان با او و افزونی سپاه مخالف. مصلحت ندیدن جنگ، ۳۵۷
 - مصلحت ندیدن او ماندن تیمور شاه را در لاهور به دلیل کثرت سپاه مخالفان، ۳۵۸
 - آرام کردن تیمور شاه پس از شکست غازیان و با جنگ و گریز او را به پیشاور رسانیدن، ۳۵۹
 - وزیر تیمور شاه، ۳۷۳
 - اعزام او و چند تن از سرکردگان به کمک شاه ولی خان وزیر، ۳۷۷
 - وزیر، ۳۷۸
 - وهنی که دو سال پیش برای او در لاهور پیش آمد. مخالفان را در هند حربی تر کرده بود، ۳۹۱
 - اشاره به شکست او در دو سال پیش، ۳۹۴
 - وزیر، ۳۹۷
 - مأموریت او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته فراری، ۴۱۶
 - مأمور شدن او به جنگ با کوبند مرهته، ۴۳۴
 - مأمور شدن او به یاری کردن شجاع الدوله و نجیب الدوله، ۴۶۷
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۱
- مأمور شدن او به سرکوبی فساداندیشان کفره، ۵۱۵
 - اعزام او با قشونهای قزلباشیه مراد خان و دسته جوانشیر و سپاه بردزانی و پیشاوری به سرکوب کفره ضلالت‌شعار، ۵۱۵
 - غافلگیر شدن او و سپاهیان، فرار افواج و پراکندگی و غارت شدن اموال، ۵۱۸
 - فرار او با تعدادی محدود از افرادش به سوی پیشاور، ۵۱۹
 - آمدن او به استقبال احمد شاه از پیشاور، ۵۱۹
 - پوزش‌خواهی او بابت شکست و غفلتش از احمد شاه و مورد قبول واقع شدن، ۵۱۹

- مأمور شدن او به جمع‌آوری مالیات و فراهم آوردن سپاه قندوز و امام و بقلان و بلخ و بدخشان، ...، ۵۵۰
- پیوستن او با سپاه ازبک به موکب احمد شاه در حسن ابدال، ۵۵۲
- پرکاه کردن پوست دوازده هزار سر و بار کردن بر عراده‌ها و فرستادن به درگاه احمد شاه، ۵۵۳
- مأمور شدن او و ضابطه خان به تنبیه و تأدیب متمردان، ۵۵۳
- رفتن او به دستور احمد شاه به پیشاور و بنگشات برای گردآوری سپاه و مالیات، ۵۶۳
- پیوستن او در پیشاور به احمد شاه پس از انجام مأموریت، ۵۶۴
- انتصاب او به صوبه‌داری دیره‌جات، ۵۶۵
- سردار صوبه‌دار ولایت دیره‌جات: طلب کردن احمد شاه او و نصیر خان حاکم بلوچستان را، ۵۶۹
- سردار سرداران: مأموریت او و نصیر خان حاکم بلوچستان برای تنبیه علی مردان خان زنگویی، ۵۷۵
- مأمور شدن او و تعدادی از سران به همراهی با شاهزاده سکندر در پیشاور، ۵۹۰
- خان خانان، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۰۴، ۲۱۲
- برادرزاده احمد شاه، منصوب کردن او به حکومت قندهار، ۱۴۰
- شورش او در قندهار و زندانی کردن شهزاده تیمور و حرم احمد شاه، ۱۹۲
- نوشتن نامه به حکام و تشویق آنان به طرفداری خود، ۱۹۲
- رابطه پنهانی او با مستوفی الممالک بوستان خان درانی فوفلزی طراح کودتا علیه احمد شاه، ۱۹۳
- سخن او با شاه هند و منصرف کردن او از ارسال توپخانه، ۲۰۷
- پیشنهاد او به پادشاه هند برای خارج کردن مرهته از اطراف دار الخلافه، ۲۱۱
- بردن مادر پادشاه به دار الخلافه در حال جنگ و گریز با مرهته، ۲۱۲
- متحیر ماندن او از رفتن بی‌خبر شاه، ۲۱۲
- شورش او در قندهار و تأثیرات آن، ۲۱۸
- خان علوم: پسندیدن او شیوه نگارش محمود حسینی را، ۴۵
- خدا بخش خان نخی: نصب کردن او به کلانتری قاین، ۲۲۴
- خدایار: پسر شاه‌نواز خان صوبه‌دار سند، ۲۱۸
- خرم خان رکیب‌دار، ۳۲۹
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۲
- خضر خان
- رفتن او و چند تن دیگر از سرکردگان برای حفاظت شهر احمد شاهی و توقف در شورابک، ۳۶۵
- شرکت او در گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه، ۳۶۸
- خلف محمد خان بخشی: از درباریان معین الملک در لاهور، ۱۷۷
- خلیفه خان عرض‌بیگی: فرستاده شدن او به ملازمت شاهزاده پرویز به کابل، ۵۸۲
- خلیل خان میش‌مست
- حاکم اولکای ترشیز: مأمور شدن او و چند تن دیگر برای پیشتر رفتن به ارض اقدس (مشهد) و نصب رایات احمد شاهی، ۲۳۴
- مأموریت او و سرداران دیگر به محاصره نیشابور، ۲۵۲

- خواجه ربیع الدین خثیم، ۱۶۳
- خواجه عبد الله خان ناظم لاهور، ۲۹۵
- خواجه موسی، ۴۸۵
- خواجه میرزای نایب ناظم لاهور، ۲۹۵
- خوشحال خان بامیزی، ۳۷۸
- داد خان
- مأمور شدن او به تعقیب و تنبیه چرته‌سنگ، ۵۱۱
- به دام افتادن او در میان جنگل و به شهادت رسیدن او، ۵۱۲
- دارا، ۴۶، ۵۲۱
- داراب: برادر کوچک مضراب‌بی، ۲۹۳
- داراب (شاهزاده)
- فرزند احمد شاه، ۵۴۵
- همراه بودن او و شاهزاده‌های دیگر در سفر خراسان با احمد شاه، ۵۷۰
- همراه بودن او با پدرش احمد شاه در رفتن به کوه طوبا، ۵۹۱
- استقبال او و شاهزاده‌های دیگر از جنازه پدر، ۵۹۵
- داماجی، صوبه دار گجرات، ۴۵۸
- کشته شدن او در جنگ، ۴۷۹
- دانش خان
- زنبورکچی باشی، ۴۵۷
- خواجه‌سرا، شهنگچی باشی و حاکم پشاور: اعزام شدن او چند تن دیگر به کمک بلند خان به رهتاس، ۵۶۶
- شهنگچی باشی، ۵۸۰
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۳
- عزل او بوسیله شریف تکلو، ۵۸۰
- دانیال خواجه، ۴۸۵
- فرستاده شدن او به درون قلعه آقچه از سوی سپهسالار عطاء الله خان، ۴۸۵
- عدم توفیق او در برابر موسی خواجه، ۴۸۵
- درمان خان مغل: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
- درویش بنگشی: فرار مریدانش و دستگیری او و معدوم شدن بوسیله قشونهای قندهاری و کابلی، ۵۵۸
- درویش صابر، ۷۴، ۸۴
- پیش‌گویی او درباره به پادشاهی رسیدن احمد شاه قبل از کشته شدن نادر شاه افشار، ۵۹
- گذاشتن گیاه سبز بر گوشه کلاه احمد شاه و فاتحه و خطبه به نام احمد شاه خواندن او، ۵۹
- آوردن او کدو، محبت و مانو را گردن بسته و سپردن به احمد شاه، ۷۲
- درویش علی خان، ۵۰۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۱

- انتصاب او از سوی احمد شاه به منصب ربط و ضبط و مالیات هرات، پس از فتح آن شهر، ۱۶۱
- اتفاق کردن او با انزل خان سردار هرات و به یاری اسماعیل خان رفتن و میر علم خان را شکست دادن، ۱۸۹
- مأذون نبودن او و انزال خان سردار، به تعقیب میر علم خان و دست از تعقیب کشیدن، ۲۱۵
- شرح مخالفت‌های او با سرداران و عمال هرات، ۴۸۸
- بیگلربیگی هرات، ۵۰۲
- ناسازگاری او با سرداران هرات، ۵۰۲
- گردآوری طایفه‌های هزاره و اویماق را و آمدن و نشستن در کرخ، ۵۰۲
- اطلاع او از ورود شاه پسند خان، و فرار او به مرو شاه جهان با طوایف هزاره و اویماق، ۵۰۳
- توسل جستن او به احمد شاه و شکایت از انزله خان، ۵۰۳
- نامه نوشتن او به شاه ولی خان و از او طلب حمایت کردن، ۵۰۴
- انتصاب مجدد او به بیگلربیگی هرات، ۵۰۴
- بازگشت او و طوایف هزاره و اویماق به هرات، ۵۰۴
- آغاز ناسازگاری او با شاه بیگ خان، ۵۰۴
- موافقت ظاهری او با تیمور شاه، ۵۰۵
- بیگلربیگی هرات: دستور یافتن او برای رفتن به خراسان جهت یاری شاهرخ شاه، ۵۲۳
- فرمان احمد شاه به او و نور محمد خان خوگیانی برای یاری شاهرخ شاه، ۵۲۳
- دوباره علم طغیان افراشتن او، ۵۲۴
- بیم و هراس او از رفتن به قندهار، ۵۲۴
- تعلل و تأنی او در آمدن به درگاه احمد شاه، ۵۲۷
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۴
- رابطه او با شاه ولی خان وزیر، ۵۲۷
- آمدن او با شاه ولی خان وزیر به هرات و به دربار تیمور شاه، ۵۲۷
- تأثیر تحریکات شاه ولی خان در عصیان‌های او؟، ۵۳۱
- بردن احمد شاه او را با خود به مشهد به طریق نظربند و سپردن او در بازگشت به تیمور شاه، ۵۷۹
- کشته شدن او به فرمان تیمور شاه، ۵۸۴
- زندانی در محبس هرات، ۵۸۴
- دلاور خان بریجی: گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن از خوانین، ۳۶۸
- دلدار خان چرخچی‌باشی: مأمور شدن او به تنبیه سرکشان، ۵۷۲
- دلک خان، ۵۰۹
- به شهادت رسیدن او و سید رحمت خان در شیخون مخالفان، ۵۰۹
- دلیل خان
- فرستاده شدن او و چند تن دیگر از سرکردگان برای حفاظت شهر احمدشاهی و دستور توقف در شورابک، ۳۶۵
- شرکت او در گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه با خوانین دیگر، ۳۶۸

دندیا خان روهیله، ۴۰۵، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۴

دوتا پتیل

- به قتل آمدن او در جنگ با سپاه اردوی احمد شاهی، ۴۰۶

- سرعسکر مرهته: کشته شدن او در میدان جنگ، ۴۱۴

دوست محمد خان بریجی

- فرستاده شدن او با چند تن دیگر برای صیانت حوالی و حواشی شهر احمد شاهی و مأمور شدن به توقف در شورابک، ۳۶۵

- گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸

دوست محمد خان چهچه: قوش چی نصر الله میرزا، سر راه گرفتن ولی نعمت‌هایش نصر الله میرزا و امام قلی میرزا و دستگیر کردن

آنان، ۱۰۳

دولت خان شادلو: از سران چشمک‌زک، ائتلاف مخفی او با یوسف علی خان، ۱۴۶

دیان (شاهزاده): فوت او به مرگ طبیعی در قندهار و رسیدن خبر آن در پیشاور به احمد شاه، ۳۰۰

ذاکر، ۳۶۹

ذو الفقار خان

- فرزند ارشد زمان خان که پس از او به جای پدر نشست و بزرگ و مهتر قبیله شد و در هرات استقرار و اقتدار یافت، ۵۰

- برادر احمد شاه، ۱۳۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۵

راجہ اسیری سنگه، ۹۱، ۹۵

- ولدجی سنگه: سردار قشون راجپوتیه، ۸۳

راجہ بهیوب چند: از متحدان آدینه بیگ، ۳۵۶

راجہ جمون

- سرکشیدن او از انقیاد احمد شاه و نپرداختن مالیات و سورات لشکر، ۳۰۵

- مأمور شدن چند تن از سران لشکر به تنبیه و تأدیب او، ۳۰۶ تاریخ احمدشاهی ۶۶۵.۷ فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط

به آن ص: ۶۳۷

بیدار شدن او و به عذر به درگاه احمد شاه آمدن، ۳۰۶

راجہ جی نگر، ۴۲۵

راجہ سلامت رای حکیم: طیب و حکیم هندی احمد شاه، ۵۶۰

راجہ مادھو سنگه: گزارش او به احمد شاه از تحرکات مرهته برای آمادگی جنگ، ۴۲۴

راجہ‌های ریگستان، ۲۱۸

راگھو، ۳۸۶

- سرکرده مرهته، ۳۵۶

- بازگشت او پس از رفتن تیمور به لاهور و غارت آن شهر، ۳۶۰

ربیع الدین خثیم، ۵۷۲

رحیم خان بخارایی: اتالیق ترکستان، چشم‌پوشی او از حقوق نمک شاه ابو الفیض خان، ۱۵۵

رحیم خان لشکرنویس، سردار قشون کاکری: شهادت او در میدان جنگ، ۵۴۴

رحیم داد خان بارکزی، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۹۴

- شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

- مأمور شدن او و عده‌ای دیگر از امیران و امیرزادگان به همراهی با شاهزاده سکندر در پیشاور، ۵۹۰

رحیم داد خان، برادر رحیم خان لشکرنویس: عطا شدن منصب لشکرنویسی به او پس از شهادت برادرش، ۵۴۴

رحیم میرزا، ۱۱۱

- برادر ابراهیم خان، اعزام او و محمد حسن خان قاجار به سوی استرآباد با سی هزار سوار از سوی برادرش ابراهیم خان، ۱۱۱

- برادر علی شاه، فرستاده شدن او به کردستان به نیت در دست داشتن گروگان از خانواده سلطنت، ۱۶۰

- گروگان بودن در دست جعفر خان کرد، ۱۶۱

- دستگیری او و برادرش حسن میرزا، برادران علی شاه بوسیله نیروهای احمد شاه در قلعه گناباد، ۱۶۶

رستم، ۴۶

رستم خان بلوچ: کشته شدن او در جنگ با کاکری‌ها، ۳۶۳

رستم خان گرجی: نایب الایاله و قلعه‌دار ارگ مشهد، ۱۴۹

رستم دستان، ۴۶، ۷۲، ۸۹، ۹۴، ۱۶۲، ۱۹۰، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۸، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۹۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۶

۴۰۴، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۶، ۵۱۷، ۵۳۷

رسول بیگ میر آخورباشی، ۱۲۲

رسول خان درانی قوللر آقاسی، ۴۶۷

رضا قلی خان

- سفیر عالم گیر پادشاه هند، ۲۲۲

- ایلچی، ۳۰۸

- فرستادن او و قلندر خان بعد از دو ماه، ۳۰۹

رضا قلی میرزا، ۱۰۴

- ولیعهد نادر، کور شدن او به فرمان پدر به توهّم توطئه دو سال پیش در بیشه مازندران، ۵۲

روشندل خان ایچکزی، برادر برخوردار خان: کشته شدن او به دست خان خانان، ۱۹۳

زال خان جلایر: گریختن او از نیشابور، رفتن به کلات، کشتن ابو طالب خان عرب به جرم خیانت و بی وفایی، ۲۲۱

زکریا خان: حاکم لاهور از سوی پادشاه هند، ۸۲

زلی خان

- قوریساول باشی: رسیدن او و عبد الصمد خان به یک فرسخی لاهور، ۲۹۸

- تدبیر او و عبد الصمد خان برای گذشتن از دریای لاهور، ۲۹۹

زنگی خان جارچی باشی، ۴۱۰

زین خان

- گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن از خوانین، ۳۶۸

- عریضه او به احمد شاه درباره فسادانگیزی آلاجات در نواحی سرهند، ۴۹۲
- سپردن شدن آلاجات و زن و فرزند او به دست زین خان، ۵۰۱
- صوبه دار سرهند: جنگ کفره با او پس از رفتن احمد شاه از لاهور به کابل، ۵۱۵
- کشته شدن او در سرهند، ۵۲۰
- کشته شدن او در جنگ به دست سیک‌ها، ۵۳۵
- زین خان مهمند، بخشی دوم سرکار، ۴۴۲
- زین خان وردک
- رفتن او و چند تن دیگر از سرکردگان برای حفاظت شهر احمد شاهی و مأمور به توقف شدن در شورابک، ۳۶۵
- مشارکت او در مدافعه نصیر خان بلوچ، ۳۶۸
- زینل بیگ پیش خدمت: فرستادن تیمور شاه او و آقاسی خان را به هرات برای کشتن درویش علی خان هزاره، ۵۸۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۷
- سادات خان بخشی: از رجال لشکری محمد شاه پادشاه هندوستان، ۸۳
- سارو خان: کشته شدن او و برادرش به دست ابراهیم خان، ۱۰۹
- سام نریمان، ۳۱۹، ۳۸۷، ۴۳۶
- ستان خان مستوفی الممالک: نامه نوشتن پنهانی او به خان خانان و مقرب خان متضمن اغوای آنها و آماده بودن آنان برای انجام کودتا، ۱۹۳
- سدو، جد احمد شاه درّانی، ۵۳۲
- سرافراز خان
- فرستادن تیمور شاه او را با نیروهای ختک و اتک به کمک مراد خان، ۳۵۶
- پشت کردن او به پیکار به علت نداشتن رابطه خوب با مراد خان، ۳۵۶
- حاکم اتک: انتصاب او به سرداری شاهزاده اسکندر، ۵۶۴
- رابطه او با سیک‌ها و مجال فرار از رهناس، ۵۶۶
- سعادت خان آفریدی: مأمور بودن او و موسی خان بلوچ از سوی غازی الدین خان وزیر به حفاظت قلعه شاه جهان آباد، ۴۱۸
- سعادت خان منشی باشی، ۲۸۷
- مشارکت او با منجمان برای تعیین ساعت مبارک جهت آغاز بنای شهر احمد شاهی، ۲۷۲
- نامه‌ای که او به دستور احمد شاه به پادشاه هند نوشت، ۲۸۷
- نامه‌های اساسی احمد شاه به انشای اوست، ۳۱۲
- نوشته شدن عهدنامه عالم گیر به قلم او، ۳۲۹
- سعد الله خان: از رؤسای افغان روئیه، ۴۰۵
- سعد ذابیح، ۴۵۹
- سکندر (شاهزاده)، ۵۶۴
- فرزند احمد شاه، ۵۴۵
- همراه بودن او با احمد شاه در سفر خراسان، ۵۷۰

- اعزام او با بیست هزار نفر از غازیان به پیشاور، ۵۹۰

سکندر (مقدونی)، ۴۱، ۴۶، ۳۳۸

سکّه جیون، ۲۹۵، ۲۹۸، ۵۰۶

- رایت طغیان افراشتن در کشمیر و موافقت و مرافقت غازی الدین خان با وی، ۲۷۸

- پراکنده شدن افراد او، ۲۹۸

- منصوب بودن او از سوی احمد شاه به نیابت صوبه‌داری کشمیر و صاحب کار بلده کشمیر، ۵۰۶

سلطان شاه، والی بدخشان، ۵۶۲

سلیمان خان درّانی، ۳۹۶، ۴۲۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۸

سلیمان خان کیانی

- بودن او در دربار احمد شاه، منصوب شدن او به حکومت قاین، ۲۲۳

- حاکم سیستان: اصل او به پادشاهان کیانی می‌رسیده است. به همسری درآوردن دختر او برای احمد شاه، ۲۶۸

سلیمان (شاهزاده)، ۱۲۶، ۱۴۵، ۲۹۰

- دستور توقف او در شهر قندهار در غیبت پدرش احمد شاه، ۲۲۲

- فرزند احمد شاه، ۵۴۵

- گرفتن دختر شاه ولی خان برای او، ۵۵۰

- دستگیر کردن او میر خوش خان را و به یاسا رساندن او. کشتن او طبق فرمان پدرش، ۵۵۷

- آمدن او به موجب فرمان احمد شاه از اشرف البلاد احمد شاهی به دیدار پدر در کابل و چهاریکار، ۵۶۲

- مأمور شدن او به توقف در احمد شاهی، ۵۹۱

- جلوس او به جای پدر، ۵۹۴

- پذیرفتن او مشورت‌های شاه ولی خان را و به تخت پدر نشستن و سکه و خطبه به نام خود جاری کردن، ۵۹۴

- استقبال او از جنازه پدر با شهزاده‌های دیگر، ۵۹۵

- اعلام ارتحال پدر و بر تخت نشستن خود به تیمور شاه، ۵۹۶

سلیمان میرزا

- میرزا سید محمد: هراس او از سلامت ماندن شاه‌رخ، ۱۲۲

- مشورت او با میر علم خان و جعفر خان و دیگری رؤسای اتراک و اکراد در کار شاه‌رخ. و توافق کردن بر سر کور کردن شاه‌رخ،

۱۲۳

سلیمان (نبی)، ۴۱

سلیم خان افشار: مغلوب شدن او از سوی ابراهیم خان، ۱۰۷

سلیم خان ناظر، ۱۲۴

سلیم طلای یوزباشی شاندریزی: تسلیم شدن او و جبران قصور و انجام دستور. معزز شدن او به لقب ارجمند خانی و حکومت

کوهپایه، ۲۳۵

سنجر (شاهزاده)

- فرزند احمد شاه، ۵۴۵
- سنجری، ۵۸، ۱۴۱
- سورجمل جات، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۳۶، ۳۴۳
- مشاور ابو المنصور خان در جنگ با پادشاه هند. جدا شدن و رفتن او به سوی قلعه خود، ۲۰۱
- برانگیختن خان خانان او را برقراری صلح میان پادشاه هند و ابو المنصور خان، ۲۰۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۹
- تصرف کردن او قلعه ثابت خان را، ۴۳۲
- ملاقات ملهار و جنکو با غازی الدین خان و سورجمل و تجدید پیمان، ۴۳۸
- سهراب، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۴۳۶
- غلام خاص و محرم و معتمد علی شاه، ۱۰۳
- مأمور شدن از سوی علی شاه، برادرزاده نادر شاه برای دستگیر کردن نصر الله میرزا و امام قلی میرزا و دیگر اولاد و احفاد نادر شاه، ۱۰۳
- غلام خاص علی قلی خان. خزانه دار شدن او بر خزاین بی حد و حساب نادری، ۱۰۵
- اهل عراق بود، ۱۰۵
- سهرابی
- سردسته شورشیان قطغان، ۲۸۳
- درگذشت او پیش از ورود خان جان خان، ۲۹۳
- سید جمال الدین خان
- از سرداران معین الملک، ۱۷۶، ۱۸۳
- سید درگاهی کابلی
- مسئول رتق و فتق مهمات کابل و ضابط خراجات جزو و کل کابل، ۹۷
- استقبال او از احمد شاه درانی، ۹۷
- سید رحمت خان توخی، ۴۰۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۱۰، ۵۱۲
- مأمور شدن او به تنبیه چرته سنگ، ۵۰۸
- بی احتیاطی او و شیخون بردن مخالفان بر او، ۵۰۹
- به شهادت رسیدن او و دلک خان در شیخون مخالفان، ۵۰۹
- سید صلابت خان
- ملقب به نانابابا، وکیل السلطنه پادشاه هند، ۱۹۵
- عدم تحمل او کارهای جاوید خان و نواب قدسیه را و قدم کشیدن از آمدوشد به دربار، ۱۹۵
- سید علی اصغر: از سرکردگان سپاه ابو المنصور خان که لقب فرع اکبر داشت، ۲۰۰
- سید محمد: (شاه سلیمان)، ۱۳۵
- سیف الدین خان، ۲۱۳
- سیف الدین محمد خان: از سرداران معین الملک، ۱۸۳

شاه ابو الفیض خان: پادشاه ترکستان، کشته شدن او به دست رحیم خان بخارایی، ۱۵۵
 شاه بیگ خان ایشک آقاسی: ملازمت او و جمعی دیگر از نام‌داران با شاهزاده پرویز در کابل، ۵۸۲
 شاه بیگ خان فوفلزی: منصوب شدن او به سرداری هرات به جای انزله خان، ۵۰۴
 شاه پسند خان میر آخورباشی، ۲۶۱، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۷۱
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۰

- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
- ورود او از هرات به لشکرگاه احمد شاه، ۲۲۴
- سردار عساکر خراسان، ۲۳۷
- مأمور شدن او به دستگیری میر علم خان خزیمه. محصور کردن شهر سبزوار و بستن راه آمدوشد، ۲۳۷
- مأمور شدن او برای گردآوری غله و سورات عساکر، ۲۵۵
- برخورد او با افراد محمد حسن خان قاجار و شکست خوردن او. آمدنش به سبزوار و آگاه شدن احمد شاه بر آن واقعه، ۲۵۷
- موظف شدن او به همراهی با خان جان خان برای برداشتن سپاه کرنال و رفتن به شاه جهان آباد، ۳۰۷
- ورود او به پترگنج و آغاز دشمن‌گذاری، ۳۱۷
- شکست دادن سپاه دشمن، ۳۱۸
- جنگ او با نصیر خان بلوچ و هزیمت شدن نصیر خان، ۳۶۹
- حمله او با توپخانه از سوی جنوب به قلعه قلات، ۳۷۲
- تقاضای مجدد کمک از احمد شاه و فرستادن نیروهای بیشتر به مدد او، ۴۰۰
- منهزم کردن او جماعت کفار را با یاری الله یار خان و صمد خان، ۴۰۱
- فرستاده شدن او به یاری شاه ولی خان وزیر، ۴۴۹
- مأمور شدن او به قراولی در پیش سپاه، ۴۹۴
- قراول بیگی: دستور احمد شاه به بازگشت او به بارگاه و تعقیب نکردن دشمنان، ۵۰۰
- شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱
- شاه جهان، ۴۸۱

شاه دل جان درانی بامیزی کشک‌چی‌باشی، ۱۷۳
 شاهرخ شاه، ۴۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱،
 ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۷، ۵۷۸
 - اسیر شدن او به دست دوست محمد چهچه قوشچی نصر الله میرزا، ۱۰۳
 - از طرف مادر نسبش به شاه سلطان حسین صفوی می‌رسید، ۱۰۴
 - نشستن او بر تخت فرمانروایی، ۱۰۹
 - نبرد او با رحیم میرزا و محمد حسن خان قاجار در نواحی استرآباد. و شکست دادن رحیم میرزا و محمد حسن خان و افراد آنان،

- عزم جزم او برای رفتن به عراق علیه مخالفت امرا و رؤسای خراسان و ...، ۱۱۳
 - آمدن حکام و عمال اطراف و اکناف به دفاتر محاسبات به دربار شاهرخ، ۱۱۷

- فرستادن تاج و کلاه شاهی پیش محمد حسین خان کرد زعفرانلو و حاجی سیف الدین بیات، ۱۲۲ تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۱
- در اعتماد کردن به اقوام همان شیوه پدرش را پیش گرفت و به افغانها بیشتر از اقوام دیگر اعتماد می کرد، ۱۳۰
- نامه نوشتن او به سرکردگان افغان که در اصفهان بودند و آنان را به حضور خواستن و امیدوار گردانیدن، ۱۳۰
- توجه و شفقت احمد شاه در حق او و مستقل بودن او در امر مملکت و پادشاهی، ۱۳۴
- توقف او در قلعه رود و استمالت از میر علم خان خزیمه، ۱۴۷
- مخالفت اسماعیل خان خوافی با وی، ۱۴۹
- ازهم پاشیدن سلک جمعیت او، ۱۵۶
- شایع شدن خبر فتح هرات و اعزام انزله خان با افواج به خواف در سپاه شاهرخ و حدوث تفرقه در سپاه او، ۱۵۸
- پراکند شدن بقیه سپاه او و ماندن غلامان خانه زاد صفوی و عمله در خانه و جماعت جلایر با او، ۱۵۸
- ممانعت و مخالفت مردم قلعه تربت حیدریه با او و تیراندازی به عمله پیش خانه و غارت اموال شاهرخ، ۱۵۹
- درهم افتادن قشونهای شاهرخ برای غارت اموال خزانه و یکدیگر در حوالی تربت حیدریه، ۱۵۹
- التجای او به احمد شاه ...، ۲۴۰
- وارد کردن شاهرخ با اعزاز و اکرام تمام به اردوی احمد شاه مأمور شدن محمد تقی خان شیرازی به مهمانداری او، ۲۴۶
- توقف سه روزه او در اردوی احمد شاه. بازگشت او و اعیان شهر با خلعت ها و نواخت ها، ۲۴۶
- طلب کردن او میرزا امین را و سرزنش و ملامت او و وادار کردنش به رفتن به دربار احمد شاه، ۲۴۶
- شنیدن خبر تفویض سلطنت به او از سوی احمد شاه و منتظر ماندن او، ۲۵۳
- تقاضای او از احمد شاه برای ماندن محمود خان قوللر آقاسی در دربار او، ۵۰۱
- تن در دادن به تحصن به سبب اعمال فرزندش نصر الله میرزا، ۵۷۲
- فرستادن نصر الله میرزا شاهرخ شاه پدرش را به درگاه احمد شاه جهت عفو بخشیدن او، ۵۷۶
- ترس و بیم او از آمدن به اردوی احمد شاهی و فرستادن میرزا مومن جاجرمی را نزد احمد شاه جهت کسب امان و اطمینان، ۵۷۶
- تقاضای عفو گناهان پسرش از احمد شاه و پذیرفته شدن، ۵۷۷
- تقاضای تزویج دختر با تیمور شاه و پذیرفته شدن آن تقاضا، ۵۷۸
- شاهرخ میرزا، ۱۰۳
- شاهزاده خان، ۸۶
- شاه سلیمان: رخصت کردن او محمد حسن خان قاجار و سرداران اکراد و اتراک را به سوی اوطانشان، ۱۲۴
- شاه مردان، ۳۷۵، ۳۷۸
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۲
- شاه نظر سلطان پسر حاجی خان: فرستادن او نزد نواب خان سردار، ۴۸۷
- شاه نواز خان، ۸۵، ۸۶
- پسر زکریا خان، اقدام او به دستگیری یحیی خان برادر کلانش که از سوی پادشاه هند به حکومت لاهور منصوب گشته بود، ۸۲
- عزل برادر از حکومت لاهور و خود حکومت را در دست گرفتن و آغاز بلند پروازی ها، ۸۲
- در هوس پادشاهی، ۸۳

- روابط او با رعایای مالدار و مردم فال‌گذار لاهور، ۸۴
- ساختن برج مژمن در خانه برای خود و خیمه‌های سرخ ملوکانه، ۸۴
- صوبه‌دار سند: امتناع او از دادن مالیات به عوامل احمد شاهی، ۲۱۸
- ارتباط سرکشی او و امتناع از دادن مالیات با اقدام خان خانان، ۲۱۸
- اطلاع یافتن او از حرکت احمد شاه به سوی سند و فرار کردنش و رفتن به سوی راجه‌های ریگستان، ۲۱۸
- شاه ولی خان درّانی بامیزی، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۸۲
- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
- اشرف الوزراء دربار احمد شاه، ۱۳۱
- کشکچی‌باشی، ۱۷۴
- فرستادن احمد شاه او را با امیر خان میش مست برای فتح سبزوار، ۱۷۴
- کشکچی‌باشی دیوان اعلی، ۲۲۷
- نصب او به رتبه دیوان اعلی، ۲۶۵
- رفتن او پیشتر برای انتخاب جای مناسب برای فرود آمدن اردوی احمد شاه، متصل شاه جهان‌آباد، ۳۲۰
- نامه فرستادن او به غازی الدین خان و خواستار ملاقات شدن، ۳۲۰
- دستور خواستن او از احمد شاه برای دیدار با غازی الدین خان در شاه جهان‌آباد، ۳۲۰
- احمد شاه ملاقات را پذیرفت وی دل به داخل شهر رفتن را نه و دستور داد تا این ملاقات در جایی نزدیک شهر انجام شود، ۳۲۱
- تدبیر او برای دستگیری غازی الدین خان وزیر، ۳۲۱
- ملاقات او با غازی الدین خان. ترغیب شاه ولی خان غازی الدین خان را به سعادت حضور یافتن و بهانه آوردن او، ۳۲۱
- تعجب او از چهار زرعی مستعمل در خلعت تیمور شاه و پاسخ احمد شاه به وی درین باب، ۳۳۲
- سپردن ضلع غربی قلعه قلات به او، ۳۷۲
- یورش بردن او به سنگر غربی بلوچ‌ها و تصرف کردن آن‌ها، ۳۷۳
- حمله شبانه او به سنگرهای بالای کوه بلوچ‌ها، ۳۷۳
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۳
- شیخون بلوچ‌ها بر سنگر او و منهزم شدن آن‌ها، ۳۷۷
- مأمور شدن او به تصرف برج سنگر در کوه شاه‌مردان، ۳۷۸
- عبور او با بنه از دریا به دستور احمد شاه، ۴۰۰
- توفیق او در گذراندن بنه لشکر به سلامت از دریا، ۴۰۱
- مأمور شدن او به محاصره قلعه ثابت خان، ۴۳۲
- دستور احمد شاه برای بازگشت او به اردوگاه و تعقیب نکردن دشمنان، ۵۰۰
- وساطت او در باب درویش علی خان و اجازه بازگشت یافتن او و طوایف هزاره و اویماق به یورت قدیم خود در هرات، ۵۰۴
- گزارش احوال درویش علی خان به حضور احمد شاه و خواستار عزل انزله خان شدن او، ۵۰۴
- داعیه‌ای که او مکنون خاطر داشت، ۵۰۴
- شفاعت او نزد احمد شاه و گرفتن فرمان رهایی درویش علی خان از زندان، ۵۰۵

- مورد عتاب قرار گرفتن او به سبب طغیان مجدد درویش علی خان، ۵۲۵
- درخواست بر عهده گرفتن امر درویش علی خان از احمد شاه، ۵۲۶
- رابطه و نامه و پیغام او با درویش علی خان هزاره، ۵۲۷
- عزل او از منصب وزارت و نصب به سپهسالاری، ۵۲۸
- نحوه تلقی او از توجهات خاص احمد شاه، ... سلوک او با مردمان ترساندن بی موجب او امرا و سرداران از احمد شاه، ۵۲۸
- گرفتن دختر او برای شاهزاده سلیمان، ۵۵۰
- سخنان او و عبد الله خان دیوان‌بینگی درباره سلامت یافتن و بانشاط شدن احمد شاه، ۵۶۱
- مأمور شدن او با افواج به تنبیه و تأدیب سلطان شاه والی بدخشان، ۵۶۲
- تأثیر نظر تیمور شاه در عزل او از وزارت، ۵۶۷
- فرستادن احمد شاه او را با میرزا مومن جاجرمی به داخل شهر مشهد مقدس و دل‌داری و اطمینان دادن به شاهرخ شاه، ۵۷۷
- مضطرب شدن او از نزدیک شدن تیمور شاه به قندهار، ۵۸۵
- قصد او در بر تخت نشاندن شاهزاده سلیمان دامادش به جای احمد شاه، ۵۸۶
- سعی او در ایجاد کدورت میان احمد شاه و تیمور شاه، ۵۸۶
- تخیل او در باب تیمور شاه و بدگمان کردن پدر در حق پسر. و باور کردن امرای دربار احمد شاه قول او را، ۵۸۶
- تأثیر گفته‌های او در درباریان و امرای احمد شاه و بازار و کسب و کار، ...، ۵۸۶
- شایعه‌سازی او در باب خلع احمد شاه از سلطنت و کشتن سران و درباریان به وسیله تیمور شاه، ۵۸۸
- اغوا و اغرای او شاهزاده سلیمان را و بر تخت نشستن او، ۵۹۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۴
- شجاع الدوله، ۴۵۸، ۴۶۴
- صوبه‌دار اوده، ۴۳۵
- رسیدن او و نجیب الدوله به حضور احمد شاه، ۴۳۷
- نیشابوری، ۴۴۰
- صوبه‌دار اوده، ۴۵۷
- زور آوردن ملهار و جنکو به جانب شجاع الدوله و نجیب الدوله، ۴۶۷
- پسر ابو المنصور خان: نصب کردن احمد شاه او را به وزارت عالی گهر، ۴۸۴
- شریف تکلو، نایب الایاله ملتان: تمرد و سرکشی او و عزل دانش خان و متحد شدن با عبد الکریم خان بابری، ۵۸۰
- شفقت خان درانی: عزل و حبس او به اتهام خیانت، ۹۶
- شکر خان قورت: فرستاده شدن او به کلات، ۱۷۰
- شمشیر بهادر، ۴۴۳
- کشته شدن او در جنگ، ۴۷۹
- شهاب الدین خان: تکیه زدن او بر مسند وزارت، ۱۹۸
- شهاب (شاهزاده)
- فرزند احمد شاه، ۵۴۵

- استقبال او و شهزاده‌های دیگر از جنازه پدر، ۵۹۵
- شیر غازی خان، ۲۱۹
- برادر یوسف علی خان، ۲۱۶
- صاحباجی پتیل، ۳۹۸
- مأمور شدن او از سوی جنکو برای حفاظت لاهور، ۳۸۸
- حمله او به قراولان عقب لشکر احمد شاه، ۳۹۹
- صاحب خان: گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸
- صاحب‌الزمانی: مادر پادشاه، ۲۱۴
- صادق خان فراهی: از متحدان یوسف علی خان برای بازگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵
- صالح بیگ مین‌باشی سرکشک: خاله‌زاده نادر شاه همدست محمد قلی خان در کشتن نادر شاه، ۵۴
- صدیق بیگ خان
- تعیین شدن او به حکومت چهارمحال پنجاب از سوی غازی الدین خان، ۲۷۸
- (از احفاد آدینه بیگ خان): بستن او گذر دریا را بر روی افراد احمد شاه، ۲۹۹
- گریختن او با پسر آدینه بیگ، ۳۸۷
- صدیق خان: از طرفداران آدینه بیگ، ۳۵۶
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۵
- صمد خان درانی محمودزی، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۰
- پای‌افشردن او در میدان نبرد و مانع شدن از روی گردانیدن روهیله از جنگ، ۴۱۰
- نبرد مردانه او با افواج مرهته، ۴۱۱
- منتظر نماندن او و نجابت خان کاکری و روان شدن به سوی گنج‌پوره، ۴۴۳
- به شهادت رسیدن او در جنگ گنج‌پوره، ۴۴۳
- ضابطه خان
- مأمور شدن او به همراهی خان جان خان جهت سرکوب متمردان، ۵۵۳
- فرزند نجیب خان، ۵۵۳
- طهماسب خان جلایر
- شریک الدوله و امین السلطنه نادر، متحد شدن او با برادرزاده نادر علیه او، ۵۲
- وکیل الدوله و امین السلطنه نادر شاه افشار، ۱۲۴
- عاقبت محمود، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴
- مکراندیشی او و عماد الملک برای خلع پادشاه هند از سلطنت، ۲۰۷
- راضی کردن او پادشاه هند را به ارسال توپخانه برای عماد الملک، ۲۰۷
- فرار او از شاه جهان‌آباد و تعقیب کردن بختاور خان او را، ۲۰۸
- اعزام او بار دیگر از سوی عماد الملک برای اغوا و فریب پادشاه هند، ۲۱۲
- کشته شدن به شمشیر خشم عماد الملک، ۲۱۴

عالم گیر، ۴۸۳

- گرد آوردن لشکر بی شمار و فرستادن به کرنال به قصد پیش گیری از احمد شاه، ۳۰۷
- پاسخ نامه احمد شاه و ارسال سفیر دیگر، ۳۰۹
- نقل نامه او به احمد شاه، ۳۱۱
- آزر دگی او از وزیرش غازی الدین خان. شکایت او از این آزر دگی بوسیله خواجه سرایش نزد قلندر خان، ۳۱۲
- دعوت خصوصی او از احمد شاه، ۳۱۲
- آمدن او به اردوگاه احمد شاه، ۳۲۴
- تقاضای او از احمد شاه عزل غازی الدین و نصب خان خانان به جای او و پذیرفته شدن این تقاضا، ۳۲۴
- اصرار او بر تشریف فرمایی احمد شاه به شاه جهان آباد و پذیرفته شدن تقاضای او، ۳۲۵
- پیشکش های او به احمد شاه: علاوه بر بخش های غربی رود اتک، هزاره جات، غزنین، کابل و پشاور و ...، ۳۲۵
- نوشتن عهدنامه و مهر نمودن و تقدیم آن به احمد شاه، ۳۲۹
- پیشنهاد او برای تزویج دخترش به تیمور شاه، ۳۳۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۶

- کشته شدن او به دست غازی الدین خان، ۳۵۳

- کشته شدن او به دست غازی الدین خان، ۴۸۳

عالی گهر

- فرار او از شاه جهان آباد به اکبر آباد پس از کشته شدن پدرش، ۳۵۴
- پسر عالم گیر شاه هند: دادن احمد شاه تاج سلطنت و حکومت هند را به عالی گهر، ۴۸۲
- عباس قلی خان بیات مختاری، ۱۱۳، ۱۷۲، ۱۷۳
- منازع و مخالف احمد خان بیات ارومی و جانشینی او در نیشابور، ۱۴۶
- صاحب اختیار و مدار المهام بودن او در نیشابور، ۱۷۱
- آمادگی او و حاجی سیف الدین خان بیات برای رفتن به حضور احمد شاه، ۱۷۲
- نوشتن نامه ای مسئول هدایت و اندرز به او از سوی احمد شاه، ۲۵۲
- فرستادن او محمد علی خان، برادر باقر خان پسر عموی خود را به بارگاه احمد شاه، ۲۵۵
- گذاشتن او محمد علی خان و باقر خان را به نیاب خود در نیشابور و آمدن او به دربار احمد شاه، ۲۵۶
- آمدن او به دربار احمد شاه، و دستور ماندن او در دربار با حفظ سمت یعنی حکومت نیشابور، ۲۵۶
- اعلام عدم تقصیر او در شورش نیشابور، ۲۵۷
- عبد الحبيب خان پسر حاجی جمال خان درّانی بارکزیایی: گرفتن دختر او برای شاهزاده تیمور شاه، ۵۴۶
- عبد الحکیم، شیخ الاسلام: فرستادن سردار شیخ الاسلام و الله نظر خان اتالیق بلخ را نزد مردم آقچه، ۴۸۷
- عبد الحمید خان، ۶۸
- تعیین شدن او برای دفع شر محبت خان و مانو خان و تاب نیاوردن او و بازگشتن به قندهار، ۶۸
- عبد الخالق خان پسر رحمان خان سدوزی: اعزام شاهزاده سلیمان او را به هرات نزد تیمور شاه جهت بردن نامه و پیغام، ۵۹۶
- عبد الرحمان خان بارکزیی، توپچی باشی، ۵۸، ۶۵، ۶۷، ۳۷۸، ۴۵۷

- از همدستان و همدستانان محبت خان و مانو خان، ۶۵
- از خویشاوندان احمد شاه، ۳۹۷
- دیوان بیگی، ۳۹۷
- عبد الرحیم خان: یکی از سرکردگان ابو المنصور خان، ۲۰۰
- عبد الرسول خان قوللر آقاسی: غلبه کردن علی مردان خان زنگویی بر وی، ۵۷۴
- عبد الصمد خان درّانی محمودزیی، ۴۴۲
- ناظم صوبه تهته و ملتان، ۸۲
- نصب او به حکومت و صاحب اختیاری مالیات پیشاور، ۲۶۹
- حاکم پیشاور: نصب او به سرداری خطه کشمیر، ۲۹۴
- توفیق او و بازجنگ خان در استیصال سکهه جیون و فتح لاهور، ۲۹۷
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۷
- رسیدن او به حوالی و حواشی لاهور، ۲۹۸
- سردار: رسیدن او و سرداران دیگر به یک فرسخی لاهور، ۲۹۸
- تدبیر او و زلی خان برای گذشتن از آب، ۲۹۹
- منصوب شدن او به حکومت سرهند، ۳۴۴
- صوبه‌دار سرهند: بیرون آمدن از قلعه سرهند به خیال مذاکرات صلح و دستگیر شدن و غارت قلعه سرهند، ۳۵۶
- عبد العلی خان عرب میش‌مست، مالک الکای ترشیز، ۵۶۷
- عبد الغنی علی کوزیی، ۵۱
- عبد الکریم بابری: متحد شدن او با شریف تکلو، ۵۸۰
- عبد الله خان درّانی فوفلزیی، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۹۴، ۵۱۰
- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
- ایشک آقاسی‌باشی: تقدیم پیشکش‌های هند به احمد شاه در منزل بهاک، ۲۲۲
- قورچی‌باشی: فرستاده شدن او از سوی احمد شاه به دنبال قشون قبلی و تقرّر او به سرداری قشون‌های قبلی و بعدی، ۲۲۳
- مأمور شدن او به سرکوب کردن نواحی نیشابور. انجام شدن این مأموریت و بازگشت او، ۲۵۱
- وکیل مالیات قندهار، ۲۶۵
- اعزام او و جعفر خان قوللر آقاسی با گروهی سرداران برای پاک کردن راه لاهور تا سرهند از اشرار، ۳۰۶
- موظف شدن به حمله از سوی شرق به قلعه قلات، ۳۷۲
- مشورت احمد شاه با او عظمت خان علیزی دربارۀ عبور از آب، ۴۰۰
- مأمور شدن او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته، ۴۱۶
- مأمور شدن او به تعاقب فراریان، ۴۸۱
- تدبیر او در بدام انداختن دشمنان، ۵۴۰
- گفتگوی او با شاه ولی خان دربارۀ سلامت و بهبود و نشاط احمد شاه، ۵۶۱
- عبد الوهاب بریجی: مشارکت او در مدافعه با نصیر خان بلوچ، ۳۶۸

عبد الوهاب خان: گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸

عبدل خان ماکو

- ناظر خاصه احمد شاه که خطاب شفقت خانی داشت، ۶۴

- فرستادن او با توپ‌خانه و جمعی کثیر از افراد نزدیک محبت خان و مانو خان، ۶۵

- پیوستن او به محبت خان و مانو خان. شاید دلیل این کار موافقت قبلی او با مخالفان احمد شاه بوده باشد، ۸۶

عطاء الله خان ازبک، ۱۳۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۸

- توقف و تمکن او در شهرزور در عهد نادر شاه افشار و پس از او آمدنش به اصفهان نزد ابراهیم برادر علی قلی خان، ۱۰۶

- اعطای منصب سپهسالاری ترکستان به او از سوی احمد شاه، ۱۵۶

- نصب او به داروغگی ولایت ترکستان، ۳۵۰

- آمدن او از ترکستان به درگاه احمد شاه و بی‌رقیب ماندن حاجی خان در ترکستان، ۳۵۰

- برقرار ماندن او و در سمت داروغگی ولایت، ۳۵۰

- سپهسالار: برهم خوردن مناسبات میان او و نواب خان الیکوزیی، ۳۵۱

- داروغه عدالت: دستور احمد شاه به او برای رفع سوتفاهم میان نواب خان و سرکردگان ترکستان، ۳۵۲

- محصور شدن او توسط ایزباسر و موسی خواجه، ۴۸۴

- سپهسالار، ۴۸۴

- فریب خوردن او از ایزباسر و رفتن به شبرغان، ۴۸۵

- تاختن او با حاجی خان منک بر ایل ایزباسر، ۴۸۶

- محبوس بودن او پیش ایزباسر و کشته شدن او به‌دست ایزباسر به اشاره نواب خان، ۴۸۷

- داروغه عدالت، ۴۸۷

عطر خان: پسر شاه‌نواز خان صوبه‌دار سند، ۲۱۸

عظمت خان علیزی، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۹۴

- مأمور شدن او و تعدادی از افراد برای گردآوری غله و محصولات نواحی مشهد و اطراف آن و بستن راه آمدوشد به قلعه مشهد،

۲۳۴

- مأمور شدن او و شاه ولی خان وزیر جهت سرکوب عناب خان حاکم هزاره ده‌کندی، ۵۱۶

- شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

- حاضر خان: شهادت او با گلوله تفنگ در میدان جنگ، ۵۴۳

- مخاطب به حاضر خان: در آمدن دختر او به حباله نکاح شاهزاده پرویز، ۵۸۱

علی بیگ خان جزایرچی‌باشی، ۳۷۳، ۳۹۶

- سرکرده جزایرچیان کابلی، ۴۱۲

علی خان قلجی

- از اعظام امرای دولت شاه‌رخ، ۱۵۰

- تقدیم چند راس اسب به او از سوی اسماعیل خان و عدم التفات علی خان به او، ۱۵۰

- گریختن او در ظلمت شب از شهر مشهد، ۱۶۶
- مخالفت او با ابراهیم خان بغایری حاکم سبزوار و اتحادش با میر علم خان خزیمه، ۲۱۹
- اغوای او میر علم خان را به تسخیر سبزوار، ۲۱۹
- فرار کردن او از شهر نیشابور از ترس میر علم خان خزیمه، ۲۲۱
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۹
- داشتن روابط با بغایران و همسایه بودن با آنان، ۲۳۷
- مشاجره او با اسماعیل خان در حمام قلعه رود و بستن درهای قلعه و متحصن شدن او، ۲۶۰
- علی شاه، ۴۷، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹
- برادرزاده نادر، ۱۰۳
- برادرزاده نادر، ۱۱۰
- شهزاده تیمور میرزا و سایر پردگیان حرم احمد شاه را در مشهد نگه می‌داشت و به تیمور اجازه بیرون آمدن نمی‌داد، ۱۱۰
- مقتول شدن او به قصاص خون نصر الله میرزا، ۱۱۷
- آمدن افغانها و ازبکهای ساکن در شهرزور در دوره او به اصفهان و پیوستن آنان به ابراهیم خان برادر علی شاه، ۱۳۰
- علی قلی خان لزرگی، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۹۶
- آمدن او به هرات و لوای مخالفت نادر برافراشتن، ۵۲
- سپهسالار: فرستادن قشون از هرات به سرکردگی برادرزاده نادر شاه تا سر راه اردوی درّانی را بگیرد، ۵۶
- علم طغیان افراشتن در خراسان و هوای تسخیر قندهار در سر پروراندن او در زمانی که احمد شاه در حوالی سرهند مشغول جنگ بود، ۹۵
- رفیق و یار ابو المنصور خان داروغه توپخانه محمد شاه پادشاه هند، ۹۵
- آمدن او و پیغام و پیشنهاد صلح آوردن برای احمد شاه و پذیرفته شدن آن، ۹۵
- به قتل رسانیدن اولاد نادر شاه و شاهرخ میرزا، ۱۰۴
- نقشه‌هایش برای شاهرخ میرزا، ۱۰۴
- علی محمد خان خوگیا نی صوبه‌دار ملتان: نفاق ورزیدن و خلاف کردن و آزار طایفه سدوزی ملتان، ۵۵۶
- علی مردان خان زنگویی، ۴۴۱، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۷۶
- حمایت او از نصر الله میرزا و ورودش به نواحی ترشیز، ۵۷۴
- کشته شدن و چند تن از سرداران قشونش در جنگ با نیروهای احمد شاه، ۵۷۶
- علی نقی خان قرچه‌داغی، ۱۰۹، ۲۱۵
- تقاضای کمک بهادر خان حاکم مهنه از او، ۱۸۹
- شتافتن او به یاری بهادر خان حاکم مهنه و وقوع جنگ میان او و یوسف علی خان، ۱۸۹
- وارد شدن فاتحانه او به مشهد پس از شکست یوسف علی خان و فرار قلیج خان جلایر از مشهد، ۱۸۹
- عدم پذیرش اکراد حضور او را در مشهد و آغاز خصومت و نزاع، ۱۸۹
- بیگلربیگی مرو، ۲۱۵
- عماد الملک، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳

- شهاب الدین خان: گردآوری سپاه و لشکر، ۱۹۸
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۰
- تن در دادن او به صلح، ۲۰۴
- کینه گرفتن او از پادشاه و خان خانان، ۲۰۶
- حمله او به یاری مرهته‌ها به سورجمل جات، ۲۰۶
- تدبیر او در خلع پادشاه هند، ۲۰۷
- آمدن او فردای روز فرار پادشاه به پای قلعه پادشاهی و پیغام دادن به شاه که باید او را به منصب وزارت بگمارد، ۲۱۲
- (غازی الدین خان وزیر): فراموش کردن احسان احمد شاه و با دشمنان او متحد شدن، ۴۰۷
- عنان خان تایمنی، ۵۰۳
- عنایت حاکم هزاره ده کنده: تمرد او، ۵۱۵
- عنایت خان برکی، ۳۶۶
- گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه با شرکت چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸
- عیسی، ۲۸۶
- عیسی خان کرد شادلو، ۲۱۹
- فرار کردن او از شهر نیشابور از ترس میر علم خان خزیمه، ۲۲۱
- غازی الدین خان، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۲۱، ۳۵۶
- نبیره نظام الملک: عدم اعتنای او به عالم گیر و خودسری کردنش استعانت او از کفار، ۲۷۷
- سوق دادن قشون به سوی سرهند، ۲۷۸
- گماشتن رفقای خود برای بردن زوجه معین الملک و ضبط اموال و نقود و جواهر و فرش ... او به لاهور، ۲۷۸
- صحیح نسب بودن او- تعلق وزارت هند به سلسله او، ۲۹۰
- تحریک او سکه جیون را برای بازگرفتن لاهور، ۲۹۸
- گردآوری لشکر و آماده مقابله با احمد شاه و سپاه او، ۳۰۷
- مأمور شدن خان جان خان به تنبیه او، ۳۰۸
- معطل کردن سفیر احمد شاه به تصور توقف احمد شاه تا بازگشت او، ۳۰۹
- نوشتن نامه مخلصانه از سوی خود به شاه ولی خان وزیر عظم احمد شاه و بنای مکر و احتیال گذاشتن، ۳۱۱
- عدم رضایت عالم گیر از وی، ۳۱۱
- فرستادن او ملهار، دراگهو و شمشیر بهادر و انتامای مرهته دکنی را بر سر راه احمد شاه، ۳۱۳
- اتحاد او با سران هندو از قبیل ملهار راگهو، شمشیر بهادر و ...، ۳۱۶
- نامه نوشتن او به وزیر و دم از محبت و مرافقت زدن او، ۳۲۰
- راضی شدن او به ملاقات و فرستادن جمعی از معتمدان و محرمان خود برای ملاقات با شاه ولی خان،
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۱
- ۳۲۰
- راضی شدن او به آمدن به اردوی احمد شاهی، ۳۲۱

- منصوب شدن او بار دیگر به وزارت، ۳۴۱
- تعهد کردن او نزد احمد شاه برای برانداختن سورجمل جات، ۳۴۲
- مجدداً راه سرکشی پیمودن و دعوت کردن طایفه مرهته از دکن، ۳۵۳
- کشتن او عالم گیر را در شاه جهان آباد، ۳۵۳
- بر تخت نشاندن درویش به جای عالم گیر بر حکومت هند، ۳۵۳
- نیرنگ او در کشتن عالم گیر، ۳۵۳
- برانگیختن او مرهته را به جنگ علیه نجیب خان روهيله، ۳۵۴
- متحد شدن او با جنکو علیه احمد شاه، ۴۰۶
- مأمور کردن او موسی خان بلوچ و سعادت خان آفریدی را به حفاظت قلعه شاه جهان آباد، ۴۱۸
- پیوستن او و جنکو به ملهار، ۴۲۴
- ملاقات ملهار و جنکو با او و تجدید عهد با او، ۴۳۸
- مفوض کردن احمد شاه وزارت عالم گیر را به غازی الدین خان، ۴۸۳
- متحد شدن او با سرکرده‌های نامی مرهته ملهار و جنکو و کشتن عالم گیر شاه، ۴۸۳
- غازیان درانی: رونق و انتظام لشکر نادری با وجود آنان، ۵۸
- غازی بیگ خان: از درباریان معین الملک در لاهور، ۱۷۷
- غریب: اسبی که احمد شاه با ساز و برگ، ... به تیمور شاه بخشید، ۵۹۰
- غلام علی خان سردار دار السلطنه هرات: در محاصره طایفه تایمنی قرار گرفتن او در هرات، ۱۱۷
- فاضل خان پسر قایم خان بلوچ: پاس نمک نگهداشتن او و مخالفت با نصیر خان بلوچ، ۳۶۳
- فاطمه سلطان بیگم: دختر شاه سلطان حسین، همسر رضا قلی میرزا و مادر شاهرخ میرزا، ۱۰۴
- فتح الله خان سدوزی، ۳۹۷
- مشورت کردن احمد شاه با او و دیگر سران، ۲۸۰
- انیس اوقات بزم و مونس هنگامه حرب و رزم احمد شاه، ۴۵۵
- ندیم احمد شاه، ۴۹۵
- ندیم و جلیس خاص احمد شاه- دیدار هر روزه او با احمد شاه در ایام بیماری، ۵۶۰
- فتح علی خان افشار ارومی، ۱۲۴
- فرض علی خان هزاره: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
- فرعون، ۲۹۹، ۵۳۰
- فریدون، ۴۱، ۴۵۷
- فریدون بیگ غلام گرجی شاهرخ شاه: آوردن او ابراهیم خان و رحیم میرزا و کاظم میرزا را به طرف مشهد، ۱۲۳
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۲
- فریدون خان
- قوللر آقاسی: موافقت او با یوسف علی خان در برگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵
- سرکرده غلامان، او نیز جزو موافقان یوسف علیخان بود، ۱۲۶

فغفور، ۵۲۱

فیروز شاه افغان: قلعه‌چه او که در میان بناهای جهان‌آباد قرار داشت، ۱۹۹

فیض الله خان بریجی، ۴۵۷

فیض طلب خان محمودزیی، پسر عبد الصمد خان، ۵۱۹

- مأموریت او از سوی خان جان خان برای مقابله با افواج هند و ناموفق بودن وی، ۵۱۸

- انتصاب او به سرداری شهزاده اسکندر، ۵۶۴

- رابطه‌اش با سیک‌ها و گریختن از رهتاس، ۵۶۶

قاسم خان

- روی آوردن به درگاه شاهرخ، ۱۱۷

- برادر عظمت خان: عطا کردن احمد شاه به او لقب حاضر خانی و سرداری جماعت علیزیی، ۵۴۴

قاسم خان قاجار: پیغام او و برادرش به شاهرخ و خبر دادن پیغام خلع او، ۱۲۰

قاسم علی خان، برادر یوسف علی خان: حکمران کلات در دوره نادری، ۱۲۴

قایم خان بلوچ، ۳۶۳

- از رؤسای قوم بلوچ، از اقارب محبت خان، پناه گرفتن او ملا حیات و سرکردگان دیگر در قلعه مستنگ، ۱۳۳

قبول خان نورزیی، ۳۷۸، ۳۹۷

قربان علی، ۱۰۴

- خویش دوست محمد چهچه. اعزام او از سوی دوست محمد برای تعقیب و دستگیری نصر الله میرزا. و کشته شدنش به دست نصر

الله میرزا، ۱۰۳

قربان علی خان، ۱۲۰

- قاجار: پیوستن او به شاهرخ شاه، ۱۱۷

قطب خان روهیله، ۴۴۳ تاریخ احمدشاهی ۶۸۲. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ص: ۶۳۷

حاکم پانی‌پت، ۴۴۲

- به شهادت رسیدن او در دفاع از گنج پوره، ۴۴۴

قلج خان جلایر (رک). قلیج خان جلایر

قلندر خان درّانی فوفلزیی، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۱، ۳۱۲

- تعیین او به سفارت هندوستان. استقبال دربار هند از او، ۱۸۷

- سفیر احمد شاه به هند: اعزام او با سفیر هند به دربار دهلی، ۲۸۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۳

- بازگشت او با سفیر پادشاه هند از شاه جهان‌آباد، ۳۰۸

قلج خان جلایر، ۱۲۵

- مخالفت او و سایر رؤسای خراسان با رفتن شاهرخ به عراق، ۱۱۶

- پاسخ‌های دل‌گرم‌کننده او و یوسف علی خان به تقاضای مکرر امیر خان میش‌مست، ۱۴۴

- عم یوسف علی خان: داده شدن مهر و کالت به او، ۱۴۷

- باقی ماندن او و افرادش در کنار شاهرخ، ۱۵۹
- مدارم المهام شدن در درخانه پادشاهی، ۱۷۰
- ترک کردن مشهد پس از شکست خوردن یوسف علی خان از علی نقی خان، ۱۸۹
- قمر الدین خان، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۳۲۳
- وزیر محمد شاه، ۸۳
- قورچی‌باشی
- رفتن او به موجب فرمان به قاین و طبس، ۲۲۳
- تصرف قلعه طبس و به‌دست آوردن مقادیر زیاد سلاح، ۲۲۳
- قیصر، ۵۲۱
- کاظم خان، ۱۰۸
- کدو: یکی از مخالفان که درویش صابر او را ریسمان به گردن با محبت و مانو به‌دست احمد شاه داد، ۷۲
- کرم خان ترینی، ۶۳
- مخالفت او با احمد شاه درّانی، ۶۲
- و مقصود خان بریجی «هنگام مخالفت با احمد شاه در سه‌منزلی قندهار بودند. ظاهراً در بدو ورود او به قندهار نیز نیامدند»، ۶۲
- کریم خان درّانی چاوش‌باشی، ۲۳۰
- مأمور شدن او از سوی احمد شاه به رفتن داخل قلعه نیشابور و اطمینان دادن سران آن شهر، ۱۷۲
- نگه‌داشتن او در قلعه نیشابور، ۱۷۲
- نگه‌داشته شدن در نیشابور، بیرون آمدن از آن شهر. رفاقت با یوسف علی خان جلایر در مشهد، ۲۲۹
- آمدن او با میرزا احمد افغان نویسنده و قلیچ خان به دربار احمد شاه، ۲۲۹
- فرستاده شدن او به خانه میرزا حسن، برادر میرزا امین و منع آمدوشد با او، ۲۳۳
- کسری، ۴۶
- کشمیر خان درّانی ایچکزی: مورد لطف و نوازش قرار گرفتن او پس از نظر افتادنش، ۴۵۳
- کنوجی: سفیر باهو نزد احمد شاه، ۴۳۷
- کوبند، ۴۵۲
- شکست دادن او، ۴۳۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۴
- کوچر سنگ، ۴۹۲
- محصور کردن بلند خان سدوزایی در رهتاس، ۵۶۶
- کیکاس، ۴۴۷
- گل محمد خان امین الملک، ۳۷۵، ۴۱۲
- مأمور شدن او و دو تن دیگر برای ضبط اموال میر علم در قلعه تون، ۲۲۸
- یورش بردن او و شاه ولی خان وزیر به سنگر مخالفان و ...، ۳۷۶
- تعقیب کردن او بلوچ‌ها را با بهادران بابری، ۳۷۶

گل محمد خان سرکرده غازیان بابری، ۳۹۶

گوچر سنگ: رفتن او و چرته سنگ به ملتان، ۵۱۳

لقمان خان، برادرزاده احمد شاه

- ورود او از ولایت ایران به قندهار، ۱۲۹

- بودن او با الله یار خان در اردوی ابراهیم خان در عراق و آذربایجان، ۱۳۰

لقمان خان حاکم شورابک: مدافعه او و سران دیگر در برابر نصیر خان بلوچ، ۳۶۸

مادر نصر الله میرزا: دعوی خون پسر کردن او علیه علی شاه که قاتل پسرش بود، ۱۱۷

مانو خان درّانی، ۶۱، ۶۴

- اعطای رتبه سرداری افواج به او از سوی احمد شاه و اعزامش برای تأدیب و تنبیه مقصود خان بریجی به شورابک، ۶۳

- شفیع کردن آنان درویش صابر را و او ریسمن به گردن آنان انداخت و نزد شاه آورد ...»، ۷۲

مانی، ۲۸۶، ۳۴۲

مجید سعید خان خلیل، ۳۹۷

محبت خان بلوچ، ۶۱، ۶۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۹۳

- شفیع کردن آنان درویش صابر را و او ریسمن به گردن آنان انداخت و نزد شاه آورد ...»، ۷۲

- کشته شدن سرکردگان قوم کاکری به دست او و آواره کردن آنان، ۱۳۲

- مخالفت او با احمد شاه و سرانجام کار او، ۱۳۲

- تمکن او در قلعه قلات، فرستادن معتمدان و ریش سفیدان برای طلب عفو و امان از احمد شاه، ۱۳۴

- تقاضای استخلاص بلوچ‌های اسیر در جنگ مستنگ پذیرفته شدن آن از سوی احمد شاه، ۱۳۴

محبت خان درّانی فوفلزی، ۳۷۳، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۹۴

- اعطای رتبه سپهسالاری به او و مأمور کردنش به سرکوب کرم خان ترینی به فوشنج، ۶۳

- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸

- انتصاب او به سرداری کل بلوچستان، ۱۳۳

- دستور احمد شاه به بازگشت وزیر و شاه پسند خان و محبت خان و پایان دادن به تعقیب فراریان دشمن،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۵

۵۰۰

- مأمور شدن او به کندن سنگر و گذاشتن کشک‌چی و چوکی دار بر سر راه‌ها برای حفاظت طرق و شوارع، ۵۱۱

- تعقیب کردن او و غارتگران امن آباد را و به دست آوردن اموال و بازگردانیدن آن به صاحبان آنها، ۵۱۳

- مأموریت او برای آوردن طویله و قاطرخانه به وزیر آباد تهیه سورات لشکر، ۵۱۳

محمد اسماعیل پسر محمود منشی حسینی: ذکر قصیده او مشتمل بر بیان فضایل و خصایل احمد شاه درّانی و روضه او، ۵۹۹

محمد تقی خان

- کس فرستادن او به نزد میر شفیع خان قلعه دار تون و سایر اعیان و تشویق آنها به آمدن به دربار احمد شاه، ۲۲۵

- رفتن شخص او به دستور احمد شاه به قلعه تون و پند و اندرز کردن قلعه دار و سایرین و مؤثر نیفتادن، ۲۲۵

- مأمور شدن او و دو تن دیگر برای ضبط اموال میر علم در قلعه تون، ۲۲۸

- سر عم جعفر خان کرد: مورد تفقد نوازش احمد شاه قرار گرفتن او، ۲۲۸
- نصیحت و پند او به میرزا امین که دست از قلعه‌داری بردارد تا مردم از محاصره و فاقه بدر آیند، ۲۴۳
- تدبیر دیگر او برای راضی کردن میرزا امین به ترک قلعه‌داری، ۲۴۳
- اجاره‌دار مالیات ولایات دیره‌جات و ملتان. باقی‌دار بودن او ازین بابت. بخشیده شدن باقیات او از سوی احمد شاه، ۲۹۵
- محمد جعفر خان قوللر آقاسی
- سرکرده جزایر چیان خراسانی، ۴۱۲
- محمد حسن خاقان قاجار: کوچانیدن او رعایای سبزوار و مزینان را، ۲۵۷
- محمد حسن خان بادللو، ۱۱۱، ۱۲۱
- فرستاده شدن او و چندی دیگر با سه هزار نفر از سوی جعفر خان کرد به امداد مردم مشهد، ۱۶۱
- محمد حسن خان بیات
- انتصاب او و جعفر خان متینانلوی زعفرنلوی کرد به وکالت شاهرخ، ۱۱۰
- محمد حسن خان قاجار، ۱۱۱
- ترک اردوی مخالفان شاهرخ و پیوستن به او، ۱۱۶
- ایشک آقاسی‌باشی: سخنان او با میر علم خزیمه و جعفر خان و برحذر داشتن آنان از خلع شاهرخ، ۱۲۱
- محمد حسین بیگ زنگنه: موظف شدن او به مهمانداری تیمور شاه و پردگیان سلطنت: هنگام فرستادن آنان به قندهار به حضور احمد شاه، ۱۱۰
- محمد حسین خان بادللو
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۶
- ائتلاف مخفی او و دو تن دیگر از سران ایل چشمک‌زک با یوسف علی خان، ۱۴۶
- همراهی او با جعفر خان کرد در توقف گناباد، ۱۶۱
- دستگیری او و برادران علی شاه که در قلعه گناباد متحصن بودند بوسیله نیروهای احمد شاه، ۱۶۶
- حاکم خوشان: بستن درهای قلعه خوشان بر روی افراد احمد شاه، ۱۷۰
- تسلیم شدن او و آمدنش با کدخدایان و اهالی شهر خوشان به اردوگاه احمد شاه و مورد عفو قرار گرفتن آنان، ۱۷۰
- همراهی او با خان جان خان در برکندن آدینه بیگ، ۳۰۴
- محمد خان، ۲۳۱
- محمد خان تایمنی: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
- محمد خان شاملو: تحریک و تحریض او میرزا امین خان را به مخالفت با احمد شاه، ۲۳۴
- محمد خان غلزایی: سرکرده اردوی درّانی در سپاه نادر شاه، ۵۴
- محمد خان قاجار، ۱۱۱
- محمد خان: نایب نسقچی‌باشی، ۵۰۵
- محمد رضا خان
- قراچه‌لو، ۱۰۹
- فرستاده شدن او با چندی دیگر از سران کرد با سه هزار نفر به کمک شاهرخ به مشهد، ۱۲۰

- از سران چشمک‌زک، ائتلاف مخفی و با یوسف علی خان، ۱۴۶

- کهنیگلو، ۱۶۱

- قراچه‌لو، ۲۱۹

محمد زمان خان

- رفتن احمد شاه به زیارت گور او در هرات و چند روز در آنجا توقف کردن، ۲۶۵

- پدر احمد شاه، ۵۷۱

محمد شاه

- کهولت سن او. نفرستادن نامه و رسول نزد احمد شاه، ۱۸۶

- اختلال سلطنت هند، شیوع آثار کفر در معموره دار الاسلام همه سبب شد که احمد شاه تصمیم رفتن به شاه جهان آباد بگیرد،

۱۸۶

- شادمانی او از صلحی که پیش آمد و امضا کردن عهدنامه‌ها و ارسال آن به دربار احمد شاه، ۱۸۸

محمد شاه (پادشاه هندوستان)، ۷۶، ۸۳، ۹۵، ۱۹۴، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۸، ۴۳۲، ۴۳۶

محمد شاه خان، پسر عمه درویش علی خان هزاره: موافق نبودن او با طغیان درویش علی خان و آمدنش به دربار تیمور شاه، ۵۲۴

محمد شجاع خان بهادر سدوزی، صوبه‌دار سابق ملتان: قلع و قمع کردن سرکشان دیره‌جات و ملتان، ۵۸۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۷

محمد (ص)، ۳۲۹

محمد صالح خان: همراهی او با خان جان خان در برکندن آدینه‌بیگ، ۳۰۴

محمد علی خان

از متحدان یوسف علی خان برای بازگرداندن شاه‌رخ به قدرت، ۱۲۵

- کشک‌چی‌باشی شاه‌رخ: تلاش او برای نجات شاه‌رخ و شکافتن چندین دیوار چهارباغ و نیافتن شاه‌رخ. و چوب خوردن او، ۱۲۲

- کور کردن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۱

- پسر عموی عباس قلی خان: فرستاده شدن او از سوی عباس قلی خان به دربار احمد شاه و تقاضای عفو و بخشایش از او، ۲۵۵

محمد قلی خان، ۵۳، ۵۴

- افشار ارومی: کشیک‌چی‌باشی در دولخانه نادر و همداستانی او با گروهی که قصد کشتن نادر را داشتند، ۵۳

- داستان کشته شدن نادر شاه بر دست او، ۵۴

محمد کاظم خان، پسر عمه شاه‌رخ شاه: تفویض حکومت ارض اقدس (مشهد) از سوی احمد شاه به او، ۲۵۴

محمود حسینی: وعده دادن او به نوشتن احوال شاهزاده سلیمان و مجازات شاه ولی خان، ... در کتاب تیمورشاهی، ۵۹۸

محمود خان خواجه‌سرا

- ارتقای او به درجه قوللر آقاسی‌گری، ۲۶۷

- اینکه اصل او از امیرزاده‌های اکراد بلیارس است، ۲۶۸

- پدر و اقارب او علیه نادر شاه قیام کردند. شکست خوردند. خصی کردن نادر شاه اولاد ذکور و درآوردن او را به سلک

خواجه‌سرایان، ۲۶۸

- وفادار ماندن او به نادر شاه. پیوستن او به احمد شاه و سرکرده آقایان دیوانی شدن او، ۲۶۸

- اعزام او از سوی احمد شاه برای آوردن دختر حاکم سیستان و درآوردن او در سلک پردگیان احمد شاهی، ۲۶۸
- قوللر آقاسی، ۳۹۷
- مأموریت او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته فراری، ۴۱۶
- قوللر آقاسی، ۴۲۵
- قوللر آقاسی سرکار خاصه شریفه، انگور بی دانه: مقطوع النسل بودن او و قربتش نزد احمد شاه، ۴۶۹
- مخلص خان درّانی فوفلزی، ۱۵۳، ۱۵۷
- یکی از فرماندهان و پیشقراولان احمد شاه در حمله به پیشاور، ۸۱
- مأمور شدن او با حاجی خان و عطاء الله خان برای حمایت از حاجی خان و برقراری نظم و امنیت در تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۸
- ترکستان، ۱۵۶
- سردار ترکستان: رسیدن نامه او به احمد شاه مشعر بر تسخیر ولایات بلخ، اندخود و شبرغان، ۱۷۵
- به تصرف درآوردن ولایت‌های این سوی آمو مانند ام البلاد بلخ، قندوز اندخود، خلم، میمنه، چچکتو، قیچاق، ...، ۱۹۰
- جدا شدن طایفه قزلباشیه از او، ۱۹۰
- شکست دادن او شورشیان قزلباشیه را، ۱۹۰
- اقدام او برای گوشمالی قندوزی‌ها که سر از اطاعت کشیده بودند، ۲۱۷
- بیماری او پس از بازگشت از قندوز و درگذشتن او، ۲۱۷
- هدیه کردن سمندی خوش رفتار به احمد شاه، ۵۵۹
- مراد خان
- درّانی، جارچی‌باشی سرکار خاصه شریفه: تفقد و نوازش احمد شاه در حق او، ۲۶۷
- منهزم شدن دوباره او و مراجعت به جلال آباد، ۳۵۶
- مراد خان: سردار قزلباشیه، ۵۱۵
- مراد خان میر بخشی
- خبردار شدن او از صلح نجیب خان و بازگشتن از سی و پنج فرسخی شاه جهان آباد، ۳۵۵
- جنگ او با آدینه بیگ در دوآبه لاهور و پیوستن تعدادی از سپاه او به آدینه بیگ و شکست خوردن، ۳۵۵
- مزدک، ۲۷۷
- مضراب‌بی
- پسر سهراب‌بی: ادامه دادن راه پدر در سرکشی و تمرد، ۲۹۳
- شکست خوردن و فرار او، ۲۹۳
- بیرون آمدن او از قلعه امام و امان خواستن، ۲۹۴
- پیوستن او و دیگر رؤسای ترکستان به اردوی احمد شاه در پیشاور، ۳۰۱
- معصوم خان، ۱۲۷
- زندانی شدن و سپرده شدن او بدست رستم خان گرجی قلعه‌دار ارض اقدس (مشهد)، ۱۲۷
- معیارباشی، ۱۰۶

معین الممالک: که اصلاً اهل عراق بود، ۱۰۵

معین الملک، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۷۸

- پسر قمر الدین خان، ۹۸

- تدارک جدال دیدن او، ۱۷۶

- مأمور کردن جمال الدین خان و سیف الدین محمد خان و غازی بیگ خان و خلف محمد خان بخشی را برای برخورد با افواج

پیش‌تاز احمد شاهی، ۱۷۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۹

- سرکشی و طغیان او علیه احمد شاه، ۱۷۶

- معطل کردن فرستادگان احمد شاه به امید رسیدن کمک از پادشاه هند و حرکت از گجرات و وارد شدن به پل شاه دوله، ۱۷۸

- خلعت دادن به حاجی جلال و محراب خان و اعزام آنها به اردوی احمد شاه، ۱۷۸

- آمدن او به اردوی احمدشاهی به امید عفو و مکرمت، ۱۸۵

- پس از عفو به خطاب فرزندی مخاطب گشت، ۱۸۵

- تعهد او برای پرداختن مبالغ موردنظر و یک کرور روپیه بابت مالیات چهارمحال لاهور، ۱۸۶

- حصول مال و سیم و زر از مردم لاهور برای پرداخت به خزانه احمدشاهی، ۱۸۶

- اطلاع او بر قصد عزیمت احمد شاه به شاه جهان آباد و تدابیر او برای ممانعت ازین سفر به دستور پادشاه هند، ۱۸۶

- پیشنهاد تقدیم صوبه ملتان به شکل نعل بها به احمد شاه به انضمام یک کرور روپیه در مقابل ترک هندوستان، ۱۸۷

- پس از انعقاد قرارداد مجدداً از سوی احمد شاه صوبه دار پنجاب می شود، ۱۸۸

مقرب خان برادر مستوفی الممالک، بوستان خان درانی فوفلزی: نامه نوشتن برادرش به او و خان خانان جهت انجام کودتا، ۱۹۳

مقصود خان بریجی: مخالفت او با حکومت احمد شاه در بدو حکومت، ۶۲

مکرم خان

- برادر بوستان خان مستوفی الممالک، ۵۱۳

- مأمور شدن او و محبت خان برای آوردن طویله و قاطرخانه به وزیر آباد و تهیه سوارسات لشکر، ۵۱۳

مکرم خان کلهر

- منصوب شدن او به صوبه داری لاهور، ۵۱۴

- صوبه دار لاهور: به شهادت رسیدن او در لاهور به دست کفره پس از رفتن احمد شاه به کابل، ۵۱۵

مکن خان، ۸۶

ملاً جلال درانی: فرستاده شدن او از سوی احمد شاه به رسالت نزد معین الملک، ۱۷۷

ملاً حیات: از سرکردگان بلوچ، ۱۳۳

ملاً فیض الله خان

- نصب او به مدرسی و تعلیم تیمور شاه، ۳۴۷

- بی نظیر بودن او در علم فقه و حدیث، ۳۴۸

- برادر ملاً ادريس خان: نصب او به معلمی و مدرسی تیمور شاه و رفتن او از کابل به لاهور برای انجام این مهم، ۳۴۸

- قاضی و معلم تیمور شاه، ۵۹۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۰

- رفتن او و امر و ارکان دولت به حضور تیمور شاه و مشورت دادن به او در باب حرکت به سوی احمدشاهی و بر جای پدر تکیه زدن، ۵۹۷

ملاً گل محمد بابری

- از ملترمان تیمور میرزا در مشهد، ۱۲۹

- آزار و بند و زندان کشیدن او در دوره علی شاه، ۱۲۹

- در رکاب تیمور به قندهار آمدن و مورد تفقد احمد شاه قرار گرفتن و لقب رحمت خانی و خطاب امین الملکی و منصب خزانه‌داری یافتن، ۲۹

- فرستاده شدن از سوی حاجی خان او به درون آقچه برای آرام کردن دلهای مردم، ۴۸۶

ملاً محمد اکرم شاکر: اعزام شدن او با دانش خان خواجه‌سرا به کمک بلند خان در رهتاس، ۵۶۶

ملاً محمد موسی: طبیب و حکیم درباره احمد شاه، سعی او و دو تن دیگر در بهبود او، ۵۶۰

ملاً روم: مولانا جلال الدین محمد بلخی، ۴۱۷

ملهار دکنی، سرکرده مرهته، ۲۰۶، ۳۵۶، ۳۸۶، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۸۳

- آمدن او با قشون خود به ده فرسخی مخیم پادشاهی به اغوای عماد الملک، ۲۱۱

- منصوب شدن جنکو به صاحب اختیاری هندوستان به جای ملهار راو، ۳۸۸

- مأموریت او برای جنگ با راجها از جانب باجی‌را و سردار کل مرهته، ۴۲۴

- متفق شدن او با جنکو و تانکیا، ۴۲۶

- ضرب دست غازیان چشیدن او و جنکو و تانتیا و سرگشته کوه و بیابان شدن آنان، ۴۳۵

- فرستادن باهو ملهار و جنکو را سوی شاه جهان‌آباد، ۴۳۸

- فرار او از میدان جنگ با دو زخم کاری، ۴۷۹

منصور علی خان: داروغه توپخانه محمد شاه، ۸۳

موسی، ۲۹۹، ۴۹۰

موسی خان افشار

- تعیین او به سرداری عراق و آذربایجان از سوی شاه‌رخ و مأمور شدن به دستگیری ابراهیم خان، ۱۱۶

- آمدن او به مشهد مقدس، ۱۱۷

- سردار عراق، ۱۲۳

موسی خان بلوچ: مأمور بودن او و سعادت خان آفریدی از سوی غازی الدین خان وزیر به حفاظت قلعه شاه جهان‌آباد، ۴۱۸

موسی خواجه ازبک، ۴۸۵

- ورود او از بخارا به محال قریشی، ۴۸۴

- تنگ کردن کار بر متحصنان آقچه، ۴۸۴

- متصرف شدن او آقچه را، ۴۸۵

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۱

مولوی عبد الله، ۹۹، ۱۷۸

- رفتن او بار اول به رسالت از سوی معین الملک نزد احمد شاه و موفق برگشتن، ۱۷۷
- گسیل داشتن او بار دوم به رسالت از سوی معین الملک نزد احمد شاه و تعهد کردنش برای پرداخت مالیات، ۱۷۷
- میان داد خان اسحق‌زیی، ۶۵، ۶۶، ۶۸
- متحد شدن او با مخالفان احمد شاه در آغاز کار، ۶۳
- از همدستان محبت خان و مانو خان، ۶۵
- میان محمد عمر، ۹۷
- اعزام شدن او و چند تن دیگر به کمک بلند خان به رهناس، ۵۶۶
- میر آدم خان: پاس نمک نگاهداشتن او و پند دادن به نصیر خان، ۳۶۳
- میر جنگی خان: نگاهداشتن حق نمک احمدشاهی و پند دادن نصیر خان بلوچ، ۳۶۳
- میر جهانی خان: نگاهداشتن حق نمک احمدشاهی و پند دادن نصیر خان، ۳۶۳
- میر چاکر خان: پاس نمک نگاه داشتن او و پند دادن نصیر خان بلوچ، ۳۶۳
- میر خوش خان درّانی، ۵۵۷
- فرار او با گروه کثیری از لشکریان از اردوی احمد شاه و رفتن به قندهار، ۵۵۴
- فرار او با جمع کثیر تابعانش از اردوی احمدشاهی، ۵۵۵
- دستگیر شدن او به وسیله شاهزاده سلیمان و هلاک شدن، ۵۵۷
- میر داد خان الکوزیی، قوللر آقاسی: تزویج برادرزاده او با شاهزاده شهاب، ۵۸۱
- میرزا ابراهیم متولی، ۱۲۱
- نامه احمد شاه خطاب به او و دیگر سران چشمک‌زک، ۱۶۳
- میرزا احمد افغان، نویسنده، ۸۳
- آمدن او با کریم خان و قلیج خان به دربار احمد شاه، ۲۳۰
- میرزا احمد، شاهزاده هندوستان، ۸۶
- میرزا امین، ۱۷۰، ۲۴۵
- اضطراب و اضطراب او و اعیان مشهد از وقوع سانحه شاهرخ، ۱۶۰
- کلانتر: نامه احمد شاه خطاب به او و دیگر سران کرد چشمک‌زک، ۱۶۳
- کلانتر: فرستادن او و حاجی جعفر و غیره متمولان شهر مشهد عیان و اطفال و اثاث البیت خود را به قلعه‌های کوهپایه مشهد، ۱۶۹
- انتخاب شدن او از سوی ابراهیم خان و حاجی جعفر و شیخ احمد قرایی و محمد خان به سرداری مشهد، ۲۳۰
- تدبیرهای او در باب مقابله با اردوی احمدشاهی، ۲۳۱
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۲
- بیعت سران و سرداران مشهد با او و تعهدات او در مقابل آنان، ۲۳۲
- آمادگی‌های او پس از آمدن کریم خان ایلچی، ۲۳۲
- پاسخ‌نامه احمد شاه و بازگرداندن رسول او کریم خان چاوش‌باشی، ۲۳۳
- در آمدن صبیّه‌اش در سلک سرادقات احمدشاهی، پس از جنگ قلعه گلستان، ۲۳۳
- پاسخ‌های ناسنجیده و غدرهای لنگ او به محمد تقی خان، ۲۴۳

- بیرون آمدنش با جمعی از عشایر از حصار مشهد و به پیشواز رفتن محمد تقی خان با چند نفر از اردوی پادشاهی، ۲۴۳
- تقاضای او از احمد شاه مبنی بر ترک کردن امسال خراسان و معاف کردن او از تقبل درگاه و موکول کردن آن به سال بعد، ۲۴۴
- مطرح کردن پیشنهادات با اهالی شهر و فرستادن چند تن از اصناف برای دریافت حقیقت. رفتن و بازگشتن آنان، ۲۴۴
- پنهان کردن میرزا امین حقیقت را از مردم، ۲۴۴
- پیشنهاد کدخدایان محلات به او برای فرستادن میرزا محمد رضی با چند دیگر به درگاه احمد شاه و استطلاع از احوال و حقایق، ۲۴۴
- موافقت او با رفتن میرزا رضی و رقعہ‌نویس شاهرخ و چند تن دیگر به دربار احمد شاه و رفتن آنان و شنیدن سخنان احمد شاه، ۲۴۴
- جمع شدن مردم به در خانه میرزا امین و اصرار کردن بر گشودن دروازه‌های شهر. قبول کردن او، ۲۴۶
- بردن او شاهرخ را با خود به درگاه، ۲۴۶
- رفتن او به دربار احمد شاه و عذر خواستن و مورد عفو قرار گرفتن و خلعت پوشیدن، ۲۴۸
- پیدا شدن قاتل او و سپردنش به ورثه میرزا امین، ۲۴۹
- میرزا بابر برادرزاده عالم گیر، ۳۵۳
- میرزا بقا خان، خال میر علم خان: داده شدن حکومت مشهد به او از سوی میر علم خان، ۲۲۰
- میرزا بیگ خان ازبک: از طرفداران آدینه بیگ، ۳۵۶
- میرزا حسن: برادر میرزا امین، مقرر شدن او به کلانتری مشهد، ۲۴۹
- میرزا حسن داورزی: قصد فرار او و دیگر کدخدایان از نیشابور، ۲۵۵
- میرزا خان
- از سرداران معین الملک، ۱۸۳
- از سرکرده‌های قشون احمد شاه، ۲۲۳
- میرزا خان الیکوزی: اعزام او همراه نواب خان جزایرچی پیشاپیش اردوی احمدشاهی به قاین، ۲۲۳
- میرزا رضی، ۲۴۵
- بیان حقایق احوال با میرزا امین و حاجی جعفر و ابراهیم خان و شایع شدن حقیقت در میان مردم، ۲۴۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۳
- میرزا سید محمد، ۱۲۵
- دخترزاده شاه سلیمان صفوی و پسر میرزا داوود، متولی سابق آستان قدس، ۱۲۱
- لقب سلیمان ثانی نهادن بر خود، ۱۲۲
- میرزا شکر الله خان: نصب او به رتبه مستوفی، ۲۶۵
- میرزا عسکری: برادر میرزا امین کلانتر، ۲۴۴
- میرزا علی رضا خان اشتهاردی، متصدی دفترخانه همایونی: ارتقای او به رتبه مستوفی، ۲۶۵
- میرزا علی رضا: طبیب و حکیم درباره احمد شاه، سعی او و دو تن دیگر در بهبود او، ۵۶۰
- میرزا محمد خان: نصب او به حیث مستوفی، ۲۶۵
- میرزا مومن جاجرمی، وزیر شاهرخ شاه: فرستاده شدن او نزد احمد شاه و کسب امان و اطمینان، ۵۷۶

میرزا هاشم خان خفیه‌نویس

- ولد عبد الله خان وکیل مالیات قندهار، ۲۶۵

- ارتقای او به رتبه مستوفی، ۲۶۵

میر سید محمد متولی (شاه سلیمان): گرفتار شدن او و خلعتش از سلطنت و این که مدت حکومتش فقط دو ماه بود، ۱۲۴

میر شفیع خان: آگاه شدن او از فرار میر علم خان خزیمه و دل‌شکسته شدنش و تسلیم شدن و تسلیم کردن قلعه تون به احمد شاه،

۲۲۷

میر صبغه الله خان کابلی: عزل او از حکومت گجرات و سیالکوت و اورنگ آباد و محالات لاهور، ۲۶۹

میر علم خان

- لاف و گزاف او در پیشگاه شاهرخ برای سرکوب مخالفان، ۱۱۵

- مخالفت پنهانی او با امیر خان توپچی‌باشی و وادار کردن شاهرخ به فرستادن او برای خوابانیدن غایله هرات، ۱۱۷

- پیشنهاد او به شاهرخ درباره انتصاب افرادی به عنوان سرکرده کل برای اکراد، ترکان و عربها در دربار، ۱۱۸

- دادن همشیره خود به پسر جعفر خان و خواستاری صبیبه نقد علی خان برای خود و پس از این اتحاد خلع شاه و تقسیم مملکت،

۱۱۹

- عهد و پیمان او با جعفر خان و موکد کردن آن به سوگندهای مغلظه، ۱۱۹

- جواب درشت دادن او به محمد حسن خان قاجار، ۱۲۱

- پیشنهاد او و جعفر خان کرد به شاهرخ درباره کنار گرفتن از سلطنت و ناگزیر شدن شاهرخ از پذیرش این امر، ۱۲۲

- فرستادن او و جعفر خان، محمد حسین خان کرد و حاجی سیف الدین بیات را نزد شاهرخ برای گرفتن تاج و کلاه شاهی، ۱۲۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۴

- ماندن او و یوسف علی خان جلایر نزد شاه سلیمان و رفتن بقیه به ایران، ۱۲۵

- پی بردن او به حيله یوسف خان برای خلع شاه سلیمان از حکومت و یادآوری کردن و بیرون رفتن او از دربار، ۱۲۵

- عدم اطمینان او به رفتن به دربار شاهرخ به سبب خلع او و نشان دادن میرزا سید محمد به جای او، ۱۲۶

- محاصره شدن او به وسیله اعراب در قلعه سربیشه، ۱۲۷

- فرستادن برادرش معصوم خان نزد شاهرخ و عذرخواهی کردن، ۱۲۷

- ورود او به دربار احمد شاه و مورد نواخت قرار گرفتن او، ۱۳۴

- ترس او از شاهرخ به سبب گناه عزل او و در پی داشتن رقیب و دشمن سرسخت و درگاه احمد شاه آمدن او، ۱۳۵

- پشت کردن او به احمد شاه و دوباره روی آوردن او به شاهرخ شاه، ۱۴۷

- شرح عهد و پیمان او با رؤسای قبایل عرب، ۱۴۷

- یافتن منصب سرداری کل خراسان از احمد شاه و مأمور شدن جمعی از ملازمان بر درانی به همراهی او، ۱۴۸

- تقاضای او از احمد شاه برای منصب سرداری کل خراسان و تعهد او به جلب اطاعت سران ایران، ۱۴۹

- پیوستن او به احمد شاه در هرات، ۱۴۹

- جدا شدن او از شاهرخ شاه به هنگام تفرقه و پراکندگی لشکر، ۱۴۹

- پیوستن او و قشونش به اکراد مشهد و بیرون کردن علی نقی خان از مشهد، ۱۸۹

- مصدر مهمات دربار شاهرخ بودن او و جعفر خان کرد، ۱۸۹

- عدوات قلبی او با اسماعیل خان حاکم خواف که به احمد شاه پیوسته بود، ۱۸۹
- حمله کردن او به خواف و اسماعیل خان- شکست خوردن او و به تون رفتنش، ۱۸۹
- به هم خوردن میانه او با جعفر خان کرد بعد از شکست خواف، ۱۸۹
- حمله او به قلعه رود برای انتقام از اسماعیل خان حاکم خواف، ۲۱۵
- فرار او از معرکه خواف، ۲۱۵
- توقع او از جعفر خان کرد برای یاری و برنیامدن این توقع مأیوس شدن او از جعفر خان و تدبیر انتقام، ۲۱۵
- ورود او با چهار پنج هزار کس در حوالی ارض اقدس (مشهد)، ۲۱۶
- تقاضای سورات قشون از جعفر خان و برنیامدن این تقاضا. محاصره کردن خانه جعفر خان کرد. فرار جعفر خان.، ۲۱۶
- نامه نوشتن او به یوسف علی خان جلایر و ایجاد ارتباط مودت آمیز با او، ۲۱۶
- دادن همشیره خود به یوسف علی خان و گرفتن دختر شیر غازی خان برادر یوسف علی خان برای پسر خود. بدل شدن نفاق به وفاق، ۲۱۶
- صلح کردن با جعفر خان و بیرون رفتن او و یوسف علی خان از شهر و درآمدن جعفر خان به شهر، ۲۱۷
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۵
- اتحاد او با علی قلی خان قلیجی، عیسی خان کردشادلو، محمد رضا خان قراچورلو برای تصرف سبزوار و هلاک ابراهیم خان حاکم سبزوار، ۲۱۹
- پیروزی او بر نقد علی خان و بردادر ابراهیم خان کیوانلو و آمدنش بر سر سبزوار، ۲۱۹
- اسیر شدن ابراهیم خان بغایری به دست او، ۲۱۹
- بازگشت فیروزمندان او به مشهد پس از فتح سبزوار، ۲۱۹
- نقض عهد کردن او با یوسف علی خان جلایر، ۲۲۰
- زجر و شکنجه اهالی کلات و جلایریان برای بدست آوردن خزاین نادری، ۲۲۰
- انباشتن مقادیر بسیار سلاح در قلعه طبس که به تصرف قشون احمدشاهی درآمد، ۲۲۳
- اطلاع او بر سقوط قلعه تون و هراسان شدن و از محاصره نیشابور صرف نظر کردن، ۲۲۵
- مشورت او با سرداران درباره آمدن احمد شاه به خراسان و تصرف قاین و تون و طبس، ۲۲۶
- نامه نگاری های او به سران و خوانین اطراف خراسان برای مقابله با لشکر احمدشاهی، ۲۲۶
- یقین یافتن او به آمدن احمد شاه به تن خویش به خراسان و متوحش شدن او، ۲۲۷
- انتقال خزاین نادری به قلعه تون و به دست احمد شاه افتادن آنها، ۲۲۸
- درآمدن اهل حرم او که در قلعه تون بودند در سلک پردگیان و پرستاران سلطنت، ۲۲۸
- آوردن او با اهانت و استهزای تمام نزد جعفر خان و بریدن سر او با زجر و الم بسیار و بر نیزه کردن سر او، ۲۴۰
- آوردن سر بریده او به دربار احمد شاه، ۲۴۰
- میر علم خان خزیمه، ۴۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۳۹
- میر معصوم خان، ۱۲۲، ۱۴۹
- عفو شدن او به تقاضای میر علم خان از سوی شاه رخ، ۱۴۹

- برادر میر علم خان خزیمه: بیرون رفتن او با برادرش از سپاه شاهرخ، ۱۵۸

میر منو

- سرکشی او از اطاعت احمد شاه و تعلل او در پرداخت مالیات و وجوه دیوانی به عاملان احمدشاهی، ۱۷۵

- پسر قمر الدین خان وزیر، ۱۷۹

- شکست او و عقب‌نشینی به قلعه لاهور، ۱۸۴

میر هزار خان الکوزی

- نصب او به سرداری ترکستان از سوی احمد شاه، ۲۱۷

- دستگیر شدن او توسط مخالفان، ۳۵۹

نادر شاه، ۴۳، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۶۸، ۳۲۸

۴۳۶، ۴۳۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۶

- شمه‌ای از احوال و قتل اولاد و اعقابش در مقدمه تاریخ احمدشاهی، ۴۶

- تصرف هرات و قندهار در ظرف مدت بیست و دو سال از دست خانوار سدوزی، ۵۰

- اتفاق چهارده تن در کشتن او. در حوالی خبوشان، ۵۴

- سکنی دادن جماعتی از افغانها و ازبکها به دستور نادر در شهرزور، ۱۳۰

- اعتماد او بر قوم افغان و مخصوصا ایل جلیل درانی، ۱۳۰

- آوردن تخت طاووس از هند به ایران، ۱۴۵

- فروخته شدن تاج‌ها و ظروف و اوانی و یراق و اسلحه‌های جواهرنشان که او از هند و ترکستان بدست آورده بود به وسیله سران

کرد، ۱۷۰

- ویران کردن قلعه قندهار، ۲۷۰

نارو خان نورزی، ۳۷۸

نارو سنگر، ۴۴۳، ۴۵۳

- فرار او با نقد و جنس قلعه شاه جهان‌آباد، ۴۸۲

ناصر خان صوبه‌دار، ۵۸، ۸۱، ۳۲۳

- لخت شدن او به وسیله غازیان درانی، ۵۸

- آشنا با راه و رسم و خواص اعیان آن شهر فرستاده احمد شاه به آنان، ۷۶

- عصیان کردن او بر احمد شاه و التجا به جانب محمد شاه پادشاه هندوستان و فرار او از کابل، ۷۷

- درآویختن او با پیشقراولان احمد شاه و تاب نیاوردن و فراری شدن، ۸۱

- فرار او از راه جنگل و کوهستان به هندوستان، ۹۷

ناناجی راو: رئیس مرهته دکن. گردآوری نیرو برای مقابله با احمد شاه، ۴۳۵

نجابت خان کاکری، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴

- گزارش او به احمد شاه درباره فرار کفار و برچیدن محاصره سیکرتال و بستن راه گذر گنج‌پور بر لشکر منصور، ۳۹۲

- گزارش او به احمد شاه از محاصره شدنش در نجابت‌گر و طلب کمک از احمد شاه، ۳۹۲

- نامه و گزارش دیگر او مبنی بر دست کشیدن کفار از محاصره او، ۳۹۳
- اسیر و شکنجه شدن او و به شهادت رسیدنش، ۴۴۴
- نجف علی خان قراچه‌لو، ۲۱۹
- نجیب الدوله روهیله، ۳۲۳، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۳۷، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۷۱، ۵۵۳
- فرستاده شدن او با پنجاه شصت هزار قشون افغان مقابل احمد شاه، ۳۱۴
- پس از شکست مرهته، صلاح در جنگ ندیدن او و قبول انقیاد و طاعت کردن و ملحق شدن به لشکر خان جان خان، ۳۲۰
- قلعه‌داری و مقاومت او در برابر مرهته و طلب یاری از عبد الصمد خان صوبه‌دار سرهند، ۳۵۴
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۷
- گزارش احوال خود به تیمور شاه، ۳۵۴
- مصالحه ظاهری او با دشمنان به انتظار رسیدن کمک، ۳۵۵
- متصرف شدن جنکو محالات متعلق به او را، ۳۸۸
- پیوستن او به جنکو، ۳۸۸
- تحمل او محاصره را به مدت پنج ماه به امید رسیدن کمک از احمد شاه، ۳۸۹
- تشرّف او به حضور احمد شاه، ۴۰۵
- حمله کردن او و صمد خان به افواج مرهته، ۴۱۰
- میربخشی، ۴۳۴
- اجازت احمد شاه به او برای رفتن لب دریای گنگ برای دیدار با ابو المنصور خان، ۴۳۵
- میربخشی، ۴۴۰
- میربخشی، ۴۵۷
- رفتن سک‌ها به سوی متصرفات او و آویختن با او، ۵۵۲
- پس گرفتن متصرفات او از سک‌ها، ۵۵۲
- ندا خان، ۳۷۸
- نصر الله خان، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۹۴
- نصر الله خان نورزی: شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱
- نصر الله میرزا، ۱۰۴، ۵۷۲
- فرار او از دست دوست محمد چهچه و رفتن سوی مروشاهی جان، ۱۰۳
- پسر شاهرخ شاه: رایت طغیان افراشتن او علیه پدرش، ۵۶۶
- شورش و عصیان او در برابر شاهرخ شاه، ۵۶۸
- پشت گرمی او به امداد علی مردان خان زنگویی، ۵۷۴
- اطلاع یافتن او از کشته شدن علی مردان خان زنگویی و پراکنده شدن افرادش و روی به عذر آوردن او، ۵۷۶
- پذیرش تقاضای عفو او از سوی احمد شاه، ۵۷۷
- نصر الله میرزا، فرزند نادر شاه، ۱۰۳
- فرار او و امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا از کلات و رفتن به سوی مروشاهی جان، ۱۰۳

نصرت خان هوت، صوبه‌دار دیرجات: تزویج دختر او با شهزاده پرویز، ۵۶۵

نصیر خان بلوچ، ۳۷۸

- طغیان و سرکشی او با توجه به اوضاع هند و بیماری احمد شاه، ۳۶۱

- خبر یافتن او از بیماری احمد شاه و حوادث هندوستان و حمل آن بر ضعف احمد شاه و هوس تسخیر قندهار کردن، ۳۶۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۸

- جمع کردن او شصت هفتاد هزار قشون از شال و مستنگ و قلات و ...، ۳۶۲

- کوچ دادن خانوارها و احشام بلوچ از جاهایی که دسترسی ممکن بود به قلعه قلات و پيله، ۳۶۲

- جمع کردن غلات کجی و شال و مستنگ در قلعه قلات، ۳۶۲

- سنگر بستن او در شال. و دست‌اندازی به صوایف بریجی و ترینی و کاکری و بامیزی. مدافعه کردن آن قبایل، ۳۶۳

- محاصره کردن او قلعه اسکل کوه را، ۳۶۳

- شمار نیروی او که به یکصد هزار تن می‌رسید، ۳۶۵

- ایلغار او بر سر شورابک، ۳۶۸

- حمله او به قلعه مصطفی خان و هزیمت شدن او، ۳۶۸

- استقرار او در توب شهدا، ۳۶۸

- عقب‌نشینی او در قلعه قلات، ۳۶۹

- فرستادن او مادر خود و ملا حیات و چند تن دیگر را به غرض امان خواستن نزد احمد شاه، ۳۸۱

- آمدن مادر او و چند نفر از سرکرده‌های معتبر بلوچیه با شمشیر و کفن و قرآن‌های مجید نزد احمد شاه، ۳۸۱

- آمدن نصیر خان با چند نفر از سرکردگان معتمد ایل خود به درگاه احمد شاه با عجز و انکسار و اعتذار و بیان دلایل دیگر، ۳۸۳

- دستور احمد شاه به آمدن او به درگاه با جمع قشون به قصد عزیمت به هندوستان، ۵۳۵

- شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

- حاکم بلوچستان: احضار او و قشون‌های همراهی به حضور، ۵۶۹

نقد علی خان، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۳۸

- برادر جعفر خان کرد، ۱۱۹

- نقد علی خان و میر معصوم خان، آوردن آنان میرزا سید محمد را به نزد امرا در دربار و ...، ۱۲۲

- فرستاده شدن او و چند تن از سران کرد با سه هزار نفر به کمک شاهرخ در مشهد، ۱۶۶

- رفتن او به دستور برادر به یاری ابراهیم خان بغایری، ۲۱۹

- مورد تفقد و نوازش احمد شاه قرار گرفتن او و خانواده‌اش، ۲۲۸

- تقاضای او از احمد شاه برای انتقام کشیدن از میر علم خان و قصاص راندن بر او امضا کردن احمد شاه این تقاضا را، ۲۳۸

- روانه شدن او با فرمان احمد شاه به سوی سبزوار، ۲۳۸

- فرستادن او ولی خان شادلو و چند نفر اقوام خود را نزد ابراهیم خان بغایری و پیغام دادن به او، ۲۳۸

- مغلول و ماسور و کور کردن یک چشم میر علم خان و بر مرکب حمار سوار کردن و به خبوشان بردن او، ۲۳۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۹

- معروض داشتن او حقیقت اخلاص ابراهیم خان را به حضور احمد شاه و معزز شدن او به خلعت و جیقه مرصع از احمد شاه، ۲۴۰

- فرستادن جعفر خان او و پسر عمش را به دربار تیمور شاه در هرات و طلب یاری کردن، ۵۲۲
- توقف او و تقی خان در هرات و طلب اجازه و ارشاد تیمور شاه در باب تقاضای جعفر خان از احمد شاه، ۵۲۳
- نمود، ۳۸۷، ۵۳۰
- نواب خان الیکوزیی، ۶۵، ۴۸۷
- فرار کردن از معسکر محبت و مانو و آمدن نزد احمد شاه و گزارش مواقع را به او دادن با چند تن دیگر، ۶۵
- جزایرچی‌باشی: اعزام او به اتفاق میرزا خان الیکوزیی پیشاپیش اردو به قاین، ۲۲۳
- از سرکرده‌های قشون احمد شاه، ۲۲۳
- مأمور شدن او به آزاد کردن جعفر خان کرد و خانواده‌اش از زندان قلعه طبس و آوردن همه آنها به مشهد به اردوی احمد شاهی
- ۲۲۸
- جزایرچی‌باشی: آمدن او با جعفر خان کرد و اهل و خانواده او به دربار احمد شاه. مورد تفقد قرار گرفتن او و برادرش و ...، ۲۳۶
- منصوب شدن او از سوی احمد شاه به سرکردگی قشون ترکستان، ۳۵۰
- به هم خوردن میانه او حاجی خان والی میمنه، ۳۵۰
- همراهی او با جوانشیر و جمعی دیگر از خوانین و رفتن به شیرغان برای استیصال یاغیان، ۳۵۰
- برهم خوردن مناسبات میان او عطاء الله خان سپهسالار و الله نظر خان اتالیق ترکستان، ۳۵۱
- شکایت سرکردگان ترکستان نزد احمد شاه از نواب خان، ۳۵۲
- وقوع نثار میان او و رؤسای ایلات ترکستان و ...، ۴۸۴
- هراس او از پیوستن مردم اوباش و اجامر به موسی خواجه و کثرت افراد او، ۴۸۵
- پیوستن او به دانیال خواجه و شکست لشکر موسی خواجه و فرار او، ۴۸۵
- کله‌منار ساختن او از سرهای مقتولان سپاه موسی خواجه، ۴۸۶
- قصد او برای تصرف آقچه، ۴۸۶
- اسیر شدن پسر موسی خواجه و زن او به دست سردار، ۴۸۷
- نواب قدسیه، مادر پادشاه هند: پشتیبانی او از جاوید خان خواجه‌سرا، ۱۹۴
- نوازجنگ قلی خان
- اعزام او و سه تن دیگر به محافظت قلعه رهتاس، ۵۶۴
- رابطه او با سیک‌ها و مجال فرار از رهتاس، ۵۶۶
- نور الدین خان بامیزی، ۵۰۶، ۵۲۶
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۰
- پسر عم شاه ولی خان وزیر، ۵۰۶
- مأمور شدن او برای تسخیر کشمیر و تأدیب سککه جیون، ۵۰۶
- مأمور شدن او به تسخیر کشمیر، ۵۰۷
- بازگشت او بدون نتیجه از درویش علی خان به درگاه احمد شاه، ۵۲۶
- پسر عم شاه ولی خان وزیر، ۵۲۶
- نور محمد خان درّانی خوگیانی، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۵۲۳

- توقف او در چمن سنجرى قندهار، ۵۸
- متحد شدن او با مخالفان داخلی احمد شاه در آغاز کار، ۶۳
- مأمور شدن او با دو سه هزار نفر برای خدمت شاهرخ شاه، ۲۵۴
- بیرون کردن او از مشهد، ۴۸۸
- سردار سابق مشهد: دستور یافتن او را برای رفتن به خراسان به کمک شاهرخ شاه، ۵۲۳
- فرمان احمد شاه به او و درویش علی خان هزاره، ۵۲۳
- نوشیروان، ۲۸۴، ۳۴۶
- نیاز خان جمشیدی
- اتحاد پسران درویش علی خان با او، ۵۷۹
- کشته شدن او با سپردن درویش علی خان، ۵۸۰
- نیکو خان برادرزاده انزله خان، ۵۰۳
- والی خان نایب ایشک آقاسی باشی: فرستادن شاه ولی خان او را به احمدشاهی برای اغوا و اعزای شاهزاده سلیمان در بر تخت پدر نشستن، ۵۹۴
- وکیل ناظم بنگاله، ۴۱۶
- ولی خان شادلو، ۲۱۹
- ولی محمد خان جوانشیر
- همراهی او با خان جان خان در قلع و قمع آدینه بیگ، ۳۰۴
- مأمور شدن او و سرکردگان ترکستان به سرکوبی ایزباسر، ۳۵۰
- اصابت گلوله به پهلوی او و ناتمام ماندن جنگ با ایزباسر، ۳۵۱
- هدایت‌بخش، فرزند عالم گیر، ۳۵۳
- هری‌سنگه، ۴۹۲
- یاسین غلجایی: دستگیر شدن او توسط مخالفان، ۳۵۹
- یاقوت خان خواجه‌سرا
- منسوب شدن او علاوه بر داشتن منصب داروغگی و قایم‌مقامی محمود خان قوللر آقاسی به رتبه قوللر آقاسی گری، ۵۰۱
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۱
- نصب او به منصب داروغگی دفترخانه مبارکه و ملقب کردن به خطاب یاقوت خانی، ۲۶۵
- یحیی خان: پسر ارشد زکریا خان که بر جای پدر بر حکومت لاهور تکیه زد و بوسیله برادر کوچکتر دستگیر و خلع شد، ۸۲
- یزدان‌بخش میرزا
- ملازم رکاب احمد شاه شدن او به خواهش پدرش، ۵۷۸ تاریخ احمدشاهی ۷۷۰۱. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ص: ۶۳۷
- پسر شاهرخ شاه: خلعت و انعام دادن احمد شاه به او و فرستادنش به مشهد، ۵۸۱
- یعقوب خواجه‌سرا ملقب به بختاور خان، ۲۰۲
- یعقوب علی خان، ۴۳۹، ۴۴۰

- منصوب شدن او از سوی احمد شاه به حکومت شاه جهان آباد، ۴۲۵

- تامین امنیت و رونق بازار در شاه جهان آباد، ۴۳۸

- آمادگی‌های او برای دفاع از شاه جهان آباد در برابر قوای مرهته و گزارش وضع به حضور احمد شاه، ۴۳۹

- مقاومت او در داخل شهر شاه جهان آباد در برابری غازی الدین خان و سپاه مرهته، ۴۳۹

- متحصن شدن او در قلعه شهر شاه جهان آباد، ۴۳۹

- کاردانی، تدبیر و زبان آوری او با سران سپاه مرهته، بیرون آمدن خود و قلعیان به سلامت از قلعه، ۴۴۱

- فرار او از قبضه قدرت دشمنان و پیوستن به احمد شاه، ۴۴۲

یوسف: (پیامبر)، ۱۲۰

یوسف خان فوفلزی: منصوب شدن او به رتبه نیابت شاهزاده پرویز در حکومت کابل، ۵۸۲

یوسف علی خان جلایر، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۰

- واگذاری صاحب‌اختیاری اتراک به او از سوی شاهرخ، ۱۱۸

- استعفای او از شغل و کالت دربار شاهرخ، ۱۱۸

- تلاش‌های او برای به قدرت رسانیدن دوباره شاهرخ، ۱۲۴

- از بنی اعمام طهماسب خان جلایر، ۱۲۴

- تعلق گرفتن حکومت کلات به او در زمان شاهرخ و بیگریگی مشهد شدن او، ۱۲۵

- تدبیر او در خلع شاه سلیمان، ۱۲۵

- رفتن او با سی‌چهل نفر از افراد جلایر به دربار شاه سلیمان و به او حمله کردن و دستگیر کردن او و نشانیدن شاهرخ بر تخت

حکومت، ۱۲۵

- فرستادن شاهرخ او و حاجی سیف الدین بیات را برای حضور در دربار شاهرخ، ۱۲۶

- به توپ بستن خانه میر علم خان خزیمه و فرار میر علم خان، ۱۲۷

- آگاه شدن او از فرار میر علم خان خزیمه و تعقیب کردن او، ۱۲۷

- وکیل السلطنه شاهرخ در نوبت دوم، ۱۲۸

- تدبیر او در دوره دوم حکومت شاهرخ، برای آنکه مردم ندانند که شاهرخ واقعا نابیناست، ۱۲۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۲

- پاسخ‌های او و قلیچ خان جلایر به درخواست کمک امیر خان میش‌مست، ۱۴۴

- گردآوری قشون ایلات ترکیه اتک و بیات و مروی و جلایر و حوله ... و حرکت با شاهرخ به سوی هرات، ۱۴۶

- تاختن او بر سر بهادر خان حاکم مهنه که سر از اطاعت او پیچیده بود، ۱۸۸

- شکست خوردن او از علی نقی خان و گریختن به کلات، ۱۸۹

- آمدن او از کلات به مشهد بنابر تقاضا و وعده‌های میر علم خان، ۲۱۶

- بازگشت او به کلات پس از صلح با جعفر خان کرد، ۲۱۷

- دستگیر شدن او به دست میر علم خان و محبوس شدن او، ۲۲۰

- کور شدن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۳

۸. فهرست مکان‌ها

آب اتک (رک. اتک)

آب جمن، ۳۹۳، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۴۳

آب جهيلم، ۳۰۳

آب گنگ، ۴۳۸

آب هيرمند، ۴۸۸

آدينه‌نگر، ۳۰۶

آذربايجان، ۵۰، ۵۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۰

آقچه، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷

آمو، ۱۹۰

ايورد، ۵۰

اتاوہ، ۴۳۴، ۴۳۵

اتک، ۷۹، ۸۳، ۹۶، ۱۷۶، ۲۲۲، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۸۶، ۵۲۰، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۵

احمدشاهی، ۲۸۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۵۳۶، ۵۹۴

اخلومد، ۲۲۰، ۲۳۵

ارض اقدس (مشهد)، ۵۱، ۵۳، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲

۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۸۸

ارض شال، ۱۰۰

ارگ تون، ۲۲۸

ارگ مشهد مقدس، ۱۰۴

ارگ نارين قلعه، ۲۹۲

ارگنج، ۱۹۰

ازغند، ۲۳۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۴

اسبزار، ۵۷۸

استالف، ۵۵۹

استرآباد، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳

اشرف البلاد احمد شاهی، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۴۴

۵۴۵، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۸، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸

- مشخصات عمده این شهر، ۲۷۲

- شهری کاملاً پیشرفته، خیابانهای وسیع - در کنار خیابان از دو طرف جوی آب روان و بر لب جوی از یمین و یسار ...، ۲۷۳

- کشیدن نهری بزرگ از دریای ارغنداب سوای جوی پایاب، ۲۷۳

اصفهان، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۰
 - به تصرف درآمدن به وسیله نادر شاه، ۵۰
 اکبرآباد، ۲۰۶، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۱
 البرز، ۶۶، ۱۵۴، ۳۱۴، ۳۳۹، ۳۷۱، ۴۶۶، ۴۷۷، ۵۷۰
 الکای جام، ۵۳
 امام، ۵۵۰
 امن‌آباد، ۸۴، ۹۹، ۱۷۶، ۵۱۱، ۵۱۲
 انوب‌شهر، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۰
 اوده، ۹۲، ۹۵، ۴۳۵، ۴۵۷
 ایران، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۸۸، ۳۵۴، ۳۸۵، ۴۳۶، ۴۸۸، ۵۹۰، ۶۰۰، ۶۰۲
 ایوان کسری، ۴۳۷
 بابا قدرت: نام جایی بیرون از مشهد، ۱۱۷
 بادغیس، ۵۲۴، ۵۸۰
 باغ پندیمل، ۲۹۸
 باغ حلوائی، بنا شدن آن باغ به فرمان احمد شاه در مشهد، ۲۵۱
 باغ خضرآباد، ۴۲۵
 باغ شالامار (رک. باغ شاله‌مار)
 باغ شاله‌مار، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۲۴
 - نزدیک شاه جهان‌آباد، ۳۲۴
 باغ فاضل، ۱۷۹
 باکپت، ۴۴۴، ۴۴۶
 تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۵
 بتخاک، ۳۶۴، ۳۸۶
 بحر اتک (رک. اتک)
 بخارا، ۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۴۸۴
 بدخشان، ۲۸۶، ۳۷۴، ۴۶۵، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۳
 براری، ۴۸۹، ۵۰۸
 برج طهماسب خان، از برج‌های قلعه مشهد مقدس، ۱۶۶
 برکی، ۳۶۸
 بسرور: از مضافات پنجاب، ۸۴
 بشکی، ۳۶۸
 بقلان، ۵۵۰

بگرامی، ۴۹۰

بلخ، ۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۵۰

بلم کده، ۳۳۹

بلوچستان، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۶۹، ۵۷۵

بنگاله، ۳۱۲، ۴۱۶

بنگشات، ۹۶، ۲۶۹، ۳۲۸، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۴

بوریاء، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۶

بهادرگر، ۴۵۳

بهادرگره، ۴۱۸

بهرام‌پور، ۳۰۶

بهلول‌پور، قریه‌ای بر ساحل دریای ستلیج، ۳۰۷

بیستون، ۳۱۴

پانی‌پت، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۴

پایاب، ۸۰، ۲۷۳، ۲۹۹

- رودخانه‌ای در قندهار، ۸۱، ۲۷۱

پتر گنج، ۳۱۷

پتیاله، ۵۲۰، ۵۲۱

پرگنه سماواتی، ۳۲۸

پکلی، ۵۶۴

پل سرخاب، ۲۹۳

پل شاه دوله، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۶

- نزدیک لاهور، ۱۷۷

پل مالان، یک فرسخی شهر هرات، ۱۴۲

پنجاب، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۴۲

۴۴۳، ۴۸۹، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۳، ۵۶۵

- مسخر شدن آن در سال جلوس احمد شاه، ۸۲

پهار گنج، ۳۱۷

پیشاور، ۵۸، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۹، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۸

۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۸۶، ۵۱۹، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۹۰

تبریز، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۵۸

تپه زکی خان، ۴۴۸

تربت حیدریه، ۵۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۲۱

ترشیز، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۳، ۵۶۷، ۵۷۴

- وصف آبادانی و معموری و میوه‌داری و خوش‌هوایی آن، ۵۵

ترکستان، ۴۷، ۵۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۴۹، ۳۵۰،

۳۵۱، ۳۵۲، ۳۹۱، ۴۳۶، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۵، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۹۰

توب، ۳۶۸

توب شهدا، ۳۶۸

توران، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۴، ۳۸۵، ۶۰۰

تون، ۵۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۸۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۲

تهته، ۸۲، ۳۲۸، ۳۳۰

جک گرو، ۵۰۸

جلال آباد، ۷۸، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۲۸، ۳۵۶، ۳۵۷

- توقف چهل روزه احمد شاه در آن شهر و آماده شدن برای گذشتن از دره خیبر و فتح پیشاور، ۷۷

جمو، ۳۶۱

جنابد (گناباد)، ۵۶

جنگل استرآباد، ۲۶۲

جورمکن، ۲۳۵

جهنگ سیال، ۵۶۵

جهیاب، ۳۲۸

جیحون، ۴۳۸

جیلیم، ۳۲۸، ۳۸۶، ۵۶۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۷

جی نگر، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶

چارده، ۱۲۵

چاریکار، ۵۶۲

چک گروه، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲

چکله سرهند، ۳۳۰

چمن بسطام، ۲۶۲

چمن سنجری، ۵۸

چمن قولی، ۵۶۹

چمن قویی، ۵۸۷

چمن قویی، ۵۸۸

چهارباغ جلال آباد، ۲۹۷

چهارباغ شاهی، ۱۱۹

چهلچ، ۱۰۳، ۱۲۵

چین، ۳۱۹، ۴۳۷، ۵۲۱، ۵۷۰

حبش، ۴۳۶

حسن ابدال، ۸۱، ۵۵۲

- نام ناحیه‌ای در پیشاور، ۸۱

حضرت امام، ۱۶۲

حلوائ، نام محلی در یک فرسخی شرقی شهر مشهد، ۲۳۴

حوض خان از منازل قریه مروشاهی جان، ۱۰۴

خاران، ۳۶۸

خار (ری): تبعید ایل غلجایی به آنجا در زمان نادر شاه، ۵۱

خانپور، ۳۱۲

خوشان، ۵۱، ۵۳، ۱۰۶، ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

خداآباد، ۳۲۸

خراسان، ۴۷، ۵۵، ۵۷، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰،

۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۸، ۳۰۹، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۸،

۵۷۹، ۵۸۰

خسروگرد، ۲۱۹، ۲۶۲

خضرآباد، جایی نزدیک شاه جهان‌آباد، ۲۰۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۸

خلجان: مشهور به روضه باغ، ۵۷۱

خوارزم، ۵۱، ۱۴۷

خواف، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸

خیبر، ۱۹۲

داغستان، ۵۱، ۱۲۶

داور، ۳۲۸

در بند ارغون شاه: نام دربندی در کلات، ۱۰۳

در علی‌قایی، ۱۲۰

دره جز، ۵۰

دره شویج از توابع غرجستان، ۵۸۰

دره کوه کامه، ۴۲۶

درّه خیبر، ۷۷، ۷۸، ۵۱۹

دریای اتک (ر ک. اتک)

- دریای ارغنداب، ۲۷۳
- دریای جمن، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۱
- دریای جمن، ۲۱۱، ۳۴۰، ۳۹۸
- دریای جناب، ۳۴۵
- دریای جیحون، ۴۳۳، ۴۴۰
- دریای جیلیم، ۵۶۴
- دریای راوی، ۱۷۹
- دریای سرهند، ۸۶، ۸۷
- دریای سند، ۳۲۸
- دریای شور، ۳۲۸، ۳۶۲
- دریای عمان، ۲۹۹، ۳۲۷
- دریای گنگ، ۲۰۹، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸
- دریای نرید، ۴۳۷
- دشت سواد: (هرات) مزارات اولیا در آنجا، ۲۶۵
- دکن، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۶، ۴۸۱، ۶۰۰
- دم‌تور، ۵۶۴
- دوآب، ۴۴۰، ۴۵۱
- دوآبه، ۸۶، ۸۷، ۳۵۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰
- تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۹
- دولت‌خانه کنار رود، ۲۹۲
- ده خواجه: دهی در اطراف قندهار محل بعدی شهر احمد شاهی، ۲۷۱
- دهلی، ۳۲۷، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۸۲
- دهول کوت، ۴۱۶، ۴۱۸
- دیره‌جات، ۹۶، ۲۲۲، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۸۰
- دیواری، ۴۲۶
- راجپوتیه، ۸۳
- رادکان، ۲۱۹، ۲۲۰
- رامپور، ۳۰۶
- رباط، ۳۶۹، ۵۰۸، ۵۰۹
- رودخانه اتک (ر.ک. اتک)
- رودخانه جیلیم، ۵۶۴
- روخانه‌های پنجاب، ۳۰۶
- روضه باغ، ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۵

روم، ۵۱، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۸۳، ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۵۶، ۶۰۰

روم، موطن اصلی کردان، ۱۶۰

رهبری، نام منزلی در محالات سند، ۲۲۱

رهتاس، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۶۴، ۵۶۶

ریگستان، ۲۱۸

زمین داور، ۴۹

زنگ، ۴۳۶

زنگان، ۱۰۷

زنگبار، ۱۵۴، ۲۱۲

سبزوار، ۵۰، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲

سد سکندر، ۷۸، ۲۹۹، ۳۴۰

سراب جیل، ۴۸۱

سربیشه، ۱۲۷

سرهند، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۲۷۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۴۲، ۴۴۳

۴۵۳، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۹

سکرتال، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۰

سکندره، ۲۱۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۰

سلطان آباد، از قرای وسط ترشیز، ۲۳۳

سلطان میدان: منزلی بر سر راه خبوشان و ترشیز، ۵۵

سلطانیه، ۱۰۷، ۱۰۸

سملقان، ۵۱

سمنان، ۱۳۰

سند، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۸۸، ۳۲۸، ۳۳۰

سودهره، ۳۲۸

سون‌پت، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۴۴۲

سهارنپور، ۳۸۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۴۲

سهرند، ۳۲۸

سیالکوت، ۸۴، ۲۶۹، ۲۹۸

سیحون، ۴۳۸

سیستان، ۵۲، ۲۶۸

سیگری، ۲۰۱

سیوی، ۳۲۸

شال، ۳۶۲، ۳۶۳

شالامار (ر ک. باغ شاله‌مار)

شاندیز، ۲۳۵

- بنای آن که بر کنار دریا و درازنای ساحل قرار داشت، ۲۰۱

شاه جهان آباد، ۸۳، ۹۸، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷،

۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۸۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۶،

۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴

شاه دره، ۱۷۶، ۱۷۹، ۳۱۷، ۴۰۸، ۴۴۰

شبرغان، ۱۷۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷

شکارپور، ۳۲۸

شورابک، ۶۳، ۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸

شهر صفا، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸

شهر مقصود

نام اولیه شهر احمد شاهی، ۲۷۲

تغییر نام آن به اشرف البلاد احمدشاهی، ۲۷۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۱

صفاهان، ۳۳۴

صوبه تهته، ۳۲۸

صوبه کشمیر، ۱۸۷

طالقان، ۲۹۴

طبس، ۲۲۳

طبس کیلک، ۲۳۶، ۲۳۹

طبس مینا، ۲۲۳

طوبا، ۴۹، ۵۹۱، ۵۹۲

طور، ۱۵۲

طهران، ۵۲، ۱۰۸

- تبعید ایل غلجایی به آنجا در زمان نادر شاه، ۵۱

عراق، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۳۴، ۵۰۵

غرجستان، ۵۷۹، ۵۸۰

غزنین، ۷۵، ۲۸۱، ۲۸۷، ۳۲۸

غلّات کیجی، جایی در بلوچستان، ۳۶۳

غوریان، ۵۲۴

فارس، ۵۰، ۱۱۹، ۱۲۶، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۹۷

فتح آباد، قریه‌ای در سه منزلی تون، ۲۳۱

فراه، ۵۰، ۵۷، ۱۴۱، ۲۲۳، ۵۷۰، ۵۸۵

فرخ‌نگر، ۴۱۸

فرنک، ۵۲، ۳۹۲، ۴۳۶، ۴۵۹، ۴۶۸، ۵۶۲، ۶۰۰

فره کرد جام، ۵۷۲

فریدآباد، ۲۰۱

فصیل، ۳۴۴

فصیل قلعه، ۲۰۶

فوشنج، ۶۳، ۶۴

فیض باغ، ۱۷۹

– باغی متصل به لاهور، ۱۷۹

قاین، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۷، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳

قرا باغ غزنین، ۴۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۲

قراچه داغ، ۱۰۸

قریه از غند، قریه‌ای از قرای ترشیز، ۲۳۳

قریه براری، ۴۰۹

قریه بهاک، ۲۲۲

قریه دل برچین، ۴۸۵

قریه طرق، در دو فرسخی مشهد، ۲۳۴

قریه کندر از مضاف ترشیز، ۲۳۳

قریه نظام گهر، ۴۲۶

قصبه اتاوه، ۴۳۴

قصبه لونی، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۴۲

قصبه مدین، ۳۲۸

قصر خورنق، ۳۴۴، ۵۵۲

قلات، ۷۴، ۷۵، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲

قلعچه سیالکوت، ۲۷۸

قلعچه یلم کده، ۲۰۱

قلعه آقچه، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷

قلعه آلاجات، ۵۰۱

قلعه اخلومد، ۲۱۹

قلعه اکبرآباد، ۴۳۴

قلعه امام، هفت فرسخی قندوز، ۲۹۳

قلعه بایری، ۵۰۸

قلعه بکر، ۳۲۸

قلعه تکیه، ۳۷۸

قلعه تون، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹

قلعه ثابت خان، ۴۳۲

- خراب کردن و با خاک یکسان نمودن آن، ۴۳۲

قلعه ثابت گر، ۴۳۰

قلعه چهاربرجه، ۴۵۳

قلعه چهچه، ۱۰۳

قلعه چه مشهور به تکیه، ۳۷۸

قلعه حاجی آباد، قلعه‌ای از توابع نیشابور، ۲۵۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۳

قلعه راهمه، ۳۲۸

قلعه رود، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳

قلعه رهتاس، ۵۶۶

قلعه سربیشه، ۱۲۷، ۱۳۵

قلعه سرهند، ۸۷

قلعه سکر، ۳۲۸

قلعه سمنان، ۱۱۱

قلعه شبرغان، ۳۵۱

قلعه طبس، ۲۲۳، ۲۲۸

قلعه قاضی: سه فرسخی شهر کابل، ۲۸۲

قلعه قدیم قندهار، ۲۷۰

قلعه قلات، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۱۳۴، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷

قلعه قندهار، ۲۷۰

قلعه کلات، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۱۷

قلعه گلستان، ۲۳۳

قلعه مستنگ، ۱۳۳

قلعه میرزا مصطفی خان، ۳۶۸

قلعه نره‌تو، ۵۲۴

- مسکن دامادهای درویش علی خان، ۵۲۴

قلعه اسکل کوه، ۳۶۳

قندوز، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۹۳، ۵۵۰

- تغییر نام آن به نادرآباد در زمان نادر شاه افشار و حکومت عبد الغنی خان علی کوزی، ۵۱

- ورود احمد شاه به قندهار پس از کشته شدن نادر شاه، ۱۹۳

- محل یورت و مسکن ایل جلیل درّانی، ۲۷۰

قندهار، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰،

۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸، ۴۸۳، ۵۲۵، ۵۴۴،

۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۲

کابل، ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۳۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰،

۲۹۵، ۲۹۶، ۳۲۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۹،

۴۹۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۶، ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵،

۵۶۸، ۵۸۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۴

کافرقلعه، ۵۲۴

کاندله، ۴۰۵

کتل قویلری، ۵۵۷

کرخ، ۵۰۳

کردستان، ۱۰۶، ۱۶۰، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۴۰

کرمان، ۵۰، ۵۲

کرمان شاهان، ۱۰۷

کرنال، ۳۰۷، ۳۱۳

کشک‌خانه ملّاباشی، ۱۲۶

کشمیر، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱

کلات، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱

کوت پتلی، ۴۲۴

کول، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷

کول: آبگیر، ۴۳۰

کوه آستانه شاه‌مردان، کوه مشرف به قلات، ۳۷۲

کوهات، ۳۲۸، ۵۶۴

کوه اره‌داغ، ۱۶۰

- محل استقرار و اختفای سران و نیروهای اکراد، ۱۷۱

کوه جمون، ۳۰۶

کوهستانات جماعه افاغنه، ۳۲۸

کوهستانات کشمیر، ۳۶۱

کوه سنگین، ۱۶۲، ۱۶۳

کوه شاه‌مردان، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶

کوه طوبا، ۵۹۱، ۵۹۲

کوه‌میش، ۲۵۹، ۲۶۲

کهرونده، ۴۴۶

گجرات، ۹۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۶۹، ۳۲۸، ۴۵۸، ۴۷۹

- از مضافات پنجاب، ۸۴

گذر شاه بلاول، گذرگاهی برکنار دریای لاهور، ۲۹۹

گذر فریدانه، گذرگاهی برکنار دریای لاهور، ۲۹۹

گرشک، ۵۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۵

گناباد، ۱۶۱، ۱۶۵

گنبد انارکلی، ۱۸۱

گنج‌پوره، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶

گیج، ۳۶۲

لاهور، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱،

۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۷، ۴۴۲، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۱،

۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۳

- مالیات سالیانه چهارمحال لاهور که باید به خزانه احمدشاهی می‌رسید یک کرور روپیه هندی معادل پانصد هزار تومان تبریزی

بود، ۱۸۱

لاهوری دروازه، در شاه جهان‌آباد، ۲۰۸

لکھی جنگل، ۳۰۵

لودهیانه، ۸۷

ماچھی‌واره: نام جایی در ساحل دریای سرهند، ۸۶

ماچین، ۶۰۰

مازندران، ۵۲، ۱۰۶، ۱۰۷

ماکووال، ۳۰۴، ۳۰۵

مالوه، ۴۳۶، ۴۵۱

ماله سنگره، ۳۲۸

مترا، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۸

متھرا، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۳

- چهل فرسخی شاه جهان‌آباد، ۳۱۹

مخلص‌پور، ۳۹۹، ۴۰۰

مراغه، ۱۰۸

مرغه، ۵۹۲، ۵۹۵

مرو، ۵۱

مرو شاه جهان، ۵۰۳، ۵۰۴

مزار شاه مقصود، ۲۷۴

مزینان، ۲۵۷

مستنگ، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۶۲، ۳۶۳

مسجد اکبر آبادی، در شهر شاه جهان آباد، ۲۰۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۶

مشهد، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹،

۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴،

۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۳، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲

مصر، ۴۲، ۱۲۰، ۲۵۳، ۳۵۹

مکران، ۳۶۲

ملتان، ۸۲، ۹۶، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۴۲، ۵۱۳، ۵۵۶، ۵۸۰

منزل انباله، ۵۳۹

منزل باغ، ۲۸۱، ۳۶۱، ۵۳۶

منزل چنداله، ۵۴۰

منکوچر، ۳۶۹

- شش گروهی قلات، ۳۶۹

مهمند، ۱۸۳

مهنه، ۱۲۵، ۱۸۹

- از محالات متعلقه کلات و نزدیک به مرو، ۱۸۹

میان دو آب، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۲

میسره، ۱۸۲، ۳۱۶، ۳۵۸، ۳۹۷، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲

میمنه، ۱۸۲، ۱۹۰، ۳۱۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۹۷، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۷

میوات، ۴۲۵

نادر آباد

- نامی که بر قندهار در ایام نادر شاه گذاشته بودند، ۵۱

- قلعه‌ای که نادر شاه افشار در قندهار بنا کرد، ۲۷۰

نارین قلعه، ۱۳۳، ۲۷۲

- پناه بردن سرکرگان بلوچ به آنجا پس از فرو ریختن قلعه مستنگ، ۱۳۳

- گشاده شدن به دست نیروهای احمد شاه، ۱۳۳

نریله، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۴۴۲

نظام گر، ۴۲۶

نواح رود، ۱۴۹

- از توابع خواف، ۱۸۹

نوشهره، ۲۲۱

نهر ارغنداب: داستان و طریقه کشیدن این نهر از دریای ارغنداب به اشرف البلاد احمد شاهی و بریدن کوه‌ها در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۷

مسیر و ...، ۲۷۳

نهر فیض، ۳۹۹

نیشابور، ۵۰، ۵۱، ۹۲، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۵، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹،

۲۶۱، ۲۶۲، ۴۳۵، ۴۴۰، ۵۲۲، ۵۲۳

ورامین: تبعید ایل غلجایی به آنجا در زمان نادر شاه، ۵۱

وردک، ۱۸۳، ۳۶۸

وزیرآباد، ۴۰۷، ۵۱۳، ۵۶۴

- از توابع پنجاب، ۸۴

- محلی نزدیک شاه جهان‌آباد، ۳۵۹

وصف قلعه ثابت خان، ۴۳۲

هرات، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۵،

۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۶، ۵۹۸

هرات: محل اقتدار و استقرار زمان خان سدوزی و مدت‌های مدید در آنجا بودن او، ۵۰

هزار درخت بنگشات، ۹۶

هزاره‌جات، ۳۲۸

هفت کهره، محلی در لاهور، ۱۸۱

هند، ۸۲، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۲۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۳۸، ۶۰۰

هندوستان، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸،

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴،

۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۵،

۴۵۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۳۵، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷،

۵۸۲، ۶۰۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۸

مقبره احمد شاه درانی در قندهار

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹